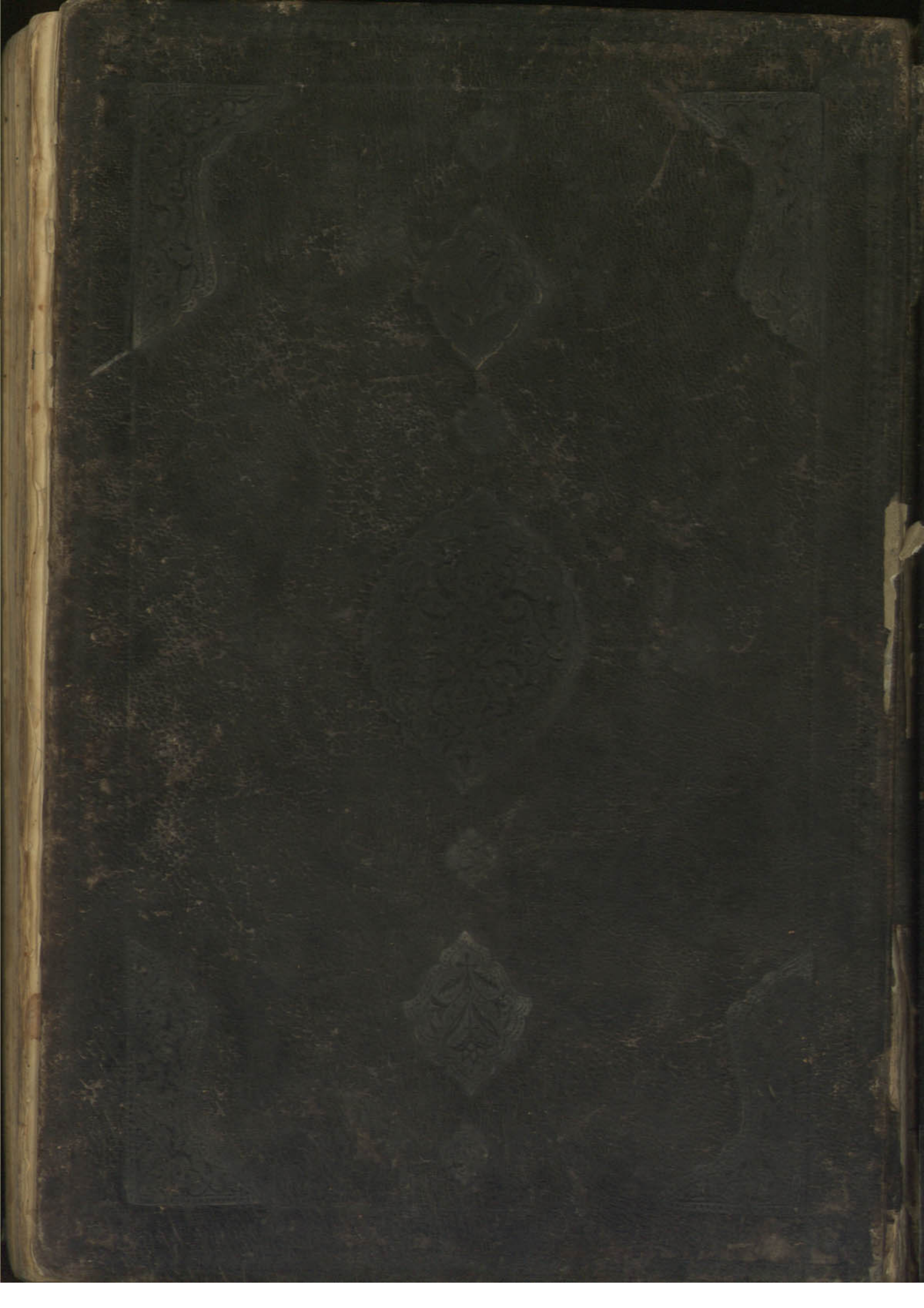



بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۳۰۱۲



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
بازدید شد
۱۳۸۲



مجلد اول کتاب ابواب بسم الله الرحمن الرحیم الجنان من تصنیفات ملا محمد رفیعا واعظ قزوینی رحمه

بهترین مقالی که سرخیل کاروان فنون محاورات تواند بود و خوشترین کلامی که بنشاء دلی لسانی کلکش تیغ زبان
بیانش را آبگیری تواند نمود حمد و ثنای یگانه‌ایست جل شانه که شهربند ادراک ذاتش از تسخیر سپاه عقول و اوهام مصون و محروس
و کمندرسای اندیشه از کنگره ایوان رفعتش نا امید و مایوس سمند سبک سیر خیال در بیابان بی پایان کمالش چندانکه دست
و پای شتابان که تا بو غایه خبر بسر منزل بی خبری تواند رسید و طایر تیز پر روزگار در فضای بی انتهای بقایش هرچند بمدد بال
لیل و نهار پرواز کند جز تا سر دیوار واماندگی نتواند پرید صدای دورباش قدمش اگر بگوش حدوث نرسیدی روز و شب چون
با دوام و مغرور هم عرضی نمی و اگر آفتاب جهانتاب جلالش از افق انقلاب تیغ نکشیدی ثابت و سیار چون ذرات خورشید
بهم بر نمی‌زدی حاکمی که اگر قدح خورشید را بجود دریا اشاره نمودی کشتی حباب و ظرف محیط همان لحظه بگل نشستی قادری
که اگر ثعبان قدرتش نفس ایجاد عناصر را بکشیدی انفصال رشته فلک از هم گسستی مقتدری که اگر رشته حکمتش دست از نظام
کل بردارد اجزای کاینات انتظام نپذیرد مدبری که اگر شیرازه تالیفش باز نمان کشد اوراق مجموع عالم هر یک بسر خود
مربیی که تا سر پنجه مشیتش چوگان امر کن بر گرفت گوی آسمان خود را سراسیمه بمیدان وجود انداخت عزیزی که تا قبضه قدرتش جان
زرافشان ملک را از فراز هستی برآورده خاک توده زمین با آماجی سینه سپر ساخته فیاضی که ترشح ابر فیضش بیک قطره خورشید
غبار شب تیره را فرو نشاند پادشاهی که مبارز اراده‌اش بیرو درع صبح سپاه ضلال ظلمت را منهزم گرداند عادلی که تیغ انتقام قهرش
خراش چهره کفر کی بنیاد هستی جابری بر کند داوری که شحنه مکافاتش شان سلیمان حشمتان را بانتقام پای موری در هم شکند
کریمی که لطفش عاجزان را چندان رو نداده که بر خورشید دامن از دست ذره تواند کشید سمیعی که زاری ضعیفان را بعذر
قوی دست نکرده که لشکر اجابت از کمند دعای ایشان گردن تواند در زنه مقصودی که در صومعه ترکیبش شب زاهد شب
پلاس پوش و معبودی که در صف طاعت گزارانش روز از صبح صادق عابدیست ردا بردوش مصوری که بیمایگی چار
طبع مختلف را چنان خون گرم اخلاطش ساخته که سر از گریبان یک شخص بر می آورند و موتلفی که کثافت و لطافت جسم و جان را
مانند شیر و شکر بنوعی تشنه آمیزش یکدیگر نموده که بی هم دست بکاسه هوای تکلیف نبرند بصیری که نگاه شوخ چشم را در پس پرده

دیده

دیده شاهد بازاری نموده خبیری که پیک خیال را در خانه در بسته دماغ پرسشش جهت عالم فرموده خالقی که شمع تمامت انسان را
در شبستان وجود بنور باصره برافروخت صانعی که عنکبوت مردم دیده را در زوایای مرایا تنیدن تار نگاه آموخت متکلمی
که شمع زبان را بشعله بیان برافروخت تا فهم غایب نشینی آن راه بکنج خانه غرض متکلم برد عالمی که گوش سخن نیوش را از
خانه دربسته دل نمود که پر تو خورشید عنایتش را بظلمت سرای نادانی در آورد رزاقی که سحاب رحمتش آتش جوع روزی خواران را
ببارش احسان بی دریغ فرو نشانده مهربانی که دست مرحمتش بیماران نباتات را بابخیه ابر آب دهد طبیبی که در کنج خانه فکر
قرص مهر خشیت بر سر خم سپهر نهاده و از خزانه پادشاهیش جرم قمر ملو سیست بر خاک شب تیره افتاده و در محفل آثارش از
روشنی چراغیست برافروخته و شمع ظهورش را شب دیجور پروانه ایست پر سوخته در شمار نعمت بیشمارش دست صدف
انگشت در تسبیح سایلیت و در نمودن صورتها بعث صیقل موج از سطح محیط در آیینه پردازی و در قلزم جلالش قبه چرخ برین
خیمه حبابیست و در صحرای بی انتهای کمالش توالی شهور و سنین موج سرابی شام از جستجوی نعمتش سوخته و شفق
از شام مهرش چراغیست برافروخته خرمن زوالش هر صحرائی را داغیست و طوق عبودیت سراسر خاری کردنی بر دامن
تر تیغش هر برگی و شبنمیست و از باده محبتش هر لاله سیه مستی کان لعل از فیض خورشید قدرتش قطره آبیست چکیده و معدن
زمرد از جویبار صنعش سبزه ایست دمیده و مبدء صبح از مداد حکمتش رقمیست و سواد شام از کلک قدرتش سیاه قلمی
مولفه تعالی چه شان و جلالت این / ایزد اقدس چه قدر و کمالست این / روان بر فلک شوکت عز و شانش / کشان بر زمین
دامن رحمتش / کریمی که از بهر عذر گناه / نشان داده درگاه خود را بآه / بآیینه دل جهان داده رو / که آغوش وا کرده بهر او
بود / عطا کرده بر باد انعام خویش / بدل باد خویش و بنام خویش / نفس در میان شد چنان بی سکون / که یکبار برون شد
بیکبار درون / از سرچشمه حکمتش خورده آب / کدوی فلک نرگس آفتاب / زلبی حست بحر عطایش فراخ / سبو برکند غنچه از جوی
شاخ / بحث از دم صبح گیتی فروز / نمک آورده بر سر خوان روز / چکانید از آن چشمه آفتاب / که آن سنگ آتش برد لعل
آب / از بستان خورشید تابان زدود / لب از ... شب نور / ... از صنع او در ریاض جهان / زمین خورده غنچه آسمان
ازو در سفر مهر گیتی فروز / شفق آتش کاروان گاه روز / جهان رزق را مانده سوی دهن / که لشکر نگشت راه دهن / از شوق
لب فی خوران زخاک / رود دانه تا آسیا سینه چاک / که از مور دانه که سرکشی / زباران کند ابر لشکر کشی / چه بی اعتدالی
تا بی سحاب / مبادی کند بر تو آفتاب / شوند این دو لشکر چرا از هم جدا / بد طوطی سبزه آید هوا / زهی لطف که رحمت بیکران
تا بد رخ بخشش از عاصیان / اگر خشم گیرد کسی رحمتش / در آشتی میزند رحمتش / زبان در دهن بچه ذکر اوست / نفس در گلو
رشته نکر اوست / سخن را ز دل بچه آب داد / فرو ریز از آب زبان / که از نفس بچه و یکبار ز تن / که از زبان کلاب
سخن / روان کرده از نور نظاره / ز دریا چه دیده فواره / ز دل داده نکر هر کس را توان / ز لب داده مرغ سخن را دو بال
سخن را بتار نفس ها کشان / رسن در گلو آورده تا زبان / ... بر کرسی اوج / ز بحر جلالش دو گیتی دو موج / زمان

جوئی از قلزم حکمتش ؛ امکان کردی از شکر شو کنش ؛ الکه بحر و بر هر دو ذکرش ولی ؛ بود ذکر این یک خفی آن جلی ؛ همه بحر در وش
چه بحر و چه بر ؛ جهان پر ز شورش چه بام و چه در ؛ کف بر اسوی بحرش دراز ؛ سر قطره بر زمین نیاز ؛ همه بنده او چه جزو چه کل ؛
چمن زنده او چه خار و چه گل ؛ بعد از ادای مراسم حمد و ثنا خوانی که عبارت از اعتراف بعجز هیچ مدانیست نخستین حاجتی
که دست آویز نیازمندان درگاه کرمش تواند گردید و عظیم ترین مدعائی که بقافله سالاریش کاروان دعوات قطع مراحل
حرمان نموده بمنزل اجابت تواند رسید نثار عالم عالم تحیات و تسلیمات بروضه فیض اساس آسمان کریاسی سروری که گلشن امید
عاصیان برابر ویش خرم و سیراب و متاع تهی دستی از خزانه شفاعتش در بازار قیامت نایاب یکپیره گوهری که از ساحل
بحر خود را بچار موجه عناصر از آن افکند که سفینه خلایق را از گرداب گمراهی رهنما قافله سالاری که از جمیل انبیا از آن در دنبال
افتاد که واماندگان کاروان بندگی را به منزل هدایت رساند و در صف تکلیفش همین بس که عمری در تنگنای عالم سفلی بکجرده
و از شیوه خاکساریش همین کافی که جان پاکش سر بجسم خاکی فرود آورده پایه قدرش از آن رفیع تر که دست تعلقات جهان
بدامن خرامش رسد و پرواز همای همتش از آن بالاتر که رشته طول آمال و آمانی خام فرهش کرده گردد اگر شب معراج زمین را بیاز کفش پا
دل کرم نمودی بنده نوازی آسمان بنا سودی و اگر از فیض عروجش آسمان ذخیره سعادت ابدی نیندوختی دست زمین را از
کوتاه نمودی و اگر سنگ رجحش کاو زمین را بوزن در سنجیدی کره تمکینش کم ناختی و اگر گرانی قدرش بر تخت روان عالم بالا تکر
توقف ننمودی کره فلک را از گردش انداختی کره کشائی که هلال سر انگشت اعجاز کره ماه را بیک اشاره گشودی راه فتح را صیقل
آبروی ایمانش زنگ کفر از آینه دلها زدودی شهنشاهی که خدنگ دعای ضعیفان بپر عرفش از نه سپهر آسمان میگذرد و دست
پناهی که زنگ خجالت عاصیان در فضای عرصه محبتش می برد و آسمان گردی که پرگار صفت در مرکز خاک سیر دایره
افلاک کردی چرخ نوردی که چون سر بگریبان تفکر کشیدی از عالم ملکوت سر بر آوردی بدر عربی که بالش دو پاره قرص ماه
در گواهند و بر اشعه جمالش پرتو مهر و ماه در حیران نگاه چرخ برین اگر طفیلی او نبودی مهمان سرای وجود را هستی نبود
و بر تماشای یوسف جمالش کشور مصر وجود نمی افکند نه آسمان بر هم نمی افتاد در رتبه کمالاتش علیه اش انجمن دامن از غبار رستان
مشاغل خسته بر چیده بود که دست دفتر و خامه بدامن توقیع قبولش نرسیده و اشعه مهر انور در زمین ساییش بکدام طرف
از دو عالم میفزود مه سایه بیچاره را شرف پای بوسش میسر نگردید رشک تسبیح سنگ ریزه در کف همایونش لعل ها از رنگ خجلتش
خار غیرت در دل شکنند و از غیرت جوشش آب از میان انگشتان مبارکش آینه چشم حیران در زنگ ظلمت نشسته لمؤلفه
محمد شفیع سیاه و سفید ؛ گر او دشت بر که دار امید ؛ شفیعی که گرد و اگر عذر خواه ؛ زند غوطه در بحر بخشش گناه ؛ ای افتاده کارها
پسند دعا که بر ساید خود مدار روا ؛ شق خامه کی باشد او را اثر ؛ که ساز و بر انگشت شق قمر ؛ زبس حسرت دست آن
ارجمند ؛ قلمها بسینه الف میکشند ؛ ره آورد آن شاه اقلیم وجود ؛ مدام بکف تحفه جز درود ؛ بعد از گذارش نعت آن
سید بشر و نگارش بعضی از فضایل آنسرور سخنی که بی توسط جمله معترضه در آن توان پیوست و گفتگوئی که از ذوی الحقائق

در مدح جمیع مصطفی

جناب نبوی در مدح منقبت

برسند

برسند جانشینی نعت تواند نشست مدح و منقبت شاهنشاه ولایت که طناب سرادق فرقش بنات حائف ... کشیده و دهلیز
جنت فضایلش در نه گنبد سپهر چیده در برین بر دری که بر جیب احتمالش کلید شریعت محمدی را از سبزه بیگانه بر عهدها یک سانست
و نهنگ صولتی که موج جنبش تیغش خس و خاشاک وجود اعدا را از قلزم هستی برکنار انداخت سر انگشت شعله بخشش
در گرفتن رگ سحاب مرگ بیتاب و دیده جوهر شمشیرش در انتظار و میدان هیچ مصاف بجواب در موج خیز فتنه نبات
قدمش کشتی دلها را لنگر و در هیچ گاه مصاف و انگشت خیبر گشایش شهباز نصرت را دو شهپر شعله جواله ذوالفقار چون
زلکیش و شمع گداز و فرق سر پنجه جرد لش از دیده حیران تماشائیان زره ساز و باغ خرد در اختشام را بچه طلذار حکمتش را
مختل
محل عقده مشکلات در پنجه خورشید رای انورش چون گره شبنم منحل از حسن لیلی کمالش هر عقل کاملی در بیابان حیرت مجنون
و از فیض تعلیم حکمتش هر جان آگاه در خم دن افلاطونی سر انگشت تا یکدست عالیش تا آفتاب عالمتاب بنیاز کششش استاد
ننموده از خط شعاع انگشت قبول بر دیده و از روواد اوای آداب حق پرستیش تا در خلوتخانه شب سجاده بندگی افکنده
پرتو مهر انور چشم نظاره بر روزن قمر میگذارد و عالی که افلاطون معتقدان خم نیلگون سپهر برسم شاگردی غاشیه اذعانش بدوش
میکشید مرجعی که شاهدان اسرار فرقانی باستقبال التفات خواطرش از هفت پرده توی بر توی قرآنی با حجله گاه ظهور
میدوید مرتبع زنی که صیقل شمشیر کفر زدایش آینه مبدا ازا از زنگ وجود خصم پرداختی صف شکنی که هیبت جلالش تیغ
کشیده را در کف و شمس انگشت زینهار ساختی جنب فضایلش نه جان مرحله هستی را برکرده که طوطی ناطقه در مدحش تواند
نفس کشید و از تمام مناقبش نه آنقدر میدان صفحه سخن را تنگ فضا نموده که بکران خار سراسیمگی تواند کشید لمؤلفه
چراغ شبستان دلها علی ؛ کز و ظلمت کفر شد منجلی ؛ امامی که جبیاده لطف او ؛ بجز دکسی از لحد سر رو ؛ بشمشیر آن شاه
و الا گهر جدا شد حق و باطل از یکدگر نه تنهاش همین فتح خیبر نمود که هر شش یکی قلعه دل گشود نبی و علی هر دو ...
بهم ؛ دو تا و یکی چون زبان قلم ؛ دو سر چون قلم لیک یکسر خان یکی ؛ زبانشان دو تا و سخنشان یکی ؛ از آن برده همچون قلم
بر بسر ؛ که مو در میانشان نگنجد دگر ؛ خط شرع گردیده ناخوان از آن ؛ که گنجید غیری چه مو در میان ؛ صنوف صلوات
برون از حد و حروف تسلیمات افزون از عد بر آن پیشوای راه دین و بر اولاد طیبین و طاهرین او باد که نقش بندان کارگاه
شرع و آئین اند و معماران بروج شیده قواعد دین مبین تا لب دلها را رهنمود لجه طوفان هلاک را مانند سفینه نوح جهان
خانه انزوا در عکده روزگار سرمایه سرور اند و سالکان مسالک دین را و ظلمات حیرت نور علی نور روشنگران آینه بینش اند
و فرمان روایان کشور آفرینش اقطاب افلاک عز شد و امواج دریای حسب پاک گوهران معدن عز شد و آزاده سروران چمن
فتوت اثمار شجره رسالت و انهار چشمه امامت باغبانان گلشن دین اند و میرآبان جویبار ریحین نخل بندان آئین طینت
... نوعروس شریعت طبیبان جگرهای پرخوشند و کی لالان وحدای درون ... لیلان جاده آگاهیند و ترجمانان ... آگهی
اللهم ان هؤلاء ائمتنا و سادتنا بهم نتولی و من اعدائهم نتبرأ اللهم صل و سلم علیهم واحشرنا فی زمرتهم و ذریتنا

در مدح و منقبت

در حکمت خلقت آدمی

شفاعتهم انک مجیب الدعوات وقاضی الحاجات **وبعد** بر مرآت ضمایر اولی الابصار ظاهر و روشن و در نزد
ارباب و اولوا الالباب ثابت و مبرهن است که بحکم آیه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون تخم وجود آدمی را
در صحرای دنیا که مزرع آخرت است از آن افشانده اند که با عمل بسته جهت خرمن گاه عرض اکبر حاصلی نیندوزند و نهال
هستی بندگان را در ریاض جهان برای آن نشو داده اند که ثمر سعادت ابدی بار آورده در جوش بهار رستخیز از بی برگی گرفتار نجات
نیفروزد و تاجران شهرستان امکان را دیده آگاهی گشاده اند تا در چهار سوق عالم متاع عمر گران مایه را از طراران هوا و
هوس محافظت توانند نمود عارسان المنی لیل و نهار را چوگان اختیار بدست داده اند که در مضمار زندگی گوی سعادت
بندگی توانند ربود و خدنگ آه پشیمانی در جعبه دل انسانی نهاده اند که از دنبال غزال رمیده تیر فرصتی توانند انداخت
عصای فکرت بدست دیده بصیرت داده اند که چاه از راه توانند شناخت و در ظلمت سرای غرور چراغ شعور بدست هر فردی
از افراد بشر داده اند که از سر دوراه خیر و شر گمراه نشوند و در بیابان جهان فریب خورده و افراد لیل مسافران وادی وجود(?)
کرده اند که بغولان طول امل دچار نگردند لیکن با اقتضای طبیعت بشری و ازدحام دواعی غفلت بیچاره آدمی چاره منسوب(?) ذات
لذات نفسانی گشته از ادراک لذت بندگی وامانده و بهم چشمی امثال و اقران کری(?) ... شغل خدا پرستی آنرا عبرت
نام کرده اند عمر عزیز را بجمع نمودن زخارف کودک فریب دنیا صرف نموده مضمون آیه کریمه الذین اشتروا الحیوة الدنیا
بالآخرة لا یخفف عنهم العذاب در حق خود بر کرسی مینشانند و چون که از این طریقه پر خطر او را رجوع توانند نمود و از خواب
گران غفلت دیده بصیرت همگنان را توانند گشود رشحات مواعظ بالغات که گلهای پژمرده دلها را نازل منزله باران بهار
و چهار رود بوار را و اقتضای چهار طبع راجاری مجرای سیل کهسار رب مستان باده غفلت را نسیم سحر است و مردگان گورستان
بیخبری را صور محشر بیماران مرض حرص را طبیب حاذق و همراه زدگان هوس را شربت مرافق(?) گمگشتگان تیه عصیان را طرق(?)
مبین است و افتادگان چاه تیره بختی را حبل المتین مصلح حالتهای تباه و روشنگر آیینه دلهای سیاه و دامن زن آتش دل
زندگیست و روغن چراغ بندگی لیکن آدمی خطابت را ناچار است از مذکری که نصایح دلپذیرش را بسمع قبول گوش کند با کتاب
وعظی که زهر تلخی پند شرابی رو ترش کردن نوش کند چون در اکثر ازمنه و اعصار متاع مواعظ بالغه بعلت خریداران
کاسد و ناروا بوده و دوای درد زدای امثال این نسخ بجهت تلخی سخنان حق بمذاق روزگار ناآشنا میگردید تا غایت
کتابی که مشتمل بر جمیع ابواب وعظ که از کتاب خدا و احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام ماخوذ باشد بفارسی ننوشته اند
و مباشران امر وعظ که طبیبان بیمارستان روزگارند در این باب نسخه کاملی نرسته اند و در این جود زمان که از برکت سلطنت
و جهانبانی وجود شرف نواب صاحب قرانی رفعت افزای رقبه تخت نگین و زنگ زدای آئینه شرع و دین فروزنده چراغ عدل
و داد و سوزنده خرمن ظلم و فساد مجموعه مکارم اخلاق و شیرازه صحایف نظام عالم پیرامه عرض احوال و گوش بزنگ زبان
سؤال موکش اساس احتشام و پشتیبان دین اسلام جرأت بخش نالهٔ دادخواهان و سجده فرمای جبهه صاحب کلاهان

نگون

در بعضی از نسخ(?) ... طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه

نگون ساز رایت جنود ماهی خاقان قیصر بسرمه رهگذر آوازه طبل شوکت اسکندر آفتاب سپهر دولت و اقبال و سایه رحمت
ذو الجلال **لمؤلفه** ضد نیر جهان رحمت کردگار ۞ که آسوده در سایه اش روزگار ۞ ز بی عدل او بسته راه خلاف ۞
شده زنگ بر تیغ ظالم غلاف ۞ ز دیوان عدلش کامران ۞ نگین سطر زنجیر نوشیروان ۞ ز دست سیاست جهان زوقوی ۞
کهربات کند ناله و شب روی ۞ اگر کینه کوه شکوه عدو ۞ چه مشت و فرش است بارعب او ۞ بر فقر راه و دم زده از شکوه ۞ از آن تیغ
برگردن افکنده کوه ۞ ز موج سرایت در بحر و بر ۞ بجوید لرزد از نام او خشک و تر ۞ بهر کشوری هیبت آن سرفراز ۞ بود سجده
فرما چه بانگ نماز ۞ سر شیشش زاثبات پاکی غنیست ۞ عیان از جبینش که فرزند کیست ۞ زمین چون فسایند بگردون کلاه ۞
برادر شاه عباس ثانی ثبت شاه ۞ لا زال الدین الحق ظهرا و محامیا و فیض عدله و احسانه علی العالمین متواتراً
و متوالیاً زینت و دیده روزگار را از طوطیای غبار موکب آن سلاله خاندان ائمه اطهار علیهم الصلوة والسلام روشن
کند بمقتضای الناس علی دین ملوکهم طبایع اکثر مردمان بشنیدن این سخنان مایل و راغب و بجان و دل امثال این
هر مبارز و طالب میباشند بنا بر این بنده وضیع بمقدار محمد رفیع واعظ خاکسار روی نیاز بدرگاه بادشاه [illegible]
نواز سوده توفیق انجام این مهم را مسئلت نموده و همراهی تایید سبحانی عقبات این مرحله را بقدم کد و سعی پیموده
از حدایق حقایق قرآنی بارشته تالیف گلدسته بست که استشمامش دماغ ایمان را تقویت نماید و از جواهر آبدار سخنان ائمه
اطهار که معادن حکمت اند عقدی ترتیب داد که آویزه گردن عروس دنیا را شاید از قرنبای(?) اخبار گذشتگان صیقلها ساخت
که دیده عبرت را از رمد غفلت روشن سازد و از فولاد اولعمل(?) مصقلی پرداخت که آینه باطن را از زنگ تشکیکات
نفسانی پردازد و از نه کار بهتر ایات جانکاه از قفاری آتشکده افروخت که خار و خس هوا و هوس را در هم سوزد و از کرام(?)
بشارات و لمواز عقاری بهشتی آراست که دیده النفات را از تماشای خارستان گلزار رعنای دنیا بر اندوزد از پر و بال
اوراق روزگار طبلیات که شاهین دلها را که از دنبال صعوه دنیا پریده اند باز خوانند و از رسائل معانی صوفی سازگرد
که همای همتها را از هم پروازی کرکس طبیعتان جیفه دنیا بر ماند و از تاثیر آثار سلف نشتری ساخت که رگ گردنها را
از خون فاسد غرور تهی سازد و از شرح احوال سرخشکان بتقصیر معتبری نهنگام کرم نموده که بیماران مرض عجب از عرق
انفعال اندازد و از کافور سفیدکوی مرهمی سرشت که زخم خدنگ غمزه دنیا را التیام دهد و از ادویه فواید اکابر
دین سفوفی ساخت که دردسر مشاغل جاه طلبان را تسکین بخشد و از نجته کی مطالب عادی آماده کرد که اورام باد
نخوت را تحلیل برد و از نرمی نصایح روغنی کشید که مزاج را از خشکی زهد و ریا باصلاح آورد و از صبر تلخی سخنان حق ایارجی
سرانجام کرد که دماغ را از اخلاط کبر و غرور تنقیه فرماید و از یاقوت رنگین کلمات آبدار مفرحی ترتیب داد که دلهای
بی‌تقیا(?) را تقویت نماید الحق امواج ستور... سفینه جانها را از گرداب تعلقات جهان بساحل نجات میرساند و سوهان(?)
خودفروشی معتقدان زنجیر نامعتقدی را از زندان دلبستگی و از غرور میرهاند مرقعی از سالکان خموشی آباد عدم در گوش

در تعریف کتاب

ای هوس صدا بنت و هر حکایتی از کاروان گذشتگان آوارگان بادیه عصیان را نالهٔ درائی هر گفتگوی خروشی در ماتم دلها
مرده نوحه ایست و هر نکته دلنشینش بر خفتگان فراش بیخبری صیحه هر ورقش از نسایم نفحات کالجنات و هر صفحه اش پی ادبان
دبستان تکلیف را طپانچه هر کلمه دو طرفینش منشار نخل سرکش حرص و آز و هر دو مصراع ابیاتش مقراض رشته آرزوهای
دور و دراز شور ملاحت نگاهش نمک پاش دیده خواب آلودگان بیخبری و حلاوت فصاحت کلماتش شکر ریز تلخ کامان
حسرت تن پروری امید که این گنجینه که از نقود مسکوک دار الضرب تحقیق فراهم آمده در بازار روزگار رایج گردد و این
معجون که از ادویه مجربه سخنان حق ترکیب یافته در مزاج علیلان امراض قلب خصوصاً مؤلف بیچاره سودمند افتد
و این کتاب دلگشا و روضه نزهت فزا که برای آیک گلهائی فرش مرفوعه بساط گسترده و از دریچه غرف مبنیه الفاظش
حوران معانی سر بر آورده و اکواب اباریقش حروف از باده معنی حقایق سرشار و ریاض اسالیب فقراتش از کوثر
و تسنیم صدق و صفا مذکر جنات تجری من تحتها الانهار است چون ابواب مباحثش بعد از مقدمه با ابواب جنت در عدد
موافقت نمود اگر ارباب جنانش ارباب تسمیه بسبب اسم سبب خطاب دهند نامناسب نخواهد بود و اما مقدمه متضمن
سه مطلب است مطلب اول در بیان احتیاج بوعظ و فایده آن و فضیلت وعظ گفتن بدان ای طالب منزل سداد و هدا[یت]
و ایانا الی طریق الرشاد که حضرت صانع بیچون جل جلاله گوهر قیمتی که در گنجینه طینت بشری بودیعت نهاده و آیینه گیتی نما
که در دیوار کالبد انسانی فرو زده که مدار سپهر کمالات و مرکز دایره امانت اعمال مرآت صور عالمست و سرچشمه انهار علوم
لکن شمع و بیت و صدف گوهر یقین گاه از آن بدل تعبیر میکنند و گاه بعقل و چنانچه آیینه از نجار و امثال آن مکدر میگردد
و جوهر دل نیز بسبب هوای نفس و سهو و غلبه حب دنیای بی بقا زنگ میگیرد و از کثرت اشتغال لهو و لعب و ارتکاب
معاصی و ملاهی تیرگی می پذیرد و در اینوقت از انطباع صور حقایق و ادراک اشیا از حق باز میماند و صلاح حال خود را از فساد
نمیداند و مهم عقبی را سهل و خورده و کار دنیا را عظیم و بزرگ می انگارد و این حالتها دو مرتبه است یکی آنکه سپاه زنگ گناه
هنوز مملکت دل را تمام مسخر نساخته باشد و نفوذ تیرگی معصیت مرآت دل را از قابلیت جلا ناامید نساخته بلکه ویرانی آن ملک را
بمعماری توبه پشیمانی تعمیر توان نمود و تیرگی آن آیینه را بخاکستر سوختگی هوا و هوس توان زدود و دوم آنکه تراکم کدورت معصیت
بحدی رسد و زنگار آمال و امانی آنقدر بر وی نشیند که آیینه دل را دیگر مجال انجلا نماند و ملاش صیقل پند و نصیحت نمانده بسبب
از تکاثف دود عصیان چراغ ایمان فرو میرد و ظلمت کفرستان درون را فرو گیرد در اینوقت آیه کریمه ان الذین کفروا
سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون در حق این صاحب دل صادق و مثل ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم احوال او مطابق خواهد بود و دل چنین را قلب منکوس میخوانند و کشور باطن او را در این
حالت زیر و زبر میدانند قدوه ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب در کتاب کافی از حضرت امام بحق ناطق امام
جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت از والد بزرگوار خود علیهما السلام نقل نموده که ما من شیء افسد للقلب من خطیئة

ان القلب

در احتیاج بوعظ و فایده آن

در فضیلت وعظ گفتن

ان القلب لیواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله خلاصه معنی آنکه هیچ چیز دل را چنان تا[ه]
و مضایق نمیکند که گناه بدرستی که دل با گناه درمی افتد و جدل مینماید تا وقتی که گناه زیادتی کرده بر دل غالب آید پس
کشور دل زیر و زبر میشود و معموره شهرستان درون سرنگون میگردد و تفصیل این هر دو مرتبه از کلام امام محمد باقر علیه السلام
مستفاد میگردد که فرموده اند ما من عبد الا فی قلبه نقطة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النقطة نقطة سوداء
فان تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض
لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا حاصل مضمون آنکه در دل هر بنده نقطه سفیدی هست و چون مرتکب گناهی شود در آن
نقطه سفید سیاهی بهم رسد پس اگر از آن توبه کرد آن سیاهی زایل میگردد و اگر در گناهان اصرار ورزید و ارتکاب
مناهی را متمادی گردانید آن سیاهی زیاده میشود تا آن سفید را میپوشد و چون آن سفیدی پوشیده شد صاحب
آن دل هرگز بخیر بازگشت نمیکند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا پس آدمی میباید که پیش از آنکه
کار بانجا گراید و عمارت دل بسیلاب معاصی از پا درآید چاره کار خود جوید و طریق تدارک آن اقدام کند و سعی نماید
تا وقتی که مراحل بر فرستان زندگی در نوردیده تأسف بر آن حسرت نکند و چنانچه در دیباچه نگارش یافت فرقی
کننده را از خواب غفلت بیدار سازد و بفکر چاره احوال و اندیشه مآل اندازد وعظ و نصیحت همراه با یعنی [illegible]
بر دلش نافذ بمضامین مواعظ بالغه ملهم گردد و چنانکه در حدیث وارد است که اذا اراد الله بعبد خیرا جعل له واعظا
من قلبه و خواه باین طریق که از زبان مهربان استماع یا از کتب معتبری مطالعه نماید و بر هر تقدیر احتیاج عامه خلایق
بوعظ و بوضوح رسیده و وجه بیان فایده این از افق مقدمات مذکوره طالع گردیده اما فضیلت وعظ گفتن از راه عقل
مستغنی از بیان و بی نیاز از اقامت دلیل و برهانست چه بر هر عاقل هوشمند بدیهیات معلوم اگر هرگاه جمعی براهی روند
و بعضی از ایشان از جاده هدایت انحراف نموده راه بیابان آوارگی پیش گیرند بر دیگران لازمست که دلالت او نموده از آن
طریق ضلالت براه راه هدایت دلالت نمایند تا در نزد عقلا ملوم و مذموم نباشند نظم اگر بینی که نابینا بچاهست
اگر خاموش بنشینی گناهست و بر این قیاس کافه ناس که در طی مراحل تکلیفات همه بر یک رهگذر و در طریق عبودیت جملگی
با یکدیگر همسفرند اگر احدی جاده شریعت استقامت بیرون کند و باغوای غولان هوا و هوس راه بادیه ضلالت و غفلت
سلوک دارد بعهده رفیقان دیگر است که دست و زبان بنصیحت و پندگوئی از دور ربند نمایند و بفریادرسای سخنان حق
آن سر بیجا داده نفس و هوا را از این طریق ناشایسته رجوع فرمایند و اما از راه نقل بر متتبعان کتب معتبره این فن بسیار
گلشن غم زدای آیات سنن معلومست که اخبار و آثار در این باب بسیار وارد است و اول گواه از کتاب سنت بر اینمدعا
شاهد حق سبحانه و تعالی حضرت اسمعیل پیغمبر را علی نبینا و علیه السلام باین شیوه مرضیه ستوده و در حق آن برگزیده فرموده
فرموده که و کان یأمر اهله بالصلوة و الزکوة چه این آیه در مقام مدح حضرت اسمعیل است و وارد است چنانکه [illegible]

در فضیلت وعظ

تعریف حضرت اسمعیل

آن برابر معنی شاهد است و در کتاب ارشاد القلوب مرویست از دلیل طریق رستگاری و شید اساس امیدواری حضرت
سید الانام علیه و آله الف الف صلوة و سلام که ما اهدی المسلم لاخیه هدیة افضل من کلمة حکمة تزیده هدی او ترده
عن ردی حاصل مضمون المکرج هر که مسلمان بجهة برادر دینی خود فرستد بهتر از کلام حکمتی نیست که باعث زیادتی هدایت او گردد
و یا از طریقه ناشایستگی او را باز گرداند و در همان کتاب از همان جناب صلی الله علیه و آله منقولست که نعم العطیة و نعم
الهدیة الموعظة خوب عطاییست و نیکو هدیه ایست موعظه نصیحی که شخصی بشخصی یا کند و ماثور است که در خدمت آن شافع یوم النشور
گفتگوی دو شخص مذکور شد که هر یک از ایشان بصفتی آراسته و عارض احوال هر یک بر نور کمال پیراسته بود طریقه یکی آن بود که بعد
از ادای هر نماز واجب جاهلان را تعلیم خیر و صلاح میفرمود و بسلک شست زبان حکمت بیان راه فلاح و رستگاری را بخلق مینمود
و شیوه دیگر آنکه روزها روزه میداشت و شبها لوای بندگی بر می افراشت آن سرور چون صفت آن دو شخص را شنیدند مناقب
و درجات ایشان را چنین سنجیدند که فضل الاول علی الثانی کفضلی علی ادناکم یعنی زیادتی درجات شخص اول
که هدایت و ارشاد خلایق را شعار خود کرده بر آن دیگر بقدر زیادتی منزلت برادنی و فروتر شخص ارشاد و نیز از آنحضرت
منقولست که ما تصدق مؤمن بصدقة احب الی الله من موعظة یعظ بها قوما یتفرقون و قد نفعهم الله بها و هی افضل
من عبادة سنة لطفی مضمون المکرج صدقه از مومن نزد خدای عز و جل خوشتر و پسندیده تر از آن نیست که قومی را که آرای
مختلفه در راه بندگی از هم جدا ساخته و یا عداوت و بیگانگی تفرقه در میان ایشان انداخته باشد بدرای نصیحتی بلطف
جمع سازد و یا بصیقل پند سودمندی آینه خاطرشان را از زنگ کدورت یکدیگر پردازد و آن موعظه از عبادت یکساله
افضلست و منقولست که حق تبارک و تعالی بتورات منجوای احکام حضرت موسی کلیم علی نبینا و علیه السلام وحی نمود
که تعلیم الخیر و علمه من لا یعلمه فانی منور لمعلم الخیر و متعلمه قبورهم حتی لا یستوحشوا بمکانهم حاصل معنی اینکه
یاد گیر ای موسی خیر و خوبی را و چون یاد گرفتی تعلیم کن آنرا بکسی که عالم بآن نیست که بتحقیق که من قبور یاد دهندگان و یاد
گیرندگان خیر را نورانی میسازم تا از انجا وحشت ننمایند و جلا از این قبیل اخبار و آثار بیش از آن وارد گشته و مؤیدات
فضیلت وعظ از آن در گذشته است که خامه بیان تا در اثبات آن بگذرانیدن شهود دیگر احتیاج باشد و عین قدر از آن در اثبات
مدعا مذکور شد **مطلب دویم** در آداب وعظ گفتن و شروطی که در آن رعایت مودن برآینه ضمیر سخن طرازان سخن سنجان
سخنوری صورت این معنی جلوه تمام دارد که شور گفتگو در جگر مستمعان وقتی نمک اثر میفشارد و برش تیغ سخن از دلهای
چون سنگ خلایق آنزمان خون بجریت میچکاند که واعظ هر آنچه میگوید خود عمل نماید و پیش از همه نفس خود را از ارتکاب
مناهی نصیحت فرماید اول باید دیده بصیرت خود را از خواب گران غفلت بر گشاید تا خفتگان دیگر نیز بیدار توانند کرد
ع خفته را خفته کی کند بیدار و دخت ماتم دل مرده کی خروش گیرد تا جامی تاثیر سخنان در دمی خواطر بیدردان از انوار
حرارت شد لمؤلفه کار او در ماتم صد نوحه گر آه ناشفته ز دل باشد اثر ان العالم اذا لم یعمل بعلمه زلت موعظته

عن القلب

گفتگوی آن دو شخص که پیش پیغمبر مذکور گشت

در آداب وعظ و شروط آن

در آداب وعظ و شروط آن

عن القلوب کما یزل القطر عن الصفا یعنی چون عالم بعلم خود عمل نکند پند نصیحتش از دلها چون باران از سنگ میلغزد
و دل نیش خلایق نمیکرد و بی نشتر سخن ناسره شک دل خون بار آنگری نشود و برگ دلها نزد و کلک تازگی معنی از خوناب
جگر پاره پاره آب رنگ نگیرد و بلبل شوق را بشور نیاورد و شعله بیان تا از کانون سینه پر سوزی سر نکشد افسرده دلی را
نسوزد و شرار گفتگو تا از آتش دل پر تاب نجهد چراغ مرده دلی را نیفروزد و ناله که از دل سراپا غفلت خیزد و نیز خواب کجا
دل هر شنید و نغمی که از درون پر هوس جیفه دنیا خیزد لیبی است که از مزبله خیزد چه اثر داشته باشد لمؤلفه خود ناگرفته پند
مده پند دیگران ع ایجان بر بر جا کند انگاه بر شان از خطاب لم تقولون ما لا تفعلون شرم باید داشت و تهدید کبر
مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون را سهل نباید انگاشت و در وعید عالمان بیعمل اندیشه باید کرد و خبر مخبر صادق
صلی الله علیه و آله بخاطر باید آورد که فرموده است که شب معراج قومی را دیدم که لبهای ایشان را بمقراضهای آتشین می بریدند
گفتم با جبرئیل ایشان کیانند فرمود که خطیبان امت تواند که مردم را بعمل صالح امر میفرمودند و خود بآن عمل نمینمودند
نعوذ بالله من شرور انفسنا ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی **دیگر آنکه** در ارتکاب امر وعظ دامن خاطر را
از لوث اغراض دنیویه منزه سازد و آینه دل را از زنگ توقعات نفسانیه بالکلیه پردازد جهت اظهار طمع شوم هر لحظه
نقوشی نکند و دعوی خدا و رسول را بسؤال مامول خود نیامیزد بعقود جواهر اخبار و آثار کردن دعوی دانش نیاراید
و فقرات وحی الهی را شاهد قصیده گدائی نماید طول سخن را واسطه عرض کمال نسازد و از عصا و ردا علم انفی بر افرازد
پایه منبر را وسیله خود نمائی نسازد و جای پاکان آزادگان خود فروشی و خود ستائی نگرداند و در اثنای شرح بی اعتباری دنیا
خاطر از خار خار آن نخراشد و در عیب مذمت حرص و طمع چشم بر دست کسی نداشته باشد جاده سفید ایم کاذب پیش دل نگردد
و دستار بزرگ سر سخن و جامه بزرگ بحشی خرامد از ردای شال پر و بال بلند پروازی نگشاید و از جیب پشم شتر ابهام معنی
پرده باری ننماید زبان بیان را سرانگشت خود نمائی نکند و بر رشته سخن دعوی معرفت بر خود نبندد سبحه صد دانه را بهر رشته
سبب جذب قلوب نشمارد و آستین فراخ را دست آویز سبب اضطراب طمع مردم را بفکر دادن مطلب نیندازد و بپای گوشه نشینی
طریق کسب اعتبار نپوید و بچراغ صفای ظاهر نقوب مرد و زیر بجوید بلکه در اعلان کلمه حق جز خیر خواهی خلایق و رضای حضرت
خالق منظوری و مدعائی [illegible] نصیحت مردم غیر از خزانه کرم الهی توقع مزدی و جزائی نداشته باشد تا سخنش در دلها وقعی
و اثری کامل دارد و از مثوبات جاودانی حظی و نصیبی شامل داشته باشد دیگر بحکم آیه کریمه ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة
در گفتگو طریق نرم گفتاری را از دست نداده مطلب بملایمت ادا نماید [illegible] تا بر نصیحت منحصر در درشتگوئی نباشد زبان
بیان را بزهر تلخ گفتاری نیالاید چه پند و نصیحت در اصل نا ملایم اکثر طبایع میباشد و هرگاه طریق ادای او نیز نا ملایم
باشد دلهای مستمع نفرت نموده بلکه از شنیدن او نیز سر باز زنند غالبا جهت رعایت این مصلحت وقتی که حضرت حق جل و علا
موسی و هارون علی نبینا و علیه السلام را با فر نبوت سرافراز و بخلعت کرامت از عالمیان ممتاز گردانید و بدعوت فرعون [illegible]

بامر ساخت ایشان را فرمود که اذهبا الی فرعون انه طغی فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی مفسرین فرموده اند
که یعنی بروید ای موسی و هارون بسوی فرعون بر سبیل که او در کفر و عصیان از حد تجاوز نموده پس سخن گوئید با او سخن
گفتنی نرم مجملا هر واعظ و پند گوی مراعات این شیوه را میباید که لازم داند و سخنان حق را مانند باران نرم نرم بر کشت
ریشه دلهای خلایق رساند و بار با هموار سخن نخل شوق مستمعان را از پا نیندازد و تیشه ناتراشیدگی گفتگو نهال معنی را
از شاخ و برگ اثر عریان نسازد و ناخن درشت گوئی خاطر مردمان را نخراشد و بشیوه کلوخ اندازی جمعیت مستمعان را از هم
نپاشد و از روی اشفاق و مهربانی سالک طریق بندگی را به نبادن آن وادی آمرزد و بشیوه چرب زبانی چراغ آگاهی در ظلمت
سرای دلهای غافلان افروزد و ناخوشی نصایح را بخوش زبانی فرح افزا کند که از شنیدنش سر باز نزنند و تلخی سخن حق را بشهد
شیرین کلامی چنان باصلاح آورد که در نوشیدنش رو ترش نکنند نظم بهمواری بصحبت جوش در دلها اثر دارد / زمزمه قطره
باران در گوش صدف کرده / دیگر آنکه بمقتضای کلم الناس علی قدر عقولهم مرتبه فهم مخاطب منظور داشته در خور آن ادای کلام
نماید و در مخاطبه با بازاریان و روستاییان محترز و از استعمال الفاظی که فهمیدنش بصحاح و قاموس احتیاج داشته باشد احتراز
فرماید بلکه مطلب بعبارتی واضح بیان کند که خواص و عام بسهولت توانند فهمید و در عقبات مشکلات لفظ در نمانند تا بسر منزل
معنی توانند رسید افتتاح کلام بنام نامی حضرت ملک علام نموده تخت تکیت زبان را در مضمار بیان بحمد و سپاس الهی و ذکر
بیقیاس نامتناهی گرم و نرم سازد و از شرح کبریا و عظمت جباری و وصف تقدس و تنزه ساحت پروردگاری فصلی پردازد تا
در حدیث مشهور رسیده که حمید عمل نموده عنان سخن بنعت سرور عالم و عالمیان و مدح و منقبت آل و اولاد طاهرین او منعطف
ساخته ادای تحیت و تسلیم فرماید و بآب کیمیای مدح آن خازنان وحی الهی گلبرگ با نزاکت و شوق و همراهی روح افزای درود
گلهای پژمرده دلها را رنگ و بوی داده شروع در مطلب نماید دیگر آنکه هر گونه مطلبی که پیش کرد آنرا بآیه یا حدیثی مدلل ساخته طوطی
گفتگو را مهر قول خدا و رسول رساند و مضمون مطلب حق را باعتضاد کتاب و سنت بر کرسی اذعان قبول نشانده در نقل حکایات
و روایات موافقت شریعت مطهره را مرعی داشته نهایت احتیاط بکار برد و هر نقل سستی و سخن مجهولی را محل حجت نموده
بر زبان نیاورد و لاطایلات عوام فریب نادره را در لباس حقایق جلوه نداده معانی شعر به هرزه نالان زنجیر قید گسسته را بی
بر آئین نا ملائم نهند و سیلاب قواعد اهل خلاف تخریب خانه دین نگارد و پایه کاخ شرع متین را [illegible] گوئی نا آرخابان
نگذارد و دیگر آنکه تا اطلاع تمام بر تفسیر و حدیث نرسانده پای جسارت بحریم روایت آن نگذارد و در نقل کلام خدا و رسول و ائمه معصومین
و بیان مسایل دین مبین بابار جه شمار و زبان جرات باز ننماید و در افتای علم باحکام شرعیه نگشاید و از مضمون حدیث شریف من افتی
الناس بغیر علم لعنه ملائکة السموات والارضین اندیشه نماید و ذهن خود را در ادراک معانی عبارات قدوه اطلاع بر آن زده تفسیر
برای خود را در مهلکه مشمول و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون نیندازد دیگر آنکه احوال مستمعان مختلف است
و از امراض قلبیه هر یک بعلتی گرفتار اند واعظ مبادا که جهت ادای هر گونه سخن تفرقه انگیزد و از هر قسم دوائی شربتی مفید مختصر

درکام جا

درکام جهان خلق ریزند تا آنکسی که بمرض حب دنیا و حرص مال و طلب مرتبه جاه و جلال مبتلاست از گفتگوی بیوفائی آن
و شرح انقلاب اوضاع جهان منتفع گردد و آنکه بهرزه جدار روی و اشتغال لهو و لعب هرزه گردی گرفتار است از سخن بی اعتباری
عمر و رنگارنگی و ناپایی کیمیای بقای جاودانی بهبودی یابد و مستقیمان باد نخوت و غرور را شربت مذمت کبر و خود بینی
و ستودن صفت تواضع و فروتنی سودمند افتد و مغروران بلجاج خشم و غضب را بایارج تعریف حسن و خلق و بردباری و مدح
صفت تمکین و صاحب وقاری نافع به رسانند مستی کاهلان طریق بندگی را بمعجون مفیات شوق انگیز رفع نماید و رعشه
لرزیدن پای بی توکلان از بیم تهی دستی و بی برگی را بشرح رزاقیت الهی تسکین فرماید و ذکر اجر صابران در جراحات مصیبت
زدگان چراغ تسلی افروزد و بیان مرتبه شاکران را بارباب عافیت قدر دانی نعمت آموزد و علی هذا القیاس هر چه
از طوایف ناس را بچه در کار باشد بشربتخانه ادویه مجربه سبحانه و تعالی میباید که از آن سخنان خالی نباشد مضمون خیر الکلام
ما قل و دل را رعایت نموده آنقدر سخن را طول ندهد که باعث ملال خاطرها گردد و از بسط کلام مستمع را چنان دلتنگ
نسازد که دیگر رغبت بازگشتن مجلس وعظ ننماید بگردباد دراز نفسی نهال اثر گفتگو را از زمین خاطرها نکند و بطناب
اطناب دست تصرف سخن را از گریبان دلها فرو نبندد و بتنگی فضاهای دور و دراز دماغ خاطرها را افسرده نسازد
و به رازوستی تطویل مقال شیشه نازک [illegible] ارفاق دلها نینداز و بارتکاب حشو و زواید معنی فهمیده گی بجز منبعد و بتکرار
تکراری که مطلب تنها و جوابت بر خود نپسندد و مجملا مراعات شیوه اقتصار بلکه اختصار را لازم دانسته از هر نوع سخنی
بقدر کفاف اکتفا نماید مطلب سیم در شنیدن وعظ و آداب و شروطی که مستمع را رعایت باید نخستین امری که حاضران مجلس
وعظ و مستمعان کلام خدا و احادیث اهل بیت عصمت را هم فرو است آنست که تحصیل رضای الهی را مقصود اصلی ساخته
از شنیدن آیات و اخبار همت بر اصلاح حال خود گمارند و توجه خاطر را بتماشای هنگامه وعظ و ملاحظه کیفیت تکلم واعظ
مقصود نداشته از فواید موائد آن مجلس که بهشت برین اهل یقین است قوت روح بردارند چاشنی شهد کلام را بکام جان
رسانند و تلخی سخنان حق را بمذاق نفس اماره چشانند و در نقوش نگارخانه بدایع امثال بنظاره سرسری ننگرند و از گلشن چمن
هیئت بهار غرایب نکات دامن دل را از گل [illegible] بیرنگ جامه طبیعت را از اوساخ صفات ذمیمه بصابون نصایح شست و شو دهند
و ساحت باطن را از خس و خاشاک خیالات فاسده بجاروب مواعظ رفت و روب کنند خارستان خارخار حرص را بشعله
کلمات جانسوز در هم سوزند و شمع نکات عاقبت بینی را در کلبه دیدهای درونی بنظر اعتبار بر افروزند پرتو آفتاب وحی الهی را
از روزن گوش بظلمت سرای دل در آورند و از چشمه سار آب زندگانی آیات قرآنی مرده دل باز نگردند و از شنیدن تهدیدات
برزش دل غبار معاصی از خود افشانند و از استماع بشارات به پرواز مرغ روح خود را باوج رتبه مقربان رسانند و از حوادث
اخبار صادقین آب تر بر روی جان زنند و بجان بخشی آثارشان جسم ناتوان را از جنازه گشتی مرده دلی سبکبار گرفته مجملا
بمسند لال مع صادق اخبار و آثار خود را از خواب گران بیخبری بیدار و بر وزیدن نسایم جان فزای هدایت و ارشاد و دل ها

و آداب شنیدن وعظ

ازسیاهی مستی غفلت هشیار نماید ساخت چون واعظ سخن از ذات و صفات الهی سر کند و گفتگوی کبریا و عظمت جباری فرو
در ارکان دلها افکند زبان بتهلیل و تسبیح کشایند و مضمون سبحانک ما اعظم شانک را از روی عجز و انکسار ادا نمایند و چون بگوهر نام نامی
حضرت خاتم النبیین یا یکی از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین مباهی کردن سخن را آرایند و مشک ریزی بیان اخلاق آن
شهریاران کشور امکان سرنافه و مشام اکش بدعوت صلوات و سلام و حروب نجبات و اکرام از طبق اخلاص بجان جان نثار کنند
و پیروی محبت آن پیشوایان راه دین را کل سر سبد حسنات خود دانند و چون بتعداد آلاء الهی کند و شرح الوان نعمتهای حق ...
ناسپاسی در بارگاه خواطر خواهند تنبه کرده و بلوازم شکرگذاری قیام نمایند بکلید حمد و سپاس ابواب مزید رحمت بر روی
خود کشایند و چون گفتگوی مرگ زهر الم در کام جانها ریزد و مرور گرامی اجل غبار وحشت بر تارک دلها بیزد و سهولت آن مشکل
در مرحله جان کسل از خدای تعالی مسألت نمایند و چون سخن از احوال قیامت بگذرد و گیر و گاه الهی استغاثه نمایند و چون حرف دار السلام
بهشت و وصف حور و قصور مذکور شود و مرحبا امیدواری از دریای بیکران آمرزگاری تا فتاخ دلها را فرو گیرد کردن طلب ادراک
آن درجات آن برافرازند و بلبل ناطقه را در شاخسار زبان بنوای اللهم ارزقنا مترنم سازند و همچنین در وقت ... و آت
و شرح ثواب طاعات طلب توفیق ادراک آن کنند و در نهی آن منکرات و مناهی و بیان عذاب معاصی و ملاهی بجناب الهی استغاثه
نمایند و دیگر آنکه اگر واعظ را در گفتگو خطائی افتد و در سلوک طریق سخنوری لغزشی واقع شود قلم عفو بر او کشند و آن خطا را
بآبروی سخنان صواب او بخشند صفت عیب بینی را هنر خود نشمارند و خورده گیر بر انشا ... زیرکی و استعانت طبع خود ندانند
چه آدمی را از سهو و نسیان گزیری و ... این معنی چاره ... خصوص شخصی که دست اجتماع را از دهام خلایق خواطر
مطلق نگذاشته باشد و از رعایت سیر مسلسل ... و ... لسان ... باشد و اگر احدی را این سخن ... در دل
خلد و بر این حرف سر انگشت عیب بینی نهند خود را بجای آن واعظ انگاشته اجتماع و توجه آن خلق را تصور کنند و حضور خورد و
کران و عیب جویان که در کمین خطا نشسته اند با خود اندیشه نمایند و تشویش خواطری که از رهگذر احتمال صدور خطا و مواخذه روز جزا
لازم احوال واعظان میباشد تعقل فرمایند تا دلش بر صدق این مقال گواهی دهد و خاطرش بر طبق طوق اذعان آن سخن گردن
نهد و دیگر آنکه در اثنای موعظه گفتگوی ... و ... و بر خواستن منقطع نسازند حرمت کلام خدا و رسول را رعایت
نموده زبان بهرزه گوئی دراز نکنند و از نشستن بر خواستن دامن بر چراغ حضور دلها نزنند ... هرزه سخن پای بگل کرده اند
و ... خشک ... بنگاه وعظ را افسرده نسازند و بتیغ خواب دلهای بیدار را از جا نجنانند و بحرکات لغو اثر سخن را از خواطر
نربایند به بیجائی و شوخی ابروی ... از چمن محبت وعظ ... باره قهقهه خنده نخل برومند بهای گریه را از پا در نیاورند
و اگر ... گوش و هوش متوجه موعظه نشسته باشند بظاهر خود را متوجه وانمایند و ... نکنند که واعظ گوش نکردن و متوجه نبودن
ایشان را در یابد و در سخن گفتن بی شوق و دل سرد گردد و اگر در اثنای وعظ اشکالی رود بعد از سؤال نشد فرو رفته صبر
کنند تا واعظ از شغل وعظ بپردازد اطلاع بر احوال واعظ بهم رسانیده و از جهت مذهب و اعتقادش خاطر جمع کنند

و در نقل احادیث و اخبار امانت و دیانت او را معلوم نمایند تا در تعلیم احکام شرعیه و بیان مسائل اصلیه و فرعیه
اعتماد بر قول او توانند نمود و مفتاح زبان بنائی ابواب خزاین معارف بر روی دلها توانند کشود و دیگر آنکه اگر
احوال واعظ با بعضی از آنچه میگوید مطابق نباشد مثلا حسن خلق را مدح باشد و خود از او بهره نداشته باشد یا صفت
تکبر را مذمت نماید و دامن طبیعتش بلوث آن آلوده باشد چشم از آن پوشیده نظر بر حقیقت سخنان نفس افکنند و محض
بی توفیقی او خود را از سعادت شنیدن موعظه بالغه محروم نسازند چون حقیقت کلام بوجهی از وجوه معلوم گردد
اگر چه اعتبار ساقط نمانند و بتقصیر متکلم دامن بی التفاتی بر آن نیفشانند و آن واعظ را بمنزله لوحی یا صحیفه فرض
کنند که سخنان دلپذیر بر آن نوشته و خود میخوانند پس در این وقت نیکی و بدی سخن را بمیزان اعتبار باید سنجید و از ...
در نهای لوح نظر التفات باید پوشید چه غرض از انعقاد مجلس وعظ استماع موعظه و انتفاع از سخنان حق و از نیکی
بدی واعظ کسی را سود و زیانی نیست گفتار را بجرم کردار مؤاخذه نباید نمود و سخن بی عیب را بعیب سخن گو ملامت نباید
فرمود و از زشتی مشاطه جمال عروس سخن را چه زیان و از بیقدری صدف بهای در شاهوار را چه نقصان **باب اول**
در ذکر دنیا و بیان ... و شرح مقاصد و ذمایم این رخنه گر حصن مسلمانی و چون بعضی از اخبار و آثار و سخنان اکابر
حکمای دیندار در مذمت حب دنیا و تحذیر و تنفیر از آن و بعضی نیز در مدح و ترغیب طلب آن وارد و یافت است و آنچه
در مذمت دنیا و ذکر ... آن ... وارد گشته بعضی بر سبیل اطلاق و عموم است و بعضی بخصوص حب جاه یا حب مال
یا امثال آن چنانکه انشاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد بنا بر این باب را منفصل گردانید **فصل اول** در تحقیق
معنی حب دنیا و بیان آنکه طلب دنیائی که آیات و اخبار در مذمت آن وارد گردیده کدام است و جمع میان اخبار متعارضه
فصل دویم در ذکر ... دنیا و بیان ذمایم آن ... کش خونخواره بطریق اطلاق و اجمال **فصل سیم** در ذکر بعضی
از طرق شعب حب دنیا و بیان اصول و فروع آن بر سبیل تفصیل **فصل اول** بر ضمیر منیر هوشمندان با فطانت و ذکاوت ...
رحیق تحقیق این مدعا مخفی نماند که غنای مطلق مخصوص ذات پاک آفریدگار است جل شانه که دامن وجود ... از لوث امکان
منزه و مبرا و ساحت عزتش از خس و خاشاک افتقار و احتیاج مقدس و معرا است و هر موجودی و هر کرا از ... امکان
است افتاده و هر ذی حیاتی که از مطموره عدم بمعموره وجود پا نهاده بر تخم احتیاج اسیر و از تحصیل ضروریات ناچار و ناگزیر
... تسلسل زمان و ساکنان ... امکان را بالکلیه دست از دنیا کشیدن و دیده خواهش از مقتضای طبیعت بشری
پوشیدن از حوصله طاقت مخلوقیت برون است و صانع بیچون بحکم آیه کریمه لا یکلف الله نفسا الا وسعها بنده را بآن تکلیف
ننموده و بسبب خواهش یا احتیاج در طلب وجه معاش احدی را ملامت نفرموده است بلکه بتحصیل ضروریات بقدر ...
واجب لازم و سعی در طلب منافع بقدر کفاف و دفع مضار رجوع عطش و جوع و حر و برد و امثال آن را بر همگنان فرض و متحتم
ساخته است و بعد از حصول قدر مذکور از وجه معیشت احوال آدمی در طلب دنیا از دو قسم بیرون نیست یکی آنکه بقدر وسعت معاش

در تحقیق معنی حب دنیا

از وجه حلال و کسب دنیا تلاش نماید و زنگ عسرت از آینه احوال خود و جمعی که شرعا رعایت اهتمام ایشان بر ذمه او
واجب است بصیقل جهد و سعی بزداید و این مرتبه نیز از مراتب طلب دنیا از جمله سنن و در شریعت غرا ممدوح و مستحسن است بلکه
چنین نمودن و سالک طریقه رهبانیت بودن مذموم است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست لیس
منا من ترک الدنیا لآخرته و لا الآخرة للدنیا یعنی از ما نیست آنکسی که بجهت اشتغال بامور اخروی دست از معاملات دنیا
بردارد و آنکه چشم از آخرت خود پوشیده همت بر تحصیل دنیا گماره و ظاهر است که مراد آنحضرت از ترک دنیا و انقطاع و ترک
لا بد منه چه آن از طریقه شرع مردود است و ما نا نیز مرا بهمین مرتبه از مراتب طلب دنیا عمومات حدیثی که هم از آنحضرت
منقولست که لا خیر فیمن لا یحب جمع المال من حلال یکف به وجهه و یقضی به دینه و یصل به رحمه خلاصه معنی
آنکه خیری نیست در کسی که دوست ندارد که مالی از وجه حلال جمع نماید و عزت و اعتبار خود را بآن نگاه دارد و خود را از ذل طلب
و ریختن آبرو مستغنی گرداند و دین خود را بآن ادا کند و صله رحم بآن بجا آورد و حق تعالی در سوره مائده فرموده یا ایها
الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین خلاصه معنی آنکه ای مؤمنان
حرام مکردانید از چیزهای نفیس از دنیا آنچه خدا تعالی برای شما حلال ساخته و از حد و از آنچه شریعت بآن مقرر کرده درگذرید و از کسی
که خدای تعالی دوست نمیدارد تعدی کنند کان را یعنی از آنهایی که دین مبین در گذرند کان را و گویند سبب نزول این آیه آن بود
که روزی حضرت محمد صادق بشیر و نذیر کافه خلایق صلی الله علیه و آله از برای جمعی که بحضور مجلس سامی او مشرف شده بودند وصف
روز قیامت و ذکر شداید آن میفرمودند و بر میدان صور آن احبار ز زهره سکان خضر دلهای مرده مینمودند و حاضران را از
آتش وعید سنگ دلها نرم و از التهاب شعله خوف شرر آسا حکام اشک از بین کرم کرده بعد از آن ده نفر از ایشان
در خانه عثمان بن مظعون جمعیت کرده با هم اتفاق نمودند که همیشه صایم النهار و قایم اللیل باشند و بر بستر نخوابند و گوشت
و چربی نخورند و با زنان مباشرت نکنند و بوی خوش بکار نبرند و از انواع لباس بپوشیدن پلاس اکتفا نمایند و ترک دنیا
نمایند و دست از ارتکاب مشاغل و مهمات آن کوتاه نمایند و طریق سیاحت جهان گردی مسلک دارند و اطوار رهبانیت را
شعار خود گردانند و آلت رجولیت خود را قطع نمایند این خبر بگوش سید البشر صلی الله علیه و آله رسید و چون عثمان مذکور
بخدمت آنحضرت آمد آنحضرت فرمودند که چنین خبری از شما بمن رسیده است ایشان گفتند یا رسول الله ما این اتفاقی کما
باهم کرده ایم غرض جز خیر و خوبی نداریم آنحضرت فرمودند که ما مامور باین نشده ایم هر کسی که نفسهای شما را بر شما حقیست پس گاهی
روزه میدارم و گاهی افطار میکنم و گاهی بعبادت بر میخیزم و گاهی میخوابم و گوشت و چربی میخورم و با زنان نزدیکی میکنم پس هر که
از سنت من روی گرداند از من نیست بعد از آن مردم را جمع کرده خطبه فرمودند در بیان و حی ترجمان باداء این مضمون گویا شدند
که چیست حال قومی که بر خود حرام ساخته اند زنان را و بوی خوش و خواب و شهوات دنیا را بدرستی که من شما را نفرموده ام که چون
پیشوایان حبار و نصاری باشید هر کسی که در دین و شریعت من نیست ترک خوردن گوشت کردن و از صحبت زنان کناره نمودن

در مذمت ترک اللذائذ و اساس رهبانیت

نقل عثمان بن مظعون

در تحقیق حب دنیا و اقسام آن

و موجب نیستی بودن و سیاحت امت من روزه داشتن است و رهبانیت ایشان جهاد نمودن بنده کی کیند خدا را و چیزی را
شریک او مسازید و حج و عمره بجای آرید و نماز را برپای دارید و زکوة دهید و ماه رمضان را روزه بدارید و شیوه
استقامت و اعتدال را مرعی دارید بر خود سخت مگیرید تا بر شما سخت نگیرند زیرا که هلاک شدند آنانکه پیش از شما بودند
بهمین سبب که بر خود سخت گرفتند خدا تعالی نیز بر ایشان سخت گرفت پس آیه مذکوره متضمن کلام آنجناب و ترجیح
آنجناب از آن طریقه ناصواب نازل گردید منقولست که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع عاصم بن زیاد ترک جامه نرم کرده
پشمینه پوشی را شعار خود ساخته بود برادرش ربیع بن زیاد بحضرت شاه اولیاء از روی شکایت عرض نمود که عاصم
بسبب ترک دنیا و تلبس بلباس فقر و فنا اهل و اولاد خود را غمناک و آزرده خاطر ساخته است حضرت امیر المؤمنین ع
باحضار عاصم فرمان داده چون شرف حضور دریافت آنحضرت روی مبارک بهم کشیده عتاب فرمودند که از اهل
خود شرمنده نگشتی و بر فرزندان خود رحم نکردی آیا می پنداری که حق تعالی آنکه طیبات را حلال ساخته است مکروه خواهد
داشت که تو از آنها فراگیری تو بر خدا تعالی از این سهل تری زیرا خدا تعالی میفرماید که و الارض وضعها للانام فیها
فاکهة و النخل ذات الاکمام و نیز میفرماید مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان تا قول خدای تعالی یخرج
منهما اللؤلؤ و المرجان یعنی خدا تعالی در آیات مذکوره نعماء و آلاء خود نموده و اقسام نعمتهای خود را از خوراک
و تجمل که خلایق از اکل آن متلذذ میگردند و لؤلؤ و مرجان که خود را بآن می آرایند بر بندگان شمرده است با وجود این
چنان میپنداری که تمتع بنده گان را از نعمتهای مذکوره مکروه دارد و دیگر آنحضرت این مضمون ادا فرمود که خدا تعالی فرموده
که و اما بنعمة ربک فحدث یعنی پروردگار خود را مذکور ساز و احسانی که در حق تو کرده است اظهار کن و اظهار نعمتی
نعمتی از نعمتهای الهی چون خوردن و پوشیدن و سایر اقسام تمتعات در نزد خدای تعالی خوشتر و محبوب تر است از اظهار
قولی عاصم گفت یا امیر المؤمنین پس سبب چیست که شما در مطعم خود بخورش غیر لطیف و در ملبس بجامه درشت اکتفا فرموده اید
حضرت فرمودند که ویحک ان الله عز و جل فرض علی ائمة العدل ان یقدروا انفسهم بضعفة الناس کیلا یتبیغ بالفقیر
فقره حاصل مضمون آنکه خدای عز و جل بر پیشوایان راه دین واجب ساخته که وضع خود را مانند اوضاع ضعفا و درویشان
سازند و متحلی بحلیه فقر و مسکنت بوده با فقرا و مساکین هم کسوت باشند تا فقرا از فقر و فاقه و تنگی دل صبر نمایند و از دیدن
اوضاع امام زمان که اشرف ناس است خاطر خود را تسلی دهند القصه عاصم از شنیدن مواعظ مذکوره متعظ و از خیالات
نادانی منفعل گردیده ترک پشمینه پوشی کرد و روی عزیمت از طریقه ناشایسته رهبانیت برتافته سر تسلیم بر ربقه اطاعت شریعت
غرا در آورد و مجملا بحکم آیات و اخبار مذکوره و روایات دیگر که ذکر آن باعث طول کلام میگردد طلب دنیا بقدر ضرورت معاش
مجوز و ممدوحست بلکه اگر منظور اقتدا به شریعت مطهره و مقصد ترفیه حال اهل و عیال سعی در آن نماید فی الحقیقه طالب دنیا نخواهد
بود و در دیوان اعمال بطاعات و عبادات محسوب و مجری خواهند نمود و مؤید این اجمال آنکه شخصی بخدمت

حکایت محمد بن منکدر با امام محمد باقر ع

در بیان تحقیق دنیا

حضرت ابی عبدالله جعفر صادق ع عرض داشت که ما دنیا طلب میکنیم و دوست میداریم که دنیا بما روی آورد مطلوب بحصول پیوندد آنحضرت تفتیش فرمودند که میخواهی بآنچه کار کنی گفت میخواهم که خود را و عیال خود را متنعم نمایم و صله رحم بجای آرم و تصدق کنم و حج و عمره گذارم آنحضرت فرمودند که لیس هذا طلب الدنیا هذا طلب الآخرة یعنی این طلب دنیا نیست بلکه این طلب آخرتست و محمد بن منکدر که از فقهای مخالفین بود گوید که ببعضی از نواحی مدینه بیرون رفته بودم در وقت حرارت هوا با امام محمد باقر اتفاق ملاقات افتاد و آنحضرت بجهت تنومندی و گرانی جثه بر دو غلام سیاه یا دو نفر از موالی خود تکیه نموده با خود گفتم سبحان الله شیخی از اشیاخ قریش در چنین ساعت گرمی با این حال بطلب دنیا آمده است نزدیک وی روم نزدیک وی رفتم و سلام کردم و گفتم اصلحک الله شیخی از شیوخ قریش در این وقت باین حال در طلب دنیائی اگر در این حال اجلت رسد چه خواهی کرد آنحضرت فرمودند که اگر مرگ در آید و من باین حالت باشم آمده خواهد بود در حالتی که من بطاعتی از طاعتهای الهی مشغولم که تا بطاعت خود را و عیال خود را از تو و از دیگر کسان مستغنی میگردانم یعنی طلب دنیا کردن جهت بی نیازی از مردم و سبکباری از بار منت این و آن از جمله طاعات و عبادات خواهد بود و هم از حضرت ابی جعفر مرویست که من طلب الدنیا استعفافا عن الناس و سعیا علی اهله و تعطفا علی جاره لقی الله عز و جل یوم القیمة و وجهه مثل القمر لیلة البدر حاصل معنی آنکه هر که طلب دنیا کند و منظورش در آن طلب این باشد که محتاج مردم نشود و متکفل معاش اهل و عیال خود گردد و با همسایه خود طریق مهربانی مسلوک دارد در روز قیامت با خدای تعالی ملاقات کند در روی او مانند شب چهارده باشد و از حضرت سید کاینات صلعم منقولست که العبادة سبعون جزء افضلها طلب الحلال یعنی عبادت هفتاد جزء است و بهترین آنها طلب حلال کردنست و اخبار و آثار معنوی این گفتار در کتب معتبره خصوصا در کافی بسیارست جهت رعایت ایجاز بهمین اکتفا نموده شد

قسم دویم از اقسام طلب دنیا آنست که بقدر توسعه معاش اکتفا ننموده از ممر حلال بتحصیل مال و منال و اسباب حشمت و جلال و جمع کردن سیم و زر اندوختن نیز از اقسام طلب دنیا اگر چه فی نفسه حلال و مباحست اما مورث بسی مفاسد عظیمه و منتج بسیار رنجهای از خسارتهای اخرویه میگردد و در جمع کردن آن چه گرانی گوهر عمرها که تلف نشود و در پر کردن کیسه چه نقدهای فرصت که از کیسه نرود و وصال شاهد مامولش از ساحت قرب الهی دور میسازد و ترقی مراتب حصولش از اوج درجات سعادت بحضیض درکات شقاوت می اندازد و تصادم امواج و افکارش سفینه دل را از ساحل آسودگی و امید و اماند و تراکم بخار بخورتش در ناموس دماغ چراغ عقل را فرو میشاند و دامن سرادق شرکتش فروزنده آتش حرص و آرزاست و طناب سراپرده عزتش سررشته آرزوهای دور و درازست بحکم حدیث نبوی صلعم که منهومان لا یشبعان طالب العلم و طالب الدنیا پس آدمی هیچ مرتبه از مراتب دنیا خورسند نمیگردد بلکه چندانکه در طلب دنیا و ساع بیشتر میورزد و از نقد و جنس زخارف این عاریت سرا خزاین و دفاین بیشتری اندوزد اشتغال نایره حرص و طمع بیشتر و بسته خاطرش از خار اندیشه اش بیشتر و لهذا ارباب ذوق سلیم ثروت دنیای دون لئیم را باب شور تشبیه کرده اند که هر که بیشتر می آشامد تشنه تر میگردد و دنیا

برای هوس

برای هشتوه حرص و طمع در گلشن عمر روز بروز قوت میگیرد و نهال تقوی و ورع و منهدم ضعف و ناتوانی می پژمرد تا رفته رفته بارتکاب مکروهات و امتحان شبهات دلیر میسازد و از آنجا بهلاکت محرمات و ناشروعات می اندازد و در جمیع احوال طلب دنیا را بسخ دیده و ترس نفس اماره عنان داری عقل کامل از ذوق منهیات منع نمودن بغایت متعسر است و حق تعالی در مرتبه علی میفرماید که ان الانسان لیطغی ان راه استغنی حاصل معنی آنکه بدرستی که آدمی چون خود را مستغنی و بی نیاز دید بر آینه طغیان میورزد و نافرمانی و گردنکشی با حباب الهی میکند و در بعضی ادعیه ماثورست و مذکور که اللهم انی اعوذ بک من غنی یطغینی و من فقر ینسینی یعنی ای بار خدایا پناه میگیرم بتو از درویشی که مرا از یاد مردم برد و از توانگری و ثروتی که مرا طاغی سازد و در مهالک عصیان و نافرمانی تو اندازد و لهذا ارباب شعور ملک و مال این دار غرور را بآب باران تمثیل کرده اند بمقدار ضرورت بسیار دو از حد اعتدال نمیگذرد و باعث آبادی عالم و سبب زنده ماندن بنی آدمست و چون از آن مرتبه تجاوز نمود موجب خرابی جهان و علت تنگی عالمیان میگردد و مال نیز بقدر اعتدال که بدست می آید کشور دین و دنیا آباد و باعث انتظام امر معاش و معادست و چون روی بزیادتی نهاد و کار به پر کردن خزانه و صندوق افتاد باعث صد گونه بلا و سیلاب خانه دین و دنیا میگردد و در کافی از حضرت ابی عبدالله صادق ع منقولست و لکن طلبک المعیشة فوق المضیع و دون طلب الحریص الراضی بدنیاه المطمئن الیها حاصل معنی آنکه می باید در جستجوی وجه معاش میانه رو باشی و سعی تو در آن باب بیش از کسی باشد که در امر معیشت بیباکی و تقصیر میکند و کمتر از حریصی که از عقبی بدنیای خود راضی گشته دل بر آن می نهد و از نصایح که لقمان بپسرش را کرده اینست که یا بنی ادخل فی الدنیا دخولا لا یضر باخرتک و لا تترکها ترکا تکون کلا علی الناس یعنی خود را چنان مشغول دنیا مساز که از آخرت باز مانی و آنچنان هم ترک دنیا مکن که از سبب آن محتاج مردم گردی و از حضرت سید ثقلین صلعم ماثورست که من طلب الدنیا حلالا مکاثرا لقی الله و هو علیه غضبان حاصل معنی آنکه کسی که طلب دنیا از وجه حلال جهت بسیاری مال با خدای تعالی ملاقات نماید در حالتی که بر او غضبناک باشد و در مذمت قسم دویم از اقسام ثلثه دنیا همین بس که آدمی بسوی اشتغال ملک و مال از ذکر حضرت ذوالجلال باز میماند و بمضمون آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون خود را در حق خود بر کرسی نشانند قسم سیم آنست که دیده ورع از ملاحظه حلالی حرام پوشیده همت بر جمع کردن ملک و مال مقصور دارند و سلسله قرانی ایام و لیالی بسبحه شمار درهم و دینار دانسته روز شمار را بچ نشمارند و سودای دو درهم سود فریفته گشته دین را بدنیا فروشند و به براق دو دینار رشته آرزو گشته از ناز و نعیم سرمدی رشته و تلبس جامهای حریر و طلا مایل بوده خود را از خلل تقوی عاری میسازند و سکون نقش و نگار در دل از چشم سیاه نمود بصبغة الله دین بر دارند و خون دلهای مظلومان از اطلاق دست اقتدار دانند و آفروختگی آتش خشم را گلگونه چهره حرمت رعونت خوانند و دلشکیهای شریعت را وسعت مشرب نام نهند و آوازه بی تکلفی در تکالیف الهی صلای بیدینی در دهند و طالب دنیای چنین خلع ربقه بندگی حق نموده حلقه عبودیت دنیا در گوش و غاشیه فرمان برداری نفس و هوا بر دوش

نصایح لقمن با پسرش

و آیه کریمه زین للذین کفروا الحیوة الدنیا در حق او صادق و تهدید الیوم ننسکم کما نسیتم لقاء یومکم هذا وماویکم النار
وما لکم من ناصرین ذلکم بانکم اتخذتم ایات الله هزوا وغرتکم الحیوة الدنیا باحوال او مطابق خواهد بود و بر
وعیدات جگرگداز و تهدیدات بخشش پرداز که از آیات و اخبار در حق طالبان دنیای بی اعتبار وارد گشته ان شاء الله تعالی
عنقریب مذکور خواهد شد همانا در حق این جماعت وارد تقدیم و تقریر در جمع میان اخبار و احادیث که بعضی از آنها در مدح
دنیا و ترغیب طلب آن و بعضی در مذمت و تحذیر از آن ورود یافته بر وضوح رسید و از علم صبح صادق تحقیق انجمام سپاه ظلمت
شبهات از کشور خواطر منهزم گردید فصل دویم در ذکر بیوفائی دنیای غدار و شرح ذمایم و قبایح این عجوزه شوهرکش خونخوار
بطریق اجمال از آینه ضمیر هوشمندان صاحبدل و شوریدگان زنجیر علایق گسل که بدست شعور کلهای تجربه از خارستان دار غرور چیده
و بسر انگشت نگاه اعتبار در دیده بصیرت را از خواب گران غفلت مالیده اند ظاهر و روشن است که سر منزل دنیای ناپایدار بهای
گذشتنی و گذاشتنی است سر چشمه خواهش انجام کنان بی اعتبار بر گردنی و انباشتنی رشته سست نهاد امتداد وش دل نیستی است و ساغر
سرور لبالب غرورش ریختنی و شکستنی است غبار بیت کوی بی پرده ناموس سا در دیده و لب بار رهگذر از در خاک و خون کشیده زبان دل
جوش سنان جان ستانیست بر سینه ساده دلان راست کشیده و نگاه التفاتش تیر دلدوز تیست کز ابروی زه کوشه کمان گذشته است
ملک و مالش نهالیست که جز دشمنی ثمری ندارد و طول املش رگ ابر لیست که غیر باران فتنه نبارد و دخل مقصودش چهره آمالش را
دهل لذاتش دیده بلغو آسیلیست و اندیشه و عشقش در دل بحر لیست موج بلا خیز هوای نرگس در سر باد لیست غبار فتنا انگیز
و چاشنی شهد شکرش باعث تلخ کامی عقبی و مربت زرد روئی روز جزا از نوازش عسانش جز فریاد و واویلا نخیزد و از قدم جام
کبرش غیر سیاه روئی کوهی نمیزد و از تیغ آفتاب اقبالش خواب از دیده فتنها میرماند و از غروب خورشید جمالش جز شفق رنگ حسرت
بر لبها مذوحرف بوفائیش از صفحه اوضاع روزگار جزامات و زشتی صورتش از آئینه احوال گذشتگان هویداست کدام شهنشاه را
بر سر بر دولت نشاند که دست اجل بر خاک مذلتش نکشید و کدام قصر عزت را بر سر بر آسمان رفعت که سیلاب حادثه بویرانیش کمست
نقش هر دیده و هیچ امیری و کشورکشائی را نام نبرده اند که طوفان انقلاب روزگار رونق حیاتش را جاب وار در هم شکسته و هیچ
وزیر روشن رائی را نشان نداده اند که دست فنا آینه صفت برکت نابودش بسته و هیچ صاحب کلاهی را ندیده ام که تاج زرینش
چون شمع کشان ننهاد خانه عدم نبرده اند و هیچ بلند پروازی را نشنیده ام که پر و بال نشاطش بامثال پروانه تیغ شعله فنا
نبریده و هیچ صاحب کمالی از افق اقبال سر نزد که شام زوال بتیره خفاشش چشم سیاه ننماید و هیچ آفتاب دولتی با رنگ عزت
نگذارد که چاهسار مغرب فنا بفرو بردنش دهن نگشاید و هیچ نخل حیاتی از جویبار هستی سر نکشید که گردباد گردش دوران از بیخش بر
نکند و هیچ سفینه وجودی را بلنگر خطر گرآبی در میان ننهاد که موجه فنا ناخن بهم نزند و هیچ با قوت دلی را آب و رنگ خوشنودی نبخشید
که غوطه در خونش نداد و هیچ خاطری را محزون [illegible] مهر خود ننمود که مهر داغی بر آن ننهاد و گره غنچه در این چمن نگشود که از خورده
عقدای دیگر بر دل نبست و شگوفه در این بوستان لب خنده شگفتگی نگشود که از فرش باری بر خاطر ننشست وای بر دلی که بگرسنه

لذات ناخوشش از جا رود و خاک بر سر عقلی که بفسون کودک فریب مشعبد جامش فریفته گردد و حیف از نقد عمری که در راه
تحصیلش تلف سازند و دریغ از قوت جوانی که در کشیدن بار محنتش در بازند بحقیقت آنکس که دولت دنیا را سعادت داند
بحاصل آن ابلهی که در زمین دل تخم محبتش افشاند آواره سالکی که راه طلبش بقدم سعی پوید و بیچاره دردمندی که از بحر
املش دوای درد جوید و چون تمثال این پیره زال را خامه وحی الهی در سوره حدید چنین کشوده و صورت احوال این
معنی سریع الزوال را در آیینه بیان کل شیء مبین گوشنمود است که اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة
وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفرا ثم یکون حطاما
حاصل معنی این آیت سراپا هدایت آنکه ای ایطالبان و شیفتگان دنیا و گرفتاران زنجیر محبت این دشمن دوست نما
که زندگانی است مبانی جز بازیچه طفلان و مشغولی جاهلانه نه و آرایشی یعنی بمنازل مرغوب و ملابس خوب و غزان سفاخرت
در میان شماست یعنی بحسب و نسب و مال و مباهاتی به بسیاری مال و اولاد و این جمله در معرض فنا و زوالند مانند کیاهی که جای
باران نمو کند و از نزاکت شادابی زارعان را بشگفت آورد و بعد از آن خشک و زرد شود و پس از آن در هم شکسته و نابود گردد
و همچنین گشت و زار و دنیای بی‌بها و گلشن حیات مستعار این عبرت سرا اگر دو روز آب و رنگی دارد اما عاقبت بآفت خزان
دوران و شدباد اجل بی امان طراوتش بنهایت رسد و خرمیش بشکستگی و پراکندگی مبدل گردد نظم بگدم صفای عالم
غدار حیف نیست آئینه آب سبزه زنگار حیف نیست در پیش چشم پرده‌شناسان روزگار اقبال پرده رخ ادبار حیف نیست
در عالمی که دیده دل را گشوده اند بگشم خواب دولت بیدار حیف نیست دوران شاط زود بانجام میرسد یک غنچه شادمانی
گلزار حیف نیست و نیز در سوره مذکوره میفرماید که وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و نیز در سوره مؤمن میفرماید
که انما هذه الحیوة الدنیا متاع وان الاخرة هی دار القرار و در سوره توبه میفرماید ارضیتم بالحیوة الدنیا من
الاخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل و در سوره رعد میفرماید که وما الحیوة الدنیا فی الاخرة الا متاع حق
خداوند یگانه بی مثل و مانند عز اسمه در آیات مذکوره که مرکب آنها گم گشتگان شاهراه منزل نجات و دلهای مرده را
چون آب حیات است تحقیر حیات دنیا نموده و بیان و بیثباتی این کهنه سرا و بیوفائی این عجوزه خود آرا فرموده است
تا بندگان بکرشمه لذات ناخوشش دل از دست ندهند و بدانه زیبری اقبال دو روزه با دام فریبش ننهند بکرانخوابی غفلت
چشم از سعادت جاودانی نپوشند و در پرستش این مادرم معدود چند روزه عیش و کامرانی نکوشند بلکه در خطایا اخروش
بدیده شعور از روی حقارت بنگرند و از خدای علاقه ابدیت نکرت جز کل عبرت نچینند چنانکه در رسول ثقلین
راه که گوسفند مرده کنده و افتاده فرمود که والذی نفسی بیده ان الدنیا اهون علی الله من هذه علی اهلها ولو
کانت الدنیا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقی کافرا منها شربة ماء یعنی قسم بآنکه جان من در قبضه قدرت
اوست که هر آینه در نزد خدا بتعالی دنیا خوارتر و بیمقدارتر است از این جیفه گندیده نزد اهلش و اگر دنیا را در نزد خدا بتعالی

اعتبار بال پشه مسود هرآینه هیچ کافر را شربتی آب نسیدادی یعنی چون کافر از نظر رحمت الهی ساقط و از مرتبه قابلیت او ساقط
اگر متاع غرور دنیا و مال و سروت این عاریت سرا را فی الحقیقه قدر نبودی بدشمنان خود روا نداشتی و برانشان در کام خود
دانگذاشتی و نیز از آنسرور ص ماثور است که بر مزبله ایستاده فرمودند که هلموا الی الدنیا یعنی بیایید دنیا را مشاهده کنید کهن
چند کهنه شده در آن مزبله افتاده بود و استخوانی چند که پوسیده بود برگرفته فرمودند هذه الدنیا یعنی بیایید دنیا را مشاهده
کنید معنی آنکه لباسهای دنیا و زینتهای دنیا آخر چنین کهنه میشود و بدنهای خلایق عاقبت مانند این استخوانها پوسیده میگردد
و از کشور نجف درر رضا علی مرتضی ع مرویست که دنیاکم هذه اهون فی عینی من عراقة خنزیر فی ید مجذوم یعنی این
در نظر من خوارتر است از استخوان بی پوست خوکی که در دست صاحب جذام باشد و نیز از آنحضرت منقولست که ان دنیاکم
عندی لاهون من ورقة فی فم جرادة تقضمها ما لعلی و نعیم یفنی و لذة لا تبقی یعنی بدرستی که دنیای شما نزد
من هرآینه بیقدرتر است از برگی که در دهان ملخی باشد که آنرا خائیده باشد علی را با نعمت فانی و لذت غیرباقی چه کار و هم از آن
حضرت توضیح حقارت دنیا و تشریح مستلذات دو روزه این عبرت سرا عاریا پسرا مخاطب ساخته این مضمون ادا فرموده که ای
عاربرای دنیا غم مخور که جمله لذات دنیا شش است مطعوم و مشروب و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم شریفترین مطعومات
عسلست و آن لعاب مگسست و بهترین مشروبات آبست که جمله حیوانات یکسانند و نیکوترین مشمومات مشکست و آن خون
آهوست و اشرف مرکوبات اسبست و آن بهر در معرض هلاکت و نفیس ترین ملبوسات دیباست و آن تنیده کرمست و معظم
فواید منکوحات جماعت و آن داخل کردن بولگاهیست در بولگاهی یعنی چون معظم لذات دنیا مبتنی بر این امور خسیسه
خسیست پیداست که قدر و قیمت آن چه خواهد بود و از حصول آمال و آمانی آدمی را چه منزلت و کمال خواهد افزود پس مرد
هوشمند و صاحب خرد نباید که باین آرزوهای سهل که مطمح نظر ارباب جهلست سر فرو دنیا درد و طلب نعیم سرمدی نماید و از جور
بوم دنیای شوم که در هر سر زمینی دام تعلق در خاک رمیده پر و بال همت خود در فضای عالم باقی بگشاید لمؤلفه و کلمنات
که رود دام چون سنبل ز خاک ۰ یکسر شاخ بلندی آشیان خود کسی ۰ و سخن یکی از اکابر است اتخذوا الدنیا ظئرا و الآخرة
اما الم ترا الی الصبی ما عقل ذی بعضه الی امه و ترک ظئره یعنی دنیا را دایه خود گیرید و آخرت را مادر نمی بینی که چون کودک
بسن شعور رسید دایه را ترک میکند و خود را بآغوش مادر می افکند ای دل کودک خصال و ای پرورده شیر محبت این پیره زال
تا چند دست رغبت بر دامن این دایه زد و کسل خواهی داشت و تا کی دست خواهش برگردن این عجوزه پر کش حایل کرده دست
بر سینه ما و هیچی خواهی گذاشت فرصت که بطپانچه حوادث از پیش رانده و دامن ملاطفت از کردن وجودت برافشانده است پس اولی
آنست که پیش از آنکه او ترک تو گوید ترکش گوئی و اینکه او از تو دوری جوید تو از وی دوری جوئی و از وی کرنجه ور با آن دو
تا عاقبت از اینجا رانده و از آنجا مانده نباشی و مخفی نماند که محبت دنیا و آخرت در یکدل باهم بسر نبرد و این دو اندیشه از کریبانی
یک خاطر سر برنی آورند و آشنائی این هر دو با بنده را از غدا بیگانه میسازد و و را زدستی طول امل میشیند اندیشه عقبی را از قیاس



ولها

در بیان جمع نشدن دین و دنیا با یکدیگر

ولهای اندازد و این دو بیگانه با هم نمی آمیزند و این دو نقیض مخالف از نار یکجا برنمیخیزد و در یک سر دو سودا نمیباید و از نور
دیده عالم و فخر بنی آدم ص مرویست که مثل الدنیا و الآخرة کمثل ضرتین اذا رضیت احدیهما اسخطت الاخری
حاصل معنی آنکه دنیا و آخرت مانند دو زنند که در حباله یک شوهر باشند رضاجوئی و رعایت جانب هر یک باعث رنجش و
آزردگی دیگری میشود و از نائب کار دان اهل یقین حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده که هما بمنزلة المشرق والمغرب
وما شیٔ بینهما قرب من واحد و بعد من الآخر یعنی دنیا و آخرت مثابه مشرق و مغربند و رونده در میان
این هر دو چندانکه بیکی نزدیک میشود از آن دیگری دور میگردد و از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام ماثورست که
لا یستقیم حب الدنیا والآخرة فی قلب مؤمن کما لا یستقیم الماء والنار فی اناء واحد یعنی دوستی
دنیا و آخرت در دل مؤمن راست نمی آید چون آب و آتش در یک ظرف جمع نمیشوند لمؤلفه دین و دنیا نقیض یکدیگرند
هرکجا دین بود درم نبود ۰ دین بهرجا که علم فرهنگست ۰ در نگنجد زانکه ده تنگست ۰ رو بدین آر و بگذر از دنیا ۰ زانکه دنیا
ست فردا نار ۰ دین ز دنیا همیشه آزرده است ۰ کاب دنیا جمال دین برده است ۰ یعنی از عرفا گفته اند که چنانچه
آدمی در وقت مرض اشتهای طعام با آنکه زنده باوست نمیداشته باشد دل نیز در وقت ابتلا بعلت هوا و استیلای
مرض حب دنیا رغبت بذکر پروردگار و اندیشه در مآل کار با وجود آنکه سبب حیات اوست نمیدارد و چنانکه طعام هر چند
لذیذ باشد مذاق بیمار را لذت نمی بخشد دل نیز چون بمرض ذات الصدور هوس دنیا مبتلا باشد از نعمت بندگی خداوند
تحصیل نماند و حظی منتفع نمیکردد و کلام یکی از اکابر است که بقدر ما تحزن للدنیا یخرج هم الآخرة و بقدر ما تحزن للآ
خرة یخرج هم الدنیا من قلبک یعنی اندوهی که ترا بجهت دنیا بهم رسیده اندوه آخرت از دلت بیرون میرود و همچنین بر عکس آن
هرچند آنکه غبار ملال از رهگذار عشق بر آیینه خاطرت می نشیند غم دنیا بر میخیزد و حکیم غزنوی که همین معنی را در سلک نظم
چنین کشیده است و نسبت دنیا و آخرت با یکدیگر بدان نظر به نیکوئی سنجیده است حکیم سنائی بود در شهر بلخ بقالی ۰ پیکران
داشت در دکان مالی ۰ آمدی رفت تا شکر بخرد ۰ و زغم و رنج و درد دل برهد ۰ وزنه از گل نهاد در میزان ۰ تا شکر بر کشد
مقابل آن ۰ مرد ابله بکر که گل خوردی ۰ جان خود را فدای گل کردی ۰ از ترازو گلها همی دزدید ۰ مرد بقال خوش همی خندید
گفت مسکین کی خبر دارد ۰ کاین زیانست و سود پندارد ۰ هرچه گل کم خواهد از این سر ۰ کم شود شکر از سر دیگر ۰ مرد ما
جهان هم زینسان ۰ گشته از بهر سود جفت زیان ۰ خویشتن را بباد برداده ۰ این جهان را بآن جهان داده ۰
مجملا دون همتانی که خود را بمتاع قلیل عاجل دنیا راضی ساخته اند و از سعادت باقی آجل محروم خواهند بود و کوته نظرانی
که شاهباز دل را از ملاحظه عاقبت بر رشته طول امل دیده بصیرت دوخته اند پرواز هما دولت ابدی نتوانند نمود و مخرانی
که در کمال بزرگی و جاه لاله صفت برنگینی ظاهر چشم دل سیاه کرده اند با طرار و بد بینی حسرت خواهند
کرانست و نفس پرستانی که گنج نهادی دنیا را بکیش محراب سجود خویش ساخته اند و صف حق پرستان کردن و عوی

در بیان عدم اجتماع دنیا و آخرت باهم

از لذت و سیاه‌ستانی که در چاه زندگانی عنان اختیار از دست داده آمال و امانی وا دادند و در مقر سقر با ندامت بخوانند
انداخت منقولست که در قیامت دنیا را بصورت عجوزه و موی با چشم کبود و دندانها از دهان بیرون آمده و روی زشت بوجه
محشر آورند در خلایق عرض نمایند و گویند این زن را میشناسید اهل محشر از شناختن او استعاذه جویند و در معرض استکشاف
پرسند گویند این دنیاست که بر سر آن یکدیگر را بقتل میرسانیدید و بسبب آن رشته خویشی و قرابت را میبریدید و بجهت آن بسیار
بناحق حسد میبردید و برای آن بغض و عداوت یکدیگر میکشیدید بعد از آن زشت رو را آن مکان که جو بار در آتش اندازند
گوید پاربا یاران و سربرخط فرمان نهادگان من کجایند از حضرت عزت ندا رسد که تابعان و پیروان او را نیز با او ملحق سازند
دار گنجینه اسرار اله حضرت رسالت پناه صلعم ماخوذ است که در روز عرض اگر جمعی را بدیوان محشر حاضر گردانند و اعمال صالح ایشان
از غایت کثرت و گرانی مانند کوههای تهامه باشد و مع هذا فرمان الهی بعذاب ایشان صادر گردد و بعضی از آنحضرت استفسار نمودند
که یا رسول الله اجابت نماز گذار باشند آنحضرت حاصل این مضمون ادا نمودند که بلی روزه داشته باشند و نماز گذارده باشند
و در شب لختی بندگی او داشته باشند لیکن چون امری از امور دنیوی رو میداد و ملک و مال پیش می آمد در طلب آن خود را بی
نمیتوانستند و بشاهد دنیا آشوب اشتیاق میکشودند مخلص الکه دستی و بنای مبنی بر آمدی اعتبار را از جریده حسنات فرو بریزد
و غربال حرص حد چشم خاک بطلان بر تارک جمیع محامد میریزد در کافی از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست حدیثی که حاصل
معنی آن اینست که حضرت عیسی ع را گذر بر دهی افتاد که تیشه مرگ شاخ و برگ هستی ساکنانش را بر خاک هلاک افکنده و سیلاب
فنا بنیان زندگانی ایشان را از زمین وجود برکنده حضرت عیسی ع فرمودند اما انهم لم یموتوا الا بسخط یعنی هر این جماعت
که آتش غضب الهی در کشت حیات ایشان افتاده و صرصر قهر جباری خرمن زندگانی این قوم را بباد نیستی بر داده اگر متفرق
الموت متعارف قضا کار ایشان … یکدیگر را دفن کرده باشند جمعی از حواریین آنحضرت که ایشان را حواریون گویند …
کردند که یا روح الله از خدا تعالی درخواه این قوم را حیات تازه گرداند که از اعمال خود ما را اخبار نمایند تا ما از آن اجتناب
نمائیم پس حضرت عیسی ع دعا نمود و مسئول حواریون را از قبیل حاجات مسئلت فرمودند ندا رسید که این مردگان را آواز کن حضرت
روح الله ایستاده گفت یا اهل هذه القریه یکی از ایشان گفت که لبیک یا روح الله کلمه فرمود حضرت فرمود که بگوئید احوال شما
چه بود گفت عبادت طاغوت میکردیم و دنیا را دوست میداشتیم از غفلت پروردگار … جباری کم … آرزوی
دور دراز میگرفتیم و عمر را بغفلت در لهو و لعب میگذرانیدیم حضرت عیسی ع فرمودند که دوستی شما با دنیا چگونه بود گفتند چون
کودک با مادر که هرگاه رو بما می آورد فرحناک میشدیم و هر وقت که از ما رو میتافت گریان و اندوهناک میشدیم حضرت عیسی ع
سؤال نمود که عبادت طاغوت چگونه میکردید گفت اطاعت اهل معاصی مینمودیم و سر بر خط متمردان فرمان درگاه الهی نهاده
بودیم فرمود عاقبت کار شما چون شد گفتند شبی بعافیت در بستر بودیم و صبحگاه در … فرمود که … چیست گفتند … گفت
سجین چیست گفتند کوهیست از آتش که تا روز قیامت بر ما افروخته میشود حضرت عیسی ع فرمود پس شما چه گفتید بایشان چه گفتند گفت

ما گفتیم

در بیان بیوفائی دنیا

موعظه

ما گفتیم که ما را به دنیا برگردانید تا در راه زهد و ورع زیم یعنی دست رغبت از دامن دنیا کشیده داریم و دامن حیات باقی را [illegible]
بی اعتبار دنیا بیائیم جواب آمد که دروغ میگوئید یعنی اگر بدنیا معاودت کنید ترک دنیا نخواهید کرد و بهمان طریق پیروی
نفس و هوا خواهید نمود حضرت روح الله فرمود که وای بر تو چونست که از میان این قوم غیر تو با من متکلم نشد گفت یا روح الله
لجامهای آتشین بر دهن جماعت زده اند و سر آنها در دست ملائکه غلاظ و شداد است و من در میان ایشان بودم و از جمله
ایشان نبودم عذاب نازل شد و مرا نیز با ایشان فرو گرفت و من در کنار جهنم بموئی آویخته ام و نمیدانم که بجهنم خواهم افتاد
یا از آن نجات خواهم یافت حضرت عیسی ع ملتفت حواریون شده فرمودند که یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح
الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا والآخرة یعنی ای دوستان خدا نان خشک را با نمک درشت خوردن
و در مزبلها و جای … خفتن بسیار حال خوشست هرگاه عافیت دنیا و آخرت حاصل باشد ای غافل و از باده غفلت
مست لا یعقل معانی این حدیث را بگوش هوش بخوان و نشتر آن جز را برگ جان بگذران و در محیط اندیشه مالی غوری نما [illegible]
که خود با پیر عقل شوری فرما که اگر فرضا پادشاه روی زمین گردی و بساط ملک جمیع شهرها را بسر پنجه تسخیر درآوری سرکشان
عالم چون کمان سر بر خط فرمان تو نهند و گردن روزگار رفته رفته وار بطوق بندگیت تن در دهند و دیده بخت هرگز روی
ناخوشی نبیند و غبار ملال از آئینه خواطرت ننشیند و چهره اقبالت از … مصون باشد و گوش احوالت
از حرف مصایب روزگار نخراشد و نهال دولت در جویبار زمانه نوخیز بود … از باده عیش و طرب سرشار و لبریز
گردد آخر الامر چون طبل رحیل کوبند و ساحت جهان را از خاک وجودت روبند و دست اقتدارت را بریسمان ضعف ببندند و
غرغره روح در گلویت افکنند و با … طایر تخته بندت سازند و یاران و دوستان نوحه و شیون آغاز نهند خواهی نخواهی
بزندان گورت درآورند و در … برآرند و … زمان بند بندت را از هم جدا سازند و از آفت عذاب
آن مغز استخوانت را در هم گدازند و در آنوقت از ملک و مال چه فایده رسد و آن حشمت و شوکت کی دست گیرد
و چون نفخ صور … و از زندان گورت بدیوان یوم النشور احضار فرمایند پادشاه پادشاهان بانو عتاب
خطاب فرماید که چرا به دوستی دنیا مشغول گشته ترک بندگیم نمودی و بدرگاه من … رغبت گشودی پس در جواب
این سؤال چه خواهی کرد و برای این تقصیر چه عذر خواهی آورد … بنده که تعظیم دنیا کرده باشد و منزلت جاه و ثروت
این لا شئ را عظیم دانسته باشد روز قیامت او را خواهند و او را گفت هذا الذی عظم الدنیا وحقر الله تعالی این
آنکسی است که خوار کرده و حقیر شمرده خدا تعالی را و تعظیم کرده است دنیا را با آنکه این سرزنش چه خواهی کرد و از خجالت
این ذلت در عرصه محشر چگونه سر خواهی برآورد منقولست که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بر مردی گذشت که میگریست
و چون مراجعت نمود همچنان گریه میکرد آنحضرت فرمود که ای پروردگار این بنده تو از خوف تو میگرید خطاب ایزدی رسید
که یا ابن عمران لو نزل دماغه مع دموع عینیه ورفع یدیه حتی تسقطا لم اغفر له وهو یحب الدنیا مخلص معنی الکلام

در ذکر بیوفائی دنیا

چنداه بگرید که مغز سرش با اشک چشمانش فرو ریزد و آنقدر دستها را بدعا بردارد که ساقط شود او را نمی آمرزم حیث الکناو دنیا را
دوست میدارد و پس بدلالت اخبار مذکوره نهال سعادت این حیات غیر شقاوت جاودانی ثمری نمی دهد ...

[illegible]

دفن نکرده

در ذکر بیوفائی دنیا

موعظه

دفن نکرده بچشم حسرت در روی دنیا نگریست در بالین آمده شمع صفت میسوخت ...

[illegible]

تمثیل دنیا

[illegible]

در بیان بیوفائی دنیا

الناس نیام واذا ماتوا انتبهوا چون صبح اجل طلوع نماید و بترشح عرق مرگ چشم از خواب غفلت برگشاید از آن سودی و از این
زیانی و نه از آن اثری خواهد ماند و نه از این نشانی لمؤلفه ابیات غافل ز طول امل ره میدهی در دل چرا مصحف خود را این غلط [illegible]
باطل چرا عیش دنیا احلام خواب غفلت بیش نیست از خیالی اینقدر آلوده کی اید دل چرا مشهور است که شاه سریر سروری و متمکن
مسند مهتری ص بر روی حصیری خفته و پهلوی مبارکش نقش حصیر گرفته بود عمر لعین گفت یا نبی الله چه شود اگر بفراشی از این
نرم تر خوابی آنسرور فرمود که مالی وللدنیا ما مثلی ومثل الدنیا الا کراکب سار فی یوم صائف فاستظل تحت شجرة ساعة
من نهار ثم راح وترکها یعنی مرا با دنیا چکار است نیست مثل من و مثل دنیا مگر مانند سواری که در روز گرمی راه رود و ساعتی
در سایه درختی توقف کند و بعد از آن براه خود رود و این درخت را واگذارد حاصل معنی آنکه آدمی مسافریست که از دیار [illegible]
در شهرستان عالم بقا [illegible] و دنیا منزل سایه درختی ساعتی چند بیش نخواهد ماند پس کجا لایق باشد که رحل اقامت در این [illegible]
و [illegible] خانه [illegible] و برافراختن طاق و رواق پرداختن و در دار دنیای فنا [illegible] از آن احمال کوچ کردن و [illegible] اینقدر
تعلق انداختن و این همه اسباب [illegible] جان کندن از طریق عقل و دانش برنیست و بعضی از اکابر دنیا را تمثیل [illegible] نموده
که در واقع متحرک در روانست و در نظر ساکن مینماید نظم احلام نوم او کظل زائل ان اللبیب بمثلها لا یخدع و هم در این معنی
گفته اند نظم یا اهل لذات الدنیا لا بقاء لها ان اغترارا بظل زائل حمق خوشا صاحب سعادتی که [illegible] کرده
[illegible] چشم حرص از دنبال آمال آن بردوخت [illegible] از قدر احتیاج [illegible] از مال و منال و نعمت [illegible]
بقدر ضرورت اکتفا نموده از اندوختن زیادتیها که حلال باشد [illegible] و مرویست که مردی از حضرت امیرالمؤمنین ع
استدعای توصیف دنیا کرد آنحضرت فرمود که ما اصف لک من دار من صح فیها امن ومن سقم فیها ندم ومن افتقر فیها حزن
ومن استغنی فیها فتن فی حلالها الحساب وفی حرامها العقاب حاصل معنی آنکه چگونه برای تو توصیف سرائی کنم
که در او تندرستی یافت ایمن شد [illegible] و کسی که در او بیمار شد ندامت کشید که چرا ایام صحت را غنیمت
ندانستم و کسی که در او محتاج گردید غمناک و دلتنگ شد و کسی که در او غنی و مالدار گشت بفتنه و بلا افتاد و در حلالش حساب
و در حرامش عقاب [illegible] و [illegible] از کتب معتبره مذکور است که [illegible] حکمت بیان [illegible]
که یا دنیا یا دنیا الیک عنی ابی تعرضت ام الی تشوقت لا حان حینک هیهات غری غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتک ثلثا
لا رجعة فیها فعیشک قصیر وخطرک یسیر واملک حقیر آه من قلة الزاد وطول الطریق وبعد السفر حاصل معنی آنکه
ای دنیا ای دنیا از من دور شو آیا متعرض من شده که مرا بفریبی یا مشتاق من گردیده [illegible] وقت تو نزدیک [illegible]
که این کار کنی دور است دیگری را فریب ده که مرا در تو حاجتی نیست [illegible] سه طلاق دادم ترا که دیگر مجال رجوع نباشد زیرا که مدت عیش
تو کوتاه است و قدر و [illegible] تو اندک است و آرزوی تو حقیر است آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر [illegible]
[illegible]

ناهی

نقل [illegible]

حکایت امیرالمؤمنین [illegible] بدنیا [illegible]

در ذکر بیوفائی

ناهی فرما که اگر شاهد دنیا را قبولی بودی سر در مردان رو ننمودی و اگر [illegible] این ناز غدارا [illegible] آمدی
چشم و انقیاد دامن رغبت از آن بر نچیدی [illegible] که خواجه [illegible] آگاهی با غلام خود براهی میرفتند اتفاقا همیان زری
افتاده بود اول خواجه بسر آن رسید خواست که بردارد تاملی با خود فرموده بحکم عقل لحظه توقف نمود و در تصرف آن
تا خود تاملی کرد چون نقد و جنس حیات را گذاشتنی و گذشتنی و آن لقطه را بحکم شریعت [illegible] دست رغبتش [illegible]
[illegible] مار خفته [illegible] و در پای [illegible] دنیا [illegible] القصه خواجه از آن درگذشتی
غلام بسر آن رسید دست از آستین طمع دراز کرده خواست بردارد عقل منعش نمود و بگوشش [illegible]
کردن این کیسه مقصود خواجه بر میداشت و این مبلغ خطیر را بر جا نمیگذاشت [illegible] طمع از آن [illegible]
بروی سالکان [illegible] تو نیز از این شیوه [illegible] و از این کرده [illegible] از نظر افتاده خواجه و مقتدای خود را [illegible]
بجا واگذار [illegible] صدق [illegible] و کردن دعوی آزادگی در صف غلامان [illegible]
انداخت مثل دنیا و اهل دنیا مثل آن زن زشت روئیست که [illegible] برآمده [illegible] و نازهای معشوقانه
اظهار حسن و جمال خود مینمود [illegible] خود فروشی را [illegible] خود را بجای [illegible] جلوه میداد
[illegible] نگاه و [illegible] چشم [illegible] مردم [illegible] عالم آرائی [illegible]
نگاهت [illegible] حسن و جمالم [illegible] افسوس که [illegible] از گلبن رخسارم گلهای تماشا [illegible]
[illegible] عارضم [illegible] چون گل از شادمانی [illegible] اگر آب و رنگ غنچه [illegible]
[illegible] چشم سیاه [illegible] آوازه لیلی را [illegible] نقش شیرین [illegible]
نهاده القصه چون زن [illegible] خود کشیده و گفتن این [illegible] شوهرش گفت که [illegible]
راست [illegible] آینه [illegible] از تو [illegible] و ترا با این [illegible]
حسن و جمالی [illegible] آینه اهل بصیرت چشم [illegible] خاطر [illegible] تعلقاتش [illegible]
که در [illegible] دل [illegible] داده [illegible] اقبال [illegible] چشم و دل سیاه کرده [illegible] افتاده [illegible]
ناخن [illegible] دنیا کور کرده چشم بصیرتشان [illegible] خیالات فاسده آب سیاه غفلت آورده است [illegible]
و ملاحظه عاقبت [illegible] چاره کوری باطن کنی [illegible] رسیده [illegible] عبرت [illegible]
کشیده [illegible] دنیا را [illegible] ساخت و آینه [illegible] این [illegible] غداره [illegible]
علی نبینا و علیه السلام دنیا را بصورت عجوزه دید [illegible] سؤال فرمود که چند شوهر کرده
[illegible] فرمود که همه شوهران تو مردند یا ترا طلاق دادند گفت همه را کشتم حضرت عیسی ع فرمود تعسا لازواجک
الباقین کیف لا یعتبرون بازواجک الماضین تهلکیهم واحدا واحدا ولا یکونوا منک علی حذر حاصل معنی آنکه

حکایت خواجه [illegible] با غلام خود

نقل [illegible] شخص بدنیا

ملاقات [illegible] علی [illegible]

در بیان بی‌وفائی دنیا

[حاشیه: حکایت داود با حزقیل]

با احوال شوهران باقی که از شوهران گذشته عبرت نمیگیرند و با آنکه دیده‌اند که چگونه یکان یکان ایشان را هلاک ساخته از تو
حذر نمی‌نمایند لمؤلفه این جهان در حجله عروسیست آگنده پر بست و آنکه کشته دان ؛ تو به ربرک لاف و مکر و استخوان مرد قتیل
مشو ؛ سه طلاقش ده از تراهست ؛ زانکه این کشته بهر شوی کشت ؛ از آن نکنند به بجز کردن ؛ از شب و روز عرس
زرسی ؛ و در بعضی از کتب معتبره مذکور است روایتی که حاصل مضمون آن اینست که وقتی که حضرت داود پیغمبر علی نبینا و علیه السلام
گذر بر کوهی افتاد که مسکن حضرت حزقیل بود چون با یکدیگر ملاقات نمودند حضرت داود پرسید که هرگز قصد گناهی کرده حزقیل فرمود
که نکرده‌ام دیگر پرسید که از عبادتی که میکنی هرگز عجب و غروری بخاطرت راه یافته است فرمود نه دیگر پرسید که به دنیا میل کرده و روی
خواهش بشهوات و لذات او آورده حزقیل فرمود آری گاهی واقع شده است داود ع فرمود فما تصنع اذا کان یعنی
چون ترا میل بهم میرسد آتش جان سوز او را از چه چیز فرو مینشانی حزقیل فرمود باین شعب میروم و آنچه در اینجاست عبرت میگیرم
داود ع با او در موضع برآمد تختی دید از آهن نهاده و بر کار سری و استخوان پوسیده چند بر آن نهاده و لوحی از آهن بقیه مرده و خطی بر آن
نوشته که من غلامم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهرستان بنا کردم و هزار دختر را ازاله بکارت کردم عاقبت با خاک همخوابه شدم
و سنگ بالینم کرده و با کرمان و ماران همسایه و قرین شدم پس هرکه مرا چنین بیند باید که دل بر دنیا نه بندد و پا در دام غرورش نگذارد و درین

[حاشیه: موعظه]

معنی شاعری چه خوش گفته شعر این الملوک این ابناء الملوک دس و افاد الجیوش الا یا سعا شعلی ؛ و نادیهم صارخ من بعد
دفنهم ؛ این الاساور و التیجان و الحلل ؛ این الوجوه التی کانت منعمة ؛ من دونها تضرب الاستار و الکلل ؛ قد طال
ما اکلوا دهرا و ما شربوا ؛ فاصبحوا بعد ذلک الاکل قد اکلوا ؛ سالت عیونهم فوق الخدود دفلی ؛ و ایتهم ما هنا
العیش یا رجل ؛ ای مغرور دو روزه زندگانی و ای آواره بیابان آمال و امانی گاهی بخاک عزیزان رفته گذاری کن و بدیده عبرت از آن
نگاه اعتباری افکن که از صفحه پیشانی هر کله پوسیده سرنوشت خود را مطالعه نمائی و از اوراق چهره پیش آمدن احوال خویش را
برخوانی اگر گوش شعور تست نوای زبان سبزه هر قبری باین موعظه گویا است و اگر سواد چشمت روشن است بر لوح نصیحت نامه
بر هر سنگ مزاری بخط جلی نوشته پیداست و از هر کاسه سری که الحق پر لیست ننای این نوا میتوانی شنید و از هر سنگ و هر خاکی
و بار خاک باین ترانه درد ناک آوازها داده‌اند که شاهان عرب و عجم را بین که از چنین چشم با خود بگو چه برده‌اند کلعذاران
خلخ و خطا را بین که بی آب روان حیات چگونه در خاک پژمرده‌اند شاه و گدا در حسرت بقا از اوج هزار سنگ بر سینه نهاده
خفته‌اند و صالح و طالع از خجالت تهیدستی خود را در نقاب کفن نهفته‌اند و هیچ کلاه زینی هست که یوسف چینی در چاه نیفتاده
و هیچ سرابی نیست که سلیمان جاهی روی بر خاک فنا ننهاده فاعتبروا یا اولی الالباب لمؤلفه دلا تکیه از خواب بیدار شو ؛
ز سرمستی گوش هشیار شو ؛ بعبرت نظر کن سوی رفتگان ؛ که فردا شوی عبرت دیگران ؛ هر آنکس که سودی بکیوان سرش ؛ ازان گل که خشت
خاک شد بکسرش ؛ نه آغوش همخوابه شوخ و شنگ ؛ که بستر فرش دامن آغوش تنگ ؛ که رفتم جرا زجم دجام او ؛ که شد

نخ

در مذمت حب جاه و ریاست

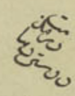
[بالای سطر: شوکت و شان]

نخ آخر از آن کام او ؛ کی رفت پرویز و آبتین او ؛ کجا رفت آن عیش شیرین او ؛ چه شد کوکب شاه و اسباب ؛ نشان
زو هزار و جهان خراب ؛ چه شد زال زر آن یل هم پشت ؛ چه سان کرد زال سپهرش اسیر ؛ همش که کرد از و شیر رم ؛
ملک اجل چون در پیش رهم ؛ اگر آمد برون چون از چاه و شد ؛ اجل بازه در چاه گورش فکند ؛ ره در جهان نگذارد اندکی ؛
که خواهی شدن بود از آنها یکی ؛ اجلا هیچیک از بنی آدم را برات مسلمی داده‌اند و دروازه شهرستان بقا بر روی هیچ آزرده نگشاده‌ایم
تا ما و تو خود را از آن جمله شماریم و با جمعیت خاطر در تحصیل شهوات نفس آریم البته زهر ممات در گلوی مرد بجیابی خواهند
و خاک فنا بر تارک هر شاه و گدا خواهند بیخت پس آدمی را چاره ای نیست و در گذرگاهی چنین این همه پای سعی فشاره و بجیب دراز
حیات شعار چندین محنت را مزده بر دل گذارد لمؤلفه دنیا چگری کند منوش بودن ؛ از بهر دو روز عمر ناخوش بودن ؛ قسم دوم در بیم
جان ای خوش نشین خرابه این جهان پر شر و شور وفقک الله و ایانا عن التجافی عن دار الغرور که محبت دنیا منزل درخت
که با غبانی دیو سیر شیطان در آب هوا و هم نشینی ابنای زمان نشو نما یافته و ریشه شهوات و آرزوهای در زمین دل محکم نموده و شاخهای
ذمیمه در شاخ بافته و این شجره ملعونه را جز از نگاب مناهی ثمری غیر ناامیدی از رحمت الهی نیست تا این درخت از بیخ دل
کنده نشود پرتو خورشید عرفان بر آن نتابد و گلهای حقایق ایمان نشو و نما نیابد و کندن این شجره خبارت قرآنست
با تیشه مواعظ و نصایح بقطع ریشه آرزوها و شهوات پردازی و دل را از عروق آمال و امانی این هستی سریع الزوال جدا کرده
پاک سازی تا بقوت ایمان و توفیق سبحانی این درخت را از پا درآورده و از آنجمله شهوتها و آرزوهای نفسانی که بمنزله ریشه‌های این
درخت شده هفت شهوتست که در اکثر طبایع جا گرفته و نهایت قوت پذیرفته اول شهوت جاه و جلال دویم شهوت ملک و مال
سیم شهوت عمارات و مکانهای زرنگار عالی بنا چهارم شهوت مباشرت و معاشرت شاهدان و امردان خورشید لقا پنجم
شهوت اطعمه و اشربه خوشگوار ششم شهوت البسه فاخره پرکار هفتم شهوت جمال و مصاحب ظرفا و ندما و از دست ساقی
شوخ و شنگ باده گلرنگ کشیدن و عمر گرامی را بارود و سرود و لهو و لعب گذرانیدن و از جمله رذایل صفات و ذمایم اخلاق نیز
که بمنزله شاخهای این شجره است هفت صفتست که از ریشه‌های شهوات مذکوره آب کشیده و از کثرت برگ و بار قبایح و فضایح مانع
تابش آفتاب عرفان و صحن چمن دلهای غافلان گردیده اول صفت تکبر دویم صفت ریا و سمعت سیم صفت حقد و حسد چهارم
صفت حرص و طمع پنجم صفت بخل ششم صفت ظلم هفتم صفت خشم و تند خوئی و قطع این هفت شهوت محتاجست بگذارش
هفت نوع سخن که هر یک در برکندن ریشه‌ای بمنزله تیشه باشند هرکدام کلام نقش آرزو را از لوح خواطر اهل هوش برتر شسته و همچنین در بیان
تفصیل این هفت صفت نیز که از فروع آن اصولند ناچار است از تحریر هفت گونه کلام بنا بر این و در این تفصیل با ایراد چهارده
مجلس که هر یک مجلس متضمن نوعی از انواع مذکوره باشد مبادرت مینماید و در هر مجلسی نبذه‌ای از مواعظ جسته‌های خوناب
حسرت از دلهای چون سنگ مستمعان گشاید مجلس اول در مذمت حب جاه و ریاست و شرح مفاسد طلب حکومت و ریاست
و آنچه ملایم آن باشد عزت جویان طالب سروری و دیوانگان سودای مهم ریاست و بزرگی و مهتری و جیبای کان تلاش حکومت

[حاشیه: در اقسام شهوات — اقسام صفات ذمیمه — مجلس اول]

در بیان مذمت حب جاه و ریاست

وبرتری که بار دولت خداداد آزادی و خودسری زده بیابان خواطر جمعیت صور کرده نقصه ملال و دوامن زندگی بچنگ آرزو داده
داده و از منصب طرعزل و قناعت و درویشی خود را معزول ساخته در دنبال تحصیل مناصب نامناسب بیافتاده اند که اگر نظر
هیچ بسر حوادث امور گشایند و اوراق تغیل دنیا و خداع روزگار و عبرتنامه احوال شاهان و سروران نامدار را مطالعه
نمایند خواهند دانست که دولت بازیچه دنیا و حکومت دوروزه هیچی سزاوار آن نیست که در تحصیل قطع نظر از سرمایه زندگانی
و سعادت آن جهانی کنند و برای گرفتن وهم و منصبی که در چشم بیداران خواب و خیالی بیش نیست نقد دین را بر سر آن دهند و شعله
حسی که بیدولتان آنرا دولت نام کرده اند آخرت خود را بدان سوخت و از برای آوازه بزرگی که در گوش ارباب هوش نقره حال
غفلت دین را بدنیا بدان فروخت و گروه را حکومت بار سنگینی جبابت عجب که جمع کرده و دور باش حاجب و چوبدار که بانوی
درگاه بر دوره کار مشکل صورت بندد و از نوبت کاوری دلکش رزین جز نایکی خانه دل را نزاید دارد و مشغل شهریاری
غیر سوده سودای جباری در کلش دماغ نزاید نماید و از سایه چتر شاهی جز دوری از جهت آفتاب الهی چه بر توان خورد و از دامن
سرادق جهانبانی بغیر از اشتعال آتش غضب چه فایده توان برد و از خانه تیز دولتی غیر پیچ و تابی چه حاصل توان چید و از نخل بلندی
اقبال جز اندوه و خشم و رنج و وبال چه ثمر توان دید و از قوت سرپنجه اقتدار جز فشار دلهای نازک چه کار آید و از ناخن تدبیر ملک و دولت
بغیر شبوه خراش آزاری چه گره گشاید و با آب اجرای فرمان و نهی جز تخم نافرمانی در زمین زندگانی نتوان کشت و با قلم وزارت بغیر رقم خسارت
بر دفتر اعمال نتوان نوشت چنانکه از آفتاب فلک سروری و والای ولایت نبوی صلعم منقول است که ما ذئبان ضاریان ارسلا
فی زریبة غنم ما کثر بالکثر فسادا فیهما من حب المال والجاه فی دین الرجل المسلم حاصل معنی آنکه دو گرگ درنده گرسنه
در دو جان گوسفند که ایشان را در مکان گوسفند سر داده باشند بیش از آن فساد نمیکنند که دوستی مال و جاه در دین مرد مسلمان
میکنند و هم از آن سرور صلعم مرویست حدیثی که خلاصه معنی آن اینست که چون اول چیزی که باعث عصیان خدا تعالی شده شش خصلت
دوستی دنیا و دوستی ریاست و دوستی طعام و دوستی خواب و دوستی راحت و دوستی زنان و از سالار کاروان انبیا حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
مرویست که منادی شیئا اضر بقلوب الرجال من حب النعال وراء ظهورهم حاصل معنی آنکه هیچ چیز دلهای مردم را ضرر
زیان بیشتر نرساند که آواز های جمعی که از دنبال ایشان بروند یعنی چون آدمی را سرکرده فوج شود و جمعی را تابع در پی خود ببیند گرفتار
در دوستی راه یابد و بنیاد ایمانش خلل پذیرد و نیز از آن حضرت صلعم ماثور است که مستی چهار است مستی شراب و مستی خواب و مستی پادشاهی
و از حضرت امام جعفر صادق عم منقول است که من طلب الریاسة هلک یعنی هر که طلب ریاست کرد هلاک شد و نیز از آنحضرت مرویست
که ملعونست کسی که قصد ریاست کند و ملعونست کسی که با خود اندیشه ریاست کند و بعضی اکابر فرموده اند که کن ذنبا ولا تکن راسا
فان الذنب ینجو والراس یهلک یعنی در کارهای دنیا دنبال رو باش نه سرکرده و پیش رو چه غالب اینست که اگر مقصد و بال و نکال
آن امر باشد سرکرده بر سد و دنبال رو نجات بیابد مجملا درین باب اخبار و آثار بسیار و رود یافته است و جهت استخلاص اعتقاد کافی
جاه حب جاه رشته های سخنان اهل حق بر هم نافته است و قطع نظر از آن بر هر که فی الجمله نصیبی از شعور رسیده باشد ظاهر است که این امر



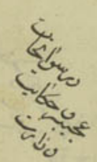
شقاوت

در بیان مذمت حب جاه و ریاست

شقاوت اثر مورث بسی مفاسد عظیمه و منتج بسیاری از خسارتهای دینی و اخروی است و از زمان حضرت آدم ع
تا اینندم اکثر مخالفتها و عداوتها که پادشاهان روزگار و حکام هر دیار با انبیا و اصفیا کرده اند باعثی جز حب جاه و دو
منزده و منشاء جز سلطنت و حکومت نداشته اند پس نمرود مردود برای حیات که عداوت حضرت ابراهیم ع نموده است و فرعون
لعین جهت همین سالها در کمین قتل حضرت موسی ع نشست و همچنین شداد بدنهاد و دقیانوس چنانکه و امثال ایشان
در طغیان و عناد برانگیختن آن همه فتنه و فساد مطلبی غیر صیانت ملک و محافظت دولت دنیا نداشته و جز برای حکومت
و علو دنیا تخم جور و ستم در مزرع عالم نکاشته و ابوبکر لعین و عمر بدین از مخالفت حضرت امیر المؤمنین منظوری جز ریاست
نداشته و عثمان سگ و معاویه مدرک جز برای حکومت علم عداوت علی المرتضی و حسن مجتبی نیفراشته و یزید پلید را از قتل
امام سعید شهید حضرت امام حسین ع غرضی جز صیانت ملک نبوده و ابن زیاد بی بنیاد جز برای امارت کوفه بر قتل امام زمان
نموده و عمر سعد نحس بد ایمان جز برای حکومت ری و جرجان شربه بردوی فرزند پیغمبر نکشیده و سنان بن انس کفرنهاد
جز برای تقرب پسر زیاد و سر سرور عالم را نبریده و نبرد بهرزه بر یزید بدنهاد و فتل علی هذا و خلفای بنی عباس و بنی امیه اکثر
با ولاد اشرف ناس کرده به اقتضای ملکداری و جهت طلب ریاست و سالاری بوده با آنکه یقین میدانسته که رتبه خلافت و حکومت
مطلق حق آن برگزیدگان حضرت و ایشان را در آن نصیبی نیست چشم از آن پوشیده و بشومی حب و جاه در قتل آن خاصان آل
از دل و جان کوشیده اند پس استحقاق بزرگی و حکومت و مرتبه و فرمان روائی و سلطنت مخصوص ذات پاک مالک الملک
جل شانه که هیچ ممکنی را از نباس ایجادش امکان بحز دونه و هیچ مرادی را از اقتضاء ارادهاش مجال تمرد نه و احدی از ممکنات
در آن حقی و نصیبی نه مگر انسانی که هم از جانب او باین امر مامور و ممتاز شده منشور فرمان و اجب الاذعانش بر رتبه حکومت
و ریاست سرافرازی یافته و این جماعت چند طبقه اند اول انبیا و رسلاند که اطاعت ایشان طاعت خدا و عصیان ایشان
موجب خواست روز جزاست طبقه دوم اوصیا و ائمه اند که تفریع پیغمبر بر خلافت ایشان و دلیل ساطع ذکر با اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر ریاست ایشان بر حجت قاطع سیم جمعی که از قبیل ایشان بحکومت و قضا بار دارند
رتق و فتق مهمات منصوب باشند که انبیا و ایشان در امور که جهت مشیت آن معین کشته اند مثل امام جمعه و جماعت و حکم
و دیگر از وجوه شرعیه ایشان حکومت سلطنت بر جمعی باشند چون کسی که امر معروف و نهی منکر کند چه او را در امر و نهی مذکور ریاست
معروف و عامل منکر بطریقی گفتن با درشتی کردن با ذن و غیر آن چنانکه در موضع خود مبین گشته خاصه و چون تسلطی
که خواجه بر غلام و شوهر را بر زن میباشد و امثال آن و هر حکومتی دیگر که نه بحکم خدا و نه تجویز شریعت غرا باشد محض ادبار
که بیخردان اقبالش می انگارند و عین شقاوت که کوته نظران سعادتش می پندارند و جاه تیره بختی است که کوردلان بچه
میدانند دولت یکی بخت بی و دیگری بخت بدبختی که بیسوادان دولتش میخوانند و توضیح این مقال و تفصیل این اجمال اینکه
نهایت آمال مشتاقان جاه و جلال و غایت مرام تشنگان سراب آب نمای عظمت و جلال آنست که در میدان ابنای زمان

معزز و مکرم بوده بر مسند عیش و تفاخر نشینند و همواره از نهال عمر و زندگانی عیش و کامرانی چینند اما انجام ایشان عزت و کرامت
پندارند و سرمایه افتخار و مباهات میشمارند و در نظر ارباب بصیرت عین خواری و مذلت و محض ننگ و عار و خفت چه این طایفه را
چشم طمع بر دست مردم و دست تعدی در مال کسان میباشد و اگر بزرگی فروشند از دولت گدایی است و اگر حاتمی کنند از کیسه دیگران
و بزم انتعاش ایشان از سپهسالاری در دیوان آراسته و وسعت معاش ایشان از تنگی احوال مسکین نامرادان برخاسته نانی که میخورند از
رنج درویشان و آبی که بر سر میریزند از اشک چشم ایشان و گرمی نانشان از آتش دل فقیران و سردی آب ایشان از آه سرد ایتامست
در رنگینی خوان ایشان از خون دل مسکینان و چربی طعام ایشان از پهلوی لاغر ضعیفان و مرغ کباب ایشان از دوانه اشک یتیمان
و بره بریان ایشان از شیره جان رنج بران و میوه آبدار ایشان از آبله دست دهقانان و شیرینی حلوای ایشان از زهر چشم مظلومان
و نرمی بستر ایشان از درشتی با خلق خدا چه قدر بهره زانی را که دود کثیف بر خود پیچیده تا رشته آمال ایشان تافته شود چه قدر کاه
که چون مار بر خود میپیچد که جامه ناخوش ایشان بافته گردد و چه قدر چوب بر پشت و پهلوی شکسته بالا مزاج شکسته تا عودی در مجمر ایشان
سوزد و چه قدر چه چشم ضعیف حال از تابش شمع خونی میگدازند تا چراغی در خلوت ایشان برافروزند عجبی چند نه همت [illegible] خود
بسته گدای چند نه بر مرزکی نشسته مشتی لئیم که خود را کریم میدانند و اشعث طماع چند که خویشتن را حاتم طائی میخوانند اگر از در
انصاف در آیی و نظر تحقیق و تمیز گشایی میان گدایان و دریوزه کاران جور پیشه ستمگر فرق [illegible] نخواهی دید گدایان بعجز زاری میکنند
و حکام بتعدی مردم آزاری میدانم که کاری با این همه ننگ عار و رسوایی با این همه دنائت و خساست چگونه بساط اعتبار [illegible] مباهات
افتخار میکرده و اما عیش و نشاط که گذرانیدن روزگار بشگفتگی و انبساط که آن نیز از اعظم اغراض جاه طلبانست بر کار است که با شغل
کارگذاری و درد سر رتق و فتق مهمات منصب داری جمع نمیشود بیچاره که هر لحظه دامن خاطرش در چنگ اندیشه باطلی و هر دم [illegible] مشغول
کشودن عقده مشکلی باشد چگونه دماغش از خار زندگانی تواند چیدن و چه میوه عیش و طرب از نخل هم منصب عقده مشکل باشد چگونه
دماغش از خار زندگانی تواند چید و چه میوه عیش و طرب از نخل هم منصب تواند چید و با کثرت مشاغل چه وقت توان نمود [illegible] گرد
غبار این مکاره چگونه دیده [illegible] تواند گشود که بر نقش عشرتش غبار کدورت برانگیخته و در فروغ خنده اش بها بهای گریه آمیخته
با این هراس منصب و تشویش خواب راحت چون میسر باشد و با این همه بیم جاه و دولت لرزیدن قرار و آرام چگونه دست دهد
القصه تا هم منصب برقرار است با این همه جاه و حشمت گرفتار است و چون از ضایع روزگارش گردید و دست حادثات زمانه از سر بر
دوش فرو کشید چه ناخوشیها که از ابنای زمانه نمی بیند و چه کلمات مکافات که از خارستان اعمال نمی چیند گاهی بر سر دو دینار حرام که در ایام
حکومت گرفته با [illegible] دست و گریبان میشود و زمانی بیاد اش [illegible] دل بر درد کش با خار جفای [illegible] و در فتنی میکرد و نقد
جنسی که سالها اندوخته در دو سه روز بتاراج عروه و از کیسهای پر درهم و دینارش جز دل پر داغ بر جا نمیماند و زنجیر اشک حسرت
بر چهره جاری و بجری زهر چشم ایام امارت میشود و گور مردمان تاسف در دست تمام مقام تمکین و وزارت میکرده و طرفه تر اینکه با این
کدورت و ناخوشی که از ارتکاب این امر کشیده و این همه گوشمال و آزار که از روزگار پر شور و شر دیده اند متنبه نگشته اند هان برای جاه و منصب





در مذمت حب دنیا و ریاست

ما که [illegible] در حسرت حکومت و جاه و مناصب شنیده ام حکایت کوسته که پادشاه آن سلف مقرر کرده بود که هر که یکسال وزارت او کند
بعد دستش را قطع نمایند و آن دست بریده را بهوا اندازند هر که بگرفتن آن مبادرت نماید وزارت آن سال باو تعلق داشته باشد و همچنین بعد از
انقضای آن سال دست او را نیز قطع نمایند و مع هذا مردم آن دیار از غایت حب جاه دست بریده می ربودند و در گرفتن آن دست بر
بر هم پیشدستی میکردند که یکسال وزارت کنند و عجب تر اینکه بعضی از آن وزرا چون دستش را بریده بهوا انداختند خود مبادرت نموده
با دست دیگر آن دست را گرفته مجملا طالب جاه و جلال و شیفته اعتبارات سریع الزوال را در هیچ حالی از احوال آسایش نمیباشد چه اگر
دیده آرزویش روی مطلب ندیده و دست امیدش بدامان منصب نرسیده چه جانها در طلبش میکنند و چه رنجها که در جست و جویش نمی برند
و چون مقصود بحصول پیوست و کعبتین دین و دل بازیش بر نقش دلخواه نشست و در زنجیر در سرای [illegible] گرفتار و کاسه [illegible]
در چار موج شعلهای مجالس مضطرب بیقرار است و دست اندیشهاش هر دم در زنجیر [illegible] کار [illegible] و ریشه [illegible]
در کشاکش [illegible] و چون ناخن معزولی خار طرش خفت [illegible] جاه و غرش فرو نشست [illegible] خود راضی و آن [illegible] حالم
حاکم و قاضی میکرده و ناز [illegible] این جان کندن گرفتار است و چون قصاب اجل دست در [illegible] با مراس امراض [illegible] تیغ مرگ
بر گلویش نهاده و آتش جانش با آب حیات فرو نشسته و دیگ نفس از جوش غلیان افتاده اول حساب آغاز سوال جواب [illegible]
از غم محنت کی آسوده خواهد گردید [illegible] چه وقت در بالین استراحت خواهد بود **مولانا** چرخ را جام نگون دان کز آن
عشرت نیست / باده از جام نگون جستن فنا فی الهیست / مرد جاهل مال دنیا را لقب دولت نهاد / همچنان کاماس [illegible]
طفل کوبه فربهیست / زهی شقاوت بدبختی و زهی سست عقلی و جان سختی که برای بزرگی بی اعتبار دنیا این آزار و محنت و درد و رنج
این سرای بی بقا چندین خواری و مذلت و در تحصیل سعادت بی زوال آن جهانی و تسخیر آن مملکت بی انتقال جاودانی بقدر هیچ [illegible]
در الحسن ساحت دنیا و حیران عشوه کاری این [illegible] زال [illegible] چشم التفات بر عارض زیبا و جمال دل آرای معشوق عقبی
نگشایند چه شبیه است احوال این گروه با حوال آن پادشاهزاده که در پرش خواهش که او را کدخدا کنند پری چهره لطیف از خاندان
شریف بحباله نکاحش در آورده و چون اسباب سور سر انجام یافت و هر نوع [illegible] و بیار و خواهان [illegible] نزدیک و دور با [illegible]
خواص و عام را جار [illegible] دادند و در گنجینه احسان و انعام بر روی عالمیان گشادند و از وفور [illegible] غنی و محتاجی با بهره [illegible]
و گرمی آن هنگامه جشن غمهای دیرینه را در [illegible] دلهای خلایق گداخته و بزرگ و کوچک چون [illegible] سیاره صف بسته در وصف [illegible] مانند
زیر و بم ساز با هم نشسته آشنا و بیگانه چون آواز چنگ و چغانه در هم آمیخته اعلی و ادنی چون اوج و حضیض نغمه با هم آمیخته [illegible]
چون آوازه و او فرا هم جوشیده و ترک و تاجیک چون ضرب نطق [illegible] موافق گردیده عرب و عجم چون [illegible] با هم [illegible]
در روی و رنگی چون [illegible] با هم [illegible] گشته [illegible] بنظاره آن سرو [illegible] گردن کشیده و در و دیوار [illegible] تماشای آن سرا با چشم گردیده [illegible]
حور لقا و آن خورشید سیما [illegible] خرامی آورده کس بطلب داماد فرستادند و داماد [illegible] شراب بسیار [illegible]
شورش در عالم آب مانند چراغ [illegible] فرو مرده با قضای کیفیت شراب از آن مجمع تنها بیرون رفته که [illegible] دخمه [illegible] افتاده [illegible]

در بیان حال خاص و عام

که عادت ایشان آن بود که مردگان خود را در آن دخمه میگذاشتند و شمع و چراغ در آنجای افروختند بادشاه زاده چون بدر دخمه رسید روشنی چراغ دید در عالم مستی دخمه را حجله عروس خیال کرده به درون رفت اتفاقا پیره زالی در آن نزدیکی مرده و هنوز نعش قالبش چندان متغیر نگردیده و آن پیره زال مرده را عروس گمان کرده در آغوشش کشید و از روی جهل و رغبت تمام شب لب بر لبش نهاد و آن شب بعیش چنین گذرانید خادمان در طلبش بهر سو شتافتند و اثری از آن خفته بخت جسارت نیافتند و چون روز روشن شد و از خواب غفلت بیدار گردید چون خود را در چنان مقام بر جثه [illegible] هم آغوش دید از غایت تنفر و کراهت نزدیک شد که هلاک شود و از نهایت انفعال و خجالت راضی بود که بزمین فرو رود و در اندیشه آن بود که مبادا کسی بر آن اطلاع یابد که ناگاه پدر و خدم در رسیدند و بر آن قبایح مطلع گردیدند و بر طبق حال طالبان جاه و دولت دنیای بیحاصل از شراب غفلت مست لایعقل گشته پیره زال دنیای بیوفا را [illegible] در آغوش رغبت کشیده و از معشوقه خوش صورت عقبی گذشته‌اند و چون صبح اجل در رسد و از مستی غفلت بیرون آیند خواهند دانست که دامن وصال چگونه دلبری از دست داده و با چگونه کسی [illegible] بر لب نهاده از چنان [illegible] دلربای قطع نظر نموده و از لب آن چگونه عفریتی بوسه [illegible] الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا ای مغروران حکومت دنیای [illegible] محکوم حاکم نفس و هوا ترک آرزوی حکم و منصب داری [illegible] اصل عمل در زمین خاطر میکاری [illegible] بی [illegible] مملکت وجود خود بودن [illegible] بلندی [illegible] و از شر و شور [illegible] فراغت [illegible] نسق احوال خود پرداز [illegible] طبایع [illegible] نفس اماره [illegible] قطع کردن [illegible] در زیر [illegible] شهوات آرزو [illegible] مواعظ بالغه [illegible] نفس مطمئنه [illegible] حصار [illegible] خانی [illegible] آمال [illegible] و شوارع حواس [illegible] سپاری و ناصحان فکر و خیال [illegible] شیطان [illegible] از [illegible] طبیعت [illegible] رهائی [illegible] آستان [illegible] نفس و هوا [illegible] اطاعت [illegible] در بارگاه عزت [illegible] حکایت این طرفه حکایت [illegible] روزی [illegible] سکندر [illegible] سپاه [illegible] جاه [illegible] بخرابه گذر کرد [illegible] پری [illegible] آفتاب [illegible] چشم سکندر آمد [illegible] پرسید که این کیست [illegible] دیوانه [illegible] عاقل [illegible] منزل [illegible] آن مقام [illegible] سکندر [illegible] گفت [illegible] احترام [illegible] سکندر [illegible] آفتاب [illegible] فلک [illegible] گفت [illegible] اجل [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

در بیان حال [illegible]

خدا راست [illegible] در [illegible] آن [illegible] کنج خرابه [illegible] نشستم [illegible] غرور [illegible] آبی [illegible] آلوده [illegible] این خرابی [illegible] بسا عشق [illegible] سرفراز [illegible] چه برابری کنی [illegible] چون بنده [illegible] حسرت [illegible] جاه و دنیا [illegible] نفس و هوا [illegible] که اگر فی المثل اسکندر زمان و دارای ملک جهان باشی [illegible] خاک [illegible] آمال [illegible] بساط [illegible] دست [illegible] و جان [illegible] عزت [illegible] کلاه [illegible] سپهر [illegible] آفتاب اقبال سلاطین روزگار [illegible] دست اقتدار [illegible] خاک [illegible] جام جم [illegible] حسرت [illegible] اسکندر [illegible] خاک کدورت [illegible] آب [illegible] سام سوار [illegible] روزگار [illegible] خاک [illegible] رستم و اسفندیار [illegible] هستی [illegible] طالع [illegible] آوازه جم [illegible] نام [illegible] سلیمان [illegible] ارکان [illegible] سپاهیان [illegible] کشور [illegible] عزت [illegible] نام [illegible] بهرام [illegible] آفتاب حیات [illegible] اجل [illegible] عمرت [illegible] الرحیل [illegible] حسرت [illegible] الفت [illegible] زندگانی [illegible] دوری [illegible] کالبد [illegible] تخته تابوت [illegible] خاک [illegible] گرد [illegible] که [illegible] اسکندر ذوالقرنین [illegible] وصیت کرد که دستش از تابوت بیرون گذارند تا عالمیان [illegible] و مال [illegible] انتقال کرده [illegible] سعدی جهان ای برادر نماند بکس [illegible] دل اندر جهان آفرین بند و بس [illegible] آورده‌اند که روزی هارون الرشید [illegible] بهلول عاقل [illegible] سلام کرد [illegible] بهلول گفت ایها الامیر هذه قبور [illegible] ایشان [illegible] دنیا [illegible]

در بیان احوال زهاد

از همت بلند ایشان یکی درجات بلند آن جهان توان افتاد و لهذا هوشمندان عاقل و فقرای دینان زنجیر علایق گسل و زندگان کی
و دیده روان باطن از عینک دوربینی عاقبت اندیشی مال کار پادشاهی و درویشی دیده و میزان امتیاز نیک و بد این هر دو
مرتبه را سنجیده اختیار درویشی کرده اند و روی همت از طلب پادشاهی باقلیم قناعت آورده اند و کر و شکوه ارباب جاه در نظر عزت
نگاه ایشان چون کاهیست و بلندی اقبال و بخت و صاحبان افسر و تخت در دیده آگاه ایشان نشو و نمای گیاهیست که هزار ساله سلطنت
بیکدمه آسایش کنج عزلت نخرند و حکومت مشرق و مغرب عالم را با لذات یک لحظه برابر نشمرند و فی پادشاه صورت و معنی حضرت سلیمان
نبی علیه السلام با خیل و حشم از درای عبور میکرد و مرغان بال در بال بافته بر او سایه افکنده چون والی جبین و لب رش را فرو گرفته گذارش
بر عابدی افتاد از بنی اسرائیل آن عابد گفت و الله ای پسر داود خدای تعالی پادشاهی عظیم بتو داده است حضرت سلیمان آن سخن را
شنیده فرمود ان تسبیحة فی صحیفة خیر مما اعطی ابن داود فانه یذهب و التسبیحة تبقی یعنی اگر یک تسبیح بنده مومن
که خدای تعالی را کند بهتر است از پادشاهی و حشمتی که سلیمان داده شده است چه این پادشاهی زایل خواهد شد و ثواب آن تسبیح باقی
خواهد ماند یکی از اکابر فرموده اند که اگر دنیا طلا بودی و آخرت سفال چون این طلا فانیست و آن سفال باقی عاقل بایستی که آن
سفال را بر این طلا ترجیح دهد چه جای اینکه قضیه برعکس است و دنیا سفالیست فانی و آخرت طلاییست باقی پس مرد هوشمند چگونه
آن باقی را باین فانی فروشد و شیفته این نقش گشته چشم از سعادت جاوید پوشد آورده اند که هارون الرشید را پسری بود
که بزیور صلاح و تقوی آراسته و گوهر پاکش از صلب آن ناپاک چون مروارید از آب تلخ و شور برخاسته فیض مجالست زهاد و عباد
آن عصر را دریافته و از تأثیر صحبت ایشان روی دل از خواهش زخارف دنیوی برتافته طریقه پدر و آرزومندی سریر و افسر را ترک
گفته و خانه دل را بجاروب آگاهی از خس و خاشاک اندیشه پادشاهی رفته و از جامه های فاخر کرباس و شال پوشیدی و چون از لعبتش بازیک
اطلس و دیبای دنیا بخروشیدی و مرغ دلش از دامگاه علایق بر شاخسار مطالب علوی آشیان بسته بودی و بگورستان رفته نظر عبرت
بپوست میگریستی روزی از روزها حاجب بنشست در مقامی که پدرش هارون با وزرا و خواص خود انجمنی ساخته بود و نه گذار نمود حضار مجلس
باهم گفتند که این پسر بسبب این وضع نامناسب پدر را در میان پادشاهان به ننگ فرو میبرد و امیر در این باب او را عتاب نماید و از این
وضع ناپسند برتی پادشاه زادگان از خیلش رجوع فرماید این گفت و شنید بگوش هارون رسید او را طلب نمود و از روی مهربانی
در آن باب سخنان دلفریب بگوش هوش او کشید و آن نوجوان عقل کهن و آن خورد سال بزرگ سخن در جواب گفت که ای پدر عزت
دنیا را دیدم و در نظر دولت را چیدم اکنون مرا بگذار که چند نیز عزت عقبی جویم و راه تحصیل عقبی پویم و راه تحصیل سعادت آن
جهانی پویم که عزت دنیا فانی و دنیا پایدار است و عزت عقبای باقی بر قرار هارون قبول نکرد اشارت بوزیر کرد که ایالت مصر را بنام
او بنویس که آنرا بوی مفوض داشتم پسر گفت اگر دست از من بازنداری و این عزیز مصر ترک فنا را بطور خود وانگذاری از تو خواهم
گریخت هارون گفت ای فرزند اگر چنین کنی حال من در فراقت چون خواهد گشت و روزگارم بتو چگونه خواهد گذشت گفت ای پدر
چون من از تو جدا شوم فرزندان دیگر داری که خود را بایشان تسلی میتوانی کرد و من از خالق خود جدائی کنم چه سازم که او را بدل نیست

دیگر کسی

[illegible]

نقل پسر هارون الرشید

در بیان احوال زهاد

دیگر کسی بجای او نخواهد بود که بنده آخر الامر از پدر جدائی کرد و بصره رفت و از مال دنیا جز مصحفی با خود نبرد و در بصره
مزدوری کردی و از ایام هفته جز روز شنبه کار نکردی و اجرت یکدرهم و دانگی گرفتی و در باقی ایام هفته بعبادت مشغول
بودی ابو عامر بصری گوید که بطلب مزدوری که کار کند از خانه بیرون آمدم جوانی در کنار خوب دیدم تلاوت قرآن میکرد
گفتم ای پسر کار میکنی گفت میکنم که از برای کار آفریده شده ام ولی بگو مرا چه کار خواهی فرمود گفتم کار گل گفت باین شرط
که یکدرهم و دانگی دهی و وقت نماز رخصت دهی گفت قبول کردم و ویرا بکار بردم چون شب بسر کار آمدم دیدم که کار
ده مرد کرده است دو درم جدا کردم که بوی دهم قبول نکرد همان درهم و دانگی را گرفته رفت روز دیگر بازار بطلب او رفتم
نیافتم احوال پرسیدم گفتند او غیر روز شنبه کار نمیکند کار خود را تعویق انداختم چون روز شنبه شد بازار رفتم او را دیدم که
در تلاوت قرآن دیدم سلام کردم و کار بروی عرض کردم بهمان شروط بکار آمده و من او را ملاحظه میکردم که با اغیب او را
مدد میرسید چون شب شد خواستم ویرا سه درهم دهم راضی نشد و همان اجرت را گرفته شنبه دیگر بطلب او رفتم نیافتم از احوالش
تفتیش کردم گفتند سه روزست که در خرابه بیمار است نزد او رفتم او را دیدم در خرابه بیهوش افتاده و نصف خشتی زیر سر نهاده
سلام کردم چون در حالت نزع بود التفاتی نکرد بار دیگر سلام کردم مرا شناخت سرش را بکنار گرفتم مرا منع نمود و این ابیات را
خواند شعر

یا صاحبی لا تغترر بتنعم ... فالعمر ینفد والنعیم یزول
واذا علمت بحال قوم مرة ... فاعلم بانک عنهم مسئول
واذا حملت الی القبور جنازة ... فاعلم بانک بعدها محمول

پس گفت وصیت من اینست که چون بمیرم ای ابا عامر
مرا غسل دهی و بگوئی اللهم هذا عبدک هرب من الدنیا الیک فتقبله و اعف عنه و هی لتقصیره بفضلک یعنی خداوندا این بنده
تست وار جاه دنیا گریخته و روی بدرگاه تو آورده که او را قبول نمائی بفضل و رحمت خود او را قبول کن و از تقصیرات او درگذر
گفت چون مرا دفن کنی میزر و حبل مرا بحفار دهی و این مصحف و انگشتر مرا بر گرفته نزد هارون الرشید ببر و بگو این دو ودیعت از جانب
غریبی و این پیغام برو گذار که لاتموتن علی غفلتک یعنی مبادا باین غفلتی که داری بمیری این بگفت و جان بجان آفرین تسلیم کرد

سعدی
جهان ای برادر نماند بکس ... دل اندر جهان آفرین بند و بس
چو آهنگ رفتن کند روح پاک ... چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

و از جمله کسانی که از تنگنای تعلقات دنیای بی بقا خیمه دل را بصحرای وسیع ترک فنا زدند و از تاج و تخت ملک فانی بر بست
و دیده طالب دولت باقی و سعادت جاودانی شدند معاویه بن یزید بود که بجهت بازگشت ملعب راجع گردیده آورده اند
که سه ماه و بقولی چهل روز خلافت کرد چون بتوفیق ربانی و الهام سبحانی دانست که خلافت حق اهل بیت نبوت است و جز ایشان
کسی شایسته سریر حکومت نیست روز جمعه بمنبر برآمد بعد از گزارش حمد الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی این مضمون ادا کرد
که ای قوم بدانید که امر خلافت حق نیست خاصه و این کار نسبت بمن و امثال من همه میشناسید که وارث باستحقاق خلافت است داعیه
و در او جبال طمعی نیست مگر حضرت علی بن الحسین هم برویم و با او بیعت کنید اگر چه میدانم که او قبول این امر نخواهد کرد و بعد از اتمام این خطبه
از منبر فرود آمده بمنزل خود رفت و ابواب اختلاط بر روی خلایق بسته از خانه بیرون نیامد تا وقتی که از عالم فنا بعالم بقا رحلت نمود و در کتاب

نقل معاویة بن یزید

بهانی مذکور است که چون معاویه بن یزید بر سند خلافت نشانیدند اول که بمنبر رفت لعن بر پدر و جد خود و یزید و معاویه نمود و از افعال
ناشایسته ایشان تبرا کرد مادرش از استماع این برآشفت و با وی از روی عتاب گفت یا بنی لیتک کنت حیضة فی خرقة
یعنی کاش نطفه تو قطره حیضی بر رکوی میبود تا ننگ دودمان خود نمیگشتی معاویه گفت لیتنی کنت کذلک مادرش اینکه چنین که
گفتی میبودم و ننگ فرزندی تو گرفتار نمیگردیدم و از بعضی خطب معاویه مذکور است که بدین وجه روایت کرده اند که یا ایها الناس انه
جلد و عظم لا طاقة لها علی النار فمن اراد البیعة الصحیحة فلیمض الی یثرب و لیبایع علی بن الحسین بن فاطمة بنت
نبی و اولی بها و احق من آل ابی سفیان حاصل معنی اینکه ای مردمان قوام وجود من پوستی و استخوانیست که تاب آتش جهنم ندارد هر که
بیعت درست میخواهد و امام حق واجب الاتباع میطلبد که بمدینه رفته با امام زین العابدین که دختر زاده پیغمبر است بیعت نماید که او
بامر خلافت از آل ابو سفیان سزاوارتر است القصه عاقبت بجبر گشته از برای حکومت دو روزه باطل از حق نگذشت و بدلالت
توفیق الهی روی از طریقه گمراهی برتافت و بمرور رسیدن ولی از کمند خواهش دنیای حاصل مردانه رهائی یافت و نیز از سالکان
طریق خدا بهلول عاقل دیوانه نما که جهت رعایت جانب حق و پاس دین و ایمان لب بامر سند فتوی قضا زده بولایت خرسی
پادشاه زمان خود از درگاه الهی دور و بیگانه نساخت تفصیل اجمال آنکه بهلول از بنی اعمام هارون الرشید بود و هارون میخواست قضای
بغداد را باو دهد در این باب بخواص خود و معتمدان مشورت نمود ایشان گفتند غیر از بهلول کسی شایسته این کار نیست هارون بهلول
طلب نمود گفت ایها الشیخ فقیه میباید که مرا در خلافت یاری نمائی و منصب قضا در تو فتق مهمات شرعی را بپردازی بهلول از قبول کردن
آن امر با امتناع نمود گفت من صلاحیت این کار ندارم هارون گفت اهل بغداد اتفاق کرده اند بر اینکه صلاحیت این مهم داری
بهلول گفت سبحان الله من حال خود را بهتر از دیگران میدانم که شایسته این امر نیستم و اگر کاذبم حکم ناقابل جهت قضا باشم القصه چون
بهلول مضایقه کرد و ایشان مبالغه کردند بهلول چون امرا ایشان را بمرتبه کمال دید و دانست که جز بقوت مزید امر از عار ابرام ایشان
رای نمیتوانند داد گفت مرا امشب مهلت دهید که در این باب تأملی کنم آن شب مهلت دادند بهلول روز دیگر از غایت فرزانگی
خود را بدیوانگی زد و چون کودکان بر اسب نی سوار شده ببازار آمد و میگفت از راه بکنار روید که مبادا اسبم شما را لگد زند چون دیوانگی
بهلول بهارون رسید گفت بهلول دیوانه شده است ولیکن باین بهانه خود را از آن کار رهانید و بعضی سبب اظهار دیوانگی او را بنحو
نقل کرده اند که هارون الرشید لعین برای حفظ ملک شوم خود دایم در مقام رفع امام موسی کاظم میبود و در پی مستند و مرتکب قتل امام
نشسته جهت وجه معقول تا آنحضرت را واجب خروج متهم ساخته از مفتیان آن زمان یکی بهلول بود و برا باباحت قتل آنحضرت استفسار
نمود دیگران فتوی دادند و بهلول بخدمت امام رفته صورت واقعه را عرض نمود و در آن باب استدعای چاره و سؤال طریق خلاص نمود
حضرت فرمودند که ای بهلول خود را بدیوانگی زن که چهار و چهار روا نما بهلول بتعلیم و ارشاد امام واجب الاقتداء بر اسم
دیوانگی زد از ظلم و تخلیط لا یطاق آن کفر و نفاق فراری کرده بر سفینه ایمان خود را بمعلی المصداق حدیث نبوی که مثل اهل
بیتی کمثل سفینة نوح از غرقاب هلاک بساحل نجات رسانید عاقلان دانا و شیر مردان جهاد و نفس بهوا اعتبارات دنیا

نقل بهلول عاقل دیوانه نما

برخم

در بیان [illegible]

برخم مرگ را و عزت و شرف این جهان هیچ را به نیکو نام یاد کرده و دوستی جانی دایمی تعینات فانی این جهانی را
بر بسیاری عقل رزین و پایمردی قوت این چنینی از پای درآورده اند و بر ظاهر است که اگر باغوای نفس اماره حق را بباطل و سعادت
آجل بمعاصی میفروختند و بتماشای جنس ساخته ظاهری دنیا مشغول گشته در قطع وادی علایق و میزی پای همت سست میفرمودند
هم در اندک وقتی که روزگار شان بنهایت رسیده بود و نظام حکومت و ریاست بر گردن دشمنان طوق لعنت کرده بحجله
لعنت و بلند او ضایع روزگار چون موج گذرانست و دولت و نکبت زمانه غدار در اندک فرصتی یکسانست و مهر آفتاب دولتی که
سر بمغرب فنا خواهد کشید و هر شام تیره روزی در اندک زمانی بصبح فیروزی مبدل خواهد شد نه از آن خرم باید بود و نه از این درهم
و نه از آن شکفته باید شد و نه از این آشفته فردا است که خامه اجل با کمال خط بطلان بر نقش هستی این و آن کشیده بلندی و
پستی هر بنده شاه و گدا از تندی سیلاب فنا هموار و یکسان کرده است [لمراته؟] زهاد تا مجانم همی ببند آمد که زشت و
خوب همه و نیک در گذر دیدم اگر چه یکی از ارباب هوش را در گورستانی دیدند که استخوان پوسیده مردگان را که بمرور ایام
از قبرها برون افتاده بود بر هم میزد و بنظر تفتیش و تفحص در آنها منگریست سبب آن را از او سؤال کردند گفت میخواهم که استخوان
پادشاهان دنیا را از استخوان گدایان بینوا جدا کنم و اعضای بزرگواران و سروران روزگار را از اعضای فقرا و درویشان
بی اعتبار امتیاز دهم و هر چند سعی میکنم و بنظر تأمل و دقت در آنها مینگرم فرقی در میان دو فرقه نمی‌بینم رباعی این خورده بزرگی
که بنام آن شد ا و در دست زمانه بیجا انگشت شد ا امروز اگر چند دستی دارند ا فردا که بخوانید همه یکسان شد ا ای درویش بینوا
وای پادشاه اقلیم فقر و فنا قدر بیغوری خود را بدان و شهد لذات آسایش درویشی را با سر انگشت تأمل بمذاق جان بچشان
و دور عالم کار سروران را اندیشه نما و شکرگذاری نعمت عظمای حقارت مسکنت خود از دل و جان قیام فرما و از قهقهه دولت
خنده‌ای دو روزه لب خواهش بر بند و بهابهای کرده طفل مزاجان بشیر محبت دنیا بکام دل بچند و از اختلال احوال خود
دلتنگ مباش و گونه خواهی با ناخن حسرت بزرگی و سروری مخراش فردا است که رنج محنت ایام بنهایت رسیده و بیخ دولت و اقبال
ارباب احوال طالع گردیده عنقریب که لبهای سر بلندی و خواری بار چندی مبدل خواهد گشت مثنوی چون که کلاه بازکرده و از
درد و ابی خند آن بزرگ جشن آهنگ بود ابی جوجشی در اینجا لنگ باش ا وقت برگشتن تو جشن آهنگ باش ا پنج روز عمر را
بهر طریق که از پیش رود بگذران دنیا هموار اوضاع زمانه غدار را بهر نحو که باشد برخود هموار گردان برای شکمی که بمرد لقمه طعام سیر
توانند کرد دیگر چه لازمست که خود را مور صفت دانه کش خرمن مردم سازی و از جهت جلی که برنج رنج که با پوشیده توان کرد
چه افتاده است که خود را رشته وار در پیچ و تاب هزار گونه اضطراب اندازی شیخ بهاء الدین محمد فرموده مثنوی گر نباشد جامه
اطلس ترا ا کهنه دلقی بس بود ور تن ترا ا گر مزعفر نبود ست با قند و شکر ا خوش بود دوغ و پیاز و نان خشک ا که نباشد مشک
از زناب ا باکف خود میتوانی خورد آب ا ور نباشد فرش ابریشم طراز ا با حصیل کهنه مسجد ساز ا گر نباشد دور باش از جنبش
بس بود دورباش لعنت خلق از تو بس ا گویند ابراهیم ادهم که از ابنای ملوک خراسان بود و در مبادی حال در سلک سلاطین

نقل ابراهیم ادهم

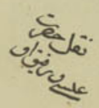
وزکار را انتظام داشت روزی از دریچه قصر خود چون نگاه از دیده سر برآورده مردی را دید که در سایه قصر نانی برآورده تناول نمود
و آبی بر بالای آن آشامید و در آنجا خوابید ابراهیم با خود گفت که ای نفس هرگاه باین قدر که مشاهده شد قناعت توان کرد پس
چرا در بند این دام و دام پر آمال و آمانی دنیای فانی بیفتادم آنگاه از قصر دولت خود فرود آمده با برادران و لشکریان درویشی
نهاد و مرغ روح خود بهوای اوج تجرد بال و پر شوق گشوده و خود را از دامگاه علایق دنیوی با حال نجات رسانید و حضرت حکیم
متعال و منان در لم یزل و لایزال با اکثر ارکان هوا و هوس کشتگان تیغ دنیا را نیز راهنمائی توفیقات خود بسر منزل نجات رسانیده و
عقبات مرد آزمای ترک تعلقات را بر جمله سالکان طریق بندگی آسان گرداند بحق محمد و آله الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین

مجلس سیم در شهوات اندوختن ملک و مال و افروختن آتش امل [illegible] و زر و وبال و طلب ثروت دنیا را قبله همت ساختن
و در تحصیل سیم و زر بحاصل سرمایه دین و دل را در باختن ای حریص ملک و مال دنیا وای اسیر سلسله این موج بحر و فسادهای جبال
تا هر شنیده ای حال زن و فرزند رای تهی دست سرمایه حسن و عمل و ای بارکش محول بیابان طول امل که در جمع نمودن مال بهر [illegible]
اموال مشوش و در بوته بیتابی مانند زر در عمل دولت در آتش ناخن درهم و دینار که گونه خواطر خسته و محبت سیم و زر چون
سکه در دل نشسته و از جستجوی سیم تن نازدات سیاه که دیده و در گردش زر مانند [illegible] هر دم با آتش محنتی دوید و صحرای
فرحتی که جهت کشت و کار اعمال صالحه ترتیب داده اند یا بر انداخته اند و جویبار زندگی را که وقف مزرعه بندگی نموده اند در شوره
زار نکرات زمین ضایع ساخته و صفحه هنر را که جهت تحریر ارقام معرفتها قابلیت داده اند کاغذ حلوای شیرین کاری دنیا کرده
و دوانه بیخبر را که برای ذکر الهی تسبیح وار بتار نفس کشیده اند سر رشته حساب درهم و دینار نموده و اظهار آرزوی دراز چون مار
گنج روز و شب بر سر اندیشه سیم و زر خفته و دل پر حرص و آز از غصه ملک و مال قارون صفت بخاک که دوست فرو رفته گاهی جهت
اندوختن مال مانند هلال بر در و لها میدویدی و گاهی در تحصیل دُر گوهر گرداب از دریای تفکر فرو میروی و گاهی برای قطار و مهار
شتر حرص با در وادی محرمات گسسته مهار میتازی و گاهی جهت اسب سرکش نفس باد رکوه کمر مهالک بیباکانه میتازی و گاهی
بهوس کلاه و رمه گرگ طمع را در رمه بیچارگان میافکنی و گاهی بهوای باغ و بوستان نخل معاشرت بر کار [illegible] میکنی
و گاهی از حسرت ملک و اسباب دوست تاسف برهم میمالی و گاهی در زمین تخم دشمنی خاک هزار گونه کلفت بر فرق دل می افشانی جانا
که از آیات و جنات آسمانی که در حق دنیا پرستان وارد و یافته حرفی بگوش هوشت رسیده و سر پنجه معانی اخبار و آثار احادیث
که جهت تادیب کودک طبعان دبستان تکلیف از آستین عبارات بر آمده و طپانچه تاثیری بر بنا گوش خواطر کشیده حضرت یگانه
بیچون جلت عظمته در سوره منافقون فرموده که یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک
فاولئک هم الخاسرون حاصل مضمون کلام معجز نظام اینست که ای کسانی که ایمان آورده اید باید که مشغول نسازد شما را مالها
و فرزندان شما از یاد خدا یعنی بسبب اشتغال بمال و تلذذ و تمتع از آن و از کثرت تعلق و فرط تفکر در امور ایشان خود را از یاد الهی
غافل مسازید و از این دو امر بی اعتبار خود را در ورطه غفلت و نافرمانی حضرت آفریدگار میندازید زیرا که هر که این کار کند یعنی بمال و اولاد

مشغول

مشغول گشته از حق باز میمانند پس ایشانند از زیان کاران که عظیم باقی را بحقیر فانی فروخته و متاع سعادت جاودانی را باتش
شهوات نفسانی سوخته و نیز در سوره تغابن فرموده که انما اموالکم و اولادکم فتنة و الله عنده اجر عظیم خلاصه معنی
آیت ما وافق هدایت بنا بر قول بعضی از مفسرین که جزای اینست که مالها و فرزندان شما بر شما فتنه است تا ظاهر کرده که کدام
از شما محبت و طاعت الهی را بر آنها اختیار میکنید و کدام دل بمال و فرزند بسته اید و از بندگی و فرمان حق باز میمانید و در نزد
خدای تعالی آماده است اجر عظیم از برای آنکسانی که از دام علایق مال و فرزند مردانه جسته دل بر محبت خالق بسته و نیز در سوره
اقرا فرموده است که ان الانسان لیطغی ان راه استغنی ظاهر معنی بر قول اکثر مفسرین آنست که هر آینه آدمی هر آینه از حد
خود تجاوز میکند و از فرمان الهی گردنکشی مینماید بسبب اینکه خود را مستغنی و بی نیاز میداند حاصل آنکه آدمی را چون ملک و مال
بسیار شد و اسباب حشمت و ثروت مهیا گردید توسن نفس سرکش سرکشی مینماید و از صراط مستقیم بندگی بیرون رفته صاحب خود را
از بیابان مرگ وادی عصیان میکشاند و از جناب مستطاب حضرت [illegible] مرویست که حب المال و الشرف ینبتان النفاق فی القلب
کما ینبت الماء البقل دوستی مال و بزرگی میرویانند نفاق را در دل چنانکه میرویاند آب سبزه با نزهت را و مراد آنست که از ظلمات
مال و شرف نور تقوی از دل بر طرف میشود و آتش محبت این باطل آب رنگ ایمان از گوهر دل زایل میگرداند و در این وقت مسلمانی او
مانند منافقان همین بزبان و باطنش بی بهره از معنی ایمان خواهد بود مجملا چنانکه سبق ذکر یافت محبت دنیا و عقبی چون آب و آتش
باهم جنگ دارند و طلب عاجل و آجل مانند شب و روز باهم راست نمی آیند و مرغ دلی که گرفتار قفس حرص و خواجگی گردید در هوای
بندگی حق طیران نتواند نمود و خواطری که از غلبه خار خار حرص چون غنچه بنگاه کشش زر عادت کرد بنظاره گلشن عبودیت دیده شگفتگی
نتواند گشود و از طریق هادی [illegible] هدایت مآب حضرت خاتم الانبیا منقولست که ان الدینار و الدرهم اهلکا من کان قبلکم و هما
مهلکاکم خلاصه معنی آنکه دینار و درهم هلاک ساختند پیشینیان شما را دین و ایمان ایشان را تباه کردند و شما را نیز هلاک میسازند [illegible]
که درهم و دینار [illegible] راه زن طریق دین [illegible] لعین [illegible] گرفته [illegible]
این مشغول گشته از بندگی حق باز مانند [illegible] در میان [illegible] شایع شود و [illegible] در میان [illegible]
اختیار یافته و از غمخوارگی امت [illegible] حضرت رسالت پناه ماثورست که فرمود اخوف ما اخاف علی امتی ان یکثر لهم المال فیتحاسدوا
و یقتتلوا حاصل معنی اینکه از [illegible] بر امت خود بیشتر از همه مترسم آنست که مال ایشان بسیار شود و بسبب آن حسد برند و در پی [illegible]
نخل حیات یکدیگر را از پا در آورند و شک نیست که ملک و مال این دنیا [illegible] این عارت [illegible] ظاهر است
محتاج شرح و بیان [illegible]
که میان دو فرقه از شومی متاع [illegible]
که از [illegible]
[illegible] ساخته و لهذا ارباب [illegible] ملک و مال و دنیا [illegible] [illegible]

در بیان مذمت ملک و مال دنیوی



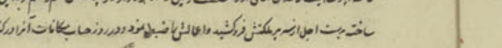
آن هم را امید ربوده و از فرط محبتش که عداوت بجان یکدیگر جهیده و بعضی نیز ثروت دنیا را و بخل این زشت خود را کار امعیشت و تنبل
نموده اند شیفتگان را بعضی مایان که در محبتش دل از دست داده [illegible]
نظری ... اعتبار هم ... [illegible]
آن است که شخصی با حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام هم سفر بوده و طریق ملازمت آنحضرت بقدم شوق می پیمود [illegible]
[illegible]



[illegible]

گفت

در مذمت ملک و مال دنیوی



گفت آنرا هم من خورده ام القصه روح الله آن سه خشت طلا با وی داد و از او جدائی نموده [illegible]
[illegible]

در بیان مثل ملک الهادی

بستر رانده و ملال هر یک را پرسیده و مضراب سؤال بتار رانده و حیال بجان یکان رسانیده ایشان همین پرده نواخته و هر یک
از یکسی پریشانی حال خود فصلی پرداختند آخر آگاه گفت پس یکی شما غم خود دارید و این اشک خونین جهت اختلال احوال
خود از دیده میبارید این قصه و ماتم از برای من نبوده است و دل هیچیک از شما بر من نسوخته ای آنکه برای معاش اولاد و اقارب
چشم ورع از ملاحظه حلال و حرام میدوزی و در تهیه اسباب عیش و طرب صد گونه وزر و وبال می اندوزی و عوض خود را میبری که غرض
ایشان حاصل کرده و آبروی خود میریزی تا آسیای مراد ایشان بگردد و در بازار محبت ایشان دین را به یا میفروشی در چیره ای شربت سکرات
کاسهای زهر غم روزگار مینوشی و جامه خود را به نای میدری تا جامه ایشان دوخته شود و کار آخرت خود را خام میکنی تا نان ایشان
پخته گردد و دیده دل بگشا و عاقبت خود را نظر فرما که چون صیاد اجل طناب غرغره روح در گلویت افکند و تیشه نزعات جان نخل
سرکش امیدت را از باغ هستی بر کند زن و فرزند و دوستان تو مددی نتوانند رسانید و خویش و پیوند ترا از آن ورطه بدر نتوانند آورد
فلولا اذا بلغت الحلقوم وانتم حینئذ تنظرون ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون فلولا ان کنتم غیر مدینین ترجعونها ان
کنتم صادقین از سرور دنیا و دین و فریاد رس نفس باز پسین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن
با حاصل عبارت این مطابقت که چون آدمی را واقعه ناگزیر مرگ پیش آید و شیر غرین اجل سر پنجه گرزخی بجان وحشی غزال زندگی
الآیه و آثار اذا بلغت التراقی وقیل من راق از ناصیه احوال او ظاهر گردد و مضمون والتفت الساق بالساق پای گریز از آن ورطه
وحشت خیز بزنجیر عجز و ناتوانی فرو بندد و طومار امل [illegible] اجل دریده و رنگ ارغوانی ببرق مرگ پریده گردد اولاد و مال و عملش را
منظرش در آورد پس التفاتی بمال کرده گوید که والله انی کنت علیک لحریصا شحیحا فما ذا عندک یعنی بخدا قسم که هر آینه من در جمع کردن
تو حریص و در صرف کردن تو بخیل بودم اکنون از تو بمن چه فایده برسد و چه مرا بکار آید وقت با من میتوانی کرد مال بزبان حال گوید
کفن خود را از من بگیر و باری که در این وقت از من بتو میرسد اینست پس روی بجانب اولاد خود کرده گوید والله انی کنت لکم محبا
وانی کنت علیکم لحامیا فما ذا عندکم یعنی بخدا قسم که هر آینه من شما را دوست میداشتم و در حمایت شما [illegible] بودم اکنون
چه باری با من خواهید کرد ایشان گویند باری که ما بتو کنیم آنست که ترا بقبر سپاریم پس بجانب عمل صالح خود نگریسته گوید والله انک
کنت علی لثقیلا وانی کنت فیک لزاهدا فما ذا عندک یعنی بخدا قسم که تو بر من گران بودی و من در تو بی رغبت بودم اکنون تو
در حق من چه یاری کرد عمل صالح گوید من قرین و مونس تو ام در قبر و در حشر و مصاحب تو خواهم بود تا روز حشر وقتی که ترا بپروردگار
عرض نمایند [illegible] چون مرگ [illegible] کردن گردان کرد آن بکند [illegible] آن خم کند [illegible] دست اجل از پای نکند [illegible]
[illegible] فرزند و بحق یکی [illegible] آدمی مال [illegible] سه کس جمع میکند [illegible] شوهر زن خود و زن پسر خود و
دختر خود مالی که بهزار خون دل اندوخته و عمر را بر سر آن سوخته بعد از او نصیب این سه کس میشود [illegible]
آن مال را در مصارف غیر خرج نموده و ذخیره آخرت خود کنند [illegible] بر خود ترجیح [illegible] هر خود ضایع [illegible]
اسباب معاش که برای شوهر زن مال کم مانده باشد آورده اند که مطلق عجوزه دنیا حضرت علی المرتضی [illegible] بکر [illegible] گذر نمود

صحبت ملک الهادی

کار سر بر رسیده و دیگر بر داشت گفت ای اسکندر این سر را میشناسی اسکندر پرسید که کیست گفت که این پادشاهی بود
ظالم پسر بر تخت نشست و از جور و عاقبت سوزان پادشاهی عبرت گرفته با رعیت رعایت عدل و داد نمود عاقبت کار او بجای رسید که
او را بسبز خدای متعالی ثبت و ضبط نموده در روز قیامت بادافراه او را با او خواهند رسانید بعد از آن اشاره بجانب سر اسکندر کرده فرمود
که این سر چنین خواهد شد اسکندر گفت که راضی بمصاحبت من خواهی شد که مرا بجای برادر باشی و وزارت خود را بتو تفویض دارم و در مال
واسباب که خدای متعالی بمن ارزانی داشته ترا شریک خود گردانم فرمود که اجتماع من و تو در یکجا مناسب نیست اسکندر فرمود چرا گفت برای آنکه
همه مردمان با تو دشمنند و با من دوست پرسید که چون گفت بجهت آنکه ملک و مالی که در دست تست با تو در مقام عداوتند و چون من ترک آن کردم
با من بر سر یاری و صفا باشند یعنی مادهٔ نزاع مردمان و مادهٔ دشمنی ابنای زمان [illegible] اسباب و [illegible] است و چون تو دامن بآن آلوده
[illegible] خاطر از آن آسوده ام همگی با تو در مقام خلاف اند و جمله با من از سینه صاف [illegible] که در میان من و ایشان الفت [illegible]
و مصاحبت ما با حکم ضرورت نمی پذیرد القصه جهت این معنی راضی بمصاحبت و مرافقت اسکندر نگشت و اسکندر را وداع گفت و از انعام
در گذشت و مخفی نماند که دشمن ترین جمیع دشمنان مردمان [illegible] مشتاق ترین مردمان بمرگ صاحبان مال و ثروت اولاد و اقارب ایشانند
دست چشم انتظار در راه اجل خواجه دارند و در تاخیر حصول اجل عاجزان صبوری بر جگر میفشارند هر چند در زندگی خواجه دست
در کیسه و صندوق او قوی و دراز بوده باشد و از نقد و جنس بقدر احتیاج صرف توانند نمود و جمیع امور مهمات و خیل [illegible]
بهر وضعی که پسند طبعشان باشد توانند زیست همان دامن جزئیات از خار معنی استقلال پاک [illegible] خاطرشان از حسرت
خواجگی چاک و مرغ دلشان بهوای جانشینی خواجه در طیرانست و دهان طمعشان در آرزوی کامرانی [illegible] حسرت
[illegible] دلشان جز نفس [illegible] خواجگی [illegible] و گلشن خاطرشان در [illegible] و طیش دلشان جهت عروسی [illegible]
مشهورست که از بسیار رسیده که [illegible] میراث [illegible] ملک و مالش بتو منتقل گردد گفت میخواهم ولیکن [illegible]
[illegible] میراث میبرم خون بها نیز ستانم و اگر [illegible] اولاد و اقارب [illegible] کسی سوگوار و ماتم [illegible]
[illegible] حیات خواهند چون [illegible] در حقیقت آن آرزوی [illegible] معلوم میکرد که آن تعزیه برای خود میدارند و آن
اشک خونین بر حال خود میبارند چنانکه مشهورست شخصی از ارباب هوش را روزنامه عمر بپایان رسیده و طومار حیاتش بحکم کل نفس
ذائقة الموت در هم نوردیده و دست امید از زندگی کوتاه ساخته و رنگ هستی از وجنات آن در باخته بود زن و فرزندان گرد بستر او
گرد کرده این همه جنابی برای چه میکنند و فریاد و فغان از [illegible] میکنند آنچه گفته چگونه خود را از گریه و زاری باز داریم که چون تو جدا شوی
از میان ما بیرون رفتی و غمخواری و دلسوزی از ما فوت میکردی خانم که بعد از تو غمخواری ما که خواهد کرد و سایه عطوفت بر سر ما که خواهد گسترد
و مونسی مجرور میکردم و من آنم که عاقبت کار من چگونه خواهد گذشت و روز کار عاجزه مسکین چه گونه خواهد گذشت آنگاه متوجه اقارب شده گفت

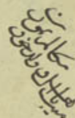
برجستگان فراش خاک خطاب نمود که یا اهل الغربة ویا اهل التربة اما الادیار فقد سکنت واما الازواج فقد
نکحت واما الاموال فقد قسمت یعنی ای مسافران ای متوطنان خاک وای غریبان شهرستان مغاک درخانهای شما سکنی کرده‌اند
وزنان شما را بحباله نکاح درآورده‌اند ومالهای شما را قسمت نموده‌اند چیزی که پیش ماست [illegible] کاش میدانستیم که پیش شما چیست
بعد از آن متوجه اصحاب خود شده فرمودند که اگر مردگان در جواب گفتن ماذون میبودند هر آینه میگفتند که ان خیر الزاد التقوی
ومعنی مذکور در روایت دیگر بچنین است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطاب بمؤمنین ومؤمنات گورستان کرده فرمودند که السلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته راوی گوید آوازی شنیدیم که علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته یا امیر المؤمنین آنحضرت فرمودند
یا شما را خبر دهیم یا شما ما را خبر دهید از اخبار خود گفتند تو ما را خبر ده از اخبار خود پس آنجناب فرمودند که ازواجکم فقد تزوجوا
واموالکم فقد قسمها ورثتکم وحشر والیتامی اولادکم والمنازل التی شیدتم وبنیتم سکنها اعداؤکم فما اخبارکم
حاصل معنی آنکه زنان شما شوهر کردند ومالهای شما را وارثان قسمت نمودند وفرزندان شما داخل یتیمان [illegible] وخانهای شما
که برافراختید دشمنان ساکن شدند پس خبرهای شما چیست پس آن حضرت [illegible] گفت جواب دهید که قد تخرقت الاکفان وانتثرت
الشعور وتقطعت الجلود وسالت الاحداق علی الخدود وبادرت المناخر والافواه بالقیح والصدید وما قدمنا
وجدناه وما انفقنا ربحناه وما خلفنا خسرناه ونحن مرتهنون بالاعمال نرجوا من الله الغفران بالکرم والاحسان
یعنی خبر در پیش ما آنست که بتحقیق کفنها پاره پاره شده وموها پراکنده گردیده وپوستهای بدن ازهم جدا شده وسیاهیهای چشمها برو
فرو ریخته واز سوراخهای بینی ودهن چرک وخوناب روان گردیده وآنچه پیش فرستاده بودیم یعنی خیرات وصدقات آنرا یافتیم
وآنچه نفقه کردیم یعنی در مصارف خوب چون نفقه اهل وعیال وامثال آن خرج کردیم سود کردیم وآنچه واگذاشتیم یعنی مالی
که جمع نموده در صدقه وانفاق آن امساک ورزیدیم در آن زیان کردیم وما در گرو اعمال خودیم امید داریم که خدای تعالی بکرم
واحسان خود ما را بیامرزد [illegible] سیم وزری که آدمی نادان در طلبش [illegible] جان میکند ودرهم ودیناری که حریص [illegible]
در جمع نمودن آن عمر گرامی را تلف ساخته چون برگ غنچه زود [illegible] بقا [illegible] اختیارش در دست [illegible]
کرم که از تاراج حوادثش نگاه داری ودر [illegible] روز وشب [illegible] استراحت [illegible] بغارت که [illegible] خواهی ساخت
وبا دست اجل چه خواهی باخت واز حضرت سید عالم ص منقولست که ان الناس فی الدنیا ضیف وما فی ایدیهم عاریة وان
الضیف راحل وان العاریة مردودة حاصل معنی آنکه در دار دنیا مهمانند ومال واسبابی که در دست تصرف ایشانست [illegible]
عاریتست [illegible] که مهمان خواهد رفت وآن مال عاریت بصاحبش خواهد [illegible]
پس ظاهر وروشنست که طالبان مال دنیا پرست در طلب خلاف مدعای خود [illegible] این قوم [illegible] را از جمع نمودن
سیم وزر واندوختن در وگوهر منظوری بغیر این نیست که از محنت [illegible] وآسوده خاطر [illegible] جمع نموده بکام
دل داد عیش [illegible] که اگر [illegible] دنیا [illegible] سرای جهان بی اعتبار [illegible] منصور [illegible]

عضو[illegible]

مخصوصی [illegible] وروزی تنگ [illegible] است واهل دنیا را [illegible] زیرا که تا اسباب عیش کامرانی
وعشرت ولوازم تن آسانی فراهمشان آماده [illegible] چه رنجها که در تحصیل آن برخود نمیگذارند وچه روز وشبها که در طلبش
پهلو بر خاک [illegible] نمیگذارند گاه از سفر دریای چین [illegible] گاه از [illegible]
[illegible] رفتار [illegible] حصول مدعیات [illegible] خاطر
خواه باشد هیچکس [illegible] وحریص [illegible] از مراتب دنیا خورسند نمیگردد بلکه در هر مرتبه [illegible] حسرت برفوق آن
مرتبه دارد ودر حصول هر مرادی همت بر تحصیل مراد دیگر میگمارد چنانکه از فرموده ارباب بنی آدم حضرت سید عالم ص منقولست
که لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی ورائهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب حاصل معنی آنکه اگر
فرزند آدم را دو وادی از طلا باشد هر آینه اکتفا ننموده طلب وادی دیگر کند ودرون آدمی را چیزی بغیر از مرگ پر نمیکند یعنی
دامن خاطرش [illegible] خار خار حرص [illegible] مشهور است که بازرگانی سرمایه عمر را در طلب دنیا باخته [illegible]
[illegible] آمال [illegible] بطلب گنج مال در صحاری
وجبال [illegible] در بیابان آمال [illegible] واز راه سلوک [illegible]
اسباب کاروان [illegible] در قطع مراحل [illegible] سراب [illegible]
وکشتی [illegible] سفر دریا [illegible] در ساحل استراحت [illegible]
وحمل [illegible] روزی با رفیقان خود از رنج راه شکایت میکرد [illegible] مراحل [illegible]
[illegible] پارسی [illegible] چینی [illegible] هندی [illegible]
[illegible] ترک سفر نموده [illegible] روزگار آسوده وفارغ البال در کنج استراحت بنشینم
[illegible] در [illegible] عالم [illegible] اگر [illegible] فی الجد [illegible]
کام دل [illegible] واحتیاج [illegible] خاطر [illegible] روز وشب [illegible] آمال [illegible]
دا [illegible] حوادث [illegible] بفراغ بال [illegible] آسایش [illegible] خواهند داد و [illegible]
بر بستر استراحت [illegible] وقت خواهند [illegible] سیم وزر [illegible] ناب [illegible] کلام حق
ذی الجلالت [illegible] در سوره [illegible] ولا تعجبک اموالهم واولادهم انما یرید الله ان یعذبهم بها فی الحیاة الدنیا وتزهق
انفسهم وهم کافرون [illegible] اگر چه [illegible] خطاب حضرت رسالت [illegible] یعنی باید که عجب [illegible] شما مالها
وفرزندان منافقان از کثرت [illegible] جز این نیست که میخواهد خدا تعالی [illegible] عذاب کند ایشان را در دنیا [illegible]
مال [illegible] آن [illegible] ورنج وتعب [illegible] احوال فرزندان [illegible] اسباب معیشت ایشان [illegible] وبیرون
[illegible] ایشان [illegible] کافران باشند یعنی [illegible] از دنیا بروند پس معلوم شد که صاحبان وطالبان مال [illegible]

کثرت اولاد و عشرت پیوسته در آزار و عذاب الیم گرفتارند بر طبق الخبر المعنی رغبة الزاهد فی الدنیا یریح قلبه و بدنه و الرغبة
فیها یتعب قلبه و بدنه حاصل آنکه صاحب همتی که همت برده و خاطرش از کدورات اهل ظلمه و منازع الباطل و نقش از رنج کرما
و سرما به بودن خشکی و دریا آسوده و در فراغت نشسته و بر خلاف این که حریص حیلم رغبتش از پی سیم و زر دویده و در کسب طلب
جیفه دنیا بر پیوسته پی رنگ و بیش و اندیشه هرگز آسوده نمی‌نشیند و نقش از حرکات لغو و ترددات بیهوده بستر استراحت نمی‌بیند مؤلف
زر طلبا بیهوده غم رنج مخور خاک خورد مار بیابان کنج اطلاب زر دان زور دون بهزار را در شکم مار بود پای مار او از تو باید پیوستان
باغ نبی هاشم حضرت امام موسی کاظم ع ماثورست که در طلب عقبی رنج و مشقت و در طلب دنیا نیز هست پس عاقل باید که رنج از برای
چیزی برد که چون بدست آید با وی بماند و از آن تمتع بردارد و آنکه محنت بسیار کشد بدست آرد چون وقت تمتع شود هم بگری
گذارد مجملا دنیا طلب جهت تن آسانی در تعب بسر میبرد و بامید یکدمه حضور روز و شب با نصد گونه شر و شور میگذرانند و اگر عشر عشیر
این جفا در طلب عقبی کشیدی آسایش ابدی یافته باعلای مرتبه مقربین رسیدی و لیکن دریغ و هزار دریغ که خواب غفلت دیده
بصیرت اهل روزگار را چنان فرو گرفته است که ملاحظه عاقبت خود نتوانند کرد و حس ساخته عجوزه دنیا گرته نظران ابنای زمانها
آنقدر واله خود ساخته که روی رغبت بشاهد عقبی نتوانند بدست آورد و از تمنای آن و این کی پروای دین دارند و طلب ملک و مال
دارند کجا اندیشه مآل مینمایند و از خازن کنوز اسرار حضرت سید ابرار ص منقولست که یاتی علی الناس زمان بطونهم آلهتهم و
نسائهم قبلتهم و دنانیرهم دینهم و شرفهم متاعهم لا یبقی من الایمان الا اسمه و لا من القرآن الا درسه خلاصه مضمون حدیث
اثر آنکه خواهد آمد بر مردمان روزگاری که شکمهای خود را پرستش کنند و زنان خود را قبله عبادت کرد اند و زرهای خود را دین خود
سازند و اسباب خود را شرف خود دانند و از ایمان بغیر نامی و از قرآن جز درسی باقی نمانده ای اکثر مال و ملک جهان را دین و ایمان
خود ساخته و بخت و دولت و فیروزی را منحصر در جمعیت سیم و زر شناخته بر خطای خود مطلع خواهی گردید و از ندامت این بیعها
بیحاصل بجز دست بدندان حسرت خواهی گزید اما وقتی که کار از کار گذشته باشد پشیمانی سودی ندارد و در ارشاد القلوب
از حضرت سید عالم ص منقولست که حاصل آن اینست که هیچ خانه نیست مگر اینکه حضرت ملک الموت هر روز پنج نوبت بانجا بیاید
و چون ببیند که اجل کسی منقضی گردیده و روزی او بنهایت رسیده مرگ را بر او القا میکند پس کربات مرگ او را احاطه کند و شدائد آن
حالت او را فرا گیرد بعضی از اهل خانه او مو کشایند و بر روی خود زنند و ناله و ملال بکنند حضرت ملک الموت گوید ویلکم این جزع و فزع
شما برای چیست بخدا سوگند که من روزی شما را قطع نکردم و اجل او را نزدیک نساختم تا مأمور شدم و قبض روح او نکردم و من بشما عود
خواهم کرد و از شما کسی نگذارم پس حضرت رسالت پناه ص فرمود قسم بآنخدای که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر مکان ملک الموت
ببینند و کلام او بشنوند هر آینه از میت خود غافل شوند و بر خود بگریند و چون میت را بر دارند روح او در بالای جنازه او چون مرغی که بال
بر هم زند و خواهد که بنشیند حرکت کند و فریاد بر آورد یا اهلی و یا ولدی لا تلعبن بکم الدنیا کما لعبت بی جمعت من حله و غیر
حله فلکم ما ینتفع لکم و التبعة علی فاحذروا مثل ما حل بی یعنی ای اهل من و ای فرزندان من بازی ندهد شما را دنیا

چنانکه



چنانکه مرا بازی داد جمع کردم مال دنیا را از حلال و حرام و از برای شما گذاشتم تمتع شما بردید و رنج می کشیدم آن با شمات و حساب
اخروی با من پس حذر کنید از مثل آنکه بر من واقع شد که مبادا بر شما نیز واقع شود الفصل مال دنیا غیر ندامت و پر کردن کیسه و صندوق
و جز تهی دستی روز آخرت ثمری ندارد مؤلف ندارد مال دنیا حاصل غیر از پشیمانی ؛ صدف وش تا سفالی نه هم تا پر ز گوهر شد ؛
لیکن آدمی مال از برای زندگی بدست می آورد و زندگی را از برای مال از دست میدهد و نمیداند که مال بی عمر بکار نمی آید و عمر از مال
نمی افزاید قال الله تبارک و تعالی ویل لکل همزة لمزة الذی جمع مالا و عدده یحسب ان ماله اخلده گفته اند که وای
بر غیبت کننده و بر خلق طعن زننده و در سواجد وای بر کسی که جمع کرد مال را و جهت محبت و فرط تعلق بآن شمرد و آنرا مرة بعد
اخری بشماره او در آنگاه داشت یا آنرا معد و آماده ساخت و از برای حوادث ایام میپندارد که مال او جاوید خواهد بود
و او را در دنیا بحکم اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون عمر عزیز را که نفیس‌ترین عالم یکساعت او را نتوان
خرید عاقل چرا بمتاع قلیل دنیا و جاه و ثروت مستعار این عاریت سرا فروشد و بدرخشندگی درهم و دینار که در نظر دوم بهوشیار
برق خرمن عاقبت بین هست چرا گشته چشم از چراغان لمعان انوار غیبیه پوشد و اگر فرضا در جمع کردن مال هیچ ضرر و مفسده
جز حساب دادن و معطلی دور و دراز در آفتاب طاقت گداز روز جزا ایستادن نبودی خردمند را بس بودی برای ترک آن و دست ازان
بپوشید و آستین شکیبایی کشیده و از وقتی و سستی و بی پروا را از نعمتهای [illegible] دانسته [illegible] آسوده [illegible]
که هیچ عیش و سروری با الم مواخذه یوم النشور برابری نمیکند و هر قسم لذتی از دنیا که در اندوختن درهم و دینار باشد آن نمی ارزد
که یکساعت چه جای مدت طولی در حساب گاه قیامت توقف نماید روایات و القلوب از سید عالم ص منقولست که یدخل الفقراء
الجنة قبل الاغنیاء بنصف یوم و مقداره خمسمائة عام یعنی فقرا پیش از اغنیا داخل بهشت شوند بنصف روز آن عالم و نصف
روز آن عالم پانصد سال دنیاست و نیز در کتاب مذکور از حضرت ابی عبدالله ع منقولست حدیثی که معنی آن اینست که چون روز
قیامت شود دو بنده مومن را که هر دو از اهل بهشت باشند از برای آن حساب نگاه داشت یکی فقیر و یکی غنی پس آن فقیر گوید ای
پروردگار من از بهر چه چیز مرا بحساب میگیرند قسم بعزت تو که هر آینه تو عالمی که من متولی حکومتی نبودم که در آن عدل و جور کرده
باشم و بمن مالی نداده بودی که حق آن یعنی زکوة نداده باشم و روزی بقدر کفاف بمن رسید خدا تعالی گوید راست گفت بنده
من او را داخل بهشت کنید و آن مرد که در دنیا غنی بود در موقف حساب خواهد ماند چندانکه عرق از او سیلان کند که اگر چهل شتر
بنوشند سیراب شوند و بعد از آن داخل بهشت شود فقیر از او سؤال کند که چه چیز باعث دیر آمدن تو شد گوید طول حساب و هرگاه
حساب چیزی از آن فارغ می شدم چیز دیگری می آوردند تا آنکه رحمت او شامل حال من گردید کیستی آن فقیر گوید من آنکسم که با تو در موقف
حساب ایستاده بودم مرد غنی گوید نعیم بهشت ترا متغیر ساخته است و در کافی از حضرت ابی عبدالله ع مرویست که چون روز
قیامت شود گروهی بر خیزند و بدر بهشت آیند دربان بهشت گوید شما کیستید گویند ما فقرائیم گوید شما پیش از حساب داخل بهشت
میشوید گویند با ما چیزی نداده بودند که حساب کنند از ما خدا در رسد که راست گویند ایشان را داخل بهشت سازید و لغو

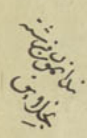
در مذمت ملک عمارات دنیوی

مژده تهیدستان بینوا و خازنان گنجینهٔ فقر و فنا اگرچه در این عالم دو روزی از اهل دنیا و اهل هند در آن نشئه سالها از بهشت
زر و زیور و زیب و زخارف عبرت و زیستیار صاحبان مال و ثروت میشوند و دار البقا سر و فرزشکاران خواهند گشت
دارالشهر ، بی برگی چه کلاهها که نخواهند چید و از صدف تهیدستی که کوهر مقصود که بر شنا ابد نخواهند کشید و از کوهسار سختی
چه چشمهای مقصد و مرام که نخواهند زاد و از کوچه باغ تنگی احوال چه گلکشتهای آمانی و آمال را هستان نخواهند افتاد و در کافی
از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که بدرستی که خدا تعالی هر آینه عذر خواهی میکند از بنده مؤمن که در دار دنیا محتاج بوده چنانکه
برادر از برادر عذرخواهی کند پس گوید قسم بعزت و جلال خودم که دنیا را برای آن محتاج کردم که در نزد من بیقدر بودی
پس این پرده را بردار و نظر کن با نچه عوض دار دنیا برای تو آماده کرده ام پس آن بنده نیز آن پرده را بردارد کوید ما یختصر
ما ینفعنی بما عوضنی حاصل اینکه زیانی بمن نرسانید از آنچه دنیا باچنین عوض و در عدة الداعی از حضرت کائنات ع
مأثور است که اطلعت على الجنة فوجدت اکثر اهلها الفقراء والمساکین واذا لیس فیها احد اقل من الاغنیاء و النسا
معنی آنکه بیشتر از اهل بهشت فقرا و مساکینند و هیچ طایفه کمتر از اغنیا و زنان نیستند و قطع نظر از اخبار مذکوره از ملاحظه اوضاع
هر روزه روزگار و تتبع احوال از منه و اعصار معلوم است که قریب هیجده ... در طریق حق پرستی از اغنیا بیشتر است و انقیاد
شرع و دین در میانه زمره فقرا و مساکین بیشتر است چه در هر زمانی از حضرت انبیا و اولیاء معصومین این قوم نیکبخت سعادت
قرین بیشتر نموده اند و متبع بیقین دین داری و صراط المستقیم بسیاری مقدم جد وسعی جا لکهر بیهوده اند و جمعی که علم مخالفت حق
افراشته و با هوای نفس و هوا با از جاده استقامت بیرون گذشته اکثر اغنیا و صاحبان مکنت و ثروت بوده اند چنانکه بسیاری از آیات
قرآنی و اخبار آسمانی بر این مدعا ادای شهادت مینمایند **مجلس سیم در شهوات** عمارات عالیه طلاکار و ابنیه رفیعه پر نقش و نگار
و عمر عزیز را در فکر سرا و منزل در باختن و خانه دین را زیر و زبر کردن طاق رواق را بر اوج رفعت بر افراختن ای خانه خراب عمارت دنیا
وای معمار گذرگاه سیلاب فنا ای خفته این ویرانه پر مار و مور وای عرش نشین این خرابه پر شور و شور وای دیوار بکسته وای فرش
این خانه شکسته فکر و خیالت روز و شب در ساختن سرا و خرقت و ارکان وجود ... در دل ... اندیشه آزرا
لوح عبرت از خطوط طول امل چون تخته معماران شده و رشته عمر در راه نقش رنگ عمارت مانند ریسمان کار بنایان گسسته
و چه چو بست باکر بنای رای فکر مرطوط بنای رنگ ... رنگی ریخته و دل بقرارت جمیع ساختن طاق و رکاه مانند شاقول برجی
آویخته و طبع غلط سرشته همواره چون گل در زیر سنگ بنا است ... از آرزوی قصر و ایوان روز و شب مانند ستون
بر پاست دکاهی بتماشای در و دیوار گل جام سرا باکرده دکاهی در هوس باغ و باغچه مانند پنجره سرتن چون خاک سینه کرده
کو با صدای کل من علیها فان بگوش هوشت نرسیده و معنی اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده بکرد
خواطرت نرسیده چرا بوریا بها قدم نمیگذاری و از کتابهای طلا لاجوردش کرد عبرت بر نمیداری و پرده غفلت از دیده بصیرت
بر کشا و از شکاف در و دیوار اعتبار ری فرما و از عمارت خورنق بپرس که بهرام گور کو و از طاق کسری سؤال کن که انوشیروان چه شد



در مذمت عمارات عالیهٔ طلاکار

دار شهر مصر تفتیش ما کاخ چند عزیز را مانده و از خط بغداد تفحص کاخ بر سر خاک چند خلیفه بگیر خوانده و کنگره سر دیواری
بنا و شهر یاری ما خفته است که کوکرزن و شکست هر در و دیواری برگ صاحب دولتی چاک گریبانست ناوای بر جست عمارت کهنه
آیینه عبرت و مردار از خرابه کنج خانه بفحص جدول جوی خسروان روزگار سر خط اعتباری و کنگره ایوان مداین تخل آرزوها را
منشاری و راحادیث اهل عصمت ... و ... است که تفکر ساعة خیر من قیام لیلة یعنی تفکر کردن
یکساعت بهتر است از عبادت یکشب از مسلم خالف ... حضرت امام جعفر صادق ع کیفیت این تفکر را سؤال کرد فرمود
که بخرابها یا خانها بگذری خطاب نماید که ای ساکنین این یا نوک مالک ... کجا رفتند آنکسان که در تو ساکن بودند و آن
جماعتی که ترا بنا نهادند چیست ترا که سخن نمیگویی رباعی آن قصر که برچرخ همی زد پهلو بر درگه آن شهان نهادندی رو دیدیم
که بر کنگره اش فاخته بنشسته همی گفت که کوکو کوکو بسیار کسان چون ما تو برج سرا و منزل ریخته و آن بیگانی را در گل کاخ
این خرابه خانی بخاک کدورت آمیخته از ایشان اکثر زبانی بجا و نه بنا که بیدا و نه کار فرما قال الله تبارک و تعالی فی سورة
الدخان و عزیز فابله کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و معماران قضا و قدر برای ما و تو همین
زنگ ریخته اند و کارکنان این کهنه رباط دو در هست هر پادشاه و گدائی همین گل در آب گرفته اند اگر بگلش تواریخ و آثار گذشتگان
و گذشتگان بقدم ... کذری و ... بر کلهای تبدلات و تغیرات اوضاع و اطوار جهان بو کشی هر بیره اعتبار نگری و خیال
از و بال دنیا و ... ابدیاد رسی عقل با زخوانی و دل در فراش غفلت خفته را از شیشه کلمات کلاب عبرت بر چهره افشانی
هر آینه خواهی دانست که ... گاهی است که بر پرسته و در آن با حذر باید بودن و شکسته جبت که بتعجیل گذر باید نمودن جای قرار
نه جای قرار مقام گشتن است نه مکان دل بستن خانه و منزلی که امروز در تصرف تست و خود را مالک بالاستقلال می پنداری از دیگری
کی که پیش از تو بسی کسان چون تو در او بخیال مالکیت سکنی نموده چنانکه از ایشان بجز نامی نمانده است از تو نیز بدیگران خواهد ماند
مشهور است که ابراهیم ادهم در ایام سلطنت روزی بر دولت نشسته بود و خدم و حشم از هر طرف صف زده بسته که درویشی عافیت
اندیشی آمده صفوف خلایق را در هم شکافت و از شکوه پادشاهی اندیشه نکرده بجانب ابراهیم شتافت سرهنگان پیش آمدند و قصد
آزار آن بیچاره چو بیاکشیدند درویش گفت چرا میزنید گفتند چه گناه از این عظیم تر است که سر زده بخانه پادشاهان میروی درویش
گفت من مسافرم و این منزل کاروانسرا است گذارید خط در راه بیاسایم و براه خود روم گفتند ابنجنی چرا گفتی اینجا سجده گاه سروران
روزگار است چرا کاروانسرا خواندی درویش پرسید پیش از این که پادشاهی در این منزل ساکن بود گفتند پدرش گفت پیش از پدرش
گفتند آباء و اجداد وی درویش گفت من غلط نگفته باشم و این موضع را بموقع کاروانسرا خوانده باشم چه خانه که هر روزی کسی
در او نزول کند و این آمد و رفت در متعارف باشد کاروانسرائی بیش نخواهد بود پس مرد خردمند را گذرگاهی چنین و لنگی
نواند بود و در عمارتی که دو روز دیگر آشیان بوم خواهد گشت عمر گرامی را چرا تلف باید نمود و از نشیمه طاق و لها حضرت علی مرتضی ع
مأثور است که الله تبارک و تعالی فرشته آفریده است که هر روز خطاب بخلایق نموده ندا میکند که لدوا للموت و اجمعوا للفناء



خمس
شرح ساعات اعالیه طلاکار

وابنوا للخراب یعنی بنا کنید از برای مرگ و مال را اسباب جمع نمایید از برای نابود شدن و بنا کنید از برای عمارتها را از برای خراب گشتن القصه
هر آینه که سرادقات [illegible] از خلوتخانه عدم با عرصه وجود میگذارد عاقبت خواهد مرد و گل هستیش از [illegible] باد خزان اجل پژمرده خواهد شد
و هر مالی که حریصان دنیا جمع میسازند آخر برق فنا در خرمن جمعیتش خواهد افتاد و صرصر حوادث ایام ذره ذره اش را بر باد نیستی خواهد
داد و هر عمارتی که دلبستگان خرابه دنیا بنا می نهند و خانه [illegible] که کنگره قصر ایوانش بر کیوان رساند عاقبت خراب خواهد
گشت و موج سیلاب فنا از سر دیوارش خواهد گذشت نقلست که یکی از ملوک عجم عمارتی در کمال خوبی و زیبایی بنا فرموده در و دیوارش را
چون خانه دل ارباب تکلف مزخرف به نقش و نگار فرموده چون با تمام رسید فرش ملوکانه گسترده اسباب عیش و طرب آماده کرده اعیان
حضرت و ارکان دولت را خوانده جشنی در غایت تکلف آراسته چون اهل مجلس همه حاضر گردیدند تهنیت تقدیم رسانیدند پادشاه فرموده
که [illegible] اگر عیبی درین عمارت یابید اظهار نکرده باظهار آن [illegible] هرچند آن جماعت بسیار نظر بهر سو انداختند عیبی
در آن بنا نیافتند ناگاه درویشی آگاه از در درآمد و لحظه بر جوانب آن نقش و نگار [illegible] گفت این عمارت دو عیب دارد این سخن را پادشاه [illegible]
درویش را طلب نموده از آن دو عیب سؤال نموده گفت یک عیب اینکه این عمارت آخر خراب خواهد شد و عیب دیگر آنکه صاحبش خواهد مرد پادشاه
از سخن درویش متاثر شده دست از تاج و تخت کشیده و شهنشاهی کشور [illegible] کرده **نظم** نوشته باشم این بیت برد و شعری [illegible] دلم
هر چون گشت [illegible] پرورده * خوش است قصر حیات نگارخانه عمر * ولی چه سود که مرگش خراب خواهد کرد * [illegible] حضرت سید المرسلین
منقولست که لا تحاملوا علی الله فی امره یعنی در کار خدا مخالفت منمایید و جناب الهی را در آنچه مقرر نموده طریق معارضه مپیمایید چون
بر زبان حکمت بیان حضرت جاری شد جمعی از حضار مجالس زبان بسؤال تحقیق آن معنی گشودند و از آن مخالفت تفتیش نمودند آن
سرور این مضمون ادا فرمودند که خانه دنیا را خدا تعالی خرابی آنرا مقدر و مقرر نموده شما در تعمیر آن سعی میکنید و سر منزلی را که بنای آن بر [illegible]
نهاده شما در آبادانی آن کوشش مینمایید حاصل آنکه [illegible] ناپایدار دنیا عمارت بر بنیاد نهند هرچند در استحکام بنا و قصر و ایوان آن
نمایند باز روی بویرانی دارد پس مرد هوشمند و صاحب رای صایب آنکه بنای کار خود را بر اساس محکمی نهاده که حباب آسا در [illegible]
عمارت نکند و فطرت بر سواد دار القرار عالم باقی داشته در کهنه رباط جهان فانی رحل اقامت نیفکند و از [illegible] شریفه در نظر [illegible]
دانسته سرا و منزل [illegible] و از شهرت مباهات بین الامثال و الاقران چشم پوشیده از خانه و مسکن بقدر احتیاج اکتفا نماید و مخفی نماند
که مراد از اکتفا بقدر احتیاج آن نیست که از غایت تنگی مکان او و عیال او در تعب آزار کشند و خود را در نظر اهل روزگار ذلیل و خوار
گردانند چه شریعت سمحه سهله تکلیف باین واقع نشده بلکه از احادیث اخبار ائمه اطهار ع چنین مستفاد میشود که سعی در توسعه سرا و مسکن
ممدوح و مستحسن باشد چنانکه در کافی از حضرت ابی عبد الله ع منقولست که فرمودند من السعادة سعة المنزل یعنی از جمله سعادت آدمی
فراخی و وسعت منزلست و نیز در کتاب مذکور از ابی جعفر ع مرویست که من شقی العیش ضیق المنزل یعنی از جمله بدبختیهای آدمی در دار معاش
تنگی منزلست و هم در کافی مذکور است که مردی از انصار در خدمت سید ابرار ع شکایت کرد که خانهای مرا در میان گرفته اند یعنی خانه من
تنگ است از این جهت رسول آن سید برحق حضرت فرمودند که آواز خود را بلند کن و از خدا تعالی در خواه که خانه ترا بر تو وسیع گرداند الحدیث

و قدر وسعت

نقل عمارت یکی از ملوک عجم

[illegible]

خمس
شرح ساعات اعالیه طلاکار

و قدر وسعت مذکور بحسب عرف آنست که از جهان سرا و حرم سرا و [illegible] بستانی و بستانی نفیس و غیر نفیس از [illegible] و متعلقات نظر
بوضع مرکب از وضیع و شریف بحسب اقتضای زمان آنقدر باشد که او و تبعه او آزار نکشند و آنچه از قدر مذکور زیاده باشد [illegible]
و تجاوز از حد کفاف و اخبار و آثار در مذمت آن بسیار وارد گردیده است از آنجمله سید دو سرا حضرت خاتم الانبیاء ص در [illegible]
الوداع این مضمون ادا فرموده اند که هر که با وسعت خانه بنا کند روز قیامت آن خانه را تا زمین هفتم بردارند و طوق آتشین کرده در گردن
افکنند و به دوزخ در آرند پرسیدند که وسعت چگونه باشد آنحضرت فرمودند که بیش از آن بکار آید تا بر دیگران مباهات نماید و روایتست
که آنحضرت عمارت [illegible] سؤال کرده عرض رسانیدند که از [illegible] انصار [illegible] مذکور بحضرت آنجناب [illegible]
حضرت روی مبارک از او گردانید آن مرد با اصحاب از این معنی پرسید گفتند آنحضرت قبه ترا دیده یعنی آن عمارت ترا باعث آزار
و رنجش خاطر اشرف آنحضرت گردیده آمد و بنا برای آن بنا را شکافته با زمین برابر کرد چون این خبر بآن سرور رسید فرمودند ان کل
بناء وبال علی صاحبه الا ما لا بد منه یعنی هر بنایی وبال است بر صاحبش مگر بنایی که ضرور باشد و بر این معنی مدلولست حدیثی
که در کافی از حضرت امام جعفر صادق ع مذکور است کل بناء لیس بکفاف فهو وبال علی صاحبه یوم القیمة یعنی عمارتی که زیاده از قدر کفاف
باشد وبال و ثقل خواهد بود بر صاحبش در روز قیامت و مرویست که شخصی بخدمت مهر سپهر سعادت و آب و رنگ گلشن شهادت حضرت
ابی عبد الله الحسین ع آمده بعرض رسانید که [illegible] حاصل معنی آنکه خانه ساخته ام و دوست
میدارم که قدوم مبارک ارزانی فرمایی و بجهت برکت آن خانه در حق من دعا فرمایی آنحضرت مسئول او را مبذول داشته تشریف
بردند و بعد از مطالعه آن عمارت فرمودند که اخربت دارک و عمرت دار غیرک غرک من فی الارض و مقتک من فی السماء
حاصل مضمون آنکه خانه خود را که خانه دین و آخرتست ویران ساختی و معمار خانه دنیا که عنقریب بدیگران منتقل خواهد گردید
پرداختی اهل زمین در ساختن این خانه ترا فریب داده و اهل آسمان بسبب این بر تو خشم گرفته اند ظاهرا مراد [illegible]
و اغوای مردمان با حب حشمت و اقتدار با ایشان بقدر ضرورت اکتفا ننموده مال و عمر در این جا صرف کرده و بسبب اسراف [illegible]
از حد کفاف ساکنان ملأ اعلا را بخشم آورده و در تاریخ گزیده مذکور است که [illegible] بهلول عاقل دیوانه [illegible]
نزد هارون الرشید خلیفه رفت هارون در عمارتی که جدید ساخته بود نشسته چون بهلول را دید التماس کرد که بر دیوار این عمارت چیزی بنویس
بهلول پاره انگشت برگرفته بر آنجا نوشت که رفعت الطین و وضعت الدین رفعت الجص و وضعت النص فان کان من مالک فقد
اسرفت والله لا یحب المسرفین وان کان من مال غیرک فقد ظلمت والله لا یحب الظالمین یعنی گل را برافراشتی و دین را فرو
گذاشتی و گچ را بلند ساختی و نص را انداختی اگر این عمارت از مال خود ساختی پس اسراف کرده و حق تعالی مسرفان را دوست نمیدارد و اگر
از مال دیگران ساخته پس ظلم کرده و حق تعالی ظالمان را دوست نمیدارد ای جاهل ستم پیشه و ای [illegible] بی اندیشه که از [illegible]
بر وسعت ساختن منزل می پردازی و بتخریب خانه مسلمانان طاق و رواق بر سپهر برین می فرازی و اگر اجل امان دهد عمارت کاشانه آرزو
بانجام رسد و بدایع نقش و نگار را از کلک مانی [illegible] روزگار بر در و دیوار چنانکه خاطر پسند و الوان فروش دلپذیر از کار [illegible]

[illegible]

[illegible]

قصه شداد

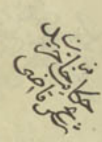
نقش بند آن عدیم النظیر مزعی که بایه بدست آید و سایر لوازم بساط عیش گستری و باقی اسباب آداب نقش پروری برونق مدعا
آماده و مهیا کرده باخود حساب کن که چند گاه باشد که آن عمارت هنوز باتمام نرسیده باشد که عمر بانجام رسیده و هنوز طاق در کاشانه
نشده باشد که قاصد اجل حلقه بر در زند و پیش از آنکه کتابخانه باش کرد غبار بر چهره حیات نشیند و قبل از گستردن بساط کامرانی فراش قضا
بساط زندگانیت بر چیند مجلس سور ناساخته محفل ماتم سازند و تهیه خانه نکشته منزلت اهل خانه بر دارند شداد عاد و باغ ساختن آن
بنهادن بنیاد و عمر در اتمام آن سعی و رنج بردن و آخر الامر حسرت آرزوی دیدن آن جان ناپاک با لحد بردن بر این مدعا شاهدیست
متین و شاهدیست دلنشین بنا بر این مجملی از آن مرقوم کلک بیان میگردد و علمای تاریخ در کتاب سیر و مفسرین آیه الم تر کیف فعل ربک
بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد بتقریب تفسیر ارم و ذکر اقوال مختلف در آن هر یک قصه مذکوره را بنحوی ذکر
فرموده و در سلک بیان آن از ابطرایق پیموده اند و منتخب و ملخص اقوال فریقین آنست که قبل لفظ ارم در آیه مذکوره نام شداد است
که شداد بن عاد و آنرا بنا کرده و عاد را دو پسر بود یکی شداد و یکی شدید هر دو پادشاه صاحب تخت و کلاه بودند چون جلاد اجل شدید را
از تیغ هلاک گردانید سلطنت جمیع ممالک بشداد قرار گرفت و پادشاهی باو انتقال یافت و همه ملوک روزگار روگردان با اقتدار
سر بر خط انقیادش نهاده گفته اند که حارث با آن عظمت یکی از سپه سالاران او بود بنا بر این آتش غرور سار نخلش سر کشیده و دود
دعوی الوهیت در کاخ دماغ آن تیره بخت شقی عجب و حق سبحانه و تعالی پیغمبری را یعنی گویند حضرت هود علی نبینا و علیه السلام را باو
فرستاد که از تیه ضلالتش رهانیده به منزل هدایت رساند برسالت پیغمبر نگرویده و آتش نخوت و غرورش برشحات مواعظ بالغه در
بهشت و حور و قصور نگردیده و چون وصف بهشت شنیده گفت به بهشت او احتیاج نیست و من خود بهشتی بسازم که کسی مثل آن ندیده
پس عمال خود را فرمود که مکانی که قابل بنای چنین باشد پیدا کنید ایشان در تفحص آن بهر سو شتافتند و مکانی خوش هوا و مرتفع در اطراف
شام یافتند پس صد امیر از امرای خود را فرمود که هر یک هزار مرد حاضر کردند و استادان هنرور را از هر دیار و کشور آورده ملوک هند و روم
و شهریاران هر مرز و بوم را فرمان داد که از سیم و زر و در و گوهر آنچه در دیار ایشان یافت میشد ارسال داشتند آنگاه شروع در بنا کرده
خشتی از طلا و خشتی از نقره بکار برده شد و در فرجها و مفصلهای آن زر و جواهر نصب مینمودند آورده اند که چهار صد هزار شتر بار سیم و زر
و گوهر بکار رفته بود که بیند سرا و بستانی طرح کرده بودند که مشتمل بر هزار کوشک بود و دیوارها و صفهای آن همه از خشت سیمین و زرین
و بر در آن هزار غرفه و هزار رواق و ایوان بود و تمام دیوارهای آن بدر و لعل و فیروزه و زبرجد و غیر آن مرصع گشته و در پیش هر یک از غرفات
و شهرها درختان طلا و نقره برافراخته و برگهای آن از زبرجد سبز ساخته و بجای بار خوشهای مروارید آویخته بر زمین آن مشک
و عنبر و زعفران ریخته و مابین هر درخت سیمین و زرین درخت میوه کاشته که آن از برای تفرج کردن باشد و این از برای خوردن
القصه بعد از سیصد سال یا پانصد سال علی اختلاف الاقوال چون باتمام رسید آنرا گلستان ارم نام کردند و شداد کفر نهاد را از انجام
آن خبر نمودند شداد با کبر و عظمت هر چه تمامتر از دار الملک خود با خیل و حشم بشرف دیدن گلستان ارم نهضت نمود چون بیک منزله
آنجا رسید حضرت رب العالمین و جبار سموات و ارضین صیحه از آسمان بر ایشان فرستاد و غبار وجود آن قوم عاقبت نامحمود را بباد فنا

داد و بعضی

داد و بعضی از مورخین کیفیت هلاک آن ناپاک را برین وجه ذکر کرده اند که شداد نزدیک ارم رسید و دویست هزار غلام
که از دمشق با خود برده بود ایشانرا چهار فرقه ساخته و در چهار میدان که در خارج آن ساخته بودند وا داشته خود با خواص خود متوجه
گردید چون اسب خواست که قدم در آن نهد شخصی با هیبت عظیم بر شداد زد چنانکه بر خود لرزید چون نظر کرد شخصی را در کمال هیبت
دید گفت تو کیستی گفت من ملک الموتم شداد گفت اینجا بچه کار آمده گفت آمده ام که جانت را قبض کنم گفت مرا چندان مهلت
ده که به بهشت داخل شوم حضرت ملک الموت گفت فرمان حق تعالی نیست شداد از ترس خواست که از اسب فرود آید یکپای در رکاب
و پای دیگر بیرون بود بر زمین ننهاده که قابض ارواح جان ناپاک او را قبض نموده بر زمین افتاد و صاعقه پیدا شده او و غلامانش را که در میدانها
وا داشته بود همه را بسوخت و بادی بر خواسته خاکستر ایشانرا در عالم پراکنده ساخت و آن باغ و عمارت بفرمان الهی از نظر خلایق
پنهان گردید ای دل غافل نهاد و ای بخت برگشته نژاد و ای موسس اساس بی بنیاد و ای مجدد قواعد شدادی که عمری دل را
در کار گل باخته و نقد زندگانی بر سر جا نرا از ابنای قصر و ایوان بر خود بهشت شدادی ساخته و آیه اتبنون بکل ریع آیة تعبثون و تتخذون مصانع
لعلکم تخلدون را بخوان و حدیث الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر را بگوش هوش بشنو و در سایه درخت دنیا آنقدر بساط
عیش متمکن که در وقت زوال آفتاب عمر زمانی بر چیده و بر سر چهار خیابان عناصر اربعه قصر امل را آنچنان بلند مساز که کمند عمر کوتاه
کمند ادراک بفتح کنگره آن نرسیده و در حدیقه الداعی مذکور است که موسس بنیان دین مبین حضرت سید المرسلین هم از دنیا رحلت
نمود هرگز خشتی بالای هم ننهاده بود روزی آنجناب مردی از اصحاب دید که خانه از گچ و آجر بنا میکرد فرمود که الامر اعجل من ذلک
حاصل معنی اینکه آمدن اجل از آن بنا بسر کشته موج سراب زندگانی پر شتاب تر که این سعی و اهتمام در متانت و استحکام بنا
بعمل آورده حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام عمری طویل و بنا بر بعضی روایات دو هزار و پانصد سال عمر کرده و خانه نساخت و در هنگام صباح
باخود میگفت شب نخواهم رسید و در شب اندیشه میکرد که زندگانی ام بصباح نخواهد بود و در مجمع دراهم مسطور است که حضرت نوح

حضرت نوح

نبی هزار و چهار صد سال در خیمه از پلاس بود و تعیش فرمود هرگاه او را میگفتند یا رسول الله چه شود که خانه از گل بسازی که در او ماوی
مأوی فرمودی انا میت غدا فما ترکه یعنی من فردا خواهم مرد و خانه را خواهم گذاشت پس آنجناب در آن خیمه بسر برد که تا از دنیا
رحلت کرد حکایت داشت لقمان کجی گرچی تنگ / چون کلوخ کانهای سینه تنگ / بوالفضولی سوال کرد از وی / چیست
این خانه تو اندر خور / بنی روزی بآفتاب اندر / و بشب زان برنج وتاب اندر / باد و سرد چشم گریان پیر / گفت هذا لمن یموت
کثیر / عمر رباط و مقام می گذری / بر سر پل سرای من سفری / پیش مرگ چراغ چه افروزم / پوستین چینی پیش چون دوزم

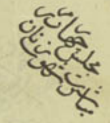


بر فلک ران مسیح سر بنواخت / که برین خاک توده خانه نساخت / القصه خاکبازان کوچه هوا و دل نهادان خرابه دنیا را
در حکایت خانه هرن شیخ نامی و مکالمه حضرت شاه اولیا با او و در آن باب تأملی باید نمود و دریافت معانی آن کلمات حقایق
مبانی غور نموده فراید و فواید آنرا بگوش هوش باید فرمود و این حکایت در بسیاری از کتب معتبره مذکور است و حاصل مضمون
آن اینست که شیخ مذکور روایت کرده که خانه بهشتی بنا ساختم و بنیادم در آن باب نوشتم وجهی با بر آن گواه گرفتم پس حضرت

در بیان عمارات عالیه طلا و خشت

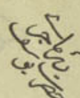
بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مولای خود قنبر را طلب می فرستاد و چون بحضرت آنجناب رسید بسم فرمودند که با شریح خانه فرو با
دستدی برآن نوشته حتی عدول را گواه گرفته و مالی بقیمت آن داده گفتم بلی فرمود یا شریح از خدا بترس که عنقریب می آید بنزد
کسی یعنی ملک الموت که نبیند ترا یکنفسی و از گواه نپرسد تا اخراج فرماید ازان خانه ترا در حالتی که شاخص باشی یعنی چشمهای خود
گشوده باشی و برهم نزنی بار رونده باشی از وار دنیا و بسپارند ترا در قبر در حالتی که از مال و ملک چیزی با تو نباشد پس اندیشه کن که
مبادا این خانه را از غیر صاحبش خریده باشی و مبادا قیمت آنرا از وجه حلال نداده باشی اگر چنین کرده باشی بتحقیق که زیان کار دنیا
و آخرت باشی بدبختی و رستی که اگر می آمدی تو نزد من وقت خریدن آن چیز را که خریده پس از برای تو کتابی یعنی سندی و قباله
برای این می نوشتم چون بمضمون آن میرسیدی آنخانه را بیک درهم نخریدی گفتم یا امیرالمؤمنین چه می نوشتی فرمود می نوشتم بسم الله الرحمن
الرحیم این چیزیست که خریده است بنده ذلیل از میتی که کنده شده است از مکان مألوف خانه ای رحیل خریده است ازو سرای
که واقعست در دار غرور در میان مسافت آن از طرف اهل فناست تا لشکر هالکان و این خانه محدودست بچهار حد اول منتهی میشود
و مبدا آفات و حد ثانی منتهی میگردد باسباب عاهات و حد ثالث انتهای باید بمبدا مصیبات و حد چهارم نهایت پذیرد بهوای
نفس هلاک کننده و بشیطان گمراه سازنده و باین حد چهارم گشوده میشود در این سرای خریده این مضمون امل و هم کننده از مکان خود
و اجل جمیع این را بعین خروج از عز قناعت و دخول در ذل طلب پس اگر این مشتری را درکی بهم رسد که این ملک از من است و باج
بعوض فروخته در خانه خود هر چه بر پس بعهده متدرس کننده اجسام پادشاهان و سلب کننده جانهای جباران مانند کسری
پادشاه عجم و قیصر پادشاه روم و تبع و حمیر پادشاهان یمن و هر کسی که مال جمع کرده و در هنگام بسیار کردن آن در آمده و عمارات عالیه بنا
کرده و مزین و طلاکار ساخته و مال و اسباب ذخیره نموده بگمان اینکه از برای فرزندانش خواهد بود یعنی بعهده حرکت که آن با
مشتری و صاحب بچو را در حلکی او موضع عرض اکبر احضار فرمایند تا بهم دعوی ایشان فیصل یابد و زیانکار خواهد بود در
موقف آنکسانی که بر باطل باشند گواهست براین مضمون عقل وقتی که از گرفتاری هوا و هوس آزاد شود بچشم زوال و فنا نظر بنا
نکرده و نگوش در هوش بشنود که منادی زهد در ساحت دنیا ندا میکند که چه ظاهرست و هویداست از برای کسی که در چشم عبرت بین داشته
باشد که رحیل از دنیا کی از دو روزیست یعنی چنانکه از برای آمدن بدنیا روزی بود همچنین رفتن از دنیا روزی خواهد بود برای
رحیل از احوال مسافرت نوشته برداریم و العلما را از برای یار کردن جلیا کرده که حاضر بوده اینست حاصل کلام حکمت نظام مخرطنت الخاتم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مجلس چهارم در شهوت مباشرت شاهدان گلعذار و بوس و کنار خوبرویان ساده رخسار و زنخی بلا ابتدال
علم مخالفت شرع و دین برافراشتن و بکر قفس زلف رنگالی شاهدان و امردان طره سرشته آشنائی حق را از دست گذاشتن بر آمار کهان دلها
بیمای سینه چاکان خنجر هوسناکی و شرح طبعان ظریف خود رای و نو داستان ریختن آبرو دوزه گردان که چه هوا و باده پرستان
گنجینه مبادرت نشکان محبت می خشکان مرض صاحب دانی و وقت فی دین آبائی خود ساز و شرح شکان شاهد بار که جامه پاکان
بیت هوس دریده و بر چهره ناموس خود نیل رسوائی کشیده و اساس کاخ ایمان را ببیاد بی شهوات کنده خار خار کلاه خان درکنان



در بیان شهوت مباشرت زنان

جان افکنده مخفی نماند که شهوت مباشرت زنان و شوق معاشرت سیم و شان آتش سوزانیست که چون بر دهن تمام کاشع
افروزانه گرده و چراغ غیبت که شبستان دین را بر می افروزد اگر بکار جنس هوا و هوس اشتغال نماید خرمن ایمانرا در هم می سوزد و چه سعادت
آن طبرسی که خلع ربقه انقیاد شریعت ننموده نفس بهیمی را در وادی حیا بالگسسته مهار سازد و بدبخت اجلی که چشم بصیرت از حقیقت
تزویج پوشیده گردانده و گرد از خود را مجلاب غیر انداز و در صدر نشین مایکاه اوادنی و چابک سوار براق سبحان الذی اسری فرموده
که در شب معراج جمعی را دیدم که پاره گوشت پخته پاکیزه و پاره گوشت خام مردار در روبروی ایشان نهاده بود و ایشان گوشت پاکیزه خام را
میخوردند حقیقت آنرا از حضرت جبرئیل سوال نمودم فرموده که این جماعت مردانند که زنان حلال خود را ترک کرده و طلب زنای
در نامینند که شوهران خود را گذاشته بمردان اجنبی میل کند الحدیث حیف باشد که عاقل صاحب تمیز از طیبات مرایه خوان شریعت دست
کشیده مایل بخبیثات رغبت کنند و از حق محتوم ناصرات الطرف محجله عفاف قطع نظر نموده بجانب لیسی اجاره داوبازی کند
از مباشرت شاهدان بازاریت راضی گردد و ای برابری که هم آغوشی فواحش سرا بازشست و دامن رغبت از حوران پاک سرشت
کامثال اللؤلؤ المکنون افشانده و خاک بسر بدبری که بگرد سر امردان برجای گشتن و خود را از رامین بطوف علیهم ولدان مخلدون
محروم کردن لمؤلفه دل عزیز بزلف خط بطان چه دهی // امنیت یوسف خود را بکاروان چه دهی // ز اشتیاق ز فردوس محوز دل
خویش // چه غنچه دل بتماشای بوستان چه دهی // ترا که صید غزالان قدس خواهد بود // بر شکار سگ نفس را عنان چه دهی //
صورت پرستی را معنی کمال پنداشتن دلیل بیعقلی و حماقتست شاهدبازی و راندن شهوت را شاهد دعوی رجولیت انگاشتن
گراه مرجحی و شقاوت چه برناخته را این شهوت حاصل در حیوانات و بهایم نیز این میل در مرتبه کمال متحققست اگر مردی صاحب
از قوت راه و راندن شهوت نبودی بایستی که راه روان خرابات سرآمد مردان درکاه خودمندان و اکمل رجال باشند بلکه مردی عبارت
ازآنست که در وقت غلبه شهوت ضبط خود نموده توسن نفس سرکش را از فروق محرمات عنان داری کند و در معرکه جهاد نفس اماره
چون نامردان رنگ ورع از چهره ایمان نباخته بجلد عزت دین صفهای هوا و هوس را در هم شکند تا کلاه طولعیت را در جشه آمال
و آمانی بسرپنجه قوت ایمان که رنگی دعوی شیر مردی نتوانی نمود و تا سگ نفس روباه باز شغال دست از خواب خرگوش بیدار نساخت
علاوه بنوکی حق در گردن نگذاری زنان بلاف مردانگی نتوانی کشود آزاده سرو ریاض فرزانگی و نخل برومند گلشن مردانگی صاحب
سعادتیست که در وقت زور آزمائی شدباد هوای نفس اماره ثبات قدم ورزد و بنگام وزیدن نسیم میل طبیعی چه کیاه ضعیف
بر خود نلرزد و بسرو قامت خوش خرامان را چون سایه سر در پی ننهند بشعله رخسار گلعذاران شمع صفت از پا در نیفتد و وضع دلکش
شیرین لبان ملکی نکنند و مراق خراطوش شکرستان خوش کلامان در شاب دلی نماید و بنقطه خال خوبرویان مرکز دایره
سرگشتگی نگردد و بحلقه زلف سلسله مویان حلقه صفت سر کلاه عقل گم نکند و بگیرائی سرپنجه مژگان دراز دست از گریبان طاقت
چاک نماید و بحشا کش کمند طره جوئی باز و بان چشم یا زاغضد نگاه از خود نرباید و بموج سراب زلف بر آبان فکر اندیشهای دور و دراز
نفشند و نقد ایمانرا بچهره گلگون را لشاع دنیا از دست ندهد بلکه در موج خیز هوسهای نفس سفینه دل را بجا و بی دامن افشانی از گرداب



متعلقات ربانند بعروج جمال خورشید طلعتشان را در جیب شعشعه انوار حق از کرم شب قدر مکرم داشته و در طریق بندگی خوش صورتان نگارخانه
مجاز را چون قدم بر لب ناقه شوق نموده بر لب منزل حقیقت برده و در عراق عبودیت هم جبینان ملک خوبی را چون ستاره طیره بر خلف
منکب همت گرفته رو بقبله حقیقی آورده و خلیل آسا در دیدار خورشید نشان افق جمال زبان حال را بنوای لا احب الآفلین مترنم
ساخته لوای وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض برافرازد و محمد صورتان محبت تبسم شان عابد قریب بیت ابروی
دلربای مردی اسد الله قوت ایمان از در رو در یار کعبه دل برانداز و از خار نار عارض دلبران دامن نگاه را بعیوب صفت بر چیده
دار آتش زلیخا طلعتان روزگار معبر پارسایی بر سر بر مرتبه یوسفی نشیند و بر قصه حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام نظر تامل باز گشوده
و ماجرای آن عزیز مصر عصمت را با زلیخا سرخط عشق بندگی داده نموده که چون زلیخا حلقه عنبر گیسو در گوش و خامه محبتش بر دوش کشیده
دل را چون دست در دامان معبران دریغ دلنشینی حسن و جمال بریده و معمار شورش در تعمیر دل خراب هر لحظه رنگی میریخت و دست آخر
در گرفتن دامن وصال یوسف هر زمان حیله می انگیخت تا آخر الامر چنانکه مشهور است هفت در در خانه در یکدیگر ساخته حضرت یوسف را
چون نقطه در دو هفت پرده توبر تو انداخته در درون آن خانه‌ها در آورد و درها را بسته زبان کامجویی بر گشوده هر چند لابه و چاپلوسی را از حد
برد و در حصول کام قدم مبالغه و ابرام افشرد حضرت یوسف را از ارتکاب آن امر شنیع استبعاد نموده و دامن طهارت این عمل
نیالوده مرویست که در آن خانه بتی بود که زلیخا در وقت مراد او را پرده پوشیده بود حضرت یوسف از سبب آن استفسار نمود زلیخا گفت
جهت آن روی بت را پوشیدم که بر حال ما واقف نشود و این معنی باعث انفعال من نگردد حضرت یوسف فرمود فانا احق ان استحیی
الواحد القهار و حاصل معنی آنکه هرگاه تو از معبود خود که جماد است و اصلا اطلاع بر هیچ امری ندارد شرم کنی من چرا از معبود خود که مطلع
بر همه ضمائر و یگانه قهار و دانای نهان و آشکار است آزرم نداشته باشم و کربند از شیروان در خانه که طاق نرگس بودی با زنان و کنیزان خود
مباشرت نکردی و گفتی نرگس را بچشم نگرد شبانی هست و مرا شرم می آید و با وجود آن مرتکب این امر کردم ای غارت نفس هوا و امل
تهدیت سرمایه حیا شرمت باد که بیگانه کان دین از حیا و حیات شرم کنند و تو دعوی مسلمانی میکنی و از خالق سموات و ارضین آزرم
نمیکنی با آنکه جناب آکبر را در خلا و ملا حاضر و مدرک و بر اسرار خاطر ذرات کاینات ناظر دانی از ما فرمایش بلکه نوشته دل خفته را از
اندیشه گلاب عرق انفعال بر چهره بپاشی مشهور است که در یکی از آزمنه سابقه آهنگری را دیدند که بی استعمال آلت کار آهن تفته را از کوره
بیرون آوردی و کار کردی منشا آن امر عجیب از او استفسار نموده گفت قحطی نایره قحط و غلا در مزرع معیشت اهل روزگار افتاده بود
و سموم گرسنگی دل برگ غنچه حسنی بینوایان را بباد مسکنت بر داده اطفال شبانروز از خشکی پستان ابر زبان بکام خاک چسبیده و دانه گندم
چون اشک حسرت زدگان در چشم زمین خشک گردیده از جنس خوردنی در بازار روزگار جز گرسنگی بهم نرسید و از قسم آشامیدنی در شیشه
و کاسه زنان جز شربت مرگ یافت نمیگردد و از الوان نعمتهای جز خون دل در چشم ذل فقیران نگردیدی و از انواع شیرینی جز جان بر لب
ترشیدی جز زبان که از خشکی بکام چسبیده بود سوخته نانی در تنوری نبود جز دیده گریان که از آتش جوع در جوش بود کسی دیگی در بار ندیدم
جز ... کسی قوت رفتار نداشت و جز عرق عاجزان اهریرا قرار آبی بر جوشی نبود تشنه لبان را اگر قوت میبود میلان آب

عقیق را چون آتش از سنگ بر می آوردند و گرسنه چشمان اگر قرانانی بعید انتشده بوی را از کاسه‌ها از دست که با سکینه
دیر زکران آن سبزه زهر و ترانیغ داشتند و خام طمعان رگ لعل را سیخ کباب می انگاشتند و از غایت اضطرار اهل دیار را
و مال طمع تعدی آن یا کل لحم اخیه میتا تیز گشته و آتش مجاعت در گلخن معده آن جماعت مصداق یا کلون فی بطونهم
نارا گردیده و خشکی سال بحدی رسیده که ذی حیاتی را هوس دست از جان شستن بر تبسم او امیدی و تنگی معاش کلوی حیوانات
را بمرغی فشرده که پرواز مرغ روحش از قفس بدن بدشواری دست بهم میداد و شیر اجناس نه آنقدر بالا گرفت که دست نقود
بدامن جمالش رسد و فقر و مرز و عات از جان بادامن صحرای عدم کشیده که جز عنقا را چنین آن میسر گردد و کف عز نرا
بجوی دست در زیر سنگ وزنه مانده بود که بوی متاع میل نمانده کرده بشاهین ترازو از صحبت دیرینه اجناس رنجیده
رفته بود که بسلام کردن سر فرود آورده و در چنین سالی با بجاج و مزوریات من آماده و مزخرفات از جنس ماکولات بقدر قوت
معاش مقدر و میسر بود و زن صاحب جمالی در همسایگی من بود و طفلان خورد سال داشت از غیر عسرت و اضطرار روزی نزد من آمد و
زبان گشوده و از بی برگی خود و اطفالش اظهار نمود و از آتش جگر سوز شرح پریشانی حالی دلم را کباب کرد و از بحیلاف سیل شد و
کل عارض خانه دلم را خراب کرد و از یک جانب با من سخنان دلخراشش کرده خواطرم راحت وار و یکر سو ناوک ... در دل و زهره
بر هدف سینه ام نشست گفتم مدعای تو و قتی از من حاصل گردد که مدعای من نیز از تو حاصل گردد و جنس ما یحتاج آنها را
از تو دریغ ندارم که توهم نقد وصال خود را از من دریغ نداری آن عفیفه پاک دامن چون این سخن از من شنید با قوت لب لعل
ریزه و نیران سفتن گرفت و گلبرگ چهره بناخن حیا خراشیدن آغاز کرد چون امید من خود را از من برتافت و مانند عرق
شرم خویش روان گردید چند روزی که برین گذشت و از التهاب آتش گرسنگی خود و اطفال سپند آسا بیقرار گشت دیگر بار
نزد من آمده استغاثه نمود زبان شرح احتیاج مانند کف دریوزه گشود و بجز ابیش بحال سخن گفتم و خواطر خویش را بمثقب
جان گفتگو سفتم بجان مایوس برگردید و دامن عصمت از چنگ خواهشم در کشید القصه از غایت اضطرار مکرر نزد من آمد همین
سخن شنید تا آخر الامر چون طاقتش طاق گردید و کارش با بتوان رسید بجبر ما مول تن در داده گفت وقتی کام تو از من بر آید
که جای خلوتی بری که غیر ما و را آنجا کسی نباشد و دیگری بر این معنی مطلع نگردد اتفاقا خانه داشتم چون زاویه دل از تطرق اطلاع مصون
و مانند مطموره عدم از حصار احاطه عالمیان بیرون او را بآنجا آوردم و درها در و زنهارا مسدود کردم چون خواستم که بتحصیل مدعا
بپردازم و کام دل از شربت وصالش شیرین سازم آن زن مرد سیرت و آن فاضله روشن بصیرت گفت نه با من شرط کرده بودی که مرا
بجائی بری که احدی بر راز ما مطلع نگردد گفتم در اینجا کیست و کرا امکانست که بر احوال ما اطلاع یابد گفت ای سست نهاد مرد ... که
عالم جل شانه که بر دقیق و جلیل اشیا بصیر و بر ظاهر و باطن کاینات دانا و خبیر است حاضر و جبار ملک کریم که بر ضبط اعمال من و تو موکلند
حاضر ند و در مجلس چنین از ارتکاب این عمل شنیع نمودن کمال بی شرمی و بیحیائیست چون این سخن بگوشش و هوشم رسید شرار این گفتگو
بر کشت خواطرم در دید با خود گفتم هرگاه زن با نقصان عقل از پروردگار خود این همه اندیشه نماید نشگی ... با دعوی مردانگی ...

نفس شوم بر بنای دخاک بر سر کرنگ این مرزم [illegible] را بجعل عافیت امرش از آئینه خواطر مزدانی لی و امن برچراغ بهرای خود
انشاندم و آتش شهوت نفس را با آب تأمل فرو نشاندم و از نا بجاج لعذر معذور تسلیم او کرده مرخص ساختم آن صالح پاک اعتقاد حق
من و عاموده که خداوند خدایا چنانکه این بنده تو آتش شهوت را بر خود سرد کرد تو نیز آتش دنیا و آخرت را بر او سرد کردان از آن وقت تا حال
از آتش منادی نمیکردم ای عزیز لچه آرزو دای بر افکنده برقع آبرو تا چند بجالت طریق شقاوت پوئی و تا کی سیاه روئی کزینی [illegible]
احوال بعوق شوم نژنی تا چند دل صورت پرست بطاق ابروی بتان بیالد شرقی نوشد و تا کی آئینه خواطر در ماتم آبرو
جامه سیاه روی پوشد با خود اندیشه کن که اگر فرضا در ارتکاب فجوری و اراده امر قبیحی کودکی از دور پیدا شود و اطلاع او بر آن
عمل شنیع امکان داشته باشد یقین که لذت این بکام خواطر میشکند و آتش شوق بعرق شرم منطفی میکردد و ناچار لحظه دست
از آن مطلب میکشی و تا آن کودک حاضر است بکرد آن عمل نمیکردی رویت سیاه که از حضرت بیچون و واقف احوال درون و برون هم
خاری کر پادشاه لم یزل و لایزال را از آن کودک خرد سال کمتر شماری و در نظر علمش خلاف حکمش ورزی و از مرحمت و عنایتش مانند
بید بر خود نلرزی اگر در خلا و ملا حاضرش میدانی چرا از خجالت نمیری و اگر حاضرش نمیدانی چرا ماتم ایمان نمیداری و قتی بدعوی مسلمانی
کردن توانی کشید که بطوق انقیاد فرمانش کردن [illegible] و آنزمان از ننگ کفر [illegible] رمیدانی کردید کر تجلی [illegible] تن در دهی و چون
حلقه بندگیش در کوش کشیدی و از کرند نفس اماره بحظیره حمایتش در خزیدی سرکشان طبایع غلامت شوند و در دام آمال و امانی با تو رام
گردند و صعوبت اجتناب مناهی در نظرت آسان شود و تلخی ترک لذات در مذاق جانت شیرین و گوارا گردد اما جابکسواران
مضمار بندگی [illegible] عنان توسن نفس کوی سعادت ربوده اند سالکان طریق حق پرستی [illegible] دیده شیخ [illegible] ابواب مشقتی
بر روی خود کشوده اند [illegible] باده تقوی ساغر بر لب رسیده لذات [illegible] شربت کرامت نوشیده اند و پاک دامانان آلایش خطا
رغبت از جنگ خار خار صحبت شاهدان کشید خلعت تقرب پوشیده اند چنانکه آورده اند در بنی سرائیل جوانی بود که روی حسن
از لذات دنیا بر تافته و گریبان خواطرش از دست تعلقات جهان رهائی یافته و در غار [illegible] برده دل چراغ آگاهی برافروخته و خار و خس
اندیشهای فاسد را با آتش خوف الهی در هم سوخته و ثعبان [illegible] چون عصای کلیم حبال امانی و آمال را در هم کشیده و [illegible]
خیر منیرش مانند [illegible] طبایع را از مشاهده آرزوهای باطل پوشیده و صنعت [illegible] سپید روزی ساخته
بود در دولتی را [illegible] سعادت شمرده و آسیای [illegible] قناعت را برساخته بطلب [illegible] آبروی حق تعالی
و بر احوال در رعایت کمال [illegible] فرموده روزی در محله جهت [illegible] میکشت زنی
مایل جمال او گشته بهانه [illegible] بیرون [illegible] خانه خود برده و در خانه را محکم بسته سر [illegible] کشاده و نقد خود را برا عرض نمود
آن جوان پاکدامن [illegible] در [illegible] دست رد بر سینه ناموس آن بیچاره [illegible]
کشوده [illegible] آن پاک [illegible] راه زنی [illegible]
آزاد [illegible] العصمه چون سر پنجه ابرام زن را [illegible]



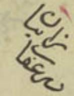
فوری دید

فوری دید و بغوت [illegible] دامن عصمت را از آن تیر آن کشیده و آتش سوزان شهوتش را آنقدر مشتعل دریافت که از دوم سروی
عضایفه وی افسرده [illegible] کرو ناچار بهانه قضای حاجت لحظه مرخص شده و بکنج باغچه رفت جامه را بر سر و برای کشیده و دامان
بر ارتکاب عصیان از خالق پاک اختیار نموده خود را از آن دیوار انداخت و الحکم من کان لله کان الله له حق تعالی می
مزد اصلا الی نیافت و مقتضای آیه کریمه و من یتق الله یجعل له مخرجا از آن ورطه مخلص گشت بخانه خود شتافت
چون امروز تحصیل قوتی میسر نشده عیال را گفت که بدستور هر شب آتشی برافروز که همسایگان بر بی برگی ما مطلع شوند و آن شب
آب افطار کرده بعبادت مشغول گشته و فرشته آسا بقوت روح که عبارت از لذت جذب الکتفا نمودند اتفاقا زنی
از خانه همسایه جهت آتش آمده بر سر تنور رفت و فریاد کرد که نان به تنور بستی و رفتی و لکری که نان خواهد سوخت چون از کار
تنور آمد تنور را پر از نان دید و دانسته که آن از برکت تقوی پرهیزکاری و از نتایج رعایت [illegible] و بیداری است زبان [illegible]
حمد و سپاس کشودند و از غایت خرمی و نشاط بساط سجاده بندگی را [illegible] سجدات شکر نمودند و متقیان درگاه الهی و حضرت
باری با آتش پرهیزکاری نان خود را چنین پخته اند فرد از عجب بک شو که هنر اهل هنرمند اوست از خوف شو که کرا می دهند
زین [illegible] آستین فشان و آنگه نظاره کن که کرا می دهند کویند در بغداد مردی بدختری مایل بود و عقده حسرت
مواصلتش از رشته آرزو ناخن هیچ تدبیری نمیکشود اتفاق افتاد که شبی بات بیکدیگر رسیدند مرد خواست که میوه کام دل
از نهال وصال آن شیرین شمایل چیند دختر گفت ناجوان مردی باشد که امشب هر کس با خدا آشنا باشد در خلوت بیگانه مرد چون
این سخن بشنید [illegible] و از هوای نفس گذشته و از هم جدا شدند آن شب تا روز بادای مراسم بندگی
مشغول شدند بامداد پدر آن دختر دست دختر را گرفته نزد آن مرد آورد و گفت دوش حضرت سید کاینات را در خواب
دیدم فرمود که دختر را بنزد فلان کس برده با او عقد کن القصه ببرکت تقوی و عبادت در دنیا بآرزوی وصال و در عقبی
از آتش غضب الهی خلاص و ایمن کردیدند و شیخ محمد بن یعقوب رحمه الله در کتاب کافی از حضرت امام زین العابدین و قرة العین
علی بن الحسین علیهما السلام حدیثی نقل فرموده که خلاصه مضمون آن اینست که مردی با عیال خود سفر دریا نمود قضا را کشتی ایشان و اهل
آن کشتی [illegible] لجه هلاک گشته و بکام نهنگ فنا افتادند کشتی نشینان ارواحشان از زورق اشباح بر ساحل عالم
بقا نهادند غیر عیال آن مرد که دست قضا او را بتخته پاره انداخته بجزیره رسانید و [illegible] قضا و قدر [illegible] طوفان نوح از
مخاطره جان [illegible] افتاد و در آن جزیره مردی بود که دزدی و راه زنی را [illegible] ساخته نقد زندگانی را در ارتکاب [illegible]
درباخته دامن احوالش باوضاع معاصی آلوده و قدم جرأتش طریق ناسپاسی پیموده ناگاه نظرش بر آن زن افتاد و پرسید که انسانی
یا پری گفت انسانم مرد را آتش شهوت از جا برانگیخت ولی [illegible] در آویخت چون خواست که پرده ناموسش با دست بیحیائی بدرد
زن را مضطرب [illegible] دید از سبب آن استفسار نمود زن گفت از پروردگار عالم میترسم و از آتش غضبش اندیشه مینمایم مرد
گفت هرگز مرتکب چنین عملی کرده و هرگز نیل رسوائی بر چهره خود کشیده زن گفت بعزت خدا که هرگز دست بیگانه بذیل عصمتم

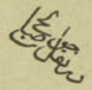
نقل از بغداد

نقل زنیکه از غرق [illegible]
[illegible] بجزیره افتاده

رسیده و خار بیابان رسیده دامن عصمتم هرز نبوده مرد گفت هرگاه فردا این پاکدامنی بیگناه که آنهم با خبر [illegible] که من ترا بجبر رسانم
این همه رسان باطنی پس گفتا فهم که من با این رسیدن اولی واحقم که عمر عزیز را در رضا فرمائی حق در باختن و دست از آن عمل کشیده عازم بر
از منهای واناست در درگاه الهی کرده بعد از [illegible] این امر موفقی برای [illegible] با راهبی اتفاق رفاقت افتاد از حرارت آفتاب متأذی
شدند راهب گفت دعا کن که حق تعالی ابری فرستد که بر ما سایه اندازد که از تابش آفتاب [illegible] جوان گفت معلوم نیست که مرا نزد خدا
حسنه باشد که جرات بر سوال چنین [illegible] توانم کرد راهب گفت پس دعا کنم و تو آمین بگو مجملا راهب دعا میکرد و آن جوان آمین میگفت فی الفور حق تعالی
سایبان ابری بر سر ایشان کشید از حرارت آفتاب [illegible] و سایه آن ابر [illegible] تا بر سر دو راه رسیدند و از هم جدا شده هر یک راهی پیش گرفتند
ابر با آن مرد جوان رفت راهب گفت معلوم شد که تو از من بهتری و قدر منزلت تو در درگاه الهی بیشتر بوده سایه نکند این ابر به برکت آمین تو بوده است
نزد علمای من پس قصه خود را بگو [illegible] بیان کن جوان حکایت [illegible] نقل کرد راهب گفت بسبب خوفی که [illegible]
و ترک [illegible] که بر خواهش [illegible] خدا تعالی گناهان ترا بخشیده [illegible] کشیده من بعد مراقب احوال خود باید
بود [illegible] را از دست [illegible] آمال [illegible] القصه [illegible] که [illegible] و [illegible] طریق معاصی
فرسوده [illegible] رضای نفس کشیده [illegible] منزل سعادت [illegible] از تابش آفتاب [illegible]
ناخوشی [illegible] خوف و خشیت [illegible] صلاح [illegible] آرزوهای نفسانی [illegible] را [illegible]
شهوات [illegible] کرامت [illegible] و [illegible] سعادت دوجهانی
[illegible] واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی یعنی آن کسی که [illegible]
در مقام [illegible] حساب [illegible] و نفس را از [illegible] حرام نهی نموده باشد جای آن بهشت [illegible]
که این آیه در شان کسی است که در خلوت [illegible] معصیت نکند [illegible] از خدا [illegible] مخالفت نفس نماید
علی [illegible] دارد [illegible] ارباب [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] فرموده که افضل العبادة العفاف یعنی
[illegible] حضرت امام محمد باقر [illegible] فرموده اند که ما عبادة افضل
عند الله جل وعز من عفة بطن وفرج یعنی هیچ عبادتی در نزد خدا تعالی بهتر از این نیست که کسی که شکم و فرج خود را از [illegible]
نگهدارد [illegible] خواهش طعام و شهوت جماع [illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible] که فروج خود را از [illegible]
محافظت مینمایند و در کتاب کریم [illegible] و در سوره مؤمنان در حق ایشان فرموده والذین هم لفروجهم حافظون
الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون یعنی [illegible]
آنست که [illegible] مؤمنانی که از جمله صفات ایشان اینست که فرجهای خود را محافظت
مینمایند مگر از مباشرت زنان و کنیزان خود [illegible] و جز از این دو طریق [illegible] زنان و کنیزان خود
اکتفا نموده طریق [illegible] کنند [illegible] حرمت [illegible] قانون شریعت [illegible]



احادیث و اخبار در مذمت این عمل شنیع [illegible] و تهدیدات [illegible] در حق [illegible] این آتش [illegible]
[illegible] وارد گشته که [illegible] بیان [illegible] آن [illegible] آن [illegible] آن جمله
از کنجور [illegible] حضرت [illegible] منقولست حدیثی که [illegible] است که هیچ گناهی در نزد حق تعالی عظیم تر از آن نیست
که [illegible] که خدای تعالی [illegible] خود ساخته [illegible] خود را در زنی [illegible]
فی الجمله [illegible] باشد [illegible] معلوم میشود از جهت اینکه زنا را با قتل نبی و خراب
کردن کعبه معظمه [illegible] ساخته [illegible] و نیز از آن سرور در حدیث که فرموده اند یا معشر المسلمین [illegible] از زنا که در او
شش خصلت است [illegible] در دنیا و [illegible] در آخرت اما در دنیا [illegible] و [illegible] و در آخرت باعث خشم
الهی میشود [illegible] حساب میکرد و [illegible] آتش [illegible] منقولست که هر کس زنا کند با زن مسلمه یا یهودیه یا نصرانیه
آزاد باشد و خواه بنده و از آن توبه نکند و همچنان [illegible] خدا تعالی [illegible]
از جهنم [illegible] تا روز قیامت [illegible] خلایق [illegible] و [illegible]
حضرت امیرالمؤمنین [illegible] روایت کرده اند حدیثی که معنی آن اینست که چون روز قیامت شود [illegible] خدای تعالی [illegible]
آن [illegible] و منادی کرده [illegible] آن [illegible] که خلایق [illegible] منادی ندا کند که [illegible]
اهل [illegible] زنا کنند که [illegible] اهل [illegible] ایشان [illegible]
که لعنت بر زنا کنندگان [illegible] لذت جماع [illegible] خود را بعذاب چنین گرفتار سازد و [illegible]
زنان شهوت حرام [illegible] عقوبتی چنین [illegible] ارباب
[illegible] صاحب [illegible]
از حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق [illegible] روایت که چون آن زانی مباشر زنا میکرد ایمان از او بیرون میرود اگر توبه کرد از آن عمل شنیع [illegible]
انابت [illegible] منقولست که در عهد حضرت داود [illegible] مردی [illegible] ضعیفه [illegible]
آن زن [illegible] مرد گفت [illegible] در پیش [illegible] گفت [illegible]
با اهل خود [illegible] حضرت داود [illegible] حق تعالی وحی کرد [illegible]
[illegible] آن [illegible] مرداره [illegible] اهل خود [illegible] آورده اند [illegible]
[illegible] عشق زنی [illegible] آن آتش [illegible] خیال [illegible]
آن زن [illegible] دیوار خانه [illegible] برآید [illegible]
لیکن [illegible] عقل رسید [illegible] دیوار فرو کشید القصه [illegible] بخانه خود آمده [illegible]
دیوار [illegible] آمده [illegible] که [illegible] آن [illegible] کرد [illegible] که من [illegible] دیوار [illegible]



در بیان شهوت مباشرت زنان

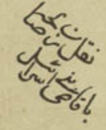
سرگذشت ما بایک دامان آلایش خطا ملاحظه امثال این اخبار هوش ربا را دست خواهش از گریبان هوس سما کشیده اند و بازبافته کان
خلوت ترحیب از هم این کلمات سراپا عبرتهای کار عجری بر دامن ترک تجربه پیچیده اند و شکستان کوشان شیرخوار از ام ... موافقه روز جزا
در تحصیل مراد نفس اماره را بحجر قطع علایق سپرده اند چنانکه در روایت است در زمان حضرت رسول صلعم جوانی بود از اولاد انصار که صورت احوالش
بزیور صلاح و سداد آراسته و همت بلندش از تسرمهاداری نفس برخاسته و بر پرورش قوت ایمان نفس اماره را زیر دست خود کرده و دروی دست
وسواس شیطانی نخورده پشت پای بر لذات فانی زده بجان رقم طاعات بر صحایف اوقات میکشید و در معارضه روز و شب میکوشید
تا در زمان خلافت عمر بن الخطاب سالی اراده حج کرد و در وقت رحیل خانه کاروان اهل بیتی حضرت امیرالمؤمنین ع سفارش او را با امیر
حاج نموده و با عزاز و اکرام او وصیت فرموده و خدا تعالی آنجوان را جمالی در خور آن حال و صورتی مناسب آن سیرت کرامت فرموده
و ازنامطرزی او زنی عاشق جمالش گردیده و در انتظار رشید ... شربت وصالش مدتی تلخ کامی کشیده تا شبی خود را باو رسانیده
و پرده عار را از خود گشوده و زبان لابه و چاپلوسی آغاز نموده جوان گفت دور شو از من ای ملعونه و الا فریاد کنم و ترا در میان اهل قافله
رسوا سازم زن ناچار بازگشت و در منزل دیگر آمده جان ... در تحصیل مراد نفس اماره دیگرباره افسونگری آغاز کرد و جوان
همچنان ابا کرد و منزل سیم آن زن مکر ... که نام شوهرش بر آنجا نقش بوده برداشت و نهنی
که جوان مشغول نماز بود نرم نرم باسر انگشتان با آمده آن مهره را در میان بار وی انداخت و بمقام خود رفت چون صبح شد وقت رحیل
رسید آن زن فریاد کرد و دست بر سر زدن گرفت اهل قافله پرسش جمع گردیده از سبب فریاد پرسیدند گفت مالی داشتم میان دلم ... که
بود آنرا از من برده اند کاروان سالار فرمود بارهای مردم را گشودند و آن مال را در میان اسباب یکان یکان تفحص فرمودند الا بار آن
جوان صالح را که چون حضرت امیرالمؤمنین ع سفارش کرده بود از غایت ظهور صلاح و تقوی دامان درعش از لوث آن طمع منزه میدانست
بنابرآن شرم میداشت که بار او را تفحص نماید تا نسبت نماند سالار بجهت تسلی خاطر آنزن نزد آن جوان آمده گفت مال این زن
گم شده است و بار مردم را جابجا ... میخواهم ابتدا بنزکنم القصه چون تفحص کردند آن مهره را پیدا کردند زن گفت اینست
مال من چون نشان از وی طلبیدند یک یک باز گفت آن مال را بزن دادند در میان قافله آوازه افتاد که دزد آن صالح بوده است
ظاهرش چنانکه در باطن بوده ... پس او را بسیار زدند و قصد کشتن وی کردند یکی گفت این مرد را ابن عم رسول خدا صلعم با سپرده
و سفارش کرده است او را آنست که او را مقید کرده نگاه دارید تا بعد از مراجعت او را بحضرت امیرالمؤمنین ع بریم و از فعلی که کرده او را
جزا دار گردانیم تا حکم شرع بر اند آنگاه دست و پایش بسته بر شتری افکندند چون بمکه رسیدند او را همچنان بسته در پای کرسی انداختند
و مردم بگذاردن مناسک حج رفتند و از تابش آفتاب تنش چون کباب بر سنگ ... از حرارت هوا پیکرش مانند ماهی در دریای عرق غرق گردیده
بود در چنین وقتی و حالتی آن زن بجا نزد وی آمده گفت کام من برآر تا ترا ازین عذاب نجات دهم جوان ابا نموده زن مأیوس گردید تا میان
کوهها ... اتفاقا غلامی از ... دچار وی شد با او مقاربت نمود بعد از چند روز اثر حمل ظاهر شده زن نزد مردم آمده
رفت دست بر سر زنان گفت حاجیه که مرد دزد با من زنا کرده و من از او آبستنم گفتند چرا اول نگفتی گفت نخواستم خود را رسوا کنم

اکنون

در بیان عقوبت مباشرت زنا

اکنون اثر حمل پیدا شد و کار از نهفتن گذشت ناچار اظهار آن کردم ... القصه اهل قافله کج کرده و آن جوان را بشتر ...
افکنده و بردند تا بمدینه رسیدند حضرت امیرالمؤمنین ع باستقبال آن از شهر بیرون آمد و از پیش روی قافله احوال آن جوان پرسید
گفتند یا امیر صالحی که ... حضرت چون بآخر قافله رسید و برا دید بند کرده ... امیرالمؤمنین ع
شتر برانند تا در مسجد فرود آورد و ... قرة العین حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود ...
و آنجا در خانه بزرگی چند ... صاحب جمالی بیرون آمد ... مرحبا ... رسول الله ...
که حکم کند میان تو و خصم تو ... علی بن ابی طالب ... امیرالمؤمنین ...
روایت ... امام عادل ... آن حضرت فرمود ... یا ابن عم رسول الله ...
او ... دزدیده و با من زنا کرده و من از او آبستنم ... امیرالمؤمنین ع ... رسول الله صلعم
ره و چوب دستی آن حضرت ... که در آن موضع نهاده گرفته بنزد من آر چون چوب دستی ... آن زن را بر پهلو خوابانید ...
... و آن چوب دستی را بر زن نهاد گفت بنام خدا و برکت رسول الله صلعم ... ای حکیم ...
در شکم ای ... گویا گردان که آن طفل که در رحم بود گفت السلام علیک یا ابن عم رسول الله ... فرمود علیک السلام فرمود
یا عبدالله ... که پدرت کیست ... یا از حرام کودک گفت ...
که جز خدای یگانه ... و پسر عم تو رسول خداست و من بنده خدایم و پدر من غلام ...
احکم الحاکمین است که ... امیرالمؤمنین ع فرمود ... و مردمان فریاد
برآوردند و درود بر رسول صلعم فرستادند و گفتند ... استغفار ... که بر این مرد بردیم ...
... آن حضرت ... و آن ... شده ... بیرون آورد ... آن ...
فرمود ... جوان و حضرت رسول صلعم روز جمعه بر منبر خطبه میگفت ... الا ...
مرد از مسجد ... جبرئیل علیه السلام ... آن ... بحضرت رسول صلعم آورد ... این جوان ...
روان گشت ... و آن ... جرا چنین کردی گفت چون آیه زنا شنیدم ... ترسیدم ...
... آن حضرت ... دست مبارک بر آن موضع مالید ...
... فرمود یا علی ... که این جوان ... از زنان ...
بر دمان ... عمر بن الخطاب گفت این زن را سنگسار کنید که زنا کرده است
... حضرت امیرالمؤمنین ع ... حکم ... فرمود که ... رجم ...
و رجم وی باعث قتل آن ... و این زن را ضبط کرده ... آنگاه سنگسارش کنند

ماند که مجرب سامعین شرح مطهر مشروع و منتهی منزلت و ارتکاب حرام صالح میتواند بود از جمله این مسئله ناشی شده باشد و جهت
برابر او این حکایت در اختتام تفصیل این عمل و ترغیب بر آنست بلکه مراد آنست که متعبدان سلسله متعبدان و جهال سیاه مستان
بادهٔ هوا پرستی را معلوم گردد که بندگان خدا سالکان راه تقوی از ارتکاب معاصی تا چه حد پرهیز نموده‌اند و شهسواران کشور ایمان
از نطاق حزب شیطان که عبارت از نفس و شهوات است محافظت خود احتیاط بچه اهتمام میفرموده‌اند و از جمله حکایاتی که دستور العمل عاقلان
و عصای کوردلان میتواند گردید حکایت آن زنیست با قاضی بنی اسرائیل که گلشن دل نهاد و دامان پاکدامنی را از دست نداد و تفصیل
این حکایت سراپا هدایت از سلسلهٔ ... امام جعفر صادق منقولست این عبارت که در بنی اسرائیل پادشاهی قاضی داشت
و او را برادری بود که بعفت و صدق و سداد و انصاف در میانه ... خود از نسل انبیاء و معظمه زنی با صلاح و عفاف داشت و وقتی برادر
قاضی را حاجت ... از جهات پادشاه بسفری فرو رفتن افتاد عیال خود را بقاضی سفارش نموده بتکفل احوالش وصیت فرمود قاضی
بعد از رفتن برادر بموجب وصیت تفقد احوال آن عفیفه میکرد وقتی نگاه شوخ چشمش بگلشن عارض آن حور لقا گذر کرد سیلاب ابتلای
آن محبت بنای عصمت بنیان امانت رو بانقش ما از پا در آورد و کرمی هوا و هوس غنچهٔ آرزو را بر شاخ اظهار شکفانید و شدت آتش
شهوت آن خیال خام را از دیگ حوصله لبریز گردانید و از راه بشری در آمده نخست از زبان ملایمت و نرمی زبان در یوزهٔ سوال گشود
و آن مستوره پرده نامرس را بهم آغوشی خود تکلیف نمود چون امتناع آن نیک زن از قبول امر معلوم کرد به ابرور طایت دست سرخ خشم را
در گرفتن مدعا متوانت بچه آغاز درشتی و تهدید کرده گفت اگر مراد دست ندهی و بر طبق انقیادم گردن ننهی در نزد پادشاه
رفته بزنا متهم سازم زن گفت هر چه خواهی کن که این معنی صورت نپذیرد قاضی روسیاه نزد پادشاه رفته معروض داشت که زن برادرم
زنا کرده است و شهود بر آن ثابت گردیده پادشاه چون از حقیقت آن گفتگو رسید باجرای حکم شرعی فرمان داد قاضی نزد زن آمده گفت پادشاه
بر رجم فرمان فرموده اکنون بحصول کام اگر تن در دهی سنگسارت کنم ... زن از گفتن پروا نکرده چنان در عفت ناموس خود راسخ بود تا آنکه
سنگسارش کردند قاضی از هلاک او خاطر جمع کرده بازگشت قضا را بسبب پرهیزگاری و تقوی میوه جات آن نخل گلشن حیا را از سنگسار
آن ستم جان گداز بسر داری نمود و مرغ روحش در شاخ تن مجروح نگردیده با آن همه سنگ جفا جان بسلامت برد چون شب شد باغبان
قضا تخم حد بر کت مهر را برخاک ریخت و خاک ستر ظلمت شب را بر آن تخت و از هستی آن ضعیفه از آب حیات دما بتراز آمده چون
سبزه از خاک برآمد و بهواداری نسیم عنایت الهی مانند برگ گل سر خود گرفته از آن شهر بیرون آمد تا بدیری رسید و آفتاب را در بیرون
آن دیر گذرانید چون صبح شد و گل آفتاب بصبا آفتاب زنجیر افق مشرق دمیدن گرفت دیرانی در دیر را گشوده آن سر حلقهٔ بلا
کشان در دیر دید احوال بپرسید زن الحال بر آن گذشته بیان نمود دیرانی را دل بر او بسوخت او را به درون برد و بمرهم عطوفت
دیربانی جراحاتش را مداوا کرد و کودک خورد سالی داشت او را در تربیت آن پاکدامن در آورد و دیرانی را غلامی بود که عاشق
جمال او گشته هر چند تلاش و حیله‌ها کرد و طریق تهدید در انداز چیره دست در حصن حصین عفافش نتوانست کرد آخر الامر کودک را بقتل





رسانیده نمود و دیرانی آمده گفت این زن این ماجره را ابنه کرده فرزند خود را بدست وی ابنک او را کشته دیرانی فرزند خود را کشته دید
آن زن را عتاب نموده که این همه نیکی در حق تو کردم چرا چنین کردی زن ماجرا را بیان کرده دیرانی گفت دیگر بودن تو در این مقام
مرا خوش نمی‌آید بیست درهم توی داده اخراجش فرمود و زن بصواب آن جانب روانه شد جائی رسید شخصی را دید که بردار
کشیده اما هنوز رشتهٔ عمرش بمقراض اجل گسسته است از سبب آن تفتیش نموده گفتند این شخص بیست درهم قرض داده و در آن
هر که قرض داشته باشد صاحب طلب او را بر سر دار میکشد تا وجه را ادا نماید چون آن پیر زن بیست درهم جزیل نموده
مصلوب را مستخلص گردانید چون آن شخص از مهلکه جان رهائی یافت زن را گفت که حقی که تو بر من داری هیچکس را نیست الکنون ملازمت
ترا اختیار میکنم و از تو جدا نمیشوم پس هر دو باهم میرفتند تا به ساحل دریائی رسیدند جمعی با کشتیها در آن مقام بودند مرد با زن
گفت ترا اینجا توقف کن من نزد آن جماعت رفته بر سبیل خدمت طعام گرفته بیارم پس آن مرد ناسپاس و دون فطرت بازار
حق ناشناس نزد آن جماعت رفت و گفت مال خطیر و متاع گرانمایه دارم که مرا آن اعتبار بر امتعه اجناس کشتی شما هست
گفتند چیست گفت کنیزی که هرگز مثل آن ندیده باشید گفتند با ما بفروش گفت بشرط آنکه بعضی از شما رفته او را ببیند و بعد از آن خریداری
نماید و قیمت را بمن تسلیم کنید و او را خبردار نسازید تا من بروم القصه سر و جهار آزاده ای را بهزار درهم فروخته روانه گردید آن
جماعت نزد آن زن آمده گفتند بر خیز و بکشتی در آ گفت چرا گفتند ترا از مولای تو خریده‌ایم زن هر چند استکشاف نمود قبول نکرده
ناچار بطوق بندگی گردن نهاده طریق تسلیم پیمود چون اهل کشتی را در باب وی بیکدیگر اختلاف شد و نبود آن متین گوهر عفاف را
سر بار کشتی که امرای ایشان در آن بود جا داده ... خود بکشتی دیگر نشسته مراکب کشتیها را با تار زاید
امواج از جای بر انداخته مجری سفاین مرور و دور و مرسی زوارق هوائی امر جلت قدرته بارسال ریاح مهلکه کشتی آن قوم را
غریق لجهٔ هلاک گردانید و سرهنگ اجل دست چاره جوئی آنقوم را با جان لنگر موج خطر فرو بسته بر زندان نیستی کشیده و حکم
من یتق الله یجعل له مخرجا ملاح قضا کشتی دیگر را که آن عفیفه در آن بود از غرقاب چنان نجات داده بجزیره در آمد آب
و درختان میوه دار نشو نما نمود با خود گفت از این آب مینوشم و از این میوه میخورم و در همین موضع بندگی حق میکنم عالم و حقیقت
و جلیل جل شأنه به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل ندا کرد که نزد آن پادشاه رفته و برا بگو که در جزیره از جزایر بحر مخلوقیست
بادیه گرد تو و اهل مملکت تو نزد وی روید و بر گناهان خود اقرار نمائید از او طلب بخشایش و غفران نمائید پس اگر او شما را عفو کند
من نیز عفو کنم القصه پادشاه با اهل مملکت بآن جزیره آمد بخت پادشاه نزد آن زن رفته زبان اعتراف گشوده گفت قاضی
نزد من آمده زن برادر خود را بزنا منسوب گردانید و من بی آنکه اثبات و تبینه بر آن شود قاضی را بر جان زن فرمان دادم میترسم
در آن باب مخطی باشم میخواهم آمرزش مرا از درگاه الهی درخواهی زن گفت غفر الله لک بنشین بعد از آن شوهرش آمده زن
خود را نشناخت گفت مرا زنی بود صالح او را گذاشتم و بسفری رفتم و او راضی با من بود بعد از آن برادرم خبر داد که آن زن زنا
کرده و برا رجم کردیم و من میترسم که در حق او تقصیری کرده باشم جهت من استغفار کن زن برای وی نیز طلب مغفرت کرده گفت

در بیان شهوت مباشرت زنان

بیش و پیرادر بعهدی پادشاه اجلاس فرمود پس از آن ثانی آمد و گفت برادرم زنی داشت باو مایل گشتم و بتجویزش خواندم عقد
کرده ورنزد پادشاه رفتم و بتجویزش متهم کردم و بحکم پادشاه رجمش کردم برای من طلب آمرزش کن زن نیز از غیبت او طلب استغفار
کرده شوهر خود را گفت بشنو آنچه برادرت گفت بعد از آن وزیر ثانی آمد و ماجرای خود و آن زن را حکایت کرد و گفت آخر از باب اخراج
و بترسم که سباع او را بخورده باشد و هلاک کرده باشد درحق من نیز استغفار کن برای او نیز استغفار کرده خادم و برابی آمده او
نیز قصه خود را باز گفت زن برای او نیز استغفار کرده و بر ایشان را گفت بشنو بعد از آن مصلوب آمد و سرگذشت خود را گفت زن در حق
او نفرین کرد گفت لا غفر الله لك پس متوجه شوهر شده گفت منم زن تو و آنچه شنیدی تمام بر من گذشته است الکنون مرا بر دان
احتیاجی نیست و این کشتی را با اموالی که در آنست کرامت کرده قطع علایق زن و شوهری کردم که در این جزیره بعبادت مشغول باشم
شوهرش قبول آن امر نمود کشتی و اموالش را متصرف کردیده پادشاه با اهل مملکت خود از آنجا بازگردیده صاحبدلان بدیده
درون از وزرای معانی این روایت مرغطت بیانی مشاهده میتوان نمود و هوشمندان تمام عقل رزین از ریاحین مضامین لطائف
حکایت دلنشین استشمام میتوانند فرمود که شیوه عفاف متضمن چه اثرها و تحمل بردمند پرهیزکاری مثمر چگونه ثمرات چه بود
بهار رحمت حق که خشک لبان سراب هوس از نحماران رحمة الله قریب من المحسنین نمی نوشند و چه خلاع فاخره کرامت
که پاک دامنان از آلایش عصیان از کارخانه ان اکرمکم عند الله اتقیکم نمی پوشند زیرا که ببرکت صلاح و عفت دار سلوک طریق
تقوی و خشیت کار بجائی رسید که خالق زمین و آسمان در حق او به پیغمبر زمان وحی نموده پادشاه کشور را با اهل مملکت بادراک
خدمتش امر نموده و چنین عزیز نگین صفا ربه عصر ما در حبی او بر خاک تذلل سوده و رضای خود را فرع رضای او فرموده چه دور
بود گر زنی کم بود گویند حضرت یوسف ع عزیز مصر گشت و لوای رفعت ستانی از قبه سپهر والا گذشت روزی زلیخا بادل حسرت
و غبار ادبار بر چهره افتقار نشسته بر او سر راه گرفت و گفت یا یوسف ان الحرص والشهوات یصیران الملوک عبیدا وان
الصبر والتقوی یصیران العبید ملوکا یعنی ای یوسف شامت حرص و شهوت پادشاه را بنده کرد اینه و برکت صبر و پرهیزکاری
بنده را بمرتبه پادشاهی میرساند ثم قال الله تبارك و تعالی انه من یتق ویصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین موعظه در
داشتن و صبر داری دین و دل از تیر نگاه حرام نام خود را در صحیفه اهل سعادت نگاشتن ای رفیق طریق دین بعین الله
دا با ما قوه الیقین که سعدی کاخ ابداع دیها و کارخانه اختراع جل شانه در کشور وجود انسانی قلعه که نام ماهیتش یا دل
نهاده است بنا گذاشته عقل و دین را بکوتوالی آن قلعه خدا آفرین بشرف اختصاص داده است که گنجینه اسرار و اوان از نظر
حسود آمال و امانی و دست برد غارتگران شهوت نفسانی محافظت نماید عظیم تر رخنه که کوتوال عقل را حراست آن واجب است از
و رخنه چشم است چه اجامر و اوباش هوا و هوس اغلب از آن رخنه بقلعه دل در آمده دست تعدی بری آورند و در آن میل
و رغبت بدست گری میکنند نگاه بیگیج خار خواطر راه یافته نقد ایمان را بغارت میبرند و در راه زنان شهوات نفسانی بسلیک سالکان
طریق عبودیت را از لباس تقوی عریان میسازند و دنائت و وساوس شیطانی در جا پلوسی نگاه آشوب در مملکت خاطرها می اندازند

و سودای حسن

در بیان شهوت مباشرت زنان

موعظه

وسودای حسن و دل در بازار عشقبازی بی دلالی نظر کم راست می آید و هم آغوشی خیال با شاهدان آمال در دار الفضاء
بو الهوسی بی پای سنبیره نگاه و برودست بهم میدهد چه از تمام گناه که از اعلام نگاه در صحیفه اعمال ثبت میشود و چه نقد اعتبار
که بتقصیر نظر هرزه کار از کیسه دل میرود و چه خرابیها که از تکلیف دیده بخانه دل میرسد نظر شکستانی را از خانه دل بیرون میکند
و ابرو کمانان صید افکن از این روزن بخدنگ غمزه دل و دین غزال هوش را از بادیه آورند بر روی کار رسیع والبصیر و بچاز می حلی
و نظر جلیل و ذکره در سوره نور میفرماید که قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلك ازکی لهم خلاصه معنی
آنکه فرمای مومنان را که چشمهای خود را از نامحرم بپوشند و فروج خود را از ارتکاب فجور یا از نظر کسان علی اختلاف التفاسیر
محافظت نمایند که این از برای مومنان ازکی و اطهر و در پاکی دامنشان از آلایش معاصی بهتر است و حضرت سید الانام ص
فرموده اند که هر که چشمهای خود را از حرام پر سازد حق تعالی چشم او را پر کند در قیامت از آتش مگر آنکه تایب گردد و از آن
مرویست که هر که از حرام چشم خود را پر کند الله تعالی در روز قیامت از میخهای آتشین چشم او را پر کند و نیز از آنحضرت ص منقولست
که زنای چشم نظر کردنست و از منظور نظر الهی ابی عبد الله ع منقولست که النظرة سهم من سهام ابلیس من ترکها لله عز و جل
لا لغیره اعقبه الله ایمانا یجد طعمه خلاصه معنی المنظوری که آرزوی شهوت نفس بحرام از کسی صادر شود تیر زهر آلود است
که تیرانداز شیطان که بای کس میرسد پس هر که ترک این نظر کند و منظورش در آن تحصیل رضای الهی و انقیاد و فرمان او باشد بغیر اشتغال
او را بجزای آن ایمانی کرامت کند که طعم آنرا دریابد و لذت آن بمذاق دلش رسد و مؤید این معنی است حدیثی که حضرت سید
المرسلین ص مرویست که خلاصه معنی آن اینست که بپوشانید چشمهای خود را تا امور غریبه و آثار عجیبه مشاهده کنید حاصل اینکه
هر که چشم ظاهر را از ناشایست بالای دیده بصیرت او اشعه انوار حقایق گشوده میشود و از سیر اسرار سیر ابواب فتوحات
غیبیه بر روی دل مفتوح میگردد و هر بچه فرکانی که از دیدن نامحرمی فرو خوابانی بر فرق دل مایل حمائیست و هر نظر نگاه که از شتاب
بیگانه حوض در دیده دیده بصیرت را تیر خارا شیت در دل میکند چشم از اغیار در پوشیدن کلید عقل دل باشد که
بر خوابش در ژیدن از نور دیده مهر و ماه حضرت ابی عبد الله ع ماثورست که کل عین باکیة یوم القیامة الا ثلثة اعین عین
غضت عن محارم الله و عین سهرت فی طاعة الله و عین بکت فی جوف اللیل من خشیة الله مفاد این حدیث
آنست که همه چشمها در روز قیامت گریان خواهد بود مگر چشم کسی که از محرمات الهی پوشیده و از ظلمات وادی مناهی
نگاه بر دامن کشیده باشد و دوم که در گزارش وظایف عبادت و نگارش ارقام سعادت شب چراغ بیداری بر کرده و از اشک
شرق بیداری مانند زخم نمک سوده بهم نیاورده باشد سیم چشمی که از خوف عذاب الهی و بیم سطوات پادشاهی در دل شب
بر خود گریسته باشد المنه معنی دیده وری و دعوی صاحب نظری کسی را مسلم است که نگار گریستن روز جزا را نصب العین
خاطر نموده دامن دیده را بلوث نگریستن بجا نیالاید و نگاه بی هوس را از بیهوده گردی کوچهای هوس منع نموده در وقت
عرض اگر خوناب حسرت از روزنهای پرده چشم نپالاید چراغ دیده را که در ظلمت سرای روزگار رهنمای جستجوی گوهر اعتبار است

شعور رواده اند قندیل دیر صورت پرستی نه بسند و در دست میشی که در چارباغ آفرینش بگل چینی آثار صنع نام زد فرموده اند
بجم نکند زلف غافل سلسله مویان فرو نه بندد و از بزبازان غمزه سنان چون رگ چشم تیر نگاهش از دریچه دیده سر بیرون نکند در جلوگاه
سروقدان رعنا خرامان مانند قمری مرغ نظرها از حلقه چشم طوق برگردن نهند و شیرازه بندی نسخه عجایب سر زمین نظاره را چون کار پیشه
ارباب نظر دهد در تماشای چاه زنخدان سیم غبغبان رسن نگاه بچاه نزده و در جبین برق نگاه گرم آتش در خرمن طاقت دل نینداخته
و بیاد نه دستی نظر شد گنجینه خواطر را از نقود آسودگی تهی نسازد و از شرمه سای دیده هدی حضرت علی مرتضی ع منقولست که من
اطلق ناظره اتعب خاطره حاصل معنی این کلام صدق انتظام آنست که هر که چشم خود را در مراتع لذات و مشارع شهوات بجولان
و مطلق العنان ساخت از انجام مناهی و محرمات سرباز نزند ابواب رنج و تعب بر روی دل مفتوح و کرم خواطر را خار خار آرزوها
خراشیده و مجروح میسازد حکیم سنائی منکر در بتان که آخر کار ۞ نگریستن گریستن آرد بار ۞ دلبران زمانه خونزده بر رگ ۞ دیده را
پرستنده و دل را کرگ ۞ گرچه از چهره عالم افروزند ۞ از مژه دل درند و جان دوزند ۞ هیچ هیچ را چه کنی ۞ ای کم از هیچ هیچ را
چه کنی ۞ از آن دل هیچ کشش اندر تن ۞ دل ز خون گرسته چون آهن ۞ مار طاوس روی دمی قفاست ۞ عاقبت آدم است
دل حواست ۞ چه معقول جان کسل باشد ۞ زلف مرغول غول دل باشد ۞ و نیز از نجول سپهر ملت و دین حضرت امیر المؤمنین
منقولست که بر تو باد که چشم از حرام نگاه داری که از نگریستن دل میل کند و از آن فتنه خیزد الحدیث برشدگان طریق ارشاد و حریفان
سرمنزل سداد از آن جهت بگیران نظر شوخ جولا نرا عنان نگاه کشیده و در خاکدان روزگار را از گرد و غبار رهوا و هوس ساده دیده
بصیرت پوشیده اند چنانکه متتبعان مآثر انبیا و امم و منشیان وقایع احوال عالم بزبان قلم صدق رقم نقل فرموده اند که چون حضرت
موسی کلیم ع از بیم فرعون لئیم فرار نموده بمدین که مقر ملک حضرت شعیب ع بود رسید جمعی را دید که گوسفندان را در مراشی خود آب از چاه
میکشیدند و در عقب آن جماعت دو دختر ایستاده فرمود که گوسفندان خود را از لب آب منع میکردند حضرت موسی ع از احوال ایشان
استفسار نمود گفتند چون پدر ما مردی پیر است و کسی دیگر نداریم ولهذا ما با شراب اول گوسفندان میکردیم و انتظار آن میکشیم
چه میکنیم که مردمان گوسفندان خود را آب دهند و بعد ما گوسفندان خود را آب دهیم حضرت کلیم الله را بر ایشان رحم آمد نزد شبانان
رفت و فرمود چرا این دو عاجزه را انتظار میدهید اول گوسفندان ایشان را سیراب کنید تا زود بخانه خود روند ایشان از روی
استهزا و تهکم گفتند ما ایشان را آب میدهیم تو بیا دلو را بکش و گوسفندان ایشان را آب ده حضرت موسی ع از سر غیرت دینی رفته
دلوی که ده تن دعوی چهل تن باتفاق هم از چاه بیرون می آوردند تنها کشیده گوسفندان ایشان را سیراب ساخت و بقول بعضی چون حضرت
کلیم الله ازدحام مردم را بر سر آن چاه دید از آن دو زن پرسید که هیچ چاه دیگر در اینجا هست گفتند هست اما بر سر آن سنگی بزرگی
افتاده که چهل مرد بر میدارند فرمود آن چاه را بمن بنمایید الغصه آن سنگ را تنها برداشته گفت دلو و رسن وارید گفتند فرمود قدری آب
از چه کشیده اند که در این سنگ هست آنرا از ایشان گرفته مضمضه فرمود و در چاه ریخت آب بر چاه آمد و گوسفندان ایشان را سیراب
ساخت و آن زنان دختران شعیب بودند خوشحال و شکفته خاطر گوسفندان را رانده نزد پدر بزرگوار رفتند تا جرا معروض داشتند

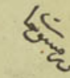




حضرت شعیب یکی از آن دختران را بعضی گفته اند دختر بزرگ را بطلب حضرت موسی ع فرستاد حضرت موسی از سقای گوسفندان
پرداخته جهت آسودگی از رنج راه در سایه درختی که در آن موضع بود در آن ساعت بود که دختر شعیب آمده گفت پدرم ترا میطلبد
آنحضرت اجابت فرموده ابا که عفاف پاک دامنی کلیم الله بود فرمود که تو از دنبال من بیا مبادا نظر من بر تو افتد موسی از پیش
و آن دختر از عقب او روانه تا بمنزل شعیب رسیده بعد از ملاقات و ادای طریق و قران آن دو کوکب سمای ملک ارشاد و چون
مراسم ضیافت بتقدیم رسانیده حضرت شعیب پرسید که من انت حضرت موسی نام و نسب و احوال خود را بیان فرمود شعیب گفت از قوم
پاک و از مهر او را برتو تسلطی نیست چون دختر شعیب قوت حضرت موسی را دید در برداشتن آن سنگ بر سر چاه و مشاهده عفاف
دامنش را از پیش رفتن در راه و برابر بال المکنون پسندیده بود پدر خود را با استیجار او جهت رعایت گوسفندان ترغیب نمود
چنانکه در قرآن مجید گفت رشید میفرماید قالت احدیهما یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین الغصه شعیب
اطوار حضرت کلیم را مستحسن افتاده خواست در حبل او باشد گفت من میخواهم یکی از این دو دختر خود را بحباله نکاح تو در آورم باین شرط
که هشت سال مدت در مرسی باشی در رعایت گوسفندان من نمائی و اگر ده سال دیگر بر آن افزائی که مجموع ده سال باشد از مرحمت تو
است مجملا حضرت موسی یکی از آن دختران را گفته اند دختر بزرگ را که بطلب وی رفته بود اختیار کرده تزویج نمود و الحق باقتضای
عفت و تقوی تخت چشم از آن پوشیده بود آخر الامر روزی دید که دامن گم شدند کام هر دو جهان در کنار ۞ تا کام خود
نگذاری بیک کنار ۞ مروی است که ابو بصیر از حضرت صادق سوال کرد که چه میفرمایید در اینکه زنی بر مردی بگذرد و آن مرد از دنبال او
نظر کند آنحضرت فرمودند که هیچ یک از شما را خوش می آید که دیگری بر عیال و حورانی که با او قرابت دارد نظر کند ابو بصیر
گفت نه حضرت فرمودند که آنچه برای خود می پسندی جهت مردم هم آنرا بپسند و مفسرین در تفسیر کریمه و یعلم خائنة الاعین و ما
تخفی الصدور از ابن عباس نقل کرده اند که خیانت چشم آنست که مردی در میان جماعتی نشسته باشد و زنی بر ایشان بگذرد
و او پنهانی در او نگرد و هم از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که ما یا من الذین ینظرون فی ادبار النساء ان ینظر
بذلک فی ادبار نسائهم حاصل مضمون آنکه حیف که از دنبال زنان نظر میکنند این خشند از آنکه مکافات آن دیگران هم
از دنبال زنان ایشان نظر کنند صائب برنقش پای مور بآهستگی خرام ۞ زنجیر سیل هست مکافات بار راهست ۞ بیت مخفی نماند
که هر نظری که بر شاهدان گلعذار یا پسران ساده رخسار از حیثیت حسن و جمال از روی شهوت باشد از قلت نفسانی و طغیان
قوت بهیمی و شیطانی ناشی و متولد میگردد و مانند شرر که از آتش جدا شود این نظر نیز از آتش شهوت میجهد و حقیقت امیر معنی نزد ارباب وجدان
صحیح ثابت و هر دنست و هیچ صادق این مدعا از افق عبارت کالشمس فی وسط السماء تابان و درخشنده در اوایل جوانی با
غرور و بعد عهد مباشرت که آتش شهوت در نهایت اشتعال خواهش این معنی قوی میباشد و نگاه کردن چشم از دنبال
شاهدان و امردان بیتابانه میدوید و چون خاک تربت بر اخر شباب نشست با نیره صورت آتش شهوت بکثرت مباشرت فرو
نشست میل مذکور ضعیف میگردد و رغبت صورت پرستی از وی بسستی میگذارد و اگر شوق نظر بازی و عشوه صاحب خاق زیر شهوت

جماع منوط بودی بضعف و قوت آن نکاحستی و نفوذ وی موید این مقال حدیثی است که از سید حلال و حرام حضرت سید انام
منقولست که یا ایها الناس انما النظرة من الشیطان فمن وجد من ذلک شیئا فلیأت اهله حاصل معنی اینکه نگاهی که از روی
لذت نفس باشد از جانب شیطانست و غرض این حدیث پس هرکه از خارج نظر بازی چیزی در خود یابد و جنبشی از دنبال این آید
شاید باید که با عیال خود نزدیکی کند و بر لجتی آب بیت آتش آن شهوت را تسکین دهد و نگاه این جز ... انچه مذکور شد
سندلیت مسجل الفظ اما برای مدعاش دلیت معدل وجهی ما مفید چیاک آنرا نظر پاک نام نهاده اند انطلاق کرده اند
چشم رسوائی بر شیشه ناموس فرزندان مسلمانان می اندازند و گروهی بلوث شهوت نفس پلید را عشق پاک خوانده اند بجز سیاه
نگاه جز جامه نیک نامی را بجهت پاره میسازند گاهی بسر انگشت آن ناله زن و فرزندان بندگان خدا را انگشت نمای خلق میکنند
و گاهی پاره آمده شده مکرر شجر نام و ننگ نیکو سیر را از پای افکنند چه روی دین ما در محبت میدانند و شدت آتش شهوت را
سوز عشق میخوانند مرویست از امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق ع که از عشق سؤال کردند فرموده که قلوب خلت عن ذکر الله
فاذاقها الله حب غیره ما حصل معنی یعنی آنکه جمعی که عاشقند دلهای ایشان از یاد الهی خالی گردیده است پس خدا ایشانرا
دوستی غیر خود را بآن چشانیده و بجهت فراموشی غفلت از حق بمرض محبت دیگرانش مبتلا کردانیده است و بر اهل انصاف معروفست
که فرس هوس در میدان ناموس هرکس تاختن و عرض مردم را عرض تیر قبیح نگاهای کوته چشمی ساختن قطع نظر از اینکه در این
شریعت حرام باشد باوجود آزرم و حیا جمع نمیشود با معنی مردی و مروت صورت نمی بندد و مع هذا پر ظاهر است که سگ
نفس دنی از نخجیر فریب شیرین حکم میشد که بدیدن اکتفا کند و گرگ طبیعت سرکش از رموز بان آهوروش محالست که بتماشا
قناعت نماید بلکه باز آمد و رفت نگاه بسیار نا همواری قبایح رفته رفته در نظر هموار نما یعنی مرغ عارض آفتاب طلعتان
از روزن دیده بسی آرزوهای خفته در شبستان خاطر بیدار میگردد تا روز بروز کار بجائی میرسد که اگر میسر شود به بوس و کنار
از هم راضی نمیشود و بار تکاب عمل قوم لوط شهرستان دین و ایمانش ستر کون میگردد و بآتش شهوت نفسانی متاع عاقبت
آن جانی را میسوزد و بآتش زنده ریسکاری آتش غضب جبار برا برخود می افروزد از سرچشمه زلال شرع حضرت خاتم النبیین
ماثورست که من قبل غلاما بشهوة عذبه الله الف عام فی النار و من جامعه لم یجد ریح الجنة و ریحها یوجد
من مسیرة خمسمائة عام الا ان یتوب حاصل مضمون آنکه هرکه بوسه پسر را از روی شهوت خدای تعالی هزار سالی او را معذب سازد
و هرکه با او مقاربت کند بوی بهشت بمشامش نرسد با آنکه بوی بهشت پانصد سال راه شنیده میشود مگر آنکه تائب گردد و مرویست که
اتقیا از حضرت سید انبیا از مضرات پرسیدند آنحضرت فرمودند که مضرات سیزده است انگاه تعداد فرمودند از انجمله حلق
و حروس را شمردند پس بیان احوال که بسبب آن مستوجب عقوبت مسخ شده بودند نموده از انجمله این مضمون ادا فرمودند که اما
فیل مردی بود که لواط کردی و اما خروس مردی بود مخنث که مردان را بخود خواندی و از غایت مبالغه در این باب حضرت شاه
ولایت ع فرموده که لاینام الرجل مع الرجل فی ثوب واحد فمن فعل ذلک وجب علیه الادب معنی آنکه در آئین شریعت

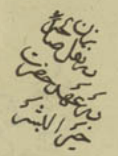
جایز نیست



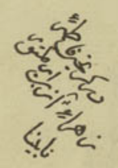
جایز نیست دو مرد در یک جامه خواب بخوابند پس هرکه این کار کند واجب است او را ادب و تعزیر بجا آوردن این روایت وعید
در مذمت این خبیث از آن مرتبه متجاوز است که احتیاج باستقصای آن باشد و حکایت قوم لوط بعجز و سرانجام آنکه در بیشتر
روایات قرآنی و وحی آسمانی که دست بسته از حامس صدقش ناموس است و طالبان راز هرگز سخنی چنان میکرده اند مخفی نماند که سر
انچه مرقوم کلک بیان کرده قبایح دیگر از راه چشم متصور است که صاحبان نظر را اجتناب از آنها باید کاشت و قدم نظر را از دخول حرم
آنها نیز کشیده و کرنا باید و داشت از آنجمله روزن نظر بجانهای مردم کشودنست و از کیفیت او ضاع همسایگان بی اذن اینان
تفتیش نمودن چنانکه از شید مبانی آداب و مالک اجتناب حضرت سید الانام ص مرویست که خدای تعالی شش خصلت از من مکروه
و ناخوش داشته و من نیز از اوصیای خود که اولاد منند و تابعان ایشان مکروه میدارم پس آنحضرت آن شش خصلت را یکیک نام
بردند و از آنجمله بخانهای مردم دیده اطلاع کشودن را شمرده و هم در این باب از آنجناب ص منقولست که من اطلع فی بیت جاره
فنظر الی عورة رجل او امرأة او شیء من جسدها کان حقا علی الله ان یدخله النار مع المنافقین الذین کانوا یتبعون
عورات الناس فی الدنیا و لا یخرج من الدنیا حتی یفضحه الله و یبدی للناس عورته فی الآخرة حاصل
معنی آنکه هرکه بدیده تفتیش و اطلاع بخانه همسایه خود نگرد پس عورت مردی یا چیزی از جسد زنی را ببیند بر خدای تعالی لازمست که او را
با منافقین که در دنیا جستجوی عیوب و قبایح مردمان میکرده اند داخل آتش جهنم میکرداند و از دنیا بیرون نرود تا حق تعالی او را رسوا
سازد و در آخرت عورت او را بر مردمان ظاهر کرده پرده از روی کارش بردارند و دیگر از جمله قبایحی که دامن نگاه بلوث آن آلوده
در قانون شریعت مذموست که نظر بر عورت حلیله خود کردنست چنانکه از حضرت سید ابرار ص منقولست که خدای عز و جل بیست و چهار
خصلت را مکروه داشته است و در تعداد آن خصال فرموده اند که مکروه میدارد نگاه بر فرجهای زنان کردن و این باعث کوری میشود
و دیگر نظر بر مکتوب برادر مؤمن بی اذن او کردن چه شاید بسری در او باشد و نخواهد کسی بر او مطلع نگردد پس خیانت نظر او آن قسمی از خیانت
خواهد بود و از جناب رسالت پناه ص در این باب منقولست که من نظر فی کتاب اخیه بغیر اذنه فکانما ینظر فی النار هرکه در نوشته برادر
مؤمن را بی اذن او نظر کند چنانست که بآتش دوزخ نظر کند یعنی بسبب این خیانت مستحق عذاب میشود و رشته این نگاه بسوی جهنم میکشد
پوشیده نماند که منقدان قلاده تکلیف و معتقدان ذیل اطاعت شرع شریف بحکم آیه کریمه قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس
والحجارة چنانکه منع خود را از ارتکاب فواحش مذکوره لازمست اهل و عیال خود را نیز در نظر بیگانگان جلوه دادن و از نامحرم نهفتن
نمودن از آتش عذاب الهی و مؤاخذه سطوات پادشاهی تخویف و انذار نمودن فرض و متحتم است مرویست که هر مردی که زنش آراسته
بیرون رود و او پوشیده است و اگر کسی او را دیوث خوانند گناهکار نیست و چون زن آراسته و بوی خوش بکار برده از خانه بیرون رود و شوهرش
بآن راضی باشد بهر قدمی که آن زن بردارد خانه در جهنم برای شوهرش ساخته میشود و حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که زنان خود را از غرفها
منع کنید و مبرور دارید یعنی بجرخ یاد دوک ریسنتی و از قرآن سوره نور را بایشان تعلیم کنید و سبب نهی آن حضرت در نشستن زنان در غرفها
بجهت ظاهر است که مبادا گاهی ایشان را یا ایشان کسی را ببینند و از تعلیم کتابت غالبا بجهت آن منع نموده که مبادا بتوسط خامه و نامه میان

در منع نظر بر عورت
مردم و زنان

در بیان برهنه نشستن زنان
با زنان دیگر



ایشان و غیری نگاه نماز و بنا ز کرم شوهر از تعلیم سوره یوسف جانانا از آن منع نموده اند که چون بر قصه زلیخا و عشق بازی شنعت میا با
زنان را اطلاع آن خار خاری در دل بهم رسد و بتعلیم سوره نور نظر مراجعت آن امر نموده که چون که زنان در پوشیدن نظر آن نامحرم و حفظ فرج
و قوت ایشان از نظر هر زینت خود بیگانگان و امثال آن چنانکه آیات الله تعالی مذکور خواهد شد و مشتملست ان اطلاع بر آنها متصف بجا
و متحلی بحلیه عفاف کرده و چنانکه مردان از امر منع و ضبط زنان از امور مذکوره مبالغه نموده زنان را نیز اطاعت شوهران کردن و رضای آنها
فرمان برداری ایشان بدست آوردن از حرکات ناشایست بر خاطر گذشتن و در کوشه منزل با ناموس خود با شوهر خود نشستن لازمست
و تفتیش بند کار کار شرع دین حضرت خاتم النبیین صلعم در بیت از بیرون رفتن زن از خانه بی رخصت شوهر نهی کرده که اگر بیرون رود و برگشته
کرده آسمانها و زمینها باشد و از جن و انس هر او را لعن کنند تا وقتی که بجا زنان بازگردد و مشهورست که مردی از انصار در زمان سید ابرار به سفری
رفت و از زن خود عهد گرفت که زنان مراجعت از خانه بیرون نرود و از قضا پدر آن زن بیمار شد کسی بخدمت حضرت رسالت صلعم فرستاد و معروض
داشت که شوهرم بسفری رفته و از من عهد گرفت تا آمدن او از خانه بیرون نروم و اکنون پدرم بیمار شده آیا رخصت میفرمایند که بعیادت او روم
آنحضرت فرمودند که در خانه بنشین و اطاعت شوهر کن پس چون فوت شد باز بخدمت آنحضرت فرستاد و رخصت نماز کردن بر او خواست باز آنحضرت فرمود
که در خانه بنشین و فرمان شوهر را مطاع باش بعد از دفن پدر حضرت رسالت پناه صلعم نزد آن صالحه آمد فرموده که خدای تعالی به برکت اطاعت
که شوهر خود را نمودی ترا و پدرت را آمرزید القصه بر کافه زنان فرض بسیار است که از کردن ناشایسته و بی رخصت نگاه داشتن باقی مانده باشد
لازمست که در زوایای خود و منازل با لباس عفت بپیچید و سر از گریبان خود بر نیاورند و چون راز صاحب جوهر کان پنهان نگاه دارند
در غیره مانند رسوائی دست بهم بر زده زنان بگریبان نگردند و از گلستان در حجره کلبه خود آرمیده از اشتعال آتش شهوت چون دود از روزن
هر خانه سر بر نزنند و شرر آسا در دل سنگ سخت جای نبرده هر حلقه هر در زدن از خانه بیرون نروند و خال آسا جزو دن گوشه ابروی ناز
خود را انگشت نمای نظر آن زنند و آفتاب مثال بجلوه حسن و جمال آشوب در ذرات شهوات و آرزوها نیندازند و هر نغمه از پشت چون
بوی خارج از پرده بیرون نروند و هر وسیدن از شوق بهوسی مانند نال فی بر سر که جا نروند و چراغ خانه را بجهت عرض متاع جمال بر فروزند و نگاه
شوخ طبع را از سر چشم شیره نمکین آمیزند و چون از عرق شرم بناگوش خود را شمع صفت برجا گذارند و مانند قطره اشک در طریق سلوک
قدم نهاده بر دارند و رشته دار خود را دست کش هر جنابی نسازند و سر زن صفت هر لحظه تار نگاهی بر سیاه خود نیندازند چون شب و دنیا
هر اوزا با کسی عقد الفت نبندند و چون دولت زمانه و ساعت برادر یکدیگر نجنبند قال الله تبارک و تعالی فی سورة النور قل للمؤمنات
یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن الی آخر الآیه حاصل
آیه آنکه امر کن ای محمد زنان مؤمنه را که چشمهای خود را از نامحرم بپوشند و فرجهای خود را از نظر بیگانه حفظ نمایند و زینت باطنی
خود را که بند که مراد از خلخال و دست برنجن و گوشواره و هر زیوری که علامت بر بدن آن ستر لازم و بیان بیرون باشد بر نامحرمان ظاهر نسازند
و مقنعهای خود را بر چاکهای گریبان نبندند یعنی گردن و سینه خود را چنانکه در زنان جاهلیت عادت زنان بوده است که باز نگذارند
و بعد از چند فقره دیگر از آیه مذکوره میفرماید و لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن که چند در زنان جاهلیت عادت زنان



بوده است که پا بر زمین میزدند که معلوم شود آنچه میدارند از زینت خود حاصل آنکه آواز خلخال خود را بگوش مردمان اجنبی رسانند تا باعث
میل مردان و سلسله جنبان نامحرمان گردند و بشهادت آیه مذکوره ثابت شد چنانکه مردان را از زنان بیگانه چشمان نظر باید پوشانیدن تا
نیز از مردان نامحرم رو زن و دیده بباید پوشانید ام سلمه روایت کرده است که بعد از نزول آیه حجاب من و میمونه در خدمت سید ابرار بودیم
که ابن ام مکتوم در آمد حضرت ما را فرمود که پنهان شوید گفتیم یا رسول الله او نابیناست فرمود که شما خود نابینا هستید یعنی شما هم باید
از دیدن او احتراز لازمست و در بعضی از تفاسیر مسطورست که روزی حضرت رسول الله صلعم در حجره فاطمه زهرا ع بود که عبد الله بن ام مکتوم در آمد
حضرت خیر النساء برخاست و پنهان شد چون ام مکتوم بیرون رفت آنسرور بر سبیل امتحان از فاطمه ع پرسید که از این مرد که چرا پنهان شدی
با وجودی که حرم سرای عفت فرمود که اگر او چشم ندارد من دارم پس اگر او مرا نبیند من او را می بینم حق تعالی فرموده است که قل للمؤمنات یغضضن
من ابصارهن و نیز از آیه مذکوره معلوم شد که زنان زینت خود را از نامحرمان باید پوشیده دارند و نمودن و باز کردن و گشودن نظر بیگانگان
در نظر بیگانگان منافی ستر پسندیده عصمت و مخالف قاعده پسندیده شریعت شارع وحضرت سید الانام از زینت کردن زن برای
غیر شوهر نهی کرده و فرموده است که اگر این کار کند مستحق آنست که خدای تعالی او را بآتش بسوزاند و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست
که المرأة ان تخرج من بیتها یعنی ساوار و لایق نیست زن را که چون از خانه بیرون رود جامه خود را خوشبو کند مگر جمله
مر کدات صلاح و عفاف نماز صحن کفاف که با وجود فضیلت مسجد و افضلیت نماز در آن زنان را در خانهای خود افضلیت گذاردن
آن در غرفه زنان را بهتر است که صحن خانه گذارد و اولاتر از آن نماز نیست که در بام خانه گذارد القصه هر چند زنان از اعمال نظر مردمان دور
و صورت احوال ایشان در پرده نهفتگی مستور باشد بهتر خواه بود چه این زنا کو هر پاک خود را از اغیار نظر نامحرم پوشیده باید داشت آینه
و نام را از دست نفس بر گریبان در آینه دان کم نمی باید گذاشت و به پای هرزه گردی فوج آبروی خود نمیباید ریخت و از غبار
نظار رهگذار خاک بر پای بر فرق ناموس خود نباید بیخت چه زنان را هیچ لباسی زیبا تر از پرده حفا و هیچ زیوری بر بها تر از گوهر حیا
نیست که چهره که آب حیا از آن رفته کلیت گلاب گرفته و عارضی که نظر غیری در او کرده باشد آفت رسیده و کمان ابروی
که از کشش بر نامی کشاده باشد خدنگ کرشمه اش کی دلنشین میگردد و شهد لبی که بلبیدن استماع غیر از مزه خوشی افتاده باشد
چاشنی انگلس کجا کار سوز میباشد و پنجه مژگانی که مرا و ز در گریبان جانی باشد جگر زدوری نیابد و سنبل زلف سیاهی که هر لحظه دست
کرده چه بری عشق ازو آید گویند عفیفه از قبیله قریش بر سای زلف نا چار قرار از خرابان روزگار برده و دو زلف چلیپای حلقه حلقه
رشته شمشی مار جرفشی زلف با قطار عالم چون زلف بیابیش افتاده هر تار موئی بر سر او شبهای دراز از خط طلائی کشیده و قتی موی
خود را نمایشیده وی بسبب نظارگی سلسلهای عنبر از هم پاشیده از باعث آن امر غریب استغفار نموده گفت پیشتر در خانه رفته بودم
نظر بر من افتاد و سر من گشاده بود نخواستم موئی را که چشم نامحرم بر آن افتاده باشد با خود دارم او را تراشیدم در رزم ساختن آتش
نفس هر جایی و کشیدن بار شریعت و گدائی بر اسپان سمند لذات و بر عیلان حمله امراض شهوات چنین نماند که نافع تر دوائی که آدمی
از مرض ذات الصدور و سرسام آرزوهای بیهوده و شر مند تر دوائی که عرب خارخارش جان گلعذار او را فرو میشاند امر تزویج نکاحست

کورا خراج معندان آمال و آمان از فکر و فکر و خیال مدبریست مبین و در محافظت شهرستان ایمان از تاراج ترکان غمزه جان حصین
حصین و در تقلیل خون ناسره از فساد ولیست حاذق و در تحلیل ماده سودائی زلف و خط دوائی است موافق و خفتگان فراش محرم را
نسیم بهاریست و تهی بوستان کرم آبرو را سرمایه توانگری فراشان خاشاک سرایست و پرده دار حرم سرای حیا و فکر هرزه گرد را از خلایق
زن فرزند بند بر پا و نگاه سر بهوا را از زخم اندیشه معاش با تعلیم چشم با وجد ما میدهد و سنگ سخت روی نفس را در کوره ریاضت نرم
میکند و شیشه نازک مزاجی طبیعت را از سنگ سختی ایام درهم می شکند و از ترس طمع شوخ را بقطع مراحل نوایب نرم و حول مینماید و کجی
سرکش قوت بهیمی را بکشیدن بار شریعت آرام و ذلیل میسازد خواهی است که لالی وجود بنین و بنات را محیط عدم برآورده زیور سیاهات
ابا و امهات میگرداند و با جنابت که نهال میلها را از آتش پرورش ذکور و اناث بهره کرده ثمرالفواد اولاد را بکام تمتع چیده و مادر پرسانه دوست
کریست که آیینه خاطر را از کدورات عیال مندی فرط میدهد تا زنگ اندیشهای نفسانی پردازند و آتشی رغبت که شرار هستی اطفال
از سنگ صلب رجال برآورد و سیاهی ظلمت رحم می افکند تا چراغ دودمان را روشن گرداند آیات و اخبار و ترغیب بر تزویج بسیار وارد
یافته و اشجار شاهد عقلیه بر فضیلت نکاح در صحرای کتب معتبره شاخ در شاخ بافته است قال الله تبارک و تعالی وانکحوا الایامی منکم
والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم خلاصه مضمون کلام معجز نظام آنکه ای اولیا
عقد زنان بی شوهر را بشوهر دهید و مردم بی زن را کدخدا کنید و تزویج کنید صالحان را از غلامان و کنیزان خود یعنی جهت غلامان زن و جهت
کنیزان را بحباله نکاح احدی در آورید و گفته اند که صالحان جهت رعایت صلاحیت چه هرگاه غلام و کنیز این را بدانند بصلاح رغبت
کنند و جمعی گفته که مراد از صلاح نکاح باشد یعنی این باشد که تزویج کنید غلامان و کنیزانی را که صلاحیت داشته باشند و چون توهم
آن میشد که فقر و شکستی و عدم قدرت بر ادای حقوق نکاح چون نفقه و کسوه مانع تزویج باشد حق سبحانه و تعالی جهت رفع
این توهم فرموده که اگر ایشان درویش و تنگ دست باشند خدای تعالی ایشان را از فضل خود غنی میگرداند حاصل آنکه عسرت و درویشی
را مانع نکاح ندانند و بسبب فقر و فاقه دامن رغبت بر فضیلت تزویج نیفشانند که غنی [illegible] جلیت نه از غربت زوال خود اسباب معیشت
معاش بر روی احوال ایشان میگشاید و شربت خانه فضل احسان درد عسرت و احتیاج ایشان را مداوا میکند چه انعام عامش خاصه
تا قاف امکان کشیده و احاطه علم عالم پرش گنبد احوالش هر غنی و فقیر رسیده از جهره گشای عرایس احکام حضرت سید انام صلعم مرویست
که تزوجوا [illegible] یعنی که کدخدائی کنید از برای ترس معاش روزی زنانرا که باعث برکت و برطبق همین جزء حدیث
دیگر هم از آن سرور ماثورست که اتخذوا الاهل فانه ارزق لکم جزو فرموده اند که ما بنی بناء فی الاسلام احب الی الله تعالی
من التزویج یعنی بنا نهاده نشده است در دین اسلام هیچ قاعده و سنتی که در نزد خدا تعالی دوستر باشد از کدخدائی و هم از آنحضرت
منقولست که من تزوج احرز نصف دینه یعنی هر که تزویج کرد نصف دین خود را از شر و سواس شیطانی و فساد هوای نفس ایمن
گردانید و از ظاهر حدیث چنین ظاهر میشود که عفت نصف ایمانست و در میزان اعتبار با سایر ملکات مرضیه را برابر و یکسان باشد
و نیز در [illegible] نبویست که اکثر اهل النار العزاب یعنی بیشترین اهل آتش عزبانند [illegible] مراد آنست که عزبان از غلبه شهوات خود را

در ممالک

در ممالک محرمات می اندازند و بدان سبب خود را مستحق عذاب خدا و گرفتار عقوبت روز جزا میسازند از پیش امر دیده خود امام جعفر
علیه السلام از والد بزرگوار خود نقل فرموده که دو رکعت که متزوج گذارد بهتر از هفتاد رکعت است که عزب گذارد و وجه فضیلت نماز متزوج شاید
این باشد که از اعظم ارکان باطنی نماز خضوع و خشوع و حضور قلب است و آن در متزوج بیشتر تحصیل می پیوندد چه وی از برکت تزویج
از رسیدن اندیشهای نفسانی باز رسته و ابواب خطرات سرای باطن را بر آمد و شد بسیاری خیالات فاسده فرو بسته طبع سرکش را بشیوه
خاکساری و شکستگی عادت داده و نفس اماره را طوق مسکنت و فروتنی بر گردن نهاده ظاهرست که کسی که فکر و هوشش همه در بیابان
هوا و هوس سرگردان و از صعود بخار شهوت پیوسته دماغ جانش مختل و پریشان باشد و نیز از جناب اقدس نبوی صلعم مرویست که
النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی یعنی امر نکاح و تزویج طریقه سنت منست پس هر که از طریقه من روی رغبت برتابد از من
نیست و منقولست که آنحضرت از شخصی عکاف نام پرسید که زن داری گفت نه یا رسول الله فرمود که کنیز داری گفت نه پرسید که
توانگری گفت آری آنحضرت فرمودند که کدخدائی کن واگرنه از جمله گنهکارانی و در روایت دیگر فرموده که تزویج کن واگرنه رهبانان نصاری
و در روایت دیگر فرموده که تزویج کن و اگرنه برادر شیطانی و هم از آنسرور صادر شده است که نکاح کنید تا بسیار شوید که من روز قیامت بسیاری شما
فخر میکنم بر پیغمبران دیگر و اگرچه طفل ناتمام از شکم افتاده باشد و پوشیده نیست که از اعظم فواید نکاح والطف ثمرات شجره بوستان
[illegible] و صلاح فرزند اولاد است که بر سر خوان نعمتهای جهان بجای [illegible] دور دیدن [illegible] مقصود دیده و دل [illegible] پس فواید
دنیویه بر وجود ایشان مترتب میشود و بسی مثوبات اخرویه از برکت ایشان بروز [illegible] الدین عاید میگردد و از پیغمبر عالم وارد شده که جمعی
فی قبورهم وثوابهم یجری [illegible] من غرس نخلا ومن حفر بئرا ومن بنی مسجدا ومن کتب مصحفا ومن خلف ابنا صالحا
معنی آنکه جمعی که بعد از انقطاع رشته حیات و خلع ربقه تکلیفات همچنان ثواب ایشان در دیوان اعمال ثبت میگردد یکی
آنکه نخلی نشانده و دیگر کسی چاهی کنده و دیگر کسی که مسجدی بنا کنده و دیگر کسی که مصحفی نوشته و آنکه پسر صالحی گذارده آورده اند که حضرت
عیسی علیه السلام بر گورستانی عبور نموده که میتی را عذاب میکردند و در آنجا گذشت در وقت مراجعت نیز بر آن قبر گذشت ملائکه رحمت را با طبقهای
نور در آن مقام مشاهده فرمود از اختلاف تبدل عذاب برحمت متعجب گردیده بعد از ادای نماز متوجه درگاه بی نیاز شده استکشاف
آن راز نموده و قفل آن مشکل را بمفتاح دعا گشودن آغاز فرمود حضرت [illegible] باین مضمون وحی بوی فرستاد که یا عیسی این بنده
برشته عصیان آلوده و طریق نافرمانی پیموده زنی آبستن از وی مانده بود چون بار نهاد و طفل را بزرگ کرده بمکتب فرستاد و معلم او را
بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم کرد مرا از آن شرم آمد که او را در زیر زمین بعذاب گرفتار باشد و فرزندش بر روی زمین اسم مرا که
[illegible] فرزند اگر زنده مانده ممکن است که مادر و پدر را بدعای [illegible] و ببرکت طاعت بندگی از شدید مواخذه آن جهانی آزاد کرده و اگر [illegible]
تاج فراق جگر [illegible] گذارد [illegible] که از آن [illegible] شده [illegible] سعادات که در عوض [illegible] آلم
جانگزای بکام جان نچشانند از حضرت سید کونین صلعم مرویست که تزوجوا فانی اباهی بکم الامم [illegible] حتی ان السقط
یجیء محبنطا علی باب الجنة فیقال له ادخل الجنة فیقول لا حتی یدخل ابوای قبلی یعنی آنکه تزویج کنید تا سبب آن شود

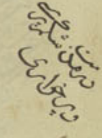


در بیان شهوت ساختن زنا

تناسل بسیار شریه که من فردای قیامت از بسیاری شما مباهات خواهم نمود حتی طفل ناتمام خلقت نشده که از شکم مادر افتاده باشد غضبناک و آرزومند بر در بهشت خواهد آمد او را خواهند گفت داخل شو خواهد گفت داخل نمیشوم تا پدر و مادرم پیش از من داخل نشوند در مسکن الفؤاد مذکور است که یکی از صلحا مدتی مدید با عزیمت بر دامن تجرد چید کشید و حدت بی علاقگی را حصار عافیت خود ساخته هرچند یاران صدیق و دوستان شفیق از مرغبات شوق الکیز دانه ریزی مینمودند مرغ تماشاگاه عالم خراب گشوده چون بهار محرمان خود را گفت ازبرای من خواستگاری کنید سبب آن عزیمت و باعث آن اراده پی نمودند بیا از او سؤال نمودند گفت در خواب دیدم که قیامت قایم شده و خلایق را در موقف حساب شدت تشنگی بیتاب کرده ناگاه جمعی از پسران را دیدم با کوزه‌های زرین و ابریق سیمین میان آن جمع درآمدند بعضی از ایشان را آب میدادند و بعضی دیگر را محروم ساخته دست رد بر سینه‌ی تمنا و من دست بجانب ایشان دراز کرده گفتم بمن نیز آب دهید که تشنگی مرا هلاک ساخت گفت ما جز پدران خود کسی را آب نمیدهیم پرسیدم که شما چه کسانید گفتند ما اطفال مؤمنانیم که بسبب فوت مادر و پدر را غمگین ساخته و بسوز فراق آتش حسرت در دل ایشان انداخته غرض من از کدخدائی آنست که شاید حق تعالی فرزندی کرامت فرماید و باز آن عطیه را گرفته مرا بدرد مصیبتش مبتلا گرداند تا مرا آبی در روز جزا هنگام تشنگی جهت آمرزش وسیله و در آن عرصه از کاس کرامت الهی بهره و نصیبی باشد و اخبار و آثار در این باب بسیار وارد شده و بهر تو توضیح و تبیین از نجوم ظاهره احادیث ائمه طاهرین که مشارق انوار هدایت و مطلع اشعه کرامت اند بر درد و لوای اهتدا بسیار یافته چنانکه انشاء الله تعالی در باب صبر بزبان قلم موعظت شیم جاری خواهد شد مجلس پنجم در شهوت اکل و شرب و مذمت پرخوردن نظر بلطافت و خوشگواری لقمه و شربت حلال و حرام آن در مذاق بسیاری یکسان شمردن چون یگانه مثل بی شریک و دانای احوال هر دو در نزدیک حیات عظیمه و دعت نعمت فقر وجود هر موجود را بر صفت احتیاج بنا داده و حیات بندگان را بر ستون غرور برپا کرده است و از آنجمله اکل و شرب است که مناط ارتباط جسم و جان و جار دیوار طبایع ار بعه را بجای لبتیبانست پس آدمی را بتحصیل قوت بقدر احتیاج و ضرورت محتاج و در اطفای آتش جوع و عطش با چاره دفع غلاء ناچار و از جانب شرع و دین بران طلب از طریق عقل و عرف بر آن مذمتی متوجه میگردد و مذمتی که از خوردن و آشامیدن متوجه انکس میشود از جهت کمیت و کیفیت آنست که عبارت از پرخوردن و حرام خوردن است پس عاقل هوشمند را احتراز از این دو صفت خبیثه نابسندیده برذمه اهتمام لازم خواهد بود و بیان مذموم این دو صفت و ذکر علاجات آن داعی بر ایراد دو فصل است

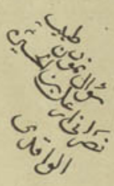
فصل اول در مذمت پرخواری بر نفس پرستان شکم پروری و صورت پروران معنی لاغری که اثبت بر محراب لقمه کرده شکم پرستی را قبله همت ساخته و بگرسنگی چشم طبیعت معده آز را از آب نان پر کرده اشتهای الوان نعمتهای جاوید را در باخته اند مخفی نماند که خوردن و آشامیدن چراغ حیات را در تاب و بر افروختن بمنزله روغن است چنانکه چراغ را کمی و زیادتی روغن هر دو ضرورت حیات آدمی را نیز از افراط و تفریط اکل و شرب در معرض خطرات است چنانکه از فرط گرسنگی قوائم قوی و حواس سستی پذیرفته بنای هستی را از پا در می آورد از فرط سیری نیز کارکنان قلمرو درون را از خدمات مرجوعه دست بر سر نموده تعرف کوتاه گشته و سپاه امراض ممالک

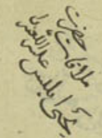
از کجی گاه



در بیان شهوت اکل و مذمت پرخوردن

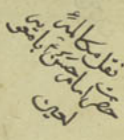
از کجی گاه اخلاط ناسره بسر برآورده باعث و حیات تا چار از کشور حیات متحاجه حکیم سنائی که حوری لقمه عادت پیش جهت آورد علیه گلمن جنس ۱۰ هرچه بدو نه پردازد ۹ از کلو گلش و کرس رزد ابا بش کم خوار تا جانی دیده گر اجل کرسنات خورد تا سیر ۹ قال الله تبارک و تعالی فی سورة الاعراف و هو اصدق القائلین کلوا واشربوا و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین گرچه جمعی از مشرکین عرب در ایام احرام از خوردن حیوانی خوردنی اجتناب مینمودند و آنرا تعظیم کعبه دانسته عبادت می انگاشتند مسلمانان نیز این را مستحسن شمرده خواستند شعار خود سازند حق سبحانه و تعالی باین آیه ایشانرا بازداشت و بعضی آیه را عام گرفته امام را و در این خطاب داخل دانسته اند و به تقدیر خلاصه مضمون بنابر مشهور اینست که بخورید و بیاشامید ولیکن در آن اسراف و تعدی از حد سیری مکنید که خدای تعالی صاحبان این صفت را دوست نمیدارد و گفته اند که حد اکل و شرب آنست که طعام و شراب حامل آنکس باشد نه آن کس حامل آن و چون از این حد تجاوز کند اسراف باشد آورده اند که هارون الرشید را طبیبی بود که بختیشوع گفتندی روزی او را با علی بن حسین بن واقد که دانشمندی بود مباحثه افتاد و صورت بحث این بود که بختیشوع گفت در کتاب شما یعنی در قرآن چیزی از علم طب نیست و حال آنکه گفته اند العلم علمان علم الابدان و علم الادیان یعنی دو علم که اشرف علوم ودر جنب آنها کالمعدوم یکی علم طب دیگری علم دین علی بن الحسین در جواب گفت که حق تعالی جمیع طب را در نصف آیه قرآنی جمع نموده است گفت آن کدامست گفت اینکه فرموده است که کلوا واشربوا و لا تسرفوا انه گفت از پیغمبر شما چیزی در علم طب ثابت است گفت پیغمبر ما تمام طب را در اندک عبارتی جمع کرده و فرموده است المعدة بیت الداء والحمیة راس کل دواء واعط کل بدن ما عودته یعنی معده خانه درد و علت او اداء امراض است و پرهیز نمودن از امتلاء طعام و شراب ازغذا یا ازقبا سها نصرانی گفت کتاب شما هیچ طبی از برای جالینوس وانگذاشته اند مرد لیست که اکل نمودن بر سر سیری موجب بری میگردد و مخفی نماند که اکثر پرخوردن تا بدن میکند صد چندان با دل میکند و چنانکه شعله حیات تن از کثرت اکل و شرب اطفای پذیرد چراغ حیات دل را نیز عبارت از نقد ایمانست از این صفت نتاه فرو مرده و چه بنده در وقت امتلا از ادای مراسم عبودیت گران کاهل و از مراقبه احوال خویش و محاسبه نفس کافر کیش غافل و جاهل میباشد و چون از کثرت اکل و شرب سپاه غفلت و لشکر میل و شهوت قوت گرفته بر کشور جز استیلا یابند ناچار لوای آگاهی نگونسار گشته جمعیت علم و عمل از هم میباشند و در این وقت آینه دل از برگ جوهر خاک کدورت بر سر افشانده و از جوهر آثار ایمان در دیار باطن و تار عیان نه ولهذا حضرت سید الانام ص فرموده اند لا تمیتوا القلوب بکثرة الطعام والشراب فان القلب یموت کالزرع اذا کثر علیه الماء حاصل معنی آنکه بمیرانید دلهای خود را ببسیاری طعام و شراب چنانکه کثرت از بسیاری آب ضایع و تباه میشود دل نیز از بسیاری طعام و شراب بمیرد و به سبزی بوستان جانش از سیری معده پژمرده میگردد و نیز از آنجناب ص منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که هر که کم خوردن دوست و باطنش روشن و مصفی باشد و هر که بسیار خورد و بدرد شکم و قساوت قلب مبتلا گردد و از جمله مواعظی که حضرت لقمان پسر خود را نموده و اوراد نصایح که بکوشواره





کرش هوش ما فرو فرموده است که ایاکم آفة امتلاء المعدة نامت الفكر وخرست الحكمة وقعدت الاعضاء عن العبادة
یعنی چون معده پر شود دیده فکر و هوش بخواب رود و زبان حکمت گنگ و لال گردد و اعضا و جوارح از اقامت وظایف بندگی
باز مانده آورده اند که سبب آتش تقوی حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام را با راه زن طریق دین ابلیس لعین وقتی اتفاق ملاقات افتاد
از او پرسید که فرزند آدم را بچه حیله بهتر میتوانی فریفت شیطان گفت بسیر خوردن و آتش شوق عبادتش را ببسیاری اکل و شرب
افسردن و این حکایت مذکور در بعضی از کتب چنین و چه مسطور است که حضرت یحیی ع از ابلیس پرسید که کدام ساعت تو بر بنی آدم مسلط تر
دست داری گفت وقتی که پر خورده و آشامیده باشد حضرت یحیی ع فرمود که هل وجدت علی نفسی شیئا حاصل معنی آنکه آیا
بر من و بر امری از امور دست یافته ابلیس گفت آری شبی از شبها طعام نزد تو آوردند و تو روزه بودی تمام رسم اشتهای طعام
آورده تا بیش از عادت خوردی و از برای عبادت گران و کاهل شدی یحیی ع فرمود بعد از این هرگز سیر نخواهم خورد ابلیس گفت
بعد از این کسی را نصیحت نخواهم کرد و بر مضمون این حکایت معمول آن روایت که ان الشيطان ليجري من ابن آدم مجرى الدم
فضيقوا مجاريه بالجوع والعطش شیطان بر خون در رگ و ریشه آدمی میدود پس تنگ سازید راه نفوذ او را بگرسنگی و تشنگی
و این کنایه است که شیطان در وقت سیری بیشتر تسلط دارد هر گونه تصرفی که خواهد در کشور خواطرش میتواند کرد و در هنگام
گرسنگی دست تصرفش از نفوذ اعیان کوتاه میبود و کمند وساوس از کنگره ایوان خواطر او نارسا می افتد و لهذا از سرور عالمیان ص
فرموده اند که بلندترین شما در نزد حق تعالی کسی است که گرسنگی بیشتر کشد و تفکر یعنی اندیشه در آلاء الهی و آثار صنایع نامتناهی
بیشتر کند و دشمن ترین شما در نزد خدای تعالی کسی است که بسیار خوابد و بسیار خورد و آشامد و از نقطه دایره سروری و از نطفه
صلب پیغمبری امی حضرت عیسی روح الله ع ماثور است که خطاب به بنی اسرائیل کرده فرمود یا بنی اسرائیل لا تكثروا الاكل
فانه من اكثر الاكل اكثر النوم ومن اكثر النوم اقل الصلوة وكتب من الغافلين یعنی از بسیار خوردن احتراز کنید که هر که
بسیار خورد بسیار خوابد و هر که بسیار خوابد نماز کم گذارد و کسی که نماز کم گذارد نامش در صحیفه غافلان ثبت میکرده و از جناب رسالت
مآب ص از مومن و منافق سؤال نمودند و در بیان صفات و علامات این دو گروه دیده توقع گشودند آنحضرت [illegible] از لسان
حکمت بیان نقاب خفا از چهره این مدعا بر داشته فرموده اند ان المومن همته في الصلوة والصيام والعبادة والمنافق
همته في الطعام والشراب كالبهيمة خلاصه معنی آنکه همت مومن اهلی بر نماز و روزه و بندگی معروف و همت منافق
بر طعام و شراب مانند چارپایان موقوف و نیز فرموده اند که المومن ياكل في معاء واحد والمنافق ياكل في سبعة امعاء
یعنی مومن بیک روده اکل میکند و منافق بهفت روده و این عبارت کنایه از آنست که مومنان کم خوار و منافقان
پرخوار میباشند و مشهور است که سر خیل اهل نفاق و عدوان معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنة والنیران بمرتبه اکول و پرخوار
بود که در میان عرب ضرب المثل بود چنانکه شاعر گفته است شعر وصاحب لي بطنه كالهاوية كان في احشائها معاوية
و سنائی فرموده است نظم هست چون معده معاویه آز کی ز تو دست دارد باز روزی با کل سر سبد این هفت [illegible]

حضرت





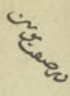
حضرت امام حسن ع قرص نانی ماننده خار با کل هنیئی بود با هم طعام مجوز و منه آنحضرت بطریق عادت دست خود کشیده میباشد و آن
لعین و قیصه از ضعف بعیت خود و نمیکذشت معاویه گفت یا بن رسول الله چرا مانند زنان اکل میکنی آنحضرت فرموده الاکل
زنانست و ضرب حرب و دلالت منقولست که خواجه عالم ع غلامی عربیه و حرامی او نهاد و بسیار خورد آنحضرت فرمود ابو شهید که بسیار خوار
شوم باشد و گویند ابن محیف روزی طعامی غلیظ با فراط خورده مجلس جنت آرامان حضرت رسالت و انبیا علیهان ص آمد و مرحط
آرد فی مرء آنحضرت اثار حرکت او منع مرده فرموده ان اكثركم شبعا في الدنيا اكثركم جوعا في الآخرة یعنی هر که از شما
سیر تر خورده در آخرت گرسنه تر خواهد بود و هم از آن جناب ع منقولست که دشمن ترین مردمان در نزد خدای تعالی جمعی اند که خود را
در پر خوردن تخمه مبتلی سازند و ترک نمایند و خورشی را که خواهش داشته باشند و اگر آنرا ترک کنند او را درجه باشد در بهشت بجلا
آدمی بنزدی شکم از او ماک بسی سعادت منیعه و ترقی بسیاری از درجات رفیعه باز میماند و گرانی معده همای همتها را رتبه گرجستن
و نارت نموده از طیران اوج مراتب عالیه محروم میگرداند و از دود ظلمت درون دیده بصیرت را تیره و از صعود بخار معده
آینه دل سیاه و تیره میکرده و گاهی قبض شدن طبیعت بد و شکم مبتلا گردیده و درد وی را فراموش بسازد و گاهی علت اسهال زور
آورده مرکب تن را بتاز یانه تقاضای حاجت بجانب مرز مبتلا زده گاهی اثر غذای بارد دست و پای طلب او از سلوک طریق بندگی
بسته میکند و گاهی حدت شرابهای حار آتش اضطراب در خرمن آسودگی می افکند و گاهی غلبه یبوست طراوت از نخل سرو برگ عبادت
میبرد و گاهی زیادتی رطوبت شعله شوق حق پرستی را از پا در می آورد و خانم آدمی بچاره منتهی سفر قیامت کی خواهد بود جنت و از جنگ
الالام و مکاره چه وقت رهائی یافته خود را بامن آباد بهشت رضای الهی خواهد انداخت سنائی اولین سدره در ره آدم است
راه حلق و طبل شکم طبل نابت و اصل فتنه و شر هر دو را واگذار خود بگذر مرد هر خوار اهل یقین باشد سیر خورده گرسنه دین
باشد چون خوری بیش بیل باشی تو بخوری جبرئیل باشی تو مرد بسیار خوار باشد او وان که بسیار خواب خواهد بود
و من حس بخوردن ارزانیست شورش جان ز خوان بی نانیست یکی از اکابر چون بیازار میگذشت و از جنس ماکولات دیگر
آن چیزی دید بطبعش آن مایل میگشت با خود خطاب نموده مضمون این سخن را ادا میفرمود که ای نفس بر مفارقت الخ آرزو کردی
جبرگی اینک من کام ترا بر نمی آورم و ترا با رزوی خود نمیرسانم از کرامت و منزلت نیست در نزد من چه میترسم که حصول آن برحسب دنیا
و آخرت ترا زیان دارد و باعث محرومی از نعمتهای جاودانی باشد گویند که شهنشاه کشور یقین و صف شکن معرکه جهاد و نفس
سوار آب کوهر دین حضرت امیر المومنین ع روزی بقصابی گذر کرده گوشت فربهی داشت آنحضرت را بجزئیه آن گوشت ترغیب نمود
آنجناب فرموده که من بخوردن گوشت صبر میکنم و حق سبحانه و تعالی پنج چیز را در پنج چیز گذاشته یعنی پنج خصلت را مرتب پنج چیز
ساخته عزت را در طاعت و فرمان برداری و خواری را در معصیت و نافرمانی و حکمت را در خالی بودن شکم و حیله را در نماز و نفی
و توانگری را در قناعت و از نسلم سراقی و مخالف حضرت ابی عبد الله ع منقولست روایتی که حاصل مضمون آن اینست چیزهاست
که باعث خشم الهی میشود یکی خواب کردن بی آنکه بیداری کشیده باشد دویم خندیدن بی آنکه تعجبی باشد سیم اکل نمودن بی آنکه گرسنه



در بیان شهوت اکل و شرب

باشد مرویست که از جمله آن چیزها که خدای تعالی در شب معراج بحضرت حضرت مصطفی صلعم فرموده اینست که ای احمد دنیا و اهل دنیا را دشمن دار و اهل آخرت را دوست دار آنحضرت فرمودند که یارب اهل دنیا و آخرت کدامند الله تعالی صفات اهل دنیا نموده و از آنجمله فرموده که اهل دنیا کسی است که بسیار خورد و بسیار خندد و بسیار خوابد و گفته اند که هر که همت به پر کردن شکم مصروف نماید بیان آرزو که از شکم بر می آید **بیت** ای زپی طبل شکم بجرمای ٭ جمله ملک گشته سر تا بپای ٭ کار تو از هر چه تصور کنی ٭ نیست بجز آنکه شکم پر کنی ٭ چون [illegible] ناخوشی ٭ [illegible] نجاست کشی ٭ [illegible] این حرف [illegible] ٭ [illegible] شکم [illegible] **فصل دوم** در مذمت حرام خوردن و تنعم فرمودن نفس شوم آبروی ورع از چهره ایمان بردن حضرت خالق داور و رزاق بنده پرور جلت شانه بمقتضای حکمت بالغه [illegible] روزی بندگان را در مطبخ کن فکان چنانکه باید مهیا نموده و قسام ارزاق مباد حصه هر یک بازیافته مهمان سرای ایجاد را در سفره عام انعام بقدر [illegible] فرموده است و [illegible] وجوه موجود [illegible] در زمین [illegible] کشته [illegible] قضا [illegible] ورق [illegible] و نهال [illegible] که در زمین امکان کردن [illegible] بر افراخته است [illegible] آبرو روزی [illegible] ایام و لیالی در [illegible] روانه ساخته است و [illegible] روزی حلال نه چنان [illegible] حرام باید آلود و [illegible] نفس شوم [illegible] ضرورت که در تحصیل شهوات [illegible] طریق مخالفت حق تعالی تقدیم کند [illegible] سوختگان آتش تقوی [illegible] کباب [illegible] چون کباب [illegible] و روزی خواران مطبخ رضا [illegible] سوخته داغ [illegible] شکر [illegible] چون [illegible] از راه [illegible] و عالی همتان که [illegible] داو لباس [illegible] قناعت [illegible] بافوس [illegible] تنعم [illegible] نموده [illegible] که از مطبخ قضا [illegible] تسلیم و رضا [illegible] در [illegible] لذت [illegible] دنیا [illegible] که بر سر خوان فقر [illegible] شوربای قناعت کرده اند [illegible] باید [illegible] که [illegible] نان خشک حلال خود برده اند مذاق همت [illegible] طعامهای حرام [illegible] اقتدا [illegible] حضرت علی مرتضی [illegible] حدیثی که حاصل مضمونش اینست که [illegible] دو قسم است یکی آنکه در وقت حلول مصیبتی و نزول بلیتی نموده در تحمل صعوبت آن طریق مردانگی مسلوک دارد و این [illegible] و دیگر آن آنست که چون حرامی پیش آید و امر [illegible] روز [illegible] را از ارتکاب آن [illegible] اجتناب [illegible] و بر [illegible] آن [illegible] یکی آنکه در وقت مصیبت حق تعالی [illegible] رضا [illegible] آن و [illegible] آنست که چون معصیتی پیش آید و نفس خود [illegible] هوای [illegible] از [illegible] نماید [illegible] حلال و حرام حضرت [illegible] منقولست که لا یدخل الجنة من نبت لحمه من الحرام والنار اولى به یعنی داخل بهشت نمیشود کسی که گوشت او از لقمه حرام روییده باشد [illegible] و مرویست که روزی معاذ [illegible] آیه [illegible] یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا سؤال نمود آن حضرت فرمود [illegible] بس اشک در چشم مبارک خود گردانیده فرمودند که ده صنف از امت من در قیامت حشر کنند [illegible] بعضی بصورت بوزینه [illegible] و بعضی بر [illegible] خوکان و بعضی [illegible] زبانها

روی



در بیان شهوت اکل و شرب

روی بدوزخ کشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و بعضی زبانهای خود را میخایند و آن [illegible] ایشان افتاده باشد و چرک از دهنهای ایشان سیلان کند و اهل محشر را از آن کراهیت باشد و بعضی دست و پای بریده و بعضی از درختهای آتشین آویخته و بعضی را بوی گنده باشد بدتر از مردار و بعضی بار [illegible] آتشین [illegible] از قطران که [illegible] ایشان چسبیده آنگاه آنحضرت بیان حرکت از اصناف [illegible] کور گردند و از آنجمله فرمودند که آن کسانی که بصورت خوک باشند جمعیند که حرام خورده باشند و مرا از این مضمون مأثورست که در روز قیامت قومی قدم بعرصه محشر گذارند و حسنات ایشان از بسیاری کوهها مانند کوهها باشد پس خدای عز و جل آن حسنات را هباءً منثورا گرداند و امر فرماید که ایشان را بآتش برند سلمان رحمه الله از آن حضرت سؤال کرد که حضرت این مضمون را فرمودند که ایشان نماز گذارده و روزه داشته و در پاره [illegible] شب [illegible] باشند و لیکن چون حرامی [illegible] در آمده خود داری ننموده اند و بالتذاذ آن حرام آتش [illegible] میکشوده و مدلول این خبر [illegible] و مقتضای این روایت هدایت اساس تقوی و احوال را [illegible] از غش و زر و وبال و ربا بار [illegible] و تحفه جواهر حسنات را بی آبروی ورع خازنان گنج خانه غیبی [illegible] هیچ پیداست که علی [illegible] حرام [illegible] در عرصه گاه اگر چه [illegible] خواهد داشت [illegible] از بسیاری آب دهان [illegible] آلوده [illegible] باشد [illegible] گذاشت و غازی که [illegible] دست [illegible] حرام [illegible] گذاری [illegible] کرده و روزه که [illegible] حبشی بال [illegible] بجاری کی رتبه قبول پذیرد و از دانه شکری که [illegible] از مال حرام در مزرع زندگانی انسانی چه بهره خواهی دید و [illegible] دعائی که نه باب پرهیزکاری [illegible] سر کشد چه میوه اثر خواهی چید [illegible] فرمودند که ان العبد لیرفع یدیه الی الله ومطعمه حرام وملبسه حرام وکیف یستجاب له وهذا حاله محصل معنی آنکه بنده دست دعا برداشته مطلب خود را از درگاه الهی مسئلت مینماید و حال آنکه خورش و پوشش او حرام و زیر [illegible] رضای حضرت ملک علام است پس با این حال چگونه دعای او مستجاب گردد و هم از آن جناب مرویست که هر که یک لقمه از حرام خورد تا چهل روز دعای او مستجاب نگردد و در عدة الداعی مذکورست که شخصی بخدمت آنحضرت آمد و عرض نمود و من دوست میدارم که دعای من مستجاب شود آنحضرت فرمود طهر ما کلک ولا تدخل بطنک الحرام یعنی خورش خود را پاکیزه ساز و شکم خود را حرام داخل مکن یعنی خورش خود را پاکیزه ساز و شکم خود را حرام داخل مکن و آورده اند که حضرت داود علی نبینا و علیه السلام روزی بنی اسرائیل را جمع نموده خطیب نطق و بیان را و منبر زبان بگفتار این دو کلمه حکمت [illegible] سمعها را [illegible] که یا بنی اسرائیل لا تدخلوا افواهکم الا طیبا ولا یخرج من افواهکم الا الطیب یعنی باید بدهان شما داخل نشود مگر پاکیزه و از دهان شما بیرون نیاید مگر سخن شایسته که [illegible] شخصی از جناب رسالتمآب صلعم پرسید که یا رسول الله من المؤمن یعنی کیست مؤمن و اهل ایمان را [illegible] صفت باید [illegible] فرمودند المؤمن من اصبح ینظر الی رغیفه من این یکتسبها یعنی مؤمن آن کسی است که بامداد [illegible] تامل بنان خود [illegible] که از کجا کسب مینماید و در معیشت خود اندیشه کند که مبادا [illegible] حرامی آلوده [illegible] باشد مرویست که فرستاده حضرت باری [illegible] خطاب [illegible] ابی ذر غفاری نموده این مضمون ادا فرمودند که [illegible] در زمره متقیان داخل

میشود تا وقتی که با نفس خود مجاهده و محاسبه نماید محاسبه که ایشانرا کی و اهتمام در آن بیشتر باشد از محاسبه که شریک با شریک در مال
میکنند پس معلوم فرماید که طعام و شراب و پوشش او از کجاست از حلال یا از حرام یعنی در اینباب بی پروائی نکرده در طلب حرمت
آن اندیشه نماید و حرمت معلوم کرده دامن طهارت آن نیالاید و در رساله که حضرت امام زین العابدین فخر الساجدین علی بن الحسین ع
بعضی از اصحاب خود فرموده مذکور است که حق بطنک ان لاتجعله وعاء الحرام ولا تزید علی الشبع یعنی حق شکم بر تو آنست
که آنرا ظرف لقمهٔ حرام نسازی و زیاده از قدر سیری اکل ننمائی و از جمله کلماتی که متکلم بی آلت حرف و [illegible] سپهر رسالت ص را در شب
معراج بشرف خطاب سرافراز گردانیده و بتوسط آن مخبر صادق بگوش و هوش کافهٔ خلایق شنوانیده اینست که یا احمد علیک بالورع
فان الورع راس الدین و آخر الدین ان الورع یقرب الی الله تعالی حاصل آنکه بر تو باد ای محمد که شیوهٔ ورع و پرهیزکاری [illegible]
[illegible] رود و بکشد این مرتبه باوج مرتبهٔ مقربین مسعود [illegible] و نیز فرموده که یا احمد ان الورع زین المؤمنین و عماد الدین ان
الورع مثله کمثل السفینة الی آخره محصل معنی آنکه ای محمد ص ورع و پرهیزکاری زینت مؤمن و ستون دینست و مانند کشتی است که
در دریا از ورطهٔ هلاکت نجات دهنده [illegible] که در کشتی باشد بنده مؤمن در موج بحر هوسهای نفسانی یا در تلاطم خونخواری مؤاخذه
آن جهانی جز بشیوهٔ پرهیزکاری از غرقاب هلاک [illegible] رستکاری نرسد و دیگر فرموده که یا احمد ان العبادة عشرة اجزاء تسعة
منها فی طلب الحلال فاذا طیبت مطعمک و مشربک فانت فی حفظی و کنفی خلاصهٔ مضمون آنکه ای محمد ص عبادت ده جزو است
نه جزو از آن جمله طلب روزی حلالست پس چون طعام و شراب خود را از آلایش حرمت پاک کنی ترا در کنف حمایت خود گیرم و از مکاید
شیطان و عذاب جهنم محافظت نمایم و روایت که شخصی خدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض نمود که عبادت کم میکنم و روزه کم میدارم اما
امید دارم که بغیر حلال نخورم آنحضرت فرمودند که کدام اجتهاد و کدام سعی در بندگی بهتر از اینست که کسی شکم خود را از حرام و فرج خود را از حرام
نگاه دارد و از بهتر عالم ص ماثور است روایتی که حاصل آن اینست که از امت من هر که اجتهاد کند در ترک شهوتی از شهوات دنیا و از خشم
الهی اندیشه نموده از سر آن برخیزد خدای تعالی او را از فزع اکبر ایمن گرداند و داخل بهشت سازد و در عدة الداعی از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت کرده که ترک لقمهٔ حرام احب الی الله من صلوة الفی رکعة تطوعا یعنی ترک لقمهٔ حرامی نمودن در نزد حق تعالی خوشتر است از دو هزار
رکعت نماز سنتی ای نفس شوم خودکام وای بی تمیز حلال و حرام وای که از بیشهٔ شغال مستی پلنگساری وای کافر نعمت لذت [illegible]
و ستمکاری ای محبوس آتشکدهٔ حرص و آز وای بحر آرزوهای دور و دراز تا چند جهت حمایت شکم پشت بر فرمان الهی کنی و در بر کردن
ایمان حرص گنجینه را از نقد ورع تهی گردانی و از طی مراحل تکلیف باز مانده بچرانیدن شکم بر داری و جهت ادراک یکدم لذت
خورش خود را از ناز و نعیم ابدی بی نصیب سازی بخوشگواری لقمهٔ حرام عیش زندگی را بر خود تلخ کنی و باشتعال آتش اشتهای آتشی
در خانهٔ مظلومان افکنی و غذائی که میوه از باغ بیوه زنان بدست ستم چیده و در مذاق ایمان سم قاتلست و حلوائی که از شیرهٔ جان یتیمان
پخته کرده و در کام تقوی مانند زهر هلاهلست حکیم سنائی بر درد اهل دل بوقت طعام / کشتنی کژدمی بود ز حرام / خرج کردی زبهر تن [illegible]
بر سر نان بیادی ایمانرا / حیف باشد که همای همت را چون کرکسان بر جیفه خواری مال کسان محتاج سازی و شاهباز اندیشه را مانند

مگسان

در بیان شهوت اکل و شرب

مگسان بنجاست کوزهٔ شبهه آلوده ناکسان اندازی گاه از حیث لب فرو دی و راه زنی جیب کنی و زمانی بجرم [illegible] در سلوک طریق [illegible]
و طراری اندیشه نمائی چه سیلهای اشک حزینی که بجوی ستم از دیدهٔ مظلومان روان کنی تا آبی بر آتش جوع اشتهائی و چه شعلهای
حسرت که بآتش جور و ظلم بر جگر بیچارگان افکنی تا غبار هوسی فرو نشانی چون دیگ جوش هوسی میکنی چه دودهای آه که از دلها
و روشنان [illegible] آگهی منتشر تا شکمی سیر سازی چه نالهای الامان الامان از خانهای مسکینان بدر بارگاه منتقم حقیقی [illegible]
برده قوله تعالی فی سورة الحجر ذرهم یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون قریب است که بمکافات کباب مرغ ستمی که از
تف جور کشیده باشی چون کباب سیخ تربیت کشیده خونابهٔ حسرت از دیده ات خواهند ریخت و عنقریب که بجزای [illegible]
بریان صفت در تنور انتقام سرنگون خواهند آویخت ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص
فیه الابصار و کلام یکی از اکابرست که الصبر عن محارم الله ایسر من الصبر علی عذاب الله یعنی صبر بر دشواری ترک [illegible]
زیست از صبر بر صعوبت عذاب الهی تو که بر ترک لذت یکدم صبر نتوانی کرد چگونه تاب شدت عذاب خواهی آورد و چون تحمل سطوات
قهار [illegible] داری چرا از تلذذ بغذائی که حرامست محافظت نمیکنی [illegible] فی الحلال اگر در عاقبت کار اندیشه نماید میداند که [illegible]
دنیا بیکدم عذاب عقبی نیرزد و ادراک لذات این جهان [illegible] وحشت روز حساب برابری نمیکند [illegible] لذت طعام
و شراب از کام و گلو تجاوز نمینماید و خوش رنگی در نعمتهای الوان زیاده از یکنفس برجا نمیماند بعد از آن [illegible]
و آن [illegible] و خورش آیندی که [illegible] میکرده و روایت که مامن عبد الا و له ملک موکل یلوی عنقه حتی ینظر الی حدثه ثم یقول
له الملک یا ابن آدم هذا رزقک فانظر من این اخذته و الی ما صار حاصل معنی آنکه هر بنده ملکی موکلست که گردن او را خم
میسازد یعنی در وقت قضای حاجت تا نظر بر فضلهٔ خود اندازد پس میگوید یا ابن آدم این رزق تست پس نظر و اندیشه نمای در اینکه
از کجا اخذ نموده و عاقبت بچه انجامیده پس [illegible] سزاوار آنست که بنده بدین دعا نطق نماید که اللهم ارزقنی من الحلال و جنبنی
الحرام یعنی ای معبود بحق روزی مرا حلال کن و از حرام اجتناب کن مرزبان [illegible] میگذشت / مست لایعقل [illegible]
خوارگان / و چه گورستان مبرز روبروی / بانگ بر زد گفت کای نظارگان / نعمت دنیا نعمت خواره بین / اینش نعمت
آنش نعمت خوارگان / گویند مرد هوشیاری از بازار میگذشت الوان میوهای لطیف دید بر هم چیده و انواع نعمتهای دلکش
[illegible] نظارگیان کرده و [illegible] در دست نگاه حسرت [illegible] بوده و چهره [illegible] تقویت معده آرزوی [illegible]
دستی [illegible] چون شکوفه دیده خواهشی باز و بهر خوشهٔ انگوری مانند تاک گردن [illegible] دراز و انار چون مجمر [illegible]
رغبتها را گرم میکرد و [illegible] از غایت شادابی نخورده آب بدهن می‌آورد و آن مرد آگاه بنظر تامل در آنها نگاه میکرد با رفیق خود
گفت هب ان هذا کان [illegible] یعنی انگار این نعمتهای گوناگون دیروز بوده و تو آنها را خورده و تمتع برده اکنون آن لذتها
گذشت و آن خوردن با نخوردن یکسان گشته است [illegible] صدر نشینان [illegible] پیشانی [illegible] خوانان سفره [illegible] خنده کان
نان و آش [illegible] تنگی معاش چرا از قسمت ازلی شاکی و گله مند و از [illegible] دل و ناخورسند باشند که حضرت

در بیان شهوات اکل و شرب

حکیم علی الاطلاق بخواه امل و امانی اتباع را بنعمت باقی آن جهانی حواله نموده و در خزان عدل داده هرچه از اینجا کم کرده
بر آن سرا افزوده است و در عوض دو روزه تشنه بصد خون دل آلوده دنیا چندان ناز و نعمتهای جاوید آماده و در آرزوی دو جرعه
شربت هزار زهر محنت آمیخته این سراچه قدحهای سرشار کرامت مهیا کرده قال الله تبارک و تعالی فی سورة المرسلات
ان المتقین فی ظلال و عیون و فواکه مما یشتهون کلوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون حاصل معنی آنکه این آیه
بشارت اینکه بدرستی که متقیان و پرهیزکاران در سایهای درختان بهشت باشند و در کنار چشمهای آب و در میان میوها
از آنچه میل کنند و خواهند در حالی که خزنه بهشت خطاب بایشان کرده گویند بخورید و بیاشامید خوردنی و آشامیدنی گوارا
بمقابله معرفت و ازاری … سبب جسمانی که در دنیا میکردید مژده جنة … لا نصب … لا یمسنا … دیده
انتظار در راه وارد و بشارت … گلستان را که وسعت جنة عرضها السموات والارض اعرض … اثبات کرده و طریق آرزو
منتهای سیاره … باب شور جان … اگر شربت تو مهیاست از شراب طهورا از حضرت ابی عبدالله جعفر بن
محمد صادق ع منقولست روایتی که مضمونش اینست که حق تعالی در روز قیامت از فقرای مؤمنین التفات فرماید بنحوی که گویا
از ایشان عذرخواهی میکند و گوید قسم بعزت و جلال خودم که اینکه من در دنیا شما را فقیر ساختم نه از این جهت بود که شما در نزد
من خار بودید و هر آینه خواهید دید که امروز چه کرامتها در حق شما خواهم کرد پس هر که در دنیا با یکی از آنان احسان کرده …
من اهل دنیا رغبت بدنیا کرده لذت نکاح زنان دریافتند و جامهای نرم پوشیده و در خانها و عمارتها سکنی نمودند و بر مرکبهای
خوب معروف مشهور سوار گردیدند الکنون استدعا آنست که مثل آن نعمتها بمن نیز عطا فرمائی خدای تبارک و تعالی گوید
ترا و هر یک از فقراء مومنین است هفتاد برابر آنچه از بدایت آفرینش دنیا تا نهایت باهل دنیا عطا کرده ام و در کافی
از محمد بن حسین کبیر مرویست که حضرت ابی عبدالله ع بمن گفت اما تدخل السوق اما تری الفاکهة تباع والشیء مما
تشتهیه حاصل معنی آنکه داخل بازار نمیشوی و نمی بینی میوه که میفروشند و غیر آن از آنچه ترا میل بآن میشود گفتم بلی فرمود
اما ان لک بکل ما تراه فلا تقدر علی شرائه حسنة یعنی آگاه باش بدرستی که مر ترا است بهر چه بینی و قدرت بر خریدن نداری
باشی حسنات … دیده تذکر بملاحظه وعدهای الهی گشوده خاطر از خار خار آرزوهای دنیا را رشتی بنا باید داشت و تحمل مشقت
پنج روزه دنیا را سهل دانسته همت بر تحصیل ناز و نعیم سرمدی باید گماشت از گرسنه چشمی حرص و از غصه بیهوده نباید خورد
و مرتبه فقر و درویشی که سید کاینات ع فخر داشته ننگ نباید شمرد و کیفیت احوال اولیا را اندیشه باید نمود و بتحقیق مذاکره
اوضاع و اطوار آن شهریاران کشور هستی زنگ کلفت شکستگی از آئینه خاطر باید زدود و در بعضی از آثار وارد است که حضرت
عیسی ع فرموده که اللهم ارزقنی غدوة رغیفا من شعیر و عشیة رغیفا من شعیر ولا ترزقنی فوق ذلک فاطغی حاصل آنکه
ای معبود بحق روزی کن مرا بامداد گرده نانی از جو و شبانگاه گرده جوین و دارای بیشتر … روزی مرا که باعث طغیان
و سرکشی نفس از فرمان تو گردد مرویست که صاحب سفره مواید و فواید دین و دنیا اعنی جناب رفعت خاتم الانبیاء ع سه روز

موعظه

در بیان شهوات اکل و شرب

متوالی از نان گندم چندان تناول نفرمودی که سیر شود تا از دار دنیا رحلت نمود و بعضی از ازواج آنحضرت حکایت
نموده که در سرکار ما پرویزن نبوده و بهتر عالم از وقت بعثت تا هنگام رحلت نانی که آرد آنرا بیخته باشند تناول نفرمودی
و گرسنه بر کاه و دو نان خورش نزد آنحضرت جمع نشدی از یکی خوردی و دیگری را تصدق نمودی از علقمه روایتست که گفت معنی آن
اینست که بخدمت سالار سالکان طریق رضا امیرالمؤمنین ع رفتم طبقی از برگ خرما چیده و قرص جوین که سبوس جو بر روی
آن ظاهر بود در پیش آنحضرت نهاده و آن سرور آن قرصها را بر زانوی مبارک گذاشته میشکست و با نمک درشت تناول مینمود
و ما بکنیز حبشی بود که فضه نام داشت او را گفتم که چرا آرد این نان را نبیخته آنقدر تبسم کرده فرمودند که من او را مامور گردانیده
… ساختم گفتم چرا یا امیرالمؤمنین ع باین نفس را منع و دل بهر مستوان باز داشت گفت مومنان چون مرا بدین صفت
ببینند … را اقتدار بسلوک … همت بر اتصاف این صفت خواهند گماشت و عبدالله بن رافع گوید روزی بخدمت
آنحضرت رفتم انبانی نزد او بود پس کفی از آن تناول نموده من هم مشارکت کردم سر آنرا مهر کرده دیدم سبب گفتم یا امیرالمؤمنین
سبب مهر کردن چیست گفت میترسم که حسن و حسین از شفقتی که بمن دارند روغن زیت با آن ممزوج کنند و من آنرا خورم و نفس
سرکشی کند و مشهور است که در بعضی از دعوات خود میفرموده اللهم توفنی فقیرا ولا توفنی غنیا واحشرنی فی زمرة
المساکین یعنی خداوندا مرا فقیر بمیران نه غنی و در زمره مساکین حشرم کن و نیز در بعضی از خطب خود فرموده که ابیت
اشبع و حولی بطون غرثی و اکباد حری بان یقال امیرالمؤمنین ولا اشارکهم فی خشونة العیش وشدائد
الفقر والبلوی حاصل معنی آنکه چگونه سیر خورم و در حوالی من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشند و راضی شوم
که نام من امیرالمؤمنین باشد و در تنگی معیشت و سختیها با ایشان شریک نباشم و در بعضی از روایات است که روزی یکی از محبان طبقی
حلوائی برسم هدیه بخدمت امیرالمؤمنین ع آورده و آنحضرت سر انگشت مبارک در آن فرو برده و بیرون آورده و در آن نظر کرده
فرمود رنگ و بوی خوش هر دو نیکوست اما نمیدانم که حلاوت طعمش چگونه است پس انگشت مبارک را از آن پاک کرده فرمود
از پیش من بردارید گفتند یا امیرالمؤمنین مگر این بر تو حرامست فرمود نه ولیکن روا نیست که در حوالی من جمعی گرسنه
فقر و فاقه باشند و من شکم خود را از حلوا آکنده سازم پس فرمود و ابیت مبطانا و حولی بطون غرثی و اکباد حری یعنی آیا سیر بخورم
و حال آنکه گرد من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشند آنگاه فرمود که اگر من سیر بخورم مانند کسی باشم که شاعر در حق او گفته
شعر وحسبک داء ان تبیت ببطنة وحولک اکباد تحن الی القد یعنی بس درد ترا این که شب سیر بخوابی و در حوالی
تو جگرها باشد که از غایت گرسنگی آرزوی پوستی داشته باشند که آنرا بخایند و بعضی از کتب آثار معجزات حضرت سید ابرار ع
بنظر رسیده که عربی از قبیله بنی سلیم در بیابانی سوسماری صید کرده در آستین داشت که با شیرازه مجموعه نکوئی حضرت سید المرسلین
ملاقات کرد چون هنوز بشرف اسلام در نیافته بود و پرتو خورشید هدایت بر ظلمتکده دلش نتافته بود زبان وقاحت گشوده
گفت یا محمد توئی آن ساحر کذاب که آسمان سبز رنگ سایه نیفکنده و زمین غبار برنخاسته صاحب زبانی را دروغ گوتر از تو …

در بیان شهوات اکل و شرب

اگر اندیشه این نبکردم که قوم من مرا عجول و باشتاب نام کنند باین شمشیر ترا هلاک میساختم و در میان اهل عالم برای بزرگی ای (?)
تعجبی از حضار چشید که او را بکرید آنحضرت او را ممانعت ساخته فرموده که مرد حلیم در پرده یار نزدیکست که پیغمبر باشد پس متوجه
اعرابی شده جواب آن درشتیها را بدین نرمی ادا فرموده که ای برادر بنی سلیم عربان چنین میکنند بمجالس ما می آیند و ما درشتی (?)
مینمایند و سخن درشت بر روی ما میگویند ای اعرابی بآن خدائی که مرا بحق به پیغمبری فرستاده که هر که مرا در دنیا زند فردا در آتش باشد که
زبانه زند ای اعرابی بآن خدائی که مرا برسالت فرستاده که اهل هفتم آسمان مرا احمد صادق میخوانند ای اعرابی مسلمان شو تا از آتش
سلامت مانی اعرابی در خشم شده گفت بحق لات و عزی که بتو ایمان نیاورم تا این سوسمار از آستین افتاده سوسمار از آستین افتاد پس سید کائنات
سرور عالم بسوسمار خطاب کرده فرمود ای سوسمار من کیستم آن حیوان بزبان گفت بزبان فصیح تو ای محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف آنحضرت فرمود که ای سوسمار کرا می پرستی گفت آن خدائی که دانه را شکافت و نبات از آن رویانید و صورت آدمی را
آفرید و ابراهیم را خلیل خود گردانید و ترا حبیب خود خواند اعرابی چون آن معجزه باهره دید و آن شهادت ظاهر بگوش رسید گفت
و اعجبا سوسماری در بیابان صید کردم و در آستین نهادم و چیزی نمیدانست و نه عقلی داشت با محمد چنین سخنی میگوید و از برای او چنین
گواهی میدهد اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله القصه آفتاب عنایت الهی بر ساحت خاطر
آن گمگشته ظلمات گمراهی پرتو انداخت و دست توفیق کار بسر انگشت زبان آن سرگشته رسید دلش را مالیده و از خواب غفلت بیدار ساخت
پس صاحب دین حنیف و معلم دبستان تکلیف باصحاب فرمود تا سوره چند از قرآن باو آموختند و از کلمات و مالی استفسار نموده
اعرابی گفت بآن خدائی که ترا بحق برسالت فرستاده که ما چهار هزار مردیم در زمین درویشی تر کسی نیست آنجناب متوجه اصحاب شده فرمود که کیست
شتری باعرابی دهد تا من ضامن شوم برای او ناقه ای از ناقهای بهشت عبد الرحمن بن عوف گفت پدر و مادرم فدای تو باد ناقه ای ده ماهه
دارم سرخ موی و ما آبستن باو دادم آنحضرت فرمود که مباهات کنی بناقه خود وصف آن ناقه کنم که بدل بتو خواهم داد ای عبد الرحمن
ناقه ایست از زر سرخ دست و پایش از عنبر اشهب از زعفران و چشمش از یاقوت سرخ گردنش از زبرجد سبز کوهانش از کافور اشهب
جهاز بر بلور زاده صاف او را شمرده متوجه اصحاب شد و فرمود که کیست که اعرابی را تاج بر سر نهد تا من ضامن شوم تاج تقوی را تاج [illegible]
و القبا علی مرتضی عمامه از سر خود برداشته بر سر اعرابی گذاشت حضرت خیر البشر فرمود که کیست که اعرابی را توشه دهد من ضامن او شوم
توشه آخرت را سلمان رحمة الله علیه برخاست بجهت ماکول بدر حجره طاهره حضرت خیر النسا آمده و در کوفت حضرت فاطمه آواز داد
که کیست بر در گفت سلمان فرمود چه میخواهی سلمان قصه اعرابی و سوسمار و سبب آمدن خود را بعرض رسانید فاطمه فرمود یا سلمان بآن
خدائی که محمد را بپیغمبری فرستاده است که سه روز است که ما طعام نخورده ایم و حسن و حسین از گرسنگی اضطراب نموده بخواب رفته اند ای سلمان
این چادر مرا بگیر و نزد شمعون یهودی ببر و بگو که فاطمه دختر محمد میگوید که صاعی خرما و صاعی جو بمن ده سلمان چنانکه مامور شده بود چادر را
نزد شمعون برده و آن پیغام رسانید شمعون چادر را گرفته میگریست و میگفت ای سلمان زهد در دنیا اینست و داعی رغبت از اخطار
فنا بر چه جا چنین و این نشانیست که موسی بن عمران ما را باین خبر داده است اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله

القصه

در بیان شهوات اکل و شرب

پرده غفلت از پیش دیده بصیرتش باشد و ببرکت آن پرده نوالا و خلعت ولای آل ابرار شرف اسلام مشرف گردید پس صاعی از خرما و صاعی
جو تسلیم سلمان نموده و آن بنزد خیر النساء آورد و آن زلال سر چشمه رسالت و آن مادر ابنای قناعت آن صاع جو را بدست مبارک
خود آرد کرد و نزد سلمان آورد و سلمان گفت از این حصه برای حسن و حسین بردار گفت که از برای تحصیل رضای الهی مهیا شده
از آن برنمیدارم سلمان آنرا بخدمت حضرت سید عالم آورد و حضرت پرسید که این را از کجا آوردی سلمان گفت از نزد خیر النساء
و آنسرور نیز سه روز بود که طعام تناول نفرموده بود و برخاست بحجره سیده نساء آمده آثار ضعف از آن سیده و سید ادراک نمود
و فرمود که زردی چهره و تغییر بشره از چه جهت گفت ای سید کونین سه روز است که طعام نخورده ایم و از اضطراب حسن و حسین بشدت گرسنگی
بعرض رسانید آن حضرت ایشان را بیدار ساخته هر دو را در کنار گرفت و دست در گردن ایشان کرد و حضرت فاطمه در پیش خود
جای داد و حضرت امیر المومنین علیه السلام نیز آمده و دست در گردن سید المرسلین حمایل نمود و آن پنج کوکب فلک دین چون خوشه پروین
جمعیت کردند و آن گلهای بستان سرای فرقان مانند دسته گل فراهم آمدند پس بهترین عالم رو بآسمان کرده است و گفت الهی و سیدی و مولای
اینان اهل بیت منند خدایا رجس و آلودگی را از ایشان دور کن و ایشان را پاک و مطهر گردان آنگاه حضرت خیر النساء بخوابگاه خانه
رفت دو رکعت نماز گذارده دست دعا برداشت و گفت سیدی اینک محمد پیغمبر تو و اینک علی پسر عم او و اینک حسن و حسین فرزندان
پیغمبر تو خدایا فرو فرست بر ما مائده چنانکه بر بنی اسرائیل فرو فرستادی و ایشان خوردند کافر شدند خداوندا فرو فرست بر ما
که ما ایمان آوردیم ابن عباس گفت که هنوز دعا با تمام نرسیده بود که کاسه بزرگی دید که خوشبو تر از بوی مشک از فراز آن
سید سید آن کاسه را برداشته نزد آن معتکفان صفه صفا و صدر نشینان مهمانسرای رضا آورد امیر المومنین علیه السلام پرسید یا فاطمه این از کجا
بهم رسید فرمود بخور و مپرس یا ابا الحسن حمد و سپاس مر خدا را که مرا بفرزندی داد که مثل مریم بنت عمران هر گاه که زکریا
نزد او رفتی در محراب پیش وی روزی یافتی گفتی ای مریم از کجاست ترا این گفتی از نزد خدای تعالی روزی و [illegible] آنگاه
اعرابی آن توشه را برگرفته و بر شتر سوار شده بقبیله بنی سلیم رفت و در میان آن قوم بآواز بلند ندا کرد که بگوئید لا اله الا الله
محمد رسول الله آن جماعت شمشیرها کشیدند و گفتند که بی محمد کذاب میل کردی اعرابی گفت او کذاب نیست ای معاشر بنی سلیم بسخن
که خدای محمد بهترین خدایانست و محمد بهترین پیغمبرانست من نزد او رفتم گرسنه بودم مرا سیر گردانید و برهنه بودم مرا پوشانید پیاده
بودم سوارم گردانید آنگاه قصه سوسمار و آیت روشن و آشکارا را حکایت نمود گویند در آن روز چهار هزار کس بشرف اسلام و زیور ایمان (?) باز شدند
و بدلالت غایبه توفیق ربانی سالک منهج حق گشته روی از طریق باطل بر تافتند و در مجموعه و رام مذکور است که سلمان فارسی رحمة الله
هرگز خوان طعامی در پیش خود نکشیده که مشتمل بر دو نان خورش باشد گویند وقتی ابوذر غفار را ضیافت کرده نان جوین
با نمک پیش آورده ابوذر گفت که میل سبزی و سرکه دارم سلمان مطهره را مرهون ساخته تحصیل آن نمود تا ابوذر از خوردن فارغ
شد ابوذر گفت الحمد لله علی قناعة سلمان گفت اگر قناعت میکردی مطهره من بگرو نرفتی ای درویش بنواد حضرت
کشف نعمت دنیا هر گاه انبیا و اولیا که شهریاران کشور امکانند بی تنگی معاش گذرانند و اهل حب پیغمبر که مقصد آفرینش اند

نقل سلمان گوش کن
فارسی با ابوذر غفاری

در بیان شهوت لباس پرستی

در تسکین شهوت لباس

سدروز گرسنه ماند پس شکایت ما و قرار شکسته خطا دارنا لیدن بی برگی چاشت ما و فریب بیم کرخت ازین انگشت اعتراض بهم بحکم
قضا از روی رضاش در هم بس در هر لحظه حالی از احوال غصه بیهوده بنا به خود و بجای نعمت الوان و بنا و دندان صبوری بر جگر بایدفشرد
فردات که رنج و راحت هر دو به نهایت رسید و از نوشیدن شربت اجل گرسنگی و تشنگی بسر آمد هر دو یکسان گردد چه خوش گفت شیخ سعدی
لی خشت زن بخت درون خانه است ۱ از اسباب شاهیش بهانه چاشت ۱ مدام از پریشانی روزگار ۱ دلش بر حضرت غم سوکوار ۱
که از دیدن عیش شیرین خلق ۱ فرومیشدش آب حسرت بحلق ۱ شنیدم که روزی زنیبای شکافت ۱ عظام زنخدان پوسیده یافت ۱
بخاک اندرش عقد بگسیخته ۱ گهرهای دندان فروریخته ۱ دهن بی زبان پند مسکیف و راز ۱ که ای خواجه با بینوائی بساز ۱ چه امنیت
حال و هن زیر گل ۱ شکر خورده انگار یا خون دل ۱ چون زبان بیان در باب صبر و تسلیم ان شاء الله تعالی باز بر سر این سخن خواهم
رفت و عندلیب نظم و عظم شبم روضه سرشک فرمای ارم همین ترانه باز دیگر مترنم خواهد گشت و در این مقام بهمین اکتفا نموده
والله الموفق والمعین مجلس ششم در تسکین شهوات لباس و خودآرائی و مذمت شیوه زنانه خودسازی و رعنائی بر شیفتگان
رنگینی لباس و انسان صورتان معنی نشناس زرنت طبعان زیبا نموده که مهران رعونت اندوده دلالحضان حزونا رسیده و در دیده
گلگون قبا و سادر اهان منقش لباس و پیرون حریان اندرون پلاس دلستی جانان عاشق تن و خارستان جهران گل پیرهن مهوان
سراپا پوست باطن دشمنان ظاهر دوست زاغ سرشتان طاوس فام کرم طبعان ابریشم قبا ملون مزاجان سرخ و زرد و بوی مشتری
نگاهان جلوه فروش خودبینان خداناشناس ناقص عیاران رنگین لباس پوشیده نماند که حکم آیه کریمه ولباس التقوی ذلک خیر
باقتضای حدیث زین المؤمنین لباس التقوی زیبا ترجامه که کاف بندکا برا در کار ناخر لباسی که باز یافته کان الحجی بتکلف را آن
ناچار است لباس تقوی است که عبارت از پیراهن فروتنی و بردباری و ازار عفاف و پرهیزکاری و قبای دامن از خار زار هوسهای
نفسانی بر چیده و ردای سر بزیر بال شکستگی و کم ناکی در کشیدن وجیب پشمینه پوشی ساوس و دریا که دست رشت پیران و بنیاد ارزل
بر کنند و خرقه صد رنگ آمال و امانی را که بیوزن خار خار بساوس نفسانی دوخته شده از دوش انگندن و نعلین صرصات بلا ما بی
پای دل نشتی و چون خار سر خط تسلیم و رضا کرشتی و حنقان دست از آستین کوتاه دستی بر آوردن و کمر بندگی بر میان جان استوار
کردن صاحب سعادتی که بدین خلعت والا امتیاز و تشریف ان اکرمکم عند الله اتقیکم مشرف سر افراز گردد چه پروای آن
وا دارد که جامه فرو رشته یا کهنه در تن پوشیده و با برهنه که یکدم چهره مجالات را بنا فراخن از رخامت خطاهای نفس بعید جامه اطلس خطای نرم
دیگر سیاه را و رداوای مشک سلطانی بهتر از جواب بخی و نگ برابر نکند و جامه پاره پاره را در معرکه جهاد نفس اماره زره داودی
داند و خاک حسرتی که از ندامت در باختن فرصت طاعتی بر سر کند از افسر سلیمانی بهتر داند و بسرخ و زرد جهان بوقلمون چشم طمع
سیاه نموده بر صبغة الله دین پردازد و از خار خار سنجاب و سمور کریبان خاطر را رهانیده بطوق بندگی حق گردن مباهات
افرازد ۞ لمؤلفه ۞ عاقلی در قبای معنی کوش ۱ نفس دیبای بیست و بنا پوش ۱ چه کشی از پی هوس تن را ۱ گر تو عشق جامه بس تن را ۱
جامه از بهر پوشش عامست ۱ خاص کانرا برهنگی جامه است ۱ عاقلان فربه از درون رانند ۱ که غم خوان و جامه کم دانند ۱

ابنائه

در بیان شهوت لباس خودآرائی

سؤال الشیخ جواب
نشستن بی ...

زینة الله ناسب دین باشد ۱ زینة الله جمال دین باشد ۱ از زبده خلوت اصطفا حضرت خاتم الانبیاء مرویست که من تشبه
کرامة الاخرة بلبیع ذینة الدنیا حاصل معنی آنکه هر که کرامت آن جهانی کند و قدر عزت جاودانی بخواهد دست تصرف از زینت
دنیا کشیده و دامن خواهش از آلایش آن چیده میدار و مرویست که در فتح باب سالکان که حضرت امیرالمؤمنین در خطاب فرموده
که ای اشعث احببت آلاف قنم و دستة آلاف دینار و دستة آلاف کلمات جامعة بعنی یابلی از شش هزار کوسفند
یا شش هزار دینار که شش هزار کلمه که جامع فوائد باشد کدام و برزد تو خوشتر است مجرب است آنحضرت کلمات را اختیار فرموده
آن خازن گنجینه عرفان سر درج بیان کشود ولآلی آبدار آن کلمات را بدامن کوشش سپرد آنگه زبان بشروع آغاز فرموده از آنجمله
مضمون این سخنست که یا علی چون مردم بزینت لباس مشغول کردند تو بزینت دین مشغول شو ۞ لمؤلفه ۞ خواجه تن را طلاق نا داده ۱
دین فرو هم جهت آزاده ۱ دین بنیاد کرت غم و انت ۱ زانکه کابین دین طلاق تنست ۱ منقولست که حق سبحانه و تعالی بموسی کلیم
وحی فرموده که هر که ظاهر او آراسته تر از باطن او باشد دشمن منست حقا و هر که ظاهر با طنش یکسان باشد دوست منست حقا و هر که باطنش از
ظاهرش آراسته تر باشد ولی منست حقا و در خبر است که چون آدمی را بجنازه گذارند و رواحان کنار جنازه بفنی عبرت ناه کالبد افتانی
باغاز اجل بر لوح تخته تابوت نگارند حق تعالی چهل سوال از وی نماید از جمله سوالات یکی آنست که ای فرزند آدم ظاهر خود را که منظر
خلایق بود زینت کردی و باطن خود را که محل نظر من بود و اگذاشتی و مقیدان شیوه الوان پوشی و آئین مهران با زار خود فروشی
که پیوسته حت منقش نگاه این معروف داشته آئینه خواطر دل را که جلوه گاه انوار حقیقت و در زنگ اندیشه های باطل گذاشته اند
نمانم که در جواب این سوال چه گویند و با آب شد آزاین احوال نیل سیاه روی از چهره انفعال جگر تشنه چگونه بشویند عجبا زینت دلی از
بهر صفای خانه از گرچه هزار زینت دل را بر سراسر دنیا و تن را بلباس و جانقش و نگار نمودن در درون و دوور خانه
ظلمت و لاجورد اندوده کردن است و آئینه در زنگار و آئینه وا را زنگار روشن با شمع را خاموش و فانوس را بر نیان پوش نمودن
امیرخسرو فرماید نظم جهد کن دل زنده کن تن را چه آرائی بزر ۱ مرده را سودی ندارد گور پرنقش و نگار ۱ خلاصه گفتگو آنکه عاقل
دقیق میباید در هر باب حصول رضای الهی و وصول مدرجات سعادت الجهانی را مقصود اصلی و علت غائی هستی خود دانسته
اعتبارات دنیای فانی و تجملات دو روزه این جهان سست مبانی را از جمله توابع و زواید شمارد که اگر یا نقصان بحصول اخروی
تحصیل فرماید هرچه تن بها و الا دیده خواهش از آن دوراک آن را بر پوشیده زهر مرارت ترک آن را بطوع و رغبت نوشد و همچنین و در امر کسی
تحت نظر اباحت و حرمت آن نموده هر که لباسی و زیوری که تزئین بآن منافی شرع مبین باشد و نفس آن موجب عریانی از لباس
دین باشد احتراز از آن لازم داند و بر نگینی دیراقی فریفته نشده و دامن برضای پاره پاره فرو که خلاهت رضانت نیفشاند
و لباسی که در شریعت پیغمبر منهی عنه و مذمومست بر چند قسم است لباسی که طلا یافته یا حریر محض باشد چه ازین حلال حرام حضرت
سید انام مشهورست که فرموده هذان محرمان علی رجال امتی یعنی پوشیدن طلا و حریر بر مردان امت من حرامست و در کافی
از حضرت امام جعفر صادق مأثورست که لا یلبس الرجال الحریر والدیباج الا فی الحرب حاصل معنی آنکه نمیباید مردان حریر و دیباج

مکرّه جنگ نیز از آنحضرت مرویست که حق عزّ و جلّ طلا را در دنیا زینت زنان گردانیده و حرام کرده است بر مردان پوشیدن آنها را و خاز کنار ون و قرآن و در کتاب کمال الدین و تمام النعمه مذکور است که سر در مردان خدا علی المرتضی روزی خطبه بخواند و بخش سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی طرز بزبان و حق ترجمان جرانه صعصعة بن صوحان بر خواست و بیان وقت خروج دجّال را از آن قدوه ارباب کمال در خواست آنحضرت بذکر علامات آن وقت پرداخته این مضمون ادا فرموده که خروج دجّال وقتی خواهد بود که مردمان نماز که ها را اضایع کنند و دروغ را حلال دانند و ربا خورند و رشوه گیرند و بنیانها را مشید سازند یعنی بنا و دیوار عمارات را گچ کاری بلند کنند و دین را به دنیا فروشند و سفها را عامل سازند و با زنان در کارها مشورت نمایند و قطع رحم کنند و تابع هوای نفس گردند و خونها را سهل شمارند و علم ضعیف شود و ظلم فخر گردد و امرا فاجر و وزرا ظالم و عرفا خاین و قاریان فاسق باشند و گواهی دروغ ظاهر شود و فسق و فجور علانیه کنند و بهتان و اثم یعنی گناه عظیم یا شرب خمر و طغیان و نافرمانی خدا از حد برون این جماعت غالب شوند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را مزخرف یعنی طلا کاری یا مطلقا زینت نمایند و منارها را بلند سازند و بدان را اکرام کنند مجملا آن حضرت بهمین طریق بیان ذکر علامات دجّال میکردند تا فرمودند تشبّه النساء بالرجال والرجال بالنساء یعنی زنان خود را بمردان و مردان خود را مانند زنان سازند و نیز جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر روایت کند که حضرت رسول لعن کرده مردانی را که تشبیه بزنان کنند و زنانی را که تشبه بمردان نمایند الحدیث بشک نیست در اینکه پوشیدن طلا و حریر از جمله تشبه زنان کردیده و جمعی از تشبه بزنانست و تشبه بزنان بحکم سیاق حدیث اول و حدیث دویم در شریعت نبوی و ملت مرتضوی حرام است مردمان آن خرچشنه زمانه اینست که در احادیث مذکوره بنظر تامل نکرده و پوشیدن لباس زنان سر خود را بسنگ فرو نبرده و دیوانگی هوا و هوس کار بیت مردی خود را بباد زده بدلالت پیره زال دنیا و نفس اماره با شوهر نازند و زن سیرتانی که عمر گرانمایه را با آرایش صورت بسیار نهند در آیینه اوضاع و اطوار یکدیگر نظر کرده روز و شب بنقاشی خود پردازند دعوی مردی چون توانند کرد و در صف مردان خدا جگر آن توانند آورد و اگر و خدا در پوشیدن حریر و طلا اصلا عذابی نبودی بایستی که عاقل مروت از تشبه زنان و از هم کسوتی ایشان عار داشته احتراز نمودن لازم دانند بکیف نهدیات و تشدیدات در آن باب وارد گردیده است از آنجمله در من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر صادق روایت شده فرمان خانی سوماً از حضرت امیرالمؤمنین مخاطب ساخته این مضمون ادا فرمود که من دوست میدارم برای تو آنچه برای خود میدارم انگشتر طلا با انگشت مکن که بدرستی آن از زینتهای شیطان است و سواری مکن بر زین بالائی که میان آن حریر سرخ باشد که بدرستی که آن از مراکب شیطان است و حریر مپوش که اگر بپوشی میسوزاند خدای تعالی پوست ترا در روزی که ملاقات کنی او را **لمؤلفه** لباس زینت گر چه بس دلکش است ۞ بپوشی مرو زانکه او آتش است ۞ ز کرمی بر بپاه برآورده ۞ بزینت ده جامش پرورده ۞ مهیاست لعنت مکن دل طپش ۞ قباهای زرتار آتش خنده بر عقل بی دانشی که برای آرایش خود را مستوجب عذاب خدا کند و گریه بر حال صاحب جهلی که جهت جیفه مطلب سهلی در لباس مخالفت با مالک الملک زند و خاک بر سر ابتری که برای سندلی زری سر خود را ان المتقین فی مقام امین فی جنات و عیون امانند و وای بر حال خود آسانی که بپوشی جامه حریر با طلایی خود را از کرامت یلبسون من سندس واستبرق متقابلین بی نصیب سازند و از زمره افسر سروری در بار نعمه گرامی

منزلت کان کونوا من شباب اهل الجنة التی الی اهل الدنیا لم تحمله ابصارهم ولماتو نزاما من شهوة النظر الیه محاسن قدره انکه اگر جامه را از جامه های بهشت بر اهل دنیا افکنند چشمهای ایشان تاب دیدن آن نیاورند و از خواهش غلبه شوق از دیدن آن بمیرند ای سفیه جاهل و ای مغرور بخود مایل ای میر خرابات جوانی و مستی و ای رهبان کلیسای خود پرستی ای دو دو کش عقلت کشتی و زبونی و ابره آستر زنجیری سیاه دامنی که از مهر قبا چون بند بر سینه گره برابرو و عکس و از غم جامه مانند آستین هم چین چینی و از فکر لباس رشته جانت چون زه پیراهن در صد خورده و غصه پوستین سمورت مانند گریبان کلاهت تنگ فشرده و سودای زنجیر طلا چون دوایر سر بیجهای بر سهاده و هوس گریبان سمور گره بصفت در پوستینت افتاده و تجمیل کمربند طلا باف غنچه کمر سلسله داری چینیل زنار برای نا کی چون علاقه سر در بی کناری لذت پوشیدن حریر نه آنقدریست که با عذاب الیم سیم مقاومت تواند کرد و زینت قبای طلاباف نه قابل آنست که خدا و رسول خدا از برای آن خشم توان آورد اگر منظور از پوشش اطلس و دیبا تزیین بحریر طلا کسب اعتبار و محترم بودن در نظر خلق روزگار است حضرت باری دو ستدار عزت و خواری تعالی شانه کم از کسی نیست که با عزت دیگران از خاری او بپروا نکنی و برای نظر التفات بکسان خود را از نظر عنایت او افکنی **چشمی** مباد آنکه او کسی را کند خوار که خوار او شدن کار ایست و دشوار ۞ و اگر تو نازپرورت از درشتی لباس کرباس ابا مینمایی و طبع نازکت را از پوشش درویشان و هم کسوتی ایشان عاری آید نیکو تامل کن که هرچند شریف قوم و عزیز خلق باشی از حضرت مصطفی و علی المرتضی صلی الله علیهما و آلهما که اشرف کاینات و باعث ایجاد ارضین و سموات بودند عزیزتر نخواهی بود که عمری چون غنچه سر بجرگه در پوشش کشیده لباسهایی مانند مشک پشمینه بحثن پوششی که ذرانیدند نه از لباس که با شان تنگ و عار بود و از جامه چند دار برخواطر مبارکش نمی بارید شیخ صدوق رحمه الله در کتاب خصال حدیثی روایت کرده که حاصل معنی آن اینست که مردی بخدمت حضرت رسالت پناه دوازده درهم آورده جامه آنحضرت کهنه شده بود امیرالمؤمنین علی را فرمود که یا علی این درهم را بگیر و جامه از برای من ابتیاع کن که بپوشم آنجناب فرمود که ببازار رفتم و پیراهنی به دوازده درهم خریدم نزد آنحضرت آوردم فرمود یا علی پیراهنی غیر از این نزد من خوشتر است آیا صاحبش را جانا می بینی که فسخ بیع کند گفتم نمیدانم پس نزد صاحبش آمدم و گفتم که رسول الله این پیراهن را نپسندیده و غیر این میخواهد فسخ بیع کن پس درهم ها را داد و نزد رسول الله آوردم آنحضرت همراه من ببازار آمده که پیراهن خرد جاریه را دید بر کنار راه نشسته میگریست از او احوال پرسید گفت یا رسول الله اهل من چهار درهم بمن داده که از برای ایشان چیزی خرم گم شد و جرات نمیکنم که بسوی ایشان روم پس حضرت رسول الله چهار درهم با و عطا کرد و فرمود که بسوی اهلت رو و آنجناب ببازار رفت پیراهنی بچهار درهم خرید و پوشید و حمد خدا بجا آورد پس بنظر آنحضرت آمد که بر سر راه آمده مردی برهنه را دید که میگفت که هرکه مرا بپوشاند حق تعالی او را از جامه های بهشت بپوشاند آنحضرت پیراهنی که خریده بود از بر بآن سایل داد و بعد از آن ببازار رفت چهار درهمی که مانده بود پیراهنی خرید و پوشید و حمد خدای را کرده بسوی منزل خود باز گردید همان جاریه را دید که بر سر راه نشسته میگرید پرسید که چیست ترا که نزد اهلت نمیروی گفت یا رسول الله دیر کردم میترسم که مرا بزنند جناب مقدس نبوی امر فرمود که پیش باش و مرا بر اهل خانه خودت دلالت کن و آنجناب آمد تا بر در خانه ایشان ایستاد و فرمود که السلام علیکم یا اهل الدار اهل خانه جواب

موعظه

در پوشیدن لباس زنان و مانند ایشان

منع از حریر
تجمّل العین

در بیان شهرت لباس

آنحضرت را شاه ولایت رسول الله سلام را اعاده فرمود باز نگفتند بار دیگر اعاده فرمود گفتند و علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله برکاته
حضرت فرمود که باعث چه بود که در سلام اول و ثانی ترک جواب سلام من کردی گفتند سمعنا سلامک فاحببنا ان تستکثر منه یعنی سلام
ترا شنیدیم و جهت آن مبادرت بجواب نکردیم که سلام تو برما دو عای فزون در حق ما مکرر واقع شود پس آنجناب فرمود که این جاریه که در برگرد
او را مراجعت میکنند گفتند یا رسول الله حرة لمشاک یعنی جهت قدوم تو او را آزاد کردیم پس آنحضرت فرمود که الحمد لله دوازده درهم
عظیم که برکتش عظیم تر از این باشد که حق تعالی دو برهنه را پوشانید و بنده آزاد کرد باید حاضر شد پس تسلیم و رضا حضرت علی
المرتضی ع مأثور است که روز جمعه بر منبر بود بشرافت قدم مبارک پایه منبر سر مباهات بر عرش رفعت می سود و جامه کهنه بر تن و در بر
و دست زبان حکمت بیان تخم شقایق حقایق در ریاحین و لشیئی در دلهای زنین مستمعان میکاشت آنانکه میگفتند لعلی و
علی رضی هذه حتی استحییت من راقعها ما لعلی و زینة الدنیا کیف افرح بلذة تفنی و نعیم لا یبقی غلام معنی المراد بسی که چندبار
رقعه بر رقعه و پینه بر پینه دوزانیدم جامه مرقع خود را که از دوزنده او شرمنده شدم علی را با زینت دنیا چکار است چگونه شوم خوشدل
که انجام او فناست و نعیمی ناپایدار و بی بقاست و از آنحضرت نیز مرویست که در ایام خلافت پیراهنی به درهم خرید و آستین او را
آنچه زیاده از قدر کفاف بود برید از سبب آن استفسار کردند فرمود که این لطهارت اولیٰ است و به تواضع انسب با قتدای مسلمانان
الیق ای درویش وای ولیکن جامه پاره پاره خویش هر کلاه سر در خلایق ما پیراهنی که بچهار درهم خرید لایق صد رکار را از قبای چینه دار
جامه داشته باشد ما سالکان بی دم و فنا را که بجز گو سپردن رستا خود را از شان بیرون امامت رفیع تر شمردن غایت کج
و کمال خویش نشناسیست پس سزاوار آنست که به قیمت اندک خورسند بشاکر باشی و در وقت هر آرزوی خاک که در دست برفرق دل بگشی
از لذت با سایش بی علاقگی نباتی قناعت کنی و از جاهای پوشیدنی از دید چشم الکتفا فرمائی **مؤلفه**. بپوش چشم ز وضع جهان و عشرت
کن به پینه در رخ کاینات وصلت کن ۱ ز نقد عزیز ترا اگر لباس پرست ۱ بجامه که لباسی رسد قناعت کن ۱ دیگر از جمله لباسهائی
که در شریعت غرا و طریقت حضرت مصطفی ص و علی مرتضی ع پوشیدن آن مذموم است لباسیست که آدمی بآن مشهور و انگشت نمای خلق گردد
چنانکه در کافی از حضرت ابی عبدالله ع منقولست که ان الله یبغض شهرة اللباس یعنی بدرستی که خدای تعالی دشمن میدارد شهرت لباس را
و از همان جناب مرویست که کفی بالمرء خزیا ان یلبس ثوبا یشهره کساه الله یوم القیمة ثوبا من النار یعنی کسی که جامه پوشد که باعث
شهرت شود بر چند قسمت یکی آنکه بسیار نفیس گران بها باشد و از آن بجهت صاحبش نزد امثال و اقربا و حد تعارف بیرون رفته انگشت
نمای مردمان گردد و دیگر آنکه از غایت رشتی و کثافت و کمال زبونی و ملامت که بپوشند خود را مشهور سازد و بر زبانها اندازد و جولاهی
و قد بجای قبا پوشند و غزل و لیسان عوض کرشه بر میان لبستن و امثال آن چنانکه رسم متصوفه مدبریست و طالبان مرید پروری است
و حکمت که احادیث مذکوره شامل این هر دو قسم باشد پس لایق آنست که در لباس از هر یک اصناف شیوه تعارف مرعی داشته
دست از ضابطه اعتدال و میانه روی بر ندارد و به سر کشی نفس نافرمان جهار مناسبت و بیرون امثال و اقران را لکلفه از قطار انتخابا
جلی سر بصحرای حرزه درائی نگذارند که چنانکه عمر عبدالعزیز را که از خلفای ملوک بصفت ہوشمندی و حسن سلوک امتیاز داشت او را پسرکی بود

در بیان شهرت لباس

در بیان شهرت مجالست حریفان ظریف خوی

که انگشتری نام کردی که نگین او را بهزار دینار که تخمینا ده سی تومان این روزگار بوده باشد خریداری نموده بود چون خبر پدرش رسید
نامه بوی نوشت که انگشتری را بفروش و هزار درویش را بآن رعایت کن و از دری نقره انگشتری ابتیاع کن و بر آن نقش کن رحم الله امرءا
اعرف قدره یعنی رحمت کند خدای تعالی مردی را که قدر خویشتن را بداند و از حد خود تجاوز ننماید دیگر از جمله لباسهای مطرز شریعت مطهر
و در آیین ملت اثنی عشریه محرز است جامه ایست که باطن آن نه در خورد معیشت نه چون صورت پاکیزه و نیکو باشد بلکه پال حرام
خریده باشند و از حق کسان بریده شده باشد و لباسی چنین نار را پوشش بهشت ستم یافته را فراخ چشمان مانند پور و نار هم یافته
باشند و هنوز اهل تمیز چون لباس کهنی پوشش مرده و دال مرض حرارت و جامه که دامنش بهشت حرمت آورده و کریبانش در دست
هزار شبه برده باشد پوشیدن آن در دامن پاک داشتن مانند کشف عورت قبیح و ناروا و قبای آلی که نقش از دوک بیوه زنانی بر
کشیده شود و در نظر سوختگان تقوی آتش سوزان و جامه ملکوتی که چون دل فروزی آب رنگ چنبرد در دیده مردان خدا چون
لته حیض زنانست چه مبارک قبائی که بوزن دلها دوخته شود و نابرازنده جامه که از بی ادای حق خدا اندوخته کرده چه بود
اگر این قوم شوخ چشم چنانکه در آب آب جامه میشویند در جلیت اباحت بر آن میسودند و این همه سعی و تلاش که در خوبی طرح
قماش مینمایند صد یک آن پاکی معنی می بودند کاش دیده بصیرت این جمع لامی لیسیدند و الحق که روشن شدی چنانکه نفاست ظاهر
می چینند و نجاست باطن را نیز ومیدیدند و بجز کینی و کساف صوری تن در داده دامن رغبت از آلایش معنوی بر چیدندی **حکیم سنائی**
دیده دقیق بکی برآکند ۱ از نده زیر جامه ژنده ۱ گفت این جامه سخت خلقانست ۱ گفت زان چنین ارزانست ۱ چون بجویم حرام خوی
دین لجامه لایق نباشدم باز این امت پاک حلال نکین روی ۱ نه زمال حرام رنگین روی **مجلس هشتم** در مجالست حریفان ظریف
و مصاحبت غفلت پیشگان بی آبرو که عمر عزیز خود را مانند عود لبشعله آواز رود و سرود سوختی و بچشمک زدن گردش جام زلالی
تکلیف ساقی سعادت نشئه باقی را بنشئه مستی فروختی بدان ایطالب سرچشمه زلال تحقیق سقاک الله وایانا من سلسبیل التوفیق
که آدمی مدنی بالطبع بهشته و در کرته یکتائی نشستن و در بستان آمیزش بر روی خلایق با الکلیه بستن متعسر بلکه متعذر است چه هر کس
در امر معاش و معاد باعوان و انصار محتاج و در اختلاط با جمعی از عوام و خواص ناچار و بمصاحبت لکن طائل با فراد
در هر صنف صاحب کمالات مباینه بنظر تحقیق و تمیز کرده از کاه انام قریبی و از فرقه خاص و عام هم نشینی اختیار کند که مصاحبتش
سبب تضییع سرمایه عمر لیا بدرد آشنائیش باعث بیگانگی از درگاه خدای عزوجل نگردد بلکه بجز مرافقت و فیض مصاحبت
در اصلاح حال اینکس ساعی و در بیان جانش نفس سرکش را از سیه کاری بشاه راه آگاهی داعی باشد از مردم دیده منتش و نور
چون آنکه نقش حضرت سید انام ص منقولست که قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس قال من یذکرکم الله رؤیته
و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله حاصل مضمون الحواریین که خواص حضرت عیسی ع بودند بآنحضرت گفتند
که یا روح الله با که هم نشینی کنیم فرمود با کسی که دیدن او و ملاحظه اوضاع و اطوار او خدا را بیاد آورد و گفتار او بر علم دانش
شما افزاید و کردار او شما را بآخرت ترغیب نماید و نیز از آنجناب ص مرویست که مثل الجلیس الصالح کمثل الداری ان لم یحذک

موعظه

مصاحب غافل
بیشک بر جان آنکس بود

من عطره علقک من ریحه ومثل الجلیس السوء کصاحب الکیر ان لم یحرقک من شراره علقک من دخانه یعنی
همنشین صالح مانند عطار است اگر از عطر چیزی نرسد از بخارات او معطر و خوشبو میشوی و همنشین بد مانند صاحب کوره است چون دود
وحشت و امثال ایشان اگر شراره آتش خود ترا نسوزاند باری اثر دود و دودش بتو برسد و بر ظاهر است که سالکان طریق فنا و تاجران
چند روز دنیا را برای خریدن متاع بندگی سرمایه عمر در روزه زندگی هست و چنانکه آدمی روز و شب درهم و دینار را از کیسه برای
حوادث روزگار پاس میدارد و اگر ملیمی از آن بمصرف ناروا رود داغ ملال او را جان ریز بلکه جان میگدازد سرمایه عمر زندگی را نیز بهتاب
از طاران نفس و هوا و راه زنان طریق هدا کما ینبغی محافظت نمایند و در رفت هر نفسی از انفاس عمر که نه برباد خدا گذرد عمری در
تاسف برهم سایند و این سرمایه خطیر را این گوهر بی مثل و نظیر را دزدی رباینده تر از مصاحب ناجنس و آفتی عظیم تر از مجالست نابجا
الانس نیست چه هرچند آدمی در بیهوده حال منکر کردار و گفتار و اطوار ایشان باشد اما رفته رفته به رباینده گی لطایف و خوش آیندگی
ظرایف طبع سخن و ادراک قبایح افعال و اقوال چشم و گوش و دل را کور و کر میسازند نرم نرم انیس با مرام مرافقت خود کشیده
در ورطهای سخت محال انداز و صفی جزو دارد میشود که سرمایه عمر عزیز را ضایع ساخته و نقد تقوی و ایمان را ابتغار هوس بازی حریفان از باخته

نظم
ای برادر میگریز از یار بد / یار بد بدتر بود از مار بد
مار بد تنها ترا بر جان زند / یار بد بر جان و بر ایمان زند

الفقره آخر که جلوه گاه و منظر انظار است وسط آن با خداوند خود شناسا وا از آن روزن در نظاره گلشن آثار عظمت کبریایت از تا بنگر
هم نفسی با دشمنان دوست نما تیره دل شوی مصاحبتشان بر لهو و لعب و خیره میشود چشمی که در نگارخانه کاینات جهت دیدن
آثار صنع کردگار در گلشن روزگار برای گلچیدن اعتبار آفریده شده راه آمد و شد هوسهای نفسانی میکرد و گوشی که لایق گوشوار مواعظ
و نصایح و لطایف شایسته در سخنان خدا و رسول و ائمه و اکابر دین است وادی و سبیل حرفهای باطل و مدحل هزار بانی سلسله سخنان
لاطایل میکرد و در سیر انگشت زبانی که بگرداندن سبحه الهی و تکرار اذکار نامتناهی شرف اختصاص یافته مسواک دهان تار نخهای
طنبور هرزه گوئی بیهوده سرائی میکرد و دو درج دهانی که بحجاب پرده عیب پوشی و امانت داری گوهرهای پوشی نامزد گردیده از هرزه
خندی چو پرده مردم از هرزه گوئی مانند دست اهل تاسف افسوس میکرد و در این مجلیت از نتایج صحبتی این فرقه
آثار و مفاسد هم نشینی این طایفه بی سعادت ضایع روزگار اما تفصیل آن پوشیده نماند که چندین مفسده که اغلب بر مصاحب
مردم بد سیرت مترتب میشود در نظر عقل کامل هر یک به تنهائی سبب اجتناب از آن قوم بی سعادت میتواند گردید اول هرزه گوئی
و هرزه خندی که سیلاب خانه دل و دین و آتش خرمن و نار رنگین است و بنده را از فضیلت خاموشی که حصار عاقبت دین و دنیاست
محروم میسازد و معصیت مردی دل که اعظم جمیع مصیبتهاست نظم زنده نکرده است نامرا از سخن لب بسته ایم جنبش با آوازه حرکت
دلست آواز ما حضرت عزت و متکلم بی آلت جل شانه در سوره ق میفرماید ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید
حاصل آنکه بیرون نمیافکند آدمی از دهان خود هیچ سخنی یعنی هیچ کلامی متکلم نکند مگر نزد او باشد آن قول نگهبانست مهیا
که ضبط آن مینماید آن دو فرشته اند که بر یمین و شمال آدمی جای دارند و افعال و اقوال او را ضبط کرده و در صحیفه

و حضرت امیر

و حضرت امیر المؤمنین ع از جناب پیغمبر ص روایت فرموده که مقعد ملکیک علی ثنیتیک و لسانک قلمهما و ریقک مدادهما یعنی محل نشستن
دو فرشته تو بر دو دندان پیش تست و زبان تو قلم ایشانست و آب دهن تو مداد ایشان و جاری میشود آنچه یعنی لا طائل میگوئی
آنچه بکار نمی آید و شرم نمیداری از خدا و نه از ایشان و از حضرت امام زین العابدین ع ماثور است که لسان ابن آدم یشرف کل یوم علی
جوارحه فیقول کیف اصبحتم فیقولون بخیر ان ترکتنا یعنی زبان آدمی مشرف میشود هر روز بر اعضای او میگوید چگونه
صباح کردید میگویند صباح کرده ایم بخیر و خوبی اگر تو ما را بگذاری یعنی حال ما خوشست اگر از جانب تو ما را ناخوشی و آسیبی نرسد

زبان بسیار سر بر باد داده است / زبان سر را عدوی خانه زاد است
عدوی خانه بخشد تیز کرده / از آن خصم برون پرهیز کرده
نشد خاموش کبک کوهساری / از آن شد طعمه باز شکاری
خموشی پرده دار راز باشد / نه مانند سخن غماز باشد

اساس حسن اخلاق بی زبوری حب چشم اهل نظر بنا بر محفظ خوب اطوار بی مهر خاموشی در محک شناسائی ارباب تمیز اعتبار را نشاید از جمله
فواید خاموشی هفت فایده است که هر یک از آنها نیز متضمن چندین فایده است اول آنکه عبادتیست بی رنج و عنا دوم زینتیست
بی تلبس بزیورهای گران بها سیم هیبتی است بی شوکت حکومت سلطانی چهارم حصاریست بی احتیاج حراست و پاسبانی پنجم
آنکه آدمی را از شرمندگی و عذر خواهی و پشیمانی مستغنی میسازد ششم آنکه کرام الکاتبین را برنج نوشتن مزخرفات نمی اندازد هفتم
پرده پوشیهای عیوب و خازن کنج خانه است و حضرت سید عالم ص منقولست که طوبی لمن انفق فضلات ماله و امسک فضلات
لسانه حاصل معنی آنکه خوش کسی که خرج کند زیادتیهای مال خود را و نگاه دارد زیادتیهای زبان خود را و مرویست که من حفظ ما بین لحییه
و رجلیه و فی روایه دخل الجنة یعنی کسی که محافظت کرد زبان و شکم و فرج خود را داخل بهشت شد چهار سخن بیک مضمون از چهار
پادشاه منضبط کرده اند که الحق یکدانه گوهر آن بعالی جهان ارزد و از آنجا بدریت گوش هوش را زینت بخشید یکی گفته مرکز پشیمان نشده ام
از آنکه نگفته ام و دیگر پشیمانم از آنکه گفته ام و دیگری گفته پشیمانی گفتن سخت تر باشد از پشیمانی نگفتن و دیگری گفته که هر حرفی که از زبان من
جسته دست تصرف مرا از خود بسته و هر حرفی نگفته ام مالک اویم خواهم بگویم و خواهم نگویم تصحیح این کلمات بمرتبه کاینات در شب
معراج در طی عجایبی که در آنشب ملاحظه کرده بود فرموده اند که سوراخی دیدم که گاوی بزرگ از آنجا بیرون می آمد و میخواست
که باز بجای خود رود و نمیتوانست گفتم یا جبرئیل این چیست گفت این امثال مرد است که سخن بزرگ از دهن بیرون انداخته و پشیمان
شود و خواهد که بموضع خود باز گرداند نتواند و از جمله وصایای حضرت رسالت پناه ص که ابوذر غفاری را مخاطب ساخته گوشکش
عالمیان کرده اینست علیک بالصمت الا من الخیر فانه مطردة للشیطان عنک و عون لک علی امر دینک یعنی بر تو باد خاموشی که شیطان را از تو میراند و در امر دین
یاری ده تو است ابوذر گوید گفتم یا رسول الله زیادتی کن فرمودند که ایاک وکثرة الضحک فانه یمیت القلب ویذهب بنور
الوجه یعنی حذر کن از بسیاری خنده که آن دل را میمیراند و نور رو را زایل میگرداند و در صحف موسی ع مذکور است که عجبت لمن ایقن
بالموت کیف یفرح ولمن ایقن بالنار کیف یضحک حاصل مضمون آنکه تعجب از حال کسی که میداند خواهد مرد شادان میشود و کسی
که یقین داند که آتش جهنم خواهد بود چگونه خندان میگردد و شیخ طوسی رحمه الله از عالی ارز پرستی و آموزش سافی کرده حضرت امیر المؤمنین ع

نشیمن ملکین کاتب اعمال

فواید خاموشی

حکایت چهار پادشاه

حکایت شب معراج

وصایای ...

در بیان خنده

منقولست که خنده حضرت رسول صلعم تبسم بود یعنی از قدر لب خنده تجاوز نمینمود روزی بجمعی از جوانان انصاری گذشت وایشان باهم
گفتگو میکردند و دندانهای خود را برهنه مینمودند آنحضرت فرمودند یا هؤلاء من غره منکم امله وقصرت به فی الخیر عمله فلیطلع
فی القبور ولیعتبر فی النشور واذکروا الموت فانه هادم اللذات حاصل معنی آنکه ای جماعت هر که از شما امل مغرور ساخته
وعملش بسبب آن امل یا غرور در نیکیها قاصر گشته پس باید که بقبور گذشتگان نظر کند و در حشر و در کمان از روی اعتبار تامل نماید و
بجا … رسانند که مرگ یاد کرده مرگ ویران کننده بنای لذاتست و در مجموعه ورام از سلمان فارسی منقولست که ثلث اعجبتنی حتی اضحکتنی مؤمل
الدنیا والموت یطلبه وغافل ولیس بمغفول عنه وضاحک بملا فیه لا یدری اساخط رب العالمین عنه ام راض عنه ام … حزنی
… مرا تعجب آمده چه آنکه مرا از آن خنده آید یکی کسی که در آرزوی دنیا رو که کام او از این غدار بر … یا آنکه مرگ در طلب است
وکسی که از مرگ ومال کار خود غافلست با آنکه مرگ از او غافل نیست وکسی که خنده بسیار کند یا آنکه نداند که پروردگار بر او خشناکست
یا از او راضی است وسخنی یکی از اکابر است چنانکه کرب تن بهشتیان برسبیل فرض در بهشت که جای شادی وسرورست کمال تعجب دارد خنده
اهل دنیا نیز در دنیا که محل اندوه وغم وسرای حیرت وملامت نهایت استبعاد وتعجب دارد و در کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل
کرده که آنجناب فرموده اند که لا تبدین الواضحة وقد عملت الاعمال الفاضحة ولا یامن البیات وقد عملت السیئات خلاصه
معنی آنکه دندانهای خود را مکن بخنده و حال آنکه کردی عملهائی که باعث رسوائی تست در آخرت یا در دنیا وایمن مباش از عقاب و
غضب الهی وسطوت پادشاهی و حال آنکه مرتکب گناه شدی و همانا از حضرت امام حسن … مرویست که بر جوانی گذشت که میخندید آن
حضرت … بیان دیده بعبرت او را از خواب … آغاز کرده گفت آیا از پل صراط گذشته گفت نه فرمود که به بهشت
رفت یا بدوزخ گفت نمیدانم فرمودند فما هذا الضحک چون از پل صراط نگذشته واز اندیشه بهشت ودوزخ فارغ البال نگشته پس این
خنده چیست گویند آن جوان را بعد از آن کسی بخندان ندید و در خبرست از جناب مقدس نبوی صلعم که از جبرئیل سؤال فرمود که مالی لا اری
میکائیل ضاحکا قط قال انه … یعنی چیست که من میکائیل را هرگز خندان ندیده ام گفت ما ضحک میکائیل منذ خلقت النار
یعنی نخندیده میکائیل از آن وقت باز که آتش دوزخ آفریده شده است ومنقولست که حضرت عیسی علیه السلام بگذشت بر جوانان که بلهو ولعب
ونشاط مشغول بودند فرمودند این چه حالتست گفتند بیکاریم فرمود می پندارید که بیکارید شما را چندان کار هست که اگر بآن مشغول
شوید یکساعت فارغ مباشید واز حضرت سید الانام صلعم ماثورست که لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم علی انفسکم کثیرا
یعنی اگر میدانستید شما آنچه من میدانم هرآینه کم میخندیدید و بر حال خود بسیار میگریستید القصه … ازآن …
و کاروان عمر سبک … ترا از آن چند …
راهی در پیش و مانند اجل … از قفا و چون طول امل چاهی در راه ومثل تکلیف باری بر دوش وهمچو شیطان راهزنی در کمین …
بچه دست ودل گل ذوق در چمن انبساط توان چید وبکدام دل خوشی خنده شکفتگی بالبش آشنا توان کرد لمؤلفه درین … گفته

غنچه بیهوده مخند ای دل خویش با در شکفتن مبند ای رشته … وی حزن دست برهم چه برگ ای کز فرداشوی دست فرسوده مرگ ای بیادی دلا

از اثر

در مذمت غیبت

از اثر بخزانم از حیرت خویش آسوده ترم ! که چون تاک … چکان ! ای … ساز ره آبیان ! در این گلشن از روی اعتبار ! بکرم
به حوض چه ابر بهار ! و دیگر از جمله مفاسدی که ترشحی آمیزش … آن و کل خارستان صحبت بیخردان غیبت مؤمنان و بدگوئی مسلمانان از جمله
قوانین قبیل باشد چون کمان … در حق مردم بردن و در پیدا کردن عیوب کسان قدم تجسس و تفتیش افشردن و دروغ گفتن وافترا
بستن و بناخن … سخن چینی خاطر برادران دینی خستن وغیبت عبارتست از غایبانه تصریح یا اشعار بعیب کسی کردن بنوعی
که اگر آن کس بشنود آزرده شود این صفت خبیثه ناپسند که در این روزگار … بی کمالی و فعل مجلس … گردیده و … حق
اهل ایمان … قرآن مجید … است قال الله تبارک وتعالی فی سورة الحجرات ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم
ان یاکل لحم اخیه میتا حاصل معنی آنکه بقول مفسرین آنست باید که غیبت نکند بعضی از شما بعضی را آیا دوست میدارد از شما احدی آنکه
خورد گوشت برادر خود را در حالتیکه مرده باشد گوشت آن برادر را یعنی در حالت غیبت کردن مانند گوشت برادر مرده خود خوردنست
واز جناب … نبوی صلعم منقولست که من اغتاب مسلما او مسلمة لم یقبل الله تعالی صلوته ولا صیامه اربعین یوما ولیلة
الا ان یغفر له صاحبه یعنی کسی که غیبت کند مردی یا زنی مسلمانرا قبول نکند خدای تعالی نماز وروزه او را چهل شبانه روز مگر آنکه
کسی که غیبت او کرده او را بحل کند ونیز از آنحضرت مرویست که ایاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان الرجل یزنی
ثم یتوب فیتوب الله علیه وان صاحب الغیبة لا یغفر له حتی یغفر له صاحبه یعنی حذر کنید از غیبت که بتحقیق که غیبت اشد از زنا
زیرا که مردی زنا میکند وبعد از آن توبه میکند خدای تعالی توبه او را قبول میکند وغیبت کننده را نمی آمرزد تا آنکه کسی که غیبت کرده او را
حلال کند وهم از آنسرور در خبرست که من اغتاب امرأ مسلما بطل صومه ونقض وضوئه وجاء یوم القیمة تفوح من فیه
رائحة انتن من الجیفة یتأذی به اهل الموقف یعنی کسی که غیبت کند مرد مسلمانی را روزه او باطل میشود ووضوی او شکسته
می آید در روز قیامت بعرصه محشر در حالتی که بوی … کنده تر از بوی مردار باشد که اهل محشر از دمیدن آن بوی از آن کس آزرده
ومتاذی گردند ونیز از … سبحان الذی اسری وصدر نشین محفل مکان قاب قوسین او ادنی صلعم منقولست حدیثی که مضمون
آن اینست که شب معراج که مرا بآسمان بردند بر قومی گذشتم که روی ایشانرا بناخنهای خود میخراشیدند از جبرئیل پرسیدم که اینها
چه کسانند گفت آنکسانند که غیبت مردم میکردند وهم از آنجناب صلعم مرویست مضمونی که خلاصه آن اینست که در روز قیامت بنده را
می آورند در پیش خدای تعالی در معرض خطاب وامیدارند ونامه عملش را بدو میدهند نظر بنامه خود کرده حسنات خود را که در دنیا کرده
نمی بیند میگوید الهی این نامه عمل من نیست که طاعت خود را در این نمی بینم میگویند در جواب که ان ربک لا یضل ولا ینسی ذهب
عملک باغتیاب الناس یعنی پروردگار تو غلط نمیکند وفراموش … روایت عمل تو بسبب غیبت کردن مردمان باطل شد
بعد از آن دیگری را می آورند ونامه عملش را بدو میدهند طاعات بسیار در او می بیند میگوید الهی این نامه عمل من نیست چه طاعاتی که در این
نامه ثبت شده من نکرده ام میگویند فلان کس غیبت تو کرد حسنات او بتو داده شد … شخصی غیبت یکی از زهاد کرده چون خبر آن
رسید طبقی رطب برای او فرستاد و رقعه نوشت که شنیده ام که حسنات خود را بمن هدیه کرده خواستم که تلافی احسان تو کنم

در بیان مجالست حریف ناظر خوی

چیزی که بهره تو برابری کند معذور نبود معذورخواهی و زشت عجب است ابنای زمان که با کمال بخل جهت و نهایت لیستی همت
که از هم دیناری سالها جان کنند و از فوت درمی عمرها درهم که معنی جود هرگز نکرده وجود شان گذشته را اندیشه گذشت ارحرامی
خواهان ان گذشته چگونه اطاعات و حسنات خود که حاصل مزرع زندگانی و سرمایه سعادت آن جهانست مفت و رایگان
میگذرند و کیسه عمر عزیز را از انبارها بیاد و دستی نقصهای لغو و هرزه در باخته و حسنات تهی ساخته جهت روز بازار قیامت
متاع حسرت و ندامت میخرند یکی از ارباب هوش تحقیقی که یکی از دشمنان و بدخواهان خود را غیبت کرده بود از روی تعجب و نیک
خواهی خطاب کرده گفت که ای مسکین در دادن و بنای خود بدوستان بخل کرده بر سر یکدینار از زیدی و در جزای آخرت خود بدشمنان
مضایقه نکردی جود و سخا در زینی عقلا در آن بخل معذورت میداد و رزو با این سخا از جمله کرجات نمی شمارند مخفی نماند که چنانکه
غیبت کردن غیر از جا استثنا و در موضع خود بیان کرده اند در آیین شریعت مذموم و ممنوعست شنیدن آن حرام و نامشروع است
و چنانکه سرانگشت زبان را برخوردن شهد ماهی غیبت مردمان نمیباید آلود رخنه گوش را نیز از قطرات این مزخرفات باطل و سخنان
بیهوده لاطایل محافظت میباید نمود چنانکه از حضرت سید الانام صلعم مرویست که نزعوا اسماعکم من استماع الغیبة فان القائل
والمستمع لها شریکان فی الاثم یعنی منزه دارید گوشهای خود را از شنیدن غیبت بدرستی که گوینده و شنونده آن هر دو در گناه
شریکند و از حضرت علی مرویست که السامع من الغیبة احد المغتابین یعنی شنودن غیبت یکی از دو غیبت کننده است بزرگی کوید
شبی در خواب دیدم که شخصی مرده در نزد آورده گفت بخور گفتم چون مرده را بخورم گفت جهت انکه غیبت فلان میکردی گفتم بخدا
که من اسم او را بخیر و شر نبردم گفت نه استماع غیبت او میکردی و بآن راضی بودی گویند آن بزرگ بعد از این واقعه هیچکس را
نگذاشت که در حضور او غیبت کسند تا وفات نمود القصه از این قبیل روایت حدیث در مذمت این شیوه زشت جهت دهی
وارد است که خامه بیان از استقصای آن میبارید و قطع نظر از آن بر هر عاقل صاحب شعوری ظاهر و معلومست که خلق عالم
همه اسباب یکدیگر را معین و نصیر و در مشیت امور و جهات از یاری هم ناچار و ناگزیرست و این معنی پوشیده نیست که دوستی
و محبت دلها و مراعات شیوه لفظ العیب احتراز دید کوی و عیب جوئی بر هیچ نوع و در کس بحصول نمی پیوندد بلکه بنای دوستیهای
کهن از این صفت سخت زیر و زبر و آتش بغضها و کینها در کانون سینها روشن و شعله ور میگردد و بسی خط بندگی که بچین ...
دریده است و بسا ابواب آشنائی که از این جهت خاک ریز کرده که دیدت کرده و بسی یاران جانی که بعراض دو زبانی رشته الفت
بریده از هم گسسته اند الحاصل این خوی زشت ناپسند دوستان را دشمن میسازد و دشمنان را دشمن تر و هر که ایشان را کرئی و ایشان
بنزد تو خواهند گفت و چنانکه تو عیب ایشان میجوئی ایشان هم عیب ترا بخواهند نهفت پس الحقیقه بعیب کسان پرداختن مرد
عاقبت اندیش میباید حفظ ناموس خویش نماید و کلید زبان در دادن قفل دهان بسته مردمان برخود نگشاید لزلزه عیب ترا خواهی
ختم عیب دیگری باخموشی میتوان خوابش کردن کوه را دیگران که چه عیب از برای دیگران اثبات میکنی که خود بعید مثل آن آگره
نباشی و اگر هیچ نباشد همین عیب تر ابس که اوقات شریف را رایگان بهرزه کسی زند و جنول این و آن در بهاری و عمر دراز را چون

دکان

در بیان مجالست حریف ناظر خوی

کرکس مردار خواری عیب کسان ضایع میسازی عیب جوئی را هنوز خوب می پنداری و نقص مردمان را کمال خود میشماری و بیشتر
که هنوز کمال آنست که دیده تفحص و تفتیش از دیگران بر عالم پوشیده بچند با صلاح حال خود پردازی و دست تعرض از گریبان احوال
خلایق کوتاه کرده ذات خود را بصیقل مجاهدات از زنگ عیوب جلا و مصفی سازی لزلزه در گفتن عیب دیگران لب زبان
باش ای از خوبی خود عیب غافل دیگران باش و اما بدگمان در حق مردمان بودن و افعال و اقوال هر کس را بمحلهای بد حمل نمودن
و عیوب پنهانی خلق را دست آویز بردن و این معنی را زیرکی و حدت فهم شمردن نشان بدذاتی و بدطینتی و دلیل شرارت
و منقبان را انظهور و این وجوه از لوث این صفت ناممدوح فرض و متحتم قال الله تبارک و تعالی فی سورة الحجرات یا ایها
الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا حاصل معنی آنکه ایکسانی که ایمان آورده اید اجتناب
کنید و ترک نمائید بسیاری را از ظن و گفته اند که مراد از ظن ظن بدست در حق برادران مومن بدرستی که بعض ظن گناهست و تفتیش
مکنید امور برا که بر شما مخفی باشد از عیوب و سئات مردمان و از مراتب جهاربعین حضرت سید المرسلین مرویست که ان الله
حرم من المسلم دمه وعرضه وان یظن به ظن السوء یعنی بدرستی که خدای تعالی حرام ساخته است از مسلمان از خون او و عرض
او را و هر که گمان بد در حق برده شود و از باغبان گلشن دین حضرت امیر المومنین ع ما ثور است حدیثی که حاصل معنی آن اینست
که کار برادر دینی خود را بهترین وجهی حمل کن تا ظاهر شود بر تو چیزی که ترا از آن برگرداند و سخنی که از برادر مومن تو سر زند و محل نیکی
برای آن یابی گمان بد بآن مبر و منقولست که حضرت ابی عبد الله ع در توضیح حدیث مشهور عورة المومن علی المومن حرام فرموده
که ما هو ان ینکشف فیری منه شیئا انما هو ان تروی علیه او تعیبه یعنی مراد اینست که روایتی کنی که فرو بجا مومن رساند
یا عیب او را ظاهر سازی آورده اند که حضرت عیسی ع با حواریون بر سگ مرده گذشته حواریون گفتند که چه گنده است بوی این سگ
حضرت روح الله فرمود که چه سفید است دندانهای این سگ همانا مراد آنحضرت از آن کلام تادیب جماعت و بجهت این
معنی بود که بنده میباید همیشه نظر بر خوبیها و محاسن خلق خدا داشته باشد و انگشت بر عیوب و سیئات احدی ننهد و نفس سگ
صفت را از عیب جوئی بر آورده که اگر هر سگ مرده باشد باز داشته دیده طبع را بر دیدن فضایل و خوبیان ز رذایل عادت دهد
و از حضرت ابی جعفر ع مرویست که اقرب ما یکون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل الرجل علی الدین فیحصی علیه زلاته
لیعیره بها یوما ما حاصل معنی آنکه نزدیکترین افعال بنده بکفر آنست که شخصی با شخصی برادری کند بشمارد و ضبط کند اعمال ناشایست
او را تا روزی او را بآنها سرزنش نماید و از پیغمبر عالم صلعم ماثور است حدیثی که مخلص آن اینست تتبع میکنند و دست از پی میبرید کار
ناشایست مرشما را بدرستی که هر که تتبع کارهای ناشایست برادر مومن خود کند خدای تعالی نیز تتبع کارهای ناشایست او میکند
یعنی آنها را منظور میدارد و وا نمیگذارد و کسی را که خدای تعالی تتبع افعال ناشایست او کند او را رسوا میسازد اگرچه در درون
خانه اش باشد گویند مضیع سنت و کتاب عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب شبی در مدینه میگذشت از خانه روشنی چراغ دید و او را
شنید از دیوار آن بالا رفته صاحب خانه را که امیة بن ربیعه بود دید با یاران خود بشرب خمر مشغول بود عمر ایشان را از آن نهی نمود

محمد کار بد

کرد عیب سلمان را

عمر بن الخطاب
مانع ... دزدان ...

و زبان بتهدید و تخویف ایشان گشوده گفته ای عمر اگر ما مرتکب یک گناه شدیم تو بچند عمل شنیع اقدام نمودی گفت چون گفته اول
الله حق سبحانه و تعالی فرموده است و لا تجسسوا و تو مخالفت آن نموده تجسس نمودی دوم فرموده و لا تاتوا البیوت من ظهورها و تو
خلاف آن کرده بدیوار برآمده داخل خانه ما شدی سیم فرموده لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تو بی اذن بخانه ما درآمدی
عمر از آن سخن ملزم و خجل شده بیرون رفت و اما دروغ گفتن بی آنکه ضرورتی شرعی داعی بر آن باشد خود صفتیست که آدمی را
در دیده احرار و اخیار بی وجه مینماید و شیشه قدر و قیمت مرد را از طاق دلهای انداخته و بنای خواریست و سنگ اساس بی اعتباری
سرو برانداخته ملالت و سرچشمه انفعال شکست قدر گفته گر و آغاز ریختن آبروی برق خرمن عزتست و سحاب عرق خجلت خط
بطلان بیکر مثبت و دوده رنگ سیاه روئی رشته نخل جراثیت و میوه نهال بیماری خشک آنکس که از این سموم جانفرسا نجات یافت
که از غوطه و بحر صدق سرانجام سعادت آغاز زند و از مهلکه گرداب کجی و دغا خود را بسفینه راستی و سداد افکند که حصار
امن و امانت و قانون چراغ ایمان که آب گلشن حیاتست در راه کشور نجات هیکل گردن اقتدار و منبر بازوی اعتبار کلید در
دولت و پرچم علم نصرت و خازن گوهر آبروست و صفت کمال معارک گفت گوی آب تیغ زبانست و پیکان تیز سخنان آلت
شکار دلهاست و ناخن گره گشای مشکلها مغلق ارباب شوکت و قلم رقم آزادی هر رقیه راه سلامتست و ناخن راه ملامت را
دلکشند گردن ادعاء نهاده است عصای طریق معاش و جاده سرمنزل اشتعاش فراش بساط رفعتست و نهال گل شکفتگی آتش گرمی
خوبیهاست و چراغ شبستان درد نهانها هر خوب کردارست و مهر مصحف گفتار فرشته بیافت و خاتم انگشت جان مرهم دلهای
ریشست و جاروب خاشاک تشویش و شانه طره سخن گویست و آیینه جمال سفید روئی روغن چراغ عرفت و دامن آتش آبروست
صبح نخست از دروغ گوئی نیل سیاه روئی بر چهره میکشد و صبح دوم از راستی کلاه گوشه خورشید انور بر گوشه سر میکشد و صبح اول
دروغ گوئی آوازه بیابان میکرد و صدق دل آب از صدق و صفا بر فرش گل و ریحان میغلطد و کمان از کج نهادی در کشاکش این و آنست
و تیر از راستی خانگی و الفتش نشانه زنست و هیزم از کجی سوختن را سزاست و عصا از راستی جانشین دیده بینا آتش زر را
از کج نهادی با هر سنگ می آید و شمع از راست زبانی با مهرویان مجلسی همپایه نقد روکش را از صافی چشمکی در آتش میباشند و سکه
ترازو از راست زبانی سیم و زر در قدم می افشانند چشم احوال را آنکه عیب صورتها کشیده کج بی راه و میکوبد و آیینه صاف دل از آنرو
در کنار سیم بران جای کرده که طریق صفا سپرده تخم نام و ننگ در مزرعه و بوم در رو نزدیک هر جهت راستی نتوان کشت و رقم ثبت
و اعتبار بر صحایف لیل و نهار بخط جلی ای کج روی نتوان نوشت جایی که نای بر نامن عمر کرای جز بسوز راستی نتوان و جهت
و چراغ اعتبار در شبستان روزگار جز بنور صدق نتوان افروخت حضرت یگانه بیچون و دانای احوال درون و برون جل شانه در سوره
توبه علاوه بر ... عبادت و تمتیع سیر و اقتضاء اثر ایشان امر کرده فرموده است که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
و ارسال صدق و صفا حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده است که علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر و البر یهدی الی الجنة یعنی بر شما
باد ... که راستی گوی هدایت میکند آنکس را بنیکی و نیکوئی هدایت میکند آنکس را به بهشت و عمرو بن ابی المقدام

در مذمت دروغ گفتن

روایت

در بیان احادیث ... نفاظر خوبی

روایت کرده که بار اول بمجلس حضرت ابی جعفر علیه السلام داخل شدم بمن گفت که تعلموا الصدق قبل الحدیث ای عمرو ... را احتمال
دو معنی وارد یکی آنکه مراد از حدیث اصطلاحی باشد که عبارتست از کلام معصوم و چون راوی مذکور را مجلس اول بوده بشرف خدمت آن
حضرت رسیده آنحضرت جهت تعلیم و تنبیه او که اخذ شنود و چون بیرون رود و بیان روش نقل نماید و تغییر و تصرف احتراز لازم است
در روایت آن طریق کذب نه پیماید فرموده باشد که تعلموا الصدق قبل الحدیث یعنی اول راست گوئی را بیاموزید و آنگاه احادیث
حافظه ملکه خود سازید و بعد از آن سخنان ما را دوم آنکه حدیث لغوی باشد که مطلق کلامست و مراد آن جناب این باشد که اهتمام در
شیوه صدق بحدیست که آدمی سخن نیاموخته بیاید که راست گوئی آموزد و هنوز زبان نیامده شمع زبان را بنور صدق برافروزد و از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام مرویست که لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شیء قد اعتاده فلو ترکه استوحش لذلک و لکن انظروا الی
صدق حدیثه و اداء امانته حاصل معنی آنکه نظر مدارید برکوع و سجود بکنید و از اسقاط حرف خود مسازید چه بسا کسی که آن چیز
که عادت بآن کرده پس اگر ترک آن کند او را وحشتی از آن جهت رو میدهد و بنا بر این ترک آن نمیکند و لیکن نظر کنید تصدیق کلام و ادای
امانتش و ازین دو صفت خوبی وی او را دریابید و از پیغمبر عالم صلی الله علیه و آله مرویست که حاصل مضمون آن اینست که مؤمن چون دروغ گوید
بی عذر و رخصت لعن کنند او را هفتاد هزار فرشته و بیرون آید از او بوی گنده تا بعرش برسد پس حاملان عرش نیز او را لعن کنند و حق تعالی
خدای تعالی برای سبب آن دروغ هفتاد زنا که سهل ترین آنها مثل زنا با مادر باشد و هم از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که دروغ دریست
از درهای نفاق و از آنحضرت سؤال فرمودند که آیا مؤمن جبان و بی جگر میباشد فرمودند آری گفتند کذاب میباشد فرمودند نه
که حضرت علی بن الحسین علیه السلام بفرزندان خود گفت که اتقوا الکذب الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل فان الرجل اذا کذب
فی الصغیر اجترئ علی الکبیر حاصل معنی آنکه بپرهیزید از دروغ خواه کوچک خواه دروغ بزرگ و از حضرت ابی جعفر علیه السلام منقولست
که ان الکذب خراب الایمان لا یجد عبد طعم الایمان حتی یترک الکذب هزله و جده یعنی نمی یابد بنده مزه ایمان را تا آنکه ترک کند
دروغ را خواه دروغی که بعنوان هزل و مطایبه باشد و خواه از روی جد و از جناب نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که ویل للذی یحدث و یکذب
لیضحک به القوم ویل له ویل له حاصل معنی آنکه وای بر کسانی که سخن دروغ گویند تا بخندانند حاضران را وای بر او وای بر او مخفی نماند
که جمعی مواضع ارتکاب کذب مجوز داشته اند و ضرورت شرعی که در اول این مبحث قید شد عبارت از آنهاست یکی آنکه ظالمی
در مقام آزار و صدد احراز اتلاف کسی باشد و گرد خاطر را بناخن جور و ستم خراشد در این وقت اگر کسی دروغی بر زبان راند و گریبان او را
از چنگ آن جفا اندیش رهاند مذموم نخواهد بود دیگر آنکه میان دو کس مثلا نایره فتنه اشتعال یافته و تنور خواطرشان بآتش کینه یکدیگر
تافته باشد سخن دروغی گوید در باب آن سخن دامن خاطرشان را از کینه هم شوید و دیگر در وقت جنگ و جدال و اشتعال حرب و قتال
که سر خصم را بانتقام گرفتن یکدیگر از آستینها برآمده و یک حتیها ارشدی آتش کینه بر سر آمده باشد بمقتضای خدعه مکری بازد و دروغی
کند و دروغی خصم زبردست را مغلوب و زیردست خود سازد و دیگر آنکه کسی که بحسب اقتضای وقت با اهل و عیال وعده داشته باشد
صدق الخبر نست ذکر یافت و در حدیث که از امام بحق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مأثور است و کلی در جامع الاخبار و دیگری در کافی مذکور است

نقل عمرو بن ابی المقدام

صوم یونس

در بیان جایز است دروغ ... استثنا مواضع

اما اول آنکه فرموده الکذب مذموم الا فی امرین دفع شر الظلمة واصلاح ذات البین یعنی دروغ مذموم است مگر در دو چیز یکی دفع شر
ظالمان و دیگری اصلاح میان مردمان دویم آنکه فرموده کل کذب مسئول عنه صاحبه یوم القیمة الا کذبا فی ثلثة رجل کاید
فی حربه فهو موضوع عنه او رجل اصلح بین اثنین ورجل وعد اهله شیئا وهو لا یرید ان یتم لهم حاصل معنی آنکه مرد دروغگو صاحبش را در روز
قیامت از آن خواهند پرسید و بسبب ارتکاب آن مورد عتاب و مؤاخذه گردد مگر دروغ در سه موضع یکی مردی که در حرب از روی کید و خدعه
دروغی گوید پس آن دروغ را مباح و بی‌گناه گیرند یا مردی که اصلاح کند میان دو کس و هر کدام از ایشان که ملاقات کند سخنی بدروغ گوید که موجب
از آن اصلاح باشد یا مردی که وعده کند با عیال و اراده انجام آن نداشته باشد و اما افترا و تهمت که بدترین اقسام دروغ است در مذمت آن همین
بس که از حضرت ابی عبدالله مرویست که من اتهم مؤمنا او مؤمنة بما لیس فیه بعثه الله فی طینة خبال حتی یخرج مما قال
یعنی کسی که بهتان کند مرد مؤمنی یا زنی را از اهل ایمان بچیزی که در او نباشد مبعوث گرداند خدای تعالی او را در طینت خبال تا بیرون آید
از عهده آنچه گفته است یا باین معنی که از گناه آن پاک شود و راوی گفت که طینت خبال چیست آنحضرت فرمودند که چرک خونیست که
بیرون آید از فرجهای زناکاران و هم از آنجناب منقولست که اذا اتهم المؤمن اخاه انماث الایمان فی قلبه کما ینماث الملح فی الماء
یعنی هرگاه تهمت کند برادر دینی خود را بگدازد ایمان از دل او همچنانکه بگدازد نمک در آب و اعظم تهمتها تهمت بر خدا و رسول و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین چنانکه شیوه جهال عالم نما و قاعده خود فروشان بازار شیخوخیت و ریاست که در وقت سؤال مسائل شرعیه و گفتگوی
احکام دینیه از اقرار بجهل خود کردن عار داشته بی تامل در مقام افاده و جواب در می‌آیند و مدعای دانش و کمال همت بر فریب عوام
مقصور ساخته در بیان هرزه گوئی بیهوده نالی را دال بر طول شهرت و کرسی فضیلت ساخته از حضرت آیه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الکافرون اندیشه نمی‌نمایند از حضرت امام همام ابی عبدالله ماثور است که الکذب علی الله وعلی رسوله من الکبائر یعنی دروغ بر خدا
و رسول او بستن از جمله گناهان کبیره است و نیز مرویست که در خدمت آنحضرت گفتگوی حائک یعنی جولا مذکور شد که او ملعونست آنحضرت
فرمودند که انما ذلک الذی یحوک الکذب علی الله وعلی رسوله یعنی اینست جز این نیست که حائک ملعونست یعنی آن کسیست که میبافد دروغ
بر خدا و رسول او و اما مزاح یعنی و هم انداختن یاران و برادران دینی و در گروه طبایع [illegible] آمیختن عزت که از هر باکی [illegible] طینت
آدمی منافیست [illegible] آوازه ظاهریست که سنگ درشت گوئی هر دو را [illegible] آسیا بجان بسته مرغ دلها را با آن ازهم پاشیده و رشته [illegible]
چون جد گمان کرشکش دو یار هم خانه کرده از دو جانب بسم بهم رسانند و در الفتخش غبار کینه میان دو مصاحب برنشانند [illegible]
بودن و در بهانه‌ای اختیار رفتار الحیران در بادیه زشت هوای ابلیس اختیار نمودن نه کار مردم خوش ذات پاک نهاد و در شیوه ارباب صلاح
و سداد است چنانکه در کافی از سرور اخیار سید مختار مرویست که فرموده که الا انبئکم بشرارکم یعنی آیا خبر دهم و اعلام نمایم شما را بدان
شما گفتند بلی یا رسول الله پس فرمودند المشاؤن بالنمیمة المفرقون بین الاحبة الباغون للبرآء المعایب حاصل معنی آنکه بدان
کسانند که میان مردم آمد و شد میکنند بسخن چینی و جدائی می‌افکنند میان دوستان و میجویند از برای بی‌عیبان عیبها و هم در آن کتاب
از حضرت ابی عبدالله منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که بهشت حرامست بر سخن چینان و در ارشاد القلوب مذکورست

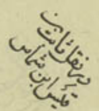
در بیان آنکه [illegible]

در بیان [illegible] بعضی [illegible]

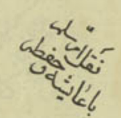
کردی بخدمت حضرت علی بن الحسین آمد گفت فلانکس در باب تو چنین و چنان میگوید آنجناب عبارتی در جواب فرمودند که حاصل
معنی آن اینست که بجا آمد که رعایت حق برادر خود نکردی که او ترا امین دانسته سخنی در حضور تو گفته و تو خیانت کرده او را بمن
رسانیدی و دوست او را نیز نگاه نداشتی که سخنی که بکار نمی‌آید با گفتی آیا ندانسته که سخن چینان سگان آتش دوزخند بگو برادر خود
یعنی آن کسی که تو در حق من چنین و چنان گفته که بدرستی که مرگ ما را فرو میگیرد و قبر ما را تنگ در آغوش میکشد و [illegible] بهم میعاد و
بعث ما را در خواهد گرفت قیامت وعده گاه ماست والله تعالی حکم میکند میان ما و آورده‌اند که در زمان حضرت موسی
قحط سال شد آنحضرت سه مرتبه بدعای باران بیرون رفت از نخل دعایش ثمر اثری ظاهر نشد و کشت مدعاشان از باران اجابت
ترنگردید حضرت کلیم الله در این باب مناجات کرد ندا رسید که ان فیکم نماما فما استجیب لکم یعنی بدرستی که در میان شما سخن
چینیست لهذا دعای شما را مستجاب نمیگردانم دماغ شعور را از مضمون [illegible] استشمام مینماید که صاحب این صفت چه قدر
از رحمت الهی دوریست که از شآمت همراهی آن دست رد بر سینه چندین نهاده و در فیض بر روی امتی گشاده نمیشود و قطع نظر
از اخبار مذکوره بر ظاهریست که هرزه نالی دوست را از هم رنجانیدن و بشکر شیرینی میان دو عزیز تلخی بهم رسانیدن جز [illegible] خود
هر ملک شناسائی این و آن زدن و رسوا ساختن و عاقبت در بوته خجالت آتش شرمندگی گداختن نتیجه ندارد و سخن چینی سرشت
که در میان دو دوست چنان سخن کرد که اگر دوست گردند شرم زده و خجل باشی شیخ سعدی میان دو تن جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است کنند این و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان کوربخت و خجل میان دو تن آتش
افروختن نه عقلست خود در میان سوختن اما تمسخر و استهزاء الخلق خدا نمودن و در مقام اهانت و استخفاف مردمان بودن
متعرض بالکنایت مردم خواطر بیچاره‌ها را آزردن و بعبارت یا اشارت در لحظه دل درویشی را بدرد آوردن برخیش [illegible]
ظریفی هر نفس جگری خستن و سنگ [illegible] پهلو دار هر ساعت شیشه دلی شکستن [illegible] مطایبات خنک کلهای شکفتگی اهل مجلس را
بباد دادن و این شیوه ناخوش محبتی و دانائی شمرده شوخ طبعی و لطیفه گوئی نام نهادن چنانکه طور ابنای زمان و تیزروی [illegible]
کمالات این و آنست بلکه کمالشان منحصر در آن شکل که با صفت شرم و حیا و ملکه خشیت و تقوی جمع نتواند شد خاتم این قوم
بیباک با چندین دعوی شعور و ادراک آداب شرع دین و احکام قرآن و احادیث ائمه طاهرین را نیافته دست از آن شسته و از
بی‌خالقت ایشان را سهل شمرده بهتدعات و تحریفات زهره شکاف کتاب و سنت را بازیچه شمرده‌اند بر فرض اول سخن خضید که
بمعنی زنا قبولست و بر تقدیر ثانی دعوی لسانی بصورت نامعقول قال الله تبارک و تعالی وهو اصدق القائلین ویل لکل
همزة لمزة بعضی از مفسران گفته‌اند که ویل کلمه عذابست و همزه بمعنی غیبت در خفیه و لمزه طعن در حضور یعنی وای بر هر غیبت کننده
در خفیه طعن زننده در حضور و بعضی عکس این گفته‌اند که ویل درکه ایست از درکات جهنم یا نام چاهیست در آن یعنی آن درکه
یا آن چاه از برای کسانیست که بصفات مذکوره موصوف باشند و در سوره حجرات فرموده که یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من
قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب

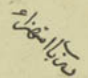
در بیان [illegible]

در بیان [illegible]



مفسرین سبب نزول صدر آیه و حاصل معنی او را گفته اند که ثابت بن قیس بن شماس در گاه مجلس سامی اشرف نبی شرف گشتی
صحابه او را از جهت گرانی گوش نزدیک آنحضرت جای دادندی که کلام او را خوب توانند شنید روزی بمسجد آمد که مردمان یکرکعت از نماز صبح گذارده
بودند بنماز مشغول شد چون یکرکعت گذارد مردمان فارغ شده بودند تا او از نماز فارغ شد ایشان هر یک بجای خود قرار گرفته بودند
ثابت بعد از نماز برخواسته پا بر مردمان مینهاد و میرفت بجای رسید که میان او و حضرت یک کس بیش نبود وی را گفت دور شو و جای
مرا بمن واگذار او گفت اصبت مجلسا فاجلس یعنی همانجا که داری بنشین وی خشمگین شده همانجا نشست چون روز روشن شد ثابت
در آن مرد نگریست و گفت تو کیستی گفت من فلان ثابت گفت پسر فلان بن فلان و این سخن را از باب کنایه و طعن گفت چه مادر آن شخص
در زمان جاهلیت بزنا و فجور شهرتی داشت آن مرد از شنیدن آن تعریض سرزنش خجل گشته سر بزیر انداخت خدای تعالی آن گفتگو را
از او نپسندید این آیه را فرستاد و بعضی گفته که جمعی از بنی تمیم بر درویشان و فقرا صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب
و ابوذر رحمهم الله تعالی استهزا میکردند حق تعالی ایشان را از آن نهی کرده و فرمود که ای آنکسان که ایمان آورده اید باید که تسخر
و استهزا نکنند گروهی بگروهی دیگر شاید که باشند آن گروه استهزا کرده شده بهتر از آن استهزا کنندگان الحاصل اکثر خلایق اطلاع
ندارند مگر بر ظواهر احوال از بواطن امور بیخبرند و ممکنست که فردی که بحسب ظاهر حقیر و بیمقدار مینماید نزد حضرت عزت عزیز و ارجمند
و در درگاه کبریا و صاحب درجات بلند باشند چه مناط کرامت و اعتبار در حضرت آفریدگار تقوی و خشیت [illegible] مال و ثروت
لمولفه اینجا تن ضعیف و دل خسته میخرند / کس عاشقی بقوت بازو نمیکند / پس میباید که مؤمنان بنظر حقارت بهم ننگرند و بهیچ وجه باعث
استهزا بر دیگر نشوند و در شان نزول تتمه آیه مذکوره فرموده اند که روزی ام سلمه رضی الله عنها آزاری بمیان البسه و کرباس آزار
در قفا آویخته بود عایشه بعضی زبان بسخریه و استهزا گشوده با حفصه بعیب گفت که کرباس آزاری که ام سلمه از قفا میکشد که بزبان سگ است
که از زنان به پروا کرده و بعضی گفته اند که جمعی زنان ام سلمه را بکوتاهی قد و قامت سرزنش و استهزا میکردند مهر بعقبی حق تعالی فرمود
که باید سخریه و استهزا نکنند بعضی زنان نسبت بزنان دیگر شاید که باشند آن زنان سخریه کرده شده بهتر از زنان سخریه کننده و نیز نقل کرده اند
که صفیه حرم محترم حضرت پیغمبر صلعم نزد آنحضرت آمده شکایت کرد که زنان مرا عیب میکنند و میگویند ای یهودیه بنت یهودیین آنجناب
منع ایشان کرده فرمود که طعنه مزنید و عیب مکنید نفسهای خود را یعنی اهل ایمان را که بمنزله نفسهای شمایند و بدی مخوانید یکدیگر را بلقبها
یعنی بلقبهای زشت هم را مخوانید مثل اینکه شخصی از کفر برآمده و بدایره اسلام درآمده باشد بعد از آن یهودی یا نصرانی گویند یا کردن و تبر
خطاب نمایند چنانکه با صفیه میکردند و گفته اند که صغیره و کبیره که در قول خدای تعالی یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا
کبیرة الا احصیها واقع شده صغیره عبارتست از تبسمی که از روی استهزا بر مومنی باشد و کبیره عبارتست از خنده قهقهه آورده اند که
لقمان غلام سیاهی بود و لبهای کلفت داشت شخصی بر او خندید فرمود که بر روی سیاه من مخند که دلم سفید باشد و بر لب کلفتم منگر
بسخنان باریکم نگر داد خواهم مرد و از حضرت خاتم انبیاء ماثورست که قال الله تبارک و تعالی من اهان لی ولیا فقد ارصد
لمحاربتی یعنی فرموده است خدای تعالی که کسی اهانت و خفت رساند بدوستی از دوستان من پس بتحقیق جنایت کرد و کمین محاربه





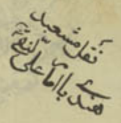
در سرزنش و تعییر
مؤمن بکنایه

و مقام جنگ باشد با من و از حضرت ابی عبدالله مرویست که کسی تحقیر کند مؤمن مسکین یا غیر مسکین را پیوسته خدای عز و جل تحقیر
او کند و خشمناک باشد بر او تا از تحقیر شمردن آن مؤمن توبه کند و هم از آنحضرت منقولست که من انب مؤمنا انبه الله فی الدنیا
و الآخرة یعنی کسی که ملامت و سرزنش کند مومنی را سرزنش کند او را خدای تعالی در دنیا و آخرت و نیز از آنجناب روایت کرده اند
که من عیر مؤمنا بذنب لم یمت حتی یرتکبه یعنی کسی که سرزنش کند مومنی را بگناهی نمیرد تا خود مرتکب آن گناه شود و از این قبیل
اخبار و آثار که متضمن نهی از هتک حرمت مومنانست در کتب معتبره خصوصا کتاب کافی که مرجع اعظم حصن دین و مرجع فراید جواهر
ائمه معصومین است بسیار مذکور گردیده ولیکن دیده مستور ابنای زمان از مشاهده امثال این سخنان غنوده است و توسن نفس در سنگلاخ
اخلاق ذمیمه عنان تامل از دست ممکنان ربوده پشت بر احکام دین کرده سر از خط پیچاره علاو ربش دارند و از شمار عیوب خود
عاجز گشته بر ساعت غیبت و در صدد بر امیشار رند بر وضع خود از کینه مردمان میخندند و از مجالس خویش کلاه و در خوبی دیگران می شوند
بلکه از ثقال خود گران بارند و درویشان را سبک میگیرند و لیکن از ساحت قرب دورند نزدیکان آن درگاه را حقیر و کوچک می‌شمرند
تحمل بر و بار از نفهمیدگی و خرمی میشمارند و خویشی خاکسار از بی ربانی و بی جوهری میشمارند غافل از اینکه قوم خاکی نهاد آتشین دم
فرو بکیش نای پرورده هم بقدم ناتوانی طریقه معارضه خصمی پویند و بزبان مشعله آه جواب شمس میگویند شمع صفت گرم سخنی
سرا پا تیغ زبانند و آیینه مثال از شکستگی هر شیشه بران گریه انفعال ایشان از خنده حریفان اساس عمرها را سیلاب صفت
و کاوش بیخ تاب ایشان از تیر ستم ظریفان کرد دل جهان را حلقه کنند بلا زبان گزنده باین گروه دل برنده از ره تیر کارگر است
و سخن کدورت اهل درد آفت نه برخورده ای شیشه دلهای شکسته را افسردل دست خود خشت و بر سنگ سخت جانی
بلاکش آن خوردن شیشه طاقت خود شکستن چه شیشه است اطوار اهل روزگار را و اوضاع این قوم مردم آزار با طوار آن
پادشاهزاده که از خبث طینت و شوخی ملازمان را مأمور میساخت که کدوی بسیاری گرفته و سرها کنند و سر آنها را محکم بسته
بمجلس درآورند آنگاه بر سر بر بلندی یا غرفه مرتفعی برآمده بعد از آنکه اهل مجلس همگی جمع شده قرار میگرفتند میفرمود که درهای
آن خانه را می‌بستند و آن سرها را شکسته و آن کدوها بر سر میدوید و بعقب دوییدن علم خط بطلان بر رقم حیات آن بیچارگان ارکان
میکشیدند بعضی و بیدوا الامان برآهنته از غایت اضطراب بر هم میریختند و بعضی گشاد در مرگ را غنیمت دانسته بر فرود برای از فرط
تنقضای این آبدوستی میکرنختند بر حی خیمت بار با سخت جانی افتاده از آن قلزم خونخوار خود را بکنار رسانیدند و فوجی شکسته
بر باد آبدان در موج خرمی طره جان شنا ورگشته جان را بساحل عدم میکشانیدند پادشاه زاده تفرج آن شر و شور را بسی
سرور نام نهاده و خنده و نشاط مینمود و آشفتگی آن جمع پریشان احوال را وسیله شگفتگی و رفع ملال دانسته بتماشای سراو
که غم از فراغت نهاد خود وا میکرد بهمین دستور شوخ طبعان روزگار و ستم ظریفان بی مروت آثار در مجالس و محافل از دین
دست بر داشته سخن این حال گرای و لا طایل گفته فرای را هر یک در گزین دلها کردی بلکه مار گرفته وی سر بجان بیچارگان
میدهند و برای دلکشائی خویش ابواب سرور بر روی خاطرها فروبسته مردم بی تمیز زبان درازی در دمکثاران زندگی بیزار میکنند

نقل پادشاه زاده خبیث طینت
و شوخ طبع

در بیان [illegible]

و این خوی بد در طبع این قوم چون جز و میراث جبابره ... سیر زیاد و کار ... بیان ... که پیوسته در مقام اهانت انبیا و اولیا بوده یا موهبتا
طرایق سخریه و استهزا مسلک میداشته اند و از جمله کی حیات بر خاندان عصمت کردن مباهات لطرق لعنت ابدی افراشته چنانکه ابولهب شقی
که همسایه حضرت رسول صلعم بوده از غایت خبث و طینت ناپاک با انضمام [illegible] نجاسات بخانه آنسرور میکشید
و از این کلمات و دل آزاری همواره غبار غم و ملال بر فرق خاطر اشرف آن نور دیده عالم بر کشیده و ... که در پای ایشان ...
بخود میگیرد و حامیان عز و جلالش ... آن علی آل البیت ... و در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایتی که مضمون آن
اینست که حضرت سید انام صلعم در مسجد الحرام بود و جامهای نو در بر داشت مشرکان شکمبه ناقه بر او انداختند و جامهای آنحضرت با آن آلوده
و آن مهر سپهر بزرگواری از آن اهانت و خواری آزرده خاطر نشسته نزد ابوطالب رفت و گفت کیف ترى حسبی فیکم یعنی چگونه میبینی قدر
و منزلت مرا در میان شما ابوطالب گفت وما ذاک یا ابن اخی این گفتگو چیست و این آزردگی چه چیز است ای پسر برادر من آنسرور ابوطالب
از این واقعه خبر داد ابوطالب حمزه را طلبیده شمشیر برگرفت و حمزه را گفت شکمبه را بردار پس متوجه آن قوم مشرکین شده که اهانت ... [illegible]
و آنحضرت هم همراه بود آن قوم برگرد خانه کعبه بودند چون ابوطالب ... آنحضرت شد گفت یا ابن اخی هذا حسبک فینا یعنی ای پسر برادر
این منزلت تو در میان ما ... و در کشف الغمه مذکور است که روزی هارون الرشید طبقی سرپوشیده که انجیر ... داشت بیکی از معتمدان داده برای فرزند
... امام موسی کاظم صلعم فرستاد و غرض آن شقی ابتر استهزا و استخفاف آنسرور بود چون خادم طبق را آورده پوشش از آن برگرفت تمام
انجیر پاره بود آنحضرت از آن تناول فرموده بخادمی که آنرا آورده بود ... و بعضی را نیز از برای هارون فرستاد و چون بنزد هارون آوردند
از آن انجیر برداشت در دهان نهاد ... کرده ... در آن کتاب آورده که شعبده هندی نزد متوکل عباسی لعنه الله آمد حقه بازی
میکرد در آن مجلس امام علی النقی صلعم ... متوکل ... اگر کاری کنی هزار دینار جایزه دهم شعبده گفت ...
که نقلی چنان نداشته باشد ... حضرت امام صلعم جای ...
مقدمات چون آنحضرت شرف حضور ... داشت ... صورت شیری نقش کرده بودند گذاشته و آن بازی گر آمده ...
آن بالش نشست چون امام صلعم در وقت چیز خوردن دست بجانب یکی از آن نانها دراز کرد آن نان ...
حیث آن کار اهل مجلس فروخندیدند آن منبع طوفان جلال و مظهر قهر ذو الجلال دست بر آن صورت شیر زده فرمود بگیر او را آن صورت شیر شده
از بالش جست و آن مبغض را فرو برده بجای خود معاودت نموده ... از آن خرق عادت حیران گشته و آنحضرت از مجلس برخاست
متوکل ... زبان سؤال گشوده گفت میخواهم ... آنمرد را باز آوری آنسرور فرمودند که بخدا قسم که آنمرد بعد از این دیده نخواهد شد آیا مسلط
میسازی دشمنان خدا را بر دوستان خدا این سخن گفته از در بیرون رفت ... و ازین واقعه آنچه در میان حضرت امام همام علی بن موسی
الرضا صلعم و آن ملعون که ... مامون الرشید بود بوقوع پیوست و تفصیل او را شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا بروجهی نقل فرموده
که حاصل مضمون آن اینست که مامون لعنه الله شهنشاه کشور دنیا و دین حضرت امام رضا صلعم را ولیعهد خود گردانید مدتی باران نیامد جمعی از
نزدیکان مامون که از رحمت الهی دور و از غبار کینه حضرت امام صلعم پیوسته رنجور و زنده در گور بودند گفتند تا علی بن موسی ولیعهد است ...



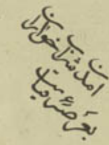
نقل شعبده هندی با امام علی النقی

در بیان [illegible]

حق تعالی باران را باز داشته یعنی باریدن باران از شئامت اوست ... مامون رسید بر خاطرش گران آمده از آنحضرت استدعای باران
نمود مسئول در حد قبول یافته آن سحاب باران رحمت الهی روز دوشنبه در صحرا رفته و خلایق نیز بیرون رفته نظاره میکردند پس آنحضرت بمنبر
بر آمده بعد از گذارش حمد و ثنای الهی دعا فرمودند که ای معبود برحق ای پروردگار من تعظیم ساختی حق ما اهل بیت را پس توسل جستند
این خلق بما چنانکه فرمودی و آرزو نمودند فضل رحمت ترا و توقع کردند احسان و نعمت ترا پس بیاشام ایشانرا بعد از این ... باران
ده این حاجت ما باران واسعی که نافع باشد و فیض بر همه جا و بر هر کس رسد و دیر آینده و زیان رساننده نباشد و میباید که ابتداء
باران ایشان بعد از آن باشد که از اینجا باز منازل و آرامگاه خود رسیده باشند راوی گوید بآن خدائی که مبعوث گردانید محمد را بحق به پیغمبری
که هر آینه بتحقیق که باد از هوا ابر را بهم بافته و رعد و برق بهم رسانیده و مردمان بحرکت در آمدند تا ... که از باران خود را نگهدارند
گشته پس حضرت فرمود که بحال خود باشید که این ابر از برای شما نیست از برای اهل فلان شهر است پس گذشت و بعد از آن ابر دیگر آمده مشتمل
بر رعد و برق بود و دیگر باره مردمان حرکت نمودند و باز آنحضرت فرمودند که بحال خود باشید که این ابر از برای شما نیست از برای اهل فلان شهرست
همچنین تا ده ابر آمده و گذشت امام صلعم میفرمود که بحال خود باشید که این ابر از برای شما نیست بعد از آن ابر یازدهم آمد آنجناب فرمود که ایها
الناس این ابر را خدای تعالی از برای شما فرستاده پس شکر کنید خدای تبارک و تعالی را بر فضل او که بر شما نموده پس برخیزید و ...
منزلهای خود و آرامگاههای خود روید که این ابر در بالای سر شما ایستاده و بر شما نمیبارد تا منزلهای خود روید و بعد از آن خواهد آمد بر شما
از خیرات ... کرم و بزرگی اوست و آن حضرت از منبر بزیر آمد و مردمان بازگشته و آن ابر نمیبارید تا منزلهای خود نزدیک شدند بعد از آن
باران سختی بارید و وادیها و حوضها و غدیرها ... پرآب گردید مردمان میگفتند هنیئا لولد رسول الله کرامات الله عز و جل
یعنی گوارا باد بر فرزند پیغمبر خدا کرامات خداوند عز و جل بعد از آن آنحضرت ... برآمده جمع کثیری از آن خلق حاضر شدند و خطبه مشتمل
بر مواعظ و نصایح ... ادا نمود ... سخنان را ... فرمود و جهت رعایت اختصار و ایجاز کلام
در بیان ... سخن ... ذکر خطبه مذکوره ... گردید القصه ... آنحضرت خدای تعالی عظیم گردانید برکت را در بلاد ... و یکی
از معتمدان مامون ملعون که هوای ولیعهدی او در سر ... داشت ... حضرت امام صلعم ... با مامون گفت یا امیر اعیذک بالله ان تکون
تاریخ الخلفاء فی اخراجک هذا الشرف العمیم و الفخر العظیم من بیت ولد العباس الی بیت ولد علی حاصل معنی آنکه استعاذه میکنم
از برای تو از خدای تعالی که تو را پناه دهد و نگاه دارد از اینکه تاریخ خلفا شوی و مردمان عالم گویند از خلفای مامون این شرف عمیم و فخر عظیم
یعنی خلافت و پادشاهی را از خاندان عباس بیرون کرده و بخاندان علی نقل فرموده هر آینه بتحقیق که اعانت کردی بر خود و بر آل خود یعنی
بر خود و ... خود دشمنی نمودی که این ساحر فرزند ساحر را آوردی و بتحقیق که ... بود ظاهر کردی و ... بود
بلند مرتبه اش گردانیدی و ... ساختی و از این باب ... که در عیون اخبار الرضا بتفصیل مذکور است مامون گفت
این مرد پنهان بود از ما و مردم را به بیعت خود دعوت مینمود خواستیم که او را ولیعهد خود سازیم تا مردم را بسوی ما خواند و بپادشاهی
و خلافت ما اعتراف نماید تا آنکسانی که مفتون او گردیده ... اعتقاد نمایند که ... یعنی در امر خلافت اصلا حقی ندارد

و آن مخصوص ماست و نشنیدیم که اگر او را مجیبان بجال خود گذاریم رضا اناد در کار ما هم رسد که آنرا مسدود نساختیم کرده و آیه بر ما اتابکه عاشت
آن بنا دریم و اکنون کردیم و خطا کردیم و بجهت تعظیم او بر شرف بر ملاک شدیم شادان و سهل انکاری در کار او جایز نیست لیکن مخاجیم اینکه
اندک اندک مرتبه او را پست کنم تا او را در نظر رعیت چنان وا نمایم که استحقاق وا هیت آن کار و بعد از آن مدبری در باب او کنیم که مواد بلا
او را از ما منقطع و منقطع گرداند آنمرد گفت با امر مجادله و مباحثه او را بعهده من واگذار که بحسنی که من او را و اصحاب او را ساکت گردانم و قدر
مرتبه اش چیزی کم کنم و اگر نه هیبت تو در دل من نبودی وا از قرار نیکردم او را فرود می آوردم او را در منزل و مرتبه اش و ظاهر میکند بر مردم
کادوش لیته ولی عهدی که برای معروض شده هیئت آن ملعون ازل وا به وآن سینه چاک خنجر بغض و حسد گفت وجوه و اعیان آن مملکت خود را
بسران سپاه و تا همان و جنا رفقا را جمع ساز تا در حضور ایشان نقص او را ظاهر سازم تا مشتبه باعث خفت مرتبه او گردد و آن جماعت
بدانند که آنچه او را انتساب استحقاق از آن نسبت با وظاهر خواهد شد صواب بجالت مامون فضلا و اشراف عیبت را در مجلسی وسیع جمع کرد و خود
بنشست و حضرت امام رضا ع را در مرتبه که برای او قرار داده بود نشاند پس آن حاجب لعین که تعهد اهانت آن سالار دین شده بود شروع
کرده بانحضرت گفت که مردمان از تو حکایتهای بسیار کرده اند و از حد گذرانیده اند و صف تو را انچه گمان دارم که اگر تو واقف شوی بر آن از آن تبرا
نمائی و بر ایشان انکار کنی از آنکه دعا کرده از خدای تعالی باران طلبیدی باران آمد که بجهت بهاره دانسته پس این را از برای تو معجزه کرده
و لبب آن نمائش و یگانه دنیا قرار داده اند و این امیر المؤمنین ادام الله ملکه با بجهت اورا مرا از کنند تاج آید تا از مرتبه سب شده است
که مبادا پس از جمله حقوق او بر تو اینست که جایز داری که دروغ گویان بشتای از کسی شان و دروغ نما گویند حضرت امام ع اجتنبو اوجه
فرمود که من منع نیکنم بندگان خدا را از گفتگوی و مذاکره نعمتهای الهی که مرا داده و اگر چه ارزوی نشاط با آن کردن قراری نکنم و اما اینکه گفتی
که صاحب تو مرا بر این مرتبه رسانیده است او مرا بدین مرتبه نرسانیده است بلکه مرتبه که عزیز مصر یوسف صدیق ع را بآن رسانیده بود ولی عهدی مامون نیز دوان
مرتبه هست پس در این وقت حاجب برگشته بخت برآشفته گفت ای پسر موسی مرا آنچنان از حد خود در گذشتی و از قدر خود بیرون رفتی بلکه
خدای تعالی باران فرستاد که وقت آن مقدر شده بود و اتان حیش و پیش آنرا آیتی ساختی که بآن کردن مباهات می افزاری که معجزه
ابراهیم خلیل ع کرده آنگاه که سرهای مرغانرا بدست گرفته و اعضای آنها را که متفرق شده بر سر کوهها گذاشته بود طلب پس شتاب آمد و سرها
پیوسته و بحرکت در آمده پرواز نمودند باذن خدای تعالی پس اگر راست میگوئی زنده کن آن دو صورت شیر را و آنها را بر من مسلط ساز که
این کار کنی آن معجزه باشد و باران که عادت بباریدن آن جاری شده تو سزاوارتر نیستی با یک بدعای تو باریده باشد یا دیگری که دعا کرده
چنانکه تو دعا کرده بودی یعنی دیگران نیز برابر تو دعا شریک بوده اند از کجا است که باریدن باران بدعای تو بوده نه ایشان اشاره مبدء نزول
کرده که بر مسند مامون اللعین نقش کرده بودند آن شخص سیاست فضا را و موجه غضب جباری علی بن موسی الرضا ع غضبناک گشته بانک
بر آن دو صورت زد که بگیرید این فاجر را و او را طعمه خود سازید و از او هیچ اثر نگذارید پس آن دو صورت دو شیر شده بر جستند و آن حاجب
خون گرفته را گرفته اعضای او را کرفته و در هم شکستند و خوردند و خونش را لیسیدند و آن قوم از آن متحیر مانده میگریستند چون از کار او پرداخته
گفتند یا ولی الله فی ارضه چه میفرمائی ما را انچه با او کردیم با این نیز بکنیم و اشاره بمامون میکردند مامون علیه اللعنه از شنیدن آن بیهوش گردید

امام ع قلاب را و افتادند و بروی خویش بیکار بر بردند و آن دو شیر میگفتند که ما را رخصت میدهی که او را بصاحبش ساینم آنحضرت
فرمودند نه زیرا که خدای تعالی را در این مدبری است که او امضای آن خواهد کرد و شیران گفتند پس ما را چه میفرمائی فرمود بجای خود
باز گردید چنانکه بود بر ایشان بسوی مسند باز گشته مجسمان و دو صورت شدند جمال اسکه صفتان کفر نهاد و گرا از طلبان چه
طغیان و عناد از انکه زنبیار و رصد و آزار انبیا و اولیا نموده و در آن باب حیلها و وسیلها می انگیختند و در اهانت عزیز کرده کان
حق با مشیت الهی طریق معارضه بیهوده جز آبروی خویش بر خاک مذلت نمی ریختند یریدون ان لیطفئوا نور الله با فواههم
ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون و بر همین منوال الخ جلافت پیشگان بی شرم و روستائیان شهرستان
نفهمیدگی و آزرم با ورویشان فقرای اهل ایمان معمول میدارند عنقریب که عزت الهی جزای آنرا خواهد داد و اکرام در زبان
ز ما جزای مکافات آنرا و رکنا را ایشان که تنها و دیگر از جمله مفاسدی اغلب بر مصاحبت مردم زشت سیرت و مترتب میشود
شرب خمر است که بنیان تقوی و ایمان را سیل ندامت و خرمن سعادت دینی و دنیوی را آتش سوزان بوجود حباش مایه انقطاع
بیخ عناد و لیست و هر قطره اش نطفه تکوین فتنه و فساد و هر رشحه عرق خجلت روز حساب است و هر ساغری زورق رستگاری کوبیخ
گرداب لب حبابش تشنه خون فرزانگیست و الهوی شیشه اش سرگرچه علی دیوانگی گردش چشم پیاله اش نماینده طوق منابت
و مهدی گردن صراحیش غول بیابان گمراهی با نکو نماییش نهادی فتنها و شر در راست و غلغل سبوش آواز کوس رحلت عقلا و
شعور و نشاء هستی او باعث بیدرمانی و بیدرانت و بر افروختن چهره از آن شفق شام سیاه روی محشر الراقم می بخشان چهرها
از تاب می افروختند ابد روزشان زنگ خجلت آمیختند و در حال خویش بکیم نکر نشر اهتد کرد ابکه میخواران و بلغ از آتش
می سوختند قال الله تبارک و تعالی فی سورة المائدة یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم
عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون ظاهر معنی و حاصل مضمون قول مفسرین آنکه آن کسانی که ایمان آورده
اینست و جزاین نیست که شراب با هر چه مثل آن باشد بر بعضی از تفاسیر قمار و بتان و تیرهای فال ده تیراست که در زمان
جاهلیت بآنها قمار میباختند یا بیری که بآن استخراج میکرده اند بحوی که در محل خود مذکور است پلید است از عمل شیطان پس
اجتناب کنید شاید که رستگار شوید اینست و جز این نیست که میخواهد شیطان که اندازد در میان شما دشمنی و کینه در شراب و قمار
و باز دارد شما را از یاد خدا تعالی از نماز آیا شما ترک کننده آن هستید بر عارفان طریق سخن گذاری و جوهر گان باده هوشیاری
ظاهر است که خدای تبارک و تعالی در این آیه چه قدر مبالغه و تاکید در حرمت شراب پلید بکار برده که جمله مصدر بلفظ انما کرده
و شراب را رجس خوانده و از عمل شیطان شمرده و از اجتناب آن رستگاری امید وار ساخته باز دیگر ذکر او با قمار برابر گرفته مفاسد
دینی و دنیوی آنرا بیان فرموده و دیگر طریق استفهام که ابلغ از تعریض است از آن نهی کرده و از همه بالاتر اینکه شراب را قرین
بتان ساخته و در کجا ذکر فرموده است و بر طبق اینست حدیثی که از حضرت رسول ص مشهور است که شارب الخمر کعابد الوثن



در بیان مجالست احسان بناظر خوبی

شراب خوار مانند بت پرست است و هم از آنحضرت ص ماثورست که لعن الله الخمر و غارسها و عاصرها و شاربها و ساقیها و بایعها و مشتریها
و آکل ثمنها و حاملها و المحمولة الیه یعنی لعنت کند خدای تعالی بالعنت کرده است شراب را و نشاننده درخت آنرا و کارنده آنرا و آب دهنده
آنرا و ساقی آنرا و فروشنده آنرا و خورنده آنرا و بردارنده آنرا و نیز از آنحضرت ص منقولست که شرابخوار لم تقبل له اربعین یوما و ان مات
و فی بطنه شی منها کان حقا علی الله ان یسقیه من طینة خبال و هو صدید اهل النار و ما یخرج من فروج الزناة
فیجتمع ذلک فی قدر جهنم فیشربه اهل النار فیصهر ما فی بطونهم و الجلود حاصل معنی آنکه کسی که شراب خورد روزه و نماز او
مقبول نیست و اگر بمیرد و در شکم او چیزی از شراب باشد بر خدای تعالی لازمست که بنوشاند او را از طینت خبال و آن عبارتست از چرک
و خون و زردابی که از فرجهای زناکاران برون آید پس جمع میشود آن در دیگهای دوزخ و می آشامند آنرا اهل آتش پس گداخته
میشود احشا و آلات درونی و پوستهای ایشان و هم از آنسرور ماثورست که قسم بآن کسی که مرا بحق مبعوث گردانیده که بیستی که شراب
خواری آید در روز قیامت در حالتی که رویش سیاه باشد و چشمها کبود و لبها را پس چیده کشیده شده و لعاب از آن بر قدمهای او
باشد و رگ میبرد نفرت کننده و نیز حاصل مضمون اخبار است که فرموده اند که سوگند بآن کسی که مرا بحق مبعوث گردانیده که شراب خوار تشنه میمیرد و در قبر
تشنه خواهد بود و در روز قیامت تشنه مبعوث خواهد شد و هزار سال فریاد کرده و عطش خواهد گفت پس آبی مانند مهل که عبارت
است از چیزی که با آتش گداخته باشد چون نقره و مس و غیر آن و بعضی گفته اند مهل روغن زیت بر هر تقدیر بر او میکنند آن آب
در روی آن فرو میریزد و دو منخرها و چشمها و در آن ظرف پس او را چاره از آشامیدن آن نیست و چون آن آشامد میگدازد آنچه در شکم اوست
پس احشا و امعا و آلات درونی او را و نیز از آنحضرت ص منقولست حدیثی که حاصل آن اینست که هرکه مست بمیرد ملک الموت او را چنین دست
بسته داخل شود و مست او را در پیش خدای تعالی حاضر کند و او مست پس خدای تعالی با او خطاب کند که میفرماید که چیست ترا میگویم بسته پس خدای
تعالی میفرماید که ترا باین امر کرده بودم ببرید او را بسوی سکران پس می برند او را بکوهی در میان جهنم در آن کوهی چشمه ایست که از آن خون
و چرک روانست نباشد طعام و شراب او مگر از آن چشمه و نیز از آنسرور ص اینمضمون منقولست که چون بنده اول از شراب خورد و مست
تحت شود و مرتبه دویم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جمیع فرشتگان از او بیزار گردند و مرتبه سیم پیغمبران و اصحاب از او بیزار شوند و جام چهارم
خدای عز و جل و هم از آنسرور ص مرویست حدیثی که خلاصه معنی آن اینست که چون روز قیامت شود برون آید از جهنم حیثی از عقرب که سرش
در آسمان هفتم و دمش تا زیر زمین هفتم باشد و دهانش از مشرق تا مغرب گوید کو آنکسی که با خدا محاربه کرده است جبرئیل ع نزول فرموده که
ای عقرب کرا میخواهی گوید پنج طایفه را اول ترک کننده نماز را و منع کننده زکوة را و ربا خورنده و شراب خواره را و قومی که در مسجد سخن دنیا گفته اند
و نیز از آنحضرت ص ماثورست که کسی سلام کند بر شراب خوار یا با او معانقه یا مصافحه نماید احاطه کند خدای تعالی مر او و عمل او را چهل سال
طاعات و عبادات او را از درجه اعتبار ساقط گرداند و هم فرموده که سلام کنید بر یهود و نصاری و مجوس و سلام مکنید بر شرابخواره و دیگر
فرموده که شراب خوار تکذیب کننده کتاب خداست چه اگر تصدیق آن میکرد حلال او را از حرام میدانست و نیز این مضمون ادا کرده که لعنت
میکند خدا تعالی شراب خوار را و نیز از آنحضرت ص صاحب یکصد و شصت نوع و هم فرموده که همسایگی یهود و نصاری بهترست از همسایگی شرابخوار

و نیز از آن

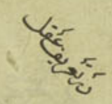
در بیان مجالست احسان بناظر بنفس خوبی

و نیز از آنحضرت ص و در خبر است که کسی مست باشد و بشی از روز گذرد آن شب عروس شیاطین خواهد بود و هم از آنجناب ص منقولست که با اکل الربا ام
خطاب کرده این مضمون ادا نموده که قسم بآن خدائی که مبعوث کرده مرا بحق که کسی که در دل او آیتی از قرآن باشد پس بریزد او را و آبروی
وی آید هر حرفی از قرآن در روز قیامت در پیش خدا تعالی با او خصومت میکند و کسی را که قرآن خصم او باشد خدا خصم اوست و جایش در آتش
خواهد بود و انس بن مالک از آنسرور ص روایت کرده که بدرستی که در جهنم هر آینه وادیست که استغاثه میکند از آن وادی اهل آتش هر روز
هفتاد هزار بار و در آن وادی خانه ایست از آتش و در آن خانه چاهیست از آتش و در آن چاه تابوتیست ماریست که هزار سر دارد و بر هر سری
هزار دهانست و بر هر دهنی هزار دندان از برای شراب خواران که حامل قرآن باشند و هم از آنسرور ص منقولست که جمع شده است هر شر
و گردانیده شده است کلید آن شرب خمر و نیز از آنسرور ص ماثورست که با علی ع آیه بشرالخوارس احق که بشناسد در آن ساعت پروردگار
خود را عز و جل و اضیع بی نیازست از عالی روز محشر و ساقی حوض کوثر امیرالمؤمنین حیدر ع روایت کرده است که الفتنة ثلثة
حب النساء و هو سیف الشیطان و حب الخمر و هو فخ الشیطان و حب الدینار و الدرهم و هو سهم الشیطان فمن احب النساء لم
ینتفع بعیشه و من احب شرب الخمر حرمت علیه الجنة و من احب الدینار و الدرهم فهو عبد الدنیا حاصل کلام صدق نجوم
آنکه سه چیزاست که آدمی مفتون آنها میشود دوستی زنان و آن شمشیر شیطانست و دوستی شراب و آن تیر شیطانست و دوستی دینار درم
و آن تیر شیطانست پس کسی که زنان را دوست دارد پس او از زندگی خود منتفع نمیشود و کسی که آشامیدن شراب را دوست دارد بهشت
بر او حرام میگردد و کسی که دینار را و درهم را دوست دارد پس او بنده و پرستار دنیاست و هم از آنسرور ص منقولست که لو وقعت قطرة
فی بئر فبنیت منارة مکانها لا اوذن علیها و لو وقعت فی بحر ثم جف و نبت فیه الکلاء لم ارعه یعنی اگر قطره از شراب
در چاهی افتد و در جای آن مناره بنا شود من بر آن مناره اذان نگویم و اگر از شراب قطره در دریا چکد و بعد از آن آن دریا خشک شود
و در آن گیاه روید من نخورم و حضرت ابی عبدالله بن محمد صادق ع منقولست که شارب الخمر ان مرض فلا تعودوه
و ان مات فلا تشهدوه و ان تشهد فلا تزکوه و ان خطب الیکم فلا تزوجوه فان من زوج ابنته شارب الخمر فکانما قادها
الی النار حاصل مضمون کلام ع اینکه شراب خوار اگر بیمار شود بعیادت او مروید و اگر بمیرد بر جنازه او حاضر مشوید و اگر گواهی دهد اعتماد
مکنید و اگر خواستگاری زن از شما کند با و مدهید بدرستی که کسی که دختر خود را بشراب خوار دهد چنانست که کشیده باشد او را بسوی آتش
جملا از این قبیل اخبار و آثار بسیار است و در مذمت نکوهش آن بلیغ بسیار وارد گشته و عیوب و وبایم و خرابی که حضرت جعفر صادق
ام الخبائث لقب داده از غایت ظهور و کمال شهرت از مرتبه احتیاج بذکر و بیان گذشته است پس مرد خردمند و هوشیار صاحب
اندیشه میباید نظر بآیات و اخبار مذکوره کرده از ساغر کلمات صدق مبانیش باده خوشگواری معانی را بکام جان برساند و از خمار
روز قیامت اندیشه کرده دست از ترک بر جام کیفیت مستی افشانده بتلخی شراب شهد لذت زندگانی جاوید بر خود تلخ ننماید و بیکبار زنجیر
باین زهر شهد نما خود را در ورطه عقوبت روز جزا نیندازد و بر مغرای مستانه در کوچه و خانه جسعادتی را بسوی خود طلب نکند و پیچ کج
رفتن وقت مستی در بساط رسوم حق پرستی پا بر فرق دولت خود نزنند و هم بزنی مستان خود را از نظر عنایت حمدی خدا بر مستانی نیندازد

عذاب شارب الخمر قاری قرآن

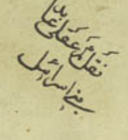
مثل مدمن الخمر المؤمن شرابی

منع از عیادت شرابخوار و حضور جنازه او



رنگین شدن پیاله سرنگون خود را از نشاء لا یصدعون عنها ولا ینزفون بی نصیب سازد و چون عمر خود را بیرف خود کداز
موج شراب شور زنند و دیده‌ها را ... دل را برای شکار بط می‌انداخته، عالم ... مدهوش زنند و بحرکات بیخودانه دامن بر چراغ ایمان زنند
و دست افشان مستانه پیمانه باده بحقیق را از دست ساقی توفیق بشکنند و دست رسالی همت را بر گردن صراحی حمایل سازند و دستار
سرفرازی هوش را بپا کاربهای خم شکنا زنند والای پرده ناموس را در صاف کهنه شراب خورند و ابواب فیوضات غیبیه را از دولت عقل بر خود
و بعوض شراب طریق هستی اعتقاد بپوشند و برات آزادی خود را به آب انگور بشویند و گوهر با قیمت عقل را که استاد ازل در کنجین خانه دماغ
جای داده به سیلاب شراب بتزلزل نکشند و آئینه خانه دل را که معمار صنع در چهار خیابان عناصر اربعه بنا نهاده بهوای عالم آب صفا
نشکنند پنجه حواس را بکرفتن سبب عیب پیاله عادت داده دست از دامن وصال سعادت بی زوال برنداشته و لب هوس را
بیر سکاری کردن بلند مینایت آیات و احکام خدا و اخبار احادیث ائمه هدی را لغو و بیهوده شمارد اگر فرضا بهیچ وجه منع و نهی
از خدا و رسول صلوات اهل بیت عصمت در خوردن شراب امثال آن چون بنگ و بوزه وارد نبودی ارباب عقل خرد و صاحبان تشخیص
نیک و بد همانا بایستی که بر هر یک احتراز از این آتش عقل سوز هوش گداز واجب شمارند و سر خود مندی خویش از تیغ بازی فتنه و فساد
این مشعلجوی جهنم بهاوید و دست نگاه دارند چه عقل اشرف اشیا و سرمایه بتحصیل سعادت دین و دنیاست و آدمی بسبب آن از کا
دخر ممتاز است و بخلعت والای ولقد کرمنا بنی آدم شرف سرافراز است و تخم تا بیست فطرت در زمین سرشت جز به آبیاری
عقل مزروعه بسیاهی ننگ نادانی را از چهره وجود انسانی جز به آب عقل نتوان شست و پنجه جهل قوی بازو را جز بقوت عقل نتوان تا بیست
و گوهر معرفت را در ظلمتکده غفلت جز بچراغ عقل نتوان یافت طریق خیر و صلاح را جز براه نمائی عقل بلند نتوان گشت و چاه
شر و رد فتنه را جز بعصای راستی عقل نتوان گذاشت امور مملکت هستی را جز بکاردانی وزیر عقل منتظم نتوان ساخت و لوای
شوکت سربلندی و رکشودن عزت دار جندی جز به سپه سالاری عقل نتوان برافراخت که عقل سررشته تحصیل سعادت و شیرازه
اوراق کمالات علم رقم نیک نامیست و سطر کتاب دستکاری کلک زحمت سرمایه دیده بصیرت زیور گردن سروری
دشنه طره دلبری و مصباح شبستان حرمت و مفتاح گنج دولت ما یه جود و توفیقات ساقی رحیق تحقیق آب سبهای معانی است
دبابان مزرع اشعاعی شوق خانه و منت و اساس کاشانه یقین در کافی از محیط دانش و خرد ابی عبدالله صادق ع مرویست که
دعامة الانسان العقل والعقل یجعل منه الفطنة والفهم والحفظ والعلم فهو دلیله و مبصره و مفتاح امره خلاصه
معنی بحسب ظاهر آنکه ستون آدمی که بنای کمالات او بآن برپاست عقلست و از عقل بهم میرسد زیرکی و فهم و بخاطر داشتن چیزها و حفظ
کامل میشود آدمی و عقل را هنمای اوست و آلت بینش و دیده وری و کلید کار بسته اوست و نیز در کافی از حضرت سپهر عقل و دو کامل
خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله منقولست که ما قسم الله للعباد شیئا افضل من العقل یعنی قسمت نکرده است خدای تعالی بر بندگان چیزی
بهتر از عقل بداده و هم در کتاب مذکور نقلست از سلیمان دیلمی که گفت بحضرت ابی عبدالله ع گفتم فلان کس از عبادت و دین
و فضل او چنین و چنان یعنی شخصی با صفات مذکوره ستودم فرمودند عقلش چونست گفتم نمیدانم آن حضرت این مضمون ادا فرمودند

کر ثواب



موعظه

کر ثواب بقدر عقلست بدرستیکه مردی از بنی اسرائیل در جزیره از جزایر دریا که سبز و خرم بود و درخت بسیار و آب پاکیزه داشت بندگی
حق تعالی میکرد و فرشته از فرشتگان براو بگذشت و گفت خداوندا ثواب بنده خود را بمن نما خدای تعالی فرمود تا ثواب او را بآن فرشته
نمودند و بنظرش کم آمد خدای تعالی وحی کرد بار که با وی صحبت دار پس آن فرشته بصورت انسان نزد او آمد آمرزو عابد پرسید که کیستی
گفت مردی عابدم آوازه مکان تو و عبادت بمن رسیده نزد تو آمدم که با تو خدای تعالی را عبادت کنم پس آن روز با او بود و چون صبح شد
فرشته گفت مکان تو جای خوشیست و نمی‌انداید بندگی خوبست عابد گفت این مکان ما عیبی دارد گفت چیست آن عیب گفت
پروردگار ما چار پائی ندارد اگر خری میداشت در این موضع میچرانیدیم چون حیفش ضایع میشود فرشته گفت نیست پروردگار تو خری
گفت اگر او را خری میبود این علف ضایع نمیشد پس خدای تعالی وحی فرستاد بآن فرشته که انما اثیبه بقدر عقله یعنی اینست
جزای نیست که ثواب میدهم او را بقدر عقلش و هم در آن کتاب از والی مالک الرقاب علی بن موسی الرضا منقولست که صدیق
المرء عقله وعدوه جهله یعنی دوست هر مردی عقل اوست و دشمن او بی عقلی او ای برادر عزیز وای مدعی شعور و تمیز دوست
خیرخواهی چنین را با غوای شراب از خود رانده و دشمن بداندیش جهالت بی عقلی را بخواهش تمام لیکن خود خواندن منافی شعور و
خردمندی و مخالف قاعده تمیز دار آستکی عقل دان دیوانگی گرفتن و هرایش خود پرستی را طلاق گفتی و با عفریت گریه لفکار ستی همراه
جفتی است تاکی عقل را بر شراب نهی و جان بشر را تلخی دهی و فرمان فرمائی عقل را بزور شراب از سراپرده دماغ فرو کشی سرکشان
طبایع را در کشور وجود مطلق العنان خودسری کنی و شحنه هوشمند را بسبک مغزی از عمل کران بند مردت و با نهادن تسلط اجامره
و اوباش صفات ذمیمه گشته فساد در دار الملک ایمان انگیخته تیغ زبان مردم آزاری از نیام تامل و خود داری بجهت بیخودی کشیده
بکنامه از نخی شنام سازی و سنگ نقش جور رحیم را فاده و نکر اندیشه از گردن برداشته در ره آسمان عزیز ناموس سلطان انداز
گویا که بیش که بر عقل در دست انسان بمنزله خاتم سلیمانست تا آن بر جاست رایت فرمان روائی بر پاست و چون شراب فساد
مانند دیو از شیشه برآمده آن خاتم را ربوده وحش و طیر صفات ملکی از دوام اطاعت جسته در دوام صفات لیبی زنجیر انقیاد گسسته
تخت دولت بندگی از دست مرده و هرج و مرج در مملکت ایمان بهم میآید یکی از شارحین حدیث نبوی صلعم و شرح حدیث جعل
الشر کله فی بیت و مفتاحه الخمر مضمون آن سابقا مذکور شده حکایتی نقل کرده که حاصل آن اینست که مردی از زهاد بیوسته از ارتکاب
از مناهی منع کرده سخنان درشت گفتی و طریقه نرمی و ملایمت با او از لوازم شیوه بندگی و نصیحت از دست داده خاطر ارباب سلطنت
رشتو ریا بشقب گینک و سفق روزی از روزها امیران زاهد را گرفته به بیرون خانه برده و فرمودند در حال اسبنه آنجا مشامهای آورده و زنی بد چهرا
و طفلی را حاضر کرده و شمشیری کشیده گفت یکی از این چند کار را اختیار میکنی یا با این بد لواط نمائی یا شراب خوری یا این طفل
بقتل رسانی یا با این زنا کنی و اگر نه ترا میکشم زاهد با خود اندیشه کرد که خون کردن گناه بزرگست چگونه از تکاب آن توانم نمود و زنا
و لواط نیز بر همین دستور پس صدا چگونه خامی ورع بآن آلوده شرب خمر را از آنها سهل تر شمرده اختیار کرد القصه چون شراب خورد چراغ
عقل و شعورش از آن آسیب بشوخ و شور فرو مرد عالم مستی جوشش بر آن زن افتاد و آن اشتعال آتش شهوت بکرفتن کام دل

نقل از ...
با ابر ...

در بیان مجالست حریفان نفس

آمرزش حقیقت امر کنت و حال این زن سبب شرب نا نخست با به فراط کمی نا در تن در ماده بجهان امر شنیعی اقدام نمود بعد از آن مرتکب
زنا شد و دیگر باره خواست که بتحصیل مراد و پردازد و غداق نفس اماره را از شمه پرز هر آن زن سیر نساز و امر کنت تا این طفل را بقتل
برسانی نکردم که بکام دل پس آن طفل را کشت آن گاه با زن زنا کرد القصه بشوی شراب آن چند امر شنیع نا صواب ارتکاب نموده
با آن مناسبه که تخت از آن داشت چون ضابطه عقل از میان برخیزد و نشاط بی سعادتی چهره احوال زشت را بگلگونه شراب آب
هر بی اقدام آن هر قبایح را بقدم رغبت چیره اند مضمون حدیث نبوی که الخمر جماع الاثم و ام الخبائث القصه دلایل و براهین
عقلی و شواهد تشریعات نقلی چنانکه مرقوم قلم صدق رقم گردید بر قبایح این عمل ندامت اثر و شناعت این شجر شقاوت اثر از آن
ظاهر تر و هویدا تر است که چشم از آن بپوشید بچه جمع بیباک سخت رو و گروهی سیاه دل تیره که در قرب پژنگ باده گلرنگ خورده و در حریم
ارتکاب این کارهای مبالغه دارا را افسرده اند اگر منظور نظرشان از آن ترتیب دماغ و لذت نفس است حاشا و کلا که با وجدان ...
کلام الهی و تصدیق اخبار حضرت رسالت پناهی باور داشت این سر نشاط سرکش پرداز و تشریعات زمره که از لذت آن ...
و نشاط برکس گوارا نتوانند و لیبر دری که باعث عقوبت یوم النشور شود و حسرتی که آتش قهاریت الهی از آن شعله در گرده نعیب ...
باده داکر شراب خوردن در میخانها بسر بردن در کوچه و بازار مست گشتن و از آشنا و بیگانه افغان خزان گذشتن در عالم مسلمانی
و بیباکی دادن و این شیوه را بی تکلفی و وسعت شرب نهادن با اعتقاد این قوم بی هزئیت و آن را جزو کمالات خود میشمارند
نمیدانم که دیوانه شدن و نعره زدن و هرزه و ناهربوط گفتن و کج راه رفتن و هردم بکی با دشنام دادن و هرقدم بر سرراهی افتادن و ...
بسبب گفتگوی سهلی بهم کارد و خنجر کشیدن و هر لحظه بر سر قبه زشتی پرده غرور خود دریدن آنگاه از غلبه مستی سر بجایی با گذشتن ...
و دیده آگهی را بخاک تیره بختی و روسیاهی انباشتن برابر منزل جانت با هیس مست لا یعقل خوابیدن و کلکت چین ...
رحمت گشودن تا شب مرده متهم بزرگی بردن چگونه کمالیست که مدعیان دانش و فرهنگی و خودکامان مرتبه جنبش و صاحب ...
مرتبه پیری فروشی گردیده و شراب شورانگیز به جز اینکه دیده اند از شوره زار بی حزی چه گلها چیده اند که بهیت چشم حسرتشان
چون پیاله از پی شراب میدود و از نهیب سفر سیاه مستی چه سود دیده اند که پیوسته کشتی دلشان مانند حباب در عالم آب میگردد
و اگر منظورشان محض ارتکاب مناهی و مخالفت فرمان الهی است آن خود منتهای کفر و مرتبه اعلای زندقه است نعوذ بالله من
شرور انفسنا و سیئات اعمالنا و دیگر از جمله مفاسدی که بر هیئت غفلت مترتب میگردد استماع غنا و سرود است
که افسانه خواب غفلت و بیخودی نشه مهار نفس عاصی دارد و طریق معاصی ... حدیث شعله آواز مطرب دلهای مرده را ...
... و طره گیسوی چنگ رباب جنود ابلیس را بر خم مرکب طنبوری بر گردن آگاهی دلهای ... است و هر نی ...
دل غفلت سر انگشتی چنبر دف حلقه کمند صیادی شیطانست و تار قانون رسن بیدادی کردن ایمان نالی ...
صد جا گرسنه و ... با فروختن آتش شهوات نفسانی بر سر ناز نشسته ضرب و نطق مغنیان در حضرت دلها ...
زبان انداز و زیر و بم ساز از در زیر و زبر ساختن خانه تقوی بلکه ... ناخن مضراب جیب رسوائی تنگ نامان در پرده ...

ای ابنان

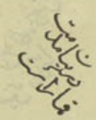
در بیان مجالست حریفان نفس ...

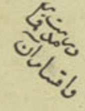
ای ابنان برای ناامیدی کرده خیالات فاسده در کرم مکری در جامع الاخبار از معین قانون دین حضرت سید المرسلین نقل
کرده الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افسون زناست که آتش شهوت را شعله ور میسازد و بکام ارتکاب زنا می اندازد و هم از آن
جناب روایت نموده که ما رفع احد صوته بغناء الا بعث الله شیطانین علی منکبیه یضربان باعقابهما علی صدره
حتی یمسک حاصل معنی آنکه بلند نسازد هیچ احدی آواز خود را بسرود مگر آنکه برانگیزد خدای تعالی دو شیطان را که بر دوشهای او
سوار شوند و پاشنهای خود بر سینه او زنند تا وقتی که از آن باز ایستد و نیز از انس رض نقل کرده اند که این مضمون روایت وارد شده
که محشور میشود صاحب طنبور در روز قیامت سیاه روی و در دست او طنبوری از آتش باشد و بالای سر او هفتاد فرشته باشد و در دست
هر فرشته گرزی و بر سر وی زنند و زنده کرده میشود صاحب غنا از قبر کور و لال و زنده کرده میشود زنا کار مثل این و نایی هم چنین
طریق و دف نواز نیز بهمین روش و در من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که من بقی فی بیته طنبور او عود اربعین
صباحا فقد باء بغضب من الله عز و جل یعنی کسی را که باشد در خانه او طنبوری چهل صباح بتحقیق که سزاوار غضب عظیم
شود از جانب خدای عز و جل شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب الاخبار از سر حلقه اخیار حضرت امام جعفر صادق ع حدیثی
روایت کرده که ما حصل معنی آن اینست که مردی بخدمت آنحضرت آمده بعرض رسانید که مرا همسایگان هستند و ایشان کنیزان دارند
که بغنا خوانی مشغولند و عود مینوازند و گاه به بیت الخلا میروم و برای شنیدن آن نشستن را طول میدهم آنحضرت فرمودند
که این کار مکن آن مرد گفت بخدا قسم که این چنین نیست که من بپای خود بروم یعنی بقصد شنیدن آن بلکه بکار دیگر میروم
و آن چیز میشنوم که بگوشم خود میرسد امام ع فرمودند که لله انت اما سمعت الله یقول ان السمع والبصر والفؤاد
کل اولئک کان عنه مسئولا حاصل معنی بقول بعضی از مفسرین آنکه پرسیده شود گوش و چشم و دل هر یک از ایشان پرسیده
خواهد شد از عملی که صادر شده از او و بعضی بوجه دیگر تفسیر کرده اند آن مرد گفت گویا من نشنیده ام این آیه را از کتاب خدای
عز و جل از عرب و عجمی لاجرم ترک این عمل کردم و من از خدای تعالی طلب آمرزش میکنم آنحضرت فرمودند که قم فاغتسل
وصل ما بدا لک فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ما کان اسوء حالک لو مت علی ذلک استغفر و سله التوبة من کل ما یکره
انه لا یکره الا القبیح و القبیح دعه لاهله فان لکل اهلا یعنی برخیز و غسل کن و نماز گذار آنچه بخاطرت میرسد که بتحقیق که مقیم بوده
بر امر عظیمی چه بود حال تو اگر بر آن حال میمردی پس آمرزش خواه از خدا سبحانه و سؤال کن از او توفیق توبه از هر چه که ناخوش
میدارد چه او ناخوش نمیدارد مگر قبیح را و قبیح را برای اهلش گذار بدرستی که هر کاری اهلی دارد ای ... هر بزم و انجمن و ای
پرده شناس قانون سخن ای هلاک نغمه ساز و ای کباب شعله آواز ای پرده ... هوا و هوس رانی و ای نمک سود شورش مستی
و چراغ پای ناخن چنگ کار و ... ای طنبور ... که هر گاه پیش از قدر احتیاج در بیت الخلا نشستن را برای
شنیدن سرود و آواز عودی که در خانه همسایه باشد آنقدر بد دانند و آن را گناه عظیم شمرده مرتکب آن را بآن حد تخویف و مذمت
نمایند و در حق او گویند ما کان اسوء حالک لو مت علی ذلک و از آن توبه و استغفار فرمایند آیا چون خواهد بود حال جمعی

در منع غنا و
سرود و شنیدن آن

در منع نگاه داشتن
طنبور و دف و نی

که اگر اوقات بسی تمام در خانهای خود از اصناف خوانندگان رسا زندگان مجمعها میسازند و صبح و شام ایام خویش را که لحظات اوقات عمر و محل دعا و اوراد مؤمنان با صدق و صفاست و هنگام گریه سوز و گداز سوخته دلان آتش خوف و قلق است با جمعیت آواز رود و سرود مصروف داشته‌اند میسازند رشته عمر دراز را چون ابریشم ساز جاده آمد و رفت نغمات میکنند و خانه دل را که صدگونه اندیشه باطل در آن ساکن و خفته است به انگشت مضراب طنبور چون زنبور بر هم میزنند و در روزن گوش که برای تابش آفتاب عرفان بخانه دل گشوده‌اند دود گلخن لهو میبازند و کاخ دماغ را که شاهراه نشستن قصر وجود و آرامگاه سودای محبت حضرت معبود است از جوش آن مقامات پر شور مانند کاسه طنبور میکنند و از کاسه کله روز شب با دف غفلت بر خود می‌جهانند و از انفاس عمر عزیز را صبح و شام مانند نی به باد میدهند و در شناختن جاه از راه هم کوزند و در تشخیص حسن هر هنا در شنیدن فرمان معبود حیلگی کرند و در استماع آواز چنگ عود حرص و گوش شنوا عاشق انا ایشکه دل دادن و سرود شنیدن مصحف خوش و طنبور خردانست در زندگانی تند آواز مطربان صرف کردن برنشوی نجات خود خط بطلان کشیدن فرداست که چنگ داراز گوشمال روزگار سراپا نال خواهد بود و از تهی دستی عمل صالح و تلف کردن عمر بی خلف مانند بچ و دست تاسف بر هم خواهند سود اگر دیده عبرت بینی باشد صورت صدق انفعال در آیینه احوال گذشتگان میتوان دید و اگر گوش هوشی داشتی این نوا را از چار تار معراج میتوانی شنید رباعی هر دل که ز مشکل حل میطلبند / از ترانه ترانه و غزل میشنوند / آواز نمکنده که کار آسان است / اینها همه صورت عمل میطلبند / و دیگر از جمله مفاسد صحبت این قوم ضایع روزگار و رباختن نقد عمر گرامی است بقمار که شغل کرجک مزاجان بی‌هنر است و پیشه بی‌دولتان نکبت شعار نقش مرادات از بی‌طبعان خسیس است و منسوخ حیث یعنی ابلیس بر تلبیس لباطرین و لباری ناکسان نشسته رهرو دلهای بوالهوسان کعبتین تراش فرصه امل بمعاقبتی دگر نامیت و اوراق گنجفه‌اش دفتر هرزه خرجی عمر گرامی چه گویم در مذمت امری که خدای تعالی میفرماید انما الخمر والمیسر تا آخر چنانکه سبق ذکر یافت آنرا با شراب خوارگی و بت پرستی قرین ساخته و نیز در سوره بقره فرموده که یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما یعنی می‌پرسند ترا ای محمد صلعم از حکم شراب و قمار بگو در آنها گناه بزرگست و نفعها است برای مردم و گناه بزرگ تر باشد از منافع آنها و گفته که فیهما اثم کبیر است در روایت با آنکه شرب خمر و باختن قمار گناه کبیره است در اول از منافعی که در آنهاست فواید دنیوی مثل لذت و ترتیب دماغ بهم رسیدن مال و بهره هر کس نفس الحمد که بهره از شعور داشته باشد معلوم است که این فواید دو روزه عاجل را بری نمیکند با گناه بزرگ و عذاب آجل و لهذا خدای تعالی فرموده که اثمهما اکبر من نفعهما و در من لایحضره الفقیه مذکور است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از قول خدای عز و جل که در سوره حج فرموده که فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور آنحضرت فرمودند که رجس اوثان شطرنج است و قول زور غناست و نرد بدتر از شطرنج است و اما شطرنج پس همین که فرا گرفتن آن کفر است و بازی کردن بآن شرک است و یاد دادن کبیره موبقات و سلام کردن





برباز نده آن معصیت و گرداننده آن چون گرداننده گوشت خوک و نظر کننده در فرج مادر خود و بازی کننده نرد بعنوان قمار مثل کسیست که او گوشت خوک خورد و بازی کننده بآن نه برو چه قمار کسیست که دست بگوشت خوک گذارد و جایز نیست بازی کردن با انگشتری که اربعه عشر گویند نیز قسمی از قمار بود و همه اینها و هر چه باینها شبیه است قمار است و بازی کردن کودکان بگردگان قمار است حاصل اینکه هر گونه بازی که در برد و باختن باشد در قمار داخل و اثم سبب آنرا شامل است مگر تیر انداختن و اسب دوانیدن که از این مستثنی و در شریعت روا است چنانکه در محل خود بیان آن کرده میشود و در کافی مذکور است که حضرت ابوالحسن علیه السلام فرستاد که جهت او لحم مرغی بخرد غلام یک لحم با او گرفت که بآن قمار باخت چون آورد آنحضرت آنرا اکل فرمود و برام الای لو دکه آن شیئ القمار یعنی باین قمار باخته شده است آنحضرت طشتی طلب نموده قی کرد یعنی برگردانید مرد صاحب شعور از روایت مذکور استنباط میتواند کرد که اجتناب از این عمل ناصواب چه قدر تدارک از تکاب تا چه غایت لازم است در جامع الاخبار از حضرت سید اخیار علیه السلام مرویست که بقومی گذشت که شطرنج میباختند فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون این آیت در سوره انبیاست و حکایت از قول حضرت ابراهیم است که با آزر و قوم خود که بتان بصورت انسان و بهائم و مرغان و یا صورت کواکب بعضی گفته‌اند بصورت علمای خود ساخته بودند و همیشه به پرستش آنها قیام مینمودند خطاب کرده فرمود چیست این شکلها و صورتها که شما آنها را مجاورانید یعنی بعبادت آنها پیوسته قیام مینمائید و خواندن حضرت سید الانام این آیه را در این مقام همانا مشعر است برآنکه آلات شطرنج بمنزله بتانند و باختن آن مانند بت پرستیست و در بعضی از تفاسیر بهمین مضمون حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام مذکور شده که زیادتی بعد از قرائت آیه مذکوره فرمودند که لقد عصیتم الله و رسوله یعنی بتحقیق که بباختن شطرنج نافرمانی کردید خدا و پیغمبر خدا را و هم در جامع الاخبار از حضرت سید الاخیار علیه السلام منقولست که من لعب بالنرد فقد عصی یعنی کسی که نرد باخت بتحقیق که از فرمان خدا بیرون رفته و در همان کتاب از آنحضرت علیه السلام حدیثی مرویست که حاصل آن اینست که ملعونست کسی که شطرنج بازد و نظر کننده بآن مثل خورنده گوشت خوکست و در خبر دیگر چنین آمده که نظر کننده آن مثل نظر کننده بفرج مادر خودست و در کنز العرفان از سید انس و جان علیه السلام روایت کرده که اللاعب بالنرد والشطرنج کمن غمس یده فی لحم الخنزیر و دمه یعنی بازی کننده به نرد و شطرنج مثل کسیست که فرو برد دست خود را در گوشت خوک و خون او و نیز در جامع الاخبار از نخل برومند کلش ارتضا حضرت علی مرتضی علیه السلام منقولست حدیثی که معنی آن اینست که وقتی که سر مبارک سر کرده اهل بلا حضرت شهید کربلا را بشام بردند یزید پلید لعنه الله فرمود آن سر را بر روی سفره گذاشت و با اصحاب خود از آن مائده میخوردند و فقاع می‌آشامیدند چون از آن فارغ شدند فرمود آن سر را در طشتی نهادند و در پای تخت نیرش بساط شطرنج بر روی تخت گسترده و شطرنج بازی نشست و ذکر حضرت امام حسین علیه السلام و پدر بزرگوار و جد عالیقدر او صلوات الله علیهم میکرد و نسبت با ایشان سخریه و استهزا مینمود و هر گاه با حریف قمار میباخت فقاع میگرفت و سه بار می‌آشامید و ته مانده آنرا بجانب آن طشت بر تخت پس کسی که شیعه ماست میباید که از شراب فقاع و شطرنج بازی اجتناب

در بیان اجتناب از الفاظ فحش

دگری که به بند قطاع یا شطرنج را باید که حضرت امام حسین را بجا آورده بر یزید و آل لعنت کند خدای تعالی عمر طیبا زود بان
کنان اورا اگرچه بعد دستار کان باشد ای غافل هوشیار در ای فرزین عرصه روزگار هر که راحت را امل میبایدت قدم صدق
برده و در دعوی شیعگی و یکرنگی ایشان از هر جهت میدوی چگونه بازی بازی میتوانی بود که بعد از شنیدن چنین خبری چنین
امر شنیع و قبیح را ارتکاب نمائی و دامن خاطر ملوث اراده هم کاری یزید پلید آرائی و لاف پیروی اهل بیت زنی و قدم بر قدم
دشمنان ایشان گذاری برای شهید کربلا بابت یزید بی‌پای داری باید که آب لعن بر یزید سرنوشتی و در اجرای شنیعش بجان کوشی
در رضای حق جوئی و طریق باطل پوئی دعوی بندگی خدا و اطاعت ائمه هدی ع از دست نگذاری و این همه آیات احادیث را هم
نهشان را هیچ نشماری خود گو که روز و شب بنرد مخالف دل و دین را کعبتین آسا از دست انداختی با حریفان دغل چند بسر بر
نهادن و نقد ایمان و دیع را در دغا اول از دست دادن داغ باختگی با هر دم نقش مهره دل مودن و پای هر گدای را در قمار فرسودن
کی لایق شأن مردم صاحب تمکین و ارباب تمارست و عزار پشیمانی و پشت دست بر دهان گزیدن چه نتیجه خواهد داد زود باشد که از زه
پیل مرگ اسب حیات پیاده کرده رخ بر خاک فنا خواهی نهاد و ترا در روز کار پا مهره در تخته بنام با کعبتین ماه مهر القاب
چاره جوئی بر رویت بسته و مهره وجودت ششدر ممات خواهد افتاد و برگ عیشی که سالها از دولت برد و بر انداخته بحکم شی
گنجفه در میان وارثان قسمت خواهد شد و عاقبت نقد دین باخته و سرمایه عمر ضایع ساخته دامن افشان راه حسرت کشان از بساط
زندگانی خواهی در گذشت الحاصل هر یک از ذمایم افعال و قبایح اقوال که محاسبان باسر انگشت خامه دو زبان بیک شرذ در
بسط و تفصیل هر کدام بقدر مقدور رقم مبالغه و اهتمام افشرده آتشیست خانه دل را سوزنده و در ایمنت ثایره غضب الهی را افروزنده
ربا کارها از آن بر حذر بودن و آلوده کار ناهنجار طبیعت از اوج آن تطهیر نمودن بغایت ضرورست و آن بی اجتناب از آمیزش مردم
بیباک و برچیدن دامن الفت از آلایش صحبت ترهات ان ناپاک سیرت چه اخلاق و اطوار زشت این قوم شقاوت سرشت
مانند علت برصی و جذام سرایت و با اختلاط شبانه روزی از آن مسلم جسمی و شبهه است و قطع نظر از اینکه آدمی را در اندک زمانی
بمرض خود مبتلا میکردانند در یکشب بروز خود میستانند با این مباشرت نمودن و در مجالس محافل فساق و اهل معاصی داخل بودن از
شرع و دین مذموم و منهی عنهست چنانکه در کافی از حضرت ابی عبدالله ع مرویست که فرموده اند لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا
یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره یعنی سزاوار نیست مؤمن را که در مجلسی نشیند که در آن نافرمانی خدا کرده شود و قدرت بر تغییر رفع
آن نا مشروع داشته باشد یعنی اگر قدرت داشته باشد میباید که اهل مجلس را از ارتکاب آن نامشروع باز دارد و الا خود در آن مجلس ننشیند
و در همان کتاب از آن والاجناب منقولست که من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یجلس مجلسا ینتقص فیه امام او یعاب فیه
مؤمن حاصل معنی آنکه کسی که ایمان بخدا و رسول خدا و روز قیامت دارد نشیند یا میباید نشیند در مجلسی که در آن اسناد نقصی بامام
میکنند یا عیب مؤمنی گویند و نیز از حضرت امیرالمؤمنین ع نقل کرده که من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یقوم مکان
ریبة حاصل آنکه کسی که ایمان بخدا و آخرت آورده نمی ایستد در مکانی که مردم شک آنکند در حق او بدگمان گردند هم در کافی

از صاحب

در بیان مذمت کبر

از صاحب مناقب و مفاخر حضرت امام محمد باقر ع ماثورست که ان الله لیعذب الجعل فی جحرها بحبس المطر عن الارض التی
هی بمحلها بخطایا من هو بحضرتها و قد جعل الله لها السبیل فی مسلک سوی محلة اهل المعاصی قال ثم قال ابو جعفر ع
فاعتبروا یا اولی الابصار حاصل معنی آنکه بدرستی که خدای تعالی هر آینه عذاب میکند جعل را در سوراخش باینطریق که باران نبارد
بر سر زمینی که آن جعل را در آنجا مکان گرفته بشومی گناهان بندگان که در آن موضع میباشند و خدای تعالی آن جعل را قدرت داده
که از میان آن قوم عاصی بیرون رفته در جای دیگر ماوی گردد مع هذا بیرون نرفت و از ایشان کناره ننموده پس بشومی آنجماعت
بعذاب خشکی و بی‌بارانی گرفتار میشود بعد از آن آنحضرت فرمودند که عبرت گیرید ای صاحبان بصیرتها که هرگاه جانوران بسبب مجاورت
اهل معاصی معذب میشوند و بیلا گرفتار گردند حال بنی آدم از معاشرت و آمیزش فساق چگونه خواهد بود و حدیث مذکور در طریت
و از اوهذا که آنچه مناسب این مقام اکتفا نمود و نیز در کافی حدیثی مذکورست که مضمون آن اینست که حضرت ابوالحسن یعنی امام
موسی کاظم ع جعفری نام شخصی را از مجالست خالی او عبدالرحمن بن یعقوب که از اهل ضلالت بود منع فرمود جعفری گفت
که او هو یقول ما شاء ای شیئی علی اذا لم اقل بما یقول یعنی عبدالرحمن آنچه خواهد گوید و هر اعتقادی که خواهد باشد مرا از آن
چه زیان هرگاه که من قایل بآن نباشم آنحضرت فرمودند که آیا نمی‌ترسی که بلائی بر او نازل شود و بهمه شما رسد آیا ندانسته
احوال آن شخصی را که از اصحاب موسی ع بود و پدرش از اصحاب فرعون و وقتی که خیل سپاه فرعون از دنبال موسی ع رسیدند
آن شخص از موسی جدا گشته توقف کرد و پدر خود را نصیحت مینمود که بحضرت موسی ملحق سازد و پدرش حرف او را با او میگفت
میکرد تا بطرفی از دریا رسیده هر دو غرق شدند این خبر بحضرت موسی رسید فرمود که او در رحمت خداست ولیکن بلا چون نازل
شود جاریکی که نزدیک گنهکارست برسد مجملا آشنائی بیگانگان درگاه عزت و نزدیکی و دور گردگان رحمت پیوسته
در معرض عذاب الهی و عرض سهام سطوات پادشاهند جز ناآشنائی ایشان سخنی نتیجه ندارد و حضرت خالق یگانه و بنیاز
هر آشنا و بیگانه عزوشانه با اسیران زنجیر علایق و خفتگان زهر آمیزش خلایق را از هم بیگانگی و با خود کرامت فرماید و دریچه
خانه دلهای ما را از سر کرچه هر کرد و غبار کثرت فرو بسته بگلشن جانفزای وحدت کشاید مؤلفه الهی نفرت از اده سوی اهل
دنیا را اگر ره نده کسی در دل غبار کینه ما را **مجلس هشتم** در مذمت صفت خبیثه کبر و سر بلندی و علامات شیوه ناپسند
عجب و خودپسندی که از جمله فروع شجره ملعونه حب ریاست چنانکه سابق تشریح این بزبان بیان واضح گذارش و تصویر آن
بکلک تقریر دلپذیر نگارش یافت و این مجلس مشتملست بر دو فصل **فصل اول** در مذمت تکبر بر معرهان سودای جاه دوست
و مستیان باده غرور و نخوت و سرشکران آینه خودنمائی و خودبینی و بیقراران تلاش بالانشینی که کام و زبان را از خوی ستائی
طاوسی و مهر خودپرستی ساخته اند و از ترک کردن علم مخالفت با جناب مالک الملک بر افراخته اند مخفی نماند که الکبریاء
ردائی و العظمة ازاری عظمت و کبریائیست مخصوص ذات پاک حضرت خدا و دولت جل شانه که کمند و حوصلش دست تعدی
هر شبه را از تصرف دلهای آگاه بسته و بادومتیش هرگز باشد به حروث در خلوتخانه هیچ نشسته **سعدی** کسی را رسد کبریا و منی

که ملکش قدیمست و دانش غنی و دامنی عدم نژادگان بنام درنشان دبی سرو پایان عالم امکان عریان دیار وجود وخوش نشینان کشور
نمود و روستاییان شهرستان کال وزنده بگیران عیار زلال و سبک وزنان میزان قدر و عار و اعتبار و حال شاه صفتان هیچ بخود و
روزگار که عمرا سراب بیابان هستی بوده و در تنگنای عدم باعتصام آشیانی نموده و در نطفه کی سالها از جهلت ناقابلی و رایش
هزار هیجان کرده و در مضغکی از تنگنای مدتها و ظلمت رحم بی چراغ جانان بسر برده از فشار منجنیق مضیق مشیمه دیده شعور
بگشوده و انا لوان نغمهای روزگار بجوش حیض بادر تعیش نموده از محنت سیاه چال رحم بیجان رسیده و در تنگوی منزل هستی جا بیخ
عنا در کشیده که چه کردی و دوراه بول کرده و از زیر آب منجلاب در جسم کثافت نهاده سر بر آورده و در وقت گرسنگی خوناب اشک
حسرت از دیده چکانیده و در مکیدن پستان بطلب شیر لب سؤال جنبانیده و در خوردی بپوسته بنجاست خود غلطیده و در پستی
شعور روز و شب جهت قضای حاجت سراسیمه و ارسنا خوشترین جا دویده و در جوانی و در ترصد ارجاع حذبات همیشه در بر ابر نفس
اماره جنده وار دست بر سینه گذاشته و در پیری از غایت ضعف و ناتوانی و بیرا ربی کسی تن را دو سه روزی بچوب دست عصا بر پا
داشته در زندگی حالی چار طبعتان میباید نمود و مرده کی بار دوش چار حمال میباید بود برسند که از طوق عبودیت ذر ذلت
گردن کشی نموده دعوی بزرگی نمایند و با ان اندازه کلیم خود بیرون نهاده با حضرت آفریدگار عالم در این معنی طریق منازعت
و هم چشمی نمایند و جناب ستطاب نبوی صلعم مرویست که یقول الله تعالی الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی واحد
منهما القیته فی جهنم حاصل معنی آنکه خدای تعالی میفرماید که بزرگی و عظمت مخصوص منست پس کسی که منازعه کند با من یکی از این
دو صفت می اندازم او را در جهنم و نیز از آنسرور صلعم در جر است که لایدخل الجنة من کان فی قلبه ذرة من خردل من کبر یعنی داخل
بهشت نمیشود کسی که بوده باشد در دل او بوزن یکدانه خردل از کبر و در کافی از ابی عبدالله صلعم مرویست که ان فی جهنم لوادیا للمتکبرین
یقال له سقر شکا الی الله عزوجل شدة حره وساله ان یاذن له ان یتنفس فتنفس فاحرق جهنم حاصل معنی اینکه بدرستی
که در دوزخ هر آینه وادیست مهیا از برای اهل تکبر که آنرا سقر میگویند و سختی عذاب آن بحدیست که از شدت حرارت خود بحق تعالی
شکایت کرده سؤال نمود که او را رخصت نفس کشیدن دهد و دستوری یافته نفس کشید پس حرارت سوخت جهنم را و در جامع کتاب...
جناب صلعم ماثور است که ان المتکبرین یجعلون فی صورة الذر یتوطاهم الناس حتی یفرغ الله من الحساب حاصل معنی آنکه بدرستی متکبران
در روز قیامت بصورت مورچه کان گردیده مردمان پای بر ایشان میگذارند و همچنان پایمال مردمان خواهند بود تا وقتی که خدای تعالی
از حساب خلایق بپردازد و نیز در کافی از جناب رسالت پناه صلعم در جر است که ثلاثة لا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة
ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم شیخ زان و ملک جبار و مقل مختال که خلاصه معنی بر سبیل اجمال اینکه کسند که خدای تعالی در روز قیامت
با ایشان سخن نمیگوید و بنظر رحمت بسوی ایشان نمی نگرد و از دنس ذمایم اخلاق و قبایح افعال ایشانرا پاک نمیکرداند و مرایشانراست
عذابی دردناک یکی شیخ زناکار دویم پادشاه جبار سیم درویش صاحب تکبر و نیز در کافی مذکور است از حضرت ابی عبدالله صلعم
این مضمون ماثور است که از جمله الهامات خدای عزوجل بحضرت داود علیه السلام وحی فرموده اینست که یا داود کما ان اقرب الی الله المتواضعون

کذلک

در بیان مذمت تکبر

کذلک ابعد الناس من الله المتکبرون یعنی چنانکه نزدیکترین مردمان بخدای تعالی متواضعانند همچنان دورترین مردمان
از خدای تعالی متکبرانند و در مجموعه ورام از حضرت سید انام صلعم مرویست که من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله عزوجل الیه یوم القیمة
یعنی هر کسی که در وقت رفتار دامن جامه خود را بر زمین کشد از روی تکبر نظر شفقت نمیکند خدای تعالی بسوی او در روز قیامت
گویند از عادت صنادید عرب این بوده که جامهای دراز میپوشیدند و آنرا بر زمین میکشیدند و آن شیوه نشان بزرگی و رفعت شان
خودی شمرده آن معلم سنن و آداب آن عادت ناصواب را که طریقه متکبران بود در این حدیث مذمت فرموده اند چنانکه خدای تعالی
نیز در سوره مدثر و ثیابک فطهر آنحضرت را به برچیدن دامن جامه یا کوتاه کردن امر ساخت بنا بر اینکه مراد از تطهیر جامه چین کردن
دامان یا کوتاه نمودن آن باشد چنانکه بعضی از مفسرین گفته اند چه اگر دراز باشد بر زمین سوده بنجاسات امثال آن آلوده میگردد
و در سوره بنی اسرائیل حضرت سید الانام را مخاطب ساخته گوشزد عالمیان کرده است که ولا تمش فی الارض مرحا انک لن
تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا حاصل معنی آنکه در رفتار بتکبر خرام که تو نه آنی که از رفتار تو زمین شکافته شود و در بلندی
قامت با تطاول و کردنفرازی با کوهها برابری توانی کرد بلکه بنده حقیر و ذلیل و از تو جز تواضع و فروتنی نشاید گویند هوشمندی
صاحب بصیرت یکی از سبامستان شراب نخوت را که جبه پوشیده از روی تکبر میخرامید گفت ای بنده خدا این رفتاریست که خدا و رسول
خدا آن دشمنند گفت آیا مرا می شناسی گفت اعرفک اولک نطفة واخرک جیفة مذرة وانت بین ذلک تحمل العذرة
یعنی می شناسم اولت آب پلیدی بودی و آخرت مردار گندیده ایست مولفه در میانه که سرگرم خوشی است منفصل کار تو سرگین
کشیدن است و در مجموعه ورام از حضرت سید الانام صلعم مرویست که من تعظم فی نفسه واختال فی مشیه وهو علیه غضبان
حاصل معنی آنکه کسی خود را در پیش خود بزرگ شمارد و در رفتار از روی تکبر خرامد ملاقات کند خدای تعالی را در حالتی که او بر آن
کس غضبناک باشد مجملا مدلالات آثار و اخبار مذکوره آتش نخوت واشتعال نایره غضب الهی از این و نخل کرد کشی
و غرور غیر عذاب و نکال یوم النشور ثمری نیارد بلکه در دنیا نیز این صفت زشت ناپسند صاحبان خود را از طاق دلهای می افکند
و آنچه مقصود این قوم و منظور این طایفه است که در نظرها معزز و مکرم و مخدوم و مطاع اهل عالم باشند هرگز بحصول نمی پیوندد
و تلاش اعتبار شان خواری و خفت و ترتیب مقدمات شان منتج نقیض مدعا چنانکه مخبر صادق حضرت جعفر صادق در کافی
بر این معنی ناطقست که ما من عبد الا فی راسه حکمة وملک یمسکها فاذا تکبر قال له اتضع وضعک الله فلا یزال اعظم
الناس فی نفسه واصغر الناس فی اعین الناس واذا تواضع رفعها الله عزوجل ثم قال له انتعش نعشک الله فلا
یزال اصغر الناس فی نفسه وارفع الناس فی اعین الناس خلاصه معنی بر سبیل اجمال آنکه هیچ بنده نیست مگر اینکه در سر او
حکمتیست و فرشته او را نگاه میدارد و حکمه در اصل لغت بمعنی دهنه لجامست که برای منع دواب سرکش موضوعست و حاصل معنی
اینست که خدای تعالی بهر بنده فرشته گماشته که چون توسن نفس باد غرور در دماغ افکند از مراعات شیوه تواضع و فروتنی سرکشی
آغازد و از طریقه ادب بندگی و منهج خاکساری وا افکندگی انحراف ورزیده بتتبع سیرت جبابره و متکبرین پردازد و یرا مخذول

نقل است از بعضی [illegible]

کند و شان بزرگی و نخوت را در هم شکند پس چون بنده تکبر نماید آن فرشته گوید پست مرتبه شو خدا ترا پست مرتبه گرداند پس پیوسته آن
بنده در پیش خدا بزرگترین مردمانست و در نظر مردمان کوچکتر و حقیرترین مردمانست و در نظر مردمان و چون تواضع و فروتنی کند خدای تعالی
آن حکمه را از آن بردارد و چاره را احتیاج آن نیست بعد از آن آن فرشته او را گوید بلند مرتبه شو که خدای تعالی ترا بلند مرتبه گردانید پس همیشه
در نخوت کوچکترین مردمان و در چشم مردمان بلند مرتبه ترین مردمانست و میتواند بود که مراد از رفعه الله این باشد که چون بنده فروتنی
کند خدای تعالی حکمه او را بالا کشد و این کنایه از این باشد که وی را عزیز و سربلند و هر جا باشد با رفیع و ارجمند سازد و قریب
باین است روایتی که در ارشاد القلوب مذکور است که ان الملکین الموکلین علی العبد ان تواضع رفعاه وان تکبر وضعاه یعنی اینکه
آن دو فرشته که بر بنده موکلند اگر تواضع کند او را بلند مرتبه و بزرگوار و اگر تکبر نماید ویران است و حقیر میسازند مخفی نماند که این اسم عزوبر آن
مینازند و سبب آنکه در میان خلایق کردن مباهات و افتخار می او از نه غالب اوقات از چند چیز بیرون نیست اول بزرگ زادگی و نسب دوم
حکومت و منصب سیوم حسن صوری که عبارت از حسن و جمال است چهارم حسن معنوی که عبارت از دانش و کمال پنجم کثرت مال و ثروت ششم
شده و توانائی و قوت و چیکی اینها منشا مباهات و افتخار نتواند بود هفتم بزرگ زادگی و نسب که از آن بنجابت تعبیر میکنند خود ظاهر است
که کافه بنی آدم را پدر آدم و مادر حواست و در این معنی همه با هم برابر و جملگی با یکدیگر برادرند چنانکه حضرت رب العالمین واصدق القائلین
در سوره حجرات فرموده است که یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله
اتقیکم و در سبب نزول این آیه آورده اند که چون رافع لوای هجری و ناشر اعلام دین پروری مکه فتح نمود و بلال را فرمود که بر بام کعبه معظم
اذان گفت جمعی از اهل تکبر و نخوت که گروهی از ظاهر بینان بصیرت آمیز بودند زبان طعن بر وی گشادند از آن جمله حارث بن هشام فتح
و در نسب بلال نموده گفت آیا محمد کس دیگر نداشت که بانگ نماز گوید جز این کلاغ سیاه و دیگری گفت الحمد لله که پدرم زنده نیست تا این را بشنود
و ببیند و دیگری گفت اگر خواست خدا باشد این را تغییر دهد و ابوسفیان گفت هیچ نمیگویم چون میترسم خدای آسمان محمد را خبر دهد
که فی الحال جبرئیل آمد و پیغمبر را از آن اخبار نمود و آنحضرت ایشان را طلبیده و گفت چنین و چنین گفتید اعتراف کردند پس آیه مذکوره نازل
شد حاصل مضمون آن بقول مفسرین اینست که ای گروه مردمان بدرستی که آفریدیم شما را از مردی و زنی که آدم و حواست یعنی همه از یک پدر و مادر
و چون پس با اصل و نسب بر هم افتخار نمودن و دیگران را مذمت نسب ساختن زبان طعن و تعریض بر ایشان گشودن وجهی نداشته باشد
و گردانیدیم شما را شعبها و قبیلها تا بشناسید یکدیگر را یعنی غرض از تفرق قبایل و تشعب شعوب آنست که تا یکدیگر را شناخته از هم متمایز
گردیده و دو شخص که هر دو بیک نام موسوم باشند چون بهم و قبیله و طایفه مذکور کردن اشتباهی نماید و از هم شناخته شوند نه اینکه بسبب آن
بر هم مفاخرت نمایند بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدای تعالی هر که را تقوی او بیشتر ... آگاه است و بعضی در سبب نزول
آیه مذکوره گفته اند که ثابت بن قیس شخصی را از روی سرزنش گفت است ای ابن فلانه یعنی ای پسر فلان زن و هر آینه مادر او آزادی ... مردم فرموده بود
اینسخن بگوش حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید فرمودند کیست که نام فلانه میبرد ثابت گفت منم یا رسول الله آنجناب فرمودند که در روی این مردم
نظر کن چون نظر کرد فرمود چه دیدی گفت قوی مختلف الالوان یعنی بعضی سیاه و بعضی سفید چهره گروهی سرخ رنگ و جمعی زرد فام فرمود

فانک

در مذمت افتخار بحسب نسب
بیان بلال مؤذن ...

نقل ثابت بن قیس

فانک لا تفضلهم الا بالتقوی والدین یعنی ترا برایشان زیادتی و رجحان نیست مگر در پرهیزکاری و دینداری پس آیه مذکوره نازل
شد و نیز گفته اند که روزی سید عالم در بازار مدینه میگذشت غلام سیاهی دید که میفروختند و او میگفت که هر که مرا خرد با این شرط خرد که مرا از گذاردن
نماز پنجگانه در عقب رسول خدا منع نکند چون حبشی نماز پنجگانه را در عقب آنسرور گذارده و در جای دیگر اقدام ننموده ام مردی باین شرط
خرید رسول خدا در هر وقت نماز آن غلام را میدید که می آمد و اقتدا میکرد و بعد از چند روزی آن غلام را ندید از احوال او پرسید عرض
رسانیدند که تب طاری او است آن رحمت بغایت یزدانی و آن سرچشمه زلال سحاب شفقت و مهربانی گرده بعیادت وی قدم مبارک رنجه داشته
و از سر قدر و منزلت آن ثمره شجره آزادگی را بر سپهر برین ارجمندی برافراشته بعد از سه روز دیگر احوال پرسید موالی او گفت که وفات نمود
آنجناب برخاسته بنفس نفیس خود متولی تغسیل و تکفین وی گردید مهاجر و انصار از آن مهربانی بسیار بغلام سیاه چقدر تعجب کردند
حق تعالی آیه مذکوره را فرستاد و در آن بیان نمود که آزادگی و نسب را اثری نیست و فضیلت و کرامت بتقوی و پرهیزکاری است و ایضا
این حکایت روایتی که از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع مذکور است و در مطالب ... مذکور است و ما حاصل مضمون آن اینست
که حضرت پیغمبر ص در میان جمعی از اصحاب خود بود که ناگاه سیاهی را با جامه پیچیده چهار نفر از زنگیان برداشته بجانب قبرش میبردند آنجناب
فرمودند که علی بالاسود یعنی آن سیاه را بنزد من آورید پس او را پیش آنحضرت آوردند روی وی را گشوده و خطاب بحضرت امیرالمؤمنین ع
فرمود که یا علی هذا رباح غلام آل النجار میتواند که علی بعد از رباح باشد یعنی یا علی این رباح غلام آل نجار که قبیله از انصار بوده اند
حضرت امیرالمؤمنین ع فرمودند ما رآنی الا تخطی فی قیوده و قال یا علی انی احبک میتواند بود که آن غلام بجهت ... گریزپائی با هم
آن قید ابریا نهاده باشند و بنابراین حاصل معنی کلام حضرت امیرالمؤمنین ع این باشد که هر وقت این غلام مرا دیدی در آن پای
بجنش ... نزد من آمده گفتی که یا علی بدرستی که من ترا دوست میدارم پس آنحضرت پیغمبر ص بغسل او فرمان داد و در جامه از جامهای
خود او را کفن کرده بر او نماز گذارد و مسلمانان تا قبرش تشییع نمودند و مردمان آوازی سخت مانند آواز باد یا آواز پرواز مرغان در آسمان
شنیدند جناب مقدس نبوی ص فرمودند که قد شیعه الف قبیل من الملائکة کل قبیل سبعون الف ملک لله ما نال ذلک الا بحبک یا علی
حاصل معنی اینکه بدرستی و تحقیق که تشییع جنازه این کردند هزار گروه از فرشتگان و هر گروهی هفتاد هزار فرشته بودند بخدا قسم که این مرتبه
و این شرف و کرامت را در نیافت مگر بدرستی تو یا علی را دوست داشت و چون حضرت رسول ص بجهت او نزول فرمود بعد از زمانی روی از او برتافت
پس زمانی دیگر رخ بروی گردید پس اصحاب گفتند یا رسول الله دیدیم که ساعتی روی از آن برتافتی و بعد از آن رخ بر او راست کردی
فرمود آری بدرستی که دوست خدا از دنیا بیرون رفت بود تشنه پس زنان او از حور العین با شراب از بهشت بسوی او شتافتند پس دوست
خدا غیور است پس دانستم که او را بسبب نظر کردن بسوی زنان خود آزرده خاطر سازم برای این روی از آن گردانیدم و نیز در زهرة الریاض حکایتی
منظور رسیده که مضمون آن که در وقتی در مکه معظمه قحط شد و اهل مکه جهت دعای باران بعرفات رفتند و از تحمل ایشان اثر اجابت بظهور نرسید
و گشت آمدشان جز سر آب جریان روان نگردید ... که هفت دیگر بعرفات رفتند و در میان آن جمع مردی سیاه نام ضعیف اندام
بود دو رکعت نماز گذارد و دعا کرده بسجده رفت و گفت بعزتک لا ارفع راسی من السجود ما لم تسق عبادک یعنی خداوندا قسم بعزت

در نقل غلام اسود

ذکر است که شبی در حرم تا بندگان خود را باران نمی پس قطعه ابری بقدر سپری پیدا شد و قطعات دیگر آن بپیوست و باران باریدن گرفت
آنگاه همه آنکه بتقدیم رسانیده و یکبار بازگشتند و من بر اثر او برفتم تا بخانه برده فروشی رفت من بازگشتم روز دیگر دینار رو و درهم چند برداشته
بدر خانه برده فروش رفتم و گفتم که غلامی میخواهم وی شصت غلام بر من عرض کرد و من منظور آن غلام بودم وی را پیدا نیافتم گفتم چرا اینها
غلام دیگر داری گفت شصت غلام بر تو عرض کردم که در ملک فیلظر خارند آنگاه گفت نه همین غلام سیاهی هست که با کسی سخن نگوید گفتم او را هم
بیا همان غلام سیاه را پیش بیرون آن خال عارض حسن سیرت را بدر آورده بر من عرض کرد گفتم این غلام را بچند خریده گفت به بیست
دینار و لیکن به دو دینار هم نمی ارزد پس هفت دینار بوی داده آن را ... و آن گوهر بی بها را خریدم غلام گفت ای مولا مرا از برای چه
خریدی و من خدمت نمیتوانم کرد گفتم نه جهت آن خریده ام که خدمت من کنی بلکه از برای اینکه من خدمت تو کنم گفت چرا گفت برای
منزلتی که ترا نزد خدای تعالی است و آنچه از تو مشاهده کرده بودم مذکور ساختم گفت مرا آزاد کن گفتم حر لوجه الله گفت الحمد لله
هذا عتق مولای الاصغر فکیف عتق مولای الاکبر یعنی این آزادی آقای مجازی بود آیا آزادی آقای حقیقی چون باشد بعد از آن
وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد و دست برداشته گفت الهی ترا گاهی که ... تا باز تراشناختم نافرمانی نکرده و همیشه
از تو سؤال مینمودم که مرا فاش نسازی و چون فاش ساختی از تو میخواهم که جان مرا قبض کنی و ببری خود ببری پس در ساعت مرغ روحش
بفضای جهان باقی طیران کرد و جان باکش از ظلمت کده جهان تنگنای از سواد و حد که برآمده رو بگلگشت چمن همیشه بهار عالم تقدس نهاد
پس تجهیز و تکفین او کرده بر وی نماز گذاردم و لیکن در نفقات کفن اهتمام و مبالغه نمودم چون شب شد حضرت سید کاینات و چهار یار
بخشش و الهاما در خواب دیدم بر وی پوشیده و شیخی خوش روی در پهلوی او بوده و حله سفید پوشیده و دست مبارک آنحضرت بر دوش
آن شیخ بود پس روی بمن آورده اکرام کردم آنگاه فرمود که از خدا شرم واز من آزرم نکردی گفتم تو کیستی گفت من محمدم و این پدرم
ابراهیم خلیل گفتم چگونه شرم نمیکنم و من خود صلوات بر تو بسیار میفرستم فرمود دوستی از دوستان خدا وفات کرد تو کفن او را نیکو نکردی
آیا میدانی که او رفیق من و رفیق ابراهیم است در بهشت الی اصل حضرت آفریدگار عالم را جل شانه نظر بر سعید دل و نیکی خوی است نه بر
چهره و رنگ سیاه رو و قرب درگاه حضرتش بر بندگی و آزادگی است نه بنجابت و بزرگ نژادی و سیادت و نسب پسر نوح علی نبینا و علیه السلام را از روز
هلاکت و بیرون آورد و آخر ترا نیستد و بلال حبشی کذاب که فرزند پواسطه حضرت امام علی التقی علیه بود نا بعد رسانید و از حضرت امام الحاج مین
امام زین العابدین منقولست که انما خلقت النار لمن عصی الله ولو کان سیدا قرشیا والجنة لمن اطاع الله ولو کان عبدا حبشیا
یعنی آتش دوزخ مخلوق نشده است مگر برای کسی که نافرمانی خدا کند اگرچه آنکس سید قریشی باشد و بهشت مخلوق نشده است مگر از برای
کسی که اطاعت خدا کند اگرچه آنکس بنده حبشی باشد اصمعی که بیشی طواف خانه کعبه میکردم جوانی دیدم جامه کعبه را گرفته میگفت شعر
یا من یجیب دعاء المضطر فی الظلم ۝ یا کاشف الضر والبلوی مع السقم ۝ قد نام وفدک حول البیت فانتبهوا ۝ وانت یا حی یا قیوم
لم تنم ۝ ادعوک یا رب حزینا هایما قلقا ۝ فارحم بکای بحق البیت والحرم ۝ ان کان جودک لا یرجوه ذو سفه ۝ فمن یجود علی العاصین
بالکرم ۝ حاصل معنی این کلمات و ترجمه مضمون این ابیات نوحه انگیز که و نکته جلیلش از زبان خوف و خشیت نهالی و رجوع بر ...

نقل غلام سیاه و مستجاب شدن دعای او

تنبیه هوشیارا بر طبل برده گرشنها و رالی است میتواند این باشد که ای الهی که اجابت میکنی دعای بیچارگان بیچاره خود در مانده را
در تاریکیهای شبها ای زایل کننده ناخوشی حال و بلا و رنج بحقیق کسانی که بحضرت تو آمده در دور خانه تو کعبه بیدار شده و تو زنده
پاینده بخشش میخواهم ترا ای پروردگار من اندوهگین و شوریده وار و مضطرب حال پس رحم کن بر گریستن من بحق حرم و خانه کعبه
د بسبب مغفرتی که بجود تو امید داشته باشد که جود میکند بر گناهکاران بکرم و بزرگواری و بعد از آن مناجات میفرمود شعر
الا ایها المقصود فی کل حاجة ۝ شکوت الیک الضر فارحم شکایتی ۝ الا یا رجائی انت تکشف کربتی ۝ فهب لی ذنوبی کلها واقض
حاجتی ۝ اتیت باعمال قباح ردیة ۝ وما فی الوری عبد جنی کجنایتی ۝ اتحرقنی بالنار یا غایة المنی ۝ فاین رجائی ثم این مخافتی
حاصل مضمون این سخنان چون چکان همانا اینست که ای الهی که بندگان در هر حاجتی روی بدرگاه تو می آورند شکایت آورده ام
بسوی تو از ناخوشی احوال خود پس رحم کن بر شکایت من ای امیدگاه من تو زایل میکنی اندوه بسیار مرا پس ببخشای بر من
هر گناه من مرا اجابت روا کن آورده ام بدرگاه تو عملهای زشت تباه و نیست در میان خلق بنده بگنهکاری من آیا
میسوزی مرا باتش ای نهایت آرزوهای بندگان پس اگر امید واری من برحمت تو در رسیدن من از غضب تو آنگاه افتاد
و بیهوش گردید نزدیک وی شدم حضرت امام زین العابدین بود پس سر مبارک آنسرور را بکنار گرفتم و گریستم قطره از اشک
من بر رخسار مبارک او چکید چشم باز کرده فرمود من هذا الذی هجم علینا یعنی کیست آنکه بر سر ما آمده گفتم بنده تو اصمعی ای
امید من این گریه و جزع تو چیست و تو از اهل بیت نبوت و معدن رسالتی نه خدای تعالی میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی خدا در این آیه اهل بیت پیغمبر را پاکی یاد فرموده و تو از جمله ایشانی چرا اینقدر
گریه و زاری را از عصمت و نوزنزی پیغمبر راضی نیستی همانا اصمعی پنداشته که مناط طهارت و عصمت فرزندی پیغمبر و انتساب
او بوده است و هر که از اولاد و خاندان او باشد بمحض همان در این آیه داخل و شرف طهارت و عصمت او شامل خواهد بود
آنحضرت فرمود ای اصمعی بهشت را الله تعالی خلق کرده است بهشت را برای کسی که فرمان او برد اگرچه آنکس بنده حبشی
باشد خلق کرده است آتش را برای کسی که نافرمانی او کند و اگرچه شریف قرشی باشد نه خدای تعالی میگوید فاذا نفخ
فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه
فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون این آیه در سوره مومنونست و مفسرین در تفسیر آن فرموده اند پس چون
دمیده شود در صور پس نباشد نسبها در میان ایشان آن روز یا بمعنی که دهشت آن روز شفقت و مهربانی خویشان منقطع
خواهد ساخت و اقربا و خویشان بجود در مانده باحوال هم نخواهند پرداخت یا بمعنی که از نسبهائی که بآن مفاخرت میکنند
در آن روز کسی را سودی نخواهد بود و بزرگ نژادی و والا تباری رعایت جانب احدی نخواهند نمود و نپرسند یکدیگر را از حال هم
بجهت مشغولی هر یک بخود پس هر که گران آید ترازوهای او یعنی بایمان و اعمال صالح پس آن گروه ایشانند رستگاران
و هر که سبک بر آید میزانهای او یعنی برای عدم ایمان و عملهای صالح پس آن گروه آنانند که زیان کردند بر خود بردوزخ

مخلد و جاوید خواهند بود بحکم آیات و اخبار مذکوره دل بشرف آبا و اجداد خوش کرد نباید بود و نیست نژاد هرچند پیغمبرزاده
باشد بر خلق خدا بچشم حقارت نظر نباید کشود بلی بر دیگران لازمست که در تعظیم و توقیر زمره سادات که نور دیده روزگارند
و یگانه دوران عصمت کارند کوتاهی نکنند و بمضمون ~~مؤلفه~~ چونکه گل رفت گلستان شد خراب ❁ بوی گل را از که یابی از گلاب ❁
از فروع حضرت ائمه طاهرین که بعضی در فراش رحمت الهی خفته اند و بعضی چهره ظهور در پرده غیبت و خفا نهفته اند باید درک
ملازمت سادات خود را تسلی دهند مجملا چنانکه رعایت سایر بندگان و سایر مردمان آنست که از طریق تواضع و انکسار که شیوه
جدان بزرگوار ایشانست پا بیرون نگذارند که با از طریق نقد نهادن صفت مزدود [illegible] را برسیرت آبا و اجداد رجحان
دادن و در وقت مفاخرت نسب بپیغمبر و هنگام سلوک نسبت بجبابره دادن و سلوک درست نمودن و از باده غرور و نخوت میوه
آفت زده شجره سیادت بودن نه شایسته رتبه آزادگی و لایق شأن سیادت و بزرگی زادگیست گویند عمر عبد العزیز غلامی را
دید که از روی تکبر راه میرفت گفت تو خود را با وجود نسب سیدی یعنی ~~با مرتضی علی~~ ❁ را در رفتاری چنین را و شمی سیدی و باین
طریق مرا راه میرفت و در اخبار و آثاری که شرح تواضع و وصف ائمه اطهار و طریق سلوک ایشان با فرقه خواص علم
وارد و یافته ~~اند ان شاء الله تعالی عنقریب~~ در فصل ستوده صفت تواضع زیور گوش هوش مستمعان خواهد گشت و از کلمات حکمت
آیات حضرت امیر المؤمنین ؑ است که ~~الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب~~ حاصل معنی آنکه بلندی مرتبت و برتری
منزلت بصفات حمیده و اخلاق پسندیده است نه باصل و نسب ~~مؤلفه~~ نسب چه سود دهد چون نه ای هنرپیشه ❁ ز آب چه برخیزد
تیشهای چوبین را ❁ مشهورست که یکی از خاندان شریف سقراط را بمجهول نسب و عدم نجابت سرزنش کرد سقراط گفت
~~الیک انتهی شرف قومک ومنی ابتداء شرف قومی~~ فانا فخر قومی وانت عار قومک یعنی شرف آبا و اجداد تو چون بتو
رسید بر طرف شد و شرف اولاد من از من شروع شد پس من فخر اولاد خودم و تو ننگ اجداد خود ~~مؤلفه~~ چه فضل است که خواجه
از قضای لطیف ❁ کسی که فخر کند بر نسب نه بر هنری ❁ و سلمان فارسی رحمه الله چه خوش فرموده است ~~شعر~~ ابی الاسلام لا اب
لی سواه ❁ اذا افتخروا بقیس او تمیم ❁ یعنی چون قبیله بنی قیس افتخار نمایند و بنی تمیم بر هم دیگر کردن بنی تمیم کردن افتخار
افرازند من جز مسلمانی و دین حق پدری ندارم و آن را سعادت و شرف روزگار خود میشمارم و در امالی ابن بابویه رحمه الله مذکور است
که میان سلمان فارسی و شخصی گفتگو و خصومتی واقع شد آن شخص گفت تو کیستی ای سلمان یعنی تو را حسب و نسبی نیست سلمان گفت
اول من قطره نجسی بودم و آخر من و قرحیفه گندیده خواهد بود و چون قیامت شود ترازوی اعمال نصب کنند هر که را ترازوی حسنات
گران باشد کریم و هر که را سبک باشد لئیم خواهد بود و منقولست که در عهد ~~حضرت موسی~~ ؑ دو مرد بر یکدیگر مفاخرت کردند یکی
گفت من پسر فلانی پسر فلانم تا نه پشت پدران خود را شمرد که جمله کافر بودند و آن دیگر گفت که من فلانم و اگر پدر مسلمان نبودی
او را نیز نام میبردی پس ~~بحضرت موسی~~ وحی آمد با مضمون که آنکس که نه پشت از پدران مشرک خود را شمرد لازمست بر الله تعالی که او را
هم کرد ایشان در آتش و اینکه به پدر مسلمان خود منتهی شد لازمست بر الله تعالی اینکه او را با پدر مسلمانش به بهشت برد مجملا از شرق

حکایت عبد العزیز با غلام

[illegible]

[illegible]

انوار و آثار و اخبار مذکوره است آفتاب بمعنی بر خاطر ارباب شعور پر فروغ صدق می افکند که مناط سعادت و کرامت ایمان بتقوی
بوده است نه فلان بن فلان و پیشوای متکبرین ابلیس لعین چون بسجده ابو البشر مامور گشت بهمین نسبت مستند شده گفت خلقتنی
من نار و خلقته من طین مراد آنملعون آنکه خداوندا مرا از آتش نورانی آفریده و آدم را از گل ظلمانی و اصل من از اصل او بهتر است
است چرا سجده وی کنم پس بسبب تفاخر باصل و نژاد و کردن تسلیم و انقیاد از طوق فرمان الهی کشیده خود را لعنت ابدی گرفتار
گردانید و دشنام خودپسندی خود را از اعلای مرتبه ارجمندی بپایه ورطه شقاوت سرمدی انداخت و آن شقی ازلی را
خود باین شبهه مستند بوده و برغم شرافت آتش بر خاک مفاخرت و مباهات ~~بر حضرت آدم~~ ؑ نموده غافل که زمره آدمیان که جملگی
از خاک آفریده و از یک اصل و ماده بهم رسیده اند دراحتمال تفاوت را درسنخ و اصلشان راه و مساوات نسب ایشان مجال
توهم حاشا بنیت چگونه و را معنی با هم مفاخرت مجویند و بچه خیال خود را از زمره اقران و امثال انجب شمرده طریق پیروی ابلیس
می پویند ~~مؤلفه~~ ترک عجب ار کنی نامبلا عالم شوی ❁ سیرت ابلیس را بگذار تا آدم شوی ❁ مرویست که شخصی ~~از حضرت عیسی~~ ؑ پرسید که کدام
مردمان افضلند آنحضرت دو قبضه خاک برداشته فرمود هیچکدام از این دو قبضه بر یکدیگر راجح نیستند بلکه مرده و مساویند مردمان نیز چون
همه از خاک مخلوق شده اند و در اصل خلقت هیچکدام بر هم رجحان ندارند بلی اکرم ترین ایشان انکسیست که پرهیزکارترین باشد ~~سعدی~~
ز خاک آفریدت خداوند پاک ❁ پس ای بنده افتادگی کن بخاک ❁ حریص جهان سوز و سرکش مباش ❁ ز خاک آفریدت چو آتش ❁
مباش ❁ و اما فرمان روائی و حکومت که آن نیز از اسباب غرور و نخوت و رجحان اول که جهت چشم ارباب دل موضوع گشته
بزبان قلم صدق رقم گذارش و بعداوت سفید کری نگارش یافته که این طایفه را بچشم طمع برحمت درویشان و دست بغدی
در کیسه ایشان مباشد که بزرگیشان از دولت کوچه گذاشت و حصول مراد و شان از جهت نامرادان در میان این قوم شکر و گدایان
در هر رقتی چرا بین هیئت که گدایان بزاری میکنند و حکام بر دوم آثاری صاحبان شعور و فرهنگ امری با این هم عار و ننگ را
چگونه مناط و اعتبار و سرمایه افتخاری پندارند و خلق خدا بچشم حقارت دیده فقرا و درویش را که پادشاهان اقلیم فنا
و شهریاران کشور تسلیم و رضا پند از خود کمتر میشمارند یکی از ملوک بر سقراط گذر کرده و او در خواب بود سر پای او را زده گفت
بر خیز سقراط برخاست و از کوکبه پادشاهی پروا نکرده التفات بوی ننمود پادشاه گفت مرا میشناسی گفت نه ولیکن بر تو
طبع جاربایان میبینم چه لگد زدن کار ایشانست پادشاه گفت با من چنین گستاخانه سخن میگوئی و تو بنده و رعیت منی
سقراط گفت نه چنین است بلکه تو بنده بنده منی گفت چرا گفت برای آنکه شهوت و آرزو مرا بنده و فرمان دار ساخته
و من شهوات را بنده و محکوم خود گردانیده ام گفت من پادشاه زمانم و جمیع پادشاهان من جملگی پادشاهان صاحب فرمان بوده اند و از
ممالک عالم و ملک و دیار و بر تخت تصرف و قبضه اقتدار منست سقراط گفت آنچه مذکور ساختی و بآن نازیده کردن افتخار بر آن گرانی
جمله امور خارجیه اند اعتبار بر آنها و برسم عاریت چند روزی با تو خواهند بود و نفسی را از آن کمال حاصل نمیکرده و اگر خواهی بر حقیقت
اینسخن مطلع گردی بیا ما و تو جامها را برکنده بدرون این نهر رویم و بلباس آب متلبس گشته با هم گفتگو نمائیم تا علم و کمال و جهل و نقصان

[illegible]

احوال واعظ بمجلس هرون الرشید

هر یک ظاهر شود پادشاه از آن سخن خجل گشت از آن مقام درگذشت و در عدة الداعی مذکور است که واعظی بمجلس هرون الرشید
رفت هارون وی را گفت که مرا پندی ده واعظ بنگریست سفال هارون مملو از آب سرد دید او را گفت ای هارون اگر ترا
تشنگی بر تو غلبه کند و تحصیل آبی که آتش را فرو نشاند میسر نشود بچه مقدار آن را خریداری گفت بنصف پادشاهی خود گفت
بعد از آنکه او را آشامیدی اگر مرض حبس البول مبتلا گردی و دفع آن نتوانی کرد چه میدهی کسی که ترا علاج نماید از آن گفت بنصف
پادشاهی دیگر خود را واعظ گفت مغرور مباش بپادشاهی که قیمت آن آشامیدن آبی بیش نیست و اما حسن و جمال و دلربائی خط و خال که باعث
چرکان و حرکت سرمایه غرور خود فروشان صاحب دستگاه است پر ظاهر است که چیزیست عارضی و شعار آمری بغایت زود گسل و بی اعتبار
دلشکفتگی و طراوت گلشن حسن و جمال در فصل بهار شباب است و آب گلاخ حسن صورت مانند حباب خانه آینه پر آب و چون بهار جوانی
گذشت و خزان پیری رسید و ارکان متناسب اعضای صورت بزلزله رعشه پیری منهدم گردید پرده زندگی دامن بر دامن کشیده بر روشنی صفای
لب و سفیدی موی انگشت و گرد باد بالا رفتن هر نخل رعونت قامت را از ریشه بر کنده و ترک ناز زندگی دامن بر دامن کشید بر روشنی صفای
سفیدی موی سر حسن خوش را بخاک مشکی انداخت و نشاط شورهای جوانی و دست از غازه کاری چهره ارغوانی برداشته
آنگاه معلوم میگردد که سرخی لب و گر نقشی بر آب و جنبش زلف کاکل بی اصل تر از موج سراب بوده و قابل آن نبوده که انقیاد
بآن نمایند و آنرا مناط اعتبار و منشا راضی رسانند و گلشن صاحب جمالان از جوانی را آفتی عظیم تر از پیری نباشد که سموم
حرکت بخت که جویبار آب ها تر ازآب طراوت خشک میسازد و سرو روان قامت خوش خرامان را بر خاک پستی می اندازد و بسا
صفحه بنا گوش از خط ناراستی فنا فرو باطل و فرو هستی ساخته و بسی طره برتابسیم برانداخته و ترک چون پرچم علم لشکر
شکسته نگونسار بخاک خون انداخته جلاد اجل پر شمشیر از سب تاب ابروهای خون ریز چه تیغها که در خاک کرده و آتش جانسوز فنا
از سبزه مزارها چه دودها که از دود دامان زلف و خط خوبرویان برآورده چه عقد درهای دندان که دست بازی حوادث دوران کشتی
رشته جانش از هم پاشیده و چه سبزه خطهای ریحانی که باغبان حشت زبانی دامن مرور زمانش در هم تراشیده و دهقان از نقطه
خال مجویان دلربا چه تخمهای اعتبار که در خاک جهر دیار کشته و کاتب قدر در بیاض گردن دلبران سیم بر چه نسخه ناصاف که بخط
غبار نوشته کدام گل زینت که چون دامن گوسار گلهای اعتبار از دامن غنچه دهانی نشکفته و کدام سر شرارت که مانند کان بدخشان
لعل آب شیرین سخنی در خاک نهفته کدام مکانست که لاله حمرتی شرار آسا از مزار آتشین بخت و کدام سرزمینیست که نارنج بجای طره
سیاه ماری بر گردن نپیچیده و کدام کف خاکست که ساده روئی در آن از خط جوش مردان نگردیده مؤلفه حیف که خرابه آباد این خاکدان
اشک مقیمان دل خاکدان ۱ نرگس شهلا نبود هر بهار ۱ انگه بردید بلب جویبار ۱ چشم بتانست که گردون دون ۱ با سر چرب آورد
از گل برون ۱ مجملا امثال این امر ظاهر تر اعتبار به بقا بیست یک مغز و بی بقات متاع حسن و صورت در بازار معنی شناسی بسیار
کاسد و نارواست بلکه بنای سعادت دو جهانی بر حسن سیرت نه بر حسن صورت حضرت آفریدگار عالم با عزت نه نظر بر شکل لت
نه بر درستی شکل و رعونت قامت و اما فضایل کمالات معنی از ملکات و اخلاق زکیه و فنون علوم عقلیه و نقلیه و آنچه از آن نیابت

و استعداد و تغییر میکند انجمله و فنی کمال که سرمایه سعادت ابدیست که بسبب غرور ناسزا نکردیده و ثلم تجربی و نافرمندی از لک کردن
خط بطلان بر آب کشیده باشد و چون آدمی از تحصیل علوم کسب کمالات خود را بنظر پسندی دید و شمایم کلزار مکارم اخلاق اطراف
بعفونت کنده و ماغی مخلوط کردیده و بیاد و میزان امیاز را قدر و قیمتی نماند و جامع نقوش معارف کمالات سایر در و دیوار خانه دل
نگاشته اشتعال آتش غرور و نخوت و صعود دود و کردن کشتی در رعونت باطل و ناچیز کردانند چه ظاهر است که از فنون علوم آنچه بکار
می آید و صاحب تعظیم و توقیر را میشاید علوم دینیه بتهذیب اخلاق و عمل و تقرب بدرگاه خدای عز و جل است و از آنجمله تجرد از
امنی و تحلی بحلیه تواضع و فروتنی است که از اعظم اعمال دل و اشرف عبادات باطنست و چون غرض مذکور بر علوم دینیه مترتب
نشود و شجره دانش و کمال ثمره محامد اخلاق و اعمال بار و بر نکرد و صاحبش از آن فایده چندان نخواهد بود و خود را در زمره مثل الذین
حلموا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا داخل خواهد بود حکیم سنائی علم کز تو ترا نستاند جهل از آن علم به بود
صد بار آب حیوان چه کرد و درحلق از ره گذشت از چه بود نوش کار ا نیز آن لعنت و بر ابلیس ا که خاندیش علیسی و لیار ا زان
براو لعنت کامروز ای ا علم دار و معلم نکند کار ا از برگزیده حضرت باری و صدرنشین مسند خاکساری امی جناب رسالتمآب
ما ثور است که اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینتفع بعلمه حاصل معنی آنکه عالمی که از علم خود منتفع و بهره مند نباشد
عذابش در روز قیامت سخت تر از عذاب دیگران خواهد بود و نیز از آنحضرت مرویست که مثل الناس العلماء السوء یعنی بدترین مردمان
علمای زشت سیرت اند و از حضرت ابی عبد الله منقول است حدیثی که معنی آن اینست که بعضی از علما دوست میدارند که علم خود را مخزون
دارند و از او اخذ نکنند یعنی در تعلیم آن بخیلی میورزند و میخواهند که آن علم اختصاص باو و دیگران امتیاز نداشته باشند پس این
در درک اول جهنم خواهد بود و بعضی از علما کسیست که چون پندی گویند عارش آید و چون از کسی با گوید درشتی نماید و این عالم در طبقه دوم
جهنم خواهد بود و بعضی از علما کسیست که در علم خود طریق جبابره و سلاطین را مسلوک میدارد یعنی متکبر و مغرور است پس اگر چیزی از حق
از رو شود یا در چیزی از فرمان او تقصیر رود بر آشفته میگردد و عالم چنین در طبقه چهارم خواهد بود و بعضی از علما کسیست که میخواهد
اظهار علم خود در نزد صاحبان مال و ثروت کند نه فقرا و مساکین و این عالم در طبقه سیم جهنم خواهند بود و بعضی از علما تتبع احادیث
و سخنان یهود و نصاری میکنند تا عوض خود را بر سند فتوی نشانده میگوید احکام دین را از من سؤال کنید شاید بحرف درست
نگوید و کسی که صفت بر خود بسته و از آن بی بهره باشد دوست نمیدارد خدای تعالی او را و جای او در طبقه ششم است از جهنم و در کافی
از حضرت ابی جعفر از آنحضرت مرویست که هر که طلب علم کند که برای آن مباهات کند با علما یا فقها بحث و جدل نماید یا رو های
مردمان را بآن بسوی خود کرداند پس باید که نزول نماید در جائی که آماده گشته برای او از آتش و هم در کافی از حضرت ابی عبد الله
ماثور است که اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم والوقار و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم ولا تکونوا علماء جبارین فیذهب
باطلکم حقکم حاصل معنی متبادر این باشد که طلب علم نمائید و آنرا خود را بصفت حلم و وقار بیارائید و با شاگرد و استاد خود
طریق تواضع مسلوک دارید و علمای جبار متکبر نباشید که تکبر شما علم شما را زایل و فواید آنرا باطل میگرداند و نیز در کافی مذکور است

فصل

در بیان مذمت کبر

روایتی از حضرت عیسی علیه السلام است که بحواریین گفت که مرا بشما حاجتی است آنرا روا کنید گفتند روا باد حاجت تو یا روح الله پس حضرت عیسی ع برخاست و قدمهای ایشان را شست حواریین گفتند که ما سزاوارتر بودیم بکردن این خدمت فرمود که سزاوارترین مردمان بخدمت عالمست پیش گرفتم تواضع
برای همین کردم که تواضع بعد از این در میان مردمان مثل تواضع من برای شما باشد بعد از آن فرمود بالتواضع تعمر
الحکمة لا بالتکبر کذلک فی السهل ینبت الزرع لا فی الجبل یعنی بتواضع آباد میشود حکمت نه بتکبر همچنین در زمین هموار نرم
بر میروید آنچه میکارند نه در کوه مراد اینکه تواضع چون زمین نرم و هموار است و تکبر مانند کوهسار و چنانکه تخم در زمین هموار سبز میشود
نه در سنگستان دانه حکمت و دانش نیز از شیوه خاکساری و فروتنی نشو و نما میکند نه تکبر و ما و منی در همان کتاب انتخاب ریاض
باب سوم این مضمون مرویست که علما دو قسمند یکی عالمی که بعلم خود عمل کند او ناجیست دویم عالمی که دست از علم خود برداشته
بمقتضای آن عمل نکند هالک است مرویست که اهل آتش یعنی آتش جهنم مرآینه متاذی میشود از بوی عالمی که بعلم خود عمل نکند و سخت
که سخت ترین اهل جهنم در ندامت و حسرت مرویست که بنده را بسوی خدا خوانده باشد و آن بنده اجابت او کرده و از او قبول نموده
و طریق فرمان برداری و اطاعت الهی مسلوک داشته باشد پس خدای تعالی او را به بهشت برد و آنکه خوانده چون بعلم خود عمل ننموده
و تابع هوای نفس و طول امل بوده بجهنم داخل سازد قطعه چه علمست خدمت کن که بی عمل چه ثمر است آیه ای گرفته حاجیان احرام
و مکی خفته در بطحا ای چه علم آموختی از حرص انگه ترس کاندر شب ای چه دزدست با چراغ آید که گزیده تر برد کالا ای مال و ثروت که آتش
و درود گوت شرح چقدری از احتیاری آن در مجلس دویم مجری گذارش و صورت احوال آن بر لوح بیان نه بر وجهی نگارش یافت
که اگر ارباب غرور و شعور منظر خرد او در آن نگرند و علیلان امراض کبر و غرور را او دویه مواعظ بالغه آنرا کاینبغی بکار برند دیگر
اثری از آن مرض کشنده و نشانی از آن صفت ناپسند باقی نماند مجملی از زلال این سخنان که در مقام تیازه کاری گلهای دلها از رشحه
خامه بیان میجوشد در سخن ادای مدعا در این مجلس جهت خوانان کسوت دلائی تکرار آن میپوشد آنست که در دیده بصیرت
عاقلان تامل پیشه و غواصان محیط اندیشه عبرت نگاهان تجربه کار روشن سواد آن دفتر لیل و نهار را تا آفتاب پاش نوات که سیم و زر
دنیا از دست چون رنگ حنا گریزانست و در دو کوه هوس از چهره احوال مانند عرق انفعال ریزان آن مرد و روز و کیسه لطف حبیب
واین هر ساعت در رشته ناکی از گشت و دهش گرانان بر لب رسیده که جان بلب رسیده و از باغ بر رستانش که میوه چیده که صد کره خنجر
نکشیده و از جرب شیرینش جرعه که تلخی هلاهل زهر و از حلوای شکرینش غیر صفرای زرد رو یی عقبی نزاده تا به قصر و ایوانش بنیاد عمارت
بربست و فتنه دهر کاهش حباب هوای نفس شوم مثانت از دروه و برارش اساس ایمان را سست و طاق رواقش محراب سجود دنیا
پرستی خراب محمل فرایش شکون بهار ما دولت و نرمی بالین و بسترش چنبه کرش نفس عامل و مرد بنارش مهر محضر خبیث و هر دمش
چهره بمت را الکه میی جزی که آذر بکار مرد رقیق و جلیل در حق آن قل متاع الدنیا قلیل فرموده و حضرت سید انبیا بیان ارکانت
الدنیا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقی منها کافرا شربة ماء فرموده قدر وقیمت آنرا باز نموده رسانی که در علوم و حقیق دنیا که
هذا احوال فی عینی من عرف حقیر فی بلی بخرجم طالبی توصیف آنها چه بوده باشد چگونه متاع را اعتبار و افتخار میتوان بود

الاغنیا

در بیان مذمت کبر

الاغنیا و مالداری شایسته مفاخرت بودی حضرت سید عالم الفقر فخری نفرمودی واگر ارزش داشت دنیا خاک تنگ بر مبارک دانسته خاک
سر در مردانش چه در باش الیک یعنی از خود بر انی نظم از پیری برفت عیسی فلک ای و از پروری برفت قارون بخاک ای اگر ملکی
برز می بر بودی ای عیسی برفلک رفتی و قارون فلک ای ملوانیکه بی در دین دست رد بر آن نهاده اند سر گرمان محبت دنیا شکستی دارد
انچه مردان خدا از آن عار میدارند این قوم بی بصیرت وسیله مباهات خود میشمارند و انچه دوستان خدا از آن گریخته اند دشمنان در آن
ریخته و انچه صاحب چشمان بنیش با بر آن زده اند بطمعان جیب دست در دامنش آویخته در کافی از حضرت ابی عبد الله مرویست
و روایتی که حاصل معنی آن اینست که مردی مالدار جامه پاکیزه پوشیده بخدمت حضرت پیغمبر ص آمده نشست و مرد درویشی جامه چرکینی در بر
آمده در پهلوی او نشست آن غنی دامن جامه خود را جمع نموده حضرت مقدس نبوی صلعم فرمودند که ترسیدی که از فقر او داری او چیزی
با او رسد گفت نه فرمود نه پس چه چیز ترا برای داشت که این کار کردی گفت یا رسول الله مرا قرینی است یعنی شیطان که هر قبیح را
حسن می آراید و هر نیکی را در نظر من زشت مینماید و بتحقیق که من نصف مال خود را بار و دادم آنجناب بآن مرد فقیر خطاب کردند
که قبول میکنی گفت نه مرد غنی گفت چرا گفت میترسم که کرده غروری که ترا از آن بهم رسیده مرا نیز بهم رسد قطعه زنهار باقی و ملک
دل شاد مکن ای از عرف جهان بجز فنا یاد مکن ای مانند حباب بهر یک لحظه حیات ای از کبر و غرور کله بر باد مکن ای واما توانائی و زور که
اقویا و تنومندان را سرمایه مباهات و غرور است آن نیز امریست مستعار و صفتی بغایت ناپایدار چه بنای آن بر تندرستی و جوانی است
واز هرده در معرض زوال و مهیای ارتحالند آن یک بیوه روزه شب علیل و این یک بیچ روز عمر باطل میکرده و اگر رستم دستان
با عارضه بیماری دست و گریبان گردد بزور رستی نه جنبیدن از بالین در می آورد که خبر بسکری و گران از پهلو به پهلو میزان گردد و اگر
سام سوار بزال پیری دوچار گشته سراپای میدان کرده و بجز عصا از مرکب جرانی زحیاتش در می افکند که دیگر قرار جنبش نتواند
که نقش بند قضا برنگ آمیزی اخلاط فاسده چون صورت و پیکر بشر بچهار رنگ آمیخته فرداست که دیوار تن را از کهنگی پیری
بیخ اپکشند بچوب عصا چه کاری ضروری افتد واگر کریبان از جنگ امراض و علل خلاص کنی و در پیری از آن جانی بدرک
کنی بابا زار اجل چه میزان کرد که بسی زورمندان را بکمند عجز دست و گردن بسته و بسیا رصفهای صف شکنان را بیک حمله در هم شکسته
پیکر بسی جانبازان قبضه ارا آورش لحد نرم ساخته و استخوان کالبد بسیار یلان را بلطمه نهای سکرات مرگ از مغز جان پرداخته
سرکشان عالم را از بند تسخیرش رای کریز نیست و از دو امر آنان روز کار را با کرفت و گیرش مجال ستیزه تجلاشیر اجل را بسر پنجه مردی چاره
در میان مرگ یا نکنند زوری بتوان کرد بیت اذا انقضی اجل زور ای کرد سر رفتش آخر بباد غرور ای نه ضحاک خورد و سر و مان ای
چه سان خورد آخر سرش مار جان ای چه شد شوکت و شان افراسیاب ای فتاده زد خاره و جان خراب ای چه شد زال زر آن یل برترا
چسان کرد زال اسپهرش اسیر ای همی که کردی از شیر رم ای بجنگ اجل چون در بیشش زهم ای کرآمد بدو بیژن از چاه و بند ای اجل بازش
کردش نکند ای ز دو در زمان نکذرد اندکی ای اگر خواهی قوم بود از ایشان یکی ای ای اصل هیچ یک از امور هشت مذکوره که خامه بیان بر و فرا اعتبار
ایشان خط بطلان کشیده که جای نیش نمانده که صاحبان عقل و شعور را بآن مفتخر و مغرور کردد و حق این انتقام و مردای کلام حدیثیست

در بیان مذمت کبر

که از حضرت سید الانام صلعم منقول و حاصل معنی آن بر سبیل اجمال اینست که افتخار مردمان در دنیا شش نوعست اول بروی نیکو دوم
بفصاحت سیم باصل و نسب چهارم بمال و فرزند پنجم بقوت ششم بپادشاهی پس الله تعالی فرموده ای محمد صلعم بگو با آن کسی
که بروی نیکو مینازد که تلفح وجوههم النار یعنی کسانی که ترازوی کردار ایشان از حسنات سبک باشد میوزد رویهای ایشانرا
آتش و بگو با آنکسانی که بفصاحت مینازد که الیوم نختم علی افواههم یعنی در روز قیامت مهر میزنم بر دهنهای اهل محشر و بگو با
کسانی که باصل و نسب مینازند فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون یعنی چون دمیده شود در صور
پس نباشد نسبها در میان ایشان یکی از دو معنی که مذکور شد و بگو با آن کسانی که بمال و فرزندان مینازند و فخر میکنند یوم
لا ینفع مال ولا بنون یعنی روزی که فایده نرساند هیچ مال و بکار کسی نیاید پسران و بگو با آنکسانی که بقوت و زور مینازند
که علیها ملائکة غلاظ شداد یعنی موکلند بر آتش جهنم فرشتگان درشت کلام با درشت اندام سخت کاران و توانایان در تعذیب
دوزخیان که با ایشان جنگ و ستیزه و از چنگ ایشان رهائی و گریز امکان نداشته باشد و بگو با آنکسان که بپادشاهی فخر میکنند
که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار آورده‌اند که حق سبحانه و تعالی در روز رستخیز همه مردمانرا در تلی سفید که مانند نقره خام باشد
جمع کند پس او جرف که تان تکلم نماید این باشد که ندا کند بهر ایشان که لمن الملک الیوم امروز کیست پادشاهی و فرمان روائی
امروز پس هر گوید لله الواحد القهار مر خدا راست که یگانه بی مثل و نظیر است و غالب بر جمیع متمردان و مدعیان ملک و سریر
و گویند چون ندای لمن الملک برآید هیچیک از اهل محشر توانائی جواب گفتن نماند حضرت رب الارباب خود سوال خود را جواب
گوید که لله الواحد القهار و نیز گفته‌اند که این ندا در میان نفخه اول و ثانیه که خلایق همه فانی شده باشند و جواب دهنده غیر
از ذات بی زوال احدی نباشد هم خود در جواب فرمایند که لله الواحد القهار و این قول را ضعیف شمرده‌اند چه سیاق
کلام مقتضی آنست که سوال و جواب در روز حساب باشد چنانکه از ملاحظه سابق و لاحق آن ظاهر میگردد بباید بجایان وادی لاف
و تهی دستان سرمایه انصاف نرسیده‌کان منزل رسیدگی و نفهمیده‌کان لذت فهمیدگی که از امور رشته مذکور چندین بر خود چیده
و از پیش گردان اندیشهای باطل بر باد و نخوت گردیده چرا هست بر ملاحظه الخ طال خود میخوانند مقصور در رشته کاهی نیز
بشماره نقصان خود نمی پردازند و چنانکه از فخر هنرها بر خود میبالند از ننگ عیوب در آتش خجلت میگدازند چه هیچکس بغیر
جز خدا و خاصان او که در برابر هر کمالی نقصانی نبوده باشد و هیچ آفریده که هنری در جیب هستی ندارد که دامن احوالش ملوث
صد گونه عیب نالوده باشد بلکه اگر انبای زمان را کسب وجود از هر خیال و خاطر ایشان معمور طالبست مع هذا از اهل خبر سپر خود هیچ
و خود پسند ترند و در وصف کردن کسان دعوی کمال بکسر کردن از همه بلند تر و فیدانند که با کمال بیکمالی چنین خود ستودن
و با نهایت خود نشناسی پیوسته معرفی خود نمودن بجای خرد باد در دماغ داشتن و رک گردن را رک عزت نیز پنداشتن با پستی
فطرت بر برتری جستن و با هر سبک مغزی بلند گشتن با هیچ مدانی همه دان بودن و با کمال خری از مرتبه عیسوی دم زدن با دعوی لشکر
خود را بباد غرور دادن و با همه هیچی خرامی سر در پی نفس اماره نهادن با همه خود بینی خود را گم کردن را جنبه سرکشی بسجده حق سر تخم

در بیان صفت تواضع

سرفرود آوردن چون گردباد با هم آلودگی سرگردان ملک سودن و مانند موج سراب با وجود جوی رشتی خودنمائی نمودن و بالا
رشتی چون معشوقان بناز تیغ سخن گفتن و با نهایت کندی فهم و لهای بیچارگان را مثقب زبان و درازی سفتی و در مجالس
محافل با هم سپاهی بزرگی فروختن و در تعظیم خلایق با هم بلند پردازی خود را بر زمین دوختن این جمله کار صاحبان نام و ننگ
و نه شیوه آزادگان با فرهنگ بلکه تیغ ملامت عقل بر خود آختن است و خوابش وام متحرک پیشه‌مندان ساختن لم ازاله
شاخ از درخت حماقت رگ غرور احوال کسی بانقلی کم نیکند فصل دویم در مدح وصف فروتنی و نامرادی و ستودن
شیوه خاکساری و درویش نهادی که آب زنگ لطش همی فعالت و بیش آهنگ قطار صفات کمال معراج سپهر ارجمندی است
و وزره التاج سر بلندی کلگونه چهره آدمیت و مرغوله طره انسانیت زیور کردن خود آرایت آتش کری خرمنات بدراه
خلوت درونها و شان بپاکی که درست و برابر اصالت جوهر سکی آتش هنامات و محرق سلسله وداد و جاروب کدورت
کینهات و صیقل آیینه سینها ترجمه کتاب حمیدگی و نقطه انتخاب برگزیدگیست خرقه ژنده ایست بادشاهان لایق و تاج
زجبنده ایست بر اندام بزرگ و کوچک موافق و سنیست که کلهای دستکاری از آن توان چید و ارایست و خاکیست که برف
وحشی بدخواه توانند افشاند خاکساری کلید ایست که بآن در بهشت عافیت بر روی خود توان کشود خشکیست و رخنه که از آن
خود را بحصار آسوده‌کی توان انگند شکی چندین تمامت از تواضع در جاه و نفس اماره شمشیریست قاطع و کسی رگ گردن
پردعوی سلانی برانی ساطع همت سبکان تسخیر ملک دلها افتادگی شقه علم کشور گشائیست و دلیران معارک مجاهدات
سرافکندگی اطاقه فرق پهلوانی پاک گوهرانی که از هر رگ عصبیت منزه‌اند چادر نکیمی درون دلها دارند و افتادگی قدم
تلاش خوش نشینی در صف نعال میفشارند بر طاق دل ما میگذارند لم ازاله خواهی که سر بلند شوی خاک راه باش اما بحز آستان
سود صدر خانه را مصدق این فقرات و محقق این کلمات فخر الانام صلعم افضل الصلوة والسلام است که فرموده‌اند ان التواضع
العبد لا یزید الا رفعة فتواضعوا الا رحمه الله مخلص معنی آنکه از تواضع و انکسار بنده را بجز بلندی مرتبه و اعتبار نمی افزاید
و شیوه فروتنی و خاکساری باعث مذلت و خواری نمیگردد چنانکه زعم متکبران نادان و گمان سبک مغزان گران جانست
که پیوسته در مجالس و محافل مایان اعتبار را از پهلو نشینی درویشان مقدار کشیده میدارند که مبادا در فهرست بنیان را فعتشان
قصوری و بدیوار گسسته خود داریشان فتوری راه یابد گویند حجاج بن ارطات را گفتند چرا بجماعت نمی آئی از فضیلت
جماعت خود را محروم میگردانی گفت مرا دشواری آید که صحبت بقال و قصاب کردم همانا این کرده بدبختی و بادکامانی
و عون رشاد و شنیده‌اند که آرایش محفل هستی و خویش را از مائده آداب حق پرستی جناب مستطاب رسالتماب صلعم وقتی
طعام تناول میفرمود شخصی سیاه فامی که آبله پر داشت آورده و اعضایش پوست افکنده بود و در پهلوی هرکسی که می نشست تنفر
نموده از پهلوی او بر میخواست آن فرستاده ربانی از روی شفقت و مهربانی ویرا در پهلوی خود جای داد و نیز در خبر است که آن
جناب با جمعی از اصحاب در خانه خود طعام مجزوده بر در سرا ایستاده که بر جنی که باعث تنفر و کراهیت طبایع میگشت مبتلا بود

در بیان صفت تواضع

و او را اخبار و برا بار داد و چون داخل شد بر ران مبارک خود او را نشانده فرمود طعام بخور مردی از قریش از آن واقعه از این
سائل منقبض و در هم گشته از غلی که در وی بود کراهت نموده مرد نا خورد بجان علتی مبتلا گردید مرویست که جمعی بهر شهادت
ولالت از بستان سعادت حضرت ابی عبد الله الحسین ع میگذشت جمعی درویشان نشسته بودند و نان پاره‌ای که از دریا گرفته بودند
میخوردند گفتند ای فرزند رسول خدا و رجاست خوردن پاره نان کن شهسوار ملک و آفاق و سابق مضمار حسن اخلاق از اسب
پیاده گشته فرمود که خدای تعالی متکبران را دشمن میدارد و با ایشان نان خورد و بعد از آن فرمود که شما نیز مرا اجابت کنید
پس با آنحضرت بخانه رفته طعام خوردند و در کافی روایتی مذکور است که حاصل معنی آن اینست که مهر سپهر کرامت و احترام حضرت
علی بن الحسین ع بر جمعی که بعلت جذام مبتلا بودند و برا دعوت نمودند آنحضرت این مضمون ادا کرد که اگر روزه نمیبودم شما را
اجابت مینمودم پس چون بمنزل خود رفت فرمود که طعام ساخته و امر کرد آنرا نیکو و پسندیده سر انجام نمایند و بعد از آن ایشانرا
طلبید و با ایشان تناول فرمودند و در بحر الزخار (?) آورده که حضرت سلیمان بن داود ع چون صباح میکرد از جانب اطراف
وجوه اغنیا و اشراف با نظر در آوری تا با مساکین و درویشان برسید پس با ایشان می‌نشست و میفرمود مسکین جالس مسکینا
یعنی من درویشم و با درویشان هم نشینی میکنم و در ایام را آمده که چون نخل ولایت آب حضرت امیر المؤمنین ع بتیغ کین ابن ملجم
لعین از پای در افتاد و داغ فراق بر جگر عالم و عالمیان نهاد آن دو سید که یعنی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
والد بزرگوار خود را بموجب وصیت وی از کوفه بیرون بردند و آن گنج بزرگی و شرف را در زمین نجف بخاک سپردند و آن دو در یتیم
بجانب شهر چون اشک خونین روان گشته چون بویرانه‌های کوفه رسیدند آواز ناله و زاری شنیدند بر اثر آن ناله رفتند غریب نالانی
دیدند که در خرابه بر خاک افتاده خشتی بزیر سر نهاده بسوز و زاری مینالید و اشک حسرت از دیده میبارید گفتند چه کسی گفت
بیچاره و جاهم و عاجز و بی خویش و یار گفتند پس که تیمار تو میکند گفت یکسال است که من در این شهرم مردی هر روزی آمد و بربالین
من می‌نشست چون پدر مشفق و برادر مهربان غمخواری من میکرد گفتند اسم او را میدانی که بود گفت نمیدانم فرمودند هرگز نامش را از وی پرسیدی
گفت پرسیدم گفت ترا با نام من چه کار من بتعهد حال تو از برای خدا میکنم پرسیدند که از رنگ و هیئت او چگونه بود گفت نابینایم
و از آن نشانی نتوانم داد و دو سه روز است که نزد من نیامده و تفقد احوال من ننموده خاطرم که او را چه پیش آمده باشد گفتند
ای پیر از گفتار او نشانی بگو گفت پیوسته تکبیر و تهلیل میکرد و چون نزد من می‌نشست میگفت مسکین جالس
مسکینا غریب جالس غریبا یعنی درویش است و با درویش می‌نشیند و غریب با غریب هم نشینی میکند فرمودند ای پیر آن
علی بن ابی طالب ع بود وصی مصطفی ص پیر گفت آنحضرت را چه شد که در این سه روز پیدا نیست گفتند ای پیر ملعونی او را ضربت
زده از دنیا رحلت نمود و اکنون ما از دفن او آمده‌ایم پیر از استماع این سخن جان گداز خروشیدن آغاز کرده و خود را بر زمین
میزد و میگفت مرا چه قدر و منزلت که امیر المؤمنین تعهد احوال من کند حضرت امام حسنین علیهما السلام آن پیر غریب را تسلی
میدادند و او اضطراب میکرد پس گفت بحق جد بزرگوار و بروح مقدس پدر شما شما را قسم میدهم که مرا بسر قبر او برید تا زیارت کنم

آن دو امام رضا دادن آن درویش را روز جزا بر کرام بدست او را گرفته بر سر تربت آن سرور آوردند پیر خود را بر قبر افکنده زاری بسیار
کرد و گفت خداوندا بحق صاحب این قبر که جانم از بستان کرامت معارضت آن خادم دست دعای آن پیر صاحب اخلاص و بر دامن ادراک
سعادت آمرزاد رسید و نقد جان را از طبق اخلاص بر مرقد مطهر آن قبله گاه خواص و عوام نثار نمود و از ویرانه وحشت جهان عالم فانی
رست و در فراش استراحت جاودانی آسود و حضرت امام حسنین علیهما السلام به تجهیز وی پرداخته و در حوالی آن مشهد منور مدفونش ساختند
ای عزیز اصل فرق انبیا و اولیا و اوصیا و جمله برگزیدگان خدا که بحکم اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم از امة تا جای در زیر نگین
پادشاهی ایشان بوده و با چه سر بلندی ایشان بر سپهر برین ارجمندی میبوده از هم نشینی گدایان و جبنا و مساکین و درویشان مستلذ
میداشته و چون خادم نشینان سرای دولت و بر خوان نشینان دعوی بزرگی و عزت شیوه تواضع و شکستگی با گرسنان خود پیشه ساخته
بلکه بمفتاح این صفت محمدت ابواب سعادت کونین بر روی خود میگشادند و بنردبان شکستگی و افتادگی بر بام ملکوت ارجمندی بر آمدند
تقرب الهی میرسیدند چنانکه در کافی از حضرت ابی عبد الله ع مرویست که خدای عز و جل وحی کرد بموسی ع که یا موسی اتدری لم اصطفیتک
بکلامی دون خلقی حاصل معنی آنکه ای موسی آیا میدانی که ترا از چه سبب بر خلق خود برگزیدم و بکلام خود اختصاص دادم حضرت موسی گفت
یا رب چرا خدای تبارک و تعالی وحی نمود انی قلبت عبادی ظهرا لبطن فلم اجد منهم احدا اذل لی نفسا منک یا موسی انک
اذا صلیت وضعت خدک علی التراب و قال علی الارض حاصل معنی آنکه ای موسی بدرستی که من بندگان خود را بهشت رو گردانیدم
یعنی جمیع جهات ایشان نظر کردم در میان ایشان یکی را نیافتم که نفسش برای من ذلیل‌تر و فروتن و خاکسارتر در درگاه من بیشتر
باشد از تو یا موسی که چون نماز میگذاری جانب‌های خود را بر خاک میگذاری یا فرموده سر بر زمین میگذاری بنابر شکر راوی در عدة
الداعی مذکور است که حق سبحانه و تعالی بدرگاه موسی ع وحی نمود که از برای مناجات من بر فراز کوه برای و در آن مقام کوهها بر خود گردن
کشیدند و هر یک طمع نمودند که حضرت موسی بر فراز وی بر آید بجز کوه طور که خود را حقیر شمرده و گفت من کم از آنم که بغیر خدا برای مناجات
حضرت رب العزت بر فراز من بر آید پس خدای تعالی بموسی وحی کرد که اصعد ذلک الجبل فانه لا یری افضلهم مکانا یعنی بر این کوه
برای که او برای خود مرتبه قرار نمیداده و خود را بنظر حقارت می بیند و مرویست که حضرت نوح ع بعد از آنکه مدتی بجهت [illegible] در کشتی
بود خدای تعالی وحی فرموده بکوهها که انی ساضع سفینة نوح عبدی علی جبل منکن یعنی بدرستی که من خواهم گذاشت کشتی نوح
بنده خود را بر کوهی از جمله شما پس کوهها تطاول نموده گردن کشیدند بجز کوه جودی که تواضع و فروتنی کرده پس کشتی بر کوه جودی
زده آنجا فرود آمد مضمون مسطور از حدیثی طویلی که در کافی مذکور است استخراج شد و در عدة الداعی از جناب مستطاب بتول ع
حدیثی روایت شده حاصل مضمون آن اینست که سه صفت که زیاد نمیکند خدای تعالی بآن صاحبانش را جز خیر و خوبی یکی تواضع را و دوم
نیکو دانه خدای تعالی بآن مگر رفعت و سر بلندی را و دیگر دل غنی و شکستگی زیاده نمیگرداند مگر عزت و ارجمند را و بکر تعفف و پاک
دامنی نمی افزاید خدای تعالی جز غنا و بی نیازی را و مبین این مقال صورت حال حضرت یوسف ع است که وقتی صورت خود را در آینه
دید بخاطر مبارکش رسید که آیا بنا که مرا فروشند آیا در عالم کسی یافت شود که قیمت مرا تواند داد بنابر این و بها بهای اندک که مبلغ درهمی

در بیان صفت تواضع

با چهده درم یا هفده درم بوده علی الاختلاف الاقوال فروخته و چون ویرا بمصر بردند کاشتگان عزیز او را دیدند و آوازه حسن جمال
آن آفتاب سپهر کمال را بعزیز مصر رسانیدند و عزیز فرمان داد که او را بامداد بیاورند روز دیگر مالک یوسف را آراسته ساخت آن
گرامی جوهر یکتا را بیاورد آن شعشعه آفتاب جمالش ذره صفت آشوب در نهاد خورد و بزرگ مصریان انداخت و دلال بشیوه
رسم بوده ندا کرد که من یشتری عبدا طیبا لیس فی الدنیا مثله یعنی که میخرد بنده پاکیزه و لطیف که مانند او در دنیا نباشد آن حضرت
در این وقت یوسف دست زده دامن منادی را گرفت و فرمود که دیگر ندا مکن که نه چنین است که تو میگوئی و طریق توصیف من آنست
که تو میگوئی منادی گفت پس چه گویم گفت بگو که من یشتری عبدا ضعیفا نحیفا غریبا مظلوما حزینا یعنی که میخرد بنده ناتوانی
و غریب ستمدیده بیمقدار و غمخواری منادی گفت ای غلام رسم فروختن نه آنست که تو گفتی بلکه چنانست که من گفتم القصه
می افزود و خدا برکت و فروتنی و مسکنت که خود را بچشم حقارت دید عزیز بهمسنگش زر و نقره و مشک و دیبا داده ویرا خرید و جمله صفت
مورث سعادت و فرخندگیست و آب زندگانی شیوه خجسته که هر قدر مرد سرمایه از زندگی خاکساری عزت و افتادگی است در
و بیاره دولت نامرادی سبب افزونی مقدارست و بیچارگی قوت بازوی اعتبار مراتب خاکی که بود بر سر خلق مسکن ما اول باید که خاک
قدمها گشتن تا آب بهای نخل بگذارد سر را که بر سر شاخ میتوان رفتن سید عالم و فخر بنی آدم صلعم فرموده که التواضع زینت الحسب
یعنی فروتنی و در دلی نهادن زینت قدر و شرفست گویند هرثمه؟ بهارون الرشید گفت که ان تواضعک فی شرفک
فی شرفک اشرف لک منه یعنی شرف تواضع تو با وجود این بزرگی که ترا است بیش از شرف بزرگی تست و روزی تحسین ایشان
کرده و بکر گفت ان امرا اتاه الله جمالا فی خلقه و موضعا فی حسبه کتب فی دیوان الله من خالص الله ملخص معنی آنکه کسی که
خدای تعالی او را در خلعت حسن صوری و در حسب قدر و منزلتی و در مال وسعتی کرامت کرده باشد و او در جمال عفت ورزیده و دامان
پاکدامنی و در ... و در مال شیوه سخا را شعار خود ساخته با درویشان و بینوایان مهربانی نماید و در حسب طریقه تواضع
مسلوک داشته با خلق خدا شکستگی و فروتنی سلوک نماید نام وی در دیوان آگهی از زمره خواص حق نوشته میشود گویند ...
دولت علیه این کلمات را بخط خود نوشت و یکی از شعرای عرب مثل عجیب درین مطلب گفته است شعر تواضع تکن کالنجم لاح لناظر
علی صفحات الماء و هو رفیع ولا تک کالدخان یرفع نفسه الی طبقات الجو و هو وضیع الحاصل معنی آنکه بزرگان و
افتادگی مردمان عالیشان چون نمودن ستاره در آب است که چنانکه نمودن ستاره در آب سبب پستی مرتبه آن نمیشود فروتنی بزرگان
نیز باعث کسر شان ایشان نمیگردد و تکبر مردم دنی پایه و گردن کشی کسب منزلت نمینماید سفلها نیز از گردن کشی کسب عزت بجهت
قدر و قیمت نمی افزاید و سخن نیست که تواضع از همه طبقات خلایق نیکوست و از طبقه اغنیا نیکوتر و تکبر از جمله اصناف مردم
زشت و از ضعفا و فقرا زشت تر هر یک از آحاد بشر که شعور و تمیز جزوی داشته باشند ضرورت که بچشم مشاهده در کمین خود بوده
عیوب و سیئات خود را ... و با چراغ عقل و شعور در کنج کاوی نهانخانه درون خویش پرداخته و در احوال و اوضاع خود
تامل نکرده و چون از رعونت کبر و غرور که سرچشمه اکثر عیوب و سیئات است سرکرده بسیاری از ذمایم صفات در خود اثری [illegible] آن

در صفت تواضع

صفت

در بیان صفت تواضع

صفت ناپسند که او را در نسخه علاج مرض گشته آفت که در اخبار و آثاری که در مذمت تکبر و فضیلت تواضع وارد و یافته و بعضی
از آن بر زبان قلم در رقم جاری گشت بنظر تامل نگریسته و نتایج آن را چنانکه باید خاطرنشان خود کنند و آب صرف آن معانی را بجهت
تفکر ... از سموم ایمان سوز باد غرور دل را قرار او در آن غوطه دهد زخم گزندین زنبور غرور را باستعمال تریاق سخنان
حق مداوا نموده و ورم باد نخوت را فرو نشانده و دمبل بجوه بالیده نفس را بانشتر نیشتر کلام الهی بر مغز ساخته بتفصیل پیچ و تاب
اندیشه مواد خودپسندی را از خود کم دانند زکام سر بهوای طبع را با ... مذمت کبر تسکین دهد و سرفه خودستائی را بشربت
خلق خوش و صفت ... مداوا کنند و اوضاع و اطوار انبیا و اوصیا را که دستور عالیانند قدوه خود دانند و پیروی اولیا و اتقیا را
که راست روان طریق سلوک اند پیش نهاد همت کرده اند روزی چند طبع سرکش را بار تکالیف امری که مستلزم کسر شان وی باشد
رام کنند و توسن نفس را که سالها در صحرای خودسری چریده نرم نرم بزیر بار تحمل آن امور کشند تا رفته رفته بآن تن در دهد و شیوه
تواضع و فروتنی عادت و ملکه وی گردد و آن امور عبارت از آنست که از خلق خدا جز خود کسی را بچشم کم نبیند و در مجالس و محافل
از مرتبه خود فرو نشیند با وضیع و شریف ... پیش سلام نماید و دوست و دشمن را در رفتن بر خود تقدیم فرماید چون کسی را از خود
بزرگتر بیند با خود گوید پیش از من بشرف اسلام و ایمان دریافته و پیش از من خدا پرستیدی کرده از آنجهت ویرا تعظیم کند و چون
از خود کوچکتر بیند با خود اندیشه نماید که من عصیان پروردگار را با فرمانی حضرت آفریدگار پیش از او کرده ام و جان سبب او را بر خود
ترجیح دهد و چون با همسالان خود ملاقات نماید گوید پوشش اطوار و زشتی کردار من مرا معلوم و شیفتگی احوال او بر من پوشیده
و شاید که او نزد خدای تعالی منزلتی باشد و از این راه او را نیز از خود برتر داند و چون بیند که جمعی تعظیم وی میکنند و با وی
تواضع سلوک میدارند گوید این از غایت اشفاق و حسن اخلاق ایشانست نه از جهت لیاقت و استحقاق و چون بیند که با وی بی التفاتی
میکنند و بمروی بنظر خواری مینگرند گوید این بجهت زشتی و ناقابلی منست نه از قصد کجی و جاهلی ایشان و چون از خود غنی تری
بیند گوید حکیم علی الاطلاق ویرا لایق آن دیده و چون مفلس تری بیند گوید معیشت انبیا و اولیا او را روزی کرده و دیگر آنکه در جامه
و پوشش چندان اهتمام لازم ندانسته بهرچه رو دهد بسنده باشد و چون کوچک طبعان روزگار و متنعمان صورت و ظاهر پرست
تلاش در خوبی رنگ قماش آن ننموده طاوس وش از لباس منقش کردن افتخار ننمایند و از جمله وصایای حضرت پیغمبر صلعم
که با بوذر رحمه الله خطاب فرموده و در امالی شیخ طوسی رحمه الله بتفصیل مذکور است که یا اباذر من ترک لبس الجمال و هو یقدر علیه
تواضعا لله کساه الله حلة الکرامة ملخص معنی آنکه کسی که ترک لباس پوشیدن فاخر کند با آنکه قدرت بآن داشته باشد و غرض
تواضع و تذلل بدرگاه الهی باشد خدای تعالی او را حله پوشد گویند از سلمان فارسی رحمه الله پرسیدند که چرا جامه نیکو نمی پوشی گفت
انما انا عبد فاذا اعتقت یوما لبست یعنی جز این نیست که من بنده ام و بنده را این جامه لایقست و چون آزاد شوم روزی خواهم
پوشید یعنی روز قیامت و دیگر آنکه با غلام و خدمتکار خود مشفقانه و مهربانه سلوک نمودن از تمام خواجگی خود و بندگی ایشان خود را
کم نکند بلکه خود و ایشان را بنده یک درگاه دانسته فرمان روائی خود و خدمت گذاری ایشان را از تفضلات الهی داند و در خلا و ملا با

در صفت تواضع

ایستادن و دست ادب بر سینه نهادن و چاکر را بر فرو نشاندن و از صف لشکر خیل پرستاران ارزه در پای تخت سرافکندگی خود نگذارد اگر
دست بر سینه نتواند نهادن سنبل در زیر کرف الجلد دست بر خاطر اند وانا آمد در وقت یوسف کنعان سررشته ادب بندگی را از دست نهد که ببینید
یکی از آداب بندگی و رسوم بندگی در روش غیران چراغ دل زندگی در وقت طعام خوردن بارها غلام خود را طلبیده هم سفره خویش میساخت
شخصی از مقیدان رسوم تعارف در آن باب برا ملامت کرد گفت غلامی که از خواجه خود این مقدار رو بیند و با او همکاسه هم خانه نشیند
ضایع و بی ادب بر می آید گفت چنین است که میگوئی ولیکن غلام در خدمت من بی ادب ضایع روزگار بر آید بهتر از آنست
که من در بندگی حضرت الله دیگر آنکه اگر بردن متاعی از بازار عار دارد و طبع را از آن امتناع باشد خود را بار تکاب آن زجر کند و ذلیل
نفس که روا بجنگ تواضع فروتنی رام و فرمان بردار ساخته به برداشتن آن بار بار خود را بر دوش افکند چنانکه جناب مستطاب
حضرت نبوی صلعم در وصایای مذکوره فرموده که یا ابا ذر من حمل بضاعته فقد برئ من الکبر یعنی هر آنکه کسی که خود مباشر برداشتن
مال خویش از کبر بری و منزه میگردد و مشهور است که حضرت امیر المؤمنین ع بعضی از حوایج خانه خریده و خود برداشته بود خادم وی پیش وی
آمد و گفت یا امیر المؤمنین این بار برمن نه تا من بردارم فرموده که ابو العیال احق ان یحمله یعنی پدر عیال به برداشتن سزاوارتر است چلا
تو در دادن بامثال این امر مقصد تادیب نفس مغرور صفت چه مشهور شده است بلکه از نقصان وضع زمانه ارتکاب آن باعث
مفاسد و سبب ملامت اغیار اباعد باشد چنانکه در کافی مذکور است که از حضرت ابو عبد الله ع مرویست که مردی از اهل مدینه را دیدم
که برای عیال خود چیزی خریده برداشته بود آمد و چون حضرت را دید شرمنده گردید آنجناب فرمود که اشتریته لعیالک و حملته الیهم
اما والله لولا اهل المدینة لاحببت ان اشتری لعیالی الشیء ثم احمله الیهم حاصل معنی آنکه این را برای عیال خود خریده برداشته
نزد ایشان میبری جان که بخدا قسم که اگر اهل مدینه نمیبودند یعنی اندیشه از طعن ایشان و سرزنش ایشان نمیکردم هر آینه دوست میداشتم
که من نیز برای عیال خود چیزی خرم و خود برداشته نزد ایشان برم و باید دانست که رعایت امثال این مصلحتها که مبنی بر حفظ خویش
و بستن زبان هرزه گویان بداندیش باشد بلکه تواضع و شکستگی نفس منافات ندارد چنانکه بر تامل صاحب شعور مخفی و مستور نیست و دیگر آنکه
در وقت رفتار در کوچه و بازار [illegible] کنده و باقی آینه کان و روندگان را از خود نرمانند و از بالیدن اماس او نخوت پهنای سینه نفس [illegible]
در آمده وقت مردم تنگ نگردانند در کافی آورده اند که حضرت سید کاینات صلعم در بعضی از راههای مدینه عبور میفرمودند [illegible]
و بر آن گشته که از راه بیخبر بر کنار رو گفت راه فراخست خواسته دیگر بار گفت بر یکسو گشته آنحضرت فرموده که بگذاریدش و او را که او جباره است [illegible]
باشد چنین بسبب گفت و خود بینی که در طبع شوم داشت در سرا دو نگنجید که از سر راه بهتر عالم و عالمیان یکسو رود و جناب ولایت مآب حضرت
امیر المؤمنین ع با بزرگی صوری و معنوی و سلطنت دین و دنیا از غایت تواضع انکسار و گریز از گردنکشان جبابره پیاده از بازار میگذشت و مردم
بملاقات و معاملات خود مشغول بودند و چون رفتن عمر زندگانی از صبر آن عالم ربانی کسی واقف نگشت با میوه در کار راه و رهبر خود را
مردم آواز مبارکش باشنیده و راه برا و تماشا گشودند و دیگر آنکه هر کس را از وضیع و شریف که ملاقات کند بسلام کردن مبادرت نماید و بچو کان
تواضع و سر افکندگی گوی ربودن این گوی سعادت و فرخندگی جاهلی و حالی و سستی فرماید چنانکه از جناب مقدس نبوی صلعم ماثور است که من

التواضع

التواضع ان السلم علی من لقیت یعنی از تواضع است اینکه بهرکس ملاقات نمائی سلام کنی و از حضرت امیر المؤمنین ع این
مضمون مرویست که در سلام هفتاد حسنات است شصت و نه از آن کسی که ابتدا بسلام کرده است و یکی از جواب دهنده است و دیگر
آنکه در سلک اهل دانش منتظم باشد و مسئله از او پرسند که در او عالم نباشد بجهل خود اقرار نماید و چون جاهلهای که گردنکش مغرور
سر نخوت از تسلیم و دانستن امری از امور فرود نمی آید بی تامل در مقام جواب در نیاید بلکه در هر حالی مرا نستن مسئله چند
مغرور گشته خود را از دانان شمارد و حساب آگهی را در فتوی بعلم از ملامت مردمان سهل تر پندارد و دیگر از شخصی مسئله
پرسیده گفت نمیدانم گفتند شرمنده نمیشوی که چنین میگوئی و تو فقیه عراقینی مهاسنی گفت فرشتگان شرمنده نگشتند
که بجهل خود اقرار کردند گفتند سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا من چرا شرمنده شوم یعنی اگر اقرار بنادانی قبیح بود ملائک
بآن جلالت قدر ارتکاب نمیودند دیگر آنکه اگر در علوم دین یا امور دنیوی مناظره رود چه با تحقیق بوده هست بر پیش
بردن سخن خود نکارد و از قبول سخن حق اگرچه خورد سالی که حیات نکبار نموده رگ گردن ناستوان کاخ سربلندی خود
که انه لا یحب المستکبرین در کافی از عبد الله بن علی مرویست که حضرت ابی عبد الله ع گفت که کبر چیست فرمود که اعظم
الکبر ان تسفه الحق و تغمص الناس ملخص معنی آنکه بدترین اقسام کبر آنست که حق سهل و سبک گیری و مردمان را حقیر
شماری گفتم سبک گرفتن حق کدامست فرمود که تجهل الحق و تطعن علی اهله مراد این باشد که سبک گرفتن حق آنست
که حق را ندانی و بر آن کسانی که حق را میدانند طعن کنی و قول ایشان را بسمع قبول نشنوی خالی بر عارف صاحب هوش که دلیل
خود نمائی خلق را از دوش انداخته و مرات خواطر را از زنگ غرور چنانکه باید مرداخته است میباید که اهل حق را در جمیع امور
تابع و کردن جانش در قبول طوق اذعان آن خاضع باشد بلکه اگر در سخن خود محق نیز باشد و خصم از قبول آن امتناع نمود
و جدل آغاز و ترک گفتگو کرده بی هوشی که جواب ابلهانست و پرا ساکت سازد و در کافی از جناب مقدس نبوی صلعم مرویست
حدیثی که مضمون آن اینست که سه صفت که هر که این صفات با خدای تعالی ملاقات نماید داخل بهشت شود از هر دری که خواهد
کسی که خلق او نیکو باشد و در غیبت و حضور مردم از خدای تعالی بترسد و ترک جدل نماید اگرچه محق باشد و دیگر آنکه از اهل عبادت
باشد و پیوسته دست زهد و ورع خاک ملامت بر دیده حرص طمع باشد بآن مغرور گشته از جوش مریدان و پیشانی بنا کف
ایشان باد بر خود نکند و از التماس ها که خواسته عای دعا که نمایند فریب شیطان نخورده از فراموشی مقدار خود را در مغاک عجب
و پندار نیفکند بلکه حسن و ظن خلق خود را در حق خود نقش بر آب کرهی دانسته در درگاه آگهی جز شیوه تذلل و تواضع نورزد
و از هر اندیشه زد قبول حسنات خویش پیوسته چون برگ بید بر خود لرزد چنانکه آورده اند که وقتی زلزله شدید و باد سخ بدید آمد
که سبب وحشت مردم و باعث اضطراب شیخ خلایق گردید شخصی با هر کرت نشینی عابد و در آن عهد بود نزد او دوید جهت آن امر استدعای
دعا نمود شیخ گریان گشت و گفت لیتنی لم اکن سبب هلاککم یعنی ای کاش من باعث هلاک شما نباشم و نزول بلا از شومی من نباشد
و بسط تفصیل این مطلب در فصل مذمت صفت عجب انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد دیگر آنکه مومن مسکین را عارضه جاری یا مصیبتی

در صفت بندهٔ مؤمن

پیش آید عبادت و پرستش او را که ایشان خود مانند اعراب دین و سنت عرق صحت و اعتقاد و نهشته بآن خود را از مرض امانیت

رانت الالف زکوة دین ایشان جسم است خسته پرسیدن و نگاهبانی عیادت بیمار دیدن و در امالی شیخ طوسی رحمه الله از حضرت امام

مرویست روایتی که حاصل آن اینست که خدای عز و جل بنده از بندگان خود را در روز قیامت سرزنش کرده میفرماید و عتاب میکند

مرضت فلم تعودنی ای بنده مؤمن چه مانع شد ترا که چاره شدم من از اینکه عیادت من کنی آن بنده میگوید سبحانک رب العباد

لا تالم و لا تمرض یاک و منزه میدانم ترا از عیوب و نقایص تو پروردگار بندگانی الم و مرض بر تو روا نیست حق تعالی میفرماید که برادر

مؤمن تو بیمار شد و تو عیادت او نکردی قسم بعزت و جلال من که اگر عیادت او میکردی هر آینه مرا نزد او می‌یافتی و از برای آن متکفل

حوائج تو گشته آنها را روا میکردم و این از کرامات بنده مؤمنست نزد حق تعالی ارحم الراحمین از سیاق این حدیث معلوم میکرده که عیادت

مؤمن چه قدر لازم و اتمام آن تا چه غایت مهم است که جناب احدیت آن را بمنزله عیادت خود گفته و وسیله حاجت گذاری بندگان

شمرده است دیگر آنکه فقیر بینوائی او را بکلبه خود تکلیف نماید در اجابت آن کوشیده دست بر خود گذارد و حکایتی با و آنرا

نعمتی دانسته سفره جهد شان را مرجع دریای رحمت شمارد و نان خشک بی روغن ایشان را نان خورش برخورداری داند و آن اینک را

آتش خارستی تعیش و خود داری از کاسه سفالین ایشان شربت خوشگوار خرسندی نوشد و از قدح چوبین ایشان آب حیات بی منت

دردمندی و از بوریای فرش ایشان بر مسند شکستگی تکیه زند و از پستی سقف ایشان سر نخوت بزیر افکند و تنگی سرای ایشان و تیره بستان

سرای آسودگی و خوشحالی داند و تاریکی کلبه محقر ایشان را سایه بال همای فراغ بالی مجلا اجابت و دعوت بینوایان را فوزی عظیم

شمرده بزرگ ریا کوچک دلی بودن دکان سرکشی نفس را از رشته انتهای شکستگان زه بسته شکار دلهای خسته نمودن از اخلاق انبیا

و اولیا و از آداب شریعت غراست چنانکه در امالی شیخ طوسی رحمه الله از ابن عباس مرویست که کان رسول الله یجلس علی الارض

و یعتقل الشاة و یجیب دعوة المملوک علی خبز الشعیر ملخص معنی آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از غایت فروتنی و بی‌تعینی

بر روی زمین می‌نشست و بر روی زمین اکل میفرمود و گوسفند میدوشید و اگر بنده او را ضیافت بخوانه اگرچه بنان جو بود اجابت

مینمود و مجملا بر همین دستور هر امری از امور که متعلق بادب و اصلاح طبع مغرور باشد و دشمن نفس از جبلت او امتناع و زبونی او در عضو

دستاری آن بی جنسی و چاره جوئی نماید بتازیانه اکراه و اجبار آن سرکش مانع او را کار را برعهده ارتکاب آن امر کمار کند و طبع کودک

خصال را از ننگ با دغدغه رها سکبار زنقرا و هیچ تاب تلاش عزت اعتبار کرفتار است و دوای بادستکی بی‌تعینی و خاکساری و سفوف

سودمند خاکساری در حلق ریخته از آن مرض مهلک جان نگاه میدارند که تا این مرض زایل طبع را از آن عافیت حاصل نکردد و در غرر

الوارم از حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود مالی لا اری علیکم حلاوة العبادة یعنی چیست مرا که نمی‌بینم بر شما شیرینی عبادت

گفتند که شیرینی عبادت چیست فرمود تواضع و فروتنی و مخفی نماند که شیوه افتادگی و تواضع بر همه آفریده نیکو و مستحسن است مگر با متکبران

که با آن قوم تکبر نمودن و در این صفت با ایشان طریقه معارضه و اشکبار پیمودن اولی و انسب است چه جواب عزنها نرمی و سزای

بی‌ادبان بی‌ادبیست شاید که زشتی این صفت را دیدن آن در دیگران ایشان را حالی و ایشان طبع نخوت سرشتان ایشان را از خیلان

آن معنی

در بیان ریا و سمعت

آن معنی را از باد غرور خالی کرده و مؤید این گفتار از کلام حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله در مجموعه ورام مذکور است اذا رایتم المتواضعین

فتواضعوا لهم و اذا رایتم المتکبرین فتکبروا علیهم فان ذلک لهم مذلة و صغار یعنی چون بینید متواضعان از امت

من برای ایشان تواضع کنید و چون بینید متکبران از امت من تکبر نمایید که تکبر با متکبران سبب خواری و ذلت و باعث رفع تکبر

و نخوت ایشان میگردد **مجلس نهم** در وصف ریا و سمعت که نیز از نتایج شجرهٔ حب جاه و فرزند رشید آن عجوزه مکاره خودآرائیست

برزارعان مزرع زندگی و سالکان مسلک بندگی پوشیده نماند که دو صفت کرگس و نار محاسن اعمال را برق خرمن سوز و خرمن

مکارم صفات را آفتی سوزان تر از آن دو صفت نیست یکی ریا و دیگری عجب که با هر یک از این دو صفت کروه کروه طاعت در جوار اعتبار

کم از کاهیست و با هر کدام از این دو عیب عالم عالم کردار در نظر قبول حضرت کردگار حسرت تلاشی این دو دشمن خانگی چون ابلیس

بالیست هم دشمن مخرب بنیان رستگار بنده این دو صدی دینی و ایمانی چون زبان یکی کشند جوازهای رشته امید داری بلکه در دیوان کرو

خانه ایمان بیادی هم نیز احتیاج ندارند و هر یک به تنهائی نخل برومند حسن عمل را از پای در می‌آورند و بیان و علاج این دو صفت طریق

دفع هر یک از این دو آفت محتاج با برادو دو فصل است **فصل اول** در ریا و سمعه آنکه خواهد آوازه او را شنوند یا او را تماشا کنند یا نفع

و خوبی بری رسانند و این قصد منافی قرب اخلاص است که از شروط صحت عبادات و مذمت این صفت طاعت در روایات

اخبار بسیار است و دامان بیان کتاب است برای سنگسار دلهای برخاک ظلمت نشسته اهل ادبار از سنگ طاعت لبریز پر شرار

از آنجمله حضرت بیچون عز شانه در سوره ماعون میفرماید که فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون الذین هم یراؤن

و یمنعون الماعون حاصل معنی وای بر نمازگزارندگانی که از نماز خود فراموش کاران و غافلانند آن کسانی که ایشان ریا میکنند یعنی

طاعت خود را از برای شنا با نمایند و بجز از فواید و ثمره بخلق مینمایند و در نظر ایشان جلوه میدهند و در سوره کهف فرموده است

و من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا حاصل معنی آنکه هر که امید داره

که اوراک ثواب پروردگار خود کند یا از عذاب ایمن گردد علی اختلاف الاقوال پس باید که کند عمل شایسته و شریک نسازد بعبادت

پروردگار خود احدی را و در کافی از حضرت امام همام ابی عبد الله علیه السلام مرویست که در بیان آیه مذکوره که فرموده اند الرجل یعمل شیئا من

الثواب لا یطلب به وجه الله انما یطلب تزکیة الناس یشتهی ان یسمع به الناس فهذا الذی اشرک بعبادة ربه یعنی

اینکه آدمی طاعتی بکند و مطلبش از آن تحصیل رضای الهی نیست و همین میخواهد که مردم او را صالح و نیکو دانند و آوازه طاعت

او را بشنوند و شخصی که باین صفت باشد آن کسی است که دیگری را بعبادت پروردگار خود شریک ساخته و در عدة الداعی از زبور و هیچ

عالم و فخر دودمان بنی آدم صلی الله علیه و آله ماثور است که فرمودند که صلی یرائی فقد اشرک یعنی کسی که نماز این نیت کرده پس تحقیق که برای

خدای تعالی شریکی قرار داده است بعد از آن آنحضرت آیه مذکوره را قرائت نمودند و نیز از آنجناب علیه السلام منقولست که فرموده اند

که اتقوا الشرک الاصغر گفتند یا رسول الله شرک اصغر چیست آنگاه این مضمون ادا فرمودند که خدای تعالی عز شانه در روز قیامت

رفتی که باداش اعمال شیه کان را میدهد با اهل ریا میگوید که اذهبوا الی الذین کنتم تراؤن فی الدنیا فانظروا هل تجدون عندهم

در ثواب نماز جماعت

فواب عملهم یعنی برود پس ثوابی آنکسانی که ریا میکردند و عملهای خود را از نظر ایشان بقصد انتفاع جلوه میدادند در دنیا پس
ببینید آیا چه میابید در نزد ایشان مزد و پاداش عملهای خود را و در کافی از حضرت ابی عبد الله مرویست که کل ریاء شرک انه من
عمل للناس کان ثوابه علی الناس ومن عمل لله کان ثوابه علی الله یعنی هر ریائی شرکست هر کسی که طاعتی کند از برای
مردمان ثواب آن بر مردمانست یعنی باید که ثواب خود را از ایشان بطلبد و کسی که عمل برای خدای تعالی است و از جناب اقدس نبوی
روایت کرده اند که انچه خلاصه مضمون آن اینست که در روز قیامت هیچ از هر کس کسی را نزد خدای تعالی برند مردی که قرآن حفظ
کرده باشد حق تعالی خطاب بصاحب قرآن یعنی بآن مرد قاری کرده که بتو توفیق دادم تا قرآن آموختی گوید بلی ای خداوند مرا
من گوید بآن چه کردی گوید بار خدایا آنرا در نماز قرائت کردم و در آناء اللیل تلاوت نمودم حق تعالی میفرماید بلی چنین است اما برای
من نکردی بلکه قصد تو آن بود که مردمان گویند فلان کس قاریست و قرآن میخواند ترا امروز بهره حقی نیست و اجر آن عمل هان هیچ
نبود پس صاحب مال را گوید که ترا مال بسیار دادم بآن چه کردی گوید بار خدایا نفقه کردم و صدقه دادم گوید بلی چنین است ولیکن
قصد تو آن بود که مردمان گویند فلان مرد سخی است پس ترا امروز نصیبی نباشد و مزد تو همان ثنای مردمان بود و بآن شهید خطاب فرماید
که من ترا قوت و شجاعت دادم گوید بلی بجهت آن در راه تو جهاد کردم تا مرا کشتند گوید بلی چنین بود ولیکن قصد تو در دنیا آن بود که مردمان
گویند فلان مرد شجاعست پس ترا بهیچ از آن مزد نصیبی نباشد پس فرمان دهد تا هر سه را بدوزخ برند و در عدة الداعی هم از جناب مستطاب
نبوی صلعم حدیثی روایت کرده که ملخص حاصل مضمون آن بر سبیل اجمال اینست که خدای تبارک و تعالی پیش از آنکه آسمانها را خلق کند
هفت فرشته آفرید و بر هر آسمانی فرشته موکل فرمود که بعظمت آن آسمانها فرو گرفت و بر هر دری از درهای آسمان فرشته را دربان کرد
پس فرشتگان که حافظان و ضابطان اعمالند عمل بنده بنویسند از صباح تا شب بعد از آن بالا می برند و آنرا از زینت چون نور آفتاب
تا بآسمان دنیا برسد و حفظه آنرا نیکو و بسیار میشمارند پس آن فرشته که دربان آسمان دنیاست گوید بایستید و این عمل را بر روی صاحبش
زنید من فرشته غیبتم هر که غیبت کرده است نمیگذارم که عمل او در گذرد و پروردگار من مرا بآن مامور ساختست بعد از آن حفظه اعمال
می آیند و با ایشان عمل صالحست و آنرا نیکو و بسیار می شمرند تا بآن آسمان دویم میرسند فرشته که در آسمان دویمست میگوید بایستید
و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که وی باین عمل جز متاع دنیا قصد نداشته و من صاحب دنیایم یعنی خدای تعالی مرا موکل کرده است
که هر عملی که برای دنیا کرده باشند آنرا رد کنم نمیگذارم که عمل او از من تجاوز نماید بسوی غیر من فرمود بعد از آن حفظه بالا میبرند عمل بنده را
مبتهج و مسرور با صدقه و نماز تا آنکه آنرا از آسمان اول و دویم میگذرانند تا بآسمان سیم میرسد فرشته که بر آن آسمانست میگوید توقف
کنید و بزنید این عمل را بر روی و پشت صاحبش من صاحب کبرم یعنی برای این موکلم که اعمال متکبران را رد کنم صاحب این عمل در مجالس
بر مردمان تکبر کرده است پروردگار من مرا امر کرده که عمل او را نگذارم که از من در گذرد بسوی دیگری و فرمود که حفظه بالا میبرند عمل بنده که میدرخشد
چون ستاره درخشنده در آسمان و او را آوازی زمزمه باشد بسبب تسبیح و روزه و حج پس میگذرانند آن عمل را تا آسمان چهارم میرسند فرشته
آن آسمان میگوید بایستید و بزنید این عمل را بر روی و شکم صاحبش من ملک عجبم صاحب این معجب خودپسند بوده که طاعات خود را

قب

در ثواب

عمل ...

حق تعالی

در اعمال خوب بد بندگان

در صفت نماز جماعت

عجب و خودپسندی نموده پروردگار من مرا امر ساختست که عمل او را نگذارم که از من تجاوز کند بسوی غیر من و حفظه بالا
می برند عمل بنده را مانند عروسی که بسوی داماد برند پس در میگذرانند تا بملک آسمان پنجم میرسند و آن عمل مشتمل باشد بر جهاد و صدقه
ما بین الصلوتین و آنرا روشنی باشد چون روشنی آفتاب پس آن ملک گوید توقف کنید من فرشته حسدم بزنید این عمل را بر روی صاحبش
و آنرا بر دوش وی بار کنید برای اینکه او حسد می ورزید با کسی که علم می آموخت یا عملی برای خدا بجا می آورد بسبب طاعت وی چون
میدید که احدی برادر علم و عبادت فضلی حاصل گشته برادر حسد می برد و در غیبت وی می افتاد پس حفظه آن عمل را بر دوش صاحبش
بار کنند و علیش را لعن نماید و دیگر فرموده که حفظه بالا میبرد عمل بنده را با نماز و زکوة و حج و عمره و از آسمانها در میگذرانند تا بآسمان
ششم میرسند فرشته آن آسمان میگوید بایستید من صاحب رحمم بزنید این عمل را بر روی صاحبش و کور کنید چشمهای او را برای
اینکه صاحب این عمل بر چیزی رحم نمیکند و چون بنده از بندگان بگناه اخروی یا ضرر دنیوی گرفتار و مبتلا گشت براو شماتت مینماید
پروردگار من مرا امر کرده که نگذارم که عمل او از من در گذرد و فرمود حافظان اعمال بنده را میبرند با فقه و اجتهاد و ورع که
آوازی باشد چون آواز رعد و روشنی مانند برق و با آن عمل سه هزار فرشته باشد پس حفظه با آن فرشتگان میبرند تا نزد فرشته
آسمان هفتم آن فرشته میگوید بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش من فرشته حجابم منع میکنم هر عملی را که برای خدا نباشد
مراد صاحب این عمل جز این نبوده که نزد امرا بلند مرتبه شود و در مجالس ذکر او کنند و آوازه وی در شهر منتشر گردد و پروردگار من مرا فرموده
که نگذارم عمل او از من در گذرد بسوی غیر من و دیگر فرمود حفظه بالا میبرند عمل بنده را مبتهج و مسرور بآن عمل از نماز و روزه و زکوة
و حج و عمره و خلق نیکو و خاموشی و ذکر بسیار و ملائکه آسمانها و آن هفت ملکی که بر آسمانها موکلند جلگی مشایعت آن عمل میکنند پس حجابها را از
در میگذرند تا نزد خدای تعالی می ایستند پس گواهی میدهند از برای آن بنده که چنین عمل نیک و دعای شایسته کرده است حق تعالی
میفرماید که شما حافظان عمل بنده میبینید که چنین عمل نیک و دعای شایسته کرده است و من نگاهبانم بانچه در ضمیر اوست بدرستی که این بنده مرا
اراده نکرده باین عمل مرادش از این عمل تحصیل رضای من نبوده براو باد لعنت من پس فرشتگان میگویند براو باد لعنت تو و لعنت ما
و حدیث مذکور طولی دارد و آن انچه در این مقام محتاج الیه بود اکتفا شد پس بحکم این آیات و اخبار زهره کدام هوش هر دارد
قبول عمل در درگاه خدای عز و جل کثرت نماز و روزه و خواندن دعای اوراد هر روزه لیکن و محض آراستگی ظاهر کردار و بازاری
جبه و دستار و در ورطه پر کبر و وار روز شمار فریاد رسی نیست تا نقد عمل در بوته یقین بعیار ورد دین از غش ریا خالص نشود مورد سکه
نماز عنایت ربانی ... قبول نرسد و تا سالک طریق بندگی خرقه صدرنگ اغراض دنیویه را از دوش همت بر نکند در آنحضرت ساحت
خلعت کرامت نکرده و گوهر طاعت را در بازار قیامت بی آب رنگ اخلاص چیزی بها نخواهند و تحفه اعمال را در درگاه حضرت ذو الجلال
بالاپیش حواس حسن خلق جز دست رد ننهند تحفه بندگی در چمن بارزندگی که از آب اخلاص سر کشد و شکوفه جز چشم حسرت بر
آن نگشاید که حسن کرداری که چون شاهدان بازاری هر لحظه از دریچه اظهاری در نظر این و آن جلوه خودنمائی کند هم آغوش قبول
حق را نشاید و نفی نمایند که غش ریا و سمعه در نقد طاعت بغایت خفی است چنانکه از حضرت سید عالم صلعم منقولست

در بیان ریا و سمعت

کرده‌ام والشرک فان الشرک اخفی فی امتی من دبیب النمل فی الصفا فی ظلمات اللیل یعنی دور باشید و بپرهیزید از شرک پنهانی
که بدرستی که شرک خفی تر است در امت من از رفتار مورچه بر سنگ نرم در شب تاریک و گاه باشد که از غایت خفا بر صاحب خود نیز پوشیده
باشد و شهوات ادراک آن میزان کرده باشد که باعتقاد خود عمل خالص اندوخته و چشم امید بر ادراک درجات بلند آنجهانی
دوخته اند چون پرده از روی کارها برداشته شود خواهند دانست که آن صلاح و تقید جز فنی زرق نبوده و آلوده است بسیاری از زهاد
و عباد که جهت خرید متاع ثواب در بازار یوم الحساب بقیمت رکوع و سجود ذخیره‌ها آماده ساخته اند فردا که محک قبول در دست
جهابذه ... معلوم خواهد گشت که آن جمله قلب و غل رو سیاهی اندوده عمل بوده مثل ایشان عاقبت عمود مثل کسی است که گنج
وجه بسیار روی الشب فراز سخت سست روزگار روزی اندوخته آنرا در کیسه مضبوط ساخته باشد تا در روز سختی خود را
بآن دستگیری رساند و آسیبی آن غبار احتیاج از چهره احوال افشاند اتفاقا طراری عیاری وبرا غافل ساخته از کیسه خرده درهم
و دینار آن کیسه را ربوده سنگ ریزه و خزف پاره چندی بجای آن ریزه و آن کیسه را همچنان پر زر دانسته و خود را غنی و توانگر حساب کند
تا روزی بجهت ضروری کیسه را برگرفته ببازار شتابد و سر کیسه را گشوده در آن جز سنگ و سفال چیزی نیابد حسرت و افغان بر دارد و خوناب
حسرت از دیدگان فرو بارد و بر همین منوال مرائیان مخلص نما و خود فروشان بازار شیده ریا که کیمیا سعادت گذارش وظایف طاعات
نما آسایند و بای زندگی را جز طی طریق بندگی تمیز نسایند کمال سعی و جهد در ساختن برگ بسیج بکار برده در شوارع عمر سبیل بنای
رباط و بل را بر تربیت لازم میشمرده و بره رهیت خواب بر بستر طول قیام شبها سپید و در حر و آفتاب تشنگی روزها جامهای دست
و با از بر خوردی افروزند عجلا در هر نوعی از انواع طاعات سعی موفور بتقدیم میرسانند و در لیالی ایام دقیقه از قیام و صیام فرو
و کیسه حیات را از نقود طاعات پر کرده جهت خرید متاع نجات در روز بازار عرصات سرمایه خود میشمارند که ناگاه طرار دیو
ربا در رسید کنند سمعت و ریا بپنهانخانه اعمال ایشان راه یافته کیسه عمر شان را از نقود حسنات می پردازند و از شهرت و ثنای خلق که
در بازار ناروا از سنگ و سفال است پر میسازند و آن بیچارگان مسکین را دل خوشی که و ذخیره الحاقی اندوخته شمع زندگانی را بر
سعادت آنجهانی برافروخته اند فردای حساب که معاملات و عده و وعید آنکه در دکان ثواب و عقاب گشایند و منادی عدل در کار
کاو ذهبا و را تجزون الیوم بجز بما کنتم تعملون ندا فرماید مشتریان امید بخریداری متاع سر مدی از جای برخیزند و نقود اعمال
از کیسه‌ها در آن ربیع کاه ان وعد الله حق فرو ریزند آنگاه آگاه خواهند شد که کردهای هم هیچ و سعیهای هم باطل بوده و کیسه تجارت
و دینار بیشتر رشد شیده و رباسر مایه اعمال بجز دل اندوخته را تمام ربوده است پس در آنوقت دست حسرت خاک ناامیدی بر سر
خواهد کرد و لب افسوس بدندان پشیمانی خواهند و ناله یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله بر آورده ای فردا که معاملات روز طلبند
حسن عمل از شیخ و برهمن طلبند ما آنها که درود کرده جوی ننشانند و انها که کشته اند بجز جو طلبند قال الله تبارک و تعالی فی سوره
هود من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة
الا النار و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون حاصل معنی کلام صدق نظام بنا بر قول بعضی از مفسرین آنکه کسی

از اعمال

در بیان طراد و تعریف کیسه زر از ... ربا

در صفت ریا و سمعت

از اعمال حسنه اراده تحصیل زینت او منو و ظاعات و عبادات خود را وسیله حصول مرادات دنیویه گردانیده منظور شرش از آن
تحصیل ثواب و تقرب بجناب رب الارباب باشد ما داد ایشان اعمال ایشان را بالتمام با ایشان میرسانیم و چیزی از مزد دنیوی ایشان
کم نمیکردند و آنگروه آنانند که نیست برای ایشان در آخرت جز آتش و تباه و ناچیز شد آنچه کردند و رد شد یعنی اعمال حسنه
باطل آنچه بوده اند که میکرده اند از ریا و سمعت و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت رسالت مرویست که ان المرائی یدعی
یوم القیمة باربعة اسماء یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر حبط عملک و بطل اجرک و لا خلاق لک الیوم فالتمس
اجرک ممن کنت تعمل له معنیش آنکه کسی که عمل ریا کند خوانده میشود در روز قیامت بچهار نام ای کافر یعنی ای بیدین یا ای ناسپاس
آلهی ای فاجر یعنی ای فاسق یا ای دروغ گو ای غادر یعنی ای بیوفا یا خاسر یعنی ای زیانکار عمل تو فاسد و اجر تو باطل شد و ترا
امروز نصیبی از ثواب نیست اجر خود را از آن کسی خواه که عمل را برای او میکردی و بباید دانست که چنانکه هر یک از علل و امراض مزمن
از علامات و اسبابیست که طبیب از آن استدلال علامات چون حرارت لون و سرعت نبض و امثال آن استدلال بر آن غرض مینماید
در رفع اسباب آن میکوشد علت ریا و سمعت نیز که از مهلکات امراض دل و دل ناتوان را از آن جان بردن بغایت مشکل است
علامتها و سببهاست که طبیب عقل را بعد از ادراک علامات در رفع اسباب آن حذاقت بکار بردن و در علاج دل دردمندان
از آن مرض کشنده قدم سعی و اهتمام افشردن بسیار ضرورت اما علامات مرض ریا در کافی از طبیب الشفای دین مبین حضرت
امیر المؤمنین ماثور است که فرموده اند ثلاث علامات للمرائی ینشط اذا رای الناس و یکسل اذا کان وحده و یحب ان
یحمد فی جمیع اموره حاصل معنی آنکه مرائی را سه نشانست یکی آنکه چون در نظر مردم عبادت کند و برات طی باشد و آنچه او را
امور از روی شوق بجای آورد دویم اینکه چون تنها باشد در عبادت کاهلی کند و گذارش آن بروی گران نماید سیم آنکه در هر امری از
وی دوست دارد که مردمان او را بستایند و ثنا نمایند پس هر هوشمندی را با چیزی که از علامات مذکوره در خود اثری یابد چاره
که خود را بمرض ریا مبتلا دانسته باستعلاج آن شتابد و لیکن بسیاری از مردمان را در یافتن این علامات دشوار و موقوف بامعان
نظر و تامل بسیار است و اما سبب این مرض مهلک چنان سودای مال و جاه و غلبه حب دنیای بی اعتبار سریع الزوال است چه ریا
و سمعت چنانکه گذارش یافت عبارت از اینست اگر بنده عبادت کند و خواهد که مردمان بر آن مطلع گشته و بر او ثنا
خوانند و از صلاح و اخبارش واسند و از این راه کسب تحصیل مرتبه و مقدار کرده خود را در نزد و ضیع و شریف معزز و مکرم سازد و بجهت
درازی اوراد و اوعیه و صبغة این مزوه باطل و آوازه صلاح و علم و بلندی نام تسخیر کشور دلهای خاص و عام بروا زد تا بدین وسیله اسباب
و مستلذات نفس شورش میسر گردد و مرامات مستبعد آن تش با سهل وجهی بحصول پیوندد و غافل از اینکه کلید ابواب مقاصد و حاجات در ید
مشیت رباقی و مخزن روزی که مسلمان موقوف رقم تقدیر و اراده سبحانیت و جز او هر کس با هیچ محتاج و در ویش و در مانده کار
خویش است امید عطای این و آن مایه سر گردانیست و دست سخاوت وجود شان شانه طره پریشانی وسعت و سکاهشان از جهل
دروغ بیابانیست پر سراب حیدان قاسان از تراضعات ... ظایعت از ظرف آب از چشمه فقط الدنیا فان خراب نمیدی نزاید

در علامات ریا و سمعت

در شناعت ریا و سمعت

و از کلید زبان جابر بی‌نشان غیر ابواب بستگی بر روی دلها گشاده است و دل بفضل قبول خلق مبند و دل در رد بندی نیستی از غم و درد
کار تو جز خدای نگشاید بخدا کز خلق هیچ آید تا توانی جز او هیچ یار مگیر خلق را هیچ در شمار مگیر هیچ تو حید او نه گفته نه درست
همه هیچند هر چه هست که اوست اگر قضا پادشاهان در روزگار و سلاطین هر دیار با خیل و حشم بلکه هر خلق عالم جملگی باهم اتفاق کنند
و خواهند که بکوتاهی بیک سر مو از کسی بستانند بی قضا و قدر الهی دست آن اول در شیب پادشاهی سر افکنند در کافی مذکور است که الله
جل عز یقول و عزتی و جلالی و مجدی و ارتفاعی علی عرشی لاقطعن امل کل مؤمل غیری بالیاس ولاکسونه ثوب المذلة
عند الناس ولانحینه عن قربی ولابعدنه عن وصلی ایومل غیری فی الشدائد والشدائد بیدی وهو یرجو غیری و بیدی
مفاتیح الابواب وهی مغلقة ملخص معنی انکه خدای عز و جل میفرماید که قسم بعزت و جلال من و سرکشیده بزرگی و سلطنت و افتخار
من که هر آینه هر کسی که بغیر من امید دارد قطع امید وی کرده نا امیدش میکردانم و جامه ذلت و خواری در نزد مردمان میپوشانم و از مقام
قرب خود و از کمال نزدیکی خود دورش میکردانم آیا امید بغیر من میدارد در سختیها که دیگرا از آن رهاند و حال انکه سختیها بدست منست
یعنی جز من کسی دفع آن نتواند و میتواند و امید بغیر من میدارد و در را دیگری را میکوبد یعنی حاجت خود را از دیگران میجوید و حال
انکه کلید درهای بسته بدست منست و کشاد کارها در قبضه قدرت منست و روایت مذکوره طولی [illegible] آن انچه در انجام مناسب
بوده اکتفا نموده تمام آن در کفتگوی توکل انشاء الله تعالی مرقوم قلم صدق رقم خواهد شد علامات صفت خبیثه سمعت و ریا طلب
حرص و طمع و فرقه تعلق باهل دنیا و سبب مرض شدید و رزق عدم توکل بر خدا و اعتماد بر عمرو و زید است هر شناسان آگاه چاره این درد را
چنین جسته اند و طبیبان امراض قلب نسخه علاج آن چنین نوشته اند که چاره که باین مرض مبتلا باشد میباید که نخست بمنهیات تامل
در عواقب امور و بیوفائی دنیای پر شر و شور مداومت نماید و با پا رنج فکر کردن و اندیشه تلخی جان کندن قطع هوا و حرص و از زوغ
اخلاط آرزوهای دراز کرده دماغ دل را از سودای جاه و مال بحاصل تنقیه فرماید بتهای محرق کرمهای یاران ظاهر شفقت [illegible]
مرا و غط و لقیمن تسکین داده خود را از بحث هر سرد میبازد و جهت دفع هوا زدگی دل از بادهای وعدهای دروغ اهل زمانه بیازد
دست از پرستشی دل از غرق انفعال و ندامت سازد و طپش دل را از تشویش روزی بمفرح دل بر کرم الهی بسن مداوا کند و در کرد
تلاش زندگی خلایق را بصندل آشنائی درگاه حضرت خالق تسکین بخشد الحاصل میباید که اوراق لیالی و ایام کتاب روزگار را بانکشت
نظر اعتبار کرداند و شرح احوال گذشتگان را از طبقات پادشاهان جریده خونخوار ما اصناف فقرا و درویشان هیچ یک یک
نقش اثار خوانده و حکم کریمه و من یتوکل علی الله فهو حسبه و سر آیات اخبار که در توکل وارد شده و در آن باب انشاء الله تعالی
مذکور خواهد گشت از دیوار پی شکسته امید آن این بیت هر که عنایت رب العالمین داده کاد خلایق را در ره و دیاری پیشه حاجت
گذاری از صورت دیوار مکتر دانند و چون مضامین مذکوره دل را خالی از سرای خاطر از دفع التفات خلایق خالی گشت بتوفیق الهی
مرض مذکور روی بهبودی میگذارد و لیکن هر گزشته میباید که بهمین خاطر جمع نکرده از نکس این مرض کمال اندیشه نماید و دل نا توان را
بپرسنه از غزای لذیذ تحسین و ثنای مردمان پرهیز فرماید چه تحسین و ثنای خلق اکثر طبایع را خوش می‌آید و باعث عود ریا و تحسین

وسعت

در صفت ریا و سمعت

و سمعت میکرد و طریق پرهیز از ثنای خلق اینست که هر کسه در اخفای عمل کوشیده و طاعات حسنات خود را از نظر اطلاع
غیر پوشیده چنانکه در عدة الداعی از حضرت عیسی علیه السلام مرویست که بحواریین میگفت که اذا کان صوم احدکم فلیدهن بواسه و لحیته
و یمسح شفتیه بالزیت لئلا یری الناس انه صائم و اذا اعطی بیمینه فلیخف عن شماله و اذا صلی فلیرخ ستر بابه
فان الله یقسم الثناء کما یقسم الرزق حاصل و ملخص معنی انکه روزی که احدی از شما بروزه باشد باید که سر و ریش و لبهای
خود را چرب کند تا مردمان در نیابند که او روزه است و چون بدست راست خود عطائی کند از دست چپ خود مخفی دارد یعنی
در اخفای صدقه نهایت مبالغه نماید و میتواند بود که مراد این باشد دست راست اگر صدقه دهد چنان مخفی دهد که اگر شخصی در جانب
چپ او باشد واقف نگردد و چون نماز گذارد پرده در را فرو افکند که خدای تعالی چنانکه رزق را درمیان خلایق تقسیم میفرماید
مدح و ثنا را نیز بدستور درمیان ایشان تقسیم نموده بهر کس میرساند یعنی در تحصیل آن احتیاج باین نیست که کسی اظهار زهد
و عبادت پردازد و نماز و روزه را وسیله تقرب این و آن سازد و در حاشیه کتاب از جناب مستطاب نبوی علیه السلام منقولست که ان
فی ظل العرش ثلثة یظلهم الله بظله یوم لاظل الا ظله رجلان تحابا فی الله و افترقا علیه و رجل تصدق بیمینه
و اخفاها عن شماله و رجل دعته امرأة ذات جمال فقال انی اخاف الله رب العالمین حاصل معنی انکه سه کسند که در روز
قیامت که هیچ سایه بغیر از سایه رحمت الهی نیست خدای تعالی ایشانرا در سایه عرش پناه حمایت خود جای داده از تابش آفتاب
طاقت گداز آن روز محافظت فرماید دو مرد که باهم دوستی کنند و آن دوستی از برای خدا باشد نه جهت حصول مقاصد دنیا و مجتمعان
بر آن دوستی انهم جدا گردند دوم مردی که بدست راست خود تصدق کند و آن صدقه را از دست چپ خود پنهان دارد چنانکه مذکور
شد سیم مردی که زن صاحب جمالی او را بخود خوانده و او گوید که من از خدا میترسم یعنی از خوف الهی و اندیشه مؤاخذه پادشاهی بکرد
آن عمل نگردد و از حضرت سپهر کرامت و اعتلا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ما ثور است که کن مستور الطاعة ولا تکن تضیعها
فان البذر اذا خفی نبت و اذا ظهر لم ینبت ملخص معنی انکه طاعت خود را از خلق بپوشان و با اظهار در نزد این و آن عمل خود را
ضایع و ناچیز مکردان که بذر و تخم را چون بر خاک پنهان کنند میروید چون از خاک بیرون افکنند نمیروید یعنی بندگی نیز چون مخفی
باشد ثمر ثواب و نتیج رستگاری روز حساب دهد و چون ظاهر کنی و از خاک نهفتگی بیرون افکنی ضایع و باطل و در قیامت که هنگام
درویدن کشتهاست بیفایده و بیحاصل خواهد بود و در امالی شیخ طوسی رحمه الله از جمله کلمات هدایت سمات حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله که خطاب بابی ذر غفاری رحمه الله فرموده اند مذکور است که یا اباذر ان الصلوة النافلة تفضل فی السر علی العلانیة
کفضل الفریضة علی النافلة یعنی هر سنتی که نماز سنتی که پنهان گذارده شود زیادتی و رجحان دارد بر انکه آشکارا گذارده شود مانند
زیادتی و رجحانی که نماز واجبی دارد بر سنتی یا اباذر ما تقرب العبد الی الله تعالی بشیء افضل من السجود و السجود یعنی
نزدیکی بجویده بنده ابری خدا تعالی بچیزی بهتر از سجود پنهانی یا اباذر اذکر الله ذکرا خاملا یعنی ذکر کن خدای تعالی را ذکری خامل گفتم
یا رسول الله ذکر خامل چیست فرمود ذکر خفی و نیز از جمله کلمات مذکور است انجه ملخص معنی آن اینست که یا اباذر بپرستی که پروردگار

در صفت ریا و سمعت

خدای عز و جل مباهات میکند بر ملائکه به نماز مردی که در زمین فقری یعنی بیابان بی آب و علف یا در مکان خالی از خلق باشد پس اذان
و اقامت گوید بعد از آن نماز گزارد پس پروردگار عز و جل میگوید به ملائکه که نظر کنید بسوی بنده من که نماز میکند و هیچکس او را نمی بیند
پس هفتاد هزار فرشته فرو فرستد که در قفای او نماز میگذارند و برای او استغفار میکنند تا فردای قیامت و مردی که زمانی از شب برخیزد
پنهانی نماز گزارد پس سجده نماید و همچنان در سجده باشد که بخواب رود پس الله تعالی گوید نظر کنید بسوی بنده من که روح او نزد من است
و جسد او در طاعت من ساجد است سیم مردی که در لشکری باشد و اصحاب او فرار نمایند و او ثبات قدم ورزیده جنگ کند تا کشته شود
و در عیون اخبار الرضا از ابا الصلت عبد السلام بن صالح هروی روایتی که مضمون آن اینست که شنیدم از علی بن موسی الرضا علیه السلام که میفرمود که خدا
وحی کرد به پیغمبری از پیغمبرانش که چون صباح کنی هر چه اول ترا پیش آید آنرا بخور و دوم را بپوشان و سیم را قبول کن و چهارم را نا امید
مگردان و پنجم از آن بگریز چون صباح کرد روانه شد که کوه سیاه عظیمی پیش آمد توقف نموده گفت پروردگار من مرا مامور ساخته که این را
بخورم و متحیر گردید و کوه را چگونه خورد دیگر باره با خود گفت که پروردگار من جل جلاله امر کرده مرا بچیزی که طاقت آن داشته باشم پس
بسوی آن روان گشت که آنرا بخورد چندانکه بآن نزدیک تر شد آن کوه کوچکتر میگردید تا بآن رسید دید که آن لقمه است آنرا اکل نموده
بهترین طعامها یافت بعد از آن روانه گردید طشتی دید از طلا با خود گفت که پروردگار مرا امر کرده که آنرا بپوشانم پس گودی کند و آن
طشت را در آن نهاد و خاک بر آن ریخت و روانه گشت بر قفا نظر کرده دید که آن طشت از خاک بیرون افتاده است با خود گفت آنچه مرا امر کرده
بود بجا آوردم پس دیگر باره روانه شد مرغی را دید که بازی سر در دنبال او نهاده آن مرغ برگرد آن میگردید گفت پروردگار من مرا فرموده
که این را قبول نمایم پس آستین خود گشوده آن مرغ با آستین وی در آمد باز گفت که صید مرا گرفتی من چند روز است در دنبال آنم آن پیغمبر گفت
مرا امر نموده اند که این را قبول کن و آنرا نیز نا امید نگردانم پس قطعه از ران خود بریده بسوی باز انداخت بعد از آن روانه گردید گوشت مرده
دید گندیده و کرم بر آن افتاده گفت رب من مرا امر کرده که از این بگریزم پس از آن گریزان شد و بمقام خود مراجعت نمود که با وی گفتند که آنچه
بوی مامور گشته بودی بجای آوردی آیا میدانی که حقیقت آن چیست گفت نه گفتند آن کوه خشم بود بنده چون خشمناک شد از شدت
غضب خود را نمی بیند و مرتبه و مقدار خود را نمیداند و چون غضب آدمی مستولی شد او را ابتدا حالتی عارض میگردد که همچو کوه خشم را
فرو خوردن از نظر وی چون کوه عظیم میگردد چون لحظه تامل نماید بر خاطر شاد و خالی چنان خشم را با صبر و تحمل تسکین داده میداند که آن کوه
عظیم بلند لقمه خوشگوار دلپسند بوده است و اما آن طشت عمل صالح است که هر چند بنده او را از نظر خلق پنهان نماید خدای تعالی
آن ظاهر میکند باز زینت آن گردیده و بر اعیان بیارایه با آنچه ذخیره میسازد برای او از ثواب اخروی و اما آن مرغ مردیست که نزد تو
می آید نسبت بتو خیر خواهی و نصیحت میکند پس نصیحت او را قبول کن اما باز مردیست که حاجتی نزد تو آید پس او را نا امید مگردان و اما
گوشت متعفن غیبت است از آن بگریز پس دلالت این حدیث آنچه شیادان [illegible] سجه و ردا اظهار زهد و صلاح و تقوی
میدارند که در نزد مردم بخوبی و ورع مشهور و در مجالس محافظ تقوی و دینداری مذکور گردند سالکان طریق اخلاص که در اخفای
طاعات و حسنات بیش از عیب و سیئات خود اهتمام مینمایند حسن وجه حاصل میکرده بلکه این معنی بخصوص مخصوص [illegible]

انان

حکایت عجیبه [illegible]

بیان عمل صالح [illegible]

در بیان عمل ریا و سمعت

از آن بوده است چنانکه در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت است من اراد الله عز و جل بالقلیل من عمله اظهر الله
له اکثر مما اراد و من اراد الناس بالکثیر من عمله فی تعب من بدنه و سهر من لیله ابی الله عز و جل الا ان یقلله
فی عین من سمعه ملخص معنی آنکه کسی که طاعت کمی کند و مقصودش از آن تحصیل رضای الهی باشد خدای تعالی آنرا بیش
از آن در نظر خلق جلوه دهد و کسی که عمل بسیاری کند و تن خود را در گذارش عمل ریاضت فرماید و شب خود را به بیداری گذراند
و مرادش از آن مردم باشد خدای تعالی آن عمل بسیار را در نظر هر که بشنود کم و اندک نماید و در عدة الداعی مذکور است
که مردی در بنی اسرائیل برای اینکه در زمانه شهرت کند و از کثرت عبادت در روزگار نام بر آورد مدتها متحمل مشقت عبادت
بود و سنگلاخ وادی ریاضت را بقدم مبالغه و اهتمام میپیمود و بر هیچ گروهی عبور و از هیچ مجمعی مرور نمیکرد مگر اینکه گفتندی
مرائی و شیاد است تا آنکه وقتی سبزه شعورش به آب توفیق ربانی از خاک غفلت در اهتزاز آمده و خواطر سرگشته اش
بدلالت عنایت ربانی از طریق عزم ناشایست باز آمده با خود گفت که ای نفس تا کی بعیب خود در بوته ریاضت گدازی
و عمر عزیز بی خلف را در تحصیل ضایع و تلف سازی اکنون سزاوار آنست که چندی در عمل کوشیده و شهد طاعت را بزلال
اخلاص از زور و اغراض فاسده پالائی و کمر خلوص عقیدت بر میان جان بندی و بعد از آن بهیچ قومی نمیگذشت مگر اینکه
نامش بخوبی می بردند و از اهل تقوی و ورعش میشمردند و از مرتبات این گفتگو است از جناب الهی ببعضی از پیغمبران وحی
فرموده است که عملک الصالح علیک ستره و علی اظهاره یعنی بر تست که عمل صالح خود را از خلق بپوشی و بر منست
که آنرا اظهار کنم مخفی نماند که اخفای عمل همین نیست که در خلوت گذارده شود و در وقت گذارش کسی بر آن مطلع نگردد
بلکه میباید تا نفس باز پس طاعت خود را چون صاحب حوصلگان در زاویه پنهان خفته و پرده گیان حسنات را مانند
نارس حزین در حرم سرای پوشیدگی نهفته دارند چنانکه داب نوکیسگان نفوس منزلیست که بتقریبات ذکر آن مینمایند
که شب چنین بر خواستم و روز چنان روزه داشتم و فلان درویش بن فلان مبلغ دادم و در فلان موضع مسجد و رباط بنا نهادم و
خیرات خود را هر روز بزبان و آن فشارد و در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام منقولست که الابقاء علی العمل یعنی رعایت
و نگاهداشتن آن و سزاوارتر است از عمل بر سبیل و نگاه داشتن عمل جیب فرموده که یصل الرجل بصلة و ینفق نفقة
لله وحده لا شریک له فیکتب له سرا ثم یذکرها فتمحی فتکتب له علانیة ثم یذکرها [illegible] حاصل معنی آنکه شخصی با قوم و خویش
یا برادر مومن خویش صله بجا آورد و مالی در مصارف خیر صرف نماید و آنرا از برای خدا کند و جز تحصیل رضای الهی از آن منظوری
و مدعائی ندارد پس آن صله و نفقه برای او عمل سر و عبادت پنهانی نوشته میشود و بعد از آن ذکر میکند یعنی در حضور خلق
میگوید که صله چنین کردم و نفقه چنان دادم پس آن اظهار ثواب فضیلت نهفتگی را باطل ساخته آن صله و نفقه که برای او
عبادت پنهان نوشته از نامه عمل او محو میکرده و عبادت آشکارا نوشته میشود و بعد از آن یاد آن میکند و اظهار آن مینماید
پس دیگر باره از عمل او محو میکرده و عمل ریا نوشته میشود مضمون مذکور در عدة الداعی نیز از حضرت صادق علیه السلام مأثور است

در مذمت عجب

کہ الماس در گنجینهٔ کردار را از نظر خلق روزگار پوشیده بقفل خموشی ببندد و بوده نابوده ابنای زمان و سود و زیان این
آشنا رویان بیگانه را در جنب طاعات الهی موج سراب و نقش بر آب داند نه بسیار شمارد حضرت بیکار بیچون دانای کشف
احوال درون و برون آمرا بر جمیع سالکان طریق بندگی آسان کرداند و کشت اعمال بندگان را بزلال مرحمت از سموم اعجاب و شبهه
و ریا ایمن کرداند و قوافل حسنات کافهٔ بندگان را بعد ترقی ترفیق حرفی انعطاب پر خوف و خطر شهوات نفس بدکیش کذرانیده
سلامت بمنزل قبول رساند فصل دویم در مذمت عجب مراد از آن در این مقام خود پسندی و غرور است که بنده ما از پسند
اعمال و صفات بسیار داند و خزات حسنات خویش در کاخ دماغ بهم رسد و بدان سبب خود را از بندگان خاص خدا بلکه
سر آمد اولیا و اتقیا میشمارد و این صفت چنانکه بسیار آن اشعاری رفت از اعظم اسباب تکبر و ماده علت و سرای سر بزرگی
و تجرات طول قیام و قعود انار این صفت نامحمود تخلیت سرمایه برده و در زمرة الداعی از رنگ دبری کلش هستی
و معاد آداب حق پرستی داعی جناب سالک آب مذمت منقولست حاصل مضمون آن اینست که سه چیز هلاک کننده اند بخلی با جوش که منتقل
آن عمل کنند و دیگر هوا و هوسی که پیروی آن نمایند و دیگر عجب و خود پسندی و آن باطل کننده ثواب و علت و باعث خشم خدای
عز و جل و سالار اتقیا حضرت علی مرتضی هم باین مضمون مرویست که سیه کاری که ترا آزرده باطنی کند به از حسنه ایست که باعث عجب
گردد و نیز ماثور است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بحواریون خطاب کرده فرمود که کم من سراج اطفاته الریح و کم من
عابد افسده العجب خلاصه معنی آنکه چنانکه باد چراغ را فرو میکشد عجب نیز عبادت را فاسد میکرداند و در کافی از عبد الرحمن
بن حجاج منقولست که حضرت ابی عبد الله ع گفت که الرجل یعمل العمل و هو خائف مشفق ثم یعمل شیئا من البر فیدخله
شبه العجب به خلاصه معنی آنکه شخصی کار ناشایستی میکند از آن خایف و ترسناکست و بعد از آن عمل صالحی میکند و عجبی که
از آن بهم میرسد این دو حالت نسبت بهم چگونه اند آنحضرت فرمودند که هو فی حالة الاولی و هو خائف احسن حالا
منه فی حال عجبه یعنی حال اول آن شخص که از گناه خود خایف باشد بهتر است که خود مغرور باشد و در همان کتاب
از جناب مستطاب نبوی ص مرویست که خدای عز و جل بحضرت داود علی نبینا و علیه السلام گفت که یا داود مژده ده گنهکاران را
و بترسان صدیقان را حضرت داود ع گفت چگونه مژده دهم گنهکاران را و بترسانم صدیقان را فرمود یا داود بشارت ده گنهکاران
کاران را بآنکه من توبه را می پذیرم و گناه را عفو میکنم و بترسان صدیقان را که باعمال خود معجب و مغرور نگردند بدرستی که بنده ایست
که او را از برای حساب وا دارم مگر آنکه هلاک گردد حاصل مراد اینست که بنده هرچند در عبادت معبود خود کوشش نماید
عمر و زندگانی را بپیرایه حسن عمل برشد چون شمار ذری حکایات در میان آید و محاسب عدل در داد حسنات او را با نعمتهای الهی
که خزائن انفاس از اداء حق شکر و سپاس هر یک از آنها عاجز است موازنه نماید بنده بیچاره را از شرم آن تقصیر جز عرق خجلت
بار جان و سر انفعال تهی دستی نصیب کردن چاره نیست چنین در دست نمانده آورده اند که یکی از زهاد هفتاد سال خدای را بنیکی
عمود و پای سعی در طریق عبادت فرسوده بود و احکام تمام بر طاعت خود داشت و تمام وار از همه رکوع و سجود خویش کرد

در خود پسندی و باطل کنندهٔ ثواب

غرور

در مذمت عجب و تکبر

حکایت شخص زاهد

غرور بری از افراط حضرت حلیم علی الاطلاق تربیت لطف شامل خواست تا مرض جهل را از وی زایل کرداند روزی کذارش
ببیابانی بی آب افتاده تشنگی بروی غالب کردید و شدت آتش عطش آب حیاتش را از دیگ بدن لبریز کرده کارش بهلاکت انجامید
و ناگهان فرشته با قدح آب زلال بعنوان حضرت ذو الجلال بر او ظاهر گشت زاهد از وی دم آبی طلبید گفت بی بها آب
بتو نمیدهم زاهد گفت هفتاد سال طاعت خود بتو میدهم فرشته گفت تا هر طاعت خود را ندهی آب ندهم زاهد گفت که گفتگو منعایب
و جان عزیز است ناچار هفتاد سال عبادت خود را داد و دم آبی آشامید و کشتی هستی خود را از گرداب آن مخمصه بیرون کشید فرشته
گفت عبادتی که بهای دم آبی باشد شایسته آن نیست که این همه نازی و از عجب و خود پسندی چندین باد غرور در دماغ اندازی
ای دل غفلت شعار وای سیاهی باده پندار ناقوس و بر هر یک وای مردمک دیده خود بینی که طبع حاذقت جسارت بر تیغ
نماز و روزه چندین بخود سپرده و چراغ خوف اندیشات از شراره باد عجب و غرور فرو مرده با خود حساب کن که هیچ روزی برده که کام
آرزوت از رضه‌های سرشار کرم الهی آب زلال نوشید و هیچ دمی برق نگذشته که جهت آبیاری بوستان حیاتت چشمهای نعمت
از کوهسار کرمش بجوشید کدام ساعت که طفل خواهشت از مکیدن پستان احسانش سیرت مدعا نبرده و کدام لحظه که بنان
امتثالش از رشته امال عقده‌ای آرزو نگشوده و روزی عاجزی در سفره زندگی خوان انعام مسوا است و دیبای عطای هنار شمشی
برکت حیات مرخفته و بیدار متقاطر زورق وجودت چنان مستغرق بحر جود گشته و تمامت طول عمر ناتجدی آب
نعمتش از سر گذشته که اگر تمام عمر شکرگذاری کنی ادنی نعمتی از آن بر داری و جبهه در سجده شکر کمترین عطائی از آن خاک
مالی و تحسین ناسپاسی نه باشی هنوز غبار تقصیر از چهره سعی نیفشانده باشی و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از سید آتش
بیقراری و چراغ دودمان آه و زاری امام فخر الساجدین امام زین العابدین ع مرویست که این دعا میخوانده که الهی و عزتک و جلالک
و عظمتک لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد
بحمد الخلایق و شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمة من نعمتک علی و لو انی کربت معادن حدید الدنیا بانیابی
و حرثت ارضها باشفار عینی و بکیت من خشیتک مثل بحور السموات و الارضین دما و صدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب من حقک
علی الهی و لو انک عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخلایق اجمعین و عظمت للنار خلقی و جسمی و ملات جهنم و اطباقها منی حتی
لا یکون فی النار معذب غیری و لا یکون لجهنم حطب سوای لکان ذلک بعدلک علی قلیلا فی کثیر ما استوجبته من عقوبتک
حاصل این کلمات عالیه و ملخص مضمون این مناجات سروش پرواز بر سبیل اجمال آنکه الهی قسم بعزت و بزرگواری تو که اگر مرا
از آنگاه که ابداع آفرینش من کرده و از عدم بوجودم آورده از ابتدای زمان یعنی از روز الست بندگی تو میکردم چندانکه
خدائی تو جاوید و برقرار است بهر موئی که در بدن دارم در هر چشم بر هم زدنی عبادت سرمدی و ادا و حمد و شکری که همه خلایق میکنند
با وجود این همه و ادای بی نهایت ترین نعمتی از نعمتهای که بمن است صاحب تقصیر بودم و اگر کانهای آهن دنیا را بدندانهای
خود میکندم و زمینها را با مژگان پلک چشمهای خود شخم میکردم و از ترس تو بقدر دریاها که در آسمانها و زمینها است خون

در بیان مدت عجب

و خونابه میگریستم مرآینه این اندکی بود از حق بسیاری که ترا بر من واجبست و اگر ترا بمعبودی بعد از این عذاب میکردی مرا بعذاب جهنم
خلایق و بزرگ میساختی برای آتش جهنم مرا و پر میکردی جهنم و طبقات آنرا از من تا در آتش معذبی غیر من نباشد و جهنم را غیری جز من نبودی
مرآینه میبود این بعدل تو و من اندکی از بسیاری الخ من حسن جسمی آنم از عقوبت تو اگر دماغ ادراک از گلستان این سخنان دردناک استشمام
روایح معانی نماید و دیده شعور را زگلبانگ عقوبات این نالهای پر شور از خواب گران بیفکری کشاید معلوم میکردد که حقوق خدای بر زمه
بندگی بیش از آنست که باین نماز و روزه ناقص ادای آن توان نمود و طریق گذارش بندگی و بستانیهای آن دور درشت که بپای شکسته
بستان طاعتها مرحله از مراحل آنرا توان پیمود و طایر همت بشر را پر و بال که در مسی آنان توان برخاست که بقلهٔ قاف حق پرستی تواند
برید و کشتی عقلت خلایق را احوال و اثقال علایق آنان ترک بساحل انجام خدمت گذاری تواند رسید جائی که ملائکه مقربین در زمره
گردهٔ ادای حق بندگی به عجز خود قایل و چابک سواران مراکب سعی و کوشش در قطع بوادی عبودیت راحل باشند ما بیچارگان بی دست
و پا و خود پرستان خسارت نما را با اندک عبادتی که هزار عیب شرعی آلوده و کردنکشی از نکردن قدمی در پیش بوده با بوده باشد چنین
مغرور بودن را از جبرئیل و لا جبرئیل در دیوان یوم الحساب اندیشه نکرده این همه اعتماد بر آن نمودن کمال بیعقلی و سفاهت و غایت سبک
مغزی و بلاهت رباعی این فسق و فجور کار هر روزه ما اقدام بر حرام کاسه دگر زه ما میخندد و روزگار میگرید چرخ بر طاعت
بر نماز و بر روزه ما در بعضی احادیث قدسیه عباراتی وارد است که حاصل مضمون آن اینست که بعضی از بندگان هست که سعی تمام
در عبادت من مینمایند می انگیزم برای مقصد خوابرا از شفقتی که مرا با اوست پس میخوابد تا صبح میشود و چون بر میخیزد از خود آزرده است
و نفس خود را معاتب میسازد و بعضی بسبب آن خواب باز ماندن از سعادت بندگی خود را ملامت میکند و اگر وا گذارم او را که آنچه خواهد
کند یعنی بکام دل بندگی نماید مرآینه او را از بیان عجب بهم رسد و بسبب عجب و خود پسندی هلاک میگردد پس بنابر آنکه سر آمد عابدان
میگردد و بسبب عبادت خود از حد مقصر آن درگذشته پس دل از من دوری میکند و کمانش اینکه پیوسته من نزدیک میشود پس
میباید که عمل کنندگان بر عملهای خود تکیه نکنند هرچند آنچه پسندیده باشد و گناهکاران از آمرزش من ناامید نگردند اگرچه گناهان
ایشان بسیار باشد لیکن میباید برحمت من اعتماد کنند و بفضل من امیدوار باشند و بیچارگی من دل قوی دارند چه من تدبیر بندگان
خود میکنم با آنچه صلاح کار ایشان در آنست و من به بندگان خود بینا و بر احوال ایشان خبردار و در عدة الداعی از مسلم بن
ابی رافع از حضرت امام جعفر صادق منقولست که فرموده اند علیك بالجد ولا تخرج نفسك عن حد التقصیر فی عبادة الله
وطاعته فان الله تعالی لا یعبد حق عبادته حاصل معنی اینکه بر تو باد که در بندگی سعی و کوشش نمائی و خیال نکنی که در عبادت
و فرمان برداری الله تعالی از تقصیر برآمده که کسی که حق عبادت او را بتمامه ادا کرده در سخنان هدایت بنیان حضرت امیرالمؤمنین
که در نهج البلاغه مذکور است که و انهم علی مکانهم منك و منزلتهم عندك و استجماع اهوائهم فیك و کثرة طاعتهم لك و قلة
غفلتهم عن امرك لو عاینوا کنه ما خفی علیهم منك لحقروا اعمالهم ولزروا علی انفسهم ولعرفوا انهم لم یعبدوك حق عبادتك
ولم یطیعوك حق طاعتك ملخص معنی اینکه خداوندا فرشتگان با وجود قدر و منزلتی که نزد تو دارند و خواهشهای ایشان منحصر در ذکر

وبنها

کیفیت بندگی نمودن شخص بمولا

بندگی نیست و با وجود اینکه طاعت تو بسیار میکنند و از امور ترکم غافل نبوده الرحمت ده میکرد مکنا آنچه شایسته است برای ایشان از تو
مرآینه چیزی نشمرده عملهای خود را و عیب طاعت نمود و ده خود را مرآینه میدانستند که حق عبادت ترا نکرده و حق فرمان برداری
ترا بجای نیاورده اند مشهور است که حضرت سید ابرار صلی بر زبان عجز و انکسار میفرمود که ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك
حق عبادتك یعنی خداوندا نشناختیم ترا حق شناختن و بندگی نکردیم ترا حق بندگی تو هرگاه سید عالم و فخر بنی آدم میفرمود از غایت
عجز در آید و بتقصیر خود اعتراف نماید ما تهی دستان بیچه عمل و بکدام طاعت دلها خوش توانیم بود جز آنکه زبان از دهان خود بستانیم
بریده از لاف کاف نی زنیم و بکوشش عجز و شکستگی اعمال سرا افعال هیچ انگاریم همواره بجاروب خاکساری و دروغ مندی خس و خاشاک
عجب خود پسندی از خانه دل بروبیم و پیوسته عصای سرزنش و ملامت بر سر کرده تارک نفس و کیش کوبیم تا مگر در دشت محشر
از سر افکندگی سر و زن ترا ... و بطیا نیز خجالت ای سرح تواضع ... شیوه تحفه پسندیده جناب اصلی جز عرض ...
شایسته درگاه صمدی شکل که تواند بود لطیفه رنه ... صبح جزا چون بر محک نقد عملها را بینی از گرد دامن ما خجالت سرخ رو باشد
مرویست که عابدی هفتاد سال خدا را بندگی کرده و آمدت را بصیام نهار و قیام لیل بسر آورده بود حاجتی از درگاه الهی سؤال نمود
روا نگشت آنگه متوجه نفس خود شده گفت من قبلك أتیت لو کان عندك خیر لقضیت حاجتك حاصل معنی آنکه ای نفس از شومی
تو هلاک شدم اگر در نزد تو چیزی میبود حاجت تو روا میگشت پس در آن آنگه فرشته برای او نازل شد و گفت یا ابن آدم ساعتك التی
ازدریت فیها علی نفسك خیر من عبادتك التی مضت حاصل مضمون آنکه ای فرزند آدم ساعتی که نفس خود را توبیخ و سرزنش نمودی
بهتر است از عبادتی که در این مدت کرده و مخفی نماند که اگر سعیها و جهد ما و رسیدن احوال و افعال خود نظر بر امر ظاهر است که عبادت
از حیث ظاهر حدود و آداب و دعایم و بنایی وجوب و استحباب مثل اینکه در نماز با جامه سفید پاک در بر کند و تحت الحنک
بندد و ردا افکند و موضعی شریف یا مکانی مباح جویند و اذان و اقامت را گویند و تکبیر گویند و نماز را در اول وقت گذارند
و در رکوع و سجود شیوه خضوع و خشوع را از دست نگذارند و در قرائت دقایق تجوید و قواعد ترتیل را فوت نکنند و در قیام و قعود
از اذکار وارده ماثوره غافل نگردد و جمیع افعال را بکوشش و تمام بجا آورد و هیچ حال از احوال بر این مثال خود منکر دود
زکوة و صیام نیز چنین نظام و در مناسك حج و عمره نیز بر همین نهج عمل نماید و این جمله آداب ظاهریه و افعال جوارحند و اکرام مردم را با
اعتنای رعایت آنها حسب رت و بندگی حق تعالی را و رای این آداب و شروط دیگر است که کار دل متعلق احوال باطنست و از آن
جمله اخلاص است و آن عبارت از آنست که در گذاردن عمل جز تحصیل رضای خدای تعالی قصدی دیگر نکنند و شایع بندگی را در بیان
خود فروشی پرستکاری نکاه این و آن از آثار استرار و جزول نبینکه شهد سعادت عبادت را از نقل اقراضی دنیوی و آلای ...
دل پالاید و دامان دراری نماز و طول او را بالش ریا و سمعت نیالایند و بنده را در تصحیح عبادت از این معنی ناچار است و تحصیل
آن باخت کی مرض سرا و دل بستگی علایق دنیا بسیار دشوار چه حصول او چنانکه در مجلس ... تفصیل ان شاء الله مذکور خواهد شد
موقوف بر ... سك نفس اماره و محتاج زدو خورد این داروند کار چون خواره است و آن کار ست نه دان بچه ...

مذمت ریا

درست رای راحت طلبان تن پرورست واکثر مردمان را گمان اینکه دامن مجز از غبار اغراض وشبهه ریا شیده وبس طاعت خود را باکبر اخلاص
رسانیده اند وازاین حیث بر عمل خود دل بسته وار فسردگی مواخذه روز جزا فارغ نشسته اند وغیدانند که ریا وسمواهی بغایت خفی
ونهانست دوبده شعور را ادراک آن اگر آن عاجز وناتوان فردا که صیرفیان عدل وداد در بازار یوم المعاد در دکان مکافات
کشاینده ونقد کردار هر نیک وبد را بمحک قبول در وعرض نمایند آنگاه معلوم خواهد شد که هیچ نیشند وخته متاع عمر گران بها را بقلب
رو کشی قلبها فروخته اند پس از جمله نفی بستان بی حاصل در زمره الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا داخل خواهند بود ودیگر از جمله باطنی عبادت در حضور قلبست که روی دل از نگرانی باطل خیالات بی حاصل برتافته خود را
متوجه بندگی سازد وپرده فراموشی وفسیان بر ابواب اندیشهای آن فروهشته در خلوت سرای خاطر بذکر جناب الهی پردازد واین سعادت
نیز کسی را میسر است که از دام دنیا رسته واز غارت دل بستگی بباغ دل کشائی وآماسکی جسته باشد چه آدمی بهر چه تعلق داشته
باشد پیوسته در نظر انست واز خاطر برود وآرزوی کرسنه جنبش ور هر حالی از دنبال آن میدود وهم چنین در حال بندگی نیز از آن
غافل نمیتواند بود وآمد ورفت خیال آنرا از خانه دل منع نمیتواند نمود بیچاره که صبا ودنیا جام علایقش کشیده وطلب لذت عیش ولذت
آن در کام ماهی دلش علم کرده باشد چگونه مستغرق دریای حق ذکر ومحو لذت بندگی میتواند کردید وبعضی از اکابر دین در این
مقام تمثیلی دلنشین وسخنی متین ذکر فرموده که خواهش دنیا سرگین است ودر زمین دل ریخته وذکر وحیا لها چون مگسانند که از آن
بهم میرسند وبر سر آن هجوم می آورند وهر چند برانی باز می آیند وتا آن سرگین در جوش وخروش است از آن مگسان نمیتوان رست پس چاره
آنست که بجاروب همت والا سرگین محبت دنیا را رفته وخانه دل را از آن پاک سازی واز هجوم مگسان اندیشه وخیال آسوده فارغ
بال بر سر خوان حضور بکام دل بنشین ونعمتها بندگی بجاری ولیکن این همت کرسم من خود ندیده ام تراکر دیده بگو تا جلال حق علی کبیر بود
صدق اخلاص آراسته وشاهد کرداری که بر وصف اطوار سایر آداب شرع وطاعت بندگی پیراسته باشد بغایت نادر وکم یاب وعزیز
خاصان حق ونزدیکان آن جنابست ومارنهه فروشان چیاک وقرب جنده دکان شانه وسواک را از آن بهره نیست وبر فرض که با
سعادت وا قبال امر یرا حاصل وبلال رکوع وسجود نا قصش از زر آفتاب ترقی بدر کامل کرده چگونه خاطر جمع میتوان نمود که تا آخر
عمر چنین خواهد بود وسیلاب مخاطرات که سالک را در طریق بندگی بیاشد خانه دین وایمانش را زیرو زبر خواهد نمود وچها میتوان
دانست که در راه زندگی غارت زده راه زنان نفس وهوا نخواهد گردید وبار خانه حسن وعمل را از کرده بر خوف وخطر اجل بسلامت خواهد
گذرانید لا الله غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه ابر بریده اند ا مکرش شنیده که ربایند که بر ابلیس لعین چنین
از انکه رانده درگاه احدی وگرفتار لعنت سرمدی گردید سالها در میان ملائکه بود واز کثرت طاعت وعبادت طرفه العین پیامبر
کرنید ودر هفت آسمانی سجده گاهی نمانده بود که او سجده حق تعالی را در انجا نکرده باشد ودر نهج البلاغه در خطبه که مشهور است بقاصعا
مذکورست که فاعتبروا بما کان من فعل الله بابلیس اذا حبط عمله الطویل وجهده الجهید وکان عبد الله ستة الاف سنة
لا یدری امن سنی الدنیا ام من سنی الآخرة عن کبر ساعة واحدة حاصل معنی آنکه عبرت گیرید ومتنبه گردید با آنچه خدای تعالی

احوال ابلیس علیه اللعنه

با ابلیس کرد که عل... او راز و کرنش بسیار او را باطل ساخت وحال آنکه او شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود ومعلوم نیست که آیا
از سالهای دنیا بود یا از سالهای آخرت این همه عبادت او را خدای تعالی باطل کرد بتکبر نمودن یکساعت ومنقولست که هر روز در زیر عرش
از نور که در زیر عرش بود سر برآوردی وملائکه را موعظه گفتی وشش صد هزار فرشته پای منبر او حاضر شدندی وقوت او در پایه بود که روزی یکی
از ملائکه مقرب میگفت که اگر میان خدا ازین جرم صادر شود وحمل هیچی سرزند عزازیل را شفیع خود کردانم تا از برای من شفاعت کند
وحضرت آمرزگار شفاعت او را قبول کند والقصه با عبادت چنان وتقرب چنین عاقبت بسبب یک نافرمانی چراغ سیاه روی جرم
وبخطاب فاخرج انک رجیم وان علیک لعنتی الی یوم الدین از درگاه قرب الهی محروم گردید وبسیاری از عباد وزهاد بنی نوع انسانی نیز قدمها
سالک طریق ریاضت بوده ودر قطع مراحل عبودیت جانکبها نموده اند وسرانجام باغوای نفس وهوا پا از جاده هدی بیرون نهاده
سرمایه ایمان ودیگر اعمال بخون دل اندوخته را بباد فنا داده از آن جمله برصیصای عابدست که از دنیا ونازونعیم دنیا کناره گرده
وکثرت طاعت وعبادتش فرشتگان را بشگفت آورده بود روزی ابلیس لعین مکرنها وقصد تخریب خانه ایمان این سست بنیاد
نمود بصورت عابدی پلاس پوش بصومعه وی آمد برصیصا پرسید که تو کیستی وچه میخواهی گفت من نیز از اهل عبادتم میخواهم که با تو همراه وهم طاعت
حق تعالی پردازم ودر عبادت معین ویار تو باشم برصیصا گفت هر کرا بندگی حق بوس نیست حق تعالی یار ومصاحب اوبس است
پس ابلیس بعبادت مشغول گشته سه روز اصلا نخوابید ونخورد ونیاشامید برصیصا چون سعی وکوشش بسیار از آن فساد پیشه
نابکار دید متعجب گردید ابلیس گفت منشاء این ریاضت وبی خور وخوابی من آنست که گناهی کرده ام که هر گاه بخاطرم میرسد از خجالت
آن خورد وخواب بر من تلخ میگردد برصیصا گفت چاره چیست که من نیز مثل تو شوم گفت برو گناهی کن واز آن گناه توبه نمای که
حق تعالی رحمت تا آن حلاوت طاعت را دریابی برصیصا گفت چه گناه اقدام نمایم گفت زنا گفت زنا نمیکنم گفت پس شراب بخور
که آن سهلترست گفت از کجا بهم رسانم گفت فلان ده ور که انجا بهم میرسد القصه برصیصا بزور کان آن تزویر پیشه روان شد
چون رسید زن صاحب جمال دید منعقد ویغ ازوی شراب خورده وبیت بی تا بی وسرکشید چون اساس کاخ اجتنابش بسیلاب شراب
از هم ریخت ورشته آشنائی در درگاه خدا وندیش بزور باده بر شور گسیخت با آن زن نیز زنا کرد واتفاقا آن زن شوهری داشت واز آن
آمد عابد بر خواست ودیرا نیز بقتل رسانید ودر آن وقت شیطان بصورت انسانی نزد حاکم رفت وشکایت نمود حاکم برصیصا را گرفته
جهت ونازیانه بجهت شراب خوردن وصد تازیانه برای زنا کردن براو زدند وآنکاه برای خون کردن وصلیب وی فرمان داد وچون بردارش
کشیدند ابلیس بهمان صورت نخستین نزد وی آمد رفت گفت حال خود را چگونه می بینی گفت هر که اطاعت هم نشین بد کند انجامش چنین است ابلیس
گفت دوست ورحیت سالست که رحمت ترا میکشم تا بر دارت کشیدم اکنون میخواهی که ترا ازین بلیه برهانم گفت میخواهم وهرچه ارادۀ کنی
بتو میدهم ابلیس گفت مرا یک سجده کن برصیصا گفت چگونه سجده کنم ومن بر دارم گفت با یاسجده کن القصه برصیصا با یاسجده ابلیس کرد
بیکبارگی کافر شد وخرمن اندوخته چندین ساله را بیک اشاره اندوخت بی زاد واعیان لیوی دیار عدم مسافر گردید ونیز آورده اند که یکی
از عباد بنی اسرائیل چهل سال از خلق خدا عزلت گزیده واز شکیبائی شر وشور دنیا بکنج تجرید وانزوا در خزیده بود وصبح وشام از جهن

آمدن ابلیس بصورت پیر با صفا

بیان آمدن ابلیس بصورت عابد پارسا صومعه

زندگیش لحظهای بندگی میدمید و در شب آب روان حیاتش بر گل و ریحان حسنات میغلطید و در شکار وحشی غزالان جوشن تیر دعا مدام

در رکوع و سجود وما از دست نهادی و در نرم کردن آهن سخت دل نفس پلید کوشش از کار نیفتادی معده آرزش بر سر خوان رضا [illegible]

[illegible]

در بیان بندگی نمودن حق تعالی

در غدیر حیرا از این که آن عمل متغیر گردد چه جنبی که با آب وضوی زاهد تبرک جسته بجوانی تشنه گشته وگردهی که خاک [illegible]

[illegible]

کلیدهای خزاین روی زمین را نزد وی آورده آنجناب بر او قبول آنها ابا نمود اگر از اسباب اخروی چیزی کم شود چیز کرده حضرت قبول
نفرموده و بسیاری از شبها را بعبادت و قیام کرده و بعضی گفته اند که از بس بر انگشتان مبارک پاها ایستاده بود پاهای مبارکش
آماس کرده بود تا در شان وی نازل شد که طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی حاصل مضمون بقول بعضی از مفسرین آنکه ای محمد
ما فرو نفرستادیم قرآن را برای اینکه تو مشقت و آزار بکشی از کثرت طاعت و عبادت آنقدر در شدت ریاضت و مجاهده آن دین
پروران آن سجاده نشین که شرح آن احدی را مقدور میسر نبوده و حسب الامر این کتاب اخبار و آثار را از کلیهای محامد اوضاع و اطوار آن
سید ابرار از آن برتر که سر انگشت قلم با رشته سخن گلدسته بندی آن تواند نمود و بعد از آنحضرت کسی در گذارش بندگی مسلم عالمیان
گشته و لوای حسب فضایل و مقاماتش از قبه سپهر برین در گذشته حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که شبانه روزی هزار رکعت
نماز گذاردی و بروایتی از خلوت او شبی هزار تکبیر احرام شنیدندی و اهتمامش در اقامت مراسم بندگی بحدی بود که در وقت اشتعال
نایره جنگ و قتال که ابطال رجال را دل در سینها لرزیدی و رنگ دلیران را از زهرها چون نبات [illegible] در میان و صف جنگ
فرشی میگستردند و بادای وظایف عبادت قیام مینمودند و از تیر باران و سپاه دشمن اندیشه نا کرده طریق معتاد خود را در نماز
تغییر نمیداد و در لیلة الهریر نیز که از لیالی مشهوره جنگ صفین است و آن شبی بود که شش هزار کس از طرفین کشته شدند و آنحضرت
خود با نفسه و بیست کس با ضرب ذوالفقار صاعقه کردار بجهنم فرستاده و با وجود آتش اشتعال چنین نماز شب آن سالار
دین فوت نشد و مشهور است که روزی که در جنگ صفین و در حین اشتغال بحرب و قتال ملاحظه آفتاب میفرمود ابن عباس از آن سبب
استفسار نموده فرمود که انظر الی الزوال حتی نصلی یعنی میخواهم ببینم که وقت شده است که نماز گذاریم ابن عباس [illegible]
ادا کرد که این چه وقت نماز است که مشغول جنگیم حضرت فرمودند که علی ما نقاتلهم انما نقاتلهم علی الصلوة یعنی از برای چه
با این قوم جنگ میکنیم بر سر همین جنگ میکنیم که نماز بر پا داشته شود مراد آنجناب آنکه غرض ما از جنگ و جدل ترویج دین و بنای
لوای بندگی حضرت رب العالمین است و هزار بنده بکد یمین و عرق جبین خود بهم رسانیده و در راه خدا آزاد نموده و خود بلباس
کرباس و نان خشک جوین اکتفا میفرمود و بعد نهای مدینه روز متوالی از نان جو سیر نمیخورد و میفرمود حسبی من الطعام ما یقیم
ظهری یعنی بس است از طعام مرا آنقدر که پشت مرا راست دارد و وقتی که مهر سپهر مناقب و مفاخر حضرت امام محمد باقر وقتی که نزد
پدر بزرگوار خود حضرت امام زین العابدین ع آمد آنحضرت را دید که رنگش از کثرت بیخوابی زرد گشته و چشمهای مبارکش از گریه سرخ
گردیده و پیشانی انور وی از بسیاری سجود مجروح گردیده و ساقهای مبارکش از بسکه در نماز ایستاده ورم کرده حضرت امام محمد باقر
وقتی که آنحضرت را باین حال دید خود را از گریه نتوانست نگاه داشت و از غایت دلسوزی و مهربانی با آنجناب گریست آنحضرت
متفکر گشته و بعد از اندک زمانی ملتفت حضرت امام محمد باقر گشته فرمود یا بنی اعطنی بعض تلک الصحف التی فیها عبادة علی بن
ابی طالب یعنی بمن ده بعضی از آن صحیفها و نوشتجات که عبادت حضرت امیرالمؤمنین ع در آن نوشته است بمن و آنها را نظر کرده
فرمود مضطرب حال از دست گذاشت و فرمود انی لا یطیق عبادة علی یعنی کجاست عباده چه در او که بعبادت علی بن ابی طالب

نماز گذاردن [illegible] حضرت امیر

و دراخبار

و در اخبار و آثار وارد است که حضرت امام زین العابدین ع شبانه روزی هزار رکعت نماز گذاردی و چون بنماز ایستادی رنگ
رخسار مبارکش متغیر گشتی و چنان ایستادی که بنده ذلیل در نزد پادشاه جلیل ایستد و اعضایش از خوف الهی لرزیدی و چنان نماز
گذاردی که گویا نماز آخرین اوست روزی ردا از دوش آنحضرت افتاد و آنرا راست نکرده تا از نماز فارغ شد بعضی از یاران سبب آنرا
پرسیدند فرمود وای بر شما میدانی که در پیش که بودم مروی است که در ایام حضرت امام محمد باقر ع در کودکی بر سر چاهی که در
آنحضرت بود افتاده بچاه افتاد و والده ماجده اش واقف گشته فریاد برآورد حضرت علی بن الحسین ع را از آن واقعه اخبار کرده آنکه
حضرت در نماز بود نماز را قطع ننموده و در اتمام نیز اضطراب ننمود وی بازگشته بر سر چاه آمد و بکرات فریاد میکرد و در جاه
را باز نمود و بدرش بدرفت دیگر بر سر چاه می آمد تا از غایت بیتابی و غلبه مادری و ضعف برآن ضعیفه رسید محرم غالب گشت و این گستاخی
بر زبان جرأتش گذشت که چگونه و در شدت جلوای شمای جماعت بنی هاشم چون حضرت امام زین العابدین ع این سخن را شنید نماز را
تمام کرده و بر سر چاه آمد دست دراز کرد و حضرت امام محمد باقر ع را از چاه برآورد و بمادرش گفت بگیر و برای ضعیف یقینی و در کشف الغمه
سبب ملقب گشتن آنحضرت بزین العابدین برای وجه مذکور است که آنجناب شبی در محراب خود ایستاده بود و بادای تهجد قیام مینمود
و شیطان بصورت اژدهای خود مراد ظاهر ساخت که شاید از هجوم و باجوج خوف و هراس رخنه در بند محکم اساس فرصت تلبیس
که بسنگ تفرقه حواس شکست و آیینه گیتی نمای خطور خواطرش انگند آن امام معصوم و آن بنیان مرصوص از صدمه آن خدعه
اصلا پروا ننمود و بآن التفات نفرمود تا نزدیک می آمد انگشت بزرگ پای مبارکش بدهان گرفت باز ملتفت نشد آغاز گزیدن
کرد آنحضرت همچنان قطع نماز ننموده و از نماز فارغ گشت بالهام الهی واقف گشت که شیطانست و دشنام داده و بر او سیلی زد و فرمود
دور شو ای ملعون پس آن لعین ناپاک از آن مقام فیض ناک دور شد و آنحضرت با تمام قیام ادراک خود مشغول گشت آوازی شنید و گوینده او را
نمیدید که بار گفت انت زین العابدین این سخن مشهور گشته ملقب گردید و نیز در کشف الغمه آورده اند که در خانه که آنحضرت بود
بجوانبی و سوخته آتش جایی مشغول نماز بود که آتش افتاده آنحضرت در سجده بود آواز برآوردند که یا ابن رسول الله النار النار
وی همچنان مستغرق بندگی بود سر از سجده برنداشت تا وقتی که آتش را فرو نشاندند بعد از فراغ از وی سؤال کردند که چه چیز شما را مشغول
ساخته بود که از آتش پروا نکردی فرمود آتش آخرت در وجوده وی احسان وقعید احوال فقرا و شکستگان چنان بوده که شبها
ظلام آفتاب [illegible] از خانه برآمده انبانی که کیسه ای درهم و دینار او بوده و گاه نیز طعام با هیزم بر دوش مبارک خود برداشته
بدر خانها رفتی و در ها کوفتی و کسی که بیرون آمدی دادی و در وقت دادن روی انور خود را پوشیدی که وی را نشناسد و این معنی
بر ایشان مخفی بود و نمیدانستند که کیست این کار میکند تا وقتی که آنحضرت رحلت فرمود آن خیرات منقطع گردید دانستند که آن
شخص حضرت امام زین العابدین ع بوده و در محل غسل دادن پشت مبارکش را دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود از بسکه طعام
و غیره چنانکه مذکور شد بر پشت خود بخانهای فقرا و مساکین کشیده بود و در کشف الغمه مذکور است که هر جمعی و اشتبها جوی که از برای او
می آمد و مبلغ از نزد سرخ بوی میداد و داد و شکایت آنحضرت میکرد و میگفت [illegible] علی بن الحسین [illegible]

سیلی زدن حضرت شیطان را

تشریف شخص حضرت بعیادت محمد بن اسامه

یعنی قربانی احسان میکنی اما علی بن الحسین علیه السلام صله رحم میکند و براحوال ما می پردازد خدا او را از من جزای خیر دهاد و آنجناب
از راوی این سخن می شنید و تحمل آن جسر میفرمود و خود را باو نمی شناسانید تا بعد از وفات او که آن مقرری قطع شد دانست که آنحضرت
بود پس بر قبر او در آمده بروی گریست و روزی مطرفی از خز که قسمی از بالاپوش است بر دوش داشت سائلی بر خورده بالاپوش
وی گرفت آن حضرت بالاپوش ابا بلی رها کرده رفت روزی بعیادت محمد بن اسامه بن زید قدم مبارک رنجه فرمودند محمد میگریست
آن حضرت سبب گریه پرسید گفت هزار مثقال طلا قرض دارم آن حضرت تعهد آن فرموده ادا فرمودند صد خانه وار از فقرای مدینه را
عیال خود ساخته تکفل احوال ایشان میفرمود و رعایت حرمت ابوین بحدی مینمود که از طعام خوردن با والده خود ابا میکرد و بوده
گفتند یا ابن رسول الله تو رعایت بر صله رحم بیشتر از همه کس میکنی سبب چیست که با مادر خود اکل نمیفرمائی اکره ان تسبق یدی
الی ما سبقت عینها الیه یعنی ناخوش میدارم که دست من سبقت کند در زودتر برگرفتن لقمه که چشم او بیشتر بر آن افتاده باشد
و بیست حج با یک ناقه کرده بود و یک تازیانه بر او نزده بود روزی غیبت او میکردند آنحضرت سبب فرمود که ان کنتم صادقین فغفر الله لی
وان کنتم کاذبین فغفر الله لکم یعنی اگر راست آنچه میگویند صادق بوده خدای تعالی مرا بیامرزد و اگر عیب بطریق دروغ بکنید و اگر کاذب بوده اید
خدای تعالی شما را بیامرزد و آن که سبب بر شما نکرده و از کثرت نماز هر سالی هفت پوست از مواضع سجود آن بکنار بریده می افتاد
و آن را جمع میکرد تا بعد از وفات با جسد مطهر آن والا گوهر دفن کردند و احوال عبادت و بندگی آن مهر سپهر فرخندگی را از کنیزی که
خدمت آنحضرت نموده پرسیدند گفت اطناب کنم یا اختصار گفتند اختصار گفت هرگز برای او در روز طعام نیاورده ام
و جهت او شب رختخوابی نینداخته ام و مرویست که چون وقت نماز میشد رنگ روی آنحضرت زرد میشد و لرزه بر اندام مبارکش می افتاد
و در زیر آسمان می ایستاد و اشک بر رخسارش روان میگشت و این مضمون ادا میفرمود که اگر بنده میدانست که با که مناجات میکند
از نماز روی بر نمیتافت و نیز از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثورست که چون وقت نماز میشد حضرت علی بن الحسین علیه السلام برهنه پا بزیر آسمان
میرفت و رنگش متغیر میگردید و مانند شاخ درخت از باد سخت میلرزید و چون گفتگوی اهل بیت می شنید صدائی میکرد چنانکه گویا او را
از بیت اخراج میکنند و چون ذکر دوزخ می شنید آوازی بر می آورد چنانکه مکروه بجای دوزخ می برند و یکی از صحابه آنحضرت روایت کرده
که روزی آن آفتاب عالم آرا بصحرا بیرون رفت من نیز از دنبال او رفتم بر سنگ درشتی سجده کرده ایستادم و گریه وی می شنیدم
و شمردم که هزار بار گفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا آنگاه سر از سجده
برداشت محاسن شریف و روی مبارکش از اشک چشم فرو گرفته بود گفتم سید من وقت آن نشد که اندوه تو بر سر آید و گریه کم کرده و آنجناب
مغرور در جواب فرموده که در کتاب رسیده که یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیهم السلام پیغمبری بود و دوازده پسر داشت خدای تعالی یکی از ایشان را
غایب ساخت موی سر او از اندوه سفید شد و پشتش از غم خمیده و چشمش از گریه نابینا گردید و پسرش زنده بود و در دار دنیا من پدر
و برادر و هفده نفر از اهل بیت خود را دیدم که کشته افتاده بودند پس چگونه اندوه من کم شود و گریه من تمام گردد و در امالی شیخ طوسی
مذکورست حدیثی که مجمل و ملخص آن اینست که فاطمه بنت علی بن ابی طالب چون دید که حضرت علی بن الحسین علیه السلام از کثرت در ریاضت

در بندگی

در بندگی چه بجان خود میکنند نزد جابر بن عبد الله انصاری آمده فرمود ای صاحب رسول الله بدرستی که ما را بر شما حقهاست از جمله
حقوق ما بر شما اینست که چون احدی از ما را ببینید که از اجتهاد یعنی از غایت کوشش در بندگی خود را هلاک میسازند خدا را بیاد وی
آورید و بر آتش خوانید که بر خود رحم کند و این علی بن الحسین که بقیه پدرش حضرت امام حسین است یعنی و پیشانیش شکافته و سوراخ شده
جابر بن عبد الله بر در سرای آن دین پناه رفته بعد از ادراک سعادت ملازمت حضرت امام محمد باقر و تبلیغ سلام خیر البشر
بآن سرور بکیفیتی که در حدیث مذبور بتفصیل مذکورست باز یافت آنجناب را دید در محراب طاعت خویش ماوی ساخته و جسم پاکش
در ورزش بندگی گداخته آنحضرت بتعظیم جابر از جا برخاست و پرسش او نموده و پیرا در پهلوی خود اجلاس فرمود آنگاه جابر گفت
یا ابن رسول الله اما علمت ان الله تعالی انما خلق الجنة لکم ولمن احبکم وخلق النار لمن ابغضکم وعاداکم فما هذا الذی
کلفته نفسک حاصل معنی اینکه ای ابن رسول الله میدانی که خدای تعالی بهشت را همین برای دوستان شما و جهنم را برای دشمنان
شما خلق کرده و هرگاه چنین باشد این ریاضت و مشقت چیست که بر جان خود گذاشته آن حضرت فرمودند که یا صاحب رسول الله
اما علمت ان جدی رسول الله صلی الله علیه وآله قد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر فلم یدع الاجتهاد له وتعبد بابی
هو وامی حتی انتفخ الساق وورم القدم وقیل له اتفعل هذا وقد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر
قال افلا اکون عبدا شکورا حاصل معنی ای صاحب رسول خدا آیا ندانسته که جد من پیغمبر خدا خدای تعالی آمرزیده بود سابق
ولاحق گناهان او را که اطلاق بعضی ترک مندوب و ارتکاب خلاف اولی باشد خدای تعالی آمرزیده بود و با وجود این اجتهاد
در کوشش عبادت را برای خدای تعالی وا نگذاشت و بندگی نموده پدر و مادرم فدای او گردند چنانکه ساق و قدمش آماس کرده گفته
بآنجناب که تو این ریاضت میکشی و حال آنکه خدای تعالی سابق و لاحق گناهان ترا آمرزیده است فرمود پس آیا بنده شکر گذار نباشم
غرض از این مبالغه و اهتمام در بندگی حضرت ملک علام اظهار تذلل و خاکساریست و ادراک مرتبه بلند شکرگذاریست جابر بن عبد الله
چون دید که گفتگو با آن قبله احرار در باب تخفیف آن ریاضت و آثار بی اثرست گفت یا ابن رسول الله البقیا علی نفسک فانک
من اسرة بهم یستدفع الله البلاء ویستکشف اللاواء وبهم تستمطر السماء یعنی یا ابن رسول الله بر خود رحم کن بدرستی که تو از آنگروهی
که خدای ببرکت ایشان طلب دفع بلا و رفع شدت از خود مینمایند و بآبروی ایشان باران از آسمان میخواهند آنحضرت فرمودند
کرای جابر پیوسته بر منهج ابوین خود یعنی رسول خدا و علی مرتضی میباشم و طریق تاسی و پیروی ایشان از دست نمیگذارم و سلوک
میدارم که تا وقتی با ایشان ملاقات نمایم مجملا هرکه از اهل بیت نبوت و امامت و والاگهران محیط شرف و کرامت بدستور روز و شب
با قامت مراسم بندگی پرداخته و آب روان حیات خود را جز در گلستان صعود حسنات جاری نساخته اند اگر تفاوتی در آنجا عبادات
این نجوم فلک سعادت باشد همانا آنست که بحسب اقتضای هر وقت و زمان بعضی از شدت تعب و خوف دشمنان سر بگریبان عزلت و خفا
و با جامه عزلت در انزوا کشیده از نیش ابواب آمیزش این و آن در های سعادت عبادت بر روی خود میگشایند و از آتش سوز
گداز خود را در بوته ریاضت کثرت روزه و نماز گداخته اند و زندگی را رشته صفت در جواهر اقسام بندگی غوطه میداده اند و بعضی

مبتلا شدن بمرض عجب

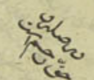
بنیز جهت علت نشئه کامی خورشید آسا از سحاب جفا چهره ظهور نموده بپرتو هدایت برگشتگان ظلمات غوایت می انداخته و بتعلیم فرض و سنت و تبیین منهاج دین و ملت لعقد زمهریر کشیده از بحر دانش بیکران با امواج بیان سواحل خاطر خلایق را لبریز جواهر تحقیق حقایق میساختند و بدین سبب طریق بندگی راه بیک بعنوان پیموده و گوی سعادت در مضمار عبادت از کس بچوگان ربوده الحاصل بیچاره که بمرض عجب مبتلا گردیده و دیده خودبینی از دوره عمل با نگجود کرده باشد اگر دیده شعور بر طاعت عبادتی که عملی انسان برزبان قلم صدق رقم گذشت بشاه راه بیان جز کثرت تفصیل آن شکی ننموده و از هزاران هنوز یکی مذکور نگشته بر کشاد دامنان برباد کردار خود ما که بهای عمل مقرین بمیزان انصاف موازنه ناید هر آینه خواهد دانست که در بیت سعیش جز تهی کیسه چرخی منت و زیزش عرق انفعال بر حضارت و زشتی اعمالش زار زار خواهد گریست چنانکه در وصایای حضرت رسالت پناه ابوذر غفاری را مخاطب ساخته مذکور است که یا باذر ان لله عزوجل ملائکة قیاما من خیفته لا یرفعون رؤسهم حتی ینفخ فی الصور النفخة الاخیرة فیقولون جمیعا سبحانک وبحمدک ما عبدناک کما ینبغی لک ان نعبد فلو کان لرجل عمل سبعین نبیا لاستقل عمله من شدة ما یری یومئذ حاصل معنی اینکه خدا تعالی را فرشتگان هستند که از ترس او بر سرپا ایستاده اند و سر بالا نمیکنند تا وقتی که نفخه آخرین صور دمیده شود پس همگی میگویند که پاک و منزه میدانیم ترا خداوندا از عیبها و نقصان پاک دانستنی و بحمد و سپاس تو قیام مینمائیم مانند بندگی نکردیم ترا چنان بندگی که ترا لایق و سزاوار باشد پس اگر مردی را عمل طاعت هفتاد پیغمبر باشد که هر آینه آن عمل و کردار خود را اندک و حقیر خواهد شمرد و از سختی اهوال آن روز که چند بینی چون شدت حساب عمر و وحشت عتاب روز قیامت را مشاهده و ترازوی عدل و انصاف کردگار آن عرصه زمره شکاف را ملاحظه میکند مبلغ کار ادای حق بندگی نکرده و خود را از تقصیر بر بنا و رد دهند

مجلس نهم در مذمت بغض و حسد که آن نیز از فروع شجره ملعونه حب دنیای دون و از اطوار و اخلاق دنیاپرستان سیاه درون است و بیان این مطلب محتاج بگذارش دو فصل **فصل اول** در صفت بغض و مراد از آن در این مقام عداوتست که مبنی بر امری از امور دنیوی باشد چون عداوت با طوایف کفار و مشرکین و اصناف مخالفین و منکرین امامت ائمه معصومین علیهم السلام از این جهت که کافران و مخالف اند و از شروط مسلمانی و وسیله رستگاری جهانیست و دوستی ایشان با خدا و رسول با محبت این قوم فضول سخنی است واهی و ولای ایشان بروی اهل البیت با الفت این گروه ابتر عین نفاق و گمراهی و حق سبحانه و تعالی زمره مومنان سعادت قرین را از دوستی دشمنان منع نموده و در سوره ممتحنه فرموده است که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء مفسرین در سبب نزول این آیه روایت فرموده اند که وقتی که پیغمبر لوای والای پیغمبری و نامخ اقالیم بزرگی و سروری جناب رسالتمآب بعد از مراجعت جهت سال عزیمت مکه معظمه فرمود تا مشرکان که بکار آورده و مرکب همایون بطرف آن روان فرمایند حاطب بن ابی بلتعه نام مشتمل بر آن خبر با اهل مکه نوشته مصحوب زنی ساره نام که در آن وقت روانه مکه بود ارسال داشت جبرئیل نازل گشته حضرت رسالت را از آن واقف گردانید که در فلان موضع زنی با چنین نامه و اوی نام چنین است آن را از او گرفته بیاورید امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی که آنحضرت خبر داده بود در همان موضع به آن

رسیده طلب نمودند ساره بگریه درآمده انکار نموده او را دشنام داده و سخنی خواست که بازگردد امیرالمؤمنین قسم که هرگز پیغمبر ما دروغ نگفته و آنچه فرموده با خبار جبرئیل بوده پس شمشیر کشیده نزد وی رفت و گفت مرا میشناسی بخدا که اگر نامه را بیرون نیاری گردنت بزنم زن ترسیده نامه را از میان گیسوی خود برآورده با آنحضرت داد او نیز بحضرت رسول آورده و جناب اقدس نبوی بمنبر برآمده بعد از خطبه فرمودند که یکی از شما با اهل مکه نوشته که ایشان را از قصد ما آگاه سازد اگر بر خیزد و با آن اعتراف کند عفو الهی و الا او را رسوا کنم دو نوبت این سخن فرموده کسی جواب نداد نوبت سیم حاطب برخاسته اعتراف کرد و جهت اقدام بر آن عمل قبیح عذری گفت آن سید انس و جان و رحمت عالمیان عذر وی را پذیرفت خط عفو بر گناه او کشید و روانی گشت کرمان داد که او را از مسجد اخراج کنند و مردمان دست بر پشت آن می زدند و می انداختند و او بقفا می نگریست که شاید پیغمبر بر او رحم کند چون بدر مسجد رسید آن جناب فرمود که وی را بازگردانید و او را توبه دهید و حق تعالی این آیه مذکوره فرستاد و حاصل معنی آن اینست که ای مومنان دشمنان خدا و دشمنان خود را مگیرید و با ایشان صداقت و محبت مورزید و نیز در سوره مجادله فرموده است که الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم ما هم منکم ولا منهم ویحلفون علی الکذب وهم یعلمون اعد الله لهم عذابا شدیدا که شدید این آیه در حق جمعی وارد گشته که بزبان مدعی ایمان بودند و با یهود امور پیش میبودند حاصل معنی این است که آیا نظر نکرده بسوی آنکسانی که دوست گرفتند قومی را که خدای تعالی بر ایشان غضب کرده و خشم گرفته است منافقان و مغضوبان مراد است یعنی کسانی که دوستی نموده اند از شما که مومنان نند و از ایشان یعنی جهودان آیین جهلکام نگرویده اند و مذهب ایشان را قبول نکنند و سرگشته و محوی در روغ که مسلمانیم و حال آنکه ایشان میدانند که منافقانند آماده کرده است و دیگر لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان ملخص معنی بر قول مفسرین آنکه ممتنع و محالست که بیابی قومی را که ایمان بخدا و رسول و روز قیامت می آورند که دوستی کنند با آن کسانی که مخالفت میورزند با خدا و رسول او یعنی هرگز مومنان کافران و مخالفان را دوست نمیدارند و اگرچه باشند آن مخالفان پدران ایشان یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا اقربا و خویشان ایشان و آن گروه که با مخالفان دوستی نمیکنند نوشته و ثابت گردانیده است خدای تعالی در دلهای ایشان ایمان را و این مضمون در آیات قرآنی و تنبیهات آسمانی بسیار است بجهت ایجاز زبان خامه پردازی بتلاوت این و بسا آیات اکتفا نموده پس دلالت این آیات هدایت سمات صاحب توفیق که طومار خمیرش بطغرای ایمان مفتون و صحیفه پاکی نهادش برقم محبت اعتقاد و موقون گشته پوشیده و امین خاطر از ورث محبت مخالفان کشیده و ابرازی دوستی و وادی دوری اهل کفر و عناد پوشیده میدارد بلکه بغض و کین آن قوم جهول را تیر دلی ترکش محامد صفات و کمال رسید طاعات خود میشمارد و از جمله کسانی که با خدا و رسول خدا مخالفت ورزیده و مصداق من حاد الله ورسوله گردیده اند فرق نواصب و مروانیان مرتبه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و اولاد و طیبین طاهرین او بند که بر خلاف فرمان واجب الاذعان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین از حبل المتین ولا و اعتصام با طاعت عصمت علیهم السلام گسسته و گریزه ولا ترکنوا الی الذین

محبت و صله
رحم من تبغض

ظلم را اما حرف صورت انگاشته اند و کار مؤمنان با صدق و صفا را با دشمنان اولاد مصطفی دشمن بودن و بغض عناد این قوم جاعتقاد را سرمایه نجات خود نمودن واجب و لازمست چه دعوی بزرگی آل عبای عداوت این کافران مسلمان نما مبرهن و بیش طاق انتها خلایق بیکره لکن کرده منافی انشعه نوراجان مزین نکرده و قال الشاعر شعر تود عدوی ثم تزعم انی صدیق الذی عنک لعازب نظم با خارجی که با و برادر زنکی حرام انگشت برنگ لیس شهامه زن انگشت وکف قرانان یخ آفرید بیعنی بجز محبت آل عبا مرا ازین طریق سود و زیان و عبد وجهات کفر و ایمان حضرت سید کاینات مرویست که حب علی عباده والنظر الی وجه علی عباده لا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته والبرائة من اعدائه یعنی دوستی علی بن ابی طالب عبادت و نگاه کردن از روی محبت بسوی او عبادتست و قبول نمیکند خدای تعالی ایمان هیچ بنده مگر بدوستی او و بیزاری از دشمنان او و هم از آنجناب مرویست که روزی بعضی از اصحاب گفت یا عبد الله احب في الله وعاد في الله فانه لا تنال ولایة الله الا بذلک ولا یجد رجل طعم الایمان وان کثرة صلوته وصیامه حتی یکون کذلک مختصر معنی آنکه میباید دوستی و دشمنی تو با مردم در راه رضای خدا و طلب رضای او باشد که بمرتبه ولایت نرسی و از جمله دوستان خدا نیکردی مگر باین صفت بوده که گفته شد و هیچکس مزه ایمان در نمی یابد اگر چه نماز و روزه بسیار باشد تا وقتی که متصف باین صفت بوده آن مرد گفت یا رسول الله چگونه دانم که دوستی و دشمنی در راه خدا کردم و دوست خدا کیست که با او دوستی کنم و دشمن او کیست تا با او دشمنی نمایم جناب مقدس نبوی اشاره بسوی حضرت امیر المؤمنین ع کرد و فرمود که می بینی این را گفت آری فرمود ولی هذا ولی الله فوله وعدو هذا عدو الله فعاده وال من والاه ولو کان ولدک یعنی دوستی علی بن ابی طالب دوستی خداست و با او دوستی کن و دشمنی او دشمنی خداست پس با دشمنی وی با او دشمنی نما و دوستی کن با دوست علی بن ابی طالب اگر چه کشنده پدر و فرزند تو باشد و دشمنی کن با دشمنی او اگر چه پدر و فرزند تو باشد و برجیه مخفی نماند که آیات و اخبار مذکوره حصر ما که به لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر و حدیث عاد عدوه و هدا و ان کان ابیک و ولدک بحسب ظاهر منافی سنانی مبتاینه ما اخی که در سفارش رعایت حق ابوین وصله رحم که مخالف مذهب حق باشند وارد گشته و آنا لخلد حدیث که شیخ کلینی رحمه الله در کافی در باب بر الوالدین از جابر روایت کرده که سمعت رجلا یقول لابی عبد الله ان لی ابوین مخالفین فقال برهما کما تبر المسلمین ممن یتولانا حاصل معنی آنکه شنیدم که مردی بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع عرض نمود که پدر و مادری دارم که مخالف مذهب اند آن حضرت فرمودند که با ایشان نیکوئی کن چنانکه با مسلمانی که ما را دوست دارد و شیعه اند نیکوئی میکنند و نیز در صله رحم از جهم بن حمید منقول



که گفتم بحضرت ابی عبد الله که یکون لی القرابة علی غیر امری الهم علی حق یعنی خویشان دارم بر غیر مذهب من آیا ایشان را برمن حقی هست که مراعات آن باید نمود آنحضرت فرمود آری حق الرحم لا یقطعه وانا کانوا علی امرک کان لهم حقان حق الرحم وحق الاسلام و امثال این دو حدیث یعنی حق قرابت و خویشی را چیزی قطع نمیکند و مخالف مذهب بودن آنرا برطرف نمیسازد و چون بر دین تو باشند و از اهل ایمان کردند ایشان را بر تو خواهند بود یکی حق خویشی و دیگر حق اسلام و امثال این حدیث که اکثر در موضع خود انشاء الله سمت ذکر خواهد یافت و وجه جمع و توفیق و تسلیه این باشد که مراد از عدم محبت مؤمنان با مخالفین در آیات و اخبار

عدم محبت

عدم محبت باطنی باشد یعنی میباید که مؤمنان در دل دوست و هواخواه مخالفان گمراه نباشند و حرف مودت آنقوم بر صحایف بزرگی بهزاری از صفحه خاطر تراشیده اگر چه در میان رابطه پدر و فرزندی یا برادری یا خویشی باشد و همچنین در حدیث نبوی که مذکور آنها علاقه عداوت بخشش کام و ان خاصه بیان کرده مراد از عداوت باطنی باشد یعنی دل در بغض و کین دشمنان امیر المؤمنین ع باید داشت و شکر اعتقاد و کار و اطوار آن گروه ضلالت شعار بوده سرچشمه سینه صافی را بغبار کینه آنقوم جای باید نداشت اگر چه پدر و فرزند باشند و مقصود از ابوین و رعایت حق خویشان در دو حدیث که در کافی نقل شده نیکوئی و رعایت آداب ظاهری باشد یعنی با پدر و مادر و خویشان اگر چه نه بر مذهب حق باشند بحسب ظاهر طریقه نیکی و خوش سلوکی مسلوک باید داشت و ضابطه بر و صله رحم را از دست نباید گذاشت و بر ظاهر است که رعایت آداب ظاهری با ایشان این با دشمنی و عداوت و عدم محبت باطنی منافات ندارد و از جمله مصلحتها در رعایت آداب ظاهری با ایشان میتواند این باشد که مؤمن بسبب عقوق والدین و قطع رحم مخالفان را از طریقه خود متنفر نسازند و خود را بر زبان طعن و ملامت ایشان نیندازند که گویند چه طایفه بی مروتند و طریقه ایشان چه طریقه زشتیست که اقارب خود را چون عقرب میگزند و بجای ادای حقوق والدین عقوق می ورزند بلکه بمحامد اطوار و محاسن اخلاق داغ رشک بر دل اهل شقاق نهند و صدای صیت فضایل و آوازه کمالات آن مسکینان را بر خوان هدایت و نجات صلا دهند چنانکه در کافی از حضرت امام جعفر صادق ع مأثور است که کونوا دعاة الناس بالخیر بغیر السنتکم حاصل معنی آنکه بخوانید مردمان را بسوی خیر و صلاح با زبان حال و چنان باشید که از دیدن اطوار شما با اراجتهاد و صدق و ورع بسوی خیر و صلاح رغبت نمایند و احتیاج بگفتن و نصیحت زبان نباشد و در همان کتاب از آنجناب مرویست که انا لا نعد الرجل مؤمنا حتی یکون لجمیع امرنا متبعا مریدا الا وان من اتباع امرنا و ارادة الورع فتزینوا به یرحمکم الله وکبدوا اعدائنا به ینعشکم الله مختصر آنکه ما کسی را مؤمن نمیشماریم تا وقتی که جمیع امر ما متبع و تابع باشد و از آن جملات ورع یعنی اجتناب از محرمات پس بزیور این صفت متدین و آراسته گردید خدای تعالی شما را رحمت کناد و باین تزیین و آرایش جگر دشمنان ما را خسته و مجروح سازید خدای تعالی قدر و شرف شما بلند گرداناد و مجملا چون مخالفان صورت احوال مؤمنان را بزیور صلاح و صفات کمال آراسته می بینند از آن در تاب بروند که باشد که از دیدن اطوار ایشان و راه یافتن بساحت خواطرشان نافه از طلب مثوبات نجات یابند چنانکه در کافی در باب بر الوالدین از زکریا بن ابراهیم که وقتی نصرانی بوده و ثانی الحال او را که بشرف اسلام نموده و توفیق حج یافته نقلست ملازمت حضرت ابی عبد الله ع یافته و در میان ایشان مکالمات گذشته بود بتفصیلی که در اینجا مذکور است روایت کرده که بخدمت آنجناب معروض داشتم که پدر و مادر و اهل خانه من بر دین نصرانیت اند و مادرم نابیناست و من با ایشان میباشم و نیز یعنی حمل دکان ایشان اکل میکنم آنحضرت فرمودند که ایشان گوشت خوک میخورند گفتم نه مس آن نمیکنند فرمود با کی نیست پس محافظت و غمخواری مادر خود نموده با او نیکوئی کن و چون بمیرد او را به دیگری وا مگذار و خود تجهیز وی قیام نمای و از اینکه

دهد تا بر طالبین

ترنزول آمده کسی را ابتدا ممکن نباشد در مبنی آن را الله نزول آن ذکر یا گفت پس در مبنی بخدمت آنحضرت آمدم و مردمان گرد
وی برآمده سؤال مسائل مینمودند چنانکه کرده کان از معلم کنند پس چون بگرفته برآمدم با مادر خود طریقه ملاطفت سلوک میداشتم
و طعام خوبی میخورانیدم و جامه و بسترش را از شپش پاک میکردم و خدمت او مینمودم پس مادر پس گفت که ای بانی دختر که بر دین من بودی
این خدمت و مهربانی با من ننمودی و از آن نگاه باز که بدین مسلمانی داخل شده این عطوفت جهت که از تو می‌بینم یعنی چه چیز
باعث آن گردیده گفتم که مردی از فرزندان پیغمبر مرا با آن امر کرده است گفت آمده پیغمبر است گفتم نه لیکن پسر پیغمبر است گفت
ای پسرک من این وصی پیغمبر است مرسی که این شیوهای وصی پیغمبران است پس گفتم ای مادر بر تو سرسی که بعد از پیغمبر ما پیغمبر نباشد
ولیکن این مرد پسر پیغمبر است پس گفت ای پسرک من دین تو بهترین دینهاست آن را بر من عرض کن عرض کردم و مسلمان شده تعلیم
کردم نماز ظهر و عصر و شام و خفتن را گذارده و بعد از آن در شب او را عارضه ردی داده گفت یا بنی اعاده کن بر من آنچه تعلیم کردی
یعنی الحمد از دین و آداب دین گفت و مرا آموخته بودی باز دیگر بگو پس باز دیگر آن را گفتم اقرار بآن نموده وفات کرده مجملا از دین
شیوه پسندیده بر در الدین آن نصرانی نابینا را دیده دل روشن گشته از بادیه گمراهی بشارع آگاهی راه یافت و مسافر جسمی
از منزل دار تکلیف بررس نفسی باز پسین با ایمان بسته بروضه رضوان شتافت پس حکمت که غرض شارع انام برعایت
بر والدین و سایر خویشان که از دین بیگانه اند براه نیکوئی بحسب ظاهر باشد چون مثل چنین نماید است و ایمان خود چنانکه مذکور شد
منافی عداوت باطنی نیست اگر گویند که هرگاه با خویشان کافر قاعده نیکوئی و مهربانی را بحسب ظاهر مرعی باید داشت پس چرا حضرت
اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع در غزای بدر بعضی از مشرکین را که از اقارب آن شهسوار مشارق و مغارب بودند
بقتل رسانیده چنانکه آورده اند که در آن روز بعد از تسویه صفین از سپاه کفار سه کس بمیدان کارزار در آمده مبارز طلبیدند یکی
عتبه بن ربیعه و دویم برادرش شیبه سیم پسرش ولید سه جوان از انصار در مقابل ایشان مبادرت نمودند قبول نکردند که ما بنی اعمام
خود را میخواهیم جناب اقدس نبوی ص که از عز و فخر و سند آن تنی چکار امیر المؤمنین ع با حمزه بن عبد المطلب و عبیده بن حارث بن
عبد المطلب با جنگ ایشان فرستاد و عبیده مذکور چون کهنسال بود مقابله عتبه که او نیز در سن شیخوخت بود معین نمود و حمزه را
که در سن کهولت بود مقابله شیبه که او هم میانه سال بود مقرر فرمود و امیر المؤمنین ع را که در آن وقت بیست و هفت سال از عمر
مبارکش گذشته بود بهم آوردی ولید که او نیز نورسیده بود فرمان داد القصه آن شیر غزان بمجادله آن سه کافر بیدین پرداختند
و امیر المؤمنین ع و حمزه هم بسرعت خود را از تیغ گذرانیده برای زندگیشان الکوثر رسانیدند و عبیده و عتبه هم بزده هم را مجروح
کرده چون زخم عبیده بر ساق بود و استخوان شکافته مغز بیرون آمده بود از پای در افتاد و امیر المؤمنین ع و حمزه متوجه گشته
عتبه را بتیغ گذرانیدند و عبیده را برداشته بخدمت حضرت کاینات ص رسانیدند عبیده چشم گشوده نظرش بر جمال آنسرور
افتاد و گفت یا رسول الله آیا شهید هستم فرمود بلی تو از شهدائی و سرور فخر سعدائی و در حق او دعا کرد بعد از آن رخت
زندگانی بسرای جاودانی کشیده و روح پاکش بفردوس برین خرامید و کیفیت مقاتله مذکور در بعضی از کتب معتبره چنین است

مطلوب

گذارش غزوه بدر و اسم کسانی که بمیدان آمدند

کیفیت ضربت زدن حضرت علی بر شیبه

مطلوب است که بخدمت امیر المؤمنین ع هم آورد خود ولید را شمشیری بر سر و دوشش زد که از زیر بغلش بیرون آمده و حمزه و شیبه
با هم در آویخته بودند و شیبه گردن حمزه را گرفته بود مسلمانان گفتند یا ابا الحسن آن لعین با عمی چنین کرد که گردن عمت را گرفته است
صاحب ذو الفقار حمله بر آن نابکار کرده حمزه را گفت سر فرود آر حمزه سر خود را فرود آورده آنحضرت ضربتی بر سر شیبه زده بجهنمش
فرستاد و آنگاه متوجه عتبه گردیده جان ناپاک او را نیز بمقر سقر روانه ساخت و باتفاق حمزه عبیده را از آن معرکه بخدمت
بهتر عالم ص رسانیدند چنانکه گذشت القصه سه ابتر ناپاک جلکی بتیغ جان ستان سرور مردان بر خاک هلاک افتادند و نیز
بعضی از شارحین احادیث نبوی ص در طی شرح حدیث المؤمن اخو المؤمن نقل کرده اند که وقتی عباس بن عبد المطلب و عقیل بن
ابی طالب اسیر شدند یعنی در جنگ بدر عباس فدیه خود را داده مستخلص گردید و بجانب مکه رفت و عقیل مالی نداشت که فدیه خود
سازد حضرت رسالت پناه ص او را بامیر المؤمنین تسلیم کرده فرمود که شاید با حیله حاصل یعنی اگر اختیار برادر ترا بتو
گذاشتم آنچه سزاوار باشد با او بکن پس حضرت امیر المؤمنین ع دست عقیل را گرفته اسلام بر او عرض نموده و بر ایمان دعوت
فرمود و عقیل ابا کرد آنحضرت دست وی را رها کرده موی سرش را گرفت و بیازارش آورده و نشانید و شمشیر کشید که دیگر الکنت عقیل
گفت ای برادر بحق آنکسی که قسم ترا با دست که مرا خواهی کشت آنحضرت فرمود آری قسم بآنکسی که نیست معبود بحق جز او که اگر
ایمان نیاوری عقیل گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان هذا الدین الذی هو دین الاسلام حق امیر المؤمنین ع فرمود
که بترغیب و ترهیب ترا باسلام خواندم اجابت نکردی پس چه بخاطرت رسید گفت در جدی که در کشتن من داشتی سبب
امتناع من از اسلام تأمل کردم و دانستم که اگر آن دین بر حق نمیبود مثل تو کسی چون من برادری را هلاک نساختی سبب اسلام من شد
پس آنحضرت دست در گردن عقیل کرده و فرمود که تو حالا برادر منی چه برستی برادری برادری دینی نه برادری نسب الی الحاصل
که خویشان کافر رعایت صله رحم بحسب ظاهر بایست کرد جناب ولایتمآب که در جمیع سنن و آداب دستور عالمیان بوده چرا عتبه و
شیبه و ولید را میکشت و چگونه در قتل برادر خود عقیل چنین مجد بود و قسم میخورد که اگر مسلمان نشوی ویرا بکشد جواب اینست
که الحال حضرت امیر المؤمنین ع مذکور شد در حین اشتعال نایره قتال و جدال و وفور آن غبار رفته و فساد بوقوع پیوسته
دلکی هاما بخون ریزشی چنانکه خویشی و قرابت را منظور نداشتند و آشنا و بیگانه را در آن معنی یکسان شمارند موقوف بوده
و حفظ بیضه اسلام و ترویج دین حق را اهتمام و تحت کری چنین می نکشته چه آن وقت دین اسلام را آغاز ظهور و عنفوان
جوانی و شجره سعادت شرعی برستی درجه بار سستی نوخیز دو بر کمال ناتوانی بوده و در چنین صورتی قتل خویشان و اقربا اگر
در شریعت جایز و روا دارد از کلیه رحام خارج و ستی باشد مستبعد نیست چنانکه کشتن زنان و اطفال مسلمین را نیز که کفار
در جنگ سپر خود سازند در وقت ضرورت تجویز فرموده اند و نظیر این حکم در احکام شرعیه بسیار است و الله اعلم بالصواب
و اما عداوتی که اهل دنیا بر سر ملک و مال این عاریت سرا با هم میورزند و حقوق اخوت دینی را که رعایت آن بر کافه اهل
ایمان لازمست برای حطام سهلی بر یکسو نهاده و از دیدن هم بر خود میلرزند صفت که آیینه و امانا از کر و کدورت هم برخاک

در بیان فرمان الهی به ترک بغض و کینه میان ایشان

بنشانند و غبار کلفت ملال بر آن ک آسوده گی و فراغ بال میفشانند و دلی که به پرسش خار خار عداوتی در او خلد پیداست که چه آسایش
تواند نمود و خواطری که روز و شب در غبار کینه و دشمنی و دیرینه غوطه خورده ظاهر است که چگونه دیده شگفتگی تواند گشود و نخل زندگی
صاحبان این صفت ثمری جز خون دل خوردن نبخشد و کام رغبت گرفتار آن این علت العذر از دوستان برهم خوردن ... در حرمان امتیاز
اهل خود سرگردان بایان ... سبکمغزی و نادانیست و در نظر باریک بینان رسوم مسلمانی زنار بستن بکمر عداوت برادران دینی است
عقده رنجش آن و این را بدل گرفتن و در کل بدبختی تخم شقاوت کاشتن است و دل که نهاد با خلق خدا چه بسته داد دینه بهادن حق
رضایان در بغل نهادن و در کافی از حضرت ابی عبد الله ع منقولست که اذا کان یوم القیمة نادی مناد این الصدود لاولیائی
فیقوم قوم لیس علی وجوههم لحم فیقال هؤلاء الذین اذوا المؤمنین ونصبوا لهم وعاندوهم وعنفوهم فی دینهم ثم یؤمر بهم الی
جهنم حاصل معنی آنکه چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجایند آنکسانی که ضد و معانده دوستان من میبودند پس قومی برخیزند
که بر روی ایشان هیچ گوشت نباشد گویند ایشان آن کسانند که مؤمنان را آزرده و با ایشان عداوت میکردند و با ایشان در دین ایشان
ملامت و سرزنش نموده اند بعد از آن فرمان رسد که ایشان را بدوزخ برند و نیز در آن کتاب از آنجناب امرویست که فرمودند من زرع
العداوة حصد ما بذر ملخص معنی آنکه هر که تخم دشمنی کارد حاصل حاصل آن بردارد و در کافی از حضرت مقدس نبوی ع مرویست که
ما کان جبرئیل یاتینی الا قال یا محمد اتق شحناء الرجال وعداوتهم خلاصه مضمون بحسب ظاهر آنکه هیچ بار جبرئیل نزد من نیامد
مگر اینکه گفت ای محمد بپرهیز از اینکه با کسان عداوت و دشمنی نمائی و نیز در کافی از حضرت ابی جعفر ع روایت نموده اند که اذا اردت
ان تعلم ان فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله ویبغض اهل معصیته ففیک خیر والله یحبک
وان کان یبغض اهل طاعة الله ویحب اهل معصیته فلیس فیک خیر والله یبغضک والمرء مع من احب حاصل معنی اینکه چون
خواهی دانی که در تو خیری هست نظر در دل خود کن پس اگر اهل طاعت خدا را یعنی کسانی را که امر و نهی الهی را فرمان بردار و در طی طریقه بندگی
بسر خود سوارند دوست میداری و با اهل معصیت و متمردان درگاه حضرت عزت دشمنی پس در تو خیری هست و خدا تعالی ترا دوست میدارد
و چون اهل طاعت و صلحا را دشمن و اهل معصیت و متمردان درگاه حضرت و فاسقان را دوست میداری پس در تو خیری نیست و خدا تعالی
با تو دشمنست و آدمی هر کرا دوست میدارد از نیک و بد حشرش با اوست پس بحکم روایات مذکوره اهل ایمان را با هم دشمنی و کینه ورزی
نمودن و برای اسباب فانی مطالب دنیوی پیوسته بخون هم تشنه بودن سبب خشم جناب باری و خلاف شیوه تقوی و پرهیزکاریست اگر
فرضا با قضای بشریت میان دو برادر مؤمن احیانا گفتگوی درشت و سخنی نا صواب بقضیه گری دنیای پر شور و شور طلبی بشکرآب واقع
شود سالها کینه آنرا در دل نباید داشت و این صفت خبیثه را عزت در که مردی نباید پنداشت بلکه جان لخط اورا فراموش و زهر
مرارت آنرا بر شربت نوش مشابه نمود و از تلافی صلح دگر فتن و آشتی ابواب فیوضات دو جهانی بر روی خود باید گشود و در کافی
از صفوان جمال منقولست روایتی که حاصل مجمل معنی آن اینست که میان حضرت ابی عبد الله ع و عبد الله بن حسن گفتگوی واقع شده
و شب همچنان آزرده از هم جدا گشتند و صبح من بجهت کاری بیرون آمدم حضرت ابی عبد الله ع را بر در خانه عبد الله بن الحسن دیدم که میفرمود

در بیان فرمان حق تعالی

ای جاریه بگو با بی محمد که بیرون آید پس عبد الله بن حسن بیرون آمده و گفت یا ابا عبد الله چه چیز ترا در این صبح از خانه برآورده است
آنحضرت فرمودند که قول خدای تعالی جل ذکره که دوش در کتاب خدا تلاوت کردم پس مرا در اضطراب در آورد والذین یصلون
ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب آیه در سوره رعد در توصیف اولوا الالباب که قبل
از آن مذکور شده و حاصل مضمون آن بقول مفسرین اینکه آنکسانی که صله میکنند آنچه را که امر کرده است خدای تعالی بصله آن یعنی
صله رحم و صله مؤمنان و امثال آنرا بجای می آورند و میترسند از عذاب پروردگار خود و خوف دارند از دشواری حساب روز
قیامت عبد الله گفت راست گفتی گویا که من این آیه در کتاب خدا هرگز نخوانده بودم پس دست در گردن یکدیگر کردند و گریستند
و هم در کافی از حضرت ابی عبد الله ع روایت کرده که آنحضرت از پدر بزرگوار او از جناب اقدس سید ابرار ع فرمودند
که ایما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلثا لا یصطلحان الا کانا خارجین من الاسلام ولم یکن بینهما ولایة فایهما سبق الی
کلام اخیه کان السابق الی الجنة یوم الحساب ملخص مضمون اینکه هر دو مسلمان که از هم خشم کرده و سه روز همچنان بر آن
خشم باقی بوده با یکدیگر آشتی نکنند از مسلمانی بیرون روند و در میان ایشان دوستی نیست پس هر یک کدام از ایشان بآن دیگر
زودتر سخن گوید یعنی با آشتی سبقت نماید در روز قیامت زودتر به بهشت رود و نیز در کتاب کافی از امام دین پناه حضرت
ابی عبد الله ع منقولست که لا یزال ابلیس فرحا ما اهتجر المسلمان فاذا التقیا اصطکت رکبتاه وتخلعت اوصاله
ونادی یا ویله ما لقی من الثبور حاصل معنی آنکه چندانکه آن دو مسلمان بهم بخشم باشند شیطان فرحناک و خوشحالست و چون
باهم ملاقات نمودند و صلح کردند شیطان بر خود میلرزد چنانکه زانوهای او بر هم میخورد و هر جزوی اندامش از هم جدا میشود و فریاد
میکند که وای بر من هلاک شدم و در همان کتاب از آنجناب ع مرویست که لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب
احدهما البراءة واللعنة وربما استحق ذلک کلاهما یعنی دو مرد از هم جدا نشوند مگر اینکه یکی از ایشان مستوجب لعنت
گردد و گاه باشد که هر دو مستحق لعن شوند معتب که یکی از حضار بود گفت جعلت فداک هذا الظالم فما بال المظلوم حاصل
معنی آنکه فدای تو گردم اینکه آن دو کس ظالم و در آن منافقست و بر باطلست خود سزاوار لعنت اما آن دیگر که مظلومست و حق
بر طرف اوست چرا مستحق لعن باشد آنحضرت فرمودند که لانه لا یدعو اخاه الی صلته ولا یتعامس له عن کلامه ملخص
معنی بحسب ظاهر آنکه مظلوم بر آن سزاوار لعنتست که نمیخواند برادر مؤمن خود را بصله خود یا او در صلح نمیزند عاید در روز قیامت
و از گفتگوی خوامرش نمیشود شنیدم از پدر خود ع که میگفت اذا کان بینا ثنان نزاع فغاذا احدهما الاخر فلیرجع المظلوم
الی صاحبه حتی یقول لصاحبه ای اخی انا الظالم حتی یقطع الهجران بینه وبین صاحبه فان الله تبارک وتعالی حکم
عدل یاخذ للمظلوم من الظالم حاصل مضمون آنکه چون دو کس باهم نزاع کنند و یکی از ایشان بر آن دیگری زیادتی و ستم نماید پس
باید آنکه مظلومست بسوی او رجوع کرده گوید که ای برادر مؤمن من بد کردم بنابر زمیان ایشان خشم و رنجش بر طرف کرده چه بدرستی
که خدای تعالی حاکم عادلست انتقام مظلوم را از ظالم میکشد و بهر آنکه ظلم بجهت رفع کدورت بآن منافات ندارد پس

عدالت کردن حق تعالی

حکایت جمعی که بصحبت عقلا فرستادن

زمره مؤمنان که بمجرد یک مطالب هیچ و بیهوده از هم نفور و از گرد کدورت یکدیگر پیوسته در کدورت میباید که میانجی مصلحان خیراندیش ایشان
مذکور جنگ را با صلح مبدل نموده از گرد و دلگفتهای ناپسند غبار کدورت خواطر یکدیگر پردازند و حتی دعا رکیب هم بآتش گرمی و مهربانی
سوخته شکرآبی را که در میان دارند در روی یک چمن حلوای آشتی سازند آینه سینهها را از زنگ کینه با صیقل آمد و شد صفای سخنان
آمیز جلا دهند و نوشتن سیاه افعال و اقوال هم را در صفحه ضمیر با خامه نسیان خط بطلان کشند خار عداوت هم را بدست اخوت
در طریق دوستی از پای سلوک برآورند و خاشاک اندیشههای باطل را بعذرخواهی گره جبین هم گشوده چون دو ابروی پیوسته باهم
نشینند و بدست خوش خوئی آینه گشاده رویی هم را از آئینه دان عبوس برآورده صورت حسن سیرت خود را در آن بینند و اگر
کسی را سرگشتی و بر خواش و دست و پای ستیزه و تلاش باشد چرا با شیطان عداوت نهاد کوکیشی و با نفس اماره شرارت
جشه عناد اندیش نکند که پیوسته کمر کین برخلاف ایشان بسته روز و شب در کمین دین و ایمان ایشان نشستهاند اما شیطان لعین
پر ظاهر است که دو دمان آدم را دشمنی دیرینه است و جبهه غرورش از خشم چینی زرع انسان پرچین پیوسته تیغ کینش بر میان
بخون دین بسته است و عیشه ناوک بیداد کیش بر چشمه کمان کوه در قبضه سینه ایمان پیوسته کمند تسخیرش جهت شکار دل
دشمنی را باز دست بسته نیز و پرستش برای تاراج کاروان اعمال گاه و بیگاه در کمینگاه رایت علاقه وتش دایم بجنگ ایمان برافراخته
و تیشه تبرش بر فرق سلامی آخته و دست تیر نگش جهت ساختن فساد هر لحظه در رنگ ریختن است و هم و میدان فرسش
در غبار فتنه و عنا و فتنه برانگیختن و در میان بغض و عنا و آن لعین مبین لبی که سر کشته خورده که اولاد آدم را گمراه کند تا از عبادت
بندگی و فرمان برداری بسر بیابان خونخوار معصیت و نافرمانی دهد چنانکه حضرت رب العالمین واصدق الصادقین در سوره ص
از آن خبر داده که قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین حاصل معنی قول لعین این که گفت شیطان که
خداوندا بعزت قسم که هر آینه گمراه کردانم اولاد آدم را همگی مگر بندگان ترا از جمله ایشان که پاک کرده باشند از لوث کفر و فسق
معاصی که مراد ایشان دوستان حق جل و علا انبیا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و چنانکه در چندین جا از قرآن مجید
آن لعین پلید نسبت به بنی آدم عدو مبین گفته از آن جمله در سوره یس فرموده است که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا
الشیطان انه لکم عدو مبین وان اعبدونی هذا صراط مستقیم ولقد اضل منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون
ملخص مضمون این کلام هدایت انجام بنا بر قول بعضی این که آیا عهد نکردم و سفارش ننمودم شما را اینکه عبادت و اطاعت شیطان
مکنید چه بدرستی که او شما را دشمنیست آشکارا و اینکه بندگی و فرمان برداری من کنید که این راهیست راست که سالک خود را بمنزل فوز و
فلاح میرساند و بعد از آن با وجود ظهور عداوت شیطان و بکر بار بیان آن تنبیه بر آن کرده میفرماید که هر آینه بتحقیق که گمراه کرد شیطان
از شما ای آدمیان جمعی بسیار را آیا نبودید که تعقل کنید اضلال او را و جام فریب او نیوشید و اما نفس اماره بدکنش و ابا و دیرپا و
کارکج روش که خلیفه بزرگ ابلیس و پهلوان پای تخت آن لعین بر نفس است خود آدمی غافل را دشمن خانگی و عفریت خونخوار
و لباس جانانگی پیوسته آدمی را بطریق نامرضی داعی است و روز و شب در اضلال و اهلاک ساده لوحان بیباک با جد و سعی و جهد

حضرت

دوستی برادران در راه خدا

حضرت ملک علام عزشانه در سوره یوسف حکایت از قول حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام کرده فرموده است که و ما ابری
نفسی ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی و مرویست که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک یعنی دشمن ترین
دشمنان تو نفس تست که در میان دو پهلوی تو جا گرفته و از غایت قرب بحال اخا و یار در پیراهن یکبدن خفته است
و در کتب معتبره مذکور است که جناب مقدس نبوی صلعم فوجی از سپاه نصرت پناه بجهاد فرستاد و چون مراجعت نمودند آنحضرت
فرمودند که مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر حاصل معنی بر سبیل اجمال اینکه گفتار آنحضرت
دلشاد شدم بسبب آمدن قومی که گذاردند جهاد کوچکتر را و باقیست بزرگتر بر ذمه ایشان پرسیدند که یا رسول الله
جهاد بزرگتر چیست آنجناب فرمودند که جهاد نفس یعنی بزرگترین جهادها جهاد نفس است که چون سپه دار نفس اماره لشکر
جرار شهوات و آرزوها بقصد تسخیر دار الملک در حرکت آید و دست تعدی بنهب و غارت اعمال صالحه و اخلاق حسنه برآرد
در چنان هرز و بوم دل چیرکی و چیرگی نمایند سواره در مقام دفع وی درآمده قدم جرات و جلادت در معرکه کارزار این عدو
نابکار بسعادت گذارد و مردانه مرکب عقل کاردانی بر قلب سپاه آمال و امانی تاخته با نیزه نگاه چشم تیغ و تیشه خارا شکاف
عزت و بینی و مدار از روزگار دشمن بدخواه برآورند الحاصل کسی را که چون شیطان لعین عدوی در کمین و مانند نفس اماره بجوانی
همخانه و قرین باشد چون فرصت دشمنی با دیگران دارد چگونه از مکر و نیرنگ این دو دشمن تیز جنگ فراغت یافته با برادران
دینی طریق جنگ سپارد الله الله با خلق صلح کن با خود بجنگ باش فیروز جنگ معرکه نام و ننگ باش عداوت پیشگان
جانی و نشسته روبان سر چشمه سینه صافی آلودگان غبار کلفتها و حرکیان خاکستر کدورتها بی سرو پا و فرو رفتن و نفسانی
بخشیده کان لذت و الفت و آمیزش عیانا نخوانسته اند که با خلق خدا دوستی نمودن و رنگ بخش آن واین را از آئینه خاطر زدودن
مورث چه اثرهاست و نهال عمر و زندگانی از پیوند الفت برادران دینی و ایمانی مثمر چگونه ثمرهای از باغ دلگشای وسعت مشرب
چه گلهای شگفتگی و طرب که میتوان چید و از خیابان فرح فزای راست خانگی و درست رویی چه گلشنهای سعادت دینی و دنیوی
میتوان رسید آثار حسن اخلاق را پی آفتاب بشره گری و اشتعال جرخهای شعفزایده ماند و بخنکی مردمی تک عناق بسند مردم
خرد مندراست نیاید و لهذا حضرت سید ابرار و ائمه اطهار علیه الصلوه والسلام که اقتضا و آثار شان بهتر و طریق صواب شیخ
اطوار شان هر چه مقصد حسن مآبیت در باب برادر دوستی برادران مومن اهتمام تمام نموده و در بسیاری از احادیث شریفه خود
بر انصاف این شیوه نجسته وصیت فرموده اند از آنجمله در کافی از حضرت سید کریمین و رسول ثقلین صلعم منقولست که و د المومن
فی الله من اعظم شعب الایمان الا ومن احب فی الله و ابغض فی الله و اعطی فی الله و منع فی الله فهو من اصفیاء الله
ملخص معنی آنکه دوست داشتن مومن مومن را در راه خدا بزرگترین شاخهای درخت ایمانست بدانکه هر کس دوست دارد در راه
خدا و دشمن دارد در راه خدا و عطا کند در راه خدا از بذل مال و خود را بازدارد در راه خدا پس او از برگزیدگان خداست و در
کتاب از آنجناب صلعم مرویست که با اصحاب خود پرسید که ای عروه الایمان اوثق یعنی کدام دستاویزهای ایمان محکمتر است

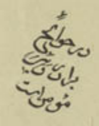
که مؤمنان را در گرفتن و نگاه داشتن آن اهتمام بیشتر باید نمود گفتند الله و رسوله اعلم یعنی خدا و پیغمبر بهتر میدانند و بعضی
گفته اند که نماز و بعضی گفته اند زکوة و بعضی دیگر گفته اند روزه و بعضی گفته اند حج و عمره و بعضی گفته اند جهاد آنحضرت فرمود
که از برای هر یک از آنها که گفتید فضل هست و لیکن اوثق عری الایمان الحب فی الله والبغض فی الله و توالی اولیاء الله والتبری
من اعداء الله حاصل معنی آنکه هر یک از آنچه گفتید فضیلتی دارد و اما آنچه گفتم آن نیست لیکن محکم ترین دستهای ایمان دوستی
و دشمنیست در راه خدا و موالات با دوستان خدا که ائمه معصومین صلوات الله علیهم باشند و بیزاری از دشمنان خدا که غاصبان
دین و اتباع ایشان باشند و نیز در کافی از بعضی اصحاب آنحضرت ابی عبدالله ع ماثورست که ان المسلمین لیلتقیان
فافضلهما اشدهما حبا لصاحبه یعنی هر دو مسلمان که با هم ملاقات میکنند پس فاضل تر ایشان آن کسی است که آن
دیگر را بیشتر دوست دارد و هم در کافی از آنحضرت ع روایت کرده که ان المتحابین فی الله یوم القیمة علی منابر من نور
قد اضاء نور وجوههم و نور اجسادهم و نور منابرهم کل شیء حتی یعرفوا به فیقال هؤلاء المتحابون فی الله حاصل
معنی آنکه بدرستی که جمعی که در راه خدا با هم دوستی میکنند در روز قیامت بر منبرهای نور خواهند بود و هر آینه روشن خواهد ساخت
نور رویهای ایشان و نور بدنهای ایشان و نور منبرهای ایشان هر چیزی را تا آنکه در عرصه محشر ایشان را بشناسند پس گفته
میشود که این جماعت دوستی کنندگانند با هم در راه خدا و در محاسن از جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله منقولست مجملا و مخفی
آن اینست که آن کسانی که در راه خدا با هم دوستی مینمایند در روز قیامت بر زمینی از زبرجد در سایه عرش خدا از جانب
راست آن خواهند بود و رویهای ایشان سفیدتر و روشن تر از آفتاب باشد تمنای منزلت ایشان کنند هر فرشته مقرب و هر پیغمبر
مرسلی مردمان گویند که این جماعت کیانند در جواب گفته شود که این جماعت دوستی کنندگانند با هم در راه خدا و در کافی
از نور دیده کونین حضرت علی بن الحسین ع مرویست روایتی که حاصل معنی آن اینست که چون خدای عز و جل جمع کند
خلق اولین و آخرین را یعنی در روز جزا منادی برخیزد ندا کند چنانکه مردمان بشنوانند و گوید کجایند آن کسانی که در راه خدا
با هم دوستی میکردند پس گروهی از مردمان برخیزند پس گفته شود با ایشان که بروید بسوی بهشت بی حساب پس فرشتگان با ایشان
برخورند و گویند کجا میروید گویند به بهشت گویند چه چیز بود عملهای شما گویند دوست میداشتیم در راه خدا یعنی کسانی را که در
راه خدا دوست میداشتیم پس فرشتگان گویند نعم اجر العاملین حاصل معنی آنکه دخول بهشت چه بسیار نیکو اجریست برای عمل کنندگان
و نیز در کتاب مذکور از جناب اقدس نبوی ص ماثورست که انسک الناس نسکا انصحهم جیبا و اسلمهم قلبا لجمیع المسلمین یعنی
معنی آنکه عابدترین مردمان کسی است که باطنش از شوب نفاق و کین صاف تر و دلش از مرض بغض و حسد سالم تر باشد با همه مسلمانان
و در همان کتاب نیز از حفص بن البختری روایت کرده که گفت من در خدمت حضرت ابی عبدالله ع که مردی داخل شد آنحضرت
بمن گفت که دوست میداری او را گفتم آری فرمود و لم لا تحبه و هو اخوک و شریکک فی دینک و عونک علی عدوک و رزقه
علی غیرک یعنی چرا دوست نداری او را و حال آنکه او برادر تست و شریک در دین تست و مددکار تست بر دفع دشمن تو و روزی

اوبرتو

او بر تو نیست بر دیگریست و هم از حضرت ابی عبدالله ع روایت کرده که المسلم اخ المسلم هو عینه و مرآته و دلیله لا یخونه
و لا یخدعه و لا یظلمه و لا یکذبه و لا یغتابه حاصل معنی بر سبیل اجمال آنکه مسلمان برادر مسلمانست و بمنزله چشم اوست
که او را از چیزهای بد و نیک خبر میدهد و بمنزله آینه اوست که او را بر عیب نفس خود مطلع میسازد و بمنزله راهنمای اوست بطریق
خیرات و حسنات میباید که با او خیانت نکند و مکر و حیله نسازد و در حق او ظلم و ستم ننماید و با او دروغ نگوید و غیبت او نکند
و نیز از صاحب مناقب و مفاخر امام محمد باقر ع حکایتی نقل کرده که خلاصه مضمون آن اینست که چند کس از مسلمانان بسفری رفته
راه را گم کردند و تشنگی بر ایشان غلبه کرد و چنانکه دل بر مرگ نهادند و کفنها پوشیدند و در زیر درختان ماوی گرفتند و در این جا
شخصی از جاهای سفید پوشیده نزد ایشان آمد و گفت برخیزید که بر شما باکی نیست این آبست برخاستند و آب آشامیدند
و سیراب گشتند پس گفتند تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت من از آن جماعت جنم که با حضرت رسول ص بیعت کرده اند بدرستی که من شنیدم
از آنحضرت ص که مؤمن برادر مؤمن است و بمنزله چشم راست و راهنمای اوست بنابراین گنجایش نداشت که گذارم شما را که در
من هلاک گردید و هم از معلی بن خنیس روایت نموده که بحضرت امام جعفر صادق ع گفتم که حق مسلمان بر مسلمان چیست آنجناب
فرمود که له سبع حقوق واجبات ما منهن حق الا و هو علیه واجب ان ضیع منها شیئا خرج من ولایة الله و طاعته
و لم یکن لله فیه من نصیب یعنی آنکه مسلمان را بر مسلمان هفت حقست که رعایت آنها واجبست که اگر یکی از آنها را ضایع کند
و رعایت ننماید از ولایت و فرمانبرداری خدای تعالی بیرون رود و خدا را در او نصیبی نباشد یعنی هر او از شیطان خواهد
بود گفتم فدای تو گردم چیست آن هفت حق که رعایت آنها واجبست فرمود انی علیک شفیق اخاف ان تضیع و لا تحفظ
و تعلم و لا تعمل حاصل آنکه ای معلی من بر تو مشفقم میترسم که بیان آن حقوق کنم و تو رعایت نکنی و بدانی و بآن عمل ننمائی
گفتم لا قوة الا بالله مراد آنکه بیاری خدای تعالی و توفیق او عمل خواهم آورد آنحضرت فرمود که ایسر حق منها
ان تحب له ما تحب لنفسک الی آخر الحدیث چون عبارت حدیث فی الجمله طولی داشت از آن بذکر حاصل
معنی آن اکتفا مینماید و آن اینست که سهل ترین حقی از جمله آن حقوق که رعایت آنها واجبست اینست که دوست داری
برای برادر مسلمان خود آنچه برای خود دوست داری و مکروه داری برای او آنچه برای خود مکروه میداری و حق دوم
اینست که چیزی که باعث آزردگی او شود اجتناب کنی و رضای وی جوئی و اطاعت فرمان وی نمائی و حق سیم
آنست که بنفس خود و مال خود و بزبان و دست و پای خود اعانت و یاری او کنی حق چهارم اینکه بمنزله چشم او باشی
که بنور چشم راه از چاه توانند شناخت و دلیل او باشی که براهنمائی تو طریق خیر و صلاح و منهج فوز و فلاح را توانند یافت
و آینه او باشی که اگر عیبی و نقصی در او یابی از روی صداقت و یاری نه از طریق ستم ظریفی و خواهش آزاری و برا
مطلع سازی و حق پنجم اینکه سیر نگردی و حال آنکه او برهنه باشد یعنی آنکه در خورش و پوشش برادر مسلمان خود را هرگاه
محتاج آن باشد با خود شریک دانی که تشنگی و برهنگی وی چشم پوشیده و دست برسیر کردن شکم و پوشیدن بدن خود

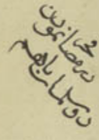
مقصر گردانی و حق ششم آنکه اگر ترا خادمی باشد و برادر دینی تو خادمی نداشته باشد خادم خود را بفرستی که جامه ویرا بشوید و طعامش را
سرانجام نماید و فراشش گسترد و حق هفتم آنکه سوگند او را راست دانی و دعوتش را اجابت نمائی و بیماریش عیادت کنی
و بر جنازه اش حاضر گردی و هر گاه دانی که ویرا حاجتی است به برآوردن آن حاجت مبادرت نمائی و نگذاری که طلب آن
حاجت بتو ملجا و الالحاح کرده بلکه پیش از طلب بگذارش مبادرت نمائی پس چون این کار کردی و حقوق مذکوره را رعایت نمودی
دوستی کردی و دوستی خود را بدوستی او و یعنی صداقت میان مسلمانان با این چند چیز منوط برادر دینی بر رعایت حقوق مذکوره
موقوف شده و طلب پس اگر آن بعمل آید سخن دوستی راست و دعوی برادری بجاست و الا محض دعوی و لاف و سر بسر کذب
خلاف خواهد بود و نیز از جمله مؤیدات فضیلت دوستی و خلت مؤکد است قواعد آشنائی و الفت احادیث و اخبار است
که در باب زیارت برادران مؤمن وارد گشته و از آنجمله در کافی از سرور عالم و شرف ذریت بنی آدم صلعم مرویست که من زار
اخاه فی بیته قال الله عز و جل له انت ضیفی و زائری علیّ قراک و قد اوجبت لک الجنة بحبک ایاه یعنی کسی
که زیارت کند برادر دینی خود را در خانه وی خدای عز و جل با او گوید که تو مهمان و زیارت کننده منی یعنی چنانست که بزیارت
من آمده باشی بر منست مهمانداری تو بر وجهی نیکو و بتحقیق واجب گردانیدم برای تو بهشت را و در کتاب مذکور از حضرت
ابی جعفر علیه السلام روایت حدیثی که ملخص مضمون آن اینست که مؤمن هر آینه بیرون می آید از منزل خود که برادر خود را زیارت کند
پس خدای عز و جل فرشته را با او موکل میکرد و اندآن فرشته بالی از بالهای خود را بر زمین یعنی در زیر قدم او می افکند و بال
دیگر را سایبان او میکند چون بمنزل آن برادر مؤمن داخل شد خدای تعالی با او میفرماید که ای بنده تعظیم کننده حق من و پیروی
نماینده آثار پیغمبر من لازمست بر من که تعظیم تو کنم بخواه از من تا عطا نمایم بخوان مرا تا ترا اجابت فرمایم ساکت شو تا بی طلب
ترا بر آورم پس چون مراجعت نمود آن فرشته متابعت او کرده همچنان بال خود را سایبان میسازد تا بمنزل خود باز گردد و بعد از آن
خدای تبارک و تعالی با وی ندا فرماید که ای بنده تعظیم کننده حق من اکرام تو بر من واجبست بتحقیق که واجب گردانیدم برای تو بهشت
خود را و ترا اذن شفاعت دادم در بندگان و در همان کتاب از حضرت رسالت پناه صلعم منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست
که حدیث کرد برای من جبرئیل که خدای عز و جل فرو فرستاد فرشته بر زمین پس آن فرشته برفت تا بدر خانه رسید که مردی ایستاده
بار میطلبید که داخل شود فرشته گفت ای صاحب این خانه چه کار داری آمده گفت برادر مسلمان منست در راه خدای تعالی بزیارت
او آمده ام فرشته گفت برای همین آمده و قصد دیگر نداری گفت برای همین آمده ام فرشته گفت پس بدرستی که من فرستاده خدایم
بسوی تو و خدای تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که بهشت برای تو واجب شد و نیز فرشته گفت بدرستی که خدای عز و جل میگوید
که هر مسلمان که زیارت مسلمانی کند نه اینست که او را زیارت کرده است و ثواب او بر من بهشتست و شیخ کلینی حدیثی از ابی عبدالله
در کافی ذکر کرده که حاصل معنی آن اینست که هر مؤمنی که از منزل خود برآید که بزیارت برادر مؤمن رود و عارف بحق او باشد
خدای تعالی برای او بهر گامی حسنه ذکر کرده میشود و از او سیئه محو کرده و برای او درجه پس چون در خانه ویرا کوبد گشوده شود

برای او درهای



فضیلت مصافحه برادران دینی

برای او درهای آسمان و چون باهم ملاقات نمایند و مصافحه کنند و دست بر دست یکدیگر گذارند الله تعالی رحمت بر ایشان کرده بعد از آن
بسبب ایشان بر ملائکه مباهات فرموده گوید نظر کنید بسوی این دو بنده من که زیارت هم کرده و با یکدیگر دوستی نموده در راه من لازمست
بر من که عذاب نکنم ایشان را بآتش بعد از این پس چون باز گردد فرشتگان بعدد انفاس و بعدد گامهای او و بعدد کلام او مشایعت
او کرده و ویرا از بلاهای دنیا و شدائد آخرت محافظت مینمایند مانند آن شب از سال آینده پس اگر در اثنای آن سال بمیرد از حساب روز
قیامت معاف باشد و اگر آن مؤمن زیارت کرده شده نیز عارف بحق باشد از حق آن زیارت کننده با آنچه او عارفست از حق وی اولا
نیز باشد اجر آن زیارت کننده باشد دیگر از جمله اخبار و آثاری که زمره مؤمنان سعادت قرین را بدوستی و الفت یکدیگر ترغیب
مینماید و بکاشانه خوبان از هم رسیده را بر سر خوان فضیلت باین صفت حمیده صلا داده بادراک این نعمت عظمی تکلیف میفرماید
اخبار و احادیثیست که در باب مصافحه و معانقه ورود یافته و از آنجمله در کافی از حضرت امام محمد باقر صلعم مرویست که ان المؤمنین اذا
التقیا و تصافحا ادخل الله یده بین ایدیهما فصافح اشدهما حبا لصاحبه حاصل معنی آنکه چون دو مؤمن باهم ملاقات
کنند و مصافحه نمایند خدای تعالی دست خود را بمیان دستهای ایشان داخل کرده آنکه محبت با آن بیشتر دارد مصافحه فرماید همانا
مراد اینست که مصافحه برادران دینی با محبت حقیقی از غایت فضل و ثواب بمنزله مصافحه با جناب رب الارباب است و نیز در کافی از
ابی عبیده حدیثی روایت شده که خلاصه مضمون آن اینست که من و حضرت ابی جعفر علیه السلام بیک جا روانه بودیم و اول من سوار شدم
و بعد از آن آنحضرت چون درست می نشستم آنحضرت سلام میکرد و پرسش میفرمود مثل پرسش کسی که یار خود را از هیچ گاه باز ندیده
باشد و مصافحه میفرمود و در فرود آمدن او پیش از من فرود می آمد و چون پای من و او بر زمین درست بر مقام میگرفتیم باز سلام میکرد و پرسش
میفرمود آنحضرت فرمودند که آیا ندانستی که در مصافحه چه نام آمده است بدرستیکه دو مؤمن با هم ملاقات میکنند پس یکی از ایشان با آن دیگر
مصافحه میکند پس پیوسته گناه از ایشان میریزد چنانکه برگ از درخت فرو میریزد و خدای تعالی نظر میکند بسوی ایشان تا وقتی
که از هم جدا گردند و هم در آن کتاب از ابو عبیده از آنجناب روایت نموده که فرمود ینبغی للمؤمنین اذا توارا احدهما من صاحبه بشجرة
ثم التقیا ان یتصافحا حاصل معنی آنکه هر گاه درختی در میان دو مؤمن حایل گردد و بعد از آن باهم ملاقات کنند سزاوار است
آنکه با یکدیگر مصافحه کنند ایضا در کافی از حضرت امام جعفر صادق منقولست که تصافحوا فانها تذهب بالسخیمه یعنی مصافحه کنید
که مصافحه کینه را از دلها میبرد و نیز در آن کتاب مرویست که مصافحة المؤمن افضل من مصافحة الملائکه یعنی مصافحه با مؤمن
بهتر از مصافحه با فرشتگانست و هم در کافی از حضرت ابی عبدالله صلعم حدیثی نقل کرده است که حاصل معنی آن اینست که جناب
مقدس نبوی صلعم بحذیفة بن الیمان ملاقات فرمود و دست مبارک خود را دراز کرده که با وی مصافحه نماید حذیفه دست خود را
دراز نکرد آنحضرت فرمودند که ای حذیفه من دست خود را دراز کردم که با تو مصافحه نمایم و تو دست خود را از من نگاه داشتی
حذیفه گفت یا رسول الله بجامه دست مبارک تو رغبت بود ولیکن جنب بودم نخواستم که با جنابت دست تو بدست من
مالیده شود آنحضرت فرمود میدانی بدرستی که دو مسلمان چون باهم ملاقات کنند پس با یکدیگر مصافحه نمایند فرو میریزد گناهان ایشان



در مصافحه مومن با مومن

چنانکه فرو میریزد برگ از درخت و نیز در آن کتاب در باب مصافحه از اسحق بن عمار مرویست روایتی که حاصل معنی آن اینست
که بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام رفتم ترش رو و چین بر ابرو بسوی من نگریست گفتم چه چیز ترا باین متغیر و حال مبارکت ترا از من
منحرف ساخته فرمود آن چیزی که ترا با برادران تو متغیر ساخته یعنی بسبب تغییر و آزردگی من از تو اینست که ترا با برادران خود تغییر
سلوکی داده بمن رسیده است ای اسحق که تو بر در خانه خود دربانی نشانیده که فقرای شیعه را از تو باز میگرداند یعنی نمیگذارد که نزد تو
در آیند گفتم فدای تو گردم من از شهرت ترسیدم فرمود افلا خشیت البلیة یعنی از بلا نترسیدی که بسبب منع فقرا بر تو نازل شود
او ما علمت ان المؤمنین اذا التقیا فتصافحا انزل الله عز و جل الرحمة علیهما فکانت تسعة و تسعین لاشدهما حبا لصاحبه
فاذا توقفا غمرتهما الرحمة و اذا قعدا یتحدثان قالت الحفظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا فلعل لهما سرا و قد ستر الله علیهما
معنی بر سبیل اجمال اینکه آیا ندانسته که دو مومن چون باهم ملاقات کرده با یکدیگر مصافحه نمایند خدای عز و جل رحمت بر ایشان فرو
میفرستد و نود و نه جزو آن رحمت از آن یکیست که محبت با آن دیگری بیشتر دارد پس چون باهم رفیق شوند رحمت هردو را فرو میگیرد
و چون بنشینند و باهم سخن گویند حفظه یعنی فرشتگان که حافظان و ضابطان اعمالند باهم گویند بیایید کناره گیریم که شاید این
دو مومن را سری باشد و بتحقیق که خدا تعالی پرده بر روی کار ایشان پوشیده و نمیخواهد که کسی بر راز ایشان مطلع گردد اسحق گفت
که خدای تعالی میفرماید که ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید یعنی بیرون نمیکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی مگر اینکه
نزد او باشد آن سخن نگهبانی مهیا که ضبط آن مینماید همانا میبایست که نگهبان البته میباید از فرشتگان باشد آنحضرت فرمود
که ان کانت الحفظة لا تسمع فان عالم السر یسمع و یری محصل اینکه فرشتگان که حافظانند سخن ایشان را نمیشنوند که ضبط کنند
و جناب اقدس الهی که بر هر رازی آگاهی دارد و احوال هر یک را می بیند و میشنود نزدیک باین مضمونست روایتی که قدوه ارباب علم شیخ محمد بن
یعقوب رحمه الله در کافی در باب معانقه هم از اسحق بن عمار نقل نموده و از متن مخالف و موافق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
فرموده و حاصل معنی آن اینست که دو مومن که چون باهم معانقه و مصافحه نمایند یعنی دست در گردن یکدیگر کنند رحمت الهی ایشان را فرو
میگیرد و هم ساو را آغوش کشند و از آن جز رضای الهی نخواهند و منظورشان غرضی از اغراض دنیا نباشد گفته شود بایشان یعنی
از جانب جناب الهی که مغفور لکما فاستانفا یعنی که از شما آمرزیده شد پس عمل را از سر گیرید پس چون اقبال بر پرسش یکدیگر
نمایند فرشتگان که حفظ اعمالند هم با یکدیگر گویند دور شوید از ایشان که ایشان را سریست و خدا تعالی پرده پوشیده است بر ایشان یعنی
نمیخواهد که کسی بر راز ایشان مطلع گردد اسحق گفت فدای تو گردم پس سخن ایشان نوشته نمیشود بر ایشان و حال آنکه خدای
عز و جل فرموده است که ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید پس آنحضرت نفس بلندی بر آورد چنانکه در وقت دلتنگی و غصه
اندوهه ساعتی و بعد از آن گریست چندانکه محاسن مبارکش از اشک تر شد و فرمود ای اسحق ان الله تبارک و تعالی انما امر
الملائکة ان تعتزل عن المؤمنین اذا التقیا اجلالا لهما و انه و ان کانت الملائکة لا تکتب لفظهما و لا تعرف کلامهما
فانه یعرفه و یحفظه علیهما عالم السر و اخفی حاصل مضمون آنکه بدرستی که خدای تعالی جز این نیست که برای تعظیم آن

دو مومن

دو مومن فرشتگان را میفرماید که از ایشان کناره کنند چون باهم ملاقات مینمایند و اگر چه فرشتگان عبارت ایشان را نمی‌نویسند
و سخن ایشان را نمیدانند حضرت عالم السر و الخفیات آنرا میداند و ضبط آن مینماید و دیگر از جمله شواهد این مدعا اخبار و آثاریست
که در باب ضیافت و ثواب عیادت و اجابت دعوت و تعزیت اهل مصیبت و امثال آنها چنانکه در کتب معتبره مذکور است
وارد شده پس ظاهر است که غرض حضرت شارع از ترغیب بامور مذکوره این باشد که مومنان باین تقریبات ملاقات نمایند و بدست
مهربانی و غمگساری تخم صداقت و یاری در زمین دلهای یکدیگر کارند و در باب اجرای سنن مذکوره گلشن آشنائی و دوستی سیراب
داشته از یکدیگر چون اوراق گل سر از گریبان یگانگی بر آرند الحاصل مردم و التیام مومنان سعادت فرجام باهم اولیت و نجات
مهم و رعایت حقوق اخوت دینی و ایمانی بر ذمت همت مقیدان آیین مسلمانی و دین لازم بوده که ان طریق دینداری و جویندگان
کعبه رستگاری میباید که خود را از دین مذکر بری الذمه گردانیده از صفحه صافی سینها خط پاکی از هم شناسند و رضا جوئی اخوان که مستلزم
متضمن خوشنودی حضرت رب العالمین دانسته از زینت پایه مراتب آشنائی آن و این خود را اقصر جهان نمای مقام مقربین رسانند
و اگر یکی از ایشان را در سلوک طریق آشنائی لغزشی واقع شود بخورده گیری او را مواخذه ننمایند و اگر احدیرا باقتضای انقلاب
اوضاع جهان بوقلمون و مراتب عنایات تنزلی رو دهد چنانکه سنت ابنای زمانست وی را از نظر اعتبار نینداخته پیوسته
در مقام اعزاز و اکرام و در صدد توقیر و تعظیم وی باشند و از طبل حسن و اخلاق عبیر مهربانی و اشفاق در گریبان احوال یکدیگر پاشند
بدست ستم ظریفی پرده حرمت هم ندرند و از دیده شوخ چشمی بنظر حقارت در هم نگرند و از خشکی با فقرای مسلمین برگ و بار نخل
ایمان خود را نسوزانند و از اینست عزیز کرده کان خدا آتش خشم الهی را بر خرمن هستی نیفروزند و از غرور کثرت مال ضعیف حالان
اهل الله را کم ندانند و از بی پروائی در فقر مساکین خود را مستوجب قهر جبار سموات و ارضین نگردانند و در کافی از آنجاده سر چمن
ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام حدیثی منقولست که حاصل مضمون آن اینست که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مومنان بوده
سه نفر در منزل یکی از ایشان مجتمع گشته مناظره داشتند که نوبت چهارم آمده در گرفت غلام بیرون آمد گفت مولای تو کجاست غلام گفت در خانه
نیست آمد و بازگشت غلام داخل گشته نزد مولای خود رفت مولای او پرسید که کی بود در میکوفت گفت فلانی بود من گفتم آقا در خانه
نیست وی ساکت شد و پروا نکرد و غلام را ملامت نکرده و هیچیک از ایشان از بازگشتن مومن آزرده نگشته و متوجه گفتگوی که داشتند
گردیدند چون فردا شد دیگر باره آمد و اول صبح آمد و ایشان را دریافت در حالتی که بیرون آمده بودند و اراده داشتند که بمزرعه یا گلستانی
که بعضی از ایشان متعلق بود بروند پس سلام کرده گفت آیا من نیز با شما رفیقم گفتند آری و از او معذرت نخواستند آمد و محتاج ضعیف
الحال بود یعنی بجهت درویشی و پریشانی وی را حقیر شمردند و بآستین عذرخواهی غبار رنجشی آن گروه را از چهره احوال خود نستردند و در راه
ابری بر ایشان سایه افکنده گمان کردند که باران است شتافتند پس چون ابر بر سر ایشان رسید ناگاه منادی از جوف آن ابر ندا
میکرد که ای آتش بگیر ایشان را و من جبرئیلم فرستاده خدا پس آتشی از جوف آن ابر جست آن سه نفر را در ربود و آمد دیگر ترسان و متحیر
و از آنچه بر آن قوم نازل شد تعجب مینمود و نمیدانست که سبب نزول آن بلا چیست پس بشهر عود کرده با حضرت یوشع بن نون ملاقات

نموده وبرایشان جزرا وانچه دیده وشنیده بود اخبار فرموده حضرت یوشع گفت آیا ندانستی که خدای عز وجل برایشان غضب کرد
بعد از آنکه از ایشان خوشنود بود وآن بسبب فعلی بود که با تو کردند آن مرد گفت با من چه کردند حضرت یوشع آنچه گذشته بود برای او
حدیث فرموده آن مرد گفت من ایشانرا بحل میکنم واز ایشان عفو مینمایم گفت اگر بحل کردن پیش از این میبود مر آینه فایده بحال ایشان
میرسانید واز ورطه بلا ایشانرا میرهانید اما حالی که بلا نازل گشته فایده ندارد وشاید که بعد از این در آن عالم فایده بایشان رساند عاقلان
نافذ بینش وزیرکان سراحان? کتاب آفرینش از مطالعه صحیفه مضمون این حکایت سراپا هدایت استعلام واستشمام روایح نصایح این جزو
موعظت اثر استشمام میتوانند نمود که شان مومنان در درگاه جناب احدی تا چه حد عظیم وبلند وخواطرشان در نزد آنحضرت تا چه غایت
عزیز وارجمند است که بیک طپیدن? سهل انگاری که در مراعات خواطر احدی از ایشان واقع شده آتش قهار جبش? برافروخته شعله
غضب خرمن حیات جماعتی را درهم سوخته است تا حال آنکسانی که برای دو روزه این ملک ومال عالم چنان سالها دشمنی وکینه اهل
دین را در ذخیره خواطر میسازند وتیغ زبان شدی? وناخوشی از تغافل وخواطرشکنی کشیده بزرگ وناکرده عرض وناموس یکدیگر میبرازند?
چگونه باشد حضرت خالق یگانه والفت بخش طبایع متضاده چه ربکانه? اعزوا اسعد? کافه اهل ایمانرا باهم دوست ومهربان ساخته
وآیینه ضمیر جمله مومنان سعادت قرین را از صیقل توفیق از زنگ کدورت یکدیگر پرداخته **فصل دویم** در مذمت صفت حسد وآن
عبارت از رشک بردن بر کسی است بسبب نعمتی که خدای تعالی بوی عطا کرده باشد وباین طریق که طلب زوال آن نعمت از او نماید
واگر زوال آن نعمت را از او نخواهد بلکه مثل آن نعمت برای خود آرزو نماید او را حسد نمیخوانند بلکه غبطه مینامند وآن منافی واخلاق?
مستوجب مذمت برای آن نیست برخلاف حسد که از آفات دین واز صفات منافقین است وخبر حضرت صادق ع در کافی بر اثبات
این مدعا دلیلست وآن ان المؤمن یغبط ولا یحسد وان المنافق یحسد ولا یغبط یعنی مؤمن غبطه میکند وحسد نمیکند ومنافق
وحسد میکند وغبطه نمیکند حاصل آنکه آرزوی نعمتی مثل نعمت کسانی بی آنکه زوال آن از ایشان منظور باشد در مومنان میگردد
با ایمان ایشان منافات ندارد واما طلب انتقال نعمتی از دیگری بوی که آنرا حسد میگویند چنانکه مذکور شد از خواص منافقانست
وچهره احوال مومنان سعادتمند از نیل صفت مصفی است وهم در آن کتاب از آنجناب ع مرویست که ان الحسد یأکل الایمان کما
تأکل النار الحطب یعنی بدرستی که حسد میخورد ومعدوم میسازد ایمانرا چنانکه میخورد آتش هیزم را ودر احادیث ائمه طاهرین ع
معتبر مذکور است که بر هر دری از درهای آسمانها فرشته دربانی موکلست که اعمال بندگانرا بر ایشان میگذرانند وفرشته که دربان آسمان
پنجم است عملی آورده که از وی درگذرانند وآن عمل مشتمل باشد بر جهاد وصدقه ما بین الصلوتین وآنرا نوری باشد چون نور آفتاب
ولاکن چون آن عمل را ببیند که صاحبش متصف بحسد بوده رد نماید وگوید برنمیدارم این عمل را بر روی صاحبش باز کنند عملش را بر او ع?
وشرح اصل این حدیث در مجلس ... مفصلا گذارش یافت ودر امالی شیخ صدوق از حضرت ابی عبدالله ع مرویست که اصول کفر
سه صفت حرص واستکبار وحسد واز کلمات حضرت امیرالمومنین ع است که الایمان بریء من الحسد یعنی ایمان از حسد بیزار است وصاحب
ایمان از آن صفت برکنار است پس بحکم اخبار مذکوره حسد دشمن ایمان ورخنه کردن ... وهر حسد با ایمان ... وآن در دین از دو جهت

اول

در مذمت حسد

در مذمت حسد

اول آنکه از معظم ارکان ایمان راضی بودن ... ازسازی? سازی? بردن وتن در دادن بقضا وقدر حضرت حکیم علی الاطلاق
که سهو وخطا را در حریم منیع وعطای? ادراک او راه نیست وساحت علم عالم گیرش مجال غلط واشتباه نی ووست? کاتب احادیث
در تحریر ارقام مصالح عباد هرگز ندیده وقدم قلم تقدیرش از سطر جاده عدل وداد هیچ باب نلغزیده مانند کان? هیچ معنا را عدم
رضا بر کرده قضا خلاف قاعده انقیاد وامتثالست وانگشت اعتراض بر حرف مشیت علم ... وجدال با پادشاه لم یزل
لایزال **لولایه?** نرفتنست آزردگی خطا باشد اگرچه جبهه السکوه از رضا باشد او بر ظاهر است که حسد بر احوال ارباب
نعمت از ایشان روز وشب دل خود خوردن منافی تسلیم ورضاست که رکنی از ارکان دین وایمانست چنانکه در کافی از حضرت
صادق ع منقولست که قال الله عز وجل لموسی بن عمران لا تحسدن الناس علی ما آتیتهم من فضلی ولا تمدن عینیک
الی ذلک ولا تتبعه نفسک فان الحاسد ساخط لنعمی صاد لقسمی الذی قسمت بین عبادی ومن یک کذلک
فلست منه ولیس منی خلاصه معنی مضمون بر سبیل اجمال آنکه خدای عز وجل بموسی بن عمران ع خطاب فرمود که ای پسر عمران
زنهار حسد مبر بمردمان بر آنچه از فضل خود بایشان دادهام وچشم بر آن سیاه مکن وپیروی آن منما یعنی اگر از حسد ترا خار خاری
در باطن بهم رسد از پی آن مرو ومقتضای آن عمل مکن چه بدرستی که حاسد ناراضی است بنعمتهای من ومنع کننده است قسمت را
که در میان بندگان خود کردهام وکسی که چنین باشد من از او بیزارم واو از من نیست واز جناب ولایتمآب حضرت امیرالمؤمنین ع
مأثور است که الحسود غضبان علی القدر یعنی صاحب حسد بر تقدیر الهی خشمناک وازآن ناراضیست توضیح این مقال آنکه
معنی حسد ورشک بردن بر صاحب فضل وهنر وجز این نیست که چرا مال وثروتی که بعمرو وزید داده شده بمن داده نشده یا قدر ومنزلتی
که بکر وخالد را روزی گشته مرا روزی نگشته وفضل وکمالی که فلانراست باید که مرا باشد نه اورا وعزت واعتباری که بهمان دارد
مرا شایسته است نه ویرا وامثال این خیالات بیج? واندیشهای واهی که مبنی بر عدم رضا بقضای الهی است چنانکه گاهی نیز
از ظرف باطنی بی ادبان بیباک وسخت دلان سست اعتقاد بیرون تراویده بر زبان هرزه ایشان میگذرد که چشم آسمان کوراست
یا بی? عالم بالا هم معلوم شد ومانند این مزخرفات که نقل آن نزدیکست که خروج از طریقه ادب باشد ونامقیدان شعرا ونثار خیالات
هرزه درای خود وامثال این لاطائلات کفرآمیز را شعار خود ساخته از گفتن آنها بنظم ونثر اصلا پروا ندارند ومعرفی? که بگوش ارباب دانش
رسد برای اندک لطافت شعری که در آن گمان کنند هرچند مشتمل بر کفر وزندقه باشد دست رد بر آن نمیگذارند گاه با او در جنگند
که چرا چنین وچنان کرده وزمانی با او در جنگ ودر عتاب وخطابند که چرا کام ایشانرا بر نیاورده یعنی قضا وقدر را طوری نام
مینهند وبرخی عرش وکرسی را فروتر پایه ممدوح خود میشمرند گروهی موسی وعیسی را مورد اعتراض میسازند وجمعی بلالت? خضر والیاس
میتوازند? واندیشه نمیکنند که رتبه برگزیدگان خدا وشان مقربان حرم کبریا از آن برترست که امثال سرو پایان بنام وشان ایشان چنین
گستاخانه نام ایشان بر زبان ترانیم? آورد کاتبان قضا وقدر وکارکنان ... سپهر اخضر در مشیت امور نظم ونسق مهمات
عالم مطلق العنان وخود سرانی که برای مرام سهلی که بر وفق خواهش جاهلان بی خبر رو نداد ستم وخطا بر آنها ترانیم کرده بلکه

کروش آسیای دوار بآب اجرای فرمان حکیم عزشانه و مدار رفتار لیل و نهار در قبضه اقتدار علیم علام سلطانیست که دقایق جهانبانی
امور و رعایای ممالک علمش بعقد رشته ارزاق برهم بسته و دست قدرتش در کارخانه وجود صاف مصالح را از نهانخانه مفاسد بیرون
حکمت بیرون نهاده و هرکار سررشته فیض و ربط احوال عالم و بهانه تقسیم مرحمتش و کم در دست اراده و مشیت سبحانی باشد و حد
کناران عالم علوی و سفلی در زمان محکومه دست اختیار رسیده فرمان بردار باشند استاد جور و غلط انساب و بخداوند اعتراض بر کارکنان
کارفرمای ایشان خواهد بود تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا مراعیان شروط دینداری و گروه نهادگان طوق تسلیم
و فرمان برداری می‌باید که در هر حالی از دولت و نکبت و خواری و عزت و بیماری و صحت و مالداری و عسرت جاده خدا خورسند بوده
دیده رشک حسی بر مال و نعمت کسی نداشته باشند و دل پرخون را در آتش رشک این و آن با سیخ مدنگاه کباب ننموده هر لحظه
گرد خاطر را بناخن حسد نخراشند گفته‌اند که اگرچه ناز و نعیم دنیا لذت شود و جهان سگی فرو رود مومن باید که از آن آشفته و درهم
نگردد وجه دوم آنکه آدمی باقتضای این صفت خسران مآل با ارجاء و استقامت اعتدال بیرون نهاده و ارتکاب بسی اعمال
ناشایسته که هر یک فعل نجاست را چون پرده و تخلی بر دست دین و ایمان را بمثابه ارزه است مینماید و شناعت این خصلت بسرا با مانت
دست ستمکاری از آستین خودداری برآورده بکلبه شرارت و کینه خواهی ابواب سخط الهی بر روی خود میگشاید چنانکه از قابیل
آدم ع با برادرش هابیل بر فرع بر بست حسدی که با او در زمینه جرات بر قتل او کرده مستوجب لعنت الهی گردید و تفصیل حکایت
ایشان در صحایف السنه و افواه عالمیان نه وجهی مضبوط است که زبان خامه بیان را احتیاج سند کار و تکرار آن باشد و نیز از جمله
شواهد این کلام جفای برادران حضرت یوسف است که از بوی حسدی که برادر بردند آن همه سعی در آزار و ایذای وی فشردند که
نخست زبان بمکر و چاپلوسی گشودند دیگری از کنار عطوفت پدر مهربانش ربودند آنگاه زهر گزندش چشانیدند و بیابان غربتش دوانیدند
دار و بش اعتبارش در انداختند و بطپانچه دست تعدی چهره‌اش نیلی ساختند و پیراهن عافیت از برش کندند و بچاه تیره
روزیش در افکندند و با چندین ستم کستم فزودند بسبب کذب که ویرا گرگ خورده اقدام نمودند مجملا این همه قبایح و فضایح نتیجه
حسد شوم و ثمره شجره این صفت مذموم است و نظایر این دو حکایت در کتب تواریخ و سیر بیش از آن مذکور گشته و وقوع امثال
این وقایع در هر عصری از اعصار از آن کرد شماست که سرگشت قلم را با همه سطور ضبط حساب آن مقدار باشد بلکه هرگ
اناعاقناس که فی الجمله سواد در شعورش روشن و دیده ادراکش باز باشد از صفحه روزگار خود نیز لیس از این حکایات مطالعه
اوضاع و اطوار ابنای زمانه بسیار از این قضایا مشاهده مینماید الحاصل صفت خبیثه حسد آدمی را بانواع معاصی و ابتلا
و استیلای گناهان خانه دین و ایمان روی بویرانی گذارده و قطع نظر از اینکه حسد آفت بوستان ایمان و تیشه نخل سرافرازی آن
جانست در دنیا نیز آدمی را در نظر شناسائی این و آن زشت و خوار و در میزان امثال زمانیان سبک و بیمقدار میگرداند
این صفت نامحمود خاشاک وجود حسود را از شرف کرامت بخیت ذلت و حقارت میدواند چه جای اینکه از مرتبه خود
ترقی نماید و از حضیض دنائت و بمقداری برایمان بزرگی و برتری برآید از جمله کلمات هدایت سمات خاید طریق نجات و معدن

جواهر

و جواهر محامد صفات حضرت امیرالمومنین ع است که الحسود لا یسود یعنی حسود صاحب بزرگی و بلند مرتبه نمیشود و خداوند
شرف ارجمندی نمیگردد و نیز صاحب این صفت همیشه پیوسته در چنگ غم اسیر و از خوردن غصه جانکاه همیشه در رنج
و زجر است و از جام مراد خلق زهر ناکامی مینوشند و از منهای کردن فراز مردم سرکه ترشی روی میفروشند خار حسد گزندش
روز و شب در گریبان فکر و خیالات و دل پردردش هیچ صبح و شام در فشار منجنیق و اشکی و ملال و ست زمانه‌ای که خار کینه
در دل وی خلد و گردش چرخ و تار رشته کار هر کس با حکم نماید شیرازه جمعیت او از هم گسلد دل مفتونش از رشته حیات کسی
مرغیست بسته بال و درون پرخونش از شیرینی عیش این و آن کاسه زهر غصه مالامال نهال خورسندیش ابعد هرفتن ناخرسندی
از زمین دل کنده خاطر محزونش در شکوه گردون پلاس کدورت برگردن افکنده حسود حریجت و ای مرض حیث بحزرت دلی مصیبت
حیف در ماتم الشوریر حلقه جمعیت یاران با هم نزد وی و اشتیت و لخور و صدی مردودست با یکدیگر در نظرش مقراض رشته
زندگانی بر در بیابان اندیشهای دور و دراز چون مرغ سراب هر روز در خشک لبی ایام و مسافرت و از شعله این حرف زشت شمع
صفت هر شب در گداز از سخنان حکمت بیان حضرت سید الانس والجان که در اواخر کتاب من لا یحضره الفقیه بتفصیل مذکور است
اینست که اقل الناس لذة الحسود مراد از این عبارت همانا اینست که حسود از نعمتهای دنیا کمتر از دیگران لذت می برد مذاق
طبع رنجشش از تلخی زهر حسد همیشه متغیر و ادراک لذت تنعم از آن حیث دیر است مقصدست و بر طبق این کلامست آنچه حضرت امیرالمومنین ع
فرموده که الحسود مغموم و نیز فرموده اند که الحسد حبس الروح و از فراید الحباب است که الحسد یذیب الجسد و حاصل معنی این
کلمات صدق مبانی اینست که حسد آدمی را بغم و اندوه مبتلا میسازد و نفس را در بوته غصه و ملال میگدازد و هم از سخنان آن
حضرت ماخوذ است روحی فداه که چه عادل و منصف است که ابتدا بصاحب خود کرده و ویرا از غصه و غم هلاک میگرداند و لهذا گفته‌اند
که هیچ ظالمی از حسود شبیه‌تر بمظلوم نیست ارسطاطالیس را پرسیدند که چونست که حاسد را از هرکس غم بیشتر است گفت برای آنکه اندوه غم
که خلایق میخورند میخورد و از شادمانی مردم نیز غمگین میشود لولفه روزن خانه کسی مانند حسود تنگ چشم / هر کرا سوزد چراغ او
کدورت میرسد / الی اصل صفت حسد موجب عذاب و نکال اخروی و تمام اندوه و ملال دنیویست و آدمی را صفق از این ناپسند
دل بیچاره را از این مرض کشته و ترنیت و خود حیث را بآب اندیشه و امان و وجود از لوث این صفت ناهموار شستن و از دار
الشفای عنایات ربانی و توفیقات سبحانی دوای این مرض مهلک جستن بغایت ضرورست و از جمله دواهائی که گرفتار این مرض
نافع و این درد جانکاه را سودمند و نافع است یاد مرگ و تامل در بیبقائی سرای سست بنیاد و بیثباتست چه سبب این مرض هیجان
اخلاط حرص و آز و اشتعال خواهش از کثرت مال و جاه عمر کاه گذاردست و دفع این سبب محتاج است بآشامیدن شربت ذکر موت
و اندیشه تلخی جان کندن و دست تعدی روزگار بی بقا و گریزپائی دولت و اقبال این جهان سرا با کاهش که خواطرشان خود کردن
و چون این معنی چنانکه باید دلنشین و حالی گردید و اثر شربت یاد مردن بعروق دل بر وجهی که شاید و رسید اخلاص حرص و طمع
مندفع و مواد میلها و شهوتهای نفسانی منقطع میگردد و مرض حسد که از اخلاط مذکوره سبب بهبودی میپابد الحق صاحبان

در مرض حسد

این صفت را جای رشک است خوش احوال صاحب سعادتی که دامن خود از خار حسد نداده خود را باین مرض مهلک مبتلا نکرده باشد یا در استخلاص و استعلاج خود بجان کوشیده خود را از آن آلایش رهانیده باشد چه آزادی از حسد نشان نیکی و دوری از این باعث نزدیکی آن درگاه است در ارشاد القلوب روایتی مذکور است که حاصل معنی آن اینست که حضرت موسی علیه السلام مردی را در زیر عرش دید آرزوی مقام و مرتبه وی نمود گفت یا رب چرا و بچه عمل این مرد باین مرتبه رسیده که در سایه عرش تو ساکن گردیده الله تعالی فرمود که این مردی بود که بر مردمان حسد نبرد و در مجموعه ورام روایتی ذکر نموده که ملخص مضمون آن اینست که راوی گوید که در نزد حضرت رسالت پناه نشسته بودیم آنجناب فرموده که در این ساعت از این راه مردی از اهل بهشت ناگاه مردی از انصار برآمد آب وضو از محاسنش میچکید و نعلین خود را بدست چپ آویخته بود پس سلام کرد و فردای آن روز نیز آن حضرت آن سخن فرموده همان مرد درآمد و روز سیم نیز بدستور چون آنحضرت از مجلس برخواست عبد الله بن عمرو عاص از دنبال آن مرد انصار رفت گفت که میان من و پدرم گفتگوئی واقع شده و من قسم خورده ام که تا سه شب نزد وی نروم اگر صلاح میدانی تا انقضای این سه شب مرا در نزد خود جای ده گفت چنین باشد پس سه شب مرا در نزد خود جای داد گفت چنین باشد پس سه شب نزد وی به سر آمد و او را بیداری و عبادتی مزید جز اینکه چون بجای خواب کردی ذکر خدا کردی و همچنان خفته بودی تا برای نماز صبح برخواستی و لیکن از وی جز سخن خیر نشنیدی عبد الله گوید که سه شب گذشت او را گفتم که میان من و پدرم خشمی نبوده و لیکن از پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق تو چنین سخنی شنیدم و خواستم که بر عمل و عبادت تو مطلع گردم از تو عمل بسیاری ندیدم پس چون است و چه چیز ترا باین مرتبه رسانیده که از اهل بهشت گردانیده است انصاری گفت غیر آنچه دیدی عملی نیست لیکن بتقدیم برسید پس چون ایشت کردانیدم گفت عمل من غیر آنچه دیدی نیست جز اینکه بر هیچ احدی از مسلمانان در خود غشی نمی یابم بر خیر و خوبی که خدای تعالی بوی عطا کرده باشد حسدی در نفس خود نمی بینم عبد الله گفت اینست که ترا باین مرتبه رسانیده و این صفتیست که ما را طاقت آن نیست و تحصیل آن از ما نمی آید *تنبیه* برای دقیقه یابان اولی البصایر و اولی الالباب پوشیده نماند که از بعضی اخبار چنین مستفاد میگردد که گذرهای خواطر هر کس از جنگ حسد رها و دامن هیچ احدی از دولت این صفت خبیث پاک و مبرا نیست الا بحدی حدیثیست که در مجموعه ورام از حضرت سید الانام علیه السلام مرویست که لا یخلوا منهن احد الظن والطیرة والحسد فلا تتبع حاصل مضمون معنی الکرسه صفتست که هیچکس از آن خلاصی ندارد یکی گمان بد بردن بمردم دوم بد شگون بودن سیم رشک و حسد بکوم و بیان کنم از برای شما طریق نجات و بیرون شدن از این صفت چون گمان بد بکسی بری آنرا غلط خلاف واقع شمار و چون چیزی را بد شگون بدانی بر گرفتن منفعت شرو آنان بر حذر دار و چون رشک بکسی بری با قتضای آن بغی و ستم بروی مکن و در انابعت قسم از طریق حق بیرون مگذار پس عبارت لا یخلوا منهن احد دلالت میکند بر اینکه هیچکس از مؤمن و غیر مؤمن از حسد خالی نباشد و این در ظاهر منافی و مخالف حدیث ان المؤمن یغبط و لا یحسد که از کافی در صدر این مجلس مذکور شده و وجه جمع و دفع منافات همانا اینست که حسد را دو مرتبه است یکی آنکه محض وسوسه و خلجان خواطر باشد و از حدیث نفس و قرار دادن خواطر آن ضم نشود و اثری در خارج از فعلی و قولی که دخل در اذیت محسود داشته باشد بر آن مترتب نگردد و این مرتبه حسد در مؤمنان نیز میباشد و حدیث اول با ایشان نیز شامل

چنان

در مذمت صفت طمع

چه این معنی طبع انسانست و بیرون از اختیار ایشانست مانند تصور کفر است حاصل اگر تا تصدیق و اذعان بآن ضم نشود فاعل آن ملوم و مستوجب عقاب نمیگردد و دویم آنکه دل بآن نهاده و وسوسه مذکوره گذشته در باطن عطای آن نعمت محسودی شمرده در ظاهر دست و زبان با زوال آن نعمت از وی گماشته مقتضای طبع شوم را از فعل و حرکت در آن عمل آورده و این مرتبه حسد مخصوص اهل نفاق و طغیان و آفت خرمن دین و ایمانست حضرت حکیم ذو المنن و واقف سر علن خانه دین اهل ایمان را از سیلاب این صفت ناستحسن نگاه داری و کاشانه دلهای ایمان را از امراض قلب را بعنایت بیغایت خود متکفل و غمخواری گناه محمد و آل الامجاد *مجلس نوزدهم* در مذمت صفت طمع که آن نیز شرار آتش باعث سوز حرص و مال و روشن شعله عزت که از زبان سؤالست هر ایمان طمع شعار و با دوستان گنجینه اعتبار که بال همتشان از طیران اوج عزت برشکسته نگاه طمع محکم بسته و گدای طبعشان با کاسه دریوزه چشم توقع بر دست بسته کف التفات هر دو نرفته است همانا نمیدانند که دیده امید شاه و گدا از درگاه عطای کریمی که باجیب دامان آرزو از دریای دست احسان منعم جل و علا پر شده که ابواب حاجت گدایش گاه و بیگاه بروی عالمیان گشاده و بیک نظر خرد و بزرگ را حاجت عرض مطالب جهانی بحریم قرب خود بار داده است *حافظ* هرگه خواهد گو بیا هر که خواهد گو برو *بیت* کیر و دار و حاجب و دربان در این درگاه نیست جذبه امتنانش دست از گریبان احتیاج بندگان برنداشته و نارسوم بندگیشان در دامن زندگیشان نگذارده و مرزبان جودش از مهمانخانه وجود هیچ آفریده را دست عروج مذمه ناخوان روزی فرش و ریش نهند کار بحر رحمتش را دیده تعقد بر خشک لبان سواحل حاجت حیثه باران نت و کرم رکرش با دست سیلاب نعم بر دامان صحرای تهیدستی پیوسته در از هر بان فضیب بخشی که روی نیاز از درگاه بنده نوازی چنین تافته کام دل از در آن این طلب غایه و خواری سرای بی سعادتی کو دست سؤال از دامان نوال کریم متعال چنین برداشته بر عطا وجود منت آلود امثال خود کف دریوزه گشاید چه جای دروی که بیدرنگی و قوف طبیبان محتاج بمرض استعلاجش پوبند و نا پیدا گرمراوی که بغربال دیده ای طمع از خرابهای شهرستان امکان جوینده سرور کم عقده مشکل گشادنش بناخن تدبیر مردم حواله شود و زمین در شده دانه هوسی که سبز گردانش بدامن صحرای وسعت احوال خلق گذاشته گرده باطل امیدی که بر راه وعده کسان نشسته حاصل نهالی که بر لب جوی سراب مقام گزیند خراب خانه منشانی که خاکستر ولسوری ابنای زمانش بنا نهند و فقط دیوار امالی که پشتیبان یاری خلق روزگار تکیه دهند *مؤلف* از خلق حرص طلبی این چه گرهیست *ا* خاک بسر بکن بخدا آشنا شو *ا* کریا الیس الله بکاف عبده را نشنیده یا باور نکرده و بر وعده و من یتوکل علی الله فهو حسبه اعتماد ننموده روی طلب بر کار صاحبان جاه و منصب آورده کمند بر موهبتی خلق چشم انتظار داری و تار عنکبوت آشنائی مردم را از حبل المتین عنایت الهی محکم تر میشماری هیهات هیهات شان سلیمان حشم در دیار عظمت خداوند عالم از آن بی وجود تر است که تکفل روزی مور توانند نمود و دیوار پشت کری خواتین سکندر نشان و هر زه بوم عالم امکان از آن شکسته تر است که تند باد حوادث عمهای روزگار تواند نمود جام التفاتشان بر لب آرزو نرسیده ریخته است و حلوای چرب و شیرینشان بزهر صد گونه بلا آمیخته است *مؤلف* زنهار عطای خلق هرچند دوا باشد *ا* حاجت نرگه بمزاجی جائی که خدا باشد *ا* گر بند کی از خلقا بهتر ل عاقل و دیوانه ما را گفت رانی میشوی

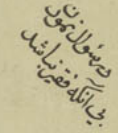
که وجه معاش ترا متکفل شده ضروریات و ما یحتاج ترا از خزانه مقرر داریم تا از فکر آن آسوده هر روز نزد ما آئی عبدل گفت اگر چند جیب ... نبوده راضی میشوم اول اینکه تو میدانی که من بچه محتاجم تا آنرا برای من مهیا سازی دوم اینکه میدانی بچه محتاجم خاطر از فکر آن باز
آن پرداری سیم اینکه نمیدانی بچه مقدار محتاجم تا هم آنقدر دهی و از بیش و کم آن مرا در ورطه نینداری و خداوندی که متکفل روزی منست این
هر سه را میداند یا بچه آن محتاجم در وقتی که میباید بمن میرساند و نیز هرگز وقتی بسبب حرکت ناخوشی که از من صادر گرده بر من غضب نکند
و آن وظیفه مقرر برا قطع ننمائی لا الله ولیکن خداوند بالا دست العصیان در رزق برکس نبست ... مقولهٔ این مقال الذی ... جال
پادشاه زمان گفت در وقتی که پادشاه برمی گفت که چرا پیش ما نمی آئی و از صحبت کناره میجوئی زاهد گفت چرا نزد تو آیم که آمدن من نزد
تو مستلزم یکی از مفسدات الکرمی والنفاق میباشد و هرسه فرم جان میبائی از آن نفس هی انتم و خانهٔ دینم خراب میکرده و اگر نامهربانی
میکنی و نظر شفقت نبریم می افکنی از آن آزرده و دل افکار و از زندگی خود بیزار میکردم و نیز از من امری صادر نمیکرده که جان سبب آن
ترسم و بجهت تدارک آن نزد تو آیم و از تو چیزی منظور نیست که بطمع آن میل صحبت تو نمایم پادشاه گفت حوایج من دفع نما ترا کفایت کنم
گفت قد رفعتها الی من هو املک منک علیها فما اعطانی منها قبلت و ما منعنی منها رضیت حوایج خود را بکسی رفع کرده ام
مطالب خود را بدرگاه پادشاهی عرض نموده ام که بر انجاح آن از تو توانا تر است پس از جمله حاجتها آنچه را نموده و عطا فرموده است قبول
کرده ام و آنچه باقتضای مصلحت بر نیاورده و نداده راضی گشته ام و گردن نهاده ام پادشاه از آن سخنان متاثر گشته گریان شد و بعد از دعا
مالی بجهت وی ارسال داشت آنمال را باز پس داد و پیغام فرستاد که والله لا ارضاک فکیف ارضاه لنفسی یعنی بخدا سوگند که این
مال را برای تو راضی نیستم پس برای خود چگونه راضی باشم نعم خصلت طمع دونا صفت که چاروب صفت صبح شام بر در آستان این و آن
سوده خاک مذلت بر فرق همت پاشی الحق بای خیال که بدرگه خانه صاحب ملک اقتصد طلب آمد و شد نماید بر داسن پاس ... گرد منت گردان
هر تمنائی که بر عطای اهل دنیا برای طمع کشیده کرد و تیغ جان ستان حرمان زدنی سر کا که بر آستان ارباب دولت سجده تملق کنند سنگ
سرزنش کرفتن را در خور است و چشمی که بمال صاحبان ثروت باشد از انتظار حصول مراد سفید گردد بهتر چهره که بجای عرق شرم آبرو در پیش لئیمان
ریزد خدیده زرا سزاوار است و دستی که بجای دامن کرم الهی دامن احسان خلق گیرد در کشش عزت بر دامن روایت کرده بند یکی از زهاد را که پیشه
در گوشه بینوائی بسر برده و روی اعتبار ش هرگز لیسی منت اهل روزگار نخورده بود وقتی شکدستی را اضطراری روی نموده دست پیش
روزن ... کشائی بکلی کدورت اندوه ضعیفه در پردهٔ عفاف نشسته گفت برو گدائی کن تا بقوه خشک آبروت بدجان خود را از سختی رهانیم زهد
عابد گفت مرا شرم می آید که دست طلب پیش کسی دراز کنم زن گفت روی خود بپوش تا ترا نشناسند القصه عابد برگشت بگدائی تن در داد
و تحمل استغنای طبعش بتنشه آن گفتار را نپا و را فتاد و روی خود بپوشید و بر سر راه نشست اتفاقا در آن روز اطراف در همی چند از کسی بدو
دست بدید جز چیزی او بود نا گاه عابد دلخسته با جان رو بسته دید و با آن امر شنیعش متهم ساخته و یکدستش با بر هنه عابد دست بریدند
بدست گرفته بخانه رفته زن گفت این چیست گفت دستی که بسوی غیر خدا دراز شده نظم برای یک لب نان در بدر چه میکردی اگر براه خدا
حق را اگر میدانی ای بنده حق شناس یا هر چند بجهت و پریشانی و افلاس مبتلا باشد سزاوار آنست که کشیدن منت ما از تحمل آن محنت دشوار تر

دانسته

دانسته باید و ترش روی بکجا روان براه خانه دو نان مرد و نامقدور باشد بکذر بیتی و عرق جبین نان خشکی تحصیل نموده که هر سخن
بر بشاشتی چون اشک مصیبت زدگان از پرده حق بینی بر دامن اظهار نخواهد و دل شکستی از سنگ دستی چون نیچه پیکان
از شاخ نفس شکستی نماند و مرغ نگاهش بسر چشمی بخت استغنا آب و دانه بریزش اهل زمانه طمعی نتواند واغ ول را از تاب
آتش احتیاج لاله صفت پیش هرکسی بر کف دست اظهار ننهد و در شدائد و نوائب روزگار از غایت تنگ ظرفی چون آفتاب
دیده عرصه پریشانی و هر طرف روان نکند روزن قصر دل را از مزبله منت اهل دنیا بسته بباغ جانفزای کرم عمیم خداوند کریم کشاید
و سر خط بندگی ارباب دولت را بدست همت دریده و خط روزی خود را از خزانه کن فیکون که فوج عالمیان از آنجا طلب
نماید گیرند درویشی میتوانی بدر خانه یکی از اهل دنیا برای حاجتی رفت اتفاقا خواجه در معبد خود بود و بگذارش فرض نماز
بندگی قیام مینمود درویش گوش گرفت تا خواجه چون از نماز و اوراد پرداخت از معبد بر آید مطلب خود را بوی عرض نماید
در آن حالت آواز خواجه را از درون آن خلوت شنید که بسوز و زاری میگفت که خداوندا فلان حاجتم برآر و در فلان طعام
بگذار و فلان مطلبم برسان و از فلان آرزو نا امیدم مکردان که توئی دلنواز بندگان و کار ساز درماندگان و از این قبیل
سخنان دردناک میگفت و می نالید و روی تضرع بر خاک میمالید درویش از آن متنبه گشته با خود گفت ای نادان حاجت
خود پیش کسی آورده که او نیز حاجت خود را از دیگری طلب مینماید و حصول مراد خویش از نامرادی امید میداری که وی کیف
دریوزه درد دیگری میکشاید چرا عرض حال خود پیش او نمی بری که خواجه نیز محتاج اوست و از گنج عطای وی کامجوست
بلکه هر خواجگان عالم از گدائی درگاه او سرمایه توانگری اندوخته اند و چلد شاهان روزگار از کرم روی عنایتش چراغ کامگاری
برافروخته لا الله بدوست روی دو عالم قرآشنای که تا جهان گدای در اوست تو گدای که با جملا پادشاه و گدا بدست دعا
از بحر افضال خداوند مغترف شده و گروه سلطان بزبان حال گدائی درگاه جلالش معترف و هر وسعت صحرائی ببارش ابر عطای
او در از نیست بازو هر رگ ابری لبوی محیط کرمش گردنی دراز چو حیا را حوالش اسخیا را فیضان عطا هم از سرچشمه فضل و انعام
اوست و سند همت کریمان عراق افشان احسان بتازیانه توفیق و الهام او نچا و خورشید جوکش درکارخانه وجود هر روز
در رشته روزی خلق تافتن است و غواص نزول رحمتش از محیط امکان هر در گوهر را احتیاج بندگان یافتن پس دیده
امید واری از گوشه عطای چنین پروردگار ربسته و گوهر مراد خویش از رشته ریگ روان بزرگی ابنای زمان جستن غایت کوری
و نهایت بی شعوری است آورده که وقتی درویشی تنگدست بدر خانه مستغنی تنگ چشم رفت گفت شنیده ام که مالی نذر کرده
که در راه خدا بدرویشان دهی اگر مرا نیز از آن نصیبی باشد میتواند بود خواجه گفت آری چنین است اما نذر کرده ام که بکوران دهم
و تو کور نیستی درویش گفت ای خواجه کور حقیقی منم که درگاه خدای کریمی را گذاشته بدر خانه چون تو گدای لئیم آمده ام این گفت
و روی از او برتافت خواجه از آن سخن متاثر از دنبال وی شتافت هر چند کوشید که چیزی بوی دهد قبول ننموده و دامن همت
بلوث منت آن نیالود الحاصل صفت خبیثه طمع و سؤال از غیر درگاه ذو الجلال در شرع و عرف بغایت مذموم و اخبار و آثار

حکایت آن درویش تنگدست

اما در مذمت این صفت خبیثه در کتب معتبره بسیار وارد است از آن جمله در عدة الداعی مذکور است که فرزند دلبند حضرت
علی بن الحسین ع روز عرفه جمعی را دید که از مردمان سؤال میکردند فرمود که هؤلاء شرار خلق الله الناس مقبلون علی الله و هم مقبلون
علی الناس یعنی معنی آنکه این جماعت بدترین خلق خدایند مردمان در این روز روی بخدا آورده و حاجات خود را از آن درگاه مسئلت
مینمایند و این جماعت روی بر مردمان آورده بنزد ایشان زبان سؤال میگشایند و هم در عدة الداعی از حاکم بحکم خیر البشر حضرت خیر البشر ص
مرویست که فرموده اند که شهادة الذی یسئل فی کفه یرد حاصل معنی آنکه گواهی آنکسی که دست پیش کسان دراز کرده سؤال کند
مقبول نیست و در مجموعهٔ ورام از حضرت سید الانام ص منقولست که لو یعلم السائل ما فی المسئلة ما سئل احد احدا و لو یعلم
المعطی ما فی العطیة ما رد احد احدا حاصل مضمون آنکه اگر سایل دانستی مفاسد و خامی سؤال را هیچکس سؤال نکردی
و اگر عطا کننده دانستی فضایل و فواید عطا را هیچکس را محروم نگردانیدی و نیز در مجموعهٔ مذکوره از جهره کشای عرایس احکام حضرت
ابی عبد الله ع روایتی ذکر کرده که حاصل و مجمل مضمون آن اینست که قومی بخدمت حضرت رسول ص آمدند گفتند یا رسول الله
ضامن شو برای ما بهشت را آنجناب فرمودند بشرط آنکه یاری کنید مرا بطول سجود آن قوم شرط مذکور کرده آنحضرت برای ایشان
بهشت را ضامن گردید این خبر بقوی رسید از انصار بشرف خدمت آنسرور رسیدند و ضامن بهشت برای خود
نمودند جناب اقدس نبوی ص فرمودند باین شرط ضامن بهشت میشوم برای شما که از هیچکس هیچ چیز طلب نکنید ایشان قبول آن
شرط کردند آنحضرت برای ایشان ضامن بهشت گردید و بعد از آن چنین بود که مردی از ایشان سوار و در حالت سواری تازیانه از دست
مبارکش بر زمین افتاده و خود فرود آمده برمیداشت جهت آنکه مبادا اگر کسی سؤال کند که آنرا بردارد شرط بجا نیاورده و مرد دیگر از ایشان پاره
میشد مگر ده میداشت که از کسی بند نعلین طلبد و در عدة الداعی از حضرت امام محمد باقر ع روایت نموده که اقسم بالله و هو حق
ما فتح علی نفسه باب مسئلة الا فتح الله علیه باب فقر حاصل معنی آنکه سوگند بخدا که اینکه میگویم حقست هیچکس بر روی خود
در سؤال نگشاید مگر اینکه خدا تعالی بر روی او دری از فقر گشاید و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده که من
سئل من غیر فقر فکانما یاکل الخمر یعنی کسی که سؤال کند بی آنکه فقیر و محتاج باشد چنانست که شراب خورده مجملا زبان سؤال
پیش کسان گشودن و زردی روی طلب را زعفران خنده شکفتگی طبع شمردن مطلقا مذموم است خصوصا اگر کسی شده باشد لباس
درویشی بر او زور بناورده و سلطان فقر و احتیاج بارتکاب آن امر قبیح مضطر و لا علاج نکرده باشد بلکه بی طلب نیز قبول
صدقات و امدادی که بقصد رعایت از جهت استحقاق بذل نمایند و هرگاه محتاج و مستحق آن نباشد قبیح و مذموم است و با استحقاق نیز
هرگاه منت آن از شر اخلاقی و ممنون آن گشتن شان آزادگی را زنگ آزار و رو لایق باشد قبول آن دلیل بی غیرتی و نشان
بی حمیت و اهل استغنا یان کیش عزت و عفت ایشان ما فوق برطبق مضمون اللهم لا تجعل علی منة لاحد و لا منة ور دست
از زیر سنگ عطایا و عطایای خلق کشیده و دوش همت از زیر بار منت جبابره ملوک مینیدر دیده اند چنانکه در مجموعهٔ ورام مذکور است
که یکی از برستان دین و ریشه سفیلان ... عثمان بن عفان لعین وقتی دویست دینار بر دو غلام از غلامان خود داده برای ابی ذر



غفاری فرستاد ابو ذر بهمان غلام گفت که آن از جهت المال و از جمله اموالیست که سایر مسلمین را در آن حصه فرمود که آیا
عثمان احدی از مسلمانان را داده است مثل آنچه بمن داده گفتند نه اما ان رجل من المسلمین یعنی ما انیل المسلمین یعنی عزائی نیست
که من هم مردی از جمله مسلمانانم آنچه کفایتی دارد که مسلمانان دیگر داده شود بمن نیز همان کفایتی دارد گفتند عثمان میگوید که این
از مال مختصر و قسم آنکسی که جز او الهی نیست که مال حرام باین مخلوط نکرده ام و جز از حلال برای تو فرستاده نشده است ابو ذر
فرمود مرا حاجتی در این مال نیست که بتحقیق من صباح کرده ام امروز را از غنی ترین مردمان گفتند عفاک الله ما در خانه تو
انچه در امر معاش تمتع از آن توان برد نمیکنیم و نه بسیار چیزی نمی بینیم یعنی این چگونه میشود که خود را غنی ترین مردم میشماری
گفت در زیر بالان کرباسی هنی ده کرده جو است که چند روز بر آن گذشته پس با معاش چنین این دنیا را چه میکنم نه بخدا قسم
کنمیکنم تا خدا تعالی داند که من قادر بر چیزی از قلیل و کثیر نیستم و هر آینه صباح کردم در حالتی که غنی و بی نیازم بودن
علی بن ابی طالب ع و عترت او یعنی نعمت دوستی آنجناب مرا از هر گونه نعمتی مستغنی ساخته و دور باش لذت و الایتنال
خانه دلم را از آرزوهای دنیوی پرداخته است پس ابو ذر قوت چند در فضل و کمال آن برگزیدگان حضرت ذو الجلال گفت
ساخت و فضلی از رفعت شان و جلالت قدر شان که از جناب اقدس نبوی ص شنیده بود بیان نمود بعد از آن فرمود که این مال
بر عثمان بر گردانید و او را اعلام کنید که مرا باین مال و آنچه نزد اوست حاجتی نیست تا وقتی که با خدای خود ملاقات کنم و او
در میان من و عثمان حاکم باشد و آنچه سمت ذکر پذیرفت مجمل و حاصل مضمون عباراتیست که در کتاب مذکور مسطور است
الحاصل رهین منت کسان بودن و با پیمانه دست عطاء دهندگان زهر جانگدای خجلت بر خود چشیدن برارباب غیرت
بغایت دشوار است تا بطمع و گدائی چه رسد قراله زیر گل بودن بسی بهتر که زیر منت ... وای اگر در عهد ما میبود صاحب همتی
مخفی نماند که از جمله معایب و مفاسد صفت طمع و سؤال که داس کلهای بحی ... صالت اینست که آدمی بسبب آن در نظرها
خوار و نزد کابر و اصاغر خفیف و بی اعتبار میگردد چنانکه در کافی از منظور الحضرت ابی عبد الله ع منقولست که طلب
حوائج الی الناس استلاب للعز و مذهبة للحیاء و الیاس مما فی ایدی الناس عز المؤمن فی دینه و الطمع هو الفقر
الحاضر حاصل مضمون آنکه رفع حوائج خود بمردمان و طلب برآوردن از ایشان موجب خواری و مورث بیحیائی و بی شرمیست
و نا امیدی از مال مردمان و قطع نظر کردن از آن مؤمن را در دین مایه ارجمندی و باعث سربلندیست و طمع فقر است حاضر
چه اعظم شداید فقر و احتیاج بخلق و چشم بدست کسان داشتن و آن در اهل طمع هر چند مالدار باشند متحقق است بر خلاف
صاحب همتان که چشم توقع از احسان خلق دوخته و خار رخش یاری هر کس را باتش استغنا سوختی که هر چند مفلس و تنک
دست باشد در شمار اغنیا و در سلک توانگران خواهند بود چنانکه از حضرت سید عالم ص مرویست که لیس الغنی عن کثرة
العرض انما الغنی غنی النفس یعنی بی نیازی ببسیاری مال نیست بی نیازی همین بی نیازی و غنای طبیعت بر طبق این مضمون
شعر حاتم طائی اما تا غرت الباس العتیة الغنی اخا مر فیه النفس الطمع الفقیر و در روضه ابی لقمان که بسر

خود را ابابکره مذکور است که یا بنی امیة الناس من فتح باباً خیه بلیله وافقرهم من مدعینه الی ما فی ایدی الناس دعطلک بالیاس عما
فی ایدی الناس والورع تو بعک الله ملخص اینکه غنی ترین مردمان کسی است که بانچه دارد قناعت کند و فقیر ترین ایشان کسیست
که چشم طمع بر مال مردمان افکند و بر تو باد که از انچه که در تصرف مردمانست مأیوس باشی و قطع نظر نمائی و بوعده الهی که باو توکل میکنند
متوکلان واثق و خاطر جمع باشی و نیز از دعاهای مذکور است که یا من اجمل فضلک فی قلبک وما افتقرت فلا اهل الناس
تفقرلک فنصون علیهم ولکن ناسئل الله من فضله حاصل معنی انکه ای ابابکر کسی چنان کن که دل غنی باشی و اید بخشش و طمع
و نوازش از کسی برکنده و حرف محتاج و شکست شری احتیاج خود را بر مردمان مکر و طریق اظهار آن مپرکه نزد ایشان خوار و حقیر
میکردی و لیکن حاجت خود را از فضل الهی و فقه مدعای خود را از آن خزانه نامتناهی مسئلت کن هرگاه مجمل اظهار شکستگی در نزد خلق
موجب خفت و سنگ شکست عزت باشد زبان اظهار بحرف سوال کشودن و کردن طمع بر سفره نعمت ایشان دراز نمودن چگونه خواهد بود لمؤلفه
چه جای حلق کشائی زبان بحرف طلب ٭ که هیچ یکی ز ابرویت جنبش لب ٭ و از فواید و فرای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
که ذل اعظم من الطمع و ایضاً از جمله کلمات آنحضرت است لا تستحذ من الطمع و نیز آنجناب فرموده که ادل کا الطلب حاصل مضمون
این کلمات صدق مشحون که هر حرف از آن دیده دل را سبق دنیا دکلا کوشی جانرا ملکیا دری بر بهاست انکه خواری و مذلتی عظیم تر و دشوار تر
از خواری طمع و مذلت طلب نیست جمع نادان که عاق شوریشان از مغز بریست ساخته اند کسان خواری از عزت نشناخته می پندارند که فقر
و شرف را مدار ریت و فقر شکستگی رسید عالم را بان افتخار میفرمود باعث مذلت بلکه خواری را مخصوص پریشانی میدانند و در ملک
جامه و دستار را دو ربحان پرده میخواهند و از اینجهت تا اندک عسرتی روی داد جامه و دستار و کهنگی نهاده با مال روی شان وان بسیدی
و از بخیلان نامرد صد گونه سخن پسرو مینوشند گاه از سخنی که رشکی عیال عالی باب میکنند و گاه از شرح بی برگی اطفال نخل آسانی جهانرا
از ریشه بر میکنند لحظه آستین در دیده را طومار شکوه شکستگی میسازند و زمانی از چرکینی گریبان طبیبان شکایت دوران بر گردن می اندازند
و گاهی با زبان ریشه دستار پاره پاره حرف بی سر و سامانی میگویند و گاهی بپای سخن در رنگ کفش و موزه طریق سکستان اظهار بیحیى
می پویند تا انجد که بنا اظهار پریشانی در صد دیناری جمع کرده دستار و جامه را نو میسازند و بهزار جر ثقیل کره منت دونان بخیل را برگرفته
بر دوش سربلندی خود می نوازند و منظورشان از انچه بر لباس پوشیدن عیب پریشانی ما مفلس است غافل از اینکه نهفتن این عیب
موجب پیدائی صد عیب دیگر و گریز از این خواری مستلزم گرفتاری بخواری از آن بمراتب مثل این جمع ساده لوح مثل آن زن رعنایست
که بغیر یک پیراهن لباسی در بر نداشت ناگاه برد نامحرم بر خورده از غایت حیا نخواست که آنمرد روی آن بد بیند دامن پیراهن خود را برگرفته
روی خود را پوشید و ندانست از آن حجاب چگونه فضیحتی لازم می آید مجملاً صاحب نظران هوشیار و قدردانان گوهر اعتبار میباید که دست
طلب از مال و منال دنیوی بخوری بر بسته در پاس عزت خود بجان کوشند دامن جز از غبار اندیشه بر و زیر افشانده قطره آب روی خویش
به دریا دریا دُر و گوهر نفروشند چنانکه صدق مشحون کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تصدیق این مقال میفرماید که من کرمت علیه نفسه هان علیه
المال ملخص معنی انکه کسی که عرض خود را گرامی و عزیز میدارد و مال دنیا را سهل شمرده برای آن عرض و اعتبار خود را از دست نمیدهد

لمؤلفه

لمؤلفه خون خود را میتوان در پای دشمن ریخت لیک ٭ آبروی خویش پیش دوست نتوان ریختن ٭ دیگر انکه صفت خبیثه طمع
مخدوم را خادم میسازد و آزاد را به بندگی می اندازد چنانکه از صاحبان این صفت مشاهده میکرده که پیوسته در رکاب ارباب جاه و دولت
میدوند و در برابر اهل دنیا دست ادب بر سینه مینهند و اگر باعتقاد ایشان طالع یاری کرده بارجاع خدمتی سرافراز گردند چون نوز
نظر سرافرازی رنگ سپاهید و مانند بیک و در مشیت آبرو زدب می آسایند ناگر حین آن تنک غنچه انقباض طمع بر داغ
خنده و میوه مرادشان از شاخ کشیدن گردن طمع بحصول پیوندند و از سخنان حقایق بنیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که لا
تسترقنک الطمع و قد جعلک الله حراً حاصل انکه خدای تعالی ترا آزاد آفریده زنهار خود را برای طمع بنده کسان مگردان و نیز
بعضی از اکابر فرموده که العبید ثلثة عبد رق و عبد شهوة و عبد طمع یعنی بندگان سه قسمند یکی بنده رق که خریده و فروخت
دراه و جایز است دویم بنده شهوت که خواهش نفس شوم اسیر و مقهورش ساخته و طوق بندگی بر گردن خودسری و اختیارش
انداخته سیم بنده طمع که برای سیم و زر دنیا خط غلامی بنا کسان نهاده است و نیز حکی بعضی از هوشمندان که الیاس حر والرجا
عبد گویند عارف هوشیار و کودکی در رهگذاری دید که هر یک نانی در دست و بر نانی یکی قدر عسل و بر نان دیگری کامه بود کودکی
که کامه داشت نان دیگری که عسل داشت گفت سگ من شو تا ترا عسل دهم گفت سگ تو شدم آن کودک انگشت از عسل ناشر
گرفت و بر سبیل ادا و افتاده بهر جانبش میکشید و او از رغبت عسل دید و بانگ سگ میکرد آن مرد آگاه متوجه همراه خود گشته گفت اگر
این کودک بکامه خود ساخته طمع در عسل آن دیگری نکردی سگ وی نگردیدی لمؤلفه زنان خورش بهر کسی روی زمانه با نازی شکر
بلبی ممنون شدن نمی ارزد ٭ و گاه هست که اطاعت فرمان برداری ظلمه و طواغیت روزگار برای طمع بجائی میرسد که بالکلیه دست
از بندگی حق برداشته از ارتکاب اقبح قبایح و اعظم فضایح پروا نمیدارند و در گرفتن دامان معصوم و سرشت آشنائی حضرت
معبود را کرده برای استرضای حکام و سلاطین مخالف حضرت رب العالمین را سهل میشمارند نشنیده که از بیشتری طمع از بنده
جان فشانان خلفای اموی با خاندان کرام نبوی صد از ظلم و ستم جفا بر فرع هر دست وارکان کج نهادی هواخواهان عباسیان
چه تیرهای جور و جفا بر تن و جان اولاد مصطفی ص نشست از آنجمله در عیون اخبار الرضا ع مذکور است حکایتی که ملخص مضمون آن
اینست که آواره بیابان کفر و ضلال هرون الرشید به سکال وقتی که دامان پاک خراسان بلوث وجود خود آلوده در طوس بود
شبی از شبها کس نزد حمید بن قحطبه طائی فرستاده و برا طلبید آن لعین حاضر شد دید شمعی میسوزد و شمشیر برهنه در پیش وی نهاده است
و خادمی بر پا ایستاده هرون متوجه وی گردیده گفت کیف طاعتک لامیر المؤمنین یعنی اطاعت و فرمان برداری تو مرا در چه مرتبه است
و تا چه غایت است حمید گفت در این مرتبه که جان و مال در راه تو فدا کنم هرون سر فرو افکنده ورا رخصت مراجعت داد و حمید
بمنزل خود بازگشته هنوز قرار نگرفته بود که هرون باز کس فرستاده و برا طلبید چون حاضر شد دیگر باره همان سؤال از او کرد حمید
گفت اطاعت دیگر که من است بتر در این مرتبه است که جان و مال در راه تو نثار و اهل و اولاد خود را برای تو فدا سازم هرون تبسم
کرده دیگر باره و برا رخصت کرد شب نیمه نگذشته بود که بار دیگر احضار حمید فرمان داد چون داخل شد بار دیگر انگشت امتحان بر لب

[illegible]

در مذمت طمع است

وی زده همان سؤال را اعاده نمود حمید گفت فرمان برداری و اخلاص من با تو باین غایت که جان و مال و فرزند و زن را در ره تو
دادم و ایمان نیز گذارم هارون پلید چون این سخن را ازوی شنید کلمهای خنده و سرور از جامی طمع آن ناپاک مغرور شکفت گفت
این شمشیر را برگیر و آنچه این خادم میفرماید بتقدیم رسان آن سرشته طینت ناپاک آن تیغ را بدست بیباکی گرفت با خادم روانشد
تا بدر خانه رسید در گشوده داخل گردیدند چاهی دید درمیان خانه و بر اطراف آن خانه سه خانه دیگر که درهای آن البته بود خادم کلید
گشود بیست نفر سادات علوی و فاطمی در آن خانه بودند گیسوان افکنده بعضی پیر و بعضی میانه سال و بعضی جوان خادم گفت
امیر المؤمنین یعنی هارون ملعون امر نموده که این جماعت را بقتل رسانی پس ایشانرا یک یک بیرون آورده و آن کافر سنگدل گردن
بزد تا مجموع آن بیست نفر از حیات تشنه جگر آب حیات جاودانی نوشیدند و ایشانرا در آن تیغ بیدریغ بروضه جنت خرامیده خلعت کرامت
پوشیدند آنگاه خادم سرها و جسدهای پاک آنقوم بیگناه را در آن چاه انداخت و در خانه دیگر را گشود همچنان بیست نفر دیگر
همگی از نسل پاک علی و فاطمه در آن خانه حبس بودند و در آن خانه خادم گفت این جماعت را نیز بفرمان خلیفه باید بقتل رسانی پس
ایشانرا یکان یکان از آن خانه بیرون میکشیدند و آن شقی بیمروت آن گلهای بوستان نبوت را داس ستم میتراشید و خادم در چاه
می انداخت پس در خانه سیم را گشودند آنجا نیز بدستور بیست نفر از سادات عالی درجات علوی و فاطمی بودند و ذوایب گیسوان
افکنده بودند ابر ایشان نهاده خادم بقتل ایشان نیز اشاره کرد یک یک را بیرون آورده تا نوزده نفر از ایشانرا شربت هلاک چشانید
حمید لعین گوید که چون نوبت به بیستمین رسید و آن شخص معمر بود خطاب بمن کرده گفت وای بر تو ای میشوم چه عذر خواهی آورد در روز
قیامت چون نزد خدا و رسول خدا آئی و حال آنکه شصت نفر از اولاد او را بقتل آوردی که از نسل علی و فاطمه بودند چون این سخن
شنیدم رعشه بر اعضای من افتاد و خادم از روی غضب بمن نگریسته بر قتل وی تحریص نمود پس پیش رفتم و او را نیز بقتل رسانیدم
الحاصل امتثال فرمان هارون بدین غایت از ارتکاب عمل بدین شناعت از طمع مال و جاه به تنهائی یا با اقسام طمع بود که چون آن خدمت
بتقدیم رسانید از خشم و غضب هارون محفوظ و از عطایا و جوایز او بهره مند و محظوظ گردد و اگر بر خصوص این عمل جایزه منظور نموده
بارتکاب آن برای طمع نموده باشد بر ظاهر است که حب مذکور و امثال آن او جز زمان از لا اختیار ملازمت جابره و فراعنه بطمع مال
جاه کرده و میکنند که شاید برسد نوکری و چاکری بمناصب عالیه و انعامات متوالیه برسند و بنابراین همگی همت برآن میگمارند
که وقت و بیوقت در دربار باشند و لحظه از نظر غایب نگردند تحمل امور شاقه نمایند و خدمات مشکله بتقدیم رسانند با این که سعی
مقرب حضرت و شایسته هر گونه خدمت میشوند و ادراک مرتبه چنین منشأ ارتکاب عمل چنان که عبارت از قتل شصت نفر سید
بیگناه باشد میگردد پس باعث اصلی بر صدور امثال این قبایح که حرص و طمعست و با این صفت زشت خلاصی از جنگ معاصی
بلکه متعذر و لهذا جناب ولایتمآب امیر المؤمنین ع فرموده کیف یملک الورع من یملکه الطمع حاصل معنی آنکه چگونه مالک میتواند شد
ورع و پرهیزکاری را کسی که طمع مالک او شده و ویرا مسخر گردانیده است طهرنا الله تعالی و سایر المؤمنین من ادناس هذه الرذائل
بمحمد و آله ذوی المناقب و الفضائل عقده دیگر آنکه این صفت هر چند بکرم عقل و خرد را که سرمایه سعادت دنیوی و اخروی

ولیث

در مذمت طمع است

ولیث حیرم آدمی بآن قوت از کیسه تعرف اینکس هر مایه و رونق کان طریق استقامت را براههای دور و دراز خیالات باطله
بدبار حرمان منتهی میشود و دلالت مینماید چنانکه از اوضاع و اطوار صاحبان این صفت مستنبط و مشاهده میگردد که برای انگشت عسل
دو کاسه زهر هلاهل نیز نوشند و طمع جاه صد رنگ لباس رسوائی میپوشند از پی سراب بعده و روغن عمری در بادیه انتظار گذشته میباشند
و در تحصیل مرهمی خراط بناخن حسرت میخراشند برای کلاهی دستاری میبازند و بجهت نعل کفشی پاره میسازند هر جا دو کس باهم راز
گویند بامید آنکه شاید به تمهید عطائی باشد گردن طمع میکشند و هر سخنی که در آن حرف نفعی بود هر چند محال باشد بی تامل باور
میکنند از اشعب طامع که باین صفت خبیثه در عالم مثلست پرسیدند که طمع تو در چه پایه و حرص تو در چه غایت گفت هرگاه از خانه
کسی دودی بلند گردد من نانی چند مهیا میکنم از آنچه شاید که مطبوخ حصه حیات من فرستند و اگر در جائی دو کس باهم مشورتی کنند گمان
میکنم که بیت وصیتی برای من کرده پیرسته دامان گشوده دارم که اگر کسی از جائی بجای چیزی اندازد یا مرغی در هوا زخمی خورده باشد
بدامن من افتد و چون از بازار مسگران گذرم سفارش کنم که مطرقه بشدت کوبند تا ظرف مزرکن گردد با میدانکه روزی طعامی در آن گذشته
و نزد من آورند خشنه گردد مجملاً امثال این افعال ابلهانه و اطوار احمقانه از صاحبان حرص و طمع بسیار رسانده میگردد و بعضی از اکابر
در این مقام قصه بس تمام ذکر نموده اند که وقتی صیادی مرغکی که او را چکاوک میگویند صید کرد مرغ از صیاد خود پرسید که او را چه خواهی
کرد گفت ترا ذبح کرده گوشت ترا خواهم خورد گفت گوشت من آنقدر نیست که ترا سیر کند ولیکن من ترا سه خصلت یاد دهم که بیشتر از
خوردن گوشت من بکار آید یکی از آن سخن را میگویم که در دست توام و دویم را وقتی که مرا رها کنی و بر شاخ درخت نشینم و سیم را
چون بر قله کوه مقام گرفتم صیاد گفت اکنون خصلت اول را بگو گفت لا تلهفن علی ما فاتک یعنی بر آنچه از تو فوت شده از مال
دنیا دریغ مخور پس صیاد ویرا آزاد کرده چون بر شاخ درخت نشست گفت آنچه محال باشد وقوع آن باور مکن و چون از آنجا بقله
کوه بپرید گفت ای نادان اگر مرا ذبح میکردی هر آینه از حوصله من دو دانه گوهر بیرون می آوردی که هر یک بوزن بیست مثقالست صیاد
چون این سخن بشنید از غایت سفاهت و نادانی آغاز افسوس و پشیمانی نموده لب حسرت بدندان گزید آنگاه گفت که خصلت
سیم را بگو گفت چگویم که دو سخن که اکنون ترا آموختم فراموش کردی ترا گفتم آنچه از تو فوت میشود افسوس مخور و ترا نصیحت کردم که
وقوع آنچه محال باشد باور مکن نگوئی جثه من از گوشت و خون و پر و بال بیست مثقال نیست چگونه در حوصله من دو گوهر که هر یک
بیست مثقال باشد میتوان بود آنگاه بپرید و رفت و این مثال احوال جمعیست که در وقت طمع دیده بصیرت ایشان از ادراک حق کور
و از غلطات و دواین صفت نامحمود چراغ عقل و شعور ایشان بی نور میگردد چنانکه جناب ولایتمآب حضرت امیر المؤمنین ع فرموده اند که اکثر
مصارع العقول تحت بروق المطامع حاصل معنی آنکه جائی که عقلها در آن از پا در می آیند و بهلاک میافتند بیشتر در زیر شعاعهای
طمعهاست مراد اینست که هیچ چیز عقل آدمی را آنقدر تباه و از هیچ غباری آئینه وجدان آنچنان تیره و سیاه نمیگردد که از طمع بجمله
مفاسد عیوب مذکوره و صفت طمع و سؤال را لازم و صاحبان عقده فرهنگ را بجهت دامان نام و ننگ از حبل آن فرض و حتم است
و قطع نظر از مفاسدی که بآن مترتب قلم صدق رقم اشارت بآن نماند هر لحظه طامع را اغلب دامان امید از نقد مدعای خالی و ول

کفتگوی میرغ و صیاد

در مذمت طمع

بستگان یاری خلق را مغرور این بیت خالی مباش لمؤلفه حاصل نصیب مزرع امید مانشد ۶ هرچند بخشیم بخاک ابروی چون شما
بمصداق این گفتار روایتست که شیخ کلینی در کافی از حسین بن علوان ذکر نموده و حاصل مضمون آن اینست که وقتی برای طلب علم در یکی از
مجالس درس بودیم خرجی من در بعضی از سفرها تمام شده بود یکی از یاران گفت در این عسرت و پریشانی که داری امید بکه داری
که کار را اصلاح کند گفتم بفلان گفت چون چنینست بخدا قسم که او حاجت ترا بر نمی آورد و مطلوب ترا بحصول نمی پیوندد گفتم
چه میدانی گفت بدرستی که حضرت ابی عبدالله برای من حدیث کرد که در بعضی کتب سماوی خوانده که الله تبارک و تعالی میفرماید که وعزتی
وجلالی ومجدی وارتفاعی علی عرشی لاقطعن امل کل مؤمل غیری بالیاس ولاکسونه ثوب المذلة عند الناس ولانحینه
من قربی ولابعدنه من وصلی الی آخر الحدیث چون کلام مذکور طولی داشت جهت رعایت اختصار عنان کمیت قلم را از وادی
تحریر منعطف ساختم و بذکر حاصل معنی و خلاصه مضمون آن پرداختن انسب خواهد بود و آن اینست که قسم بعزت و جلال و بزرگی و ارتفاع
من که هر آینه قطع کنم امید کسی را که بغیر من امید داشته باشد بنا امیدی و بپوشانم او را جامه مذلت و خواری در نزد مردمان و از قرب خود
دور گردانم و از کمال نزدیکی خودم دورش میگردانم آیا امید بغیر من میدارد و در غیر مرا میکوبد یعنی حاجت خود را از دیگران میجوید و حال
آنکه کلید درهای بسته در دست منست و در کرم حاجت گذاری من بازست برای کسی که مرا خواند پس کیست آن کسی که برای رفع نوائب
خود بمن امید داشته باشد که من رفع آن نکرده قطع امیدش کرده باشم و کیست آنکه در وقوع مصیبتهای بزرگ بمن امید نجات داشته باشد که من
نا امیدش ساخته باشم امیدهای بندگان خود را نزد خود حفظ و ضبط کرده ام یعنی بعضی از مقاصد ایشانرا در دنیا برای حکمتی برنیاورده
نگاه داشتم که ذخیره عقبای ایشان باشد بنگاه من راضی نشده و پر کردم آسمانهای خود را از کسانی که ملول و مانده نمیشوند از تسبیح یعنی
از فرشتگان و فرمان دادم ایشانرا که نبندند درهای میان من و بندگان من پس اعتماد بقول من ننموده اند آیا نمیداند کسی که او را مصیبتی
از مصیبتهای من پیش آید که هیچکس جز من مالک کشف آن مصیبت و قادر بر دفع آن نیست مگر بعد از اذن من پس چرا مرا گذاشته بغیر من امید
میدارد و عطا کردم برابر جود و بخشش خود آنچه از من سؤال نکرده بود یعنی بی طلب نعمتی برو دادم و بعد از آن از او باز گرفتم باز سؤال
ننمود که سائل خود را اجابت میکنم آیا من بخیلم که بنده مرا بخیل میشمرد آیا نیست جود و کرم از من آیا نیست عفو و رحمت بدست من آیا
نیست اینکه من محل آمال بندگانم یعنی منع و عطای امیدهای ایشان در دست منست پس منقطع میسازند امیدواران از امید داشتن بغیر من
که ایشانرا نا امید گردانم پس اگر اهل آسمانهای من و اهل زمینهای من همگی امید و آرزو کنند بعد از آن هر یک از ایشانرا عطا کنم مثل آنچه
همه ایشان آرزو کنند از پادشاهی من بقدر عضو مورچه کم نمیشود و چون کم شود پادشاهی که من قیم آنم پس بد حال آن کسانی که از
رحمت من امید ندارند و بد حال آنکسانی که عصیان کردند و از من اندیشه ننمودند الحدیث و نظیر این حدیث شریف در کتب معتبره بسیار
وارد است و قطع نظر از آنها بر هر ذی شعوری که فی الجمله تتبع اوضاع و اطوار روزگار نموده و راه آشنائی ابنای زمان را بقدم تجربه
پیموده معلومست که تخم آرزو را در مزرعه شوره زار دلهای خلق جز در خاک بیستی فراموشی پوسیدن و نخل تمنا را از دم سردی گرمی
ظاهری لیمان کرم ناچیز لباس بی برگی و عریانی پوشیدن حاصلی نیست پس سزاوار آنست که آدمی نقش امید آن و این را بکزلک

توکل

در صفت غلبه طمع

توکل و یقین از صفحه خاطر حک سازد و رشته آشنائی مرد و زیر را بقوت رمیدن گسسته خود را بگلشن جانفزای ومن یتوکل
علی الله فهو حسبه اندازد و مراد خود را از دری جوید که جز قفل بستگی همه را بر آن در بار نیست و در پرده مقصود از درگاه
حق معبودی کند که غیر نومیدی همه را از او مطلب که بینی در کنار و دردمندی از گزند ناقه نالد که دست مرحمت الهی خار احتیاج
از دل بر نکند و چنانکه از دست دعا عرضه پریشانی بلند سازد که کجور اجابتش دست در کیسه حاجت گذاری کند مور ضعیف را
بروزی رسانیدنش پشت امید قویست و عنکبوت ناتوان بکمند جذبه روزی رسانیش کرم بالا رود و کرم هدست و بارها در طلب ارزاق
هر تن درست و پاکرده و بشاه لاغر او لوش از چاه سر آبدان خلایق لبریز بر آورده آورده اند که وقتی در زمان فرمانروائی حضرت
حضرت سلیمان ع بر کنار دریائی نشسته بود مورچه را دید که دانه گندمی برگرفته بجانب دریا میرود تا بکنار آب رسید ناگاه
کشفی سر از آب بر آورده دهان خود را گشود و آن مورچه بدهان وی رفت کشف سر بآب فرو برد تا زمان طویلی بر آمد حضرت
سلیمان ع از آن امر عجیب متعجب گشته غریق بحر تفکر گردید تا بعد از زمانی آن کشف سر از آب بر آورد و دهان خود را گشوده آن
مورچه بیرون آمد و دانه گندم با او نبود حضرت سلیمان آن مورچه را طلبیده استکشاف آن امر نمود گفت یا نبی الله در قعر این
دریا سنگی مجوف است و در جوف آن سنگ کرمیست نابینا و خدای تعالی آن کرم را همانجا خلق کرده و توانائی ندارد که جهت طلب
معاش از آنجا بیرون آید و مرا متکفل روزی او ساخته که دانه برگرفته ببری او برم و این کشف را مسخر وی گردانیده که در کام
خود مرا جای داده بگذرد آب مرا بآن سنگ میرساند و دهن بر رخنه آن سنگ گذاشته من از دهان او بر می آیم و بجوف آن سنگ
میروم و چون روزی او را باو رسانیدم دیگر باره بدهان کشف می آیم و او مرا بکنار دریا میرساند حضرت سلیمان ع پرسید که آیا
از آن کرم تسبیحی شنیدی گفت آری میگوید که یا من لاینسانی فی جوف هذه الصخرة تحت هذه اللجة برزقک لا تنسی
عبادک المؤمنین برحمتک یا ارحم الراحمین حاصل معنی آنکه ای آنکسی که فراموش نمیکنی مرا در جوف این سنگ در قعر
این دریا و روزی بمن میرسانی فراموش مکن بندگان مؤمن خود را و برایشان رحمت کن ای رحم کننده ترین رحم کنندگان
و در بعضی احادیث مذکورست که جناب اقدس محمدی ص وقتی بشعبی از کوههای مدینه رفتند راوی گوید که من نیز در خدمت
آنجناب بودم آنحضرت داخل وادی شدند و بعد از آن بدست مبارک اشاره فرموده مرا طلبیدند رفتم ناگاه مرغی دیدم
بر درختی نشسته و منقار بر هم میزد آنسرور فرمودند که میدانی این مرغ چه میگوید گفتم نه فرمود که میگوید اللهم انت العدل
الذی لا یجور حجبت عنی بصری وقد جعت فاطعمنی یعنی ای معبود بر حق تو آن عادلی که ستم نمیکنی مرا نابینا ساخته
و من گرسنه شده ام مرا طعمه ده در آنوقت ملخی متوجه وی شده بدهان او رفت بعد از آن دیگرباره آنمرغ منقار بر هم میزد آن
حضرت فرمودند که میدانی چه میگوید گفتم نه فرمودند که میگوید من توکل علی الله کفاه ومن ذکره لاینساه یعنی کسی که توکل بر خدا
نموده کار خود را باو انداخت او کفایت وی کرده کارش را ساخت و کسی که یاد حضرت حق نمود او را نیز فراموش نکرده بتدارک
احوالش پرداخت پس حضرت خواجه عالم ص این مضمون را فرمودند که کیست آنکسی که من بعد برای روزی دلگیر گردد و روزی

میجوید صاحب خرد سازیاد از آنکه دی روزی خود را میجوید فطم بی عکس هرگز غاند عنکبوت از رزق را روزی رسان برسید
دیز از جمله رزاقیت الهی کرتبلی بخش شکلات امرش روزی میتوانند شد خلقت مرغ سقاست و آن مرغی قوی و بزرگ
جثه است چنانکه مشاهده شده در زیر حلقوم آن پرده مانند مشک مخروق کرده و از آنجهت آنمرغ را سقا میگویند که مرغان
ضعیف که در بیابانها بی آب میباشند آب میرساند و کیفیت آنرا بر این وجه نقل کرده اند که آن مرغان سقا بالهام حضرت حکیم
تعالی شانه آن پرده‌های شبیه مشک را که در زیر حلقوم آن است از آب پر کرده به بیابانهای بی آب میبرند و آن مرغان ضعیف ایشانرا
میشناسند و چون از دور پیدا میشوند بر گرد ایشان جمعیت مینمایند ایشان نیز چون آن مرغان را دیدند بر زمین فرود می آیند
و حلقوم خود را بر زمین نهاده منقار میگشایند و آن مرغان فوج فوج می آیند و از منقار ایشان آب میآشامند و سیراب میگردند و بعضی
ذکر ایشان این است فتبارک الله احسن الخالقین الحاصل حضرت خلاق واحد و رزاق بنده پرور در جلت عظمته و عمت نعمته برکرا
جان داده نان داده و هرآفریده را که رخنه دهن گشاده لقمه در خور آن نهاده مؤلفه جان چنان بکس خداده خدا ! زانکه از نان بایع
بار بر جا بار ترا انجا که لطف یزدانست ! گر و نانی بدست تو جانست لا این کردعت دارنان میجوز ! چون گرور فت وقت جان
میجوز ! روزی تو اگر چه بس باشد ! ابکسب قوت نیز باشد ! ما ترا نزد او بر دل شتاب ! ورنه او رد مبتو در خواب !
کار روزی چه روز جان مبرست ! گر ره آورد روز روزی تست ! قال الله تبارک و تعالی فی سورة الهود و ما من دابة
فی الارض الا علی الله رزقها حاصل معنی آنکه نیست هیچ رونده در زمین یعنی هیچ ذی حیاتی مگر آنکه بر الله تعالی است
روزی آن صاحبان شعور و آگاهی مصدقان وعده که جز بحبل المتین آیه شریفه هیچ متمسکی نبودی که دست اعتقاد بآن
زده خورد را از جا هسازنکرده عمیق تلاش رهانند چنین آیه ایشانرا کافی و مرض اندیشه روزیشانرا شافی بودی که زبان
بیان وحی الهی برای تسلی پامشوش خاطران اندیشه از این معقول سخن بیش از آن گفته و کلمهای اشفاق و احسان جهت
تقویت ما دماغ ایمان ما بی توکلان از زبان کتاب بسیست زیاده از آن شکفته است که از غایت کثرت گنجایش شرح
و بیان و تبیان اعلام را بارشته طول کلام گلدسته بندی آن امکان نداشته باشد آنا بخلد و عدة الداعی مذکورست که جناب
اقدس سبحانی در بعضی از وحیهای خود فرموده که یا بنی ادم خلقتک من تراب ثم من نطفة فلم اعی بخلقک او یعیی
رزقک اسوق الیک فی حین حاصل معنی آنکه ای فرزند آدم آفریدم ترا از خاک و بعد از آن از نطفه خلق کردم پس در آن
عاجز گشتم آیا ما عاجز خواهم کرد نان که آنرا بسوی تو رسانم در وقتش بتو رسانم و در وصایای حضرت سید المرسلین است
که ابوذر را در آن مخاطب ساخته مذکورست که یا اباذر لوان ابن آدم فر من رزقه کما یفر من الموت لادرکه الرزق
کما یدرکه الموت ملخص مضمون اینکه اگر فرزند آدم از روزی خود بگریزد چنانکه از مرگ میگریزد هر آینه دریابد او را روزی او
چنانکه دریابد او را مرگ گفته اند در حق حضرت کلیم الله ع گفت تو ذی فرعون و هو یدعی ربوبیت یعنی خداوندا
آیا روزی فرعون را میدهی و حال آنکه دعوی خدائی میکند حضرت واهب المنن فرمود روزی ده دوست و دشمن تعالی شانه

فرموده که یا موسی اگر فرعون ترک عبودیت کرد من ترک ربوبیت نمیکنم مؤلفه میدانم اگر با راه و رسم بندگی ! خدای مانگرسیلم
آیین خدائی را ! طرفه اینکه آدمی نادان با دعوی تصدیق ایمان باین همه اخبار و آثار خاطر جمع نکرده برای نان و آب پیوسته
در تفرقه و اضطراب میباشد و با چندین امور غریبه و آثار عجیبه که از الطاف الهی در مدت عمر دیده و شنیده و هیچ صبح و شامی
بوده که زلال نوالی از بحر احسان کریم متعال در جدول حیاتش روان نگردیده روز و شب دل مهرآرایش برای معاش گرفتار
کدورت و تیره میباشد مؤلفه دایم رسیده روزیت از مطبخ کرم ! روزی چه میخوری غم روزی چه میخوری ! چه شباهت آدمی
با حال آن جانور که نقل کرده اند که در بیشه کوه قاف مقام دارد و در گرما و سرما بی چیزست و هر روز گیاه هفت صحرا بخورد
و آب هفت دریا بیاشامد و هرشب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد و بعضی مفسرین در تفسیر آیه ان الانسان خلق
هلوعا گفته که هلوع جانور مذکورست و حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی تشبیه بآن کرده است و بعضی دیگر
ما بعد آنرا که اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا است تفسیر هلوع گرفته اند مجملا رتبه روزی کسان در کارخانه خلق
خداوند روزی رسان مرتب و مهیا و ما هیچ مسلکان را اول در برته اندیشه کداختی و جان شیرین را طعمه غصه آن ساختی عجب
و عجایب لیکن مصلحت هرکس باشایسته قدری از آن ساخته و دست حکمت بالغه اش در حوزه مرد انی لقمه ساخته است الهی اگر
اصری را وظیفه روزی نه باندازه خواهش نفس باشد و معاش به تنگی گذرد چون سر رشته آن در کف کفایت حضرت حکیم علیمست
عزشانه ببایید بآن خورسند و راضی گشته از دل و زبانش جز حمد و شکر سر نزد و سر خط بندگی خود را از جبین خط بطلان
کشد الم سک دستی را سر با بحث شکر دستی نگرداند بلکه کار خود را بگشاده روئی گذراند و در هر امری در امور دین و امن توکل را از
دست نده و کار خود را در همه باب با حسن کفایت حضرت مسبب الاسباب نهد مؤلفه واعظ مباش غافل بحکم بکار کار ! یعنی که وا گذار یکی
کار خویش را ! و مخفی نماند که مراد از توکل نه آنست که آدمی بالکلیه دست از جستجوی رزق کشیده پای طلب کاری جامه بیکاری
بپیچد و در کنج آسایش روز و شب منتظر باد او در روزی بیکار نشیند چه این شیوه در آئین شرع ناپسند و مذموم و صاحب این صفت
از نیل مقصود نا امید و محرومست چنانکه در کتاب دعای کافی روایت حدیثی که ملخص معنی آن اینست که کسند که دعای این
مرد و میکرد و بدرجه اجابت نرسید یکی مردی که خدا تعالی او را مالی روزی کرده باشد و وی آنرا بجا در غیر مصرف کرده باشد
و بعد از آن گوید بار پروردگارا روزی ده مرا پس گفته شود در جواب او که آیا روزی ندادم ترا دوم مردی که زن خود را نفرین
کند پس در جواب گفته شود که الم اجعل امرها بیدک یعنی آیا اختیار طلاق او را بدست تو نداده ام سیم مردی که در خانه خود
نشیند و گوید خداوندا مرا روزی ده پس در جواب او گفته شود که الم اجعل لک السبیل الی طلب الرزق آیا راه طلب روزی بر تو
گشاده و قدرت بر سلوک آن طریق ترا داده نشده است و در کتاب معیشت کافی از علی بن عبد العزیز منقولست روایتی
که حاصل مضمون آن اینست که حضرت ابو عبد الله احوال عمر بن مسلم را از من پرسیدند گفتم فدای تو گردم رو بعبادت آورده و ترک
تجارت کرده فرموده که وای بر او اما علم ان تارک الطلب لا یستجاب له یعنی وای براو آیا ندانسته که دعای ترک کننده طلب

روزی مستجاب نمیکرد و بدرستی که قومی از اصحاب رسول خدا ص وقتی که آیهٔ و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا
یحتسب نازل شد در خانهها و دکانهای خود را بستند یعنی ترک معاملات نموده در خانهها نشستند و رو بعبادت آوردند و گفتند
قد کفینا یعنی خدای تعالی کفایت امر ما نموده روزی ما را تعهد فرموده دیگر چه حاجت که در طلب آن رنج بریم این خبر بحضرت پیغمبر ص
رسید ایشان را پیغام فرستاده فرمود که چه چیز شما را براین داشت گفتند یا رسول الله تکفل لنا بارزاقنا فاقبلنا علی العبادة
حضرت فرمود و من فعل ذلک لم یستجب له علیکم بالطلب بدرستی که کسی این کار کند یعنی دست از طلب رزق کشیده از خدا
رزق خواهد دعای او مستجاب نمیکرد و برشما باد که طلب نمایید و بقدم جستجوی طریق کسب معاش نمایید که سعی در آن و تلاش
ناچار است و خداوند عالم جل و علا راههای تحصیل آنرا بر خلق گشوده و قوت جسم را بدر شعور بر آن راهها دلالت فرموده است
و از آنجمله زراعت و دهقانیست که آب جوی حکمت و بنیاد زیست و تخم خوشه عزت و سرافرازی زمین سختی ایام را تخم است در جزء
معیشت با تخم داس خفا از ریشه نی افلاس است و خرمن اندوز جمعیت حواس باران کشت زار امید خاریست و سرچشمه جویبار کامرانی
باغبان گلشن عز و اقبالست و دهقان صحرای وسعت احوال مقدر قنات روزیست و آبیار بوستان فیروزیست در کتاب کافی
از حضرت ابی عبدالله ع منقولست که کیمیای اکبر زراعت است و در همان کتاب از آن جناب ماثور است که در حق زارعان فرموده که هم
یوم القیمة احسن الناس مقاما و اقربهم منزلة و یدعون المبارکین زراعت کنندگان در روز قیامت بحسب جاه و مقام از
مردمان نیکوتر و بحسب جاه و مقام بدرگاه الهی نزدیکتر باشند و خوانده میشوند صاحبان برکت و نیز در همان کتاب از حضرت ابی جعفر ع
روایت کرده که پدرم میگفت خیر الاعمال الحرث تزرعه فیاکل منه البر و الفاجر اما البر فما اکل من شیء استغفر لک و اما
الفاجر فما اکل منه من شیء لعنه و یاکل منه البهایم و الطیر خلاصه مضمون آنکه بهترین کارها زراعت است بیان آنکه زراعت
میکنی و نیک و بد از آن محظوظ شوند آنچه نیکان محظوظ شوند برای تو استغفار میکنند و آنچه بدان محظوظ شوند ایشان را لعنت میکنند و نیز
چارپایان و پرندگان از آن محظوظ و منتفع میگردند و نیز در کافی از علی بن ابی حمزه مرویست روایتی که مضمون آن اینست
که دیدم حضرت ابی الحسن ع را که کار میکرد در زمینی که متعلق به کار آنحضرت بود و قدمهای مبارک آنحضرت بعرق فرو رفته بود
گفتم جعلت فداک این الرجال یعنی ملازمان و چاکران تو با علاوه این کار کجایند که شما خود مرتکب این کار و متحمل این آزار
شده اید فرمود یا علی قد عمل بالید من هو خیر منی و من ابی فی ارضه یعنی بتحقیق که کار کرده است با دست کسی در زمین
خود که از من و پدرم بهتر بوده گفتم کیست آنکه از تو و پدر تو بهتر بوده فرمود رسول خدا و امیر المؤمنین ع و پدران من همگی بدست خود کار
میکردند و این از کارهای انبیا و مرسلین و از اعمال اوصیا و صالحین است و در کتاب مذکور از حضرت ابی عبدالله ع مرویست
حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که امیر المؤمنین ع بیل بر زمین میزد و زمین کشت میکرد و رسول الله ص خرما را بدهان مبارک میمکید و غرس
میفرمود و همان ساعت سبز گشته از خاک میرست و امیر المؤمنین ع هزار بنده از مال خود بکسب رنج و دست مبارک خود آزاد کرده و در
کتاب از ابی عمرو شیبانی روایت شده که گفت حضرت ابی عبدالله ع را دیدم بیلی در دست و آزاری درشتی در بر داشت و در حائطی

که متعلق

در مذمت طمع

که متعلق به کار وی بود کار میکرد و عرق از پشت مبارک آنحضرت میریخت گفتم فدای تو گردم بیل را بمن ده که تو را کفایت کنم یعنی
آنچه باید کرد من بتقدیم رسانم فرمود که انی احب ان یتاذی الرجل بحر الشمس فی طلب المعیشة یعنی بدرستی که من دوست میدارم
که آزار کشد مرد بسبب گرمی آفتاب در طلب وجه معاش و از این قبیل اخبار و آثار از ائمهٔ اطهار ع که زارعان تخم معارف و حقایق
و باغبان گلشن معاش و معاد خلایقند در فضیلت زراعت و دهقانی بسیار ماثور است و کشت و زار این عمل جمعیت آثار را
همین حاصل زمانه بس که آدمی با آن مستغنی از التفات عام و خواص که بآسانی از چنگ مذمت جنبش طمع و گدائی خلاص میتواند
شد مؤلف در این دو روزه که از عمر بقا مانده ؛ بدار ملک قناعت اگر مقام کنی ؛ یکی دو کار بدست آوری و مزرعه ؛ یکی امروز
یکی و زبر نام کنی ؛ بنان خشک حلال گر ترا شود حاصل ؛ قناعت از شکرین میوه حرام کنی ؛ هزار مرتبه بهتر که پیش همچو خودی ؛
تهی بسینه دست از ادب سلام کنی ؛ از جمله طریق تحصیل وجه معاش تجارتست که سرمایه خرید متاع ارجمندیست و زینت سفر
طلب بلندی بندر قماش جنبانیست و کسب خرج درویشی نوازی در قطع بیابان زندگیست مرکبی را هموار رود در عبور از تلاطم خونخوار
حوایج روزگار سفینهٔ محکم استوار در بیابان نوایب هر خیمه ایست از سعفهای دور و دراز جناب وارشد باد و مکاره شهر
بچه ایست کشاده روی بیابان فتح الباب مرحله پیمایان راه کسب معیشت را هر کجا ده و محل قصر جهان نمایست چهارستون
قوایم مراکبش اساس راه نوردان بوادی سیاحت هر دامن صحرائی از گلهای تجربه بوستان سرائیست خانه زینش که باش چه محلی
اعتبار که این گروه از دشت و کوه پست و بلند اوضاع روزگار میتوانند چیده و چه گوهرها از تجربه که این طایفه با سر انگشت نگاه
بصیرت برشته عمر فرا نشد کشیده بجا که این قوم جوهر شناس که بجز این امتعه و اجناس خود را از فروختن گوهر آبرو مستغنی ساز زد
در وسعت این فرقه صاحب جمع که بخی گستر شام غربت آئینه حرمت خود را از زنگ شکست دونان میپردازند و در کافی
از قاید کاروان یقین حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که تعرضوا للتجارة فان فیها غنی لکم عما فی ایدی الناس حاصل معنی
آنکه تجارت کنید بدرستی که تجارت بی نیاز میکند شما را از احوال مردمان و هم در آن کتاب است که از حضرت امام همام ابی عبدالله
روایت نموده که فرموده که من طلب التجارة استغنی عن الناس یعنی هر که در طلب تجارت کرد و از پی آن کار رفت از غیر او
مستغنی شد گفتم و اگرچه عیالمند باشد فرمود بلی بدرستی که نه عشر رزق یعنی از ده حصه رزق نه حصه در تجارتست و نیز در کتاب
مذکور از عذافر مرویست که حضرت ابی عبدالله ع هفصد دینار بمن داده فرمود یا عذافر اصرفه فی شیء اما انی ذلک ما بی شره
و لکنی احببت ان یرانی الله متعرضا لفوائده خلاصه مضمون آنکه ای عذافر این هفصد دینار متاعی خریده برای من تجارت کن
و آگاه باش که من برای امر حریص نیستم یعنی داعی برای تجارت مرا حرص و آرزوی دوستی مال نیست ولکن دوست میدارم که خدای تعالی
مرا ببیند که متعرض فواید و در طلب فضل و احسان او هستم عذافر گوید که صد دینار در آن فایده کردم پس در وقت طواف آنحضرت گفتم که فدای
تو گردم خدای تعالی در آن مال صد دینار روزی کرده است فرمود اثبتها فی راس مالی یعنی آنرا داخل سرمایه مال من کن و هم در کافی از هشام
بن سالم منقولست روایتی که حاصل مضمون آن اینست که بخدمت حضرت ابی عبدالله ع رفتم آنجناب احوال عمر بن مسلم را از من پرسید

گفتم با صلاح نیکوکاری و احوال برنج جز صواب جایست لیکن ترک تجارت کرده است آنحضرت سه مرتبه فرمودند که عمل الشیطان
یعنی ترک تجارت کردن کار شیطانست و وسوسه آن نفس و باعث و منشاء آفت آیا ندانسته که رسول صلعم متاع خانه که از شام آمده
بود شتر ما یعنی برای تجارت و در آن نفعی یافت که قرض خود را ادا نمود و در میان اقربا و خویشان خود تقسیم فرمود مراد آنکه اگر
شغل تجارت نیکو و مستحسن نبودی حضرت اقدس نبوی صلعم در هر امری از امور عالیه از دست درست از ارتکاب آن تنزه فرمودی حدیث
الحمد لله تعالی میفرماید که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله الی اخر الایة یقول القصاص ان القوم لم یکونوا یتجرون
کذبوا و لکنهم لم یکونوا یدعون الصلوة فی میقاتها و هو افضل ممن حضر الصلوة و لم یتجر آیه مذکوره در سوره نور است و خدای تعالی
در آن وصف قومی میفرماید که از غایت چابکی در اهتمام رو گذارش بندگی حضرت ملک علام مشغول عنبر زدایشان را خرید و فروخت
از خدا تعالی حضرت امام علیه السلام فرمودند که قصه خوانان و هرزه گویان میگویند که این قوم که خدای تعالی در این آیه ذکر ایشان کرده تجارت
نمیکرده اند یعنی آیه را برای حمل میکنند که از غایت اشتغال بذکر الهی مرتکب تجارت نمیشده اند دروغ گفته تجارت میکرده اند لیکن
وانگذاشته نماز را در وقتش یعنی چون وقت نماز میشده سودا و معاملات را انداخته بگذارش بندگی می پرداخته اند و چنین کس
افضلست از کسی که بنماز حاضر شود و تجارت نمیکرده باشد الحاصل شغل تجارت کار دینی و دنیوی است آن بغایت نافع و جلیست
ولیکن مباشران امر میباید که طی طریق آن توسن نفس سرکش را آنقدر ارخای عنان نکنند که از شارع شرع قویم بیرون رفته در وادی مخاوف
شبهات و محرمات اندازد و باغوای حرص و آز رفته رفته از منزل مقصود که عبارت از تحصیل وجه معیشت و نیازی از ارباب
جاه و ثروت و درگذشته بپایان مرگ آملهای دور و دراز شان سازد چه مال دنیای پرشر و شور چنانکه بتحقیق رسیده مانند آب
شور است که کس هر چند بیشتر می آشامد تشنه تر میشود و شوق طلب آن آدمی در درکت چون آتش در خارست که چندانکه شعله آن بالا
میگیرد اطفاء مشکل تر صورت می بندد لمؤلفه حرص خودداری بحال آنرا که نکرد زبود باشکیبد و گر جائی که سیل ارجای کند ولیکن
اگر این قوم را فکری جز رونق حجره و بازار نیست و ذکری غیر درهم و دینار نی بجای صدقه و زکوة نقد فرصت بردامن عدم میشمارند و ارادت
و آداب از نخوردن را نیکو می میشمارند برای مال شوم سفر فرنگ و روم را بسفر قرب حجاز ترجیح میدهند و گذاردن حج و عمره را بمرده
دهی و وارث حواله میکنند برای روز مرگ زادی جز تهی دستی نمی اندوزند و جهت شبستان لحد چراغی غیر دود آه حسرت نیندوزند از
دشمنها جز فریب غفلت از دست نیابد و از دوستیها غیر سرکند در روی تا نگوار ناحا باهید فقرا جز جیبشان در تلاش دینار جز
خزینه و کوشش کمابان چیستا سخن ادنی از زبان ایشان غیر خدا هد بشنید اگر بر طعامشان برادر و بجای همسایه حساب کنند
و چون بر سر خوان خود اجتماع پنج انگشت خویش بینند باد سرکوفی در دماغ افکنند از خواب راحت بخواب غفلت ساخته اند
و تکیه گاهی جز بالش زر نشناخته و این اخلاق زشت جملگی نتیجه سهل انگاری و ارخاء عنانست که از روز اول با نفس دغل
کرده پس سالک این طریق میباید پیش از آنکه توسن نفس لگام و عنان اختیار از دست ستاند بلگام ذکر مرگ و اندیشه بازخواست
روز حسابش سر باز زده از بیابان بیپایان زیاده طلبی و حرص مال بشاهراه توسط و اعتدالش باز گرداند تقسیم مراتب طلب

دنیا

کسب معیشتی حضرت علی ع

دنیا و تبیین ممدوح آن از مذموم در فصل اول این باب مفصلا مرقوم گردیده و دست نگار اندیشه باد و انگشت خامه سخن سنج
برفع اشتباه راه خفا از عارض شاهد چند عا کشیده است که اکنون راه برای خار خار گلچینی فرا این تحقیق بر خواطر بدیه آید که با
قدم نظر تامل بر آن روضه جانفزای برلاله و گل دامن شوق در کف صبور نماید و دیگر آنانکه طریق کسب معاش که آدمی را از در
طلب منتها اهل منصب مرتبه و به بیم خودسری و نیستی سرافراز ساخته بر سریر آسایش که بنی منشاند حرفت و صنعت
و ایست که پیشه و صنعت خود ساز نیست و خلیفه دکان زنگ از دل پرداز نقش بند کارخانه و سعت و محل باف
خواب راحت خیاط جامه عافیت ده جهانیست و علاقه بند دستار سرافکنده گی و پریشانی نداف جبه ملایمت و هموار یست
و شعرباف حریر نامرادی و کم آزاری جوهری آبله دستیهاست و حرفی شناسائی دین و دنیا حداد آهن سختی دوراندیشی
و نجار امن و امان سپر ساز امنیت و درویشی است دکان کرخیدی که سر در پیشی رفوه ساز دیدهای بیخوابیست و بزرگی کند
دعاهای مستجاب سیاف شیشه نقش کشی است و روش کر آیینه خوشی رسن تاب رشته روزیست و خیمه دوز سرادق فروزی
شکر ریز مزه پاینیت و کلاهگر عرق پیشانی نیست شیرازه بند اوراق برگ و نوا و زنگرز سر خردی دنیا و عقبی مباشران
حرفت و صناعت و عرق ریزان کرم خانه کسب بریاضت بحکم حدیث نبوی صلعم ان الله یحب المؤمن المحترف در ستان خدا
و پسندیدگان حضرت چنانچه قوم باک در روز جرگه کن قبا و این طایفه بزرگ قدر و کوچک نما بمقاتر عرق جبین آتش
جانسوز احتیاج خود را فرو مینشانند و بعرق صحت آبد دست خود را از مرض جانکاه طمع و سؤال میرهانند در کتاب معیشت
کافی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که خدای عز و جل بحضرت داود علیه السلام وحی نمود
که انک نعم العبد لولا انک تاکل من بیت المال و لا تعمل بیدک شیئا یعنی بدرستی که تو نیکو بنده اگر این صفت
در تو نمیبود که از بیت المال میخوری و بدست خود عملی و کسبی نمیکنی پس حضرت داود علیه السلام چهل صباح گریست خدای عز و جل
امر نمود باهن که نرم شو برای بنده ما داود علیه السلام پس خدای تعالی آهن را برای او نرم گردانید و وی هر روز یک زره میساخت
و بهزار درهم میفروخت پس سیصد و شصت زره بسیصد و شصت هزار درهم فروخت و از بیت المال مستغنی گردید و در مجموعه
ورام مذکور است که انصاری را فقر و احتیاج روی داده احوال خود را بعرض اقدس نبوی صلعم رسانید و آنجناب فرمودند که
آنچه در خانه تست از اساس البیت و غیره بیاور و چیزی از آنها که حقیر و بیمقدار بود فرجی و مندیلی آورد آنحضرت فرمودند که
اینها را که میخرد مردی گفت که من این هر دو را بیک درهم میخرم آنحضرت فرمودند که زیاده میکنم مردی گفت من بدو درهم میخرم
فرمود از تست یعنی بردار و قیمت بده پس آن هر دو درهم را بحضرت باری متوجه آمد دست کشیده که یکی از این دو درهم برای
عیال خود طعامی بخر و بدرهم دیگر طبری ابتیاع کن پس آمد طبری خریده نزد آنسرور آورد فرمودند دسته از برای طبر
نزد که هست مردی گفت نزد من پس آنحضرت دسته را گرفته بدست مبارک خود نصب نمودند و فرمودند که برو و هیزم بکن
و بیخ خاری در ترو خشکی یا سهل دشوار یعنی هر چه بینی جمع کن و چیزی و امگذار پس آمد پانزده شب آنکار کرده بخدمت

حضرت مصطفی صلعم که آن رهنمای دین و دنیا آمد حالش چون کشید و دست طاقتش بهوم کشی از بار احتیاج بیکبار کردم
و آنحضرت فرمود که هذه خیر من ان تجی یوم القیمة وفی وجهک کدح الصدقة حاصل مضمون انکه بدین
و عرق جبین کسب معاش کردن به از آنست که روز قیامت بعرصهٔ محشر آئی و در روی تو اثر ذلت و خواری صدقه مردمان باشد
و در جامع الاخبار حدیثی مذکور است که حاصل معنی آن اینست که هر که از دست خود خورد بگذرد از صراط چون خاطف در یوم
الوبال آورده که حضرت داود علیه السلام بکفش دوزی گذشت فرمود یا هذا اعمل و کل فان الله تعالی یحب من یعمل و یاکل
و لا یحب من یاکل و لا یعمل یعنی کار کن و بخور که خدای تعالی دوست میدارد کسی را که کار میکند و میخورد و دوست نمیدارد کسی را
که میخورد و کار نمیکند و مشهور است که حضرت سلیمان علیه السلام که جمله ممالک روی زمین چون نگین خاتم در زیر نگین وی بوده و ماهچه
رایت قدرتش با مهر و ماه هم چشمی مینمود و سرادق بزرگی و عظمتش طناب شهرت بشرق و غرب عالم کشیده و زبان دعوی کردن
کشاده روزگار از سر آوازه رفعتش سر بگریبان خموشی در دزدیده بود با این حشمت و جاه از برگ خرما زنبیلی و امثال آن بافتی
و بقیمت آن معاش کردی امیدی الی حاصل صنعت گری و پیشه وری شغل نیکو کاری پسندیده است بشرط اینکه قاعده امانت و دیانت
مرعی دارند و از منهج عدل و انصاف پا بیرون نگذارند بازرگانی و حیله در بازار شد و کار روائی نام نکنند و نخل راستی غور را بجهد
باد حیلهای از پا نیفکنند عیوب کالای خود را در پرده ستر بجا پنهان نمایند و زلال کسب حلال خود را بگل ولای شبهه حرام نیالایند
حضرت بیکار نحمده و واقف هر نیک و بد جل و جلاله در کلام مجید خود بر چندین جا این طایفه را تعلیم رسم راستی و دزدی و خیانت
بر حذر داشته فرموده اند از آنجمله در سوره هود حکایت حضرت شعیب است علیه السلام که بقوم خود گفت یا قوم اعبدوا الله
ما لکم من اله غیره و لا تنقصوا المکیال و المیزان انی اریکم بخیر و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط ای برپرستید خدای را
که نیست الهی مستحق عبادت جز او و کم مکنید پیمانه و ترازو را یعنی اجناس را درست بپیمائید و درست بسنجید بدرستی که من
می بینم شما را بتوانگری و نعمتی یعنی در مانده نیستی که آن شما را داعی باشد بخیانت بلکه منعم و توانگرید بدرستی که من میترسم
بر شما از عذاب روزی که احاطه کننده است یعنی از عذاب و از شما را مجال بیرون شدن نباشد و نیز بعد از این کلام از غایت
تاکید و اهتمام فرموده که یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض
مفسدین ای قوم تمام کنید پیمانه و ترازو را بعدل و انصاف و سویت یعنی درست بپیمائید و درست بکشید و حقوق
مردمان را ناقص و کم مکنید و فساد مکنید در زمین در حالتی که فساد کننده باشید گفته اند که فایده قید مفسدین اخراج چیزیست
که افساد و خیانت باشد اما مقصود از آن اصلاح باشد و وجه دیگر گفته اند و الله اعلم و هم در سوره الرحمن فرموده است
و عز من قائل که و اقیموا الوزن و لا تخسروا المیزان و در سوره بنی اسرائیل فرموده است که اوفوا الکیل اذا کلتم و زنوا
بالقسطاس المستقیم و در سوره مطففین فرموده است که ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون
و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون ملخص مضمون آیه اجره هول عظیم انکه مای بر مطففین را که چون پیمانه میکنند برای

خود یعنی در وقت گرفتن تمام میگیرند و چون می پیمایند یا میسنجند از برای مردمان یعنی در وقت دادن ناقص میدهند و گفته اند
که ویل نام وادیست که اگر کوهها را بر آن وادی اندازند هر آینه از گرمی بگدازند و در آثار آمده که اهل مدینه همگی تاجر بودند و این
کار زشت را همگی از تکاب مینمودند چون این سوره نازل شد اهل حق سواد و تا حساب میزان عدل و داد اعنی جناب اقدس
نبوی صلعم بیان این آیه برایشان خواند بعد از آن فرمود که خمس بخمس یعنی پنج خصلت که قرین پنج بلیه است گفتند
یا رسول الله ما خمس بخمس فرمود ما نقض قوم العهد الا سلط الله علیهم عدوهم و ما حکموا بغیر ما انزل الله الا
فشا فیهم الموت و ما نقصوا الکیل الا منعوا النبات و اخذوا بالسنین و لا منعوا الزکوة الا حبس عنهم المطر
حاصل مضمون انکه هیچ قومی عهد را نشکستند مگر اینکه خدای تعالی دشمن ایشان را بر ایشان مسلط سازد و هیچ گروهی حکم
بغیر ما انزل الله نکنند مگر اینکه در میان ایشان فتور شکدستی بهم رساند و مرگ در میان ایشان منتشر گردد و هیچ فرقه پیمانه را ناقص
نکنند مگر اینکه از نباتات ممنوع و محروم شوند و بلای قحط گرفتار گردند و هیچ قومی زکوة را ترک نکنند مگر اینکه باران از ایشان باز
داشته شود و در کافی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که من باع و اشتری فلیحفظ خمس خصال و الا فلا یشترین و لا یبیعن
الربا و الحلف و کتمان العیب و الحمد اذا باع و الذم اذا اشتری ملخص معنی آنکه کسی که خرید و فروخت میکند می باید که پنج
خصلت را مراقب باشد که هیچ آنها نکرد و الا زنهار که خرید و فروخت نکند ربا و سوگند خوردن و عیب متاع خود پنهان
کردن و در وقت فروختن متاع را ستودن و در وقت خریدن مذمت متاع نمودن و در حمائل کتاب از زهد بسر اجتناب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده الخ محصل مجمل مضمون آن اینست که آنحضرت هر روز صبح در بازارهای کوفه بازار ببازار میگشت
و دره که آنرا سبیبه می نامیدند که دو سر داشت بر دوش مبارک میگذاشت و بر سر راه اهل بازاری ایستاد و ندا میکرد که ای
جماعت بترسید از خدا و چون اهل بازار آواز آن بزرگوار را می شنیدند الخ در دست داشتند می انداختند و گوش بهر
خود را متوجه آنحضرت میساختند پس آن رونق بازار دین و دنیائی و متاع هنرکاری بر شحات این کلمات از روی اشفاق
و رافت بر چهره گران خوابان بستر غفلت میفشاند که قدموا الاستخارة و تبرکوا بالسهولة و اقتربوا من المبتاعین و
تزینوا بالحلم و تناهوا عن الیمین و جانبوا الکذب و تجافوا عن الظلم و انصفوا المظلومین و لا تقربوا الربوا و اوفوا
الکیل و المیزان و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین خلاصه مضمون الکریمه انکه پیش از شروع در سودا از خدای
تعالی طلب خیر و خوبی کنید اگر قدموا الاستخارة بجیم باشد چنانکه در بعضی نسخ است معنی همانا این خواهد بود که قبل از داد و ستد
پناه جوئید بجناب آلهی از شر شیطان و طلب برکت کنید بسهل البیع بودن و سخت گیری ننمودن و نزدیکی
و مهربانی کنید با مشتریان و آراسته گردید بصفت حلم و باز ایستید از سوگند و کناره کنید از دروغ و پهلو تهی سازید از ظلم و
داد رسید با مظلومان و نزدیک مگردید بربا و تمام کنید پیمانه و ترازو را الی آخر چنانکه در آیه سوره هود مذکور است و از جناب اقدس
نبوی صلعم مرویست که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را در قعر دوزخ در آورند و در میان دو کوه آتشین جای دهند

در مذمت طمع

دگر شد این دو کره را کیل و وزن کرد و همیشه باین کار مشغول باشد شخصی گریه کرد و اضطرابی بود چاره شد بعیادت وی رفتیم در حالت نزع بود و فریاد میکرد که دو کره آتش قصد من میکند گفتیم این محض خیالیست که ترا مینماید گفت نه چنین است بلکه واقعست زیرا که مرا دو پیمانه بود یکی زاید و یکی ناقص بناقص میدادم و بزاید میگرفتم این عقوبت آنست و در مجمع و در امام مذکورست که در شد طریق راستی و امانت و پیشه تقوی و دیانت امیر المؤمنین ع بخیاطی خطاب فرمود و جامه آگاهی برانداخت خواطرش بسوزن این کلمات دلنشین دوخت

جاطت فرموده که ثکلتک الثواکل صلّب الخیوط و دقّق الدروز و قارب الغرز فانی سمعت رسول الله ص یقول یحشر الخیاط الخائن و علیه قمیص و رداء مما خاط و خان فیه واحذر و السقاط صاحب الثوب فانما احق بها الی آخره حاصل معنی آنکه رشته‌ها محکم و بهرتاب کن و درزها را نازک بدوز و سوزن را نزدیک هم فرو بر و راستی کن من شنیدم از پیغمبر خدا ص که میفرمود که حشر کرده میشود یعنی روز جزا خیاط خیانت کننده و بر او باشد پیراهن و ردائی از آنچه دوخته و در آن خیانت نموده است یعنی آنها باعث فضیحت و رسوائی او گردد و حذر کنید از پارهائی که در بریدن می افتد که صاحب جامه بآنها سزاوارترست و در کافی از سید عالم و عالمیان ص منقولست که بمردی که خرما میفروخت خطاب کرده فرموده که یا فلان اما علمت انه لیس من المسلمین من غش المسلمین آیا ندانسته که بدرستی که نیست از جمله مسلمانان کسی که با مسلمانان غش و خیانت کند و نیز در کافی از هشام بن الحکم منقولست که گفت من سابری که قسمی از جامههای نازک است میفروختم در سایه و جای تاریک حضرت ابو الحسن ع بر من گذشت پس فرموده یا هشام ان البیع فی الظلال غش و الغش لا یحل یعنی فروختن در تاریکی غش است و غش حلال نیست مجملا آثار و اخبار در مدح راستی و دیانت و مذمت غش و خیانت بر السنه و افواه اعلام علما بسیار دایر و جمیع این سخنان در جار بازار کتب ابجد حدیث مسطور الکابر بسیار رواجی دارد و قطع نظر از آن از راه عقل نیز معلوم است که اهل خیانت در اندک وقتی پیش خلق انگشت نما و مشهور بدین صفت خبیثه زبان زد هر ترک و تاجیک دو ور میگردد و چه سودا و معامله که بهیچ باز مرد معروف عیب تر آوی است و شهرت ایشان بنا راستی باعث نفرت خلق از ایشان بسبب ترک سودای بیگانگان و خویشان میشود و در این وقت راه دخل و نفع ایشان روز بروز مسدود و مال دنیا که برای فزون آن از ایمان خود میکاهند رفته رفته ضایع و منعدم میگردد پس بحکم عقل و نقل خیانت و ناراستی موجب خسران دین و دنیا و موجب خواری و رسوائی هر دو سراست و جمعی از آن مهوسان که دروغ گویی گندم نما و جو فروش می پندارند که کم کردن حق کسان باعث افزونی مال و ترقی احوال میگردد و نمیدانند که خیانت برق خرمن ثروت و تگرگ داس سبزه برکت مال که بخیانت اندوخته گردد همان بخیانت از دست برود حرج مرجه را باد آورد باد بَرَش میبرد اگرچه شخصی جامه دزدیده و بیازار برده بدلال که بفروشد اتفاقا جامه باز دزدیده شد چون باز آمد بار از و پرسیدند که جامه را بچند فروختی گفت بآنچه خریده بودم فروختم و در کافی مذکورست که مردی که پیشه او آرد فروشی بود بمجلس سامی حضرت ابی عبد الله ع مشرف حصول یافت آن جناب فرموده که ایاک و الغش فان من غش غش فی ماله فان لم یکن له مال غش فی اهله حاصل معنی آنکه احتراز و پرهیز کن از خیانت که بدرستی که کسی که خیانت کند کرده میشود در مال او پس اگر او را مال نباشد خیانت کرده میشود در اهلش و کریمه انما بغیکم علی انفسکم مؤید این مقال و حدیث شریف کما تدین تدان مقوی این

طلامت



در صفت بخل و خست

کلامت [illegible] اگر سنگ کمی داری ترازو را غلاضی کن که اگر اینجا محتسب پیوسته در بازار میگردد پس اصناف تجار و محترفه را و زر سودا را بهنر از راستی و امانت نیست امانت کیمیای اقبال و سعادت و سرچشمه افزونی و زیادت مایه علو درجات و مبارکی نمود برکات مشکوة مصباح رجاحت و مرات چهره و من یتق الله یجعل له مخرجا عاقلان بچراغ این صفت خجسته که هر مراد و دولتی جویند و هر تشنه‌ای از چشمه این شیوه حمیده رخ از گرد ناکامی در عالم شسته چون سودهای بیشمار که دیده و ران بازار روزگار به لالی صدق و راستی برده اند و چه میوه‌ای مقصود که خشک لبان بیابان وجود از شجر نیکو ثمر امانت خورده آورده اند که وقتی در خزانه یکی از پادشاهان سلف خوش گندمی دیدند که هر دانه داشت چون از حقیقت آن استفسار شد گفتند شخصی از شخصی زمین زراعت خریده بود چون خواست که شخم کند گنجی پیدا شد مالک اول را معلوم نموده گفت این گنج از آن تست چه من از تو جز زمین نخریده ام وی گفت من زمین با هرچه در آن بوده بتو فروخته ام و اکنون این مال تراست و مرا در آن حقی نیست پس آن دو شیر مرد مروصفت در آن جنگ که بسیار علو همت در آن باب منازعه نموده نزد قاضی رفتند قاضی چون احتیاط ایشان را از قبول آن مال معلوم کرد و سر همت هیچیک را بقبول آن فرود آورد صلاح چنان دید که بایع دختر خود را بپسر مشتری داد و آن مال را بایشان سپارند حضرت واهب المنن برکات راستی و امانت ایشان را حاصلی داد که در هر خوشه هزار دانه گندم بود از غایت تعجب نزد پادشاهان می بردند و ایشان بخزانه‌های خود سپردند آن با جر جزم و احتیاط گنج ایمان و درج خود را از گنج کاوان حرص و طمع بنیکو پاسبانی محفوظ داشته اند و از کارگران سرای جو هر لباس قطع نظر گشت و از عتاب آگهی چنین حاصلهای ناممتناهی میدروید اند حضرت خدا وند متعال در را آتش گرفتار تیه ضلال جدل گشتگان که چه برج و خم کجی با شارع مستقیم راستی رسانند و نخل حیات کافه انام را از شاخ و دایم صفات مثمر سعادت دوجهانی گرداند مجلس دوازدهم در ذم صفت بخل و خست که سرمه آوازه نیکنامی و راه نخل سرفرازی و دوستکامی و این مشتمل بر دو فصلست فصل اول در مذمت بخل که غرض اصلی در اینمقام آنست جگر تشنگان مرض عشق مال و بستگان زنجیر طول آمال که طبعان منعم نما و تهیدستان سرمایه سخا دنیا طلبان کوه و اموال دستوجیان سیاست قارون مال خود را بر آن ناپاک و تشنگان رسن امساک آویختگان دار فنا و آماده کان تیرباران ملامت عقلا بهن آنانکه کان بجان اسیر روی صورتان جیش خبر و بر آن خواجه دنیا و تاج کذاران سلطان نفس و هوا که پیوسته دل پر درد شان متفرقه جمعیت گرفتارست و دوست تصرفشان در حرث از ستمکی در نگار مخفی نماند که عرصه دنیای ناپایدار مانند کشت زاریست و اصناف و طبقات خلایق در آن بمنزله اراضی و قطعات و مال دنیا که بآن جاری مجری آبروانست و چنانکه هرگاه اراضی و قطعات کشت و زاری میانه بنصیبی از آب و کشت باشد تازه و خرم توانند بود و سال نو برگ زرع و غلات توانند نمود هر یک از اصناف خلایق را نیز مال دنیا که روان تر از آب جاری است از سیلاب بهاریست قدری شایسته و ضرورست تا برگ معیشت خود سازند و سبزه حیات را از تشنگی احتیاج زنگ خزی نیازد و چنانکه زمینهاست و بلند باشد و بلندیها از آب حظی از قدر حاجت نگرفته زیادتی را از خود میکذرانند و پستیها بقدر پستی و گنجایش ظرف خود ضبط آن مینمایند از مردمان نیز آنکه همتش بلند و پایه جهتش رفیع وارجمندست از مال دنیا بقدر حاجت

اکتفا نموده بزیادتی مال از زیردستان مبذول میدارد و هر که بر پستی همت و دنائت مرتبت موصوفست چون آب آن مال دنیا یعلی حوض تصرف بیرون درآمد دیگر از آن جا پا بیرون نمیگذارد و چنانکه بلندی و پستی زمینها از رفتن و ایستادن آب معلوم میکردد بلندی و پستی همتها و مرتبتها نیز از خرج و امساک مال بتحقیق می پیوندد **لمؤلفه** باهمت الا زر و بنا نشود جمع ؛ باران که بکهسار رسد بند نگردد الی بخیلان روزگار و خواجکان خست شعار که جمعیت مال را مناط اعتبار و پایه بلندی مرتبه و مقدار میدانند بدلیل مذکور نازل ترین خلق و پست ترین مرتبه اهل روزگار خواهند بود و باشان بخل و خست دعوی شرف و عزت مینمایند و چنانکه کلام صدق نظام مقتدای اهل کرم و مقتدای ارباب همم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر اجتماع شهادت میدهد که فرموده اند کمن لم یسخ لم یسد یعنی آنکه کسی که از جمله وجود و بخشش عاری است بمرتبه سیادت و بزرگی نمیرسد و نیز از کلمات کثیر البرکات آنحضرت است که البخل یزری بصاحبه یعنی صفت خبیثه بخل حقیر و بیقدر میکرداند صاحب خود را و نیز از بحر دانش آنجناب این گوهر خوشاب بساحل رسیده که البخل جامع لمساوی العیوب یعنی پرهیز بدار از بخل بدرستی که این صفت بخل موجب ملامت و دشنام و سرزنش این کس میکردد و نیز از شقایق حقایق که دست تیغ روزگار از گلزار گفتار آن مقتدای خلایق چیده این تحفه که جمع الرجل یجبه الی اضداده و بغضه الی اولاده ملخص معنی آنکه صفت بخشش مرد را محبوب دشمنان میسازد و بخل دشمنی وی در دل فرزندان می اندازد و توال این مقال نیز از دریای فواید آن منبع اهل کمالست که ابخل الناس بعرضه اسخاهم بعرضه یعنی بخیل ترین مردمان بمتاع و مال خود سخی ترین مردمانست بعرض و ناموس خود یعنی از بخل و امساک مال دنیا عرض و ناموس بر باد و دنیا میدهد و این جرعه روح پرور که هوش آور هم از خمخانه کلمات ساقی کوثر است که احذر والشح فانه یکسب المقت ویغطی المحاسن ویشیع العیوب حاصل معنی آنکه بپرهیزید از بخل که باعث باشد که این صفت باعث دشمنی خلق میشود و نیکیهای آدمی را در نظر مردمان زشت و قبیح میسازد و عیبها را شایع کرده بر زبانها می اندازد و این گل رعنا نیز از گلشن مقالات آن مقتدای کل است که لیس لبخیل حبیب یعنی نیست هیچ بخیلی را دوستی و این گوهر بی بها نیز از آن معدن نجابت که البخل جامع لمساوی العیوب و هو زمام یقاد به الی کل سوء یعنی عند کل ترکیب کل قلب یتصل مضمون آنکه اگر صفت بخل بصورت مردی مصور میشد و بنظر می آمد مرآینه بصورتی زشت و منظری کریه که چشمها از او پوشیده کردند و دلها از او نفرت نمایند بحکم اخبار مذکوره صفت خبیثه بخل مایه خفت و خواری و پایه بیقدری و بی اعتباریست و بخیلان احمق را کمان آنکه جمع کردن دینار و درم دولت ارجمند و ازدیاد مال هر روزی هم پایه مقدار و شوکت بلند میسازند و نمیدانند که چنانکه ایستادن آب در پای عمارت خست و گل باعث انهدام آن میشود اجتماع مال و امساک آن نیز حصار بند پاس نام و ننگ آدمی و ویران عزت و اعتبارش با خاک تیره یکسان میکردد چه بحکم آشنائی خلق با ارباب ثروت اغلب از راه توقع و اکر پاس خاطر این طایفه را دارند و تعظیم و توقیر نسبت بایشان بعمل آرند الا معلل بغرض و از روی احتیاج است و هر گاه بشیوه حاجت گذاری و دلداری ایشان مفقود و ابکر جمعیتشان را راه خرج بلیه صفت بخل مسدود کرده باشد بالضروره خلق نیز روی دل از ایشان تافته پاس خاطر نخواهند داشت و وجود و عدمشان را یکسان خواهند انگاشت و جمعی دیگر از خلق که ایشان را با این طایفه بازاری و از راه توقع و احتیاج اصلا سروکاری نیست چون بچاپلوسی و ناجوانمردی این ناکسان را کمال

مشاهده میکنند که عداوت ایشان البته بار زده ملامت و تیشه سرزنش نهال سرافرازی این قوم مرکش را از پای می افکنند بخیلان نابکار را در نزد خلق روزگار قدر و حیثیت این امام اطوار تعیش در زندگانی و کیفیت تنعم و تن آسائی آنکه نان خشکشان هرگز هم سفره نان خورش نکردیده و با لغو آشتیشان تا لب رسیده بوی حیوانی نشنیده و کام آرزوی ایشان از شربتها شیرین و مرکب ساخته و دندان طمعشان بخلال زندگی پرداخته بند و لب ضبطشان زیجدی که خورشید از آتششان جز بی قرآن خورده و صالح طعامشان زیعقدری که شاید بطبخی از دری آن بفیضی تواند بر دل بی مزکی آتششان از بیم شرکت و الیغات از کی طعامشان از اندیشه همکاسه و بیره نکرمال در خواطر بطالشان چنان هجوم آورده که بار لذائی قرانکشت و دست امساک راه کلوی ایشان زیجدی تنگ فشرده که رشته روزی باسانی تواند گذشت کویند یکی از ظرفا را یاری بود که اشتها بخیل بری میکرد و روزی بخانه او رفت و او در تب بود و گفت هر چند او را گرم میداریم عرق نمیکند گفت از مال او نانی بخورید و در حضور او بخورید که فی الفور در عرق افتد **لمؤلفه** وقت خورش با بخیل همت شراکت محال ؛ او دل خود میخورد گر تو خوری نان او او نیز گویند از بخیلی پرسیدند که دلیرترین مردمان کیست گفت کسی که آواز دندان جمعی که نان او خورند شنود و زهره اش آب نشود مجملا روزگار این قوم نکبت شعار با وجود مکنت بسختی و با چندین وسعت بتنگی میگذرد چنانکه جناب ستطاب امیر المؤمنین ؑ فرموده اند که عجبت للمتقی البخیل یتعجل الفقر الذی منه هرب ویفوته الغنی الذی ایاه طلب فیعیش فی الدنیا عیش الفقراء ویحاسب فی الآخرة حساب الاغنیاء حاصل معنی آنکه عجب آید مرا از حال بدبخت بخیل که فقری که از آن گریخته بآن مبتلا بود و توانگری که در طلب او بوده از او فوت میکردد پس زندگانی میکند در دنیا چون زندگانی فقرا و حساب گرفته میشود در آخرت مانند حساب اغنیا و از آنحضرت ؑ منقول است که افقر الناس من قتر علی نفسه مع الغنی والسعة وخلفه لغیره ملخص معنی آنکه فقیرترین مردمان کیست که با داشتن مال و وسعت احوال بر خود و تنگ گیرد و آن را نگاه دارد و بمیرد و برای دیگران گذارد و گویند کسری انوشیروان خود پرسید که چه چیز است که آدمی را از آن بدتر باشد گفتند فقر و احتیاج کسری گفت بخل از آن بدتر است زیرا که چون فقیر مال یابد حالش نیکو شود و بخیل هرگز از تنگی خلاص نشود و آنچه مذکور شد از خواری و خفت و جرکینی و نکبت جمله احوال دنیای این گروه بود اما احوال آخرت و قدر و حیثیت این طایفه در درگاه حضرت عزت آنکه کان کرم و محیط سخا حضرت امیر المؤمنین ؑ فرموده اند که ابعد الخلائق من الله البخیل الغنی یعنی آنکه دورترین مردم از درگاه الهی و محروم ترین کسان از نظر رحمت نامتناهی بخیل مالدار است و از سر حلقه کرام حضرت ابی عبد الله ؑ در کتاب من لا یحضره الفقیه منقولست که شاب سخی مرهق فی الذنوب احب الی الله عز و جل من شیخ عابد بخیل مراد بعبادت آنست که با وجود آنکه جوان از اسباب کرسن قدر و منزلت دیگر دعا جوان را با بردی عبارت عزت و کرامت بیشتر میباشد جوان سخی که در گناهان شتابان و بی تامل باشد محبوب تر است نزد خدا تعالی از عابدی که بخیل باشد و هم در آن کتاب از سرمایه افتخارست و خورشید سخاوت فروغ علت

در بخل و صفت خست

اخوی جناب ستطاب نبوی صلعم روایت کرده است الاسلام محی الشح شیئا یعنی هیچ چیز مسلمانی انیکس را چنانچه زره و باطل و ناچیز میکرداند که بخل با حرص و ترشح این مطلب از این حدیث شریف الکه آدمی لیزوی بخل از ادای بسی حقوق چون حقی زکوة و صله رحم و نفقات و امثال اینها باز میماند و یکنده حواری و حرص و طمع مراده عمر را از ثمره تقوی و ورع خالی کرده از جیفه مالهای حرام و لقمهای شبهه ناک پر میکرداند و این دو صفت زشت چون زبان بلی کشند تیغ درود تارک دین ایمانند و چون دل بلی ساز زند مقرانی رشته امید داری انجهان و در امالی شیخ طوسی هم از جناب اقدس رسول صلعم ماثور است که ان السخاء شجرة

من اشجار الجنة لها اغصان متدلية فی الدنیا فمن کان سخیا تعلق بغصن من اغصانها فساقه ذلک الغصن الی الجنة و البخل شجرة من اشجار النار لها اغصان متدلیة فی الدنیا فمن کان بخیلا تعلق بغصن من اغصانها فساقها ذلک الغصن الی النار ملخص مضمون اینکه برستی که سخا درختیست از درختهای بهشت و انرا شاخهاست که آویخته است در دنیا هر که سخی است شاخی از آن شاخها گرفته و خود را بآن در آویخته است و آن شاخ او را به بهشت میرساند و بخل درختی است از درختهای جهنم و شاخها دارد که آویزانست در دنیا هر که بخیلست شاخی از آن چسبیده و آن شاخ وی را بجهنم داخل میکرداند و در ارشاد القلوب هم آنسرور صلعم روایت کرده که رایت علی باب الجنة مکتوبا انت محرمة علی کل بخیل و مرائی و عاق و نمام یعنی در بهشت نوشته که تو حرامی بر هر بخیل و بر هر کسی که عبادت ریا کند و هر که پدر و مادر عاق باشد و هر که سخن چینی نماید الحاصل بخیلان در دنیا خوار و زار و در عقبی بعذاب الیم گرفتار خواهند شد و در ایشان لذتی از حیات رسته و در آن جهان سرمایه برات نجات عاری صندوقها از نکه داشتن گوهر شکدلی شعار است و ملخی از شوی فلس آتش سوزان سر کار چشم علیل از بخل فرزنگاه خود را بخاک مذلت سرمی انداز و جسم بحرز و اساک عرق شب و روز و آتش تب میگداز و حاقت این بخردان کاردان همین بس که مالی که بآن تحصیل سر بلندی دنیا و ارجمندی عقبی میتوان نمود صندوق صفت شکسته در آغوش کشیده اند و دینار و درهمی که بآن متاع سعادت جاوید میتوان خرید مانند سکه بر آن چسبیده که با هر کز این معنی بکره خواطرشان نکشته و این اندیشه بر حوالی خیرشان نکذشته که زیادتی زر و مال بر سنگ و سفال جز این نیست که بازر در دنیا تن ما راحت خوردن و پوشیدن و حاجز الذت دادن و بخشیدن میسر و در عقبی بوسیله ادای حقوق شرعیه آن مال دستگیری افتادگان و چاره کار بیچارگان بر پیشان احوال خود را برادران سعادت جنان و قرب الهی رسانیدن مقدور است و هر گاه فواید مذکوره بر آن مرتب نکردد و محض داشتن و برای وارث گذاشتن باشد

مصرع

برای نهادن چه سنگ و چه زر از ملفوظ معجز طراز حضرت علی مرتضی روحی فداه مرویست که درهمی بر کف دست مبارک گرفته خطاب بآن فرموده که اما انک لم تنفع عنی لا تنفعنی حاصل مضمون آنکه ای مال دنیا تا از دست من بیرون نروی نفعی بحال من نرسانی و نیز از جمله غلطهای اینقوم بی شعور اینست که می پندارند مال از بذل و انفاق کم و از بخل و امساک زیاد میشود و نمیدانند که در مصارف خیر کردن مال نیز از آنکه پیراستن نهالست که نشو و افزونی برکت و بار

وقت

در بخل و صفت خست

وقت نشو و نما میکردد چنانکه نظم

نماند حاتم طائی ولیک تا بابد

بماند نام بلندش به نیکوئی مشهور

زکوة مال بدر کن که فضله رز را

چه باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

و اگر بذل و انفاق باعث افزونی مال نشود سبب کمی آن نمیکردد چه دستگاه توانگران بشمار غلطی است که بمحیط بیکران کرم خیکران بسته است یا ابکری که قمر مدخلش جدولهای پایان فضل و کرم الهی پیوسته پس هرچه از آنجا بر کیرند عوضش از آنجا بر آید و هرچه از این سر کم سازند بدلش از آن سر می افزاید و شیوه انفاق سبب نقصان مال نباشد تهمت بخل بر خداوند کریم گذاشتن است و بر سر هر قطره از این آب گیر لرزیدن چون از کیسه آن دریا امساک ورزیدن

المرئه

بخشش زر تو مایه بخشش خداست کر ابر شوی دست تو در کیسه دریاست

شاهد این دعوی کلام حضرت حق سبحانه و تعالی است که در سوره ص فرموده و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین حاصل معنی بقول مفسرین آنست که آنچه نفقه کردید و در راه خدا صرف نمودید از چیزی که شما را بود پس خدای تعالی عوض آنرا میدهد و بهترین روزی دهندگانست و در سوره بقره فرموده که الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و الله یعدکم مغفرة منه و فضلا و الله واسع علیم مفسرین در تفسیر این آیه شریفه گفته اند که شیطان در نفقه کردن مال وعده میکند شما را فقر و تنگدستی یعنی وسوسه میکند و شما را بوا همی اندازد که از نفقه کردن مال محتاج و پریشان احوال خواهید شد و امر میکند یعنی اغوا و تحریص میکند شما را به بخل یا معاصی و خدای تعالی وعده میفرماید شما را آمرزشی از جانب خود و فضلی یعنی آنکه از گناهان شما را بیامرزد و آنچه انفاق کنید عوضی که بهتر از آن باشد بشما دهد در دنیا یا در آخرت و در ارشاد القلوب مرویست که اذا الشمس تطلع کل یوم علی قرنی ملک فینادی اللهم عجل لکل منفق خلفا و لکل ممسک تلفا حاصل معنی آنکه هر روز وقت طلوع آفتاب فرشته ندا میکند که خدایا هر کس نفقه کند مال خود را عوض او را برسان زودی بآن و هر که امساک نماید مال او را بزودی تلف کردان و در کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است که و من یبسط یده بالمعروف اذا وجده یخلف الله له ما انفق فی دنیاه و یضاعف له فی آخرته ملخص مضمون آنکه کسی که بکشاید دست خود را باحسان در وقتی که مقدور باشد خدای تعالی عوض آنچه انفاق کرده است میدهد بوی در دنیا و زیاد میکرداند از برای او در آخرت و هم در آن کتاب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست که ان الله المعونة من السماء الی العبد بقدر المؤنة فمن ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقة حاصل معنی خدای تعالی دخل را بقدر خرج از آسمان بسوی بنده فرو میفرستد پس کسی که یقین کند و اعتقاد نماید که آنچه خرج میکند عوض آن میرسد نفسش در انفاق سخی و دلش قوی میکردد و هم در آن کتاب بسند کرامت روایتی که حاصل معنی آن اینست که مولای از جناب اشرف ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام باو را که حضرت آنحضرت نماز شد فرموده امروز چیزی انفاق کرده گفت لا و الله حضرت امام علیه السلام فرموده فمن این یخلف الله علینا انفق و لو درهما واحدا مراد ما انا اینست که منشاء خلف و منبع عوض انفاقست و هر گاه آن نباشد پس از کجا خدای تعالی خلف بر ما فرو فرستد نفقه کن و اگرچه یک درهم باشد و نیز در کافی مذکور است روایتی که حاصل معنی آن اینست که حضرت ابی عبد الله علیه السلام به پسر خود

محمد گفت باقی از آن خرجی چند نزد تو باز مانده است گفت چهل دینار فرمود که بیرون رود و آنرا صدقه نماید گفت غیر آن با من
نمانده فرمود صدقه کن آنرا مگر نمیدانی که خدای عز و جل آنرا عوض میدهد آیا ندانسته که هر چیز را کلیدیست و کلید رزق صدقه است پس
آنرا صدقه کن محمد آن چهل دینار را تصدق نمود پس چیزی از ده روزی بر آن نگذشت که جائی چهار هزار دینار برای آنحضرت
آمد پس فرمود یا بنی اعطینا الله اربعین دینارا فاعطانا الله اربعة آلاف دینار یعنی برای خدا چهل دینار دادیم خدای تعالی
چهار هزار دینار را عطا فرمود و هم در آنکتاب از ابی نصر روایت نموده که در نامه خواندم که یا ابا جعفر بلغنی ان الموالی اذا رکبت
اخرجوک من الباب الصغیر الخ و چون ذکر تمام عبارت مذکور باعث تطویل میشد از آن بذکر حاصل معنی اکتفا مینماید و آن
اینست که ای ابی جعفر بمن رسیده است که غلامان وقتی که سوار میشوی ترا از در کوچک بیرون می برند بجهت آن در سرای آنحضرت
دو در بوده یکی در بزرگ که آمد و رفت مردمان و جمعیت محتاجان و سائلان در آن در متعارف بوده بنابراین موالی آنجناب
از کثرت سائلان جهت نموده مرکب حضرت را از در دیگر که خلوت بوده عبور میفرموده اند این خبر [illegible] ماجد آن سرور
در آن باب بآنجناب نوشته که غلامان چنین میکنند و این از بخیلیست که مانند تا احدی از تو بچیزی نرسد و سؤال نکنم از کرمی
که مرا برتست که بیاید دخول و خروج تو باشد مگر از آن در بزرگ و چون سوار میشوی بیاید زنبیل از طلا و نقره با تو باشد سؤال کننده
مگر آنکه تو عطا نمائی و هر کس از اعمام تو سؤال احسان از تو کند کمتر از پنجاه دینار که عبارت از پنجاه زر سرخ باشد بدهی و هیچ
از آن اخبار روایت و هر که از عمهای تو از تو سؤال کند کمتر از پنج دینار بوی عطا مکن و چون از آن اخبار روایت شده بدرستی
که مراد من باین خبر اینست که خدای تعالی ترا رفیع و بلند مرتبه گرداند پس انفاق کن و هر آینه از صاحب عرش خداوند ملک کم ترا
مفلس و شکسته سازد یعنی خدای تعالی بسبب بذل و عطای بنده او را به شکستگی مبتلا نمیگرداند و در ارشاد القلوب از حضرت سرور عالم
منقولست که الرزق علی السخی اسرع من السکین الی ذروة البعیر یعنی روزی سخی سریع تر و شد تر می آید از کارد بکوهان شتر و از
غرایب حکایات اجتماع که اغنیا را خران فیض فقرا میخوانند و دنیا داران را از وقوع غدر خران این معامله میرانند حکایتیست که در ارشاد
القلوب روایت شده و حاصل و مجمل معنی آن اینست که در زمان داود زنی از خانه بیرون آمد و سه کرده نان و سه طلق جو بهمراه داشت فقیری
از وی سؤال نمود آن سه کرده نان را باو داده با خود گفت جو را آسیا کنم و نان معاش بهم رسانم و آن جو در ظرفی بود و بر سر داشت ناگاه
شد بادی وزیده آنرا از سر او ربود آن اثاث شکل گشته بخدمت حضرت داود رفت و از آن واقعه شکایت نمود حضرت داود
فرمود نزد سلیمان رو و این واقعه را برای او حکایت کن زن بخدمت حضرت سلیمان رفت آنحضرت هزار درهم جهت تسکین
و اضطراب این ضعیفه عطا فرمود زن بازگشته نزد حضرت داود آمد و برای آن ماجرا اخبار نمود حضرت نبی الله فرمود درهمها را
بسلیمان واپس ده و بگو چیزی نمیخواهم جز اینکه جز دهی که باد جو مرا گرفت عجلا زن باز نزد سلیمان رفت آنحضرت هزار درهم دیگر
برآن افزود زن همچنان بخدمت حضرت داود مراجعت کرد آنحضرت دیگر باره فرمود که درهمها را بازگردان و بگو چیزی نمیخواهم بلکه
میخواهم از خدای تعالی سؤال نمائی که فرشته را که بباد امر کلست برای ما حاضر سازد تا سر این واقعه منکشف گردد پس پادشاه

صورت و معنی حضرت سلیمان نبی استدعای احضار فرشته باد از درگاه حضرت رب العباد نموده چون حاضر شد احوال پرسید
فرشته گفت تاجری چهار پایان بسیار داشت و توشه وی تمام شده بود یعنی در بیابانی نذر کرده بود که از توشه هر که خورد ثلث
اموالی که بار آن چهار پایانست از آن باشد ما جو آن زن را بوی عطا کردیم و خورد و بر او واجب شد که وفا بنذر خود نماید پس حضرت
سلیمان آن تاجر را احضار نموده از وی سؤال نمود تاجر بآن معترف شد آنحضرت استدعا نمود که آن زن صاحب باد حاضر
سازند و چون زن حاضر شد تاجر گفت ثلث بار چهار پایان من متعلق است باو و آن سیصد و شصت هزار دینار است حضرت داود
متوجه حضرت سلیمان گشته این مضمون ادا فرمودند که یا بنی هر که معامله خواهد که از او سود برد باید که معامله با این رب کریم کند القصه
آن زن از سودائی که با خداوند عالم کرد چنین سودی برد و در عوض کرده چندی که دل و روی مستمند را بآن دست آورد سیصد و
شصت هزار دینار که بحساب این زمان قریب پنجاه هزار تومان باشد از خزانه کرم الهی گرفت و هم در آنکتاب روایت کرده که ابو دلف
که از اعاظم امرای نامدار و بجود و کرم مشهور روزگار بود وقتی جلتی خرما بصدقه داد و در آن سه هزار و شصت عدد خرما بود حضرت
کریم متعال سه هزار و شصت ده سرخ از آن دهی کرامت فرمود الی اصل بخیلان بجهت و هم جان بسخت خیال
کرده اند که انفاق مال باعث پریشانی احوال میگردد و محض غلط و خطا ناشی و ناشی از سوء ظن بحضرت کریم متعال است
بلکه بر خلاف اعتقاد این قوم سست نهاد غالب آنست که مال از نگهداشتن و ذخیره گذاشتن تلف و مانند ریگ روان
که در بیکدر شده باشد از نهیب [illegible] حوادث دوران و مانند فرصتی پراکنده و بر طرف میگردد المؤلفه بخیل بیرون می برد از دست منعم مال
آب روست کسی هرگز بافشردن نمانده و مؤید این سخن حدیثیست که از حسین بن ایمن در کافی منقولست که از حضرت ابی جعفر
روایت نموده که فرمودند یا حسین انفق و ایقن بالخلف من الله فانه لم یبخل عبد و لا امة بنفقة فیما یرضی الله
عز و جل الا انفق اضعافها فیما یسخط الله عز و جل حاصل معنی آنکه نفقه کن و یقین دان که عوض از جانب خدای تعالی
بتو میرسد بدرستی که هیچ بنده از مرد و زن بخل نمود در نفقه کردن در چیزی که تحصیل رضای الهی در آن میشود مگر اینکه نفقه کرده
چند برابر آن در چیزها که باعث خشم و غضب الهی میگردد یعنی هر که در صرف کردن قدری مال در مصرف خیری که راه دهد امساک
نماید و برا مصرف خرج ناشروعی پیش آید که اضعاف آن از دست وی بیرون رود و در اینصورت هم اضعاف مال که در نگهداشتن
دست از تحصیل رضای الهی برداشته از وی فوت گردیده و هم از سعادت خوشنودی باری محروم گشته خود را بسخط و غضب
جباری مبتلا گردانیده خواهد بود و همانا اینست معنی بی توفیقی و خذلان که خداوند و جان در سوره و اللیل صاحب
این صفت [illegible] نموده در حق ایشان فرموده است و اما من بخل و استغنی فسنیسره للعسری و ما یغنی عنه ماله
اذا تردی و ما یغنی عنه ماله اذا تردی بمضمون قول مفسرین آنکه و اما کسی که بخل کرده در دادن حقوق الهی و طلب
غنا نمود یعنی مرادش از آن بخل و منع حقوق آن بود که غنی و صاحب ثروت گردد یا خود را از جناب الهی و از جنت و ثواب
او بی نیاز گرفت و تکذیب کرد کلمه توحید را یا بهشت و ثواب را و وعده عوض را پس زود باشد که میسر گردانیم او را برای

در صفت اهل رحمت

اعمالی که موجب عذاب باشد یعنی نظر شفقت و توفیق از او باز داریم و ویرا در بادیه خذلان واگذاریم تا از شرارت و سباب
که باعث عذاب و نکالست انجا اراده کند بآسانی و ویرا مقدور باشد و رفع نکند از او عذاب را مالی که وی آن بخل کرده چون افتد در آتش
جهنم در شان نزول این آیه شریفه نقل کرده اند که در خانه مردی از انصار درخت خرمائی بود که شاخهای آن بخانه مردی فقیر عیالمند
آویخته و چون آن انصاری برای چیدن خرما بر آن درخت بر آمدی گاه بودی که خرمائی افتادی و کودکان آن همسایه فقیر آنرا بر
گرفتندی آمرد از درخت فرود آمدی و آن خرما را از دست ایشان بستدی و اگر یکی از ایشان آنرا در دهن داشتی انگشت در دهان
وی کرده آنرا برآوردی پس آمرد فقیر بینوا شکایت وی نزد حضرت رسول صلعم آورده آنحضرت صاحب درخت را طلبیده فرمود که
نخل مایل خود که شاخهای آن در خانه فلانست بمن میدهی که ترا در عوض آن نخله در بهشت باشد آن کلفن دو دو سیاه و لی و آن
نخل ثمری حاصلی گفت مرا درخت خرما بسیار است و هیچکدام در خوبی میوه نزد من بهتر از آن نیست یعنی خرما من با او متعلق است
و نمیدادم پس آمرد بیرون رفت یکی از انصار که ابو دحداح نام داشت گفت یا رسول الله اگر من این نخله را از او بگیرم ترا از من می ستانی
بآن نخله که در بهشت بوی میدادی فرمود آری پس ابو دحداح نزد آمرد رفت از وی طلب بیع آن نمود مرد انصاری گفت تو واقفی
که بعوض برای آن نخله من در بهشت میداد و من چنین گفتم یعنی بجهت آنکه این نخله بهترین نخلهای من بود و دل بستگی تمام بآن داشتم
بآن خادم اما اگر تو بر وفق مدعای من میخری بتو میفروشم ابو دحداح گفت مدعای تو چیست گفت اینکه او را بکمتر از چهل نخله نفروشم
ابو دحداح هر چند مبالغه کرد بکمتر از آن راضی نشد آخر الامر بنخلستانی که در مدینه داشت مشتمل بر چهل درخت بود آنرا از وی خرید
و چون بآن کرامت رفت بعد از آن بخدمت سید عالم صلعم رفته گفت یا رسول الله آن نخله را از صاحبش خریدم آن را بطریق فرزند خلاع
آن نخله را از ابو دحداح خرید هر درختی که در بهشت بوی و بعد بسران آن همسایه رفته فرمود که این نخله با ثمر و عیال شما بخشیدم پس حق
سبحانه و تعالی این سوره را فرو فرستاد و در آن ذکر اختلاف سعی او میفرماید که بعضی برای دنیاست چون سعی انصاری و بعضی
برای عقبی است مانند سعی ابو دحداح و احوال هر یک از این دو فرقه و مآل هر کدام از این دو طایفه را فرموده و آیات را جنانچه روند
این صفت زشت و بیان عقوبت اینقوم در شرشت بسیار وارد است ولیکن چابک سالک قدم را که بر جناح سفر طلب دور و دراز است
حبت استقصای آن در اجتماع جنس ایشان مجال توقف نیست و بعضی از آن هم در این مجلس در بیان احوال مانعان زکوة
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قطع نظر از آن بخیلان را کمی از این خسارت بس که از لذت جود و کرم محروم و از شیمت و وصف
خلق خدا بکرم و کردن از مرابه شد چه لذات مال و ثروت بخشش و داد است و اعظم فواید آن بناختن درهم و دینار که علاج جیبها
شکستگان است که در آن گلشن بخت اغنیا چه گل شکفته شود خوشرنگ و برتر از گشودن خاطر فقرا باشد و از جو چابک زبان
مال کدام نهال است که در مشارع نخل اجابت ثمر دعای شکسته دلان بی برگ بار آورد و کار بانیان معمور جود را در برآوردن بر سقف
دل از تیره جاه کدورات بحاصل رسی بحکم ترا از زرپرستی رند بر دامن محتاجان نیست و صید المکان بهین دشت سعت اموال برای شکار
جهان سعادت و اقبال تیز پر تر از شاهین نظر مرحمت بحال عاجزان شکسته بال و دست گشاده کرمانا سر علم را بر منزلی

نامت

در صفت سخاوت

نامت سرشته آشنائی فقیران ناخن لیلی حسن حیرت است نام منزلگاه عطوفت سرپرستان شاهد خوبی را پرچم زلف و نیات
و فیض دعای درویشان از دنبال عروسان میدهد خصال را طره گیسوی رسا شجره سعادت گلشن سخا سرفرازی و اربس است شکوه
شاخسار رحمت والا و روسفیدی که بینی پس مردی نا قابل از دل و ورکه آن رعایت درویشان معمور جاه در واها کشاده اند و با
فردا بیکان بی سر و پا که دستگیری افتادگان چیزیرا بر سر عزت و ارجمندی نهاده آری این صفت خجسته زینت جمال مکنت
و ثروتست و زینت ایوان بزرگی و رفعت چنانکه جناب خطاب امیر المؤمنین ع فرموده اند که سلم الشرف التواضع والسخاء
یعنی نردبانی که بآن از حضیض بیقدری و بی اعتباری بر اوج شرف و بزرگواری توان بر آمد دو صفتست تواضع و سخا
لمؤلفه سبو بجنبش بهشت آور که گردی ارجمند / نکبه بر دست شهان از رنگ دادن زر جدا / و بیزی کیسا در زد جوه رسم صفت
جود فرموده که من جاد ساد یعنی هر که جود ورزد بزرگ گردد لمؤلفه خال خود منعم بهر این از شیشه ساعت عیان / زر پرستی ایمکی
از نشت اوج برتری / و هم آنجناب در این باب فرموده اند که انما سادة اهل الدنیا والاخرة الاجواد حاصل معنی آنکه کسانی
که در دنیا و آخرت بزرگند و اطلاق اسم بزرگی بر ایشان از روی استحقاق است بصفت جود موصوف شده اند و هم از در سخاوتی
که از آن بحر ذخار بساحل روزگار افتاده اینست که عجبت لمن یشتری العبید بماله فیعتقهم کیف لا یشتری الاحرار باحسانه
فیسترقهم حاصل مضمون آنکه شگفت آمد مرا از کسی که بندگان را بمال خود میخرد و آزاد میکند چون آزادان را باحسان خود نمیخرد
که بنده خود سازد و در فضل این صفت حمیده در کافی مذکور است که اتی رجل النبی ص فقال یا رسول الله ای الناس افضلهم
ایمانا قال ابسطهم کفا خلاصه مضمون آنکه مردی بحضرت اقدس نبوی ص آمد و عرض کرد که یا رسول الله از مردمان کدام بحسب
ایمان فاضل تر است فرمود آنکه دست او گشاده تر باشد و هم در آن کتاب از حضرت ابی الحسن ع مرویست که السخی قریب
من الله قریب من الجنة قریب من الناس یعنی صاحب جود بخدا نزدیک و به بهشت نزدیک است و نیز از حضرت ابو الحسن موسی ع
حدیثی ذکر نموده که حاصل مضمون آن اینست که صاحب سخائی که خلق او نیکو باشد در پناه خداست و خدای تعالی او را دست
خود وا ندارد و دست عنایت از او بر نمیدارد تا داخل بهشتش میگرداند و مبعوث نساخته خدای تعالی هیچ پیغمبری و هیچ وصی
پیغمبری را مگر سخی و هیچیک از صالحین نبوده مگر سخی و همیشه پدر من مرا بسخا سفارش مینمود تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود الی
آخر الحدیث و هم در آن کتاب شریف از حضرت ابی عبدالله ع منقولست الخ خلاصه مضمون آن اینست که جمعی از یمن بخدمت حضرت
پیغمبر ص آمدند در میان ایشان مردی که در گفتگو از ایشان عظیم تر بود و در حجت آوردن و مباحثه کردن با آنجناب بیشتر استقصا
و مبالغه مینمود آنحضرت از آن خشمناک شد تا حدی که رگ غضب در میان دو چشم وی بجنبش در آمد و روی مبارکش متغیر گردید
و چشم بسوی زمین انداخت پس حضرت جبرئیل ع آمد و گفت ربک یقرئک السلام ویقول لک هذا رجل سخی یطعم الطعام
یعنی خداوند تو ترا سلام میرساند و میگوید این مرد سخی و نان دهنده است پس خشم آنحضرت فرو نشست و سر بالا کرده فرمود که اگر نه آن
بود که جبرئیل از جانب خدای عز و جل مرا اخبار نموده که تو سخی و نان دهی هر آینه ترا عقوبت میکردم آنمرد عرض کرد که خداوند تو

سخا را دوست میدارد فرمود آری پس گفت اشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله والذی بعثک بالحق لا رددت من مالی احدا الحاصل استشمام رایحه صدق آمیز از آن عیسی دل سیاه سنگدل ازمهوشی غفلت هشیار دار و ازنتیجه ظهور دلالت آن معجزه باهره دیده ضمیرش از خواب گران کفر بیدار گشت از گفتار کلمتین شهادتین بسعادت نشاتین فایز گردید و گفت سوگند بآن کسی که ترا بحق برگزیده که من احدی را از مال خود رد نکرده‌ام یعنی محروم باز نگردانیده‌ام و نیز در کافی مذکورست که اوحی الله تعالی الی موسی ان لا تقتل السامری فانه سخی یعنی حضرت موسی ع مبعوث که سامری را که جمعی از بنی اسرائیل را گوساله پرست کرده و رخنه جان بکار دین انداخته بود بقتل رساند خدای عز و جل باو وحی فرمود که سامری را مکش که او سخیست صاحبان طبع لطیف ازین دو حدیث شریف میتوانند دریافت که متاع جود و سخا را در عالم بالا چه قدر و قیمت و در رعایت خواطر صاحبان این صفت و آن درگاه تا چه غایت دم در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله ع حدیثی روایت شده که ملخص مضمون آن اینست که آنجناب بعضی از همنشینان خود خطاب فرمودند که آیا اخبار نکنم ترا بچیزی که بنده را بخدا و بهشت نزدیک میگرداند و از آتش دوزخ دور میسازد گفت بلی فرمود بر تو باد لبسی که برستی که خدای تعالی خلق کرده است خلقی را برحمت خود برای رحمت خود یعنی برای آن کسی که بواسطه ایشان رحمت خود را شامل حال بندگان سازد پس ایشان را موضع احسان و مرضع جز گردانیده و شریف و بزرگ مردمان کرده که در حوالی خود لبوی ایشان التماس نمایند تا احیا کنند مردمان را یعنی احوال ایشان را باصلاح آورند چنانکه باران احیا میکند زمین را و کشوری را که در آن خشکی و گرانی باشد آن جماعت ایشان‌اند مومنانی که ایمنند در روز قیامت یعنی از مواخذه و عذاب آن روز آسوده و خواطر جمع خواهند بود و در ارشاد القلوب دیلمی مذکورست که از حضرت سید عالم صلعم پرسیدند که از عطا کدام افضلست فرمودند که صاحب سخا و حسن خلق پس ملازم باشید این صفت را یعنی دست از آنها برمدارید تا رستگار شوید و از این قبیل اخبار و آثار در فضیلت صفت حمیده سخا بسیار و جیب و دامان کتب معتبره از نفایس کلمات مجمله بها مایه سخن پرور سرشار است شعرای عرب و عجم در مدح جود و کرم سخنان گفته‌اند و منشیان و خامه روزگار جهت آرایش شاهد دلفریب این صفت که حرای آمیار معانی سفته منشیان متقدمین و متاخرین را از زلال مدح این قوم سعادت قرین هر سطری جویست و فصاحت متاخرین را جهت اشارت بثنای این طایفه هر مصرعی آبروی دهان سخن و آن خوش زبان چون در خانه کرمان بتوصیف ایشان همیشه باز است و زبان نکته سرایان فصیح بیان بتعریف اهل جود و احسان مانند دست درویشان بسفره ایشان پیوسته دراز امواج ثنای این قوم از بحار افکار بر سواحل گفتار که بیگاه چون عطای ایشان متواترست و باران مدایح ایشان از سحاب سیاهی مدار بر مزارع صحایف بشب و روز مانند فیض ایشان متقاطر کلمات مضامین رنگین در این باب از امانی طبایع ارباب طبع در هر عصری چون خوان عطوفت جوانمردان در جوش است و عندلیب لطف هر صاحب سخنی بزمزمه ذکر فضایل این صفت حمیده در هر عهدی مانند آواز جود کریمان در خروش مجملا این خجسته نزد خالق و مخلوق بهترین صفات و اشرف ملکاتست در دنیا و در عقبی باعث سرافرازی و رسیدن بنجات لهذا طالبان سرخیلی سعادت و کرامت دو جهانی همواره سالک این طریقه حمیده مانند و برگشت احوال

فی الزمان

پی برکان پرستش سجایای ستوده‌اند فکر خود را گذاشته بفکر بینوایان می پرداخته‌اند و نان خود را بگرسنگان داده خود بلذت آن دادن میساخته‌اند چنانکه از منبع وجود و احسان و مفخر بنی نوع انسان اعنی جناب مستطاب نبوی صلعم مذکورست که سه روز متوالی چندان اکل میفرموده‌اند که سیر شوند تا از این دار دنیا بسرای جاودانی انتقال فرموده از این جهت ایجاد و ایثار مینمودی گرسنگان دیگر را در آن بر خود تقدیم میفرموده و از مکارم اخلاق آن قبله آفاق بوده که چون کسی از وی چیزی خواستی تا مقدور بودی حاجت گذاری او نمودی و بزبان دیگر و بروز دیگر وعده نفرمودی و ما ثورست که روزی عربی بخدمت آنسرور در آمده طلبی نمود و میان دو کوه پر گوسفند آن قدوه اهل کرم و بخشش آموز اهل عالم بود جمله آن گوسفندان را باو بخشید وی نزد قوم خود رفت گفت مسلمان شوید که محمد چنان عطا میدهد که از درویشی نمیترسد و بعضی چنین نقل کرده‌اند که وی گوسفندان را میراند و میرفت تا بخانه رسید و میگفت یا قوم مسلمان شوید که محمد چنان عطا میدهد که خوف از فقر و اندیشه تنگدستی نمینماید و از علو همت آنسرور بی‌قدری مال دنیا در نظر اشرف آن پاک گوهر چنین پس که خدای تعالی جبرئیل امین را فرستاد و تا خزاین دنیا را بروی عرض نماید و گفت یا محمد هذا خزاین الدنیا ولا ینقصک من حظک عند ربک یعنی ای محمد این خزاین دنیاست و اگر در آن تصرف نمائی از نصیب تو که در نزد خداوند تست یعنی از نعمتهای جاودانی و مراتب روحانی چیزی کم نمیشود آنجناب چشم رغبت از آن پوشیده و دامن خواطر از آلایش خواهش آن کشیده فرمودند یا حبیبی جبرئیل لا حاجة فیها انما جعت سئلت الله ربی واذا شبعت شکرت ربی یعنی ای حبیب من جبرئیل مرا در آن حاجتی نیست چون گرسنه شوم از خداوند خود رزق میطلبم و چون سیر گردم و شکر او خواهم بجا آورد و نیز ماثورست که جبرئیل بآنحضرت نازل گشته گفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که اگر میخواهی کوهها را طلا و نقره کنم و هر جا که باشی با تو باشد آنجناب زمانی نزدیک فرمودند و گفت یا جبرئیل این دنیا خانه کسی است که خانه ندارد و مال دنیا مال کسیست که مال ندارد و کسی که جمع دنیا کند که او را عقل نباشد جبرئیل گفت حق تعالی ترا بر این قول ثابت دارد مجملا با وجود اینکه مال دنیا را از آنسرور دریغ نمیداشتند و کلید خزاین عالم را بر دامن اختیارش میگذاشتند و دیده التفات بآن باز و دست رغبت بسوی آن دراز نمود و ایام را بتنگی گذرانیده که چون از این گرجگاه بار سفر بست و طایر روح بالش بر شاخسار ریاض قدس نشست زره وی نزد یهودی بنفقه عیال مرهون بود و بعد از آنحضرت کسی که داد و دهش داد وجود و سخا را بر طاق بلند همت والا نهاد و جناب ولایت مآب حضرت امیرالمومنین ع بود و بعد از اولاد طیبین و طاهرین علیهم السلام که این صفت ستوده را از جد بزرگوار و پدر نامدار خود بمیراث داشته و خواهند و سر بر گردون نیفراز علو همت تا انقراض عالم خالی نگذاشته و نخواهند گذاشت اگرچه یک آوازه بذل وجود آن برگزیدگان حضرت معبود چنان با قطار عالم شتافته و آفتاب جهانتاب رزه پرور در رویش از آن ایشان نه چنین برافراشتها بر بروم دیوار روزگار را تافته است که احتیاج بشرح و بیان داشته باشد و لیکن قدم در خطه شرح بر این مقام جهت تنبیه پاس و رسم کرم که از روزگار ایشان آن نشانی مانده بذکر بعضی از آن برداخته و بمذاکره مجلی از بزل الله عطا

آن پیشوایان دین و دنیا سرگشتگان بادیهٔ بخل و امساک را برادری ناسی و اقتدای ایشان انداخته فرد است و قطعا فی از
نزول سوره مبارکه هل اتی شد و کیفیت آن در بعضی از کتب معتبره بر وجهی مسطور است که حاصل معنی آن اینست که وقتی
دو فرزند دیده گرامی حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام را عارضه بیماری روی نمود و عاقبت برد و فراق آن یگانه آفاق
مبتلا گشته و از حسرت ایشان بزم قرب بی‌سود جناب اقدس نبوی صلعم با بعضی از اصحاب بعیادت ایشان رفته فرمودند یا ابا الحسن
برای این دو فرزند خود نذری کن پس حضرت امیر المؤمنین ع نذر کرد که اگر حق سبحانه و تعالی ایشان را شفا کرامت فرماید سه روز
بشکرانه آن روزه دارد و حضرت خیر النسا با آن دو عزیز و خادمه ایشان که فضه نام داشت جملگی در آن نذر موافقت نمودند
و طریق اقتدا بآنحضرت شاه اولیا پیمودند و چون جناب الهی از خزانه کرم نامتناهی ایشان را لباس عافیت پوشانید
و از دار الشفاء رحمت بی غایت شربت شفا و صحت نوشانید خواستند که نذر خود وفا نمایند در حجره طاهره از خوردنی
چیزی نبود که بآن افطار نمایند حضرت سرور اولیا ع چنانکه در بعضی از روایات مذکور است نزد شمعون یهودی که همسایه آن
حضرت بود رفته فرمود که هل لک ان تعطینی جزة من صوف تغزلها لک بنت محمد ص بثلاثة اصواع من شعیر قال نعم
معنی آنکه آیا ترا رغبت هست باین که پاره پشم بمن دهی که دختر محمد ص آنرا برای تو بریسد بسه صاع جو او هم گفت آری
پس آن پشم و سه صاع جو را تسلیم نمود حضرت امیر المؤمنین ع آنرا بحجره جناب خیر النسا درآورد و بعضی چنین نقل کرده اند
که آنجناب شب تا صباح مزدوری کرد و نخلستانی را آب داد و قدری جو اجرت گرفته بخانه آورد و بر هر تقدیر اهل بیت نبی
نذر بر داشته روزه داشتند و حضرت خیر النسا روز اول ثلث آن جو را آرد کرده پنج قرص مهیا فرمود چون شب شد نماز
شام گذارده میخواستند که افطار نمایند ناگاه آوازی شنیدند که السلام علیکم یا اهل بیت محمد ص من مسکینم مرا طعام دهید
تا خدای تعالی شما را از مائده‌های جنت اطعام کند سرور اولیا قرص خود را بوی عطا فرمود و باقی اهل بیت نیز تأسی بآنجناب
جسته قرصهای خود را دادند و آنشب طعام ناخورده و بآب گرم افطار نمودند و روز دوم نیز حضرت فاطمه ع بدستور
پنج گرده قرص مهیا ساخت و چون شب شد خواستند که افطار نمایند آوازی بگوش ایشان رسید که یا اهل بیت محمد یتیمی بر در سرای
شما هست و بیکس و درمانده و گرسنه است توانند بود که او را طعامی دهید تا خدای تعالی شما را از اطعمه بهشت بهره‌مند گرداند
و در روایت دیگر چنین است که یتیمی از ایتام مهاجرین آمده گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد ص پدر من در روز عقبه شهید شد
مرا طعام دهید تا خدای تعالی شما را از مائده‌های بهشت طعام دهد حضرت امیر المؤمنین ع دیگر باره قرص خود را باو تصدق کرد
و اهل بیت و فضه نیز متابعت نمودند و آنشب نیز بآب خالص افطار نمودند روز سیم آن ستوده دوسرا بر همان نهج پنج قرص پخت
و چون شب شد خواستند روزه گشایند آوازی شنیدند که من اسیری از اسیران محمد ص در اینجا غریبم و مضطر و گرسنه ام
مرا طعامی دهید تا خدای تبارک و تعالی شما را از خوان بهشت طعام دهد سرور اولیا علی مرتضی ع قرص خود را عطا فرمود
فاطمه و حسن و حسین و فضه نیز بدستور قرصهای خود را تصدق فرمودند و آنشب نیز بآب خالص روزه گشودند القصه روز

و سه شب

و سه شب که گرسنگی کشیده و غیر آب خالص چیزی نچشیده بودند چون روز چهارم شد حضرت سرور اولیا و آن دستگیر روز جزا دست
دو فرزند دلبند خود حسن و حسین را گرفته بخدمت حضرت رسالت رفت و آن دو تازه نهال ریاض کرم و فتوت از شدت
جوع مانند جوجه مرغ میلرزیدند چون حضرت اقدس نبوی ص را چشم مبارک برایشان افتاد فرمود یا ابا الحسن ایشان را چه شده است
که ضعیف و ناتوانند امیر المؤمنین ع احوال را بعرض رسانید آنحضرت بسوی خانه فاطمه روان شد چون بحجره طاهره درآمد حضرت
زهرا بمصلای خود بنماز مشغول بود و از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده بروایتی چشمهای مبارکش بمغاک افتاده بود
چون حضرت رسالت ص قرة العین خود را بآن حالت دید فرمود و اغوثاه بالله اهل بیت محمد ص یموتون جوعا یعنی بار الها
اهل بیت محمد ص از گرسنگی میمیرند و بروایت دیگر چون آنحضرت اهل بیت خود را چنان دید ایشان را جمع کرده ردای خود را
برایشان افکنده و میگریست و میگفت انتم منذ ثلث فیما ارى و انا غافل عنکم حاصل معنی آنکه شما از سه روز است
که گرسنه و ناتوانید و من از شما غافل بودم پس حضرت جبرئیل ع نازل گشته سوره مبارکه هل اتی را در شان ایشان آورد و در بعضی
کتب او اخر روش و ظاهر است که اخبار و آثار در نزول آیات این سوره در شان حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت او از طرق
مخالف و موالف بیش از آنست که شک و ریب در خواطر احدی مجال ظهور یابد و جمعی از اهل عناد و حسد این
اخبار و آثار را میدانند و با علم رکب تعصب و عناد سیاه دلی نقطه شک بر آنها میگذارند و چنانچه شاید که برای طلب
حطام ظاهری چنین قطع نمودن و بقصد اطفای نور حق در آن سعی کردن و بباد هر پف کردن و چراغ آفتاب
پف کردن است چنانکه در کلام مجید وارد است یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره نظم چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد و لله در القائل شعر الی م الام و حتی متی اعاتب فی حب هذا الفتی و هل زوجت
فاطمة غیره و فی غیره هل اتی هل اتی و مخفی نماند که نزول آیات مذکوره در شان جناب امیر المؤمنین ع و اهل بیت او
بسبب ایثاری که نمودند منافات ندارد با آنکه هر مؤمنی که از روی اخلاص این شیوه را معمول دارد و آن طریقه را مسلوک
دارند در مصداق این آیات داخل باشد و دیگر از جمله حکایات بذل و ایثار رسالة الاخبار حضرت امیر المؤمنین ع علیها
بر مائده لذت جوع سلام ... حکایت ایثار است که بنا بر بعضی از روایات نزول کریمه و یؤثرون علی انفسهم و لو کان
بهم خصاصة گردید و مجمل آن اینست که شبی حضرت رسالت ص و آفتاب سپهر جلالت چون از نماز خفتن فارغ گشت
مردی از میان صفوف برخاست و گفت ای مهاجر و انصار مردی غریبم گرسنه ام مرا طعامی دهید جناب سلطان
نبوی ص فرمودند کای درویش ذکر غربت مکن که دل مرا اندوهگین ساختی بعد از آن فرمودند که غریبان چهار اند یکی مسجدی که در
قومی باشد که بآنجا نماز نگذارند دوم مصحفی که در خانه باشد و اهل آنخانه از آن تلاوت نمایند سیم عالمی که در میان
جاهلی باشد و ایشان تفقد او نکنند و مسایل دین از او نپرسند چهارم اسیری از اهل اسلام که در میان کفار باشد پس
فرمودند کیست که مؤنت این مرد را کفایت کند تا در فردوس اعلا او را جای دهند خدای تعالی او را مؤید فرماید این امی حضرت

امیرالمؤمنین ع برخواست دست آن سائل را گرفته بحجره طاهره در آورد و بحضرت خیر النساء گفت که ای دختر رسول خدا در کار این مهمان
نکوئی کن حضرت فاطمه گفت یا ابن عم در خانه طعام اندکیست و حسنین گرسنه اند و تو روزه داری و آن طعام بیک کس را بیش کفایت
کند فرمود آنرا حاضر ساز حضرت خیر النساء پیش آورد و آنجناب آنرا پیش مهمان گذاشت و با خود گفت اگر من طعام خورم مهمانرا
کافی نباشد و اگر نخورم باعث انفعال وی گردد پس آن مراعی شیوه دلجوئی چراغ کرم دست بچراغ دراز کرده با بهام آنکه اصلاح
میکنم آنرا فرو نشانید و فاطمه را گفت در افروختن چراغ تاخیر کن که تا مهمان از طعام فارغ شود و خود لبهای مبارک را بر هم میزد
تا مهمان پنداشته باشد که طعام میخورد و بعد از فراغ از اکل چون چراغ آمد دیدند که طعام همچنان برجاست امیرالمؤمنین ع فرمود
که ای درویش چرا طعام نخوردی گفت سیر شدم پس حضرت امیر و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام و فضه و همسایگان همه از آن
طعام تناول فرمودند و هنوز باقی بود روز دیگر آن خاتون مهمان نوازی و احسان بخدمت سید عالمیان ص آمد فرمود یا علی دوش
چون گذرانیدی گفت بخیر و خوبی پس جناب قدس نبوی ص چراغ خوابانیدن و طعام نخوردن وی و چنان نمودن که طعام
میخورد و برکت یافتن طعام جمله را با امیرالمؤمنین ع حکایت نمود آنحضرت پرسید که یا رسول الله که ترا اعلام کرد فرمود جبرئیل ع نزد
من آمد و اظهار این معنی کرد و این آیه آورد که یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة آیه شریفه در سوره حشر است
و حاصل مضمون آن اینست که اختیار میکنند و مقدم میدارند دیگرانرا بر خود و اگرچه خود فقیر و محتاج باشند و تتمه آن اینست که و من
یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و هر که نگاه داشته شود از حرص و بخل نفس خود را یعنی در این دو صفت که نفس شوم
واهی بر آنهاست فرمان نفس نبرد و مقتضای آنرا بعمل نیاورد پس آن گروه ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان و دیگر از جمله
حکایاتی که از آن معلوم میگردد که اهتمام آن امام همام در بذل و کرم تا چه حد بوده و از محروم باز گردانیدن سائلان تا چه غایت احتراز
میفرموده حکایت تصدق خاتمست در رکوع که سبب نزول آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و اخبار و آثار در آن بر چند گونه وارد است از آنجمله شیخ طبرسی در مجمع البیان از ابی ذر
غفاری حدیثی ذکر نموده حاصل مضمون آن اینست که شنیدم از رسول خدا ص باین گوشها و اگرنه کر شوند و دیدم آنحضرت را
باین دو چشم و اگرنه کور گردند که میفرمود علی قائد البررة قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله آگاه باشید که
چه میگویم میرسی که من روزی از روزها با رسول خدا ص نماز گذاردم سائلی در مسجد سؤال کرد هیچکس باو چیزی نداد سائل دست خود
بسوی آسمان برداشته گفت اللهم انی سئلت فی مسجد رسول الله ص فلم یعطنی احد شیئا یعنی خداوندا من در مسجد رسول الله ص
سؤال کردم و هیچکس بمن چیزی نداد حضرت امیرالمؤمنین ع در رکوع بود و بوی اشاره بانگشت کوچک راست خود نمود و در او انگشتری
بود که خاتم بانگشت دست راست پس سائل رو بسوی آمد تا انگشتری را از انگشت کوچک او گرفت و جناب اشرف نبوی ص آنرا مشاهده
فرمود پس حضرت پیغمبر ص از نماز فارغ شده سر بسوی آسمان کرد و گفت اللهم ان اخی موسی سئلک فقال رب اشرح لی صدری و یسر لی
امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری

فازلت

فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما اللهم انا محمد ص نبیک و صفیک
نبیک فاشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری حاصل معنی اینست که پروردگارا
موسی از تو درخواست کرد و گفت خداوندا گشاده گردان برای من سینه مرا یعنی حوصله کرامت کن که تحمل وحی توانم کرد و از تنگ
دلتنگ نشوم و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت و بگشا گره و گرفتگی را از زبان من تا سخن مرا فهم کنند و از اهل من برادر
مرا وزیر من گردان یعنی یاری دهنده بار بردارنده و قوی گردان بوی پشت مرا و شریک ساز او را در کار من پس فرو فرستادی
براو که زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی بیفزائیم قوت ترا به برادر تو و دهیم شما را غلبه و تسلط بر اعادی پس نرسند ایشان بشما
یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب ایشان بشما نرسد الها پرستی که من محمد برگزیده تو و پیغمبر توام پس گشاده ساز سینه
مرا و آسان کن برای من کار مرا و از اهل من برادر علی را وزیر من گردان قوی گردان باو پشت مرا یعنی چنانکه موسی از درگاه
تو استدعا نمود من نیز استدعا مینمایم ابوذر گفت بخدا قسم که آنحضرت سخن را تمام نکرده بود که جبرئیل از نزد الله تعالی مراد نازل شد
و گفت یا محمد بخوان گفت چه چیز بخوانم گفت بخوان انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون و این آیه شریفه در سوره مائده است و حاصل معنی آن اینست که اینست و جز این نیست که صاحب اختیار و فرمان
فرمای شما خداست و رسول او و مؤمنان آن مؤمنانی که بر پای میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که ایشان در رکوع اند
و شیخ صدوق محمد بن بابویه در امالی از حضرت ابی جعفر ع در شأن نزول این آیه شریفه حدیثی ذکر نموده که جمعی از یهود که از جمله ایشان
عبدالله بن سلام بود و اسد و ثعلبه و ابن یامین و ابن صوریا بشرف اسلام در یافته بخدمت حضرت سید رسل ص آمدند و گفتند
یا نبی الله موسی وصیت کرد بیوشع بن نون یعنی او را وصی و جانشین خود گردانید وصی تو کیست و بعد از تو ولی ما یعنی امام و پیشوای ما
که خواهد بود پس این آیه نازل شد که انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
راکعون جناب اقدس نبوی ص فرمود که برخیزید برخاستند و بمسجد آمدند سائلی از مسجد بیرون آمد آنحضرت فرمود ای سائل آیا کسی
چیزی بتو عطا نکرد گفت آری این انگشتر را فرمود که عطا کرد گفت این مرد که نماز میگذارد فرمود بر چه حال بود که عطا کرد گفت در رکوع
بود آنحضرت تکبیر گفت و اهل مسجد تکبیر گفتند پس پیغمبر عالم ص فرمود که علی بن ابی طالب ع بعد از من ولی شماست گفتند رضینا
بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بعلی بن ابی طالب ع ولیا ملخص مضمون آنکه راضی شدیم و گردن نهادیم بربوبیت الله تعالی
و بولایت علی بن ابی طالب ع و بآنکه اسلام دین ما باشد و به نبوت محمد ص پس حق تعالی این آیه را فرو فرستاد و من یتول الله و رسوله
والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون خلاصه معنی آنکه کسیکه ولی و صاحب اختیار میداند خدا و رسول را و آن مؤمنانی را که در رکوع
زکوة میدهند یعنی علی بن ابی طالب ع ایشان لشکر خدایند و لشکر خدا ایشانند غلبه کنند کافه اعدا و از ما حصل حسد و کین عمر بن
خطاب لعین مرویست که گفت والله لقد تصدقت باربعین خاتما و انا راکع لینزل فی ما نزل فی علی بن ابی طالب فما نزل یعنی
بخدا سوگند که چهل انگشتر در رکوع تصدق کردم که شاید آنچه در شان علی بن ابی طالب ع نازل شد در حق من نازل شود و نشد و بعضی

روایات بنظر نامر رسیده که یکی انگشتری که بمعدن جود و سخا حضرت علی مرتضی عم بتصدق داد یاقوت سرخی بود که بوزن پنج مثقال
وقیمت آن مساوی خراج شام بود که سیصد خروار نقره و چهار خروار طلا باشد و آن انگشتر از طوق بن کنانه بود و چون حضرت
کار عرفراز و برق خرمن حیات اهل کفر و آن کار آن سیرین نابکار را بقتل رسانید او را از انگشت آن ملعون بیرون کرد بخدمت
حضرت سید عالم صلعم آورد و حضرت خاتم النبیین خاتم را با میر المؤمنین عم عطا فرمود و حکایت تصدق در رکوع در حدیثی
منوط که ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی و تفسیر آیه شریفه از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق عم روایت
نموده بر وجهی مذکورست که حاصل مضمون آن اینست که حضرت امیر المؤمنین عم نماز ظهر میگذارد و دو رکعت نماز گذارده
بود و در رکوع بود و حله در بر داشت که قیمت آن هزار دینار بود که بجاب این روزکار بعذر با قیصری فرمان بتر بری با
وآنرا حضرت بعوض بوی داده و از برای آنحضرت نجاشی بهدیه فرستاده بود پس سائلی آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله
ومن هو اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی سلام بر تو ای ولی خدا و ای آنکه سزاوار تر و صاحب اختیار تری بر امور
مؤمنان از خودشان تصدق کن بر مسکینی امیر المؤمنین عم حله که بر دوش داشت انداخت و اشاره فرمود که این را بردار پس
الله تعالی این آیه فرو فرستاد و در آن حدیث اینحضرت مذکورست که مراد از الذین آمنوا علی و اولاد طاهرین او یند که چون
بمرتبه امامت میرسند ایشان نیز در رکوع تصدق میدهند ایشان نیز در رکوع تصدق خواهند سائلی که از آنحضرت سؤال
نمود از ملائکه بود و همچنین کسی که از اولاد او سؤال خواهد کرد از ملائکه خواهد بود لیکن بنا بر ایراد بیضاوی و بعضی از اهل عناد
که لفظ جمع در الذین آمنوا امتنانات دارد با ینکه مراد از آن علی بن ابی طالب باشد منه و عنه احتیاج بجواب و ذکر اعلای
شبه گفته اند ندارد و دیگر از جمله حکایات بذل و ایثار آنحضرت که عالمیانرا راه و رسم مردمی می آموزد و در ظلمتکده خواطر اهل
بخل چراغ رغبت دل چون فیضان می افروزد حکایتیست که در بسیاری از کتب معتبره چون امالی شیخ صدوق و ارشاد
القلوب دیلمی و غیر آن مذکورست و ملخص مضمون آن اینست که وقتی جناب سلطان امیر المؤمنین عم بجهت بعضی از حوایج خود بمکه
معظم رفته بود اعرابی را دید که جامه کعبه گرفته دعا میکند و چهار هزار درهم از خزانه کرم الهی مسألت مینماید آنحضرت چون شنید
فرمود که ای اعرابی چه میگوئی گفت تو کیستی فرمود من علی بن ابی طالبم گفت انت والله حاجتی یعنی بخدا قسم که حاجت من
از تو بر می آید فرمود بخواه حاجت خود را اعرابی گفت هزار درهم میخواهم که صداق زن کنم و هزار درهم میخواهم که دین خود را
بآن ادا نمایم و هزار درهم میخواهم که خانه بخرم و هزار درهم میخواهم که بآن زندگانی کنم آنحضرت فرمودند انصفت یا اعرابی فاذا
خرجت من مکة فاسئل عن داری بمدینة الرسول صلعم یعنی انصاف کردی و زیاده طلبی ننمودی چون از مکه بیرون روی در مدینه
رسول خانه مرا بپرسی یعنی در مدینه نزد من آی که حاجت تو برآورم پس اعرابی هفته در مکه اقامت نموده در طلب آنحضرت
بمدینه آمد و ندا کرد که کیست مرا بخانه امیر المؤمنین عم رهنمائی کند در آنوقت هادی طریق هدی و سر حلقه زمره شهدا آفاق
حضرت امام حسین عم برخورد و فرمود من ترا بخانه امیر المؤمنین راه مینمایم اعرابی از اصل و نژاد آن بزرگوار استفسار نمود

چون

چون دانست که آن تازه گل ریاض از گلشن جانفزای هدایت و آن کیمیا در دریا الابحرین نبوت و ولایت است از روی استدعا نمود که نزد
امیر المؤمنین عم معروض دارد که اعرابی که تعهد حاجت گذاری او نموده بود اینک بر در ایستاده است پس حضرت امام حسین عم
نیز رفته آمدن اعرابی را بعرض رسانید حضرت امیر المؤمنین عم بیرون آمد سلمان فارسی را طلبید فرمود یا سلمان حدیقه
که رسول خدا صلعم برای من کاشته آنرا بر تجار بر یعنی بر تجاران عرض کن بجا سلمان حدیقه مذکوره را بدوازده هزار درهم
فروخته آنحضرت از آنجمله چهار هزار درهم بنا بر وعده مکه کرده بود و چهل درهم دیگر برای خرجی باعرابی عطا فرمود پس فقرای
مدینه از آن با خبر گشته نزد آنحضرت جمعیت نمودند و باقی آن دراهم پیش وی ریخته بود از آن مشت مشت بر میگرفت و یکان
یکان میداد و بدست مبارک مرهم عطا بر جراحت احتیاجشان مینهاد تا برای وی از آن هیچ باقی نماند پس چون بخانه آمد حضرت
خیر النسا گفت یا ابن عم فروختی باغی را که پدرم برای تو غرس کرده بود فرمود آری فروختم بچیزی بهتر در دنیا از آن بهترست حضرت
زهرا و بر او دعا کرد و بعد از آن فرمود من گرسنه ام و دو پسر من گرسنه اند و شک نیست که تو هم نیز چون ما گرسنه باشی پس حضرت
شاه اولیا و پلنگی ده فقر و فنا عم از خانه بیرون آمد که چیزی قرض کرده صرف احتیاج خود و عیال خود سازد در آنحالت مهر سپهر
رسالت قدم مبارک رنجه داشته فرمودند یا فاطمه پسر عم کجاست گفت بیرون رفت فرمود این دراهم را بگیر و فرمود چون
پسر عمت باز آید و بر او بگو که برای شما باین دراهم طعامی ابتیاع نماید و چون آنجناب بیرون رفت امیر المؤمنین عم باز آمد
فرمود بوی خوشی میشنوم همانا پسر عمم یعنی رسول خدا صلعم آمده بود حضرت خیر النسا فرمود آری و آن درهمها را بوی داد و آن
هفت درهم سیاه هجری بود آنحضرت گفته بود باز گفت امیر المؤمنین عم فرمود ای حسن برخیز و با من بیا پس چون بازار آمدند
مردی دید در آنجا ایستاده میگوید که من یقرض الوفی الملی که قرض میدهد بخدای که وفا کننده است بوعده عوض و فراخی کننده
از مال نعمت بر هست یعنی هر که بمن عطائی دهد چنانست که بخدای تعالی آن قرض داده باشد و عوض آنرا باز یافت خواهد نمود
پس آن دراهم را آنجناب بحضرت امام حسن عم خطاب فرمود که بایشان عطیه الدراهم یعنی ای فرزند عزیز درهمها را باین مرد بده گفت
آری بخدای پدر پس آنحضرت درهمها را بوی عطا فرمود و بدر خانه مردی روان شد که چیزی از و بقرض طلبد در آنوقت اعرابی چون
ناقه با وی بود با آن حضرت گفت که این ناقه را از من بخر فرمود لیس معی ثمنها یعنی قیمت آنرا همراه ندارم اعرابی گفت من ترا مهلت میدهم
تا بهم رسانی فرمود بچند ای اعرابی گفت بصد درهم فرمود بگیر ای حسن ناقه را پس حضرت امام حسن عم ناقه را گرفت و آنحضرت روان
شد اعرابی دیگر برخورده و گفت یا علی ناقه را میفروشی فرمود ما تصنع بها یعنی اگر بفروشم باین ناقه چه خواهی کرد گفت بر آن
سوار شده جهاد میکنم در اول غزوه که پسر عم تو یعنی رسول خدا صلعم کند فرمود ان قبلتها فهی لک بلا ثمن یعنی اگر قبول کنی این
ناقه را بتو می بخشم بی ثمن اعرابی گفت آنرا دارم چند خریده فرمود بصد درهم اعرابی گفت صد و هفتاد درهم ترا میدهم امیر المؤمنین
فرمودند بگیر ای حسن دراهم را و ناقه بوی تسلیم کن صد درهم از آن اعرابیست که ناقه با فروخت و هفتاد از آن ماست حضرت
امام حسن عم صد و هفتاد درهم را از او گرفته ناقه را تسلیم وی نمود پس جناب سلطان ولایت پناه و آن تاجر بازار بشری نفسه

ابتغاء مرضات الله فرموده من رفتم بطلب اعرابی که ناقه او خریده بودم تا قیمت آن را بدو دهم رسول خدا را دیدم در مکانی
که قبل از آن ندیده بودم بر کنار راه چون آنحضرت نظر بمن کرد تبسم نمود و گفت یا ابا الحسن اعرابی را میطلبی که ناقه را بتو فروخته تا
آنرا بوی رسانی گفتم آری بخدا قسم فدایت گردند پدر و مادرم فرمودند یا ابا الحسن آنکس که ناقه را بتو فروخت جبرئیل بود و آنکسی
که ناقه را از تو خرید میکائیل بود و آن ناقه از ناقهای بهشت بود و آن درهما از نزد رب العالمین بود که علی و فیت اشاره بجانب علی
کرده آن سائل گفته بود که من یقرض الملی الوفی و دیگر از جمله آثار جوانمردی و ایثار آن ابر سحاب عطا که از باران فیض متکاثر آن سبزه
رغبت بذل و احسان از زمین طبع سخنان میتواند دمید و از نسیم دلگشای روح افزای استماعش غنچه کرم نکان طراحکایان میتوانند کرد
حکایت قرض کردن دینار و بذل نمودن آن بمقداد است که تفصیل این اجمال و کشف الغمه بر وجهی مذکور است که حاصل مضمون آن اینست که آن
شناسای نعت جود و مصدق خاتم در رکوع اعنی حضرت امیرالمؤمنین ع روزی از روزها اصباح کرده فرمود ای فاطمه آیا نزد تو چیزی هست که حاضر
می آوری که چاشت کنم حضرت جواب گفت قسم بآنکسی که اکرام نموده پدرم را به نبوت و ترا بوصایت که صباح نکرده نزد من چیزی که برای
تو آورم که چاشت کنی یعنی از جنس خوردنی چیزی نزد من یافت نمیشود و دو روز است که نزد من چیزی نبوده جز آنکه ایثار میکردم ترا بآن
بر خود حسن و حسین یعنی از خود و فرزندانم میبریدم و برای تو می آوردم فرمود ای فاطمه چرا مرا اعلام ننمودی تا برای شما طلب چیزی کنم
یعنی بتحصیل قوتی قیام کنم گفت یا ابا الحسن من شرم میکنم که ترا تکلیف چیزی کنم که قدرت بر آن نداشته باشی پس حضرت امیر ع
با وثوق حسن ظن بحضرت کریم ذوالمنن از خانه بیرون آمده دیناری قرض کرد که از برای عیال خود قوتی خرد مقداد بن اسود بر خورد
و آن روزی بود بسیار گرم و حرارت آفتاب چهره ویرا متغیر ساخته بود فرمود یا مقداد ما ازعجک هذه الساعة من رحلک یعنی
چگونه ضرورتی روی داده که در این ساعت گرم ترا از مکان بر کنده ساخته و از خانه بیرون آورده است مقداد گفت یا ابا الحسن مرا بگذار
و پرده از روی کارم بر مدار مجملا امیرالمؤمنین ع در استکشاف از حال او مبالغه میکرد و وی در گفتن مضایقه مینمود تا آخر الامر گفت
قسم بآنکسی که گرامی ساخته محمد را بنبوت و ترا بوصایت که بر کنده نساخته و بیرون نیاورده مرا مگر سختی احوال و تنگی معاش زیرا که
گذاشتم عیال خود را گرسنه و چون آواز گریه ایشان را شنیدم یعنی از شدت گرسنگی زمین مرا بر نداشت یعنی آرام از من رفت و مضطرب
حال بیرون آمدم پس آن سحاب مکرمت و افضال از استماع آن احوال گریان گشت و آنگره مجد و معالی را از شنیدن آن پریشان
حالی زلال سرشک از چشمه دیده مبارکش روان گردید چندانکه محاسن شریفش تر شد پس فرمود احلف بالذی حلفت به
ما ازعجنی الا الذی ازعجک قسم میخورم بآنکسی که تو باو قسم خوردی که مرا نیز کنده نساخته است مگر آن چیزی که ترا بر کنده ساخته
یعنی سبب بیرون آمدن من در این وقت گرسنگی عیال و تنگی مدارک احوال ایشانست و من دیناری بعوض گرفته ام آنرا ایثار کرده ام لکن
ترا بر خود ایثار کردم پس آنحضرت دینار را بمقداد داده مراجعت فرمودند تا داخل مسجد شد و نماز ظهر و عصر و مغرب را بگذارد پس چون
جناب اقدس نبوی ص از نماز شام فارغ شد بامیرالمؤمنین ع گذشت و آنحضرت در صف اول بود بپای مبارک عضوی از آنحضرت را
افشرده اشاره باینکه برخیز و همراه بیا پس امیرالمؤمنین ع برخاست و بر در مسجد بآنجناب ملحق شد و سلام کرد آنحضرت جواب سلام گفت فرمود

یا ابا الحسن

یا ابا الحسن هل عندک عشاء نتعشاه یعنی در خانه تو طعامی بهم میرسد که امشب شام کنیم امیرالمؤمنین ع از شرم ساکت سر
بزیر انداخت جوابی نگفت پیغمبر ص خود بری الکن حکایت دینار و اینکه از کجا گرفته و بکجا صرف کرده این جمله را دانسته بود
و از جانب خدای تعالی مامور شده بود که آن شب نزد امیرالمؤمنین ع تعشی نماید پس چون دید که حضرت امیرالمؤمنین ع ساکت
شد فرمود یا ابا الحسن لم لا تقول لا فانصرف او نعم فامضی معک حاصل معنی آنکه چرا نمیگوئی نه تا باز گردم یا نمیگوئی آری تا با تو
آیم امیرالمؤمنین ع فرمودند حبا و کرامة فاذهب بنا پس جناب اشرف نبوی ص دست آنحضرت را گرفته روانه شدند تا بحجره
حضرت فاطمه رسیدند داخل گشتند و آن سیده دو جهان در مصلای خود بود و از نماز فارغ گشته و در قفای وی کاسه [illegible]
و بخار از آن بر می آید چون کلام پدر بزرگوار خود شنید از مصلای خود بر آمده بر آن حضرت سلام کرد و آنجناب جواب سلام وی گفتند و [illegible]
عطوفت دست مبارک بر سر وی کشیده و فرمود یا بنتاه چگونه شب کردی خدا ترا رحمت کناد عرض کرد بخیر و خوبی یا رسول الله
فرمود چیزی تا تعشی کنیم خدا ترا رحمت کناد بتحقیق که رحمت کرده است پس حضرت جناب فاطمه کاسه برگرفت پیش پیغمبر ص و امیرالمؤمنین
گذاشت پس چون امیرالمؤمنین ع آن طعام دید و بوی آن شنید نظر خشم بسوی فاطمه کرد پس حضرت فاطمه فرمود سبحان الله چه شدید
و از روی خشم است نظر شما آیا گناهی از من صادر شده که مستوجب خشم باشم امیرالمؤمنین ع سوگند داد و پیاکه از دو روز باز چیزی
نخورده چنانکه گذشت مذکور ساخت پس حضرت جناب فاطمه نظر بسوی آسمان کرد و فرمود الهی یعلم فی سمائه و ارضه انی لم اقل
الا حقا خلاصه مضمون آنکه معبود من بر حق است و آگاه است که من جز حق نگفته ام حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود پس این کجاست
ترا این طعام که من هرگز مثل رنگ آن ندیده و مثل بوی آن ندیده و نشنیده ام و خوشتر از آن نخورده ام پس جناب ختمی مآب نبوی ص
دست مبارک خود بر میان دو کتف امیرالمؤمنین ع گذاشته فشرد و بعد از آن فرمود که یا علی عوض جزای دیناریست از نزد
خدای عز و جل که بمقداد دادی بدرستی که خدای تعالی روزی میدهد هر که را میخواهد بی حساب بعد از آن آنحضرت گریان گشته قطرات
عبرات بر گلبرگ رخسار انور فرو ریخته و فرمود الحمد لله الذی ابی لکما ان تخرجا من الدنیا حتی یجریک مجری زکریا
و یجری فاطمة مجری مریم بنت عمران یعنی حمد خدا را که بیرون نبرد شما را از دنیا تا آنکه ترا مثل زکریا و فاطمه را مثل
مریم گردانید چه هرگاه زکریا نزد مریم طعامی میدید میپرسیدی که انی لک هذا قالت هو من عند الله و در وصف جود و سخای آن
پیشوای دین همین بس که هزار بنده بکد یمین و عرق جبین خریده در راه خدا آزاد گردانیده بود و خود در مدت عمر نان خشک
و جامه پنبه دار معاش گذرانیده و جان عزیز را که اشرف از همه چیزهاست بارها در راه خدا بر طبق اخلاص نهاده جهت تقویت دین
و تمشیت امر رسالت حضرت سید المرسلین ص بقتال ابطال رجال پرداخت و از کثرت صفوف دشمنان و بروق سیوف زهره
شکاف ایشان پروا نکرده خود را بمخاطرات عظیمه انداخت و حکایت لیلة المبیت که بر فراش پیغمبر خفت و در باره آن برگزیده
حضرت باری جان شیرین را نثار کرد از آن مشهورتر است که در این مقام بذکر آن احتیاج باشد تا بمال و منال دنیا و سیم و زر
کودک فریب این عبارت سراچه رسد و بعد از آن جناب بر امثال منوال آل و اولاد طاهرین او طایفه و بر امساک دشته همین حکم

بلکه جود و مزرع احوال بی برگان کاشتند و دیده تفقدشان در راه انتظار حوایج حاجتمندان باز بود دست ترفع ارباب
سؤال بر سفره نوالشان پیوسته دراز گریبان جامه طاقت هر بیچاره که از انگشت سختی ایام پاره گشتی بسوزن نظر مرحمت دوختند
روزگار هر غریب آواره که از تراکم ظلمت سیاه روزی تیره شدی چراغ شبستان خواطرش برافروختندی و روزگار هر غریبی دست
نوازششان طره پریشانی آشفته حالان [illegible] نه بود و آستانه درگاه قدرشان مرغ دلهای شکسته بالان را آشیانه نسیم انفاس مرحمت
استیناسشان برمشام امید صاحبان افلاس صبح برمشام عنبربار دویده [illegible] جولشان از دیده تیره روزان [illegible] روز شب
سرمدار هرچند که آثار جود و سخای آن بزرگان عمر در ازمنه و اعصار [illegible] و چشمه سار تذکار فضایل و مناقبشان بگل ملال ایام
اعادی دین مبین منطمس کرده است هنوز نفایس آن آثار در خزاین کتب اخبار چندین از آن بر سر هم ریخته که عرض آن در شکنایی
این مجلس گنجایش نداشته باشد و لهذا خامه بیان از شرح آن زبان بکام خموشی کشیده با تمام سخن که [illegible] جنس نهاد خود آغاز
می پردازد **فصل دویم** در ذکر وجوه بر و احسان و بیان مصارف مال که صاحبان ثروت و مکنت و متخیلان سخاوت را بحکم حدیث
قدسی المال مالی والاغنیاء وکلائی در کارخانه هستی بخدمت وکیل خرجی معین کرده اند و ان من آن [illegible] وجوهی که
بر و انفاق که از همه عطایا اهم بر جمیع نفقات مقدم است زکوة است که از اعظم فرایض شرعیه و اجل قواعد دینیه است که مکنت
و ثروت را جاری مجرای آب جاریست و کشت و زار منافع ارباب زراعت و تجارت را نازل منزله باران بهاریست کنوز اموال متمولین را
از دست برد و زمان حوادث بجای پاسبانست و دیوار توانائی اغنیا را از ویرانی احتیاج و پریشانی منزلت ایشان [illegible] پشتیبان
[illegible] خسارت دست [illegible] شکوفایت مغفرت ثمر و بهره بنابرش بر محضر جوانمردی مهری معتبر سیم و زرش نماز اطاعت شرع را
ادا داده است و بر بنش باران عطایش عرق صحت اعتقاد را [illegible] جنبش از باده آمرزش رطلیست گران و امتداد زمان ادای
نقدش بر صحیفه معاصی خط بطلان در بیان ثواب زکوة ذکرت خواهد و برکات آن کریم [illegible] جل جلاله
و عم نواله در سوره بقره فرموده است که مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل
سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم خلاصه معنی اینکه مثل آنکسانی که صرف میکنند مالهای خود را
در راه خدا مثل کسی است که دانه کاشته است و از آن دانه هفت خوشه روئیده و در هر خوشه صد دانه حاصل برداشته یعنی آنچه
در راه خدا داده شود یکی هفتصد میشود والله تعالی می افزاید بر آن هفتصد نیز برای کسی که خواهد و خدای تعالی صاحب وسعت
یعنی تنگی در خزاین ملک او نیست و آنچه خواهد میتواند داد و علم او بسیار است و میداند که شایسته زیادتی مذکور کیست و مخفی نماند
که زکوة در لغت تازی نمو و افزونی است و زکوة را از این جهت زکوة میگویند که باعث افزونی و برکت مال میشود و از میان آن دست
تعدی حوادث روزگار اموال دهنده کان زکوة کوتاه میگردد و در کافی از سرور عالم و عالمیان صلعم مأثور است که حصنوا اموالکم
بالزکوة یعنی در حصار امن و امان در آورید مالهای خود را بدادن زکوة چون مال بزکوة از طرق حوادث مصون میگردد و یکی از
احادیث نبویه در طی شرح این حدیث شریف حکایتی نقل کرده و حاصل مضمون آن اینست که مردی از تجار که پیوسته بر ابرار دست

خود

خود از حقوق شرعیه مالیست کاستی و ناچار از وقت ادا [illegible] جانب خزانه نشسته نقد جنس خود را در حصن حصین ایثار زکوة از آسیب
حادثات محفوظ داشتی و وقتی مالی از یکی از تجارات کاروانسرائی گذاشته بود که جمعی از اهل بغی و طغیان بشهر ریختند و دست
تعدی بنهب و غارت اموال مسلمین برآورده غبار شور و شغب از هر گوشه برانگیختند تا آنکه نایره آن فساد رفته رفته بمحلی
که کاروانسرای مذکوره بود رسید و جمله اموال آن پامال دست برد غارتگران گردید خبر بخواجه رسانیدند که فلان مال
تو بتاراج رفت [illegible] دست اعتقاد از آن سخن [illegible] شد و متغیر گشته از روی اطمینان گفت که مال من بتاراج نبرد
که من او را در حصاری مضبوط نگاه داشته ام که دست کسی بآن نرسد از قضا قبل از آنکه آن قوم باین موضع رسند آن حجره
منهدم گشته آن مال در زیر خاک مانده بود و چون آن فرقه طاغیه بآنجا رسیدند و آن حجره چنان خراب دیدند متوجه آن نشدند
و از آن مقام درگذشتند بعد از خروج آن قوم [illegible] و انطفاء نایره فساد خواجه با جمعی بر سر آن مال حاضر آمدند مال
دیدند و آن مال را از خاک بر آوردند تعجب نموده از حقیقت آن گفتگو و از سبب اطمینان خاطر او استفسار کردند خواجه گفت
روایتی از جناب سید کاینات [illegible] بمن رسیده که فرموده اند حصنوا اموالکم بالزکوة و من زکوة مال خود را داده در حصار این
امان نهاده بودم از این جهت خاطر من جمع بود الحاصل از برکات زکوة دست تعدی چنان حادثه بر دامن [illegible] آن مال
نرسیده و حضرت حکیم متعال [illegible] جهت حفظ آن ویرانی آن بنا را حصاری محکم گردانید و نیز در شرح حدیث مذکور حکایت
نموده که یکی از [illegible] آداب [illegible] که از آبهای زکوة زلال برکات بر گلشن احوالش لاینقطع جاری بود سالی باستطاعت
واجب الاذعان کریمه و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق از دیار خود روانه سفر زیارت
بیت العتیق گردیده و در یکی از بلاد که بر سر راه واقع بود نزول کرده داخل شهر شد سردابی دید که نهری در آن جاری بود و مرد
بانجا تردد داشتند و از آن نهر آب برداشته برای وضو بآن سرداب آمد همیانی با خود داشت که مبلغ خطیر در آن بود آنرا در کنار
نهاد که چون از وضو فارغ شود بردارد چون وضو باتمام رسید همیان را فراموش کرده از آنجا بیرون و بخاطرش نرسید تا کاروان
کوچ نموده یکمرحله از آن منزل دور شدند و معاودت ممکن نبود پس متوجه درگاه الهی که قبله دلها و محل حل مشکلات گشته گفت
الهی تو ما را امر کردی که زکوة را حصار اموال خود گردانیم و من زکوة مال خود را داده و فرمان ترا گردن نهاده ام و روایتی از فخر
ترا رسیده که حصنوا اموالکم بالزکوة الان [illegible] مال مرا محفوظ دار تا [illegible] پس حضرت الله تعالی محافظت
آن مال بدینگونه نمود که بعد از آن هر کس که از اهل آن بلده اراده دخول آن سرداب میکرد آنجا ماری عظیم [illegible] کرده بر میگشت
تا آخر از بیم آسیب آن مار [illegible] ترک آن محل کرده در سرداب را مسدود ساختند و همچنان مسدود بود تا وقتی که آن مرد از آن سفر باز
گشت جهت تفتیش آن مال بآن موضع شتافت و هر چند جستجو نموده اثری از آن سرداب [illegible] احوال پرسید گفتند
آری اینجا سردابی هست ولیکن ماری عظیم در آن بهم رسیده و کسی جرات نمیکند بانجا رود و از این جهت راه آنرا مسدود کرده ایم
گفتم آن مار از منست و من آنرا اینجا گذاشته ام مردمان معنی این سخن را نفهمیده حمل بر جنون او کردند گفت اکنون این در را

بگشایند تا بچشم در این موضع جهت القصه چون در گشوده شد آن همیان را دیدند و از حقیقت آن پرسیدند مرد سرگذشت خود را
برای ایشان حکایت نموده از آن تعجبها کردند بر طبق این حکایت بسیاری که از تجار که دادن زکوة را سرمایه کسب مال و ثروت
ساخته و پاس فقرا و اجناس خود را بعهده این شیوه نجیبه کرده بار قرض آنرا از دوش خاطر حق شناس انداخته بود و فقیر امداد
سفر دریا نموده اموال خود را بکشتی کشیده چون از نظر مردم با جزو چشم خانه کشتی بر سطح امواج دریا روان گردید از قضا طوفان
عظیمی شد و کشتی بجهت کثرت احمال و اثقال مشرف بر غرق شدن گردید اهل کشتی ناچار بعضی از بارهای تجار را برای سبکباری
کشتی بدریا انداختند و از آنجمله باری بود که تعلق بسرکار خواجه مذکور داشت و خواجه آن مال را بجهت ادای حقوق شرعیه آن
حیثیت مذکور از تلف شدن مصون می انگاشت القصه خواجه در آن بحران در گرداب تعجب سرگردان میبود تا آنکه باب رحمت
بیپایان الهی و یک محیط از جوش فنا افتاده کشتی آن از ورطه رهائی یافت و بهبوب نسیم باد پای آن سفینه از موجه دریا را
در هم گسسته بساحل نجات شتافت چون بکنار راه رسیدند و اهل کشتی اموال خود را بیرون کشیدند و کشتی از آب برآمد دیدند که
ریسمانی از بار خواجه که بآب انداخته بودند یعنی از کشتی بچسپیده و همراه کشتی بکنار رسیده خواجه از آن حیرت برآمده گلشن حسن
عقیده قش باب فروغ از آن امر غریب تازه و اوراق حواسش بر شد با آن اشک از هم پاشیده بود و بر شناسایان محکم شیرازه
گردید و نیز از جمله بدایع و نتایج که ذکر آن در این مقام علت ضعف اعتقاد مانعین زکوة را نافع میتواند بود که شخصی در زدی بخانه یکی
از متمولین که زکوة مال را دادی رفته امتعه و اجناس بسته در هم بست و بر دوش کشیده بسوی ماوای خود روان گردید در اثنای
راه بار بر دوش گرانی نموده در خرابه که در سر راه واقع بود نشست و بار را هم چنانکه بر دوش داشت بر سر دیوار پستی گذاشت که لحظه رفع ماندگی
نماید و دست قضا آن بار گران را سبک از بالای دیوار به پشت دیوار انداخت و ریسمان آن در حلقش افتاده بجوی که بار از آنجا آویزان
و خود از جانب دیگر حلق کشیده شد و دست و پا میزد چندانکه طناب عمرش گسسته گردید چون چراغ صبح روشن و صور نتایج شب
در مرآت مصفای روز عکس افکن گشت صاحب مال واقف شده از خانه بیرون دوید و در تفحص آن بهر جانب می شتافت تا در آن خرابه
مال ما آویخته و دزد مال را بقصاص خود رسیده یافت از آن واقعه غریب تعجب نموده آنرا از برکات زکوة شمرد و دوم آن دینار
بگنج کاوی تامل ما بگنج معنی حدیث شریف حصنوا اموالکم بالزکوة برده مجملا اگر طالبان ملک و مال و اسیران سلاسل
امانی و امال در معنی حدیث مذکور غور رسا بخرد و جز امیرنیش در دادن زکوة شور نمایند هرآینه خواطر ایشان میگردد که صلاح
حال و حرف مال در ادای زکوة است چه مال چنانچه گذشت بآن افزون و از نقصان و خسران مصون میگردد و این خود عین مطلب
ایشانست از منع زکوة که توهم نقصان منشأ آنست که پیوسته مال ایشان در معرض زوال و فنا و هر لحظه آماده صد گونه حادثه عظمی است
و این خلاف مدعای ایشانست و در کافی از جناب سید صادق علیه السلام روایت است که ملعون ملعون مال لا یزکی مراد همان است که از خیر
و برکت دور است مالی که زکوة آن داده نشود و نیز در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که ما ضاع مال فی بر و لا
بحر الا بتضییع الزکوة یعنی ضایع و تلف نشد هیچ مالی نه در بیابان و نه در دریا مگر اینکه در زکوة آن تقصیری واقع شده باشد

و در جامع الکتاب از حضرت نیست که ما من رجل ادی الزکوة فنقصت من ماله و لا منعها احد فزادت فی ماله معنی حدیث
آنکه بخیلی زکوة نداد که مال او کم شود و بخیلی منع زکوة نمود که مال او زیاد شود الی آخر چنانکه زکوة باعث افزونی مال میشود منع او
باعث نقصان او میگردد و این خود ثمره و بیزی منع زکوة است اما ثمره اخرویه که مانعین زکوة از تخلی بخیل خود خواهند چید آنست
که حضرت حکیم متعال و خداوند لم یزل و لایزال در کلام مجید خود چندین جا از آن اخبار نموده از آنجمله در سوره آل عمران فرموده
و لا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و لله میراث
السموات و الارض و الله بما تعملون خبیر خلاصه مضمون بنا بر بعضی از احتمالات که مفسرین ذکر کرده اند آنکه نه پندارند آنکسانی
که بخل و امساک میکنند در مالی که خدای تعالی بفضل و کرم خود بایشان داده یعنی زکوة آنرا نمیدهند که این برای ایشان خوبست
بلکه این برای ایشان بدتر است بجهت اینکه عنقریب طوق شود بر گردن ایشان روز قیامت مالی که بآن بخیل بوده اند و خدا راست
میراث آسمانها و زمین یعنی صاحب حقیقی هرچه اهل آسمانها و زمینها از هم میراث میبرند آنجناب است بالکلیه بانکه هر یک ازایشان
ثانی و مالکیت و متصرفات جل را خداوند عالم مالک است پس در این رعایت سزاوار چنین بخیل بودن و مال او را بر ما وجه حرف خرج نمودن
نداشته باشد و خدای تعالی آگاه است از منع یا عطا یا جزا دانا است و در کافی از محمد بن مسلم منقول است که تفسیر آیه مذکوره را از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام پرسیدند فرمود یا محمد ما من احد یمنع من زکوة ماله شیئا الا جعل الله ذلک یوم القیمة ثعبانا من نار
مطوقا فی عنقه ینهش من لحمه حتی یفرغ من الحساب حاصل معنی آنکه هیچ کس نیست که منع کند از زکوة مال خود چیزی مگر آنکه
گرداند الله تعالی آنرا روز قیامت اژدهائی از آتش که بر گردن بپیچد از گوشت بدن وی خورد تا آنکه حساب خلق پرداخته گردد و هم
در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام حدیثی منقولست که خلاصه مضمون آن اینست که نیست هیچ صاحب مالی طلا و نقره که زکوة مال خود
ندهد مگر اینکه محبوس گرداند او را خدای عز و جل روز قیامت در زمین هموار و هموار آن صحرا میتواند بیان این باشد
که باعث رسوائی او گردد با جهت آنکه امید گریزگاهی نداشته باشد و مسلط سازد برای او ماری که موی سر نداشته باشد
و آن مار قصد او کند و او گریزان گردد و چون بیند که خلاصی ندارد دست خود را به آن مار دهد پس بخاید دست او را چنانکه خائیده
میشود ترب بعد از آن طوق شود در گردن او و اینمضمون قول خدای عز و جل است که سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة
و نیست هیچ مالی از شتر یا گوسفند یا گاو که زکوة آنرا ندهند مگر آنکه حبس کند خدای تعالی روز قیامت در صحرای هموار و پای مال
نهد بر حیوان سم داری و بگزد او را هر حیوان صاحب نابی و نیست هیچ صاحب مالی از نخل یا تاک یا زرع که زکوة آنرا ندهد مگر آنکه
طوق گرداند بر گردن او الله تعالی آن زمین یا مزرعه او را تا هفت طبقه زمین تا روز قیامت و نیز در سوره توبه فرموده است که
والذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها
جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون مجملا معنی این آیه بخل سوز و سخاوت آموز
آنکه آنکسانی که طلا و نقره جمع میکنند و آنرا در راه خدا صرف نمیکنند پس مژده ده ایشان را بعذابی دردناک در روزی که افروخته

شود آتش برآن طلا و نقره در میان آتش جهنم یعنی اینکه در میان آتش باشد بر بالای آنها نیز آتش افروزند تا بغایت سرخ و تفسیده کرده پس داغ کرده شود با آنها پیشانیهای ایشان و پهلوها و پشتهای ایشان پس گویند این آن چیزیست که برای خود جمع کرده پس بچشید آن چیز را که جمع مینمودید و مزه آنرا در یابید که چگونه است گفته اند که وجه تخصیص پهلو و پشت بداغ کردن آنست که فقرا را داغ کردن این عضو بیشتر ترسیت چون نشنوند بر سینه که دماغ و دل و جگر است و نیز گفته اند داغ کردن پیشانی از آن جهت است که وقت دیدن فقرا کره بر آن زده اند و هم در سوره منافقون فرموده است که تا گوید رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت از حضرت صادق منقولست که مانع الزکوة سئال الرجعة عند الموت و هو قال الله عز و جل رب ارجعون لعلی اعمل صالحا حاصل معنی آنکه کسی که زکوة نده طلب بازگشت میکند بدنیا وقت مرگ یا رب بازگردان مرا بدنیا که شاید عمل کنم در آنچه گذاشتم یعنی زکوة مال دهم و مرهم بجراحت احتیاج فقرا و مساکین نهم و این قول خدای تعالی است رب ارجعون پس مقتضای عقل و عاقبت اندیشی آنست که امروز روزی انگارد که بهزاری خواهد خواست که در آن ادای زکوة و تلافی مافات کند و ادراک آن محال خواهد بود و چنین انگارد که آن محال صورت بسته و آن آرزو بحصول پیوسته مجملا مانعان زکوة و محرومان سعادات خیرات و نفقات که از نقش درهم و دینار داغ بندگی دنیا بر صفحه دل دارند و از زنار رشته امل طوق عبودیت نفس و هوا بر گردن جان میگذارند وقتی بر این خسارت عظمی مطلع خواهند گردید و از ندامت این تقصیر انگشت دست بدندان حسرت خواهند گزید که شحنه اجل دست تصرف ایشان را از مال بریده مرگ بسته بر دهان تاسف جنبان لحد و وارث دست وارثان سالها در انتظار مهر و کلید و خزانه و صندوق از جیب گردن بر آورده اند آن هر گنج جز رنج و وبال چیزی بر جا نمانده **نظم** کنون بر کف دست نه هرچه هست ۱ که فردا بدندان گزی پشت دست ۱ پریشان کن امروز گنجینه چست ۱ که فردا کلیدش نه در دست تست ۱ و در کتاب من لا یحضره الفقیه از سرمه سیاهی دیده آگاهی و گره گشای مشکلات کلام الهی حضرت ابی عبد الله روایت شده که آنحضرت در بیان کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم فرموده هو الرجل یدع ماله لا ینفقه فی طاعة الله عز و جل بخلا ثم یموت فیدعه لمن یعمل فیه بطاعة الله عز و جل او بمعصیة الله الی آخر الحدیث مجمل معنی و مفصل مدعا آنکه در حق این حسرت وصف حال مردیست که مال خود را از بخل امساک در حالات و مصارف خیر خرج نمیکند و بعد از آن میمیرد و میگذارد برای کسی که در آن بطاعت خدا و بر طبق رضای الهی عمل مینماید و یا طریق نافرمانی و مخالفت جناب اقدس سبحانی می پیماید پس اگر وارث در آن مال بطاعت خدا کار کرد و امر و نهی آن را در جای خود بجا آورد آن مال را در ترازوی اعمال دیگری می بیند و حسرت میکشد چرا آن مال از آن بوده و کسب ها و آنی که وارث در آن کرده او میراث نموده و تعمیر نموده تا دستیاری آن طریق معصیت پیموده باشد یعنی بر تقدیر آن مال در قیامت باعث حسرت و ندامت میگردد و در کافی از حضرت امام همام ابی جعفر منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن آنست که بدرستی که الله تبارک و تعالی برمی انگیزاند روز قیامت جمعی مردمان را از قبرهای ایشان دستها بر گردنها بسته چنانکه نتوانند بقدر سر انگشت چیزی بر گیرند و با ایشان فرشتگان سرزنش و ملامت کنند ایشان را سرزنش سخت گویند اینها آن کسانند که خدای تعالی با ایشان عطا فرموده پس نداده اند حق الله که در اموال ایشان بوده و نیز در الکتاب شیخ عزیز است که حضرت بهتر عالم صلوات

پنج نفر را

پنج نفر را در میان کسی از میان مسلمانان بر خیزانیده اخراج کردند و فرمودند که اخرجوا من مسجدنا لا تصلوا الصلوة فیه و انتم لا تزکون حاصل اینکه بیرون روید از مسجد ما نماز در آن نکنید برای اینکه شما زکوة نمیدهید و داغ وجدان از نسیان این جزیمت بنیان چنین استشمام مینماید که مانعین زکوة از دایره مسلمانی بیرون و چون سر منکرین دین مطرود و ملعون باشند و آنانکه نشو حیات زهره گداز و تهدیدات هوش پرداز در حق مانعین زکوة و آثار را شنیده بی بیار است و با وجود اطلاع بر مضامین آنها در ادای زکوة مضایقه نموده آنرا سهل انگاشتن و از جمله مالی که چند روزی برسم امانت در تصرف اینکس خواهد بود و سهلی را از مالک حقیقی آن دریغ داشتن با دعوی مسلمانی مشکل که جمع توانند شد چه بی شرمند این قوم چه سعادت که با اینکه میدانند که روزی با بعض وجوه گذاشتند از ملک و مال هیچ نداشتند و اکنون آنچه دارند خود را مالک آن میپندارند همگی داده خدا و با خود از آن خزانه بی منتهاست و سعی که خود در تحصیل آن نموده و عقل و شعوری که در اکتساب آنها کار فرموده آن نیز بتوفیق و بیاری جناب باری عز اسمه و از جمله مواهب و عطایای حضرت است انسان خاکزاد و عجز نهاد بیست که بخودی خود تواند زیست و مخلوق امکان نژاد و نقصان بنیاد را چه وجود که بدستگیری عصای توفیق بتحصیل غذا دست خود قیام تواند نمود عقول حواس کافه ناس جهت سرانجام مهام خلایق از کارکنان کارخانه رزاقیت الهی بر کیت قوت و دست و پای مترددین طریق کسب معاش برای اجرای سفاین احوال عباد از بحر بیکران عنایت سبحانی هر کدام برحی دامان زمان را جهت در کرانیدن آتش سود آباد سخن که داده و احتیاج بایع و مشتری باشاره حکمت کردگار میان معاملات خلق بانهاده تخم تا از اجرا قوت که بی دستگیری آفتاب عنایتش از خاک غلات خیزد و سقای ابر را چه قدرت که بی رحمت یکدانه و دانه بر مبیار شده و ارباب تجارت رونق بازار خود را از محض رشد و کاردانی خود میشمارند صنعت گران را کان که احوال ایشان از بازار عرق ریز خود حرم و سیر ابیت چه جهت در انداخیال گرشته روزی ایشان از جیح خم تر و دات خویش محکم و بر تاب بچاره آدمی نادان چه از خود دیده که اینقدر بر خود چیده و بخود چه گمان برده که این همه بخود سپرده است **لمؤلفه** ای که چندین بهرمندی خود مغروری ۱ وای اگر باز گذارند دمی کار ترا ۱ و با وجود وا ثق ایجاب از جلیلی که هر خداوند عالم جلالش زعطا کرده قلیلی را که برای جمع منوا مقرر نموده و اضعاف آنرا در دنیا و آخرت وعده فرموده است منید خدد و برای آن قلیل دست رد بر سینه اجر جزیل می نهد **لمؤلفه** خواسته ناخواسته واده خدا ۱ وای تو گر خواسته چنین بر وای بر تو دهده خدای جلیل ۱ ترز و حشی بکنند هی ای بخیل ۱ کرن این قوم خست نهاد و ابو طایفه سست اعتقاد قصه نارون و مال و مآل کار آنملعون هرگز گوش زد نکرده که بشومی دوستی مال و امتناع از ادای زکوة آن بچگونه بلای صعب گرفتار شد اگر در اختصار این مقام رشحه چند از زلال آن حکایت که عبارت از مجمل آن مفصل است بر جهره گران خوابان غفلت افشانده شود ممکن است که فی الجمله سبب آگاه این قوم الاهی گردد و مجمل آن اینست که مقتدای دنیاپرستان در این زمان قارون بود که سبب ملعون که بقول بعضی عم حضرت موسی و در قول بعضی پسر عم بامنفا و قوی حرام زاده و بر وایت طایفه خاله زاده

کیفیت نماز

آنحضرت بود و در بدایت حال مرد فقیر و درویش بود و در سلک صلحا و فقرا انتظام داشت که حضرت موسی موجب شنیدن کلام
حق تعالی از قوم خود اختیار فرمود حضرت کلیم الله وی را که ای کوشش و تربیت تعلیم و تادیب پیوسته تخم علم و دانش در زمین خواطر
او کاشتی تا آخر الامر بجهت کثرت مال که منشاء آن بر زعم بعضی والله اعلم علم کیمیا بود از جاده اعتدال انحراف نموده و بحکم کریمه
ان الانسان لیطغی ان راه استغنی رعایت طغیان و فساد و طریق مخالفت و عناد با جناب رب العباد پیموده و خداوند
ذو الجلال از کثرت کنوز و اموال او در سوره قصص خبر داده است که و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة
اولی القوة حاصل معنی آنکه عطا کردیم او را از گنجها آنقدر که کلیدهای آن بر گروه گران بار میساختش در رنج و تعب می انداخت
جماعت مردمان صاحب قوت و توانا را گویند چهل مرد توانا بودند که کلیدهای کنوز او را حمل مینمودند و صاحب کشاف گفته
که شصت استر کلیدهای خزاین او را میکشیدند هر خزانه را کلیدی و هیچ کلیدی از انگشت بیشتر نبوده و از پوست حیوانات
ساخته بودند تا سبک باشد و آورده اند که خانه بنا کرده بود که دیوار آن از زر سرخی بود و تختی ساخت که دیده روزگار
مانند آن ندیده بود روزی با زینت تمام از خانه برآمد استری سفید که زین زرین بر آن زده بودند برنشسته و چهار هزار کس
بهمین دستور با او سوار گشته و بعضی گفته اند که هزار کس که جامه معصفر پوشیده بودند با وی سوار بودند و آن رنگ جامه
تا آن روز کسی ندیده بود و نیز گفته اند که هزار کنیز با او بودند و جامهای ارغوانی طلا کار در بر ایشان سفید با زین زرین سوار
چون قوم آن کر و فر و حشمت دیدند جمعی که طبع ایشان بدنیا راغب و مایل بود و مرغ دل ایشان در هوای زینت و بزرگی آن پرواز نموده
گفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم ای کاش ما را بودی مانند آنچه داده شده بقارون بدرستی که او
صاحب نصیب و بزرگی است از دنیا جمعی دیگر که از عاقبت کار دنیا و بی اعتباری آن خبردار شده و آن حشمت و جبروت را نقش
بر آب گره بر باد می انگاشتند گفتند ویلکم ثواب الله خیر لمن آمن و عمل صالحا وای بر شما ای طالبان دنیا وای آرزومندان
مال و ثروت این جبروت سرا ثواب پاداش الله تعالی بهتر است از مال دنیا مر کسی را که ایمان آورده و عمل صالح کرده باشد القصه از فرط
سیم و زر دنائی که آتش حرص سلطنت و دود نخوت و تکبر را در کاخ دماغ آن نابکار پیچیده از طوق اطاعت موسی و انقیاد او سر
اوکران کشی نموده منقولست که بعد از هلاک فرعون و قبطیان حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام ریاست مذبح و قربانی را
بحضرت هارون تفویض فرمود که هر که قربانی داشت نزد وی بود آنحضرت او را در مذبح میگذاشت و آتشی می آمد و آن را میسوخت
قارون را از آن حسد در دل خلیده بموسی گفت که رسالت تو بردی و امر مذبح بهارون سپردی و من بی منصبی چند صبر کنم کلیم الله
فرمود بدست من نیست با حق تعالی است بهر که خواهد بدهد قارون گفت من این باور نکنم تا آیتی من نمائی موسی قبول نموده روسای
بنی اسرائیل را جمع کرده تا هر یک عصای خود را آورده در عبادت خانه گذاشتند هارون و قارون نیز هر کدام عصای خود را در آن
خانه نهادند و آن شب گذشت روز دیگر که رفتند دیدند که عصاها هم بحال خود است و عصای حضرت هارون سبز شده و بار آورده
قارون ملعون گفت این از جمله سحر است که میکنی مجملا بغض و کین و عناد آن لعین بدنهاد با حضرت موسی و هارون روز بروز

در ترایه بود

در ترایه بوده و ایذا و آزار برگزیدگان حضرت کردگار طلب مینمود تا وقتی که حکم قضای زکوة نازل شد و جمعی از فقرا نزد حضرت
موسی آمده از احوال خود شکایت کردند حضرت نزد قارون لئیم فرستاد که حق سبحانه و تعالی بتو عطا کرده و نعمت بیشمار
روی بتو آورده و در این مملکت محتاج بسیار و در مخمصه و اضطرار اند و شکرانه نعمت از حد افزون حق الله از مال خود بیرون
کن و بدرویشان قسمت نمای احسن کما احسن الله الیک با خلق کرم کن همچنانکه خدا بتو کرم کرده قارون گفت زکوة من معنی
خیال میشود و من آن را نمیدانم داد وحی آمد بحضرت موسی که قارون زکوة مال خود را خواه اندک و خواه بسیار نخواهد داد لیکن
برای اتمام حجت با او مساهلگی کن حضرت موسی با آنکه زکوة عشر مال یا ربع بوده فرمود که از هزار دینار یک دینار و از هزار درهم یک
درهم و از هزار گوسفند یک گوسفند بده قارون گفت در این اندیشه کنم و آنگاه جواب گویم و چون با خود حساب نمود آن
مبلغ کلی بدید بخل و حسد که اغلب لازم طبع صاحبان مال و ثروت میباشد مانع وی گردیده از ادای آن امتناع نموده جمعی
از بنی اسرائیل که با او یار بودند و پیوسته بر خوان نعمت او مگس وار ازدحام مینمودند طلبیده گفت شما اطاعت کردید و هیچ نگفتیم
و اکنون میخواهد که مالهای ما را بستاند و ما را محتاج و ذلیل خود گرداند رای شما در این باب چیست ایشان گفتند تو اعلم و مهتری
مائی و ما ترا مطیع و فرمان برداریم هرچه کنی و فرمائی گفت رای من اینست که موسی را در میان بنی اسرائیل رسوا گردانم تا دیگری
سخن او را نشنود پس زنی را که بفسق و فجور مذکور و بحسن و جمال مشهور بوده طلبید و گفت ما را کاری بشما افتاده گفت اگر از من
برآید تقصیر در آن ننمایم قارون گفت بتو یک طشت زر میدهم بشرط آنکه در حضور بنی اسرائیل گواهی دهی که موسی با من زنا کرده است
و بعضی گفته اند که دو همیان زر بوی داد القصه آن زن قبول کرد روز دیگر قارون لعین بمجلس کلیم الله آمد و آنحضرت موعظه فرموده
و بیان اوامر و نواهی میفرمود که هر که دزدی کند دستش قطع نمایم و هر که قذف نماید بکنایه حدش فرمایم و هر که زنا کند اگر محصن
باشد تازیانه اش بزنم و اگر محصن بود سنگسارش کنم در آن وقت قارون برپای خواست گفت اگر هم تو باشی گفت آری اگر
من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلان زن زنا کرده گفت معاذ الله آن زن را حاضر سازید چون آن زن
حاضر شد فرمود با خلانه ترا سوگند میدهم بخدائی که دریا شکافت و بنی اسرائیل را گذرانید و از فرعون نجات داد و تورات را بجهت
صلاح ایشان فرستاد که آنچه راست است بگو زن را حیائی آمد دریافت با خود اندیشه کرد که آنچه از فجور و معاصی از من صادر گشته مکفی
که بتر برقع شود اما اگر افترا در حق پیغمبر خدا کنم بعقوبات آخرت و دنیویه گرفتار گردم پس نسیم توفیق ذو الجلال بر گلشن احوال
آن زن وزیده و پای خاطرش در وادی حرص و طمع که جای لغزش مردان با ورعست نلغزیده گفت حاشا موسی مبراست از آنچه
میگویند قارون مرا بزر فریفته و بمن آموخته و اینک بوده که آن افترا در حق کلیم الله کنم و بقول بعضی گفت که قارون دو کیسه زر
بمن داده که افترا کنم و اینک آن دو کیسه سر بمهر قارون نزد منست بنی اسرائیل مهر قارون دیدند بر یکدیگر نگاه کردند و حضرت
کلیم الله از استماع آن کلمه گریان بسجده افتاد و گفت خداوندا روا میداری که این نابکار در حق من این گوید وحی آمد که زمین
بفرمان تو کردم که هرچه تو خواهی آن کند موسی سر از سجده برداشت فرمود ای بنی اسرائیل من بقارون مبعوثم چنانکه بفرعون بودم

هر که با قارون باشد و هر که با موسی است از وی دور گردد هر بنی اسرائیل از وی کناره نمودند الا دو نفر که از او جدا نشدند آنگاه حضرت
موسی زمین را خطاب نمود فرمود که بگیر ایشان را زمین پاهای ایشان را تا کعبین فرو برد و در روایتی آنست که این واقعه در خانه قارون بود و حضرت
کلیم الله با سنه های آن روسیاه قدم مبارک بآنخانه رنجه داشته بودند در این وقت که موسی زمین را بگرفتن آن ملعون امر ساخت
قارون بر تخت شوم خود نشسته و بر متکای تکیه زده بود زمین شکافته شد و تخت او را فرو برد و او را با آن دو نفر تا بزانو گرفت بر هر تقدیر
ایشان آغاز استغاثه افزودند بجائی نرسید باز فرمود که بگیر ایشان را تا کمر فرو رفتند و ایشان استغاثه و زاری را از حد بردند حضرت
کلیم از غایت غضب متاثر نگشته باز زمین را بگرفتن ایشان امر فرمود تا ایشان را فرو برد که تا امروز بقدر قامت مردی در زمین فرو
بردند لولفه رود بباد فنا هر که خاک پای تو نیست // فرو شود بزمین هر که در هوای تو نیست // القصه بعد از خسف قارون بعضی از جهال
بنی اسرائیل گفتند که موسی دعا کرد که قارون بزمین فرو رفت تا کنوز و اموال او را متصرف شود حضرت موسی چون این سخن بشنید دعا
کرد تا خدای تعالی سرای و گنج خانه او را نیز بزمین فرو برد چنانکه در کلام مجید ربانی هم در سوره قصص از آن اخبار مینماید که فخسفنا
به وبداره الارض فما کان له من فئة ینصرونه من دون الله وما کان من المنتصرین یعنی پس فرو بردیم او را
و خانه او را بزمین پس نبود او را هیچ گروهی که یاری کند او را بغیر الله تعالی یعنی غیر خدا کسی منع عذاب نمیتوانست نمود و نبود از انتقام
کشندگان از موسی یا نبود از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه خود و نه دیگری دفع عذاب از او نتوانست کرد جمعی از بنی اسرائیل که دی
پیش قارون را دیده بودند با آن زینت و حشمت پیش از خسف چه دیدند و آرزوی مرتبه او میکردند که کاش ما نیز مثل او می بودیم چون
مشاهده سطوات آلهی بیخ وجودش بزمین عدم فرو کرد و صرصر قهر جباری نخل سرکش عظمت و بزرگواری او را از خاک هستی برآورد
بخاطرات طریق ملکت و دارائی و امنیت راه عبرت و همنوائی کردیده و شکر نعمت بی قیاس در درویشی و افلاس بتقدیم رسانیدند چنانکه
کرده واصبح الذین تمنوا مکانه بالامس الی آخره در سوره مذکوره بر این ناطق است الحاصل قارون دون شقی با آنکه نخست در سلک
مردم صالح منتظم داشت بشوم حسد و جاه و مال خانه احوالش چنین صورتی برکرد و بهمین دستور بسیار احوال دنیا پرستان
مغرور که شب و روز در طریق افزونی از اندیشه تامل و در اخراج مال خدا کوتاهی و تعلل مینمایند بپیوسته دامان دنیای شوم بدست حرص
طمع گرفته و قارون صفت بخاک کدورت بی حاصل فرو رفته اند و زشتی خست بخل همه را از نظر رحمت آلهی انداخته شاهد ابلهفریب دنیا را
در سر کوی آرزوی خود خاک نشین کرده صد گونه مکاره و آلام ساخته لولفه اهل دنیا که در اندیشه چند و چونند // روز و شب باطل ناز جگر
پر خونند // مطلب و ست احوال از این مرده دلان // زنده در گور کدورت همچون قارونند // دیگر از جمله وجوه خیرات مبرات که سرچشمه
برکات و سرمایه نجات است حقوق سادات عالی درجات است از خمس اموال معینه بشروط مقرره بجانب جزئی که در کتب فروع مفصلا
مذکور است و چون حضرت شارع جهت قرابت حضرت سید الانام ص این طائفه والا مقام را بر خلائق بگرامی خاص ممتاز کرده اند
و قلت گرفتن زکوة را که او ساخ مردمانست برایشان رسانیده از اموال مخصوصه حقی برای ایشان معین فرموده است که حق نفقات
خود نموده ذلیل صدقه گیران در پی منت کسان نباشند و اگر اصحاب رابهای روزگار و دادای خمس که رکن دینی که از کان شریعت

اهمال نموده از بی برکتی این حیله بدیان اصلا شرم و آزرمی جد بزرگوار ایشان قطعا آزرم از برهنگی نمی آورند بر پای ذریه پیغمبر خاک
در دل قساوت نهادشان مخلد و از بی رستگاری این گروه بیسامان و داغ غفلتشان سوزیده و تحمل نمیکردند و بعضی از ایشان
اگر فرضا گاهی و نیکو و بیداری افتاده تعلیلی خمس از اخراج مال خود بعد و درشتی و ناخوشی تسلیم سیدی مینمایند یا و جهان گنجی
در و ماهشان انگشته پندارند که او را خریده بلکه او را آفریده اند غافل از اینکه همه ملک و مال جهان بلکه جمله عالمیان بطفیل
جد بزرگوار ایشان رنگ هستی پذیرفته اند ارزاق کافه انام از فیض وجود آبا و کرام ایشان در عالم متواتر است و امطار
برکات صمدات بآبروی اجداد امجاد شان برگشته احوال همگنان متقاطر پس زمره اغنیا در العیال حق اولاد مصطفی
میبا مدکه منتی بر ایشان نداشته باشند بلکه در سایر امور و مهمات ایشان نیز پیوسته کمر خدمتگاری در میان جان بسته ایشان
در تکمیل قضای حوائج ایشان که عالیدرج مرتبه شده باشند تا مکر در ذریه لا ینفع مال ولا بنون از کرم حضرت ایشان ایشان
بنالج و اوج سربلندی ارجمند و جبین اخلاص این فرقه والا تبار از شفاعت جدان نامدار ایشان بهره مند گردند هر دلیست که چون
روز قیامت شود منادی از جانب الله تعالی ندا کند که ای خلائق خاموش باشید که موسی محمد ص جناب سلطان خاتم النبیین
میخواهد که تکلم نماید پس خلائق همه خاموش شوند پس آنحضرت گوید ایها الناس من له علی منة فلیقم حتی کافیه یعنی
ای مردمان هر کرا او را بر ذمت من حقی بعطائی و وجه نیکی باشد که بر خیزد تا من تلافی کنم او را خلائق گویند که چه عطا و نعمت باشد ما را بر تو
یا رسول الله بلکه عطا و نعمت تو راست بر ما پس آنحضرت ص و آله گوید بلی من احسن الی ذریتی وادی طاعتهم واشبع جائعهم
او کسا عاریهم فلیقم حتی کافیه حاصل معنی آنکه هر که با ذریت من نیکوئی نموده و رانده ایشان را جای داده و گرسنه ایشان را
پوشانیده باشد آنکس برخیزد تا من با او تلافی کنم پس فرقه که این کار کرده باشند پس برخیزند پس از جانب آلهی بحضرت رسالت
پناهی خطاب در رسد که جزا و پاداش ایشان را بتو گذاشتم هر جا که خواهی ایشان را در جائی از بهشت پس آنحضرت ایشان را در وسیله
ساکن میگرداند که از منبر او ص داخل جنت او غایب نباشند یعنی با ایشان قرین و با برگزیدگان ام حق همنشین خواهند بود و در بعضی
از کتب بنظر رسیده که یکی از توانگران سرمایه توفیق که در هر دو سال یکمرتبه سفر حج کردی و زیارت بیت الله نمودی تا پنجاه سال بجهت
این عبادت کری این سعادت از شمیلان زندگی و بدین سالی بدستور مالی با خود برداشت القصه شتر خرید و مهیای سفر مکه معظمه
گردید که از خانه بیرون آمد گذارش بر مزبله افتاد و زنی دید که مرغابی مرده که در آن مزبله افتاده بود پیش گرفته پر و بال او را میکند پیش
رفتم و گفتم چرا این کار میکنی گفت چه می پرسی از کاری که دانستن آن بکار تو نمی آید مرا از آن سخن باری بدل و در خواطر خارخاری
بهم رسیده و در تفتیش آن اصرار و در سوال آن مبالغه بیشمار نمودم ضعیفه چاره گشته بسر انگشت زبان اظهار پرده اخفای آن راز
از چهره راز خود برگرفت و گفت من زن علویه ام و چهار دختر دارم و امروز روز چهارمست که هیچ نخورده ایم و اکنون میته بر ما حلال
گردیده از این جهت این مرغابی مرده پاک میکردم که برای ایشان ببرم تا قوت خود گردانم تا جان از هلاک برهند چون این سخن
جگر خراش از وی شنیدم و تیغ ملامت و خنجر سرزنش بر خود کشیدم و با خود گفتم جای برو که اولاد مصطفی و مرتضی علیهما السلام

مخفی کذاشته و تو غافل باشی پس فقدی که از برای ابتیاع شتر با خود داشتم بهاء وی را بخشیم و رفتم و شوق سفر حج آن سال از دل
من زایل کردیده تا وقتی که حاج بیت الله الحرام از آن سفر میمنت آغاز مغفرت انجام معاودت نمودند پس بزیارت همسایکان و یاران
که از آن سعادت فایز کردیده بودند بیرون رفتم و بهر یک از ایشان که ملاقات میکردم میکفتند که حج تو مقبول و سعی تو مشکور باد میکفتند
که تو خود همراه ما بودی و در فلان موضع بهم رسیدیم و آنحضرت را بسیار کفتند و من در آن متفکر و در ادراک سر آن متحیر بودم تا شبانکاه
غنودم و روزن دیده را بتماشا کاه خواب کشودم در خواب برکزیده حضرت خالق و سپارش بخش دیده خلایق یعنی جناب اقدس
رسالت پناه را دیدم و فرمودند که تعجب مکن که چون تو اعانت ملهوفه از اولاد من کردی یعنی بتو داد آن ضعیفه در مانده رسیدی
من از خدای تعالی مسئلت کردم که بصورت تو فرشته بیافرینید که از قبل تو حج کند تا روز قیامت ان شاء الله حج درست خواهی کام
شکستان وه ور مان زکیب جوئی و دست فتاد کان کیرا دیکر از جمله وجوه که مشرع ببیاید بهمت بر آن کارنده ورادای آن همت
بر خود کذارند صدقات متعدده است که در طوفان حوادث روزکار کشتی وجود اهل جود را که وجود لیث و در تیر باران آفات زمانه
بر شرور آدمی را در بر زره داودی است برای منع یغما نیان سر ورون قلعه سد است و جهت دفع یاجوج مکاره و آلام سد اسکندر
از رشحات باران صدقات کشت امید اهل خیرات در بر و مندیست و از جریان زلال این سنت سنیه نهال عمر صاحبان این صفت
رفیع اند قد کشیدن و سی که برای سکندری تهیدستی در ازسار زنی در سنکلاخ سخنها ی آن عالم تراهمیست و کفی کرانی تات
جهت عطای نرد فرک بیه در سرای هر بلای این جهان برای تو دست و عا در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام روایت که البر و الصدقة ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن صاحبهما سبعین میتة
السوء یعنی نیکوئی و صدقه بر طرف میسازد فقر را و می افزاید در عمر و دفع میکند از صاحب خود هفتاد قسم مردن بد را و نیز در آن
کتاب از جناب ستطاب سید انام منقولست که ان الله لا اله الا هو یدفع بالصدقة الداء و الدبیلة و الحرق و الغرق و الهدم
و الجنون یعنی بدرستی که الله تعالی که جز او الهی نیست هر آینه دفع میکند مرض معیبت در سوختن و غرق شدن و اخبره شدن
خانه و دیوانکی و آنحضرت بهمین سیاق هفتاد قسم از اقسام بد شمرده که الله تعالی ببرکت صدقه آنها را از بنده دفع میکند و در کافی
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ماثور است که داووا مرضاکم بالصدقة و ادفعوا البلاء بالدعاء و استنزلوا الرزق بالصدقة
فانها تفک من لحی سبعمائة شیطان و لیس شیء اثقل علی الشیطان من الصدقة علی المؤمن و هی تقع فی ید الرب تبارک
و تعالی قبل ان تقع فی ید العبد خلاصه معنی آنکه چاره کنید بیماران خود را بصدقه و دفع نمائید بلا را بدعا و طلب نزول رزق کنید
بصدقه که بدرستی صدقه رانیده میشود از میان زنخ هفتصد شیطان و این کنایه از آنست که چون کسی قصد تصدق کند هفتصد شیطان
او را وسوسه مینمایند و از آن منع میکنند چون وی ملتفت وسوسه و منع ایشان نکشته آن صدقه را بدهد کویا او را از زنخ دهان شیاطین
رانیده است و نیست هیچ چیز کرانتر بر شیطان از صدقه که بمؤمن داده شود و این صدقه واقع میشود در دست خدای تعالی پیش از آنکه
واقع شود در دست بنده یعنی آنچه برای خدا بمستحق و فقرا داده میشود جناب الهی آنرا باز یافت مینماید و اجر و ثواب آن را باو

دهم در آن

دهم در الکتاب از همان جناب علیه السلام روایت که لیس شیء اثقل علی الشیطان من الصدقة علی المؤمن، ان یعطی السائل ان یدعوا الله یعنی مستحق و نیکو رایست که عطا
کنید بسائل بدست خود امر کرده آن سائل را که برای او دعا کنید دهم در آن کتاب کرامت آنحضرت ماثور است که تصدقوا فان الصدقة
اذهب الله عنه نحس ذلک الیوم حاصل معنی اینکه هر کس که در وقت صباح صدقه کند خدای تعالی نحوست آن روز را از او
دفع کند دهم در الکتاب از محمد بن مسلم روایت و اینکه حاصل مضمون آن اینست که با آن حضرت که ابی جعفر علیه السلام باشد در مسجد
بنشسته بودم کنکره از کنکرهای مسجد بر مردی افتاد و ضرری نرسانید بپای وی رسید آنحضرت فرمودند که بپرسید او را که امروز
چکار کرده است پرسیدند کفت بیرون آمدم یعنی از خانه خود و در آستین من خرمائی بود پس بسائلی کذشتم و خرمائی دادم
تصدق نمودم حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمودند که با آن خرما دفع کرد خدای تعالی این بلا را و در همان کتاب از حضرت ابی الحسن علیه السلام منقولست
حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که مردی از بنی اسرائیل پسری داشت و او را دوست میداشت در خواب او را کفتند که پسر
تو در شبی که داخل میشود بر او المشی یعنی در شب دامادی خواهد مرد و این آن شب شد و پدرش متوقع دلنهاد آن قضیه بود پس پسرش
بسلامت صباح کرد و آن قضیه موعوده وقوع نیافت پدر نزد وی آمد پرسید که دوش عمل خیری از تو صادر شد کفت نه جز اینکه
سایلی بدر خانه آمد و برای من طعامی نکاه داشته بودند آنرا بوی دادم کفت باین ورک از تو دفع شد و نیز در کتاب شریف کافی
حدیثی مذکور است که ماحصل معنی آن اینست که حضرت امام همام ابی عبد الله علیه السلام فرمودند که میان من و مردی قسمت زمینی بود
یعنی زمینی بشراکت داشتیم و میخواستیم آنرا قسمت کنیم آن مرد منجم بود و در فطر داشت که در ساعت سعدی خود بیرون رود یعنی
بر سر آن زمین و من در ساعت نحسی بیرون رفتم پس بر سر آن زمین رفته قسمت کردیم بهترین آن دو بخش بمن افتاد آن مرد دست
بر دست زده کفت هرکز چنین امری که امروز روی داده ندیده ام کفتم جهت آن چه کفت که من میخواستم ترا در ساعت نحس
بیرون آوردم و خود در ساعت سعد بیرون آمدم بعد از آنکه تقسیم کردیم بهترین این دو بخش برای تو بیرون آمد یعنی از ساعت نحوست
اینده ساعت مقتضی این که عکس باشد آیا بکفتم که حدیث نکنم ترا یعنی برای تو روایت نکنم حدیثی که پدرم حدیث کرد مرا
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که من سره ان یدفع الله نحس یومه فلیفتتح یومه بالصدقة یذهب الله بها عنه نحس یومه
و من احب ان یذهب الله عنه نحس لیلة فلیفتتح لیلته بصدقة یدفع عنه نحس لیلته حاصل مضمون اینکه کسی که دوست
دارد که خدای تعالی نحوست آن روز را از وی مندفع کرداند بعد از آن کفتم که بدرستی که من افتتاح کردم بیرون آمدن خود را بصدقه
یعنی در وقت بیرون آمدم اول تصدق کردم و نحوست آن ساعت از من دفع شد پس این بهتر است از برای تو از علم نجوم و این
حدیث شریف که هر قوم طلک بیاشد ملی در فواید دینیه التصدق بود و اما فواید اخروی در کافی از سید عالم و فخر دودمان بنی آدم
صلی الله علیه و آله مرویست که ارض القیامة نار ما خلا ظل المؤمن فان صدقته تظله یعنی حاصل مراد اینست که زمین که جناب
در آن قایم خواهد شد از حرارت آفتاب آن روز از غایت تفتیدکی که مانند آتش خواهد بود و غیر از سایه که مؤمن در آن باشد چه بدرستی که
صدقه که مؤمن در دنیا کرده باشد برای آن عنبر اسایبان خواهد بود و از حدت آفتاب طاقت سوز آن روز او را محافظت خواهد نمود

لمؤلفه سایهٔ لطفی فکن بر فرق خورشید افسران // چتر اگر در فرق سرور جز امیبایست // و خبر در کافی از سرور دین پناه ابن جعفر
مأثور است خبری که ملخص آن اینست که اگر یک حج کنم نزد من بهتر است و محبوبتر است از اینکه هفتاد بنده آزاد کنم و اگر عیال خود سازم
اهل بیتی از مسلمانان یعنی متکفل وجه معیشت ایشان گشته باشم که گرسنگی ایشان را برطرف کنم و نزد مردمان آبروی ایشان را بخرم و نیز محبوبتر
و خوشتر است از اینکه هفتاد حج کنم و از اینگونه احادیث و اخبار در کتب معتبره آثار ائمه اطهار علیهم السلام وارد است که گنجایش این
مجلس ذکر همه آنها را نداشته باشد پس خردمندان صاحب بینش و سعادتمندان پیروزی که از درازی امل و کوتاهی عمر و تحصیل این همه فضایل آگاهند
منوده سیم و زر را به تیر و سنان را بجان سنده و اعظم فواید مال را که عبارت از صدقه و انفاق است از خود دریغ ندارند که لذت آنرا جز خود
نه بسندند و از دل بستگی و از غرور زمانی بحلیه دست دهند و ابواب سعادت آنجهانی را بر روی خود نگشایند و از کندن نوش حیات
و میان فرصت بچرکان ملجوی افتد و کان کری تمتع مال را از وارثان نزاید و از زهر نوش آنکه از سلمان دل افسرده اش بر عرض
دشنام نگیرد و از ناله و خراش درویشان دیده حسرت اشک عطا بر دامن احتیاج ایشان نریزد و این گروه لئیم و بجان لسیگان
زر و سیم که از غایت مشغولی ملک و مال باحوال محتاجان جسرا و با کمالی تعلق که بآن دارند قدری از آنرا برای خدا و از جنگ حرص
و طمع وارثان را کرده و خبر روز بازپسین خود نمیسازند وقتی از کرده خود خبردار و از خواب گران خود بیدار خواهند شد که معرّف
اجل یا ملک الرحیل بگوش هوش ایشان رسانند و دست قضا کلاب عرق مرگ را بر چهره افشانده و آن هنگام جز دست تأسف بر هم سودن
و بپای الران نعمتهای جاودانی پشت دست مرهنان پشیمانی خاییدن کاری از دستشان بر نیاید و در عدهٔ ایشان در عالم علیین
مرویست حکایتی که حاصل مضمون آن اینست که در روزگار پیشین مردی بود و مالی فراهم آورده و فرزندان هم رسانیده حضرت ملک الموت
در زی مسکینی بر در خانه وی آمده در کوفت حاجبان برون آمدند گفت سید خود را بیرون من بخوانید گفتند سید ما برای هم چو تویی بیرون
نمی آید او را از در رانده دور کردند بعد از آن دیگر باز با همان هیئتی آمده گفت بخوانید بیرون من سید خود را و خبر دهید او را که من ملک الموتم
پس چون سید ایشان این سخن شنید از ترس نشست و اصحاب خود را گفت که با او نرمی و ملایمت کنید و بگوئید او را که شاید دیگری را
طلب میکرده باشی یعنی بغلط اینجا آمده باشی بارک الله فیک حضرت ملک الموت فرمود که غیر از ترا نمیطلبم و بیرون رفت
و او را گفت برخیز و وصیتی که داری بکن که تا من قبض روح تو میکنم از اینجا بیرون نمی روم پس اهل و عیالش فریاد بر آوردند و گریستند
پس خواجه گفت صندوقها را بگشائید و آنچه در آنها است از طلا و نقره بیرون آوردند بعد از آن رو بمال کرده دشنام میداد و میگفت لعنت خدا
بر تو باد ای مال تو ذکر خداوند مرا از یاد من بردی و از کار آخرت مرا غافل ساختی پس آنگاه الله تعالی مال را گویا گردانید و گفت
چرا مرا دشنام میدهی حال اینکه تو بطلب سزاوارتری آیا در نظر مردمان حقیر بودی پس بمرتبه ساخته ترا چون اثر من بر تو دیده
آیا نامش میشدی بر در خانهای ملوک بسادات و صلحا نیز حاضر میشدند باز پس تو پیش از ایشان داخل میشدی آیا خواستگاری میکردی
دختران ملوک بزرگان را و صلحا نیز خواستگاری میکردند پس بنکاح تو در می آوردند و ایشان را رد میکردند پس اگر مرا در راه خدا
صرف مینمودی من ابا و امتناع نمیکردم و اگر مرا در راه خدا انفاق میکردی من هرگز کوتاهی نمینمودم پس چرا مرا دشنام میدهی و کوشش

از من سزاوارتری و در کافی از داود بن کثیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که بجابر بن ابی خطاب فرمود که ای جابر
تو صاحب مال بسیاری گفت آری فدای تو گردم فرمود پس ادا میکنی آنچه خدای تعالی بر تو فرض گردانیده از زکوة گفت آری فرمود
پس اخراج حق معلوم هم مینمائی از مال خود گفت آری فرمود پس صله خویشان بجای آوری گفت آری فرمود که یا جابر المال یفنی
والبدن یبلی والعمل یبقی والدیان حی لا یموت انما ما قدمت فلن یسبقک وما اخرت فلن یلحقک حاصل معنی اینکه
که مال فانی میشود و عمل باقی میماند و بدن کهنه و پوسیده میگردد و جزا دهنده عمل زنده است نمی میرد و بدرستی که آنچه
که پیش فرستادی یعنی از صدقات و نفقات هرگز البته از تو در نمیگذرد و بآن خواهی رسید و آنچه بعد از خود گذاشتی یعنی
از میراث و متروکات هرگز البته بتو نخواهد رسید و از فواید آن محروم خواهی گردید و نیز در کتاب مذکور از جناب اقدس نبوی
مسطور است حدیثی که ملخص آن اینست که تصدق کنید که اگرچه بصاعی از خرما باشد و اگرچه ببعضی از صاع باشد و اگرچه
بمشتی باشد و اگرچه ببعضی از مشت باشد و اگرچه بیک خرما باشد و اگرچه بنصف خرما باشد و اگر کسی که چیز آنرا نیابد و دست
رس نداشته باشد تصدق نماید بکلمه طیبه یعنی که نزد منعمان سخن خیری در حق درویشی گوید که شاید بآن رسیدن چیزی بآن عاجز
شود و یا با جمعی سائلی با عزم گوئی و زبان خوش روانه سازد و مؤید معنی ثانی است آنکه در بعضی نسخه کافی بجای فکلمة طیبة فکلمة
لینة مرقوم گردیده پس بدرستی که احدی از شما ملاقات خواهد نمود با خدای تعالی پس خدای تعالی باو خواهد گفت که آیا نکردم ترا
یعنی آنچه مقتضای شفقت و بنده پروری بود با تو عمل ننمودم آیا ترا شنوا و بینا نگردانیدم آیا بتو مال و فرزند ندادم پس آن
بنده میگوید بلی کردی و دادی پس الله تبارک و تعالی میگوید فانظر ما قدمت لنفسک پس نگاه کن و ببین که از برای خود
چه چیز فرستادی پس وی به پیش و پس خود نگاه میکند و در چپ و راست خود نظری افکند چیزی نبیند که خود را بآن از آتش دوزخ
نگاه دارد لمؤلفه نجات از خدای اهرمن میدوشان بکم رنجش // بآب مایان مگر بر آتش دوزخ زنی آبی // پس عاقلان سعادت
قرین و صاحب نظران آخر بین که کریم ذو المنن از مال دنیا ایشانرا بهره داده و ابواب سعادت و معاش بر روی ایشان گشاده است
میباید که بحکم آیه ولتنظر نفس ما قدمت لغد و به مقتضای آثار و اخبار معتبره که پیرو آن از حد هر فقره از آنها در شد کرد تا بخرج
کار خود مدار لیست و مصطفوی دور کردن ساحت قرب ربوبیت حق دست طلب است اندیشه در مآل و عاقبت احوال خود نموده
قدری از آنرا پیش فرستاده و چند روز بازپسین خود گردانیده و بعرق جبل و ریزش آن دل مستمند خویش را از مرض گشنه حرص
و بخل رها نمند و تبارک چه و سامانی درویشان جهت خود و ضروریات دهشت سرای خاک را سامان دهند و از تلاش فراخی روزی
ایشان بار قرابت رهبری مکانات تنگ تنگ بر روی هم نهند و با فروختن چراغ سرور مه رویان عور در ظلمتکدهٔ گور را بر خود روشن
سازند و از شبیه بزی و افتادگی با ختن با درویشان خاک نشین در خانهٔ بی فرش لحد برای خود بستر راحت اندازند و از دستگیری
مفلسان بهرام بگرچه برج زخم عدم عصا کشی با خود برند و از همراهی شفقت بینوایان بی برگ در سفر پر خوف و خطر مرگ رفیق
شفیقی بدست آورند بلکه التزام این شیوه را برذمت اهتمام دینی لازم شمرده همواره همت بر آن دارند که از خود

احوال قدری از مال دنیا در وجه فقرا و مساکین مقرر نموده ایشان را وظیفه خوار از مال خود و خود را وظیفه خوار دعای ایشان ساخته‌اند
تا در زمره والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم داخل گشته بکرامت اولئک فی جنات مکرمون فائز گردیده‌اند
آیه کریمه در سوره معارج است و حاصل معنی آن اینست المکسانی که در مالهای ایشان حقی است معلوم و معین برای درویش سؤال
کننده و برای محروم بعضی گفته‌اند که مراد از محروم درویشی است که روی سؤال در یوزه ندارد و از این جهت مردمان آنرا غنی پنداشته
بحال وی نمی پردازند و از عطای خود او را محروم میکرداشند جناب الهی عز و اسمه در چند آیه متوالیه که از آن جمله آیه مذکور است بیان
صفات مؤمنانی که مستثنی از حکم آیه سابقه‌اند نموده و در حق ایشان فرموده است که اولئک فی جنات مکرمون یعنی اینکروه
که باین صفات موصوفند در روضهای بهشت معزز و مکرم خواهد بود مراد از حق معلوم در آیه شریفه چنانکه از اخبار ائمه اطهار
مستفاد میگردد زکوة واجبی نیست بلکه قدریست از مال که اینکس بقدر مکنت و سعت احوال بر خود لازم میشمارند که هر روزی یا هر جمعه
یا هر ماهی آن را در مصارف خیر صرف نماید و دیگر از جمله مصارف مال که سبب تحصیل دعای کافه عباد میشود و شهرستان دین از آن معمور
و آباد میگردد ساختن مسجد و مدرسه و پل و رباط و حفر آبار و اجرای انهار و امثال آنهاست چه مال دنیا که زر آن را کیمیاگر آب
روانست در وجوه مذکوره بخاک ریخته برای آمرزش خود گل در آب کردنست سفر نفس سرکش را بزیر بار خرج بناهای خیر کشیدن جهت
عمارت سرای عقبای خویش بپای کار آوردن در کتاب شریف کافی از ابی عبدالله مرویست که شنیدم از ابی عبدالله ع میفرمودند
من بنی مسجدا بنی الله له بیتا فی الجنة یعنی هر که بنا کند مسجدی بنا کند خدای تعالی برای او خانه در بهشت ابو عبیده گفت
که آنحضرت در راه مکه بر من گذشت و من بسنگ چینی مسجد راست کرده بودم گفتم فدای تو گردم تو چون میگوئی هذا من ذلک یعنی
امید میداری که این سنگ چینی داخل مسجد ساختن باشد و آن ثواب نیز برای من مرتب گردد فرمودند آری در کتاب من لا یحضره
الفقیه از جناب مستطاب حضرت ابی جعفر ع منقولست که من بنی مسجدا کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة قطاة مرغیست
که آنرا بفارسی پرسنک مینامند و مفحص قطاة عبارت از موضعی است که طایر مذکور آنرا بسینه میکاود و میگشاید که خود را در آنجا
برای تخم نهادن و نشستن آن گفته‌اند که برای مبالغه در تنگی است و حاصل معنی حدیث بنا بر اینست که هر که بنا کند مسجدی که ساحت
آن بقدر گنجیدن مصلی باشد بنا کند الله تعالی برای او خانه در بهشت و از آن دو حدیث شریف ثواب ساختن مسجد و معابد و
الفضای رفیع البنا را که مبلغهای خطیر در ساختن و تعمیر آن صرف کرده استنباط میتوان نمود دهم در کافی از جعفر بن محمد علیه السلام
مرویست که ستة یلحق المؤمن بعد وفاته ولد یستغفر له و مصحف یخلفه و غرس یغرسه و قلیب یحفره و صدقة یجریها
و سنة یوخذ بها من بعده یعنی شش چیز است که فیض ثواب آن بعد از وفات بمؤمن میرسد یکی فرزندی که برای او طلب آمرزش
نماید دویم مصحفی که بعد از خود گذارد سیم درختی که نهال او را نشانده چهارم چاهی کنده پنجم صدقه که آنرا جاری و مستمر سازد
تا بعد از وی از آن منتفع گردند ششم سنت و طریقه حسنی که بعد از او عمل نمایند و جانا در صدقه جاریه داخلست وقف نمودن
مزارع و عقارات و دکاکین و امثال آنها ساختن پل و رباط و اجرای قنوات و هر چه مسلمانان از آن منتفع گردند حتی تشاده

حکایت بعضی [illegible]

درخبر است که بسر راهی بقصد اینکه مترددین در سایه آن آسایند درخت میخی بر جائی برای آنکه چارپایان خود را بر آن بندند و آنچه از این
قبیل باشد مرویست که مردی بسفر میرفت میخی با خود برداشت تا هر جا فرود آید چارپای خود را به بندد و در یکی از منازل میخ را بر زمین
فرو کرده چون از آنجا روانه شد میخ را همچنان بر جا گذاشت بقصد اینکه چون دیگری بآنجا رسد و بر آنجا ر آید او نیز در انعام شخصی
بشتاب برفت بالتی بر آن میخ آمد آثار بافت کالای چند رفته بخواطرش رسید که مبادا دیگری را با برآن میخ آید و انکار کرده آن
میخ بر کند الله تبارک و تعالی خبر داده که چون مرد در راحت خلق جهد اگر چه بر خلاف هم عمل نموده مرد را ثواب هم الحاصل
هر کو زبنا و اثری که منظور از آن آسایش عباد و انتفاع مردم نامراد باشد هر چند حقیر و کم باشد در درگاه الهی ضایع نمیگردد
آزادگان بند دنیا و آمادگان سفر عقبی دیده وران آخربین و روشن بصیرتان یقین صاف نژادان ساغر بندگی خداوند
کشور زندگی نظر و خشکان یکسر دیده آثار روی خود گذشتگان همه جا رسیده چه خنده‌ها دارند بر عقل کودک طبعان بازیچه
دنیا و خاک بیابان گرچه هوا اگر مبلغهای خطیر در آب و گل ریخته و ساف فرصت رند کانی جای هوسهای دنیای فانی آمیخته
و خانه‌ها و عمارتها که خشتی اسراف و متی و از قدر احتیاج و حد کفایت و دیوار و در را بلاجور و زر طلا منقش و مصور کرده و بنده
از لذت تماشای عالم معنی بدیدن صورت دیواری پردازند از چندین سعی و اهتمام که در دنیا و اتمام آن میکنند نا بهره ایشان
همینست که اگر مرگ فرصت دهد و از فرم حوادث زنگ عشرتی که در جزء خود ریخته اند بر هم نزند چند روزی بعیش نشیند و از شاخ
برگ نقوش در و دیوار حسرت نگاه گلهای شگفتگانی چینند بر فرضی که روزگار بر ایشان نخندد و اتمام طلب کچیده بوده
و انتهاء آن چند روزی بیش نخواهد بود و چه مدت عمرها معلوم و پستی ممکنات امری کامل موهومست و تماشا میکنند بغور رسیده است
و این بساط برچیده است ولی ناچار میباید دست از آن برجا باشد تخم دعای خیر در رخشا کشته ثواب آن در فردا عیان
درشت میگردد و دیگر از جمله مصارف مال دنیائی گذران که در سرای حیات ارباب ثروت و درون خطا مهمانست ضیافت دوستان
و اخوان مؤمنین را اطعام مساکین و تنگدستانست که در نظر بصیرت احسن صفتها در خلاق حسنه لذت نعمتهاست هر سفره گستردة
کرمانرا بر دعوی جوانمردی محضریست و هر کاسه معنی دار آن از تیغ زبان این و آن بر فرق بکنامی سپرای آتش دوستی در درون
کانون سینه عباد و جز بدامن سفره در نگیرد و معنی دشمن کسازی جز بکرم جهان نوازی صورت شکار نتوانند کرد وحشی غزالان
عیش شادمانی را جز بکم کمند حلقه دوستان جانی نتوان بدست آورد و صدرنشینان محفل آداب جهان فراز بر اصناف نوال
مسند عزت و تکیه داران مهمان خانه بذل و احسان را حلقه کرت مهمانان کمند وحدت بجز سر خوان میزبان هر لب نان بر آن
ثنا خوانیست و بر سفره اهل حب طلب مزید نعمت هر کاسه دانی بجوش و دودی که از مطبخ صاحب محبوبی جهت مسکین محتاجی
جامی بر آید بر عارض حسن شمیم سنبلیست بر تاب و کاسه شیرینی که بشیرینی تکلیف صاحب همتی بر آن اطفای آتش عطشی کسی
مهیا کرده و در صحن بوستان سخا لاله ایست سیراب خشته باد تنی که با وجود مکنت که خدمت یاران بر میان جان نبندد و البته باد دوری
که وجود وسعت همیشه بر روی آمده دوستان نخندد سرائی که در پیش بر آمده در رحمت خلق لبسته باشد برکت چگونه در آن درآید

و صاحب تقوی که کلید از سر تجربه دستهای خورنده کانش نباشد جگر را ز ابواب شادمانی بر روی خود گشاید و از کلمات بابرکات
حضرت سید کاینات صلعم است که ان الضیف اذا نزل نزل برزقه و اذا ارتحل ارتحل بذنوب اهل البیت حاصل معنی آنکه چون مهمان
بخانه کسی نزول نماید روزی خود را با خود می آرد و چون بیرون رود گناهان اهل آن خانه را با خود میبرد یعنی از میامن قدوم مهمان
موجب برکات خانه و موجب محو سیئات اهل خانه است و در اشارات القرب هم از آنجناب صلعم منقولست که من اکرم الضیف
فکانما اکرم سبعین نبیا من انفق علی الضیف درهما فکانما انفق الف دینار فی سبیل الله عز و جل حاصل معنی
آنکه هرکس اکرام نماید مهمان را چنانست که اکرام نموده باشد هفتاد پیغمبر را و هر که خرج کند یکدرم برای مهمان چنان باشد که هزار هزار
دینار خرج کرده باشد در راه خدای تعالی و از اخبار فیض آثار سرور جوانمردان روزگار امیر المؤمنین علی عم که لذة الکرام
فی الاطعام ولذة اللئام فی الطعام ملخص مضمون اینکه کریمان از خورانیدن لذت می برند و لئیمان از خوردن و نیز از سخنان
دلکش ملایمت نظام آن امام همامست که حبب الی من دنیاکم ثلث اکرام الضیف والضرب بالسیف والصوم بالصیف
حاصل معنی آنکه دوست میدارم از دنیای شما سه چیز را اکرام مهمان نمودن و در جهاد شمشیر کار فرمودن و در تابستان روزه
بودن و در باب اطعام المؤمن از کتاب ایمان و کفر کافی از حسین بن نعیم صحاف منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست
که حضرت ابی عبدالله عم فرمودند که آیا دوست میداری برادرانت را یعنی شیعیان و مؤمنان را گفتم آری فرمود که آیا
نفعی میرسانی گفتم آری فرمود که آگاه باشی بدرستی که لازمست بر تو که دوست داری کسی را که خدای تعالی دوست میدارد آگاه
باش بخدا سوگند که نفعی باحدی از ایشان نمیرسانی تا او را دوست داری آیا ایشان را بمنزل خود دعوت میکنی یعنی بضیافت
گفتم آری چیزی نمیخورم مگر اینکه از ایشان دو مرد یا کمتر یا بیشتر با من میباشند آنحضرت فرمودند که آگاه باش بدرستی که فضل
ایشان بر تو اعظمست از فضل تو برایشان گفتم که فدای تو گردم من طعام خود را بایشان میخورانم و فرش و رخوت خود را
در زیر ایشان می افکنم و مع هذا فضل ایشان بر من اعظمست فرمودند آری بدرستی که ایشان چون بمنزل تو داخل میشوند
بآمرزش تو و آمرزش عیال تو و چون بیرون میروند با گناهان تو و عیال تو بیرون میروند چون آمد و رفت ایشان بخانه تو سبب آمرزش
و رفع گناهان تو و عیال تو میشود دیگر فوایدی که از ایشان بتو میرسد عظیم ترست از فوایدی که از تو بایشان میرسد و در همان کتاب
حدیثی دیگر که مضمون آن نیز نزدیک بمضمون حدیث آنحضرت در جواب این سؤال فرموده اند که اللهم اذا دخلوا الیک دخلوا
برزق من الله کثیرا و اذا خرجوا خرجوا بالمغفرة لک یعنی آن مؤمنان بخانه تو داخل میشوند با روزی بسیار از جانب خدای تعالی
و چون بیرون میروند با آمرزش برای تو و هم در آن کتاب از آنجناب ماثورست که من ادخل بیته مؤمنین فاطعمهما
حتی یشبعهما الا کان افضل من عتق رقبة حاصل معنی آنکه هیچ مردی که آورد بخانه خود دو مؤمن را پس اطعام
کند چنانکه سیر شوند مگر اینکه بوده باشد ثواب آن بیشتر از آزاد کردن بنده و نیز در آن از سید کرام حضرت علی بن الحسین عم مرویست
که من اطعم مؤمنا من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و من سقی مؤمنا من ظماء سقاه الله من الرحیق المختوم ملخص

در بیان برّ و احسان

مضمون آنکه هرکس مؤمن گرسنه را اطعام کند خدای تعالی او را اطعام کند از میوه های بهشت و هر که مؤمن تشنه را سیراب سازد
خدای تعالی سیراب سازد او را از رحیق مختوم یعنی شراب بهشتی سر بمهر چنانکه رحیق مختوم حکایتست که الله تبارک و تعالی بنیکوکاران
در سوره مطففین بآن وعده فرموده است که یسقون من رحیق مختوم گفته اند که مهر کردن برای آنست که اهل بهشت توهم
آن نکنند که دست کسی بآن رسیده باشد تا موجب نفرت ایشان نگردد و هم در آن باب از جناب مستطاب ابا عبدالله عم روایت
حدیثی که ملخص مضمون آن اینست که هر که اطعام کند مؤمنی را اگر برای چنانست که رقبه از فرزندان اسمعیل پیغمبر عم را از کشتن
نجات داده باشد و در آن باب از این باب احادیث و اخبار ائمه اطهار بیش از آن ماثورست که ایراد تمامی آن در این مختصر گنجایش
این مجلس مفید باشد و این شیوه حمیده و شیم پسندیده از ملکات آنحضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و عم بود چنانکه آورده اند
که بی مهمان اکل نمیفرمود و اگر میفرمود بر طبع مبارکش بسیار دشوار می آمد چون وقت اکل میشد خدام را از هر طرف تا یکمیل
راه بطلب مهمان میفرستاد و گویند رسم ضیافت در میان عرب از آنحضرت شایع گردیده و از این جهت او را ابو الضیفان گفتند نقلست
که یکنوبت چنان واقع شد که پانزده روز مهمان بر سر خوان خلیل الرحمن حاضر نشد و هر شب سفره مهیا کردیدی انتظار مهمان
کشیدی چون مهمانی نیافتی اگر چنین بودی که دست مبارک بسفره دراز نکردی از این جهت بسیار دلتنگ بودی و از اکل نیز
بازمانده بود تا شب شانزدهم فوجی از ملائکه و بعضی گفته اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بفرمان خداوند جلیل بصورت
بشر متمثل گشته بر سر خوان خلیل حاضر گردیدند تا خاطر حزینش از ورود مهمان شگفته و غبار آن ملال از ساحت ضمیر انورش
رفته گشته طعامی تناول نماید و این وقتی بود که فرشتگان بخراب کردن شهرستان قوم لوط میرفتند و فرمان رسید که نخست مهمان
حضرت ابراهیم عم گردیده و بشارت بوجود حضرت اسحق اشارت باشارت دهند چنانکه در سوره هود کریمه و لقد جاءت
رسلنا ابراهیم بالبشری الی آخره از آن اخبار مینماید و هم چنین از پسندیده زبانی ولذت شناس نعمت میزبانی حضرت
امیر المؤمنین عم ماثورست که روزی میگریست سبب آنرا از آن جناب استفسار نمودند فرمودند که هفت روزست که ما را مهمان
نیامده است و از جمله حکایات اخباری که منادی تذکار آن صاحبان مکنت را بر خوان نعمت ادراک این فضیلت میخوانند حکایت
ضیافت خوان رحمت فواید دنیا و دین حضرت خاتم النبیین صلعم است که بدستیاری ابو طالب با مردی عباس عبدالله بن
جدعان با جمعی از طوایف ناس کرده مفصل این مجمل آنکه جناب اشرف نبوی صلعم در اوایل حال که سن شریفش هشت سال بود
روزی از مکه معظمه بیرون رفته بود و در حین معاودت بوادی بنی تمیم عبور فرمودند در آن قبیله بزرگی بود که او را عبدالله بن جدعان
میگفتند و محاسن عادات وی این بود که منادی داشت که هر روز در شعاب ندا میکرد و مردمان را بمائده عبدالله جدعان میخواند
دستاری وی ابو قحافه بود و هر روز چهار دانگ نقره اجرت خدمت مذکور اخذ مینمود و آن روز عبور سید عالم در آن وادی بحضور طعام
رهنمای منادی اتفاق افتاد عبدالله بن جدعان را از حسن آن اتفاق مجرد از آن جهت که بغایت شکفته و خود با شرفی تمام بحرج (؟)
راه حضرت سید الانام آمده دستهای شریف قدم میمنت لزوم وی بوسه و اجابت دعوت و انجام مطلب آنحضرت را برب الطعام

دستیب عبدالمطلب سوگند داد پس آن جناب عاطفت و کرم مسئول نموده بمنزل وی قدم مبارک رنجه داشتند و لوای والای آن افتخار
برفرق اعتبار آن اخلاص شعار برافراشت عبدالله خود کمر اخلاص بر میان جان بسته بشرایط خدمت قیام نمود و چون مراسم ضیافت
بتقدیم رسید و مجلس منقضی گردید آنحضرت بیرون آمد و عبدالله نیز برسم مشایعت پاره راه در خدمت وی آمد چون خواست که وداع
مراجعت نماید آنجناب فرموده که با عبدالله فردا نزد جمیع بنی تیم از بنده و آزاد در وقت طلوع آفتاب جهان مهمان منند بعد از آنکه از هم جدا
گشتند آنحضرت بمکه آمد و بخانه عم گرامی خود خواجه ابوطالب رفت غمناک و متفکر نشست از این جهت که عبدالله بن جدعان را با جمیع
بنی تیم دعوت کرده بود و آن مکنت و سامان نداشت که از عهده ضیافت ایشان بیرون تواند آمد پس فاطمه بنت اسد والده ماجده
حضرت امیرالمؤمنین هم که آن بزرگ دین و دنیا را در خوردی تربیت کرده بود و در ضیافت آن دریتیم را در کنار عاطفت پرورده بود
و رعایت جانب او بیش از فرزندان خود داشت و آنسرور او را مادر خطاب میفرمود درآمده آنسید عالم را چنان متفکر در هم دید
گفت ای فرزند کسی باز گفتگو کرده که ترا دلتنگ ساخته فرمود نه ای مادر گفت سبب چیست که ترا آزرده می بینم فرمود خیر است
گفت قسم میدهم ترا بحقی که مرا برتست که بگوی پس آنحضرت آنچه گذشته بود برای او حکایت کرد فاطمه گفت ای فرزند دلتنگ
مباش چون عمت ابوطالب را اعلام کنم تا آنچه خاطر خواه تو باشد قیام نماید در این سخن بودند که ابوطالب آمد و را از آن اعلام نمود پس
ابوطالب آغاز مهربانی کرد و آن لطیف ربانی را مانند ... خود منظم کرد و میان دو چشم مبارکش را بوسه داد و گفت ای فرزند
هرچه اراده میکنی بفعل می آورم بعد از آن دختران عبدالمطلب طلبیده گفت زیورهای خود را آنچه دارید از طلا و نقره بمن قرض دهید
تا از شام کسی وارد شود و اضعاف آنرا بشما دهم همانا ابوطالب مالی در شام بود و ادای اضعاف آن دین را بوقت ورود ملازمان
و آوردن آن مال وعده میفرمود گفتند سمعا و طاعة هرچه داشتند آوردند چون در آن ایام تنگی و گرانی بود ابوطالب دانست که آنها
آنچه در خاطر دارد وفا نمیکنند عباس برادرش مالدار بود برخواسته بسوی وی روانه شد که تتمه ما یحتاج را از آن قرض کند چون بیابان
ابطح رسید گوسفند بسیار دید که در آن وقت چاره ... پرسید که این گوسفندان از کیست گفتند که از جوبر بن سالم موالی ابوطالب
مالی بسیار داشت ابوطالب احضار آن فرمان داد و چون حاضر شد سلام داد و دستبوس کرد ابوطالب گفت ای جوبر چند است عدد
گوسفندان تو گفت دو هزار ... آوردم برای ... ابوطالب گفت که این گوسفندان را بمن بفروش ... که خاطر خواه
تست و صبر میکنی در قیمت تا وقتی که بضاعت من از شام آید جوبر گفت ای مولا جان من فدای تست یعنی تا یال چه رسد ابوطالب
گفت قبول نمیکنم مگر بقیمت پس گوسفندان را بقرض گرفت و دانست که در آن ... کفایت ... عباس نموده ... مراجعت فرموده
پس خبر بعباس رسید که ابوطالب عازم منزل او بود و از راه مراجعت نمود ... برخواست و بخانه ابوطالب آمده گفت
یا سیدی خبر آمدن تو بمن رسید خوشحال شدم بعد از آن خبر بازگشتن رسید آزرده گردیدم سبب آمدن چه بود و باعث بازگشتن چه بوده
ابوطالب آنچه بود برای وی حکایت کرد عباس گفت ... ابوطالب مشغول کار ... ما یحتاج شد
بعد از آن عباس برخواسته ... و گفت ای برادر ... ابوطالب گفت بگوی آنچه خواهی که حاجت تو روا است

عباس گفت که ترا سوگند میدهم بحق خدا و بحق پدر و بحق شیبه عبدالمطلب که چون حاجت خود را بتو گویم روا کنی ابوطالب گفت
ازین حاجتی خواهی که من بر آن قادر باشم روا کنم بگو آنچه خواهی گفت میخواهم که این منت نهی و این مکرمت با من بخشی و بگذاری که اسباب
محمد و بجمیع ما یحتاج آن ضیافت قیام نمایم چه ما جماعت ... از جمع کردن سایر مردمان و نیز از قریش و غرایب ایشان چنین اتفاق افتاده که ایشان
مرسوم است و خلق بسیار در مکه جمع گشته است ابوطالب گفت ... کل فضیلة ... فضیلت
و شرف ... چون ... امر قیام ثانی جانشت که من قیام نموده ام مسئول ترا مبذول داشتم و انجام این مهم را بعهده کفایت تو
القصه عباس بشرف قبول آن التماس نائل گشته ... بحصول پیوست و ... رجال ... ضیافت ...
خواص بر میان اخلاص بست پس خدم و عبید بنی هاشم را همگی جمع نمودند و دیگها بر و آتشها برکردند و طعامها و بریانها و حلواها
وقت طلوع آفتاب درست نمودند و فرشهای مرتفع ساخته آن صدر نشین بارگاه قرب با ابوطالب در آن موضع نشانیدند و
عباس و قریش و اهل حرم را نیز همگی صلا زده بر آن مائده خواندند و مردمان از هر جانب و هر طرف روی بدان موضع نشانیدند
و جای نشسته آن مراتبه کرما کرم را صرف کردند و در آن ضیافت شش هزار دینار که بحساب این روزگار ... تومان ...
باشد خرج شده بود و ... مهربانی آن برگزیده سبحانی بعد از فتح مکه بازار عکاظه را که در ناحیه مکه است و عرب
رسم بود که هر سال آنجا اجتماع میفرموده اند و یکماه اقامت کرده بخرید و فروخت مشغول بوده اند ... عباس ...
تا وجوه اشرف ... حضرت خالق ... احدی ... خلایق ... ضیافت چنین در آن
روزگار ... کابر و مردم ... عرب ... غرض از ایراد این حکایت در این مقام ترغیب بر آن ...
مردمان نیز آن طریقه را ... ایشان ... باشد ... مبلغهای خطیر بقرض نکنند ... در این معروف
صرف نموده عیالان و وابستگان ... نفقه ... چه در حالی از احوال توسط و اعتدال مرعی داشتن ... خود
که عبارت از ... اقران و امثال قدم بیرون نگذاشتن ... تنگی چشم ... که با وسعت ...
در آمیزش ... خواص و عام ... بر سر خوان ... اتفاق ...
خانه خراب ... ازکرنای ... دست ... دراز ... که ... مجلس
دوستان ... حلقه ... دست ...
هرگز ... سفره ... نان ... معاش ... زبان ...
بجلوه ... کوش ... آوازهای ... در میان ...
رعایت ... وجوه ... دنیا و آخرت ... باشند ...
با مردم کریم ... تیغ ... برفرق بلندی ساحبان ... زبان طعن و ملامت ...
چرا مرد صاحب سعادت ... انه ... نام ... دستان خطاب ...

و نیز دانسته که درگذشت و بسیاری فوت کرمهای ما از راه یافتن سخن هرزه درایان حاجت بسفره گسترده صورت احوال ارباب جود
سخا را پرده پوش عیبها و معایب لمؤلفه آنرا که زآتش هوا جز دود نیست ! هر شام و سحر و یک کرم و جود نیست ! هر عیب که باشد او
سخا مپوشد ! اگر دیده چه کار است سر پشت ! اگر بنده که عبدالله بن جعفر طیار را که از مشاهیر اسخیای روزگار بوده بکثرت عطاها
کرده و جواب این معذرت او را فرمود که عادت برآن جاری گشته که خدای تعالی بمن عطا کند و من بخلق او سخا نمایم میترسم که اگر من ترک سخا
کنم خدای تعالی نیز ترک عطا با من نماید منقولست که عبدالله مذکور روزی به نخلستانی که متعلق بکاری بود مرور نمود غلام حبشی را دید که
سه قرص نان در پیش وی نهاده بود ناگاه قرصهای مرسوم مقرری از سر کار خواجه بود که هر روز بابت بهای معاش میبرد در آنحال سگی آمد
غلام یک قرص از آن نان در پیش او انداخت سگ آنرا خورد غلام دریافت که از آن سیر نشده قرص دیگر انداخت آنرا نیز خورد قرص دیگر هم
انداخت پس عبدالله پیش رفت پرسید که چرا از این نان خود هیچ نخوردی و همه را باین سگ دادی گفت سگ در این سرزمین غریب و گرسنه
بود او را بجهت آنرا بر خود ایثار نمودم عبدالله گفت مردمان مرا بر سخاوت ملامت میکنند و این غلام از من سخی تر است پس آن غلام را خرید و آزاد
نمود و آن نخلستان را بوی تملیک فرمود شرم باد خواجگان مالدار دون طبعان خست شعار را که در شیوه جوانمردی آنقدر کم از غلامی کم باشند
بپرستند که سیر کردن نفس سگ شرم خود معروف داشته از گرسنگی همسایان عزیز و برهنگی خویشان و همسایگان نزدیک و دور و حاجت
کدورت بر فرق آن نهاده اند گویی این قوم سست پای سخت جان و این گروه سنگ چشم گرسنه دل گویا کلام سرور عالمیان را که از
زو هوا نکرده اند که والذی نفس محمد بیده لا یؤمن بی عبد یبیت شبعان و اخوه او جاره المسلم جایع یعنی قسم بکسی که جان
محمد بدست اوست که ایمان نیاورده بمن بنده که شب را سیر بگذراند و برادر مسلمان او گرسنه باشد و همانا این طایفه را از گلدسته سخن دلنشین
اهل جود و کرم و اشفاق آموز خلق عالم اعنی جناب مستطاب حضرت امیر المؤمنین ع بایچه اثری بمشام جان نرسیده که ابیت مبطانا و حولی
بطون غرثی و اکباد حری یعنی آیا شب را بروز آورم با شکم سیر و حال آنکه برگرد من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشند
مجملا غایت بیدردی و نهایت نامردیست که الله تبارک و تعالی کسی را یعنی ارزانی داشته و برای ابنا زمین و عطا و استطاعت
احسان در میان ابنای جنس بیسروپا انداخته باشد دادن آن نعمت را مخصوص خود دانسته و گرسنگان و تهیدستان را اصلا بهره مند
بلکه شریک غالب خود در آن نکرده [illegible] قندی که از نعمت آن آنحضرت بخلق مستمندی فرو رود چگونه برکسی گوارا میتواند گشت لقمه
طعامی که سوزنده نگاه مند گرسنه کیفیت [illegible] باشد چه سان از گلوی خورندگان میتواند گذشت لمؤلفه فراگر خود آن لقمه نان
بخورد او چه چند که درویش خون میخورد که از حضرت امیر المؤمنین مرویست که هر که طعام خورد و در چشم آن نگرد و او را از آن
نخوراند خدای تعالی او را بدردی که دوا نداشته باشد مبتلا گرداند از سیاق این کلام لطافت نظام چنین مستفاد میگردد که بعضی
از حیوانات نیز مانند سگ و گربه در این حکم داخل باشند که زید ابو عبیده نام مردی بود سخی چنانکه هیچکس بخانه وی نرفتی که طعام
ازو نخوردی و میگفت مرا شرم می آید که کسی بر من سلام کند و طعام او را نبخشم و برای حیوانات که در سرای وی بودند حتی موش
و سگ و گربه و مرغ طعام و خورشی معین کرده بود و یکی از شارحین احادیث نبوی ص در طی شرح حدیث فی کل کبد حری اجر بعد از

و ذکر نموده

ذکر نموده که حاصل معنی آن اینست که مردی بود در بنی اسرائیل که پای معیشت در طریق حیات فرسوده و دامن زندگانیش باوساخ نامرادی
آلوده وقتی بسفری رفت در سر راهی بر سر چاهی رسید سگی از بیتابی تشنگی زبانش از کام برآمده مرده وار از حرارت عطش آتش
در دل افتاده چون دلو و رسن نبود عمامه از سر برگرفت و کاسه چوبینی که داشت بر آن ببست و از چاه آب کشیده و سگ را سیراب
گردانید پس الله تبارک و تعالی به پیغمبر آن وقت وحی نمود که انی قد شکرت له سعیه و غفرت له ذنبه لشفقته علی خلق
من خلقی یعنی بدرستی که من تحقیق سعی آن مرد را شکور گردانیدم و گناه او را آمرزیدم از جهت شفقتی و دلسوزی که بر خلقی از خلق
من کرده پیش از آن چون گرسنه رسید از گناهان تر بر گرد و آب توفیق پاک دامنی خود را برس مدد آه پشیمانی از چاههای آمال و امانی
برآورده و دعا الله التوبه عما مضی والتوفیق لما یحب و یرضی مرا که مال دنیای شوم را عزایجه مرقوم گردید و دیگر مصارف
دیگر است و لیکن چون [illegible] رشته بادر سرانجام این کتاب شغل بسیاری برگردن افتاده است و در [illegible] بیش از این
ابتدا دن جزئیات آنرا یک بیک بقلم دادن مقدور نیست و جهت بلندی طرف آن ارباب همم را اقتضای صفت جود و کرم
کافیست و مخفی نماند که چند شیوه است که رعایت آنها بر آب و رنگ حسن و سخا می افزاید و شاهد این صفت حمیده در زیور آن شیوه
پسندیده جلوه دیگری نماید و دیگر آنکه در بذل وجود اهلیت استحقاق طرف را منظور داشته تخم احسان را در شوره زار اراذل نا
ضایع نسازند و از برودت کرمهای بیموقع بخششهای بیجا نخل بلندی سخا را از نشو و نما نیندازد و چه در نزد مردم عاقبت اندیش
بذل چنین امساک پرورش نیست بلکه در نظر حقیقت شناس هر دو از [illegible] که آن نخل حرمی مرده است این جود از عادت
و سفاهت و اگر آن [illegible] جاینت [illegible] زنادانیست چه ظاهر است که باوجود بینوایان عور در طریق نوازش با صاحبان ملک
و [illegible] با شیکی گشت و ناز آب بدریا بست است و با وجود دردمندان شکسته مال منیجان مرفه الحال دادن با وجود عضو
مجروح مرهم بر عضو صحیح نهادن و مراد از اهلیت و استحقاق مذکور همین حسرت و پریشانی نیست بلکه غرض آنست که ارباب همم در جود
و کرم جهتی از جهات شایستگی و در کنی منظور داشته اند که جهت و برا معذول عطایا و فواید خود سازند شرار خلق را بر ابرار اخیار و فساق را
بر صلحای پرهیزکار تقدیم نکنند و بی هنران را بر اهل هنر و نادانان را بر مردم دانا و دانشور رجحان ندهند و رعایت مفلسان نزار
فروتر شمارند و در دستگیری ضعیفان بیش از اقویا اهتمام فشارند الحاصل سزاوار آنست که داد و دهش از روی رویت
و مبنی بر شایستگی و اهلیت باشد برای محض اظهار گذشتگی و ابهام همت چنانکه شیوه سفیهان بی پروا و قاعده دنی طبعان
سخی خایت که مبلغها صرف بزم شراب و مجالس لهو طیار زنند و از بخشیدن نقد و جنس بسیار بفواحش و امردان کردن مدعی همت
می افرازند و میدانند که نه همت در برش بلکه خاک علامت بر فرق خود بیختن و زر بر دو ارس و دجله بغداد ریختن است و در احادیث
ائمه هدی سلام الله علیهم نیز مذمت عطای بسیار وارد شده از آنجمله مذکور است در کافی که حضرت ابی عبدالله ع بمفضل بن عمر
خطاب کرده فرمود که یا مفضل اذا اردت ان تعلم اشقی الرجل ام سعید فانظر بره و معروفه الی من یضعه فان
کان یضعه الی من هو اهله فاعلم انه خیر و ان کان یضعه الی من هو غیر اهله فاعلم انه لیس له عند الله خیر

حاصل معنی الکه هرگاه ببانی مردی را که شفیع است با سعادتمند ببینی که بخشش و احسان بکار میکند که شایسته آن همت پس اینکه
وی رو بسوی چیز خوبی دارد یعنی از اهل سعادتست و با حسن عاقبت و اگر جود و احسان بغیر اهلش میکند پس چنانکه برای وی نزد
خدای تعالی چیزی نیست از جمله شیوه‌های کریم را الزام آنها ضرورتست آنست که چون آثار احتیاج از ناصیه و ضیاع مستمندی مشاهده
و علامات عرض حاجت و پریشانی از چهره احوال دردمندی ملاحظه نماید در چاره دردآن جابکی کرده نگذارد که وی از غایت اضطرار
لب باظهار عرض حال خود گشاید چه بعد از اظهار و طلب انچه بوی دهد عوض اظهار رقیب آبروی او خواهد بود و این سخن دلکش مبنی و ماخوذ است
از احادیث ائمه معصومین است و از آنجمله حدیثی که در کتاب کافی از سلاله کرام حضرت ابی عبدالله ع مرویست که المعروف
ابتداء فاما من اعطیته بعد المسئلة فانما کافیته بما بذل لک من وجهه لیلة ارقا مسهدا للاثیل بین الناس
والرجاء لا یدری این یتوجه طالبه ثم یعزم بالقصد لها فیاتیک وقلبه یرجف فرائصه ترعد قد تری دمه
وجهه لا یدری ایرجع من عندک بکآبة ام بفرح خلاصه معنی بحسب ظاهر اینکه احسان آنست که پیش از سؤال باشد اما بعد از سؤال
جز این نیست که آن عوض آبروی سائل خواهد بود که برای تو بذل کرده چه سؤال و ریختن آبرو ناآسانست بلکه آن کسی که آن کار میکند
شب خوابش نمی برد و مضطرب و بیقرار میباشد و متردد است میان ناامیدی امید نمیداند که حاجت خود را پیش که برد بعد از آن
عزم خود را جزم میکند و پیش تو می آید و دلش می طپد و اعضایش میلرزد و رنگ رویش متغیر میکرده و نمیداند که از نزد تو دلگیر خواهد
برگشت یا خوشحال پس پیش از آنکه وی این همه سختی کشد چنین تلخی چشد اگر حاجتش برآری آن احسان خواهد بود و در کتاب کافی
از آنجناب ع منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که حضرت امیرالمؤمنین ع پنج وسق که هر وسقی شصت صاع از خرمای
لفیفه که در ضیعت در مدینه برای مردی فرستاد و آن مرد از جمله کسانی بود که امید عطا و چشم کرم از آن مسکین نواز شفقت شیم
میداشتند یعنی محتاج و پریشان در عرصه رعایت آن غمخوار درویشان بود اما آنانکه خدمت آنجناب بودند عرض کردند آن طلب میکرده و مردی گفت
بخدا قسم که فلان کس از تو چیزی نخواسته او را یک وسق خرما بس بود حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود لا اکثر الله فی المؤمنین مثلک
یعنی خدای تعالی مثل تو کسی را در میان مؤمنان بسیار نکند من عطا مینمایم و تو بخل میکنی بعد از آن میگوید که این کلام بتقدیر
امرالله انت یعنی برای خدا این کار میکنی و هر گاه من عطا ندهم الا کسی را که چشم بمن میدارد پیش از آنکه سؤال کند و بعد از آن که
سؤال دهم پس نداده خواهم بود و نادیده قیمت آن چیز را که از او گرفته یعنی هر چه بدهم قیمت آبروی او میشود که از او گرفته‌ام
بیان این الکه من او را دعوض آن برآوردم که بذل کند بمن آبروی خود را یعنی من بسبب تاخیر و اهمال در عطا او را بآن داشته
خواهم بود که از من سؤال کند و آبروی خود را در پیش من بریزد در روی که در وقت عبادت و حاجت خواستن در درگاه جناب الهی
که خداوند من و است بر خاک میمالد پس کسی که با برادر مؤمن مسلمان خود این کار نکند و دانه که وی مستحق صله و احسان است با خدای
عز و جل راست نگفته خواهد بود و در دعا که برای برادر مؤمن میکند و غرضش این الکه بنده در دعای خود میگوید که اللهم اغفر للمؤمنین
والمؤمنات پس هرگاه برای مؤمنین و مؤمنات آمرزش خواهد طلب بهشت برای ایشان کرده خواهد بود پس کسی که گفتار این کند

بکردار

بکردار آنرا محقق نسازد بی انصاف و قولش بی اصل و گزاف خواهد بود الی اصل هرگاه کسی بهشت و نعمتهای جاویدرا از خدای تعالی
برای برادر دینی خود مدعا خواهد چرا در قلیلی از مال مسعار دنیوی که چند روزی امانت دار است باوی مضایقه نماید تا از شدت
فاقه و قوت اضطرار قفل صبوری از در صلابتش خود و گوهر اعتبارش بر خاک مذلت ریزد آنگاه هرگز احسان در عالم
که درباره او شود بهای آن گوهر بی قیمت که از کیسه وی رفته نخواهد شد و بعد از آنکه رستم چهره دست روز احتیاج سهراب
غیرت مردیش را انداخته و بخنجر جانستان زبان اظهار جگر گاه طاقتش را چاک ساخته باشد با چندین تردد اندیشه
که ز لائی مردم سخاوت شناسست بذل و عطای قرش داروی پس از مرگ خواهد بود و شاید توان گفت که عطا بعد از طلب شبیه
است ملک جابت که آدمی را شرم می آید که حاجت سایلی را بر نیاورد و دست رد بر سینه اش گذارد پس حاجت گذاری
بتقاضای شرم و محصل آزرم خواهد بود و شاید از جبر و اکراه خواهد و تفاوت میان این عطا و عطائی که بمحض اختیار و رغبت
طبع باشد فرق بسیار است و مؤید این کلام مضمون حکایتی است از حاتم طائی نقل کرده که وقتی قومی از جزم و سیلی بعزم غارت
بر سر قبیله طی رفتند حاتم خبر یافته سوار شد و نیزه خود در بر برده و با قوم خود بر ایشان حمله نمود قبیله طی با حاتم که در میان ایشان
شجاع علم بود همت بر دفع دشمن بسته مانند کوه سخت روی عزم درست فوج ایشان را در هم شکستند حاتم از پی ایشان شتافت
که بزرگ ایشان او را شناخت هم رو برقفا ساخت گفت یا حاتم هب لی رمحک یعنی نیزه خود را بمن ببخش او را مساحت آن مرد نیزه
بر گرفت قوم حاتم در آن باب با حاتم عتاب نمودند که ای سید چرا چنین کردی که اگر او نیزه بر گشته روبما میگذاشت ما را هلاک
میساخت حاتم گفت آری چنین است من هم وقتی که نیزه بوی دادم دل بر هلاک خود نهادم اما در جواب کسی که بمن گوید که نیزه
خود را بمن ببخش چه میتوانستم گفت یعنی مرا شرم آمد که نیزه بوی ندهم و دست رد بر سوال او نهم و دیگر از محسنات صفت وجود
کرم آنست که چون بفقیری چیزی یا بیمار عزیزی قصد پرسش نمائی و دایه عطوفتش را اگر بر طفل احتیاج مهجوری شیر عطا در
همت بجوش آید بجوی که آن وجه را باو واصل سازد که باعث خفت و خواری وی نشود و شرمساری وی نگردد مثلا اگر عزیز
باشد که دادن نقد بوی لائق نباشد نقد را بجنس تبدیل نماید و اگر از گرفتن صدقه عارش آید صدقه را بهدیه تکلف نام کند و اگر
از گرفتن جهت امتناع نماید جهت وی ارسال دارد و اگر در حضور کسان قبول این احسان بر آن گران باشد در خلوتی آنرا بوی رساند
و بر این قیاس از هر امری که گسرشان او باشد احتراز لازم و دانسته از حرکات ناپسندیده آن بیچاره را از جان سیر و از زندگی بیزار
نسازد و اگر جای باشد و بیرا و از آتش رنگ خجلت و عرق انفعال نینداز چه در دو خفت و خواری بر عزیزی روا داشتن
دار بیدردی و آثار دولت بر چهره سایل دیدن خلاف شیوه جوانمردیست و از فتوه اهل کرم بسرور جوانمردان علم اعلی جناب
ولایت مآب حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که چون طلب حاجتی بر وی آمدی فرمودی که اکتبها علی الارض فانی
اکره ان اری ذل السؤال فی وجهک یعنی حاجت خود را بر زمین بنویس بدرستی که مرا ناخوش می آید که اثر خواری
طلب بر روی سایل ببینم و در کافی از حارث همدانی منقولست الخ حاصل مضمون آن اینست که شبی با حضرت امیرالمؤمنین ع

بر آوردن حوائج مؤمن

شب نشینی کردم گفتم یا امیر المؤمنین مرا حاجتی روی داده فرمود فرایتنی لها اهلا مرا اهل آن دانستی که طلب حاجت از من کردی گفت
آری یا امیر المؤمنین فرمود خدای تعالی ترا از قبل من جزای خیر دهاد و بعد از آن برخاسته بسوی چراغ رفت و چراغ را خاموش کرد و نشست
و بعد از آن فرمود که چراغ را برای همین خاموش کردم که ذل حاجت ترا در روی تو نبینم بگو حاجت خود را که من از رسول خدا شنیدم که
الحوائج امانة من الله فی صدور العباد فمن کتمها کتبت له عبادة ومن افشاها کان حقا علی من سمعها ان یعینه یعنی
حاجتها امانتست از خدای تعالی در سینهای بندگان پس هر که آنرا پنهان دارد نوشته میشود برای او عبادت و هر که آشکارا کند
لازمست بر کسی که آنرا شنود اینکه اعانت او کند یعنی در قضای آن حاجت دوم در کافی از یسع بن حمزه منقولست روایتی که محصل
مضمون آن اینست که در مجلس ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم و با وی سخن میکردیم و خلق بسیار جمع گشته از او سؤال حلال و حرام
میکردند ناگاه مردی بسیار بلند قامت گندم گون داخل گشته گفت السلام علیک یا ابن رسول الله مردیم از دوستان تو و دوستان
آبا و اجداد تو علیهم السلام و از حج باز گشته ام و خرجی من تمام شده و آنقدر ندارم که مرا بیک منزل برساند پس اگر سزاوار دانی مرا بسوی
شهر من روانه سازی یعنی خرجی عطا کنی که ساز برگ سفر نموده خود را بوطن برسانم و خدای تعالی بمن مال و مکنتی داده است
چون بشهر خود رسم آنچه بمن میدهی از جانب تو آنرا تصدق کنم که من موضع صدقه و مستحق آن نیستم آنحضرت فرمود بنشین خدای تعالی
ترا رحمت کند پس متوجه مردمان گشته با ایشان صحبت میکرد تا پراکنده شدند و آنمرد ماند و سلیمان جعفری و خیثمه و من پس آنحضرت
فرمود اتاذنون لی فی الدخول یعنی رخصت میدهید مرا با اندرون روم سلیمان گفت قدم الله امرک یعنی خدای تعالی کار
ترا مقدم دارد همانا اجازت خواستن آن [illegible] کرم و بزرگواری مبنی بر رعایت آداب مهمانداری بود پس آنحضرت
برخاست و داخل حجره مبارک شد ساعتی درنگ نمود بعد از آن بیرون آمد و در را برکشید و دست خود را برکشیده از بالای در
بیرون کرد و گفت این الخراسانی یعنی آنمرد خراسانی کو آنمرد گفت منم فرمود بگیر این دویست دینار را و استعانت نمای بآن
در مؤنت نفقه خود و برکت جوی بآن و از قبل من او را تصدق مکن یعنی این زر را برای آن بتو دادم که چون بوطن رسی از جانب من
تصدق کنی چنانکه خود خواسته بودی ببخشیدم برو تا رو که من روی ترا نبینم و تو مرا نبینی بعد از آن آنحضرت بیرون آمد سلیمان
گفت فدای تو گردم بر آینه عطای جزیل نمودی و مرحمت فرمودی چرا روی خود را از او پوشیدی فرمود مخافة ان اری ذل
السؤال فی وجهه لقضاء حاجته مراد ما اینست که چون او طلبی کرد و حاجت او بر آوردم اگر مرا میدید او را ذلت [illegible]
هم میرسید از ترس آن روی خود را پوشیدم که مبادا اثر ذلت در روی آن ببینم الی آخر الحدیث [illegible] اهل کرم میباید که رعایت
آنرا بر خود لازم دانسته اینست که چون بتوفیق ربانی بذل و عطائی مؤید بسعادت حاجت گذاری درمانده بینوائی مستعد گردند
آنرا در دفتر حسنات ثبت دانسته از نقد خاطر محو سازند و چند عطای کثیر و مبلغ خطیر شمرده در مجالس و محافل بذکر آن زبان
افتاده ما که [illegible] خود از خاک برداشته اند هر لحظه از مذاکره آن بخاک مذلت نکشند و بیچاره ما که باعتقاد خود [illegible] حیات داده اند
در راهش بتیغ جان ستان [illegible] منت نکشند چنانکه [illegible] داد و دهش و هر خود [illegible] نام و سخا بخشش است اگر [illegible]

ازبان

ازبان درویشی بر آرند صد خار غم در دلش میکارند چون برگ کاهی محنت از خاطر درویشی بر دارند کوهی منت بجای آن میگذارند گفت
تا بکی [illegible] دم آب بر لب تشنه نزنند که دو آتش انفعالش نگذارند و شربت [illegible] عطا ایشان [illegible]
جگر گداز منت سوده و حلوای چرب نرمی زبان ایشان بزهر جانگداز آلوده مرثیت احوال فقیر شکسته که خانه عزتش را [illegible]
ریخته و نان مسکینی [illegible] و اظهار آن [illegible] مذمت این [illegible] و رسم عطا و خارج [illegible]
سخا و اخبار و آثار را اظهار بسیار است اکتفا در کافی از سرور عالم [illegible] مکارم شیم [illegible] جناب [illegible]
مرویست که ان الله تبارک و تعالی کره لی ست خصال و کرهتها للاوصیاء من ولدی و اتباعهم من بعدی منها المن
بعد الصدقة یعنی بدرستی که خدای تعالی مکروه ساخته است برای من شش خصلت را و من مکروه ساخته ام برای اوصیا از فرزندان
من و برای پیروان ایشان بعد از ایشان آن خصلت منت نهادن بعد از صدقه و در [illegible] ما [illegible] کرالاو من
اصطنع الی اخیه معروفا ومن به علیه احبط الله عمله و ثبت له وزره ولم یشکر له سعیه ملخص معنیش اینکه کسی
که برادر مؤمن خود نیکی کند و بر او منت نهد خدای تعالی او را از درجه اعتبار ساقط سازد و گناه او را نبخشد و نپذیرد بعد از آن
آنحضرت فرمود که یقول الله عز و جل حرمت الجنة علی المنان و البخیل و القتات وهو النمام حاصل مضمون آنکه خدای عز
و جل میفرماید که حرام کردم بهشت را بر کسی که منت بر مردم بسیار گذارد و کسی که بصفت بخل موصوف باشد و کسی که سخن چینی کند و نیز
در کتاب [illegible] منقولست که لا تحقروا شیئا من الشر وان صغر فی اعینکم ولا تستکثروا شیئا من الخیر وان کثر
فی اعینکم خلاصه معنی آنکه هر شری که از شما سر زند هر چند در نظرهای شما کوچک نماید آنرا حقیر و سهل مگیرید و هر چیزی که از شما
صادر گردد هر چند در نظرهای شما بسیار باشد آنرا بسیار مشمرید و از کلمات هدایت قرین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
ایاک والمن بالمعروف فان الامتنان یکدر الاحسان حاصل معنی آنکه بر حذر کن از اینکه چون احسان در حق کسی کنی
یا دست گذاری کنی منت گذاشتن بنده زشت میسازد احسان را و در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست که المن یهدم
الصنیعه یعنی منت گذاشتن خراب و باطل میسازد نیکوئی را اجمالا صاحب این صفت در شرع و عرف ملوم و در نزد خالق و خلق
مذموست چه اگر منظور [illegible] از آن عطا و احسان تحصیل رضای خدا بوده باشد اظهار آن نزد خلق ریا و بطلان اجر و جزاست
و اگر نظر بتحسین خلق داشته باشد و همت بر تحصیل شهرت گماشته و اگر در مجالس و محافل آنرا در نظرها [illegible] میسازد [illegible]
ننگ ظرفی و تنگ چشمی آدمی را از بام می اندازد پس بر هر تقدیر اولی آنست که نقد آن احسان را بمخزن نسیان نهاده قفل خاموشی
بر آن زند و آن جنس عالی را در بازار صاحب کمالی بباد دستی زبان هرزه نالی تلف نکند اگر عقل حاکم و انصاف گواهی باشد [illegible]
اثبات مینمود که حق تمام اینست که احتیاج مردان درویشان و شرمنده احسان ایشان باشند چه جای اینکه منت بر ایشان گذارند
از اینجهت اگر درویشان قبول ننمایند جوهر سخای ایشان در زنگ خفا خواهد بود و ادراک سعادت دادن و بخشیدن نتوانند نمود
للمؤلف ز احتیاج مفلسان نام سخی کرده بلند / [illegible] شاهد این دعوی صدق کلام حضرت علی مرتضی

صفت سیم صدق

وبل عطائك فقد اعانك على الكريم يعنى كسى كه عطاى ترا بحرف بى تحقيق كه وعده اى كرده ترا و بخشى يكى از اكابر است كه سائل را
چنانكه مردم مى بينند كه صدقات اشكس را كه ذخيره فردا و توشه عقبى است بركرفته بيشتر بعالم بقا مى رسانند وديكر از اجلد ترانم سخاى آنست كه چون
وعده عطا دهد ولبتى كند يا براى ضرورتى حاجت كذارى برادر دينى خود را بر روى ديكر افكند و اهمال و تاخير در آن جايز نداشته بزودى
دست خود را از دين وفاى آن ره ندهد چشم اميد نامراد را كه بر حصول آن مراد سپاه كرده در راه انتظار سفيد نكرداند كه تلخى انتظار بى
عطا را باطل و فاسد و در ايام تاخير در اهمال متاع بخشش را چركين از كاسد عيب زند و از كلمات با بركات حضرت امير المؤمنين على
عم است كه كثرة التعلل آية البخل يعنى در عطا بسيار تعلل كردن و عذر آوردن نشان بخيلست عربى كه [illegible] وعد الكريم نقد تعجيل
وعد اللئيم مطل وتعليل يعنى وعده كريم نقدست و سرعت طريق انجاز آن ميسر و وعده لئيم در عهده تعويق و تاخير و روز
جبت آن عذرى ميكويد و يكى از شعراى عرب كفته شعر فان يجمع الامانات والبخل سيرها وشر من البخل المواعيد والمطل يعنى
اكر مر آفتها و مرضها جمع شوند مرض بخل بدترين آنهاست و در كافى از مسلم مخالف مروى است از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست
كه اذا هم احدكم بخير او صلة فان عن يمينه وشماله شيطانين فليبادر لا يكفاه عن ذلك حاصل معنى آنكه هركاه يكى از شما
قصد چيزى يا بخششى كند از جانب راست و چپ او دو شيطانند پس ميبايد كه پيش دستى كند و او را زود بعمل آورد كه مبادا آن دو شيطان
او را از آن مانع شوند و در ارشاد القلوب نسبت آن بسيد الساجدين و صاحب كريه و زارى اعنى فخر الساجدين حضرت امام زين العابدين عم مرويست
كه انى لابادر قضاء حاجة عدوى خوفا ان تقضى له غيرى وان يستغنى عنى حاصل معنى آنكه من مبادرت و پيش دستى ميكنم
بروا كردن حاجت دشمن خود از آن جهت كه مى ترسم ديكرى آن روا كند يا وى از آن مستغنى كردد و هركاه تعجيل در قضاى حاجت دشمن
ضرور باشد كه مبادا ديكرى بآن سبقت كيرد و آن فضيلت از آنكس فوت كردد و هركاه تعجيل حاجت كذارى برادر دينى و دوستان
يقينى چكونه خواهد بود خصوصا وقتى كه وعده نيز شده باشد مجلس سيزدهم در ذم صفت ظلم كه آن نيز از توابع و لوازم حب دنياى
فانى و از كاركنان سلطان جابر غلبه شهوت نفسانيست بيت بر شيده خانه كه ظلم در اصل بمعنى
نازل كردن كاريست بجا و بمعنى ارتكاب مركب از تباع شهويه و غضبيه را شامل است و باين معنى حاكم عادل و تميز حق و باطل اعنى
جناب مستطاب امير المؤمنين عم فرموده اند كه الا وان الظلم ثلثة ظلم لا يغفر وظلم لا يترك وظلم مغفور لا يطلب حاصل معنى آنكه
برستى كه ظلم بر سه كونه است يكى ظلمى كه آمرزيده نخواهد شد و رقم قلم بر عفو آن كشيده نخواهد شد و دوم ظلمى كه دست از آن نخواهند برداشت … مكافات
انتقام او نكنند و مرتكب آن خواهند كذاشت سيم ظلمى كه مغفور خواهد كشت و كريم آمرزكار از طالب آن خواهد در كذشت پس آنحضرت متوجه
توضيح اين قسم كشتند اين مضمون را فرمودند اما ظلمى كه آمرزيده نميشود شرك بخداست چه الله تعالى فرموده كه ان الله لا يغفر ان يشرك به
ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء و اما ظلمى كه مغفور ميكردد ظلميست كه آدمى بخود كند يعنى ارتكاب قبيحى كه ميان او و خدا [illegible] ديكرى نباشد و اما ظلمى
كه دست از آن نخواهند برداشت ظلميست كه بعضى بندكان بر بعضى كنند الى آخر الحديث مراد در اين مقام قسم اخير از اقسام ثلثه ظلمست
در اين مجلس و انجمن قلم برقم شمه ازروى سخن بر چند طايفه است طايفه اول پادشاهان و سلاطين كه عليا نزا پناه و برمفارق خلق

در ذم صفت ظلم

در ذم صفت ظلم

سالار آرايانه بر شبكاه باركاه خواطر آكاه صاحبان تاج و نكين طلاى بمغش سخنان دلكش اكابر بروى ميكارند و بر بام سرير دولت
شهرياران و سلاطين كامكار بزبان بيان خامه راست كفتار معروض ميدارند كه چون حضرت خداوند متعال و پادشاه لم يزل ولا يزال
عز شانه و عظم سلطانه بمجارى قدرت كامله سر كار كارخانه حكمت بالغه در عرصه وجود عالم امكان شهرستان هستى را بنا نهاده و بديعه بى
بنيان تا پيداى عدم را باين [illegible] بنيان بجل سيار [illegible] رفيع و قوى را در محلى جاى داده و جهت
هر صنفى مرتبتى معين نموده و بهر جماعتى منزلتى و كرامتى فرموده فرقه خاكيان در جانب اسفل اين بلد ساكن كرديده و زمره افلاكيان
در محل والا مقام كزيده و طايفه بنى نوع انسان كه از جهتى با ساكنان عالم سفلى محشور و مخلوط و از حيثى با متوطنين جهان علوى
آشنا و مخلوط بوده و در محل مرتب توسط نموده و اين طايفه را كه جبله جا طشان از تار و پود شهوات بافته و تار حيات ايشان بر
طول امل نا فتهاست چون هميشه ديك طبع از پختن خيال خام و آتش حرص و آز در غليان و غبار آرزوهاى دور و دراز در كريبان
جان ميباشد اين دو معنى باو تحصيل مراد با ارتكاب صد كونه فساد و اعنى و كوهر شان از منهج مستقيم عدل و انصاف ساعيست و از اين
جهت تجره را بر بال عجز چشم طمع باز داوريا را بكرد بهان ضعيفان دست تعدى دراز ميكردند تا جارات ارشه كرده مطلبا
و فرمايند لازم الاتباعى كه در خطره كنف حمايتش از شر اشرار ايمن محفوظ و بر سفره عدالت كستريش از نعمت آسودكى بهره مند و محفوظ
باشند بنابراين حضرت حكيم على الاطلاق از غايت مرحمت و اشفاق بر خلق هر كشورى سرورى و بر اهل هر ديارى سالارى كماشت
و سرشته انتظام مهام مرجا حق را در كف كفايت صاحب دولتى كذاشته كه شب و روز با ديده بخت بيدار نكاهبان اوضاع روزكار
بوده نكذارد كه دست تعدى جور كيشان كرد احوال درويشان بناخن ستم خراشد و زور بازوى توانائى اهل فساد و كلبن جمعيت
خاطر مردم نامراد را بتيشه بيداد و ستم براشد و هركاه اين طايفه عليه از جانب اهل عالم معين كشته از كافه خلايق ممتاز و از جهت
شرف خطاب ظل اللهى سرافراز باشد سزاوار و لايق آنست كه هر اره با احتياط تمام بلوازم آن امر خطير قيام نموده نكاهبانى جان
مال و جان رعايا و محافظت عرض و ناموس مسلمانان را ناموس پادشاهى خود دانند و هميشه در فوايد عدل و مفاسد ظلم انديشه نموده و در فراز
ايوان رفيع بنيان ملوك شان كلكشت جانفزاى آيات و اخبار رياكه در مذمت اين دو صفت ورود يافته باغ نظر ديده تامل كردانند
كاه از كلكشت چهار باغ نظر و ديده چهار ركتاب حديث بدست نكهت كلهاى حكمت چيده در باچه خاطر پاك را كلكل دامان كشته و زمانى
نقش جان كتب تواريخ و سير كلهاى كونا كون تلونات اوضاع روزكار بر چيده را بديده عبرت ديده و دامان دل از خنك خارستان
بوستانهاى حاصل كشته و در كنار رنده رود كذشتن ذكر ايام سلاطين لباس پادشاهى را انار و ناس مناهى طهارت و از سر خنجر
احوال سلسله رباب قدم در قصر جهان نماى دور بينى و عاقبت انديشى نهند و بر تخته انديشه مال و كار خسرو پرويز نقش شيرين
دنيا را از طاق دل فرو شويند و باره كنكره ايوان مداين نخل هوس عمارات جشن از قدر احتياج را از باى در اندازند با شنتام
رباحين مضامين كلام اكابر دين فيوضت و دماغ [illegible] و خواهان تابند و از شور مرغان خوش الحان اقدام سخن در آن ديده دو
از خواب غفلت شيرين بجهد از اوضاع جهان برك بينند چون قرابه سر بلندى اخبار و آثار [illegible] مذكور كه مركب اعتبار سر بلندى شهرياران كرام

در فضیلت عدالت

ورق النتاج وورشب داج سیاه مستی باده غرور خسروان اعصار ودو مهر را سراج وداج مستوانه بوده ودر خزاین کتب معتبره سلف
پراکنده است واین طبقه علیه را دماغ فرصت ونما بجست تتبع بر وجوه آنها کماینبغی مشکل فرانه نمود بنا براین بابه که جوهر خرد خرده
دان بانجام خدمت مذکوره از دل وجان قیام نموده مروارید سرائی را از درج کتابی ودر شاهوار گهری را از مخزن دفتری بدست تتبع آورده
دانه بدانه نهفتگی برآورده ودر سمت انتظام اطاق این اوراق مجتمع کردانید ولیکن کارها بتوفیق حضرت باری است وازذکر هنر وحسن وبیان
با جنبش خامه وزبان ورنگین وان خوار طبعی بذیر خسروان کردون سریر کشته وچون جواهر عالی ولآلی از عیب خالی آیات واخبار
مذکوره که شکستن این مسند عالی را مناسب وحالیست بوده ولو است آنست که این مطلب به دو فصل مرتب سازد ودر هر فصلی بذکر آن
پردازد **فصل اول** در فضیلت عدالت وبیان فوایه ذخیره وافروبه قال الله تبارک وتعالی فی سورة النحل ومن
قائل ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون
معنی نامه که هرصنفی از اصناف خلایق یا دوشغلی وعملی که دارند ناچار هست از مربی ومعلمی که بنور چراغ تعلیمش راه آن عمل بر ایشان
روشن وبدستیاری عصای تعلیمش در وادی چاه وراه از هم جدا کردانند وچندانکه آن عمل عظیم تر احتیاج معلم ومرشد بیشتر
خواهد بود وپر ظاهر است که هیچ کاری عظیم تر ودشوار تر وپر شان تر از پادشاهی وجهانداری نیست که انتظام امور خلق بران منوط
واستقرار احوال عالمیان مربوط است مباشر این امر عظیم وسرپنجه شرف آن دیهیم بزیر بار جهانی رفته وصلاح وفساد کشوری بگردن
گرفته خلقی که ازخانه مغلسی برند غرامت برادست ووقایه اگر از خرمن بی برگی کشند شکایت انرا ورزی که انا فرمایند ضعفاء رواز مستی
اوخانند ودراز دستی ظالمان بر مظلومان از کوتاهی اوخوانند هرکه شاخ ارزوشت بی برگی شکند از بی تمیزی دیران ادرست وکس
آب از باغ جنانی بند وازعدم اجرای فرمان او وهرسیل بتره روانی که روزش نه بهر خوشی گذرد او رانیا خرسی یاد باید وهر درشت
سیاه زبانی که در وسعت روزی بر او بسته کرده ودلن بدبد وعائی دی برکشاید **لمؤلفه** ما رعیت وزنیل شاهی پایتم شاه هم در
تیغ آه ایشان بوده است ودرکاه اعمال دینه واشغال جزئیه چون خیاطی وخطاطی وامثال آنها بی استاد ومعلم صورت بگیرد
کاری باین صعوبت وشغلی چنین خوبت بی ارشاد مرشد وتعلیم معلم چگونه نشیند وحضرت جناب سبحانی از غایت شفقت
مهربانی درین آیه شریفه خود متوجه تعلیم ملوک سلاطین کشته وباخامه زبان بیان مخبر صادق که کریمه وما ینطق عن الهوی
مرصدق آن ناطقست برای بندگان خصوصا پادشاهان ازمنه واعصار وفرمان دهان قرون وامصار دستور العمل چنین ارشاد فرموده
که جامع سعادات دو جهانیت ورافع الویه کشورستانی لشکر کشی مکارم اخلاقست آسایش ونمایی امر پادشاهیست
وواسطه آشنائی وربکار آگهی وازاین جهت درجمعات خطبا بنا بر تلاوت این آیه شریفه رطب اللسان گشته ودراخر خطبه
آن اهتمام جان حاضران برسانند والله تعالی درین آیه بندگان را بسه صفت امر نموده که جامع همه حسنات ونهی از سه خصلت نموده
که شامل همه سیئات است وماموربه اول عدالت وآن بموقع کردن کارهاست چنانکه اولا از عهده این تحلیل معلوم شد
بایات دستن بران حق میان خلق هرچند کلی از ایشان آنکس خود باشد مثلا درمیان دو کس یا میان آنکس ودیگری معامله

در معامله ومنازعه

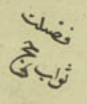
باشناسه

در عدالت

باشنازه روده بهبارانه شرع وحد نفس الامر بیرون نگذارد وجانب خود را یا احد برادر خاصیین بسبب شوق یا آشنائی
ودوستی منظور ندارد ودرمیان خلق را ثبت کردانیدن بحق داند وبرای دوستی واحدی خداوند عالم را بخود دشمن نگرداند
جهت درست کردن اسباب عیش با دلهای شکسته وزنهقته ودر برآوردن مراد نفس نال نامرادان را بدرکاه الهی لشکره
خود فرستد نباخن هوس دیبان ساده رویان سینه اهل ناموس واریش نسازد بآرزوی گرفتن سر زلف سلسله بریان طره
خواطر صاحبان ننگ ونام را بیچ وتاب نیندازد بلکه شیرین آرزو کام زندگانی ناکامی را هردم تلخ نگرداند وبهوشات ولی
هوس با بیچاره هر نفس به چیزی نرساند ودلهای وجون نشسته را بسنه کرک شراب غرور فشار روهسینه بر خفقان جرخسته را
تا از مجالس لهو نیندازد وافعی طول امل را بجندباد اجل دندان طمع کند وکژدم قلم دم علم را بکرمان جان مردمان نیفکند
بجلاد ربابی پنجه برخود نمی پسندد بر دیگران نیز روا ندارد وپیوسته حساب خود را با خلق خدا پاک داشته حق کسی یاد کسب
خود ودماغ خود را بردل کسی نگذارد دویم ازجمله ماموراتست احسانست یعنی با خلق خدا نیکوئی کردن وبنیان امتنان گره
حوایج از رشته کار این وآن کشودن مرام بر جراحت دل خستگان لبستن وجهت ابتیاع متاع سعادت حاجت گذاری
کوش نزنک تانه عوض طالب شستن مومیائی دل آسائی شکسته بندی دلهای شکسته سنگ جفا کردن بتر باقی اشنیاف
حموم وغموم را از عروق ماکر نیکان فرانیب وزکار برآوردن بآستین کیسه زر از جبهه وجی داران عرق انفعال فرض خواهان
پاک نمودن ودیباچه بذل وعطا دست تشویش را از جیوب قلوب مردم درویش کوتاه فرمودن وبراین قیاس هرگونه یاری
ومهربانی که با هریک از احاد ناس شود دراین باب معنی داخل ولفظ احسان آنرا شامل سیم ایتای ذی القربی یعنی با قوم خویشان
خود عطا نمودن واز نوال خان وسعت احوال ایشان نیز بهره مند گردانند واین سیره اگرچه در عموم احسان داخل بود
لیکن جناب الهی بجهت زیادتی اهتمام خصوص آنرا علیحده نیز ذکر فرموده است ودر حدیث وارد است که مراد از ذی القربی
اهل بیت رسول الله اند صلی الله علیه که حق تعالی را در کریمه فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی برای ایشان خمس بر بندگان معروض ساخته است
واما منهیات اول فحشا وآن عبارتست از هر عمل زشتی که در آن اصرار نمایند واز حد گذرانند وبعضی گفته اند که مراد از آن
زناست ونیز گفته اند مراد از هر معصیتیست که قوت شهوانی باعث ومحرک بر ارتکاب آن باشد چون زنا ولواطه وامثال
آنها دویم منکر وآن فعلی است که در آئین اسلام آنرا نشناسند وجایز نباشد وبعضی گفته اند که منکر هر معصیتی است که قوت
غضبی بر آن داعی باشد چون قتل وضرب ومانند آنها سیم بغی وآن عبارتست از تعدی وزیادتی بر خلق با تکبر وتجبر وابن
عباس گفته که مراد او کبر وظلمت وبعد از ذکر اوامر ونواهی مذکوره حضرت عزت بر بنان شفقت ورافت در این باب تاکید
وبامثال آن ترغیب نموده است که یعظکم لعلکم تذکرون یعنی پند میدهد خدای تعالی شما را که شما متذکر گردید وپند گیرید
وبرمامورات قیام واز منهیات اجتناب نمائید واما احادیث واخباری که از ائمه طاهرین آگاهی صاحبان مسند خلافت
الهی اعنی جناب مستطاب رسالت پناهی واولاد طیبین وطاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین در وقت ترغیب پادشاهان

در وصف و ترغیب پادشاهان

و فرمان فرمایان بشیوه خجسته عدل و داد مآثر و در کتب معتبره مضبوط و مذکوراست بسیاراست ازانجمله قدری که شایسته باید
بر دو سرش وقت حافظه و طبع مبارک شان گرانی ننماید مرقوم قلم صدق رقم میگردد ازانجمله از حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست
که عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة یعنی یکساعت عدالت نمودن از هفتاد سال عبادت بهتر است و نیز
ازانحضرت در خبراست که من اصبح لا ینوی ظلم احد غفرله ما جناه یعنی هر که صباح کند و قصد ستم بر کسی نداشته باشد
گناهان او آمرزیده میشود و در این لؤلؤ سیراب از قلزم عرفان آنجناب یا خود نهست که صفت کسند که دری آورد خدای تعالی این گروه را
در سایه رحمت خود روزی که هیچ سایه جز سایه رحمت او نباشد یکی ازانجمله پادشاه عادل را شمرده و ازجمله شارایق
که نماینده منهج هدایت و در کشور ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی ع سلاطین عدالت آیین را بان مستبشر ساخته اند و کردل امید
زمره فرمان دهان را با آرزوی ادراک آن برافراخته اینست که لیس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل
والرجل المحسن یعنی هیچ ثوابی نزد خدای تعالی عظیم تر نیست از ثواب سلطانی که بصفت عدل موصوف و مردی که بشیوه
نیکوئی معروف و از روضه اظهار حقایق امام جعفر صادق ع منقولست که کفاره پادشاهان آنست که تیمار و غمخواری رعیت کنند
و پادشاه عادل و ما نیز ارکان راست گوی راست و پیشه وری که زندگانی در طاعت بسر برده باشد مجاب بهشت اند
و گویند یکی از سلاطین را شوق گذاردن حج غلبه نمود و طواف خانه خدا پرستش بر گرد خاطرش گردیدی و مرغ روحش بهوای
طواف بیت الله پرواز کبوتران حرم درمان جستی فیض حطیم و زمزم طلبیدی احرام سفر حجاز دل مشتاق را از لباس آرام
عریان ساخته و ناقه عزمش بحدی اخبار شوق الکبری خورد از کاروان اجتماع اسباب سفر حج شتافته بود تا ارکان
دولت برین واقعه مطلع گشته بعرض رسانیدند که از شر و طرح امنیت و سلطان را دشمن بسیار اگر با حشم و سپاه عزیمت
این راه نمایند تهیه ایشان متعذر است و اگر باندک مردی مختصر توجه فرمایند خطر کلی مقصود و نیز پادشاه در مملکت حکم
جان دارد در بدن که تا آن در بدن برجا باشد و وقتی که سایه دولت شهریار از سر این دیار دور دارد از غیبت خورشید وجود
این حضرت ساحت مملکت منور کرده و ظلمت ظلم خلاف جهان گیرد و ارکان بنیان ملک خلل پذیر میگردد پس سلطان گفت
چون سفر میسر نشود چکنم که ثواب حج دریابم گفتند درین ولایت درویشی است که سالها مجاور حرم بوده و ادراک سعادت چندین
حج نموده شاید ببذل مالی ثواب حجی از وی توان خرید سلطان خود بخدمت آن درویش شتافته فیض صحبت آن پادشاه کشور ترک و تجرید
دریافت اظهار مطلب خود فرمود درویش گفت ثواب حجهای خود را بتو میفروشم سلطان گفت هر حجی بچند گفت ثواب هر گامی که در آن
راه زده ام تمام دنیا سلطان گفت از دنیا جز اندکی بامن نیست و آن خود بهای یک گام نمیشود پس این سودا چگونه میسر
شود درویش گفت آسانست ساعتی که کار بیچاره را بسازی و در دیوان دادخواهی بعدالت پردازی ثواب آنرا بمن ده تا من ثواب شصت حج
بتو ارزانی دارم و درین معامله هنوز من صرفه برده باشم هر خداوندان اورنگ دانشوری و فراست بر مسند ... افسر هوشمندی
سخنوران کشور کاردانی و مدبران امور دو جهانی سالکان کار افکار و سیاحان نشیب و فراز اوضاع روزگار شهریاران مرزوبوم ملک



احوال

احوال عالم و سررشته داران سلسلهای ملوک و سلاطین عرب و عجم حیرانان حاصل زندگانی جهان و مساحان عرض و طول عالم
امکان پوشیده نیست که بحکم آیه کریمه سورة النساء قل متاع الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی و شکوه عز و جلال جاه این
جهانی بس مختصر و ساحت این سرای فانی بغایت مختصر است میدان فرصتش بر تاختن سمند دولت تنگ و کاروان
مطالب را در سنگلاخ عوایقش پای حصول لنگ دولت مالش از گلش احوال زود خزان و لاله طراوت شبابش از نفحی جمع
عنبر بشکوفه امیدش سر مراد بکام دل نرسنده و غنچه عقده آرزویش جز بنسیم نفس بازپسین نخندد و گریبان امانی
در دست صد گونه تجالت و دامان وسعت احوالش در چنگ خار درزد و او بالت از سنان خار شکاف سیاستش
در روه مصاف سرپیست و سهام مزبر حرام ریاستش خاک نشین بی اثری و دستار اعتبار بر سر صاحب تاری نهاده یکبلایی
امور معاشش آشفته ساخته باشد ... که بدستی انقلاب روزگارش از کف نینداخته باشد
هر خار و خارش در ره حقیقی جامه بلا سوزنیست و هر چشمه کارش برای نظاره چشم هر زمانه روزنی جهت
آسایش راحت مستقیم وکشاده کار و صاف رخنه بغایت عظیم شمع مرادی در ظلمت باد خود نمائی بیکلگرد
نیفروزد که طپانچه تند باد حوادث چهره اش نیلی نسازد و نهال اقبالی در این گلشن بر بال قامت رعنائی بجلوه خود را
نیفروزد که اره طمع زوالش از پا در نینداز د حیف باشد که پادشاهان هوشمند و خداوندان همت بلند در سر منزلی
چنین پای رغبت سست نموده بملکت چنین بی ثبات عالم باقی بپردازند و همت بلند برای دو سه ویرانه ده مقصور دارند
بالشکر جشن حسن سیر و سپهسالاری عدل منظور و الای کشورستانی تسخیر ممالک سعادت بر زوال آنجهانی بیفرازند عظیم
عدل و کرم خسرویست ورنه گدائی بود ای بر دو ویرانه ده طبل علم داشتی ای گویند که وقتی اسکندر ذوالقرنین عزیمت جهان
گیری نموده شاهی شوکتش شکار این مطلب انداوبال سرادق جلال بر رو بال میکشود آثار تفکر از ناصیه خاطرش هویدا
و غبار تکدر از آئینه ضمیر منیرش هر جا میکرد ارسطاطالیس که وزیر آنحضرت و ظهیر آن دولت بود بقدم اسرار در مقام
استفسار این حال عرض رسانید که منت خدا را که امور ملک و سلطنت منتظم و نقوش مرادات بر لوح حصول
مرتسم خزاین موفور و مملکت معمور اسباب کامرانی آماده سبب تشتت حال و باعث ترتب الجبیت اسکندر این مضمون ادا
فرمود که هر چند بنظر تامل مینگرم این عرصه محقر را قابل آن نمی بینم که سرا کردم و بسنجه آن توجه نمایم و شرمم می آید که سر همت
برای سراچه فانی فرود آورده پای سعی در طریق تحصیل آن فرسایم ارسطو گفت که درین چه شک که این ویرانه
نه جای مردم فرزانه و این کالا نه در خور همت والاست سزاوار آنست که وسعت سرای باقی را هم برای افزوده سلطنت
بی زوال آن جهانی را نیز وجه همت فرموده چنانکه بضرب تیغ جهانگشا ملک دنیا را بقبضه اقتدار در آوردی بمیامن کسب
عدل عالم آرای و ادا الملک جهان بقا را نیز مسخر گردانی الحاصل اجر و ثواب اخروی صفت خجسته انا دجز مثوبات و از فضل
باقیات و صالحات است المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا

در عدالت کردن

عیب که این جنس عزیز سهل الحصول در خزاین اعمال پادشاهان والاشان کمیاب باشد و چون که کارخانه داران مساعی جمیله
این فرقه جلیله برای لباس روزمان که ضم والتفت الساق بالساق براه عدم میکذارند تهیه زاد جمیل سفر نموده در آنطرف
وحشت ریزی که بان مراجعت بسته و دست امید از هر جا کسسته باشد ناچار حسرتان کرنه خواهد خورد فنظم و ناجسته تاب
وردکان کمونی اچرا نوا زهرکس مشهر نیست باشی * اما فواید دنیوی عدالت حکیم عقل و فقیه نقل در شاهد عدلند که این شیره پسندیده
سرمایه تحمیل و دستکاه حشمت و زینت پایه قصر بلند بنیان آیینه سکندر حشمت و انکشتر سلیمان دولت نظم رقم کامکاریست و ثمر
شجر برخورداری پاسبان دولت سران شهانست و باغبان کلشن آبادی جهان و عدد کسراوی عز و جلالت و شرف شرفات
قصر عظمت و اقبال از رشحات کلمات که جناب مستطاب امیرالمؤمنین علی م برچهره کران خوابان چهاربالش دولت افشانده ایست
کمن عمل بالعدل حصن الله ملکه ومن عمل بالجور عجل الله هلکه حاصل معنی آنکه از ملوک و فرمانروایان هرکسی بعدل
وداد عمل کند خدای تعالی دولت او را در حصار امان خود نکاه دارد و هرکه جور و ستم نماید بزودی آنرا هلاک کرداند و بر طبق
این کلام است سخن بعضی از اکابر که الملک یبقی بالعدل مع الکفر ولا یبقی مع الجور مع الایمان یعنی پادشاهی چون قرین
عدالت باشد با وجود کفر بقا میباید و اکر قرین جور بود با وجود ایمان بقائی ندارد و نیز از سخنان حقایق بیان آنحضرت
که هم درین معنی فرموده که حسن السیاسة یقیم الریاسة یعنی نکاه داشتن رعیت بر وجه نیکو کردن و شروط و لوازم آن را
کما ینبغی بجا آوردن باعث دوام ریاست و بقای آن میکردد و اردشیر که از اکابر بصفت عدل و انصاف داشته فرموده
که لا سلطان الا بالرجال ولا رجال الا بالمال ولا مال الا بالعمارة ولا عمارة الا بالعدل یعنی سلطنت و فرمانروائی
میسر نمیشود مکر بسپاه و حشم و آن محصل نمیکردد مکر بمال و مال بهم نرسد مکر بآبادی مملکت و مملکت معمور نمیشود مکر بعدالت
و اکابر درین مقام تمثیلی بس تمام کرده و فرموده اند که پادشاهی بمنزله شخصی است که پادشاه سر اوست و وزیر دل و سایر ارکان دولت
بمثابه دستها و رعایا بمنزله پایهای و بند و عدل بمنزله روح است که انتظام احوال و بقای حیات مرکب موقوف بر آنست و نیز
میتوان کفت که مملکت چون بدن و پادشاه چون روح و عدالت مانند صحت که حصول آن منشأ ارتباط جسم و جان و ما یتعلق
بهاست و چون خلط سودای حایل طغیان با صفرای حدت مردم آزاری هجوم کند با بلغم بالغ حرص و شهوت زاید با خون صالح کبر
مردی و فوت ناسره کرد ناچار مزاج ملک از نهج اعتدال بیرون رفته صحت عدل بمرض ظلم مبدل میکردد و زندکانی جسم و جان هر دو
بناخوشی میکذرد و تمثیل دیکر آنکه خزانه پادشاهان بمثابه آبکیریست که از چشمه سار رحیتهای کار اصناف رعایا و عرق کاسبان در نخ
بران حیث برکشته مزرع آمال و کلشن اجلال خسروان بان سیراب میکردد و صفت عدالت میرابیست که پیوسته بحسن اهتمام تنقیه
سار و مذکوری بپردازند و از خس و خاشاک مکاره عالم و از سنک جور اهل ستم پاک میسازد و تا آن چشمه سار پاکست آن آب جاریست
و آن آبکیر پرون کلشن معموریست و چون میراب عدل دست از تنقیه جوی مذکوره بردارند سیلاب تمامی را با آب و کل و لای خانه خراب
رعیت انباشته بالضروره آن آب منقطع کشته آن آبکیر بی آب و آن کلشن خراب میکردد و عجلاستم کری به داد کری اشیره تحمیده عیث

در عدالت

بر وفق سبب خوشی احوال روزکار و وفور برکات هر کشور در پادشاهست و حقا اینکه کفته اند که حسن نیت پادشاه را نیز درین معنی
تاثیر عظیم و دخلی تمامست و الکلام صدق انتظام جناب مستطاب حضرت امیرالمؤمنین م نیز تقریب این سخن میباید که فرموده اند
اذا تغیرت نیة السلطان فسد الزمان یعنی چون خواطر پادشاه از نیت خیر انحراف و از منهج صواب انحراف نماید احوال زمانه
فاسد و اوضاع روزکار تباه میکردد و بر طبق این کفتار حکایتی از ابن عباس منقولست که حاصل مضمون آن اینست که یکی از ملوک
از دار الملک خود بوضعی مختلف بیرون رفته در اطراف ممالک خود میکشت و بر مرز و بوم سیر کنان میکذشت تا روزی در منزل
مردی نزول نموده مهمان وی کردید آنمرد را کاوی بود و جهت ضیافت مهمان آن کاو را دوشید آنقدر شیر که از سه کاو دوشند آن
یک کاو حاصل شد پادشاه از آن متعجب کشته قصد کرفتن آن کاو برکرد و خواطرش کردید تا روز دیکر چون کاو را باز دوشیدند نصف
آن شیر بهم رسید پادشاه کفت که شیر این کاو امروز نقصان پذیرفته مکر دیروز در غیر چراکاه معهود خود چریده و کراب علف
باعث نقصان شیر آن کردید صاحبش کفت نه ولیکن کمان دارم که پادشاه ما قصد کرفتن این کاو کرده باشد چه هرکاه پادشاه
ظلمی یا قصد ظلمی نماید برکت از اموال رعیت میرود پس پادشاه فسخ آن عزم ناشایسته نمود و زنک ظلمت آن منظره را بصیقل
خیراندیشی از آیینه ضمیر زدود چون روز دیکر آن کاو را دوشیدند باز مقدار روز اول شیر داد پس پادشاه بر صدق این قول متیقن
و از وقوع آن امر متنبه کشته از هر کونه ظلم و جور بدرکاه الهی تایب کردید و زهر جا که مذاق آن صفت ذمیمه را بشیر آن کاو از مذاق
آن طبیعت برآورده خود را از هلاکت دنیوی و اخروی رهانید و مانند این قصه نیز از بهرام کور در بعضی از کتب سیر مسطورست
و مجمل آن اینست که بهرام روزی در حدت هوا و شدت کرما بدر باغی رسید از باغبان آب انار طلبید باغبان دختر خود را
قدحی آب انار آورد بهرام نوشید و پرسید که حاصل این باغ چند سال میشود کفت سیصد دینار پرسید که خراج دیوان
چند میدهی کفت پادشاه از باغ خراج نمیکیرد باغبان نمیدانست که او پادشاهست بهرام با خود اندیشه کرد که در مملکت باغ
بسیارست و از خراج آن مبلغی خطیر بخزانه عاید میتوان شد و بر رعیت نیز چندان زیانی نمیرسد بعد از این میفرمایم که از باغات
نیز خراج بستانند بعد از تصمیم این عزم دیکرباره باغبان را باوردن قدحی دیکر آب انار فرمان داد باغبان رفته این مرتبه آب
انار دیر آورد و کم آورده بهرام پرسید که سبب چه بوده که بار اول زود آوردی و این مرتبه انتظار بسیار فرمودی و آب انار نیز کم
آوردی کفت ای جوان مرا تفکری میبست که کویا پادشاه قصد ستم کرده و از شومت آن برکت از میوه رفته است آب انار که دفعه
اول آورده بودم از یک انار فشرده بودم و اینمرتبه ده انار فشرده آن مقدار حاصل شد بهرام از این سخن متاثر کشته نیت بد
از خاطر بیرون کرد و قدح دیکر آب انار طلبید باغبان رفته بسرعت تمام در دم قدح را لبریز آورده با روی خندان کفت که
از پادشاه آن قصد ظلم را از خاطر بیرون کرده که دیکر باره اثر برکت ظاهر شد و از یک انار اینقدر آب حاصل کردید و قطع نظر از
مذکور شد طبقه علیه ملوک و سلاطین را هیچ زینتی بهتر از عدالت نیست چه جامه دربر خواهند کرد که فاخرتر از جامه نیکنامی باشد
و کدام کمر بر میان خواهند بست که بهتر از کمر سعی در اتمام و رتق و فتق مهام کافه انام بود کدام تاج زر بر بالای افسر لمعان نور عدل

مخصوص ظلم با رعایا

میتوانند بود و کدام سر بر بلند با طاق دلهای شکسته مردم و رو مند برابری میتوانند نمود رضا سپندی بچوبش جزای همواری سلوک
با خلق خدا کردیده و لجام وضع لان بها ترا زسر باشند او ترس فقفی از غرض مال مردم کشیده اند اما دنیا چه بدست خواهند آورد که از
دلهای ریش باشند و از اسباب بزرگی که چه چیز جمع خواهند کرد که عزیز ترا از مردم در پیش او برد مرکب شهنشاهان و دور باشی چون را ...
خادمان از ساحت مملکت خود نیست و درگاه خسروان را چون ... چون راه ما دن چوب ... بحضرت خود فی حضرت
شاه ولایت پناه امیر المومنین علی علیه السلام که تاج الملک عدله یعنی تاج پادشاهان که بآن سرافرازند و از علیان همسازند
عدالت ایشان است و هم از آنجناب مرویست که زین الملک العدل یعنی زینت پادشاه پادشاهی عدالت است نظم زینت
شاهان نه اسب زین تخت و افسر است ، زینت شاهان نباشد جز رعیت پروری **فصل دوم** در بیان مذمت ظلم و بیان
عقوبت اخروی و عاقبت دنیوی آن حضرت پادشاه پادشاهان و فریادرس دادخواهان جل شانه و عز سلطانه جنین جا در قرآن
مجید صاحبان این صفت جنیثه را وعید و تهدید نموده و از انجمله در سوره عسق فرموده است که انما السبیل علی الذین
یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم حر ... انما با جمل این آیه است که و لمن انتصر
بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل و المحصل مضمون آنکه مفسرین کفته اند اینست که کسی که انتقام کشد و داد خواهد کرد
کسی که بر آن ظلم کرده باشند برایشان هیچ راه عتاب و مواخذه نیست که ستم میکنند بر مردمان و زیادتی میکنند در زمین بغیر حق
آنکروه مر ایشان است عذاب دردناک و در کتاب شریف کافی از حضرت اقدس نبوی ص مرویست که اتقوا الظلم فانه
ظلمات یوم القیمة یعنی پرهیز کنید و خود را نگاه دارید از ارتکاب ظلم بدرستی که ظلم ظلمات است در روز قیامت و در کتاب
ارشاد القلوب هم از آنحضرت ص منقولست حدیثی که محصل مضمون آن اینست که بدرستی که ملک الموت چون نازل میشود از برای
قبض روح ظالم با او سیخی است از آتش پس حضرت علی بن ابی طالب ع پرسید که یا رسول الله آیا این میرسد باحدی از امت تو
فرمود بلی آری بحاکم جور ... خورنده مال یتیم و کواهی دهنده بدروغ و ... کواهی و ... دهنده بدروغ بیرون می آورد زبان خود را
در آتش چنانکه بیرون می آورد سک زبان خود را و ... یعنی در کرمی ... از برای خوردن و آشامیدن الخ و در کتب
و در بهانه کتاب انعام الجناب ... مأثورست که اذا کان یوم القیمة نادی مناد این الظلمة و اعوان الظلمة و اشباه الظلمة
حتی من بری لهم قلما او لاق لهم دواة قال فیجمعون فی تابوت من حدید ثم یرمی بهم فی نار جهنم یعنی چون قیامت
شود ندا کنند منادی که کجایند ظالمان و کسانی که شبیه باشند بظالمان حتی کسانی که قلمی برای ایشان تراشیده یا دواتی
برای ایشان لیقه کرده باشند پس همه را در تابوتی از آهن جمع کنند و بعد از آن در آتش جهنم اندازند و میتواند بود که مراد از اشباه
ظلمه جمعی باشند که بظلم ایشان راضی باشند و بنابراین منطبق میکردد با حدیثی که در کافی از حضرت امام همام ابی
عبدالله ع منقولست که العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء ثلثتهم یعنی عمل کننده بظلم و یاری کننده بآن و راضی
بآن هر سه در آن ظلم شریکند و جناب سید ... علی علیه السلام فرموده که انا اعد ... علی الظلم الناس ... الله

بحلند

بحلمه عن عقوبتك و ذهاب ما اتیت الیهم عنهم تفاوت و علیک حاصل ظاهر معنی آنکه چون قدرت بر ستم بر کهتران
داری که بر مردمان ستم کنی یاد کن قدرت خدای تعالی را بر عقوبت تو و انتقام کشیدن از تو نیز یاد کن و امروز نیکی ... تو با ایشان
کنی الم آن از تن خواهد رفت و از ایشان خواهد کذشت و وبال و عقوبت آن بر کردن تو خواهد ماند **حکایت** حکایت کنند از یکی
نیک مردی که اکرام حجاج یوسف نکرد ، بسرهنک دیوان نکه کرد تیز ، که نطعش بینداز و خونش بریز ، بخندید و بکریست مرد خدای
عجب داشت سنکین دل تیره رای ، چو دیدش که خندید و دیکر کریست ، بپرسید کین خنده و کریه چیست ، بکفتا همی کریم
کریم از روزکار ، که طفلان بیچاره دارم چهار ، همی خندم از لطف یزدان پاک ، که مظلوم رفتم نه ظالم بخاک ، شفاعت
کری کفت ای شهریار ، چه خواهی از این پیر انا و دست دار ، که جمعی برادنکه دارند وپشت ، نه خلقی توانی بیکبار کشت ،
بزرکی و عفو و کرم پیشه کن ، ز خرد سالان اطفالش اندیشه کن ، شنیدم که نشنید و خونش بریخت ، ز فرمان داور که تاند کریخت ،
بزرکی در آن فکرت آنشب بخفت ، بخواب اندرش دید در وی بکفت ، دمی بیش بر من سیاست نراند ، عقوبت بر او
تا قیامت بماند ، و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که ما اخذ المظلوم من دین الظالم اکثر
مما یاخذ الظالم من المظلوم یعنی آنچه از دین ظالم می ستانند مظلوم بیش از آن چیزیست که مظلوم از ظالم میستاند و در کافی از حضرت
امام جعفر صادق ع منقولست که در تفسیر قول خدای تعالی ان ربک لبالمرصاد فرموده که قنطرة علی الصراط لا یجوزها
عبد بمظلمة یعنی پل صراطست که از آن نمیکذرد بنده که بر کردن مظلمه باشد و از اینکونه آیات و روایات زهره کداز در تشدید ... بیرون
... در کتاب خدا و آثار ائمه هدی ع بسیار وارد است و قطع نظر از آنها ظواهر قرون و اعصار سلاطین جور و ستم بسب اشعار
بحسب حقیقتی همین خسارت عظمی بس که از فضل ثواب عدالت که شمه از آن در فصل سابق مرقوم کلک بیان کردید محروم خواهند بود
و در روز دیوان اکر ملوک و سلاطین عدالت کستر بخلعت زیبای مغفرت سرا بلند و بتاج و تاج کرامت سربلند کردند و ظالمان
جور پیشه ستم کار لباس ... بی در بر و خاک معصیت بر سر کشان اشک حسرت از دیده خواهند بارید و اما مفاسد دنیوی و ثمرات
عاقبت این صفت بدی این که قدرت و شوکتی که حضرت عزت باهل دولت داده و نعمت آن باز میکردد و نعمت و مملکت ایشان
بسبب زیادتی بر رعیت نقصان و زوال می پذیرد و ... این مدعا کلام صدق انتظام حضرت علی مرتضی ع است که ما من سلطان
اتاه الله قوة نعمة فاستعان بها علی عباده الا کان حقا علی الله ان ینزعها منه الم تر الی قوله تعالی ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم محصل معنی آنکه هیچ صاحب سلطنتی نیست که خدای تعالی او را قوت و نعمتی داده
باشد و آن ... بسیاری آن قوت و نعمت بر بندکان خدا ظلم کند مکر آنکه بر خدای تعالی لازمست که آن قوت و نعمت را از او انتزاع
نماید و باز ستاند یعنی که خدای تعالی میفرماید که الایة و هم از سخنان هدایت بنیان آنحضرت ع است که بالظلم تزول النعم
و نیز فرموده بالبغی تجلب النقم یعنی بظلم زایل میکردد نعمتها و ستم و زیادتی کشیده وارد میشود عقوبتها محملا صفت جنیثه
ظلم نعمت و ثروت از دولت میرود بلکه بنوی آن احوال ملک و مملکت زیر و زبر و تخت و دولت سرنکون میکرده چنانکه

سابقاً گذارش یافت که پادشاهی بعدل با کفر بماند و بجور و ستم با ایمان نپاید شعر پایه داری بعدل و داد بود ظلم در شاه چراغ
باد بود و از ترتیب این اثر بر این صفت از چند وجهست اول اینکه باعث پریشانی رعیت و سبب ویرانی مملکت میگردد چنانچه
حضرت امیرالمؤمنین علی ع فرموده اند که اِنّ العدل جُنّة السلطان چنانچه مذکور شد اینست که بنای دولت پادشاه بر اساس
سیاست و آن موقوف بر وفور خزاین و این منوط بر آبادی مملکت و آن مشروط بر رفاه حال رعیت و هرگاه باد بیداد خرمن
جمعیت رعیت را از هم پاشد و تیشه ستم برگ و بار نخل ذخیره ایشان را در هم تراشد ممالک بکلی معمور و خرابی بجهة موفور و لشکر
جهان فتنه و شورش جهان خراب میکرود و لهذا حضرت شاه ولایت پناه ع فرموده که ظلم رعیت نظر استعداده یعنی هرکه لشکر خود را
مخذول و پریشان سازد و با جهان در انعام نگذارد احوال ایشان هرآینه نصرت اعادی خود کرده خواهد بود شعر از رعیت
شهی که مایه ربود بن دیوار کند و بام اندود شه بود چون سر و رعیت تن باشد این مرد را فزون دشمن تن بی سر غذای
زنبور است سر بی تن سزای طنبور است شاه بی شوکت پادشاهی رعیت بجای بال و سپاهی بمنزله چنگال اند که بآن صید
خود را شکار و دشمن خود را ذلیل و خوار میکرد اند و چون بال بسته و چنگال شکسته شد باز زبون هزار زاغ و زغن و پای مال هر دد
و دشمن خواهد گردید گویند سلطان محمود غزنوی که پادشاه خردمند و در صف شهریاران روزگار بشیوه گسترده عدل و داد از اکثر ابنای
کشور گردن بلند تر بود وقتی فرمود که تتبع احوال اصناف مردمان نموده کسی که احمق ترین مردمان باشد پیدا کنند جمعی باین خدمت
و در یافتن چنین کسی اهتمام مینمودند روزی شخصی را دیدند که بر سر شاخ درختی رفته و تبر بر بن آن شاخ میزد که قطع نماید و غافل
بود که بریده شدن آن شاخ درخت با ثمری جز هلاک آن تیره بخت نخواهد بود و همه متفق گشتند که از او ابله تری نیست و برا اخذ
سلطان برده واقعه دیده بودند عرض نمودند سلطان گفت از آن احمق تری هست و آن حاکم جابریست که بجهت تعدی و ستم رعیت
خود را که بیخ دولت قطع کنند و خود را از ذروه برتری و سروری بر خاک هلاک افکنند شعر رعیت چو بیخ است و سلطان درخت
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت بتر بر بن آن درختی مزن که بالای شاخش کرفتی وطن که چون سست گردید بیخ درخت
زبا افتد بکبار و تخت الهی که جفا و ستم میکند یقین دان که آن بیخ خود می کند دوم آنکه از وجوه دولت جبابره آنکه
چون جور و ستم از حد گذرد و خواص و عوام را از فرط تعدی و طغیان جان بر لب و کارد بر استخوان رسد در مقام خلاف علم سرکشی
بر افراخته سلاح معارضه در پوشند و سپاه و رعیت دست بهم داده و بروی آن ظالم ایستاده در دفع و استیصال وی بجان کوشند
و امکان این نوع حوادث بر دیده ورپیش بینی مستور و فرع آن از فتنه گری و حادثه طلبیهای روزگار غریب و در نیت جهان پر از انگیزه
دارو گیر بسیار روی داده و بر هر فقره بر رقم این قسم تواریخ بر صحایف ازمنه و اعصار بسیار کشیده چنانکه از مطالعه کتب سیر معلوم و از تتبع
احوال سلف مفهوم میگردد و آورده اند که یکی از امرای عرب بپیوسته بزور قوت طامه اخذ اموال رعیت کردی و با آتش جور و ستم در دود
انساد و خلق مملکت بخود سر آوردی تا دست جبارش از خرابی بلاد و خاک پریشانی بر فرق اهل روزگار افشاندی و بغیان ظلمش برای خاطر
متوطنین آن دیار را از شاخ صبر و طاقت پرداخته احد بر اجابت مردعائی وی آه در جگر نماند یکی از خیرخواهان عاقل گستاخان آن عمل

در آن باب بآن گفتگو از سبب سلوک این طریقه صحبت رجوع نموده در جواب گفت که اجع کلبک یتبعک سگ خود را گرسنه
دار تا از دنبال تو آید یعنی چون رعیت پریشان و محتاج باشد بهتر اطاعت و انقیاد و منقاد تا که بتخت کبریا آن ستمگر تتبع
جرات اهل آن کشور و بتر با آتش جانسوز ظلم و شوم ظرف حوصله خلق آن مرز و بوم لبریز گشته برآن شوریده سر برده و لشکر خود
کشیده و بقتل رسانیدند یکی از حکما بر گشته وی گذشته گفت که ربما اکل الکلب صاحبه اذا لم یشبعه یعنی چون سگ را صاحب
سیر نکند گاه باشد که از غایت گرسنگی صاحب خود را بخورد و نزدیک بآن سخن ابوالعباس طوسی با بی جعفر منصور
دوانقی گفته است در وقتی که منصور لشکر بجائی میفرستاد و سالار آن لشکر را سفارش مینمود که اجع کلبک یتبعک یعنی
لشکر را گرسنه و محتاج باید داشت تا مطیع تر باشند که سگ را تا گرسنه داری از پی میدود ابوالعباس گفت میترسم که دیگری
بآن سگ نانی بنماید و ترا گذاشته سر در دنبال او گذارند و دیگر آنکه چون بی رحم و ستمکار رشته صبر را داد و دل زار چاره را اختیار و نکنار
بر آن ظلم دست ستیز و آهنگ ظلمش پای گریز نباشد نه شفیع باید که گریبان وی را از دست تعدی او رهاند و نه حامی و داور
که خود را متصل حامی رساند از ابواب چاره خود بی از همه سو بسته و دست امیدش از همه جا کشته گردد نا چار شکوه داد خواهی
بدرگاه پادشاهی خواهد برد که کنف حمایتش گریزگاه بیچارگانست و غمخواری مرحمتش فریادرس دادخواهان بی دلیلان عدلش بحون
زاری خسروان تاجداری را دست اقتدار بسته و در زیر تیغ انتقام میفشاند و سرهنگ سیاستش برای خاطر پریشانی سلطان
والاشانی را با لنگ عجز در گردن می افکند بپای دار میبرد و آنگاه مظلومی از جوب ظالمی که بر خود پیچید و گریه از دیده بر دل فرو ریزد
که سیل عقوبتش بنیان دولت وی را از هم بریزد شعر ای با بساط خداوند ملک و دولت ها که آب دیده مظلوم در نورد آرند
چه قطره باران نخورده برگ خاراها که سنگهای بزرگ از جبل بگردانند در جامع الاخبار از حضرت سید اخیار ص مأثورست
که اربعة لا ترد لهم دعوة و تفتح لها ابواب السماء و تصیر الی العرش دعاء الوالد لولده و المظلوم علی من ظلمه و المعتمر
حتی یرجع و الصائم حتی یفطر یعنی چهار کسند که دعای ایشان رد نمیشود و درهای آسمان برای دعای ایشان گشوده میگردد
و بعرش میرسد یکی دعای پدر برای فرزند دویم دعای مظلوم برای آنکسی که بر او ظلم کرده سیم دعای عمره گذار تا از عمره مراجعت
نماید چهارم دعای روزه دار تا وقتی که روزه گشاید و در کافی از حضرت ابی عبدالله ع منقولست که اتقوا الظلم فان دعوة
المظلوم تصعد الی السماء یعنی به پرهیزید و بترسید از ظلم که دعای مظلوم صعود مینماید بآسمان یعنی مستجاب
میشود نا وک آه از دل چو رها شد پر زنان و بکذرد از سپهر آسمان و نیز در کافی از اصحاب حضرت امام محمد باقر ع مرویست
الخ خلاصه مضمون آن اینست که وقتی حضرت علی بن الحسین ع را وفات رسید مرا بسینه خود چسبانید و فرمود که ای پسر
میکنم ترا بانچه وصیت کرده مرا آن پدرم در وقت وفات و ذکر نموده که پدرش یعنی امیرالمؤمنین ع او را بآن وصیت کرده فرمود که یا بنی
ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله بر تو باد که پرهیز کنی و حذر نمائی از ظلم کسی که نیابد برای دفع تو یاری کننده و فریاد
رسی غیر الله تعالی یعنی چون مظلوم حامی و داد رسی جز خدای تعالی نیابد نا چار برای دادخواهی بدرگاه او شتابد و از خونخواه دولت

در ذم صفت ظلم

کم ظلمی اورا بسیاری خود خانه داد و دراصل اعمال مزده داد و ویرانست نه کربت کرکلی از پادشاهان باخبر که پیوسته از پرده های خسته
دلان با حذر بوده فرموده بود که این دو بیت بر بساط دل نقش کرده بودند که روز و شب در نظر داشته بدیده تامل و آن چنانچه وار شاهنشاه این چهار
مصرع بدست نگاه کلهای تذکره اشباه چیند **شعر** لا تظلمن اذا ما کنت مقتدرا ۞ فالظلم مصدره یفضی الی الندم ۞ تنام عینیک
والمظلوم منتبها ۞ یدعو علیک وعین الله لم تنم ۞ خلاصه معنی آنکه زنهار ظلم مکن چون دانی که آخر آن ندامت و پشیمانیست چرا که در دل
شبها که چشم تو در خواب نازست و مظلوم را دیده بخواب نیست در بازو دعات بکشد جناب سبحانی از آن خفی بسر او [illegible]
زود باشد که نسخه صدای بجایت آه مظلوم تیغ قهر بازو دستان آن در کنار رت نهاده تا عبرت عالمیان سازد **فرد** ای لباس تاج
و تخت و جوهران ۞ لخت لخت از دعای مظلومان ۞ ای لباس سبزه ای گلبوران ۞ شاخ شاخ از دعای رنجوران ۞ ای لباس برای جیبان ۞
تارتار از دعای غم خواران ۞ ای لباس باد بر طارم بم ۞ زبر و بالا آنکه چشم جنبیم ۞ ای لباسات عدو شکنان ۞ سرنگون از دعای پیرزنان ۞
سلطان محمود غزنوی میگفت که من از نیزه بیشتر مردان آنقدر نمی ترسم که از دود آه پیره زنان **نظم** الحذر پیره زن کند بسحر آنکه صد هزار
نیزه و تبر ۞ حاصل این کلمات و نتیجه این مقامات اینکه ملوک و سلاطین را دشمن بدخواه تر در مملکت هیچ مرض جان گداز تر چون
صفت خبیثه ظلم نیست خسروان اقلیم فرمانی در بر انداختن این دشمن خانگی بر تجدید سپاه و سامان چند محتاج و حکیمان مطلبی عقل و دولت
جهت قلع ماده این علت و استعمال ادویه مجربه تحریر صاحب علاج چند و بر ظاهر است که این طبقه علیه را اتقاء نفس خود از ارتکاب ظلم
کافی نیست بلکه چنانکه ترس نفس خود را از آن صفات منع کشیده و حامی همت بنیاد ارادت این صفت ناپسند بد بر چیده مینما
میباید عدیرا از جهت سپاهی نیز و آن تمکین از ارتکاب خانه و دست اهل جور را لنگ سیاست سر کوبند و فراش اهتمام را
جبت بساط امن و امان فرمان داده ساحت مملکت را از خس و خار گزند مردمان ظالم آزار بجاروب معدلت روبند بلکه بهمین نیز
اکتفا ننموده حفظ حراست اطراف مملکت را از رسم سور بیگانه و قتل و غارت دشمنان خارجی بر ذمت همت واجب دانند سکندر
آسا از سنگ روی وجوه مردان تخت برکرد مملکت سد محکم بسته کشور خاطر سکنه آن مرز و بوم را از شر یاجوج دشمنان ایمن گردانند
ومخفی نماند که گذارش حق داد گستری و شهریاری و جناب احدی متوکل مفضل و رحمت بی غایت صمدی متوسل بوده توفیق انجام مرحمی را
بروجه جزو دراب ارد گاه حضرت رب الارباب مسئلت نمایند و تمشیت مهام امور کلیه و جزئیه بمشیت آنجناب منوط دانسته
روز و شب در آن دیار بکلید زبان عجز و انکسار ابواب سعادت دو جهانی بر روی خود گشایند **فرد** بادشاهیت حسبتر شود بر سر خلق ۞
تا لب بر در معبود گدائی نکنی ۞ ضابطه دوم آنکه در هر امری از امور بقدر مقدور تاکید قواعد شریف غرا و تشیید احکام ملت بیضا را
مکنون ضمیر منیر و پیش نهاد خواطر حق پزیر گردانیده بباران میامن این شیوه بجسته گلشن دین و ایمان تازه و تر و بآب اجرای این سنت
نخل دولت اقبال را سیراب و بارور سازند و از شائبات اهل دین و اهل شرع محمد زواره خاست عاقبت لب اعتنائی
در آن مبحث برده بآب شماتت معاندین را بر اهل اسلام بازو زبان طعن وملامت اعادی دین را بر خود دراز نکردانند و پر ظاهر است
که هر گاه ملوک و سلاطین پاس اینمعنی دارند در مقام ترویج دین و اجرای احکام آن قدم اهتمام فشارند بحکم الناس علی دین ملوکهم

اصدی

را در امر دین علی ... مرتضی ... [illegible]

ضابطه دراجور

اصدی از حکام و عمال مرد یار رسا پرمسوطین قربن و اعصار را انجاده تیغ این شیم محال انحراف نمانده ارشدیه بیانی این امر خطه
دین و دنیا را معمور و از پرتو خورشید ظهور حق ساحت ملک و مملکت پر نور میکرد و مشهور است که نواب خاقان گیتی ستان
رافع لوای عدل و احسان مظهر آثار جلال جان مبطل اخبار ابطال رجال مسدود مناهج بغی و عدوان مجدد قواعد دین و ایمان زنگ
پرداز آینه ملک و ملت حکم انداز سهام مظاهر مملکت اعنی نواب فردوس مکان شاه اسمعیل صفوی بهادرخان طاب الله
ثراه و جعل الجنة مثواه وقتی که رکاب دولت را شرف پابوس حضرت خود شرف و مکین خانه زین را بکوکب مهار وجود
ارجمند خود بشرزین ساخت و آفتاب ظهورش از کوهسار عوایق امر تیغ کشیده پرتو احسان بر بعضی از ممالک ایران انداخت
بخت جوانش هنوز از خط دمیدن سبزه دولت و تیغ عزیمت جان کشایش هنوز نیکیش نیام انتظار رفت بود که خواطر مبارکش را
هوای جان فزای این معنی بسر افتاده که من بعد خطبا بر منابر در لعن طعن خود داری ننموده نمال تولا را از پیوند تبرا برومند
عنقی گردانند و مؤذنان در نجگاه اوقات صلوات برغم انف مخالفان دین آن فرای راست را بگوش هوش بزرگ و کوچک از عرب
و عجم کشیده از گلدستهای بر تسلاتی مشام جان عالمیان رسانند بعضی از بندگان آن درگاه مخلصان دولتخواه بعرض رسانیدند
که هنوز آغاز جهانگیری چون و دیگر برا این جرات گمان نداشتم که در زمان من ارتکاب امر شنیعی چنین نماید لهذا خود متوجه سیاست
اکشته و دیگر برا بابراز آن مامور ساختیم که مبادا جانب داری مرعی دارد و در تمشیت این مهم تعلیل و اهمال جایز شمارد و جهت
خوارش کرده چراغ این بود که امکان داشت که در روی او بکرم و مهر مرهی بمیانجی برخواسته از خون او درگذرم و آن مخالف تازه
عدالت و راستی باشد و باعث مجده این بود که روی آورد مدیم و معلوم شد که بیگانه است از آن در جهت شکر جناب الهی نمودم یکی
اینکه فرزندم بقتل نرسیده و دیگر اینکه جناب حق چنین امرا از من صادر نکرد بده ضابطه هفتم اینکه جمالت ارباب فضل حال و حرامت
عاملان کار دیده که سالها که روز و شب بهای طلب در شیب و فراز کار دیده و بدست شعور راز بکار و اعصار و دهور جواهر تجربها
بر رشته عمر دراز کشیده جوابا بوده که کلک بیاشان در بجهره کشائی صورت احوال و دولت پرداز نه چه ظاهر است که صحبت مردم کامل صاحب
عاقل آدمی را باوجب بنا و دین موجب سیانه و نفس را از رذایل اخلاق پاکیزه و مهذب میگرداند **نظم** از اثر صحبت انجمن و این عالم است
ورنه کی با فتق چه بهای نبات ۞ و چیک ابنا و خلق را تکمیل نفس و تهذیب خلق فرو رتر از ملوک و سلاطین نیست چه این طبقه علیه را
باجهانی سر و کار باشد و سرشته امر کشور در قبضه اقتدار شان میباشد و حسن اطوار ایشان موجب صلاح احوال و بار دیت و سوء
اخلاق شان موجب فساد و ضلاع روزگاریست ضابطه هشتم اینکه در هر امری از امور که رتق و فتق و عهد و هر کرده اراده که در آئینه خود از صورت
بنده حضور عام و امور کلیه کما ینبغی تامل و تفکر نموده صالح و مفاسد آن را بر خود عرضه دارند و در شب دیجور پر شر و شور روزگار با
چراغ نور بصیرت جش بینی قدم جرات بر اوان ارتکاب آن نگذارند که مبادا آن چاه خطرناک و بجب دنیا باعقبی متضمن خسران بار آرد
باشد و آخر الامر خلل تصور کرده خاره ندامت بخراط مبارک شان خراشد از نسخهان عم ردای روح افزای سرور اولیا حضرت علی مرتضی
است که فکر المرء مرآت تریه حسن عمله من قبیحه حاصل معنی آنکه فکر و اندیشه آدمی در کارها آینه ایست که حسن و قبح عملش را بر وجه

و نیک جاگیر از هم جدا نمیکرد آنچه ضابطه نهم باید که با این نیز اکتفا ننموده عقول دانایان جهان و هیکان تجربه کار را با عقل و رای خود یار سازند و مشورت و کنکاش را در امور شرعا و عرفا فرو ننهند چه علاج دید مردم کارآزموده و فرزانه و پهلوانان کار دیده [illegible]
خانه چیزها بری از نیرنگش چیزی بعید مطلبی میندارند که گفته اند **نظم** هر که چه مشورت کند هر چه را غالبی بر حرف بنا به تیر را و دیر ظاهر است که
هرچند عاقل دوربین ماهر کامل باشد چون باستعداد و رای با مری پردازد امکان خطا و غلط در آن بیشتر است از آنکه جمعی از عقلا
نیز با خود شریک سازند چنانکه راه رو را در سلوک طریق هرچند بلد باشد تنهایی احتمال گم کردن راه بیش از آنست که با جمعی که یکی بلد
باشند رفیق گردد و نیز شک نیست که چنانکه چراغ از انضمام چند فتیله قوت میگیرد و نور بصیرت نیز از اجتماع آرای عقول افزون
میگردد و حکما گفته اند که اذا شاورت العاقل صار عقله لک یعنی چون با عاقل مشورت کردی عقل آن از آن تو شد پس صاحب
دو عقل خواهی شد و خداوند عالم فرستاده رسید کاینات را که عقل کل عالمیان بود و عقل کل جزو کشی مدرسه دانشش میشود در امور
مشورت اصحاب با مر ساخته فرموده که وشاورهم فی الامر است و در این باب آنجناب اقتدا نماید اگرچه صاحب عقل و رای باشد
از سخنان لطافت کرسی تو یا یک کس باشد و مشورت تو با هزار کس و یکی از ملوک گفته که اگر بر کاری مشورت کنم و خطا افتد دوست دارم
از آنکه برای خود کنم و صواب باشد و نیز در این مطلب یکی از شعرای عرب نیکو گفته است **شعر** شاور سواک اذا ما نابتک نایبة و ربما
و ان کنت من اهل المشورات ۞ العین ینظر منها ما دنا و نای ۞ و لا تری نفسها الا بمرآت ۞ حاصل معنی آنکه مشورت کن با دیگری
چون ترا مشکلی پیش آید هیچ بی روی نماید اگرچه خود از اهل مشورت از جمله عقلا باشی ای با عقل که چیز بیشتر هر کس را داند و در کار فرو
و دیگری محتاج باشد مانند چشم که هرچه نزدیک و دور را می بیند و خود را نبیند مگر به آیینه یعنی عاقل که با دیگری مشورت نماید نیز
آیینه ایست که به واسطه در کار خود بینا و صلاح و فساد احوال خویش را دانا و توانا میتواند شد و حدیث شریف نبوی المؤمن
مرآت المؤمن تاکید و تقویت این سخن مینماید و مجملا در کارها غیر با کار دانان مشورت نمودن کار خلایق خصوصا پادشاهان را از اوجب
واجبات است ولیکن مردم عاقل نیک نهاد که بنای کار امیر را خیر اندیشان توان نهاد بسیار کم اند در میان خلق روزگار که دغا با
بر از خبث و نقد منیشان روی اند و صورت آن نیست پیدا کردن این فرقه نهایت دشوار و محتاج به تلاش و تفحص
بسیار است **لا الله** نسبت بسیار و چه شمارند نگران ۞ دریا چه گر قدر آب داشته باشد ۞ توضیح این سخن آنکه چون این کار مرد
باید که جمال عقلش به زیور تجربه آراسته و نهال دانش از رذایل صفات پیراسته از حقایق احوال اسلاف واقف و بر دقایق سخنان
اکابر عارف شراب نخ کوچش از لای اغراض خود صاف و کباب بخته کیش پرورده نمک حق و انصاف بکند و همتش تحصیل
رضای خالق و مضمون تقریرش عقیده دعای خلایق طبق اخلاصش از حلوای شکر شیرینی خوش آمد خالی و حقه باطنش نمکدان
شیوه نمک بحلالی زلال مقالش از چشمه نفس الامر در جوش و جبل زبانش از زمزمه خارج آهنگ مزاج گویی خاموش سخن یکی از اکابر است
که صدیقک من صدقک لا من صدقک یعنی یار مخلص تو کسیست که براستی گوید نه کسی که بخوش آمد ترا تصدیق نماید چون حضرت
شاه ولایت پناه مهر در دستور العمل که برای مالک اشتر سره دروقتی که حکومت مصر را بوی مفوض میداشت بر لوح بیان نگاشت

و در کتاب

در مشورت نمودن

و در کتاب شریف نهج البلاغه مسطور است که فرموده که لا تدخلن فی مشورتک بخیلا یعدل بک عن الفضل و یعدک
الفقر و لا جبانا یضعفک عن الامور و لا حریصا یزین لک الشره بالجور مفاد این خطاب مراد آنجناب اینست که زینهار
کسی را در مشورت شریک خود و داخل مکن بخیل دنی و جبان و حریص که بخیل ترا از طریقه احسان عدول میفرماید و به درویشی
و تنگدستی وعده مینماید و جبان از کردن کارها ترا ضعیف بی جرات میسازد و حریص شوق اندوختن مال را در نظر تو
آراسته با ارتکاب جور در طلب می اندازند الحاصل قابل این امر کسی است که باوصاف مذکوره اتصاف داشته باشد
و یافتن مرد چنین و پیدا کردن که مرسیمی در سنگستان وجود ابنای زمان اشکال تمام دارد چون یافت کرده شد سزاوار
آنست که قدر آن دانسته و او را از وعده عطایای الهی شمرده رایت گفتارش با شمع محفل حضور و رای پیش بینش را
تابده آن لشکر منشیت امور میگردانند ضابطه دهم آنکه چون از احدی نسبت به آنجناب جنایتی صادر شود یا و زلی طاری گردد
و ادب و لغزشی رو دهد بخلق خدا که مدلول کلام بشارت نظام سبقت رحمتی غضبی است از آنست و جه همت ساخته
تا ممکن باشد دیده التفات از آن پوشند و مانند آب آیینه از انضاع حرکات ناپسند خصم چشم جبین بر چین
کرم نیاورده از کاس کریم و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس شربت کرامت و الله یحب المحسنین نوشند
که عفو جرایم از اشرف مکارم است بخشایش ذلت کلکونه عارض دولت چنانکه جناب ستطاب امیر المؤمنین فرموده
که جمال السیاسة العدل فی الامرة و العفو مع القدرة یعنی جمال شهریاری و حسن مملکت داری و فرمان فرمایی عدل
نمودنست و با قدرت بر عقوبت عفو نمودن و نیز از سخنان صدق بنیان آن سرمایه دین و ایمانست که العفو زکوة
الظفر یعنی بخشیدن مجرم با عدو زکوة است یافتن بر او است و هم از گفتار هدایت آثار آن مبدا امارتست که بکرات قدرت
بر عدو عفو است و از نیشروان منقولست که سلکت لذتی که من از عفو یافتم از عقوبت نیافتم و از اینجاست که گفته اند
که در عفو لذتیست که در انتقام نیست و سخن یکی از ملوک است که اگر مردمان دانستندی که من از عفو چه قدر لذت میبرم
تقرب بمن نجستندی الا بجنایات و چون استقصای این مطلب در مجلس آینده انشاء الله تعالی بر وجه اتم خواهد شد در این
مقام بهمین اکتفا میشود و خط فقط انجه مرقوم گردید شیوه عدل در قوام سلطنت و نظام مملکت و ختم فطیمت چه الکرم الملکیه
امید مغفرت مفقود و طریق معذرت مسدود باشد مملکت که وقتی یکی از ارباب اقتدار و صاحبان اعتبار حضو حاکم
نفول و عال بلاد دور در حضرات مرجوعه تقصیر در امور مملکت داری مؤید مر تبری روی دهد از غلبه خوف هراس سد باب
قبول شفاعت و التماس برای حفظ جان جنگ تیغ جنگ جرای در داده یا از جاده اخلاص بیرون گذارد و یکبارگی طریق
مخالفت و طغیان سپارد و بسی مفاسد که از آن بجز آن جز کدورت شنیدن و تصدیع و فتح آن کشیدنست بر آن گردد چون بای
امکان عفو در میان و امید بخشایش تصلی ده خاطر اهل طغیان باشد احتمال مفاسد مذکوره کم خواهد بود الحاصل جناب
سیاست و تهدید در مقام شرعا و عقلا مستحسن باشد از قواعد ضروریه جهانداریست و عفو جرایم نیز از محل خود گفته خواهد شد

از لوازم معوزه شهریاریست جام رنجهای دولت را اگر آن مارهست این پرداست وخیمه والای سلطنت را اگر ان طناب این عمود

نظم ملک از قهر و لطف ناچار است ❊ زهر و مار زهر هردو درکار است ❊ ضابطه یازدهم آنکه حاکم جاه و جلال بکامرانی و اجلال

انا طراف ممالک در حرکت آید باشهباز دل بهوای سیر و صید افکنی بجهتی از جهات بر وبال عزیمت کشاید هلی همت والا نهمت

اشرف اعلا متعلق بر آن باشد که از آن حرکت ساکنان آن حدود آزادی و از زحام ملتزمان رکاب دولت لب شکستگان در درد مند

فشار رسیده از دست انداز جور کیفی که بیان طاقت درویشی و دیده نشود و از اقدام اقدام چاروایان برزشتیات کشت و زرع

مسلمانان خط بطلان کشیده نگردد و دست نهیب غالان کلنگ از عبور مرکب هاایون نه نشیند که مبادا سنگ رنجی بر شیشه دل

جنوای حزنده طایر اقبال از رنج احوال نه برد و خار کرنزی که بجگر دردمندی خلد کل مرادهای بار آورد برق آه جانسوزی

انبار دود دل سیاه دوزی حبه که صدکوه عظمت را در هم کداز دو سیل اشک خونباری اگر اندره بتیم بی غمکساری روان

کردد که سد حشمت سکندر نشان را ناجیمی انداز د نظم بزرگ او دست که بر خاک همچو سایه ابر ❊ چنان رود که دل مور را نیازارد ❊

بجملا افراه بادشاهان کامکار بر سر اهل روزکار سایه رحمت خالقند با برحمت خلایق چرا باشند و فرق سلاطین سعادت

قرین بعجز مساکین دست حمایت آفرید کارند کرنه خواهاشان بناحق آثار چرا خواسته نبی سزاوار آنست که رعایت ما اجارت

اخراجات جان و مال مسکین حالت مردم ضابطه نیکو سیر را مانع درجر منقلبه هر که هر کار نه پیشه عطوفت و غمخوار را علی العموم

از شکنه هر مرزو بوم که مرزبت جانان احتشام میکردد دریغ ندارند و کفتکوی مورچه با خیل مورچکان در حین عبور حضرت سلیمان

از وادی ایشان شان و مشهوریان عالم و سرکردگان طوایف بنی آدم را پند عطیم و موعظه دل نشین است مبین این

مقال و تفصیل این اجمال آنکه وقتی که بادشاه صورت و معنی حضرت سلیمان نبی علیه السلام از دار الملک خود متوجه دیار یمن بود

تخت کوهر نگارش مانند ابر لؤلؤ نثار بر پشت بختی باد سبک رو و جنود ش از جن وانس و وحش و طیر از پس و پیش و یمین

و یسار بر وادی نمل عبور نموده مورچه که مهتر و بزرگ مورچکان آن وادی بود اندیشه نمود که مبادا آن حشم و سپاه در انتقام نزول

نمایند و مورچه کان را بیابال و ناچیز کردانند از باب غمخواری و شفقت که بزرگان را بر خوردان و ملوک را بر رعیت جبابشد مورچگان

فرمان داد که از آن مهلکه احتراز کنند و خود را بمسکنها و ماسنهای خود فرو کشند چنانکه جناب سبحانی برجی آسمانی در سوره شریف نمل

از آن حکایت میفرماید که قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده وهم لا یشعرون حاصل

معنی آنکه گفت آن مورچه که ای مورچه کان داخل شوید بمسکنهای خود تا شکسته و هلاک نسازند شمارا سلیمان و لشکریانش آنکه

در حالتی که با خبر نباشند از هلاکت شما بجملا سلاطین والاشان و سلیمان حشمتان هر جزو از زمان را لایق نیست که از احوال

زیردستان بیخبر و در شیوه رعیت پروری از مور ضعیف کمتر باشند ضابطه دوازدهم که عمده ضوابط بلکه موقوف علیه انتظامات

اینکه عنان توسن نفس را در مسلک ملاهی ملاهی کشیده و دست با هوای غولان بیابان زده‌های و ورد دراز خود دراز کشته بیابان

بیخبری اوضاع روزگار نرانند زندگی کشتی بخت دولت را در تلاطم خونخواری روزگار بمعلی صخل رزین و دیده بانی نکرده و رهن از تصادم

امراج

امراج حوادث زرهی محافظت نموده بگرداب بی اعتباری لهو و لعب مبتلا نسازند چه امر سلطنت و جهانداری حفظ کذارش

یافت امری در کمال صعوبت و نهایت دشواریست و بی آنکه خود از روی اهتمام روز و شب متوجه دقایق آن باشند و کرد

نقلم اهتمام در صحایف لیالی و ایام ثبت نموده نکردنی را که لکه تنبیه و تهدید نراشند کما ینبغی صورت پذیر نمیکردد و بای اهتمام

و آگاهی با استغراق در بحر ملاهی جمع نمیتواند شد و دست و دلی که مدام بزنجیر جاه لی درپی معتبد باشد سر رشته داری امور

کی میتواند و چه جراسی که صبح و شام بکحل جنبی لاله عذاران عادت کند کی غبار کرد و از دل رنجش در دمندی میتواند آورد

و سر انگشت نگاری که همیشه بسبحه کردانی زکره زلف کاکل کره کیر سلسله مهیان مشغول کردد و معقده کشای خلایق چون تواند بر داخت

و چراغ و ماغی که بپرسته در مجلس لهو و لعب بترتیب اسباب عیش و طرب سوزد بر تو التفات بر ساحت احوال تیره روزان جگر

نوانه اخراجات ساغر کرشی که کاه و بیگاه و بقا نزاع و کاسه طنبور از باده پر در روز کیفیت نغمات رنگین لبریزست و فریاد خواج

چنوایان که چهره احوالشان چون دف از طپانچه نزاع ساخته و تار زلفشان از زخمه ناخن ستی کسسته چکونه میتواند شنید و مردم

دیده که روز و شب بمکتب هوس از صفحه بنا کوش دلبران و بیاض کردن سیم بران نخوانده ریحان خط و شکسته زلف سواد ورش کرده

کرده باشند مضمون عرایض هر دیار و کشیجات و نتایج طومار روزکاری میتوانند رسید و کاه باشد که از غفلت و بی پروائی بیکبره

رخنه در بنیان ضوابط مملکت بهم میرسد که لبا لیا مسدود نمیتواند شد جناب خطاب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که راس الآفات

الوله باللذات یعنی سر آفتها و اصل رخنها دل از شیفته لذتهاشدن است و بعضی از شعرای عرب گفته‌اند شعر اذا ماعل ملک

باللهو مشتغلا ❊ فاحکم علی ملکه بالویل والحرب ❊ اما تری الشمس فی المیزان هابطة ❊ لما علا وهو برج للهو

والطرب ❊ ملخص مضمون آنکه چون بادشاه مشغول لهو و لعب و مفتون لذات نفس کردد و اوقات خود را صرف آن سازد لیحکم کنند

برانیکه ملک شاه و ویران خواهد شد نمی‌بینی که آفتاب وقتی که بمیزان که برج لهو و طربست میرود روز بروز در جه اش سافل و فروتنش

نازل میکردد نظم شب سر خواب روز عزم شراب ❊ نکند جز کشتن ملک خراب ❊ لهو چون مرکب جان ملک برد ❊ ظلم چون کیک آب

آب ملک خورد ❊ شاه را خواب خوش نشاید خفت ❊ فتنه بیدار شد چو شاه بخفت ❊ نرکس از خواب کله حذر دارد ❊ که چنین

باس تاج زر دارد ❊ شه چه غواص و ملک چون دریاست ❊ خفتنش در میان آب خطاست ❊ و مخفی نماند که چنانکه زمره

علیه ملوک و سلاطین را حفظ ضوابط مزبوره که در حفظ دولت و شوکت ما چون تاج و طناب سر رشته امور ان دار بر اهای

سخته باید کرد و در تحصیل فضیلت عدل و داد که بر زبان بیان خامه صدق نهاد شمه از آن معروض شد قدم اهتمام فشرده سایه

مرحمت و شفقت بر سر خلایق باید کسترد و بر کافه برایا و عامه رعایا نیز لازمست که از اطاعت و انقیاد ایشان انحراف جایز نداشته

همواره طریق یکرنگی و اخلاص مسلوک دارند و اسامی آن طبقه کرامی را در خلا و ملا بی تعظیم و تکریم بر زبان نیاورده و دعای ایشان را

بروزنت خود دینی لازم شمارند چنانکه در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت امام همام موسی بن جعفر منقولست که یا معشر

الشیعة لا تذلوا رقابکم بترک طاعة سلطانکم فان کان عادلا فاسئلوا الله تعالی بقائه وان کان جایرا فاسئلوا الله

ضابط

اصلحوا انفسکم فان صلاحکم فی صلاح سلطانکم وان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا له ما تحبون لانفسکم
حاصل معنی آنکه این گروه شیعه خود را [illegible] بسازید [illegible] بسبب فرمان سلطان [illegible] پس اگر عادلست
از خدای تعالی درخواست کنید که او را پاینده دارد و اگر ظالمست از درگاه الهی مسئلت نمایند که [illegible] الصلاح آورد که صلاح احوال شما و صلاح
سلطان شماست و بدرستی که سلطان عادل بمنزله پدر مهربانست پس بپسندید برای آن آنچه برای خود می پسندید و مپسندید برای او آنچه
برای خود نمی پسندید و در بعضی از احادیث قدسیه مذکورست که لا تشغلوا انفسکم بسب الملوک یعنی مشغول مسازید خود را بدشنام دادن
و ناسزا گفتن نسبت بپادشاه الحاصل خلق هر کشور و سکنه هر مرز و بوم در برابر سلطان مطاع و فرمان فرمای لازم الاتباع ناچارست
و در این دار فنا [illegible] که گرگان جهانگیری و عنفوان شباب دولت و وقت دانه ریزی [illegible] طایران دلهای سپاهی و رعیت
و اگر اهل آن دیار مخالف ناصبی شعار و کاره این گفتار شد صلاح دولت در نیست که چند روز [illegible] این اراده خوش مکنون ضمیر دارند تیغ
خوارج کش در نیام ناچار باشد که مبادا کبوتران دلها از این صدا رمیده در برج ضوابط پادشاهی از آن شکستگی بهم رسد آن مؤید حضرت
باری از عزت و دین داری فرموده که من پادشاهی را بجز از برای ترویج دین [illegible] آل بیت معصومین نمی خواهم اگر این نباشد
پادشاهی بچکار من می آید القصه بفرمان آن خسرو کامکار [illegible] خطیبان و مؤذنان و تبرائیان [illegible] مؤمنان که سالها انتظار چنین
روزی برده بودند [illegible] بر دوش [illegible] انداخته بی اندیشه و محابا باعلان این کلمه حق پرداختند [illegible] گلشن ایمان
از [illegible] این سینه سیراب و تازه و دار الایمان ممالک محروسه [illegible] از [illegible] این کوس دولت آل علی [illegible]
و الحمدلله که از هنگام طلوع آفتاب دولت سلسله علیه پادشاهان صفویه [illegible] این جزو زمان که بسر کردن [illegible] ایران
مشرف بوجود اشرف سکندر دوران اعنی اعلیحضرت سلیمان حشمتی که دیباچه این کتاب بشرف [illegible] که هر نام نامیش زینت است
و [illegible] و ظلمات سواد این نامه از آب حیات ذکر القاب گرامیش کامیاب گردیده روز بروز گلهای احکام مذهب حق جعفری
سیراب [illegible] جانفزای بهار دین پروری [illegible] نعمت [illegible] از سحاب همت والای شاهنشاهی برکات
احوال ارباب فضل و کمال [illegible] سلطان فرمان شرع و دین [illegible] آن دولت ابد قرین [illegible]
فتح امر شریعت را از جانب آن دولت روز بروز افزون [illegible] جرات [illegible] این شوکت [illegible]
شرع [illegible] عزت دین از هم میدرد و جای این دولت بیضه اسلام را در زیر دو بال عدل و احسان می پرورد [illegible] شهرت حق [illegible]
در [illegible] چار رکن عالم دوید و آوازه نوبت [illegible] سلیمانی در شش جهت هفت اقلیم پیچیده زلال این صدق [illegible]
این دولت والا در جویبار استعداد زمان جاریست و کیفیت لذت [illegible] خلق روزگار را [illegible]
[illegible] بچراغ مساجد و معابد روشن گردید [illegible] علم نصرت پرچم این صاحبان [illegible] ربانی
از صفوف نماز جماعت [illegible] مسلمانی خط سلطانی کشیده از نور جبهه عباد و زهاد دیده محرابها امروز روشنست و از نشر آثار ائمه
اطهار پایه منبر [illegible] برتری با آسمانها در سخن امید که رونق شرع و دین بر همین دستور [illegible] روز بروز متزاید و دعای دولت

این دودمان

ضابطه اول

این دودمان ولایت نشان از دل و زبان مؤمنان پاک دامان بر عرش اجابت [illegible] متصاعد باد فرد الهی تا جهان باشد
شه کامکاران باشد / زلال عدل و احسانش چو فرمانش روان باشد / سپهر سبز تا برپاست دست او قوی باشد / جهان پیر
تا برجاست بخت او جوان باشد / زلال لطف جاری [illegible] / خدنگ حکم او کاری زگیتی تا نشان باشد /
فلک سان دولتش بر اوج عزت تا زمین باشد / زمین وش دشمنش پامال غم تا آسمان باشد / زبان تا باشدم در کام جان تا باشدم
در تن / دعای دولتش واعظ مرا ورد زبان باشد / ضابطه سیم اینکه چون خواهند کسی را بارجاع خدمتی از خدمات کلیه حضرت ممالک
داری سرافراز سازند و امری را بتفویض حکومت یا عمل دیاری [illegible] و چون نقد دانش [illegible]
[illegible] باشد و در دار الضرب توجه و عنایت خاص سکه نامداری و اختصاص سلوک سازند و بیازار روزگار رایج بوده متاع
نیک نامی جاودانی و سعادات دو جهانی خریداری نمود نظم تا آزموده نیست سزاوار خدمتی / ای امتحان خامه رقم کی کند ترا
ضابطه چهارم آنکه خاطر [illegible] بر آن جمع نفرموده چنانکه در پای تخت [illegible] سلطنت خود از حقایق احوال باخبر میباشد همت اشرف
دولت نظر اطلاع بر کیفیت احوال و اوضاع سایر بلاد و دور دست نیز که حضرت عزت در زیر نگین حشمت ایشان در آورده است
[illegible] اخبار هر دیار [illegible] باشند و باوجود توجه و عنایت [illegible] عرایض اهل لشکر
و شکایت [illegible] احوال حکام و عمال [illegible] خوانده آنچه [illegible] بر وفق صواب باشد [illegible] الحاصل ملوک را
از چگونگی سلوک کارکنان خود در هر باب [illegible] و دور [illegible] مطلع بودن لازم و ضروریست تا اگر احدی را از ایشان خدمت
مرجوعه دانسته با خیانت و لغزشی رو دهد از تزلزل احوال رعیت و سپاهی در حصار استوار قواعد و ضوابط پادشاهی شکستگی افتد
بنابر آنکه آن زود تواند پرداخت و اصلاح رفع مفاسد آن رخنه را مسدود تواند ساخت فرد تا بود آگاه از احوال هر نزدیک و دور را
بر فراز تخت از آن جا داده ایزد شاه را / ضابطه پنجم [illegible] حشمت سلطانی [illegible] رسیده [illegible]
عظمت خود [illegible] صفوف چوب داران [illegible] راه آمد و شد عرض حالی [illegible]
از گلشن جانفزای لطف و احسان خواطر بالکلیه مسدود نگردانند بلکه آفتاب مثال پرتو التفات خود را از هیچ ذره [illegible] دریغ
ندارند و این شیوه را منافی جبروت و بزرگی و کسر شأن فرمان فرمائی نشمارند چون هیچ شأنی اعظم از شأن خدای نیست [illegible]
احدی از [illegible] احدی عار ندارد و ناله هیچ دردمندی را دست رد بر سینه نمیگذارد [illegible] هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو / کبر و ناز
حاجب و دربان در این درگاه نیست / [illegible] انتظام رعیت نشان عدل شاهیست و بدرد دل کسی رسیدن [illegible] با خلق الله
[illegible] شکوه پادشاهیست [illegible] اهل دولت چون دولت از این جهت که
[illegible] سازند و صاحبان تخت را چون بخت از این بلندتر که بحاجت گذاری در مانده [illegible]
چنانکه [illegible] اوقات خود را [illegible] کرده بود کلی بتفقد احوال عیالان مشغول گشته ادای حقوق عطوفت
و زمانی [illegible] مرهم بندی [illegible] و گوی آن سعادت بچوگان رکوع و سجود ربودی و در حصه دیگر بکار سازی خلایق پرداخت

کره حوایج حکام نیا حسن مهربانی کنند و همچنین جناب عمر خطاب امیر المؤمنین هم در ایام خلافت روزها کار خلق ساختی و شبها
بعبادت خدا پرداختی تا اینکه بعضی از شفقت معروض داشتند که یا امیر المؤمنین چرا این همه تعب خود را میفرمایید نه روز آسایش
دارید و نه شب آرامشی فرمودند که اگر روز آسایم کار رعیت ناساخته ماند و اگر شب آرام کار من ناساخته ماند بر طبق این مقالت
سخن یکی از اهل حال که پادشاه هوشمندی از وی التماس پندی نمود گفت اگر سعادت دو جهانی خواهی شبها در درگاه حق داد گدائی
میده و روزها در بار خود داد گدایان میرس و اهتمام عدالت چنانکه خردمند در التزام این شیوه دلپسند مجدی بوده که پادشاه
علت گران روی نمود و از بکنار نشستن فریاد دادخواهان بار گرانی گوش پرورش خاطرش گرانی میبود عاقبت رای عدالت اقتضایش
دلالت بر چنین نمود که فرمان داد که ندا نمودند که اهل آن مملکت جز جامه سفید نپوشند مگر کسی که عرض حالی داشته باشد که لباس رنگین
ملبس کرده تا اینکه گرفتار گشته اند از گوش عزت کرده بچشم باز یافت آن تواند نمود و در ظلمت ناشناسی و غفلت سلطان مارا
حاجت بالجراغ نزدیک ساکرده شد و ارکان احوال ایشان قیام نمایند و نمودی حکایت زنجیر نوشیروان که تشخیص احوالش دست و بایی ستم
چسباب بآن بسته بود حضور ان امصار و دهور را در کف ادراک شعور سرشت سالیت محکم در سا و سوار خوانان خط دیوانی می دلائل
در بحر بر اعتبار طلب سطری روشن و خوانا ازبرکت این شیوه مجسته عرات که اهل عالم تا کام کافر را بیکی بر زبان میرانند و زنجیر صفت
سلسله این ز هر ماوان بدان میرسانند نظم بعدا ز هزار سال که نوشیروان گذشت / گویند از آن هنوز که بوده است عادلی / ضابطه هشتم
الحجران شکوه منظلی بیا بیرسر بر دولت عرض دادرسی داد خواهی بر دست فرمان فرمانی فرض گردد بعدا زانکه صدق و کذب آن
مشخص و مبرهن و ساحت آن سخن بالجراغ سوختن و داغ برخود روشن ساخته باشند و امان خبر ها از اخبار هوای نفس و خواهش طمع
افشاندند الخ تقاضای عدالت باشند و آن معمول دارند و در رفع آن ستم مسامحه و اهمال جایز نداشته این قاعده را رونق و عمده
سرادق دولت و اعظم مسایل تقرب بدرگاه حضرت عزت شمارند حضرت پادشاه پادشاهان و فریادرس داد خواهان تعالی شانه
بحضرت داود علیه السلام وحی نمود که بجباری از فرمان دهان آن روز کار پیغام فرمود که قل لعلان الجبار انی لم ابعثک لتجمع الدنیا ولکن
لترد عنی دعوة المظلوم وتنصره فانی آلیت علی نفسی ان انصره وان انتقم ممن ظلم بحضرته ولم ینصره حاصل معنی آنکه بگو
بفلان جبار که بیستی که من ترا برای آن سلطنت نداده بودم فرمانی خلق نفرستاده ام که مال دنیا بر روی هم جمع کنی بلکه جهت این
فرستادم که بار مظلوم کرده نگذاری که دعا و داد خواهی او بدرگاه من رسد که بیستی من سوگند خورده ام بخودم که نصرت او نمایم
و انتقام وی کشم از کسی که در حضور او ستم برا و رفته و او نصرت وی نکرده اهل شعور دریافت از خبر مذکور میتوانند نمود که مکافات تقصیری
در اعانت مظلوم موجب انتقام و بازخواست باشد از ارتکاب ظلم چگونه خواهد بود و در کتاب شرف من لا یحضره الفقیه مذکور است
روایتی که مفادش و مراد آن این است که یکی از علمای یهود را در قبرش نشانیدند و ملائکه عذاب بوی گفتند که صد تازیانه عذاب بر تو میزنیم
گفت طاقت آن ندارم پس با او گفتگو میکردند تا بیک تازیانه رسانیدند گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست گفت بچه سبب
این تازیانه بر من میزنید گفتند باینکه بی وضو نماز گذاردی و بر ضعیفی گذشتی و نصرت او ننمودی پس تازیانه از عذاب خدا بر او زدند و قبرش

بر آتش کرده

بر آتش کرده قطع نظر از اخبار و آثار که از غایت اشتهار در اینمقام احتیاج بذکر آنها مفصلا نیست دو دیده مروت چگونه میتواند
دید و در حوصله فتوت چگونه میتواند گنجید که بیرحم ترحم و روانی بیچاره ناتوانی را در زیر تیغ ستمی نشانده و ناله ها که از طاقت بر زبان
فلک رسانیده باشد و اینهمه بر کسی ظاهر و مجلد و قرع آن مسجل آن کرده باشد خداوند عالم الکریم قوت بر رفع آن ستم داده و زور
بیجه دست تعدی آن ظالم را در پنجه اقتدار وی نهاده باشد و مع هذا ویرا دل از آن بدرد نیاید و در اعانت آن مظلوم کوتاهی نماید
و تا خار جان گرای وقوع چنین امری شبها در بستر استراحت بخواطر جمع آب پیسلاطین کامکار چه کام دل از روز کار گیرند که بی انتقام
مظلوم از ظالم باشد و در باب شوکت چه داد عیش در ایام دولت دهند که خوشتر از داد دادن دادخواهان باشد از خار آزار
کربت عطوفت از دل زار بر آرند چه کلمای سعادت که از گلبن مراد آنجهانی میتوانند چید و از پنجه اقتداری که کرسیان
درویشی از دست ستمکاری آن رهانند چه طومار های حسنات که در هم میتوانند پیچید مشهور است که سلطان ملکشاه سلجوقی
در کنار زنده رود شکار میفرمود نقلست آسایش در مرغزاری نزول فرمود یکی از غلامان خاص که بمزید تقرب اختصاص داشت جدی گوساله
حرامی بود روی عزیمت گذاشت کاوی در کنار رجوی بچریدی فرمود آنرا ذبح کرده پاره از گوشت آن کباب ساخت و آن کاو از عجوزه
بود که چهار یتیم داشت و وجه معیشت ایشان از آن شیر حاصل میشد چون این خبر جانسوز بآن عجوزه رسید غنچه صفت از بار
بیداد متفرق از سر در پیرهن گرفت و کباب آسا از آتش آن ستم خوناب جگر از دل چکیدن آغاز نمود چون نگاه خود از جانب
و مانند اشک چشمان خویش روانه گشت بر سر پلی که معبر سلطان بود نشست تا الکه رسیده پیره زنی دید که چشمش از تنزدیکی
آفتاب حیات زرد گردیده و مسافر جوانیش در خارستان جوانی زندگانی از شکنج سر دامن بر چیده رشته احوالش کلاوه صفت
در هم و قامت خمیده اش حلقه دروازه عدم و تارتن خفقانش از گرمسال روزگار تا که حاک حیم ترازش رشته را زرد و در سلسله
سرکشش بر رو بجای زیور و خاک معیشتش بر سر نایم مقام میجر سیلاب صفت خروش نان و خاک کدورت بر سر کنان رو بمرکب سلطان
نهاد و مانند پل باد و دیده بر نم و با قامت خم سنگ بر سینه زنان بر پای سند عشق افتاد چون خانه شکیبائیش از سیلاب ستم ابتر
و بنیان جرأتش از حلم و وقار بر گره بود بزبان جسارت گفت ای الپ ارسلان اکرام مزد بر پلی زنده رود دادمن میدهی فرداتر
بر پل صراط دست حضرت از دامن قریب خادم الکنون از این سر دو پل هر کدام را که میخواهی اختیار کن سلطان از هیبت این سخن پیاده شد
گفت من طاقت پل صراط ندارم که بر تو ستم کرده بگو تا دادم تو بستانم پیره زال احوال خود را بعرض رسانید از فرط ظلم پیره زال بر قلزم
ترحم سلطان موج زن گشته حکم فرمود تا آن غلام را اخراجا آورده جزای آن عمل در کنارش نهادند و در عوض آن ماده کاو هفتاد
ماده کاو از سرکار خاصه به پیره زال دادند و از این قبیل حکایت که مشتمل بر جرات و جسارت عجزه و تحمل بر عرض حال خود و در خدمت
ملوک سلاطین بر شدی و درشتی نمودن و تحمل کردن ایشان از این جمع دلشکسته خاطر پریشان و برهم کشیدن انتقام از خصمان
جراحات دلهای ایشان را مدادا فرمودن و حرکتی و شعرا در کتب خود بنظم و النثر بسیار ذکر نموده اند چون ایراد تمامی آنها در این مقام
بجهت قرب مضامین شبیه بتکرار بود نه کنترا این حکایت اکتفا نمود و جرأت آنان که عرض حال و شکایت پیره زالان شکسته دلان

بوجوه حال رسانیده بجمیع رعایا کرش و باده خوشگوار بکام تلخ کردن طبیع در خدمت خود نوش کرده اند از بحر جلالشان قطره وار کرم بکام [illegible]
[illegible] نکاسته و از السنه افواه دوست و دشمن در مذاکره این شیوه مستحسن جز دعای دولت و طلب مغفرت شان زمزمه نخواسته سالهاست
که جیب و دامن اوراق از کلهای تذکار این محمدت برزیب و کام و زبان اقلام از تذکار و ترجیع این نغمه سرخوش و با طرب
انگیز چه سلسله نام نامی شهریاران زود شور که پاینده تر از نقوش این حروف رونما تر از اوراق تر آنند بوده و کدام خطیبا بر سر منابر
خوانده شود که باعث جهانگیری با عدل و احسان چنین برابری توانند نمود و جلالت سکه و رشت کری ستم دیدگان نقد علم و دعا
سلاطین را حکمت و شور دهقان متظلمان بر سر خوان عدالت کستری پادشاهان بجای نمک بس سزاوار آنست که بر حرکات
بی ادبانه و کلمات بیخردانه ایشان رقم عفو کشیده جبین کینشان از آن برچین و خواطر مبارکشان از آن در هم و غمگین نکرده
بلکه اجمعین را ملکوز جمال دولت در روشنگری مرات حسن سیرت دانسته کشورگشایی دنیا را به سپه سالاری این شیوه
مجسته تسخیر و سرای جاودانی عقبی را بمعماری این شیوه کریمه تعمیر نمایند نظم خال دیگر بر جمال پادشاهی میفزود ا که سلیمان
کرشه جبشی بجمال مور داشت ا از غرایب حکایات که نابلدان راه حکومت را بشاه راه ادای حق راه نهادی و در انکار
سرمایه اقتدا و را باجتماع متاع نیکنامی متاولیت حکایتیست از سلطان محمود غزنوی که در بعضی از کتب سیر مذکور است
ملخص اینکه از جنود سلطان مذکور جوانی ستمکار ریشی بخانه بیچاره رفته بتعدی وبرا از خانه بیرون کرده و اهل خانه اش را بتحت
تصرف خود در آورد آن عاجز ناقرار چون بغیر از دامان عدالت سلطان دست او بجایی دیگر نرسید بدرگاه دین شتافت و الحج
بر سر دی کذشته بود بپای سریر دولت عرض نمود سلطان را از استماع آتش جهاد شعله ور نهاد و افتاد چون آن شخص معلوم نشد
که کیست نادر همان کری دل آن درویش را از دی خنک سازد و دوش خواطرش را از باران غضب سبک سازد فرمود که چون باره دیگر آن
نابکار آید او را در خانه گذاشته خود را بزودی بمن رسان تا داد تو ستانم و وبرا بجزا رسانم القصه بعد از شب دیگر آن نابا
به که بر سر خانه وی رفته درویش بسرعت تمام سلطان را از آن اعلام نمود سلطان بی توقف از جا جست و کرم روی بقتل آن
نامردوست با چند نفر از ملازمان خود را بسرای درویش رسانید چنانکه حزن کرفته هنوز از جا نرفته بود و بخت فرمود تا چراغ را
فرو نشانیدند پس تیغ انتقام از نیام برآورده بعد از [illegible] حیات آن بدبخت را از پا در آورده بعد از آن از کار وی پرداخت
و شعله غضب از خون آن بدبخت منطفی ساخت به افروختن فرمان داد و روی آن سیاه رو را ملاحظه نمود و مقارن آن
روی نیاز بر خاک ستوده سجده شکر الهی بجا آورد و درویش مسکین زبان بدعای آن معدلت آیین کشوده باز الکشت
زبان سوال نقاب خفا از چهره آن چندان امر غریب کشیدن آغاز نمود سلطان کفت که از وقتی که این قضیه را شنیده کشت
مادر خواطر میگفت که این کار یکی از فرزندان من خواهد بود و چون بدیگری نفوس شریره را و مثال طمع بخون و مال مردمان برات
بحفظ حرمات ملک که زرعیت را ادا [illegible] و دفع شر کرکان ساعی اند زندگانی بعنایت و شرار بی وجود این طبقه
مالیعدار کسر مایه امنیت و کار از اعظم نعم الملیت [illegible] عذر آن نزانستن و از دل و جان کر بیکر کذاری [illegible] کردان نعمت

نامتنا

نامتناهی این نعمت رتبه اخلاص و ارادت کروه صاحب سعادت همواره در مزرع باطن تخم مزید عمر و دولت ایشان کاشتنی
ستون این وجود این کاشتکان حضرت معبود ما که سرادق آسایش خلایق بآن برپاست بپرسند [illegible] درست و [illegible]
واجبست طبقه دویم وزرا و وکلا و ارکان دولت که اطناب بارگاه شهریاری اند و اسباب کارگاه جهانداری در زمانی خواهد
ولشکر جات [illegible] روز بازرش رای صورت انتظام یافته در قوم و نظم [illegible] و وکلا و امرای حاصل [illegible]
روشن و معلوم خواهد بود که امر خطیر شهریاری و شغل جلیل جهانداری بسبب اختصاص بصاحبه منوط و بسیاری از ضوابط و قواعد کلید
مشروطست و از آن جمله توفیر اموال خزاین و تقریر مداخل و مخارجست چون که از رشید نقدی و سپاه و بنیان آسایش عبارتست
نمیند و عبارت ناخوشنودی و بدرمانی از خانه خراب حیثیت بردامن دولت پادشاهان ننشیند والا [illegible] دیوان و دولت خراب
نخواهد بود و چون مخافت آن [illegible] چنانکه بمقامی رقم [illegible] صورت انتظام [illegible]
و همچنین رتق و فتق امور ملک و مملکت و نسق مهمات سپاهی و رعیت و دیگر [illegible] میان خصما و احقاق حقوق عاجزه از
و غیر آن مرد جمعی که مقرون برضای حضرت خالق و مشحون بصلاح دولت و مصلحت خلایق باشد بر ظاهراست که پادشاه انرا بنفس
نفیس خود بپرسند [illegible] این امر عظیم پرداختن و منتهای [illegible] کلیات و جزئیات آنرا کما ینبغی و جهت [illegible] از جمله متعذر
ولهذا جمعی این ارباب [illegible] امور [illegible] افراز میفرمایند و [illegible] غایت مردم معتبر معتمد [illegible] ارجاع آن خدمات
می آیند که در انجام این مهام [illegible] آئینه دولت بصیقل [illegible] زنگ زدا باشند [illegible]
پاس دولت پاکیزه دارند و [illegible] سلوک کاشتکاران [illegible] خود [illegible] و در احصای حق و امانت [illegible]
بجان و دل کوشند امری از امور دین و دنیا و دولتخواهی ولی نعمت خود را بتحصیل غرض خود نفروشند عرض مطالب ارباب حوایج را از روی
اشفاق و مهربانی [illegible] دانند و آئینه مثال صورت احوال شکستگان [illegible] ازنظر اطلاع پادشاه
سکندر رسانند [illegible] عرض کنند [illegible] مخالف نقش [illegible] خواطر
خلایق را کرداب سرکردانی [illegible] خلاف حساب خراب سازند و منجنیق در جنبیدن خلق خدا سنگ تفرقه
در جمعیت حواس عامه [illegible] عرض حال بیچارگان آسایند و بشانه پنجه اقتدار کره از طره آشفتگان روزگار
کشایند [illegible] مقال [illegible] غضب پادشاهی که بر ارباب جرایم شعله ور کردد [illegible] بقدر امکان دامان دولت
آنحضرت را از آلایش خونهای ناحق [illegible] و بیان نرم کری و آفتاب کرم روی مزرع امید همکنان را بباران [illegible]
کردانند و [illegible] ملاطفت و سلوک [illegible] خلایق را [illegible] و دعا کوی دولت پادشاه زمان [illegible]
از احوال و در هر امری از امور صلاح دولت و دین را منظور داشته قلم از سطر راستی و قدم از نهج [illegible] بیرون نگذارند و خوشنودی
خداوند زمین و آسمان را برعایت شیوه عدل و احسان منوط دانسته تحصیل دعای خیر را اعظم قربات دیوان اعلا شمارند چه بار
دولت را تقویتی چون دعای درویشان [illegible] نیست و دولتسرای شهریاران را پاسبانی مانند [illegible] خواطر ایشان [illegible] دست [illegible]

نازنانان شان جهان را به سر براسلکان کامرانی دستور سرانی جهان بایست و در مصاف دشمن بی‌کین خسروان عدالت آیین را اعلام ظفر
والحق گفته‌اند که پادشاهان را از داشتن سپاه ناچار است یکی سپاه دعا و دیگری لشکر دعا تا آن گروه نیزه زبان و دست بازو شوکت خصم
کینه جو را در هم شکنند و این طایفه بقوت نااتوانی و ولت را از زمین هستی برکند آن فرقه برق تیغ شعله ریز آتش در خرمن حیات
دشمن اندازد و این جماعت سیل گریه نیم شب خانه حیات او را ویران سازند و هر تیر آه آتشین که از دل گرم حریفی برآید بر سینه بدکیش
خصم هر چند و سنان نیست و ز هر چند نیزه نیزه کنی که در رفتن اعدای دولت بر سر بر زمین کنار و بر فرقشان شمشیر جانستانی و دعا
نا نا چاری در بازوی اخلاص و دلهای زار برای کردن کشان کمند بیست و هر افتاده بر دعای خود سوار است در رزم دشمن هر چه از آنها
آه جانسوز ترکش بندی مشهور است که خواجه نظام الملک وزیر سلطان ملکشاه سلجوقی که از ارقام قلم نصفت بستان صفحه آمرزش گاه
ورود با نزار زنده را اعصار فرموده و از عمارت سرکشی در طرح عمل و امان دولت از کدورت شکایت هر محل بسکرد و پیوسته تفقد حال
ضعفا و آن عصر فرمودی و سحاب همت بلندش برکشت احوال مردم دردمند لاینقطع ریزش فرمودی چنانکه گفته شصت هزار دینار که
بحساب این روزگار رسیده و هزار تومان است بدین طبقه میداده است تا آنکه خبر به سلطان رسیده و در آن باب با او عتاب کرده که شنیده‌ام
که هر سال مبلغ خطیر بجمعی میدهی که بکار مانمی آیند خواجه از آن سخن آب در دیده کردانید و گفت ای خداوند العالم مرا بینی که شاه خود از نظام
مهام ملک و مظاهر امور دین و دولت دست برداشته بلهو و لعب اشتغال دارید و از شنای درگاه بکام روائی نفس و ارتکاب ملاهی
پرداخته پیوسته منبع زندگانی را اقدام نافرمانی سپارند و لشکری که برای روز جنگ مهیا کرده‌ایم شب کرمی ایشان روی خواهش بطلب
لذات نفس آورده به جمعی که طول سرف ایشان بیش از سه ذراع نیست و میدان سیر ایشان به سیصد ذرع نمیرسد همه روز و شب
ایشان غریق جام و باده و لکام مست و بیخود افتاده‌اند و من از برای شما لشکر گرفته‌ام و سپاهی مهیا آماده ساخته که ایشان لشکر شب
میکویند که شبهای عددی کینه جوی شراب تیغ خشک نخته برخشکر شما زنند و جمله جسد و خواب‌های اگاهی آفتوم الاهی رانکون سازند
و ایشان بر پای خیزند و با سوز زاری در بندگی حضرت باری فوج دعای سپاه فرستانند به عابر کشته قطرات عبرات اندیده فرو ریزند
و برد عاکه از شست اخلاص ایشان جدا از سر حقیقت آسمان کذرد و تیغ آهی که از نیام دلها بیازند نخل حیات دشمنان ما از بنا در اندازد سلطان
از این سخن منبع و کفتکوی دلنشین متاثر و کریان کشته خواجه را تحسین نمود الحق تحصیل چنین مردمان و در نگاه منتعدان کار آگاه
که بصفات مذکوره اتصاف داشته باشند جهت این مناصب علا بر وشوار است و سخت و رکار حصول آن پادشاه و جهت ارشرف
مراحب الکلی را فطر نعمتهای حضرت آفریدگار ساخت ملکی که چراغ رای و در بینی مردمان چنین روشن و آسمان دولت که بکوکب وجود
صاحبان این ملکات حمیده مزین باشد حضرت را بر سر آن مملکت سایه مرحمت با صاحب آن دولت نظر عنایت خواهد بود چنانکه حدیث
ناطق حضرت نبوی علیه السلام بر و شعر و کلام صادق حجبوه است آنان معجزات اما حدیث نبوی علیه السلام من ولی شیئا من امر المسلمین فاراد الله
به خیرا جعل معه وزیرا صالحا ان نسی ذکره و ان ذکر اعانه حاصل معنی آنکه هر کس ولی و صاحب امری از امور مسلمانان کرده و اراده سبحانی
بخیر و خوبی او تعلق گرفته وزیر او میکند کسی را که بصفت صلاح موصوف باشد که اگر کار او را فراموش کند دو را مری از امور دنیا غافل گردد او را

حکایت خواجه

منکر را کار سازد و اگر متذکر باشد او را اعانت نماید اما حدیث حضرت صادق علیه السلام اذا اراد الله بر عباده خیرا جعل لها سلطانا
رحیما وحی لها وزیرا عادلا مخفی مضمون آنکه چون جناب الهی خیر بعض خواهد مید به پادشاهان سلطانی رحیم و مهیا میکند برای او
وزیری عادل طبقه سیم حکام و عمال حیز و بشرع و عرف که رعیت انصاف عباد را با پاسبانان و بنای امنیت بلاد را معمار اینجانب
سا ابقا بزبان بیان قلم صدق رقم بر وجه اتم محرر و در آیینه معنی نمای این اوراق زنگ از دل زدا بخوشتر صورتی مصور کردیده اکثر
خلق روزگار که از فرط تعلق و خواهش که بدنیای ناپایدار دارند که بحکم الدنیا جیفة و طالبها کلاب پیوسته با هم در مقام جدال
طغیان او بر سر ملک و مال با یکدیگر دست در کریبان میباشند بعضی طریق دزدی و راه زنی مسلوک داشته طرق کسب معاش را
بر یکجا رو مسدود و مین مسدود و بیمار زنند و برخی بعیاری و طراری دست برآورده کیسه خاطر مردمان را از نقد جمعیت و امنیت پرداخته
کامی بر سر آب زلال حیات هم را بر الایل کدورات کل آلوده میکنند و زمانی بدعوی باغی نخل هستی یکدیگر را از زمین زندگانی
بر میکنند آن یک سوزن صفت چشم بر رشته روزی شکدستان دارد که جامه فراخی و وسعت برانجام معیشت برد و رزد و آن یک
آتش زنند واره و هر را فروختن آتش صد گزند فساد پای سلامت بر سنگ ملامت میکوید تا چراغ مراد خود را بآن افروزد و زمره را
دست نا بند آلهی تاج و راج پادشاهی بر سر ایشان نهاده و شغل خطر جهانداری که عبارت از صیانت مملکت و محافظت رعیت
بر کردن همت ایشان افتاده است ناچار است از تعیین جمعی ضابطه راست خانه که سر کنج رو آن زمانه را افعی صفت لسنک سخت کوبی
و تنبیه بکرنیه و مساحت روزکار را از خس و خار کزنده اهل آزار بجاروب منع و تادیب رو بنده و دامان مملکت را از غبار فتنه مردم
بدطینت بزور دست اقتدار برافشانند و آتش شرارت را در کانون طبایع خلایق بآب معدلت سلوک لایق فرو نشانند پس
این فرقه حمیده که فراشان بساط امن و امان و مستحفظان شوارع سلوک اهل زمانند سزاوار آنست که از غلا دست تعدی خود را اگر مسامحات
احوال خلق کشیده و چشم طمع از عرض و مال مردمان پوشیده دارند و خانه ارجاع خدمات را مخیر در انتفاع حرفش واهد و حق را
و اموال بیش از پیش نشمارند بلکه اعظم فواید آن دفع شر اهل فساد و بسط بساط آسایش عباد دانند بیا ضیائی حسن اهتمام بکلمش
ایام را بگلهای شکفتگی دلها آرایش داده حس و خار آزار ظلم شاخ برگ بنایی بد عهدهای منقلب سرایش نموده باجرای احکام صنایع
نخل دعای دل نعمت حرفش از جویبار دل و زبان مردم اخلاص کیش باوج اجابت رسانند عصای تامل را در مسالک ارتکاب امور
از دست ننهند و بی رفیق شفیق برخیر قدم در طریق عمیق تشخیص نیک و بد ننهند و آتش نزاع خصمان حیث کرمی بازار محکمه جاهان
تعلیم نشدن از تند و با میدان بر جان جرم ترجمان مقراض صفت دو یار همدم را از هم نینداز ند جهت شیرین ساختن کام نفس خود
باکاهم الم هر ترک زهر چشم نباشند و در جهت به سامان اغنیا و متمولین را بباد و هم خالی از هم نباشند و در حفظ شرع و سبل
خود را همین شریک دزدان و راهزنان نشمارند و در تقسیم مواریث دهرو کاث خود را برادر بزرگ و وارث میت نه پندارند بیت
انداز طمع شوم کریبان طاقت آه مرزو بوم را پاره نسازند و بجرب بعقدی دست دعا کریان وثنا خوانان آمده از این پندار ند بیت همراه
نفس صاحب غرض را صاحب تمیز دید اهمال کنند و در تشخیص حق و باطل نظر بر کشکی و رونق جامه دوستان متخاصمین نیفکنند

شغال صفت مفتخوران خلایق را طعمه ماران حرص و طمع نکنند و افراسیاب آسا ترکمان خت و سنگ چشمی را نهیب و غارت
مسلمانان بر سر ندانند چون عرایض مطالب خلق را برای نتیجه دنیای غدار در جاهای رکیک کاغذ انبجند انند و در پای خانها
خود را بقدر دنیا در بند ای کشیده و کاشتن و برده وه خوب ره یابان مردم سپاهانه صفت خان اسفندیار اساز رند حربه سرکشی
از منع و تشریف چنانکه باید حاشیه در خور آن با هر یک سلوک نمایند و از شمع چرب زبانی شبستان دلها را نورانی ساخته از شب
کشی و ابواب دلخوشی بر روی سکنه آن دیار گشایند و لیکن رعایت آداب شروط مذکوره فرمودن و منع شغل و عمل را بر این نهج برون
کاری سخت و کار مردان سخت است و از دست نهاد و سختی دنیا دیده و نشیب و فراز پست و بلند اوضاع روزگار دیده کار درست
جز به تهیه اسباب عیش و طرب نکرده و لذت تحصیل دعای خیر و نام نیک را ملک و مال دو روزه دنیای فانی نفروشد چنانکه باید
و شاید متمشی نگردد و لنعم ما قیل چه نیازمند دولت رسید شور برآرد / چه آب دیده خورد سفال آب دیده / اما در مردان چنین که احوال
سرکشان بزرگ این خصال پسندیده آراسته و همت بلندشان از سر مطلب سهل طفلانه برخواسته باشد در میان طبقه از زر کارگذار
اهلی باشند چه اتفاقاً و صدق که چه لله در مانند و مور مرحمه کجاست / مرغ کرنه و دو زنه کجاست / راه رو کاه ره داده راهی کرد / شحنه شهر و مال
مرد و بیمرد / بر ظاهر است که هر گاه حکام و عمال صرف در حفظ ضوابط حکومت و عمل چپاول و کاشتکان و کارکنان خود ایشان در مال
عوض اغنیا و درویشان منقلب بالی نمایند و عمال شرع که در شیوه دیندارانه و حسن و عمل دستور العمل روزگار میباید باشند هر گاه
لبوزن علم و رشته رقم کیسها برای اموال ایتام و سایر مسلمانان دوخته دست بگرفتن رشوت و زبان بحکم ناصواب گشایند و شحنه سیاست
که جز غضب سلطان ریاست دست اقتدار در زیر سنگ طمع مانده و ترازوی عدالت که محتسب بازار سنجیدگی اوضاع روزگار است بجهت
گران سنگی قدر و رشوت طرف گری نموده زبان را گرداند در این وقت رهنمایان شرارت و فتنه گرفته زنجیر همه شهر بابان را پاره و سپاهی
ضوابط انسانی کشور آواره مینمایند و جمعی که طبع خلقت سرشتشان بظلم راغب و روز کاری چنین را از جان و دل طالب باشند
دست یافته از هر کناری طراری و از هر گوشه حرام توشه در هر برزنی راهزنی و در شهرستان جانستانی و در هر محلی سک صفتی
و در هر خانی غوغائی و در هر بازاری خنجر گذاری و در هر رسته اگمین کشانی و در هر دهلیزی خونریزی سر بر آورده هرج و مرج در مملکت بهم
می آید و چون کلید دست زور ابواب این شر و شور بر روی خلق گشوده و امر بین نظام خاتم صلها از نگین دولت ربوده تخت آسایش
بر باد میرود و دلهای بلند نام نکو فشار میکرده امنیت زنجیر جور سستی و تعمیر خواب غفلت و بیخبری لله حذروا الطفح عن زبادا
بخت زنجیر هم نشین فرود ابتر و ادمنه ملک دست بدست / مده این ملک باعث از دست / چکنی با قلم زنان دغل / زکه
در عقد ملک مادی حل / غلمی راست کرده در پس کوشی / چشم بر دوده کسان چون موش / اشاه باید که داد از سر هوش / بر جان چشم
بر دست کوش / چشم کیفی برای ترد و جواب / و صد از دست برود در باب / وقت نظر انجمن سست تحریر باید بر هر کو لکه
بوده از شعور و آشنه باشد معلوم است که حکومت و منصب و منهای بنیاد نقش بر آب که بر باد است لله اعتبارات جهان سست
پیش انام را / آنها در وقت کندن از کین ابتدا در ایت / دستار فرنگی چون کلاه جهات بر روز بر سر لب بسته دولتش

چون

چون است مکاربان هر روز در زیر پای دیگری کاتب قضا منشور این حکم منها هر روز بنام یکی نوشته و در یده است و فراش قدر سیاح
استقلال این منصبها هر روز برای کسی انداخته و بر چیده صورت اوضاع این سپهر منقلب مزاج چون صدق نقاشان مردم بر نقش
و چار زنار عالم عناصر اربعه را از زخم اقتضای حکم قضا هر لحظه ایکی باد نخوت دولت غبار غرور ها کرده دار هر روز از کوچه یکی
می انگیزد و دانگه فرشاژنی شراب غرور منصب مرتبه انسانی بر میخیزد سعدی منه بر جهان دل که بیگانه ایست / چه مطرب که هر روز
در خانه ایست / او دولت دنیا بود هر جائی در یوزه کرد / این صد بار گرش می آید بهر روز از دری / الهی بحبت حکومت و منصب چنین
کریبان چاه بدست چنین مسکین و فقیر داده و زبان ناله و آه بی نظلم بیگناه بر خود کشادن برای مرمت احوال خرابی خانه عیش
نهار و درویش را ویران ساختن و بجهت علو مرتبه و رفعت شان خود را از بلندی بام و طاق و دلهای شکستگان انداختن برای کشادن
خود را راه معاش چنین سیم از بستن و جهت درست کردن اسباب عیش و سرور شیشه دل بی نوایان عمر را شکستن برای
استرضای نفس بیچاره رضای خداوند ارض و سما از دست دادن و بجهت خوش آمد طبع دون لئیم فریاد هزار پیره و یتیم را بدرگاه
منتقم حقیقی بشکایت فرستادن بسیار قبیح و شنیع و از صاحبان عقل و شعور بغایت بدیعست طبقه چهارم صاحبان ازواج و اولاد
و مالکان رقاب آماده عباد که خداوند عالم عزه شانه ایشان را بر جمعی از بنده و آزاد سرکردگی داده و بار تکفل امور گروهی را از آنان
از ایام شاد کرد بر دوش اهتمام نهاده است بر هیچ عاقل و ذی شعور پوشیده نیست و مستور نخواهد بود که زمره انام از خواجه و غلام سیاه
و سفید و موالی و عبید حلی شبکان بکدر کاه و راتبه خواران روزی از خوان عطای یک پادشاه اند و او بر این جرا د نفوذی و دی
اصلا مزیتی و را در معاش بهیچ وجه من الوجوه منظور نیست چون این دو فرقه تابع و متبوع و در رفیقی و ضبط امور معیشت چولا
الکشتان هم را معین و دستیار و بند احتیاج یکدیگر را اسیر و گرفتارند و حضرت مدبر امور و مقدر روزی هر بار و مور حل شانه
در کارخانه آفرینش او هر یک با خدمت وکیل خرجی داده و مقدری از مال خود در کف کفایت او نهاده است که بر بسته کمر خدمت
بر میان جان بسته از جان و دل در تحصیل ضروریات معاش آن دیگری کوشش و تلاش نماید و آن دیگر را نیز با خلق و جاخلق بر
ضروریات مذکوره مامور ساخته و سرانجام مهمات را بر گردن اهتمام او انداخته است که بتحصیل خدمات شایسته ذکرت
جانانی از آئینه احوال آن یک زداید پس هر یک کدام از این دو صنف بجهتی خادم و از جهتی مخدوم آن دیگری ساخته است
و جز این نیست که حضرت حکیم علی الاطلاق برای نظام عالم بعضی را بر بعضی فرمان روائی و تسلط بقدر خاصی داده و بر سبیل
مجاز یکی را خواجه و دیگری را بنده نام نهاده است و بر این قیاس والد و لد و زوج و زوجه و امثال آنها جمعی را مدام آن را
بر حقیقت حال بنوده خواجگی را خدائی میشمارند و سر رشته حیات و ممات غلام و کنیز را در قبضه اقتدار خود می پندارند نظم
از یک اصلند خواجه و بنده / مرد و را خواجه آفریننده / خواجگی جز خدا برازنده / انچه سر کرد با برازنده / انکه مفلوج شد
جان رشتی / اگر غلام تو بود چون حشتی / اکراین بنده را ز کبوتری / مرگ از او باز دارد و ریحوری / جمعی عاقل بی اندیشه
و قوی قساوت مدار جور بیش از مرتبه خدائی نیز قدم بیشتر نهاده بحدیثهای شاق و تکلیفهای مالایطاق که طاقت

و نفس ها مرکز بر جکسن نکرده بنیان طاقت جهارها را خراب میسازند و سبب یکبغیر با اندک بی ادبی که از زیردستی واقع
کرده باره غضب تحمل جبات ایشان را از پای می اندازند و بیکسان و نیز بندگان طرابی صد کرزنا فرمانی با خداوند عالی
مسلوک میدارند و بیک جرامی ایشان از قدم ارث و راه شریعت فرا برون میگذارند بکم کردن و نیازی از غلبه خشم و غضب
خود را کم میکنند و شکستن کاسه و کوزه شیشه دل صد مینا را در هم می شکنند بر بختن آب آب در یاع نیز اجابان میریزند و با بدا ختن
آتش صد کرز فتنه برمی انگیزند و شرار شوی گفتار چون نی از نیغری در می گیرند و با تی خاک کردار از جهت یکفلوس سر ایشان
از تنگ ظرفی خود بر میگیرند حاشا مذاق ادراک انیقوم مبارک از جان وسعت خلق نعت لذات عفو بخشیده و حسب وصیت
رسول خدا ص درباره این حاقران بکوشش وکوشش این گروه ظلوم جهول نرسیده است احادیث سفارش اولاد در کتاب شریف
من لا یحضره الفقیه از سید عالم ص وارد شده اولاد بنی آدم اعنی جناب مستطاب نبوی ص منقولست که احبوا الصبیان وارحموهم
واذا وعدتموهم ففوا لهم فانهم لا یرون الا انکم ترزقونهم حاصل مضمون اینکه دوست دارید کودکان را و رحم کنید بر ایشان
وچون وعده با ایشان کردید وفا کنید بدرستی که ایشان می پندارند که شما ایشان را رزق میدهید و غیر این نمیدانند و هم در آن کتاب
از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که ان الله عز وجل لیرحم الرجل لشدة حبه من الولد حاصل معنی اینکه بدرستی که خدا
بر آینه رحم میکند بر بنده بسبب بسیار دوست داشتن او فرزندش را و نیز در آن کتاب مسطور است که حضرت رسالت پناه ص
مرد پیرا که دو پسر داشت دید که یکی را بوسید و دیگری را نه حضرت فرمودند که چرا آن دیگر را نبوسیدی که تا باعث خاطر ماندگی و دل
شکستگی او نگردد و بر اهل شعور معلوم است که هرگاه مهربانی و رعایت خاطر فرزندان و کودکان تا این حد باید کرد و ایشان را بی غرضی
صحیح و مرجحی شرعی زدن و بسنگ درشت کوئی زدن و شیشه دلهای ایشان را شکستن با ایشان بجای غمخواری باشنهای بیرحمانه
حرص و طمع خوردن و بردن خاطرشان را پریشان شدن و نیز مغزی خشم و آزردن و در دواندن و در اداری حقوق بی پروائی
و کوتاهی کردن و از مال و میراث خود ایشان را محروم و بی بهره ساختن و از چهره ترتیب و دامن عطوفت ایشان را بطلبانچه دست تعدی
راندن و از پی اخراجی در ضوابط تعلیم و تمرین تارک الصلوة و نامقید شان برآوردن چنانکه دأب مهربانان هم چه جهت و مردمان
فی الغالب مقیدات چگونه خواهد بود و اما سفارش زنان در آن کتاب از جناب اقدس نبوی ص انیمضمون مرویست که همیشه
جبرئیل بمن سفارش زن میکرد چنانکه پنداشتم طلاق دادن آن سزاوار نیست و نیز در آن کتاب شریف از امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع
ماثورست که اتقوا الله فی الضعیفین یعنی بذلک الیتیم والنساء الحصر اکبر بترسید از الله تعالی درباره دو جهت او اندیشه کنید
دو ضعیف ناتوان که مبادا از شما بر ایشان ظلمی یا در حق ایشان تقصیری واقع شود و راوی حدیث یا مصنف کتاب رحمه الله فرموده که مراد
آنحضرت از دو ضعیف یتیمان و زنان اند و نیز آورده اند که اسحق بن عمار از حضرت ابی عبد الله ع پرسید که حق زنان بر شوهر چیست
فرمود که یشبع بطنها ویکسو جثتها فان جهلت غفر لها حاصل اینکه حق زن بر شوهر اینست که شکم او را سیر کند و تن او را بپوشاند
و اگر جاهلی و بی ادبی از او صادر گردد عفو نماید و هم روایت کرده که حضرت ابراهیم خلیل الرحمن ع از خلق ساره که زن آنحضرت بود

بجا

بجا شکایت نمود وحی فرستاد باو که ان مثل المرأة مثل الضلع والمعوج ان اقمته کسرته وان ترکته استمتعت به حاصل اینکه زن
مانند استخوان پهلوست اگر خواهی راستش کنی می شکنند و اگر او را بهمان کجی واگذاری از آن تمتع میبری و هم از آن شریف کتاب
روایت شده که رحم الله عبدا احسن فیما بینه وبین زوجته فان الله عز وجل قد ملکه ناصیتها وجعله القیم علیها
حاصل مضمون اینکه رحمت کناد خدای تعالی بنده را که بخوش سلوکی نماید با زن چه خود که خدای عز وجل عنان اختیار آن زن را بدست
او داده و سر رشته انجام مهمات او را در قبضه اهتمام وی نهاده است و نیز از حضرت اقدس نبوی ص حدیثی نقل کرده که حاصل مضمون
آن اینست که هر زنی که برنجاند شوهر خود را بزبان قبول نکند خدای تعالی از او توبه او را و فدیه و هیچ حسنه از عملش تا وقتی که شوهر
راضی نکند اگرچه بصیام نهار و قیام لیل نماید و بندگان آزاد کند و جنیبها اسبان نیکو در راه خدا دهد که سوار شوند در جهاد روند
و در اول کسی باشند که وارد آتش یعنی آتش جهنم میگردد و حال آنکه نیز بر شوهر مذکورست هرگاه ظلم کننده باشد بر زن الحاصل چنانکه
بر زنان لازمست که مراعی حقوق شوهران خود کنند بعد از بادیه پیمائی و هرزه نالی خاک کدورت بر تارک دلهای شوهران نپاشند مردان
نیز باید که رعایت نموده نباشند جور و ستم کرده خاطر ایشان را نخراشند و از جمله حقوق شرعیه زنان که شوهران را ادا باید نمود از آن
فروات و سستی در آن جماعی از غره و آنست که هر چهار شب یکشب مضاجعه و هر چهار ماه یکبار مراقعه نماید و این واجبست که ترک
آن بعذری چون سفر و کرفت و غیر آن باید بدون اذن ایشان در شریعت ناروا و موجب خواست روز جزاست اما از کفتارهای سنن از
سنت شریعت غرا نیز بیانست و در فضل ثواب مباشرت ترغیب و تحریض بسیار کرده آن احادیث و اخبار وارد کردیده است اما تحقیق آنکه در کتاب
من لا یحضره الفقیه از جهار سید ارتضا حضرت امام رضا ع مرویست که ثلث من سنن المرسلین العطر واحفاء الشعر وکثرة الطروقة
یعنی سه چیز است که از سنتهای حضرت پیغمبر ص است خوش بوئی بکار بردن و موی کوتاه نمودن و جماع بسیار کردن و احادیث در کتاب
خصال نیز از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست و در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق ع روایت فرموده که تعلموا من الدیک
خمس خصالات محافظته علی اوقات الصلوة والغیرة والسخاء والشجاعة وکثرة الطروقة ملخص معنی الکلام خروس صفت
از خروس بیاموزید محافظت و مراقبت اوقات نماز و دویم غیرت که خروس دیگران را نزدیک ماکیان خود نمیگذارد و سیم سخا که روزی آب
و دانه ماکیان را بر خود مقدم میدارد چهارم شجاعت که در جنگ خروسان بقدر مقدور پای ثبات میفشارند پنجم بسیار جماع کردن
و دیگر از جمله حقوق مفروضه زنان ادای وجه صداق ایشانست که هرگاه طلب کنند مماطله و اهمال جایز نداشته در ایصال آن بالتمام
اهتمام نمایند آن ظلم پیشکار و در روز جزا مورد عتاب خداوند خواهد بود چنانکه خبر حضرت محمد صادق ع در کتاب من لا یحضره الفقیه
بر آن ناطق است و محصل مضمون آن اینست که هر که ظلم کند بر زنی در کابین او پیش خدای تعالی زانیست یعنی چنانست که زنا کرده باشد
و الله تعالی در روز قیامت با وخطاب میفرماید که ای بنده من کنیز خود را بتو تزویج کردم و بزنی دادم بر عهد و شرطی که من در این بیعت
قرار داده بودم پس بعهد من وفا نکردی و بر کنیز من ظلم کردی پس بقدر حق آن زن از حسنات او برگرفته میشود و بآن زن داده میشود و چون
او را حسنه نماند فرمان رسد که او را بآتش برند بسبب نقض آن عهد و اما سفارش غلام و کنیز از خواجه عالم ص در کتاب مذکوره ماثورست

ضابطه

کہ بپیوسته حضرت جبرئیل ع این سفارش بندگان میکرد تا اینکه مظنون من شد که وقتی برای ایشان قرار خواهد داد که چون با زرقت رسند
آزاد کرده شوند و نیز آنحضرت ص فرموده است که اتقوا الله فیما ملکت ایمانکم یعنی بترسید از الله تعالی درباره غلامان و کنیزان که مبادا بی‌رحمی
ستم در حق ایشان تقصیر کنید و بدان سبب مؤاخذه جناب سبحانی گرفتار گردید و در کتاب شریف کافی در باب غضب گفته است که حق تعالی
عز و جل بموسی ع گفت یا موسی امسک غضبک عمن ملکتک علیه اکف عنک غضبی یعنی نگاه دار خشم خود را از کسی که ترا بر او مالک
ساخته ام تا من نیز غضب خود را از تو نگاه دارم و در رساله که بآتش حسرات و سحاب عبرات مسمی است حضرت فخر الساجدین
امام زین العابدین ع ببعضی از اصحاب خود نوشته در کتاب خصال سمت ذکر یافته مذکور است الخ حاصل آن اینست اما حق بنده تو
بر تو اینکه بدانی که او آفریده خداوند تو و فرزند پدر و مادر تست و گوشت و خون تست و تو او را بخت مالک او گشته که تو او را ساخته
نه خدای تعالی و نه خلق کرده تو چیزی از جوارح او را و نه تو بیرون آورده و روزی [illegible] از زمین رزق او را لیکن خدای تعالی ساخت بهرا
برای این کار و او را بودیعت بتو سپرده تا حفظ کنی برای تو آنچه از نیکی با او کنی و اجر او را بتو دهد پس نیکویی با آن کن چنانکه
او نیکو بتو کرده و اگر بکرده تو باشد و نخواهی او را تبدیل کن و بجای او دیگری را بهم رسان و آفریده خدا را عذاب و آزار مکن و نجی نیست
که تعذیب و آزار بنده هر چند که ذات بختین اینکه بپیوسته بیگان کج خلقی خاطر آن بیچارگان را بر تیر تعرض و دشنام سازند و
هر اره باره درشت کری تحمل طاقتشان را از پای در اندازند بهر خطائی سهلی مادر بخطا و حرامزاده خطاب نا کنند و بدرست نکرده
هر کاری سنگ بینا و ناراستی بر شیشه ناموسشان افکنند و این شیوه ناصواب در میان ابنای نا باب حکم غرآن کم یابت ابجا
بسیار سهل میدانند و در غروت غضب نیز آن را التفات ناشمرده بی تکلف بر زبان میرانند ظاهرا ناشنیده اند که حضرت امام همام
امام جعفر صادق ع در این باب با مردی جگرند عتاب نموده و بجرم ارتکاب این قباحت او را از حریم سعادت الفت و مصاحبت
خود اخراج کرده است مفصل این مجمل حدیثیست که شیخ کلینی رحمه الله در کتاب شریف کافی آورده محصل آن اینست که آنحضرت را
دوستی بود که بهر جا که میرفت اکثر او را همراه می‌برد وقتی مراهین یعنی در بازار نعلین دوزان میرفت غلام سندی از آن وی همراه
بود و از دنبال ایشان میرفت ناگاه آنمرد نظر بر قفا کرد غلام را ندید [illegible] سه بار و هر سه بار او را ندیده گفت یا ابن الفاعله
این گفت یعنی ای مادر قحبه کجا بودی راوی گوید پس حضرت دست مبارک برداشت و بر پیشانی مبارک خود گذاشت بعد از آن
فرمود سبحان الله تقذف امه یعنی مادرش را قذف میکنی وقتی میکردی بتحقیق که من می‌پنداشتم که ترا داعی تقوی هست و اکنون
ظاهر شد که نبوده است آنمرد گفت فدای تو گردم مادر او سندی مشرکست یعنی چون از اهل کفرست بر قانون شریعت دین حق نکاح
در میان ایشان واقع نمیشود او را آن گفته باشم چه میشود حضرت فرمودند که آیا نمیدانستی که هر طایفه را نکاحی هست یعنی اهل
هر کیش با آیین خود نکاحی است که زنانشان بآن از زنا و اولادشان از حرام زادگی مبرا میکرده اند و در روایت دیگر راوی گوید دیگر آنمرد را
ندیدم که بآنجناب همراهی کند و همراه رود و قطع نظر از آنچه بر زبان بیان گفته و گم [illegible] مترتب [illegible] که دیر اسرار الهمت زبانی
که بآن شهد شهادت بکام بچشانند و دامان لب [illegible] حق اعتقاد از کلمات مغفرت تسبیح و تهلیل لبریز میکردند حیف که بزهر

کشنده

ضابطه

کشنده، این قسم سخنان باطل و عبث آمیز تلخیها و دشنامهای لاطایل آلوده کرده و بیم آنکه با آزار زبانی اکتفا نموده بجهت
شرعی [illegible] و سیلی سر و روی شان را مجروح و نیلی گردانند و بی مطالع [illegible] بچوب و سنگ ناله و فریاد شان را بر فلک مینا رنگ
رسانند و گاهی متواتر از هر طرف جان فراخ را بر [illegible] روحشان تنگ سازند و زبانی رگ جانشان را نشانه صفت [illegible]
شکرستان [illegible] با خود بجنگ و [illegible] دل سختی را [illegible] این گروه [illegible]
دسته و [illegible] انتظام امر میدانند و نمیدانند که هر فرقی که چنین باشد نهایت مفسده تغافل و تجاهل از جرایم لذات بندگان و
در تادیب و تعذیب ایشان [illegible] خواهد بود کوشش سرکار دلخواه در رونق امر و خواطر پسند نخواهد بود طباخ طعام اندکی بی نمک پخته
سازد و فراش قالی را کج یا سوزنی را بجا انداخت [illegible] مهتر اسطبل [illegible] شربتدار نقل را کوچک [illegible]
آورد [illegible] وکیل خرج جنس را [illegible] پیش خدمت آب را دیر آورده و سرپوش در دست خادم صدا کند سفره چی [illegible]
و بر جدا کنند و امثال این جزئیات که ارباب تکلف آن [illegible] و ناصواب در دستانشان [illegible] خلاف آداب میدانند این
جدا امر چند نه که مردان صاحب دل را از آن خنده می‌آید و در نظر عارفان کامل بازیچه مینماید [illegible] که این بساط بچیده و این
[illegible] از هم پاشیده است نه سفره خواهد بود و نه طعام و نه خواجه خواهد بود و نه غلام برای اینها که عنقریب خواهد برچید چرا این هم
بر خود باید چید و جهت [illegible] که دو روز دیگر دیگران باید سپرد چرا اینقدر بخود باید [illegible] مفسده تهاون در تنبیه و آزار [illegible]
و چاکران اینهاست و اما مفسده سخت گیری و آزار شان اینکه چون از کثرت [illegible] طاقتشان طاق شود و کارشان باستخوان [illegible]
اشک گرمی از دیده بارند با آه سردی از دل برآرند ناگاه غیرت الهی بحمایت برخیزد و بنیاد آن بیرحم قساوت نهاد را [illegible]
آن [illegible] از هم فرو ریزد چه این قوم شکسته را [illegible] فریادرس [illegible] بر حال آن
[illegible] روزگاری که هیچ آزار جان کس [illegible] آه آن مظلومان بیکس [illegible] درگاه الهی [illegible] شکایت خود کشاید
چه جناب سبحانی [illegible] باک خود قسم یاد نموده که نصرت مظلومان کند و [illegible] که باید خود را
از ایشان دریغ دارد و زاری بیچارگان [illegible] در کتاب [illegible] روایت که [illegible]
[illegible] یوم القیمه [illegible] حتی یدخل جهنم الا ان یتوب حاصل معنی آنکه آگاه
باش اگر هر کس که طپانچه زند [illegible] الله تعالی از هم جدا سازد [illegible] او را در روز قیامت محشور شود غل کرده
تا آنکه داخل جهنم شود مگر اینکه توبه کند و هرگاه جزای طپانچه این باشد معلوم شود که جزای زدن و [illegible]
شکستن و امثال اینها چه خواهد بود و از انصاری مرویست که گفت روزی غلامی را میزدم از عقب خود آوازی شنیدم که الله اقدر
علیک منک علیه یعنی قدرت خدای تعالی بر تو بیش از قدرت تست بر او در قفا نظر کردم حضرت رسول الله ص بود گفتم
یا رسول الله او را آزاد کردم فرمود اگر چنین نمیکردی آتش دوزخ ترا میسوخت و گویند شخصی غلام خود را بسبب ارتکاب امری ناصواب
در مقام عتاب داشته همت بر تادیب و تعذیب وی [illegible] گماشته غلام گفت ای مولای من امروز در پیش تو چنان ایستاده ام

کو ترسیدن فردای قیامت در پیش مولی و خداوند خویش امروز تا یاد کنی و از گناه من در گذری تا خداوند عالم در آن روز بر تو رحم کند و رقم عفو بر گناهت
بنیان کشد خواجه از آن گفتار متاثر گشته اشک ریخته و از قید بندگی آزاد کردانید و بخشندی غلامی داشت چون نافرمانی از کردن گلی
ما انتهلک لبیلک چه شبیه و مانای قربجاجات که او نیز چون عصیان مولای و نافرمانی آقای خود میکند و قطع نظر از آنچه برای ری
مرقوم داز تقریر خامه موعظت هر بر معلوم میکردیده از آنکه مردان بسیار زشت و رکیک و موجب ملامت و نکوهش مرد و تربیت
که با گرده لشکر از نسیم حرکت ناپسند هر کس مانند خار و خس از جا در آمده تند بیاد بسیکها نمایند و در میدان امتحان حوصلها
که جولانگاه مردان مرد است چون طفلان نوسوار از عهده عنان داری توسن نفس سرکش تند خو بیرون نیایند خصوصا با غلام و خدمتکار
و هم بر زیر دستان که ذلیل و عاجز اینکس اند و آزار چنین کسان کردن عاجزکشی و بشیره لیانت چنانکه عرب گوید التسلط على
المماليك دناءة خصوصا وقتی که گناه و تقصیری از ایشان نه از روی عمداً و قصداً بلکه از روی بیشعوری باشد یا از روی غفلت باشد
مجملا چه مؤاخذه هر فعل اختیاری منافی عناد حال منافی غفلت مجملا مردمان دیندار و خداوندان تمکین و دنا را لایق و سزاوار
آنست که طبقه مساهلت و مدارا با کافه زیر دستان ما داری که مقصد عظیمی نکرده و سلوک و رسته کرده ای ایشانرا نگرده انکارنده و زلال حلم
خود را بکدورات درشتی احوال و افعال ایشان گل آلوده و گرد رفتخه بخورده گری دست از طلبی لبس بزرگ که عبادت از فضیلت
ولوازم عفوات منازعه تحقیقی از حضرت اقدس نبوی صلعم پرسید که هر روز چند نوبت از بندگان عفو کنیم جواب نداد بار دیگر پرسید باز جواب
نفرمودند بار سیم که سؤال کرد فرمودند هر روز هفتاد بار عفو کنید و از جمله حکایاتی که تاملی در آن نماید از راه رسم خواجگی و سر منزل عفو حتی آن
ادی وا رسند مؤاخذه آن حیاتی و سیدالساجدین مینماید حکایتیست که در امالی شیخ صدوق رحمه الله مذکور و حاصل مضمون آن اینست
که کنیزی آب بر دست مبارک سجاد علیه السلام میریخت ناگاه ابریق از دستش افتاد و بر روی مبارک آنحضرت خورد و آمده شکست آنجناب سر بالا کرده
بر روی او نظر کرد کنیزک گفت الله تعالی میفرماید که والکاظمین الغیظ حضرت فرمودند که فرو خوردم خشم خود را فرو خوردم کنیز باز بعد از آن
تلاوت کرد والعافین عن الناس فرمودند که خدا از تو عفو کند یعنی از تو عفو کردم کنیز تتمه آیه را نیز خواند که والله یحب المحسنین
فرمودند که برو که آزادی و فراید اخبار و آثار و جواهر حکایات و روایات که زینت و دلکشی این مطلب توانند بود در صحایف کتب
اسلاف بسیار است و بعضی از آن در مجلس آینده ان شاء الله تعالی بر طبق اظهار چیده و در رشته گفتار کشیده خواهد شد و اما خاتمه
سخن طراز مدعا پرداز سالک طریقه ایجاز گردیده پیش از این در اختتام الساد خوده طبقه چهارم صاحبان دواب و چارپایان که حضرت
کریم علی الاطلاق اختیار آنها بدست بنی آدم داده و بار فرمانبرداری و تحمل اثقال ایشان بر آنها نهاده است مخفی نماند که از اعاظم
آلاء آگهی و جسایم نعم ناشناسی بر بندگان خلقت اصناف چارپایانست که بهرکت بعضی از آنها ضروریات معاش خود را سرانجام
و بسواری بعضی از رنج پیادگی میرهند و بچهار ستون قایم بعضی قصر حیات خود را بر پا میدارند و با آب عرق ریزی بعضی بذر آمال
و امانی در مزرع زندگانی میکارند و بپشم آن یک عیان خود را از نفخت سرما و گرما میپوشند و بشیر آن یک نهر تلخی جرع را از عروق تشنگی
بر میآورند و بچهار رجه در است و با آن زورق وجود کشتی یاعرق لجه هلاک میگردانند کشتی لبثت این متاع جان را از بحار خونخوار

بیابها

بیا بها باب حل معمورهم سانند مسافران طریق طلب معاش را حجت ابتیاع متاع فراخی کشتری با بالیت رحمان دیار مسافت را
و در صحرای مافی قطع مسافت برای آسایش بدن در مرحلی چارپا بحضرت عزت و منعم بی منت تعالی شانه چندین جا در کلام مجید
خود بندگان را متذکر این نعمت عظیم نموده و از آن جمله در سوره مبارکه نحل فرموده است که والانعام خلقها لکم فیها دفء
ومنافع ومنها تأكلون ولكم فيها جمال حين تريحون وحين تسرحون وتحمل اثقالكم الى بلد لم تكونوا بالغيه
الا بشق الانفس ان ربكم لرؤف رحيم والخيل والبغال والحمير لتركبوها وزينة ويخلق ما لا تعلمون حاصل
مضمون آنکه الله تبارک و تعالی چارپایان را آفریده برای شما و بعضی گویند لکم متعلق است بمابعد یعنی شما راست در آن
چارپایان پوشش گرم کننده مراد جامهاست که از پشم ایشان بعمل می آید و شما راست در آن منفعتها یعنی شاخ و شیر و سواری
و کرایه و غیر آنها که بجوز به یعنی گوشت و شیر و ماست و روغن و کشک و امثال آنها و شما را در آنها زینتی و آرایشی است وقتی که
بر میگردانید آنها را از چراگاه بارامگاه یعنی آخر روز بر میدارند بارهای گران شما را یعنی اجناس امتعه بار بنهای شما تا
بشهری که نمیتوانستید شما رسانیده بآن بی بار برداری با بدون سواری آنها مگر بمشقت و تعب رسی که خداوند شما هر آینه مهربان است
و بخشاینده است که این نعمتها بشما ارزانی داشته و شما را در بخیع و در ماندگی و بیچارگی نگذاشته و آفریده اسبان و استران و خران
تا سوار شوید بآنها و زینت شما باشند و خلق میکند چیزی را که شما نمیدانید مراد سایر جوانانند یا نعیم جنت یا غیر از علی الاختلاف
الاقوال و صاحب لباب گفته که سکوت در آنچه خدای تعالی لا تعلمون فرموده است اولاست مجملا خلقت بهایم و دواب از نعمتهای
بزرگ حضرت خداوند منعمست و قدر آن دانستن و شکر اخلاص بجا آوردن و مراعات حقوق آنها لیستن بر همگنان متحتم و حقوق
آنها در حدیثی که شیخ صدوق رحمه الله در امالی خود از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده مفصل و مبین است و خلاصه مضمون
آن حدیث اینست که دابه را بر صاحبش هفت حقست یکی آنکه زیاده از قدر طاقت و توانائیش بار نکنند دوم آنکه پشت او را مجلس
و جای صحبت نسازد یعنی در جائی که طول کشیده و درنگ شده باشد بعبث و پشت او سواره ننشیند و صحبت و گفتگو مشغول
نگردد سیم چون فرود آید ابتدا بعلف و تهیه علیق او نماید چهارم آنکه روی او را داغ نکنند پنجم آنکه بر روی او نزنند چه آن خدا برا تسبیح
میکند ششم آنکه چون بآبی رسد آب را بروی عرض نماید هفتم آنکه آنرا از جهت رمیدن نزنند و از جهت لغزیدن نزنند یعنی اگر خطا
زیرا که او می بیند چیزی که شما نمی بینید و در حدیث دیگر که هم در این مطلب در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت مقدس نبوی علیه السلام
مرویست که فقره چهارم و هفتم مذکور نیست اما فقره دیگر مذکور است که لا یکلفها من المشی الا ما یطیق حاصل معنی آنکه تکلیف
و زجر ننماید چارپا را در کیفیت رفتار یا در کمیت آن بیش از آنچه تاب آن داشته باشد ممکنست که مراد آنحضرت
و دشتی یا هر دو باشد و در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از سید عالمیان صلعم منقولست که لا تتوركوا على الدواب ولا
تتخذوا ظهورها مجالس مخلص این معنی آنکه بر پشت مرکبان بر یک سر پا منشینید و پشت آنها را مجالس خود مکنید چنانکه
مذکور شد و نیز در آن کتاب مذکور است که مردی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسید که متی اضرب دابتی تحت یعنی چه وقت چارپا را

ضابطه

ما گر نزنم چاروای خود را در وقت سواری فرموده‌اند که اذا لم تمش تحتک بکتبها الی مردها یعنی وقتی که کاهلی کند و تند نکند
بطریقی که در زیر ران تو که برود لیوی آخر خود و از شهسوار مشارق مغارب حضرت علی بن ابی طالب ع روایت نموده لا تضربوا
الوجوه و لا تلعنوه فان الله تعالی لعن لاعنها یعنی مزنید بروی چارپایان و لعن مکنید بر آنها که خدای تعالی لعن کرده بر لعنت
کننده آنها و نیز آورده‌اند که قبلهٔ ارباب یقین امام زین العابدین ع چهل حج با یک ناقه گذارده بود و یک تازیانه بر آن نزده بود
و هم از جناب اشرف نبوی ص نقل نموده که ناقه دید که زانوی آنرا بسته بودند و بر آن بود حمل‌اش یعنی حمال از پشت آن بر نگشوده بودند
که آسایش یابد آنحضرت فرمودند که این صاحبها فلیعد وغدا الخصومة حاصل معنی آنکه کجاست صاحب این ناقه بگوئید او را
که آماده باشد که فردای قیامت با او خصمی خواهد کرد که چرا بر من ظلم کردی و نیز در خبر است که آنحضرت میگذشت شتری را بسته دید
بی علف چون مراجعت نمود همچنان دید فرمود که وای بر صاحب این که روز قیامت با او خصومت خواهد نمود مجملا هر که بجزای
و مکافات اعمال اطمینان داشته باشد باید که از بازخواست روز جزا اندیشه دیاکان ذوی مخلوقات ترحم و تعطف پیشه نموده
از ظلم و آزاری که بهر جانداری سواری چرائی که بنا ذی و آزار رسان باشد احتراز نماید الا اینکه منظور منفعتی و از غایت شرع
محض باشد دامان پاک را از آلودگی خون هیچ حیوانی نیالاید در اخبار رسیده اخبار هم مذکور است چیزی که حاصل معنی
آن اینست که هر کس بعبث گنجشکی را بکشد روز قیامت فریاد کنان نزد عرش آید و گوید خداوندا ازین پرس که این کشنده من که چرا
مرا بی منفعتی بقتل رسانید خداوند عقل و هوش سامع اگر تأمل در این اخبار و روایات آثار نماید و استنباط این معنی تواند
کرد که هرگاه ظلم بر طیور و دواب که خدمه و کارکنان جناب انسان در جهان خانهٔ هستی طفیلان ایشانند چنین مؤاخذه بازخواست
باشد ظلم بر ایشان که بنوازش و تکریم و لقد کرمنا بنی آدم مکرم و خلعت بهترازوی و لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم مطرز است خصوصا اهل ایمان بحکم حدیث نبوی ص نزد خدای عز و جل بیشتر از ملک مقرب اعظم از آنکه چگونه خواهد
بود و حضرت بیگانه چهسا و مطلع احوال هر پادشاه و گدا دامان ایمان کافه مومنان را از آلودگی اخلاق ذمیمه خصوصا صفت
خبیث ظلم و مظلمه ساحت روزگار را از ظلمت ظلم بنور آفتاب عالمتاب و عدل خسروان کامیاب منور کرداناد بالنبی و آله الاطهار
الامجاد **مجلس چهاردهم** در مذمت تندخوئی و تلخ گوئی که آن نیز از آثار متعلقات دنیای دنی و دون ابتر
و از فروع آن شجرهٔ شقاوت اصل خسارت ثمر است جویندگان آرایش فضائل و شویندگان آلایش
رذائل و هنروران کارخانهٔ خودسازی و صیقل گران آینهٔ دل پردازی مهذبان صحایف عیوب و مذهبان صحایف قلوب
پاکسازندگان بادبرساختگان دل باختگان از هم پرداختگان سرگشتگان آرمیدگان از خود گذشتگان بهم رسیده نقشبندان
کارگاه ساختگی وارستگان بارگاه افتادگی مربع نشینان مسند دامان عزلت گزینان خلوت گریبان سیاحان دیار فکر و صیاحان
بحار تفکر صورت انجمن آرای آیینهٔ حقایق فا مکرمت بر دیده دقایق بین بصیرت دیده کل این تحقیق از کلک چمن تیغ احوال دلاور
درست تحلی جیده اند که اصل صفت خشم و غضب که عبارت از تغییر تأثر نفس است از دیدن یا شنیدن قول یا فعل که ناملایم طبع باشد

امری

در مذمت تندخوئی

امری بی اختیار روا از مذمت و ملامت عقلا بر کنار است و مذمت آن باعتبار آن آثاریست که بر آن مترتب میگردد چون ضرب و شتم و امثال
آنها و آن مردود گردیست یکی آنکه از راه حمیت و بیداری و غیرت و پرهیزکاری و نفس الامر مترتب شود چون شدتی که شیعه وحشی
بر سر مذهب صالح با فاسقی بجهت فسق و مرد ادیب با بی ادبی بجهت بی ادبی برای ارتکاب ناشایسته و شدت و برآشفتگی که از انبیا و
اوصیا صادر گشته از این قبیلست چون شدتی حضرت کلیم الله با حضرت هارون و موسی سر و محاسن او را گرفتن در وقتی
که از طور مراجعت فرمود قوم را گوساله پرست دید چنانکه جناب سبحانی بکلام در سورهٔ شریفهٔ اعراف از آن خبر داده است
که و لما رجع موسی الی قومه غضبان اسفا قال بئسما خلفتمونی من بعدی اعجلتم امر ربکم و القی الالواح و اخذ
برأس اخیه یجره الیه الی آخر الآیه و تفصیل آن حکایت و بیان آن تفاسیر مبسوط و قصص انبیا مذکور است و کاروان نظم
کلام سالک طریق ایراد آن و راه نشیمن ارشاد راه مقصد اصلی در پی انداخت لهذا خامه عنان رقم از آن صوب پیچیده
بذکر آن نپرداخت دوم آنکه از راه نفسانیت و غرور طبع باشد و اگر شدتها و پرخاشهای خلق روزگار از این قبیل است چه اگر
اندک و انسانی چیز خود را بجای خود داند هر یک بقدر حال در میزان اعتبار برای خود بهار و مقداری قرار داده و بنای دلخوشی خود را
بر اعتباری نهاده و اینست کل حزب بما لدیهم فرحون **نظم** بقطرهٔ ابر انگشتر گردان دارد / مور در خانهٔ خود حکم سلیمان
دارد / و چون اگر کسی نسبت بخود کردار یا گفتاری که ملایم طبع وی نباشد بیند و بشنود بگمان آنکه پاس مرتبهٔ او نداشته و بر او
وجودی نگذاشته است آزرده و دلتنگ و لبریز پرخاش و جنگ میگردد و در هر وقتی که باد غرور و خودبینی شدتر باشد آتش
تندی و آشفتگی شعله ورتر گردد و مراد از خشم و تندخوئی که در عنوان این مجلس مذکور شد و جای پاک نهاد صلاح اندیشی را
شغل و ازاله و دفع آن از دامان طبیعت هر کس در پی است این قسم است و چون بیان مذمت این صفت و تفصیل صفت
حلم که در مقابل آنست و ذکر مقاصد این فرا چه هر یک دالی برابر او فصلی است **فصل** در مذمت تندخوئی و جنگجوئی و تلخ گوئی
و ترشروئی و امثال آن مخفی نماند که این صفت زشت و خو صلهای شک مانند آتش است در سنگ که با آتش زنه وسواس
شیطانی و افروزنه هوای و جس نفسانی بباد غرور نخوت در کانون طبیعت افروخته میگردد و شرار آثار آن بدو نیک و دور و نزدیک
میرسد و مؤید اینکلامست حدیث شریف امام همام حضرت ابی جعفر ع در کافی که ان هذا الغضب جمرة من الشیطان توقد
فی قلب ابن آدم و ان احدکم اذا غضب احمرت عیناه و انتفخت اوداجه و دخل الشیطان فیه فاذا خاف احدکم
ذلک من نفسه فلیلزم الارض فان رجز الشیطان لیذهب عنه ذلک خلاصه مضمون آنکه این صفت غضب اخگریست
از شیطان که در دل فرزند آدم افروخته میگردد و لهذا او را آنوقت چشمها سرخ و رگهای گردن فربه و برباد میگردد و شیطان بجانب
او برمیرود پس چون احدی از شما این حالت برسد که بیم آن باشد که فسادی صادر گردد باید که بر زمین نشیند که وقتی که چنین کند
رجس شیطان و شرارت او از وی زایل گردد و مندفع میشود و نیز در آن کتاب در باب غضب از حضرت امام ع منقولست
که الغضب یفسد الایمان کما یفسد الخل العسل یعنی خشم فاسد و تباه میسازد ایمان را همچنانکه فاسد میسازد سرکه

شبیه بی عقل را دهم و در آن باب از مصلح حالهای بنا، حضرت ابی عبد الله ع ما نورست که الغضب مفتاح کل شیء یعنی خشم کلید
هر شری و گشاینده در هر فتنه ایست و در همان باب از جناب نبوی حدیثی وارد شده که حاصل آن اینست که مردی از بادیه نشینان
بدوی بخدمت حضرت پیغمبر ص آمده گفت که انی اسکن البادیة فعلمنی جوامع الکلام مراد اینکه چون من از اهل بادیه ام و دوست
آرزو یم جامع اوساک سعادت ملازمت شما کم میسر شود توقع دارم که کلمه چند که جامع فواید و متضمن مواعظ و نصایح باشد بمن آموزی
پس آن معلم آداب شرایع و مربی اطفال طبایع فرموده که امرک الا تغضب امر میکنم ترا که غضب نکنی یعنی در وقت خشم خود را
نگاهداری و مقتضای آنرا بعمل نیاوری پس اعرابی همین سؤال را سه مرتبه اعاده کرده یعنی او تکرار میشود و آنحضرت همین جواب
میفرمود تا آنکه اعرابی بخود گفت که بعد از این دیگر سؤال نمیکنم امر کرده مرا رسول خدا بهر بخیر و خوب خود و بمرتبه سالی از عیبک دنیایی
نمای سیاق این جواب و سؤال چنین مشاهده میشاید که در وقت غلبه غضب و خود داری و بردباری و مراعی آن قواعد دینداری و بسیار کلان
اصل اصیل و ضابطه بس عظیم و جلیل است که بسی مصالح فواید متفرع و بسیاری از شرور و مفاسد جهان مندفع میگردد و نیز امام همام
یعنی حضرت ابو عبد الله ع فرموده که پدرم میگفت که ای شیء اشد من الغضب ان الرجل یغضب فیقتل النفس التی حرم الله
و یقذف المحصنة یعنی آنکه چه چیز بدترست از غضب که آدمی بسبب آن مرتکب خون ناحق میشود و زنان صاحب عصمت نیکو
سیرت را فحش گفتن مادر بخطا و زن جلب امثال اینها و نا معقولات بر زبان میراند و هم در کتاب کافی در باب خرق از سید اولاد
آدم و ادب آموز عالم ص منقولست که لو کان الخرق خلقا یری ما کان شیء من خلق الله اقبح منه یعنی اگر تندخوئی مصور
بودی و در نظر نمودی هیچ جز از مخلوقات از آن قبیح تر و زشت تر نمودی و هم در آن کتاب در باب سوء خلق از صاحب دین قویم
مخاطب بخطاب انک لعلی خلق عظیم اعنی حضرت مقدس نبوی ص مرویست که ابی الله عز و جل لصاحب الخلق السوء بالتوبة
حاصل مضمون اینکه مردم خو زشت را توفیق توبه یعنی استادگی و ثبات در آن نمیباید گفتند چون یا رسول الله فرمود که اذا تاب من ذنب
وقع فی ذنب اعظم منه یعنی برای اینکه چون از گناهی توبه میکند بسبب خوی بد در گناهی از آن عظیم تری افتد و قطع نظر از
و آثاری که از خلاصه معانی آنها بجز تقریر قلم مرغلت سر بر کفت و شقایق حقایق و ریاحین مضامین بعرق ریزی باغبان خامه
در جویبار این سطور شکفته گردید بر عاقلان ظاهرست که صفت ذمیم بحسب دنیا و عقبی باعث بسی مفاسد عظیم است سهل ترین
اینکه مردم خو بدیشه خود نیز در آزار و از زندگی خود بیزار میباشند خاطر حزینش از خار خار درشتی با این و آن همیشه رنجه است و دل
ناصبورش از منجنیق هر خوده چیدن در امور بر بسته در شکنجه سرای با طپش از آتش سوزان شدی خو همیشه برده داست و آب
حیات عیش خالی از کدورات مجالس لاینقطع کل آورده حسن حسی بار عداوت بارهم نفسی بردل نهاده واز حرکت هرکسی خار خار
انتقامش مانند گیک در بیراهن جان افتاده بشرر صفت از آتش غضب و خشم روز و شب در تب و تاب است و پلنگ آسا از لا
نشینی هر کسی با خوی تند همیشه در جنگ و عتاب هر لحظه از سبک مغزی با کسی سرگران میباشد و هر ساعت از رنگ کردن با دیگری
دست و گریبان شاهد این کلام وافی شافی از ثواب خلاف ساقی حدیث شریف حضرت ابی عبد الله علیه السلام است در کافی

کمن

کمن شاء خلقه عذب نفسه غلامه معنی آنکه صاحب خوی زشت در عذاب آثار رنج معاصر این و آن گرفتار میباشد
زخوی شد جهان شد خوی بجان آید که هر سنگی خود سیل در فغان آید و ایضا گر شد خوبان شد خو بار ایشان خبر کوررت
حاصل نیست در کف خاک از تندی خود بار با مقدمه دویم مرتکب فحش و دشنام کردن و پرده حرمت هر کس بدست
و زبان بیباکی دریدن صاحب این صفت خبیثه را در ارتکاب ناچار رفتن مسلک صفت شد خود را از مردار خواری امثال
این گفتگو که خوددارى بعنایت ستارست و قباحت آنکه خود در شرع و عرف نه در مرتبه ایست که مردم هر هشیار و بیدار
ارتکاب آنرا با خود هموار توانند نمود صاحب غیرتان پاکیزه روزگار بننگ انصاف تن در داده دامان پاک ایمان را بلوث
قباحت آن توانند آلوده عیب نباشد که با لحان نامردی و بیشی در پاس حدود شریعت حکم از ناسرد و مخنث گویند و با وجود
پاکیزگی دیانت هنادی بدست و زبان هر دم بلوث گناه دیگران شرمنید بلکه نا سزا بهر واقع ما در بخطا خطائی نا حق واقعی
جنبی بر زبان آید و از گناه رحیم شنیع حرامزاده و ولد الزنا نقط سخن شیمه قوت ناطقه بجرای زلد غایه مانم از ابنقوم بخحش
والحراش سرنا با جنگ و هر خواش از اخبار و آثار گران زهره شکاف عصمت و عفاف که در مذمت این صفت در ورود یافته بر تو
دلالت بر ساحت اجد عا نافته است جگر این هر غافل و حضور معانی صدق مبانی آنها جرا اینقدر کند و راجلند ذکر شنیده با شند
که حضرت امام همام ابی عبد الله ع در کافی در حق این گروه چنانی فرموده است که من علامات الشیطان الذی لا یشک فیه
ان یکون فحاشا لا یبالی ما قال و ما قیل فیه حاصل معنی اینکه از جمله نشانهائی که از آنهائی که میتوان دانست که شیطان را در
که جز و ماده کسی کرده است و نطفه وی از آن لسبه شده شریک بوده است و هدا آن نکی صفت اینست که فحش بسیار گوید و از دشنام
دادن و شنیدن پروا نداشته باشد و نیز در الکتاب ابسبه عالم و فخر سید بنی آدم ص منقولست که ان الله حرم الجنة علی
کل فحاش بذی قلیل الحیاء لا یبالی ما قال و ما قیل فیه فانک ان فتشته لم تجد الا لغیة او شرک الشیطان
حاصل معنی آنکه بهشتی که خدای تعالی حرام کرده است بهشت را بر هر فحش گوی کم آبروئی که باک نداشته باشد از آنچه گوید و از آنچه
برای او گویند یعنی از فحش و دشنام چه اگر تفتیش حال او نمائی میدانی که از دو حال بیرون نیست یا ولد الزناست یا شریک شیطان
بهم رسیده چنانکه در حدیث سابق گذارش یافت یا رسول الله و فی الناس شرک الشیطان یعنی میشاید بود که شیطان در آدمی شریک
باشد یک باشد آنسرور فرموده که آیا قراءت نمیکنی قول خدای عز و جل را که و شارکهم فی الاموال و الاولاد و این فقره در
مبارکه بنی اسرائیلست و خطاب با ابلیس است یعنی شراکت کن ای ابلیس با متابعان خود از ذریت آدم در مالها و فرزندان ایشان
و بعد از ذکر حدیث مذکور آورده اند که مردی از فقیهی پرسید که آیا در آدمیان و مردمان چنین کسی میباشد که بر حالش نشسته باشد از آنچه
برای او گویند گفت کسی که متعرض و مرتکب دشنام مردمان شود و داد میداند که ایشان نیز در مقابل دشنام خواهند داد پس او
که باک ندارد از آنچه گوید و از آنچه برای او گویند و نیز در کافی ماثورست که من فحش علی اخیه المسلم نزع الله منه برکة رزقه
و وکله الی نفسه و افسد علیه معیشته حاصل معنی آنکه هر کس برادر مسلمان خود فحش گوید الله تعالی برکت از روزی او بگیرد

صفت خبیثه تندی

و دست شفقت از سر کار او بر داشته او را بخود وا میگذارد و امر معیشت او را بر او خاسد و تباه میگرداند و هم در آن کتاب که خود
پرواز گلگشت چمن همیشه بهار اخبار و آثار بر بسته چراغ درک ابر خامه سرمایه گوهرفشانی از بحر کلمات بابرکات آنست از حضرت
ابی عبد الله منقولست حدیثی که ملخص معنی آن اینست که در بنی اسرائیل مردی بود از درگاه الهی مسألت نمود که او را پسری روزی کند
سه سال این دعا کرد و نهال دعای او میوه اجابت نیاورد گفت یارب من از تو دورم که دعای مرا نمیشنوی یا بمن نزدیکی و اجابت نمی
نمیکنی پس در عالم خواب شخصی بوی گفت که تو دعا میکنی و میخوانی خدای تعالی را سه سال با زبان فحش گویی و دل پر کبر خالی
از تقوی و نیت خود را نیکو گردان بعد از آن پس خود را از صفت فحش گویی پرداز و دل خود را متقی و پرهیزکار ساز و نیت خود را
نیکو گردان پس آن مرد بان نصایح عمل کرد بعد از آن دعا نمود الله تعالی پسری بوی کرامت نمود و نیز از سرور اخیار روایت نموده
که ان من شر عباد الله من تکره مجالسته لفحشه یعنی از بدترین بندگان خدا کسی است که هم نشینی او مکروه طبعها باشد بجهت
فحش گویی و بدزبانی او و در کافی از سماعه منقولست حدیثی که محصل معنی مضمون آن اینست که بخدمت حضرت ابی عبد الله
رفتم آنحضرت ابتدا نموده فرمودند که یا سماعه چیست اینکه میان تو و جمالان تو بود یعنی از جنگ و پرخاش حذر کن و اینکه فحاش
باشی و فریاد زنی و لعن کنی گفتم والله که این واقع شده بجهتی که او بر من ستم کرده یحتمل مراد سماعه این بوده که در آن نزاع جمال
حق با من بود و او بر من ظلم میکرد آنجناب فرمودند که اگر او بر تو ظلم کرد تو در ظلم بر او زیادتی کردی یعنی بفحش و دشنام بجهتی که این از اطوار
و اطوار من نیست و احدی از شیعیان خود را تجویز نمیکنم که ارتکاب آن نمایند استغفار کن از الله تعالی و دیگر مرتکب چنین عمل مشو گفتم
استغفار میکنم از الله تعالی و دیگر آن کار نمیکنم و خطاب عتاب آنجناب به یکی از اصحاب که غلام خود را گفت یا ابن الفاعله یعنی ای
فجره گفت و از سبب این فحش از شرف ملازمت جدا شد چنانکه در اواخر مجلس سابق منصلا رقم کلک بیان کردید اهل شعور را
در این مطلب کافی است بسند شریف تامل در احوال آن مرد بی مهلک از انواع رسوم و سنت [illegible] و دیگر از جمله قبایحی که بر صفت خبیثه تندی
و بدخویی مترتب میگردد ارتکاب جرحت که در اخبار و آثار صادقین را در آن باب وارد و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که ان
رجلا ضرب رجلا سوطا لضربه الله تعالی سوطا من النار یعنی اگر مردی تازیانه بر مردی زند هر آینه الله تعالی تازیانه بر او زند از آتش
و هم در آن کتاب [illegible] و هم [illegible] چنانکه سابقا گذارش یافت منقولست که الا و من لطم خد مسلم او وجهه
بدد الله عظامه یوم القیمة و حشره مغلولا حتی یدخل جهنم الا ان یتوب [illegible] معنی اینکه هر کس طپانچه زند بر گونه روی مسلمانی
از هم جدا سازد خدای تعالی استخوانهای او را در روز قیامت و محشور کرده تا اینکه داخل جهنم گردد مگر اینکه توبه نماید و در مذمت این عمل
باینده همان حدیث نبوی مشهور است و در اکثر کتب معتبره و غیر آن مذکور است که المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه یعنی مسلمان
کسی است که مسلمانان از دست و زبان او سلامت باشند پس بحکم این خبر صدق اثر زشت خویانی که بدست یا زبان اذیت ایشان بمسلمانان
رسد در حیز تحقیق با مسلمانان هم سنگ و از آئین کیش مسلمانی خارج آهنگ خواهد بود و دیگر از جمله مفاسد عظیمه که آن نیز بر صفت خبیثه
مرتب میگردد که بخشم بازدن اطفاء حرارت غضبی گشته بضرب چوب یا کارد یا خنجر یا امثال آن مسلمانی را از لباس حیات عریان و خاک

دین وایمان

صفت تندخویی

دین و ایمان خود را ویران نسازند و بر بخشش خون بی گناهی که از اعظم محرمات الهی است خود را مورد عقوبت دنیوی و اخروی نسازند
چنانکه از بیباکان قساوت نهاد و بد طبعان سیرت نمرود شداد مشاهده میگردد و این خود گناهی است که صاحبان دین و ایمان کاملان
و عاملان نفس اماره متمایل را از تصور ارتکاب آن جگر و دل تقوی پر درد و خونین بحر اضطراب میگردد و چرا چنین نباشد که حضرت
یگانه صمد و مجاری احوال هر یک و بدیع جل و جلاله در سوره شریفه مائده فرموده است که من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض
فکانما قتل الناس جمیعا حاصل معنی اینکه هر کس بکشد کسی را نه برای قصاص و نه برای فسادی که بجهت آن مستوجب قتل شده
چنانست که همه مردمان را کشته باشد و در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از حضرت امام همام ابی عبد الله منقولست که در بیان
آیه مذکوره این مضمون فرموده اند که وادیست در جهنم که اگر کسی همه مردمان را کشته باشد و اگر یک کس را کشته باشد مرو در آن وادی
خواهد بود و صیغی که ارتکاب [illegible] حیات بخش اثرات ملوک [illegible] جناب ختمی [illegible] چنانکه سابقا نیز مذکور شده فرموده
که من قتل عصفورا عبثا جاء یوم القیمة و له صراخ عند العرش یقول یا رب سل هذا فیم قتلنی من غیر منفعة
خلاصه معنی اینکه هر کس گنجشکی را عبث بکشد روز قیامت فریاد کنان نزد عرش آید و گوید خداوندا بپرس از قاتل من که چرا مرا
کشته بر ظاهر است که هرگاه قتل گنجشک بی بازخواست نباشد خون مسلمانان و مومنان که نزد خدای تعالی چون ملک مقرب بلکه عزیزتر
چگونه پامال کرده و هم از آن سرور در کتاب من لا یحضره الفقیه منقولست که اول ما یحکم الله عز و جل فی یوم القیمة الدماء الی
آخر الحدیث حاصل معنی اینکه اول چیزی که خدای تعالی در آن حکم مینماید و دیوان آن را مشخص و منقطع میگرداند در روز قیامت خونهائیست
که در دنیا واقع شده باشد و نیز در آن کتاب از حضرت ابی عبد الله مأثور است که در حق مردی که ارتکاب قتل مومن مینماید فرموده
که یقال له مت ای میتة ان شئت یهودیا و ان شئت نصرانیا و ان شئت مجوسیا ملخص معنی اینکه [illegible] یعنی
از جانب الهی که میخواهی یهود بمیر و میخواهی ترسا بمیر و میخواهی گبر بمیر در آن عالم داخل یکی از آن سه گروه محشور بایشان خواهد بود
و در جامع الاخبار از حضرت سید اخیار مرویست که لقتل المومن اعظم عند الله تعالی من زوال الدنیا ملخص معنی اینکه
کشتن مومن عظیم تر است نزد خدای تعالی از بر طرف شدن دنیا یعنی کسی که رقم حیات مومن را که نگاشته قلم حکمت [illegible] هستی
حک کند و بنیان زندگانی [illegible] معمار قدرت [illegible] ستم کند چنانست که تمام دنیا را خراب کرده باشد و نیز در آن کتاب از آن
جناب ماثور است که ما عجت الارض الی ربها کعجیجها من دم حرام یسفک علیها حاصل مضمون اینکه فریاد نکرده است زمین [illegible]
[illegible] که میکند از خون هرای که بر روی او ریخته شود و هم از آن سرور در آن کتاب منقولست که لو ان
اهل السموات و اهل الارضین السبع اشترکوا فی دم مومن لاکبهم الله عز و جل جمیعا فی النار یعنی اگر ساکنان هفت آسمان
و هفت زمین با هم شریک شوند در خون مومنی هر آینه اندازد خدای عز و جل همه ایشان را در آتش [illegible]
[illegible] اینکه ارتکاب قتل چه مقدار عظیم است چنین پس که در شریعت مقدسه مطهره [illegible] از امور جایز بلکه واجب و دیگر
در قتل که اکثر ظالمی [illegible] ارتکاب آن مجبور [illegible] که از امتناع آن ضرر مالی و جانی با وی رسد [illegible]

در جنب عذاب اخروی سهل دانسته جز دست رد بر قول فرمان آن پیمبر و نیفشانده بر تخم خرمن آن مکنا خود را بشتر غضب آلهی
بسیاست پادشاهی گرفتار نکرد انه الحاصل از ارتکاب قتل از روی عدا گناهیست که با ایمان بخدا و فرستادگان و اعتقاد معاد جمع
اعمال حبا بشکل جمع میکرده و صفت خبیثه غضب و شدت خوئی صفتیست که منشاء چنین گناه عظیم میتواند شد نعوذ بالله من شرور
انفسنا و سیئات اعمالنا و دیگر از عظایم ذنوب و آثام که این صفت شناعت آغاز هلاک انجام ناشی میگردد ترک صله رحم است
که آتش خرمن فرو نشاند و مقراض رشته عمر و روزی کالبی خانمانهای ارجمند بنای این صفت ناپسند ویرانست و لباس فقر
تنگ سای و رود لشهای عظیم بسیلاب گذشت این عمل عاقبت و نیم با خاک یکسان چه نخلهای برومند زندگانی که از تیشه قطع صله رحم
در جویبار روزگار از پای در انداخته است و چه میوهای برخورداری و کامرانی که دست نخستین با اقارب خشک بر درخت عمر
ناخبر ساخته در کتاب شریف کافی از جناب اقدس امیر المومنین علی ع منقولست که در یکی از خطب [illegible] نشار هدایت آثار
خود فرمود که اعوذ بالله من الذنوب التی تعجل الفناء پناه می برم بخدای تعالی از گناهانی که زود فانی میسازد پس
عبدالله بن کراء برخواست و گفت یا امیر المومنین آیا میباشند گناهانی که تعجیل در فنا کنند آنحضرت فرمودند آری و یلک
قطیعة الرحم ان اهل بیت لیجتمعون و یتواسون و هم فجرة فیرزقهم الله وان اهل بیت لیتفرقون و یقطع بعضهم
بعضا فیحرمهم الله و هم اتقیاء خلاصه مضمون آنکه قطع رحم چنین است که اهل خانه ای باهم اجتماع و مواسات میکنند با آنکه
فاسق و فاجرند خدای تعالی ببرکت آن اجتماع و مواصلت ایشان را رزق میدهد و اهل خانه ای که از هم جدائی و کناره میکنند خدای
تعالی ایشانرا بواسطه آن جدائی و قطع رحم محروم میکرداند با آنکه متقی و صالحند و هم در آن کتاب شریف از حضرت ابی عبدالله ع
مرویست که فرمودند اتقوا الحالقة فانها تمیت الرجال پرهیز کنید و اجتناب نمائید از حالقه که آن میرانند مردان را یعنی عمر ایشانرا کم میکند
راوی گوید گفتم حالقه چیست فرمودند قطع الرحم یعنی قطع رحم کردن و قطع خویشی و قرابت بجا نیاوردن حالقه یعنی تراشنده است
و از حضرت از قطع رحم بتعبیر بالفظ حالقه بجهت این فرمودند که میتراشد دین یا عمر را چنانکه زایل میکند استره مو را و هم در آن کتاب
یکی از فرقه ناجیه شیعه حدیثی روایت نموده که حاصل معنی آن اینست که بخدمت امام همام ابی عبدالله ع عرض داشتم که برادران و عم زادگان
من خانه را برای من تنگ کرده اند و مرا از آن بیک یورت جا ساخته اند و اگر باایشان گفتگو کنم آنچه در تصرف ایشانست میگیرم
و غیر گمانه برای من نگذاشته اند یعنی از روی حق و حساب ایشان انتزاع مینمایم فرمود آنحضرت فرمودند صبر کن بدرستیکه حق تعالی
ترا فرجی خواهد داد راوی گوید پس از خدمت آنحضرت مراجعت کردم در سنه احد و ثلثین یعنی [illegible] وبائی واقع شد
بردند و یک کس از ایشان نماند بعد از آن بخدمت آنحضرت رفتم و احوال ایشانرا از من پرسید گفتم بخدا قسم که همه ایشان مردند و یکی نماند
فرمودند هم بما صنعوا بک و بعقوقهم ایاک و قطع رحمهم بتروا حاصل معنی اینکه بتحقیق آنچه با تو کردند و بر تو عاق شدند و قطع
رحم نمودند چنین بر طرف و مستاصل گردیدند و هم در کافی از حضرت امام همام حضرت ابی عبدالله ع مرویست که حاصل مضمون آن اینست
که نمیدانم که چیزی که عمر را زیاد کند مگر صله رحم حتی اینکه میباشد عمر کسی سه سال یعنی از عمرش باقی مانده باشد و چون صله رحم کند خدای تعالی

سی سال

صفت خشم

سی سال دیگر بر آن افزاید که مجموع سی و سه سال باشد و گاه باشد که عمر کسی سی و سه سال باشد و قطع رحم نماید خدای تعالی
سی سال آنرا کم میکند و سه سال میشود و غیر اینها از اخبار و احادیثی که از اهل بیت اخبار در این مطلب وارد و یافته در اصناف کتب معتبره
اسلاف بیش از آنست که در اطباق این اوراق گنجد و لهذا بذکر همین چند حدیث اکتفا نموده و دیگر آنکه چون بدخواه آثار خلق را
از حد برد و شیوه تلخ گوئی و تیزی و ترشروئی را شعار کنند ناچار دیگ حوصله مردمان نیز از اشتعال آتش حدت بجوش آمده و تیغ زبان
[illegible] و فنون شیطان در مقام معارضه در آیند و درشتی تحمل را از بار طاقتها [illegible] آثار او سبک دلهای سوخته
غصه کارهای او خشک نماید پس با هر که بسر برد یکی که در هر هزار شود نظم چه بدگوئی بر خواهی شنیدن الکلوخ انداز را پاداش
سنگ است ا و اگر مرد بزرگی باشد که برو پیش نتوانند ایستاد غائبانه در پوستین اش افتند و در خلا و ملا بتیره مغزی و بد زبانی
وصفش میکنند عقرب گزنده و سگ درنده اش میخوانند و نفرین و دشنام را سزاوار [illegible] میکردانند مجملا این صفت
آدمی را از طاق دلها می اندازد و عزیزان را در نظرها خار و بی اعتبار میسازد و دیگر آنکه چون با کسی تیزه و زهر تندی و تلخی
خود را بروی فرو ریزد و انکس که حلم و بردباری ورزیده از زلال بصیرت چشم از آن بپوشد و زهر جان گزای لطافت زدای آن
تلخیها را بر لب خاموشی نهاده مردانه لاجرعه نوشد بعد از زمانی که آتش حرارت غضبش او فرو نشیند و دیده عقلش از خیرگی آن
حالت زشت بحال آمده خود را [illegible] خواهد دانست که چه قسم قباحتی از او صادر گشته و از خون بیهوده شستشی چه بدان عرق
[illegible] گذشته پس اگر در چهره اش اکسیری و در پیشی سرمایه آزرمی باشد سالها خود را بر تیر ملامت خواهد ساخت عرق
در بوته خجالت آن گناه خواهد گداخت و لهذا گفته اند اول الغضب جنون و آخره ندم یعنی اول غضب دیوانگیست و آخرش
پشیمانی سخن یکی از اکابر است که با دشمن چنان سلوک کن که اگر روزی دوست گردد شرمنده او نباشی پس با دوستان چنین
باید بود که تا به دشمنان چه رسد الحاصل صفت شوم بدخوئی صفتیست که آدمی را به ارتکاب چون ذنوب عظیمه الکسائیه
قسم فعال ذمیمه میراند و بار غارزحمن صفات را که سرمایه فلاح و نجات است بسیلاب فنا داده خاک نشین خسارت دو جهانی و حرمان
سعادت جاودانی میگرداند اینست معنی حدیث شریف الغضب مفتاح کل شر که بقلم قوم [illegible] صدق رقم گردیده و از جمله
حکایاتی که آب و رنگ مضمون آن نایره این صفت را در کانون طبایع بدخویان فرو نشاند و به دست [illegible] گران خوبان
[illegible] اندیشه گلاب آگاهی بر چهره [illegible] حکایت وفات سعد بن معاذ است که [illegible] حضرت
رسالت ص بوده و این حکایات از کتب معتبره حدیث چون امالی شیخ صدوق رحمه الله و امالی شیخ طوسی رحمه الله و غیر آن مذکور است
و حاصل مضمون آن بر سبیل اجمال اینست که چون خبر وفات سعد مذکور بخدمت شافع یوم النشور ص رسید آن جناب با جماعت اصحاب
برخواستند تشریف حضور ارزانی داشتند و خود بر عضاده باب یعنی چهار چوبه در آن خانه ایستاده بود و غسل سعد فرمان دادند چون او را
حنوط و کفن کردند و جنازه اش برداشتند آنحضرت بی نعلین و ردا تشییع جنازه او قدم مبارک را رنجه داشتند و گاه جانب
تابوت و گاه جانب چپ آنرا میگرفتند تا بقبرش رسانیدند پس حضرت رسول ص خود بر درون قبر او نزول نموده او را در لحد

خوابانیده خشت برادچیدند و گل را طلبیده در میان خشتها راسد و دکرده پس چون از آن فارغ گشته خاک برادر یخته و قبرش را
راست کرده و چه اهتمام در استحکام آن قرار بنیان فرموده که مر سستی کردی مرا آمینه میدانم که این قبر متعوب کنه خواهد شد یعنی از هم
فرو خواهد ریخت لیکن خدای عزوجل دوست میدارد که چون کار کند آنرا محکم کند پس بعد از تسویه قبر مادر سعد بن معاذ گفت یا سعد
هنیئا لك الجنة یعنی ای سعد گوارا باد ترا بهشت پس جناب اقدس نبوی فرموده یا ام سعد مه ولا تجزمی فی شیء علی
ربك فان سعدا قد اصابته ضغطة یعنی ای مادر سعد از این سخن باز ایست و جزم مکن چیزی را بر خداوند خود چه بدرستی که
بتحقیق که رسید باو فشاری یعنی در قبر پس آنحضرت مراجعت فرموده و مردمان نیز برگشتند پس گفتند یا رسول الله دیدیم ترا که کردی
برای سعد آنچه برای احدی نکرده بودی یعنی شفقتی چند درباره او فرمودی که درباره هیچکس نفرموده بودی بمتابعت جنازه اش کردی
بی ردا و حذاء و فرمودی که ملائکه یعنی فرشتگان که همراه جنازه او بودند بی ردا و حذاء بودند من نیز تاسی بایشان کردم گفتند
یکبار جانب راست تابوت را میگرفتی و یکبار جانب چپ را فرمود که دست من در دست جبرئیل ع بود میگرفتم هرجا که او میگرفت
گفتند امر بغسل کردی و بر جنازه او نماز کردی و در قبرش لحد خوابانیدی و بعد از آن فرمودی که سعد فشاری رسید یعنی با وجود
شائستگی سعد که شما خود قیام باین امور نمایید واین شفقتها در حق او فرمایید فشار رسیدن قبر او را سبب چه باشد آنحضرت فرمودند آری
انه کان فی خلقه مع اهله سوء حاصل معنی اینکه او با اهل خود بد خلق بوده و با بعضی مردمان کج خلقی مینموده و در کتاب
مستطاب کافی چنین مذکور است که ان رسول الله ص خرج مع جنازة سعد وقد شیعه سبعون الف ملك فرفع
رسول الله ص راسه الی السماء ثم قال محصل معنی آنکه حضرت رسول ص بیرون آمد تشییع جنازه سعد فرموده و هفتاد هزار
ملک نیز تشییع نمودند جنازه او را پس آنحضرت سر بسوی آسمان برداشت بعد از آن فرمودند که مثل سعد فشار قبر میرسد راوی
گوید گفتم فدای تو گردم انا نحدث انه کان یستخف بالبول یعنی شنیده ایم که سعد نجاست بول را سهل می پنداشته و در اجتناب
از آن پروای چندان نداشته آنجناب فرمودند معاذ الله انما کان من زعارة فی خلقه علی اهله حاصل اینکه معاذ الله
که چنین باشد اینست و غیر این نیست که او بر اهل خود بد خو و بد خلق بوده و از این روایت جهت اثر میتوان دریافت که هرگاه
سعد بن معاذ باین جلالت و شان و علو مکان که رسید که پیغمبر رسول ثقلین باین تعظیم و تکریم متوجه تجهیز وی شود و بی ردا و برهنه پا
تشییع او نموده بر جنازه اش نماز کرده و خود بنفس نفیس داخل قبرش گشته بخاکش سپارد و بدست مبارک خود خشت بر لحد وی چیده
باین سرافرازی و کرامت خاص از فشار برواره و در این باب معاف نشده و جزای بد خوئی و مکافات آنرا در کنارش گذارند چگونه
خواهد بود حال کسانی که بر دست کارشان باین راه جنگ و ستیزه است و خنجر زبان مردم آزارشان بخونریزی بیجا زبان هست تیز
خلق از خلقشان در آزارند و جان از زبانشان از جان بیزارند کاخ دماغشان خانه زنبور اندیشه فتنه سازیست و در ضمن دهانشان
سوراخ مار زبان درازی نگاه خشمناکشان از دنبال چشم بر گزنده و ابروی پرگره شان از زهر قهر مانند دم کژدمان کشنده الحاصل صاحب
این صفت ضمیمه ما در دنیا حال آنست و در بعضی احوال این نه در دنیا رنج فراغت و نه در فراش خاک استراحت چون در دنیا اکنه

بکشد

بکشد که چندین آزار بخلق خدا میرساند چگونه در زیر خاک تنگی قبر گرفتار نگردد که از بد خوئی به روزگار بر آن و این تنگ میکرده
پس هر عاقل هوشمند که این صفت خبیثه را بسند و در خود اثری چند بیابد باید که در ازاله آن اهتمام تمام و سعی مالا کلام نماید
و اسد نفس سبع را بحلقات سلاسل و مجاهدات و لایه از پای در آورده خود و دیگران را از آسیب گزند او رهانند چه این صفت شوم
که از آن بقوت غضبی نفس سبعیه تعبیر میکنند و در سرای بدن آدمی بمنزله سگیست و دیرانه که نه آشنا میداند و نه بیگانه مردم
بر جان ... و گزندگی این دد آنرا از هم میدرد هر لحظه بفریاد و لخراشی موحشی در درون نزدیک را از آسایش بری آورد گاهی تیغ
زبان هرزه نالی اهل و عیال را زخمی دشنام میسازد و زمانی بجرب تازیانه غلام و خدمتکاران را از زبان می اندازد و از تعرض
گرشها پیوسته دراز دستی کرده و ارشد را که نابسندشان همسایگان را بر ایشان خانه های خود میکند و در تفحص شری و هر طاهره کسی
چنین سگ عقوری پرشر و شور از سرای طبیعت پیش از آن ضرورتست که در آن استیصال و سهل انگاری جایز باشد قطعه آن
یکی از خشم مادر را بکشت ٭ هم بزخم خنجر و هم زخم مشت ٭ و آن یکی گفتش که از بد گوهری ٭ یاد نآوردی تو حق مادری ٭ هی تو او را
چرا کشتی بگو ٭ او چه کرد آخر بگو ای زشت خو ٭ گفت کاری کرد کان عار ویست ٭ کشتمش چون خاک ستار ویست ٭
گفت آنکس را بکش ای محتشم ٭ گفت پس هر روز مردی را کشم ٭ کشتم او را رستم از خونهای خلق ٭ نای او برم به است از نای
خلق ٭ نفس تست آن مادر بدخاصیت ٭ که فساد اوست در هر ناحیت ٭ پس بکش او را که بهر آن دنی ٭ هر زمان قصد عزیزی میکنی ٭
از وی آن دنیای خوش بر تست تنگ ٭ از پی او با حق و با خلق جنگ ٭ نفس کشتی باز رستی ز اعتذار ٭ کس ترا دشمن نماند
در دو یار ٭ و طریق دفع آن سگ و کشتن آن دشمن بزرگ اینست که بخت اخبار و آثار که در مذمت خشم و بسیاری و فضیلت حلم
و بردباری وارد گشته و بعضی از آن گذارش یافته و بعضی دیگر انشاءالله تعالی در فصل آینده نگارش خواهد یافت بنظر شعور و
هوش رسانی و در وقت خشم باجام این دو گونه سخن را دوای درد زدای کالرخشکی و عنبر معرفت بدست تامل و تفکر در باغ جان
چکانی و علامات غضب و برآشفتگی در زمانه طبیعت و آثار شدی و سرکشی و بی بیعتی فریاد زدن و شدید شدن و برروی جبین و دل
او را اختن یکی را در برون و یکی را که در درون و امثال آن و چهره احوال هویدا گردد آینه صاف انصاف در پیش نهاده صورت حال
خود را در آن مشاهده نمائی تا دانی که میان تو و سگ در نده درنده در آن حالت هیچ فرقی هست و همچنین صورت احوال ارباب حلم و وقار
و صاحبان حوصله کان برده بار که چون سوردان بای سیاقشان در گل ولای کدورت آزادگی بلغزد و مانند کوهکران ول برو
بصورت شدی خشم سگ از غایت لنگر بلرزد هرکه چون کوه بر روی شان حید حشم انداز آن بر شده درکس یک غار صفت بر پیشانی ن رنج
چون گل بر رویشان خندند و آئینه خیرشان از زبان کل خشمگان زنگ کدورت نگیرد و لوح ساده خاطرشان از نیرنگ مردم سخن ساز
حیله پرداز زنگ عداوت نپذیرد تیز منظر هوشمندی درآورده ملاحظه نمائی که احوال و اطوار این طایفه ملک سرشت با احوال زمره
انبیا و اوصیا چه قدر نزدیک و با اطوار فرق اولیا و خاصان خدا چه مقدار شبیه است آنگاه این هر دو حالت بمیزان نظر انصاف
سنجیده هر کدام راجح آید آن را اختیار نماید نظم گر چنان باشی دوئی و ور چنین باشی ملک ٭ خواهی اکنون آنچنان باشی و گر خواهی

چنین را اگر در وقت خشم فرو خوردن و از خصم معارضی فرو بردن شیطان فتنه ساز بهم اندازد و وسوسه نماید که مغلوب این مرد کردی
و این حرمان آن کم نماینده لامردی زبان دراز دود درمیان ابنای جنس و خلق روزگار باعث خفت و موجب ننگ و عار است جواب
او بگوی که نامردی آنست که در محل بازستی نموده از تجرع زهر این آثار عاجز نیم و خفت و عار آنکه ملک سیرتی را گذاشته سگ
صفتی پیش گیرم و عار ننگ با دعوی شعور و فرهنگ کرل چون تو وحشی جنگ پرستیزنگ خود را مغلوب نفس اماره کردانم
و نیز نظر از خبث خلق روزگار از آن اعتبار نزد حضرت پروردگار است جرم استخفاف این خاک با عنایت و الطاف سبحانی
اثری مرتب نمیگردد و به لطف حضرت او معوقا بالله التفات جمله عالمیان نماید نه رسانه نظم اگر وقت دهر رونما زنیکی ادکن (?)
چشم حسرت باز بکن ابیات اینکه او کس را کند خار را که خوار او شدن کار بست دشوار دعا دو نفس که حضرت سید کائنات
و پیش جنگ معارک مجاهدات آمیز جهاد اکبر گفته عبارت از اینست که در امثال این احوال این معارضه و جدال نفس اماره
به سکال ما پیش پناه حب سازی وار خم کشد و سوسه و تلبیس مردم شکار که بار دهوا داران آن نابکار است خود را محافظ
نموده جهاد زوی اخلاص و قوت ایمان و شمشیر عزت دین آن عدوی قوی بازوی پرخشم و کین را از پای در انداخته نامملکت اجزا مالک
کشته جنین آن تراقی پرداخت و بکام دل بر تخت پادشاهی بندگی حق تعالی قرآن نشست دلرای و الای سرافرازی بر فرق طل
مراتب افراخت و اماس خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و لیکن اخوان و البیناوی که در این
باب پر رعالم تعلق بغایت نایاب مرد میدان این مجاهده در روزگار آن کم یابست غزلی وقت خشم و وقت شهوت مرد کو
طالب مرد چنینم که بکو در احادیث شریف دلیل آن راه بدی در دلیل کند کان نفس و هوا سلام الله علیهم مذکور است
که لیس الشدید بالصرعة انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب فان الغضب مفتاح کل شر حاصل معنی آنکه
مرد سخت پهلوان آنست که در وقت غضب خود را نگاه دارد و نفس را مقهور و مغلوب سازد چه بدرستی که غضب کلید هر شر است
و در مجموعه ورام حدیثی مذکور است که ملخص مضمون آن اینست که حضرت اشرف نبوی صلعم بر قومی گذشت در میان ایشان مردی دید که
سنگ بر میداشت و مردم از آن تعجب میکردند و او را جز الاشداء میگفتند یعنی سنگ پهلوانان سنگ بسیار بزرگ و گران بود و مردم
هر تنومند پر زور را بر داشتن آن مقدور نبود و در فارسی چنین چیز را سنگ زور مینامند آنحضرت پرسید که این چیست احوال را
عرض کردند فرمودند الا اخبرکم باشد منه حاصل آنکه آیا خبر دهم شما را از وی گفتند بلی یا رسول الله فرمود رجل
سبه رجل فحلم عنه فغلب نفسه و غلب شیطانه و شیطان صاحبه مراد آنکه سخت تر و پهلوان تر از این مرد کسیست
که دشنام دهد او را مردی پس او حلم ورزیده او را از آن بگذراند پس چون کسی غالب آمده بر نفس خود و بر شیطان آمده و دیگر او را دشنام
داده داشته است مولف نرگعاب (?) شدی دعوی کرم کن ؛ زور اگر داری دلت را نرم کن ؛ مردی کمان مبر که بزور است و پردلی ؛ با نفس
اگر جهاد کنی مرد کاملی ؛ فصل در مدح صفت حلم و خوشخوئی و شیوه ملایمت و شکفته روئی که کل سرسبد محامد صفات و …
نرگس فضایل و کمالات پرده سوات و حیات گوهرشه جلب قلوب نیک زادگی آئینه روایات و عقده‌کشای گره ابرو امروز باکی

طینت

در صفت حلم

طینت خوشه‌ایست در صفر طریق سلوک را توشه سرمایه تحصیل نیک‌نامیست سرچشمه زلال درستکاری برق خرمن کلفتهاست و آب
و آب کلش الفتها بار هر رابگه در راه زندگانی بار را از دوش دل بردارد و بر دو بار است و مونس هر بلائی که در وحشت سرای جهان غمی از خاطر
بردل برد و نرم گفتاری سبزه نرمها از زمین طینت بشر است با دل و زبانی سر جزالیش نکشیده و تازه گلی از شاخسار وجود آدمی بخوش
رنگ و بوی شکفته روی ندیده و در فضل این شیمه کریمه همین بس که ستارعیوب غفار ذنوب تعالی و تقدس ذات خود را بآن ستوده
چندین جا در کتاب کریم باین صفت توصیف فرموده است انا نجد در سوره بقره که لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن
یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم والله غفور حلیم و هم در این سوره شریفه فرموده است که واعلموا ان الله غفور حلیم و نیز در آن
سوره مبارکه فرموده که قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی والله غنی حلیم و در سوره آل عمران فرموده که و لقد
عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم و در سوره مائده فرموده که عفا الله عنها والله غفور حلیم و بعضی از انبیای کرام عظام را
نیز باین شیمه سعادت فرجام مدح نموده انا نجد در سوره توبه خلیل جلیل خود را علی نبینا و علیه السلام باین صفت جمیل یاد نموده است
که ان ابراهیم لاواه حلیم و حضرت اسمعیل … ربهای خلعت … تاج … این محمدت بر سر نهاده
چنانکه در سوره صافات از آن خبر داده است که فبشرناه بغلام حلیم و حبیب خود حضرت اقدس محمد را صلعم باین صفت بهجت
پر بهجه و ترتیب شناسانیده و در سوره نون آوازه حسن خلق آن اشرف خلق را باین طرز نگارین … رادی بآسمان خلایق
رسانیده است که انک لعلی خلق عظیم و زمره مرضانرا که صورت احوالشان بزیور چند کمال که آنا نجد خشم فرو خوردن و از جرم
عفو کردن است آرایش یافته باشد بروده جنت مبشر ساخته در سوره آل عمران باین آیت تمام بشارت نواخته است که و سارعوا
الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین
الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین ملخص معنی آنکه شتابید در رسیدن ایمان و اعمال صالح خود بسبب آمرزش
الهی و بهشتی که پهنای مثل زمینها و آسمانها است و آماده شده برای متقیان که انفاق و بذل میکنند در وقت وسعت و تنگی
و نگاه میدارند خشم خود را یعنی در وقت غلبه غضب ضبط آن مینمایند و اثری از تندی و درشتی و امثال آن بر آن مرتب نمیکردانند
و عفو میکنند از مردمان یعنی از زلات و ناخوشیهای ایشان در گذشته در مقام تلافی انتقام نمیباشند والله تعالی دوست میدارد
نیکوکارانرا و برگزیده حضرت خلاق و آیات … حسن و اخلاق اعنی جناب اقدس نبوی صلعم در فضیلت این صفت فرموده‌اند که
الرفق یمن والخرق شوم یعنی مدارا برکت و درشتی و تندی شومیست نبینی اجمال و تفصیل این اجمال این حسن خلق
و شیوه مستحسن متضمن چند گونه فایده‌هاست اول حصول اجر و مثوبات جاودانی و عروج مدرجات سعادات تقرب حضرت سبحانی
چنانکه در مجموعه ورام از حضرت سید الانام صلعم منقولست حدیثی که حاصل آن اینست که چون روز قیامت شود خلایق جمع کرده شوند منادی ندا
کند که کجایند اهل فضل پس جمعی قلیل از آدمیان برخیزند و سوی بهشت شتابند فرشتگان با ایشان گویند انا نریکم سراعا الی الجنة
یعنی چه کسانید که چنین شتابان بسوی بهشت میروید گویند ما اهل فضیلتیم فرشتگان گویند فضل شما چه بوده گویند که چون ظلم

در صفت حلم

بر ما بگذشت انسان در نیکو نشستیم و چون با ما بدی میکردند عفو میکردیم و چون تندی و درشتی مینمودند حلم میکردیم پس ملائکه گویند
که ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملین داخل بهشت شوید که نیکوست مزد عمل کنندگان و در کتاب مستطاب کافی از حضرت ابی جعفر ع
مرویست که من کظم غیظا و هو یقدر علی امضائه حشا الله قلبه امنا و ایمانا یوم القیمة یعنی هر که نگاه دارد خشم خود را
با آنکه قادر باشد بامضا و اجرای آن پر سازد الله تعالی دل او را از امن و ایمان روز قیامت و در کافی از رجال طرایف خلانی حضرت امام
جعفر صادق ع ماثور است حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که چون میان دو مرد منازعه واقع شود فرشته نازل میشود از آسمان و در جواب آنکه
جاهلانه درشتی میکند میگوید که قلت و قلت و انت اهل لما قلت ستجزی بما قلت یعنی گفتی و گفتی و تو لایقی بانچه گفتی و زود است
جزای آنچه گفتی خواهی یافت و بدیگری از ایشان که حلم میورزد میگوید که صبرت و حلمت سیغفر الله لک ان اتممت ذلک یعنی
صبر کردی و حلم ورزیدی زود باشد که خدا ترا بیامرزد اگر این صبر و حلم را بانجام رسانی پس اگر او نیز در مقابل درشتی نماید فرشتگان
عروج کنند و روند و در بعضی از تفاسیر از اخبار اشرف نبوی صلعم ماثور است که علیکم بحسن الخلق فان حسن الخلق فی الجنة و ایاکم
و سوء الخلق فان سیئ الخلق فی النار یعنی بر شما باد بخوش خوئی که خوش خو البته در بهشت خواهد بود و بپرهیزید از بدخوئی که بدخو البته
در آتش خواهد بود و هم از آنحضرت روایت نموده که ما من شیئ اثقل فی المیزان من خلق حسن یعنی هیچ چیز در ترازوی اعمال گرانتر
از خلق نیکو نیست و در ارشاد القلوب از آن طبیب امراض حبیب صلعم مرویست که ان الخلق الحسن یذیب الخطیئة کما یذیب
الشمس الجلید یعنی خلق نیکو میگدازد گناه را چنانکه میگدازد آفتاب جلید را که عبارت از شبنم یخ بسته است که در زمستان
بنظر میآیند و از آنجمله سؤالات ابوذر غفاری هم از حضرت سید بزرگوار صلعم در ارشاد القلوب و کتاب خصال صدوق رحمه الله و غیر آن
مذکور است که یا رسول الله ای المؤمنین اکملهم ایمانا از مؤمنان کدام کاملتر در ایمان فرمود که احسنهم خلقا یعنی آنکه در خلق
نیکوتر باشد و نیز در ارشاد القلوب از حضرت ابی عبدالله ع منقولست که ان الصبر و الصدق و الحلم و حسن الخلق من اخلاق
الانبیاء الی آخر الحدیث یعنی بدرستی که صبر و راستی و حلم و خوشخوئی از اخلاق پیغمبرانست و در کتاب شریف کافی از حضرت سید در
عالم ع مرویست که ما اصطحب اثنان الا کان اعظمهما اجرا و احبهما الی الله عز و جل ارفقهما بصاحبه یعنی هرگز
هیچ دو کس با هم مصاحبت نکردند مگر آنکه اعظم ایشان در اجر و دوست ترین ایشان نزد خدای عز و جل آنست که با دیگری رفق و ملایمت
بیشتر نماید و نیز در آن کتاب از حضرت امام همام ابی جعفر ع منقولست که ان الله عز و جل یحب الحیی الحلیم یعنی بدرستی که خدای
عز و جل دوست میدارد صاحب حیا و حلم را و بر این و نیز اخبار از اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین ماثور و در کتب معتبره
مذکور است و حاصل آن اینست که خوشخوئی و بردباری و مماشات با سائر ناس از افضل فضایل بشر است که منظر لطف و عنایت الهی
از اجل و سابقت بنده ببهای مردی این صفت خجسته بمنزل مغفرت و کرامت آن جهانی و رو و بسیار را کمند این وسیله باوان
سعادت بنیان قرب الهی محسوب مینماید ۝ تازه رویان غوطه در دریای رحمت میزنند ۝ خلق کن با خلق اگر لطف خدا میبایدت
و لهذا از حضرت سید الانام علیه افضل الصلوة و السلام در تحصیل فضل و ثواب آن صفت بحدی اهتمام داشت که کودکی یتیمی در دایه

تحمل ملامت

در صفت حلم

در خصوص کودک یتیم

نخل عاطفت آنسرور میوه و سبزه دار در کنار رحمت بار تفقد و اشفاق آنسرور چشمه زلال مکارم اخلاق نشو و نما میبود از قضا آن یتیم وفات
یافت جناب مستطاب نبوی صلعم از غایت تاثر آن شب طعام تناول نکردند تا بعرض رسانیدند که یا رسول الله چرا غمگین میباشید اگر فرمائید
دیگری را بدل او پیدا کنیم که در خدمت باشد فرمودند که آن کودک یتیم بدخو بود و من با خلق بدش سازگاری بودم و با او رفق و مدارا مینمودم
و مرا بآن اجر جمیل و ثواب عظیم بود و از دیگران غرض بحصول نمی پیوندد لهذا محزون و دلگیرم از آثار برکات این صفت خوبیست که متعلق
بامور دنیاست از آنجمله بنابر ضابطه سعدیا سعدی افتاده ایست آزاده ۝ کس نیاید بجنگ افتاده ۝ با صاحب این صفت
کمتر کسی طرف میشود و اگر شود چه قدر زود برطرف میشود چه ایستادگی و اظهار خشم تا همراه وقتیست که آنکس نیز در مقام معارضه
برده طریق جدال پوید و با و بجنگ گراید چون ایستادگی در این کس نه بیند و ملایمت نیز از آن شدت فرو نشیند لراقمه جنبه آوا و اعجز
کم زنسک سر رفتست ۝ مرده نالانرا بمیری میتوان خاموش کرد ۝ یکی از هوشمندان مرد خوشخوئی حلیم را بکیمیا ترتیب نموده که خصم
پر زور شد خود را بباد هر هر که هر چند او تندی کند این نرمی نماید و بفروتنی و افتادگی از شر او آسایش و بیم وجه ادنا
بر این دستی و آنرا از این شکستی نباشد لراقمه تندی حریف بخوی ملایمت نمیشود ۝ در جنگ آب و آتش بنگر ظفر کراست ۝ ایضا
جز خوی خوش که مانع آلات دشمنست ۝ از جامه حریر که دیده است جوشنی ۝ و لا از کرده کلفت دشمن برنگ لعل در جنبه ملایمت
خود نگاه دارد و دیگر از جمله برکات این صفت خجسته آنکه چون میان دو شخص منازعه باشد غلبه و نصرت از جانب کیست که در گفتگو
صبر و حلم ورزد و [illegible] حالت شعار در سلوک طریق استقامت و مماشات نشان نمود چنانکه در کتاب
کافی از حضرت امام همام ابی عبدالله ع مرویست که کفی بالحلم ناصرا یعنی آدمی را حلم نصرت دهنده و یاری کننده و بس است و از
صحف بیان حضرت امیر المؤمنین علی ع که در مجموعه ورام مذکور است اینست که اول عوض الحلم ان جملة الناس اعوانه علی
الجاهل حاصل آنکه نخستین فایده که در عوض الم و مشقت خشم فرو خوردن و از خصم خود فرو بردن بحلیم میرسد اینست که مردمان
همگی یاری او میکنند و آن خصم جاهل را ملامت مینمایند دیگر آنکه صاحب این صفت در نظرها ارجمند و پایه قدرش در جمیع خلائق
بلند میگردد چنانکه از جناب مستطاب حضرت ابی عبدالله ع در کافی منقولست که ما من عبد کظم غیظا الا زاده الله
عز و جل عزا فی الدنیا و الآخرة حاصل معنی آنکه هیچ بنده خشم خود را نگاه نداشت مگر آنکه زیاد گردانید خدای تعالی عزت
او را در دنیا و آخرت و نیز در کافی از جناب حلم و وقار حضرت سید ابرار صلعم ماثور است که ما اعز الله بجهل قط و لا اذل بحلم
قط حاصل آنکه خدای تعالی هرگز کسی را به تندخوئی و درشت گوئی عزیز نساخت و هرگز کسی را بحلم و بردباری مذلت و خواری
نپسندید اختصاص این دو حدیث شریف هر کیست در اینکه کوهسار حلم و وقار معدن گوهر قدر و قیمت است و صحرای دلگشای وسعت
خلق منبت گلهای شرف و عزت و آنچه بدخویان جاهلان خیال پیشه در وقت معارضه خلق خصم از آن اندیشه کنند که فروتنی موجب
خفت و خواری خواهد بود و موجب خفت و بی اعتباری است محض توهم و عین خطا و ناخوشی از وسوسه شیطان و فتنه جوئی
نفس اماره بجائیست بلکه قیمه برکت و خواری که از آن میترسند گل خار تندخوئی و آتش سنگ درشت گوئی لراقمه که نرمی آرد

چه عاریست که خفت آرد بار زبان نرم نهانی که عزت آرد بار بسر خود آتش تیز تا شود روشن که خوی شد چه مقدار خجلت آرد بار
خلیقت بروی خفت بخت پس خوانا که چه مکتش با خصم خون بیاره بار دیگر اگر جرم دیری این صفت دلکش و مشتاق دوست
دو دستان از دست ترمیمسار و صیقل این شیوه دلنشین آینه سینها را از زنگ کینهای بردارد چنانکه اثر در عالم هم مدار شاه والعارب
منقولست که حسن الخلق یثبت المودة وحسن البشر یذهب بالضغینة یعنی خوش خوئی دوستی را برقرار دارد و گشاده روئی کینه را از دل
میبرد و نقل دار برکات حسن خلق و ملاطفت آنسرور و آثار بردباری آن پاک گوهر بوده که خلق عظیم از طوایف مشرکین که بغض و کین او
در دل داشتند سر بر خط فرمانش گذاشتند و جمعی کثیر از قبایل عرب که کمر قتل آنجناب بسته بودند روی ارادت بر آستان اطاعتش
سوده و دعا ثنا را آمده که روزی آن برگزیده معبود در مسجد که بیت الشرف آفتاب وجود ساخته و پرتو سعادت حضور بر در و دیوار آن مقام
پرتو انداخته بود زمره اصحاب آله دار گرد وی مجتمع بودند و فرقه هواخواهان ذره صفت در هوای جانفزای ملازمت بال فشانی مینمودند
اعرابی شتر سواری حایل کرده از در مسجد در آمد چون باد صرصر که بر گلبرگ نوچیده بروی او آنسرور جسته آغاز سخن درشت و ادای عبارات بیگفتنی
مزخرف با حد انک کاذب ساحر تیغ زبان و قاحت آخته و چنانچه نفسهای مرده را سنگ درشتی بر آینه خاطر اشرف سید
و سر انداخته اصحاب چون آن لاطایلات شنیده نه جناب شده عازم قتل آن بی ادب گردیدند آنسرور دین و دنیا دران گروه
تمکین اشارت مانع نمود بازوی کرم و زبان نرم متوجه اعرابی گشته فرمودند یا اخ العرب من یزید یعنی ای برادر گرامی چه خواهی گفت محو حرم
کذابست فرمود محمد منم ولیکن نه ساحرم و نه کذاب بلکه رسول فرستاده خدایم اعرابی گفت واللات والعزی وجهل للدارت یعنی
ملک واللات لا اومن بک حتی یومن بک هذا الضب یعنی سوگند میخورم بلات که اگر نه رعایت و خویشاوندی تو میبود هر آینه
بر میکردم شمشیر خود را از تو یعنی از خون تو با اینکه شمشیر خود را در خون غوطه میدادم قسم بلات که ایمان بتو نمی آورم تا اینکه این سوسمار بتو
ایمان آورد پس سوسماری که در دامن باد در آستین داشت انداخت آنجناب با سوسمار خطاب نمود فرمود ای سوسمار بزبان حکیم نطق
آفرین سوسمار بزبان آمد و گفت لبیک یا رسول الله فرمود من کیستم گفت تو رسول خدائی اعرابی را بعجبقل آن برهان ظاهر زنگ
کفر از آینه خاطر زدوده و بکلید زبان آن حیوان قفل انکار از درج دهان گشوده گشته با سرانگشت زبان اقرار جواهر ابدار این کلام
بر دامن سامعه حضار فرو ریخت که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس گفت یا رسول الله از این در مسجد
در آمدم و در همه عالم با زار من دشمن تری نبود اکنون مردم و جهان را از خود دوست تر نمی یابم اینست بیان کرد و انک لعلی خلق عظیم
الحاصل از برکت حلایت و ملاطفت اعرابی مذکور در مقام تحقیق حق و طلب معجزه در آمده بشرف اسلام رسید و عداوت جان که گشت
با سید انس و جان داشت بدوستی و اخلاص چنین مبدل گردید و از جمله کسانی که چراغ فروغ حسن خلق و کرم از ظلمت غوایت بسر منزل
هدایت راه بردند با ستیعن این شبه که به عناد عداوت و نجابت کفر و کین هجو حضرت امیر سید المرسلین کرده چنان بود که اسلام
وی را گرفت می برد که زبانش قطع کند حضرت امیر المؤمنین و عارف بمصالح دنیا و دین علیه السلام برخورده چون بیاراده آمده مطلع گردیده وی را از دست
او گرفته و آتش را از رنج بر گردانید حسانرا از دیدن آن حلم و عفو و احسان نور ایمان بر ساحت دل تافت و بآب آن حسن و خلق

کرم را

کرم دامان خویش از لوث کفر و عداوت طهارت یافت و بعد از آن از ارتکاب آن قبایح با گفتن مدایح تدارک نموده از جمله مخلصان
و مداحان خاندان گردید و بعضی از اشعار او که در مدح اهل بیت ع گفته مشهورست و نیز از جمله شواهد علو ماجرای آنحضرت است
با رابع آل عبا حضرت امام حسن مجتبی ع و ربجل آن اینست که مردی از اهل شام که کلمش سبب اثر آتش کین اهل بیت کرم نافته و دیده
ادراکش بسرمه معرفت فضل آن خاندان پاک هنوز راه نیافته بود گفت بمدینه رسیدم و روزی در یکی از کوچهای مدینه مردی
دیدم که از او زیباتر ندیده بودم و راستی نیکوسیرتر و دلربای ندیدم پرسیدم که این کیست گفتند حسن بن علی ع است از شنیدن
آن خار حسد در دلم خلیدن و آتش بغض از کانون سینه ام زبانه کشیدن گرفت که علی بن ابی طالب را چرا چنین پسری باشد پس پیش رفتم
و گفتم که تو پسر علی بن ابی طالبی فرمود آری گفتم پدر تو چنین و چنین بود یعنی ناسزای چند نسبت بآنحضرت گفتم و او را و کلاهی هم دشنام
دشنام میدادم و او ساکت بود و هیچ نمیگفت تا آنکه من شرمنده شدم بعد از آنکه سخن من تمام شد آنحضرت خندان گشته فرمودند
احسبک غریبا شامیا یعنی که بپندارم این شهر غریبی و از اهل شامی گفتم آری فرمود فقل معی ان احتجت الی منزل انزلناک و الی
مال ارفدناک و الی حاجة عاوناک حاصل معنی آنکه چون غریبی با من بیا که اگر خواهی جائی فرود آئی تا ترا فرود آوریم و اگر
احتیاج بمال داشته باشی ما بتو عطا کنیم و اگر حاجت دیگر داشته باشی در قضای او ترا مدد و یاری نمائیم پس من از این شیوه ملاطفت و اشفاق
شرمنده گشته و از حسن و اخلاق آن یگانه آفاق متعجب گشته تخم محبتش در دل کاشتم و خط بندگی و اخلاصش بر صفحه خاطر انگاشتم القصه
از نیامن خلق مستی جمان دوستی میانشان دستار گردیده مشهورست که مردی از اهل از غایت جهل با کرده و خار نیکین حضرت امام زین العابدین ع
معارض گشته و برا دشنام داد آنحضرت فرمود که ای مرد اگر آنچه در حق من گفتی راستست خدا مرا بیامرزد و اگر دروغست ترا بیامرزد آنمرد
انگشت خود ندامت و شرمسار و از محبان اهل بیت اطهار شد و نیز مرویست که مردی از اولاد حضرت امام حسن ع بر روی سرای حضرت سجاد ع
او را دشنام داد و سخنان نا شایست گفت آنحضرت سلوک ورزیده اصلا جواب او نداد و خادمان و شاگردان آنجناب منتظر بودند که آن
حضرت اشاره کند که تا دست و زبان جواب آن بی ادب گشته سزای آن گفتار نا سزا در کنارش گذارند بعد از آن که آنمرد رفت آنحضرت
متوجه اصحاب گشته فرمودند که شنیدید آنچه این مرد گفت گفتند آری میشنیدیم و خواهش آن داشتیم که شما او را گوشمال دهید یا ما را و جواب گفتن
او را دون شایسته فرمود بر خیزید که بسوی او رویم تا جواب او گوئیم پس آنحضرت بر خاسته و این آیه را قرائت میفرمود که والکاظمین الغیظ
والعافین عن الناس پس راوی گوید که دانستیم شما در شتی نخواهد کرد چون بدرخانه آنمرد رسیدند او را خبر دادند وی بگمان اینکه آن
والاجناب برای آن گفتهای نامطلوب آمده و سر بر خروش دارد آماده شر و فتنه گردیده بیرون آمد پس آن آفتاب عالم افروز باین کلمات سحر
الفت آمیز متکلم گردید که یا اخی قلت ما قلت فان کان فی فتبت الی الله وان قلت فی ما لیس فی فعفوت عنک (کفتی)
واستغفر الله لک حاصل مضمون اینکه اگر آنچه در حق من گفتی پس من بازگشت و توبه کردم از آنها بخدای تعالی و اگر در حق من چیزی
که در من نیست گفتی عفو میکنم او را از تو و از خدای تعالی برای تو استغفار میکنم پس آنمرد از شنیدن آن سخن و دیدن آن حسن و خلق در قدم
وی افتاده پای مبارکش را می بوسید و میگفت باین علم بخدا قسم که آنچه در حق تو گفتم غلط بود و تو از آنها منزهی و توبه میکنم از آن بخدا

چنانکه گفتی

پس جان من استغفار و رضای حق تعالی طلب آمرزش کن آنحضرت فرمود غفر الله لک خدای تعالی ترا بیامرزد و از انجا مراجعت نموده
و از این قبیل روایات و حکایات که در اثبات این مطلب هر یک سندی صحیح معدلت در کتب سلف و خلف بسیار است الحاصل این
صفت رضیه عریضه متضمن فواید دینیه و دنیویه است چنانکه بعضی از آن مرقوم کلک بیان گشت و ناظر بر این گفتار است کلام حضرت سید
مختار صلوات و در کافی مداراة الناس نصف الایمان والرفق بهم نصف العیش یعنی مدارا با خلق کردن نصف ایمان و ملایمت نمودن
نصف زندگانیست و لهذا جناب سبحانی در وحی آسمانی پیغمبر خود را بآن وصیت و گوشزد گشتی رعیت فرموده است چنانکه در کافی مذکور است
که حضرت جبرئیل امین بآن سرور دنیا و دین ص نازل شده فرمود یا محمد ربک یقرئک السلام و یقول لک دار خلقی کما اداری یعنی
خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید مدارا کن با خلق من چنانکه من مدارا میکنم مدارای جناب الهی با بندگان جانی لاهی آنکه هر چند طریق
مخالفت میبازند و از جاده ادب بندگی بیرون میگذارند با کمال احتیاج و افتقار از در استغنا و استکبار می آیند و با نهایت عجز و ناتوانی
از طرق خود بینی گردنکشی و نافرمانی مینمایند با آنکه خود را می شناسند که نیست شده بانک مال و ثروتی خود را گم میکنند و با آنکه اصل خود را میدانند
که منی از قطره آب پلیدی بیش نیست با بانک جاه و دولتی باد غروری ما و منی در دماغ می افکنند آن یکی در مصر خراب امکان بسبب ربح خیط
شهوات بر فراز قصر منیت خود بر پا ساختن انا ربکم الاعلی در داده فرعون میشود و دیگری در شکسته صندوق جان از حب پروانه گرگسان تاج ابهم
ازحضیض مرتبه عبودیت هوای اوج ربوبیت نموده نمرودی میکرد و مسلم کذاب معجزه کور کردن چشم جنابا احمد صادق هم چشمی مینماید ابو بکر
لعین بیاری عمر بدین بیعت و اتفاق و پیشرو اهل نفاق دست بیعت کرده با برگزیده حق طریق دعوی باطل می پیماید و براین قیاس از جهات
ناسپاس حق ناشناس را هر یک در مجمر آتشی سودائی است و هر کدام را در کاخ دماغ دود دعوای مرفاسق چشم انام و خواتکی پرماده ادرد
و در کارگاه فتق و فجور کرم میبازند و هر عالم جور هشت اشهب سخط اندیشه نموده و در هر کشور آتش جور و بیداد و درخرمن مال و جان عباد افزارند
و حضرت کریم متعال عزت شانه این جمله را از بندگان غلام و جهول میکند اند و تا کفر و طغیان و ظلم و عصیان را از حد در گذرانند بزنجیر عقوبت
گرفتار شان نمیکرداند فرعون لعین پلید را مدتهای مدید که سر خداوندی در دو میکرد به دردسری مبتلا نساخت و وظیفه روزی آن
و با ز از خوان احسان خود قطع نفرموده و هم چنین بکفل احوالش بپرداخت تا آنکه حضرت کلیم الله از آن تعجب نمود و گفت خداوندا
اترزق فرعون و هو یدعی الربوبیة آیا روزی میدهی فرعون را در حالی که او دعوی خدائی میکند فرمود یا موسی ان کان فرعون
ترک العبودیة فانا لا اترک الربوبیة یعنی اگر ترک فرعون بندگی من نمود من ترک خدائی خود نمیکنم مجملا خلق کریم حلیم و حاشا
از اخلاق خدائی و تخلق بآنحضرت و سبب قرب و اشانیت و بی تخمین این صفت جمیل دست آویز این شیوه پسندیده کسی با آن در گاه
راه و در این دربار مشکل تواند بود طالبان کعبه قرب سالکان این طریق بجای راه مراست و طایران اوج ابهریه علیا را این ملکه جسته برای
شهپر و از این جهت زمره انبیا و اوصیا و فرقه اولیا و اتقیا در هر عصری ناممکن بوده از انواع ستم از اهل روزگار رسیده و چشم از آن پوشیده اند
و کاسهای زهر تلخ کرنی و ترشروئی ابنای زمان را بر لب نهاده چون آب حیات میچشیده اند و در کافی از حضرت امام زین العابدین ع مروی
است میفرمود بپسرش که ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم وما تجرعت جرعة احب الی من جرعة غیظ لا اکافی بها صاحبها

حاصل معنی بر سبیل اجمال آنکه حضرت فرمود نفس و فرود تنی از خشم مرا آن قدر خوش می آید که دوست میدارم که بجای آن شتران سرخ موی
دنیا از من باشد و بیانش اینست که جرعه خوش آینده تر نزد من از جرعه خشمی که انتقام آن را از صاحبش نکشم یعنی که مرا بخشم آورده است
نکشم از جمله انبیا حضرت سید المرسلین خاتم النبیین ص که در هر باب تأسی و اقتدا بآن والا جناب بر ذمت همت ارباب دین
لازمست با آن همه خار و آزار که از مردم کفار و خواطر عاطرش بخلید جز سخن ملایم از غنچه دهان مبارکش گل نمیشود و با چندین سنگ
جفا که از دست جو ایشان بنخل وجود مبارکش میرسید در عوض غیر رطب شیرین کلامی برای ایشان نثار نمیفرمود ام جمیل زن ابی لهب
که در قرآن مجید بحمالة الحطب ملقب است از غایت بغض و کین هر شب آزار آن سالار دنیا و دین و سیلما لخبثه در روزهای
خار میکشید و شبها بر سر راه آن برگزیده اله میریخت که شاید نادانسته پا بر آن گذارد و خاری در دامن پاکش آویزد یا بپای مبارکش
خلد و چون وقت سحر آن مهر انور برای نماز از خانه بمسجد رفتی آن خار و خاشاک را از سر راه برگرفتی و سبزی و همواری گفتی
که این چه همسایگیست که شما با من میکنید و آنحضرت را دو همسایه بود که در کفر و کین از سایر مشرکین شدید تر و از سگان دیگر
پلید تر بودند ابو لهب و عقبة بن ابی معیط و این دو ناپاک نجاسات و قاذورات بخانه سید لولاک میریختند و آن طیب و طاهر
پاکی بتطهیر آن پرداخته همین سخن فرمود که این چه همسایگیست و از طارق بن عبد الله محاربی منقولست که دو نوبت رسول
خدا را دیدم یک نوبت در بازار ذی المجاز و حله سرخی در بر داشت و نوبت دیگر در بازار عکاظ که بآواز بلند میفرمود که بگوئید
لا اله الا الله تا رستگار شوید و شخصی از عقب او می رفت و سخن او را میشنود که او دروغگوست و سنگ بروی می انداخت
و پاشنه های آنحضرت را از ضرب سنگ خون آلوده کرده بود پرسیدم که این کیست گفتند که این جوان که حال پرسیدید ابن
عبد قریش است که خلق را بخدای آسمان دعوت میکند و اینکه سنگ بر او میزند و تکذیبش میکند عم وی ابو لهب است و در بعضی
از کتب سیره مذکور است که چون آیه فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشرکین که در سوره شریفه حجر است نزول نموده حضرت مصطفی
بصفا رفته سه بار ندا فرمود که ای خلایق من رسول خدایم بجهان و در ده این ندای زنگ از دل زدای با سماع خلایق رسانیده
سر کرده اهل شقاق و نفاق ابو جهل لعین را طاقت طاق گشته سنگی انداخت و پیشانی نورانی آن سرور را مجروح ساخت
چنانکه خون از آن روان گردید و بعد از آن سایر مشرکین نیز از هر طرف آن شجره هدایت و ثمر بوستان شرف را سنگ باران کردند
آنحضرت با جسم چون یاسمن از ابر عدوان ار شده آثار ایشان خود را بکوه کشیده بر تخته سنگی تکیه نموده و آنرا از آن جهت متکا
میگویند جز حضرت امیر المؤمنین ع دو ادونه که علی را بقتل رسانیدند آنجناب حضرت خدیجه را از آن واقعه نیز اعلام نموده باتفاق
هم در طلب آن سرور شتافتند با ملال و حلم و کرم روی بکوهها و وادیها آورده و با دل پر سوز و ناله غم اندوز یا رسول الله گویان بهر سوی
وادی می یافتند که ناگاه آواز شان بگوش آن والا شان رسید بر خواست که جواب ایشان گوید جبرئیل ع نازل شد و او را گریان
دید گفت یا رسول الله چرا میگریی آنحضرت اجابت او فرمودند که ای برادر ببین که این قوم بر من چه جفا کردند و بیک سنگ
شکسته شد و چشمانم تشنه بعضه که ابر مرحم وا شده و الحال از غفرانت قوانست فروگذاشته جبرئیل گفت یا حبیب الله

سنگ انداختن ابو جهل

در صفت حلم

عمود که خدای تعالی مدد کارست و بعضی سخنان با بشارت برای تسلی خاطر آن مهر سپهر عصمت و طهارت گفته دست مبارک
وی گرفته و بر سر کوه آورد و بساط های بهشت با خود داشت گسترد چنانکه کوهها را پوشانید و آن صدرنشین بساط قرب را میان بساط نشاند
آنگاه گفت که اگر خواهی که بدانی که ترا نزد خدای تعالی چه مرتبه است بر هر چه که خواهی از مخلوقات را بخوان تا بگردانیده باز آمده آن درخت را طلب
چون طلبید اجابت نموده آمده بر آن حضرت سلام کرده سجده نمود و بعد فرمود بمقام خود برگرد باز گشت و در جای خود قرار گرفت
و بعد از آن فرشتگان آسمانها و زمینها و دریاها یک یک آمده سلام کردند و گفتند خدای تعالی ما را فرمان داده که هر چه فرمائی با آن
قیام نمائیم اگر هلاک قوم میخواهی امر کن و ببین چه میکنیم آن کان محاسن اخلاق و آن جهان مرحمت و اشفاق ایشان را دعا کرد
گفت خدا را برای لیکن برای رحمت خلایق مبعوث شده ام نه برای زحمت ما را با قوم گذارید که ایشان نادان و غافلند و اگر ایشان
نیکروند جبرئیل ع گفت الحال ما بر رویم تو بحال و حضرت خدیجه بپرداز که در این وادی که ایستاده سلام ما با ایشان برسان و بگو که ملائکه
هفت آسمان و زمین از گریستن گریان و نالانند و بشارت ده ایشان را بقصری در بهشت که حق تعالی برای ایشان بنا کرده و در آنجا
هیچ رنج و تعب و کدورت نیست و همه راحت خواهند بود و بعد از آن شاه اولیا و حضرت خدیجه کبری آنحضرت را چون آفتاب انور در ملاء آنکوه
و مرده شنیدند بشرف ملازمت گرامی در یافتند حضرت خدیجه دید که آنحضرت با جامه ملطخ بخون از رخسار منور پاک میکرد گفت
یا رسول الله جامه را چون آلوده کرده گفتم که خون بر زمین رود آنجناب ایشان را فرمودند میترسم که اگر قطره از این خون بر زمین
چکد خداوند قهار بر ایشان غضب نموده بر عقوبت ایشان تعجیل کند مجملاً آنحضرت مدتهای مدید از آن قوم پلید چون آزارهای شدید
کشیدند اعراض از قصد خویش نمودند و از وطن مألوف خویش جلا فرمودند و پیوسته طریق حلم و مدارا مسلوک میداشت و همواره همت
بر هدایت و اصلاح حال ایشان میگماشت و در مجموعه ورام مذکورست که چون قریش در آثار آنسرور احیانا کثیر و در اطوار وی اضرار
مینمودند فرمود اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون حاصل معنی آنکه خداوندا بر قوم من ببخشای و بر ایشان بگیر که ایشان نمیدانند و آنچه
میکنند از جهل و نادانیست و برای این حق تعالی فرمود که انک لعلی خلق عظیم و مشهورست که در روز احد چون لب و دندان مبارک
آنحضرت را که درج جواهر حکمت بود خسته و گوهر دندان شریفش را بسنگ جفا شکسته مومنان گفتند یا رسول الله دعا کن
که حق تعالی این قوم را هلاک گرداند فرمود که من آمده ام که ایشان را از جهنم خلاصی گردانم چگونه هلاک ایشان را خواهم آنگاه دست دعا
برداشته فرمود که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون یعنی خداوندا هدایت کن قوم مرا که بدرستی که ایشان نمیدانند یعنی آنچه این
کردند از جهالت و نادانیست زهی خلق و احسان که باشکستگی دندان مجملا غم امت خوردی و در تحمل آزار آنقوم بجهت دل امت
دندان صبوری بر جگر فشردی و هر گاه حسن خلق و غمخواری آنمهر سپهر کرم با بزرگواری با دشمنان چنین بوده باشد با دوستان چگونه
خواهد بود مرویست که شخصی از جناب مستطاب امیرالمومنین ع خلق آنحضرت را پرسید فرمودند که تو متاع دنیا را اول وصف
کن تا من خلق رسول خدا را برای تو وصف کنم آنمرد گفت متاع دنیا نامحصور و وصف آن غیر معدود است آنجناب علیه التحیة و الثنا
ایشان را فرمودند که هر گاه تو متاع دنیا را که خدای تعالی آنرا اندک گرفته که قل متاع الدنیا قلیل وصف نتوانی کرد من خلق

در صفت حلم

حضرت پیغمبر را که الله تعالی عظیم شمرده و فرموده که انک لعلی خلق عظیم چگونه برای تو وصف توانم نمود و مخفی نماند که بعضی
در سبب نزول آیه شریفه چند وجه ذکر نموده اند از آنجمله آنکه روزی حضرت اقدس نبوی ص با یکی از صحابه در صحرای مدینه میگذشت پیره
زنی را بر سر چاهی دید که بجهت آب کشیدن نیز افتاده آنسرور پیره زال را چون عاجز دید بر سر آمده فرمود ای عجوزه من برای تو
آب کشم گفت احسنت احسنت لا فض فوک یعنی اگر نیکوئی کنید برای خود کرده خواهید بود آنحضرت آب از چاه کشیده مشک را پر کرده
بر دوش مبارک برداشته آنرا گفت پیش باش و در خیمه خود را بنما آن شخص که همراه بود مبالغه نمود که مشک را از وی بستاند قبول
نفرموده گفت من بکشیدن بار اولی و تحمل مشقت سزاوارترم پس عجوزه از پیش و آن مهتر اصفیا از عقب میرفت تا بدر خیمه
وی رسیدند مشک را آنجا گذاشته مراجعت فرمودند آن عجوزه رفت و فرزندان را گفت برخیزید و آن مشک را باندرون آرید ایشان
گفتند ای مادر این مشک را چون آوردی گفت جوانی شیرین کلامی خوبروی خوشخوئی با من تلطف بسیار کرد و با من این خیر برداشته
باینجا آورد گفتند کجا رفت گفت آنست که میرود ایشان از دنبال شتافتند و آنحضرت را شناختند بر خیمه دویدند و گفتند ای مادر
این آنکسی است که تو وی را ایمان آوردی و پیوسته آرزومند رؤیت او بودی پیره زن از خیمه بیرون دوید با فرزندان بسر دنبال
آنحضرت شتافتند و آن جبین پاک بنا و صاف اعتقا و خود را بوس رسانیدند و مانند آب حیات آن نخل گلشن هدایت و ارشاد
افتادند عجوزه بسیار گریست عذرخواهی بتقدیم رسانید آنحضرت در حق او و فرزندان او دعا کرد و از الطاف باز گردانید پس حضرت
رب الارباب این آیه شریفه در شان و الاجناب فرستاد و وهیم این فرمایش مکرم بر فرق اعتبار آنسرور احیانا نهاد و بعضی
شان نزول آیه مذکوره را چنین ذکر نموده اند که روزی آن زینت خلعت کرامت و جهانی بر دوش بجای درید که آنرا
حاشیه غلیظ کنده بود همراه بعضی از اصحاب برای عبور میفرمودند اعرابی بوی رسید و آن برد را گرفته کشید بشدتی که حاشیه
گریبان او در گردن مبارک آنحضرت جا کرده بنا بر شدت زیر پاره شد و گفت اعطنی عطائی یا محمد حاصل اینکه بمن عطائی
کن آنکه بسکینه و وقار از آن حرکت بی ادبانه تا و آب آشفته گشته غنچه دهان مبارکش بر روی او تبسم کرده فرمود او را عطائی
دادند و از برکت این شیوه خدا پسند نزول این آیه کریمه سر بلند گردید و در حسن خلق آن پسندیده حضرت چون کلمهای گرانکو
امثال این روایات و حکایات صدق مشحون از شاخسار اقلام مفسرین و مورخین بیش از آن شکفته است که جیب و دامان
این اوراق گنجایش گلی از هزار و اندکی از بسیار آن داشته باشد و بعد از آن آنسرور آل و اولاد و نیکو سیر او نیز همین طریقه را
سلوک داشته و در طی مسیح معاشرت خلایق قدم بر قدم آن بزرگ نهاده اند چنانچه در مجموعه ورام از ناری طرق ارشاد
وصیلا آزادی عباد جناب مستطاب امیرالمومنین ع ماثورست که غلام خود را آواز کرد جواب نداد بر خاست نزد وی رفت دید خوابیده
فرمود ما تسمع یا غلام یعنی نمی شنوی ای غلام که ترا میخوانم گفت آری فرمود فما حملک علی ترک جوابی یعنی چه چیز ترا بر این
داشت که جواب من نگفتی غلام گفت از عقوبت تو ایمن و از آزار تو خاطر جمع بودم از این جهت در جواب تغافل نمودم
آنجناب فرمودند امض فانت حر لوجه الله یعنی برو که تو آزادی برای رضای خدای تعالی و بعضی از کتب مذکورست

که آنحضرت سپهر فرخندگی و منزدوب آداب خواجگی دیدند که حضرت علیه الصلوة والسلام مفتاحا بر غلام خود را آواز داد و آن در پس دیواری ایستاده
بود وی شنید و تغافل مینمود تا آنکه آنحضرت نگاه کرد و برا او دید فرمود ای غلام چرا جواب مرا ندادی چون آواز مرا شنیدی گفت میخواستم
ترا بخشم آورم گفت الحمد لله ترا بر آن میداشت یعنی شیطان پس فرمود که برو ترا آزاد کردم و در راه خدا آزاد و ناز قربا باشم برنت
و بیعی ما یحتاج و اخراجات قربا بنت و نیز از خارق حلم و غفار آن بزرگوار مرک روی مینا ناهش چراغ حسن و خلق را در شکرت
طبیعت مشتعل و تذکر مغزلتی زشت خویان و درشت گویان را از اطوار ناملایم خود منفعل میسازد آنست که روزی کنیزی
از قصابی گوشت میخرید چنانکه طریق بازاریان جنایت پیشه است مرد قصاب میزان عدل و راستی را از دست داده در معامله
با آن ضعیف بی انصافی میکرد کنیز آزرده از انجا رفته و برا با محتسب بازار دین و بنیاد دین جناب امیر المؤمنین ع اتفاق ملاقات
افتاد و از قصاب بآن والا جناب شکایت نمود آنحضرت از غایت بیکسی و کوچک دلی با کنیز نزد قصاب رفته و برا
نصیحت و بحق گذاری وصیت نموده فرمود با ضعیف و قوی باید بیع یکسان کنی آن بی بصیرت آنحضرت را نشناخت و بسکی
بجانب او حرکت داده گفت برو امیر المؤمنین ع آن بی ادبی و درشتی را از آن در گذرانیده هیچ نگفت و برگشت و بعد از رفتن
آنحضرت و برا بآن کور دل بیخبر شناسانیدند و از قباحت و شناعت آن حرکت بی ادبانه خبردارش گردانیدند مرد قصاب را
از آن کردار ناصواب آتشی در جان افتاده بتدارک آن دست خود را ببرید و بدست دیگر گرفت بخدمت آن دستگیر امروز و فردا
رسید و آن را وسیله عذرخواهی آن ادا و دست آویز طلب بخشایش آن خطا گردانید پس آن مرهم ریشهای جگر و پیوند دها
و آثم آمدنت بریده را گرفته بجای خود نهاده و دعا فرمود به برکت دست مبارک آنحضرت مرهم درد زدای آن دعای مستجاب
رگ و پی بهم متصل و گوشت و پوست مندمل گشته دست او درست شد و بهبودی یافت و فوراً آن آیت بس ظاهر درویش بر در
و دیدار جزا لطف دوست و دشمن تافت و از آثار وفور حلم آن منبع علم و معدن سلم همین بس که مروان حکم لعین را با آن همه تعنیف
و کین که بآن سالار دنیا و دین داشت به بستن علم خلاف عصیان بآن طرق نکرده اهل طغیان می افراشت در جنگ جمل با جمعی
از مخالفین م جمل گرفته نزد وی آوردند و عمار بن یاسر رحمه الله آنحضرت را بقتل آن خارجیان زشت سیر تحریص مینمود و باوجود
آن از خون ایشان گذشته آن زلال با عفو وار قام انتقام آنقوم ابتر را از لوح خاطر انور را محو گردانید که نبذ آنجناب بمروان
مذکور خطاب فرمود که از دیع ترا یعنی فرزندان تو زشت مرا خواهد رسید و این کلام مشعر بحکومت اولاد کفر نهاد آن مایه فساد بود
که سالها تخت حکومت را در تحت تصرف داشتند و از پاشیدن احکام شرع و دین و در کشیدن گل و لاله بوستان خاندان حضرت
سید المرسلین ص دقیقه فرو نگذاشتند و این خبر از اخبار غیبیه آن بزرگوار است که در عداد معجزات آن قبله ابرار شمرده میشود
و بر همین منوال عبد الله زبیر بدسگال که با آن حضرت در کمال عداوت بود و از شدت عناد علی رئوس الاشهاد آن زبان بریده
بر جرأت دشنام و ناسزای آن ممدوح خدا و مصطفی میگشود و در قتال سرور رجال امیر المؤمنین ع چنین از زبیر بدسگال جد و اهتمام
مینمود چنانکه در کتب سیر مذکور است که در معرکه جمل بعد از آنکه حضرت امیر المؤمنین ع از صف سپاه و نصرت سپاه بمیان جنگ گاه

راند زبیر را و بقول بعضی طلحه را نیز پیش خوانده و برای اتمام حجت ایشان را نصیحت نمود و در آنحرکت سرزنش و ملامت فرمود و بعد از آن
بزبیر خطاب کرد این مضمون ادا نمود که در خاطر داری که روزی من و تو در ملازمت حضرت رسالت پناه ص بجائی میرفتیم و دست
من در دست تو بود آنحضرت گفت ای زبیر علی را دوست میداری در جواب دادی که بلی یا رسول الله آنسرور فرمود که زود باشد
که با وی در مقام معانده در آئی و در آنحال ظالم باشی و حدیث مذکور در بعضی از کتب بر وجهی مسطور است که ملخص آن اینست
که ای زبیر بیادت می آید آن روز که میگذشتی با رسول الله ص در بنی غنم پس آنحضرت در من نگریست و خندید و من نیز خندیدم و تو
گفتی پسر ابی طالب از کبر خود دست بر نمیدارد آنحضرت فرمود که باز ایست از این سخن که او متکبر نیست و بدرستی که تو باو قتال کنی
و تو بر آن ظالم باشی بر هر تقدیر زبیر بر بآن تصدیق آن مقال نموده گفت یا ابا الحسن حکایتی بیاد من آوردی که اگر قبل از این
متذکر آن میبودم هرگز با تو مخالفت نمینمودم اکنون بخدا قسم که با تو حرب نکنم پس هر یک بصف سپاه خود مراجعت نموده زبیر
عزم ترک رزم و خروج آن معرکه را با خود جزم کرد پسر بر مرکب بی دانش نشسته عبد الله ابتدا دکی نمود تیغ زبان ملامت آخته و لب بر نیش
بجز سنگ مغز انداخت و گفت تو نه از برای حدیث بلکه از ترس شمشیر پسر ابو طالب میگریزی و از آنگونه
زخم های تعصب انگیز تعریض آمیز میگفت تا آنکه زبیر گفت که من سوگند خورده ام که با او جنگ نکنم عبد الله در آن لباس گفت
بکفاره سوگند یکی از غلامان خود را آزاد کن و بمقاتله علی بپرداز القصه آن احمق بی بصیرت بر تلبیس پسر ابلیس خود ع نائره شمرده
غلام مکحول نام را آزاد ساخت و قطع نظر از خبر صدق از حضرت پیغمبر ص نموده مجبان در مقام اهتمام علم مخالفت آن امام
همام افراخت تا آخر الامر کار بجائی انجامید با بجائی انجامید ابی اصل عبد الله زبیر با شدت عداوتی که شمه از آن مذکور شد بعد از تسکین
غبار آن شور و شر که حضرت امیر المؤمنین ع بر او ظفر یافت و در مقام انتقام در نیامده روی عتاب از کرده های ناصواب او بر تافت و
دستور اهل بصره را با بر سر کرده آن معرکه بر شور و شر را که برون آن ابتدا دین شمشیر کشیدند و از دخول خزان خروج بر امام زمان ع
مهابا نکرده و در مقابله آنحضرت بظهور رسانیدند بعد از آنکه مغلوب و مقهور ساخته ایشان را مؤاخذه نکرد و آفتاب شفقت بر ازرحمت
و شفقت بر ایشان و بد سگال آنحضرت زود برم انداخت این شرایت از صفت حلم و عفو امام همام ع و اما بشاشت و انبساط طبع
آنسرور و شگفتگی گل رخسار انورش بحدی بود که دشمنان و حساد و رعابه یعنی مزاح بوی اسناد میکردند هر چند که در آن مرتبه بود
از حد اعتدال و قدری که در شرع و عرف مستحسن باشد تجاوز نمینمود و اما مهربانی و اشفاق آن گل دسته مکارم اخلاق بر ستمکشان کتب
اخبار بار یافتگان مجامع آثار پوشیده نیست که نقل مجلس و محافل گشته اوایل و اواخر همواره نقل این سخنت و دماغ اقلام
خاک تواریخ و سیر از عطر آن گفتار روح پرور هر دست عطر زن محلی از آن اینکه روزها بی تمام کارسازی خلایق کردی و شبها
در کمال اهتمام بندگی خالق ایراب حاجت کنار ایشی بر روی ارباب حاجت روز و شب باز بود و دست ترحم کسان بکمیت انعام و احسانش
گاه بیگاه دراز هر کرا گرد ملالی بر چهره احوال باستین احسان و انعام تفحص گاه و بیگاه در از باستین کرامت پاک کردی هر کرا
خواب گران غفلت سر پای کلاب تعجبی بر چهره دل افشاندی و هر کرا آتش مثال معیتی در خانه طاقت افتادی باب تسلیه

وتفوهش فروفشاندی چنوایان از نهار حلق کرمش می آمد و خشند دیده روزان از آتش کرم رویش چراغ خوشدلی می افروخته و از حکایات
پیر غریب نابینا که در خرابه از خرابهای کوفه افتاده بود حضرت امام حسین ع در وقت مراجعت از دفن والد بزرگوار خود ع با افغان و
ناله او بر سر وی رفته پرسید که غمخواری ذکر میکند گفت که یکسالست که من درین مکان هستم هر روز مردی آمدی در بالین من نشستی چون
پدر مشفق و برادر مهربان بجای غمخواری می نمودی فرمودند که هیچ بار نامش پرسیدی گفت پرسیدم گفت ترا با نام چکار است
من متعهد حال تو از برای خدا میکنم و از شکل و شمایلش پرسیدند گفت من نابینایم و از آن نشانی ندارم لیکن سه روز است
که نزد من نیامده است خاطرم جدا از گفتارش خبر گرفته گفت پیوسته تکبیر و تهلیل گفتی و چون نزد من نشستی گفتی مسکین
جالس مسکینا غریب جالس غریبا از نشانهای مذکور دانسته که آن کس جناب مستطاب امیر المؤمنین ع بود چنانکه تفصیل
سابقا مرقوم شد شمه از ملاطفت و مهربانی آن پسندیده جناب سبحانی معلوم میگردد و اگر چه بیان اجزاء ها از غایت وضوح
و ظهور مثل اظهار شمس لازم نیست ولیکن چون خامه مدحت کر بهانه جوئی را از ذکر فضایل و مناقب حضرت امام دین و دنیا
علی بن ابی طالب ع بهتر روزی زبان گفتگو نیست و لذت تذکار این گفتار حیات افزای زنگ از دل زدایی را در کام جان
خامه های بیان شکستن بسیار است بنا بر این حکایتی دیگر را خیام از آن امام همام ع می پردازد که حاصل آن بر سبیل اجمال
اینست که مردی از یهود در ناحیه سوری که در ضیعت از عراق عرب ملکی داشت روزی از آنجا باره طعام یعنی گندم با طلبی
خوردنی بر دراز گوش چند بار کرده برای فروختن بکوفه می برد و در وقت نماز خفتن بشوره زاری که در حوالی کوفه بود داخل شد که
چهار پایان وی نا پدید گشته و هر چند در جستجوی آنها جد بیشتر کرد اثری از آنها نیافت و مرا ماری شفیق و آشنای
صدیقی در کوفه بوده که او را حارث بن اعور همدانی میگفتند در آن شب خود را بخانه وی انداخت و آنچه گذشته بود معلوم ساخت
حارث مذکور گفت بیا تا بخدمت امیر المؤمنین ع رویم و اینواقعه را با آنجناب عرض کنیم پس بخدمت آنحضرت رفته و ماجرا را گفته
امیر المؤمنین ع حارث را فرمود که تو بمنزل خود باز گرد و مرا با این یهودی واگذار که من چهار پایان و طعام او را با وی میرسانم پس حارث براه خود
رفت و آنسرور اولیاء و اتقیا و دستگیر دین و دنیا دست یهودی گرفته بآن شوره زار آمد که چهار پایان او گم شده بود و آمده
و در آن مقام روی مبارک را از یهودی گردانیده سخنی که یهودی آنرا نفهمید و بیان رانده و بعد از آن سر بالا کرده فرمود که والله
ما علی هذا بایعتمونی و عاهدتمونی یا معشر الجن و ایم الله لئن لم تردوا علی الیهودی حمیره و طعامه لانقضن
عهدکم و لاجاهدنکم فی الله حق جهاده خلاصه معنی آنکه بخدا قسم که با این نوع با من بیعت نکرده بودید ای گروه جنیان
یعنی چون مال مردمان برید و برعیت اذیت رسانید بخدا سوگند که هر آینه جهاد میکنم البته با شما در راه خدا چنانکه شایسته جهاد
یهودی گوید بخدا قسم که آنحضرت اینکلام هنوز با تمام نرسانیده بود که خرها و طعامهای خود را در پیش خود دیدم پس حضرت امیر المؤمنین ع
فرمودند که اختر یا یهودی احدی الخصلتین اما ان تسوق حمیرک و احملها علیک و اسبقها و اما تحتها علی در بعضی
نسخ بجای ان تسیق و اسوقها لک است و بنا بر نسخه اول حاصل معنی اینست که ای یهودی از دو کار یکی اختیار کن یا آنکه شتابی

عزای

عزای خود بروی و من آنها را عقب سر رانم یا من پیش بروم و تو آنها را از دنبال بیاری یهودی گفت یا امیر المؤمنین شما پیش باشید
که من بر سیاقت و راندن آنها توانا نیم القصه بنحویکه آن چهار پایان را آورد تا برحبه رسیدند و آن عبارت از فضا و مکان وسیع است
که در کوفه بوده و جهاندار آن حریم وسعت میکرده اند و در عجم چنین جائی را میدان تعبیر میکنند پس آنجناب امیر ... ادا نمودند
که یا یهودی پاره از شب باقیست من محافظت اینها میکنم تا صبح و تو بار آنها را فرود آر که این بار در پیکرم زحمت است تا صبح یهودی
گفت یا امیر المؤمنین من بر فرو گرفتن بار آنها توانا نیم و در محافظت آنها فرمودند که مرا با اینها واگذار و تو بخواب تا هنگامی که صبح طالع
گردید یهودی بیدار شد آنها را بالسپرده و فرمود که از آنها غافل مشو ان شاء الله مراجعت نمایم پس آن رهنمای طریق هدی و پیشوای
خلق خدا رفته با مردمان نماز صبح گذارد و چون آفتاب سر زد و معاودت کرد و دیگر باره آن مهر سپهر بزرگواری بر اطراف علیهای
بر سر یهودی گسترده فرمود افتح جوالک علی برکة الله و سعر طعامک یعنی گندمت سر بگشا ببرکت خدا یعنی مشخص باد و در بعضی
نسخ سعر طعامک یهودی بارهای خود را گشود آنحضرت فرمود که یکی از دو کار اختیار کن یا من میفروشم و قرار استیفای قیمت میکنی
یا تو میفروشی و من برای تو استیفای قیمت مینمایم یهودی شق ثانی را اختیار کرد و او بیع میفرمود و آنسرور اخذ قیمت میفرمود تا تمام
شد قیمت را تسلیم یهودی کرده فرمود الک حاجة یعنی دیگر کاری داری یهودی گفت آری میخواهم ببازار روم و حاجتی چند دارم
بخرم فرمود انطلق حتی اتبعک فانک ذمی یعنی برو تا من نیز آیم که ذمی مراد میسر آید چون از اهل ذمه و مال
باز همراه باشم که مبادا بازاریان زحمتی بدارند و در معاملات با تو طریق عدل و انصاف مسلوک ندارند الحاصل آن سرور
آلی با او هر جا همراهی نموده تا از کار سازیها فارغ شد بعد از آن یهودی را وداع فرموده ارشاد کرد آن لطف و اشفاق زنگ
کفر و نفاق از آئینه دل یهودی زدوده و مطالع حقایق دو تا بی آنکلام ناطق ربانی غشاوه غفلت و نادانی از پیش دیده
بصیرتش گشوده گشته در وقت مفارقت گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله و اشهد انک عالم هذه الامة و خلیفة رسول الله ص علی الجن و الانس اجمعین فجزاک الله عن الاسلام
خیرا القصه از خمخانه کیفیت حسن سیر حضرت ساقی کوثر ساغر جان پرور هوش آور این کلمات طیبات بر لب نهاده باده
سعادت شهادت نوشید و لباس اشتباه و التباس از دوش هوش افکنده از برکت ادراک خدمت آن هادی طریق رشاد
خلعت زیبای حسن یقین و محبت اعتقاد پوشیده و گلهای گونا گون امثال این بارها از آن طینت پاک مثل ازلی رسته
گل خوش رنگ و برگ و داغ سودای کینه و ماغان جیفه دنیا را با سلاح تر اندآورده و اکتفا بنماید و از مآثر حسن و خلق و بردباری
کیا بکش خوشه بر هیر کاری حضرت علی بن الحسین ع حکایتی از حلم و عفو امام همام سرای انجمن سابقا هم در این مجلس تقریبی
گذارش یافته حکایتی که در کشف الغمه مذکور است و ملخص معنی آن اینست که قومی در خدمت حضرت علی بن الحسین ع مهمان بودند
و از خوان شرف صحبت آنحضرت نعمت و فیض قربت روح تناول مینمودند بریانی در تنور بود و آنجناب خادم را با آوردن آن تعجیل
فرمود خادم شتابان می آورد و آن بزرگ کلاه کوچکی خورد سالی داشت و در آن وقت دوان در زیر پله بود که ناگاه سیخ کباب از کف

واسباب آن بیابان برد ره گشته بر سر آن کودک آمد وجان سپرد غلام از آن واقعه هوش ربا مبهوت وحیران ومضطرب وبی‌تاب شد
کردید آنجناب از صعوبت آن حضیه مرد آزما با بردوش برد باری وتحمل وزهر جانگدای مرارات آن مصیبت عظمی را بطوع ورغبت
تناول نمود وبغلام گفت انت حر لوجه الله فانک لم تتعمد یعنی تو آزادی چه مرتکب این کار دانسته نکردی القصه غلام را در راه
خدا آزاد ساخت وبعد از آن بتجهیز ودفن آن کودک پرداخت وشیخ عظیم القدر جلیل الشأن شیخ مفید علیه الرحمة والغفران این
حکایت را در ارشاد خود روایت کرده ودر کشف الغمه آورده است که روزی مردی آنحضرت را دشنام داد وعیبه وموالی آنجناب عالی
از جای درآمدند که ویرا آزار کنند آنسرور ایشانرا منع کرده متوجه آنمرد شده وفرمود که ما ستر عنک من امرنا اکثر ... معنی ... ای مرد
آنچه از ما پوشیده وپنهانست از تو از کار واحوال بیش از آنست که تو گفتی آیا ترا حاجتی هست که بر قضای آن اعانت تو کنم آنمرد شرمنده
گشت آنحضرت قمیص در بر داشت بسوی وی انداخت وآن قسمی از جامه است که بعمامه اشتباه باشد وفرمود که هزار درهم نیز باو دادند آنمرد
بعد از دیدن آن خلق وکرم مکرر میگفت که اشهد انک من اولاد الرسل گواهی میدهم که تو از اولاد پیغمبرانی ودر صفت حسن خلق
سرچشمه زلال معارف حقایق حضرت ابی عبدالله جعفر در مجموعه ورام ابن ابی فراس رحمه الله مذکور است که آنحضرت غلام خود را
بکاری فرستاد وغلام دیر کرد خود بر اثر وی روان گردید دید خوابیده است آن معدن مکارم اخلاق وآن منبع مراحم اشفاق بر بالین
وی نشست او را باد میزد تا بیدار شد آنگه بجای گوشمال وآزار گوش ... را آنگه بهر این سخن همواره ... نصیحت
ملایم مذهبی فرمود که ای فلان والله ما ذلک لک تنام اللیل والنهار لک اللیل ولنا منک النهار حاصل مضمون آنکه بخدا سوگند که ترا
نمیرسد که شب وروز بخوابی شب از تست که در آن بیاسائی وروز از ما که خدمت ما نمائی چند خوبان آتش مزاج وخوش کرده کان شیوه ...
کبری ولجاج را که با خدمه وامثال آن تقصیرات وجرایم ناگشتن همراه میباشند وآنرا ضبط ونسق نام کرده دمبدم مرشدیهای از حد بیش خارج
ملامت شرع وعرف برانگیز احوال خویش میباشند برای اصلاح حال این نفس شریر ودر سر قول ادراک معنی این خبر صدق اثر باید تامل
فشردن وجهت ازاله ودفع این خوی زشت خبیث در ... مضمون روایت مشهور این حدیث غوطه خوردن بغایت ضرورست
عفا الله عنا عما مضی ووفقنا لما یحب ویرضی بر اهل شعور مستور نیست که ائمه هدی وجانشینان حضرت مصطفی ومرتضی صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین که سرشت پاک ایشان از طینت آن دو برگزیده رب جلیل ونهال وجود شان جوانه آن دو اصل اصیل بود جملگی بر لآلی
این خصال حمیده محزون با غار این اطوار پسندیده بارور بوده ودر حسن سیر از طریقه آن سید ... عدول نفرموده لیکن ... جلیل
احوال هر یک وحکایات وارده در آن اکثر از هم گسستان این خاندان ودر مساکن بواطن اهل زمان با جامان سکوت سر بگریبان نسیان
کشیده واگرچه کم جهان نم نساخ وکتاب بعضی از روائح خواطر مجامل در دماغ آمده بیشتر آنها پایمال مرور سنین وشهور سپر عبور اعصار
دهور گردیده است واز این جهت در بیان صفت حلم وحسن اخلاق بعضی از آن برگزیدگان حضرت خلاق حکایات وروایات بتفصیل
که خاطر خواه باشد در کتب متداوله مشهوره بنظر نرسید تا در این مجلس از توصیف اطوار عنبر نسیم خلق کریم هر یک بترتیب فصلی پردازد
وآفتاب بیان صدق لمعان وحسن بیان در هر یک از برج دوازده گونه مدایح اثنی عشر اقتداری که باید از فضل افاضت اندازد وبعضی از آن

آثار واخبار

آثار واخبار که از غایت استتار در پرده نهفتگی گنجیده وسرچشمه ظهورش از شدت مرور دهور بخاک فراموشی منطمس ومکدر گردیده
انچه در این مطلب بنظر قاصر رسیده در این مجلس متفرقا هر یک در مقام مناسب خود مذکور گردید پس اگر ارباب نظر جای بیان صفت
حلم بعضی از آن صاحبان مقام عالی را در این مجلس بی آئین خالی بینند حمل بر غفلت وتقصیر مؤلف فقیر حقیر نخواهند نمود واما
از آنجمله اکابر دین از سلمان فارسی قدس الله روحه مذکور است که ناکسی او را دشنام میداد سلمان گفت اگر در روز حساب حسنات
من در کفه میزان سبک آید من بدتر از آنم که تو میگوئی واگر راجح آید از آنچه میگوئی زیانی بمن نرسد آنمرد بهیچ سخنی منفعل گشته
ترک شرارت نمود واز فروز جنگ معرکه حیا وآبرنگ گلشن حسن واعتقاد ملتزم اکابر دولت علوی مالک اشتر نخعی علیه
الرحمه روایت کرده اند که روزی در کوفه در بازاری میگذشت وبا قبای زهد ودیعتی که در طبع داشت در هر بابی از اخلاق
وارادت قدم بر قدم حضرت شاه ولایت میگذاشت جامه از کرباس خام پوشیده وعمامه کرباسی بجای دستار پیچیده بود یکی از بازاریان
در دکانی نشسته پرده غرور دیده شعورش را بسته نظرش بر مالک افتاد ویرا در آن لباس نشناخت واز روی تمسخر ...
شاخ تره بروی انداخت مالک حلم ورزیده ملتفت وی نگشت از آنجا درگذشت یکی از حضار که آن بزرگوار را شناخت آن شوخ
چشم را گفت با آثار وعلامت ونکوهش نمود که وای بر تو این مرد را شناختی که مرتکب ادای ناروا گردیدی واین حرکت ...
گفت این مالک اشتر بود ومصاحب امیر المؤمنین علی علیه السلام آنمرد بازاری از شنیدن این سخن خود بلرزید وبرای عذرخواهی این کار زشت مالک
از دنبال آن پاک سرشت روان گردید دید مالک بمسجد رفته نماز میگذارد صبر کرد تا از نماز فارغ شد پس پیش رفت ودر قدمش افتاد ...
ویرا برسید مالک دست عطوفت سر او را برگرفت واز آن سبب تملق از آن پرسید گفت بعذرخواهی گناه خود آمده‌ام که ترا نشناختم
ونداشت آن قباحت مرام مالک گفت بر تو گناهی نیست بعضی ترا بآن گناه بحل کرده واز آن بری الذمه ساختم وبخدا سوگند که ...
برای این آمده‌ام که جهت تو استغفار وطلب آمرزش نمایم مخفی نماند که از طبقات دیگر خلایق نیز بعضی از اهل بیت کرامت وصحبت ...
خالص ایشان حکایات وروایاتی که از آن ینابیع حکم بر جویبار قلم جاری ودر بستان دل وجان ودین وایمان دوستان آب یاری
شد غالبا نیز از گفتگوی دیگران بنیاز میگردانید لهذا بذکر آنها پرداخت وغرض از ایراد حکایاتی که بسمت ذکر یافت آنست که بر معدود
آن غافل وبر گریبان جاهل که زهر چشم وصبی بر وی از لوازم بزرگی ومتشخص میشمارند وتحلی آثار سنگ درشتی ... سبب ... نقص
اعتباری میپندارند معلوم گردد که بزرگان دین ودنیا ومقربان بارگاه کبریا که خلایق بر سر خوان احسان طلبان اهلی باین صفت متصف
بوده اند واز آن نقصی بکمال ایشان نرسیده وباعث حفظ مرتبه احدی نگردیده است بلکه این صفت بجهت ممدوح خالق وخلایق
ودر جهان وشرف بر مرحمت عالمیان نائل گشته اند بسا است که افواه الناس مجاهر بر اعلام آنکرده ... مینمایند ودوست
ودشمن را بایشیوه تحسین مدح وثنای ایشان مینمایند وشک نیست که سر منزل نجات را جز با سلوک این قوم عالیدرجات راهی نیست
واز تربت یاران ملامت شرح ودعوت ... سیر ایشان ... شعور که کودک طبع لطیفش را در دبستان تکلیف علم
اخبار ... داده اند ولوح ذهنی ... نهاده اند میباید که در همه امری از امور خوشخوئی اخلاق اطوار ایشان ... حق جود

داوند و لعقد معذور در حرکات و سکنات مراعات رای خود جزم نموده سواد خود را مطابق آن اصل کردانه تا در دیوان [illegible]
آباد نامه کرفته و شکر روز محشر توانه بود و قطع نظر از آنچه در این اوراق شاهد خود از مضمون و لکش این بیت ملکی خامه معنی طراز سخن
پرداز جبرایل طوبیت سلطان حسن و تقریر شی در این مجلس جلد نظر بسریر تحریر نشست چه لذت از این بالاتر که کدام صفت از این والا
تر آمد بود که تا زنده باشد کسی را از کلدار خلعتی در پای دل خواری و از نهوادی سلوکی بر چهره خواطر غباری نباشد و چون مرغ جان شی
از قفس تن را و کلاب روانش از کل بدن جدا کرده و جان را از نغمش داغ و نالان و دعا و آمرزش خلق از دنبال جنازه اش روان کردد
و در مجموعه ورام رحمه الله مذکور است که سالار متقیان و حیات بخش مقربان عالیان جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام وقتی که یوسف جان
پاکش از زندان کدورت بنیاد عالم خاک رهائی یافت و آفتاب عالم تاب وجود شریفش از حجاب سحاب عرض شتاب برآمده پرتو سعادت
بر فلک از عالم بقا می تافت فرزندان کرامی خود را حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام و محمد حنفیه و صغار اولاد امجاد
جمع کرده وصیت نمود و در آخر آن فرمود که یا بنی عاشروا الناس عشرة ان غبتم حنوا الیکم وان متم بکوا علیکم حاصل
معنی آنکه ای فرزندان معاشرت و آمیزش کنید با مردمان چون که اگر زنده مانید مشتاق و آرزومند شما باشند و اگر بمیرید بر شما کریند نظم
سعادتیست که چون آب از این گذرگه فانی روان شوی که غبار از تو بر دلی ننشیند و غمی نماند که چند صفت دیگر است که در حسن خلق
بغایت دخیل و بمنزله شاخهای اصل اصیلند و از آنجمله شکفته روئیست که باغ جمال خوش خویانرا بهار طلعت و گلشن بهجت
سرای ناخوش نوا بلبلی عنوان صحیفه باطنست و بر لوح نسخه محاسن نمک خوان ملاحت و آب گلشن صباحت آب رنگ و نزهت
و رنگ و بوی گلهای صفات آب سرچشمه صاف طینت و حاصل رنگ خوش کلی مفتاح ابواب دلکشائیست و مصباح محفل آشنائی
و در کتاب شریف کافی از حضرت سید عالم منقولست که با جماعت بنی هاشم خود خطاب فرموده که یا بنی عبد المطلب انکم لن تسعوا
الناس باموالکم فالقوهم بطلاقة الوجه و حسن البشر حاصل مضمون آنکه ای فرزندان عبد المطلب سعی کنید شما هرگز
باین وسعت و قدرت آن نیست که با همه مردمان مهربانی کنید باموال خود پس برخورید با ایشان شکفته و گشاده روئی و هم از آنسرور
روایت نموده است که مردی بخدمت وی آمده استدعای وصیت نمود آنحضرت وصیت چند کرده از آنجمله فرمود که الق اخاک بوجه
منبسط یعنی ملاقات کن با برادر دینی خود بگشاده روئی و نیز در کافی از حضرت امام جعفر صادق منقول است که صنایع المعروف
و حسن البشر یکسبان المحبة و یدخلان الجنة والبخل و عبوس الوجه یبعدان من الله و یدخلان النار یعنی آنکه نیکوئی
با کسان کردن و شکفته روئی با مردمان برخوردن سبب حصول محبت و دخول جنت میکردد و بخل و ترش روئی بنده را از خدا دور میسازد
و با تش جهنم می اندازد و هم در کافی از جناب اشرف نبوی مأثور است که ثلث یصفین ود المرء لاخیه المسلم یلقیه بالبشر اذا
لقیه و یوسع له فی المجلس اذا جلس الیه و یدعوه باحب الاسماء الیه خلاصه معنی آنکه سه چیز است که سبب خلوص محبت برادر مسلمان
میشود یکی آنکه چون با وی برادر خود شکفته برخورد دوم آنکه چون بر پهلوی او نشیند جای نشستن او را فراخ کند سیم آنکه نامها که او را
خوشتر آید او را بدان نام خواند و شیخ طوسی رحمه الله علیه در امالی آورده که حسن البشر بالناس نصف العقل یعنی گشاده روئی با مردم

بنعلت

نیم عقلست مراد اینکه و انیری که از عقل و تدبیر روزکار آدمی عاید و حاصل میشود نصف آن از این صفت حاصل میکردد دیگر
از آنجمله خندیدن و تبسم کردن و دیدن است که از گشاده روئی برده و رحبش است و این نیز از حسن خلق و در شریعت مستحسن است
بشرط اینکه عبث نباشد و از حد اعتدال آن بیرون نرود و بمرتبه کثرت قهقهه نرسد که در کافی از جناب مقدس حضرت صادق
مرویست که ان من الجهل الضحک من غیر عجب یعنی از آثار جهالت خنده که بی تعجب باشد و هم از آن والا جناب ذکر کرده که کثرة
الضحک تمیت القلب بسیاری خنده میرانه دل را و نیز از آن جناب روایت نموده اند که کثرة الضحک تذهب بماء الوجه بسیاری
خنده می برد آبرو را و هم از آنسرور آورده که القهقهة من الشیطان یعنی خنده با قهقهه از جانب شیطانست و نیز از آن بزرگوار نقل نموده
که ضحک المؤمن تبسم یعنی خنده مؤمن تبسم است و در اخبار دیگر در مجلس مقتضم گذارش یافت و اما خنده که نه چنین باشد در احادیث
شریفه ترغیب آن شده واست چنانکه در کافی از انجیل معارف معالم حضرت امام موسی کاظم مرویست که حضرت یحیی بن زکریا
ای بود که میکریست و نمیخندید و حضرت عیسی بن مریم هم میخندید و هم میکریست و آنچه حضرت عیسی میکرد بهتر است از آنچه حضرت یحیی
میکرد و همانا ترجیح طریقه حضرت عیسی از این جهت باشد که آدمی را چنانکه از اندیشه مرگ و تذکر احوال معاد ناچار است نگریستن
و غم برای معاش نیز در کار است از آنجمله الفت و صحبت ابنای زمان و پاس خواطر اشرافست که تمشیت اکثر امورات صورت بست و نیز
[illegible] اینکه حق جل جلاله [illegible] کرده بر رعایت آنها عذر است پس کاهی با یاران و دوستان شکفتگی و خوش طبعی و شیراره کتاب اخلاق
[illegible] و که بسبب بجال انبساط صحبت تا بان انبساط نزد بجای
[illegible] خوشیست [illegible] نیز سالک این طریقت بوده که با
[illegible] فرموده چنانکه در کافی از معمرین خلا و منقولست که حضرت
[illegible] فیهم کلام یرجون و یضحکون خلاصه معنی اینکه حضرت
[illegible] است باز آنجناب فرمودند لا باس مالم یکن یعنی
[illegible] آنحضرت است که باکی از آن مزاح کردن و خندیدن
[illegible] الله کان یاتیه الاعرابی فیهدی له الهدیة ثم
[illegible] ما فعل الاعرابی لیته اتانا محصل مضمون اینکه
[illegible] نابوده پس آنحضرت میخندید و میفرمود که کاشکی میکرد
[illegible] و مطایبه میفرمودند لیکن نیز بشرط اینکه بجدال کشار نرسد
[illegible] مؤمنی آزار و لازم نباشد و نسبت بجناب اقدس نبوی
[illegible] بیغان و از زبان و بسم ظرافت ایمان شایع است
[illegible] سخنی بر و اشاره نه در مرحه بجواطرشان رسد اکر کفر

تا مسیح
که بمی شده بر کردون کذارده بر بیاید و فرخی هم
الحرامم میرشد زبود خرادنه میدانند که چه احوالی
بودم حالی اگر تماشش دار هر که رو در فرخان
بشود بفرمائید که متوجه روفه خانش شود
و اگر نه در راه هم نغر یا شده ولی معذر نخواهم
کذارد شبها بر دو پای تمنا الیه اگر از روانه

داوند و العقد معقود در حرکات و سکنات سر افتخت رای خود جزم نموده سواد خود را مطابق آن اصل کردانند تا در دیوان الجمیره
آثاد نامه کرفته و شکر روز محشر توانند بود و قطع نظر از آنچه در این اوراق شاهد خودنمائی مضمون و دلکشی این بیانات ملکی خامه معنی طراز
پرداز ... سلطان حسن و تقریرش در این مجلس چند فقره بر سر تحریر نشست چه لذت ایشان بالاتر و کدام صفت ایشان والا
تر توانند بود که تا زنده باشد کسی را از کلمات خلقش در پای دل خاری و از هوای سلوکش بر چهره خاطر غباری نباشد و چون مرغ جانش
از قفس تن رها و کلاب روانش از کل بدن جدا کردد و جهانی از رفتنش داغ و نالان و دعاء آمرزش خلقی از دنبال جنازه‌اش روان کردد
و در مجموعه ورام رحمه الله مذکور است که سالار متقیان و حیات بخش قلوب عالمیان جناب مستطاب امیر المؤمنین ع وقتی که یوسف جان
پاکش از زندان کدورت تنگنای عالم خاک رهائی یافت و آفتاب عالمتاب وجود شریفش از حجاب سحاب عمر شتاب بر آمده پرتو سعادت
بر دلدار عالم بقا میتافت فرزندان کرامی خود را حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام و محمد حنفیه و صغار اولاد امجاد
اهل را جمع کرده وصیت نموده در آخر آن فرمود که یا بنی عاشروا الناس عشرة ان غبتم حنوا الیکم وان متم بکوا علیکم حاصل
معنی آنکه ای فرزندان معاشرت و آمیزش کنید با مردمان چنین که اگر زنده باشید مشتاق و آرزومند شما باشند و اگر بمیرید بر شما کریند نعم
سعادتیست که چون آب ایامی کذرد کمانی اجا [illegible]
بغایت رحیل ... های اهل اصیلند [illegible]
سرای را خوش فرا ابلیلی عنوان صحیفه با طینت [illegible]
و رنگ و بوی کلهای صفحات آب سر چشمه صاف [illegible]
در کتاب شریف کافی از حضرت سید عالم منقول [illegible]
الناس باموالکم فالقوهم بطلاقة الوجه [illegible]
یا الیه وسعت و قدرت آن نیست که با هر مرد [illegible]
مروت نموده‌اند که هر دو بحضرت وی آمده [illegible]
منبسط یعنی ملاقات کن با برادر دینی خود [illegible]
وحسن البشر یکسبان المحبة و یدخلان الج[illegible]
باکسان کردن و شکفته روئی با مردمان بر خوردن [illegible]
و آتش جهنم می افزاید و هم در کافی از جناب ا[illegible]
لعنه و یوسع فی المجلس اذا جلس الیه و یل[illegible]
میشود یکی آنکه چون با برادر خود شکفته بر خورد دویم آنکه چون برابری او نشیند جای [illegible]
خوشتر آید او را بدان نام خواند و شیخ طوسی رحمه الله علیه در امالی آورده که حسن البشر بالناس نصف العقل یعنی کشاده روئی با مردمان

بعرض میرساند بحضرت علیه جناب ... خبر خواهی میباشم و بخواهش ... میرزا علی محمد ... [illegible]

برخلق

نیز علامت مراد اینکه خوشخوئی که از عقل و خرد هر روز کار آدمی عاید و حاصل میشود نصف آن از این صفت نجیبه حاصل میکردد و دیگر
از آنجمله خندیدن و تبسم کردن و دیدن است که از کشاده روئی برده در پیش است و این نیز از حسن خلق و در شریعت مستحسن است
بشرط اینکه عبث نباشد و از حد اعتدال آن بیرون نرود و بمرتبه کثرت قهقهه نرسد که در کافی از جناب مقدس حضرت جعفر صادق ع
مرویست که ان من الجهل الضحك من غیر عجب یعنی از آثار جهالت خنده که بی تعجب باشد و هم از آن والا جناب ذکر کرده که کثرة
الضحك تمیت القلب بسیاری خنده میراند دل را و نیز از آن جناب روایت نموده اند که کثرة الضحك تذهب بماء الوجه بسیاری
خنده می برد آبرو را و هم از آن سرور آورده که القهقهة من الشیطان یعنی خنده با قهقهه از جانب شیطانست و نیز از آن بزرگوار نقل نموده
که ضحك المؤمن تبسم یعنی خنده مؤمن تبسم است و اخبار دیگر در مجلس ختم گذارش یافت و اما خنده که نه چنین باشد در احادیث
شریفه ترغیب آن شده است چنانکه در کافی از حضرت ... معالم حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که طور حضرت یحیی بن زکریا
این بود که میکریست و نمیخندید و حضرت عیسی بن مریم ع هم میخندید و هم میکریست و آنچه حضرت عیسی ع میکرد بهتر است از آنچه حضرت یحیی
میکرد و معنی ترجیح طریقه حضرت عیسی ع آنست که آدمی را چنانکه از اندیشه مرگ و تدارک احوال معاد ناچار است از فکر امور معاش
و تمهید معاش نیز در کار است از آنجمله الفت و صحبت ابنای زمان و پاس خاطر ایشانست که تمشیت اکثر امورات صورت بخت و نیز
نفس را برای اینکه حقی چند است که رعایت آنها ضرور است پس گاهی با یاران و دوستان بشکفتکی و خوش طبعی که شیرازه کتاب اختلاط است
رایشان و زمانی نیز از شرم تهی دستی و گناهکاری و هم مواخذه و سطوات جباری بر خود گریستن بحال انکسار صفت تا آن اثار
خود سازد و باین خود را از عذاب الهی رهانند و حضرت اقدس نبوی ... سراپا سرور و خوشی است ع نیز سالک این طریقت بوده که گاه
بنسمات بکلهای شکفتکی دل ربا بساط صحبت اصحاب و احباب را گل ریزان میفرمود چنانکه در کافی از معمر بن خلاد منقولست که از حضرت
امام همام ابی الحسن ع سؤال نموده گفتم فدای تو گردم الرجل یکون مع القوم فیجری بینهم کلام یمزحون و یضحکون خلاصه معنی آنکه مرد
اینکه با یاران محشور میشود و در میان ایشان گفتگوئی و مزاح میکنند و میخندند آن جایز است باز آنجناب فرمودند لا بأس ما لم یکن یعنی
باکی نیست ما دامی که نبوده باشد ... گمان کردم که ظن من این باشد و چنین یافتم که مراد آنحضرت اینست که باکی از آن مزاح کردن و خندیدن
نیست چنانکه فحش در میان نباشد بعد از آن گفت آنحضرت فرمود که کان رسول الله ص کان یأتیه الاعرابی فیهدی له الهدیة ثم
یقول مکانه اعطنا ثمن هدیتنا فیضحك رسول الله و کان اذا اغتم یقول ما فعل الاعرابی لیته اتانا تحصیل معنی آنکه
اعرابی بخدمت حضرت رسول ص آمده و هدیه آورده و بعد از آن میگفت قیمت هدیه را بده پس آنحضرت میخندیدند و هر گاه که آنسرور غمناک میکردید
میفرمود که چه کرد یعنی چه شد آن اعرابی کاش می آمد نزد ما و دیگر از آنجمله مزاح کردن و مطایبه نمودنست لیکن نیز بشرط اینکه بجائی نرسد
و بفحش چنانکه گذشت و بر کذب و افترا و امثال آن مشتمل نباشد و از ... لوازم نباشد و نسبت بجناب اقدس نبوی
اهل بیت و نزدیکان حدیث ... مذکور نکرده و چنانکه در میان حرف ... و دراز زبان ... ظرفیات ایشان شایع است
که چون ... رسیدند و بر خرابات ... کرم لطیفه پردازی کرده اند از کفتن هیچ قسم سخنی پروا ندارند و هرچه بخاطر ایشان رسد اگر کفر

ورده باشد دست بر آن نیکذارند و آنرا خوش طبعی تصور و باعتقاد خود لطیفه تر هم میکنند و منبعا شند که آن از ظرافت و لطافت طبع بلکه
نقص یک و خرابیت و النجام و رزقل کل از لطافت آن می شکفند و هرگاه از آثار ندامت آن خواهند گریست چه امثال این سخنان بسیار است اگر
در اوایل چون از روی اعتقاد نیست و کفر نباشد و هم آنست که رفته رفته بآن عمل و صاحب آن در زمره انما کنا نخوض و نلعب قل ابالله
وایاته ورسوله کنتم تستهزءون داخل گردد نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا و اخبار و آثاری که در مذمت مزاح و نهی
از آن وارد و یافته مراد از آن مزاحیست که بعضی از مفاسد مذکوره بر آن مرتب شود مثلا باعث رنجش خاطر گردد چنانکه از جناب سلطان
امیر المؤمنین ع ماثور است که ایاکم والمزاح فانه یجر السخیمة و یورث الضغینة وهو السب الاصغر حاصل اینکه بپرهیزید از مزاح که بدرستی
که باعث کینه میشود و مزاح دشنام کوچک یا از افراد و اکثر آن آدمی در نظر حقیر و بی نیاز قدرش و اعتبارش خلل پذیر میگردد چنانکه در کافی
از امامین همامین حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام با یکی از ایشان منقولست که کثرة المزاح تذهب بماء الوجه و مهابة الرجل
یعنی اجتناب کنید از مزاح بسیار که می برد آبروی مردان را مجملا هر گونه مزاحی که امثال این مفاسد از آن لازم آید احتراز از آن مرد است
و اما مزاح و مطایبه که بادنا بین این عیوب نیالوده و الماس این ذنوب در آن سوده باشد و در اخبار و آثار طریق تحسین آن سپرده از حسن
و خلق شمرده شده است چنانکه از یونس شیبانی روایت که حضرت ابو عبدالله ع پرسید که کیف مداعبة بعضکم بعضا چگونه است مطا
یعنی شما با بعضی یعنی با هم مزاح و خوش طبعی میکنید گفتم کم فرمود افلا تفعلوا فان المداعبة من حسن الخلق وانک لتدخل بها
السرور علی اخیک ولقد کان رسول الله ص یداعب الرجل یرید ان یسره حاصل معنی انکه چنین میکنید یعنی تنگ مزاجی منمایید
که مزاح کردن از جمله حسن خلق و از آثار آنست و بدرستی که تو هر آینه سرور و شکفتگی بسیار زیاد بان برادر مومن خود داخل میکنی و هر آینه بتحقیق که پیغمبر خدا
چنین بود که ملاعبه و خوش طبعی مینمود با کسی مرادش این بود که او را شاد و خوشحال گرداند و نیز از آنحضرت ع روایت کرده که ما من مؤمن
الا وفیه دعابة یعنی هیچ مومنی نیست مگر اینکه در طبع او دعابه است راوی گوید پرسیدم دعابه چیست فرمود مزاح و هم از آن سرور
با جناب سلطان ابی جعفر علی الاختلاف النسخ نقل نموده ان الله عز وجل یحب المداعب فی الجماعة بلا رفث یعنی بدرستی که خدای
عز وجل دوست میدارد کسی را که مزاح کننده باشد در میان جماعت بشرط آنکه فحش در میان نباشد و از مطایبات حضرت سید کاینات ع
نقل کرده اند که روزی پیره زنی از انصار بخدمت آنسرور در حیات مردان روزگار آمده استدعا کرد که در حق من دعا کن که ببهشت روم آنحضرت
بر سبیل مطایبه فرموده که پیره زنان به بهشت نروند زن از این سخن گریه آغاز کرده خاتون ناله و فریاد راسا زنمود تبسم دهان مبارک آنجناب
از آن جنابی و اضطراب خندان و گلشاداب لطیف حاضرین شریفش از آن شکفته و شادمان گشته بی تکلیف خاطر آن ضعیف لباس خطا
از بیان آن مدعا کنده و نقاب ابهام از چهره آن ابهام برافکنده فرمود که ترا دیگر جوان کنند و به بهشت برند که خدای تعالی میفرماید که انا
انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا و دیگر از گفتار شکربار لطافت آثار آن مرابی شیوه شیرین زبانی و بزرگ کشور
کرمگستری و مهربانی اینست که مردی خدمتش رسیده آمده گفت یا رسول الله مرا بر شتری سوار کن یعنی شتری بمن ببخش فرمود که ترا بر بچه شتری
سوار کنم آن مرد از آن استبعاد نموده گفت من بچه شتر را چه کنم فرمود همه شتران بچه شتر اند باین معنی که از شتر زاییده شده اند و در

ورام

در مطایبه پیغمبر

ورام مذکور است که زنی بخدمت آنحضرت آمده گفت شوهرم ترا مطلب فرموده شوهر تو کیست اگر کسیست که در چشمش سفیدی هست
زن گفت والله که چشم شوهرم سفید نیست فرمود نه چنین است بلکه در چشمش سفیدی هست دیگر باره زن گفت بخدا قسم
که نیست آنسرور را چنین فرموده که هیچ کس نیست که در چشمش سفیدی نباشد یعنی سفیدی در چشم بر دور سیاهی میباشد
و مطایباتی که از آن طبع لطیف و مکتب و اخبار آن وارد گشته است از این قبیل بود که حقیقت کلام را در آن مرعی میداشت
و بمحض ابهام اکتفا کرده زبان معجز بیانش در طی طریق ادای آن قدم از منهج صدق بیرون نگذاشته و سزاوار است که امت
نیز این شیوه تتبع آنسرور فرمایند و بارتکاب کذب و خلاف هر چند از روی هزل باشد جرات ننمایند و ارشید است
که مطایبه و مزاح و وقتی که بی دروغ باشد گاهی فواید عظیم بر آن مرتب میشود و غبار رفتن همان تفع برشحات لطایف آن ساکن
و شر دفع منکر و دو و بسیار رواق شده که بآن جمعی از کشتن ملوک و سلاطین بیباکی مزاح سلیمی و شفاعت سخن لطیفی از زلات
ارباب جرایم و قتل ایشان گذشته اند چنانکه گویند حجاج نا پاک سفاک را وقتی دل عادت شعار بخنجر کین تحقیق خشم
و کمان کج نهادی بقصد قتل وی زه بسته بود آن بیچاره را از بیم آن واری و هرتی در میغول حول و اختفا مستوری میبود
تا روزی دل از جان برکنده خود را از پرده نهفتگی بیرون افکنده راست نزد آن کج نهاد آمد حجاج از آن تعجب بسیار از آن
آن جرأت استفسار نمود گفت ایها الامیر از ترس تو هر شب در خواب می بینم که در بیست و گرفتار شده ام و تو بکشتن من
فرمان میدهی که یکبار مرا بقتل برسانی و از تعب کشته شدن هر شب رهایی یابم حجاج از این سخن خندان شده از سر خون
او در گذشت و نیز گویند شخصی را بتهمت زندقه والی و نزد هارون الرشید یعنی آوردند وا انکار مینمود هارون گفت
تازیانه میزنم ترا تا اقرار کنی آمد و گفت این خلاف حکم خداست خدای تعالی فرموده است تو مردمان را بزنی تا اقرار بایمان کنند
و تو مرا میزنی که اقرار بکفر نمایم هارون خندید دارا بخشید و در بعضی از کتب مذکور است که در مجلس یکی از ملوک در وقت خوان
گستردن و طعام آوردند خادم کاسه شوربا بجرات در آمده و چون نزدیک بادشاه رسید وحشت بروی غلبه کرد پایش
لغزید و قدری از آن شوربا بر گوشه جامه بادشاه چکید بادشاه از آن غضبناک گشته فرمود که وی را گردن زنند خادم چون
حال بدان منوال دید پا پیش نهاده آن کاسه شوربا را تمام بر سر بادشاه ریخت بادشاه از آن حرکت بسیار متعجب گردیده
وی را پیش طلبید و سبب اقدام آن عمل ناشایسته و ... پرسید گفت یا مولای من اکرمن رابسبب جان خطائی اول که از من
صادر گشت مرا میکشتی مردمان ترا ظالم میخواندند و از روی تشنیع ملامت سخن تو بر زبان میراندند این بر بنای بشما جسته ندم که
گناه عظیم کردیم که اگر بآن سبب قتل کردم تا اگر ما سیاست نمائی و بقتل من حکم نمائی مردمان ترا در آن معذور دارند
و ظالم و جو نشمارند پادشاه را از آن سخن خوش آمده عفو آن کرد و او را بآن حسن گفتار بخشید و او را طوق رقیت از گردن
برداشت آزاد کرد و اینم و هم آورده اند که مردی خیک خالی با خود داشت بگمان اینکه برای شراب است وی را گرفته نزد والی
بردند و او حکم کرد که وی را حد زنند آمد و گفت بچه سبب باید حد زنی گفت برای اینکه آلت خمر با خود داری گفت اعزک الله

خاتمه

الحمد حمد بی‌حد بایدت زد تو آن سزاوارتری که آلت زبانها خود داری حاکم دیرابای سخن بخشنده و نیز گوینده کنهکار را از زلت آگه آورده بودند و بروی شکر کشته آلات غلط تمام عتاب میخود آمد و گفت انما انت کالسماء کلما ارعدت وابرقت کثیر خیرها یعنی تو مانند ابری که هرگاه رعد و برق از او ظاهر میشود خیرش بسیار است پادشاه را از این سخن تازه غضب منطفی گشته با وی بمقام لطف درآمد آورده که هشام بن عبد الملک ملعون روزی از خانه برآمده مردی یکچشم دو چار شد پس بر زدن و حبس نمودن وی امر نمود آن مرد گفت گناه من چیست گفت تو اعوری و اعور شوم میباشد و ملاقات ترا بفال بد گرفتم گفت سبحان الله اگر یکچشم شوم باشد بر خود شوم است و اثر شامتش بر دیگری نرسد اما احول بر دیگران شوم است نبی صلی الله علیه و آله از ملاقات بتر هرزی شنیده و از ملاقات من این آزار میرسد هشام چون احول بود از این سخن خجل گشته ترک آن بیچاره نمود و نیز گویند ستمکیشی بقتل درویشی فرمان داد درویش گفت ایها الامیر مرا بر تو حقی هست گفت چه حق گفت در ایده بر من بازار بسیار بوده گفت پدر تو چه نام داشت گفت از ترس تو نام خود هم فراموش کرده‌ام چه جای نام پدر را امیر آهسته خندید و از خون او درگذشت و از این قبیل سخنان لطایف انگیز مطابق این بسیار رسیله استخلاص کنا هکاران میشود و هر گاه ادای آن بر وجهی مناسب که مقام اقتضای آن نماید و سایر دقایق و لوازم حسن خلق مرجوع بر رياضت اهل خرد میزان نیک و بد است و سالک خامه را دبیر تعجیل در مقام تفصیل آن البته در تطویل این مطلب و ذکر جزئیات آن پیش ارباب تصدیع عزیزان دادن ضروری نیست حضرت خداوند بیچون و روشنی بخش دیده‌های دوران تعالی و تقدس دیده شعور کافه جاهلان بخرد مغرور را البصر و الانصاف بر عیوب ظاهر و باطن خود بینائی داده جملرا بفکر اصلاح حال انداخته جان احوال زمره مؤمنان را بشاملی توفیقات خود مهر هر صفت از صفات کمال و محامد خصال آراسته و همیشه منظور نظر لطف عنایت بی‌نهایت خود سازد

بحمد و لطف حضرت الکاتبین لله الحمد که سالک خامه و بیان مرا تمامی

ملک ضمان مرحله باب اول را از مراحل ابواب ثمانیه کتاب

ابواب الجنان که بر هیئت مجلدی مسیر انده بوده حبوده و بسر منزل

انجام آن رسیده امت ارکرم حکیم ذو المنن و قت

سیر العلمی که ترکیب این تالیف از تباین سخنان

حق سرشته شوره بمضاق خواطر مشکل اوز کار

آشنا دادوی اصحاوا آتار دعذ کرده ابرام رحمت ملوحه دمعندان سازکار و کوارا گرداینده توفیق اتمام باقی ابواب بر وجهی خواب کرامت فرماید بمنه و کرمه لقد فرغت من تسوید کتابت یوم رابع شهر رجب المرجب یکشنبه ۱۳۳۹ هرکوه الله الف علی دارم الکرم بسر کلام

بسم الله الرحمن الرحیم

زلال معانی که از چشمه سار دل که بجدول زبان جاری شده بوستان جانفزای دین را بیان بآن آبیاری توان داشت چه سیراب بوده جز حمد و ثنای خداوندی حلیت عظمته و عمت نعمته که سلطان روح را در مملکت بدن متمکن ساخته بر چهار بالش عناصر اربعه تکیه داده است و وزیر عقل را مهر جیبی دل و رگردن انداخته سر رشته تدبیر معاش و معاد در کف اختیار او نهاده اجزای وجوه نسخه انسانی را برشته عروق وضع شیرازه کرده سر او دلها را بمطالعه آن برای خواندن کتاب معرفت روشن میسازد و مرات قلوب عباد را بر تخته سیمابیه جیب ارقام صور حقایق مصقل نکرت از زنگ غفلت می‌پالاید و چراغ دلفروز سخن را در مشکوة دهن فتیله زبان و روغن فوت نطق و شعله بیان از کارخانه فضل و انعام اوست و نهال قلم خامه را در گلشن زمانه نبرکت شکوفه لفظ و ثمره معنی باهتمام باغبان الهام از کلک بلیغ سخنان حق را با آتش دلسوزی از جلد که زبان ناصحان گشوده بر چهره خواطر خواطر کران خوابان غفلت آب مضامین ولطیفی را بر رفس و دل سخن از جا سازنکرای عمیق اهل تحقیق برآورده گلشن حسن اعتقاد را بآن سیراب نرگس شهلای و چشم زیبا را در گردی سرمه پرورده عالم را بآن در دیده اهل نظر گلستان کرده است او نالک نفس با جار لبت قوایم بدن کشیده است جهت شیرینی مذاق سخن دهان الوان اصناف کلمه کلام از آن بیار آورده کاتب قدرتش کاغذ روز را از صبح و حوره آفتاب کشیده بانامل دست رهای کافه انام را بار رقام ملاش معاش مرقوم میسازد و فراش حکمتش کرد کرسیان عالم خاک را جهت آسایش قوی و حواس عاملاس را پرده زنبوری ظلمت کشیده از مخمل مشکی شب فراموش خواب می اندازد لیل و نهار دو فرواز و فرحکمت اوست و خزان و بهار دو فصل از کتاب قدرت او مشاطه صنعتش عروس جهان را لبر خواب و حنای آب شفق و ملق آراسته سرمه ظلمت لیل در دیده کشیده است و زلف دراز روزگار از زوال شهور و سنین چین چین ساخته جامه مومات لیل و نهار پوشیده نرگس چشم شب را سرمه سیاهی داده طاق ابروی ملک و سمه کبودی نهاده و ستردن جیع و ریحان شام و چهار باغ فصول اربعه شکفتگی از جویبار قدرت اوست و نرگس ماه زیبق گاو و نرگس دان فوری سپهر تا نگی انگاب حکمت او و رساخت مکان بنای عمارت و زراعت بمصالح مدبر معمار ابداع او نموده و گلشن ارضه و دهور را عرق بیدی سنین و شهور باغبان مشیت او فرموده و دایه عطوفتش طفلان تراب را روز و شب اردو شامه بستان مهر و ماه شیر داده و معلم شفقتش کودکان عقول اهالی بنی آدم را در دبیرستان عالم کتاب تجربه در پیش نهاده طلبیان حکمتش را از کلها کوناکون جامع صنع او هر برگ با طبیعت و بالکل راه معرفتش نا او رهر ظلمت چراغ آن از نور ظهورش هر لاله چراغی باده بر زود معرفتش با هر سنگی شب لا البت و نحل ظهور قدرتش

هر خاری رشته زهی لطف و شفقت کرمانند کمان بنام و نشان سیدای فضل و الی الله کنف حمایت خود خوانده و زهی کرم و عظمت
که ادوام عقول خاک نهاد کان فضل را بدو در باش ما لا تدرک آب و دو فصل ارباب ساحت معرفت کنه خویشتن را منزه کعبه قریش
از آن دور تر است که کران مایان علائی و عراقی بیرفیق شفیق طوفی او طی طریق عمیق او توانند فرمود و ایوان آشنایش از آن
رفیع تر که کران حیران خاک را المنکر ای عالم معلق پا کند وسیله وثیقه عنایت او بر آن صعود توانند نمود رفیق توفیق آن راه
لب بابان و کمند وسیله ای دلبران سعادت بنیان چه توانند بود جز اقتدا و اتباع سروری که نسبت هم جنبش سرمایه افتخار آدم و بنیان
و سر خط بندگیش نام آزادی عالمیان نکته پری از نقش کفشگری تخت جم را بباد فراموشی داده و حدیث مهر نبوتش سخن خاتم سلیمان را
مهر فراموشی بر لب نهاده قلم انگشت قمر شکافش مه و بیضا را چون ماه خط کشیده و ثعبان همت عصای کلیم از سطوت تیغ چو [illegible]
کشتی بیقرار نیان در خزینه آوازه حسن و صفا کرصیت ملاحت او شنیدی شب و روز در طلبش در اطراف عالم در دیدی [illegible]
نفس عیسوی اگر بر گل و لالا اوصاف او نغلطیدی سبب حیات اموات نگردیدی مهر تابان از پی سالکی تن چون جانش سر [illegible]
بر فلک افراخت و ماه نو را نسبت خم ابروی مبارکش در عالم شهرت [illegible] افتخاری که تا از جهان پاک بعالم خاک بنهاد
پشت دولت کسروی چون طاق کسری در هم شکستی و والا شانی که تا علم نورش بر چرخ ظهور گشوده بر باخوات شعله بی
بجوسیت چون آتشکده فارس فرو نشست از گلبن صفات کمالش حسن خلق یک گلست و از گلشن عز و جلالش شب معراج یک
سنبل نظرهت بلندش مرا کنج و مال هرگز نگراید و دنیا نپرداخته و نخل جسم ارجمندش عالم خاک را اصلا سایه بر سر ننداخت
امی چراغ دودمان ابو البشر جیش حرام شفیعان روز محشر سر چشمه زلال صدق و صفا حضرت اقدس ابو القاسم محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم لمولفه ای ز آب روی تو سرشته استغفار ؛؛ پشت بر کوه شفاعت خواهیت کردار ؛؛ تا نسیم خلق
جان بخش تو در عالم وزید ؛ خواست از دلها غبار ظلمت انکار ؛؛ از پی نظاره آیین شریع انورت ؛ بر هم افتاده از دل
تا زبان افکار ؛؛ سایه تا از بخاکبوس خدمت محروم شد ؛ از خجالت مانده پنهان در پس دیوار ؛؛ و بعد از سروری جبین چی
آنجناب ماه آن آفتاب که میتوانند بود جز آن کسی که زورق کشتی این منصب الا از جمیع احوالش ساطعت و تیغ زبان بیان
محکمات کتاب الهی رشته شبهات [illegible] و ای معاندان از قاطع میدان سخن از شمع زبان مدیح سرایان او چراغ [illegible]
و بساط هستی از ظلمهای گوناگون ذکر فضایل از حد افزون از کل ریبان از کتاب [illegible] در حیز یک باب [illegible]
فشانی نکته لا فتی یک کتاب از شمع و چراغ سنان و سیفش سرای ایمان روشن است و از آب هوای حجر گردش فضای امن
دامان گلش از شهد شهادتش تلخی مرگ در مذاق جانها شیرین و از وعده دیدار کرامتش زنده دلان مرده تن باز پس
سوهی خاک اطلاق دنیا بتول عذرا را شیر بها داده و سروری که در راه خدا سر و بر دوش مصطفی پا نهاده شهنشاهی که بخت
علو همت جمشید خاتم سلیمانی کرده و دین پناهی که حیت احیای اموات قلوب از نفس جوابش اثر معجز عیسوی آورده عالی شانی
که پایه اعتلا را از دوش مبارک مصطفی معراج رسانیده و لا امکانی که زور کمند دعایش آفتاب عالمتاب باز گردانید صف شکنی

کار عجب عرب

کار عجب عرب بشمشیر برنده دشمن زخمها داده بار نامه صد و ملکی که حمله زهره گدازش جان خصم چون برگ تن ناپاکش فنا [illegible]
کرده محبتش از آن گران بها تر است که جوهری قیاس بمیزان نظر قدر شناس تواند سنجید و عرصه مدارک بادیان از نجوم و دلایل
و براهین امامتش از آن تنگ فضا تر که در آن نشیمه تواند گنجید سخن معنی طراز از ادای حق مدایحش عاجز و شرمنده است علم
مدعا پرداز از بحر مناقبش از جواهر معانی عرق ریز و سرافکنده امیر حلال مشکلها و سرمایه سرور دلها محیط علم و کمال سید
و آتش قتال شاه کشور تسلیم و رضا حضرت امیر المومنین علی مرتضی صلوات الله علیه لمولفه آن جهان بخشی که هرگز چون نفس کاه
سخا و کفش بپیوند داد نهان افشاند از هم جدا خط یا ازوی مسلم سربلندی در جهان ؛ سکه را بر خویشتن بالیدن از نام او بجا از [illegible]
آرزو ؛ خواطر ادب بجیشم ؛ و از نکاح شاهد دنیا نیرش بارسا عشوه دنیا زدستش نقد دل بیرون نبرد ؛ بهره زالی چون نیاید
پنجه شیر خدا ؛ و بعد از آن حضرت گلشن شرع را باب فی و قلعه دین را پاسبانی کشت طاعات را ملاحی کشتی نجات را ملاحی طرق
حق را دلیلی و بنیان شبهات را خلیلی و چون بوستان دانش را سحابی و جهان آفرینش را آفتابی که میتواند بود غیر اولاد اطهار و ذریه
اخیار ایشان که کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بر عصمت ایشان شهادت صریح
ادا و حدیث شریف مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هوی بار از بلند مهر پایه اللهم صل
و سلم و زد و بارک علی محمد و آل محمد بافضل صلواتک و تسلیماتک و برکاتک و عجل فرجهم و اهلک اعدائهم و اجعلنا
تحت لوائهم و احشرنا فی زمرتهم و وفقنا لطاعتهم و اعف عنا بعزهم و اغفر لنا بحرمتهم انک انت السمیع العلیم نعم المولی
و نعم النصیر لمولفه یا رب بفضل خویش گناه ما ببخش ؛ از رحمت جلائل خود از ما خطا ببخش ؛ هر چند ما نه ایم سزاوار بخشش
ما را بروی شاه رسل مصطفی ببخش ؛ ما در طریق بندگیت کم پیاده ایم ؛ ما را بشهسوار عرب مرتضی ببخش ؛ جز سوختن اگر چه نباشد
سزای ما ؛ ما را بسوز سینه خیر النسا ببخش ؛ ما را که خسته است زالماس غم جگر ؛ از بهر خاطر حسن مجتبی ببخش ؛ ما جرم ها که تشنه
آب رحمتیم ؛ ما را بشاه تشنه لب کربلا ببخش ؛ یا رب بنعمت سجاد و ورد داد ؛ کر دردی غمی حکمی را دوا ببخش ؛ در دوستی باقر و جعفر
چه صادقیم ؛ ما را بآن دو مهتر زر اولیا ببخش ؛ این ما بهانه بکاظم تو بر جرم ؛ این جمله را بدانش و علم رضا ببخش ؛ بر دامن
نقی و نقی دست ما بدین ؛ ما را بآن دو سرور آل عبا ببخش ؛ از عسکریت عاقبت کار ما حسن ؛ این حسن اعتقاد گناه ما ببخش
شد زانتظار صاحب چشم ما سفید ؛ ما را بدرد دوری آن مقتدا ببخش ؛ زین چهارده ولی است یکی بهر عالمی ؛ ما را برای خاطر هر
جدا ببخش ؛ واعظ شکسته بر در ایشان چو استخوان ؛ او را بدین شکستگی ای پادشاه ببخش ؛ کارش تباه و رده زحد عصیان جرم
حالش ببین و رحم نما و دوا ببخش باب قدیم از ابواب ثلاثه کتاب الباب الجنان که مدد جنس سرای خود سازد بالجنات
طالبان منزل نجات را یکدرست است در غنیمت شمردن عمر و زندگانی و صرف کردن آن و تحصیل سعادات آنجهانی و سفارش
آن از تضایع و تلف و نگارش مصارف آن گنج باد آورد خلف و آنچه ملایم این کلام و مناسب انجام باشد و در این باب پنج مطلب است
مطلب اول در بیان شرافت عمر و بهای آن دویم در بی اعتباری و بی بقائی عمر و غنیمت شمردن آن سیم در غفلت آدمی از گذشت

و قیمت عمر چند روزی و خبر مرگ و بیان مذکرات آن **چهارم** در بیان آنکه عمر انسان چون سال چهار فصلست و دریافتن هر یک از آن فصول
پنجم در ذکر مصارف عمر و سبیل تحصیل **مطلب اول** مستان بادهٔ جوانی و بادپرستان سرمایهٔ زندگانی مشغولان وضع دنیا سازی غافلان
معرکه خیال بازی شکیب خوابان و مادم وقت کج رو درگران مطالب هیچ رسیدگان در نفس و منزل بارکشان بیابان طول امل
بیهوده گردان کوچهای عیش و طرب هرزه هرجان زرد روی روز گشته معمایان لب بسته و دل سر بهوا بادپای در گل باطل پرستان
حق ناشناس قدر ندانان جواهر انفاس خشک کردگان حاصل نجات سر بصحرا دادگان آب حیات چه میدانند که مردی از زندگی
و از زندگی نه گوهر چنانست که بپادشاهی جهان و آن فروخت چه جای شغلهای سهل و باطل و بازیچهای کودکان بحاصل دنیا
که در نظر اهل دل و هوشمندان کامل بی اصل تر از موج سراب بی ثباتر از نقش بر آبست و تا پلنگ تیز چنگ اجل دست در گریبان نکرده
و بازار جان فشرد قیمت این جنس خطیر و بهای این گوهر بی نظیر معلوم نمیگردد و چون هر نفسهای هرزه و رواج زندگانی بی بها را
بر باد داده و برق جانسوز اجل در مزرع عمر بیدل افتاد و طبیبان حاذق دست از علاج او کشیدند و یاران موافق رشته امید ببریدند
کار طبیبی بقبض روح کشیده و بجای پاشو دست از جان کشیده شسته کرده و فرزندان چون شمع سحر و رنگ چهره چون گل آفتاب دیده
پژمرده جوهری زبان در دو لخت و دکان دهان را بقفل خموشی بست و دیگ دماغ با فسردن آتش زندگی از جوش پختن خیالهای خام
فرو نشست تحویل رابته روزی در کارخانه بدن با تمام رسید و مستوفی قضا نسخه بقا را از سفیدی کافور کفن بیاض کشید انبان بدن
بسوزن اجل از باد نفس خالی گشت و چاه عمر را آب بقا از سر گذشت که هوای روح رخت تعلق از خانه جسم بیرون برد و زبان حال
و مرا بزبان حال سپرده هاتف غیبی آیه کل نفس ذائقة الموت بگوش هوش خوانده و مسافر روح را بحکم فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة ولا یستقدمون ساعتی بحال درنگ نماند سیلاب عرق مرگ را بجا شانه بر لب سر داده و هر مو مار گو بجای افعی طول
امل بجان تن افتاده آنگاه آدمی جهول ظلوم را معلوم و مفهوم میگردد که چگونه گنجی بیکران داشته و چه مفت رایگان از دست
گذاشته **نظم** سکندر که بر عالمی حکم داشت / در آندم که بگذشت عالم گذاشت / میسر نبودش که از عالمی / ستانند و مهلت دهندش دمی /
نگهدار فرصت که عالم دمیست / دمی پیش دانا به از عالمیست / و چون هر دمی به از عالم نباشد که سلطنت تمام عالم بر آن منوط
و تحصیل سعادات دنیوی و دینی بر آن مربوطست هر دمی سرمایه کامرانی دو جهانست و هر نفسی شیرازه کتاب جسم و جان هر آوازش
گلچینان گلهای گرانمایه طاعات را با غنیمت و هر نفسی چو بندگان راه باریک تاریک بخانه تراجع امواج و هوش جهت عبور از بحر پر شور
جهل غرور هر یک سفینه ایست و سنین و شهور شش برای صعود بر قصر جهان فانی هر کدام زینه ایست چه گلهای شاداب معارف که از آن
از شاخسار عمر بدست نگاه نگاه میتوان چید و چه درهای شاهوار تسبیح و تهلیل که در آن بازار کشت بدست نفس میتوان کشید
و در کتب معتبره چنانکه سابقا گذارش یافت مذکورست که جامع کمالات دینی و دنیوی حضرت سلیمان عم بجوانی یعنی بزرگی گذشت حرارت
جوانی آن که بر حشمت بر سر کشت **فقلنا فتنا ان داود وملکا فعلیا فاحصل** معنی آنکه خدای تعالی پادشاهی عظیم بر پسر داود داده است باد صبحی را
بکرسی حضرت سلیمان بر سر بنیاد ذبای علی که برآن نشسته بود و باد آنرا بر دوش میبرد و فرود آمد و نزد آن حرارت رفت و فرمود انما سببت الیک لسلام

تمنی

تمنی بالا الله علیه یعنی برای چیز لبوی تو آمدم که آرزو کنی چیزیرا که بر آن تا در مستی بعد از آن فرمود للتبیحة واحله یقبلها الله
حین اتما او تی ابن داود یعنی هر آینه یک تسبیح که حق تعالی آنرا قبول کند بهترست از آنچه به پسر داود داده است در لطایف دیگر این عبارت
نیز منقولست که ثواب التسبیحة یبقی وملک سلیمان یفنی یعنی بران اینکه ثواب آن یک تسبیح میماند و پادشاهی سلیمان فانی
میگردد و حکمت که هر نفسی از انفاس گرامی که بی ثمر خالی و باد هوائی میکند و بجوهری قیمت تسبیح چنین گلهای از ملک سلیمانست آراسته باشد
و هر ساعتی از ساعات عمر مشتمل و بر چندین نفس و هر شبانروزی مشتمل بر چندین ساعت و هر سالی مشتمل بر چندین شبانه روز و عمر آدمی
مشتمل بر چندین سالست و برابر قیامت سابر اوقات ردا و اوراد و ادعیه و باقی عبادات از فرض و سنت بتفصیلی که در مطلب پنجم مذکور خواهد آمد
پس عمری که با این تحصیل این همه فضل و ثواب توان مرد و بجز کان هر نفسی از آن کوی چنین سعادت توان ربود کدام پادشاهی با آن برابری
میتواند کرد **فرد** هر یک نفسی که میزند بی یاد دوست / با آن کدام شاهی عالم برابرست / و نیز هر یک از نعمتهای دنیا و ما یحتاج ورود
آدمی بیان عرضی دارد که حاجت گذاری بآن میشود بجز عمر که آنرا بدل و قایم مقام نمیتواند بود چنانکه شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمه بیان آن کرده
و گفته است **شعر** گر نباشد جامه اطلس ترا / کهنه دلقی ساتر تن بس ترا / ور نباشد مزورت با قند و مشک / خوش بود دوغ و پیاز و نان
خشک / ور نباشد مشربه از زر ناب / با کف خود میتوانی خورد آب / ور نباشد مرکب زرین لگام / میتوان زد هم بپای خویش
گام / ور نباشد در بیابش ابریشم و قبس / ور بیابش نفرت خلق از لبس / ور نباشد خانهای زرنگار / میتوان بردن بسر در کنج
غار / ور نباشد فرش ابریشم طراز / با حصیر کهنه مسجد بساز / هر چه بینی در جهان دارد عوض / از آن عوض گردد ترا حاصل غرض /
بی عوض دانی چه باشد در جهان / عمر باشد عمر قدر آن بدان / سبحان الله چه نادان و گرد نفت آدمی که عمری بآن قدر و شرف که چنین
چنین بیعوض و بی خلف را که اگر بکدام آنرا کسی بر گنجهای عالم مشتری باشد نمیفروشند و تا نگاه کرده هم آنرا بیع از دست داده
همین آنرا نیز بکیسه خاطر چنانکه شاعر گفته است **شعر** الدهر ساومنی عمری فقلت له / ما بعت عمری والدنیا وما فیها / ثم اشتراه
بتدریج بلا ثمن / تبت ید صفقة قد خاب شاریها / یعنی روزگار در مقام خریداری عمر من درآمد گفتم نمیفروشم آنرا بدنیا و هر چه
در آنست بعد از آن خرید آنرا بتدریج اندک اندک در رفته و هیچ قیمت نداد خاسر را الکثیه و سودای چنین که فروختند آن خایب و نا امید
کرده صفقه دست بهم زدن بایع و مشتریست در وقت سودا پس عبارت صفقه خالی از لطافتی نیست **مطلب دوم** در بیان عمر دنیا
آن دل مرده کافکه بر زندگانی دنیا دل نهاده و در سایه این دیوار شکسته بخاطر جمع را افتاده اند حالا نمیدانند که عمر عزیز بس زود گذر
و بهو نما و با این گران قدری بغایت سبکخیز و بی بقاست شفق کون تا رنگ هستی کرفته رفتنست و برق صفت تا جلوه ظهور نموده فنا
پذیرفته است جوانیش از شعله خس بی اعتبار ترست و استاد زمانش از اندهشهاب ناپایدار تر امید صحبتش در دل بستن آسانست چه
و تماشای نفس با کس چون تار عنکبوت رشته گسسته ایام جوانیش چون شبهای بهار کم زندگانی است ترسم پیریش سر دروی تر
از آفتاب زمستانی گل صباحتش از گل صباح نیز رنگ تر و آب طراوتش از قطره شبنم بیدرنگ تر زمان از خطیش چون رنگ خضاب
بی دوام و زود کسل و دوران سفیدمویش مانند صبح کاذب بی اصل و باطل مدت شبابش چون شهرت عرض هم بشعور ری ونادانی و جهد

وپیری پیش چهره ایام نقاهت جلد ضعف تا آن سند شد روایت بنا ز ناز اجل میشه و زنگ تا زه طایر تیز پری بود بال شب و روز در پرواز
ماند اجناب اقدس سبحانی وآفریننده مرگ و زندگانی چند جا در آیات بابرکات قرآنی حیات چنبات و نبات نامی الا سبزه تمثیل و تشبیه
نموده که چند روزی طراوت و خرمی دارد و بعد از آن بخشکی و زردی میگذارد و از آن جمله در سوره مبارکه کهف فرموده است که واضرب لهم
مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما تذروه الریاح وکان الله علی کل شیء
مقتدرا خلاصه مضمون این کلام رایت نظام بنا بر یک احتمال اینکه زندگانی دنیا مانند گیاهیست که آب باران نشو و نما یافته
و از غایت تازگی در هم رفته باشند و بعد از آن خشک و در هم شکسته باشد چنانکه باد آنرا متفرق و پراکنده سازد رباعی چون
دانه دل بزرع هستی کشته است کاخر زنگ خورشید در هم شکسته است جز دل که بسته اند براو قوم مرده دل اوبکر بزرگانی دنیا
جمله نباتست و سید سرور آدمیان و چشم و چراغ عالمیان امنی حضرت اقدس نبوی صلعم در وصایای ولارای هدایت انتمائی که
ابوذر غفاری را رحمة الله علیه و از آنها می طلب که و اینده و رسالت او فراید و فواید آنها را بکوش و هوش عامه خلایق کشیده است
فرموده که یا اباذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء واذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح وخذ من صحتک قبل
سقمک ومن حیاتک قبل موتک فانک لا تدری ما اسمک غدا محصل معنی المضمون صباح کنی با خود گفتگوی شب مکن و چون
شب کنی با خود اندیشه صباح منما یعنی آنقدر اعتماد بر زندگی مداشته باش که تا شب خود را زنده انکاری یا فردا میزا از عمر خود شماری
و فواکه بهره عبادتی از تندرستی خود پیش از آنکه بیمری و فرصت از دست برود و چه بر هستی کن تا میتوانی که فردا نام از چه خواهد بود و از جمله
زندگان شمرده خواهی شد یا از جمله مردگان و هم از اکثر در صحاح ماثور است که احوال آدمی در دنیا و بقای او را در این عبارت تمثیل
فرموده اند باحوال سواری که در روز گرمی برای مرحله باشد و درختی چند ساعتی در سایه آن نشسته بعد از آن روی براه آورد و آن
درخت را گذارد و در مجموعه ورام مذکور است که اسامة بن زید کنیزی خریده بود بوعده یکماه بصد دینار این خبر بحضرت حضرت خواجه عالم
معروض داشت فرمودند که الا تعجبون من اسامة المشتری الی شهر ان اسامة لطویل الامل یعنی آیا تعجب نمیکنید از اسامه
که چیزی بوعده یکماه بخرید و بدرستی که اسامه دراز امل است که یکماه بر زندگی خود اعتماد دارد والذی نفسی بیده ما طرفت عینای
الا ظننت ان شفری لا یلتقیان حتی یقبض الله روحی ولا رفعت طرفی الا ظننت انی واضعه حتی اقبض ولا
لقمت لقمة الا ظننت انی لا اسیغها حتی اغص بها من الموت حاصل معنی اینکه قسم با کسی که جان من بدست قدرت اوست
که چشم برهم نزدم مگر اینکه ظن من این بود که پلکهای من بهم نرسیده خدای تعالی قبض روح من خواهد کرد و چشم بلند نکردم که ظن من این بود
که مرگ چندان امان خواهد داد که بار دیگر چشم برهم نهم و لقمه نگرفتم مگر اینکه مظنون من این بود که مرگ آنرا در گلوی من خواهد گرفت و حضرت
شاه اولیا و زندگانی دنیا را نمی جناب مستطاب امیر المؤمنین عم در بعضی از خطب بلاغت نظام خود فرموده اند که اللذة دواء ظالت فرع
مفاد این کلام و مراد آن امام همام همانا اینست که مدت زندگانی هر چند دراز باشد کنایه است چه آدمی تا جزو دار میشود امدت رفته
وانتها پذیرفته و لهذا حضرت نوح علی نبینا و عم با آنکه بنا بر روایتی که شیخ صدوق رحمه الله در اکمال الدین ذکر نموده دو هزار و پانصد سال

زندگانی

زندگانی کرد چون وقت رحلتش رسید قابض ارواح جهت نقل روح مطهرش بعالم بالا حاضر گردید آنجناب در آفتاب بود ملک الموت
سلام کرد آنحضرت جواب سلام گفته از سبب آمدن استعلام نمود گفت آمده ام که قبض روح تو کنم فرمود که میگذاری از آفتاب بسایه روم
گفت آری پس آنحضرت از آنجا بسایه نقل کرده فرمود کان ما مر بی من الدنیا مثل تحولی من الشمس الی الظل حاصل معنی آنکه آنچه
برمن گذشته است از دنیا مثل همین قدر وقت که از آفتاب بسایه آمده ام و مشهور است که حضرت جبرئیل امین از آن نبی کریم پرسید
که یا اطول الانبیاء عمرا کیف وجدت الدنیا یعنی ای دراز عمر ترین پیغمبران چگونه یافتی دنیا را فرمود کدار لها بابان دخلت من
احدهما وخرجت من الاخر یعنی یافتم دنیا را همچون خانه که آنرا دو در باشد از یکدر در آمدم و از در دیگر بیرون رفتم و نیز از فواید درر
کخواص نظر ابحر و ذخایر حکمت آثار جناب مستطاب امیر المؤمنین عم برآورده این کلامست که وما بین احدکم و بین الجنة او النار الا
الموت ان ینزل به وان غایة تنقصها اللحظة وتهدمها الساعة لجدیرة بقصر المدة حاصل معنی آنکه نیست میان هیچیک
از شما و میان بهشت یا دوزخ حاجزی و پرده و آلت منتظر بغیر مردن همین که آدمی را حادثه ناگزیر مرگ نازل و از دروازه فنا بشهرستان
عالم بقا داخل گردید بهشت یا دوزخ وآنرا در بنا به شمرده چه لحظه لحظه بعد آن کم میشود و دم بدم نزدیکتر میگردد و چیزی که بودنی
و نقش کشیدنی نزدیکتر شود مدت آن عنقریب انجام میگیرد و نهایت می پذیرد حکیم سنائی زین جهان تا آن جهان بسیار نیست
در میان جز یک نفس دیوار نیست و حکیم غزنوی فرماید دل از این عمر مختصر برگیر که چنین عمر کس بنا به دیر پیچ عمرت زمانه برکشد
چون هر ابلهان تو در خنده هر شبی کان زمانه بر تو شمرد روزی از زندگانی تو ببرد جمله اسری مرگ است آهنگ دم زدن کام
روز و شب در سنگ چون بمنزل رسید مرد از راه الکه از راه رفته شد آگاه چون ره زندگانیت حتی گشت و دیگر از اینجا بیاید
عمر کم تشنگی و هر سبزه رو که بقا در فنا برد نیکو ودیگری گفته ای که رستی بعمر دل ز هوس هست این عمر غیر چند نفس هر نفس عمر را چه بیاد
زندگانی تمام بر بادیست و شیخ عطیقی گرده هم در اجیغی گوید از خود خبر که نفس تو در پرسش است غافل مشو که تیر قضا بر قرار گرفت است
هر دم عمارت فلک اندر شفق هلال یعنی سمند عمر تو نعلش در آتش است از بهر نخل قطع حیات تو روز و شب چون اره دو سر
نفس اندر کشاکش است مؤلف ماه چون مشت خاکیم و نفس چون گردباد زود این باد و ناپکبذرد بگذارد زمانه ایضا طایر وحشی بود
رشته اندکی ابریزو نهالی زبرجم سردن مرکان و از اشعار بلاغت اسلوبی که حضرت امیر المؤمنین عم در حسب بیان انجمن د
ترضیع انجمد ماچنین شده شعر اذا عاش امرء ستین عاما فنصف العمر تمحقه اللیالی ونصف النصف یلعب لیس یدری
لغفلته یمینا من شمالی وثلث النصف آمال وحرص وشغل بالمکاسب والعیالی وباقی العمر اسقام وشیب
وشغل بارتحال وانتقالی محصل معنی و الحتی مدعا اینکه هر گاه کسی عمر او شصت سال باشد نصف آن خود شب است که خواب
و آسایش در آن تلف میشود و نصف نصف دیگر که پانزده سال ایام طفلی و کودکی است دارای شعوری و نادانی دست راست را از چپ تمیز نمیکند
و دو ثلث آن نصف که ده سال باشد ایام جوانی و وقت غلبه آمال و امانیست به تحصیل ما یحتاج و کسب لذت و سامان وجه معیشت اهل و عیال
صرف میکرده و باقی ابتلا و پیری در بیماریست و اشتغال بجرکتها و سوزای احری و این کلام متین بر فرض است که عمر اینکس شصت سال باشد

وکر و بیشتر از آن برین قیاس است و از حضرت سید کاینات و امیدواری حیات و ممات مشهور است که اکثر اعمار امتی ما بین الستین
الی السبعین و در بعضی از نسخ این عبارت نیز ضبط است که قلّ من یجاوز ذلک یعنی بیشتر عمرهای امت من میانه شصت و هفتاد است
و کم است کسی که از آن درگذرد و بنا بر این حدیث اینکه ده سال از شصت تا هفتاد سال را عشر سیوم میخوانند لیل و نهار قطع این کهنه
ویرانه و این کاروان خواب چهار بالش منام چهارگانه بر فرحی که در اکثر اوقات داخل بوده و خود را بآن مرحله هفتم رسانی و بار زندگانی را بعد
هر فصیل از حضیض جوانی بر قله هفتم تا فی پیری کشانی اندیشه نما که هرگاه حضرت نوح پیغمبر چنانکه مذکور شد زندگانی دو هزار و پانصد سال
با انتقال آفتاب به برج تمثیل نموده باشد و ولادت و ممات خود را بدخول از در خانه و خروج از در دیگر تشبیه کرده باشد پس هفتاد سال
چه قدر وقت خواهد بود که این جهول اطوار آن مطمئن داری و مذاق صدق انتهای ایام روزای کل نفس ذائقة الموت را معروف و صورت شماری حضرتی
و وقتی که بعد سی سال اثنان که ایام کودکی و جوانی و خلاصه ایام زندگانیست رفته و وداع نموده باشد و امید بازگشت و کرور آن استبعاد
باشد و ظاهر است که انقلابات سال آخر آن نیز سراسر ضعف و ناتوانی و نزد ارباب بصیرت در عدد زندگانیست چه آدمی با عمر بجایی رسید
روز بروز قوی و حواسش ضعیف و زبون و احوال مزاج در هم و دیگرگون میشود ناهد قوت صومعه گوش کر و عزلت گزین و شاهد نور بصر کور
و پرده نشین میگردد و جز از عضو عصا کار از دست برنمی آید و جز در طی طریق گوشه نشینی با ارکان [illegible] معده از ضعف هضم قضا تقصیر نمود
و دندان از سستی که دالقم میتواند کشود تن از ناتوانی جهت ضرورت حرکت بار خود را بر دوش عصای افکنده و سر از [illegible] برای گرانی
دماغ مبتنی تر باشد و کوکنار هر دم [illegible] میکند که زبان تا که خدا هر خواب رغبت مباشرت را [illegible] و طبع کودک مزاج از بیخش آب
بازگشتار ادرار بول می برد از شیخ نظامی پس از پنجه نباشد تندرستی / بصر کند باشد و پای سستی / چو شصت آمد نشست آمد پدیدار / چو هفتاد
آمد افتاد آلت از کار / و بیست سال دیگر در میان میانه که [illegible] کرده گذشته و با [illegible] مشاغل بیحاصل دنیا گذشته است تا چشم
بر هم زنی از هم گسسته است / ای که تا عمر تو نظاره است / [illegible] خود را نظر کنی / برگشتن نگاه تو عمر دوباره است / و اینچنین
مبنی بر آنست که بنای حیات تا هفتاد سال بر پا باشد و سیلاب حوادث متنوعه امراض مهلکه از هم نپاشد و الا مردم زود بر [illegible]
و هر نفس ملک الموت [illegible] تیغ جان ستان مرگ بر سر [illegible] از امتناع جان بردارد و ریسمان [illegible] رسید عمر را
آن استحکام نیست که یک نفس دل بآن توان بست و دیوار [illegible] که جا را آن اعتباری که [illegible] در سایه آن آسوده توان نشست
رباعی آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست / بنیاد که چهار چیزی هست / [illegible] که خیمه میباید کند / که بار [illegible] باید بست
بست / پس زندگانی آنقدر عزیز و گرانبها [illegible] بغایت نادانی و بلاهت و نهایت بی پروائی و غافلست
که چنین چیز عزیز را که هر روزی از آن چو جان [illegible] و هر ساعت سرمایه تحصیل صد گونه سعادت [illegible]
صرف لاطائل چند نماید که بنا بود فنا [illegible] دنیا و بعضی [illegible] توفیقات در جهانی [illegible]
و بعضی از آن منهدم خراب کل و لای سیلاب سراب بپای دیوار عمر است [illegible] از آن کار روزی [illegible] بیندازه
و کار [illegible] زندگی و در دو جهان [illegible] گرفتار بود [illegible] سرشرف [illegible]

ضایع

ضایع و تلف سازد که از پرده ناموس شریعت خارج آهنگ کشته رشته عمر را چون تار چنگ بیجا آمد و رفت نغمات شهوت افروز غفلت
کند و ساعتی از وا پرده شنوندگان مردمان بمقام مخالفت و عصیان در آمده پرده گوش مانند دف و طبل بجز ضرب و نطق مغنیان ارشاد
حلقه چنگ افکند و شدت آن از مطربان اخر بن زندگی دود برآورده و بر غول ناخوانده که دست از زلف پرشکن اتفاس گرای بردارد و
طلعتان ایام شریف را بنظر بازی ساده رویان نامرد فریبند و جا شان رقص اللیان کریه لقا چشم از جبینان شهای بلند بالا پوشند
از سیاه مستی خواب غفلت با خامه و زبان دو که زهیچ رقم سعادتی بر صحیفه بیاض سفیده دم ثبت نکردانند و بهجت دریافتن سهر آمیز
شفق از گنج دامان سپهر مکلل شامگاه برسر فیض طاعتی نشانند و بری امثال این سهل کم بر ارباب حیات باعث کمال ملال
مفروض را فوت یا از وقت تاخیر کنند و برای سفرای دنیای حضران مآل با پاس منصبهای شوم سرسپهر و بال و امثال آن گذارد
حج واجبی را از این سال بآن سال افکنند و برهمین دستور روز و شب خود را صرف امثال این امور گردانند و سال و ماه عمر عزیز را بغفلت و بطالت
گذرانند و اصلا دیده تامل بمآل و حال خود نگشایند و هیچ وقت یاد مرگ اندیشه نهیب آن سفر پرخطر ننمایند تا وقتی خبردار شوند که عرصی
کلام کرگشت و کار از معالجه و مداوای حکیم علان و حکیم بهمان در گذشت یاران مهربان اندیشی از دست نیاید و کثرت صدقه و دعا دفع
آن واقعه عظمی ننماید متقاضی اجل را بتاخیر ساعتی راضی نتوان ساخت و تسلیم ودیعت حیات را امروز و دیگر نتوان انداخت
حیات از دیگری دست کردان نتوانند نمود و پالنگ مرگ را بکمند زوری نتوان گسیخت و از آن واقعه ناگزیر بجائی نتوان گریخت هر چند
چشم امید گردانند جای تنفس در نیابند و هر چند کوشش و سعی را از زندگی متقاضی والتماسی ننمایند ناچار بدادن جان تن دردهند
و بحکم قضا گردن نهند آن وقت خواهند دانست که عمر چه بوده و چه چیز را از دست داده اند و با این فرصت تنگ بشتاب عمر از چگونه
اندوهش
کارهای خیر و ثواب غافل گشته و بچه و ادیهای باطل افتاده اند و دریغ آن وقت چه فایده بحال کسی خواهد داشت و چه بار حسرت
خاطر خواهد بر داشت سعدی کنون با ید ای خفته بیدار بود / چو مرگ اندر آرد ز خواب چه سود / کنون وقت تخم است اگر پروری
گر امید داری که خرمن بری / کنون کت که چشم است اشکی ببار / زبان تا بکام است عذری بیار / که فردا نباشد روان در بدن / چه
بگردد زبان در دهن / حضرت باری القسمات و خالق الموت و الحیوة جل شانه در سوره منافقان فرموده که وانفقوا مما رزقناکم
من قبل ان یأتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق واکن من الصالحین حاصل مضمون این کلام
نظام اینکه انفاق کنید از آنچه روزی کرده ایم شما را کفتار ادا اخراج زکوة و سایر حقوق واجبه پیش از آنکه آید با حدی از شما مرگ
پس گوید آنکس که خداوندا چرا تاخیر نکنی مرا اندک زمانی پس در آن ادا و زکوة و امثال آن نمایم و از جمله صلحا باشم و ابن عباس گفته
مراد از صلاح حج است و لن یؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها والله خبیر بما تعملون و هرگز تاخیر نکند خدای تعالی هیچ نفسی را از مرگ
چون آید وقت آن خدای تعالی دانا و واقف است بانچه میکنید بندگان با ما آنچه میکنید ای بندگان بنابر آنکه بنده در خطاب است
الکشاف که در ادای حقوق مفروضه مال و زکوة تقصیر و در گذارش حج و ادراک سعادات آن تاخیر کرده باشند و در وقت حلول اجل و رحیل
از دنیا و نزول آن داهیه زهره گداز غفلت سوال مهلت و آرزوی رجعت بر دنیا نمایند که تلافی ما فات بجا آرند تقصیر خود را مرتفع سازند

وهرگز این مادر سرت حصول و این استعار ر جهاجابت و قبول نخواهد یافت و همچنان آه حسرت کشان و انگشت ندامت بدندان
گزان بدار الجزا خواهند شتافت بعضی از مفسرین در ذیل تفسیر این آیه آورده‌اند که چون پرده از پیش چشم محتضر برکشیده شود و احوال آن نشئه عیان
و مشاهده گردد گوید با ملک الموت که مرا مهلت ده که بعضی الساعات یعنی ساعتها نیز با تمام رسید و بس در قریب روی او لبسته شود و حشی
بغرغره افتاده ببرآن جهنم راز از سر گرده و دخشه نا امیدی بجز حسرت و ندامت میکشد بر ضایع ساختن عمر چه عاقلان دوراندیش
ملاحظه کنند کان روز پیش مهابه کوشی از آنکه کار با جان الی مدهشاه بر تن جان شکن و وقت از کوشش تصرف بیرون رفته بسرا
مستی مرا مد صحبت او را غنیمت شمرده کام دل از او ستانند و مطناب استعداد زندگانی جهت سفر عالم جاودانی بار اعمال صالح بسته زر رد وقت
کوچ که آنجا حسرت و اشک گرده چشم رسم وداع بازماندگان بجای آورده و پا بر رکاب عنقه بارات میگذارد بکار خود درماند لولفه
است کی کار خود امروز که فرداچون نیستر کرم رفتی چه سود روی بر پیشی خزان کرد حضرت ابنیاء آگاهی ده هر پیر و برنا در وصایای
ابوذر غفاری رحمه الله علیه فرموده اند که یا اباذر اغتنم خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك وغناك قبل فقرك
وفراغك قبل شغلك وحیاتك قبل موتك حاصل مضمون آنکه غنیمت شمر پنج چیز را قبل از پنج چیز جوانی را پیش از آنکه پیری در جا
کردی و تندرستی را قبل از آنکه به بیماری گرفتار گردی و مالداری را قبل از آنکه تنگدستی پیش آید و بیکاری را پیش از آنکه شغل
و مهموری روی دهد و زندگانی را قبل از آنکه مرگ در رسد و نقش وجود ترا از لوح بقا سترده گردد و مجملا گذارش وظایف بندگی و طاعات
و صعود بمعارج مراتب معرفت و کمالات بروجه دلخواه موقوفست بر قوت جوانی و صحت جسمانی و مکنت مالداری و فرصت بیکاری
و بقاء زندگانی و وجود این پنج نعمت بی بدل حاصل و موجود اضداد آنها معدوم و مفقود باشد کمال بیدردی و غافلی و نهایت بیحالی
و بیحاصلی است که کسی قدر آنها چنانکه باید نداند و ادای شکر چنین نعمتهای عظمی تقصیر نموده آنها چنانکه شاید بمعرض رسانند
چه بارهای گران رایست که برسیاری زور جوانی بر دوش از تن نفس سرکش اماره میتوان نهاد و چه صفهای آرزوها و هوسها که در معرکه
جهاد نفس با پای مردی صحت تندرستی میتوان داد و از فیض بهار مکنت و ثروت بهشت و بس که گلهای دعای آمرزش که از جهار
دل و زبان پیرگان میتوان چید و در صحرای وقت فراغ و بیکاری بجان کمند سابقی چه شکارا که بگر نصیبه ای ز سعادات
دوجهانی میتوان گرفت و در بندر زندگی خزینه جنسهای غیبی بسی میتوان کرد و از آنجا با جهان جهان سود عالم عالم کفایت روزی
بالوف که عمارت از دار الامان عالم بقاست میتوان آورد و نیز آنسرور در جای دیگر در وصایای مذکوره فرموده اند که ایاك والتسویف فانك
بیومك ولست بما بعده فان یکن غد لك فکن فی الغد کما کنت فی الیوم وان لم یکن غد لك لم تندم علی ما فرطت
فی الیوم خلاصه مدعا آنکه حذر کن از تاخیر دادن اعمال در گذاردن فرایض و سنن امثال باین امید و خیال که زنده خواهی بود و وقت دیگر
بآن قیام خواهی نمود چه از ایام همین امروز در دست تست و ما بعد آن هنوز در غیبت و مشخص نیست که از عمر تو خواهد بود یا نه پس اگر
ترا فردایی باشد و بآن رسی در آن هم مثل امروز باشی و اگر فردا از تو نباشد پشیمانی بر تقصیر امروز نکشی لولفه کار امروز بفردا میفکن از فردا
زنهار ا که بفردا چه رسی نوبت کار دگر است ا و هم آن اشرف برایا در آن وصایا فرموده که یا اباذر کن علی عمرك اشح منك

علی درهمك

علی درهمك و دینارك یعنی آنکه بر عمر خود حریص تر و بخیل تر باش تا بر درهم و دینار خود ظاهر آنکه آدمی نادان درم و دیناری را
که اغلب نصیب دیگران و خود از آن و فواید آن بی بهره است بلکه او را عدوی دین و دشمن جان و کثرت و جمعیت آن و بر اموری تفرقه
و پریشانیست بنوعی تنگ در آغوش جان میدارد و با تمامی همت بر محافظت آن میکارد که اگر حبه از آن بی مصرف از کیسه رود عمرا داغ
آفت که اگر از آن درمی از آن کم آید سالها در سراغ آن و از حرص برآن روز و شب و طلبش خورد و خواب بر خود حرام میسازد و از بخل
در آن آتش نفرین اهل سؤال و اهل و عیال را بر خرمن جان خود می اندازد و عمر باین عزیزی که سرمایه سعادت دین و دنیا و کاخ هستی
او بان بر پاست ایام و لیالی آنرا بهرزه گرئی و بیهوده نالی ضایع و تلف و بجسر دو سه گز زمین یا پنج وشتی دینار و مال بهال ناچیز صرف
میگرداند و طبع شنیش در آن اصلا قصوری نمی بیند و بر خواطر طلب شنیش آن رهگذر مطلقا غباری نمی نشیند وجناب مستطاب
امیر المؤمنین ع در بعضی از خطب بلاغت نظام خود که در نهج البلاغه مذکور است در ابطال فرموده اند که قد تکفل لکم بالرزق و امرتم
بالعمل فلا یکونن المضمون لکم طلبه اولی بکم من المفروض علیکم عمله مع انه والله لقد اعترض الشك ودخل الیقین
حتی کان الذی ضمن لکم قد فرض علیکم وکان الذی فرض علیکم قد وضع عنکم فبادروا العمل وخافوا بغتة الاجل
فانه لا یرجی من رجعة العمر ما یرجی من رجعة الرزق ما فات الیوم من الرزق رجی غدا زیادته وما فات امس من العمر لم یرج الیوم رجعته
محمل و ملخص این کلام صدق مشحون که هر کلمه آن تجلی سرکش نفس اماره عقیل و هر فقره اش چراغ مبانی دلهای خلایق ما قبلا است انکه
بتحقیق الله تعالی تکفل و تعهد روزی برای شما نموده و بار آنرا از دوش خواطر شما برداشته است و بعمل صالح و ادای تکالیف امر فرموده
امتثال آنرا بر گردن اهتمام شما گذاشته پس البته باید که طلب و اهتمام شما در آنچه خدای تعالی ضامن آن شده است برای شما پیشتر باشد
از طلب آنچه بر شما فرض گردانیده است کردن آنرا با آنکه چنین است و شما را چنین باید بود بخدا قسم که مر آینه این امر بیقین بشک آمیخته
شده و حقیقت آن بر شما ساقط گردیده پس شتابید بعمل و بترسید از ناگهان آمدن اجل که امید باز گشتن عمر نیست چنانکه بازگشتن
رزقست آنچه امروز از رزق فوت شد امید آن هست که فردا زیاده گشته تدارك آن شود و آنچه دیروز از عمر فوت شد امید آن نیست
که امروز بر گردد ا اوحدی گفتم که مگر تخم هوس کاشتنی است ا معلوم شد که جمله بگذاشتنی است ا بگذاشتنیست ملك عالم بیتر
الا فرصت که آن نگذاشتنیست ا و در امالی صدوق رحمه الله هم از آن والاجناب ع مرویست که در کوفه چون اداء نماز عشاء آخر می کرد
مردمان را سه مرتبه ندا فرمودی چنانکه اهل مسجد میشنیدند که ایها الناس تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل فما التعرج
علی الدنیا بعد نداء فیها بالرحیل تجهزوا رحمکم الله وانتقلوا بافضل ما بحضرتکم من الزاد وهو التقوی واعلموا ان طریقکم الی المعاد
وممرکم علی الصراط والهول الاعظم امامکم وعلی طریقکم عقبة کؤود ومنازل مهولة مخوفة لا بد لکم من الممر علیها
آخر الحدیث حاصل معنی و خلاصه مدعا آنکه ای مردمان یراق کوچ خود کنید و مهیای سفر عقبی گردید خدا شما را رحمت کناد و تحقیق که ندا
در داده شده است در میان شما برحیل و کوچ پس چه جای لنگ کردن و مجال درنگ نمودنست در دنیا بعد از آنکه در آن ندای رحلت در داده
باشند خدا شما را رحمت کناد به بهترین آنچه پیش شماست از توشه آن تقویست و بدانید که راه شما بسوی معاد و گذار شما بر پل صراط

دهول اعظم شما را در پیش است و بر سر راه شما کریوه دشوار و منزلهای هولناک است که ناچار شما را از آنها گذار باید نمود و بی صحبت
که درو چاره نبود و زیبم و دامان رغبت از غبار شهوات آن برچیدیم و بدو حرف که در قرآن خوانده‌ام دل آن اینست که یا من لا یبقی له حرف
یوم یا من لا یا من علی وحده ساعة الجد الجد الحذر الحذر یعنی ای آنکه یا تمام نرسیده برای فرشادمانی روزی
وای آنکه ایمن نیستی بر جان خود از نزول بلا و حلول اجل و فنا ساعتی جهد کن جهد کن یعنی در بندگی خدا و تهیه سفر عقبی و پرهیز
پرهیز از محرمات و مناهی و موجبات سخط الهی لمؤلفه جهدی کن جهد این چه وقت خفتن است ۞ وقت خفتن نیست وقت
رفتن است ۞ در بدر میکرد و مرد کرنکرا جستجو کی جستجو ۞ کویند قومی از سلف سفری کشیدند و در آن راه بر صومعه راهبی گذر شد
عنان عزیمت جان مصروف شد و فیض ملاقات آن سالک طریق بندگی دریافتند و گفتند ما را سؤالیست اگر متوجه جواب خواهید شد
بعرض رسانیم راهب گفت اسئلوا و لا تکثروا فان النهار لا یرجع و العمر لا یعود و الطالب حثیث یعنی بپرسید اما در آن اکثار
مکنید و سخن را طول مدهید بدرستی که روز چون رخت بازپس نیاید و زندگی که گذشت هرگز نمیآید و طالب سعادت بندگی که مرادش خود
باشد یا طالب جان که اجل باشد حریص و شتابنده است گفتند فردای قیامت بنای کار خلایق بر چیست گفت بر نیتهای ایشان
گفتند ما را وصیتی و نصیحتی کن گفت تزودوا علی قدر سفرکم یعنی از دنیا توشه تقوی بردارید بقدر سفری که در پیش دارید
یعنی سفر عقبی این سخن گفت و سر بدرون صومعه کشید آگاه مردان مرد و بیداردلان صاحب درد و رستگاران ... علاج
ورستگان کنند صحبت خلایق قدر دامان قدر زندگی و لذت شناسان نعمت بندگی ... ضبط اوقات خود میفرموده اند
و بدین غایت از بیهوده خرجی نقود انفاس عمر گرامی احتراز کرده و در صرف آن رعایت حرف و ضبط میفرموده اند و ما سفیهان ابتر با دبستان
خاک بر سر هفته هفته ماه ماه سال سال عمر عزیز بی خلف در هرزه کاریها و شغلهای باطل بی حاصل ضایع و تلف کرده اصلا آن
باک نداریم و از خسران عظیمی چنین مطلقا متأثر و غمگین نبوده از تأسف و ندامت آن اشک حسرتی از دیده نمی باریم لمؤلفه سرشت
عزیز و سراز لب افغان و آهی هم ۞ نکردی از پیش باد حسرت نگاهی هم ۞ و در امالی شیخ طوسی رحمه الله روایتی مذکور است که خلاصه
آن اینست که شبانگاهی مالی بخدمت ابر نیسان و چشم و چراغ منقبان آورده اند آنجناب فرمود که این مال را تقسیم کنید یعنی
بر مسلمانان بعرض رسانیدند که الحال شب است این کار را بفردا اندازید فرمود که تقبلون لی ان اعیش الی غد یعنی متعهد میشوید
که من تا فردا زنده باشم گفتند این در دست ما نیست تا تعهد آن توانیم کرد فرمود که فلا تؤخروه حتی تقسموه یعنی هرگاه
تعهد متیسر نیست پس آنرا تأخیر مکنید تا تقسیم نمائید پس شمعی آوردند و در همان شب آن مال را قسمت کردند ای بی باک ای
حریص عقل و ادراک هرگاه وقت کارسازیها اینقدر تنگ و اجل در قطع طریقه زندگی بدین غایت بشتاب باشد
که هیچ وقت ازهم آن این نتوان و اندک کاری را ناچیز مزد چگونه در کارهای عمده کسالت و مراحل
جنودیت را بسیار در کار و در سفر پرخوف و خطر که سرانجام آنها لا بد و ناچار است تکاهل و در تهیه ... و از هر روز بروزی
و از هر سال بسالی دیگر انداخته در گذارش آنها اینقدر سهلترین کاری از کارهای دنیا سعی و اهتمام لازم نمیشمارید لمؤلفه از برای مال کشتن

کوهها

کوه صحرا تا بکی ۞ در ره دین با کمندن بر سر راها تا بکی ۞ میکذار هیچ واجب سال دیگر نا بجهد ۞ میدهم مال خدا امروز و فردا تا بکی ۞ خشک کردن
کشت طاعت از لب چاه سلی ۞ دادن آب زنکی را سر صحرا تا بکی ۞ کو با خبر داری که فردا قیچیان کم فرصت حوادث ایام جهت کوچانیدن
تو از این منزل و مقام دست بر تیغ جان ستان مرگ نهاده‌اند و از هر طرف طلبکار ... و فردا است که برسرت رسیده
و طناب امید تو با تیغ اجل ... تعلقات را خواهند کند و خرگاه جسم بستون جانی چندین گاه برپا داشته بر سرت خواهند افکند
و آن قدر امان نخواهند داد که نفسی توانی کشید چه جای آنکه بکارهای خود توانی رسید لمؤلفه تن زجیبت یکی خیمه و ستون شش جان
طناب رشته روزی میخ آن و همان ۞ چو میخ کنده شد از شدباد رفتن عمر ۞ و گر چه چشم امانت ز خیمهای نادان ۞ افکند باد اجل خیمه از سرت
چون کلا بروی خار علایق تو فرش گشته جان ۞ به طناب تعلق و لا ز خیمه تن ۞ که بس تعدری خیمه در ره جانان ۞ دو مو ... شدی
شد حرص و آز بجوکم ۞ دو ما شدت قدرو یکتا کشت دل ز جان ۞ دگر جدار قوی دل چه چشم گشت ضعیف ۞ دکر مباش سبک سر
چه گوش گشت گران ۞ تمام کرده قضا نسخه حیات ترا ۞ که از سفیدی مو ... شد جابجا بر آن ۞ قد چو خمید ز عصا گشت لام الف یعنی ۞
که نیست جای اقامت کسی سرای جهان مطلب ششم در غفلت آدمی از قدر و قیمت عمر و تنبه وی بذکر مرگ و بیان مذکرات
آن پوشیده نماند که ما سبک مغزان گران جان و سر هوایان کار خود ندان از بطالت و جهالت چشمکی و از بی دردی و غفلت
هیشکی گذشته آن تحصیل آرزوهای نفسانی و اشتغال بیازیچهای این سراچه فانیست اکثر اوقات آنانچه مذکور شد یعنی از
بی بقائی عمر و غنیمت شمردن آن غافل و در تهیه سفر وحشت اثری که در راه در پیش است کاهل و بی اهتمام و ناصح مهربانی که طبع ترک
حصال شرح چشم را گاهی گوش ... توانند مالید و واعظ چرب زبان شیرین بیانی که دلهای مرده خواب غفلت برده را بموعظه
بلیغه و لبیغه بیدار توانند کرد یاد مرگ کردن و آن واقعه عظمای ... را با بجوا آوردن است که مایی فکران بشعور ... در
عواقب امر متبصر و از مزارع ... عفونت آثار دنیا متنفر میسازد و بر لوای ارشاد ... احوال می اعلام ... چنانکه در ارشاد
القلوب از حضرت سید کائنات و هادی طرق نجات منقولست که بجمعی از صحابه خطاب فرموده که ...
من اصحابکم یعنی آیا میدانید که عاقلترین شما کیست گفتند یا رسول الله فرمود اکثرکم ذکرا للموت و احسنکم استعدادا له
حاصل آنکه عاقلترین شما کسیست که یاد مرگ بیشتر کند و برای آن بهتر مهیا کردد گفتند و ما علامة ذلک یا رسول الله یعنی نشان
این یاد مرگ را ... خوب مهیا شدن برای آن چیست فرمود التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و التزود
لسکنی القبور و التأهب لیوم النشور یعنی آن پهلو خالی کردن از فریب خانه ... و روی آوردن بسرای همیشگی و جهة سکنی
در قبرها تهیه توشه کردن برای روز حشر مستعد و آماده گشتن است و هم در المکاسب ... و الاجتناب ... است که اکثروا
من ذکر هادم اللذات فانکم ان کنتم فی ضیق وسعه علیکم فرضیتم و ان کنتم فی غنی بغضه الیکم ...
حاصل معنی آنکه بسیار یاد کنید و یاد نمایید ویران کننده و باطل سازنده لذتها یعنی مرگ را چه بدرستی که شما اگر در تنگی باشید
معاش شما بر شما ... آنرا بر شما فراخ میکند یعنی صورت عسرت را بر طبع شما هموار و مرارت آنرا ... جان شما گوارا میسازد

میکرداند پس آن را خفی میشود پس چون رضا بقضا داد و به ثواب بیابد و اگر غنی و مالدار باشد یاد مرگ آزاد و دهش شمارش زده آن
میسازد پس جود و بخشش میکند و اجر بیابد و نیز در کتاب مذکور از سرور اولیا حضرت علی مرتضی علیه الصلوة و السلام منقولست که
من علم ان الموت مصدره والقبر مورده و بین یدی الله موقفه وجوارحه شاهده طالت حسرته وکثرت عبرته ودامت
فکرته حاصل مضمون اینکه کسی دانسته باشد که مرگ بازگشت او خواهد بود و در گور رو خواهد نمود و پیش خدای تعالی خواهد ایستاد
یعنی در روز قیامت برای حساب و اعضا و جوارح او برکرده‌ها گواهی خواهند داد و دور و دراز شود حسرت او و بسیار گردد عبرت گرفتن
یا گریه او و دائمی شود فکر و اندیشه او و در کتاب مصباح الشریعة که از جواهر کلمات حضرت امام همام ابی عبدالله جعفر الصادق علیه السلام
مشتمل است و هر سطری از آن در بالیدن دیده و لعل خفته اسرار الهی است مذکور است که ذکر الموت یمیت الشهوات فی القلب
ویقلع منابت الغفلة ویقوی القلب بمواعد الله تعالی ویرق الطبع ویکسر اعلام الهوی ویطفی نار الحرص ویحقر الدنیا
وهو معنی ما قال النبی صلعم فکر ساعة خیر من عبادة سنة خلاصه معنی آنکه یاد مرگ میمیراند خواهشها را در دل و میکند گیاهای
غفلت را و قوی میگرداند دل را بوعدهای الهی و نرم میسازد طبع را و علمهای هوا و هوس را و فرو مینشاند آتش حرص را و حقیر میسازد
دنیا را و این معنی سخنی است که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت یکسال یعنی مراد از فکر کردن تفکر مردن و اندیشه
در آن کردنست و در کتاب شریف کافی از حضرت سید عالم صلعم منقولست که اذا استحقت ولایة الله فی السعادة جاء الاجل
بین العینین وذهب الامل وراء الظهر حاصل معنی و ملخص مدعا اینکه چون کسی شایسته عنایت و یاری حضرت باری سزاوار سعادت
و بختیاری شود اجل پیش چشم وی آید و امل بر پس پشت وی رود یعنی فکر مرگ و اندیشه آن روز بیش او را در پیش نظر حاضر و نصب العین
خاطر شود و امید زندگانی و تحصیل اسباب کامرانی در نظرش باطل و از خاطرش زایل گردد و چون کسی را استحقاق این بهم رسد که سلطان
مستولی هر کار و صاحب اختیار او باشد و بدبختی و شقاوت قرین حال وی گردد و امل پیش چشم وی آید و اجل بر پس پشت او رود
چنانکه توضیح آن شد پس عاقلان دوراندیش اگر در صدد حال خویش و تنبیه نفس کافر کیش ناچار است از برانگیختن تقریبات جهت دیدن
یا شنیدن امری که مرگ را بیاد آورد و روز و شب آنرا منظور نظر تأمل سازد و از اعظم تشییع جنازه است و از اعظم فواید که حضرت شارع
در ترغیب و تحریص بر آن منظور است همانا این باشد که آدمی از دیدن آن بفکر خود افتد و متذکر گردد که برای او نیز این آتش در کار است و این
روز در پیش است و شاید بدین وسیله از مستی غفلت بهوش آید و تدارک اعمال خود نماید چنانکه در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است
کان ادعی الرجل الی ولیمة والی جنازة اجاب الی الجنازة لانها تذکر امر الآخرة ویدع الولیمة فانها تذکر الدنیا حاصل اینکه
هر گاه خوانده شود مردی بطعام عروسی و در همان وقت بحضور تشییع جنازه باید که حضور بر آن جنازه را ترجیح داده بآنجا رود و برای
اینکه آن کار آخرت را بیاد می آورد و آن عروسی را واگذارد جهت اینکه آن دنیا را بخاطر می آورد و گویا برای همین جناب اقدس ختم النبیین
فرموده اند که اذا دعیتم الی الجنائز فاسرعوا واذا دعیتم الی العرائس فابطئوا الحاصل معنی اینکه چون خوانده شوید بجنازه‌ها پس در رفتن
تعجیل کنید و چون خوانده شوید بعروسیها پس در رفتن کاهلی نمائید و در ارشاد القلوب از غرائب روایت شده که وقتی بحضرت رسول صلعم

بودیم جنازه دیدیم که دفن میکردند پس مبادرت فرموده شتاب بر سر آن جنازه ایستاد و بعد از آن گریست چنانکه جامه اش از اشک
مبارکش تر شد پس از آن بجانب ما التفات نموده فرمود یا اخوانی لمثل هذا فلیعمل العاملون احذروا هذا واعملوا الذا حاصل
مضمون آنکه ای برادران از برای چنین روزی باید که عمل صالح کنند عمل کنندگان از این روز حسرت و ندامت آن حذر کنید و برای آن اعمال
صالحه مهیا نمائید الحاصل مردم دیده ور و هوشمندان را با خبر باید که حضور جنایز را فوزی عظیم شمرده و ادراک این سعادت گرامی
نمایند و طبع کاهل و روشن نزاکت منش را که شنیدن حرف مردن و دیدن تابوت و کفن بر دیگران و از امثال این مجالس و محافل همیشه
متنفر و گریزان میباشند بر آن زجر فرمایند و لیکن باید که بمحض حضور و همراهی جنازه نموده از دیدن آن خود را اجر دار و دل سیاه را
از بیهوشی غفلت هشیار سازند از مشاهده آن محمل و تذکر آن واقعه جان کسل با صلاح حال خود پردازند یا سیل نگاه حسرت سر آگاهی
جریده دل کشند و بآب حیات مرگ آن عزیز دلهای مرده خود را زندگی بخشند یا شک چشم ماتمیان نقش آرزوها از الواح خاطر شویند
و از بیچارگی بازماندگان چاره کار خود جویند از دیدن بر تن کفن جامه هوس خودآرائی را از بر کنند و از شنیدن بوی کافور دل بخور
از تب سری دنیا سرد کنند و بشور و فغان اهل ماتم خود را از خواب شیرین غفلت بیدار سازند و بیرون شدن جنازه بار گران تعلقات را
از دوش خاطر اندازند و بشعله آه آن دلسوختگان خار و خس بهوا و هوس را در هم سوزند و آن شمع از آن مصیبت‌زدگان چراغ
آگاهی در ظلمت خاطر افروزند از دیدن غسالان دل مرده خود را با آب نصیحت شست و شو دهند و بمشاهده حفاران از رخنهای منقش طلا
کار دل وحشت سرای گور شک و تار تنگ بینند و در وصایای حضرت اقدس نبوی صلعم که با ابوذر رحمه الله در آنها فی باب ساخته
مذکور است که یا اباذر اذا تبعت جنازة فلیکن عقلك فیها التفکر والخشوع واعلم انك لاحق به حاصل معنی اینکه چون تشییع
جنازه کنی باید که کار دل تو در آن تفکر کردن و خضوع و خشوع باشد چنانکه تو نیز از پی او خواهی رفت و در کتاب شریف کافی از
از حضرت ابی عبدالله صلعم است که اذا انت حملت جنازة فکن کانك انت المحمول وکانك سئلت ربك الرجوع الی الدنیا ففعل
فانظر ماذا تستانف حاصل معنی اینکه چون جنازه برداری چنان باش و با خود چنان فرض کن که آن مرده توئی و دیگران ترا بر دوش
بسوی قبر می برند و گویا تو از خدای تعالی مسئلت کرده که بار دیگر ترا بدنیا بازگرداند و خدای تعالی مسئول ترا بحصول رسانیده و بار دیگر
ترا بدنیا برگردانیده است پس نظر کن و ببین که بعد از این از تو عمر با صرف چه خواهی نمود و طریق بندگی را بقدم سعی چگونه خواهی پیمود
شعر یا صاحبی لا تغترر بتنعم فالعمر ینفد والنعیم یزول واذا حملت الی القبور جنازة فاعلم بانك بعدها محمول الله شر
زکشتگان ترا گر گوش پند است مکن غرا خود سر که هوش است امروز بدوش تست تابوت کسان فردیست که تابوت تو هم
بر دوش کسست و نیز از جمله اخباری که علما از امثال این مجالس دعوت مینماید و گرسنگان نعمت مغفرت را بر خوان ادراک فضل
و ثواب جتی از پیش آن تکلیف میفرماید حدیثی است که از جناب اشرف نبی صلعم ماثور و در کتاب من لا یحضره الفقیه مسطور است که
التعزیة تورث الجنة یعنی عزا دادن اهل مصائب باعث دخول بهشت میگردد و هم در آن کتاب از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست که
من عزی حزینا کسی فی الموقف حلة یجبر بها یعنی کسی که عزا و تسلی دهد محزونی را پوشانیده میشود در موقف قیامت حله از حلهای بهشت

وفلسفهای او که از آن خوشحال کرده و نیز در آن کتاب شریف از جناب مستطاب امیرالمؤمنین ع منقولست که من تبع جنازة کتب الله له
اربعة قراريط قيراط لاتباعه اياها وقيراط للصلوة عليها وقيراط للانتظار حتى يفرغ من دفنها وقيراط للتعزية
مخلص اینکه کسی که متابعت همراهی جنازه کند مینویسد خدای تعالی برای او چهار قیراط از ثواب یک قیراط بسبب متابعت جنازه و یک قیراط
برای نماز گذاردن بر آن و یک قیراط بجهت انتظاری که کشد تا از دفن او فارغ کردند و قیراط دیگر از برای عزا دادن و معنی قیراط در حدیث
دیگر که هم در آن کتاب از حضرت امام همام ابی عبدالله ع منقولست بیین میکرد و آن اینست که من مشی مع جنازة حتی یصلی علیها
ثم رجع کان له قیراط واذا مشی معها حتی یدفن کان له قیراطان القیراط مثل احد یعنی کسی که با جنازه رود تا دفن کنند
ثواب بیابد بقدر دو قیراط و قیراط برابر کوه احد است بجزای که روز و شب در فراش غفلت بخواب زخفته و کران بار الکه در کل
وبلای علایق دنیا ناکردن فرو رفته اند و در تلاش تشییع ترییع جنازه مؤمنان بسیار کاهل و در تحصیل این هم فضل و ثواب که
از آن مذکور شد بغایت راحل میباشند و اگر گاهی بندرت جهت رعایت رسم تعارف بامثال این محال قدم نازر بچه دارند
و برای احتراز از طعن طامت مردمان طرائی و لجوئی و تعزیه دستی بیهوده بیرکشتن قدری کرمی است بر آن کذارند و آن دو ساعت را
نیز بعیش و عشرت و خنده و صحبت کذرانند و از آن واقعه ناگزیر اصلا اشتباط عاقبت کار خود نکرده مصروف صدق چون کریمه
فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر و از خود نمیخوانند سبحان الله چه دل سخت و غفلت آدمی زاد که ابنای جنس خود کی را
می بیند که چون او صحیح و توانا و کویا و شنوا بود و مانند وی می آمد و میرفت و اکل و شرب میخورد ناگاه مرد و سری از پا در افتاد و بیمار
عارضه پهلو بر بستر بیماری نهاد و بعد از دو سه روز آوازه افتاد که بیچاره فلان مرد و ودیعت حیات را بصاحبش سپرده و خلقی فی الفور
جمعیت کردند و باز ماندگانش دو سه ساعتی خروش و فریاد برآوردند آنگاه تن نازپرورش را از جامه ناز و خواب مخمل بیرون کشیده
و از لباسهای الوان هر برش عریان کرده بره کز کرباسی بپیچیدند از زن و فرزندش جدا ساخته و تخته پاره خشکی انداخته یاران و دوستان
بر دوش کشیده مزد بتعجیل تمام بوحشی ترین جا در آورند در گوری تنگ و تار کشند و او را در آن موضع بر مور و مار افکنند و یکسان
و بکار خاک براو انباشته و از آنجا مراجعت نموده او را غریب تنها گذاشتند چند روزی هم بتعزیت ترکه و میراث ذکر وی
نمودند و بعد از آن چنان از خواطر رفت که گویا خواجه بیچاره را هرگز نبوده بود و آدمی جاهل این جمله را معاینه می بیند و از این غافل
خیار طلالی بر خاطر اشی اصلا نمی نشیند و همان وقت در همان مجلس بهرزه گوئی و بهرزه خندی اشتغال دارد و از چنین واقعه
ناگزیر علی مطلقا بفکر خود نیفتاده و آنرا خواب و خیالی می انگارد حضرت اشرف نبوی ص فرموده که لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا
ولبکیتم کثیرا ولخرجتم على الصعدات تبكون على انفسكم ولتركتم اموالكم ولو تعلم البهايم من الموت ما تعلمون ما اكلتم
منها سمینا مخلص معنی اینکه اگر شما میدانستید آنچه من میدانم هر آینه کم میخندیدید و برخود بسیار میگریستید و هر آینه بیرون می رفتید یعنی
از منزلها و معمورها به بیابانها و بر احوال و اعمال خود گریه میکردید و اگر میدانستند چهارپایان از مرگ آنچه شما میدانید گوشت فربه نمیخوردید
یعنی از بیم مرگ و غم آن میگداختند و لاغر میگشتند و در طبق این حدیث شریف نبوی است آنچه از حضرت روح الله علی نبینا و علیه السلام

حکایت

حکایت کرده اند که بر شبانی گذشت که گوسفندان خود را میچرانید و بره و نی میزد بازی میکرد آنرا گرفته بگوشش گفت المعلم
بالملک میت یعنی آیا ندانسته که البته خواهی مرد بعد از آن حضرت عیسی ع براه خود رفت و در وقت مراجعت دیگر باره همان بره را
دید ضعیف و نزار گردیده از لاغری پوستش بر پشت چسپیده احوال آنرا از شبان سؤال نمود و از سبب لاغری آن استفسار فرمود
شبان گفت نمیدانم غیر اینکه مردی روزی بر این بگذشت و این را گرفته نمیدانم بگوشش چه گفت و از آن وقت تا حال بهمین لاغر گردیده است
گرمی چنین مشهور است که چون گرگی گوسفندی از رمه ربوده و برده آن در نظارت گوسفندان دیگر از دنبال او مینگرند و از چرا
باز میمانند و آدمی قسی القلب بسیر در اجمعین از گوسفند و چهارپایان واپس تر است که چون گرگ اسرار که هر کس از زمره بنی نوع
و عالی را برده و بچنگ تیز جنگ اجل طعمی در هم میدرد بیکالی امراض مهلکه فشرده هنوز کالبدش در میانست که او از او غافل
و مشغول شهوات و لذات حاصل میگردد **نظم** مثل آدمی ای نادان امثل در میدان ای آن یکی کشته زیر پای دوات
وان دیگر را دانه می برد شتاب **حکیم سنائی** هرزه که زنو بهتری تر مرده ای تو بری خوش ترا که باید بر دا مرد کان را بگل سپردی ترا
تو بری زمرده خوردی ترا خود ترا مرگ بسته کی کرد ای تا بری ای مرگی مرد ای ونیز از مذکرات امر خطیر ناگزیر مرگ زیارت قبور
رفتگان و با جهان جهان حسرت در زیر خاک خفتگان است که آدمی بهوش لاهی را گلاب آگاهی بر چهره دل میفشاند و سیرت
باثره حرص و شهوت را در کانون طبیعت فی الجمله فرو مینشاند چنانکه شفاعت خواه امت مذنب و شرافت بخش خاک پاک یثرب
حضرت اقدس نبوی ص فرمود که زوروا موتاکم وسلموا علیهم فان لکم فیهم عبرة زیارت کنید مردگان خود را و سلام کنید
بر ایشان و رحمت فرستید یا نماز گذارید بر ایشان که مراد نماز میت باشد بدرستی که شما را برایشان عبرتیست یعنی از عبور بر قبور ایشان و ملاحظه
احوال آن اسیران زندان گور شما را عبرتی حاصل میشود و دل غفلت حاصل بفکر و تدارک مافات می افتد و منقولست که مردی
در حضرت آن طبیب امراض قلوب از قساوت قلب خود شکایت نمود آنحضرت او را بمشاهده قبور و اعتبار بیوم النشور امر فرمود
و هم از آنسرور ع خبر است که حاصل آن اینست که زیارت قبور کن که آن آخرت را بیاد تو می آورد و غسل ده مردگان را که معالجه آن شکل اینها
مشوبی و موعظه رسا است و نماز کن بر جنازه ها که شاید آن ترا محزون سازد بدرستی که حزین در سایه رحمت حق است و در فصل دوم
باب اول که ارشاد یافت که وقتی حضرت داود نبی بمقام حزقیل ع رسید بعد از ملاقات پرسید که هرگز قصد گناهی کرده حزقیل
فرمود نه دیگر سؤال نمود که از عبادت هرگز ترا عجب و فخری بهم رسیده گفت نه فرمود که هرگز مایل دنیا و خواهشمند لذات آن گشته فرمود
آری گاه واقع شده است حضرت داود فرمود که بنا دفع آن کان ذلک یعنی چون خواهش دنیا ترا بهم رسید چه میکنی و آنرا چگونه
از خود دفع میکنی فرمود باین شعب یعنی بابی در نه میروم و از آنچه در آنجاست عبرت میگیرم حضرت داود بآن مکان رفت و دید تختی
از آهن نهاده و کاسه سری و استخوان پوسیده چند بر آن افتاده و لوحی از آهن گذاشته و بر آن نوشته که من فلانم هزار سال پادشاهی
کردم و هزار شهر بنا نمودم و هزار دختر را بکارت بردم عاقبت خاک فراش من شد و سنگ بالینم گردید و مار و کرمان و ماران همسایه من گشتم
پس هر که مرا ببیند باید که مغرور به دنیا نگردد و شبیه این حکایتیست که آنچه نقل کرده اند که یکی از ایلچیان روم وصف عمارت قیصر را که یکی

شنیده و آرزومند دیدن آن گردیده بود تا وقتی از دار الملک خود بقصد دیدن آن نهضت کرده طی آن مسافت بعیده نموده گنبدی
عالی دید صورت بهشتی بر آن نصب گشته و بر آن خطی نوشته که کل ملک یزول ملکه الا الله العلی الکبیر یعنی هر پادشاهی ملک
او زایل و سلطنت او فانی و باطل میگردد جز الله تعالی که از علو شان و بزرگواری دست زوال از دامن جلال او عاجز است کسی
داخل این قبه نتوانستند شد تا امر بکندن پادشاه فرمود تا آنرا از اطراف برخت تمام کندند دری پیدا شد پادشاه درون آن
قبه رفته قبری دید عظیم بر آن لوحی گذاشته و بر یک طرف آن خطی نگاشته باین مضمون که بترس از موت و تعجیل کن پیش از موت
مرگ بر بان آسان است چاره آن کن بطاعات و فرمان برداری حق که ملک الموت بر فرمان برداران مهربانست و بر جانب دیگر آن
لوح ببندی چند نوشته بود که ذکر آن با این مقام مناسبتی چندان ندارد لهذا ترک آن شد و بعد از آن مرا غلام قوم کرده بود که ای
بنی آدم این قبر لام ابن عاد است سالها پادشاهی کرده هزار شهر محیط التصرف خود در آورد ده هزار دختر نکاح چاره مرگ نتوانست
کرد هر که بیند باید که عبرت گیرد و نیز حکایت نموده اند که در حضرموت خانه یافتند از سنگ تراشیده و در آن تختی زرین نهاده و بر آن
تختی عالی و عظیم افتاده و بر سر او لوحی این بیت نقش کرده شعر اعتبر یا ایها المغرور بالعمر المدید انا شداد بن عاد
صاحب القصر المشید یعنی ببین نظر کن و عبرت گیر ای آنکسی که بعمر دراز مغروری من شداد بن عادم صاحب کوشک گچ کاری بلند
مفسرین در تفسیر و بئر معطلة و قصر مشید که در سوره شریف حج است ذکر کرده اند که این چاه که او را الله تعالی معطل خوانده ازان
جهت که اهل او هلاک گشته اند و آن معطل گشته در دامن کوه حضرموت و قصر مشید بر بالای آن کوه و بانی آن عاد ثانیست که او را
منذر گویند الحاصل زیارت قبور مسلمین و مشاهده دخمها و گورخانهای چنین دلهای غفلت پیشه را بندی بیس و موعظتی دلپسند است
و جا مکه حضرت عز قیل فرموده دامان دل را از گرد هوسهای بیحاصل می افشاند و نیران شهوات دنیا را در کانون طبیعت فرو می نشاند
و از موعظات عبور جدیست که از سرور انبیا صلوات رسیده ماثور و در جامع الاخبار مذکور است که من مر علی المقابر و قرء عندها قل هو الله
احد احدی عشر مرة ثم وهب اجره للاموات اعطی من الاجر بعدد الاموات حاصل معنی آنکه کسی که بر گورستان گذرد و یازده مرتبه قل
هو الله احد خواند ثواب آنرا بمردگان هبه نماید خدای تعالی بعدد آن مردگان اجر و ثواب بوی عطا فرماید و نیز در آن کتاب از احمد بن محمد روایت
نموده که گفت من و ابراهیم بن هاشم در قبرستانی بودیم ناگاه ابراهیم بر سر قبری آمده رو بقبله نشست و دست بر آن قبر نهاده و هفت بار
انا انزلناه خوانده بعد از آن گفت که حدیث کرد مرا صاحب این قبر که محمد بن اسمعیل بن بزیع است که من زار قبر مومن فقرء عنده سبع مرات
انا انزلناه فی لیلة القدر غفر الله له ولصاحب القبر یعنی هر که زیارت کند قبر مومنی را پس بخواند نزد آن قبر هفت بار
انا انزلناه فی لیلة القدر آمرزد خدای تعالی او را و صاحب آن قبر را و این حدیث شریف در کتاب من لا یحضره الفقیه از مهر سپهر ارتضا
حضرت علی بن موسی الرضا منقولست و در کیفیت زیارت قبور و دعا و سلام بر ساکنان وحشت آباد برزخ و مور در ارث والقلوب مرویست
که حضرت اقدس نبوی صلعم چون داخل قبرستان گردید یاران این سخنان درد آمیز رحمت انگیز از رگ زبان حکمت بیانش بر تربت آن خفتگان
و بار غربت بار میگفت که السلام علیکم ایها الابدان البالیة والعظام النخرة التی خرجت من الدنیا بحسرتها و خلعت منها بر حسبها

اللهم ادخل علیهم روحا منك وسلاما منا ومنك یا ارحم الراحمین حاصل معنی سلام آنکه سلام بر شما باد ای بدنهای کهنه
گردیده و ای استخوانهای پوسیده که از دنیا با حسرت رفته و از آن بالکلیه جدا گشته اید خداوندا داخل ساز بر ایشان راحتی از جانب
خود و سلامی از جانب ما و خود ای رحم کننده ترین رحیمان و در کتاب من لا یحضره الفقیه هم از آنسرور صلعم در جزا است که چون بر قبور
عبور نمودی فرمودی که السلام علیکم من دیار قوم مومنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون یعنی رحمت خدا بر شما باد ای قوم
مومنین مدرسی که ما ان شاء الله بشما خواهیم پیوست و از جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام هم در آن کتاب روایت نموده که چون داخل
گورستان شدی این کلمات هوش ربای غفلت زدا بر زبان مبارکش گذشتی که یا اهل التربة و یا اهل الغربة اما الدور
فقد سکنت واما الازواج فقد نکحت واما الاموال فقد قسمت فهذا خبرکم عندنا فلیت شعری ما عندکم یعنی
و حاصل مدعا آنکه ای ساکنان خاک و ای غریبان مغاک اما زنان شما پس بتحقیق که شوهر دیگران کردند و اما اموال شما بتحقیق
که در میان دیگران منقسم گردید و اما خانهای شما پس بتحقیق که مسکن دیگران شد این خبریست که پیش ماست کاش میدانستیم که در پیش
شما چه خبریست بعد از آن ملتفت اصحاب گشته فرمود که اگر اذن داده شوند باینها در جواب میگفتند که ان خیر الزاد التقوی
یعنی که بهترین توشها تقوی است و در کافی از عمرو بن ابی المقدام روایت کرده که گفت در خدمت ابی جعفر یعنی امام باقر و طاهر
امام محمد باقر ع در گورستان بقیع بر قبر مردی از شیعیان اهل کوفه گذشتیم آنحضرت هم بر سر قبر وی توقف نموده فرمودند که اللهم ارحم غربته
وصل وحدته وآنس وحشته واسکن الیه من رحمتك رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواك والحقه بمن کان یتولاه حاصل
معنی آنکه خداوندا رحم کن بر غربت او و بپیوند به تنهایی او ارواح مومنین یا ملائکه یا اعمال صالحه تنهائی او را حاصل
او را انیس و زایل گردان وانس ده وحشت او را و متوجه کن بسوی او از رحمت آنچه مستغنی گردد از رحمت غیر تو و ملحق ساز او را بکسی
که دوست میداشت و برا یعنی او را امام و مقتدای خود میدانست و نیز در کتاب شریف کافی از عبد الله بن سنان مرویست که گفتم بحضرت
ابی عبد الله هر اهل گورستان چگونه سلام باید کرد فرمود فقول السلام علی اهل الدیار من المومنین والمسلمین انتم لنا
فرط ونحن ان شاء الله بکم لاحقون یعنی سلام و رحمت بر اهل این گورستان از مومنان و مسلمانان و شما پیش رو ما هستید و ما نیز
ان شاء الله بشما از دنبال خواهیم رسید و در همان کتاب من لا یحضره الفقیه نیز مذکور است که چون ذر پسر ابی ذر رحمه الله وفات
یافت ابی ذر دست بقبر وی سوده گفت رحمك الله یا ذر والله انك کنت لی بارا ولقد قبضت وانی عنك لراض اما
والله ما بی فقدك وما علی من غضاضة وما لی الی احد سوی الله من حاجة ولو لا هول المطلع لسرنی ان اکون
مکانك ولو شغلنی الحزن لك عن الحزن علیك والله ما بکیت لك ولکن بکیت علیك فلیت شعری ما ذا قلت وما ذا
قیل لك حاصل معنی آنکه رحمت کند خدا ترا ای ذر بخدا قسم هر آینه که تو با من نیکوکار بودی و هر آینه بتحقیق که تو وفات نمودی
در حالی که البته من از تو راضی ام و فوت مرا بحکس جز خدای تعالی احتیاجی و اگر نه هول مطلع و خوف و دهشت مرگ میبود هر آینه
مسرور و شادمان میگشتم از آنکه من بجای تو باشم و هر آینه بتحقیق که مشغول ساخته است مرا اندوه تو برای تو از اندوه بر تو یعنی غم

انکه آیا احوال تو در آن عالم چگونه باشد غم مفارقت ترا از خاطر من برده است بخدا قسم که من نگریستم برای تو ولیکن گریستم بر حال زار کاش
میدانستم که در آن عالم از چه گفتی و بتو چه گفتند و بعد از آن گفت اللهم انی قد وهبت له ما افترضت علیه من حقی فهب له
ما افترضت علیه من حقک فانت احق بالجود منی یعنی خدا وندا بدرستی و بتحقیق که بخشیدم باو آنچه را که فرض و واجب ساخته
بودی برای او از حق من پس تو نیز ببخش باو آنچه را که واجب کردانیده بودی برای او از حق خود که تو سزاوار تری بجود و بخشش از من و در بحر
الزمان مذکور است که حضرت امام همام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بکورستان رفته خطاب میفرمود که یا اهل القبور ما لی
اذا دعوتکم لا تجیبونی یعنی ای ساکنان این قبرها چیست مرا که چون شما را میخوانم مرا جواب نمیدهید بعد از آن میگفت که حیل
والله بینهم وبین الجواب وکانی اکون مثلهم حاصل معنی آنست که بخدا قسم که میان ایشان و جواب حاجز و حایلی بهم رسیده یعنی
قدرت بر سخن کردن ندارند که جواب من گویند و گویا می بینم که من نیز مثل ایشان خواهم شد و بعضی از هوشمندان چون بر قبرستان
مشرف گردیدی و انتقام بر حسرت ایشان دیدی عبرت دیدی گفتی ما احسن ظواهرک انما الدواهی فی بواطنک چه نیکوست ظاهر تو
و دواهی عظیمه و مصیبتها در باطن تست و دیگری چون بقبرستان رفتی خطاب بمردگان کردی و گفتی ای اهل قبور رحمتم فیا مرعا
وعاینتم اعمالکم فیا عملاه یعنی مردید و ودیعت حیات را سپردید و کردار های خود را دیدید معاینه و نیز یکی از اکابر
باشعور در وقت مرگ با دیدن قبر میگفت که یا اماه لیتک کنت عقیما لان ابنک فی القبر حبسا طویلا ومن بعد ذالک منه جلا
یعنی ای مادر کاش تو عقیم و نازا بودی و مرا نمی زائیدی بدرستی که پسر تو در گور مدتی دور و دراز محبوس خواهد بود و بعد از آن بجور جلا
خواهد رفت و عمر بن عبد العزیز که از خلفای بنی امیه بود نسبت بمرتضی انصاف در تربیع فضائل آن برگزیدگان خاندان رسول و آل اطهار
داشت چون بقبرستان نهادی و نظر بر قبور آبا و اسلاف خود افتادی اخیضرر اد امردی که القوم مردان من بنی امیه اند که از این
قبر غنوده و گوئی هرگز با اهل دنیا و لذتها و عیش شریک نبوده اند می بینی بر خاک افتاده اند و مرور ها روی بایشان نهاده عفو
اعمال بایشان فرود آمده و جای گرفته و بلا و محنت آنجهانی در ایشان استحکام پذیرفته است انجنان میگفت و میزارید و گریه حضرت
از روی حیات رسید و نعمان بن منذر که از اعظم سلاطین عرب بود روزی سواره بر مقبره عبور نمود یکی از اهل هوش از زبان آن گورکندگان حرمتی
این بیت برو خواند شعر الا یا ایها الراکب علی الارض تذ برمل ، کما کنتم کذا کنا کما نحن تکونون ، یعنی ای جماعت سواران
که بر روی زمین میروید مانیز چنان بودیم که اکنون شما هستید و شما هم چنین خواهید شد که اکنون ماایم بعضی از عارفان هوشمند شبانگاه بر
آباد گورستان رفته با آواز بلند گفتی یا اهل القبور من انتم یعنی ای اهل گورستان شما کیانید و حال خود در جواب گفتی نحن الآباء
والامهات والاخوة والاخوات نحن الاحباب والجیران نحن الاصدقاء والاخوان نحن لقینا البلاء واکلنا الجنادل
والثری یعنی ما پدران و مادرانیم ما برادران و خواهرانیم ما دوستان و همسایگانیم ما مخلصان و یارانیم رنج کرده ما آسیب بلا و خورده ما خاک
ما را سنگ و خاک این مخنت سرا از این قبیل کلمات عالیه در روا امروز از انبیا و اوصیا و صلحای امت از عرفه نیکو سیرت ازین روشن است
در محاطب اهل قبور از کتب سلف و خلف بسیار مذکور است و ظاهر است که امثال این کلمات در حقیقت با اموات نیست چه ایشان

مایل

قابل خطاب نه اند در جواب میشد بلکه در حقیقت این گفتگو با خویش دعوا از جنبه خود آگاه ساختن نفس کافر کیش است و از اعظم
فواید زیارت قبور چنانکه سابقا مذکور شد همانا این ما یعنی است سزاوار آنست که مرد کامل شرح چشم جاهل را گاهی بدیدن این کلزار
و جیدن گلهای اعتبار رهبرد و ساعتی چند تماشای گلهای کنار گران احوال ساکنان آنجا مشغول ساخته از نگران جانکاه و بنای پرمیش
بار آورد و بدیدن مولاکه از دل سیاهی خود نادم و پر اکنده بیشتر دیده بیدار از خواب غفلت نالد و صور پرسکنهای قرار نفس اماره را
سنکسار سنک ملامت سازد و از هر در برد رخها و مقبرها خود را بفکر تعمیر خانه دین و آخرت اندازد و از سر مداد هر لحدی رمد دیده دل را
معالجه نماید و آئینه جان عامر لحی صورت احوال خود را مشاهده فرماید از صورت هر قبری بمعنی و قیقی طابره و از هر مرجع جسته مرلحی شیخ
سخن فهم را بشورآورده قرائت سری گورستان گذاری کن که خوش بزم دلبریست ، سبزه بر سر خط یاران گلرخی سیمین بریست ،
لیک بر بالین گل صد رنگ حسرت کشته است ، سر نهاده بر زمین در هر قدم شاخ زریست ، هر طرف آنجا سکاه شاه و امامه بیست ،
شوخ ، هر قدم گردی بسر از عرس مرا برلیست ، هر قدم در ما نها از پس بخاک افتاده اند ، چشم و دل گرداکنی هر جاده عقد گوهریست ،
گرش هوش مردمان از جنبه غفلت بر است ، ور نه هر نقشی بهوش دانش عقلی برمنبریست ، بر جبین دلنهادان جهان بی بقا ،
هر هزار زخطی از سبزه تر محضریست ، ای که دایم میکنی جان از پی زر باختن ، عبرتی زین کاخ ویرانت به از گنج زریست ،
کرد واعظ ذکر مرگ هر کرا امکرد ، مرگ بسیار از همی حق از برای دیگریست ، ولیکن در زیارت قبور جهادی که صاحب فی نهکان
کامل مانند شرح شکستگان جاهل نباشند که صحبت گاه مقابر را عشرتگاه نفس کافر قرار داده انجا که در اکثر بلاد متعارف است هر
روزی معین بسیر انجا میروند تماشا دیدگران و حقیقت آن که در آن معرکها ونها که ساخته انجمن گشته سرا بچشم و گوش میکرد و مصاحب
خانمان بی آبرو و صد گونه طلب جستجوی فرزندان مسلمانان از هر سو منظر در آورده سر در دنبال ایشان میکنند و شاه و بازان شرح شکنن
با جامهای سرخ و زرد و رنگارنگ در هر گوشه با شاهدان بجیای حیل باز نهکام راز و نیاز و در میان میدان رنجی بیباک بر قبور آن عزیزان
خاک رفتن بجای تلاوت قرآن بلغو و هذیان می پردازند و گردی بکرده و در آن مقام بر افروده حلقه بسته در حرص انبهای گریه کر باید
بر روز خود کنند بقهقهه خنده آواز بلند میسازند و اصلا از آن عزیزان خاک بشرم و حیا و از آخر کار خود اندیشه و پروا نمیدارند و بیکر خود
که در زیر پای ما بیکه و زبع ناصله چه جزء و چه صحبت و در این شکافهای زهره شکاف چه وارد و چه جستند ایشان حسینی مانند گلها
نیزه بکمان کشیده اقران و امثال بند ناز حسرتشان بر زبان حال از نیک گذشته کرو گشا منند سر بگریبان مذلت کشیده سخت مردانند
لیک صورت اجل نرم گردیده سرو قد انند چیزی صفت در آتش غم یعنی قد قد بسر هم افتاده نازک تنانند مانند اوراق گل در خاک
فنا ته در روی بروی هم نهاده آزادانند و برج کشیده دلشادانند در آتش حسرت برشته جان کشیده در بروی خود بسته فرمان روایانند
با سفله فرمانی ذلت شیر شکارانند در زنجیر امراج بلا کشیده میدان دارانند بسوراخ تنگ فنا در خزیده صاحب نظرانند سر در
و چشم خاک نهفته می خوارانند مانند زبان در کام زمین نهفته عالمانند اجزای کتاب وجود شان از هم پاشیده کاتبانند که لک مرگ
رقم ذکر شان از صفحه روزگار تراشیده جرب زبانند شمع صفت مغز جانشان از شعله مرگ گداخته شیرین کلامانند مردان کو رحم ملاقات

زنبور ساخته گلها بر باد انند دست اجل خاک در کاسه سرشان کرده خشک مغز اند آتش فنا در از نهاد شان بر آورده خود فروشانند
شکسته متاع خود را بجان خریده الوان پوشانند جامه کفن از خویشان کل سبیل کرده آزادی طریق بندگی و هیچی برسم بندگی حضرت
امیر المؤمنین منقولست که مامن احد من بمقبرة الا واهل القبور یقولون یا غافل لو علمت ما نعلم لذاب لحمک علی جسدک
حاصل معنی آنکه هیچکس بر قبرستان گذر نکند مگر اینکه مردگان آن قبر و خفتگان آن رخنهای پر مار و مور گویند ای بیخبر اگر دانی آنچه ما دانیم
هر آینه میگدازد گوشت بر اندامت و نیز از آنسرور در خبر است کمن ضحک علی جنازة اهانه الله یوم القیمة علی رؤس الخلائق
ولا یستجاب دعاؤه ومن ضحک فی المقبرة رجع وعلیه من الوزر مثل جبل احد ومن ترحم علیه نجی من النار یعنی
مضمون اینکه هر که خنده بر جنازه خار کرداند خدای تعالی او را در روز قیامت در حضور خلایق و دعای او مستجاب نشود و هر که خنده
کند در قبرستان باز گردانا بجا و بر او گناه باشد مثل کوه احد و هر که بر مردگان ترحم و برای ایشان طلب رحمت نماید از آتش دوزخ
نجات یابد و در کتاب شریف فقیه از حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست که ان الله تبارک وتعالی کره لی ستة خصال وکرهتهن
للاوصیاء من ولدی واتباعهم من بعدی یعنی اینکه بدرستی که خدای تعالی برای من مکروه داشت و ناخوش شمرده شش خصلت را
و من نیز از برای اوصیای خود از فرزندان من و پیروان ایشان از بعد از من مکروه و ناخوش داشته‌ام و از جمله آن خصال خندیدن در میان
قبور را شمرده‌اند مؤلفه بیدستی سر ترا بخورد این روزگار آخر / تو دایم از سبک مغزی همان چون پسته خندانی / و عارف هوشمند
در اینمقام چه درست و دلپسند گفته که اتضحک ولعل کفنک قد خرجت من عند القصار یعنی آیا میخندی و شگفتی میمانی
و کفنت که کفن تو از پیش گازر بیرون آمده باشد مؤلفه در این ماتم سرا از غفلت ای جاهل چه میخندی / ترا چون دل عزیزی مرده
ای غافل چه میخندی / چه بلبل بذله گو مانند زنبور با چه میگویی / چو گل آسا خنده رو مانند زنبر گل چه میخندی / اجل گلچین رئیس دلان گلچین
تو نی چون گل / بروز خود چه گل خون گریه کن ابله چه میخندی / بجانت گریه آید هر زمان ابر بهاران زایران کشت دکان خشک حاصل
چه میخندی / نهنگ مرگ چشم آبی روییع عمر یا دریا / شکسته کشتی و دریای مساحل چه میخندی / گل غفلت برد دل چشم دانا خنده
بجا از واعظ بیشمار ی خویشی را عاقل چه میخندی / الحاصل بکمال بیدردی و نهایت بی شعوری بی‌بهره‌ایست که در چنین جایی که خلق
کثیر از صغیر و کبیر پادشاه و گدا بیگانه و آشنا شریف و دنی محتاج و غنی عالم و جاهل ناقص و کامل زشت و زیبا پیر و برنا با جهان جهان آرزو
و عالم عالم حسرت و ندامت در زیر با خفته و هر یک بزبان فصیح حال با مفکران بی مآل را پندی و موعظتی میگفته باشند آن یکی از شدت
عذاب و نکال شر مذکور سازد و این یکی از حسرت ملک و مال فضلی بر دارد و آن دیگر از گرانباری وزر و وبال شکوه نماید و این از تهی دستی عمل
دست تاسف بر هم ساید آن یکی از بیوفائی دنیای بی وفا گرید و این یکی از فراغت این جهانی گریزگاهی جوید آن یکی بدست انابت اثیل
رحمت بر خواطر حسرت گذارد و این یکی یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله از دل بر افغان و آه بر آورد و آن یکی اصلا ملتفت اینها نشود
و این فریاد و خروش گوشی ندارد … گوش شنوا و زبان هرزه مانش ذکر خان ویران و دل خار تماشای دیگر باغ و دکان بوده خود را دری
از آن فارغ نمیسازد زبانی … کام هر … خانه ویرانه‌ای که سالها … آن سر باید برده … مرد اعصار

باید بخورد

باید بهره‌وار … های کعبه حسن مآب و بیداری بخش دلهای گران خواب یعنی جناب شرف نبوی صلعم مرویست که القبر ینادی
کل یوم خمس کلمات انا بیت الوحدة فاحملوا الی انیسا انا بیت الظلمة فاحملوا الی سراجا انا بیت التراب فاحملوا الی فراشا
انا بیت الحیة فاحملوا الی تریاقا انا بیت الفقر فاحملوا الی کنزا حاصل معنی اینکه قبر هر روز با آدمیان پنج سخن ادا میکند اول آنکه
من خانه تنهائی ام با خود انیسی بیاور دویم آنکه من خانه تاریکیم با خود چراغی بیاور سیم من خانه خاکیم با خود فرشی بیاور چهارم
من خانه مارم با خود تریاقی که چاره آن زهر نماید بیاور پنجم من خانه بی برگی و بی نوایم با خود گنجی که شما را از رنج آن رهاند بیاور گفتند
یا رسول الله مونس قبر چیست آنحضرت فرمود که تلاوت قرآن مونس قبر است و نماز شب چراغ آنست و عمل صالح فراش آنست و صدقه
یعنی مالی که در راه خدا بدرویشان دهید تریاق آنست و کلمه توحید یعنی گفتن لا اله الا الله گنج آنست و در بعضی از روایات اینچنین
مذکور است که چون جنازه آدمی را بر لب گور نهند بگوش هوش وی ندا دهند که یا ابن آدم ماتزودت من العمران لهذا الخراب وما
من الغنا لهذا الفقر وما حملت من النور لهذه الظلمة حاصل اینکه ایفرزند آدم از آبادانی برای این ویرانه چه توشه مهیا کرده و از توانگری
جهت این مفلسی چه با خود آورده و از روشنائی دنیا برای این ظلمت سرا کدام چراغ با خود برگرفته آدمی بیتره روان کار خود سازد ای کاش
صد یک این تلاش که در باب وفق این امر معاش مینماید جهت معاد خود نیز نمودی و چنانکه صبح و شام برای سرانجام اسباب خانه کرده
روز و دیگر نشیمن بیگانه نهایت مجزی و خواب و در آتش اضطراب میباشد گاهی هم در فکر ما یحتاج سرای گور که بعضی از آن و از جمله آنچه
مذکور شد بودی ولیکن ما چه جهل چشمان غافل را آنچنان پای دل بگل فرو رفته که بدستگیری عنایتی پای براه آگاهی نتوانیم گذاشت
و در طریق بندگی قدم از قدم توانیم برداشت نسئل الله العنایة والتوفیق لقطع مراحل هذا الطریق مجملا زیارت قبور غافلان اثر
غرور و از او زنگ تجبر بر دلهای ریخته است و اهتمام بعضی از سالکان راه و زنده دلان آگاه در این باب بجدی بوده که گاه و بیگاه ملازم
مقابر بوده و آنجا عبرت گاه بوده و وقت و بهشت راه هولناک مرگ را بابر انگشت نگاه عبرت نفس اماره زشت سیرت مینموده اند
و در حکایتی که در مجموعه ذوالقرنین تمام آن مفصل در مجلس دویم باب اول گذارش یافته مذکور است که وقتی ذوالقرنین بر مسند عظمت
جهانگشای سوار آسمان کردار با لشکر چشم انجم شمار بر کره عالم در دار بوده بر قومی گذار نموده که احوال ایشان بزیور بسی اطوار
غریب پسندیده آراستگی داشت و از آنجمله این بود که قبرها کنده بودند و هر صبح بسر آن قبور رفته و آنمقام را از خس و خار و گرد و غبار رفته
بگذاردن نماز اشتغال مینمودند ذوالقرنین بعد از دریافت ملاقات پادشاه ایشان از سر آن امر عجیب و اطوار غریب یک یک استفسار
نموده و او در جواب سخنان سنجیده و برای هر کدام وجهی پسندیده میگفت تا در سبب کندن آن قبور استفسار نمود که غرض ما از آن
اینست که چون از دنیا آرزوی و املی ما را در دل بهم رسد این قبور آمرز ما را در رسانند و خاطر ما را از آن آرزو باز دارد و بعد از اتمام اینچنین
کاسه سری از آن برآورده باشند … نمود و گفت میدانی که این کیست پادشاهیست که خدای تعالی او را سلطنت و فرمان روائی
بر اهل زمین داده بود و او بر خلایق ظلم و ستم مینمود بدین سبب خدای تعالی او را میرانید و سلطنت را احوال او را داد تا در آخرت جزای آنها ادا کند
میگذارد و بعد از آن کاسه سری دیگر برگرفت و گفت ای ذوالقرنین این پادشاهیست که بعد از او پادشاهی یافت و از ظلم و تجبر باز بوده

ساعی مثبت کشته رو از آن طریقه برتافت و با جناب الهی تذلل و فروتنی ورزید بمسالک طریق عدل و داد کرد و بعد او نیز چنین شد

وخدای تعالی علی ارسطو بر او شمرده تا در آخرت پاداش آن را با و رساند بعد از آن اشاره بکار سر ذوالقرنین کرده گفت ای ذوالقرنین

این کار سر نیز چنین خواهد شد و در کتاب شریف الحکمة الدین حکایتی شبیه این حکایت ذکر کرده و در طی اطوار اعداد و غریب آن قوم

چنین آورده که قبرهای مردگان ایشان در ساحتها و درهای خانهای ایشان بود اسکندر را از اطوار ایشان متعجب گشته از سبب آن

سؤال نمود از آنجمله گفت سبب چیست که گورهای مردگان شما در صحنها و درهای خانهای شما ساخته گفتند فعلنا ذلک لئلا

ننسی الموت لا نخرج ذکره من قلوبنا یعنی این را دانسته کرده‌ایم تا مرگ را فراموش نکنیم و یاد آن از دل ما بیرون نرود و هم در الکمال

الدین حکایتی مذکور است که محصل آن اینست که اسکندر بر پیری گذشت که کلهای مردگان را ثبت و در و میکرد و بنظر تفحص در آنها

مینگریست اسکندر بآنکه توقف نموده از سبب آن استفسار نمود پیر گفت لا اعرف الشریف من الوضیع فما عرفت الی بها

عشرین سنه یعنی میخواهم کار سر بزرگان را از خوردان شناسم و بلند با یکدیگر از فرومایگان فرق کنم و نمیتوانم و حال آنکه بیست سالست

در این کارم اسکندر از آنجا روان گشته گفت ما ادراک عیشة هذا اعیتک الاخری یعنی اینجنین راهی بامن دارد و ...

جز طاقی تنبه و تذکری نمی‌بیاردم مرحوم کاشی این خورده بزرگی که نام افسانه اند در دست زمانه جمله گشته اند امروز اگر چند

دیستی دارند فردا که بخوانند هم یکسانند و گویند یکی از جابکدان طریق فنا دوست و با داران معرکه جهاد و نفس هوا الحکم ...

ان ... خانه خود قبری کنده بود و هر گاه دل مرده گی و قساوت قلبی در خود میدید و نفس غافل در گذارش ...

بدرون آن قبر رفته چون مردگان بخفت و بسوز و گداز با زبان عجز و نیاز میگفت که رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما ترکت

که حضرت باری تعالی در سوره مومنان از کفار حکایت فرموده که در وقت مرگ خواهند گفت و ... بازگشت بدنیا خواهند نمود تا بتدارک

مافات و تلافی تقصیرات بپردازند یعنی تکرار مینمود و بعد از آن با خود خطاب مینمود که ای نفس اینک سؤل تو مبذول گشته دست رد

بر مدعای سینه تو نهاده اند باری دیگر ترا رخصت انصراف بدنیا داده اند برخیز و دامن سعی بر میان جان استوار ساز و در کار خود مردانه بوده

بتلافی مافات بپرداز مرد با شعور میباید که هر شب که خواب بر او زور می آورد و پا بر فراش خواب میگذارد آن خواب با خواب مرگ

و آن بستر را بستر لحد تعقل نموده با خود گوید ای نفس انکار کرده و ... را بر دامن عالم شمرده و نیز خواب برادر مرگ است و ممکنست

که این خواب ... الرکب مرام ... بود و خدای تعالی فردا ... حیات ... افزودی تا آنچه نکرده‌ام و در آن کردی

و فی اللیل خود را از تقصیر برآوردی و چون صبح چشم گشاید و خود را زنده مشاهده نماید گوید ای نفس الحمدلله که آنچه میخواستی میسر گشت

و مامول ... بحصول پیوست اکنون باید که قدر زندگی امروز را غنیمت شمرده ... ایام گذشته بیطالت و نافرمانی

نگذرانی لا والله دم را بغنا زوال وقت شمار هر کانها که رفته اند خراب بین دم اند و دیگر از جمله مذکرات مرگ که آدمی ...

غفلت بیرون میتواند یافت بیماریها و رنجوریهاست ازانجهت که کاخ سست حیات در وقت جریان سیلاب امراض و علل ...

و انهدام آن نزدیک بکار است و معالجات اطبا هر چند حاذق باشند ... و سیل روان اجل ... مانع و دافع نمیباشد

بلکه

بلکه اثر ایشان اگر خطا باشد و مزید علت میگردد و اگر در چاره مرگ بجان بکوشی و دفع آن از خود نمودی و اگر میتوانستی دفع

آن نمودی پس لقمان کو و افلاطون کجاست و بقراط کجا شد و جالینوس کجا رفت و بوعلی کجاست نظم طبیبا نا مکرا این کنه حل سازد

که در نشتر داروی اجل نیست اگر خود علم جالینوس دانی چه وقت آمد بکار جالینوس مانی چه چاره داری باید عاقبت مرد

چه افلاطون برای چه آن کرد بر قبر طبیبی نعمان نام این چند بیت نقش کرده بودند شعر قد قلت لما قال لی قائل مات

نعمان الی رامسه فاین ما یوصف من طبه و علمه والقاروره حسن جسه هیهات لا یدفع عن غیره من کان لا

یدفع عن نفسه خلاصه معنی چون گفت مرا کسی که نعمان مرده و بخاک رفت گفتم پس چه شد آنچه از طبابت و حذاقت و چالاکی

که وصف میکرد ... هیهات هیهات محالست که مرگ را از دیگری دفع تواند کرد کسی که از خود دفع نتواند نمود پس هرگاه مرضی پیش آید

طبیبان اعضا و ارکان ... احتمال مردن و از آن مهلکه جان سپردن قریب الوقوع خواهد بود و صاحبان عقل صحیح و خداوندان رای سلیم

حاشا که در چنین وقتی از اندیشه مرگ غافل و بیچاره ... و البته از ... این کهنه سرای عاجل باشند و هر لحظه که ... از خود

بناخن و دریغ و افسوس ... نشده و اگر از آن بیماری عافیت نیز یابند مدتهای مدید از آن متاثر و واقعه ناگزیر مرگ را بسبب مرض دیگر

متذکر بوده بیدار گشته احوال خود شناسند ... امراض و علل بحران و رود اجل را جرس است و ... خون ...

و غور بر رگهای و دلهای رنجوری ... چنانکه حبیب حضرت اله و طبیب علت گناه جناب ... فرموده که الحمی برید الموت

یعنی تب پیشرو ... الامراض والاوجاع کلها برید الموت فاذا جاء الاجل فانی ملک الموت

بنفسه فقال ایها العبد کم خبر بعد خبر و کم رسول بعد رسول و کم برید بعد برید انا الخبر لیس بعدی خبر و انا الرسول

لیس بعدی رسول اجب ربک طائعا او مکرها فاذا قبض روحه و تصارخوا قال علی من تصرخون و علی من تبکون فوالله ما ظلمت

له اجلا و رزقا فدعاه ربه فلیبک الباکی علی نفسه فان لی الیکم عودات ثم عودات حتی لا ابقی منکم احدا ... یعنی

این خبر ... بعد ازانکه مرضها و دردها که فرستادگان و پیغام رسانندگان که از مرگ پی در پی بنزد آمدند من آخرین آن خبرها

و فرستادگانم اجابت کن خداوند خود را خواهی نخواهی پس چون قبض روح ... اهل وی خروش و فریاد بر آورند ملک الموت گوید

که بر که فریاد و گریه میکنید بخدا سوگند که من بر او ستم نکرده‌ام و روزی او را نخورده‌ام بلکه او را خداوندش خوانده پس اگر گریه میکنید باید که بر خود

گریه کنید بدرستی که من بمیان شما خواهم آمد و باز خواهم آمد تا آنکه هیچیک از شما را نگذارم پس سزاوار است که آدمی امراض و علل را از الطاف

خدای عز و جل شمرده ... و هر یک از قاصدان صادق القول خود را خبر دار و آماده نزول آن واقعه ناچار ... تازیانه

اشفاق حکیم علی الاطلاق و دوای ... را شربت مفید ... حکیمانه بمعالجه مرضهای کشنده باطنی بپردازد ...

تبها دل ... از ... خواهشهای دنیا خنک و دیگرانی شبها خواطر ... از اخلاط ... کند ...

و ... شغلهای ... ذات الجنب ... وسوسهای نفسانی ...

ذات الصدر و وسوسهای شیطانی را از سینه بر کند و بگرفت ... خود را از ... روز ...

عیال نفسهای باز پسین را بخواطر رسانند و لسبب اشتداد بزرگیها که این عبرت ساما از سر بنهند و از مرض خناق واقفند اگر بخاطر کرفلا
اذا بلغت الحلقوم را بیاد آورد الی صل بالام و اسقام جسمانی خود را از دل نهاد مرگ و برای روز عقبی تکرسازد برگ با بیکرد و بار کران
علایق و بنوها را از روز برون و سبک ساخته هنگام کوس طبل رحیل سبکبار رو براه باید آورد و چه نیکو گفته اند که من لم یستعد للموت
فموته فجاءة وان کان صاحب فراش سنة یعنی هر که مهیای مرگ نشود و مجهان کار خود نساخته بمیرد چنانست که مرگ فجاءة
یعنی مرگ ناگهانی مرده باشد اگرچه یکسال به بستر ناتوانی خفته باشد شیخ طوسی رحمه الله در آمالی از فرزند اهل حرم حضرت جعفر
محمد روایت نموده که اذا اشتکی العبد ثم عوفی فلم یحدث خیرا ولم یکف عن سوء لقیت الملائکة بعضها بعضا یعنی حفظه فقالت
ان فلانا داویناه فلم ینفعه الدوا و خلاصه مضمون اینکه چون بنده گرفتار شود و بعد از آن صحت یابد و احداث عملی نیکو نکند
و از کار زشتی دست برندارد فرشتگان یعنی فرشتگانی که حافظ وی اند با هم ملاقات نموده گویند فلان کس را مداوا کردیم دوا او را
فایده نکرد یعنی این که مرض برای او بمنزله دوائی بود که تا به آن از درد بیدردی عافیت یابد و احوالش را باصلاح آید اثر نکرد و او از این
غفلت و جهالت باز نیامد و رو **نظم** هر درد ترا ایدل بیدرد دوا نیست / اما چکنم در تو اثر هیچ دوا را / از جمله مذکرات مرگ که با وجود
آنها از مرگ فراموشی نشان کمال غفلت و بیهوشی است پیری و آثار و آفت چون سفیدی موی و شکنج ابرو و ضعف باصره و کندی سامعه و تغییر
بشره و ریختن دندان و خمیدگی قامت و امثال آنها چه هر یک از آنها نیز از جانب مرگ خبری صحیح و برنزدیکی وقت رحیل دلیلی
مرگیست **رباعی** کر صاحب تاج وگر درباجی / با تیر قضا چه چاره جز آماجی / اشد موی تو چنبه قد کمان این ز تو نیست / یعنی که اجل
میکندت علاجی / ایضا / ان کار بکی درست که نامت شد خم / یکبار سر عزور و بردار قدم / سر پیش خمیده قد بهم رفته و دو چشم /
بکرفته ترا چنگی خواب عدم / و بر همین قیاس است علل و اسقامی که در کرسن بر بدن غالب برانرا مصاحب شبانروزی جان درکالبد
میباشد چون تنگی نفس و درد کمر و سستی زانو و خارش بدن و امثال اینها و بیران را گمان اینکه این امراض نیز از قبیل اسباب امراضی است
که در جوانی عارض میگشت و قابل مداوا و معالجت است از این جهت هر روز مرده نفس حکیمی و طبیبی و در خیال خام بختن معجونی و ترکیبی
میباشد و نمیدانند که هر یک از این علل بمنزله اجل را تیز کرده چنگالیست که بر تن آدمی فرو برده و دیگر آنرا از تن جدائی و گریبان حیات را
از آن رهائی ممکن نیست و اگر فرضا بعضی از آن باستعمال دوائی دو سه روزی تخفیف یافت باز عود مینماید **شعر** اذا کان عز ابن سبعین
لم یکن / لدائه الا ان یموت طبیب / **الفه** ولا رسید چو عمرت بشصت در و ترا / بغیر آنکه بری نوا طبیبی نیست / و در زبور حضرت
داود علی نبینا و علیه السلام مذکور است که من بلغ السبعین اشتکی من غیر علة حاصل معنی آنکه کسی که بهفتاد سالی رسید گرفتار شد
هر رنجی و علتی و نیز گفته اند که پیری بیماریست که عیادت آن نکنند و مصیبتی که تعزیت آن نه دهند **جامی** گرد پیری عمرا هشتاد سال /
از یکی ضعف حال خود سؤال / گفت دندانم ز پیری کاسته است / نیا و ازین شغل خوائیدن درست / چون نکرده لقمه نرم اندر
دهان / هضم آن بر معده می آید کران / هضم در معده چه باشد ناتمام / قوت اعضا چسان بخشد طعام / منتهی باشد ز تو بر جان من /
گر بری این سستی از دندان من / گفت با آن پیر دانشور حکیم / کی دلت از محنت کیتی دو نیم / چاره ضعف پس از هشتاد سال /

جز جوانی

جز جوانی نیست این باشد محال / رشته دندان تر گردد قوی / گر از این هشتاد و چل واپس روی / لیک چون واپس شدن مقدور نیست
کر این سستی بجانی در خبیست / مرد عاقل و خردمند کامل صاحب تمیز است که چون آثار مذکوره را در خود مشاهده نماید طبع کودک
خصلت را از بازیچهای طفلانه دنیا باز آورده دو سه روز دیگر که از عمر باقی باشد هر لحظه از کار رسازی و یراق کری سفر عقبی نپاسایید
از سفیدی موی کافور کفن و از ریختن دندان دندان طمع از زخارف دنیا کنده از ضعف چشم مرگ را از چشم خود بیند و از گرانی گوش
زنگ ندای الرحیل نشنید بناخن قد خمیده گره دلبستگی دنیا را از رشته جان کشاید و با سر انگشت عصا خراجگاه خاک را هر قدم را
سربها نماید از درد کمر پیوسته کمر بندگی بر میان جان دارد و از سستی زانو هر راه بجیی نفس سرکش را عقال بر زانو گذارد و مجملا هر یک
از علل و آلام مذکوره که لازم سن پیریست کهنه سرای تن را شکستی نمایان و بر انهدام آن دلیلی واضح و آیاتیست و با وجود این دلایل
از خود غافل بودن و سامان سرای دیگر که بعد از خرابی این بنا بکار آید نمودن دلیل کمال بیخبری و نهایت بیشعوریست یکی
از عرفا در این مقام تمام تمثیلی کرده گفته است **نظم** چرا غافلی کس نمیشود بیدار / که رخت عمر زکی بازمی برد طرار / یکی همیشه
همی گفت راز با خانه / مشو خراب خدا را مکن اجابار / شبی بنا که خانه بر او فرود آمد / چه گفت گفت کجا شد وصیت بسیار / نگفت
که خبر کن قریبی از افتادن / که چاره سازم من با عیال خود ابزار / خبر نکردی وای خانه حق صحبت کو / فرو فتادی و کشتی مرا بزاری زار /
جواب او مراد فصیح آنخانه / که چند بر خبر کردت بلیل و نهار / به هر طرف که دهان را کشودی بشکاف / که شد زمان و فتادنم زیاده شد زار /
همی زدی بدهان زخویش تنی کل / شکافها بسی سرای بیرا زیر سقف گردد ان گشاد وی بستی / نهشتی ام به سخن پس بحکم ایجار /
چنانکه خانه تن نیست رنجها چو شکاف / شکاف زلف سیاه و گرفتی ای چارا مثال کاه و کلفت این مرد زبون / بلا تو کاه و کل اندر
شکاف می انباری / و آن کشادن تن نا بکرمیت رفتن / طبیب آید و بنده براوره گفتار را / و دیگر از جمله تنبیهات یاد مرگ عیادت
چه عاقل مثال از ملاحظه احوال ایشان متذکر اجمعی میکرد و که دنیا چنانکه جناب مستطاب امیر المؤمنین در وصف آن فرموده انه دار
بالبلاء محفوفة خانه در ورده عنت و مکان رنج و زحمت و آدمی بیچاره را از آن مفری نیست و چون توانند بود گفته اند که آسمان
چون کمانست و بلا چون تیر و زمین اما جگاه و آدمی نشان و الله تعالی تیر انداز هرگاه چنین باشد بکجا میتوان گریخت و دروغ
آن از خود چه حیله میتوان انگیخت پس آدمی در چنین سرائی که اندر و بیرا زان بلا میبارد و اصلا پناهی و گریزگاهی ندارد و دل بر صحت
مزاج و قوت جسمانی و از ازاح علل و اسقام بخواطر جمع نشستن کمال بیخردی و نادانیست و نیز قوام بدن انسانی نیز چون آن چهار
کوهرست و درست و چون دیا اخلاطی که بسبب عروض امراض میگردد مشوش است و ممکنست که بسبب یکی از آن اسباب باطنی یا خارجی انسانی
نیز در آن نزدیکی بمرضی و رنجی گرفتار گردد و ممکنست که آن مرض مرض الموت باشد و خلاصی از آن امکان نداشته باشد و آن وقت یارای
ملامت بیکاه و دست از سرانجام سفر دور و دراز عقبی که ناچار خواهد بود لیس ایدل بی درد سر او را آنست که پیش از ابتلا بدرد بیدرمانی
چنین چاره خود سازی و بیراق کار رسازی روز پسین دست پیش اندازی **ابیات** تا دست رسی است دامن فرصت گیر / ترسم دگرت دست
بجائی نرسد / و دیگر از جمله منبهات خواب غفلت و مذکرات مرگ کم فرصت مشاهده و بیرانها و خرابهای قدیمست که هر یک بارکاه ملوک و سلاطین

با کلبه گدایان و درویشان بنام و نشانست بوده و هر کدام فرقی از بنی نوع انسان که مدتها مدید زندگانی نموده آن یک نقد عابر از بر تیمر
قصر و ایوان گذشته و این یک دار و بنا را و لیستا از خود هم چنداشته برو و آن سرای بی سرا ما آرزوی تنزل بر خاک مالیده و در درون این
منزل بسیار دلفریب شکل از [illegible] مالیده آن گل رنگین چه گل رنگین و چراغها خاموش کرده و این کف خاک چه شبهای [illegible] بر روز آورده
از آن حصار چه صداهای گردد او بلند گشته و در این خانمان چه نالهای الامان از سپهر گردون از تنگی این فضا چه جان و دلها از غصه کاهید
و برای افزودن آن عرصه چه رفتها و میان دوستان برخاسته و اکنون راه اجل سر را کلاه وار به [illegible] علم رانده و این بابت بنا
و قصر و ایوانها بر سر گرد جگلی مانده کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم رباعی آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو / بر درگه
آن شاهان نهادندی رو / دیدیم که بر کنگره اش فاخته ای / بنشسته همی گفت که کوکو کوکو / بالجمله [illegible] و خوشی [illegible] این ویرانه
برای [illegible] و سرور را بغایت لازم و ضرورست که بحکم حدیث شریف تفکر ساعة خیر من قیام لیلة گاهی بر خرابها و آثار گذشتگان کند و چند
تامل ساعتی بر آن در و دیوار شکسته [illegible] نگرند و نفس سرکش را [illegible] خراشند و این نوا [illegible] که این [illegible] کجا
رفتند آنانکه در این مکانها ساکن بودند و این در و دیوارها بصد ذوق و شوق بنا نمودند [illegible] اساس عمر را هیچ شمردند و در استحکام بنا
قدم سعی را تمام فشردند و در ساختن این سراها و خانها خانه دین خود خراب ساختند و در تحصیل این سنگ و آجر [illegible]
بیچاره گمان نداشتند برای این [illegible] نمودند در راه اجرای این قناتها دامن حیات را بکلی [illegible] کدورات آلوده [illegible]
این حصارها چون حصار بگرد شاهی [illegible] و از اختن این برجها جست کردن [illegible] بر کشیدند برای این درگاه
در آشنائی حق را بستند و جهت این [illegible] منتظر شدند [illegible]
هر دو خدا این خان و مانها متنعم [illegible] ای غافل ز [illegible] انسانی و در خلقت با ایشان یکسان فرداست که چون سیل دمان مرگ
بی امان خشت وجود ترا نیز از خانمانها بر خواهد کند و بهمین دشت عالم فنا خواهد افکند چنانکه ز نامت [illegible]
پیدا باشد و نه استخوان نظم جمشید که سکندر کیی [illegible] کجاست / آن حشمت جلال ملوک کیان کجاست / تاج قباد و تخت
سلیمان کجی جم / طبل سکندر و علم کاویان کجاست / این [illegible] سکندر سد بکوش / دارا چه شد سکندر گردون مکان کجاست
وا کرده است طاق مدائن دهن مدام / فریاد میکند که انوشیروان کجاست / گردون گنبد [illegible] این [illegible] بلند / آنکو بنا نهاد مراد جهان
کجاست / [illegible] / گوید بصد زبان که [illegible] کجاست / [illegible]
نعمان [illegible] کجاست / [illegible] کجاست / [illegible]
سلجوقیان [illegible] سنجر [illegible] ملکشاهیان کجاست / فرداست [illegible] / خواهند گفت [illegible]
زبان کجاست مطلب چهارم در ذکر هریک از فصول و اوقات عمر و آنچه مناسب هر مقام باشد جان ای رفیق طریق دین که چنانکه سال را
چهار فصل میباشد مدت زندگانی ما نیز چهار فصلست فصل اول در آغاز [illegible] تا [illegible] سالگی و این بمنزله فصل بهارست که [illegible]
بر مزاج غالب میباشد و [illegible] وجود [illegible] جوارح و اعضا و اوراق حواس [illegible] و قوت میگیرد و شکوفه

تابیت

تا بیست [illegible] شکفتگی و طراوت می پذیرد و فصل دویم از بیست تا چهل سالگیست که ایام جوانیست و این بمنزله
فصل تابستانست که حرارت مزاج در مرتبه کمال و سموم آرام سوز هوا و هوسها بیرون از حد اعتدالست و اثمار سعادات دو جهانی
و ثمره کمالات نفسانی که حاصل بوستان وجود انسانی عبارت از آنست میباید که از قوت بفعل آمده [illegible] و حلاوتی که ذائقه [illegible]
روز بروز از آن بحصول میرسد و فصل سیم از چهل سالگیست تا شصت سالگی که سن کهولتست و این بمنزله فصل خزانست که میوه
[illegible] بعد از آن و بوستان [illegible] و اوراق قوی و حواس [illegible] جوارح و اعضا روز بروز [illegible]
مرور سنین و شهور فرو میریزد و فصل چهارم از شصت سالگیست تا آخر عمر و آن بجای زمستانست که مزاج در نهایت برودت
و حرکت اعضا و کارکنان سرای بدن در کمال صعوبت [illegible] ایام [illegible] طبیعت [illegible] ریزان [illegible]
دوران [illegible] اما از تولد تا بیست سالگی که اگر آن ایام طفلی ذکر نکردیم اگرچه آدمی در آن ایام
برای [illegible] عادت [illegible] عدم استعداد و اسباب
و مقدمات تکلیف که عبارت از فهم و [illegible] قابل بندگی چنانکه باید نگردیده حضرت خداوند عالم او را معاف [illegible]
و بار تکلیفی بر دوش وی نگذاشته است ولیکن از غایت شفقت و مهربانی [illegible] و مربی وی ساخته و باعث [illegible]
او را بکردن [illegible] انداختن [illegible] بندگی [illegible] و نهال طبعش [illegible] حاصل بر نیاید و بآداب عبودیت روز
بروز عارف [illegible] رفته رفته بخدمت آن درگاه آشنا گردد و لهذا از زمره مکلفین از جانب شرع [illegible] مامورند
کودکان خود را [illegible] و [illegible] تعلیم کنند [illegible] آن امر [illegible] ایام [illegible]
[illegible] در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکورست و حاصل معنی آن اینست که بدرستی که ما اهل البیت میکنیم کودکان خود را بنماز [illegible]
امر کنید کودکان خود را بنماز در هفت سالگی و ما امر میکنیم کودکان خود را بروزه چون نه ساله شوند [illegible] طاقت [illegible]
از روزه [illegible] و چون تشنگی و گرسنگی بر ایشان غالب شود افطار نمایند تا بروزه گرفتن عادت نمایند [illegible]
آن هم رسانند پس شما امر کنید کودکان خود را بروزه چون نه ساله شوند [illegible] روزه و اشت از روز پس چون تشنگی بر ایشان
غلبه کند افطار نمایند و در [illegible] شریف از حسن بن [illegible] مرویست که گفت از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام پرسیدم یا [illegible]
رسید [illegible] که [illegible] فرزندش را یعنی بر گذاردن نماز [illegible] و مراد اینکه [illegible]
در شرع [illegible] آنحضرت فرموده و کم انی علی الغلام یعنی چند سال از عمر آن پسر گذشته است گفتم هشت سال فرمود سبحان الله
یترک الصلوة یعنی پسر هشت ساله نماز را ترک میکند گفتم بسبب الوجع مراد اینکه از نماز گذاردن الم و آزار باو میرسد فرمود یصلی
علی ما یقدر یعنی باید نماز کند بر نحوی که تواند یعنی مخفف که آزار [illegible] و نیز در آن کتاب از علی بن فضال [illegible]
آن اینست که از حضرت ابی عبد الله یا ابی جعفر علیهما السلام شنیدم که میفرمود که چون پسر سه ساله میرسد گفته میشود باو یعنی میباید
که بگو لا اله الا الله هفت بار و بعد از آن واگذاشته شود تا سه سال و هفت ماه و بیست روزش تمام شود پس باید گفت او را که بگو محمد رسول الله

هفت بار روباید واگذاشت تا چهار سالش تمام شود و بعد از آن بایدش گفت که محمد پیغمبر است صلی الله علیه و آله بعد از آن بایدش گذاشت
تا پنج سالش تمام شود و بعد از آن بایدش گفت که دست راست کدام است و دست چپ کدام است و چون این را دانست روی او به قبله کرده بایدش
باید گفت سجده کن و بعد از آن باید واگذاشت تا هفت سالش تمام شود و چون هفت سالش تمام شد بایدش گفت که رو و کفهای خود را بشوی
چون اشت بایدش گفت نماز کن بعد از آن گذاشت تا نه سالش تمام شود بعد از تمام شدن نه سال تعلیم وضو بایدش کرد و بر سر آن باید زد
اگر اطاعت نکند و امر بخارش باید نمود پس چون و نهو و نمارش امو خت می امرزد خدای عز و جل پدر و مادر او را ان شاء الله تعالی

جملا جنب بی سلا لارحیم الخلاف و بیبی بیا از کوتاهی فرصت عمر و صحبت شریف لطف نوبت بنیاد تکیه از رسالت سالک حیه الطبیعه
بر محروم بکردانید الملک واما عهد جوانی که خلاصه ایام زندگانی است حواس و قوی در کمال صحت اند و جوارح و اعضا در کمال قوت و شکوه
قابلیت ثمر اکمال بسته و بوستان حیات چنانکه باید بکامل نشسته ابواب سعادت گشاده و اسباب جلالت اماده نخل سعی حاصل در رس
فرصت حاصل کاه بین کاری و آب رو ان جاری سمند همت سریع السیر و میدان فرصت وسیع الشعار بر طلب جو شو و همت قوت و دانه
خشک آنجوان بحق که بکمان کوشش را بر روید کوی فلاح و در این میدان کرم عنان باز و چندان دست و پا داری که بحد یک لحظه تاملی در این
شاخ را ز نیکی نشود ان اعتبار به لحظه شکاری امداد و خوش آن سعادت قرینی که در سر این خوان رنگین بر مردم نعمت شکرانه فیضی
بکام جهان رسیده و خرم آن پاکیزه روزکاری که در این چمن رنگ ان دلکشای این ایام جامه طبیعت را از کثافت اخلاق و صبیه پاکیزه کرد و دانه مقبل
آن زنده دلی که فرصت هر دقیقی از این اوقات از غصه مرده نیک بخت آنکه دستی کو لب بردن مردی از آن کروی از هر کرده بهلوان آن
راهروی که بر زور جوانی دامان همت از غبار خواهشهای نفسانی بر افشاند و سر فراز ان بلند پروازی که به دو بال شب و روز این اوقات سعادت
خود را با وج مرتبه معتبر رسانید خوش وقت آن ماه پیکرانی که در این بزم دلنشین به ساغر ابریشی آورده لذت بندگی الهی را باشراب تلخ خمار
از تکلف ساهی که نزد جهان باب گشته از دست نه نهند و فیروز آن نیک مردی که با غوای مرزان هوا و هوسها کلام این سن با شد
قدم تیغ فریم دنیاداری بیرون ننهند زهی خجک آن صاحب فطنی که نقد انفاس گرامی را در این بند بخرید نفایس اجناس سعادت
دو جهانی رسانند و بهره در آن هر چیزی که در اعضا ای این لیل و نهار هر ساعت نهال خورش ثمر طاعتی نشاند شیخ صدوق طاب ثراه در کتاب
خصال از سرمایه جوان بخت و فریاد رس روز سختی جناب اشرف محمدی روایت نموده که فرمودند سبعة فی ظل عرش الله
عز و جل یوم لا ظل الا ظله یعنی هفت کس در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که جز سایه آن به نباشد یعنی روز قیامت یک از ایشان
جوانی را شمردند که در کودکی در بندگی خدای عز و جل گذرانیده باشد و در مجموعة الورام روایت کرده من شاب یدع لذات الدنیا
ولهوها و یستقبل بشبابه طاعة الله عز و جل الا اعطاه الله اجر سبعین صدیقا و یقول الله تعالی ایها الشاب المبدل
شبابه لی التارک شهوانه انت عندی کبعض ملائکتی خلاصه مضمون انکه هیچ جوانی نیست که لذت دنیا و لهو و لعب را
واگذاشته باشد و جوانی و هوسهای نفسانی روی به طاعت خدای عز و جل آورده باشد مگر اینکه عطا کند خدای تعالی اجر هفتاد
صدیق الله تعالی می‌گوید ای جوان که جوانی خود را برای من کار فرمودی و ترک شهوتها و خواهشهای جوانی نمودی نزد من مانند بعضی

از سلطان

از فرشتگان منی شیخ سعدی جوانا ره طاعت امروز گیر که فردا جوانی نیاید ز پیر فراغ دلت هست و نیروی تن چو میدان
فراخست گوی بزن من این روز را قدر نشناختم بدانستم اکنون که در باختم سر ستان باده جوانی و تهیدستان ما یشعور
و کاروانی که اوقات شریف ایام شباب به لهو و لعب خورد و خواب و سیار زنده و کار جوانی را به پیری می اندازند پندارند که همیشه
جوان و صاحب تب و توان خواهند بود مرحب امروز از ایشان فوت کرده فردا غافل که آن پیر اهند شد نه بداند که در روز دیگر گوشی
نشنود و چشم نمی بیند و رفتن در پای ماند و گرفتن از دست نمی آید تن از جان سیر شده و جان از تن دلگیر میکرد و طاهر آنکس از آن
سری برد و غنچه دل حسرت شکفتن بکور می برد و با این احوال برای روز پس چکار از پیش میتوان برد و با این دست و پا طریق بندگی
خدا چگونه میتوان سپرد منه ماجوانی زود برود کی کده روزی که از عصا این فرصت باد است کردن نیکی و لیکن اکثر اهوانان این
زمانه را این معنی بفهم بیکار و بکرش افسانه آید و تا فرو نگاهشان از عینک پا بر سنگ نیاید و نقل گرش تا منتشان در پی عصا
کردن کج نباشد ادعان اعتقال نخواهند کرد منه جوانی بسر کردیت در باب این جوانی راه که هرگز کس نمی بیند دوباره منه فغان لا
خیده پشت از آن کشته پیران جهان دیده که اندر خاک می جویند ایام جوانی را منه بکام خویش نچیدم گلی ز باغ جوانی
نکرده است مرا پیر فرداغ جوانی و در این دو روزه ببین فکر خود که خیت حیف است سور که بهر باغ جوانی ایضا صد حیف که ما
پیر جهان دیده نبودیم روزی که رسیدیم بایام جوانی جوانان صاحب شعور را لازم و فرد هست که از ضایع پیران شکسته آینه
عبرت احوال خود ساخته پیش آمد کار خود را از اد مشاهده و استنباط نمایند و بحکم شریف نبوی اغتنم خمسا قبل خمس شبابک
قبل هرمک الی آخره که گذارش یافت در این دو روزی که رسد قوت در زیر ران و رفیق توفیق عنان آفتاب اقبال طالع و طریق
بندگی جامع و آتش قوت بروج دلخواه رخاده قوی و حواس همراه کاروان سالکان پیش از پیشی و ولیلان آن را اهل حیث
پیش است خود را به منزل نجات رسانیده در روز شکی و پیری که دست طلب بجایی و دور و همراه به جوانی نمی رسد ایست دست
نمایند و انچه سیست تحریر یافت مبنی بر انست که اجل یک فرصت امان دهد و آدمی به پیری رسد والا کدام روشن است که این سیل و بای
کلبن حیات نوجوانی را از زمین هستی بر نمیکند و کدام ساعت که اره دو سر این لیل و نهار سرو قامت خوش رفتاری را از پا در
کدام بیرایست که داغ صد جوان در دل ندارد و کدام مادرست که از فراق چندین فرزند خوناب حسرت از دیده نمی بارد سخن اکابرست که بجای
خرمن شکر نارسیده میوه که با میوه که خام از درخت بریزد منه کس چه داند که ز جوانان چه پیران رود منه چه بسا منکه که خاک بر
چندین نیر را آدمی نادان چه میداند که از جمله ایشان نخواهد بود و ادراک زمان کهولت و پیری خواهد نمود و روایت که حضرت روح الله
علی نبینا و علیه السلام چون بر جوانان گذشتی گفتی کم من زرع لم یدرک الحصاد یعنی بسا کشتی که به درو نرسید و چون به پیران مرور
نمودی فرمودی ما ینتظر بالزرع اما ادرک الا ان یحصد یعنی چون کشت رسید حالت منتظره نیست جز اینکه درویده شود
پس جوانان را و لنهاد حیات سست بنیاد و بردن و نیای سرانجام مهام سفر عقبی بایام پیری که یان رسند باز رسند تا پشتکم مردان
غلط و خطا ناشی از فریب نفس و غفلت منه به پیری از چه روی امکنی کار جوانی را چه میدانی که تا سلطنت ماه زندگانی را

تازه گل گلشن عصمت سپند آتش تقوی درخت حضرت یحیی بن زکریا علی نبینا و علیه السلام که در آغاز جوانی روی از غرایب لذات دنیای مال برتافت
و در سن خوردی بحکم و آتیناه الحکم صبیا مرتبهٔ بزرگی یافته بود و بیت المقدس که علما و احبار آن زمان در آن اجتماع داشتند طریقه
آن قوم را در عبادت و مبالغه ایشان در ریاضت مشاهده فرمود که پیراهنها از موی و کلاهها از پشم چنانکه رسم ایشان بود در بر و بر سر داشتند
و بزنجیر در گردن انداخته طرف [illegible] آنها را بدل بر ارادت بسته بود عنایت خاص بر ساحت سراپا اخلاصش در زمینه و آتش طاقت سوز خوف
الهی در کانون درون پاکش شعله در گرفته نزد مادر رفت و گفت ای مادر برای من پیراهنی از موی و کلاهی از پشم بباف که به بیت المقدس
رفته با احبار و رهبانان بعبادت اشتغال نمایم گفت چندان صبر کن که حضرت زکریا آید و با او درین باب مشورت کنم پس چون حضرت زکریا
آمد او را از سخن یحیی و اراده او اخبار نمود آنحضرت از غایت شفقت و مهربانی متوجه آن زبدهٔ جذبات ربانی گشته فرمود یا یحیی ما یدعوک
الی هذا و انما انت صبی صغیر یعنی ای پسرک من چه چیز ترا برین امر داعی است و حال اینکه تو کودک خردسالی پس حضرت یحیی
فرمود که اما رأیت من هو اصغر سنا منی و قد ذاق الموت حاصل اینکه یا پدر ندیدی که از من کوچکتران نیز شربت مرگ
چشیده اند یعنی چون مرگ برای خورد و بزرگ هست و پیر و برنا را ازین منزل بجا بار رحیل میباید بست علی طریق بندگی را معوق داشتن
و کار خود را از امروز بفردا انداختن وجهی نخواهد باشد پس حضرت زکریا تصدیق قول وی نموده والده ماجده یحیی را با بافتن جامه و کلاه
پشمین که [illegible] آن است لباس اهل عبادت و عزلت نشین بود امر فرمود پس مادر سر انجام آن دل اسیر و طالب [illegible] و بنیاد آن سر گرم افسر
خشیت تقوی طبع آنها کرد و مانند آفتاب با دل و جان بر بیت الشرف بیت المقدس شتافت و کمر با کمر در سلک عباد و زهاد انتظام
فیض اکرام انتظام یافت تا آنکه اثر درشتی آن لباس پلاس مثال بتن نازک طلعت [illegible] مثالش رسید و جسم لطیفش از آن ریاضت و آزار نحیف
و نحیف کرد روزی بر خود نگریست از ملاحظه آن حالت رقت بهم رسانیده [illegible] گریان گشت خدای عزوجل بوی وحی فرستاد که یا یحیی
اتبکی مما نحل من جسمک وعزتی وجلالی لو اطلعت علی النار اطلاعة لتدرعت مدرعة الحدید خلاصه معنی اینکه ای یحیی
آیا میگریی از لاغری جسم خود سوگند بعزت و بزرگواری من که اگر یکبار بر آتش جهنم مطلع گردی هر آینه پیراهن آهن در بر خواهی کرد یعنی برای ریاضت
بندگی چه جای پیراهن بافته یا پیراهن پلاس علی الاختلاف النسخ پس حضرت یحیی چندان گریست که اشک گوشت دو گونه انور وی را خورده
شد و دندانها ظاهر گردید این خبر بوالده ماجده وی رسید نزد او آمد و احبار و رهبانان اجتماع نمودند و حضرت یحیی را از آن حال اخبار نمودند
گفت ادراک ننمودم جوانان ظریف خوش لباس و نقاشان در و دیوار خانه جسم خاکی اساس که پیوسته آینه خودبین در پیش دارند قطع
نظر از آرایش معنی و حسن سیرت نموده همگی باصلاح ظاهر و ساختن صورت همت میگمارند چه شود [illegible] در این حکایت
ربانی چشم دل گشایی نمایند و اطوار ناشایسته خود را با احوال آن بنده از خود گسسته فی الجمله موازنه فرمایند و خانه خراب کن آن خواب
جسمی مانند و بر غافلی و جاهلی خود بسوز و زاری گریند و نالند و با خود گویند کای نفس روندگان این راه و بندگان این درگاه در بندگی
خدا از خود بدینگونه بیخبر بوده اند که ادراک الم چنین نمی نمودند خاک بر سر کن تو در پرستش خود از خدا اینهمه بیخبر باشی و بیقراران بیخ
و تاب پرهیزکاران با آتش خوف کباب از دل رحیق اشکی چون عقیق آنقدر بر چهره دویده که گوهر دندان از صدف آن نمایان گردیده

در رویت سیاه

در رویت سیاه که تو از غفلت بدبختی و شتابت دل سختی هرگز بناخن حسرت گرد هم نخراشی ریاضت کشان حق شناس جامه پلاس
در کرباس میباخته اند و تو کرم طبع جامه تن نازپرورد بجامه طلا و حریر آمیخته و دیده وران باریک بین از هیچ و تاب درد دین رشته
تن خود را لاغر میکرده اند و تو از دل سرور صفت برای تن آسانی پوست چشم بر جامهای فاخر دوخته مردان مرد برای درد دین هر تن
دل برده اند و تو نامرد در لاف آن سراپا زبان و صاحبان درد در راه دین از جان میگذشته اند و تو خود بهمین جهت رعایت تن از جان
لو اطه فی ولایت دین تو آخرین مباش از رخ زیبا زبر زیب مباش از چهره هیچگاه زرد چه کرد از حق بگذر بندگی این مباش
القصه حضرت زکریا گفت یا بنی ما یدعوک الی هذا انما سألت ربی ان یهبک لی لتقر بک عینی یعنی ای پسرک من چه چیز ترا
باین رنج و ریاضت داعی و باعث میگردد و من برای همین از خداوند خود درخواست نمودم که ترا بمن عطا کند که چشم من بتو روشن گردد حضرت
یحیی گفت تو مرا باین امر کرده زکریا گفت کی گفت نه تو میگفتی ان بین الجنة والنار لعقبة لا یجوزها الا البکاؤون من خشیة الله
یعنی میان بهشت و دوزخ هر آینه گریوه ایست که از آن نمیگذرند مگر بسیار گریه کنندگان از ترس خدا زکریا گفت آری چنین است پس جد و جهد
کن و کار تو غیر کار منست یعنی حال تو قسم دیگر است پس حضرت یحیی برخاسته مدرعه خود را افشاند که روانه شود مادر وی گفت اذن
میدهی که دو پاره نمد از برای تو مرتب سازم که دندانهای ترا بپوشاند و رطوبت اشک بر جبینهای یحیی را فرو کشد مادر دو پاره نمد ترتیب داد
و بر روی آن جراحت لب دو پاره چندان گریست که آنها تر شد پس یحیی آستین بر زده آنها را فشرد و چندانکه اشک از میان انگشتان
مبارکش فرو ریخت حضرت زکریا از دیدن احوال جگرگداز طاقت برانداز متوجه درگاه خداوند بینیاز گشته گفت اللهم هذا ابنی
وهذا دموع عینیه وانت ارحم الراحمین یعنی خداوندا این پسر منست و این اشکهای چشم اوست و تو رحم کننده ترین رحم کنندگانی
و حضرت زکریا هرگاه میخواست که برای بنی اسرائیل وعظ گوید و بزلال نصایح دلپذیر زنگ غفلت از چهره ضمیر ایشان شوید راست و چپ
مینگریست اگر یحیی حاضر بود زبان بحرف جنت و نار نمیگشود روزی بدستور بنی اسرائیل را موعظه میکرد که حضرت یحیی آمده سر خود را بعبا
پیچیده و در میان مردم نشست حضرت زکریا ملتفت راست و چپ گشته یحیی را ندید پس آغاز سخن کرده فرمود که حدثنی حبیبی جبرئیل
ان الله تبارک و تعالی خلق فی جهنم جبلا یقال له السکران فی اصل ذلک الجبل واد یقال له الغضبان لغضب
الرحمن تبارک و تعالی فی ذلک الوادی جب قامته مائة عام فی ذلک الجب توابیت من نار فی تلک التوابیت صنادیق
من نار و ثیاب من نار و سلاسل من نار و اغلال من نار حاصل معنی اینکه حدیث کرد مرا دوست من جبرئیل ع که خدای تعالی آفریده
کوهی در جهنم است که آنرا سکران میگویند و در بیخ آن کوه وادیست که آنرا غضبان میگویند یعنی خشمناک برای آنکه خدای تعالی بر آن
خشمناک باشد و در آن وادی چاهیست که عمق آن صد ساله راه است و در آن چاه تابوتهاست از آتش و در آن تابوتها صندوقهاست
از آتش و جامهاست از آتش و زنجیرهاست از آتش و طوقهاست از آتش چون حضرت یحیی وصف سکران بدین دستور شنید طوفان بیتابی و شور
از تنور درون پر شورش جوشیدن گرفت سر بر داشت و اغفلتاه من السکران گفته بیقراری شوریده وار و بیهوش گشت پس حضرت زکریا
از مجلس برخاسته نزد مادر یحیی آمده فرمود برخیز و یحیی را جستجو کن می ترسم که من بتحقیق هم آن دارم که او را زنده نبینی

هلاک شود پس از در بیرون رفت در طلب یحیی میگشت تا بر جمعی از جوانان بنی اسرائیل گذشت گفتند ای مادر یحیی اراده کجا داری گفت میخواهم فرزندم
جستجو کنم ذکر آتش نزد او رشده و از این جهت شوریده وار بیرون رفته پس ایشان نیز در طلب یحیی با او متفق گشته رهان کردیدند تا بشبانی
رسیدند آن ضعیفه گفت ای راعی جوانی چنین و چنین دیدی راعی گفت همانا یحیی بن زکریا را میخواهی گفت آری او بسرعت بجانب آتش میشد
او مذکور شده و لهذا شوریده وار بیرون رفته بشبان گفت همین ساعت من او را در فلان جا گذاشتم که پای خود در آب گذاشته و سر و چشم
بسوی آسمان برداشته و میگفت وعزتک مولای لا اذوقت بارد الشراب حتی انظر الی منزلتی منک یعنی سوگند بعزت تو ای مولای
که آب خنک نخورم تا مقام منزلت خود را که نزد تو دارم نبینم القصه آن مادران کشته آن یکانه گوهر گم گشته یافته نزدیک وی رفت سرش را گرفته در میان
دو پستان نهاده و وی را بخدا قسم داده که با او بخانه زود حضرت یحیی ناچار فرمان بردار گشته با وی بمنزل آمد مادر گفتی سد جوعی و پوشیدن صرف شال
که نرم تر از آنست برای عرض کرده قبول نمود و طعام عدسی برای او طبخ نموده تناول فرموده پس خوابید و چنان خوابش برد که برای نماز بیدار نشد و شوخ
بود که مراد بعضی از نماز تهجد و یا باشد که از او فوت شده باشد پس در خواب ندای رسید که یا یحیی بن زکریا اردت دارا خیر من داری و جوارا
خیرا من جواری یعنی اراده نمودی سرائی بهتر از سرای من و جواری بهتر از جوار من پس آنحضرت دیده بیدار و رسید آتش بیقراری از جان جسته گفت
یا رب اقلنی عثرتی فبعزتک لا استظل بظل سوی بیت المقدس یعنی خداوندا درگذران از من لغزش مرا ای معبود من قسم بعزت تو که در هیچ
سایه در زیر سقفی مقام ننمایم غیر از بیت المقدس پس دیگر باره صدره مویین را که عبارت از پلاس باشد گرفت و پوشید و مادر بوی در آویخت و هرچند
بجهت که او را از رفتن منع سازد زکریا فرمود دعه فان ولدک قد کشف له عن قناع قلبه ولن ینتفع بالعیش یعنی بگذار
واگذار او را که برده پیش دل او کشوده گشته و هرگز بالبته منتفع بعیش نشود یعنی از زندگی و تن آسانی بهره نبرد پس حضرت یحیی همان معهود
در بر و همان کلاه صوف بر سر به بیت المقدس در آمده با جمع احبار مشغول بندگی حضرت پروردگار گردید و بعضی این حکایت را بعینه استخراج شده
که نجناب اقدس نبوی هم ماثور در کتب معتبره چون امالی شیخ صدوق رحمه الله و مجموعه ورام شیخ رحمه الله مذکور است و نیز آورده اند که حضرت یحیی
از ایام صبا تا ایام رحیل از خانه فنا هرگز پا بر زمین نبرد پیوسته دو جوی سرشک را از چشم میبارید که آن اشکبارش در گلزار رخسارش جریان مینمود
دو دامان کودکی چون بکودکان میرسید که در کوچهای مشغول بازی بودند او را بخود میخواندند ترغیب میکردند میفرمود که ما از برای بازی و لهو و لعب مخلوق
نشده ایم بلکه ما را از برای کار دیگر آورده اند و چون بحد بلوغ رسیده نهال وجود گرامیش در ریاض جوانی قد کشید بجان زار وگریان در شب و روز
در آتش جانسوز خوف کباب و هر پا میرود باری کشند که ای یحیی در هر گز دامان زندگانی بطریق ناچیزی بیالوده بلکه از اندیشه آن نیز پرهیز و جهت
در گذارش طاعت و عبادت کوشش نموده سبب گریه چیست فرمود هر چند طاعت من بسیار باشد بعبادت ابلیس نرسد و چون او در اساس هم
الکون شقی بود آن طاعت و عبادت وی را فایده نمود و من از عاقبت کار میترسم که مبادا از جمله اشقیا باشم الحاصل جوانان کاملی هرچه دوانند تکان
سود و زیان نیک و بد ایام جوانی برآمال و امانی را چنین گذرانیده و نهال هستی خویشتن را در این گلشن بخون جگر و آب دیده تربیت جامی فور بلاج
جو بیکوند رسانیده اند بجز اقداح راح ریحانی را جامهای نفسانی جهت و بستر آستین استغنا افشانده و رخسار زرین لباسی بالیجامهای پلاس می
نغ فروش شده اند از کلبهای گوناگون هوسهای دنیای دون چین طریق چشم بخت پوشیده اند و در بوستان و امان جان از غارستان پیر
این جها
این جهان بدین غایت کوشیده مراد آنانکه در بیان بکنارها خریده اند از گفتگوی مرچه جز او لب گزیده اند از دامگاه بال رها کرده هم
رم در خرقه چون کبوتر جای خریده اند و امن جبت خار علایق خاوده اند چون ماه و اگر چه بر گل و ریحان و زدیده اند در بادهان عشق
بحرین مرده کون ابگاه کرو منم اوراخریده اند و نیز از جمله حکایاتی که جوانان کودک خصلت شوخ طبیعت را سر مشق بندگی خرد
دل زنده کی میتواند گشت حکایتی است که از بهلول منقولست که گفت روزی در بعضی از شوارع بصره جمعی کودکان دیدم که کودکان بازی
میکردند و کودکی اشکبار برایشان مینگریست و میگریست با خود گفتم همانا این کودک گردکان ندارد که با ایشان بازی کند و از حسرت
آن چنین میگرید بدو گفتم چرا میگریی اگر میخواهی برای تو گردکان بخرم تا تو نیز با کودکان بازی کنی نظر بسوی من کرد و گفت یا قلیل
العقل ما للعب خلقنا یعنی ای کم خرد ما از برای بازی آفریده نشده ایم گفتم پس برای چه کار آفریده شده ایم گفت برای عبادت گفتم
این سخن از کجا فرا گرفته بارک الله فیک گفت از قول خدای عز و جل که فرموده است افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون
گفتم ای حکیم و دانا مرا پند و اندرز ده کن موجز و مختصر پس این ابیات خواند شعر ارى الدنيا تجهز بانطلاق مشمرة على قدم و ساق
فلا الدنيا بباقية لحی ولا حی على الدنيا بباق كان الموت و الحدثان فيها الى نفس الفتى فرسا سباق خلاصه مضمون ابیات
دنیا را می بینم که ساق خود را برمالیده مهیای رفتن گردیده است پس نه دنیا برای هیچ زنده پایدار است و نه هیچ زنده در دنیا باقی و برقرار
گویا مرگ و حوادث در آن بسوی جان آدمی دو اسبند که در دویدن بهم پیشی میگیرند و بعد از آن نظر بجانب آسمان افکنده اشاره مینمود
و اشک از دیده کان بر صفحه رخسار میبارید و میگفت شعر یا من الیه المبتهل یا من علیه المتکل یا من اذا ما امل یرجوه لم یخب
الامل حاصل اینکه برای اینکه بسوی او دست تضرع و زاری میدارند و ای آنکه بر او دست توکل و اعتماد ایشان ای آنکسی که چون امید
امید از او داشته باشد آن امید خطا نکند و البته بحصول می پیوندد و چون کلام باتمام رسید بیهوش افتاد و سرش را بکنار گرفتم و خاک
آن رو پیش بآستین سترده چون بهوش آمد گفتم ای بنی ترا چه شده تو کودکی خورد سالی و بر تو گناهی نوشته نشده گفت الیک عنی یا بهلول
انی رایت والدتی توقد النار بالحطب الکبار فلا توقد الا بالصغار و انا اخشی ان اکون من صغار حطب جهنم یعنی دور
از من ای بهلول من دیدم که مادر خود را دیدم که آتش می افروخت با هیزم درشت و آن در نمیگرفت مگر بهیزم ریزه و من میترسم که از هیزم ریزه
جهنم باشم بهلول گوید چون از این سخن فارغ شد بیهوش در افتادم چون بهوش آمدم نظر بکودکان کردم آن کودک را ندیدم از کودکان
خویم از ایشان پرسیدم که این کودک کیست گفتند او را نشناختی گفتم نه گفتند او از اولاد حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است مبتوج
بود که آن گوهر والا از آن بزرگی که دل کودک عالی از اهل بیت عصمت و کرامت و از جمله نجوم طاهره فلک امامت باشد و بنا بر آن عبارت
انی رایت والدتی توقد النار بالحطب الکبار تا آخر خالی از اشکالی نیست چه نابالغ از بیم مواخذه و عذاب فارغ است و وقوع آن
بر و طریق امکان وارد مگر آنکه بلوغ رسیده و مکلف گردیده باشد و بهلول او را کودک خورد سالی از باب مبالغه خوانده باشد چنانکه
متعارفست که جوانان کم سن را میگویند که تو هنوز کودکی و غرض بهلول این باشد که بر تو هنوز این قدر وقت نگذشته است که ارتکاب
گناهی نموده و این حیات را بطرف معصیتی آلوده باشی این همه خوف و گریه برای چیست و مراد وی از جواب مذکور اینکه میترسم در فنا

کرده باشم و مرا برای کم سنی و جاهلی معاف خواسته بودان معذب سازند و در آتش جهنم که بحکم وقودها الناس والحجارة آدمیان هیزم آنند
نسبت من و امثال من با اهل معاصی چه نسبت هیزم خورد باشد به هیزم درشت دویم اینکه خوف وی از عذاب باعتبار تکلیف بوده باشد کودکان غیر
بالغ مادر عقبی خواهد شد چنانکه بسیاری از اخبار بر آن ناطق است والله اعلم و هر حال تامل در حکایت مذکوره و تفکر در آن معانی [illegible]
هست [illegible] جوانی را خوب [illegible] و جوانان سر [illegible] و کودکان بازیگاه دنیا را [illegible] است و در کتاب شریف کافی حدیثی که در
[illegible] است مذکور و خلاصه مضمون آن اینست که حضرت خاتم انبیا [illegible] هر پیر و برنا با مردمان نماز صبح گذارده بود
که نظرش در مسجد بجوانی افتاد که سر خود را حرکت میداد و بجانب اسفل مایل [illegible] یعنی از ضعف یا بیخوابی شب و غلبه نعاس که [illegible]
چنین که رنگش زرد گشته و بدنش لاغر گردیده و چشمهایش فرو رفته آن برگزیده سبحانی زبان تفقد و مهربانی گشوده فرموده که کیف اصبحت
یا فلان چگونه صبح کردی گفت صباح کردم یا رسول الله بر حالتی که صاحب یقینم سید مختار را از آن گفتار عجب آمده از حقیقت آن استفسار
فرموده جوان [illegible] که یقین من یا رسول الله حالتیست که مرا حزین و غمگین کرده شبها خواب از من برده و در شدت گرما تشنگی
فرموده یعنی [illegible] پس [illegible] نفس من از دنیا و مافیها [illegible] گویا می بینم اهل بهشت را که در بهشت تنعم میکنند [illegible]
[illegible] آتش [illegible] می بینم که در آن معذب [illegible] و فریاد میکنند [illegible] گوش [illegible] آتش [illegible] پس آنحضرت خطاب [illegible]
خود نموده که این بنده ایست که [illegible] ایمان روشن کرده بعد از آن [illegible] جوان گشته فرموده که [illegible] علیه یعنی [illegible]
[illegible] از آن بر حال جوان گفت دعا کن برای من یا رسول الله که شهادت روزی من شود [illegible] در رکاب تو باشم [illegible]
دین جهاد [illegible] سعادت فایز گردم پس آنحضرت این دعا فرموده زمان چندان نگذشت که در بعضی از غزوات پیغمبر [illegible]
سعادت اثر با [illegible] معرکه جهاد مبادرت نموده و در هنگام مبارزت بعد از [illegible] شهید شد [illegible]
درجه بلند شهادت فرموده [illegible] بوده [illegible] حکایت نموده [illegible] جوانی دیدم [illegible]
و چشمها [illegible] و اعضا [illegible] و زبان [illegible] گفتم گفت بنده [illegible] گفتم [illegible]
بازگشت [illegible] گفت عذر [illegible] گفتم [illegible]
شفاعت [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] پرورده [illegible] نافرمانی و مخالفت او نمودم [illegible]
[illegible] لطف و احسان [illegible] عصیان او [illegible] اعمال [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] خوف [illegible] آتش [illegible]
از عرض امثال این حکایات [illegible] روایات [illegible] جوانان [illegible]
نقد زندگی [illegible] جوانی [illegible]
و دنیا را [illegible] داده [illegible]

دوست

و دوست کار [illegible] تمام خرج تن آرائی و خودسازی [illegible] همین در پرستش است و مرد [illegible]
که جوانان غافل روزگار جوانی [illegible] صرف چه نموده اند و طریق بندگی را [illegible] جهل [illegible]
چگونه [illegible] آرزوها [illegible] طریق [illegible]
[illegible] جز چهره [illegible] جز شراب [illegible]
[illegible] تو سن نفس سرکش را [illegible] از حرام [illegible]
[illegible] خبر [illegible] حسرت [illegible]
[illegible] جوانی [illegible] جوانی را [illegible]
بعیش و عشرت گذرانیم [illegible] کام دل از روزگار بر داریم و چون پیر گردیم در توبه [illegible] روزگار [illegible]
آسانست و با توبه و انابت عصیان و طاعت یکسان اگر جوانان ضایع روزگار جاهل بهمین تصور و خیال باطل خود را [illegible]
از حریم ادب عبودیت بیرون نهاده اند و بطلان این تصور بر صاحبان تامل و تفکر از چند وجه ظاهر است اول اینکه از اخبار و آثار صادقین
بوضوح رسیده چنانکه در اوایل باب اول کتاب مفصلا مذکور گردیده که در دل هر بنده سفیدی هست و از ارتکاب گناه در آن سفیدی
نقطه سیاه بهم میرسد اگر توبه کرد آن سیاهی زایل میشود و اگر در گناه اصرار ورزید آن سیاهی می افزاید تا آن سفید [illegible]
آن سفیدی پوشیده شد صاحب آن [illegible] هرگز بازگشت نمیکند یعنی توفیق توبه [illegible] جوانان [illegible] ارتکاب [illegible]
مقرر [illegible] خلاف [illegible] التفات نکرده [illegible] توبه [illegible]
[illegible] و دیگر اینکه [illegible] و بی اعتباری [illegible]
یک نگاه [illegible] ثبات و قرار [illegible] جوانی را [illegible] و جان خود را [illegible] بعد از آن
حوادث [illegible] روزگار [illegible] و خون دل خود را [illegible] پیری [illegible]
خود را بوادی توبه و انابت [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] آرزوهای [illegible]
[illegible] رباعی [illegible] ای [illegible] طفل [illegible] جوان [illegible]
به پیری [illegible] نرسی [illegible] غفلت [illegible] بوده [illegible]
[illegible] توبه خواهد کرد [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] آسمانی [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] غرق شدن و از بام افتادن و در زیر سقف و دیوار ماندن و امثال اینها [illegible]

کوکبی از عالم مدرک سند و رکاب دیده یا از حکای آن روزگار شنیده بود که اسپی که عنان صفت و نشان موصوف باشد بجناب
مبارک میرزا و صاحب آن اسب را بطریق العوارز سرکوز بلاد آسیب مصون مباشد بارزوی وصل اسپ عزل آن احوال پیوسته سمند طلب
بهر جانب میتاخت و حکام و عمال ممالک را بتحصیل مرکبی چنین مامور میساخت و چون اجتماع آن نشانها در مرکبی بسیار نادر و دور از قیاس بود
باسپی بآن صفات که در خواطر بود مدتی مدید حصول آن در عقده تاخیر مانده چنان مرکبی از مطلع هستی بعرصه وجود جلوه گر نمیگردید تا
دشتی سندان مراد بکمند حصول در افتاده مژده آن بپادشاه رسانیدند پادشاه خوشحالی نموده آنرا از اقبال خود شمرده القصه
بعد از آنکه آن مرکب بی نظیر را بسر پرسیده و از شهره آن علامات و نشانها دیده امیدش رسش کردیده روزی محمود و ساعتی مسعود
جهت سواری آن برگزیده خواست آن خوش سمند دلکش را بصد آراستگی پیش کشیدند پادشاه شوق تمام برجسته جنبش نمود
پای در رکاب نهاده از سواری آن سپهر اقبال خورشید مثال بر سپهر کمال سایه و از چشمه سار آن حلقه رکاب خضر آسا آب طول عمر
طلبید که در این وقت آن توسن شوم سرکشی نموده فلکی بجانب پادشاه انداخت و بیکبار سر آن بی مغز آمده مغزش را پریشان ساخت
حکم قضا چنان خالی که هر صبح و شام در دیگ دماغ می پخت چنین از هم آن خود بها برآورد و آن پای آتش خو بجای آب حیات کاسه
تشنه و طالب آن بود بدینگونه خاک ممات در کاسه اش کرد مجملا دیده روزگار حادثه و را این قبیل سوانح عجب آور بسیار دیده و لیکن کاسه
کله بر بادان مغرور بر بیش گستر ملک کرب حوادث روزگار پر شر و شور کردیده و وقوع امثال این عجایب در هر عصر و زمانی مستمر و شایع است
چنانکه کم هفته ماهیت که چنین امثال این گونه سوانح و حوادث دیده یا شنیده نشود و از سوانح عجیبه که در این نزدیکی غباره و سیاه دنیا
درنشسته گران زاده و مولف را از شخصی که این واقعه عجیب بیت او وقوع یافته استماع افتاده است اینست که شخصی مذکور حکایت کرد که بجای
از شروه کمان جنون شباب که شور غرور و هستی نیز در دماغ داشت آشنا و هم دوی همانا سر کرم محبت زنان بود و چون آن زن شوهر داشته
بر انکار فتنی کام دل محبت انتظار رغبت او می کشیده و طلب فرصت میبرده تا آنکه شیطان ابله فریب لعین که عالم این قوم سبب شقاوت
فریب این راه میش دل نهاده بود که در بابی تمهید خیانتی وحشتی با به عمرو و شوهر آن زن را نیز بآن مجمع نیز تکلیف با بیه فرمود آنکه ما را
مشغول بصحبت یاران باید ساخت و بهانه کاری خود را از آنجا بخانه او رسانیده بتحصیل مراد باید پرداخت القصه با این قصد روزی در
بزمی آراسته و مرا نیز بآن مجمع خواسته بود هیچ آنکه صحبت در گرد و آن خیال بصورت وقوع بپیوند با تفاق و باده بجوشش و شور که
با شراب مستی شباب هم زور داده نیز بهلوان با مانعت ابلیس چه بخت از رحمت خدا دور است چوب بندی گرفته بطرز خشت که بالعلاج
این زمان جو چه کو بند بجانب من انداخت دگفت تو نیز بگیر و بطرف من بینداز من هم برداشته باو انداختم مجملا این طرز آن چوب با
بهم می انداختیم و چند مرتبه وی جابکی کرده آنرا در هوا گرفت و در این اثنا بخاطرش رسید که تیر را نیز بهمین طریق در هوا میتوان گرفت
پس فرمود تیر و کمان آوردند و بدست من دادند و فرمود که تیری بینداز که من بگیرم هر چند از آن حرکت ابا کردم آن حضرت استغفار دم
قبول نکرد و چون مرد بزرگی بود و در آن بسیار ابرام میکرد جز فرمان برداری چاره نیافتم و تیری چند با حتیاط بسیار آهسته انداختم در عالم
آداب آن حرکت منظور دل ناصرانه ده آغاز بی مستی در بر خواستن کرده و فرمود مرا زدن من نیز کمان و تیر را برگیر و انداز آن که شما چون تیر

ازکمان که بجهیم ما را بگیرند من فرمان داده بر دو باغ رسیده و مرا گرفته نزد وی کشیدند الی اصل هر چند عجز کردم مفید نیفتاد و دیگر
باره تیر و کمان بدست من داده و خود در مقابل ایستاد و فرمود اندیشه مکن و بینداز و سینه مرا نشان ساز زیرا که جگر میگیرم با اینهمه
مبالغه باز من احتیاط نموده بالای سر او را بنظر گرفتم و شست کشیدم و چه که تیر بلند میگذرد جستی نمود که بگیرد دست قضا تیر
رستی کرده آنرا بر حلقوم وی زد چنانکه تا زود گذشت و از پا در آمده بعد از چند روز درگذشت القصه شآمت آن اراده نامرضیه
و برابر سر بلای ناگهانی چنین گرفتار ساخت و شحنه غیرت الهی آن مغرور بیباک را بی بی و تلاش خود بدینگونه بر خاک هلاک انداخت
لمؤلفه خدنگ بیسکالی را شانی نیست بغیر از خود ا بنیاشی دست با خود کز پیشش بد روا داری ا ما حصل اینکه روزگار رفته بیار انگیز
تیرهای بلای ناگهان بقصد جان آدمی بیچاره بی کمان در ترکش بسیار دارد و هر فرضی که کسی از هم آنها مسلم جهد کمکند که غافل برضی شده
عمل زوالی و شب سحران هوش رباتی دو چار گشته روز اول جنان جشعر در خواید که دیگر فرصت قرب و وحدت نیابد چنانکه با رادت
شد هست پس چرا نادان جاهل چرا این فکر نکنند که این قسم مردن خود از آدمی دور نیست اگر چنین مرم و با این آلودگی راه شهر با کمان هستی کرم
نه توبه و انابتی که بآن امیدوار توان بود و نه آه سرد و ندامتی که بشت بآن کرم توان نمود نه زبان استغفاری که بآن معذرتی کریم و زدیم
اشکباری که دامن آلوده جان شوریم نه رنگ خجلتی که بر ده بر روی زشتی اعمال توانند کشید و نه عرق انفعالی که جاری مجری آبرو زخته رفت
توانه گردید نه خدا آه سحرگاهی که خط بطلان ارقام گناه توانه بود و نه سوز و ناله نیم شبی که در روز سیاه مرگ چراغی توانه نمود و نه زاری
که در کار احدیت چه نه دردو دعا هر روزه کرار آن مخلت بر خجلت منفعرا بدا کران سامان و با این حال میرم چه سازم و چه خاک بر سر
کنم لمؤلفه ای آنکه بشب در بی خوابی و خورد با یاد در زود خوردی از برای زد و برد تنگست باد اگر چنین خواهی زیست ا خاک بسر
اگر چنین خواهی مرد ا و دیگر آنکه هر فرضی که تیرباران حوادث مذکوره مستخلص گشته و از نصیبات عاقبات روزگار بسلامت گذشته بسر منزل
پیری رسد و توبه و انابتی که مکنون ضمیرش بود صورت پذیر گرد و مهمات عبادات که ادراک مرتبه طیبات نیکبختی سعادتمندی توانه نمود
که از آغاز جوانی پیوسته باس ام و رشته و در وادی زندگی از شارع بندگی قدم بیرون نگذاشته باشد سیچ وگردش بگشتکی نکرده باشد
هرگز نگشته و دیده و شوخش لیوی شد جهان و امردان کرم نکر بسته باشد و دست و پا رسا یشتی دامان نامحرم نسوده و دامن پاک
نهادش تنگ بباده نیالوده باشد و چون ادراک مرتبه جوانی که باین صفات متصف باشد توانه نمود که آورده اند که در بهشت هیچکس
مرتبه جوان عابد نرسد چنانکه سابقا گذارش یافت اجر بخشاد صدایق بری کرامات میشود و نزد خدای عزوجل منزلت او مانند بعضی
از فرشتگان است ثمره این کلمات نتیجه این مقدمات اینکه عهد جوانی بسیار عزیز و شریف و آنرا بیرانگی مستی و لهو و لعب و نفس پرستی
گذرانیدن غبنی ایست فاحش و خسرانی بغایت عظیم حضرت کریم متعال و حکیم لم یزل و لا یزال کافه جوانان را از مستی سهبای
جوانی که بحکم حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم الشباب شعبة من الجنون قسمی از دیوانگیست عاقل و هوشیار ساز بجلی بهره مند عمر و زندگانی با غاز
و جوانی جلی را بهره مند و برخوردار گرداناد و بالنبی و آله الامجاد و اما سن کهولت که در عمر شریف بجای فصل خریف است که بشهرستان
عالم باقی بر احل میشود و ضبا حت از نکاب قبایح در آن مرتبه بیشتر است چه در این وقت فراش نا توانی بساط جیده سهبای جوانی

و بعشرتهای خوامار روز بروز بیری چنید و آتش جانسوز شهوتهای نفسانی که بیاد قوت جوانی شعله ور گشته دمبدم از شدت فرو
می نشیند شیخ نظامی: نشاط عمر باشد تا چهل سال / چهل چون شد فرو ریزد پر و بال / پس از پنجه نباشد تندرستی / بصر کندی پذیرد
پای سستی / پس ترک مناهی و ملاهی در این وقت آسانتر خواهد بود و مرتکب آنها را مؤاخذه بیشتر خواهند فرمود چنانکه در امالی
شیخ صدوق رحمه الله از حضرت مقدس جعفری مرویست که ان العبد لفی فسحة من امره ما بینه وبین اربعین سنة فاذا
بلغ اربعین سنة اوحی الله عز وجل الی ملائکته انی قد عمرت عبدی عمرا فغلظا وشددا وتحفظا واکتبا علیه
قلیل عمله وکثیره وصغیره وکبیره خلاصه مضمون آنکه بنده تا بچهل سالگی نرسیده در راه وسعتیست و کار چندان بر او تنگ
نمیگیرند پس چون بچهل سالگی رسید خدای عز وجل وحی میفرماید بفرشتگانش یعنی دو فرشته که حافظان وضابطان اعمال وی اند
بدرستی و بتحقیق که من عمر دادم بنده خود را عمری یعنی قدری معتد به از زندگانی باو عطا کردم پس من بعد سخت گیری کنید و کردار نیکو را حفظ
وضبط نمایند و بر سید برادرکم و بیش و بزرگ و کوچک عملش را و در مجموعه ورام از ابن عباس روایت مرویست که من بلغ الاربعین ولم
یغلب خیره علی شره فلیتجهز الی النار یعنی کسی که بچهل سالگی رسید و خیر او بر شر او غالب نگردید یعنی نیکیش بر بدیها زیادتی
نکرد پس باید که مهیای جهنم رفتن گردد و از بحار ... حضرت امام محمد باقر منقولست که اذا بلغ الرجل اربعین سنة
نادی مناد من السماء دنی الرحیل فاعد زادا محصل معنی آنکه چون هر کسی بچهل سال رسید منادی از آسمان ندا میکند که کوچ
نزدیک شده پس توشه مهیا کن ولیکن آدمی غافل جاهل بچندان بقیل وقال شغلهای بیحاصل باطل گرفتارست که گوش هوشش آن
ندای الهی ... آن عمل ننموده بفکر تدارک احوال و ... خود ... ولمؤلفه گوش هوشت زینبه غفلت /
کشته بر روزنه جار بر جا بست / کاینک ای بهروان راه عدم / صبح شد وقت بستن بار است / پس آدمی چون باین سن رسید وباد
خزیف ایام کهولت بر گلشن حیات وزید باید که بهار جوانی را از سر بیرون کرده نخل وجود خود را رفته رفته از بار علایق دنیوی سبک سازد
و سر در برگ ... شاخ ... را مانند برگ خزان روز بروز از خود افشانده و ... برگ سفر ناگزیر حرکت پردازد
و گلهای پر آب و تاب آرزوهای شباب را چون گل جعفری بسر و روی را سوختگی در هم سوزد و چهره بی آب را مانند لالۀ خطائی از انفعال
بیحاصلی برگ خجالت برافروزد چون تاج خروسان از زوال آفتاب عمر آتش بیتابی برکشد و مانند زلف عروسان از خجلت طول امل
با اشک خونین سر انفعال پیش افکند طبع سرکشی کردن ... چون کلمهای خریفی روز بروز طریق شکستگی وافتادگی پیش گیرد
و شعلۀ آتش حرص و آز چون حرارت تموز از سردی فصل خزان کهولت رفته رفته انطفا پذیرد از سستی و ... کار آخرت خود را
محکم سازد و آثار سفید موی ... سفید روئی عقبا بردارد اما انسان ظلوم جهول از آن کم بخت تر و دل سخت تر است که ...
زشتی که کمال رسید ... غباری ... نشینه و از وقت دو موی که گرگ و میش صبحگاه پیری روز حرکت لیالی عشرت
بزم شبانرا برچیند بلکه اگر مرگ را معاینه دیده باشد که چشم از آن میپوشد و خود را هنوز در آغاز جوانی انگاشته هم چنان در تهیه
سفر اسباب عیش و کامرانی بجان میکوشد لمؤلفه تو زهم باشید نگر پستی آن میکنی / ریش چو گندم شد و اندیشه نان میکنی

واما پیری که ساز عمر را بهزار تشنه و هنگام سر وکشتن دل از زندگانی و بیاست آدمی را در آن دیگر بالکلیه از بیرون هوای نفس میباید
و در کوشش که واماند که با بر دامن شغل ... پیچیده منتظر مرگ میباید نشست و این اوقات را از بابا براوقات شمردن و آنرا
غنیمت و تن آسانی بسر بردن مردم از خامت کرده البته دست بدهان نگزیدن و هر لحظه برای فوت فرصت آه حسرت از دل کشیدن
هر روز ... تلافی تقصیرات بیرون از حد جستن و هر شب از اندیشه خوابگاه لحد سر از جا به خواب ... بر جستن گریان
گریان روی بر خاک تذلل سودن و از زبان عذر زلات خود را از درگاه کریم آمرزگار مسئلت نمودن و غایت بلاهت و سفاهت
و نهایت بدبختی و شقاوتست چه آدمی را در این سن وقت از آن تنگ تر و بسر روز باقی مانده و در رفتن آن چه درنگ نیست که دیگر ...
برد و طرفة العینی در تدارک احوال تاخیر و اهمال نتوان نمود از سرمایه فرصت آنقدر نمانده که از پراق ... سفر آخرت زیاده آید و کسی آنرا صرف
استراحت و تن پروری نماید از روزی که آدمی ... کودکی و هیچ نمی داند بعد خودشناسی و جوانی پا نهاده و سلطان فرمان شرع شریف
سرور برا تاج رواج تکلیف سربلندی داده با قضای جهالت و نادانی و اشتغال لهو و لعب و شهوات نفسانی جهت کار آخرت خود را
... از جوانی به پیری گذاشته که چون بایام پیری ... رسم تا به کشته چنین و چنان خام کرد خود را از زیر بار تکالیف
شرعیه خام بر آورد ... در پیری که ... را وقت ... و آفتاب حیات نزدیک غروبست خود را بچه جز باری میدهد آنرا
میسازد و کار را دیگر کدام وقت می اندازد و ... که در طفلی پستی و در جوانی مستی و در پیری سستی پس حق را کی می پرستی
مثنوی: ای دل ای راهرو بیکاره شد / آفتاب عمر سر دیوار شد / جهد کن ای تیره جان تیره بخت / زانکه در پیش است راهی بس سخت / این دو روز که فرصت است زود ... افشانی بکن از راه جود / سال بیگه گشت وقت کشت نه / جز سیه رویی و فعل زشت نه / ای مکر فردا که فردا گذشت / تا بکلی بگذرد ایام کشت / ای چراغ خویش روشن ساز زود / پیش از آن کز تو برآرد مرگ دود /
و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از سید انس و جان و شرافت بخش زمین و زمان حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست که من احسن
فیما بقی من عمره لم یؤاخذ بما مضی من ذنبه ومن اساء فیما بقی من عمره اخذ بالاول والآخر حاصل معنی آنکه هر کس در باقی عمر
خود نیکی و اعمال صالحه کند او را بآنچه گذشته است از گناه مؤاخذه نمیباشد و کسی که در باقی عمر ... عملهای زشت کند او را بهر دو گناه
خواه اول و خواه آخر مؤاخذه مینمایند و در مجموعه ورام از کمل اولیا و اول اوصیا حضرت علی مرتضی علیه الصلوة والسلام منقولست
که بقیة العمر المرء لاثمن لها یدرک بها ما فات ویحیی بها ما مات محض مضمون آنکه بقیه عمر آدمی قیمت ندارد چه بآن آنچه
از او فوت گشته از اعمال صالحه و حسنات تدارک میتواند نمود و ... و ناچیز چون دل بآداب سنن یا اخلاق واطوار حسن میتوان
بآن زنده کرد و باصلاح آورد ولمؤلفه کنه تلافی تقصیر ما ندامت ما / که کار عمر کند یکدم آه حسرت ما / و در بعضی از کتب اخبار بنظر رسیده که هر
عمر ... و جوانی را در معصیت صرف کند و در پیری پشیمان شود و گوید یارب خدای تعالی گوید لبیک عبدی دیر آمدی اکنون که پیر و ضعیف
و بی رونق شدی ... آمدی لیکن باکی نیست من ترا خوار ... بیامرزم و بمقاصدت رسانم زهی فضل وکرم ... که بنده
جاهل بی خبر ... زندگی را در نافرمانی تباه کرده و طومار عمر دراز را بارقام معاصی سیاه میکرد و ... در آخر آن عمر که دست توبه

از حرکت و آتش شهوتها آب پیری فرو نشسته با جهان جهان گناه و عالم عالم تقصیر در پیشگاه عز قدس آمده و یا میخواند و او هیچیک از آن
کردها منظور نداشته در جوابش لبیک عبدی میگوید و بزبان مرحمت شفقت و دلجوئی وی نموده نوشتجات سیئاتش را آب مغفرت و عفو
میشوید لمؤلفه هر چند که طاعت سقیم است سقیم / هر چند گناه تو عظیم است عظیم / هر چند سزای تو جحیم است جحیم / نومید مشو خدا
کریم است کریم / و از حضرت سید المرسلین و مخاطب بخطاب وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ماثور است که حق تعالی میفرماید که بعزت
و جلال من و بحق احتیاج خلق بمن که من شرم میدارم از بندگان من که در اسلام پیر شده باشند که ایشانرا عذاب کنم بعد از آن حضرت
گریست سبب گریه پرسیدند فرمود از این میگریم حق تعالی از بندگان شرم میدارد و بندگان از او شرم نمیدارند انتهی پس چنانکه حضرت کریم
متعال از موی سفیدان پیران کهن سال شرم میدارد که ایشانرا معذب سازد پیران نیز میباید که از عظمت و جلال خداوند شرم کرده
نفس پیر جاهل را از اعمال ناشایست لاطایل باز آرند و قدم جرات و جسارت من بعد بجرایم مخالفت و نافرمانی حضرت او نگذارند و زنگ
علایق نفسانی از آئینه مسلمانی را چنانکه باید بجان و دل بزدایند هرچند که ظاهری و باطنی ایام پیری را درست بتیغ برگرفته هر [illegible]
جوانی را در پایان عمر از سر بگیرند و در شیب هیئت که عمر گرامی را بلهو و لعب در باختن و شوخ چشمی و بازیگوشی را شعار خود ساختن
بعد از سن کودکی در همه اوقات عمر از آدمی زشت و ناخوش است و در ایام پیری زشت تر و ناخوشتر از حضرت اقدس نبوی ماثور است
که خیر شبابکم من تشبه بکهولکم وشر کهولکم من تشبه بشبابکم ملخص اینکه بهترین جوانان شما جوانیست که بطور
پیران باشد و بدترین پیران شما آنکه بطرز جوانان باشد لمؤلفه زشت باشد شرب طفلانه از موی سفید / شوخی از پیران بود
چون عشوه بر روی سفید / واقف اسرار خواطر جل شانه در سوره شریفه فاطر فرموده اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم
النذیر خلاصه معنی آنکه آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که آگاه توانند شد در آن کسی که خواهد آگاه شود مرویست که این توبیخ و سرزنش بجهت
شصت ساله هاست و بعضی گفته اند که با چهل ساله هاست و بر هر تقدیر هرگاه چهل ساله که خود را نساخته و باصلاح کار خود نپرداخته
باشد مستوجب ملامت باشد پس حال پیر جاهلی که هفتاد و هشتاد سال فرس نفس را در میدان هوس جلو داده و اصلا بفکر تلافی
و بازگشت نیفتاده باشند چگونه خواهد بود لمؤلفه ای پیر طبع تیز گامی تو هنوز / واندر طلب عشرت جامی تو هنوز / موی از سیه
بمرگ زر افشانت / او بخت سفید گشت و خامی تو هنوز / و در ارشاد القلوب حکایت کرده که ان الله ملکا ینادی ابناء
الستین عدوا انفسکم فی الموتی یعنی هر پسین که خدای تعالی را فرشته ایست که ندا میکند که شصت سالگان بشمارید خود را در میان
مردگان یعنی خود را داخل مردگان دانید و بند علایق دنیا و اندیشهای باطل آنرا از خود بگسلانید و هم در کتاب مذکور از شافع
یوم النشور ماثور است که ان الله تعالی ملکا ینزل فی کل لیلة وینادی ابناء العشرین جدوا واجتهدوا وابناء الثلثین لا تغرنکم
الحیوة الدنیا وابناء الاربعین ماذا اعددتم للقاء ربکم ابناء الخمسین وجاءکم النذیر ابناء الستین زرع دنی حصاده
ابناء السبعین نودی لکم فاجیبوا ابناء الثمانین اتتکم الساعة وانتم غافلون ملخص معنی آنکه هر شب که خدای تعالی را فرشته ایست
که هر شب از عالم بالا فرود می آید و ندا مینماید که ای بیست سالگان بکوشید ای سی سالگان زندگی دنیا شما را نفریبد ای چهل سالگان برای

کرباخدا ابی

با صدا و ندای خود ملاقات خواهید نمود چه مهیا کرده اید ای پنجاه سالگان آمد بشارت رساننده بجمیع مراد پیریست چنانکه در کریمه وجاءکم
النذیر بعضی گفته اند ای شصت سالگان وقت درو دیدن آن کشتها رسیده است و ممکنست که مراد از کشت اعمال باشد ای شصت
سالگان که بشما برگشتی اند که زرد و خشک گردیده وقت درویدن آن رسیده است ای هفتاد سالگان خواکرده شما را پس اجابت
نمایید ای هشتاد سالگان ساعت معهود من موعود یعنی وقت مردن آمده و شما غافلان و بیخبرانید مجملا چون از سر جنبانان جوانی و گل
گشت گلهای گزار گون عیش و کامرانی بر سر آمده و آدمی بنردبان ماه و سال ببام بلند پیریها گذرانده و حرکت در زیر پا و سرا و شهر پاکان در
بر آمد کاری که در این وقت از وی سزاوار و لایق و با احوال او مناسب مرافقت تذلل و تضرع در درگاه الهی است و از زلات و تقصیرات
گذشته خجالت و عذرخواهی روز مرگ را عینک آسا پیشه در پیش نظر داشتن و در چاه سار روز کار عصا صفت قدم بشماره برداشتن
چون از نگاه خود از بیهوده کردها با پای کشیدن و با پای مانند خویش از هم کردهای نا صواب بر خود لرزیدن چون کرش خود در بر این
سخنان بحاصل دنیا بستن و مانند گوهر دندان خویش بر روز کار خود گریان نشستن از پیری عاجز پرسیدند که در دنیا ترا چه آرزو
مانده است گفت چند روزی هم زیستن و بر کردهای خود گریستن لمؤلفه دیده چون شبنم برای گل عذار عبرت باز کن / گریه را انجام
کار خویشتن آغاز کن / چشم رفت و گوش رفت و عقل رفت و هوش رفت / ای دل آمد آمد مرگست چشمی باز کن / استخوان گشت
چون نی ناله از دل بر آر / قامت شد چنگ تا زن فغان را ساز کن / هر شبی در مجلس خود موی سفید چرا از صبح صادق
بیان معنوی روز کی روز سیاه مرگ بر وی روشن کرده خطاب بغارت شاهد نموده گفت قل ذهبت لکم شبابی فهو الی مشیبی
مراد اینکه من جوانی خود را صرف شما کردم و آن ایام ولیالی گرامی را بالفت و محبت شما در باختم اکنون شما این چند روز پیری را
بگذارید که در گوشه نشینم و بمکر و تزویر چشم آنکه خانه نشین و عزلت گزین گردیده باقی عمر را صرف بندگی نموده و گویند یکی از شیخان باو
بر رو در جوانی پیر حشمتداری را در کمال ناتوانی دیده گفت یا شیخ اتشتهی ان تموت مراد اینکه میخواهی بمیری واز رنج پیریها برهی گفت
چرا گفت برای اینکه عهد جوانی و سر در آن یعنی جهل و غرور آن که لازم آن میباشد گذشته و ایام پیری و خیرات آن یعنی نیکی
وارسیدگی نفس که در این وقت آدمی را هم میرسد مانده است و من هرگاه می نشینم ذکر خدا میکنم و هر وقت بر میخیزم بشکر آن قیام مینمایم
باین وصف خود را شاد و دارم و از مغتنمات میشمارم لمؤلفه ریخت بر خاک هوس صاف شراب زندگی / شیشه این زجر در فطرت
سنج رو ساز و مرا / طرفه اینکه آدمی در این وقت که میباید تمام گسستگی و آراستگی باشد سراپا پیوستگی و دلبستگی میباشد
و در این فصل که بیخ حرص و شهوت را از زمین طبیعت باید کند تخم هوس و آرزو در آن میباشد چنانکه در کریمه پیر جوان و فرزند
مرد و جوان اعنی حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرموده اند که یهرم ابن آدم ویشب فیه الخصلتان الحرص والامل یعنی فرزند آدم
پیر میشود و دو صفت در او جوان میگردد یکی حرص و دیگر امل که یا چهار ببعقل در ابتدای از زن آینه خود را ندیده بیست
کهنه سرای هفتاد و هشتاد ساله را درست مطالع نکرده و نمیدانند که وقت از هم پاشیدن رسیده [illegible]
روز پیش فرستادن اعمال و اشفاقات نه بر سرکار خود گذاشتن املاک و اموال زمان از عالم رسید [illegible]

دل از خود بر داشته نه در طلب دنیا جان بر سر کذاشتن چه اکابر کفته اند تظلم و حلیف العدم یعنی پیری و داون سرا الا پستی است
کہ چون آدمی پا در آن نهاد دیگر دکام دیگر داخل آن سرا و برابر با خواب سالهاست پس در چنین وقتی تنگ نفسی چه چشم زدن در کار اینها
کاهلی و درنگ نباید نمود برای سرانجام مهام فرق ضروری و در آن چه بدست باد با آن چه چشم و گریش سرا پا چشم و گریش باید لمؤلفه
بکن با نفس کافر دست و پا نادرست و پا داری ، ز امان خرد آرا و است و پا و هجا داری ، سرا پا چشم باید شد کنون چون شاخ بادام
در آن پیری که چشم دستگیری از عصا داری ، حلاوت آمد زمان خواب فراغت برگ زندگی ، روانی کاروان عمر را ملحظه وا داری ،
حضرت یکتا زبی مثل و نظیر و ممتاز هر صغیر و کبیر جل شانه بفضل و کرم بی منتهای خود هر کرد کار از عمر رجوز داری و هم جوانان را از مستی
هوس در هوشیاری و عامه کهول را از خواب غفلت بیداری و کافه شیوخ را از بند حرص حالی رستکاری کرامت نماید و همکنان را بعون عنایت
بیغایت خویش و لسر و زندگی را سر کرم بندگی ساخته از خیالات بطالت دنیا و خیالات عقبی محافظت فرماید بحق محمد و آله الامجاد
مطلب ششم در ذکر مصارف عمر برسبیل تفصیل یعنی بیان امری چند که آدمی را پیوسته مشغول آنها باید بود و از نقد زندگانی که هر
روز بروز و ساعت بساعت از خزانه کرم سبحانی بر صرف آنها باید نمود برای دقیقه یاب معنا مندان فهم دقیقه کاوه رشته دان
بر امور سهم آشنا معروض میدارد که این چند مطلب که ازکار خانه توفیق جناب الهی تشریف اتمام پوشیده و دم قلم صدق رقم از دمی
وعده آنها تایع کردیده در حقیقت تمهیدی چند بوده که برای اخطاب که اکثرن در پشت بهاؤ آنها اول اقطوب رسیده معلوم کرده که
زندگی چه قدر عزیز و بر بهاست و ثانیا اینکه چه مقدار سبک خیز و کم بضاعت و ثالثا اینکه آدمی را بتوسط یاد مرگ جیث مندکر
بی اعتباری آن باید بود و رابعا اینکه فصول و اوقات آنرا از تضییع و تلف نکاهداشته در مصارف شایسته صرف باید کرد بعد از تحریر
اخطاب مذکر این مراتب چون هر کس را ضرورت که آن مصارف را بافضل و ثواب وحده و آداب هر یک چنانکه باید دانسته اگر شوق
بر میان جان بسته در بیدر دنیا نقد فرصت را از روی حضرت بخرید متاع سعادت ادراک آنها رساند لهذا والا جرب زبان سر و کار خانه
خامه بیان از هر جنس آن امتعه نفیس به و از هر قسم آن دستار خزاین کتب معتبره احادیث ائمه طاهرین و از بحرات صنفات متقدمین
و متاخرین بر پیشگاه این اوراق بر آورده در نظر خریداران مشتاق جلوه میدهد تا هر که را توفیق مساعدت و اقبال یاری نماید با نقد حیات
از دل و جان بخریداری قیام فرماید و چون انواع و اقسام آن بیش از آنست که همگی در تنکنای این باب بگنجد آنانکه جلد جهارم است
کر اهم است بیشتها و خوانندگان را مناسب است زود این مطلب را بجای ده مجلس مطابق فصل آخر باب اول مرتب کردانیده در هر مجلس انشاالله تعالی کم
قسمی از آن می پردازد امیدواری از فضل عنایت حضرت باری عز اسمه آنست که این فرو مایه تنک مایه را در ادای حق هر مقام با این دو در جلی
این طریق عمیق از هر کونه لغزشی نکهداری نماید حسبی الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر **مجلس اول** در تحریص بر طلب علم و دین
و کسب معارف یقینیه که افضل مصارف زندگانیست و اجزل مثوبات جاودانی و در این مجلس چند مقصد است **مقصد اول** در ذکر
وجوب طلب علم و بیان احتیاج آن بر جاهلان حامی در سرحد که آتش های کاهلی و جهلان طریق تحصیل علوم و کم بختان از نعمت فضیلت آن
محروم رسیدگان منزل رسیدگی و نفهمیدگان مزه فهمیدگی طفل خردان بازیچهای این جهانی و کریزپایان مکتب حق شناسی و خداشناسی

که چندان

با چنین ذوق خودآرائی بعریانی زیبای زنبای و آتش تن در داده اند و با این همه دعوی آزادگی و خود سری ابطوق تنک جاهلی و بی تمیزی
کردن نهاده اند و همواره همت بر خورد و خواب بتحصیل مال و اسباب میکمارند و پیوسته سر بسبد طعام و شراب و قدم بر قدم بهایم دواب
میکذارند لذت در نهادشان همین خوردن و خفتن است و بهجت باعتقادشان منحصر در زخرف بیهوده کفتن با کرش و هوش
مرکز در شاهراه معرفتی جنت نمی آرند و با چراغ شعور جیشه در تاریکی نادانی لب و جبیر بند غنی نماند که علم دین و معارف بندکی
و عبادت را بنا به اساس بسرای جنت فزای آشنائی جناب الهی را منزلکه بابی که محصول آن فقر طاعت تا بمیج قبول منبران
افراشته بدون دخول در آن قدم در بارگاه قرب حق منبران کذاشت چه کردن هر کاری را نخست دانستن آن در کارست و طالب
هر مقصد را سراغ طریق آن ناچار و هر کاه احوال و اشتغال جزئیه چون نجاری و حدادی و با کردی و استادی محتاج باشد و نساج و حلاج
در آموختن آن بی علاج و کلاه دوزی بی معرفت آن سر بکیرد و نقاشی بدون تعلم صورت نپذیرد این کار عظیم بزرکوار یعنی بندکی جناب
آفریدگار که مردان مرد در آن درمانده و در طی طریق آن خبر خوبی خجلت از جبین نیفشانده اند بی معرفت الهی و علم با آداب عبادت آن
درگاه جوی کار آید پسنده و چگونه صورت می بندد و جبی که بیدرقه معرفت و ارث علم طریق عمل می سپارند و بکوری جهل و نادانی قدم بر راه
باریک شرع و بندکی جناب سبحانی میکذارند از جمله کسانیند که صاحب دین حنیف و معلم دبستان تکلیف حضرت اقدس نبوی ص
منزلت ایشان فرموده و بزبان وحی ترجمان در باره ایشان فرموده است که من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح
حاصل معنی اینکه کسی که بی علم عمل کند انچه فاسد و تباه میسازد بیش از آنست که اصلاح مینماید و مرشد طریق هدایت حضرت شاه ولایت
علیه الصلوة والسلام نیز از اینجاعت شکایت کرده فرموده است که قطع ظهری رجلان من الدنیا رجل عالم اللسان فاسق
و رجل جاهل القلب ناسک هذا یصد بلسانه عن فسقه و هذا بنسکه عن جهله فاتقوا الفاسق العلماء
الجاهل من المتعبدین اولئک فتنة کل مفتون حاصل معنی اینکه دو کس از اهل دنیا پشت مرا بدشکستند یکی مردی که بزبان عالم
و باحکام دین ناسق باشد و بمقتضای آن عمل نکرده نامقید و فاسق بوده دویم مردی که بدل جاهلست و از علم و آداب شریعت
بی خبر و بی بصیرت طریق عمل میسپارد و آن یک منع میکند و رفع مینماید بزبان ملامت خلق را از فسق خود یعنی چون مردمان وی را
با آن علم و دانش می بینند که ارتکاب فسق میکند قبح آن در نظر ایشان بر طرف میشود و این یک رفع مینماید بعبادت خود نقص
و لوم را از جهل خود یعنی چون عبادت آنرا با آن جهل و نادانی مشاهده میکنند نقص جهل و قبح آن در نظر ایشان زایل میکردد پس بپرهیزید
از ناسق علما و جاهل اهل عبادت اینجماعت سبب کرامی خفقند و از جناب شطاب جعفری مروی در کتاب کافی در مذمت این قوم جاهل
ماثورست که العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر الا بعدا حاصل معنی اینکه عبادت کننده بی بصیرت
و علم بحدود و آداب آن چون راه رونده ایست که بر غیر طریق مقصد خود میرفته باشد که چندانکه شتر برود از مقصد دورتر میکردد و در طبق این
روایت حکایت آن دو برادر که در زمان پیش بوده یکی عالم که بقدر علم خود عمل مینمود و دیگری جاهل که طریق زهد و عبادت بقدم سعی می پیمود
و پیوسته بر سر این دو حالت میان ایشان منافشات میبود تا اینکه مدتی از هم جدا کردیده و بعد از آنکه بهم رسیدند برادر زاهد یکی چشم

خود بسته بود برادر عالم از سبب آن استفسار نمود گفت برای آن بسته ام که دنیا را بیک چشم بینم و از آن مرا ثواب باشد برادر عالم گفت
در این خطا کرده چه اگر چنین بایستی خدای تعالی ما را دو چشم نمیدادی و اکنون مرا خبر ده که در وقت وضوی نماز چشم خود را میگشودی یا نه
گفت نه ولیکن دست بر روی این خرقه که چشم بسته ام میمالیدم گفت چند گاه است که چنین کرده گفت چهل سال کم و بیش
گفت نمازهای خود را که در این مدت بچنین وضوئی گذارده اعاده کن و نیز از مناسبات این مقام حکایت مرویست که در زمان حضرت
امام همام حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بوده و عوام و جهال تعظیم او مینمودند بجهة خصال و مزایای مستوره چنانکه آنحضرت را خواهش
ملاقات او در خاطر بهم رسید تا آنکه در موضعی او را دید که خلقی از عوام بر گرد وی جمع گشته بودند آنحضرت در کنار ایستاده و روی انور خود را پوشیده
که او را نشناسند و در باب ایشان نظاره میفرمود و آن مرد حیله ساز بنیاد ریا و روباه بازیها میکرد و آن قوم را با عوام فریب خود در پی آورده تا آنکه از ایشان
جدا شده و رفت و آن جماعت عوام نیز متفرق گشته و از پی کار خود رفتند حضرت امام علیه السلام از دنبال وی میرفت و آن مزوّر و زندیک مکر و نا بجائی
رسید و دو نان از دکان وی دزدیده و از انجا درگذشته بشخصی رسید که انار داشت او را نیز غافل ساخته دو انار دزدید و
نزد وی برداشت آنحضرت از آن حرکتها متعجب میبود و بر اثر او همچنان میرفت تا گذارش به بیماری افتاد و آن دو گرده و انار را پیش وی نهاد
و رفت تا در بیرون شهر بمقصد رسید و در انجا ساکن گردید آنجناب پیش رفته او را تکلم نمود و آن خبیث را فرمود که ای بنده خدا آنچه من
وصف تو شنیدم و خواهان ملاقات تو گردیدم پس با تو ملاقات کردم ولیکن دیدم از تو چیزی که دلم را مشغول ساخته یعنی از نگران مانع
میکردم و من ترا از آن میپرسم تا آن از دل من زایل شود گفت آن چیست حضرت امام علیه السلام آنچه دیده بود تقریر نمود گفت تو کیستی فرمود
مردی ام از فرزندان آدم از امت محمد صلعم دیگر باره مبالغه کرده گفت بگو تو کیستی فرمود که منم از اهل بیت رسول صلعم گفت از کدام شهری فرمود
از مدینه گفت شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام هاشمی فرمود آری گفت سودی ندارد ترا شرف اصل تو
با جهل تو بآن چیزی که شرف یافته بآن و ترک نموده علم جد و پدر خود تا انکار نکنی و مذمت ننمائی چیزی را که باید فاعل آنرا ستوده فرمود چیست آن آنچه
ستوده و جهل آن من کردی کدامست گفت قرآن فرمود چه چیزیست از قرآن که من بآن جاهلم گفت قول خدای عز و جل که من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها ملخص معنی اینکه هر کس کار نیکی کند پس او راست ده مثل آن و هر که کار بدی کند
پس جزا داده نمیشود مگر یک مثل آن و من چون دو گرده و دو انار دزدیدم چهار گناه و چون آنها تصدق نمودم چهل حسنه شد چهار حسنه
از آنجمله بازاء آن چهار گناه کم شد و سی و شش حسنه دیگر برای من باقی مانده آنحضرت فرمود ثکلتک امک یعنی مادرت بر تو بنشیند تو جاهلی
بکتاب خدا آیا نشنیده که خدای عز و جل میفرماید انما یتقبل الله من المتقین یعنی اینست و جز این نیست که قبول میکند خدای از متقیان
پس تو چون دو گرده دزدیدی دو گناه شد و چون دو انار دزدیدی آن نیز دو گناه شد و وقتی که آنها را بغیر صاحبانش دادی چهار گناه شد
دیگر بر آن چهار گناه افزودی نه چهل حسنه و این حکایت از روایتی استخراج شده که در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست و بعد از نقل این حکایت آنجناب فرموده که بمثل هذا التأویل القبیح المستکره یکذبون و یضلون یعنی مردمان بمثل این
تأویل زشت ناخوش خود گمراه میشوند و دیگران را نیز گمراه میکنند الحاصل جهالت و بی علمی برادری عمل افتادن و خود سرای براه بندگی نهادن

منشا

منشاء چنین غلطهای رسوا و نتیجه اینگونه ضلالتهای عظمی میگردد و این کار عباد را که بعنوان عبادت بتکلیف تشریف این کرامت مشرف شده
نجاتست که در تحصیل علوم دینیه جد و جهد در آن خود را بهیچوجه معاف ندارند و بچراغ دل فروز معرفت پا بساحت امانت آن گذارند
اوحدی علم بالست مرغ جان را ۞ بر سپهر آن برد روان را ۞ دل بعلم چشم جستجو است ۞ مرد نادان زهر دری دور است ۞ هست آب حیات
جز دانش ۞ هست باب نجات جز دانش ۞ دین بدانش بلند نام شود ۞ دین بعلم کی تمام شود ۞ از قلزم مواج علوم و از منهاج آداب رسوم
امین حضرت اقدس نبوی صلعم در کافی مرویست که طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا ان الله یحب بغاة العلم حاصل معنی آنکه طلب
علم بر هر مسلمانی فرض است که بترک آن معذب و معاقب میگردد آگاه باشید بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد طالبان علم را و نیز در کافی
اثر کرده امام افضل و اکرم و سرچشمه انهار معالم امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که ایها الناس اعلموا ان کمال الدین طلب العلم والعمل به الا
وان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال ان المال مقسوم مضمون لکم قسمه عادل بینکم وضمنه وسیفی لکم والعلم
مخزون عند اهله وقد امرتم بطلبه من اهله فاطلبوه ملخص معنی اینکه ای مردمان بدانید که کمال دین طلب علم و عمل بآنست و آگاه
باشید که طلب علم بر شما واجب تر و لازم تر است از طلب مال و مال را خداوند عادل در میان شما قسمت نموده و برای هر یک آنچه میباید مقرر
فرموده و برای شما ضامن گردیده است که آنرا بشما رساند و عنقریب آن را وفا مینماید و علم نزد اهلش یعنی علما مخزون و مضبوط است
و بتحقیق که شما مامور گشته اید بطلب آن از ایشان پس طلب کنید از اهلش و در جامع کتاب شریف خزانه کنوز حقایق حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که فرمود ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسیاط حتی یتفقهوا خلاصه مطلب اینکه هر آینه دوست میدارم که
بر سرهای اصحاب من تازیانها میزده باشند تا تحصیل علم دین نمایند و هم در آن کتاب از مفضل بن عمر روایت نموده که از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
شنیدم که میفرمود که علیکم بالتفقه فی دین الله ولا تکونوا اعرابا فانه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله الیه یوم القیمة
ولم یزک له عملا حاصل معنی اینکه بر شما باد باکتساب و تفقه در علم دین خدا و مباشید مانند عربان صحرا که احکام دین نمیدانند
چه بدرستی که هر کس تحصیل علوم دین نکند خدای تعالی بنظر رحمت و شفقت بسوی او ننگرد روز قیامت و هیچ عمل او را پاکیزه و پسندیده نگرداند
و هم از آنجناب در آن کتاب مرویست که لا یقبل الله عملا الا بمعرفة الی آخر الحدیث یعنی قبول نمیکند خدای تعالی هیچ عملی را مگر
بدانستن طریق گذارش آن و نیز در کافی مذکور است که از معلم فرایض و سنن حضرت ابو الحسن علیه السلام پرسیدند که هل یسع الناس ترک المسئلة
عما یحتاجون الیه ملخص اینکه آیا جایز است مردم را که ترک سؤال کنند از آنچه محتاجند بآن یعنی از احکام فرمود نه ع مطلع صاحب توفیقی
که پرتو آفتاب عنایت بر ساحت دلش تافته و مذاق جانش چاشنی درد دین دریافته است بخواهد و آرام نگیرد تا مرض جهل را بدوای علم و ذکر
دل را بتشفی رساند و باین عصای راهنمای هدایت اثنا خود را از چاه ساری محاورات شبهات تلبیسات گذراند مرغ دلش روز و شب
در هوای جانفزای طلب پرواز باشد و سمند همتش گاه و بیگاه در نشیب و فراز این راه و رنگ تازی جوید حیرکنج عرفش در تحصیل علم الاحسنی
جانش الف بر بازو خوبان طناز خوشتر آید و دود چراغ مدارساش در دیده شوق از مو غزال زلف نامدار سلسله مویان بهتر نماید و طاهر
هوشش پروانه وار برگرد چراغ عالم افروز کتاب الهی همیشه طیار باشد و گلچین شوقش دامن حافظه را کف رهبر چمن کتب ادب و حدیث

پیوسته سیاه سکندر خیال جهان پیمایش در ظلمات مسودات خطوط آب حیات معانی را در جستجوی سلیمان خرد زبان دانش در وادی نمل
نسخهات مورمان (?) حروف هراره در گفتگوی صاحبان درد دین و طالبان مقصد یقین در یافتن راه حق و نجات جز لبش شهر شبرود و بارها
میگردیده اند و کوه و صحرا و خشکی و دریا با قدم سعی و کوشش می نوردیده اند و از هر عالم حکمتی می آموخته اند و از هر فرد دانشی چراغ بینشی میافروخته اند
و با هر صاحب معرفتی طریق خدمتی می سپرده اند و از هر نکته سنجی پای بر سر گنجی می برده اند سرگذشت حضرت سلمان فارسی رحمه الله از انواع
شداید که در بیابانی که آن بزرگ در راه دین و ادراک سعادت خدمت حضرت خاتم النبیین صلعم کشیده درین مقام ذکر کردن و شیب
شوریده حال شیرین مقال خامه را در کلفذار کارزار آن حکایت بر سر شوق گفتار آوردیست تا مگر چراغ آگاهی خاطر از روغن آتش
شوق افسرده کان را روشنی تابد و آن حکایت غفلت که از زنگ از دل برواز بر سبیل اجمال و ایجاز اینست که سلمان رضی الله عنه از ابناء
دهاقین شیراز بود و روزگار دشت و پیوسته در طلب علم دین و جستجوی طریق حق و یقین همت میگماشت و طالب صحبت علما و رهبانان
مرتبان میبود و تلاش ادراک خدمت حضرت اقدس محمدی صلعم میفرمود و تقریب اطلاع او بر نبوت آنسرور و رسالت اشتیاق وی دریافت حضرت
آن رهبر این بود که در صبای حال در روزی که قوم وی آنروز را عید میکردند با پدر خود در فرخ کنارش بر صومعه افتاد و مرد پیر دید که از آن صومعه
ملا و صدا و ذکر اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله از شنیدن آن ندا و ذکر آن نام رنگ از دل
زدا فرامان بر داشت تافت و دوستی شیدا لال که در خواطر حق بربا گشتی قرار در سر یافت تا از غلبه شوق کار بجائی رسید که خوردنی
و آشامیدنی بر وی گوارا نمیکردید و چون بزرگ خود عود نمود کتابی یعنی نوشته دید که از سقف خانه آویخته بود از مادر سؤال نمود که این نوشته
چیست مادر گفت چون دیروز از عیدگاه باز گشتیم این نوشته را آویخته دیدیم بیش از این خبر ندارم و من بر حقیقت آن اطلاع ندارم پس تو
نزدیک این مکان مرو که حرمت ترا بکشد سلمان صبر کرد تا شب درآمد و پدر و مادرش خفتند آنگاه برخاسته آن نوشته را برگرفت و خواند
و آن عهدنامه بود با آدم مشتمل بر ذکر حضرت اشرف اقدس محمدی و بعضی از اوصاف نبوت و فضایل آنسرور سلمان قبل از خواندن آن
کتاب بزبان عرب عارف نبود و خدای تعالی از آن روز باز فضیلت آن زبان کرامت فرمود القصه سلمان از خواندن آن عهدنامه پرسش شد
آتش شوقش از آن سرکشیدن و کمال حسن اعتقادش بالیدن گرفت پدر و مادرش بر آن اطلاع یافتند و وی را گرفته در چاهی حبس کردند
و گفتند که از این عقیده برگرد و الا ترا بقتل میرسانیم سلمان گفت هرچه خواهید کنید که دوستی محمد صلعم از سینه من نمی رود و مدتی در آن چاه
محبوس بود و بقوتی چند که گاهی برای او میدادند تعیش مینمود تا آنکه مدت حبس در دور و دراز کشید پس دست استغاثه بحبل المتین دعا که مستمسک
اهل و کان جا است زیرکرد محبت و ولایت زده گفت یا رب بحق حبیبک محمدا و وصیه ... و وسیلة عجل فرجی و ادحض ما
انا فیه فحصل فرجی انکه خدا و ... که زمحمد و حال ... او را ... ساخته و دوستی ایشان را در دل من انداخته پس بحق حرمت
دو مرتبه ایشان نزد تو که بزودی مرا فرج و گشایش و از این محنت راحت و آسایش کرامت فرما که بر این دعا بر کنگره عرش اجابت رسید
گشت شخصی سفید پوش در قعر آن چاه نزد وی آمده گفت برخیز ای روزبه و دست سلمان گرفت او را بآن مرحمت رسانید چون سلمان بآن
مقام رسید بلبل ناطقه را برشاخ زبان بنوای اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله مترنم گردانید و برای

ازبالای

از بالای دیر بروی مشرف گشته گفت تو روزبه گفت آری گفت بالا بیا القصه برای دیر نوراوردن و در سال تمام انجا بود و خدمت دیرانی
میفرمود تا آنکه دیرستان حیی و دیرانی با نقطاع آب زندگانی روی بخشکی نهاد و نخل امکانش بارزه کذار لیل و نهار از پا در افتاد در وقت احتضار
سلمان گفت مرا بکه میگذاری گفت کسی را که بتعلیم تو قابل باشد نمی شناسم مگر راهبی در انطاکیه پس چون با او ملاقات کنی او را از من سلام برسان
و این لوح را بوی ده و لوحی بسلمان داد و چون وفات یافت سلمان بتغسیل و تکفین وی پرداخت مدفونش گردانید و آنگاه روی گشت
خود را بانطاکیه رسانید و هم چنین نزدیک صومعه آن راهب گفت و این کلمات را تکرار کرد که اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله او نیز از دیر بروی مشرف گشته پرسید که تو روزبه گفت آری او را بالا
برده دو سال دیگر بخدمت او اشتغال نمود و چون نیز او را وقت رحلت شد سلمان گفت مرا بکه میگذاری گفت در دنیا کسی را نمی شناسم که
بتعلیم تو قابل باشد و وقت آن شده که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب متولد گردد پس اگر او را دریابی از من سلام برسان و این لوح را بوی ده
القصه سلمان بعد از تجهیز وی لوح را برداشته از آنجا برآمده با جمعی رفیق شد و بایشان گفت ای قوم شما خوردن و آشامیدنی مرا کفایت کنید تا من
خدمت شما را کفایت کنم قبول کردند پس چون وقت اکل ایشان شد گوسفندی را بسته و چندان زدند که مرد آنگاه بعضی از آن را کباب کرده
و پاره را بریان نمودند سلمان را نیز بخوردن آن تکلیف نمودند سلمان از آن امتناع نموده گفت بنده دیرانیم و دیرانیان گوشت نمیخورند آن
گروه بخبث را آن گفتار سخت آمده و برا زدند و نزدیک شد که هلاکش سازند یکی گفت دست از او بدارید تا شراب شما حاضر شود و آن هم
آشامید یعنی شراب چون نیز نخورد آنگاه با وی هر چه خواهید بکنید و چون شراب حاضر شد او را بشرب آن تکلیف نمودند گفت من
بنده دیرانیانم و دیرانیان شرب خمر نمینمایند پس او را ابستند و قصد کشتن وی کردند سلمان گفت ای قوم مرا مزنید و مکشید که من اقرار به بندگی
شما میکنم القصه اقرار به بندگی از ایشان کرده انکس او را از آن جمع بیرون برده و بمرد یهودی بسیصد درهم زر فروخت یهودی از قصه وی
استفسار نمود سلمان سرگذشت خود را بر طبق اظهار نهاده گفت مرا گناهی نیست غیر آنکه محمد صلعم و وصی او را دوست داشته ام یهودی گفت من ترا
و محمد را دشمن میدارم آنگاه سلمان را از خانه بیرون آورده ریگ بسیاری که بر در خانه وی بود گفت ای روزبه اگر تا صبح این ریگ را بالتمام از این
موضع بر نداشته باشی من ترا بقتل میرسانم سلمان رضی الله عنه آن شب با چار بصعوبت آن کار تن در داده ریگ میکشید تا طاقتش طاق گردید
پس دست بسوی آسمان برداشته بنیان دعا که گذارش یافت زبان گشود و نجات خود را از قبله حاجات مسئلت نمود حضرت مرسل الریاح بادی
برانگیخت که آن ریگ را از آن مکان برکنده بمکانی که یهودی گفته بود ریخت چون صبح شد یهودی دید که آن ریگ بالتمام از آنجا نقل شده گفت
ای روزبه تو ساحری و من نمیدانسته ام مرا میبینه ترا از این ده اخراج میکنم که مبادا ما را بسحر هلاک کنی پس وی را از آنجا بیرون کرده بزن سلیطه فروخت
آن زن سلمان را بسیار دوست میداشت و آنرا باغی بود آنرا بوی گذاشت که از آن هر چه خواهد خورد و بخشد و صدقه دهد القصه سلمان مدتی حسب
مشیت سبحانی در آن باغ ماند و همیشه دیده آرزو بیش در جستجوی گوهر مقصود بر سر میداد و شب و روز بکمال فرط انتظار صبح طلوع آفتاب
عالمتاب وجود محمدی صلعم میکشید تا آنکه روزی هفت نفر را دید که می آمدند و ابری بر ایشان سایه افکنده تا داخل باغ شدند و آن ابر هم
با ایشان حرکت میکرد و می آمد سلمان از آن علامت دریافت که میباید پیغمبری در میان ایشان باشد و آن هفت نفر یکی جناب اشرف اعلی

بره رو بگیرد علی مرتضی و دیگر ابوذر و مقداد و عقیل بن ابی طالب و حمزة بن عبد المطلب و زید بن حارثه پس ایشان از خرماهای زیر آن نخلستان
تناول میکردند و سید عالم و آن بهترین ثمره شجره وجود ادم میفرمود که کلوا الحشف و لا تفسدوا علی القوم شیئا یعنی خرماهای زیر بخورید که بصاحبان
باغ زیانی مرسانید سلمان چون آن دید طبقی رطب مرتب داشت و آورده نزد آن صدر نشین مهمان سرای وجود گذاشت و گفت این صدقه است
با خود اندیشید که اگر در میان ایشان پیغمبری هست صدقه نخواهد خورد و بایشان راه بآن گنج نهان برد پس حضرت اقدس نبوی صلعم فرمود بخورید
و خود از آن میل نفرمود و جناب مستطاب امیر المؤمنین صلعم و عقیل و حمزه نیز بدستور از آن امساک نمودند سلمان با خود گفت این یک نشان پیغمبری
پس رفت طبق دیگر از رطب سلمان داده آورده و در پیش آنحضرت نهاده و گفت این هدیه است آنحضرت دست مبارک دراز کرده فرمود که بسم الله
بخورید پس علی دست دراز نمودند و از آن اکل نمودند سلمان با خود گفت این نیز نشان دیگر بعد از آن سلمان بر قفای آنحضرت دید و نشانه امت
گردید و مجو است که خاتم نبوت را که آن نیز از علامات آن مهر سپهر فتوت بود معلوم گرداند و بجهة حسن عقیدت خود را بآن مهر انور رساند سرور
علیان مکنون خواطر سلمان را دانسته فرمود ای روزبه خاتم نبوت را میطلبی گفت آری آنحضرت کتف مبارک را گشوده مهر نبوت را باو نمود سلمان را
از دیدن آن نشان رسالت آن والا شان چنانچه با خاطر نشان کرده بود و کرامت قل کفی بالله شهیدا محمد رسول الله در صحیفه صحیحه وجود
حضرت ختمی پناه بآن مهر خدائی نزد وی مبرهن رسید در قدم آنحضرت افتاد و پای مبارکش را بوسه میداد و آنجناب فرمود ندای روزبه
نزد این زن رو و بگو که محمد بن عبد الله صلعم میگوید که این غلام را یعنی سلمان را بما بفروش سلمان این پیغام را باو رسانید زن گفت میفروشم
لکن بچهار صد نخله که درخت آن نخل خرمای زرد باشد و دویست نخل خرمای سرخ چون این جواب بعرض آنجناب رسید فرمود که برخیز یا علی این
استخوانهای خرما را همگی جمع کن آنگاه آنها را برگرفته کاشت و امیر المؤمنین صلعم فرمود تا آنها را آب داد هنوز آخر نرسیده بود که نخلها سبز
شد و بالا رفته شاخ در شاخ بافتند پس سلمان را نزد آن زن فرستاد که نخلات خود را تصرف نموده غلام را تسلیم نماید چون این پیغام برزن رسید بنظر
بیرون آمده آن نخلات را دید گفت ترا بخدا نمیفروشم مگر بچهار صد نخله که همه آنها زرد باشد پس جبرئیل علیه السلام نازل گشته بالهای خود را بآن نخلها مالید
تمام آنها زرد گردید آنحضرت دیگر باره سلمان را فرستاده آن پیغام داد آن زن بدبخت دل سخت را باب حیرت مهجور چنان نخل ایمان
در زمین دل سر نکشید و کام جانش از رطب افکار رسالت حضرت سید انبیا شیرین نگردید و گفت بخدا سوگند که یک نخل از این نخلها
نزد من از محمد و تو بهتر است و محبوبتر سلمان گفت بخدا قسم که نزد من نیز یکروز با محمد بودن بهتر و محبوبتر است از تو و هرچه تو داری یعنی از مال و ملک
القصه خواجه عالم صلعم آن بختیار فرخ فال بلند اقبال را خریده بتاج و اوج سعادت غلامی خود سرافرازی داد و آنگاه ربقه بندگی از رقبه آن
آزاد و نخل بوستان فرخندگی برافراشته و برا سلمان نام نهاد و پوشیده نماند که علماء حدیث و حج قصه سلمان را مختلف ذکر نموده اند و طریق بیان
آنرا باقدام اقلام هرکدام بروشی پیموده اند و آنچه تحقیق پذیرفت بر طبق روایتیست که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب شریف اکمال الدین
ایراد فرموده بهرحال حاصل مردان مرد و صاحبان درد راه جستجوی دین این چنین مسلوک داشته در طریق این همه رنج و تعب بر جان خود گوارا
نموده تا خود را بسر منزل تحقیق رسانند و از سرگردانی بیابان جهل و نادانی رها شدند و در سودای این کار از شهر و دیار بنه بغلی میکشند مانده و برای
جلای آینه باطن جلای وطن نموده خود را بغربتهای افکنده سواد شام غربت را سرمه دیده بصیرت میساخته اند و بچشم واجب الوجود حقیقی

چراغ

چراغ معرفت تا آتش ریاضات اسفار میگداخته اند و قومی کم بخت بچره و جهی بیباک نامقید در یک شهر و قید از خانههای خود تا در خانه
علاقه قدم نازیک ننهاده اند و تحقیق مسایل دینیه حتی احکام طهارت و نماز که هر شبانه روز چند بار بآن مأمورند بقدر سهلترین امور دنیا
ضرور نشمارند کرده و ماخیان جیفه مال که دماغ آن دارند که از گلزار معرفت بوئی برند و سنگدلان حسن ساخته که پیروانی را بکی نمو
برسد که بجنس خدا داده خوبان و دلکش معانی منظر هر زاری نگرند لمولفه فرد ذوق لعل خوبان را چه دانی / تو شور این نمکدان را چه دانی / تو سر آتش
در باز گرم رخسار / عیار نیش مژگان را چه دانی / ترا با اطلس و مخمل بود کار / قماش گلعذاران را چه دانی / ترا در آینه عمری چون سکندر
تمام آب حیوان را چه دانی / نسیم زلفشان از دست تو چون / تو حال خاک ایشان را چه دانی / دیگر از جمله حکایتی که مذاکره آن میلان بعضی
کشنده پی در دیرا در دامن تشنگان بیابان جهل را بطریق طلب رهنما تواند شد حکایت ابو سعید خادم هندیست که شیخ کلینی رحمه الله
در کتاب شریف کافی ذکر نموده و حاصل مضمون آن اینست که ابو سعید مذکور گفت که در هند در شهری که معروفست بکشمیر داخل بودم
و یاران من چهل مرد بودند که جملگی قرات کتب اربعه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم مینمودند و در دست راست پادشاه بر کرسیها
جلوس مینمودند و ما در میان مردم قضا میکردیم و احکام دین ایشان را بایشان می آموختیم و در حلال و حرام فتوی میدادیم و مردمان
از پادشاه تا رعیت بما بازگشت داشتند وقتی باهم ذکر پیغمبر خدا یعنی حضرت اقدس محمدی صلعم کردیم پس گفتیم که این پیغمبری که در کتابها
مذکور است کار او بر ما مخفی مانده بر ما واجبست که احوال او را تفحص و آثار او را طلب کنیم پس گفتیم و رای همه بر این متفق گردید که من جست
و جوی او را بجستجوی آثار او غایب القصه از کشمیر بیرون رفتم و مالی بسیاری با خود داشتم پس دوازده ماه سیر کردم و گردیدم تا نزدیک کابل
رسیدم قومی از ترک سرراه بر من گرفتند و مال مرا گرفته زخمهای شدید بر من زدند تا کابل مرا تعاقب کردند پادشاه کابل چون از این
اطلاع یافت مرا به بلخ فرستاد و حاکم بلخ خود داود بن العباس ابن ابی اسود بود چون خبر من باو رسید و مرا اراده من واقف گردید که من
از هند بطلب دین بیرون آمده ام و زبان فارسی آموخته با علما و اصحاب کلام مباحثه کرده ام و کس فرستاده مرا بمجلس خود احضار نموده علما
برهمن جمع فرمود با من مناظره کردند و من ایشانرا اعلام نمودم که از شهر خود بیرون آمده ام تا طلب پیغمبری نمایم که وصف او را در کتابها خوانده ام
داود بن عباس گفت که پیغمبری که وصف او را در کتابها دیده کیست و نام او چیست گفتم نام او محمد است گفت او پیغمبر ماست پس از شرایع
و احکام دین او سؤال کردم مرا با آنها اعلام نمودند گفتم من میدانم که محمد پیغمبر است اما معلوم من نیست که او محمدیست که شما وصف میکنید
بازپس مرا اعلام کنید که او کجاست تا پیش او روم و از علامات که نزد منست ویرا سؤال کنم اگر همان باشد که من میجویم ایمان آورده بطریق
او عامل دین او بریم گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و جانشین او کیست گفتند ابو بکر گفتم این کیست او نامش چیست گفتند
عبد الله بن عثمان و نسبتش را گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من میجویم آنکه من میجویم خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم اوست
و نسب و شوهر دختر او و پدر فرزندان اوست و این پیغمبر را فرزندی بر روی زمین نیست بغیر اولاد آنمرد که جانشین او کیست چون اینسخن
از من شنیدند از جای در آمدند و برمن شور برخاستند و گفتند ایها الامیر این از شرک برآمده بکفر در آمده خون او حلالست گفتم ایها القوم من مردم
دو دینی دارم که دست از دین خود برنمیدارم تا آنکه دینی از دین خود قوی تر نبینم صفت این پیغمبر را در کتابهائی که خدای تعالی بانبیای خود

خود فرستاده بهت یافته ام برای چنین ارمغان و هدیه و عزت و خرمی که داشتم مرا آمده ام که جستجوی او نمایم و این شخص که شما ذکر او
نموده بید چون تشخیص احوال او کردیم یعنی نشانها و اوصاف او را از شما پرسیدم آن پیغمبر بود که وصف آن در کتابها شده پس آنقوم دست
از من باز داشتند و خنجرها را در غلاف خود پوشیده گذاشتند و عامل کس فرستاده مردی را که حسین بن اسکیب میگفتند طلبید و او را گفت
که با این مرد هندی مناظره و مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند ایشان بمناظره او دانا ترند و بطریق او بینا ترند
گفت با او مناظره کن چنانکه باز میگویم و باید که او را بخلوتی بری و با وی طریق ملاطفت و ملایمت سپری الغرض بعد از انکه با حسین بن اسکیب
گفتگو کردم گفت آنکسی که طالب اوئی همین پیغمبر است که اینجماعت وصف او نموده اند ولیکن در باب خلیفه او غلط کرده اند و خلیفه که ایشان
گفته این پیغمبر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است و وصی علی بن ابی طالب بن عبد المطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن
و حسین و نواده محمد است ابوسعید غانم گوید که چون این سخن شنیدم گفتم الله اکبر این همان کسی است که من در طلب او بودم پس بازگشته
نزد ابن عباس رفتم و گفتم ایها الامیر آنچه جستم یافتم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس وی با من نیکوئی و صله نمود
و حسین اسکیب را بتعهد من سفارش نمود و من نزد حسین مذکور رفتم تا با وی انس گرفتم و آنچه محتاج بآن بودم از نماز و روزه و فرایض از او آموختم
پس با او گفتم ما در کتابهای خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبران است که بعد از او پیغمبری نیست و امر یعنی فرمان فرمائی از جانب خالق در باب
عامه خلایق بعد از او با وصی او و وارث و جانشین او است و بعد از آن وصی دیگر با وصی او است و هم چنین لایزال این امر با عقاب او که
ایشان جاریست تا دنیا منقضی شود پس کیست وصی وصی محمد گفت حسن بن علی بعد از آن حسین و بعد از آن اوصیا را شمرد تا منتهی شد
بحضرت صاحب الزمان علیه السلام بعد از آن مرا از غایب گشتن آنحضرت اعلام نمود پس مرا همت جز بجز معروف نگردید که طلب ناحیه مقدسه
نمایم یعنی بسر من رای که آن آفتاب عالمتاب در آن رخ بسحاب احتجاب نهفته بود و سفرا و وکلاء آن درگاه جهان پناه را ملاقات نمایم
راوی گوید که غانم مذکور در سنه شصت و چهار یعنی بعد از دویست سال وارد قم شد و با اصحاب ما یعنی شیعیان قم صحبت داشت با ایشان
ببغداد رفت غانم حکایت نمود که از بغداد بعباسیه رفتم و تهیه نماز کرده نماز میگذاردم و ایستاده بودم در اندیشه طلب آن که بودم تفکر
مینمودم که ناگاه شخصی آمد و گفت تو فلان شخصی و نامی که در هند بآن موسوم بودم مذکور ساخت گفتم آری گفت اجابت کن مرا تا خود را
پس با وی رفتم تا آمد بسرائی و بستانی ناگاه ما را یعنی یکتا گوهر محیط جهان و چشم و چراغ عالم و عالمیان حضرت صاحب الزمان علیه السلام
دیدم نشسته پس بزبان هندی گفت خوش آمدی ای فلان چگونه است حال فلان و فلان که گذاشتی فلان و فلان را یعنی چهل نفری که در کشمیر بودند
همگی را تعداد نمود و از احوال یکان یکان ایشان سؤال فرمود بعد از آن مرا با آنچه در باب رسول خدا و میان ما گذشته بود آن سخنها
بزبان هندی ادا فرمود بعد از آن فرمود اراده کرده که حج کنی با اهل قم گفتم آری ای سید من فرمود با ایشان حج کن و امسال باز گرد و سال
آینده حج کن بعد از آن همیانی که پیش وی بود بجانب من انداخت و فرمود این را خرجی کن و داخل مشو ببغداد در خانه فلان یعنی
پیش او مرو و او را مطلع مساز یعنی از آنچه دیدی راوی گوید که بعد از آنکه این قوم ... او را که چنین سعادتی نموده بجانب
قم مراجعت کرده نزد ما آمد پس خبر رسید که یاران ما یعنی اهل قم که بسفر حج رفته بودند از عقبه برگشتند یعنی بسبب عروض مانع از قطاع

الطریق

الطریق با غیر آن وصول بکعبه مرام ایشان میسر نگشته و از غانم که بره معهوده بازگشته بودند غانم از آنجا بجانب خراسان رفت سال دیگر
ادراک حج نموده الغرض هندی از دین بیگانه با کفر هم خانه سند همت را بتازیانه رگ غیرت در طلب این مهر سر تاخت تا بحرفی
که بتوفیق ارشد طلب هدایت خود را بعراق روشنائی هدایت انداخت برای دین و ایمان قطع نظر از ملک و مال و اعتبار ری چنان
نموده و بجهت وصول به منزل مراد رستگاری آنچنان تحمل خسارت مالی و آزار جانی نموده شرم باد مسلمانی را که در دیار اسلام
زاده و اسباب نجاتش آماده و دایه عنایتش بشیر توفیق هدایت پرورده و خاک لاله زار حسنش سفره پر نعمتی چون آئین شریعت در پیش
گسترده نعم گوناگون فنون علم را بر اطباق اوراق بر آن چیده و چشم ادراک دست تراکش جهت تناول آن نعمت الوان عطا کرده است
و مع هذا دیده رغبت از آن پوشیده طلب جیفه دنیا را وجهه همت ساخته و دو شنهای طیبات این مرایده را بر دار خواری غصه دنیا و
سخنان بیهوده آن دمساز **فرد** زبان کشد حسرت این باده و ترا چشی لب ساغر بجز سنگینی، در سبب این بی رفیق
دشت این چه حماقت است که چشم آرزو بیش به نشاط نسخ در زر و جرب شیرین دنیا شکافته و کام جانش مرکز لذت بقیه
هندی و دنیا نشسته طبع کودک خصالش بجز جوز و مویز ملک و مال مزید و مذاق عقل پر اختلالش با شیر شکر دانش نگردیده و آگاه
ادراکش از این کل بی خار بری گشته و مذاق شعورش از این حلوای بی دود و اندکی چشیده خاشاک دست طلب از آن قرانه گشیده
و معده خواهش از آن سیر قرانه کرده و لهذا حضرت اقدس نبوی ص فرموده که منهومان لا یشبعان طالب الدنیا و طالب العلم
حاصل معنی اینکه دو پرخوارند که سیر نمیشوند یکی طالب دنیا و یکی طالب علم **نظم** بچند چراغ آرزو را بف کن قطع نظر از جال
مردیف کن **ا** این شهد یک انگشت بکالت برسان **ا** در لذت اگر چو نائی تف کن **ا** الی اهل طالبان کعبه نجاح و مقصد فلاح
در این راه سر قدم ساختن و لشکر کشان اعمال صالح در معرکه مرد آزمای جهاد نفس اماره نحت علم علم افراختن ضرور ناچار بحکم
حدیث مشهور اطلبوا العلم ولو بالصین شهر بشهر و دیار بدیار در طلب علم دویدن و انجره دانش بر دانائی که در بهای
رشته حافظ کشیدن بغایت لازم و در کار است **مثنوی** در بدر میکرد و میرد کو بکو جستجو کن جستجو **مقصد** در فضل و شرف
علم و ثواب طلب آن بر رهست سنجان میزان نظر و نقب شناسان جواهر معلومات که صفت خجسته علم گوهر وجودگرای آدمی را
بپایه آیت و بر آسمان علو شان جناب انسان ابر آفتاب آدمی بجمال این کمال از بهایم و دواب جدا و ممتاز میشود و بآبروی
این مهر در محفل هستی بر صدر مقدم نشینی و بمزید قرب سرافراز میگردد و کلمات کمالات انسانی را کلی باین خوش رنگی زینت و شاخه
سبح سرای ثناخوانان را بلبلی باین خوش آهنگی نه و در ارشاد القلوب دیلمی از برگزیده مسجانی در سر چشمه زلال کمالات و در حیاتی
جناب مستطاب نبوی ص منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که طلب علم فرض است بر هر مسلمانی پس بجوئید علم را از مظان آن
و اقتباس نمائید آنرا از اهلش یعنی این خاندان عصمت و کرامت که حافظ وحی الهی و عارفان اوامر و نواهی اند یا از علما شیعه و پیروان
ایشان که احکام دین را از ایشان آموخته و از در یوزه آن درگاه سرمایه دانش اندوخته اند علم را اگر چه که بر اسی که آموختن علم برای
خدا حسنه است و طلب آن عبادتست و مذاکره بآن تسبیح است و عمل کردن بآن جهاد است و تعلیم آن بکسی که آنرا نداند صدقه است

ودل آن کسی که اهل و مستحق آن باشد رسیده قرب الهی است برای اینکه علم سبب دانستن حلال و حرام است و منار و علامت راه بهشت است
ومونس در وحشت و مصاحب در غربت و رفیق در خلوت و دلیل بر سختی و سستی روزگار است و سلاح بر دشمنان است
و آرایش نزد دوستان بلند مرتبه میسازد به آن خدای تعالی قومی را پس ایشان را در طریق خیر پیشرو میگرداند که غلامی اقتدا به آثار
ایشان میکنند و رغبت میکنند فرشتگان در دوستی ایشان و به بالهای خود ایشان را مسح مینمایند و در نماز خود برای ایشان برکت میطلبند
و استغفار میکنند برای ایشان هر تر و خشکی حتی ماهیان و جانوران دریا و درندگان و چرندگان صحرا و بدرستی که علم زندگی دلهاست
از جهل و روشنی دیده است از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف میرساند بنده را به منازل اخیار و مجالس ابرار و درجات بلند در آخرت
و دنیا و تفکر در آن برابری میکند به روزه و درس گفتن و خواندن آن برابری میکند با ایستادن به عبادت و به آن طاعت و عبادت
خداوند تعالی میکنند و به آن صله رحمها بجای آورده میشود و شناخته میشود حلال و حرام علم امام و پیشوای عمل است و عمل تابع اوست علم میشوند
به آن نیکبختان و محروم میگردند از آن بدبختان پس خوشا کسی که خدای تعالی محروم نگردانده او را از علم و نصیب خود ساخته از آن و در باب در مرتبت
و شرافت علم بر ثروت مال بسا برامور اعتباریه و دنیای بی اعتبار سریع الزوال که اهل دنیا این همه به آن مباهات دارند و کل سرسبد
مفاخر خود میشمارند همین بس که خداوند جلیل در وصف این قل متاع الدنیا قلیل فرموده و شأن آنها و بکر به ومن یؤت الحکمة
فقد اوتی خیرا کثیرا ستوده است آورده اند که وقتی بنی اسرائیل از جور سپاه جالوت که پادشاهی جبار و ستمکار بود بجان رسیده
از پیغمبر خود که حضرت اشموئیل علی نبینا و علیه السلام بود طالب پادشاه و سالاری گردیدند که ایشان را گرد آورده و جنگ جالوت پردازند
و بپای مردی وی دست تعدی آن ظالم را از گریبان جان خود کوتاه سازند کریم بنده پرور عاجزان اشموئیل پیغمبر مسئول ایشان را مبذول
داشته طالوت را به پادشاهی ایشان معین کرده تاج این مکرمت بر فرق وی گذاشت و چون طالوت از ادانی القوم بود و مال و ثروتی
نیز نداشت بنی اسرائیل پادشاهی او را کاره بودند و در آن استبعاد مینمودند چنانکه جناب سبحانی در حق آسمانی در سوره بقره
آن اخبار مینماید که وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا ونحن احق بالملک منه
ولم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع
علیم خلاصه مضمون اینکه گفت به بنی اسرائیل پیغمبر ایشان بدرستی که الله تعالی بتحقیق که برگزید برای شما طالوت را پادشاهی گفتند چگونه
او را باشد پادشاهی بر ما و حال اینکه ما خود سزاوارتریم به پادشاهی از او یعنی از جهت نسب چه گفته اند نبوت در سبط لاوی بن
یعقوب میبود که حضرت موسی و هارون از آن سبط بودند و پادشاهی با سبط یهودا میشد که حضرت داود و سلیمان از ایشانند و طالوت
از آن دو سبط هیچکدام نبود بلکه از سبط ابن یامین بود و دیگر گفتند که داده نشده است طالوت را وسعتی در مال یعنی پادشاه را مال
و خزانه میباید داد و هر دو فقیر است و این کار را نشاید پیغمبر ایشان در جواب گفت بدرستی که الله تعالی برگزیده است او را از شما یعنی این
انتخاب الهی است و او بمصالح امور داناتر است و افزوده است او را وسعتی در علم و جسم یعنی اگرچه بزرگ زیاده را مالدار نیست اما این دو صفت
که اشرف از آنهاست اتصاف دارد چنانکه گفته اند که او در زمان خود بجنب علم و دانش از بنی اسرائیل پیش و در جسامت و توانائی از یکسان

درحینی که

ودرپیش بود ومیدهد خدا ملکش را بهر که میخواهد یعنی ملک او است بهر که خواهد و به هر کسی باشد که اکنت اعتراض بر آن نمایند و خدا
صاحب وسعت و داناست یعنی از مال آنچه لازمه کار او در کار و امر پادشاهی است او را از آن ناچار است بوی خواهد داد و صاحب علوم
اولین و آخرین جناب مستطاب امیر المؤمنین ع در حدیث کمیل که نزد اهل تتبع مشهور و در کتب معتبره مذکور است در بیان شرافت
علم بر مال فرموده اند که یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک وانت تحرس المال والمال تنقصه النفقة والعلم
یزکوا علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله به یکسب الانسان الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته
یا کمیل مات خزان الاموال وهم احیاء والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة حاصل
معنی اینکه ای کمیل علم بهتر است از مال چه علم پاس تو میدارد و تو پاس مال میداری و دیگر اینکه مال را خرج کردن کم میکند و علم بخرج
کردن زیاده میگردد ای کمیل علم دینی است که به آن طاعت گذاری الله تعالی میشود و به آن کسب میکند آدمی طاعت را در وقت حیات
و ذکر جمیل و نام نیک را بعد از وفات ای کمیل خازنان اموال و صاحبان ثروت مرده اند و از ایشان اثری باقی نیست و اهل علم تا روزگار باقی
باشد پاینده خواهند بود اگرچه خود از میان خواهند رفت اما نقوش و آثار ایشان در دلها خواهد ماند ع مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند
الحاصل زینت مال و جاه بر چهره آمال چون رنگ غازه مستعار و بی بقاست و شرافت علم و کمال زلف و خال بر عارض ذات مستدام
و پابرجاست جمال و کمال زهی خداداد جاه و مالست که بر بخورها و بهری باطل شود و فضیلت و دانش نوشته که بکلک ازلی
از صفحه روزگار زایل کرده و قبل از این گذارش یافت که یکی از ملوک بر سقراط که بعلم و دانش در عالم علم و شهرت بجرید مثل روزگار
کم بوده گذار نموده و آن بیدار دل در بستر آسایش بغفلتی خوابیده بود و فر نکاهش چون دل آگاه از غبار مکاره عالم فنا بار چشم
التفات نپوشیده بود سر و پای برآورد سقراط بر خواست از آن همه حشمت و شوکت پروا ننمود و به لوازم تعظیم و تکریم که از جانب
بلوک متعارفست قیام نکرده اصلا التفات باو ننمود پادشاه گفت مگر مرا نشناختی که به شرایط ننگی نپرداختی گفت نه ولیکن
در قرطیع چهارپایان می بینم چه فکر زدن کار ایشانست پادشاه گفت که با من چنین گستاخانه سخن میرانی و تو مرا از جمله رعایا بشمار
سقراط گفت نه چنین بلکه تو بندگان مرا بنده چه من بر نفس و هوا حاکم و ایشان ترا محکوم و فرمان پذیر شده اند آن گفتار
نکشته آغاز خودستائی کرد که من پادشاه زمان و فرمانروای این جهانم و جهانی مطیع فرمان بردار و عالمی در زیر نگین اختیار
کنج و گوهر این لشکر و حشم چنین سقراط گفت آنچه شمردی جمله عاریتی بود و امر عارضی و اعتباریست و نفس تو از آنها کمالات حالی
حاصل نمیکرد و اگر خواهی صدق این گفتار بر تو ظاهر شود بیا تا من و تو جامها از بر کنیم و بدرون این شهر رفته با هم گفتگو کنیم تا علم
و جهل و کمال و نقص هر یک ظاهر کرد و پادشاه از این سخن خجل گشت و از آنجا درگذشت و این سخن دلنشین مطبوع منطبقست بر منطوی
که منسوبست بجناب امیر المؤمنین ع شعر علمی معی اینما ذهبت یتبعنی قلبی وعاء له لا بطن صندوق ان کنت فی البیت کان
العلم فیه معی او کنت فی السوق کان العلم فی السوق محصل معنی اینکه علم چون مال نیست که در درون صندوق باشد و از یکدیگر
جدا و در معرض فنا بود بلکه جای آن دل و در همه جا همراهست در خانه و بازار از یکدیگر جدا نگردد و هم در این مطلب از آن اشعار

این دو بیت دلالت نظام منقولست شعر رضینا قسمة الجبار فینا / لنا علم وللاعداء مال / فان المال یفنی عن قریب / وان
العلم یبقی لا یزال / حاصل مضمون اینکه راضی شدیم بقسمتی که خدای تعالی میان ما و دشمنان ما کرده است که با علم داد و ایشان را مال داده
چه مال عنقریب فانی معدوم و علم باقی و از زوال مصونست و در منیة الصادقین آورده که حضرت سلیمان را مخیر ساختند میان علم و مال
و ملک او علم را اختیار فرمود پس ببرکت علم و مال را با او ارزانی داشتند و مخفی نماند که علم نه همین اشرف از مال و جاهست که از زخارف دنیا
و ازهار این عاریت سرا اند بلکه افضل از همه عبادات و اجرش از همه حسنات بیشتر است چنانکه در روایت بیش و در ملک آمده
حضرت اشرف بر قائم فرموده اند که ما عبد الله بشیء افضل من فقه فی الدین حاصل اینکه هیچ عبادتی خدای تعالی را فاضل تر و بهتر
نیست از فقاهت و دانشوری در احکام دین و هم آنسرور فرموده اند که فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سایر
الکواکب یعنی زیادتی عالم بر عابد چون زیادتی ماه شب چهارده است بر سایر ستارگان و دیگر هم از آن والا جناب مرویست که یشفع یوم
القیمة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء یعنی اول شفاعت روز قیامت سه جماعت پیغمبران بعد از آن علما بعد از آن شهدا
از این حدیث شریف هرچه معلومست که در این کرامت بعد از مرتبه انبیا مرتبه علما کرام است و در محل قرب خدا عالم بر زمره شهدا مقدم است و نمی باید
چون چنین نباشد که در اثار آمده که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء یعنی علما با آنچه کتابت کنند چون مرکب و امثال آن
فاضل تر است از خونهای شهیدان و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از امام همام جعفر بن محمد مرویست که اذا کان یوم القیمة جمع الله
تعالی الناس فی صعید واحد ووضعت الموازین فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فیرجح مداد العلماء علی دماء
الشهداء حاصل معنی اینکه چون روز قیامت شود جمع سازد خدای تعالی مردمان را در یک زمین و ترازوها گذاشته و خونهای شهیدان را
با مداد علما چنانکه مذکور شد وزن کنند پس مداد علما بر خونهای شهیدان راجح آید و شاید که رجحان مداد علما بر دماء شهدا از این جهت
که علم احکام دینی با آن می نویسند و حکمت که مدتها آن نوشته بر صفحه روزگار بماند و جمع کثیر را از تیه ضلالت رهانیده بسر هدایت رساند
و این سعی جمیل در تقویت دین متین بیشتر از سعی مجاهدین دخیل است و در کافی از حضرت اقدس نبوی مرویست که من سلک طریقا
یطلب العلم سلک الله به طریقا الی الجنة وان الملائکة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضا به وانه لیستغفر لطالب العلم
من فی السماء ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سایر النجوم لیلة البدر وان العلماء
ورثة الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما ولکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر حاصل معنی هرکس براهی رود که طلب
علم کند خدای تعالی او را براه بهشت برد و بدرستی که فرشتگان مرآینه بالهای خود را در زیر قدم دانش گستر فرو میگذارند برای طالب علم
از روی رضا و خوشنودی یعنی با وی تواضع و تذلل نمایند یا معنی که بالهای خود را در زیر قدم دانش گستر نهاد و بر آن رود و بدرستی که طلب آمرزش
میکنند از برای طالب علم ساکنان آسمان و زمین حتی ماهیان در دریا و زیادتی عالم بر عابد مانند زیادتی ماهست بر سایر ستارگان در شب
چهاردهم و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند چه میراث پیغمبران درهم و دینار نیست بلکه علمست که بایشان رسیده پس هرکه فرا گرفت چیزی از علم
فرا گرفت نصیبی وافر یعنی از فضل و شرف و ثواب این حدیث شریف در امالی شیخ صدوق رحمه الله نیز ثبت ذکر یافته و هم در کافی از آن جناب

مطالب

مطالب الیه علیه السلام مرویست که عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمی که بعلم خود عمل کند بهتر است از هفتاد هزار
عابد و هم از آن رهنما روایت است که ساعة من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین سنة حاصل اینکه
یکساعت از عالمی که بر جا بخواب تکیه کرده و در علم خود نظر و فکر نماید بهتر است از عبادت هفتاد سال و در ارشاد دیلمی از آن مرشد
طریق رشاد هم ماثور است که طالب العلم افضل عند الله من المجاهدین والمرابطین والحجاج والعمار والمعتکفین والمجاورین و یستغفر له
الشجر والبحار والریاح والسحاب والنجوم والنبات وکل شیء طلعت علیه الشمس محصل معنی اینست جویای علم بهتر است نزد خدا
از جهاد کنندگان و برای جهاد اسب نگاه دارندگان و از حج گزارندگان و عمره آورندگان و اعتکاف کنندگان و در حرم خدا مجاور
شوندگان و طلب آمرزش میکنند برای طالب علم درختان و دریاها و بادها و ابرها و ستارگان و گیاه و هرچه آفتاب بر آن تابد
و در همان کتاب از قاید منهج خیر و صواب امیر المؤمنین هم منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که چون طالب علم پیش عالم
نشیند یعنی جهت آموختن علم خدای تعالی برای او هفتاد در از رحمت گشاید و بر هر قدم از نزد او برخیزد مثل آمرزدی که مادر او را زاده
و عطا کند او را خدای تعالی بهر حدیثی عبادت یکسال و بنا کند از برای او بهر ورقی شهری برابر دنیا و هم در آن کتاب از آن عالیجناب
آنحضرت مرویست که چون روز قیامت شود جمع کند خدای تعالی علما را پس گوید بایشان که ای بندگان من و فقره چند فرمود
که از آن جمله اینست که انا لبشر و انا لکم احبائی وافضل خلقی بعد انبیائی پس مژده باد شما را بدرستی که شما دوستان منید و بهترین
خلق منید بعد از پیغمبران من وانی قد غفرت لکم ذنوبکم وقبلت اعمالکم ولکم فی الناس شفاعة مثل شفاعة
انبیائی منکم واحق ولا اهتک ستورکم ولا افضحکم فی هذا الجمع حاصل اینکه بشارت باد شما را بدرستی و تحقیق
که آمرزیدم گناهان شما را و قبول کردم عملهای شما را و شما راست در میان مردمان شفاعت مثل شفاعت پیغمبران من چنانکه انبیا
در شفاعت ماذونند شما نیز ماذونید و بدرستی که من از شما راضیم و پرده های شما را نمیدرم و در میان این جمع رسوا نمیگردانم و هم
در خبر است که ابوذر رحمه الله بشرف خدمت حضرت رسالت پناه فائض گشته گفت یا رسول الله جنازة العابد احب الیک
ام مجلس العلم حاصل اینکه بجنازه عابد حاضر گشتن و تشییع آن نمودن نزد تو محبوب تر و خوشتر است یا مجلس عالم آنسرور در جواب آنحضرت
ادا فرموده که یا اباذر یکساعت نزد مذاکره علم یعنی در جائی که گفتگوی علم شود نشستن محبوب تر است پیش خدای تعالی از هزار
جنازه از جنازه شهیدان و یکساعت نزد مذاکره علم نشستن محبوب تر است پیش خدای تعالی از برخاستن هزار شب که در هر شب هزار
رکعت نماز گذارد و یکساعت نزد مذاکره علم نشستن محبوب تر است نزد خدای تعالی از هزار غزوه یعنی جهاد و قرائت همه قرآن
ابوذر گفت یا رسول الله مذاکره علم بهتر است از قرائت همه قرآن آنحضرت فرموده که یکساعت نزد مذاکره علم نشستن محبوب تر است
پیش خدای تعالی از خواندن همه قرآن دوازده هزار بار بر شما باد بمذاکره علم چه بدرستی که بعلم می شناسید حلال را از حرام و کسی
که بیرون آید از خانه خود برای اینکه التماس و طلب بابی از علم کند نویسد خدای عز وجل برای او بهر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران و عطا
کند او را خدای تعالی در هر حرفی که می نویسد یا می شنود شهری در بهشت و طالب علم را دوست میدارد خدا و دوست میدارد فرشتگان

ودوست میدارند پیغمبران ودوست میدارد علم را مگر کسی که سعادتمند باشد وخوشا مر طالب علم را روز قیامت یا اباذر یک ساعت
نزد خدا که علم نشستن بهترست از برای تو از عبادت یکساله که روزش هر روزه وشبش بشب خیزی گذرد ونظر بروی عالم بهترست برای تو از
آزاد کردن هزار بنده الی آخر الحدیث واما اخبار در فضل وثواب طلب علم چنانست که تنگنای این مجلس گنجایش ذکر آن تمام ندارد
لهذا اندکی ببعضی اکتفا میشود از انجمله در ارشاد دیلمی از حضرت سید عالم صلعم منقولست حدیثی طویل که از جمله فقرات آن اینست که طالب
یستغفر لهم السموات والارض والملائکة واللیل والنهار والعلماء والمتعلمون والاسخیاء یعنی سه طایفه اند که طلب آمرزش
میکنند برای ایشان آسمانها و زمینها و فرشتگان و شب و روز یکی علما و دوم طالبان و آموزندگان علم سیم صاحبان سخاوت و در امالی شیخ صدوق
رحمه الله از حضرت اقدس رسالت پناه صلعم روایتست که المؤمن اذا مات وترک ورقة واحدة علیها علم تکون تلک الورقة یوم
القیمة سترا فیما بینه وبین النار واعطاه الله تبارک وتعالی بکل حرف مکتوب علیها مدینة اوسع
من الدنیا سبع مرات وما من مؤمن یقعد ساعة عند العالم الا ناداه عز وجل جلست الی حبیبی وعزتی وجلالی
لاسکننک الجنة معه ولا ابالی ملخص آنکه هر مؤمنی چون وفات نماید و کاغذی که بر آن علمی نوشته شده باشد گذارد آن ورق روز
قیامت پرده میشود میان او و آتش و عطا کند او را خدای تعالی بهر حرفی که بر آن نوشته شده باشد شهری که وسیع تر باشد از دنیا هفت بار
یعنی در بهشت و هیچ مؤمنی یکساعت نزد عالم نمی‌نشیند مگر آنکه خدای عز وجل او را ندا کند که نزد دوست من نشستی قسم بعزت و جلال خودم
که هر آینه ساکن گردانم ترا در بهشت با او و باکی ندارم همانا مراد این باشد که از این کرامت که در حق تو کنم نقص ملکم نمیشود و در ارشاد
القلوب از جناب ولایت مآب امیر المؤمنین ع مأثورست که من مشی فی طلب العلم خطوتین وجلس عند العالم ساعتین وتعلم
من العلم کلمتین اوجب الله له جنتین محصل آنکه کسی که برود در طلب علم دو گام و نشیند نزد طالب علم دو ساعت و آموزد از عالم
دو کلمه واجب گرداند خدای تعالی برای او در بهشت دو جا جز آنکه مضامین که بیدماغان تحصیل چنین ثوابهای جمیل را
اقوی دماغ جستجو در پی استشمام نفحهای گرانمایه این قسم فضل و ثوابهای از حد افزون را بجای ملاسف و نثار از دست دور حقبای
کتب اخبار و آثار حضرات اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین بسیارست بختیار هوشمندی که روز چندی باستعمال این ادویه
علت نادان صحت فراخور دماغ اندرو بهره‌وری طلب داند وخوش وقت کسان صاحب توفیقی که بچراغ جهل سوز دلفروز در چراغ علم
از ظلمت نادانی خود را بسر منزل ادراک چنین سعادتی جاودانی رساند فرخ فال آن صاحب اقبالی که سکندر آسا بجیش عزم ارسطو
عقل وذکا علم کشورستانی تسخیر ممالک علم و دانش افرازد و زنده دل آن عاقلی که خضر صفت در ظلمات مسودات کتب معتبره بدلالت
توفیق از آب حیات تحقیق خود را زنده پاینده سازد و شیرین کام آن صاحب اجتبائی که در چار باغ کتب اربعه حدیث بدست شعور
از شاخسار سطور اثمار خوشگوار معارف چیند واجدان خردمندی که باشراف علم دین در محفل قرب جناب سبحانی بازمره الذین
اوتوا العلم درجات برسند کرامت جاودانی نشیند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء تا مینده طریق نیک و بد و بخشانیده ترقی علم
و خرد جهل و جلاله و [illegible] گشتگان تیه جهل وضلال بسر منزل کسب علم و کمال هدایت کافول تشنگان بیابان حرمان را

ارزشباد

ارزش باد از کس ابر فضل وثواب بی پایان سخاوت فرمایند بمنه وکرمه مقصد سیم در بیان اینکه چنانکه عمل را علم درکارست علم را نیز
از عمل ناچار است و ذکر صفاتی که اهل علم را از دونی اتصاف بآنها مقدس واخلاقی که بلباس تخلی آنها ملبس باید بود بر ضمایر هدایت مآثر
معلومست که اهل علم کامل در میان عوام جهال چشم بینایند در میان کوران وچنانکه از مردم بینا نظر کوران در راه بچاه افتادن باز نگاه داشته
که موصل بمنزل سعادت بیرون رفته سر به بیابان سرگشتگی و آوارگی نهادن قبیح‌ترست از اهل علم نیز نسبت بجهال در طریق بندگی از
بی پروائی وسر جدائی بستره چاه ارتکاب گناه افتادن و باغوای غولان آرزوهای دراز از شارع مستقیم شرع انور که بسر منزل رستگاری
راه برست عدول نموده رو به بیابان فکر ملک و مال نهادن شنیع ترست و موجب ملامت عقلا چنانکه امام افضل بهترین علم
وعمل یعنی حضرت امیر المؤمنین ع در بعضی از خطب بلاغت نظام خود فرموده اند که یا ایها الناس اذا علمتم فاعملوا بما
علمتم لعلکم تهتدون ان العالم العامل بغیره کالجاهل الجائر الذی لا یستفیق من جهله بل قد رأیت ان الحجة
علیه اعظم والحسرة ادوم علی هذا العالم المنسلخ من علمه منها علی هذا الجاهل المتحیر فی جهله وکلاهما الی آخر الحدیث
خلاصه معنی آنکه ای مردمان چون دانستید عمل کنید بآنچه دانسته اید شاید هدایت یابید بدرستی که عالمی که بخلاف علم خود عمل کند مثل جاهل
حیرانیست که از جهل خود رهائی نیابد بلکه حجت بر او عظیم ترست وحسرت این عالم که بعلم خود عمل نمیکند پاینده و دور و دراز ترست
از حسرت این جاهل که در جهل خود متحیرست و ایشان هر دو حیران وهالکند و نیز در کافی در ذیل حدیثی که عبارتی از انجیل نقل شده
مذکورست که فان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا ولم یزدد من الله الا بعدا حاصل مضمون آنکه بدرستی که علم چون
بمقتضای آن عمل کرده نشود نمی افزاید صاحبش را مگر کفر و دوری از خدا یعنی چون از آن علم بهره نبرد سنائی نازآن
لعنت بر ابلیس‌ا که خواند حین تسبیح ولیکن‌ا زان بر او لعنت کامروز‌ا علم دارد و بعلم نکند کار‌ا وهم در کافی از حضرت
اقدس نبوی صلعم روایتست کلامی که ملخص مضمون آن اینست که علما دو گروهاند یکی عالمی که بعلم خود عمل میکند و این رستگارست دوم
عالمی که بعلم خود عمل نمیکند و این هالکست و بدرستی که اهل آتش هر آینه متاذی میگردند از بوی عالمی که ترک علم خود کند و بمقتضای
آن عمل نکند و بدرستی که سخت‌ترین اهل آتش بحسب ندامت وحسرت مردیست که بنده را بخدای تعالی خوانده باشد و او اجابت وی
نموده و از وی در پذیرفته فرمان برداری الله تعالی کرده باشد پس داخل سازد خدای تعالی آن بنده را بهشت و آن خواننده بآتش
بسبب ترک علم و پیروی هوا و نفس وطول امل اما پیروی هوا پس منع میکند و باز میدارد از حق وطول امل فراموشی میگرداند آخرت را
شرم باد عالمی را که دیگری را ببرکت علم هدایت یافته باشد راه بسر منزل نجات برد وخود از علم خود منتفع نگشته در درکات شقاوت
جاودانی بدرجات بلند آن جائی برد حسرت نگرد سنائی چه علمست حذت کن چه بعلمان کذشت آیه‌ا که رفته شبیا
احرام یکی خفته در بطحا‌ا چه علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب‌ا چه دزدی باچراغ آید گزیده تر برد کالا‌ا و نیز در آن کتاب
آورده که حضرت سامی منقبت ابی عبدالله ع بحفص بن غیاث خطاب فرموده اند که یا حفص یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان
یغفر للعالم ذنب واحد یعنی آمرزیده میشود برای نادان هفتاد گناه پیش از آنکه آمرزیده شود از برای دانا یک گناه الحاصل

فاسق عالم از فاسق جاهل بدبخت تر و در روز حساب مواخذه و عذاب او سخت تر است قطع نظر از آثار و اخبار هر که ره ورد
عقل و نظر بصیرت عیب بسیار عجیب است که کسی که در راه بندگی مدد دیده روشن آگاهی هر قدم بجاده از نکاب گناهی در افتد و بدوستی
حرص و آز و امل دور و دراز از فراز کوهسار ارجمندی علم بمغاک پستی و رسوایی بوادی دنیاداری و ناپاکی در غلطد با چراغ علم خود
جنس بهر کنج نجات راه نیابد و با مرکب جهان پیمای اینچنین بسر منزل رستگاری نشتابد و بدو بال علم و عمل مرغ دلش با اوج ادراک
مرتبه معرفتی پرواز نکند و بدو بازوی گفتار و کردار با قوت ایمانی خار بن هوسهای نفسانی را از زمین خاطر نکند با سر با تحیط علم قدر
زندگی بجز بمتاع بندگی نمی ارزد و باتاج درج دانش دزد کالای لشکر جهان توانائی جوارح و اعضا در معرکه جهاد نفس عمل راست حسن عمل
نپرداختن این طبقه عالیمقدار را لایق و سزاوار آنست که بعلم خود مغرور نبوده و بدانستن تنها اکتفا نموده ادراک مرتبه بلند سعادت
عمل را نیز همواره وجهت گردانیده و بباغبانی ورد و دین در گلشن احوال شجر سعادت علم را بسر و برگ گذارش عمل پیوند نموده
ثمر روح پرور آنرا که عبارت از لذت کامرانی آن جهانست بکام دل و مذاق جان رسانند با گنج علم رنج عمل را بجان پذیرند و از ترتیب
این دو مقدمه نتیجه رستگاری گرفتن گیرند آینه دل را از روشن دل بمدد صفای فقرتی در دهند و فتیله کردار با دود چراغ مدرسه [illegible] خشکی
و خشکی کردن ننهند بر سر خوان توفیق شبه شکر علم و عمل را الذ نعمتهای الهی دانند و در ساحت وسعت فرصت بمعماری علم
و کارگری عمل ایوان سعادت بنیان ایمان را باوج کمال رسانند و بجاروب انفاس مذاکره خار و خس و هوا و هوس را از خانه دل زدوده
و بمطراق [illegible] افکنند کی وقت مطالعه افعی جان ستان طول امل را سر کوبند از آینه هر کتابی صورت احوال خود را به دیده عبرت بنگرند
و از طبانچه هر ورقی و رکت جانه [illegible] ادب نشنیدند از صحایف سطور آن تا تیر بگلشن جگر کشانند و در چشم [illegible] حروف جبانده
جسم و جان را از نشتر جدول فکر [illegible] شنیده بشبنم نقاط کلمات حسن سرسبزی تازه و تر سازند و باز دید جیات تحمل کردند
نفس مغرور را از پای در اندازند و بجلب [illegible] مواعظ و حکم اوامر و نواهی سراپا گوش و هوش شوند و از وصف بهشت و دوزخ و وعد و وعید
الهی همواره مقیم برزخ امید و بیم گردند الحاصل مقصود اصلی از طلب علم و دین تهذیب اخلاق و اصلاح حال خود و دیگرانست و از شدیده
جهت که هیچ طبقه را از طبقات خلق تهذیب خلق و تنزه از معایب ضرورتر از این قوم عالیمقدار و مراتب نیست چه عامه اهل شعور در اکثر
امور نظر بانیکو و بد حال ایشان دارند و در طریق سلوک همواره قدم بر قدم ایشان میگذارند و هرگاه اخلاق ایشان حمیده و اطوار ایشان
پسندیده باشد خلقی از میامن دیدن محاسن ایشان نیکوکار و بزلال برکات تتبع ایشان پاکیزه روزگار خواهند بود و اگر اوضاع ایشان
زشت و نامصواب و سلوک ایشان نه بر منهج قانون سنت و کتاب بوده احوال عالمی از آن نا سیده و رزون و شقاوت دو جهانی معروف خواهد گشت
حاصل اینکه زشتی احوال عوام و جهال حکم نجاست خشک دارد که از ایشان تعدی نمیکند و اثر آن بدیگری نمیرسد و ناخوشی اطوار اهل
علم و مردم دانشور مانند نجاست تر است که خلقی از ملاقات آن پلید و ناپاک میشوند و در ناپاکی دیگران باک میگردند و لهذا سر حلقه جهد
پاکان جناب مستطاب امیرالمومنین ع در حدیث قطع ظهری رجلان من الدنیا که در اوایل این مجلس سمت ذکر یافت عالم متهتک را عالم علیم اللسان
گفته یعنی علمش همین در زبانست و دلش با ایمان جزوی و باطنش با ایمان اثری نیست درحق این جماعت وجهی که بعلم و طریق عمل می سازند

ودر آخر

و در آخر آن حدیث فرموده است که اولئک [illegible] یعنی این جماعت مردمان را گمراه میسازند از طریق خیر و صواب و در می اندازند
و در کافی از نور دیده خواص و عوام حضرت ابی عبدالله ع مرویست که اذا رأیتم العالم محبا للدنیا فاتهموه علی دینکم فان کل محب لشیء
یحوط ما احب خلاصه مضمون اینکه چون دیدید عالم را که دنیای خود را دوست میدارد متهم دارید او را بر دین خود یعنی بدگمان شوید
در امور دینیه اعتماد بر او منمایید چه هر کسی که هر چیز را دوست میدارد رعایت آن میکند یعنی ممکنست که برای رعایت مطالب دنیا دست
از امور دینیه بردارد و از سر گرمی طلب آن پا از جاده حق بیرون گذارد و در همین خبر از آنسرور روایت نموده که اوحی الله تعالی الی داود
لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین ان ادنی
ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم ملخص معنی اینکه وحی نمود خدای تعالی بحضرت داود علی نبینا و علیه السلام که
مگردان میان من و میان خود عالمی را که مفتون بدنیا باشد باین معنی که او را در طریق بندگی من قدوه و پیشوا مدان و واسطه وصول
قرب بدرگاه من مگردان که او ترا از راه محبت من باز میدارد چه هر کسی که عالمان چنین قطاع الطریق و راه زنان راه بندگان منند
که مرا میجویند و طریق بندگی من می پویند پستی که سلوک اینها با ایشان خوار کردانیست که حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان بیرون کنم
جملا جناب سبحانی علمای شیفته دنیای فانی را قطاع الطریق راه بندگان گفته و حال چنین علامتی بر تارک ارجمندی ایشان افشانده است
از آنجهت که کاروان عامه عباد بشری پیروی این قوم کج نهاد قدم از راه راست صلاح و سداد بیرون می نهند و متاع گران بهای تقوی
و دینداری و شرف و کرامت ورع و پرهیزکاری را از دست میدهند و سایر صفات ذمیمه نیز برین قیاس است پس زمره علما و طالبان
آن مرتبه علیا را از ذمایم اخلاق پیراستگی و بمحامد صفات آراستگی از سایر مردمان ضرورتر است و از عظایم اخلاق ذمیمه که خار خار
سالکان این طریق را اکثر دامنگیر میباشد و بسبب تفرقه خاطر جمعیت علم و عملشان را از هم میپاشد حب جاه و ریاست و در امور
رانق و فاتق و مطاع خلایق بودنست که اعظم مهالک و مسالک عباد و احکم حبایل فریب دنیای مکار نهاد است ملخص و علم مکری زال
دنیا را چه حب جاه نیست طره مرغول این غداره دو مشعل است چنانکه اکثر ایشان خار خار آن کل کرده آخر بظهور می آید
بلکه در آغاز شبحات آثار خواهش آن از ظرف باطنشان تراوش مینماید برای وصول این مقصد طریق کسب کمال می سپارند و دود
چراغ مدرسه برای آن میخورند که دود مشعل در دماغ دارند برای عروج باوج منصب تحصیل بر و بال اوراق می پردازند و سطور نسخ کتب
و کتب را نردبان ایوان دولت دنیا میسازند که روی مهم و منصبی بان بینند و از مسایل فقهی آنقدر آموزند که در منصب قضا و فتوی نشینند
در رجوع بکتابشان برای مرجع خلق بودنست و پیش رفتن کارشان جهت سیرای مردمان نمودن زبان خود ستایی ایشان جز در
کوشش شهرت فضیلت نیست و در انبان معرفتشان غیر از زاد راه طلب جاه و دولت نی و در کافی از حضرت امام همام ابی جعفر علیه السلام
در حق این قوم باطل و عالم نمای جاهل منقولست که من طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء و یصرف به وجوه
الناس الیه فلیتبوء مقعده من النار ان الرئاسة لا تصلح الا لاهلها حاصل معنی اینکه هر کس طلب علم کند جهت اینکه
مباهات نماید با علما یا مجادله و بحث کند با سفها یا برگرداند بان رویهای مردمان را بسوی خود یعنی ایشان را معتقد خود سازد و لوا

مرجعیت افراز و پس باید که تنزل کند در نشیمنی که برای او مهیا کشته و آتش هوسی که ریاست و سروری صلاحیت و شایستگی خار و کر
برای اخمش همانا مراد امام هر زمانست که از جناب جناب خالق لیبالاری کافه خلایق معین کردیده و آوازه کوس فضل و دانشش بمغارب
و مشارق رسیده است و دیگر او دایم اخلاق سپرکه بر چراغ دل افروز دانش و هنر بمثابه باد صرصر هست خواهش ملک و مال و دوستی سیم و زر است
و این صفت طالبان علم را قبل از حصول علم و ادب و وصول به منزل مطلب سد راه میباشد و بعد از آن سمره برگ عمل را که برگ و بار شجر
سعادت و ثمر ملت به تشتت اندیشه مال و تلاش تحصیل آن درهم میرسد و نیز علم با عمل عبادت از نفیست که از احکام دین و آداب شرع شریعت
انچه منظر اطلاع و اهل رأیه گرام اهتمام بر سیان جان لب بمقتضای آن قیام نمایاند امّا انجا شیفته زخارف دنیا و فریفته دل ربائی الا این هونها
کشتی و مانند نور نظرا این مرتبه مردار پاک و پاکیزه کشتن است چنانکه بسی از آیات با برکات قرآنی بر این سخن گواه و بسیاری از احادیث
هدایت آثار ائمه اطهار رسالت ایمه هدات کریمه وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور تذخر اندو دردل کل والای خواهش آن هم چون
خر فرومانده با و هوای دانش چون سر میکرد و حدیث حب الدنیا رأس کل خطیئة را باطل نموده و مال و ثروت دنیا دیده رغبت کشوده با
باستی خفته که چگونه صورت می بندد لفظا جل خوای بفکر عاجل چه روی // منزل خوای چه خر این کل چه روی // کر طالب علمی طلب دنیا
چیست // کر حق طلبی از پی باطل چه روی // در کافی از قدوه اهل دانش و زبده آفرینش حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست که منهومان
لا یشبعان طالب دنیا و طالب علم فمن اقتصر من الدنیا علی ما احل الله له سلم و من تناولها من غیر حلها هلک الا ان یتوب
ویراجع و من اخذ العلم من اهله و عمل بعلمه نجا و من اراد به الدنیا فهی حظه محصل مضمون اینکه دو حریص تمام اند که سیر نمیشوند
طالب دنیا و طالب علم پس کسی اکتفا نمود از دنیا بر انچه حلال کرده است خدای تعالی برای او سالم ماند و هر که فرا گرفت آنرا از غیر حلال
هلاک کردید مگر اینکه تایب شود و هر که اخذ کرد علم را از اهل آن و عمل بعلم خود نمود رستگار شد و هر که اراده کرد بآن دنیا را یعنی بقصد
حصول دنیا و وصول شهوات آن طلب علم نمود پس دنیا نصیب اوست یعنی دیگر از فضل و ثواب جاودانی و درجات بلند آنجهانی
بهره ندارد و هم در کافی از آن آب کلش دانشوری جناب مستطاب جعفری ع منقولست که من اراد الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له
فی الآخرة نصیب و من اراد به خیر الآخرة اعطاه الله خیر الدنیا و الآخرة ملخص معنی اینکه هر که خواهد که طلب علم حدیث کند برای نفع
دنیا او را در آخرت نصیبی نباشد و هر که بآن اراده خیرات عاید و عطای متعالی با و خیر دنیا و آخرت را دهد علم بهر کمال باید خواند //
نه پی سود مال باید خواند // تا شوی مرد عابد از او صد باغ // دل برافروز در ره او زان هر چراغ // سروران که پیش از این بودند // در سلف پیشوایان بودند //
کر چنین کرد زیستند که او // و سلمان و باغ بود ترکو // در آثار آمده که چون دستور ارباب جاه و دول و مدارس مضمار علم و عمل سلمان
فارسی رحمة الله علیه بحکومت مداین معین کردیده و روانه آن مرز کشته بحوالی انجا رسید اهالی آن کشور از وصول آن نیکو سیر خبر یافته از
شوق با قدم اخلاص فوج فوج باستقبال آن بنده خاص بیرون شتافتند مردی دیدند بر دراز کوشی سوار و پالان جل و چشم جا کرده بیست کار
کفتند ایها الشیخ امیر ما را کجا گذاشتی سلمان کفت امیر شما کیست کفتند امیر ما سلمان فارسی مصاحب رسول خدا کفت امیر را نمی شناسم من سلمانم
و امیر نیستم آن جماعت چون وی را شناختند جنیبتها پیش کشیدند و مستدعی سواری وی کردیدند کفت دراز کوش من برای من بهتر کافی

نزهت

نزهت القصه چون داخل شهر کردیده خواستند که او را در دار الاماره فرود آرند کفت من که امیر نیستم مرا دار الاماره چکار پس جا باز فرش
در دکانی نزول کرده صاحب دکان را طلبیده آنرا از او استیجار نموده و هم انجا نشست با مر قضا و رتق و فتق مهمات اشتغال نمود و از اسباب
دنیا و اسباب تجمل آن خانه بر دوش طریق توکل زیر انداز داشت که بر آن می نشست و مطهره که برای نماز بآن طهارت میکرد و عصائی که در زمین
بآن تکیه میکرد وقتی سیلاب انتشار افتاد و مردمان از هر طرف آغاز واویلا کردند و سیلاب صفت فریاد و خروش بر آوردند آن یک والاها
واویلاه و دیگر مشیب ولداه جکر ستمار اسیر سلمان رضی الله برخاست و آن زیر انداز را بدوش و مطهره و عصا را بدست کرفته
بر بلندی بر آمد و فرمود که هکذا ینجو المخففون یوم القیمه یعنی هم چنین نجات می یابند سبکباران روز قیامت آورده اند که چون
دمو لا جرم چند آن بنده حق پسند را عارضه مرض الموت روی نمود روان پاکش از خرابکلخن عالم خاک سبکبار تر از نکهت کل بهوای نسیم
رحمت پرواز سراپرده جاودانی توجه میفرمود یکی از آشنایان بعیادت وی رفته کفت یا سلمان خود را چگونه می یابی سلمان کریست سبب کریه
پرسیدند کفت والله ما ابکی حرصا علی الدنیا ولکن لان رسول الله صلعم قال لیکن بلاغ احدکم من الدنیا کزاد الراکب فاخاف ان
یکون قد تجاوزت ذلک حاصل معنی الکه بخدا سوگند که کریه من از غم دنیا و دلبستگی آن نیست ولیکن برای اینست که رسول خدا فرمود
که چنانکه سوار زیاده از انچه او را بمنزل رساند توشه بر نمیکرد آدمی نیز باید که در طریق زندگی بقدر کفاف اکتفا نموده زیاده از آن در بند نبود میترسم
که از این حد تجاوز کرده باشم اینحضرت میفرمود و در خانه بر کرد وی غیر مطهره و تغاری و کاسه نبود و در روایتی دیگر چنین است که گفت بنگرید ما را
فرمود که باید نزد شما نا در بکذاری چیزی نباشد مع مردم و چیزی میکذارم حساب کردند بقیمت نیم دینار بود که بحساب این روزکار
قریب بیست و پنج دینار باشد زهد و پرهیزکاری و قناعت و سازگاری ابوذر غفاری رحمه الله بحدی بود که چون طایر جانش از قفس تنگ
جهان بر پرید در روضه جنان پرو بال کشود دیگری از مال خود بر اکفن نمود و منقولست که وقتی چهار درهم در قبضه تصرف خود دید کفت ای کاش
زود تر اتفاق افتاد که مبادا برم و این جا بدو نیز آورده اند که شخصی دویست دینار بغلام خود داد و برای آن سر حلقه آزادکان فرستاد
و بغلام عهد کرد که اگر ابوذر این را قبول کند ترا آزاد کردانم غلام چون آن مال را آورد وی قبول نکرد غلام کفت قبول کن که آزادی من در آنست
ابوذر فرمود که تو آزاد میشوی ولی من بنده میکردم مجملا سلمان و ابوذر که از عظمای علمای این امت بوده اند چون میدانستند که بال و پر دل
دنیا هیچ زینت و رشته تعلقاتش چون تار نگاه بچشم زدنی گسسته است آن لجهیم ترس نفس اماره جان سپار کشته بود که با امارت
مداین از هر سراری اباثی نمود و ازحساب آنقدر حساب می برد که مقصد و شهاد مال دنیا را زیاد می شمرد و آن دیگر از تعلقات دنیا
دوان بر فرون دل بر کنده بود و جامه رنگ رنگ هوسهای جهان پر نیرنگ را چنان از بر کنده بود که جز گلعت نیاز تی کفنی
که حلیت رضا و تسلیم است تن در نداد و چشم غزال طبع نیکو خصالش از شهر بند الفت خلایق بیابان ترک علایق رسیده بوحشت دنیا
مکر شعار با دام انفت و خوش آمد جیا بره آن روزگار تنها و سایر افاضل دین و علمای و نیز سالک همین مسلک بوده اند
و اکر برای معاش کاهی بالعرض تلاش میکرده اند از حد توسط و اعتدال و حد قانون شرع و ملاحظه حرام و حلال تجاوز نمیفرموده اند شرم باد
خلاف اسلاف هم جنسان ان فرقه حمیده اوصاف که از طریقه این مردان حق تخلف ورزیده بضرورت آن از پی هر زال دنیای باطل رونده

و اوج نسبت این سرافرازان بلند همت خود را افکنده تا درون مثال لشکر اندوختن گنج و مال فرو روند از طول امل بر عوض علم و کمال
افزایند و بهوس دنیا ذکر مردم بجز ذکر مسایل علمی تعمق ننمایند برای تحقیق خیال خام دنیا در باغ مباحثه سر زنند و بهوای حب مال و ثروت
چراغ مطالعه افروزند و پوشیده نخواهد بود که مراد خامه صدق رقم در این ملامت و سرزنش نه آن کسانند که ضرورت فقر و احتیاج ایشان را
بر طلب دنیا داعی جهت دفع پریشانی و عسرت همتشان در تحصیل وجه معیشت ساعی باشد بلکه مراد جمعی اند که رزاق حقیقی ایشان را وسعتی
در معاش داده و ابواب مسایل رزق بر روی ایشان گشوده است خجلت و انفعال از اهل و عیال نمی کشند و زهر طعن پریشانی از ناکسان
و ادانی نمی چشند و با این تمام گشته طلب زیاده نمایند چشم در ربع اطلال حرام پوشیده و دیده طمع باموال ایتام و هیبت سلطنت میگشایند
مور حرصشان از گندم وقف سیری نمیداند و مار املشان از سنگ سرزنش شرع روی بر نمیگرداند مرکز و صیتی کنند علم و فقاهت را با التماس گرفتن
وصایت پی اندازند و هر کس را ودیعتی باشد کردن بدعوی امانت و دیانت بر افرازند برای کشودن راه منافع خود را بحکام جور بندند
و جهت تحصیل حطام دنیا بارکشی در زر و وبال ظلم را بر خود پسندند این قوم ناخردمندند که باطوار ناپسند خود عالمی را بسد چنین خطرات نظر
دانش را بامثال این چرکینها در بازار روزگار کاسد میسازند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا و قطع نظر از آنچه نسبت
ذکر یافت با نفسهای عظیمای فهمیدگی و دانش که حضرت خداوند عالم باین قوم معظم داده و با متاع گران بهای علم و ... کرده در این حرم
ایشان تنگ شک بدوی هم نهاده است کمال بی انصافیست که بآن راضی گشته چشم بر متاع قلیل دنیا نیز سیاه نمایند و مبتلای حرص
و آز دوست اندازند عمل اهل دنیا از سرمایه دلخوشی و اعتبار مردم دنیادار را که عبارت از اختصاص و امتیاز و آرایش هم از دست ایشان
ستانند مقتضای عدل و انصاف نیست که بداده خدا خورسند گشته دنیا را باهل دنیا گذارند و برای امر اعتبار بی اعتباران فانی دست
از سعادت ها و دانی برندارند بهاران باغ و بستان از گلشن چو جیب بهار بی برگی و لکن نباشند برای ده و مزرعه تخم سعی در زمین محالی
نپاشند از سر هوای نفس و دنیا طلب بار دولت خداداد فراید علم و آداب که پادشاه مزاج سیر هست نزنند و بهر تکلی الوان پریشان شوخ
خلعت فاخر فقر و درویشی را که بطراز الفقر فخری مطرز است از بر نکنند از نیل آنقدر که از اهل و عیال خجلت و نزد اقران و امثال ذلت نکشند
اکتفا نمایند و جهت خودآرائی بجا مجرکشه نیات تن در ندهد و در طریق تحصیل آن قدم سعی نفرسایند چه این فرقه گرامی بزینتی چون علم و دانش
سرافرازند و از سایر زینتها مستغنی و بی نیازند بلکه پای زینتی از آن انیقی تر دکنه که جامه و دستار خوش نما زینت **لمؤلفه** هر چند قبا
دولت تر زنده زینت / بر قامت اهل علم زیبنده زینت / علم و هنر آب چشمه زرفیق است / در طرف سفال آب خوش آینده زینت **ایضا**
زینت اهل صفا آمده عریان بدنی / زده دم از فر زنگ پیرهنی / عبد مردان نبتی مرد خدا پرور دست / جامه چیست بر از تره تن از بی کفنی
تار بودش تارت چه زهم خواهد رخت / گر قبا قطنی و مندیل بیاشد قطنی / میشود چون کفن از تو کلبندی چند / نازک اندامی تن
پوری ها و گل بدنی / نیم رنگ لبی جامه مستی غم نیست / نبود جامه اگر سوسنی و یاسمنی / شعله هرگز نشود جانب لیسی مایل / روشنائی
نبود میل به دنیای دنی / از اخلاق ناپسند که این طبقه چند خصوصا تازه نهالان گلشن فضل و کمال و نوکیسگان نقود علم و کمال را
نیز از آن بغایت ضرور است صفت چنین عجب و غرور است که در تتبع سخنگان نکته کار نشان خاصیت و در کیش کاملان تمام عیار نتی

ناکامی در نظر آدم سیر تشان ابلیس لعین را کاسه لیسی است و در دیده روشن بصیرتان چهره کمال را لکه پیسی است هر چند گوهر علم
و دانش در میزان نظر خوش بجانب عقیق گران بها و صاحب خرد را شرافت بخش و کرامت فزاست ولیکن این حیث و بها با علم است
که قرین عمل باشد و آنجا تزیین و بآرایش فروتنی است و طهارت از آلایش ما و منی در دکان خودستائی و خودفروشی را قفل
خوش بستن و آئینه خودبینی و خودپسندی را بسنگ سخت گیری با وقعی در هم شکستن و با فقر اکثر کنج و دانش درویش نهاد و فقیر
منش بودن و با شایستگی مسند صدرنشینی تلاش صف نعال گزینی نمودن سر همت نوزاد جشم جلا کشتن و امان شیوه خاکساری
داشتن و آفتاب مثال تاج سر عالمی بودن و سر بپای همه گذاشتن و در کتاب شریف کافی مذکور است که نبی اکرم حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام بحواریین که پیوسته بشرف خدمت آنحضرت فایز بودند و همراه آن بحر زخار معالم اعتراف معارف و مکارم بودند
گفت با معشر الحواریین مرا بشما حاجتی است آنرا روا کنید گفتند قضیت حاجتک یعنی روا باد حاجت تو یا روح الله پس برخاست
و پاهای ایشان را شست ایشان گفتند کنا نحن احق بهذا یا روح الله یعنی ما باین خدمت سزاوارتر بودیم و بایستی پاهای ترا ما بشوییم
فرمود ان احق الناس بالخدمة العالم انما تواضعت هکذا لکیما تتواضعوا بعدی فی الناس کتواضعی لکم یعنی سزاوار
ترین مردمان بخدمت گذاری عالمست بدین گونه تواضع برای همین کردم که شما نیز تواضع کنید پس از من در میان مردمان چنانکه من برای
شما تواضع کردم بعد از آن حضرت عیسی ع فرمودند که بالتواضع تعمر الحکمة لا بالتکبر و کذلک فی السهل ینبت الزرع لا فی
الجبل یعنی بتواضع معمور میشود حکمت علم نه بتکبر و همچنین در زمین هموار نرم مزروع کشته میشود در کوه و زمین سخت و نیز در کافی
از امام سید مقام ابی عبدالله ع مرویست که اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار و تواضعوا لمن تعلمونه العلم
و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لا تکونوا علماء جبارین فیذهب باطلکم بحقکم حاصل معنی آنکه طلب علم نمائید و با طلب علم
بصفت حلم و وقار آراسته گردید و برای شاگرد و استاد خود تواضع و فروتنی نمائید و علمای جبار صاحب تکبر مباشید که اگر چنین باشید
می برد باطل شما حق شما را مراد تخیل این باشد که هرگاه جبار کردن کش باشید و هر چه گوئید اگر چه باطل باشد خواهید برکت گردن از منشی
برند و کسی رد آن نتواند کرد سخنان حق شما را نیز در آن مضمحل و از درجه اعتبار ساقط و مایل میکرده و هم در آن کتاب از جناب ولایت
مآب امیرالمؤمنین ع منقولست که لا یکون السفه و الغرة فی قلب العالم یعنی سبکی و تندی و فریب شیطان خوردن بعجب خودپسندی
در دل عالم نباشد یعنی عالم واقعی که اثر علم را بتن گرفته باشد و مقتضی آن بجان پذیرفته باشد **مجملا** پیشه و پیکره و رعنائی و خودبینی
و شعور و صفت ناپسند خودپسندی از اهل علم و مردم دانشمند بغایت بعید و دور است **لمؤلفه** شاهنیت از درخت حاقت برگ
خورده / خود را کسی زبانگی کم نمیکند / چون در مجلس هشتم باب اول این کتاب فراید و فواید با بیان قلم برشته نظام در آورده
این مطلب دلپذیر با خامه حسن تقریر بر زبان بیان و هر بیر تحریر ارتسام یافته و در این مقام بهمین اکتفا مینماید دیگر از رذایل صفات
که دامان خیر میزانی قوم عالی درجات کاهی بلوث آن آلوده میباشد و صفت حسد است که دل را از امراض عسر العلاج جانکاه
و سبب آنکه بهیجان خلط سودای مال جاه است و اکثر از انجهت هم با قبول خارند و همیشه بر رد قول هم و حط مرتبت یکدیگر همت میگمارند

باجنس یوسف سیرت هم برادرانه سر میکنند و نخل اعتبار یکدیگر را با اره ناهمواری و خورده گیری از پا می افکنند برای نخجیر نان خود
بتافتن تنور حرص خود می پردازند و جهت بالیدن نخل اعتبار خویش یکدیگر را از نخالت آب میسازند چون آیینه صورت احوال هم
بچشم عیب جوئی مینگرند و مانند خط بطلان بر نوشتجات یکدیگر بقصد ابطال و تضییع میکشند پر و بال اوراقشان هم بجهت [illegible]
و عصای نطقشان از برای پا عیب یکدیگر کردن [illegible] اثبات خود را منحصر در نفی هم میدانند و اسکات هم را حجت ناطق حقیقت خود [illegible]
مؤلفه عیب مردم چشند و زبان چون مقراض روز و شب همدم یکدیگر و در پی خرخشند صاحبان صفت این بحکم حدیث الحسد یأکل
بالحسد کاه بیگاه در آتش غضب [illegible] میکارند و بمقتضای جز الحسود ولا یسود بر خلاف مقصود حیثیت در مغاک پستی رتبت
میسازند هرگز گردن اعتبار در میان اهل روزگار نمی افرازند پس کار تمام از خواص و عوام لا ضرورت که پیش کرده دل از کل این کدورت
جا صاف برآرند بر کنند [illegible] این صفت [illegible] از زمین طبیعت قدم سعی و تلاش افشارند از چشمه صافی سینهای باهم زلال محبت جانی
نوشند و از پرده پوشی عیوب یکدیگر خلعت کرامت و رحمانی پوشند غایبانه در بحث هم حافظ مروت باشند و حاضرانه [illegible] شدن
حرمت هم نخراشند حال کمال هم را [illegible] مدح و ثنا آرایش نمایند و آیینه خاطر یکدیگر را [illegible] صیقل کاری فرمایند
برای تاثرات هم معاونت و دلپذیر کوشند همواره چرکینهای یکدیگر را با آب ترحمات خاطر پسند شویند و کوشند و دو نفر از اهل علم در خدمت
یکی از ملوک [illegible] دولت [illegible] صحبت خویش را آبیاری میفرمودند روزی مرد و در خدمت پادشاه برای
بر نشستن [illegible] سرکش سمند [illegible] که در شدت و شوخی از حد [illegible] مردی ما آن دیگری
بسبب کبر سن بر مرکبی گران خیز کاهل [illegible] بود که چون پیران با تمکین و وقار جز با عصای تامل طریق رفتار نسپردی پادشاه خواست
معلوم نماید که ایشان در باطن چگونه اند در آن سر سواران هر کدام که رسید استخراج نمود و سخنی مدحت آمیز درباره آن دیگر فرمود شیخ
کامل گفت که آن جوان جاهل را ببین که چون از روی خود پا بیرون می نهد و اسب خود را شوخانه جلوه میدهد گفت آن شوخی از آن نیست
ولیکن [illegible] دانشمندی چنین بر آن سوار است [illegible] و آن جوان [illegible] رسیده گفت که آن پیر را
نگر که چه مقدار خود را متوقر میسازد و از روی [illegible] مرکب [illegible] گفت نه از این جهت است بلکه چون که علم و شرف چنین بر آن مرکب
بار است و از آن جهت سرعت حرکت بر آن دشوار است القصه [illegible] امتحان بر لب هر کدام [illegible] مدح و ثنای آن دیگر نغمه و غیر سخن
محبت و اخلاص نغمه نشنیده [illegible] هر دو نزد پادشاه [illegible] بتقرب منزلت از سایرین [illegible]
در گذشتند [illegible] طبع [illegible] بر زبان [illegible] آن باید که مصفی باشد و گفتگوی علمی
و علمی نمود [illegible] طرف طریق جنگ [illegible] چنانکه عادت آتش [illegible] خشک حرف [illegible]
و این خوی زشت [illegible] که عوام و جهال نیز [illegible]
[illegible]
و غلطی چنین عظیم [illegible] در نسخه صحیحه طبع سلیم خود را گذاشته [illegible] علم دو چار

جناب

جناب اقدس نبوی [illegible] منقولست که ثلث من لقی الله عز و جل بهن دخل الجنة من ای باب شاء من حسن خلقه و خشی الله
فی المغیب والمحضر و ترک المراء وان کان محقا خلاصه اینکه سه صفت که ملاقات کند با خدای عز و جل با آن صفات داخل بهشت
گردد از هر دری که خواهد کسی که خلقش نیکو باشد و در غیبت و حضور خلق از خدا ترسد و ترک جدل نماید و اگر چه حق با او باشد و نیز
در آن کتاب شریف مذکورست که جبرئیل علیه السلام بحضرت سید الانام [illegible] گفت که ایاک و ملاحاة الرجال یعنی بپرهیز از منازعه مردان هم
در کافی از [illegible] جناب [illegible] جعفر [illegible] منقولست که لا تمارین حلیما و لا سفیها فان الحلیم یغلبک والسفیه یردیک
حاصل معنی اینکه زنهار جدال مکن نه با حلیم [illegible] و نه با سفیه [illegible] که حلیم اگر چه معارضه [illegible] نمیکند اما [illegible] میشود و سفیه
از [illegible] آزارت میکند و در مجموعه ورام از حضرت فخر الانام [illegible] ماثورست که ایاکم والخصومة فانها تحلق الدین خلاصه معنی اینکه
حذر کنید از خصومت که آن دین را باطل میکند مجملا طالبان علم دین و تشنگان رحیق یقین را از مناظرات و مباحثات علمی [illegible]
که جز تحقیق خود حل مشکلات منظوری نباشد تا ایشان را از آن ثواب فضیلتی [illegible] آورند و کیفیتی حاصل گردد
[illegible] این حصول نمی پذیرد که با یاران با هم نشینند و دوستان [illegible] دانش هم کلمات [illegible]
[illegible] انصاف سینه صاف با هم بر می خوانند و تعصب و غرور [illegible] شر و شور را از آن مجلس خاص دور گردانند و [illegible] خاطر پاک را
از دو جانب کلمات شکفتگی گل ریزان نمایند [illegible] تحقیق [illegible] بیان [illegible] هم بیمایند
غرض آمیز [illegible] از دو طرف [illegible] یکی گردد [illegible]
[illegible] توفیق و شعله [illegible] آن چراغ [illegible] ضیا [illegible] ظلمت [illegible] خود را یابند و لیکن این کار آزاد مردان [illegible]
تشنگان [illegible] آتش دل [illegible]
برای یافتن دین چراغ یقین افروزند و [illegible] متاع نجات [illegible] سرمایه دانش اندوزند [illegible] سخن حق [illegible]
در گریزند [illegible] مرض جهل [illegible] بجان بپذیرند [illegible] مردمان در میان ابنای زمان بسیار عزیز
و کمیاب [illegible] متاع ارجمند این صفت [illegible] در بازار روزگار بسیار [illegible] کاسد و نایابست چه اکثر اهل زمانه از کسب علم جز مباهات و فخر
و کسب فضیلت [illegible] منظوری نیست و از تحصیل فضل و هنر غیر شهرت [illegible] مقصودی نه [illegible]
[illegible] تیغ زبان جز محبت قلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذلت می افرازند و زمانی بضرب تیغ زبان [illegible] یکدیگر را [illegible] آلوده میسازند و جمعی دیگر از تعصب [illegible]

وحکایت کیشان انفرنج بسیاری ایشان نامیتحر نند وبحث در زبان درازی با هم دری آمیزند و گروهی دیگر از خاصه و عامه تماشای آن معرکه
از دور وصف میشنوند و از آن اطوار غریب استعجاب و تعجب میکنند و میخندند حاشا که طریق طلب حق این و قاعده جستجوی علم دین چنین باشد
و هشیار فرشته چنین کو مر تحقیق تو آن یافت و با این یارکان خودی و نفسانیت چکر نه به منزل نجات توان شناخت لم لقم ای ازلام
لاالسلت خلق بجنگ دو رفن جدال بست دل سخت تو زنگ از بحث و جدال کی بگردد و نامل این ملک بشیران کردنی با جنگ
الیف و مبحث علم شد خوی چکنی جنگ و جدال و درشت خوی چکنی این مجلس علمست نه میدان قتال این حق جو بحث جنگ
چون چکنی دیگر از منکرات که در میان ناقصان این فرقه جلیله معروفست در جواب سؤالات بی تامل و دلیر بودن در علم با حکام شرعیه
لب باز نموده و فتویها گفته و فتن و شکی نیست که این قوم بی باک دلیر را داعی بر ارتکاب این امر عظیم خطر حب جاه و اعتبار و حفظ
مرتبه و مقدار است چه همت تمام ایشان همگی مقصور است بر اینکه جاهلان جاهل خود را فاضل و کامل شناسند و آوازه طبل و شهرت
فضیلت با سماع هر نزدیک و دور رسانند و تامل در جواب سائل را منافی این مطلب دانسته اند و از گفتن نمیدانم عار میدارند و باعث اعتبار
و عزت خود را از پای شرع و دین فرو تر میشمارند اما این قوم بی پروا ندانسته اند که در کتاب خدا و احادیث ائمه هدی چه ملامتها در
ایشان وارد گردیده و از آتش زهره گداز وعیدات چه شعلهای تهدیدات بر ایشان زبانه کشیده است در کافی از جناب مستطاب
جعفری مه منقولست که ان الله خص عباده بآیتین من کتابه ان لا یقولوا حتی یعلموا و لا یردوا ما لم یعلموا و قال عز و جل
الم یوخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و قال بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله حاصل
معنی اینکه الله تعالی تخصیص نموده بندگان خود را به دو آیه از کتاب خود بر اینکه نگویند تا ندانند
و رد نکنند مادام که ندانند یا چیزی را که ندانند یعنی بی علم حکم بر بطلان چیزی نکنند و آنحضرت دو آیه را تلاوت فرموده آیه اول در سوره اعراف
و مذهب بوده و خلاصه مضمون آن اینکه آیا گرفته نشده است بر ایشان پیمان کتاب که تورته باشد یا هر کتابی از کتب سماوی اینکه نگویند
بر خدای تعالی مگر حق و آیه ثانیه در سوره یونس است در ذم جمعی از کفار و حاصل آن اینکه بلکه تکذیب کردند و دروغ شمردند چیزی را که احاطه
علم آن نکرده بودند و هنوز تاویل آن بایشان نیامده یعنی پیش از آنکه تامل با تتبع در بیان و دیگری تاویل آن بر ایشان ظاهر شود و اشکال
آن حل گردد مبادرت بتکذیب آن نمودند و هم در کافی از حضرت ابی جعفر باقر مه مرویست که من افتی الناس بغیر علم و لا هدی
لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه حاصل اینکه هر کس فتوی دهد مردمان را بی آنکه علم و رشته باشد
و راه بآن یافته باشد لعنت کنند او را فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب و برسد باو وزر و وبال گناه هر که بگیرد او عمل کند ظاهر لفظ حدیث مشعر است که
بعد از رسانیدن وی براه عدم گناه عمل کنند کان بآن فتوی بر وزرکاری که عاید کرده و اما مدح ضای که جاهل و کامل اهل دانش بر پرور اصناف
آنها چیست که آرایش باید و آمده و آثار آنها از جمیع احوال ایشان آفتاب مثال تابعده آنها نیز اضداد این صفات یعنی از مال دنیا
بقدری که مذکور شد خرسند گشتن و دیگر منصبهای خطرناک معیر گشتن و فروتنی و خاکساری را ملک خود ساختن و مراعات خوش
از زنگ آثار کین و حسد پرداختن حلیم و بردبار بودن و با خصم جنگجو بطالبیت معارضه و گفتگو نمودن و اخلاق که سه ذکر یافت و غیر آنها

از فضایل

از فضایل در زابل و در کتاب شریف کافی در بیان لطیف عالی از جناب مستطاب امیر المؤمنین مه منقولست و آن امام همام مرور آن
کن بر علامت نظام علم را بالشخصی تمثیل فرموده اند که سر از فراغ است و حسش بر پا بودن از حسدست و گوشش فهم است و زبانش
راست گویی است و حافظه اش تفحص و جستجوست و دلش خوبی نیت است و عقلش معرفت اشیا و امورات و دستش رحمت
... مراد رحم بر ضعفا و درویشان و بذل و عطا و دستگیری نمودن ایشانست و پای او زیارت علماست و همت و قصدش سلامتی
یعنی سلامت نفس که او بی کسی نرساند تا اینکه از مخاطرات دینی و دنیوی خود را بسلامت رهاند و حکمتش که امور معاش و معاد
خود را بآن منتظم دارد و پرهیزکاریست با ... لکام را فرس نفس خود را بآن رام
و منع از جرام کند پرهیزکاریست و مستقر و آرامگاه وی رستگاریست و قاید و پیش رو وی عافیت و مرکبش وفا داریست و سلاح الات
جنگش نرم گفتاریست و شمشیرش رضاست و کمانش مدارا و مواریست و لشکرش مباحثه و مجادله با علما یعنی سخن کفتن با علمایت
باطل و ره بجیم چنانکه در بعضی نسخ است یعنی نزدیک و در جوار علما بودن و مالش ادبست و ذخیره اش اجتناب از گناهانست و توشه
نیکوئی با خلق است و در بعضی نسخ مصالحه است و دلیل و راه نمایش هدی و رشادست و رفیقش محبت نیکانست اما این نکات
دلپذیر که کلک تقریر آن امیر کل امیر مه بر صحیفه بیان نگاشته است مستفاد میگردد که آنقدر آدمی در اصل بقا و قوام تن بنظام
بدن با اعضا و جوارح مذکوره محتاجست و در امر معیشت از تحصیل اسباب و آلات و ضروریات نزبور ولابد و بی علاجست علم با بیزار این
خصال حمیده و فعال پسندیده که بزرگ شرف کرامتش از آنها مزینست چنانکه هم در کافی از حلقه کرام ابی عبد الله مه در تفسیر
کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء مرویست العلماء من صدق فعله قوله و من لم یصدق فعله قوله فلیس بعالم
محصل معنی اینکه مراد از علما در این آیه کسی است که کردارش تصدیق گفتارش نموده و بر طبق آن بوده باشد و کسی که چنین نباشد
عالم نیست یعنی چنین علمی در شمار علم نخواهد بود سنائی علم کز تو ترا نستاند جهل از آن علم به بود صد بار آب حیوان که چه شد
در حلق اینش شد گر چه بود بر شکر اللهم وفقنا للعلم و للعمل و خلصنا من الحرث و طول الامل مطلب چهارم در بیان اینکه
علی که مشار این هر فضل ثواب و مبدا عاقبت بخیری و حسن مآبست کرامت بر هوشمندان ظاهرست که فضل و شرف هر کاری
باعتبار غایت و نتیجه آنست که چنانکه آن غایه عظیم تر و جزیل تر باشد آن کار شریف تر و جلیل تر خواهد بود پس از جلیه آن اجرا
نامیه آن و نتیجه باشد شرافت آن مثل شرافت دنیا و قدر ... زخارف الجد فریب این عاریت سرا خواهد بود و
آن جلیل شاند در کریمه قل متاع الدنیا قلیل و امثال آن ... آنرا بیان فرموده و سید انبیا مه قدر آنرا از بال پشه کمتر خوانده
اوصیا علیه الصلوة و السلام نزد او از استخوان خوکی که در دست مجذومی باشد حقیر تر شمرده است پس شرافت آن علم نیز در این پایه خواهد بود
و مردمان خردمند و صاحبان همت بلند التفاتی چنان بآن نمینمایند و در طریق تحصیل آن قدم سعی چندان نمیسایند مگر چیزی که در ورای
باشد و در امر معیشت از آن گزیری نداشته باشد چون علم صنعت کیمیا و چیزی در بیان که بعضی با آموختن آنها در کار و از آنها ناچار است
و از علوم دنیویه که صرف کردن عمر گران بها در تحصیل آن نه طریق عقلست علم تسخیر کاینات و علم کیمیا و علم رمل و علم شانه و علم قیافه

وامثال آنها برفرض که اصلی داشته باشد و همچنین علم باشعار وانساب و تواریخ اگر فرض احوالی بان متعلق نباشد چنانکه روایتی
شیخ صدوق رحمه الله مذکورست که حضرت اشرف نبوی صلعم داخل مسجد گردیده جماعتی را دیدند که گرد مردی حلقه کشیده اند فرمودند این چیست
گفتند علامه یعنی مرد بسیار داناییست فرمودند العلامه یعنی بسیاری دانش او در چه علمست گفتند داناترین مردمانست بانساب عرب
و وقایع ایشان در زمان جاهلیت و باشعار عرب پس آن سرور فرمودند که ذلک علم لا یضر من جهله ولا ینفع من علمه حاصل معنی
اینکه این علمیست که ندانستن آن زیانی و دانستن آن سودی بکسی نرساند یعنی بحسب عقبی و نیز از جمله این علومست ریاضیات
از نجوم و غیر آن مگر آنچه در امور دین بکار آید و در احکام شرعیه معاونت نماید چون تعیین قبله و تحقیق وقت برای نماز و امثال
آنها و آنچه برای زیاده بصافیه در امور معاد باشد از علوم دنیویه خواهد بود و بضرورت عرفی خلفا در تحصیل آن تلف نباید
نمود و در باب علم نجوم از بحر مواج علوم جناب امیر المؤمنین ع در کتاب احتجاج منقولست که چون آنحضرت اراده نمود
که بجنگ خوارج روانه گردد بعضی از اصحاب گفتند آن سرور فی هذا الوقت خشیت ان لا تظفر بمرادک من طریق النجوم یعنی اگر در این
وقت روانه شوی امیر ترسم که بمراد خود ظفر نیابی از راه علم نجوم یعنی قواعد نجومی بر این دلالت میکنند یا اینکه این مراد این سخن را
از راه علم نجوم گفت آن والاجناب در جواب آنکه تاکید عزل آنجناب فرمودند که اتزعم انک تهدی الی الساعة التی من صار فیها
صرف عنه السوء و تخوف الساعة التی من سار فیها حاق به الضر فمن صدقک بهذا فقد کذب القرآن الی آخر
الحدیث خلاصه مضمون این کلام صدق نظام و ترجمان که بجهت ایجاز مذکور نکردید اینکه آیا می پنداری که ترا نمائی بکسی آن ساعتی
که هرکه در آن سفر کند بدی از او برگردد و تخویف مینمائی از آن ساعتی که هرکه در آن مسافر شود ضرر و زیان او را فرو گیرد یعنی گمان
تو اینست که این دو ساعت چنین را از هم میشناسی و مردم را بآن یک هدایت میتوانی نمود و از آن اجتناب میتوان فرمود که تصدیق کند
ترا این بی تحقیق که قرآن را تکذیب کرده خواهد بود و در رسیدن بمحبوب و دفع مکروه از استعانت بخداوند تعالی مستغنی گردیده خواهد بود
و بنابر قول تو سزاوار اینست که عمل کننده بقول تو ترا حمد کنند نه خداوند خود را چه بدرستی که تو بزعم خود هدایت کرده باشی بساعتی
که در آن نفع رسیده و از ضرر ایمن گردیده است ایها الناس بپرهیزید از آموختن نجوم مگر آنچه را بیابید شود بآن در خشکی یا در دریا
یعنی بهمین قدر که در صحرا و دریا بکار آید و شما را در گمشتگی راهنمائی نماید چه بدرستی که علم نجوم میخواند بکهانت و منجم چون کاهن است
و کاهن مانند ساحر است و ساحر مثل کافر است و کافر در آتش است روانه شوید بنام خدا و یاری او و آورده اند که در همان سفر ظفر اثر
ترسائی از راه علم نجوم آنحضرت را از رفتن بحرب خوارج منع نمود آن والاجناب او را در آن سخن ملزم و مجاب ساخت بمقالة آن قوم
توجه نمود مفصل این مجمل اینکه در آن راه سپاه نصرت پناه حضرت شاه ولایت دستگاه به دیری رسیدند مردی ترسا که از اهل آنجا
بود از فراز دیر فریاد برآورد که ای لشکر اسلام پیشوا و سالار خود را بگویید که نزدیک من آید چون این سخن بخدمت آنحضرت معروض
داشتند عنان مرکب بجانب صومعه چرخانید ترسا گفت ای سالار لشکر اسلام بکجا میروی آنحضرت فرمودند که بجنگ دشمنان دین ترسا گفت
لشکر خود را فرود آور و بحرب مخالفان مرو که ستاره مسلمانان در هبوطست و طالع اهل اسلام ضعیف چند روزی صبر کن تا آن کوکب

ابط

ابطا برصعود آید و طالع مسلمانان ترقی گیرد آن عارف اسرار ربانی و آن واقف اوضاع زمینی و آسمانی فرمودند که اگر تو دعوی علم آسمانی
میکنی مرا از سیر فلان ستاره خبر ده ترسا گفت که من هرگز نام آن ستاره را نشنیده ام سؤال دیگر فرمودند ترسا همچنان در جواب فرو
ماند فرمودند که از احوال آسمانی اطلاع چنان نداری از احوال زمین پرسیم اینجا که ایستاده میدانی که در زیر قدم تو چه مدفونست گفت
نمیدانم فرمودند ظرفیست و در او اینقدر زر نقش سکه اش چنین ترسا گفت اینسخن از کجا میگوئی فرمودند مرا رسول خدا صلعم خبر داده
و نیز فرموده که با این قوم جنگ کنی که از لشکر تو کمتر از ده کس کشته شوند و ایشان کم از ده کس زنده بیرون روند پس از آن سخنان متعجب
گردیده فرمود که زیر قدم او را شکافتند و آن ظرف با آن زر بهمان عدد و نشان یافتند ترسا از دیر بزیر شتافت و در دست
آنحضرت شرف اسلام دریافت اگرچه این خبر تصریحی بر مذمت نجوم نیست اما از سیاق آن مستفاد میگردد که اخبار منجمین قابل
التفات نیست و چون با آن و امثال آن است در مذمت و حرمت این فن حدیث عبد الملک بن اعین که در فقیه مذکورست کافیست
و آن اینست که عبد الملک مذکور گفت قلت لابی عبد الله ع انی قد ابتلیت بهذا العلم فارید الحاجة فاذا نظرت الی الطالع
ورایت الطالع الشر جلست ولم اذهب فیها واذا رایت الطالع الخیر ذهبت فی الحاجة حاصل معنی اینکه بخدمت
حضرت امام جعفر صادق عرض کردم که من باین علم یعنی علم نجوم مبتلا شده ام یعنی بکار خانه آن گرفتار شده ام پس اراده حاجتی مینمایم
و چون نظر بطالع کردم و دیدم که بدست می نشینم و در پی آن حاجت نمیروم و چون دیدم که طالع نیکست در پی آن حاجت میروم پس
آنحضرت فرمودند که تقضی یعنی آن حاجت روا میگردد گفتم آری فرمود احرق کتبک یعنی بسوزان کتابهای خود را که در این
فن داری یعنی اعتقاد اینکه قضاء حوائج از سعادت آن طالعست اعتقادی غلط و باطل و کتابهای نجومی که منشاء چنین اعتقادات
میشود بسوزان که سوختن را سزاوار و قابلست و قطع نظر از امثال این اخبار ظاهرست که اگر اقوال منجمین را اعتباری
میبود رعایت ساعاتی که ایشان حکم به نیکی بآنها مینمایند و آن بجهت بعضی کارها کنند بایستی نمود و ائمه صادقین که استادان منجمین
بشر و نمایندگان طرق نفع و ضرر خیر و شر بند بیان آن میفرمودند چنانکه نهی از تزویج و سفر در وقتی که قمر در عقرب باشد و نهی از تزویج
در وقت محاق فرموده اند چه این قوم عالیه درجات در بیان ما یحتاج خلق خود را اصلا معاف نداشته اند و از امور جزئیه و کلیه
دقیقه فرو نگذاشته اند هرگاه قبا و کفش فرموده باشند که چه رنگ را باید پوشید و چه رنگ نباید پوشید و از مطعومات حتی
سبزیها را بیان کرده باشند که چه باید خورد و چه نباید خورد و هم چنین در نوره کشیدن و حجامت نمودن و امثال اینها که کدام روز
خوبست و کدام روز بد و امثال این امور جزئیه را فوت نکرده باشند اگر ساعاتی چنانکه منجمین میگویند سعادتی و نحوستی بودی
و نفع و ضرری بر آن مرتب بودی خلق را رعایت آن بسیار ضرور بودی چه احتمال داشت که ایشان بیان آن ننمایند و خلق را بآن
اعلام ننمایند و حال آنکه در اخبار و آثار شریفه ایشان غیر تزویج و سفر چنانکه مذکور شد اصلا از این سخن اثری نیست بلکه نهی از
آن وارد گردیده است چنانکه مذکور شد و از بعضی اخبار چنین مستنبط میشود که علم نجوم اصلی دارد ولیکن مختص با نبیا و اوصیا است
و دیگران را از آن بهره نیست و این مقام گنجایش ذکر آن اخبار و بسط کلام بیش از این ندارد و دیگر از آنجمله علم فلسفه است که آنرا

حکمت و علم اوایل نامیده‌اند و معتقدان گرفته و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا را عبارت از آن فهمیده‌اند چون
چنین باشد که بسیاری از اصول و قواعد آن منافی شرع متین و مخالف ضروریات دین مبین است و در بسیاری از مطالب آن
نفس را اذعانی و قلب را اطمینانی حاصل نمیشود چه اگر از اول آنها را تمام و مدخول و داخل و مصداق حدیث شریف حضرت رسول
که آن من طلب العلم جهلا و قطع نظر از این مراتب طالب علم فلسفه کلا یا بعضا مطابق شرع و دینت باید اگر مطابقت چرا
کسی طلب آن از قرآن و آثار اهل بیت نماید که حضرت اقدس نبوی ص امت را باقتدا و اتباع هر دو وصیت نموده و کسانی را که
باین هر دو چسبیده نجات از ضلالت اخبار فرموده و اگر مطابق شرع نیست بگمان اینکه آنها عقلی و اینها نقلی است و در صورت تعارض
نقل را ترجیح باید نمود آنها را تمام و بی‌جرح دانسته و قدوه و اصل کردن و کتاب و سنت را بتوجیهات واهیه تاویل نموده و بآنها
فرود آوردن چه وجه میتواند داشت غرض اعتنائی در دین و کمال تقصیر و سهل انگاری در تبلیغ بائمه معصومین ع که جهت
تصحیح عقاید خلایق و تبیین طریق معرفت و تنبیه حضرت خالق منصوب گشته‌اند **مثنوی** هرچند قال الله قال الرسول ع فضول بود
فضل بدان ای فضول **جهل** حضرت خداوند عالم عز شانه افلاطون و ارسطو را در میان خلق حجت نساخته و بتعلیم و ارشاد
ایشان تعیین ننموده و احدی را بتتبع و پیروی فارابی و ابن سینا مودن و هروه نفس ایشان و امثال ایشان ابدا امر و تکلیف
ننموده و فرموده که بترک آن مواخذه و گنهکار و بعذاب و سخط الهی گرفتار گردد بلکه جمعی دیگر را باین کار در میان خلایق گماشته
و طوق وجوب اتباع ایشان را بر گردن کافه انام گذاشته است که بترک آن معاتب و معاقب میکردند پس از باب التزام ما لا یلزم و طی
اتباع ایشان را بدست دل و زبان محکم داشتن و حبل المتین تمسک و اعتصام باقوال این قوم و لعب الاتباع عالی مقام را بالکلیه
از دست گذاشتن از طریقه عقل بغایت دور است **نظم** چند چند از حکمت یونانیان | حکمت ایمانیان را هم بخوان | دل منور کن بانوار
جلی | چند باشی کاسه لیس بوعلی | وا نما رفتی چه داند اعاده | ور کاله نیز بخیده و چه سنجیده فرموده است **نظم** چرا ای طفل نادان
میاری بجود ره را | زنگ رست می پوشی بجنس درراه خود چه را | سرپیچ ستانه از غفلت بهر سوی شوی مایل | چه طوطی داده از کج
روی این راه گرفته را | و دیگری نیز در این مقام خوب گفته | حکمت نبود جز روش هنداری | حاصل نشود از آن بجز گفتاری | هر فرد
کتاب نزاهتی حکیم | باشد در راه معرفت دیواری | و دیگری هم چه درست گفته است | از عقل مجرد بهدائی نرسی | بی شرع
پیرکی و نوائی نرسی | شرعست که آن ترا رساند بخدا | ور نه قدمی عقل بجائی نرسی | و شیخ اوحدی فرموده | چون دیده عقل
راه رو بگشاید | جز شرع ره راست بار ننماید | چشم ار چکرد و شست از نور نظر | در ظلمت شب ولی چراغی باید | الحاصل مرد
زیرک و حقشناس و قدردان جواهر انفاس عمر عزیز مستعجل ما بین ازآنکه بایس سیار سند که صرف تحصیل امثال این فنون بیحاصل
نماید مگر آنکه غرض دفع شبهات آن باشد که آن هنگام ما از تتبع قدری از آن که در غرض مذکور در کار باشد ناچار است لیکن علمی
که تحصیل آن منتج این همه فضل و ثواب و موصل بمنزل حسن مآب است علم دینست یعنی علم قرآن و حدیث از اصول و فروع و مواعظ
و آداب و آنچه موقوف علیه تحصیل آنها باشد از صرف و نحو و معانی بیان و لغت خداوند مهربان خار خار هر زه گردی خارستان

بجاسلیها

بجاسلیها از خواطر کافه طلبه علم زایل و دوست دل حکمنان را در گلشن حدیث بهار علوم دینیه بگلچینی فرماید آن مایل گرداناد بمنه و کرمه
مجلس دویم در ذکر فضل و ثواب نماز که بعد از معرفت اشرف معارف نخستی است و ارفع مراتب بندگی صفوف و صنوف طاعات را
امام است و در جبهه عبادات را بشتر کلبابک صلوة خواص و عام بر سر سفره رحمت عام صلات و حصول اذان و امانش گماشته
بند کالاسرده بان ایوان کرامت است لا شکرات مشید و باش هر یرباب خرد و فلاح است و تکبیر افتتاحش در سرا آشنائی حق را مفتاح
دورباش استعاذه اش را فع حجره وسواس شیطانیست و نیز بسمله اش چراغ محفل قرب حضرت سبحانی آیات فاتحه و سوره اش بر کرب
صیقلی است زنگ از دل بر داند و قرات دعوات مأثوره اش هر کدام دست امید طاهر دامن کرم الهی و راز نهر رکعتش از هیئت بندگی
روضه ایست بگلهای قرات و تسبیح آراسته و هر قیامش از تذلل و افکندگی مرجی هر نسیم توفیق الهی و راز هر رکعتش از هیئت بندگی
بر خواسته هر خمیدگی رکوعش از در گاه عبودیت طاقتی و هر جبهه سائی سجودش برتارک نفس اماره بهوا مطرانی مرقباشی
تحلیت مثمر چندین فضل و ثواب گوناگون و هر قعودش کلبیی پر بار از گلهای شرف و سعادات از حد افزون و دوست گشاده
در قنوتش طایر دعا را در طیران اوج اجابت دو شهپرست و شعاوتین تشهدش از اصل اصیل ایمان و در شاخ غفران ثمر برکات
تسلیماتش نامت امامت بندگی را خلعت کمال و دعوات تعقیباتش عروس طاعات را زینت فزای حسن و جمال و فضیلت و شرافت
نماز همین بس که آنرا معراج مومن گفته‌اند چه بنده بآن بر سپهر مرتبه قرب الهی عروج و براوج سعادت مکالمه خداوند خود صعود مینماید
و اخبار صدق آثار که ذکر آنها در این مطلب ضرور و سکار است بر چند گونه است بعضی از آنها در فضل و ثواب اصل نماز بر سبیل
اجمال ورود یافته و بعضی در فضل و ثواب فروع و متعلقات آن از مفروض و مندوب آنچه مناسب این مقام باشد و لهذا منشی
قلم بلاغت رقم این مجلس را بچند فصل مرتب میسازد و در هر فصلی قسمی از آن را بر لوح بیان می‌نگارد **فصل اول** در ذکر فضل و ثواب
اصل نماز بر سبیل اطلاق و ایجاز از ططوا و ناسی ذوب صیرب و مودب آداب مفروض و مندوب اعنی جناب اشرف نبوی ص و در کتاب شریف
من لا یحضره الفقیه مرویست که مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود ثبت الاطناب و الاوتاد و الغشاء و اذا انکسر العمود
لم ینفع وتد و لا طنب و لا غشاء حاصل مضمون آنکه نماز مانند ستون خیمه است که چون آن برپاست طنابها و میخها و پرده خیمه برجاست
و چون ستون شکست آنها هیچ فایده میکردد و برطبق این حدیث شریف برلیت کلام صدق نظام جناب ستطاب جعفر امام که در من
لا یحضره الفقیه مذکور است که اول ما یحاسب به العبد علی صلوة فاذا قبلت منه قبل سایر عمله و اذا ردت علیه ردت
علیه سایر عمله حاصل معنی آنکه نخستین چیزی که از بنده حساب آن گرفته میشود نماز است پس چون آن مقبول و پسندیده شد اعمال
دیگرش مقبولست و اگر آن مقبول نشد اعمال دیگرش نیز مردود میکردد و هم در آن کتاب شریف مذکور است که معاویة بن وهب از حضرت
ابی عبدالله ع پرسید که از فضل آنچه بندگان بآن بخداوند خود تقرب میجویند چیست و محبوبترین اعمال نزد خدای تعالی کدام است
فرموده که ما اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة حاصل آنکه بعد از معرفت و علم چیزی را بهتر از نماز نمیدانم و در همان
کتاب از همان جناب ع از این حضرت مرویست که محبوبترین اعمال نزد خدای تعالی نماز است و این آخر وصایای انبیاست یعنی

آدمی سفارش که بخوان امتان خود را کرده اند سفارش بنماز بوده پس چه نیکوست از اینکه کسی غسل کند یا وضو سازد و افعال
وضو را بر وجه کامل بجا آورد و بعد از آن کناری و خلوتی گزیند که ایمنی و یاری او را زیبند پس خدای تعالی برای شرف و نماز کردن
و در رکوع یا سجود باشد بدرستی که بنده چون سجود کند پس سجود را طول دهد ابلیس فریاد کند که ای وای بر من این بندگان اطاعت کردند
و من عصیان ورزیدم و ایشان سجده کردند و من ابا و امتناع نمودم و هم در آن کتاب از آن والا جناب منقولست که صلوة فريضة
خير من عشرين حجة وحجة خير من بيت مملو ذهبا يتصدق في سبيله حتى يفنى یعنی یک نماز واجبی بهترست از بیست حج و یک
حج بهترست از خانه پر از طلا که تصدق کرده شود از آن تا هیچ نماند و نیز در تهذیب از امام همام حضرت ابی جعفر ماثورست که ما من عبد
من شيعتنا يقوم الى الصلوة الا اكتنفته بعدد من خالفه ملائكة يصلون خلفه ويدعون الله له حتى يفرغ من
صلوته محصل مضمون آنکه هیچ بنده از شیعیان ما که بنماز برخیزد و تکبیر الاحرام گوید مگر آنکه بعدد هر که مخالف است در دین فرشتگان
که نماز گذارند و رفقای او و دعا کنند برای او تا وقتی از نماز خود فارغ گردد و هم از آن عالیجناب در آن کتاب مذکورست که للمصلي ثلث
خصال اذا هو قام في صلوته حفت به الملائكة من قدميه الى عنان السماء ويتناثر البر عليه من اعنان السماء الى
مفرق راسه وملك موكل به ينادي لو يعلم المصلي من يناجي ما انفتل حاصل معنی اینکه نماز گذار راست خصلت چون
بنماز بایستد فرو میگیرند او را فرشتگان از پاهای او تا اطراف آسمان و نثار میشود بر او خیر و برکت از کنارهای آسمان تا فرق
سرش و فرشته که باو موکلست گوید که اگر داند نماز گذار که با که مناجات میکند و راز میگوید منصرف نشود یعنی از نماز بیرون نیاید پس
چه غافل و نادانست آدمی که اگر در عمری یکبار بخدمت پادشاهی یا حاکم و یاری که اطلاق نام پادشاهی بر ایشان از روی مجاز و افسر
دولت و فرمان فرمائی بر سر ایشان بر سبیل عاریت رسد و با او در یک کلمه سخن گوید سالها آن مباهات و آنرا مناط شرف و اعتبار خود
میسازد و شبانروزی آنکه پنج بار انوار سعادت بتکلیف عبادت بر ساحت احوالش میتابد و بدرگاه پادشاه پادشاهان جل شانه بار
مییابد با خداوند بی نیاز مشافهه راز میگوید و مطالب و حوائج خود را از جناب اقدس باز میجوید گاه بچوگان رکوع و سجود گوی فرخندگی از
بندگی می رباید و گاه بوسیله قیام و قعود بارگاه قرب الهی با بزرگان خاص آن درگاه نشست و برخاست مینماید و از چنین سعادتی که بجا
میگذرد اکثر اوقات ساهی و غافل و در گذارش آن گران خیز و کاهل میباشد و بعد از آنکه بکراه تمام تن باداء آن در داده [illegible]
بار گذارش آنرا بر دوش طبیعت نهاده همت خاطرش همگی مقصور بر آنست که آنرا زود بانجام رساند و خود را از شغل آن سبکبار
سازد و با خود نمی اندیشد که … و در خدمت چگونه پادشاهی ایستاده است لمؤلفه ای آنکه نباشد از غارت جز نامم
طاعت … چون قعود است و قیام … خدا … بتکبیر نگفته داری … سلام … و هم در کتاب من لا یحضره الفقیه
از سید کاینات و دلیل راه نجات منقولست که ما من صلوة يحضر وقتها الا نادى ملك بين يدي الناس ايها الناس قوموا
الى نيرانكم التي اوقدتموها على ظهوركم فاطفئوها بصلوتكم خلاصه مضمون آنکه هیچ نمازی نیست که وقت آن حاضر شود مگر
آنکه ندا کند فرشته در پیش مردمان که ای مردمان برخیزید و متوجه شوید بسوی آتشهای گناهان خود که بر پشتهای خود افروخته اید پس

فرو نشانید آنها را بنماز خود یعنی نماز کفاره و بر آتش ایمان سوز عصیان بمنزله آبست که آنرا فرو می نشاند و بنده را شایسته چنین
آمرزش میگرداند و بر طبق این خبر امید افزاست حدیث همان سرور در کتاب مذکور که انما مثل الصلوة فيكم كمثل السري وهو
النهر على باب احدكم يخرج اليه في اليوم والليلة يغتسل منه خمس مرات فلم يبق الدرن على الغسل خمس مرات فلم
يبق الذنوب على الصلوة خمس مرات محصل معنی اینکه نماز در میان شما مانند جدول آبست بر در خانه احدی از شما که شبانروزی
پنج مرتبه برآید و از آن نهر غسل کند پس چنانکه شبانروزی پنج مرتبه غسل کردن چرکی در بدن نمیماند با پنج وقت نماز نیز گناهی در اینکس
نمیماند و نیز مفید همان مضمون بر نوید سراپا امیدست حدیثی که هم در کتاب مذکور از حضرت ابی عبدالله ماثورست حاصل معنی
آن بر سبیل اختصار اینست که وقتی که حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام از بهشت نزول فرمودند خال سیاهی در او پیدا شد و از روی
تا قدم وی فرو گرفت و میان سبب … مدید اند و هگین و گریان بود پس جبرئیل آمده گفت سبب گریه چیست گفت این خال که بر من
ظاهر شده است جبرئیل گفت برخیز ای آدم و نماز کن آدم برخواست و نماز کرد آن خال تا گردن وی فرود آمد پس وقت نماز دوم نیز
آمده گفت برخیز و نماز کن آدم برخواست و نماز گذارد آنخال تا ناف وی فرود آمد و وقت نماز سیم نیز آمد و گفت برخیز
و نماز کن آدم برخواست و نماز گذارد آنخال تا زانوی وی فرود آمد و وقت نماز چهارم نیز گفت برخیز و نماز کن آدم برخواست و نماز
کرد آن خال تا قدمهای وی فرود آمد پس وقت نماز پنجم نیز بدستور آمده امر بنماز کرد آدم نماز گذارد و آن خال تمام از وی زایل کردید
پس خدا را حمد و ثنا کرد جبرئیل این مضمون اعلام نمود که با آدم اولاد تو هر که شبانروزی پنج نماز گذارد از گناه بیرون آید چنانکه
تو از این خال بیرون آمدی و در امالی شیخ صدوق قدس الله روحه حدیث طویلی از حضرت امام همام علی النقی منقولست که مشتملست
بر سوال چند که حضرت کلیم الله علی نبینا و علیه السلام از جناب الهی نموده و از آنجمله اینست که الهی ما جزاء من قام بين يديك يصلي
یعنی چیست مزد کسی که نزد تو ایستاده و نماز کند خدای تعالی فرموده که یا موسی اباهي به ملائكتي راكعا وساجدا وقائما
ومن باهيت به ملائكتي لم اعذبه یعنی مباهات میکنم باو بر فرشتگان خود در حال رکوع و سجود و قیام و قعود و کسی که من مباهات
کنم باو بر فرشتگان خود در حال رکوع و سجود او را عذاب نمینمایم و هم در امالی شیخ صدوق طاب ثراه از مهر سپهر فرخندگی و نور بخش
عالم بندگی امین حضرت اشرف نبوی مهر ولیت حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که الله تعالی را فرشته ایست نام او سجائیل
هر وقت نمازی برای نماز گذاران از خداوند عالم براتهای میستاند چنانکه چون مومنان صباح کردند و برخاستند و وضو ساختند و نماز
صبح گذاردند براتی از خدای تعالی میستاند از برای ایشان که در آن نوشته است که انا الله الباقي عبادي وامائي في حرزي
جعلتكم وفي حفظي وتحت كنفي صيرتكم وبعزتي وجلالي لا خذلتكم وانتم مغفور لكم ذنوبكم حاصل معنی اینکه من معبود
برحقم که باقیم ای بندگان من و ای کنیزان من شما را در حصار خود استوار کردم و در پناه حفظ و حمایت خود جای دادم بعزت
خودم سوگند که شما را فرو نمیگذارم و گناهای شما آمرزیده است تا ظهر و چون وقت ظهر شد و برخاستند و وضو ساختند و نماز گذاردند
آن فرشته می ستاند برای ایشان براتی سیم و در آن نوشته که انا الله الجليل جل ذكري وعظم سلطاني عبيدي وامائي في حرز

ابدانکم علی النار واسکنتکم مساکن الابرار ورفعت منکم برحمتی شر الاشرار یعنی اینکه من معبود و بزرگوارم
پادشاهی من بزرگ و سلطنت من عظیمت ای بندگان من از شما دوزخ حرام کردم بدنهای شما را بر آتش و ساکن گردانیدم شما را در
مسکنها و آرامگاه نیکان و دفع نمودم از شما برحمت خود شر بدان را و چون شام شد برخیزند و وضو و نماز کردند آن فرشته میگیرد
بر ایشان از خدای تعالی برات چهارم نوشته است در آن که ان الله الجلیل المتعال عبیدی وامائی صعد الملائکة
من عندکم بالرضا وحق علی ان ارضیکم واعطیکم یوم القیامة منیتکم حاصل معنی اینکه من معبود برحقم که صاحب جبروت
و بزرگی و عظمتم ای بندگان من از ذکور و اناث صعود نمودند بعالم بالا آمدند فرشتگان من از نزد شما با رضا و خوشنودی و لازمست
بر من اینکه شما را راضی گردانم در روز قیامت شما را بآرزوئی که دارید برسانم و چون وقت خفتن شد مومنان برخیزند و وضو ساخته
و نماز گذاردند آن ملک میستاند از خدای تعالی برای ایشان برات پنجم نوشته است در آن که انی انا الله لا اله غیری ولا رب
سوای عبادی وامائی فی بیوتکم تطهرتم والی بیوتی مشیتم فی ذکری خضتم وحقی عرفتم وفرائضی ادیتم اشهدک یا
جبرائیل وسایر ملائکتی انی قد رضیت عنهم محصل مضمون اینکه براستی که من معبود برحقم نیست معبود برحقی غیر من و
خداوندی جز از من ای بندگان من وای کنیزان من در خانهای خود طهارت کردید و در خانهای من یعنی مساجد و معابد جاری نموده آمدید
و در ذکر من خوض کردید و حق مرا شناختید و نمازی که بر شما فرض گردانیده بودم بجا آوردید گواه میگیرم ترا ای جبرائیل و سایر فرشتگان
خود را براستی که من بتحقیق راضی شدم از ایشان آنحضرت فرموده که پس ندا میکند جبرائیل سه مرتبه هر شب بعد از نماز خفتن که یا ملائکة الله
و بتحقیق که خدای تعالی آمرزید نمازگذارانی را که بیگانگی او معترف باشند پس نماند هیچ فرشته در هفت آسمان مگر اینکه استغفار میکند
برای نمازگذارندگان و دعا میخواهند جهت ایشان حبذا که ایشان نیز مرا ماتست آن سعادت در گذارش آن مواظبت نمایند و در
جامع الاخبار حدیثی از سر خیل اخیار منقولست که حاصل مضمون آن اینست که براستی هر چیزی را زینتی است و زینت اسلام نماز پنجگانه
و هر چیز را قیمتی و قیمت بهشت نماز پنجگانه است و هر چیز را براتی است و برات مومنان نماز پنجگانه است از آتش و هر چیز دنیا و آخرت
در نماز است و هر چیز را امانی است و امان مومن از بریدن و جدا شدن یعنی از جماعت مومنان یا از رحمت خدا و امثال آن نماز پنجگانه
و هر چیز دنیا و آخرت در نماز است و آنچه میان جدا میشود مومن از کافر و مخلص از منافق و آن ستون دین است و زینت اسلام است
و نماز گفتن حبیب است با حبیب و داشتن حاجت و تقرب را کننده است و یاد کردن نعمت و برکت در حالت و وسعت روزیست
و نور روست و عزت مومنست و طلب نزول رحمت و استجابت دعوات و سبب استغفار ملائکه است و باعث رغم انف اهل دنیا
و قهر و خشم شیاطین و خوشحالی مومنین است و کفاره گناهانست و حصار بلاست سبب قبول شهادتست و آبادی مساجدست و زینت
شهرست و فروتنی با خدای تعالی است و نفی کبر است و طلب بسیاری قصرهای بهشت و مهرهای حورالعین است و کاشتن
درختان بهشت و هیبت و رحمت ماجرا انست و نثار رحمت از جانب خدای تعالی و از جنبانی بخشی ولهاان کرامتی شافع
یوم المحشر و ماثور و مشهور است که میفرموده اند که قرة عینی فی الصلوة روشنی چشم من در نماز است یعنی با آن چشم من روشن

وخواهم شکفته و مسرور میکرد و لله الحمد اباریق و اکواب کتب معتبره از ماء معین امثال این احادیث دلاویز شوق انگیز سرشار
و لبریزست خنک آن و سیراب هوشیاران که بر لب زلال نهاده لذة للشاربین گویان لا اجر عه ... و چه جای نفس جاهل و زندگی
کاهل را با آن مایل گردانیده روز و شب با وراد اکت فضل و ثوابهای چنین از دل و جان کوشیده و بدبخت آن بی ازردل کور از خدا
دوری که در گذارش کاهلی و گران جانی کرده ترک آن نماید یا در کیفیت آن بی پروائی و سهل انکاری نموده طریق اهمال آن را با جا
بسر و طلب که بباید بقدم اهتمام نه پیماید و دماغ هوش از گلشن طاعت بوی رحیق نکشد و مذاق جانش از خوان نعمت بندگی لقمه
فیض بخشد حرج روحش پیوسته در کلبه ... در فضای جان فزای فرمان پذیری بال افشانی ننماید و دل بسعادتش در حسرت ...
رکعات نماز ظهر و عصر خود را بحله کرامت بیاراید بپرستاکار شام خود را از سهام اندیشه‌های دور نفسانی این فسانه دور جا
خیابان چهار رکعت خفتن بچیدن گلهای گوناگون فیوضات انصاف ... نه پروازند **فصل دویم** در ذکر هر یک از شروط و آداب
نماز که بر نماز مقدم است و در فصل ثواب آنها علیحده اخبار بنظر رسید از واجب سنت پرشید ... که با حواشیان بیدای
ناپیدائی و روستائیان شهرستان دانائی از آن نادان ترم که بفردی خود بسر منزل بندگی معبود حقیقی جل شانه راه فرا توانم برد
و پی راههای تعلیم و ارشاد حضرت او طریق عمیق عبودیت را بر سوم و آداب که باید بسپرد سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا
انک انت العلیم الحکیم لهذا جناب الهی و بفضل و کرم نامتناهی از عامه مخلوقات هر که را بتشریف تکلیف بندگی خود مختص فرموده
راه و رسم گذارش آن را بتوسط انبیا و اوصیا بوی تعلیم نموده است و از آنجمله نماز است و آن را شروط و آداب بسیارست و در فصل
ثواب آنها علیحده احادیث و اخبار از ائمه اطهار مروی یافت از آنجمله طهارتست که عبارتست از وضو و غسل و تیمم و در کتاب
شریفه تهذیب از امام همام حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام منقولست حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که روزی حضرت امیر المؤمنین
با محمد بن حنفیه نشسته بود فرمود یا محمد آبی بیار برای نماز و وضو کنم محمد آب آورد و آنجناب بدست راست آن را بر دست چپ ریخت
و فرمود بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا یعنی بنام خدا شروع در وضو میکنم و حمد خدا را که آب
پاک و پاک کننده کرد و آن را پلید نگردانید بعد از آن آنحضرت استنجا کرد و گفت اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی
علی النار یعنی خداوندا حفظ کن و نگاهدار فرج مرا از فجور و بپوشان عورت مرا از نظر نامحرمان و حرام ساز مرا بر آتش بعد از آن
مضمضه کرد و گفت اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک واجعلنی ممن یذکرک ولا ینساک یعنی خداوندا
تلقین کن بمن حجت مرا در روزی که ملاقات کنم ترا و روان ساز زبان مرا بذکر خود و بگردان مرا از آن کسانی که ذکر تو میکنند و ترا
فراموش نمیکنند بعد از آن استنشاق کرد و گفت اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها
وطیبها یعنی خداوندا حرام مکن بر من بوی بهشت را و بگردان مرا از کسانی که می شنوند بوی بهشت و نسیم فرح فزای آن و بوی
خوش آن را بعد از آن روی خود را شست فرمود اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه یعنی خداوندا سفید گردان روی
مرا در روزی که سیاه میشود در آن رویها و سیاه مکن روی مرا در روزی که سفید میشود در آن رویها بعد از آن دست راست خود را

شد فرمود اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی خداوندا عطا کن نامهٔ اعمال
بدست راست من ونوشتهٔ جاوید بودن را در بهشت بدست چپ من یا خلود را در جنان بآسانی بمن ده که بختی عتاب
بکشم و تلخی عذابی چشم و وجوه دیگر نیز گفته اند محاسبه کن با من حسابی آسان یعنی در آن با من سخت گیری مکن و بآسانی بگذران
بعد از آن دست چپ خود را شست و گفت اللهم لا تعطنی کتابی بیساری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک
من مقطعات النیران یعنی خداوندا مده نامهٔ مرا بدست چپ من و مگردان آنرا غل کرده و بسته بگردن من و پناه میبرم بتو
از جامهای بریده شده از آتش چون پیراهن و قبا که بر تن دوزخیان که بهری چسبد و بسبب عذاب آزار ایشان میکرده این
برطبق کلام الهی است در سورهٔ حج که فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار یعنی بریده شود از برای کفار جامها از آتش
که باندازهٔ جثهٔ ایشان باشد و همه اندام ایشانرا فرو گیرد و میتواند بود که مقطعات بکسر طا باشد یعنی پناه میبرم بتو از آتشی که قطعه
قطعه و پاره پاره میکند اعضا را بعد از آن مسح سر کرده فرمود اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک وعفوک یعنی خداوندا بپوشان
مرا برحمت و برکت و عفو خود و آنها شامل حال من گردان بعد از آن مسح پاهای خود نموده گفت اللهم ثبتنی علی الصراط یوم
تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یعنی خداوندا ثبات دار مرا بر پل صراط در روزی که میلغزد در آن قدمها
و بگردان سعی مرا در آنچه راضی و خوشنود میسازد ترا از من بعد از آن آنحضرت سر بالا کرده نظر بسوی محمد بن حنفیه نموده فرمود ای محمد
هر که وضو کند مثل وضوی من و گوید مانند قول من یعنی دعاهای مذکوره را در هر فعلی خواند خلق کند خدای تبارک و تعالی از هر قطره
فرشته که تقدیس و تسبیح و تکبیر او نماید پس بنویسد خدای عز و جل ثواب آنرا برای او تا روز قیامت و این حدیث شریف در کافی و تهذیب
و امالی صدوق نیز مذکور است و عبارت بعضی از ادعیه آن اندک اختلافی دارد و این مقام ذکر آنها نیست و هم در کتاب شریف
فقیه مرویست که هر که وضو کند و ذکر اسم الله تعالی نماید همه جسد او پاک میشود و وضو کفارهٔ گناهانست در میانهٔ این دو وضو و وضوی
دیگر که از او صادر گردد و هر که ذکر اسم الله تعالی نکند پاک نمیگردد از جسد او مگر آنچه آب باو رسیده است او نیز در آن کتاب شریف
از ابا عبدان گلشن حسن سیر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر منقول است حدیثی که ملخص آن اینست که هر که وضو کند برای نماز شام این
وضو کفارهٔ گناهان گذشتهٔ شب است مگر گناهان کبیره و هم در آن کتاب از شیخ اولوا الالباب برگزیدهٔ خالق حضرت جعفر بن
معصوم ماثور است که هر کس وضو سازد و تمندل کند یعنی بپارچه چون دستمال و امثال آن اعضای خود را که در وضو شسته خشک نماید
نوشته شود برای او حسنه و هر که وضو کند و تمندل ننماید تا آنکه تری وضو خود بخود خشک شود نوشته شود برای او سی حسنه و نیز در کتاب
من لا یحضره الفقیه در باب فضایل حج حدیثی آورده که حاصل آن با این عبارت مطابقست که سید هر فردی و مهبط ... جناب اشرف
بشری صلعم با اصحاب خود نماز صبح گذارده بود و نشسته با ایشان حدیث و حکم ربانی و در و لعل مبارکش بر دامن سامعهٔ آنجماعت فرو میریخت
میفرمود چندانکه آفتاب طلوع کرده و اصحاب از پاس بر میخواستند تا آنکه صاحب علوم خفی و جلی مردی انصاری و ثقفی کسی
خدمت آن والاجناب آمدند ایشان خطاب کرده فرمودند که دانستم شما را حاجتی هست که میخواهید از من سؤال کنید پس اگر خواهید من شما

خبر دهم

خبر دهم که حاجت شما چیست پیش از آنکه شما از من سؤال کنید و اگر خواهید شما سؤال کنید گفتند ما را خبر ده یا رسول الله چه بدرستی
که این کار دل را زایل کننده تر و شک را زداینده تر و اجابت را ثابت سازنده تر است پس آن فروزندهٔ چراغ کرم روی و
آموزندهٔ شیوهٔ دلجوئی فرموده که یا اخا الانصار بدرستی که تو از آن قومی که ایثار میکنند بر خود دیگران را و از اهل شهری و این مرد
ثقفی و صحرانشین است آیا ایثار میکنی او را بسؤال یعنی رضا میدهی که اول حاجت او را روا سازم و بجواب مسئلهٔ او بپردازم که چون
راهش دور است شاید خواهد زودتر برود گفت آری پس افسر تارک سروری و مراعی دقایق امت پروری بعد از استرضا و دلجوئی
متوجه ثقفی گشته فرمودند که اما تو یا اخا ثقیف آمده که سؤال کنی مرا از وضو و نماز خود و آنچه ترا هست در آنها یعنی از فضل و ثواب پس
بدان بدرستی که تو چون دست در آب کنی و گفتی بسم الله الرحمن الرحیم میپاشد و فرو میریزد گناهانی که کسب کرده است آنها را
زشتکاره کردن و وقت تو بیعنی گفتن پس چون شستی رو و ذراع خود را فرو میریزد گناهان از جانب راست پس چون مسح کردی
خود را مسح نمودی فرو میریزد گناهانی که قصد رفتن بسوی آن مشی نموده و طالب ارتکاب آن بوده پس این ثواب ترا است در وضو
تو بعد از آن چون بنماز برخاستی و رو بقبله کردی وام الکتاب یعنی فاتحه را و آنچه میسر شد ترا از سوره قرائت نمودی پس بعد از آن
رکوع کردی و رکوع و سجود نماز را تمام بشروط و آداب بجا آوردی و تشهد خواندی و سلام دادی آمرزیده شد هر گناهی که کرده ما بین
این نماز و نمازی که قبل از این گذارده پس این مزد و ثواب تست در نماز تو آنگاه آن برگزیدهٔ حضرت باری متوجه آن مرد انصاری گشته
فرمودند که اما تو یا اخا الانصار که بدرستی آمده که سؤال کنی مرا از حج و عمرهٔ خود و آنچه ترا هست در آنها از ثواب چون تمام این کلام
چندان با حج تمام ندارد و خامهٔ خوش بیان مقام و این مجلس مذکر آن نمی آید و مجلس فضایل حج که آن نیز از فضایل
عمر است وعده میدهد شیخ صدوق رحمه الله حدیثی طویل الذیل در امالی آورده که جمعی از یهود بخدمت حضرت اقدس نبوی صلعم ورود
نموده و اعلم ایشان مسئلهٔ چند پرسید و از آنجمله ثواب وضو بود آنحضرت فرموده آنچه حاصل آن اینست که اول بار که دست بر آب زد
دور میکرد از آن شیاطین و چون مضمضه کرد نورانی ساخت خدای تعالی دل و زبان او را بحکمت پس چون استنشاق نمود ایمن
گردانید خدای تعالی او را از آتش و روزی او نکرد بوی آتش را یعنی بوی آتش جهنم را نیز نخواهد شنید پس چون روی خود را شست
سفید کرد خدای تعالی روی او را در روزی که بعضی رویها سفید و بعضی سیاه میگردد و چون دو ساعد خود را شست حرام کرد
خدای تعالی از او غلها را و چون مسح پاهای خود نمود گذرانید خدای تعالی او را بر پل صراط در روزی که در آن پاها میلغزد یهودی
گفت راست میگوئی ای محمد صلعم و دیگر از جمله سؤالاتی که یهودی مذکور از آن شافع یوم النشور صلعم نمود سؤال از اجر و ثواب غسل جنابت
بود که از حلال باشد آن والاجناب فرمودند که بدرستی چون مؤمن با اهل خود جماع کند میگسترانند هفتاد هزار فرشته بال خود را
یعنی در زیر ایشان برای تعظیم و تکریم یا بمعنی که از غایت فرح و نشاط بالهای خود را میگشایند و نازل میشود رحمت پس چون
غسل نماید بنا نماید خدای تعالی برای او بهر قطره یعنی از آب آن غسل خانه در بهشت و این غسل جنابت سر خدا است میان خدا
و خلقش چنانکه مراد این باشد که دانای غیوب و بینای عیوب جل شانه ببرکت این غسل زشتیهای او را نادیده می انگارد و بروی

اونی آرد و هم در کتاب مذکور از آن والا جناب مذکور است که روزی فرمودند که من دیشب چیزی چند عجیب دیدم و بعد از آن حسب
الاستدعای حضار بیان آن امور عجیبه نمودند و از آن جمله فرمودند که رایت رجلا من امتی والنبیون حلقا حلقا کلما اتی حلقة
طرح فجاءه اغتساله من الجنابة فاخذ بیده واجلسه علی جنبی حاصل معنی آنکه دیدم مردی از امت خود و پیغمبران حلقه
حلقه بودند هر گاه که بحلقه می آمد او را میراندند پس غسل کرد آن از جنابت بیرون آمد و دست او را گرفته در پهلوی من نشانیدند
دیگر از جمله شروط نماز رعایت وقت است و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که سرور عالمیان صلعم میفرمودند که من حبس
نفسه علی صلوة فریضة ینتظر وقتها فصلاها فی اول وقتها فاتم رکوعها و سجودها و خشوعها ثم مجد الله عز و جل
وعظمه وحمده حتی یدخل وقت صلوة اخری لم یلغ بینهما کتب الله له کاجر الحاج والمعتمر وکان من اهل علیین حاصل
معنی آنکه حبس کند خود را برای نماز فریضه یعنی برای تهیه نماز دست از کارها بردارد و انتظار وقت کشد پس چون وقت در آید
در اول وقت بگذارش مبادرت نماید و رکوع و سجود و خشوع را تمام کند یعنی در گذاردن آنها بی پروائی ننموده با آداب و شروط مقرره
بجا آورده و بعد از آن تا دخول وقت نماز دیگر طریق تمجید و تعظیم و تحمید خدای عز و جل پوید در میان این دو نماز لغو و بیهوده نکند
بنویسد خدای تعالی برای او اجری مانند اجر حج کننده و عمره آورنده و بوده باشد از اهل علیین که عبارت از درجات
بلند در بهشت مرویست که علیین در آسمان هفتم و جای ارواح مومنین است و نیز از اخبار و روایات آثار [illegible] است ان [illegible]
العبد فی صلوة ما انتظر الصلوة حاصل آنکه بنده مادام که انتظار نماز کشد چنانست که در نماز باشد و در تهذیب از [illegible]
و غریب یعنی حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست که انتظار الصلوة بعد الصلوة کنز من کنوز الجنة یعنی انتظار نماز کشیدن بعد از نماز
گنجی است از گنجهای بهشت که بس نعمتها در آن مندرج و مضمر و بسیاری از کرامتها در آن آماده و مدخر است و لهذا از منبع زلال دلداری و
معطش رحیق [illegible] انتظار وقت نماز میکشید و بلال که موذن آنحضرت و مبشر آن دولت بود خطاب کرده میفرمود که ارحنا
یا بلال یعنی آسایش بخش ما را ای بلال باعلام از دخول وقت نماز دیگر از جمله شروط نماز اباحت مکانست و اشرف اماکن مکه
معظمه است خصوصا مسجد الحرام بعد از آن مدینه طیبه است خصوصا مسجد پیغمبر صلعم بعد از آن کوفه است خصوصا مسجد اعظم آن و بموجب حدیث
شریف جعفری عم در کتاب فقیه مذکور است که یک نماز در مکه برابر صد هزار نماز و یک نماز در مدینه مبارکه برابر ده هزار نماز و یک نماز
در کوفه برابر هزار نماز است و از حضرت اقدس نبوی صلعم هم در فقیه مرویست که نماز در مسجد من مانند هزار نماز است در غیر آن مگر مسجد الحرام
چه هر یک نماز در مسجد الحرام برابری میکند با هزار نماز در مسجد من و بنابراین یک نماز در مسجد الحرام برابر هزار هزار نماز خواهد بود در غیر آن
و غیر مسجد پیغمبر صلعم و نیز در آن کتاب مسطور است از حضرت امام همام ابی جعفر عم روایتست که هر که یک نماز فریضه در مسجد الحرام گذارد قبول کند
خدای تعالی از او هر نمازی را که گذارده است از روزی که نماز بر او واجب شده است و هر نمازی که خواهد گذارد تا آنکه بمیرد و اما مسجد
کوفه مرویست که هزار پیغمبر و هزار وصی پیغمبر در آن نماز کرده اند و حضرت خاتم الانبیا صلعم در سفر سبحان الذی اسری در شب معراج بآن
مقام شریف عبور نموده از براق نزول کرده نماز بقیام فرموده و خانه حضرت آدم صفی و نوح نجی و خانه ادریس نبی علیهم السلام بوده

و در مصلا

و در مصلای حضرت خضر و جناب مستطاب امیر المومنین عم شرافت بر شرافت افزوده و روز قیامت چون عریان در جامه
سفید در بر بعرصه محشر می آید و اهل خود و کسانی را که در آن نماز میگذارند شفاعت مینماید و شفاعت او رد نمیشود و بدرجه
قبول میرسد و از والا جناب امیر المومنین عم در فضل آن منقولست که لو یعلم الناس ما فیه من البرکة لاتوه من اقطار
الارض ولو حبوا علی الثلج حاصل معنی آنکه اگر دانند مردمان آنچه در آنست از برکت و فواید هر آینه آیند بآن از اطراف
زمین اگر چه بسرین با چهره روی برف خزیده دیگر از اشرف اماکن بیت المقدس است که یک نماز در آن برابر هزار نماز است دیگر از آنجمله
مسجد خیف است در منی که هفتصد پیغمبر و بروایتی هزار پیغمبر در آن نماز کرده اند و صد رکعت نماز در آن برابر هفتاد سال عبادت است
و دیگر مسجد قباست که در بیرون مدینه مشرفه واقعست و کریمه لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم در شان او ورود یافته
و دو رکعت نماز در آن عمره ایست دیگر مسجد غدیر خم است که ما بین حرمین شریفین واقعست و آن مکان مقدس را همین شرافت
بس که هر بالک وجود گرامی نبی وحی شبنم آسا بآن گل زمین نزول نموده و بحکم کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک خاتم انبیا سرور اولیا را بخلافت تعیین فرمودند و حضرت اقدس رسالت پناهی حسب الحال دین حق را تمام نعمت الهی
را سعادت بر منبر گشتند و لوای والای حمایت اشتمال الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه بر فرق فرقدسای امیر المومنین علیه السلام
افراشته است نماز در جانب چپ آن مقام فیضناک که حضرت سید لولاک آنجناب را بمقدم مبارک مشرف گردانیده و در وقتی که این
خبر [illegible] از دل زدای باسماع خلایق میرسانیده و اما طرف دیگر آن مقام موضع خیام منافقان شقاوت فرجام بوده که از بغض کینه
کاره خلافت امیر المومنین عم بوده آمد و انشاد و دیوانگی بآن جهان فرمائی مینموده اند پس حضرت جبرئیل عم نزول کرده و این آیه آورد
که و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین
آنچه [illegible] بر یافت از فضل و شرف اماکن مذکوره و ثواب نماز در آنها ادراک آن هر کس را میسر نیست بلکه مخصوص مردمان با مکنت
صاحب شکافت و دست آرزوی سایر مردمان از دامان وصول آن کوتاهست ع این کار دولت کنون تا کرا رسد و اما مساجد
دیگر که در شهر و بلد میباشند و فضل و ثواب نماز در آنها نیز کم نیست و اکثر مردمان را دریافت آن بآنکه اهتمامی میسر است از آنجمله
مسجد اعظم یعنی مسجد جامع که عامه اهل بلد برای جمعه و جماعت در آن اجتماع میکرده باشند یک نماز در آن برابری میکند با صد نماز و بحکم
حدیث مشهور نبوی الجمعة حج المساکین رفتن ضعفا و مساکین و درویشان مومنین بآن جهت نماز جمعه در وقتی که بر وجه صحیح
منعقد میشده باشد بمنزله رفتن حج خواهد بود دیگر مسجد قبیله است یعنی مسجدی که در میان قبیله و طایفه خاص باشد و غالبا مردم
آن قبیله در آن نماز میگذارده باشند و مساجد محلات حکمست که از آنجمله باشد یک نماز در آن برابری میکند با بیست و پنج نماز دیگر مسجد
بازار است که یک نماز در آن برابر دوازده نماز است و از فضیلت مطلق مسجد رفتن بآن و نماز گذاردن در آن اخبار و آثار بسیار است
و از آنجمله در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه از بنده خاص حضرت خالق امام جعفر صادق عم منقولست که من مشی الی المسجد لم یضع رجله
علی رطب و لا یابس الا سبح له الی الارضین السابعة حاصل معنی آنکه هر که بمسجد رود و گذارد پای خود را بر چیز تری و خشکی

لمرا اینکه فسیح کند آن تر و خشک برای او تا هفت طبقه زمین و هم در آن کتاب شریف آورده که روی ان فی التوریة مکتوبا
ان بیوتی فی الارض المساجد فطوبی لعبد تطهر فی بیته ثم زارنی فی بیتی ان علی المزور کرامة الزائر الا بشر المشائین
فی الظلمات الی المساجد بالنور الساطع یوم القیمة خلاصه مضمون انکه مرویست که در توریة نوشته است بدرستیکه
خانهای من در زمین مسجدها است پس خوشا آن بنده که در خانه خود طهارت کرده و بعد از آن زیارت کند مرا در خانه من بدرستیکه بر
کسیکه احدی بزیارت او آید لازمست که زیارت کننده را اکرام نماید و بشارت ده روندگان در ظلمات را بسوی مساجد یعنی آنکه
کسانی را که در شبهای تار برای عبادت بمسجد امی روند و عده بنور بلند واضح در روز قیامت و در جامع الاخبار از سید اخیار ص
این مضمون منقولست که چون مؤمن داخل مسجد شود پس پای راست خود را پیش گذارد ملائکه گویند غفر الله لک یعنی بیامرزد خدای تعالی
ترا و چون بیرون آید و پای چپ خود را پیش گذارد ملائکه گویند که حفظک الله و قضی لک الحوائج و جعل مکافاتک الجنة
حاصل آنکه خدای عز و جل ترا محفوظ دارد و حاجتهای ترا برآورده کرداند جزای ترا بهشت و هم در آن کتاب مذکورست که چون حضرت
اقدس نبوی ص مسجد را بیت الشرف آفتاب وجود ارجمند خود میساخت پای راست را پیش نهاده بگفتار این کلمات می پرداخت
که بسم الله و علی الله توکلت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون بیرون می آمد پای چپ را پیش گذاشته میفرمود
بسم الله و بالله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بعد از آن آن والاجناب بحضرت امیر المؤمنین ع خطاب کرده این مضمون
ادا فرموده اند که یا علی هرکه داخل مسجد شود و بگوید چنانچه من گفتم قبول کند خدای تعالی نماز او را و نویسد برای او بهر رکعتی که گذارد
فضل صد رکعت پس چون بیرون آید و گوید آنچه من گفتم بیامرزد خدای تعالی گناه او را و بلند سازد برای او بهر قدمی صد حسنه
و مخفی نماند که نمازی که گذاردن آن در مسجد افضلست و ثوابهای مذکوره بر آن مترتب شود نماز واجبیست که چون اکثر مردمان در آن سر میکشند
اینکس آن از دیگران امتیاز و غارت کرآن ریا و عجب را برای دوست تصرف چندان در از نیست و اما نمازهای سنتی گذاردن آن در خانه
و خلوت افضلست چه این از ریا و عجب دورتر و دامان عمل را از لوث این دو صفت بر حیله و از تمام طاعات را از مد نظر بیند
خط بطلان کشیدن بغایت ضرورست دیگر نماز زنان در خانهای خود از نماز مسجد بهتر است چنانکه میبینی هر قبیح و حسن و آداب آمرزم
زنان جناب ستاطب صعون ع فرموده اند که خیر مساجد نسائکم البیوت یعنی بهترین مسجدهای زنان شما خانهایست و بر ظاهر است
که این طریقه برای زنان بستر منزل عصمت اقرب بحال زنان و مردان هر دو است چه بر آمدن زنان در خانه منشأ انکه اینان
مردان را ببینند و مردان نیز اکثر از زنان قامت و اندام و رفتار و خرام ایشان کل تماشا چینند و این و شرع و عصمت و حیا
شیوه و عفاف و تقوی است و از رعایت اهتمام در این مقام حضرت شارع ع فرموده است که نماز زنان در خانه و در دون افضل
از نماز و صفه و صفه بهتر است از نماز و در صحن خانه و در صحن خانه اولی است از نماز در بام الحاصل چندانکه محجوب زنان از شکل
و تیره و عارض احوال ایشان در نقاب تنگی مستورتر باشد بهتر است و چون ناظم رشحات شیم در مجلس چهارم باب اول فصل سیام
در این مدعا پرداخته و ذمه خود را از ادای حق این مطلب فارغ ساخته است در اینمقام بیش از این اهتمام نمی نماید دیگر از جمله آداب

نماز اذان

نماز اذان و اقامت است که مقرب خوشی هر نماز و زنگ از دل زدای اخبار و آثار ائمه هدی ع بهر گلدستهای انام محدثین اعلام بفضل
و ثواب آن بآن نماینده اند و واعظان خوش بیان شیرین زبان معانی و مضامین دلنشین بر مضار الفاظ و عبارات احادیث
شریفه اهل بیت صادقین ع مؤمنان سعادت قرین را باقامت آن ترغیب می نمایند از آنجمله در کتاب شریف فقیه مرویست که من
صلی باذان و اقامة صلی خلفه صفان من الملائکة و من صلی باقامة بغیر اذان صلی خلفه صف واحد و حد الصف
ما بین المشرق و المغرب محصل معنی انکه هرکس نماز گذارد با اذان و اقامه نماز کنند در قفای او دو صف از ملائک و هرکه نماز گذارد
باقامه تنها بی اذان نماز گذارند در قفای او یک صف و درازی هر صف از مشرق باشد تا بمغرب و هم در کتاب شریف کافی حدیث
مرفوع مذکور است که ثلث یوم القیمة علی کثبان المسک احدهم مؤذن اذن احتسابا حاصل انکه سه کس که روز
قیامت بر فراز تلهای مشک خواهند بود یکی از ایشان مؤذنیست که برای ثواب رب الارباب اذان گفته باشد و در من لا یحضره
الفقیه نیز منقولست از رسول خدا ص که فرموده اند للمؤذن فیما بین الاذان و الاقامة مثل اجر
الشهید المتشحط بدمه فی سبیل الله عز و جل یعنی مؤذن راست در میان اذان و اقامت مزد شهیدی که غلطد در خون
خود در راه خدای عز و جل پس حضرت امیر المؤمنین ع معروض داشتند که انهم یجتلدون علی الاذان حاصل معنی انکه جماعتی
بر اذان مسابقت می نمایند و باقامت آن مبادرت می نمایند آنسرور فرموده اند کلا انه یاتی علی الناس زمان یطرحون
الاذان علی ضعفائهم و تلک لحوم حرمها الله تعالی علی النار ملخص معنی انکه حاشا که چنین باشد بدرستیکه آید بر مردمان زمانی که
اندازند آنرا بر گردن فقرا و درویشان پس درویشان که در آن زمان باین امر قیام مینمایند جمعی اند که حرام گردانیده است بدنهای
ایشان را خدای تعالی بر آتش و در کافی از برگزیده کرام حضرت ابی عبد الله مرویست حدیثی که ملخص آن اینست که بلندی دیوار خانه
حضرت سید ابرار ص بقدر قامتی بود و چون وقت میشد آن عالیمقام میفرمود بلال بر فراز این دیوار برای و بلند ساز آواز خود را
باذان چه بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق که گماشته است باذان بادی که آنرا بلند میگرداند و بآسمان میرساند و بدرستیکه فرشتگان
استغفار مینمایند از برای امت محمد ص تا فارغ شود از آن نماز و در فقیه از حضرت سید الانام ص منقولست که من اذن فی مصر من امصار
المسلمین سنة وجبت له الجنة یعنی هرکه اذان گوید در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال واجب شود برای او بهشت و هم در کتاب
مذکور از حضرت ابی جعفر ع ماثور است که من اذن سبع سنین محتسبا جاء یوم القیمة لا ذنب له حاصل معنی انکه هرکه اذان
گوید هفت سال و منظور وی از آن تحصیل ثواب و رضای الهی باشد روز قیامت بعرصه محشر آید و هیچ گناه او را نباشد و در کتاب
مستطاب کافی از هشام بن ابراهیم روایت نموده که او بخدمت حضرت ابی الحسن الرضا ع شکایت نمود از کوفت خود و اینکه او را
فرزند نمیشود آنحضرت امر کرد او را که بلند سازد آواز خود را باذان در خانه خود هشام گفت چنین کردم پس خدای تعالی کوفت
مرا از من زایل ساخت و فرزندی بسیار شد محمد بن راشد که این روایت از هشام کرده گفت که من نیز دایم العلیل بودم
و جماعت خادمان و عیال من هیچ یک بی علت کوفت نبودیم چون این را از هشام شنیدم عمل بآن کردم پس زایل کرد خدای تعالی

اذن وعیال من علیها را و حدیث طویل مشتمل بر فضل و ثواب اذان از بلال مؤذن حضرت رسالت پناهی و جان همه ما در روز کتب
معتبره چون فقیه و غیر آن مذکور است و بعضی از آن در این مقام ذکر نمودنی و بلال خادم صدق مقال را با وجود بیان آن امامت
فرموده است و این حدیث که عبدالله بن علی که ظاهرا تاجری بوده و سعیی که از غیره مجبر کرده بود و بسعادت صحبت بلال مذکور رسیده
بوده است در دماغ جانش از آن آب رنگ گلدسته سعادت و در رواج بی معارف واکشیده بود به نیکوئی که بعد از فوت رسول خدا
بلال ابی چند بر گرفته و بخدمتش رفته پس از گذارش سلام و التماس ذکر احادیث خیر الانام صلی الله علیه و آله بلال گفت بنویس یا اخا اهل العراق
پس بعضی از فواید و فرائد احادیثی که بلال از آن سرور شرف نقل در مدت چند که با بیت آورده در درج خاطر داشت پس واهب
سامعه ای گذاشت و از آنجمله این است بسم الله الرحمن الرحیم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول المؤذنون امناء المؤمنین علی صلاتهم
وصومهم ولحومهم ودمائهم لا یسئلون الله عز وجل شیئا الا اعطاهم ولا یشفعون فی شیء الا شفعوا اعلام مضمون
آنکه شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود مؤذنان معتمدان و امینان مؤمنانند بر نماز و روزهای ایشان و بر گوشتها و خونهای ایشان از خدا
عز وجل چیزی مسئلت نکنند مگر اینکه عطا کند و در چیزی شفاعت ننمایند مگر اینکه شفاعت ایشان در پذیرد و گفته اند این بودن
ایشان بر حفظ و گوشت مؤمنان از آن جهت که حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله در بعضی اسفار دستور آن بوده که چون از دهی آواز مؤذنی می‌شنید
اصحاب را میفرمود که متعرض احوال آن ده نشوند و اگر اذان نمی‌شنید قتل و غارت میکردند و اسیر مینمودند پس چون اذان مؤذنان را
دلیل اسلام آن ده دانسته از قتل و اسیر ایشان میگذشتند از این جهت ایشان امینان و معتمدان باشند عبدالله گوید که گفتم زدنی یرحمک الله
یعنی دیگر بگو رحمت کند ترا خدای تعالی بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت من اذن اربعین
عاما محتسبا بعثه الله عز وجل یوم القیمه وله عمل اربعین صدیقا عملا مبرورا متقبلا حاصل معنی آنکه هر کس اذان گوید
چهل سال بقصد عبادت و تحصیل رضای الهی بر انگیزد او را خدای عز وجل روز قیامت برای او عمل چهل صدیق باشد که نیکو و مقبول
بود عبدالله دیگر طلب زیادتی نمود بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت من اذن عشرین عاما
بعثه الله عز وجل یوم القیمه وله من النور مثل نور السماء ملخص معنی آنکه هر که اذان گوید بیست سال بر انگیزاند او را
خدای عز وجل روز قیامت و او را نوری باشد به نیکوئی آسمان دیگر عبدالله گفت زدنی یرحمک الله بلال گفت بنویس بسم الله
الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود من اذن عشر سنین اسکنه الله عز وجل مع ابراهیم الخلیل فی قبته
او درجته هر که اذان گوید ده سال ساکن گرداند او را خدای عز وجل با ابراهیم خلیل در قبه اش یعنی گنبدی که در بهشت دارد
یا بجای لطافت درجه فرمود دیگر باره راوی التماس مزید نمود بلال گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که میگفت من اذن سنة واحدة بعثه الله عز وجل یوم القیمه وقد غفرت ذنوبه کلها بالغة ما بلغت ولو کان مثل
زنة جبل احد یعنی هر که اذان بگوید یک سال بر انگیزاند او را خدای عز وجل روز قیامت در حالتی که آمرزیده شده باشد گناهان او
هر حد و مرتبه که رسیده باشد هر چند در گرانی مثل کوه احد باشد دوم چنین عبدالله التماس نمود که دیگر حدیثی گو بلال گفت [illegible]

بمن حفظ

بمن حفظ کن و عمل نما و آنرا عبادت شمار شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میگفت من اذن فی سبیل الله صلوة واحدة ایمانا واحتسابا و تقربا
الی الله عز وجل غفر الله له ما سلف من ذنوبه ومن علیه بالعصمة فیما بقی من عمره وجمع بینه وبین الشهداء فی الجنة
حاصل معنی آنکه هر کس اذان گوید در راه خدا برای یک نماز از روی ایمان و آنرا عبادت شمارد و آنرا تقرب بخدای عز وجل نماید
آمرزد خدای تعالی گناهان گذشته او را و در باقی عمر او را از گناهان نگاه دارد و در بهشت او را با شهیدان مجتمع گرداند عبدالله
گوید گفتم زیاده کن برای من خدا ترا رحمت کناد و حدیثی که مرا بهترین آنچه شنیده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بلال گفت و یحک ای پسر
رگهای دلم را بریدی این گفت و گریست من هم گریستم تا اینکه بخدا قسم که هر آینه براو رحم کردم بعد از آن گفت بنویس بسم الله الرحمن
الرحیم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت اذا کان یوم القیمة الی آخره چون اصل عبارت این خبر طویل و ذکر آن باعث تطویل میشود
از آن بذکر حاصل معنی آن اکتفا مینماید آن اینست که چون روز قیامت شود و جمع سازد خدای عز وجل جمعی از فرشتگان را که از نور
باشند سوی مؤذنان و با ایشان علمهای کوچک و بزرگ باشد از نور و جنیبها کشند که زمامهای آنها از زبرجد سبز و شکمهای آنها
از مشک اذفر باشد و مؤذنان بر آنها سوار گردند بر پشت آنها بر پای ایستاده آن فرشتگان کشند و ایشان به بلندترین آواز خود اذان
گویند بعد از آن بلال گریست گریستنی سخت تا آنکه آوازش بگریه بلند شد و من هم گریستم چون ساکت شد گفتم از چه میگریی گفت
ویحک بخاطرم چیزی رسانیدی چیزی که شنیدم از حبیب خود و صفی خود یعنی حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله که میگفت والذی بعثنی بالحق
بشیرا الحدیث ملخص مضمون آنکه قسم بآن کسی که مرا بر گزیده بحق بر پیغمبری که هر آینه میگذرند بر خلق بر آن مرکبان ایستاده
میگویند الله اکبر الله اکبر پس چون این گویند خواهم شنید فریاد و افغان از امت خود اسامة بن زید پرسید که این چه فریاد باشد فرمود
تسبیح و تحمید و تهلیل پس چون گویند اشهد ان لا اله الا الله امت من گویند آنرا عبادت میکردیم در دنیا پس چون گویند
اشهد ان محمدا رسول الله گویند امت من این آن کسی است که به پیغمبری آمد از جانب خداوند ما جل وعلا و ما با و ایمان آوردیم
و او را ندیده بودیم پس بایشان گویند راست گفتید این آن کسی است که ادا نمود بشما رسالت از خدا و [illegible] پس خداوند عز و
وجل اینکه جمع کند میان شما و میان پیغمبر شما یعنی شما را با او محشور گرداند پس منتهی میسازند ایشان را بمنزلهای ایشان یعنی در بهشت
و در آن منازل خواهد بود آنچه هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و بر خاطر هیچ بشری خطور نکرده و این روایت طویل است از آن با مقدار
که مناسب این مطلب بود اکتفا نمود و از این قبیل اخبار و آثار در فضیلت مؤذنی از ائمه اطهار صلوات الله علیهم بسیار وارد و یافته و انوار این
گرانمایه را نثار گفتار اهل بیت کرامت در ثواب اذان و اقامه پیش پیش بر جبین صفحات و اوراق کتب معتبره تافته است
پس سزاوار اینست که هر اعیان آداب عبودیت در تلاش ادراک آن کاهلی نکرده حال هر یک از نمازهای پنجگانه بوجه خود [illegible]
این فضل و ثواب آیا بند خصوصا در نمازهای جهریه صبح و شام که تاکید در آنها بیشتر شده چنانکه بعضی واجب و ترک آنها
نماز را باطل میدانند خصوصا در نمازهای جماعت که در آنها نیز بعضی بوجوب رفته اند مگر در نماز عصر جمعه و عشاء مزدلفه که در آنها
اذان ساقط بلکه اقوی حرامست و مگر در نمازی که وقت آن تنگ شده باشد که اذان با اقامت نیز در آن ساقطست و بر پوشیده نیست

کاین فصل ثوابهای چند ازان صاحب توفیق موهبت چنانچه از بشارت ایمانا واحتسابا مستفاد شد قیام بامر جلیل مؤذنی بجهة
رضای خدا نماید و منظور نظرش ازان باعلام مؤمنان باوقات شعار مسلمانان مقصور بوده دامن پاک این طاعت فیضناک بالوث
وضمائم نفسانی مانند وظیفه خواستن ازان نیالاید و بیانگ بلند اظهار رتبه و صلاح و سحرخیزی نزد اهل دور و نزدیک نکند و بشعله
آثار ریا آتش در خرمن چنین ثوابهای بی منتها نیفکند مناجات حضرت سبحانی را مقتضی جهت و قرآن خواند و تسبیح و تهلیل
جلیل را عبارت از نغمه پردازی نماید جهت مشق و سبقت بر هم پیشگان و ستار ملاحظه وقت بر مناره و بجهت رعایت اسلوب
خوش اوائی کلمات فصول اذان را از دست نگذارد و برای مزد آواز در دوش سرای باطن حکمرا از متاع خوشدلی نرو بد و به اجتهاد
خروش آوازی صدای طلوع کیش تاج مطراق بی آهنگی بر کله هر خفته و بیدار نگوید الحاصل مؤذنان و سحرخیزان سعادت قرین
که حیات بخشان مردگان خواب غفلت و حدی خوانان بختیان نفسهای کاهل خصلت میباید که باداب نماز که در شریعت غرا
موروث باین شغل شریف قیام نموده تحصیل ثوابهای مذکور را همواره وجهه همت سازند تا در روز قیام بمقتضای حدیث شریف
حضرت خیر الانام که المؤذنون اطول اعناقا یوم القیمة در صفوف خلایق گردن شرف و کرامت افرازند فصل سیم در ذکر
افعال نماز از حین قیام تا وقت سلام که در فضل و ثواب آنها هر کدام حدیثی و روایتی بنظر متتبع رسیده و در کتاب شریف تهذیب و هم
در ثواب الاعمال از سند بده و ذو الجلال حضرت ابی جعفر ع مرویست که ما من عبد من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفه بعدد
من خالفه ملائکة یصلون خلفه یدعون الله عز و جل له حتی یفرغ من صلوته یعنی اینکه هیچ بنده نیست از شیعه ما که بنماز
برخیزد مگر اینکه احاطه کنند او را یعنی برادر جهت نمایند بعدد هر که مخالف اوست در دین فرشتگان که نماز گذارند در قفای او و دعا کنند
از خدای تعالی و خیر خواهند برای او تا آنکه از نماز فارغ شود و در کافی از امام الاجابه مناجات حضرت ابی عبد الله ع منقولست
که اذا قام المصلی الی الصلوة نزلت علیه الرحمة من اعنان السماء الی اعنان الارض و حفت به الملائکة و ناداه ملک
لو یعلم هذا المصلی ما فی الصلوة ما انفتل حاصل مضمون اینکه چون نماز گذار بنماز برخیزد از کنارهای آسمان تا اطراف زمین باران
رحمت فرو ریزد و فرشتگان گرد وی در آیند و فرشته باو ندا کند که اگر آن نماز گذار فضل و ثوابی که در نمازست دریافتی همیشه مشغول
ان بوده روی از آن برنتافتی دیگر از آنجمله تکبیرست که مفتاح باب بخشش و عنوان صحیفه فرخندگیست بنده بی وجود بی حاصل تا بان
رسید بمنزل کرامت و جهانی واصل نشود و بساط قرب جناب سبحانی را قابل میگردد و دست بالا بردن از خاک یکسان را
در علم هستی نشان بالا دستی بر دست افکندنش بنده کم بهای هیچ خود بر پای او حضرت کبریا اشاره بفروتنی و پستی بان بعلو
شان الوهیت استعاره است و این بمنزله مرتبه عبودیت اقرار با آن اشاره بسرادقات سماست که بر افراخته است و این ایمائیست
فرش غبرا که انداخته است و نکته دیگر هم در انتظام منظوم گشته مرقوم میگردد نظم امید زهر که هست باید برداشت ۱ دل را تا چه
بحق جهت باید برداشت ۱ در تکبیرات دست بر داشتنت ۱ رمزی که ز خلق دست باید برداشت ۱ فی نفی سخن متین اصیل آنست
که حضرت امیر المؤمنین ع بزبان مبارک جاری ساخته و گوهر نکته در انتظام الکلام بحر پایان با ساحل بیان انداخته چنانکه در [illegible]

و غرر الحکم است

مذکورست که مردی از معنی دست برداشتن در تکبیر سوال نمود آن والا جناب در جواب فرمود معناه الله اکبر الواحد الاحد
الذی لیس کمثله شیء لا یلمس بالاخماس و لا یدرک بالحواس یعنی معنی آنست که خدا بزرگست از هر چیز یگانه است در صفات
و یکیست در ذات خدائی که نیست مانند آن هیچ چیز لمس کرده نشود با انگشتان پنجگانه که دو دست هست و در یافته نمیگردد بپنج حس
که در هر یک از ظاهر و باطن است الحاصل برداشتن دو دست که هر یک مشتمل بر پنج انگشت است اشاره با اینست که ذات پاک او بزرگتر
از آنست که با انگشتان ملموس و بحواس محسوس گردد و در فضل و ثواب تکبیرات حضرت بشیر و نذیر و داعی هر صغیر و کبیر جناب رسالت پناه
نبوی ص مرویست که اذا قام الرجل الی الصلوة فقال الله اکبر خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه حاصل اینکه چون بنده بنماز
برخیزد الله اکبر گفت پاک شود از گناهان چون روزی که از مادر متولد گردیده و در تهذیب الاخبار از سید اخیار و خواجه چهارم
ماثورست که لکل شیء وجه و وجه دینکم الصلوة فلا یشینن احدکم وجه دینه و لکل شیء انف و انف الصلوة
التکبیر خلاصه مضمون اینکه هر چیزی را روئیست و روی دین شما نمازست پس روی دین خود را زشت مکنید و هر چیزی را بینی هست
و بینی نماز تکبیرست یعنی چنانچه حسن صورت بر بینی تمام و بی آن زشت و نادرست نماز نیز بتکبیر مقبول و بی آن ناقص و نا تمامست
از جمله سوالات عالم یهودی که از ناسخ ادیان و ملل و سرور اهل عقد و حل ص نموده که بعضی از آن در ذکر فضل وضو مذکور شد از آن
جمله یکی سوال از کلمات ساربعه بوده و آنحضرت بیان هر یک نموده در کلمه شریف الله اکبر فرموده اند که فهی کلمة اعلی الکلمات
و احبها الی الله تعالی یعنی لیس شیء اکبر منی لا یفتح الصلوة الا بها لکرامتها علی الله فهو الاسم الاکرم الاکبر یعنی حاصل معنی
اینکه این کلمه در مرتبه برترین کلمات و محبوب ترین آنهاست نزد خدای تعالی و مراد حضرت سبحانی از این عبارت اینست که نیست
هیچ چیز بزرگتر از من افتتاح نماز نمیشود مگر باین کلمه جهت کرامت و شرفی که در آنهاست پیش خدای تعالی و این اسمیست که
شریف ترین اسمات و بنابر نسخه دیگر بزرگترین اسمات میتواند بود مراد باشد که از اسماء اعظم است دیگر از آنجمله قرائتست که بنده
عدم نهاد هستی مآب بام رتبه ما للتراب و رب الارباب باین وسیله بحمد و ثنای الهی موفق و از چند ارشاد کلام جناب مالک الملک
معزز و سر بلند میگردد و چنانکه فرموده اند که چون خواهی که خداوند تعالی با تو سخن کند تلاوت قرآن نمای و قرائت نماز عبارتست از خواندن
سوره مبارکه فاتحة الکتاب و سوره دیگر از آداب قرائت در نماز و غیر آن استعاذه است یعنی قبل از شروع در آن اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم گفتن و از شر این سگ عقور از رحمت خدا بدر بخداوند بخود پناه گرفتن چه آدمی بیچاره مسکین غفلت قرین
دو دشمن دیرین بر کمین روز و شب در کمین هست که از شرشان بخود بر حذر و کند تسخیر ایشان بی امداد و عنایت خداوند قدیر میسر [illegible]
و از خدنگ مکر و نیرنگ این دو عدوی تیز چنگ بی سپرداری حمایت عنایت حضرت باری میسر [illegible] رستگی نفس اماره مقرر بر معاصی
مقرر گردیده ان النفس لامارة بالسوء الا من رحم ربی از آن مجرب است و دوم شیطان بی امان دین و ایمان ستان که بحکم لاقعدن
لهم صراطک المستقیم ثم لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم و لا تجد اکثرهم شاکرین کمر خود
کفته بر سر هر بقعه راه زنی خلق خدا است و بحل قالت فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین و مکرراه ساخته

بندگان سرکشند چون و مکر و عداوت بسته است پس هیچ آدمی ناتوان عجز بینوا را از شر ایشان بی کنف حفظ و امان خداوند مستعان نباشد
بردن و ما را فرار ازین لکن علاج فرار بحظیره حضرت پروردگار سپردن ضرور و ناچار است خصوصاً در وقت قیام براسم بندگی و طاعت
و گذارش وظایف عبادت که بنده در آن وقت در مقام امتثال فرمان جناب الهی و در تلاش وصول ببارگاه قرب حضرت باریست
و در چنین وقتی آن عدوی بدکیش را سینه پر کینه از خار و بغض حسد آگین ریش تر و در خیال هجوم ساختن آن از آن عبادت
و ادراک آن سعادت سعی بیشتر میباشد و در اخبار آمده که ان العبد اذا سجد فاطال السجود نادی ابلیس یا ویلاه اطاعوا
وعصیت و سجدوا وابیت حاصل اینکه چون بنده سجده کند و سجده را طول دهد شیطان فریاد کند که وا ویلا ایشان فرمان بردند
و من نافرمانی کردم و ایشان سجده نمودند و من ابا کردم و از جمله اوقات عبادت وقت قرائت که بنده باید در آن وقت اجزای الفاظ
و کلمات قرآنی بر زبان راند شهد جانفزای معانی آن با سر انگشت تامل بمذاق جان رساند تا در زمره معاتبان افلا یتدبرون القرآن
داخل نباشند و خاک ترجیع ... بحضرت سرّی صم و بکم لمن الکتابین بالحجیه و لم یتدبرها بر فرق دل نباشد و بر ظاهر است
که در این هنگام کمان دشمن دینی و جانی با کمین حسد و مکر میدانی وسیع از آزادی بکسانی بر میدارد و در مشغول ساختن دل با اندیشه های باطل
و هوسهای بیحاصل دنیا ناچار دارد و قدم اهتمام میفشارد و بر وفق مکر شر چنین کافری غادر جز جناب الهی ما در نیست و لهذا خدای مهربان
کریم بکریمه فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم بنده را در آن وقت با استعاذه فرمان داده است یعنی چون خواهی
قرآن بخوانی پس پناه جوی بخدا از شر شیطان رانده شده از رحمت الهی و مخفی نماند که لفظ شیطان در اصل معنی شامل هر کسی است که از
الهی متمرد و از رحمت او دور باشد خواه از نوع جن که ابلیس و جنود او باشند و خواه از طبقه انس که کفار و اهل ضلال باشند و در قرآن
و در حدیث ایراد هر جنس تعبیر شیاطین الانس شده و این طایفه نیز از اضلال خلق خدا از جنود ابلیس کم نموده هر لحظه دام تلبیس
از حبایل شبهات می اندازند و از بیم و بیساره نهان و آشکار بجستوی باطل و تخیلات بیحاصل آدمی را از راه حق و طریق بندگی بغیب سر او
دنیا میاندازند و دور نیست که از راه جنسیت رهی سهام آن گروه را در دلها بیشتر اثر و سهام کلامشان در داخل سینه ها زیاده کارگر باشد
و مع هذا ضررهای مال و عرض و جانی نیز بسبب عداوت دینی و ایمانی از آن قوم ممکن بلکه مظنون است پس از عداوت آن قوم باشقاوت نیز
بجناب الهی استعاذه و در دفع شر این اشرار از آنحضرت استغاثه نمودن و در هر حالی از حالات از اهم مهمات خواهد بود و در سوره شریفه
قل اعوذ برب الناس تا آخر من الجنة و الناس باشد محقق این کلام سخن حضرت سید الانام که بنجیبی میفرماید که قل اعوذ بالله
من الشیاطین الانس مفید این مقالت نیز و بعضی تفاسیر مذکور است که آن دلیل طریق رستگاری با ابوذر غفاری گفت که پناه
استعاذه بخدا میکنی از شر شیاطین جن و انس ابوذر گفت که انس را شیاطین میباشد آنحضرت فرمودند که آری شیاطین انس
بدتر از شیاطین جن اند و هم چنین تعلیم آنحضرت زید بن ارقم را با استعاذه در وقتی که از تهدید جمعی از مشرکان عنید خایف بوده
تقریب این سخن منهاید مفصل این مجمل آنکه چون حضرت ختمی پناه از جور و جفای مشرکان روسیاه از مکه بمدینه ارتحال نمود و اقتضای
وجوه از رسش آنان هیچ با یک هیچ اشتغال فرموده مسجد مدینه را بنا نمودند و مسلمانان برگرد آن خانهها ساخته و در خانه آنرا از هر طرف

بانعام

بانعام بر شرف گشوده حق سبحانه و تعالی خواست که اهل بیت پیغمبر را بکرامتی خاص مختص سازد و آفتاب اعتبار ایشان از اوج
عزتشان بر دور و برابر ارتفع و دو حوره مرتو ظهور انداز د جبرئیل امین نزول نموده آن عالیجناب را بسد ابواب اصحاب امر فرموده مگر در امام المرتضی (?)
که او را نبستن در مخصص گردانیدند و اول کسی که آن شرف پاس او را بگرفتن در امر نمود عم خود عباس بود عباس سمعاً و طاعةً لله
و للرسول گفته فرمان پذیر گردید آنگاه خامس آل عبا و کسا حضرت خیر النسا را که با دو قرة العین حسن و حسین بر کوچه
سعادت بنای خود نشسته گفت چه نشسته ظن قرابت که رسول خدا عم تو را بیرون و پسر عم تو را داخل خواهد ساخت مراد عباس
اینکه شما را نیز در خانه خود بسته در باید ساخت چه هرگاه من که عم پیغمبر و بمرتبه نزدیک ترم در این باب معاف نباشم علی که پسر عم
دور تر است بطریق اولی معاف نخواهد بود آنگاه حضرت اشرف نبوی هم بر ایشان گذشت و از سبب نشستن ایشان در آنجا تفحص
کرد حضرت فاطمه گفت منتظر فرمان رسول خداییم که در باب بستن باب بیت آنجناب فرموده که بدرستی که خدای تعالی ما را
بگرفتن درها امر نموده و پیغمبر خود را از ایشان مستثنی فرموده و اینست و غیر این نیست که شما نفس پیغمبر خدا اید یعنی میان من
و شما جدائی نیست و در بیان ماهیت حکم الهی بکیست و چنانکه مرا باین اختصاص از کافه عوام و خواص امتیاز داده شما را نیز
و تاج آن کرامت بر سر نهاده بعد از آن عمر بن خطاب بخدمت آنجناب آمده گفت من دوست دارم که روزنه شما را در وقتی که در مصلای خود
بر روید و دست میدارم او را دیده که در خانه خود به مسجد جهت آن گذارم آنحضرت فرمودند که ابی الله ذلک یعنی خدا ابا
از این ابا دارد بجز آن مرا نا رو اشتیاق سیاه رو گفت پس بقدر اینکه روی خود را بر آن نهم مرا رخصت ارزانی دار آن والاجناب باز
همان سخن در جواب فرمودند دیگر باره آن بیحیای حسود سخت جسمی کرده فرجه بقدر اینکه بچشم خود را بر آن گذارم استدعا نمود
آنحضرت همان جواب گفته فرمودند که اگر بقدر سوراخ سوزنی گذری که ترا اذن نمیدهم قسم بآن کسی که جان محمد بدست اوست که من شما را
بیرون و ایشان را داخل و شما را خارج نساختم و لیکن خدا ایشان را داخل و شما را خارج ساخت بعد از آن آنحضرت فرمودند
که سزاوار نیست هیچ احدی را که ایمان بخدا و روز آخرت دارد که در این مسجد شب جنب بروز آورد مگر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
و برگزیدگان از آل ایشان و پاکان اولاد ایشان را مومنان پاک نهاد این سخن را مسلم داشتند و بر طرف التسلیم این حکم گردن اعتقاد
گذاشتند و اما منافقان از آن امتناع نموده برآشفتند و نزد یکدیگر اجتماع نموده با هم گفتند نمی بینید محمد را که همیشه پسر عم خود
تفضیل مخصوص میسازد و ما را از آن محروم و بی بهره گذارد و بخدا قسم اینها را در زندگی محمد ناچار گذرانیم بعد از وفات او نخواهیم
گذرانید یعنی رد این احکام کرده عزر وگ بهم بر خواهیم گردانید و عبدالله بن ابی که هم از ایشان و بزرگ آن کفرکیشان بود گاه این سخنان را
گوش کرده بجوش می آمد و زمانی بنیر ساکن گشته خاموش میکرد و میگفت محمد حاشا لله یعنی متعبد و ریاضت کش و صاحب باطن است
مبادا عداوت خود را با و آشکارا کنید هر که آشکارا عداوت چنین کسی پردازد کار عیسی از خود را برنج و حسرت می اندازد بر کن
عاقل کسی است که زهر غصه و خشم را بجرعه جرعه تا وقتی که فرصت یافته دست انتقام گشاید در آن وقت که آن قوم لعین این سخنان در میان
داشته و بر عداوت و کشیدن انتقام از حضرت سید الانام حث میکاشتند مردی از مومنان که او را زید بن ارقم میگفتند رسید

وآن طایفه را شنیده عتاب کردید کفت ای دشمنان خدا تکذیب خدا میکنید و پیغمبر او را طعن میزنید و دین او را دروغ میشمارید
بخدا قسم که پیغمبر را از احوال و اقوال شما اخبار خواهم نمود عبد الله بن ابی واتباعش کفتند آن هنکام ترا تکذیب خواهیم کرد
نیز خواهیم نمود پس پیغمبر ما را و آن صادق خواهد شمرد و بعد از آن کواهی چند خواهیم اقامت کرد که بر تو شهادت دهند بچیزی چند
که موجب قتل باشد پس بره باصدد قتل تو باشد پس زید خود را از آنجا بپایه سریر نبوت رسانید و آنچه کذشته بود و پنهان نمودن
داشت آن برکزیده ربانی بیان نمود حضرت سبحانی در آن باب طریقه مداهنه مسلوک داشته براخفای آن کوشید و سیاهی باطن
پرنفاق آن کروه شقاق را بروی ایشان نیاورده پرده تجاهل بروی کارشان پوشیده آنکاه بزید بن ارقم کفت که ای زید
ان لا یصیبک شرهم ولا ینالک مکرهم فقل اذا اصبحت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فان الله یعصمک من
شرهم فانما هم شیاطین یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا یعنی اکر خواهی شر و مکر این قوم بتو نرسد پس
بکو چون صباح کردی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بدرستی که خدای تعالی نکاه میدارد ترا از شر ایشان و عبارت فانما هم
شیاطین تا آخر اشارت است بآیه و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض
زخرف القول غرورا که در سوره مبارکه انعام است و با آنجناب الهی تسلی بخش خاطر حضرت رسالت پناهی نموده که
ازین اعدای کفر کیش خاطر خویش را آزرده و ریش مدار که این مخصوص تو نیست بلکه هر پیغمبر را دشمنان از شیاطین انس و جن
بوده اند که سخنان بی اصل و باطل جهت اغوای معادات انبیا و اغرا المعاصی بلباس حقیقت آراسته با هم میکفته اند و
بکدیکر را بآن وسوسه مینموده اند اما فضل و ثواب سوره مبارکه فاتحة الکتاب آنرا سبع المثانی نیز کویند از این جهت که
هفت آیت و در نمازها دو بار قرائت میشود یا آنکه دو مرتبه نزول یافته و انوار برکات آن دو بار بر ساحت احوال این
امت تافته است و دلالت میکند اخبار مراد از سبع المثانی کریمه و لقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم که
در سوره حجر است فاتحة الکتابست که خدای تعالی از زیادتی قدر و شرف آنرا از قرآن عظیم جدا ساخته و جیب خود ساخت انزال
آن علیحده فرا خته است و این سوره شریفه ام القرآن و ام الکتاب نیز میامند از این جهت که مبدء قرآنست یا آنکه جمیع فواید
قرآنی در آن مضمر و در بطن آن پنهانست و لیکن هر کس بطریق ادراک آن واقف و غیر پیغمبر و آل پاکش احدی بر آن عارف نیست
از خازن کنوز اسرار ربانی و محرم پردکیان البطون فرمانی جناب مستطاب امیر المومنین علیه السلام منقولست که کل ما فی القرآن فی فاتحة
الکتاب و کل ما فی فاتحة الکتاب فی بسم الله الرحمن الرحیم و کل ما فی بسم الله الرحمن الرحیم فی باء بسم الله و کل ما
فی باء بسم الله فی نقطة باء بسم الله و انا نقطة تحت الباء یعنی آنکه هر چه در قرآنست در سوره فاتحة الکتابست
و جمله آنچه در فاتحه است در بسم الله الرحمن الرحیم مندرجست و تمام آنچه در بسم الله الرحمن الرحیم است در باء بسم الله مضمرست و جمیع
آنچه در باء بسم الله است در نقطه باء آن مکنونست و من نقطه زیر باءم یعنی هر چه در قرآنست مرا معلوم و در صحیفه خاطر من مسطور
و دیکر این سوره شافیه را سوره شفا میخوانند از این جهت که خواندن آن بر سر بیمار سبب شفاست چنانکه در جامع الاخبار مسطور

اخبار ماثور است که این سوره را بعد از الحمد بجابر بن عبد الله انصاری تعلیم نموده بعضی از فضایل و فواید آنرا چنانکه ان شاء الله
تعالی مذکور خواهد شد بیان کرده از آنجمله فرموده که هی شفاء من کل داء الا السام یعنی این سوره شفای هر درد است بغیر
مرک و در عدة الداعی از باقر علوم اولین و آخرین حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که من لم یبرءه الحمد لم یبرءه شیء یعنی کسی که سوره
حمد او را از مرض بری و شفا ندهد هیچ چیز شفا نمیدهد و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از فاتح کتاب سروری و فاتحه نسخه
پیغمبری در فضل و ثواب سوره فاتحة الکتاب حدیثی طویل مذکور است که حاصل مضمون آن اینست که الله تعالی فرموده است
که قسمت کردم فاتحة الکتاب را میان خود و میان بنده خود پس نصف آن برای من یعنی حمد و ثنای منست و نصفش برای بنده منست
که در آن برای خود طلب هدایت و استکشاف از طریقه اهل عناد و ضلالت مینماید و هر بنده مراست آنچه سوال کند پس بنده کفت
بسم الله الرحمن الرحیم الله تعالی کوید که ابتدا کرد بنام من بر من لازمست که کارهای او را با تمام رسانم و احوال او را مبارک کردانم
چون کفت الحمد لله رب العالمین خدای تعالی کوید حمد کرد مرا بنده من و دانست آنکه نعمتهایی که او راست از نزد منست
کواه میکیرم شما را که بدرستی که من می افزایم برای او نعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را و دفع مینمایم از او بلاهای آخرت را چنانکه دفع
نمودم از او بلاهای دنیا را پس چون کفت الرحمن الرحیم خدای تعالی کوید شهادت داد برای من بآنکه بدرستی که من رحمان و رحیم
کواه میکیرم شما را که هر آینه وافر میسازم البته از رحمت خود بهره او را و هر آینه بسیار میکردانم البته از عطای خود نصیب او را پس چون
کفت مالک یوم الدین خدای تعالی کوید کواه میکیرم شما را که چنانکه اعتراف کرد که بدرستی که من خداوند روز قیامتم هر آینه
آسان میکنم البته در روز حساب حساب او را هر آینه در می پذیرم البته حسنات او را و هر آینه در میکذرم البته از سیئات او پس
چون کفت ایاک نعبد و ایاک نستعین خدای تعالی کوید راست کفت بنده من مرا عبادت میکند کواه میکیرم شما را که
هر آینه ثواب میدهم البته او را بر عبادتش ثوابی که رشک برد بر او هر که مخالف اوست در عبادت وی مرا پس چون کفت و ایاک
نستعین خدای تعالی فرموده که بمن استعانت کرد و التجا بمن آورد شاهد میکیرم شما را که هر آینه اعانت او میکنم در کارش
و هر آینه بفریاد او میرسم البته در سختیهایش هر آینه میکیرم البته دست او را در روز مصیبتهایش پس چون کفت اهدنا الصراط
المستقیم تا آخر سوره الله تعالی کوید این برای بنده منست یعنی از آنچه متعلق بذات منست و هر بنده مراست آنچه سوال نمود بتحقیق
که استجابت کردم برای او بنده خود یعنی دعای او ثابت بر هدایت راه و عطا نمودم برای او آنچه آرزو کرد یعنی ایمن کردم او را از طریق اهل غضب
و ایمن کردانیدم او را از آنچه ترسید از آن یعنی از طریق معاندین و اهل ضلالت و در حال کتاب ارواح الاحباب امیر المومنین علیه السلام حدیثی
روایت نموده که محصل مضمون آن اینست بدرستی که بسم الله الرحمن الرحیم آیه از فاتحة الکتابست و آن هفت آیه است تمامی
بسم الله الرحمن الرحیم است یعنی آن هفت آیات شنیدم از رسول خدا صلعم که میکفت بدرستی که الله تعالی کفت ای محمد
و لقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم پس امتنان بر من بفاتحة الکتاب جدا ساخته و آنرا برابر قرآن عظیم کردانیده
و بدرستی که فاتحة الکتاب شریفترین آن چیزیست که در کنجهای عرش است و بدرستی که خدای تعالی محمد را بتشریف این سوره اختصاص داده

واحد را از عذاب آتش باز دارد آن شرکت که رواینده غیر سلیمان مکرر از آن جمله بسم الله الرحمن الرحیم با این عنوان کرده می شود که حکایت
میکند از بلقیس که گفت انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم الآیة پس هر که خواند
این سوره را در حالی که موالات محمد و آل طیبین او را معتقد و امر ایشان را منقاد باشد و ظاهر و باطن این سوره ایمان آورده
باشد عطا کند او را خدای تعالی برای هر حرفی از آن حسنه که هر یک از آن حسنات بهتر باشد از دنیا با آنچه در آنست از اصناف
اموال آن و چیزیست آن و هر که گوش اندازد بسوی قاری که قراءت آن میکرده باشد او را بقدر ثلث آنچه آن قاری راست یعنی از آن
پس باید که طلب کثرت کنید یعنی بسیار تحصیل نمایید از این چیزها که شما را ممکن گشته چه بسی که آن غنیمت است مبادا که وقت آن بگذرد
و حسرت آن در دلهای شما ماند پوشیده نیست که بحکم این حدیث و احادیث دیگر و باتفاق فرقه رضیه شیعه اجله صف آیه این سوره
مبارکه یکی بسم الله الرحمن الرحیم است و احادیث و اخبار وارده در فضل و ثواب خواندن مثل آنست که سالک طریق استعمال
آن نماند کثرت و اهتمام در ذکر آن و در انضمام از آن مرور تر که بخود دارد و اجمال کاری ارزادی بیان آن نماند در کثرت و لهذا طریق
توسط را در آن و جهات مبارزه و ذکر بعضی از آن که اهم و مطلب اتم باشد مبادرت دارد فرد مرکز بسم الله الرحمن الرحیم / معجزه دلالت
عصای کلیم / هر دم از آن معجزه کلیم زبان / کرده باز چشم معنی روان / تعالی الله چه خجسته نامی که گفتار رهنما کذا بی هر معانی را
همواره برکت آغاز انجام آن عادات و کردار بیدیت و باعث حصول هر کار برابر بسته مفتاح تذکار آن بر روی خود گشاده و تبارک الله
چه مبارک کلامی که در کتاب کریم الهی از غیر شرف تناهی بر جمیع آیات و سور مقدم است و در آن محفل اعجاز نمای هدایت انجام از
کرامات اعتلاء لا منتهی مرتبه صدر نشینی بر او مسلم جای الله الله چه طرفه نامی است این / در دل حرف جان تمام است این / کم کسی
از زبان بکام رسد / در رسد زین خجسته نام رسد / و چون چنین باشد که بر اسم چنین از اسماء کرام الهی مشتمل و دو مکان و شرف
باسم اعظم مقرون و متصلست چنانکه از حضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام مرویست که ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب
الی الاسم الاعظم من سواد العین الی بیاضها یعنی بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن
و در مجموعه الورام از حضرت خیر الانام ص حدیثی روایت نموده که محصل آن اینست که ورد کرده غمی و عانی که بسم الله الرحمن الرحیم
بر حسی گرانت می آید روز قیامت یعنی بعرصه محشر بسم الله الرحمن الرحیم که این بی حسنات ایشان در ترازوی اعمال گران میکرده
و خلایق از سبب آن استغفار میکنند بمیزان میگرییند که ابتداء کلام ایشان نام بود ما از اسماء الهی که اگر آنها را در یک پله ترازو
و کنارا این خلایق را در پله دیگر گذاشته شود حسنات ایشان راجح آید از ابن عباس منقولست که ابلیس لعین سه مرتبه چنان فریاد کرده
که دیگر هرگز مثل آن نکرده یکی وقتی که لعنتی نموده شد و از ملکوت آسمان اخراج فرموده شد دیگر وقتی که حضرت ختمی پناه ص از مطلع نور
آفتاب وجودش بر عالم هستی تافت دیگر وقتی که سوره مبارکه حمد نزول نمود و در اول آن بسم الله الرحمن الرحیم بود و از عالم ربانی
و محرم اسرار فرقانی جناب قطب امیر المؤمنین ع مرویست که گرسنگی کاو و فرت سبحان بعیر من بسم الله الرحمن الرحیم یعنی
خوشی هر آینه مفتاح نشر از گوشتنیهات معانی و نکات بسم الله الرحمن الرحیم با فضل و ثواب آن یاد کردی و از صاحب شرح حنیف

وموجب

موجب بستان تکلیف حضرت اقدس صدیق این مضمون ما ثورست که چون معلم کودک را گوید بسم الله الرحمن الرحیم و کودک آن را
گوید بنویسد خدای تعالی برائتی یعنی آزاده نامه برای آن کودک و برائتی جهت پدر و مادر او و برائتی برای آن معلم از آتش دوزخ و ثواب
القرآن این مضمون مذکورست که نبی معظم مکرم حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام بر قبری گذشت دید که فرشتگان عذاب
مرده را عذاب میکنند و چون مراجعت نمود باز بر سر آن قبر مرور نمود ملائکه رحمت با طبقهای نور در آن مقام دید تعجب نمود نماز گذارد
جهت استکشاف آن امر عجیب دعا فرمود وحی آمد با این مضمون که یا عیسی این مرد عاصی بود و از او زنی مانده بود آبستن پسری را
زاد و او را تربیت کرد تا بزرگ شد پس او را بمکتب داده معلم او را تلقین بسم الله الرحمن الرحیم نموده پس مرا از آن مرد شرم آمد که او را
در آتش خود عذاب کنم در زیر زمین و پسر او ذکر نام من نماید بر روی زمین و در جامع الاخبار از سید انبیا ص منقولست که من اراد
ان ینجیه الله من الزبانیة التسعة عشر فلیقرأ بسم الله الرحمن الرحیم فانها تسعة عشر حرفا لیجعل الله کل حرف منها
جنة من واحد منهم حاصل معنی آنکه هر که خواهد که خدای تعالی او را از نوزده زبانیه جهنم که ملائکه عذابند نجات دهد باید که قراءت
بسم الله الرحمن الرحیم چه آن نوزده حرفست تا خدای تعالی هر حرفی را از آن سپری و مانع کرداند برای وی از یکی از آنها و هم در آن
کتاب از جناب رسالتمآب ص مرویست که من قرأ بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله له بکل حرف اربعة آلاف حسنة ومحا عنه
اربعة آلاف سیئات و رفع له اربع آلاف درجة یعنی هر که قراءت بسمله کند بنویسد خدای تعالی برای او بهر حرفی چهار هزار حسنه
و محو سازد از او چهار هزار گناه و بلند کرداند برای او چهار هزار درجه و هم در جامع الاخبار از آن برگزیده پروردگار ص حدیثی منقولست
که خلاصه معنی آن اینست که هر که بسم الله الرحمن الرحیم گوید بنا کند خدای تعالی برای او در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ
در هر قصری هفتاد هزار خانه از مروارید سفید و در هر خانه هفتاد هزار تخت باشد از زبرجد سبز بالای هر تختی هفتاد هزار فراش از سندس
و استبرق و بر آن زوجه باشد از حور العین و آن حوری هفتاد هزار ذوابه یعنی شاخ گیسو داشته باشد که بدر و یاقوت آراسته باشد
و بر گونه راست او محمد رسول الله و بر گونه چپش علیا ولی الله و بر پیشانیش الحسن و بر زنخش الحسین و بر دو لبش بسم الله
الرحمن الرحیم نوشته شده باشد راوی گوید گفتم یا رسول الله این کرامت برای کیست چون این منزلت در نظر راوی بزرگ آمده فرمود
برای آنکه مبادا در شنیدن اشتباه کرده باشد تحقیق آن فرموده آنحضرت فرمودند که این کرامت برای کسی است که بحرمت و تعظیم گوید
بسم الله الرحمن الرحیم و نیز در کتاب مع کرا شافع یوم النشور ص حدیثی روایت نموده که حاصل آن اینست که چون مؤمن بر پل صراط
گذرد و گوید بسم الله الرحمن الرحیم زبانه آتش فرو نشیند و گوید که جز یا مؤمن فان نورک قد اطفأ لهبی بگذر ای مؤمن بتحقیق که نور
تو زبانه مرا خاموش کرده و فواید برکات این کلام سعادت آیات بحیثیتی بسیار زیاده از حد و حصر افزونست لهذا ابتداء کار و در وقت
اشتغال و شروع در هر امری از امور ستوده کاران مامور گشته اند و حدیثی مشهور است که کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله الرحمن الرحیم
فهو ابتر و این مضمون در تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری ع بعنوان حدیث قدسی مذکور و عبارت آن چنین است که کل امر
جری علی بال لا یذکر بسم الله الرحمن الرحیم فیه فهو ابتر حاصل معنی مرده اینست که هر کاری که بر خاطر گذرد و در آن بسم الله الرحمن الرحیم

مذکور نکرد و آن کار دنباله بریده و نا تمامست و در تفسیر مذکورست و در حلی بیان آیتی این مضمون مذکورست که خدای تعالی به بندگان خود
گفته که ای بیچارگان مستمندان برحمت من بپرستی که من لائق شما گردانیدم احتیاج بمن دارید در حالی دولت عبودیت را در هر دو فتحی یعنی هیچ جا
دو فتحی منت که محتاج و ذلیل من باشید پس هر کاری که شروع میکنید امید وار باشید که باتمام رسد و انجام یابد بمن ملتجی شوید و از من
باید بخواهید بیستی که من اگر خواهم که بشما عطا کنم دیگری نا در منت که آنرا از شما باز دارد و اگر خواهم که از شما باز دارم غیر من قدرت ندارد که بشما
عطا کند پس من سزاوارترم از کسانی که سؤال از ایشان میکنید و اولی ام از کسانی که تضرع بایشان مینمائید پس بگوئید نزد افتتاح هر کاری
بزرگ و کوچک بسم الله الرحمن الرحیم و در زهرة الریاض مذکورست حکایتی که مجمل آن اینست که مردی از کفار عرب حکایت کرد که در بیابانی
میگشتم بر قصر بلندی گذشتم پیری دیدم بر در قصر نشسته و نزد وی جاریه ملیحه یعنی کنیزی با وجه صاحب حسنی با خود گفتم این پیر را بکشم
و این جاریه را متصرف میشوم پس شمشیر کشیدم و متوجه پیر شدم پیر خندان گشته گفت اگر خوردنی میخواهی بدهیم و الا براه خود رو گفتم
نزد تو نه طعامست مطلب من غیر کشتن تو نیست شیخ خندیده بدرون آن عمارت رفت و شمشیری برگرفته بیرون آمد و با هم در آویختیم در آن
حال پیر را دیدم که لب جنبانید و حرفی خواند و بر من غالب آمد و مرا انداخت و بر سینه‌ام نشست و ریش مرا گرفته جاریه گفت کارد بیار
آورده بر حلق من نهاد و خواست سر مرا جدا سازد گفتم ای شیخ مرا عفو کن و از گناه من درگذر گفت عفو کردم اگر طعامی خواهی ترا اطعام
کنیم و الا راه خود گیر و برو من از ننگ بر عار جوابی نگفتم و برفتم چون اندک راهی آمدم دیگر باره عازم آن کار گشتم و لیکن آن پیر را بکشم
همچنان با یکدیگر تلاش در آمدیم شیخ باز لب را حرکت داده مرا انداخت و بر سینه من نشست گفت میخواهی باز ترا عفو کنم گفتم عفو کن پس
مرا عفو کرد و رفتم و دیگر باره بازگشته با او مقاتله نمودم و وی بدستور سابق لب را حرکت داده مرا انداخت و بر سینه من نشست گفتم ای مرد پیر
مرا عفو کن گفت عفو میکنم مگر باین شرط که سر ترا برکشم و تو مرا بنده و من ترا صاحب باشم و از رسوم و عادت عرب این بوده که هر کسی
سر کسی را تراشیده آن کس بنده وی میگردید و حلقه غلامی وی بگوش میکشید و القصه سر مرا تراشیده بندگی او را اختیار نمودم آنگاه
گفتم یا مولای من جوانم و توانایم و تو پیر و ناتوان غلبه تو بر من وجهی ندارد جز اینکه لب خود را حرکت داده چیزی میخواندی و ما را بر
آن بر من غالب میشدی مرا خبر ده که چه میخواندی گفت ترا تعلیم آن میکنم بشرط اینکه مسلمان شوی و ترا آزاد نیز میگردانم قبول کردم
و بدست او اسلام آوردم پس شیخ گفت که هر گاه اراده مقاتله تو میکردم میگفتم بسم الله الرحمن الرحیم و بعضی این حکایت را از بعضی
معدها که بنقل کرده‌اند و نیز در زهرة الریاض مذکورست که چون زلیخا آن برگزیده ربانی و عزیز مصر پاک دامنی حضرت یوسف علی نبینا
و علیه السلام را بخلوت برده هفت در را مقفل ساخت و از در لابه و چاپلوسی در آمده بکام جوئی پرداخت هرچند سعی نمود و اهتمام
ورزید نخل نشاط حضرت یوسف از ثمره آن فرحت ثمر ندید و پای عفافش در گل مکر و حیلتی که در آب کرده بود بلغزید تا آخر
الامر دامان عصمت از چنگ ابرام وی کشیده بگریز نهاد و بهر دری که میرسید بسم الله الرحمن الرحیم گفتن آن در بسته بروی وی مفتوح
میگردید الحاصل این کلام بابرکات سعادت سمات مفتاح باب نجات است و غرفات ایمان علو درجات قرب باری تعالی ثبت
و سر انگشت پنجه مشکل گشای موشکاف هرکه دارد و گنجهای بانی تبرک حسی و دامان هر کاری بزلال یمنت آن از ولی شناخت

شستنی

شستن بغایت ضرورست خصوصا در اموری که بخصوص آنها نیز احادیث از جناب ائمه اطهار علیهم الصلوة و السلام ماثورست
از انجمله در کتاب من لا یحضره الفقیه از خانسالار موائد فواید دین و دنیا حضرت سید المرسلین صلعم مرویست و منقولست که حاصل آن اینست
که چون خوان طعام گذاشته شود چهار فرشته برگرد آن در آیند چون بنده گوید بسم الله الرحمن الرحیم آن فرشتگان بشیطان گویند
که بیرون رو ای فاسق که ترا بر ایشان دستی نیست پس چون از طعام خوردن فارغ شوند و گویند الحمد لله فرشتگان گویند اینها جماعت قومی اند
که خدای تعالی نعمت بایشان داده پس شکر خداوند خود را ادا نمودند و اگر بسم الله نگفتند فرشتگان بشیطان گویند نزدیک شو
ای فاسق و با ایشان اکل کن و چون خوان برخواسته شد و خدا را حمد نکردند فرشتگان گویند اینان قومی اند که خدای تعالی بایشان
نعمت داده پس خداوند خود را فراموش کردند و در جامع الاخبار آورده که از حضرت اقدس نبوی صلعم پرسیدند که آیا شیطان با آدمی
اکل میکند فرمودند که آری هر مائده که بسم الله الرحمن الرحیم بر آن گفته نشود شیطان با ایشان یعنی با خورندگان آن اکل مینماید
و خدای تعالی برکت را از آن مائده بر میدارد و آورده‌اند که شیطان فربهی با شیطان لاغری ملاقات کرده از او پرسید که چرا چنین
زار و نزاری گفت من بر مردی موکلم که چون بخانه خود داخل میشود میگوید بسم الله چون می آشامد میگوید بسم الله چون بیرون میرود
میگوید بسم الله و چون میخورد میگوید بسم الله و از آنجهت من همیشه از او گریزانم پس سبب فربهی تو چیست گفت من بر مردی
موکلم که چون داخل خانه میشود از خدا غافل میباشد و بسم الله نمیگوید و من در جمیع احوال با او شریک میگردم چون چارپا برگردن او
سوار میشوم و در کتاب شریف خبه از طبیب مطلب یقینی و نسخه بند حفظ صحت دین اعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که
ضمنت لمن سمی علی طعامه ان لا یشتکی منه خلاصه مضمون اینکه من ضامنم از برای کسی که وقت طعام خوردن بسم الله
گوید اینکه کوفت و رنجی از آن نکشد ابن الکوا گفت یا امیر المؤمنین دیشب طعامی خوردم و بسم الله گفتم و مرا آزار کرد آنحضرت
فرمود که چند رنگ طعام خورده بر بعضی نام خدا برده و بر بعضی نبرده ای گردن و در همان کتاب مرویست که هر که فراموش کند
که بر هر لونی از طعام بسم الله گوید باید که بگوید یعنی در وقت شروع بسم الله علی اوله و آخره و نیز در خبه از مهر سپهر سروری
جناب شطاب جعفری علیه السلام منقولست که ما اتخمت قط و ذلک انی لم ابدأ بطعام الا قلت بسم الله و لم افرغ من
طعام الا قلت الحمد لله حاصل اینکه تخمه و امتلا نشده‌ام من هرگز و این از اینست که ابتدا بخوردن طعامی نکرده‌ام مگر اینکه
گفته‌ام بسم الله و فارغ از خوردن طعامی نشده‌ام مگر اینکه گفته‌ام الحمد لله و دیگر از انجمله وقت مجامعت در کتاب شریف
خبه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اذا اتی احدکم اهله فلم یذکر اسم الله عند الجماع فکان منه ولد کان شرک الشیطان
و یعرف ذلک بحبنا و بغضنا حاصل معنی اینکه از شما هر کس با اهل خود رود و در وقت جماع ذکر خدا نکند فرزندی که از آن جماع بهم رسد
شیطان در او شریک خواهد بود یعنی شیطان در آن جماع مشارکت میکند و آن فرزند از نطفه هر دو متولد گردد و فرق اینکه شیطان
در این شریک بوده و نبوده علامت دوستی و دشمنی ما اهل بیت است الحاصل از این قبیل اخبار و آثار در ترغیب گفتن بسمله در هجوم کارها
و در خصوص بعضی نیز بسیار وارد گشته و البساوی در احتمام بتفصیل جمیع آنها سالک خامه چون از طی طریق اصل مطلب باز

مبداشت از آن در گذشته ذکر یکی را بمقام مناسب آن گذاشت دیگر فضل قرائت بعضی دیگر از سورهای قرآنی که در نمازها بعد از فاتحة
الکتاب خوانده میشود و متضمن قرائت پوشیده نیست که حدیث و روایت در فضل و ثواب هر یک از سوره قرآنی از اهل بیت
عصمت مأثور و در کتب معتبره مبسوط مسطور است و این مقام گنجایش ایراد تمام آنها ندارد از آن جمله ذکر سوره شریفه توحید و سوره
مبارکه قدر که در نمازهای فریضه غیر ایشان شناخته شده قرائت آنها را افضل شمرده اند اکتفا مینماید و در فضل این دو سوره همین
بس که حضرت سید انبیاء در اکتساب شرافت سبحان الذی اسری بعبده علیه السلام در شبی که بعالم بالا عروج نموده و از زینه پایه طبقات
سموات باران کرامت بنیان ثم دنی فتدلی صعود فرموده و در آن مقام قرب و اتصال بفرمان خداوند خود عز و جل و علا نماز گذارد
و در آن نماز بقرائت این دو سوره مامور گردید چنانکه در فرادر کتاب صلوة کافی و در علل الشرایع حدیثی طویل مفصلا مذکور است
و در کتاب شریف تهذیب از ابن راشد [illegible] مرویست که بحضرت ابی الحسن ع گفتم که فدای تو گردم تو محمد بن فرج نوشته و او را
تعلیم کرده که افضل آنچه در نمازهای فریضه خوانده میشود انا انزلنا و قل هو الله احد است و سینه من از آن تنگ میشود بخواندن
آنها در نماز صبح یعنی طبع من راضی نمیشود که بآنها ساکن شوم و اکتفا نمایم آنحضرت ع فرمودند که باید سینه تو تنگ نشود
بقرائت آنها یعنی از قرائت آنها ولکن نباشی چه بدرستی که فضل بخدا قسم که در این دو سوره هاست و در فضیلت سوره توحید در کتاب
توحید ابن بابویه رحمه الله روایتی مذکور است که حاصل آن اینست که جناب اقدس نبوی ص فوجی لشکر را که حضرت ولایت پناه بجانبی
روانه نمود بعد از مراجعت از کیفیت سلوک آنسرور را احوال استفسار نمود گفتند هر چه از خیر و نیکو بود جز آنکه در همه نمازها که با او بجا آوردیم
قل هو الله احد میخواند یعنی بهمان اکتفا مینمود و بجای آن سوره قرائت دیگر نمی‌نمود حضرت سید انام از آن امام همام سبب آنرا
استعلام کرده فرمودند که جهت آن اینست که این سوره را دوست میدارم حضرت سید عالم فرمودند که ما احببتها حتی احبک الله
عز و جل دوست نداشتی آنرا تا اینکه خدای عز و جل ترا دوست داشت و در عدة الداعی از حضرت صادق ع منقولست که من مضی
علیه یوم واحد ولم یقل فیه بقل هو الله احد قیل له یوم القیمة یا عبد الله لست من المصلین محصل معنی آنکه کسی
که بگذرد بر او روزی و در آن روز در نماز بقل هو الله احد نگذارد روز قیامت او را گویند ای بنده خدا تو از جمله نمازگذارندگان نیستی و در اکمال
امام وحید در کتاب توحید مرویست که من قرأ قل هو الله احد مرة واحدة فکانما قرأ ثلث القرآن وثلث التوریة وثلث
الانجیل وثلث الزبور حاصل معنی آنکه هر کس سوره قل هو الله احد را یکبار قرائت کند چنانست که ثلث قرآن وثلث توریة وثلث
انجیل وثلث زبور را قرائت کرده باشد و نیز در آن کتاب شریف مذکور است روایتی که حاصل آن اینست که چون سعد بن معاذ وفات
یافت حضرت اشرف کاینات ص بر او نماز گذارده این مضمون ادا فرمودند که هر آینه بتحقیق که آمده هفتاد هزار ملک برای نماز بر جنازه سعد
و در میان ایشان بود جبرئیل ع که نماز میگذاردند بر او پس گفتم یا جبرئیل بچه چیز سعد شایسته این شد که شما بر او نماز گزارید گفت بخواندن قل
هو الله احد ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و آمدن و در مجمع البیان از ابی بن کعب مرویست که هر که این سوره قرائت کند
چنانست که ثلث قرآن را قرائت کرده باشد و عطا کرده شود او را اجر بعدد کسانی که ایمان آورده باشند بخدا و فرشتگان و رسولان او

رکن بها

رکن بهای او و پیغمبران او و بروز آخر یعنی قیامت و حسنه دهم و در مجمع البیان از [illegible] منقولست که ایعجز احدکم ان یقرأ
ثلث القرآن فی لیلة حاصل آنکه آیا عاجز میباشد احدی از شما از آنکه قرائت کند ثلث قرآن را در شبی ابو درداء گفت که راوی این
حدیث است که گفتم یا رسول الله و من یطیق بذلک یعنی که طاقت این دارد که در یک شب ثلث قرآن را خواند آنحضرت فرمودند که
اقرأ قل هو الله احد بخوانید یعنی خواندن آن برابر ثلث قرآنست و در کتاب توحید صدوق رحمه الله از حضرت رسالت پناه ص مرویست
که من قرأ قل هو الله احد حین یأخذ مضجعه غفر الله عز و جل له ذنوب خمسین سنة یعنی هر که سوره قل هو الله احد را قرائت
کند وقتی که جا میگیرد در خوابگاه خود بیامرزد خدای عز و جل گناهان پنجاه ساله او را و در عدة الداعی از والا جناب حضرت امیر المؤمنین
منقولست که من قرأ قل هو الله احد حین یأخذ مضجعه وکل الله به خمسین الف ملک یحرسونه لیلة یعنی هر که خواند سوره
قل هو الله احد را وقتی که جا میگیرد در خوابگاه خود موکل گرداند خدای تعالی بآن پنجاه هزار فرشته که پاسبانی او کنند آن شب
و در کتاب شریف کافی از [illegible] حضرت ابی جعفر ع مأثور است حدیثی که ملخص معنی آن اینست که هر که قرائت کند سوره
قل هو الله احد را یکبار برکت نازل شود بر او و هر کس قرائت کند او را دو بار برکت باو فرود آید بر او و بر اهل او و هر که خواند او را
سه بار برکت فرود آید بر او و بر اهل او و همسایگان او و هر که قرائت نماید او را دوازده بار بنا کند خدای تعالی برای او دوازده
قصر در بهشت پس حفظه گویند ببرید ما را بقصرهای برادر ما فلان که تماشای آن کنیم و هر که بخواند این سوره را صد بار آمرزیده شود
برای او گناهان بیست و پنج سال غیر خونها و مالها یعنی گناهانی که خون ناحق کردن و مال مردمان بردن در آن نباشد و هر که
خواند او را چهار صد بار باشد او را اجر چهار صد شهید که همه ایشان پی کشته و خونشان ریخته شده باشد و هر که قرائت کند او را
هزار بار در روزی و شبی نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا برای او بینند و در تفسیر منهج الصادقین از ابی ذر [illegible] از جناب
اشرف نبوی ص مرویست که هر که قل هو الله احد خواند حق تعالی بنظر رحمت در او نگرد و هیچ چیز از خدای نطلبد مگر آنکه
باو کرامت فرماید و او را در حفظ خود نگاه دارد و در حال تفسیر از [illegible] آفتاب منیر ص منقولست که از مردی شنید که قل هو الله
احد قرائت میکرد فرمود واجب شد او را گفتند یا رسول الله چه چیز او را واجب شد فرمود واجب شد او را بهشت و از سبب نزول
این آیه شریفه معتبرین حکایات نقل نموده و طرایق بیان او را باقدام اقلام بانحاء مختلفه جلوه اند از آنجمله آنکه عبد الله بن سلام
که از احبار یهود بود در مکه معظمه بخدمت شافع روز جزا و [illegible] ذلیل حاضر آمده آنحضرت فرمودند که ترا بخدا سوگند میدهم
که آیا در توریة یافته که من رسول خدایم گفت وصف کن برای من خداوند ما را پس این سوره نازل شد و آنحضرت برا و خواند از
آن نور اسلام بر دلش تافت و بحبل المتین سوره اخلاص از سر چاه غوایت خلاصی یافت ولیکن در یافت این توفیق را از مکتمان
نهان و گوهر ایمان را در حقه ضمیر پنهان میداشت تا بعد از هجرت اقدس نبوی ص بمدینه طیبه عبد الله سلام اظهار اسلام نموده پرده از روی
کار خود برداشته و بعضی گفته اند که جمعی از مشرکین بخدمت آن سالار دین آمده گفتند که انسب لنا ربک یعنی نسب نامه خداوند خود را
برای ما بیان کن پس این سوره نزول یافت و بهر زبان آن بر ساحت خاطر خداوندان عقل و شعور تافت و بعضی آورده اند

که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه که دو مشرک اشتر بودند بخدمت آنسرور آمدند عامر گفت ما را بچه چیز دعوت میکنی فرمود الی الله
یعنی شما را به بندگی خدا دعوت میکنم که مستجمع جمیع صفات و کمالات است عامر گفت او را برای ما که آیا از طلاست یا از نقره است یا از
آهنست یا از چوب پس این سوره فرود آمد و ایشان قبول ننموده و طریق ابا و امتناع پیموده خداوند جبار صاعقه فرستاد اربد را
سوخت و عامر که از آن گذشته بود نیز بر پهلوی او پلید او خورده او نیز جان عالیکان دوزخ سپرد و کسی ندانست که آن طعن نیز از کجا
باو رسید و این حکایت در بحار المصابیح بجزوی مذکورست که مجمل و محصل آن اینست که عامر بن طفیل لعین نزد خاتم النبیین آمده
گفت اگر من بدین تو درآیم هر که در دنبال منست یعنی قوم و قبیله و تبعه من نیز همگی بدین تو درآیند ما کذا چون تو در دنیا بر ایشان
نیز در دنیا بینند آنحضرت فرمود که اکنون مطلب تو چیست گفت متابعت تو میکنم باین شرط که بادشاهی خیمه نشینان از من باشد
و بادشاهی اهل قری و شهرها از تو آنحضرت فرمودند که سلطانی بشرط نباشد گفت پس بعد از خود مرا خلیفه گردانی و بجای خود نشانی
فرمود بعد از من پیغمبری نباشد گفت مرا تفضیل ده بر دیگران مزیت دهی فرمود نمیکنم و تو نیز با ایشان برادر یعنی در مرتبه
برابر باشی چون اسلامت نیکو باشد گفت پس مرا برابر بلال و سلمان و فلان و فلان خواهی کرد فرمود آری چون آن جمع آزاد
بندگی و فنی اسیر دار مال و دنیا بودند و فقیر بودند و در نظر آن بی بصیرت بغایت بیقدر و حقیر مینمودند و از مساوات ایشان عار
داشته خشمناک گردیده و آغاز تهدید نموده و سوگند خورد که هزار سوار چنین و چنین بر سر تو آورم و بر خواست جبرئیل علیه السلام نزول کرده
و از جانب حضرت رب العالمین و جبار سماوات و ارضین پیغام آورده که من بر هر یکی از ایشان فرشته گمارم که دماری کردن
هر یک یک اله راه وسطری آن یک اله راه باشد و همراه ایشان را بکذرشته کند و لیکن خدای تعالی خواهد که کثرت لشکر خود را بایشان نماید
آن کافر عنید از آن تهدید شدید متعجب گردیده بیرون آمد اربد هم جنس همی که با او دوست و صدیق و در طریق کفر و ضلال آن لعین
هم سگال یار و رفیق بود برخورده احوال پرسیده عامر آنچه گذشته بود حکایت و از آنچه شنیده شکایت نموده اربد گفت چرا
او را نکشتی گفت نتوانستم گفت باز گرد تا نزد او رویم و اگر خواهی گردن وی بزنیم پس آن بدکیش مانند بخت برگشته
برگشته بار دیگر با بدکیش نزد سید لولاک رفته و مانند خار بر پیش وی ایستاد آن گل بوستان رحمت کرد کار جای گرفته و آنحضرت
دانست که ایشان بچه کار آمده اند و چه در خاطر دارند در آنحال فرشته آمد و شکم اربد را افشردن آغاز نمود چنانکه نزدیک بود
که غایط از وی بیرون آید رنج و آزار آن ملعون نابکار را چنان بحال خود درمانده ساخت که مطلب خود نتوانست بر ظاهر
و آن لعین دیگر متوجه آنسرور گشته گفت تو ای محمد مرا با مرد عظیم لشکری بسیار تخویف کردی ایشان چه کسانند فرمود لشکر
پروردگار منند و ایشان بیش از آنند که من گفتم گفت مرا خبر ده که نام پروردگار تو چیست و چه چیز است و دوست او کیست
و چند است و کجاست و از کدام قبیلات پس سوره قل هو الله احد نازل شد و در آن بیان کردید که دامان عز و جلال
کبریا از او صمت انگیزه مقالات و صفات که از خصایص مخلوقاتست منزه و مبراست پس عامر اشاره باربد کرد که برخیز برویم
چون ایشان بیرون شدند عامر پرسید که ترا چه بود گفت مرا فشار داد و در وی و در شکم بهم رسید که نتوانستم دست برآرم و اربد همان روز

اندهبه

اندهبه برون رفت صاعقه بروی نازل شد و بجهنم واصل گردید و عامر ملعون را جبرئیل علیه السلام زخمی بر گردن زده بعلت طاعون مبتلا
گشت و کسی او را در خانه خود جای نمیداد مگر زنی عجوزه از بنی سلول پس این آیه نازل شد که وهم یجادلون فی الله وهو شدید
المحال اما فضیلت سوره مبارکه قدر در مجمع البیان از محیط معارف حقایق حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
منقولست که هر که انا انزلناه را در فریضه از فرایض قرائت کند منادی از جانب خدا ندا نماید که یا عبد الله قد غفر لک
ما مضی فاستانف العمل ای بنده خدا بتحقیق که آمرزیده شد گناهان گذشته تو پس عمل را از سر گیر و هم در آن کتاب از حضرت
امام همام حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که هر که انا انزلناه را بلند بخواند چنان باشد که شمشیر کشیده باشد در راه خدا یعنی در جهاد
و هر که آنرا آهسته قرائت نماید مانند کسی باشد که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا و هر که آنرا ده بار بخواند هزار گناه از دیوان
او محو کرده و نیز در تفسیر مذکور از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که هر که این سوره را بخواند چنان باشد که تمام ماه رمضان را روزه
داشته است و شب قدر را بعبادت احیا کرده باشد و در مجموعه اللآلی از اشرف علایق منقولست که هر که قرائت کند این سوره را
هفت بار بعد از فجر صبح باز گرداند خدای تعالی شر آن روز را از او و در سبب نزول این سوره وجوه مختلفه ذکر نموده اند از آن
جمله اینکه حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله حدیثی بیان فرمود که در بنی اسرائیل عابدی بود که هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدا جهاد نموده و اصحاب
تعجب کرده گفتند ما با این عمرهای کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق تعالی این سوره را فرو فرستاده در آن فرمود که شب قدر
بهترست از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن جهاد کرد یعنی برای کسی که بخواهد و آنرا بطاعت گذراند و بعضی گفته اند که آن
افضل عباد و اکمل عباد علیه السلام چهار عابد را نام بردند که ایشان هشتاد سال خدا را پرستیده طرفة العینی عصیان او نورزیده اند و از
خدا غافل نگردیده یحیی و زکریا و ایوب و حزقیل اصحاب متعجب گردیدند این سوره نزول یافت و بیان شد که عبادت شب قدر
بهتر از عبادت هزار ماه ایشانست و بعضی گفته اند که در بنی اسرائیل تا کسی هزار ماه عبادت نکردی او را عابد نخواندندی حضرت
رب العباد این سوره فرستاد و فرمود که عبادت شب قدر بهتر از هزار ماه است و در آثار اهل بیت علیهم السلام مذکورست آنچه حاصل مضمون
آن اینست که سید ولد آدم و سرور سپاه رولان عالم حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله در خواب دید که بوزینه چند بر منبر او بر رفتند چون جبرئیل
نزول نمود این واقعه را باو اعلام نمود جبرئیل علیه السلام گفت آنها بنی امیه باشند که بعد از تو بناحق بر منبر تو برآیند پرسید که مدت ملک
ایشان چند گاه باشد گفت هزار ماه خاطر مبارک آنحضرت از این خبر آزرده و غمگین گشته حضرت رب الارباب جهت تسلی آن والا
جناب سوره کوثر و سوره قدر را فرو فرستاد و در آن خبر داد که شب قدر بهتر از هزار ماه ملک بنی امیه است باین معنی که نزول ملائکه
و روح در آن بر امام هر زمان و اعلام و اخبار آن بر جمیع ما یحتاج او دائم است تا سال دیگر چنانکه در کتب معتبره حدیث حضرت
در کافی تفصیل آن مذکورست و ولی بشر ضعیف که از هزار ماه پادشاهی بنی امیه بهترست مرویست که از شخصی مخالف موافق
حضرت جعفر صادق علیه السلام پرسید که شما لیلة القدر را دانید فرمود لیلة القدر را از برای ما وضع کرده اند آفتاب بر تخت عظمت نشینیم
و ارواح و انبیا و جمله ملائکه ملاها آیند و بر ما سلام کنند حق تعالی فرمود که اگر حجت یعنی امام زمان معزول خلق باشد ما

کنم پس باید که کتب بجاه و منصب خویش باشد از مزار ماه از ملک بنی امیه یعنی نماز که در فضل و شرف سوره توحید و قدر و قرائت
قرائت آنها و فواید دنیویه که بر آن مترتب میشود اخبار و احادیث بسیار است و بجهت احتراز از تطویل بهمین قدر اختصار شد
دیگر از جمله افعال نماز رکوعست که معراج نماز را پایه متین است و بیت الشرف بندگی را رکنی رکین و ذلال تسبیح و تحمیدش کلید
طاعت را سبب مزید زنگ زدایست و انحنا قامت بنده در آن حال احسن اعمال را بمنزله طاق ابرو بند بر افکندگی آن سر فرخنده
توانند سود و بجو کمان خمیده که قد در آن کرد سعادت از میدان بندگی تواند ربود هنگام رکوع بدیده امیدواری چهره رستگاری خود
در آیینه زانو توان دید و بذکرش تن قامت در آن از تمام لبس گناه و جریده عمل بنده ز سیاه حلقه تواند کرد پیشتر چنی است
در معرکه جهاد نفس اکبر بر فرق نفس اماره آخته یا صیقلی که مرات حیات از زنگ معاصی سیئات پرداخته و در ثواب الاعمال از
امام و سرور کرام حضرت ابی جعفر ع منقولست که من اتم رکوعه لم یدخله وحشة فی القبر حاصل مضمون آنکه هر که تمام کند
رکوع خود را یعنی حدود و آداب آنرا بجو آرد که در شرع انور مقرر و در کتب معتبره محرر است بعمل آورد داخل نشود او را وحشتی در قبر
یعنی روزی که از وطن مالوف دنیا بیرون رفته بوحشت سرای گور روان بعنوان برمار و مور روی آید در آن محنت خانه پرده وحشت ابتلا
دهشت نتابد دیگر از جمله افعال مذکوره سجود است که آن نیز رکنی از ارکان نماز و نشیده بان در دنیا و عقبی سرافرازست از جبهه سرها
که از سجود معبود عز و علا هموار نور سعادتش از جبین تابد و زنده دل تنی که از زمین سائی آن درگاه جهان پناه و پیشگاه جای تازه
پا بر سری خاک از سجده آن سرمایه عزت نبیند و زره بکدام سامان در صف بندگان گردن تواند کشید و روئی که از غبار آن آستان چهره
قبول نیفروزد در میان روها رو سفید تواند گردید هر سر که دانه صفت خاک نشین آن درگه و کیا بر تواند گشت و هر جسم
که مانند آب روان در آن درگاه بر خاک تذلل نغلطد از جویبار حیات چگونه پاک تواند گذشت الحاصل رخ که آینه صفت
خاک راه او روش سیاه ای سر که نبود خاک آن درگاه خاکش بسر است ا در فضل سجود همین بس که ابلیس مطرود مردود از آن
در تاب رفته فریاد میکند و خروش واویلاه بر می آورد چنانکه در اوایل ابن عباس در ذیل حدیثی مذکور شده که ان العبد اذا سجد
واطال السجود نادی ابلیس یا ویلاه اطاعوه و عصیت و سجدوا و ابیت حاصل آنکه بدرستی که بنده چون سجده کند و سجود را
طول دهد ابلیس فریاد بر آورد که ای وای این بندگان فرمان خداوند خود بردند و من نافرمانی کردم و ایشان سجده او کردند و من ابا
و امتناع نمودم و در ثواب الاعمال از مهر سپهر کمال حضرت اشرف نبوی صلعم منقولست که من سجد سجدة حطت عنه خطیئة
و رفعت له درجة ملخص آنکه هر کس یک سجده کند فرود می آید از او گناهی و بلند میگردد برای او درجه و هم در آن کتاب
از والا جناب سلطان ابی عبد الله ع مرویست که اقرب ما یکون العبد الی الله اذا هو ساجد محصل معنی آنکه وقتی که بنده
در آن بخدای تعالی نزدیک تر باشد وقتی است که در سجود باشد و در جامع از بهترین اخیار ع روایت نموده که ان الرجل لیسیل خطایاه
توضع علی راسه فکلما سجد حطت خطایاه فتضرع حتی تفرق و قد تحاطت خطایاه حاصل مضمون آنکه وقتی که بنده
نماز میگذارد گناهان او فرو ریخته است و در بعضی از کتب عربی مذکورست که حاصل معنی عبارت سراپا بشارت آن این است که چون

روز قیامت شود خدای تعالی خلایق را از قبرها بر انگیزاند فرشتگان بر سر قبرهای مؤمنان آیند و سرهای ایشان را مسح کرده از خاک
بر دارند و پاک نمایند پس انشا نشده خاک را از ایشان فریقیه که بر جبینها نهاده و مواضع سجود ایشان مانند فرشتگان آنموضع را مسح
کنند آن خاک زایل نگردد پس منادی ندا کند که ای فرشتگان من این خاک قبرهای ایشان نیست خاک محرابها و سجده گاههای
ایشانست زعفران واگذارید آنرا برایشان تا از صراط عبور کنند و داخل بهشت شوند تا هر که ببوی ایشان نگرد داند که ایشان
گذاران من و عبادت کنندگان منند و امری که سجود را باعث افزونی فضل و ثواب و مزید زینت و زیب سجده کردن بر خاک
پاک حضرت امام حسین است چنانکه در حدیث از امام ناطق صادق ع منقولست که السجود علی طین قبر الحسین ینور الی الارض
السبعة حاصل آنکه سجده بر گل مرقد مطهر منور حضرت امام حسین ع تا هفت طبقه زمین را نورانی میگرداند و معویه بن عمار روایت
کرده که حضرت ابی عبد الله ع کاسه زرد داشت و آن تربت حضرت امام حسین ع بود و فرمود که السجود علی تربة ابی عبد الله
یخرق الحجب السبع یعنی سجود بر تربت حضرت امام حسین ع می شکافد هفت پرده را و ممکنست که مراد هفت طبقه زمین
باشد بر طبق حدیث سابق و نیز محتملست که مراد طبقات آسمان باشد باین معنی که این سجده از غایت فضل و شرف بعالم بالا
صعود میکند چنانچه از هفت طبقه آسمان میگذرد دیگر از جمله افعال نماز قنوتست که بنده در آن بعرض مطالب و حاجات
خود می پردازد و دست عجز و نیاز بجانب فضل رحمت کریم بنده نواز میبازد زبان که در آن بعذرت خطا جنبد باب مغفرت را
مفتاح است و دو کف که بمسئلت برداشته شود طایر دعا را دو جناح از شجر دعا ثمر مدعا به دو دست قربت ستران جبیه وار
طلبش مطلب بخشش دو لب در آن قرآن لمیه باب اشکی که در آن از هم گنهکاری از دیدگان جاری کند چه تخمها کامل که از زمین
عمل سبز توان ساخت و باتش سوز و زاری که آتش اندیشه غضب جباری در کانون سینه افروزد چه قدر گناه و نافرمانی که بر ترازو
پشیمانی میتوان گداخت و در ثواب الاعمال از سرور انبیا و سالار لشکر و عام مرویست که اطولکم قنوتا فی دار الدنیا اطولکم
راحة یوم القیمة فی الموقف ملخص مضمون آنکه از شما قنوتش در دنیا دراز تر باشد راحتش در روز قیامت در مقامی که خلایق
برای حساب می ایستند بیشتر و دراز تر خواهد بود دیگر از افعال نماز تشهد و سلام است و در ثواب آنها حدیثی مخصوص و روایتی
علیحده بنظر تتبع نرسید ولیکن در فضل و ثواب مطلق طلب شهادت و صلوات که تشهد مشتمل بر آنهاست اخبار و آثار بسیار است
و ذکر آنها چون مجلس چهارم الف است خامه مقام دارد و در مقام ذکر آنها جزئی آمده و باینجا وعده میشد و معنی نماز که فضل ثواب
اعمال و افعال نماز که بعضی از آن جداگانه مرقوم خامه سخن پرداز شد جمع است در حدیثی که از دفترهای نفایس طاعات و چهره
کشای عرایس حسنات حضرت اقدس نبوی ص ماثور و در کافی مذکورست و حاصل مضمون آن اینست که چون بنده بنماز بر خیزد
و گوید الله اکبر بیرون آید از گناهان مانند روزی که مادر او را زاییده باشد و چون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
خدای تعالی بهمرون عبادت سالی چون قرائت فاتحة الکتاب نماید چنان باشد که حج و عمره کرده باشد و چون رکوع کند چنان
باشد که برون جزو طلای احمر صدقه کرده باشد و چون گوید سبحان ربی العظیم و بحمده چنان باشد که هر کتابی که از آسمان نازل گشته

قراءت نموده باشد و چون گوید سمع الله لمن حمده نظر کند خدای تعالی بسوی او برحمت و چون سجده کند عطا کند او را
خداوند تعالی بعدد شیاطین و جنیان حسنات و چون گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده چنان باشد که بعدد هزار بنده آزاد
کرده باشد و چون تشهد کند و سلام دهد و از نماز خارج گردد گشوده شود برای او درهای بهشت که از هر کدام که خواهد داخل گردد الی آخر
ازین گونه اخبار و آثار دل آرای شوق افزا در احادیث شریف خازنان گنجینه علم و هدی فراوان و آنچه سمت تحریر یافت بعضی از آن
است سعادتمند بنده که مرغ روحش در هوای ادراک این فضل و ثوابهای بی پایان پرست در طیران و این چنین فیضهای بی حساب
در گلشن زندگانیش روز و شب در جریان باشد **فصل چهارم** در فضیلت نمازهای جماعت بر اهل فهم و شعور مخفی و مستور نیست
که بنده را غرض از گذاردن نماز امتثال فرمان و طلب بخشایش و غفران است و بر ظاهر است که چون جماعتی برای سؤال حاجتی متفق
بدرسرای کریمی روند و بهیأت اجتماعی زبان سؤال گشوده طالب آن مدعا شوند هرچند یکان یکان ایشان در غایت بی قدری
و بی اعتباری و ناشایسته التفات حاجت گذاری باشند بسیار بسیار مستبعد است که آن کریم با وجود قدرت و مکنت در قضای
آن حاجت کوتاهی و انجاحت مآبی نیل مقصود از در خانه خود ماهی کند بر همین قیاس هرگاه جمعی از بندگان عاصی جهت طلب آمرزش
و دعا در درگاه پادشاه صاحب کرمی که جود و عطای عالمیان از محیط فضل و احسان او نمی است اجتماع نمایند و جملگی در آن
دیار بتضرع و زاری و استغفار زبان بطلب مغفرت گشایند حاشا که رحمت خود را از ایشان دریغ دارد و دست رد بر سینه طاعت
و دعای ایشان گذارد و نیز هرگاه هدیه چند جهت بزرگی برند هرچند که بعضی از آن محقر و نظر قبول را نه در خور باشد در میان هدایای
دیگر درجه قبول میابد همچنین نمازها و اعمال ناقص که سزاوار آنست که بر سر ما زنند چون در میان نمازهای کامل نیکان و شایسته
نزدیکان درگاه صمدیت رود امید هست که آن نیز در صدد آنها مقبول و بر شرف استحسان موصول گردد و نیز چنانکه زر کم سکه کم عیار
در میان زر بسیار رایج میشود و شناسنده آن چندان مضایقه از آن نمینماید چه عجب که نقد کم عیار کردار ما در نقود عملهای خالص رایج شود
و در بازار قیامت و شمار را بها رواج شود و چنانکه آبهای ضعیف بسبب از قلت جریان بجائی نرسند و حاصلی چنان از آنها بعمل
نمی آید و چون بهم ضم شوند پر زور و کشت زاری با آن سیراب و معمور میگردد و سعیهای ناقص ما نیز در گذارش اعمال که از غایت نارسائی
به منزل قبول خداوند متعال نمیتوانند رسید چون جملگی بهم پیوندند بر بستان قبول آب آبیاری و مثمر آغاز رستگاری میتوانند گردید
مجملا اجتماع مؤمنان را در فضیلت نماز و استجابت دعا دخلی عظیم است و در آیین شریعت غرا امر و ترغیب بر آن و مبالغه و تأکید در آن
بسیار ورود یافته است قال الله تبارک و تعالی فی سورة البقرة واقیموا الصلوة واتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین یعنی برپا
دارید نماز را و بدهید زکوة را و رکوع کنید با رکوع کنندگان بنابر تفسیر مشهور مراد بنماز جماعت و از مقتدای خواص و عوام حضرت سید الانام
در کتاب شریف کافی منقولست که من صلی الخمس فی جماعة فظنوا به خیرا یعنی کسی که نمازهای پنجگانه را در جماعت گذارد پس ظن
خیر و نیکو باو برید و در روایتی بجای خیرا کل خیرات یعنی ظن نمایید باو هر خیر و نیکی را و نیز در کافی از امام همام ابی جعفر مرویست
که فضل صلوة الجماعة علی صلوة الرجل فذا خمس و عشرون درجة فی الجنة حاصل معنی آنکه نماز در جماعت فضل و زیادتی

دارد

دارد بر نمازی که بتنهائی گذارده شود بیست و پنج درجه است در جای بیست و پنج نماز میشود و سلطان ممالک رسالت و آفتاب زمین و دور
ضلالت را از بسکه اهتمام در این باب داشته و همت بر اجتماع مسلمین جهت نماز میگماشته تعبیری کفته که لتحضرن المسجد
او لاحرقن علیکم منازلکم الحدیث در کتاب شریف فقیه ... معنی آن اینست که هر آینه حاضر میشوید البته در مسجد یا هر آینه
خانهای شما را بر شما آتش میسوزانم البته و پیشوای کرام حضرت ابی جعفر از غایت تأکید و اهتمام در این امر سعادت انجام فرموده
که لا صلوة لمن لا یشهد الصلوة من جیران المسجد الا مریض او مشغول الحدیث نیز رفته و محصل آن اینست که مقبول
نیست نماز کسی که حاضر نشود بنماز از همسایگان مسجد یعنی نماز بجماعت مگر کسی که بیمار یا بشغلی گرفتار باشد و در فقیه و تهذیب
مرویست از آنحضرت مذکورست که آفتاب مشرق هدی حضرت رسول خدا از نماز صبح پرداخت و روی انورش چون آفتاب پرتو
بجانب اصحاب انداخت پس جمعی از مردمان را نام برده پرسید که ایشان بنماز حاضر شده بودند گفتند نه یا رسول الله فرمود که
آیا ایشان غایبند یعنی بسفر یا بجائی رفته اند گفتند نه فرمود اما انه لیس من صلوة اشد علی المنافقین من هذه الصلوة
والعشاء ولو علموا ای فضل فیهما لاتوهما ولو حبوا حاصل آنکه بدانید که بدرستی که نیست هیچ نمازی دشوارتر بر منافقان
از این نماز و نماز خفتن و اگر میدانستند که چه فضل در این دو نماز هست یعنی بجماعت گذاردن آنها چه قدر ثواب دارد هر آینه
می آمدند باین دو نماز اگرچه بعنوان خزیدن بسرین و کشیدن خود را بر زمین میبود و در تهذیب از محمد بن عماره روایت شده که گفت
بخدمت ابی الحسن یعنی امام همام عالم ... فرستاده و سؤال نمودم از مردی که نماز واجبی بتنهائی
در مسجد کوفه میگذارد این افضلست یا آنکه نماز خود را بجماعت گذارد یعنی در جائی دیگر فرمودند که نماز در جماعت افضل است
و در جامع الاخبار از سید اخیار منقولست که صفوف امتی کصفوف الملائکة فی السماء والرکعة فی الجماعة اربع
و عشرون رکعة احب الی الله تعالی من عبادة اربعین سنة حاصل آنکه صفهای امت من یعنی در نماز جماعت
بقرینه ما بعد چون صفهای فرشتگانست در آسمان و یک رکعت در جماعت بیست و چهار رکعت و هر رکعتی محبوب تر و خوشتر است
پیش خدای تعالی از عبادت چهل ساله و هم در آن کتاب ... مرویست که التکبیرة الاولی مع الامام خیر من الدنیا
وما فیها یعنی تکبیر اول نماز با امام بهتر است از دنیا و ما فیها یعنی آنچه در او هست و نیز در آن کتاب آورده که آن برگزیده چون بعثمان
بن مظعون خطاب نموده آنحضرت ادا فرموده که هر که نماز صبح را بجماعت گذارد و بعد از آن نشسته ذکر خدا میکرده باشد تا آفتاب
طلوع نماید او را در فردوس هفتاد درجه باشد دوری میان هر درجه بقدر دویدن اسب ... هفتاد سال و هرکه نماز عصر را بجماعت
گذارده باشد او را مثل اجر آزاد کردن هشت نفر از اولاد اسمعیل علی نبینا و علیه السلام که هر یک صاحب یعنی اهل و عیال و تبعه
و لحقه داشته باشند و هر که نماز شام را در جماعت گذارد چنان باشد که شب قدر را احیا کرده باشد و در حدیث شریف در امالی
شیخ صدوق رحمه الله مذکورست **معنی نماز** که از ضایع نماز جماعت از چنین جهت تشبیه باحوال روز قیامت است و در کتب
[illegible] این آن متذکر میتوانند گردید و دل افسرده برگ غفلت مرده را از تأمل آن فی الجمله زنده میتوانند کرد و اینها از جمله

چون بانگ نماز اذان شنود یاد نفخه اولی نماید و چون صدای اقامه برآید نفخه ثانیه را بگوش هوش استماع فرماید تا از این مردها
ندای روز قیامت بخاطر رساند که منادی الهی در آن روز مردم را بگوش مردمان خواهد رسانید چنانکه در سوره قاف آمده است
واستمع یوم ینادی المنادی من مکان قریب در آن ما طبقات و گفته اند که این منادی در آنروز اسرافیل خواهد بود که بر صخره بیت
المقدس گشته برکرسی نهاده گوید ایتها العظام البالیة والاوصال المتقطعة واللحوم المتمزقة والشعور المتفرقة ان الله
یامرکن ان تجتمعن لفصل القضاء یعنی ای استخوانهای پوسیده وای پیوندهای از هم بریده وای گوشتهای از هم دریده وای مویهای از هم
پریشان که الله تعالی میفرماید شما را اینکه فراهم آیید برای قطع و فصل حکم دیوان و بعضی گفته اند این منادی جبرئیل خواهد بود و چون مردمان
از خانهای خود متوجه نمازگاه شوند یاد کنند وقتی که خلایق از قبور بعرصه یوم النشور روند که ونفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث
الی ربهم ینسلون و چون همگی در نمازگاه جمع و حاضر گردیدند بخاطر رسانند وقتی را که جمیع نزد خداوند خود جمع گشته حاضر خواهند گردید
وان کل لما جمیع لدینا محضرون و چون پیش نماز را پیش و ماموین را در قفای او مشاهده نماید یاد کند از روزی که هر قومی را
بپیشوای خود از ائمه ضلال و هدی بعرصه جزا خوانند که یوم ندعوا کل اناس بامامهم و چون برخیزند بنماز ایستند اندیشه کنند
در روزی که خلایق چهل سال برپای ایستاده منتظر فرمان باشند که یوم یقوم الناس لرب العالمین و چون مردمان بسیار برپا شده
تکبیر گویند و بشروع در قراءت شوند متذکر گردد روزی را که سبکان را بسیار گرفته نامهای خود شان دادند و اعمال بر خلاف رسم دیانت
خود را عرق خجالت فشانده و آه حسرت کشان برخوانند که اقرا کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا و چون مردمان صف
صف برپا و همگی را خاموش و بیشتر را بقراءت گویا ببینند تاملی در روزی که روح و فرشتگان صف صف ایستاده سخن نگویند مگر کسی
که از جانب خدا ماذون شده و قولش بصواب مقرون باشد که یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن
وقال صوابا و چون برکوع روند بخاطر گذرانند روزی را که خلایق خاضع و ذلیل باشند نزد خداوند جلیل که وعنت الوجوه للحی القیوم
و چون سجود کنند بیاد آورند روزی را که مردمان از هول و شدت آن بسجده درافتند یا تارکان سجود را بسجود خوانند که یوم یکشف
عن ساق ویدعون الی السجود و چون بتشهد و سلام نشینند تفکر نماید در روزی که طوایف ناس از غایت خوف و هراس بزانو در آیند
که وتری کل امة جاثیة عامل هوشیار را از حضور بجماعت و تامل در اوضاع آن ثمینی عظیم حاصل میتواند شد که در عرصه
زهره گداز هوش پرداز محشر سرمایه نجات و وسیله علو درجات گردد مجملا برخداوندان افهام و عقول مخفی و مجهول نماند که اگر چه
از فضل و ثواب نماز [illegible] خامه سخن پرداز سمت بیان پذیرفت و از اخبار صدق آثار وارده در آن در [illegible] دل نشین این
اوراق گل گل شکفت وقتی بر آن مترتب میگردد که آداب و حدود آن بر وجه تمام و ارکان قواعد آن از روی اهتمام بنحوی که حضرت شارع
امر فرموده طریق ادای آن را با شرایط آیات و مصاحیح اخبار تبیین نموده گذارده شود که اگر چنین باشد بلکه در قیام و قعود ایستاده
که باید بکار نبرد و از رکوع و سجودش غرایبی بعمل نیاورد و ادای قراءتش خالی از ترتیل و مبانی قواعدش هم وارد بر تعجیل مراعی
و قوفش از رعایت خارج ادای حروفش از مخارج و در میان رکوع و سجودش فاصله قیامی و نه در مابین دو سجده اش طمانینه را

نظم

نظم حروفش بتیجانی قسیس از هم ریخته و چهره اخفات قراءتش بهم آمیخته ذکر رکوعش بذکر سجود بسته و ذکر سجودش بقراءت رکعت
پیوسته قصر ارکانش خراب کرده سیلاب شتاب و بنیان ارکانش بی سرکران ساخته زلزله اضطراب سجود اولش بر ثانی تقدم
زمانی و خاک سجده کاهش حسرت کش ملاقات پیشانی شک نیست که نمازهای چنین از ثمرات مذکوره بهره نخواهد داشت و درگاه
الهی جز دست رد بر آن نخواهند گذاشت چنانکه در کتاب شریف فقیه از افاضات حضرت جناب مستطاب جعفری صلوات
که ان العبد اذا صلی الصلوة فی وقتها وحافظ علیها ارتفعت بیضاء نقیة تقول حفظتنی حفظک الله
واذا لم یصلها لوقتها ولم یحافظ علیها رجعت علیه سوداء مظلمة تقول ضیعتنی ضیعک الله محصل معنی
اینکه بنده چون نماز در وقتش گذارد و حفظ آن کرده بآداب شروط بجا آورد بلند شود بعالم بالا رود آن نماز روشن
و پاکیزه گوید حفظ کردی مرا حفظ کند خدای تعالی ترا و چون آنرا در وقتش نگذارد و طریق ادای آن را بشروط و حدود
مقرره نسپارد برگردد آن نماز بر او سیاه و تاریک گوید ضایع کردی مرا خدا ترا ضایع کند و در کافی از سید انبیا سرور
و امام و رهبر حضرت ابی جعفر ع مرویست روایتی که خلاصه مضمون آن اینست که وقتی رسول خدا ص در مسجد نشسته بود مردی
داخل شده بنماز ایستاد و رکوع و سجود آنرا تمام نکرد آنحضرت فرمودند که نقر کنقر الغراب لئن مات هذا وهکذا
صلوته لیموتن علی غیر دینی حاصل اینکه از جهان شرف سعادت سجود آن بیگانه راه و رسم عبادت را از غایت سرعت
شتاب دانه چیدن غراب تشبیه نموده فرمودند سجود او مثل دانه چیدنی است چون دانه چیدن کلاغ هر آینه اگر بمیرد این و چنین
باشد نمازش هر آینه میرد البته بر غیر دین من و نیز در کافی از جناب امام همام ع روایت نموده اند که فرمود لا تتهاون بصلوتک
فان النبی ص قال عند موته لیس منی من استخف بصلوته لیس منی من شرب مسکرا لا یرد علی الحوض لا والله
حاصل معنی اینکه تهاون و سهل انگاری مکن بنماز پرستی که پیغمبر ص در وقت وفات گفت که نیست از من کسی که سبک کرد
و سهل شماره نماز خود را و نیست از من کسی که آشامد چیزی که مست کننده باشد وارد نمیکند بر من یعنی نزد من نمی آید در کنار
حوض کوثر بخدا قسم در فقیه چنین است که لیس منی من استخف بصلوته لا یرد علی الحوض لا والله ولیس منی من شرب
الی اخره و در همان کتاب حکایت اثر از ابو الحسن اول یعنی حضرت موسی بن جعفر ع ماثور است که لما حضر ابی الوفات قال
لی یا بنی لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلوة محصل اینکه پدرم در وقت وفات بمن گفت که ای پسر من نمیرسد شفاعت
ما و آنرا در نمی یابد کسی که سبک و سهل کرد نماز را یعنی در رعایت آداب آن اهتمامی ننماید و هم در آن کتاب بابرکات از حضرت
کاینات ص منقولست که لا یزال الشیطان ذعرا من المؤمن ما حافظ علی الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرا علیه فادخله
فی العظائم محصل اینکه همیشه شیطان خایف و ترسانست از مؤمن چندانکه محافظت نماید بر نمازهای پنجگانه پس چون ضایع و تباه
کرد آنها را شیطان بر او دلیر شود پس او را در گناهان بزرگ می افکند و نیز در آن کتاب مستطاب از حضرت مقدس ابی عبد الله ع
مرویست که اذا قام العبد فی الصلوة فخفف صلوته قال الله تبارک و تعالی للملائکة اما ترون الی عبدی کانه

پس آن وعده الله تبارک و تعالی تو را شکایت کرد که آیا نظر نمیکنید بسوی بنده من که پای بندارد که بتحقیق روا شدن حاجتهای او بدست غیر منست ایا نمیداند که بدستی قضای حاجتهای او بدست منست و هم در آن کتاب صفحه آثار از حضرت سید ابرار صلوات الله
که لکل شیء وجه و وجه دینکم الصلوة فلا یشینن احدکم وجه دینه یعنی هر چیزی را رویست و روی دین شما نمازست
پس باید که زشت نسازد احدی از شما روی دینش را و در جامع الاخبار از بهترا خیار مروی است که خطاب بحضرت امیر المؤمنین
کرده فرمودند که یا علی اخبث الناس سرقة من لیسرق من صلوته یعنی زشت ترین و پلیدترین دزدان مردمان کسی است
که از نماز خود دزدد و از امیر المؤمنین پرسیدند که دزدی نماز چگونه است فرمودند که ان الذی لا یتم رکوعه و لا سجوده فهو
سارق صلوته و هو عند الله فی دینه حاصل اینکه آن کسی که تمام بجای نمی آرد رکوع و سجودش را او دزد نماز خود است و در پیش
خدای تعالی دینش باطل و از لوح اعتبار ساقط است و منقولست که حضرت اقدس نبوی شخصی را دید که وقت غروب آفتاب نماز عصر
میگذارد فرمود تلک صلوة المنافقین یعنی نماز چنین نماز منافقانست و در کتاب شریف کافی از حماد بن عیسی که از ثقات شیعه بود
و سعادت خدمت امام ادراک کرده بود منقولست که روزی حضرت ابی عبد الله فرمود کیف تحسن ان تصلی یا حماد حاصل اینکه
آیا نماز را خوب میگذاری و معرفت با آداب آن داری گفتم با سیدی من کتاب حریز یعنی حریز بن عبد الله سجستانی را که در آداب نماز است
حفظ میکنم یعنی تتبع آن میکنم و بجا میآورم چون نماز را خوب میگذارم و آداب آنرا میدانم آنحضرت فرمودند لا علیک قم و صل
یعنی باکی بر تو نیست در بیان نماز برخیز و نماز کن یعنی در حضور من نماز بگذار حماد گفت پس برخواستم و در پیش روی آنحضرت
رو بقبله کرده تکبیر افتتاح گفتم و رکوع و سجود کردم آنحضرت فرمودند لا تحسن ان تصلی یعنی خوب میگذاری نماز را ما اقبح بالرجل
منکم ان یاتی علیه ستون سنة او سبعون سنة فما یقیم صلوة واحدة بحدودها تامة حاصل معنی اینکه یعنی
چه قبیحست بر مردی از شما که شصت سال یا هفتاد سال آید و یک نماز با حدود و آداب آن بجا نیاورد بر وجه تمام امانت نماید حماد گفت
پس ما آن انفعال در نفس ذلت و انفعال رسیده گفتم فدای تو گردم پس بیاموز مرا نماز پس حضرت ابو عبد الله برخواست رو بقبله
ایستاد و دستهای خود را راست ساخت هر دو دست خود را بر روی رانهای خود انداخت و انگشتان دست خود را بهم چسبانید و قدمهای خود را
بفاصله سه انگشت گشاده از هم جدا گردانید و انگشتان پای خود را بسمت قبله راست گردانید از قبله تحریف ننموده پس بخشوع تمام
گفت الله اکبر بعد از آن قرائت نموده سوره حمد را بترتیل و قل هو الله احد را بعد از آن اندک زمانی که بقدر نفس کشیدنی باشد
صبر نمود و او هم چنان ایستاده بود بعد از آن هر دو دستها را برابر رو برداشته گفت الله اکبر و او هم چنان ایستاده بود بعد از آن
رکوع کرد و پر ساخت دو کف خود را از دو زانوی خود در حالی که انگشتان از هم گشاده بود و رو گرد زانوی خود را بجانب قفا بعد از آن
هموار ساخت پشت خود را که اگر قطره آب یا روغن بر آن ریخته شود بهیچ طرف حرکت نمیکرد از اینکه هموار بود و گردن خود را کشید و
چشمهای خود را فرو خوابانید بعد از آن سه بار بترتیل تسبیح کرد و گفت سبحان ربی العظیم و بحمده بعد از آن راست ایستاد پس
چون متمکن از قیام شد یعنی خوب راست گردید و هم اندام مبارکش بجای خود رسید گفت سمع الله لمن حمده بعد از آن تکبیر گفت

واو هم چنان

واو هم چنان ایستاده بود و دست خود را برابر روی خود برداشت بعد از آن سجده کرد و پهن ساخت دو کف خود را بر زمین در حالتی
که انگشتان بهم چسبیده بود رو برابر زانوها و محاذی روی خود پس گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده سه بار و نگذاشت چیزی
از جسد خود را بر چیزی از آن یعنی اعضایش از هم دور و گشاده بود و هیچ عضوش بر عضو دیگر نگذاشت سجده بر هشت استخوان
کرد یعنی هشت عضو خود بر زمین گذاشت و دو کف و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها و پیشانی و بینی و گفت هفت از این
جمله فرض است که بر آنها سجده واقع شود و این هفت آنست که خدای عز و جل در کتاب خود یاد فرموده است و گفته و ان
المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا یعنی مراد از مساجد در این آیه کریمه این هفت عضو است و آن پیشانیست و دو کف
و دو زانو و دو انگشت بزرگ یعنی از پا و گذاشتن بینی بر زمین سنت است حکمت که تکلم آن امام همام به این کلام در حالت
اثنا باشد و نیت نمازی نکرده باشد و همین صورت نمازی بجهت تعلیم بعمل آورده باشد و نیز ممکنست که این سخن را بعد از
فراغ از نماز فرموده باشد و حماد آنرا چون از احکام سجده است در این مقام ذکر نموده باشد و این کلام در غضب در این حدیث
بهر تقدیر حماد گفت که بعد از آن آنحضرت سر از سجده برداشت پس چون درست نشست گفت الله اکبر بعد از آن بر ران چپ خود نشست
و قدم راست خود را بر شکم قدم چپ خود گذاشت یعنی پشت پای راست را بر کف پای چپ نهاد و گفت استغفر الله ربی و اتوب الیه
بعد از آن تکبیر گفت و او هم چنان نشسته بود و سجده دوم کرده گفت مثل آنچه در سجده اولی گفته بود و چیزی از بدن خود را بر چیزی از آن
نگذاشت نه در رکوع نه در سجود و در هر دو حال مجنح بود یعنی بال گشاده و کنایه از اینکه دست و بازوی خود را از بدن مبارک دور
داشت و دو ساعد خود را که از آرنج تا بند دست باشد بر زمین نگذاشت پس دو رکعت نماز بدین وتیره کرده و انگشتان دو دست
بهم چسبیده بود و او نشسته بود و در تشهد پس چون از تشهد فارغ شد سلام داد و گفت ای حماد اینچنین نماز گذار و در کتاب شریف
من لا یحضره الفقیه بعد از ذکر این حدیث باندک اختلافی این عبارت نیز ضمیمه کلام آنحضرت است که و لا تلتفت و لا تعبث بیدیک
و اصابعک و لا تبزق عن یمینک و لا عن یسارک و لا بین یدیک حاصل اینکه بعد از فراغ از نماز فرمود ای حماد چنین نماز گذار
و التفات مکن یعنی رو بجانب دیگر مگردان و با دستها و انگشتان خود بازی مکن و عبث آنها را حرکت مده و آب دهن مینداز نه از راست
و نه از چپ و نه از پیش خود هر منصف آگاه سخن متعرض آمیز دلسوزانه آن ناصح خیر خواه و هادی خلق الله را که چه زشت گذشت و چنان
از هر کسی گذشته باشد هر چند خطاب بحماد است میباید که بخود بردارد و تعلیم آن معلم مهربان را بر لوح دل و صحیفه جان نگاشته
همیشه در پیش نظر گذاشته همواره همت بر اصلاح اتمام نماز و اداء ما فرض او سر انجام خود گمارد و مخفی نماند که افعال و آداب نماز دو
قسم است ظاهری و باطنی و ظاهری آن بر دو گونه است واجبی و سنتی اما واجبی خود معلوم است که با اخلال آن و اهمال در آن از روی
عمد نماز باطل گردد و نماز گذارنده چنین نمازی در زمره تارکین صلوة داخلست چه مردم چنین در باب بیباکی در سست اعتقادی در دین هر گز
از تارک الصلوة شقاوت چنین ملت عجب بیباک عجب و بیباک عجب از مردمان هوشمند آزاده که در این باب خود را فریب داده
رکوع و سجودی را که جناب رسالت پناه آنرا بنقر غراب تشبیه نموده و در باب گذارنده آن لعو بن علیه چنین فرموده باشد

صحیح میدانند و سکون غیر محسوسی را که در مابین هر دو حرکت لازم میباشد طمانینه و آرام میخوانند و همچنین در سایر افعال و اقوال
و اذکار شبهه و چه واهی را از شیطان هم در نفس لامی بجان پذیرفته و چنین مرجع میارند و عجب آنکه هر دون آن بار را از دوش افکنند
و آن کار را از سر واکنند و در گذارش امل واجب آن نیز قدم اهتمام نمیفشارند و عجب تر آنکه صلوة مفروضه خود را که از آن ناچار و جبت
ابرام ذمه خود از آن کمال احتیاط در کار است بدین نیکو با بال میباکی و استعجال میبازند و بعد از آن و بسا ساعت بر روی سجاده
کر بساط خود فریبی نفس و دغا و پرده کلیم شیطان و زدایان ریاست با کمال خضوع و خشوع بخواندن تعقیبات و اوراد و ادعیه
و دعاها و در آن امر نیز منظور ایشان جز اغراض و شیر بیه چون حفظ بدن و صحت و کثرت مال و ثروت و دفع شر دشمن و تسلط بر دشمن
و تقرب ملوک و سلاطین و حصول مطالب فاسد و وصول بمهمات و مناصب و امثال این فواید که در فلان نسخه و فلان کتاب دیده
یا از فلان شیخ و فلان پیر شنیده و از میان همه اوراد و ادعیه ماثوره هم آنرا پسندیده و برگزیده اند اگرچه دعا در بعضی مطالب دنیویه
نیز که مشروع باشد ضرور و ترغیب آن از اهل بیت عصمت علیهم السلام ماثور است ولیکن تعقیب و اوراد خود را منحصر در آنها ساختن و لورد
که خالص برای رضای خدا و ادراک سعادت عقبی باشد و بدعائی که مشتمل بر طلب رحمت و آمرزش معصیت بود اصلا و قطعا
نپرداختن بغیر خستگی حب دنیا و دلبستگی بر آن سپردی دین و آخرت و سست اعتقادی در آن منشا دیگر ندارند و آنرا مهمات
مهمات نکرده دنیا و پرستنده محبت آن در زمین کجا و ذکر خدا و روز شب انجم تقصیر در بندگی او هر جزء از زمین کجا بندگی حضرت او را
دل میباید از جمیع علایق جسته و خواهش از بند بسته خلایق وارسته تنی از زرد و دین همیشه نار و جان از فوت فرصت پیوسته
سر کار رسی انگنده خیالات فاسده در دیده و پائی از راههای دور و دراز امل بار دامن کشیده طبعی فرمان خداوند خود را ملی
گوش و نفسی باز تکالیف او را سرا پا دوش روئی از اقبال دولتهای دنیای مدبر تافته پشتی از چوب کارها زبان دراز اهل غیبت
و لغت یافته چشمی از غبار اطوار ناديدنی مردم پوشیده و گوشی بر اعظه بالغه واعظ مرگ را بجان نیوشیده زبان نعت خداوندستایش
شاکر و بیانی از عرض حال خود نزد هر مخلوق تا هر ظاهری از لباس خودنمائی عاری و باطنی لبریز و دین داری چهره از بیم روسیاهی
عقبی نگاهی و سینه جیب تیر آه سحرگاهی روزی حیثه اندیشه فردا و شبی جمله کارسازی عقبی کوشه از عالم خودها برکنار و قوت شکر مرگ را
شایسته بسا اوار مزاجی تلخی و شور ترنازی و نعیم دنیا دیده و مذاق از لذت نعمت بندگی کامیاب که دیده جه درست گفته اند که چنانچه
بیمار را طعام هرچند لذیذ باشد بمذاق بمزه می آید مریض محبت دنیا نیز از نعمت بندگی خدا ادراک لذت نتواند و لنعم ای انکه
زجان بنده فکر دنی ! ز شوق عبادتی ز ذاق حق سخنی ! ز لذت بندگی چه میدانی چیست ! که آن هست غذای روح تو جمله تنی ! و مطلوب
تا آدمی شوق کاری نداشته باشد کردن آن برکردن او بار و در مذاق جانش ناخوشگوار میباشد و این نکاه دار آن کار کاری بشتاب
ساخت و بگذارش کما ینبغی نپرداخته بر دخت وانها لکبیرة الا علی الخاشعین افعال ظاهره بنی که معشوق معقول است نماز
سبب مزید کمال و افزونی حسن و جمال شد و عارض و دلکش آن با خوش ادای نماز نک از دل زدای رامنزله خط و خال اگرچه مرتک گرد
انها واجب نیست و بترک آنها نماز باطل نمیگردد اما بالکلیه نیز آنها را از دست دادن و از علم عالم فضل و ثواب که در آنها مندرج

ملاحظه

دل بر دوش غایت چالاکی و بیهرودی و بر گذارش بندگی بغایت بیذوقی و دلا سردیست و دوش بجیب غیر مستحسن و ناپسندیده است عقل بی
آدمی ظلوم جهول برای فایده ای سهل و دنیای خراب که بی بقا تر از نقش بر آب بی اصل تر از موج سراب است جبهای بلیغ میکند و خود را
بتعبهای عظیم می افکند رنج سفرهای پرخطر و زهر تلخیهای روزگار پرشور و شر میچشد بر سر خرده چندی چون گل خار و مشوش است و جبت
اندک ترقی لب آسا نعاش و آتش از دوشتن نخ در هم چون غنچه در هم است و جبت تحصیل حاصلی مانند ناک بیاد به هر نم و هوای
شعله حسی دل بتلاوش پروانه وار خود را بر آتش ها میزند و در رضای صید مگسی مردم چشش عنکبوت صفت تار نگاه طمع بر در و دیوار
اغنیای شده و پیداست که حاصل این همه طلب و راحت این همه تعب چیست و چه قدر خواهد داشت و اگر قدری داشته باشد هم عن
قریب خواهد مرد و بحسرت خواهد گذشت و در اندوختن توشه های عمل اخرویه که ابد الاباد و پاینده و باقی و قرباد رس وقت بی تابی
کلمگر اذا بلغت التراقی است این همه کاهل و لا ابل و بیاب نیمن عمر عزیز حاصل خیری چنین در صحرای محشر که خرمنگاه کشتها
و عمل با داش کذشتهاست مهیداست و چه حاصل میباشد بل تؤثرون الحیوة الدنیا و الاخرة خیر و ابقی و لنعم ناکی پرستش خود کر شده
خدائی ! بیکار نشر ز باطل کر با حق آشنائی ! بچاصلی و باطل بی نکر هست و غافل ! بیباک و شوخ و جاهل خود را به بین چه جائی !
و جستجوی دنیا سر زنده جانکنی ! و در کار آخرت لیک بیدلی مرد وائی ! و در راه بندگی سست در کار زندگی سخت ! و در جنگ
نفس ماده در حرص نرگدائی ! افعال و آداب باطنی نماز که عبارت از خضوع و خشوع و توکل در هر وقت و مقامی و قعود و قیامی
تفکر و تامل اولا آنکه چون عزم نماز کند با خود اندیشه نماید که شاید این نماز نماز آخرین و عبادت والپسین من باشد و اجل بی امان
مهلت نماز دیگر نده دهد پس آنرا بجوی کذارم که در درگاه الهی پسندیده باشد پس در هر فعلی از افعال آن نهایت اهتمام و رزد که
از عهده تکلیف کما ینبغی بر آید و در هر حالی از احوال بر خود لرزد که مبادا تقصیری رو نماید و چون جوارح خود را در وضو شوید باطنها
نیز از حد ثهای حدیث نفس اماره شست و شو دهد و چون اذان و اقامت کوید از شنیدن مرخیات دواعی شهوات انگشت انکار
بگوش و هوش نهد چون بنماز برخیزد و از جوش هوسهای بیحاصل فرو نشیند و چون سجاده کستر دو بساط تعلقات باطل را از صیاد
خانه دل بر چیند و چون بپا ایستد و داند که پیش که ایستاده و چون رو بقبله کند اندیشه نماید که رو بدرگاه چکونه پادشاهی نهاده و چون
زبان بر جای مقرر اللهم انی اتوجه الیک آغاز دهد دل نیز بحمد صلی الله علیه و آله پاک او را وسیله قبول نماز و تقرب بدرگاه خداوند بی نیاز سازد
و چون خواهد که قدم اقدام بحریم بهشت جهت سرشت نماز گذارد باید لای پرده دل انصاف کری خیت خود را از شرب عجب و ریا
و سمعه پاک دارد و چون دست بتکبیرات بردارد دست و دل از منکران دنیا که به دست کرفته بردارد و چون الله اکبر گوید هر بزرکی نادیده
عظمت و کبریای او کوچک و ناموجود شمارد و چون وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض کوید روی دل از این و آن
بسوی خداوند بی جهت و مکان و آفریدگار زمین و آسمان گرداند و چون بقرائت فاتحه و سوره رطب اللسان شود و شهد حیات دل
بخش قوت ایمان قرآن معانی آنرا با سر انگشت تامل بکام جان برساند چون قد برکوع دو تا سازد و تذلل و بندگی معبود یکتا
گردن امید بر افرازد و چون ذکر رکوع کند دل بعظمت خداوند خود متذکر و بحمد سپاس او متلبس سازد و چون سجده کند اصل خود

بخاطر رساند که خاک بوده و چون سر بردارد یاد کند که نهال وجودش از خاک سر کشیده و ترقی نموده و چون دیگر باره رو بخاک نهد
متفکر شود که باز بخاک رجوع خواهد کرد و چون سر برگیرد متذکر گردد که باز سر از خاک بر خواهد آورد و چون در کف قنوت بردارد
و تحفهٔ نیاز خود را بر کف اظهار گذارد و دست تمکن هر موجود برا جز جناب باری از شیوهٔ بندگی و حاجت گذاری کوتاه دارد و از روی
امید واری با آبروی گریه و زاری دلخواه خود را از آن درگاه جهان پناه بحصول و طلب جزئیتی را از آن خزانهٔ بی منتها و حرص رساند
چون بتشهد نشسته از شکر شیرین کلمتین شهادتین زبانش کامیاب و از زلال صلوات بر محمد و آل محمد گلشن ایمانش تازه و سیراب
کرده و دل نیز بتجدید عهد و میثاق بندگی خداوند علی الاطلاق فرموده گواهی دل را بر وحدانیت جناب الهی و رسالت حضرت رسالت
پناهی در صحیفهٔ اعتقاد ثبت کرده باشد و اقرار باذعان ولایت و امامت اهل بیت طهارت و کرامت تا تمام و ابتر و بی مهر مهر الهی
در دیوان محشر نامقبول و غیر معتبر داند و چون وقت سلام آید حضرت خاتم النبیین و ائمهٔ طاهرین و سایر انبیا و اوصیا و ملائکه
صلوات الله علیهم اجمعین را در ذهن خود حاضر ساخته بدستوری که مقرر است سلام نماید و بعد از آن چون سلام مخرج بعبارتی که
در شریعت مبین گشته بر زبان راند قصد خروج نموده نماز را تمام داند و در جمیع این احوال و افعال دلش در آتش خوف تقوی بریان
و چشم از بیم معصیت و خطا اگریان باشد و در فقیه مرویست که گریه بجهت یاد بهشت و دوزخ از افضل اعمالست در نماز و هم در آن کتاب
شریف آورده که منصور بن یونس از حضرت صادق ع پرسید که کسی که در نماز و اجبی خود را بگریه دارد تا اینکه گریه چون شد فرمود که قرة
عین یعنی روشنی چشم است بخدا قسم و دیگر آنجناب فرموده که اذا کان ذلک فاذکرنی عنده یعنی چون این گریه رو دهد مرا در آن
حالت یاد کن و در تهذیب الاخبار از سعید سابری فروش که از ثقات است روایت نموده که گفت بخدمت حضرت ابی عبد الله ع
گفتم که ایبکی الرجل فی الصلوة یعنی آیا جایز است که کسی در نماز خود را بگریه بدارد یا اینکه بگرید چون شد آنحضرت فرمود بخ بخ
و لو مثل راس الذباب یعنی نیکوست نیکوست و اگرچه بقدر سر مگسی اشک از چشم برآید پوشیده نیست که بنده حقیر سراپای تقصیر را
نگریستن بحال خود از عدم نگریستن بکمال خود است و همیشه با تضرع و زاری بودن از اندیشهٔ عظمت سطوت جبار عالم نمودن اگرچه
باید کسی تعقل مراتب نماید و دل و چشم بسته عراد بیچون و بیانتهٔ را لحظهٔ سیر عالم بالا و سرادقات کبریا نماید عبادتی خود را
بر آن درگاه چند که چه مقدار است و قطرهٔ وجود خویش را در آن دریا به چه نماید که چه شمار است جبار تنها خود را بدین حقارت
با ملک الملک چنین بیاد آورد نا فرمانیهای خویش را با این ناتوانی با جبار قهار جانی در چشم نظر گذارد که بخود چیست از جوهر چشم
دیده کوشش و هر چه جز حضرت از خاطرش محو و فراموش خواهد شد شعر نماز عاشقان باشد ز مستی و بیهوشی ٭ حضور پیش غیبت
از خود ذکرش از عالم فراموشی ٭ قیام ایستادگی از جان قعود افتادگی از پا ٭ امان فریاد از دست خود تعقیب خاموشی ٭ مکان انگ
کنجی در راه و نبود غرضها را ٭ لباسش اینکه طاعت ما فزون از عیب خود پوشی ٭ میان و اگر دنش باشد بامر حق کمر بستن ٭ ردای آن
بود در راه جانان خرقه بر دوشی ٭ طریق بندگی زان صعب تر باشد که پنداری ٭ ز این کار حق شهادت میباید بجان کوشی ٭
ز بیت و روی جان آنجا نیام روشن شد ای منعم ٭ که گشاید جانانه و دیده تا زین سوی بپوشی ٭ مرات صور این حالات و مصداق معانی

انفعالات طاعات و عبادات برگزیدگان خدا یعنی حضرت اشرف نبی و ائمهٔ هدی علیهم الصلوة و السلام و خاصان ایشان
بود که ما پیروان راه و رسم بندگی مدان را سبق بندگی از ایشان باید آموخت و چراغ دل زندگی از نور هدایت ایشان باید افروخت
و در عدة الداعی از عایشه روایت کرده که بود رسول خدا ص که با ما حدیث میگفت و ما با او حدیث میکردیم چون وقت نماز میشد و بر حال
دست میداد که گویا ما را نمی شناخت و ما او را نمی شناختیم و نیز در آن کتاب مذکور است که جناب امیر المؤمنین ع چون که
در وضو میبود چهره گلگونش از خوف الهی دیگرگون میگردید و نیز مشهور است که چون آنحضرت را وجهت وجهی للذی فطر السموات
و الارض بر زبان مبارک میگذشت رنگ رخسار خورشید آثارش متغیر میگشت و منقولست که وقت نماز رنگ مبارکش زرد
میشد و متغیر میبود که وقت گذاردن امانتی آمد ندانم که آنرا چگونه خواهم گذارد و نیز مرویست که وقت معرکهٔ قتال که دلهای ابطال رجال
از شعشعهٔ نایرهٔ جنگ و جدال در گداز و عقاب سهام خون آشام مخالفین شقاوت انجام هر طرف در پرواز بود و چون وقت نماز
میشد فرشی در میان دو صف مهیا میشد و آنحضرت باداء نماز می پرداخت و تیر اعدا متواتر می آمد و در حوالی مصلای آنجناب
می افتاد و وی چنان مستغرق بندگی بود که اصلا از آنها پروا نمینمود و از خضوع و خشوع که داشت سر موئی فرو نمیگذاشت و مشهور است
که گاهی در معرکهٔ جهاد تیر از کمان کج نهاد بر عضو مبارک آن هدف سهام بلا یا و محن نشسته پیکان در آن میماند و برآوردن آن محتاج
بشکافتن آن عضو شریف بود و چون احوال آنحضرت را میدانستند که بندگی جناب سبحانی از غایت و له از آلام جسمانی متاثر نمیگردد
مترصد میبودند تا وقتی که آنحضرت بنماز اشتغال مینمود پس آن عضو را شکافته پیکان را بیرون میکشیدند و آنحضرت از آن الم خبردار
نمیگردید و در ارشاد القلوب منقولست که آن قبلهٔ عالمیان چون سجدهٔ شکر میکرد از غلبهٔ خوف بیهوش میشد و هم در آن
کتاب و در عدة الداعی نیز مذکور است که حضرت مصطفی و بانوی حرم سرای زهد و تقوی حضرت خیر النساء ع نیز در نماز از شدت خوف
الهی از حالت طبیعی بیرون رفته نفس متتابع و شد میکردید و هم در عدة الداعی رنگ مبارکش آفتاب حسن حضرت امام حسن ع
ذکر نموده که چون از وضو فارغ میشد رنگ رخسار مبارکش متغیر میگشت سبب آنرا پرسیدند فرمود که حق علی من اراد ان یدخل
علی ذی العرش ان یتغیر لونه حاصل اینکه لازمست بر کسی که خواهد نزد پادشاه عالم رود اینکه رنگش متغیر گردد و هم از آن امام
همام نقل کرده که چون بنماز می ایستاد رنگش متغیر میگردید و اعضا و جوارح مبارکش میلرزید و در تهذیب الاخبار و کافی نیز از حضرت
نار زلال شرایع احکام حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد منقولست و نیز مرویست که حضرت علی بن الحسین ع چون در نماز می ایستاد
رنگش متغیر میگردید و چون سر از سجده بر میداشت عرق از وی میچکید و در کتاب خصال حدیثی طویل از جابر در مناقب مفاخر حضرت
امام محمد باقر ع مرویست که بعضی از فضایل و اطوار والد بزرگوار خود را مذکور ساخته و بشرح شمه از کیفیت عبادت آن کامل
آتش خوف و خشیت مغمور حسن اعمال را در بوتهٔ خجلت و انفعال گداختست الخ از جملهٔ این مضامین است که آنحضرت چون در نماز
می ایستاد رنگش رنگ دیگر میشد و ایستادنش در نماز مثل ایستادن بندهٔ ذلیل بود در پیش پادشاه جلیل اعضایش از ترس خدا
عز و جل میلرزید و نماز میگذارد چون نماز وداع کننده که اعتقادش این باشد که دیگر هرگز نماز نخواهد گذارد روزی در نماز زنگ ردا

ازینکه درویش دعا افتاده آن را راست نکرد تا از نماز فارغ شد بعضی از اصحاب از آن سؤال کردند فرمود دیگ سیدان که در پیش کرده‌ام مستی
که مقبول نمیشود از نماز بنده مگر آنچه دل اقبال بر آن کرده باشد الی اصل بندگان مقربان درگاه و دل زندگان از رسوم بندگی آگاه باین
راه و روش طریق بندگی را پیموده اند و باین ادب و اهتمام بخدمت ولی نعمت خود قیام میفرموده اند شرم باد محرومان قدر سعادت
بندگی را امثال ما و چنین وقتی که باید خود را سرتا پا دل و جان سازند و به بندگی خالق انس و جان پردازند دل ایشان همواره در سیر و باغ
و بستانست و سرشان پیوسته در سر بازار و دکان و هوش ایشان در بغداد و سیم و زر و فکرشان بر فرهاد کاه و خر باطن ایشان یکبال هر حرف
و تخم خاطرشان سراسر کار کارد تخم آفتی حرمشان و هر عمر سوختنی است و رشته املشان و کیسه طمع دوختنی ذکرشان قرین رزق
و شید و فکرشان هم نشین عمر و زید نگاهشان دایم در پی دنیا رو میرفت و سرانگشتان همیشه در پهلو و پشت خاریدن کاهی ریش
و بروت خود و بازی اند و زمانی در عطف دامن ورزه که پهلو سازی بنده مسکین سراپا نیاز در حضرت خداوند خود چرا کمتر از ایاز
باشد که روزی در پیش سلطان محمود ایستاده و عقل و هوش همگی بگذاردن خدمات وی داده بود قضا را کژدمی در درون موزه او بود و تا
وقت نیشی بر پای وی زد و از او پی که داشت اصلا از جای خود حرکت نکرده الی چنان تاب آورد و گویند هفت بار نیش کرد هم خورد و
دندان بر جگر افشرد تا آخر طاقتش طاق گشته بیرون آمده و آنرا انداخته موزه را بر آن میزد و میگفت از شومی تو در حضرت ولی نعمت
خود بی ادبی کردم و مقصر گردیدم هرگاه در حضرت مخلوقی که از آب گندیده پلیدی آفریده شده اینقدر پاس ادب دارند غایت جرأت
و بی پروائی و نهایت خیرگی و بیحیائی است که کسی در حضرت مالک الملک چنین که دولت شاهان عالم از محیط عطای او نمی است جمله
کاینات در پیش بقای او دوی هست ادب خود نگاه ندارد و پا از حد بندگی بیرون گذارد هر عضوش براه رود و هر نگاهش بهر جای دود
و بالش مردم در حرکت بیجائی باشد و چشم ابرو بی هر لحظه در اشاره و ایمائی بود و گویند یکی از امراء ایران آداب عبودیت هرگز کسی
از خود بر اند که مبادا عادت شود و آن حرکت در نماز از او صادر شود و در امالی شیخ صدوق رحمه الله حکایتی مذکور است که حاصل مضمون
آن اینست که وقتی که ذو القرنین از ساختن سد فارغ شد از آنجا روانه گشت در اثنای راه با جنود و سپاه خود بر شیخی گذشت که نماز
میگذاشت و بر سوی او ایستاد تا از نماز فارغ گردید آنگاه با او خطاب نموده گفت چونست که از این لشکر چشم که دیدی خایف و هراس
نکردیدی شیخ گفت با کسی در مناجات بودم که لشکرش از لشکر تو [illegible] و سلطنت و قوت از تو غالب تر و اگر رو بسوی تو میکردم
خود را از جانب او و بی باهتم ذو القرنین گفت رغبت میکنی که با من آئی و در بعضی از امور من مرا یاری نمائی گفت اگر ضامن میشوی برای
من چهار خصلت را نعیمی که زوال نپذیرفته باشد و صحتی که بیماری در آن نباشد و جوانی که پیری در آن نبود و زندگی که مرگ در آن نباشد
ذو القرنین گفت کدام مخلوق بر اینها قادر است شیخ گفت من با کسی هستم که بر آنها قادر است و مالک آنها واست یعنی آن حضرت تعالی
شیخ همه و قبضه تملک اوست تنبیه مردان مرد و صاحب دلان با درد بندگی چنین نموده اند و راه دین ما باین رسم و آئین پیموده اند خنک
آن سالک کرم روی که تتبع ایشان نماید و قایم طریق و پیروی شان را اجر در این راه عمیق شمارد هر جا قدم بر قدم ایشان گذارد چون
بگذاردن چنین عبادت مرید و با دراک چنین سعادتی مستعد گردید هم باید که آن نماز و آن خدمت را بعجب و غرور نفس جاهل

منع

منایع و باطل نسازد بلکه سزاوار آنست که چندان که سراپا عجز و انکسار باشد بزبان حق عبادت تو کشته و کمال اهتمام که فرموده خود
در آن مقصر داند و بدو دست دل و زبان خاک ملامت و سرزنش پیوسته بر فرق نفس معجب کیش افشاند و در ارشاد القلوب
مذکور است که مردی که از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله معنی کریمه والذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة که در سوره مؤمنون است
سؤال کرد حاصل سؤال مراد آنکه آن کسی که باین کلام ممدوح گردیده کیست که زنا و دزدی میکند و شراب می آشامد در حالتی
که از خداوند خود خایف است آنحضرت فرمودند نه ولیکن مردیست که نماز میگذارد و روزه میگیرد و صدقه میدهد و با وجود این
میترسد که مبادا از او قبول نشود و چگونه بنده در گذاردن این وظایف بپرستش خایف نباشد که هر چند در حسن و عمل جهد کند ان
از عیب و خلل که بشده باشد ممکنست که عیبی خفی و نقصی دقیق بر آن واقع و بر او پوشیده باشد و بدان سبب تو باطل و نقض
و ضایع گردد چنانکه از جناب مستطاب جعفری علیه السلام مأثور است که اذا کبرت فاستصغر ما بین العلی و الثری و دون کبریائه فان الله
اذا اطلع علی قلب العبد و هو یکبر و فی قلبه عارض عن حقیقة تکبیره قال یا کاذب اتخدعنی و عزتی و جلالی
لاحرمنک حلاوة ذکری و لاحجبنک عن قربی و المسارة بمناجاتی محصل معنی آنکه چون الله اکبر بر زبان رانی باید که هر موجود
که میان آسمان و زمین است در پیش بندگی او کوچک و حقیر دانی چه هر کسی که خدای تعالی چون بر دل بنده در حالتی که تکبیر میگوید
نظر اندازد و در دل او چیزی منافی حقیقت تکبیر باشد گوید ای دروغ گو آیا با من خدعه میکنی بعزت و جلال من که هر آینه او لذت
ذکر خود البته محروم میسازم و هر آینه از قرب خود و گفتن راز دل با من بمناجات البته محجوب و ممنوع میگردانم مجملا مرد آزاده
وار مشتی خاک زاده چه حد آنست آید که آنحضرت را شاید و منصف خود بجناب بحکم ما للتراب و رب الارباب باید که ما سبحان
علایق دنیا و رسندگی چه دست و با از آنجم کرده که در جنب طاعات انبیا و اولیا غایة آن به که از در عجز و خاکساری در آمد
جان را وسیله تحف آن بارگاه و درگاه سازیم و بدستیاری کمند نگاه عجز از دیوار بلند ناشایستگی خود را بهشت رضای الهی جایم
لمؤلفه چه طاعت آید از این بنده عاجز نهاد و آه همینم بس که گاهی میکشم آهی بیاد تو و مخفی نماند که آنچه مذکور شد از خضوع و خشوع
و حضور قلب و توجه باطن در نماز بمنزله روح است در بدن و نماز بی آن قالبی است بیجان ولیکن تحصیل این نماز نه سهل و آسان
بلکه در کمال صعوبت و دشواریست نماز چنین نه کار هر کسی و دعای این سعادت نه شکار هر کسی اتصاف باین اوصاف و احوال
و آراستن عروس نماز بیر [illegible] این خصال موقوف بر مجاهدات طبع زشت بی ادب مجاهده و نفس [illegible] دنیا طلب چه آن
با ترویج بال و تفرقه خاطر جمع میشود و با فکرهای گوناگون دنیای دون کج نهاد راست نمی آید تا سرای دل از آمد و رفت اندیشهای باطل
خالی نمیشود و نا پرسیدن در دولت چشم از همه سد راه دخول شد باد هوا نمیکرد و چراغ حضور قلب را ضیا نمیکرد و ولهذا تشبیه
کرده اند دنیا بدرخت و فکرها و خیالها را در هوا و در سرافرازی آنرا گنجشکان که بر آن جمع میشوند و ازدحام مینمایند کسی
که در پای آن درخت نشسته با خود فکر و ذکری داشته باشد از جوش و خروش آنها فکر آن نمیتواند پرداخت و هر چند آنها را براند بازگردند
و هجوم می نمایند و تا آن درخت برپاست چنین هنگامه بر جاست و همچنین تا شجر خسارت ثمر محبت دنیای بر هیئت در دل است

از فکر و وسواس و اندیشه‌های باطل آن مینماید رست پس بنده که خواهد خود را از آن فارغ ساخته با حضور قلب خاطر جمع به بندگی
معبود خود بپردازد باید که اوقات ایمانی را با تشار تکرار یاد مرگ بخیشه اندیشه مال اندوخت را از یاد در آورد و نیز تمثیل نموده‌اند
محبت دنیا را به سرگین و سایر فضلات که در خانه دل ریخته و فکرها و اندیشه‌ها را بمگسان که بر آن جمع میشوند بلکه از آن متکون میگردند
از آن سرگین بر جاست از جوش آن مگسان و سرای باطنشان غوغاست پس بنده را چاره آنست که بجاروب عقل و شعور و تامل در عواقب
امور ساحت باطن را از آن سرگین و کثافت رفته پاک گرداند تا از غوغای آن مگسان رسته بکام دل و حضور قلب فرمان خداوند
خود را بتقدیم رساند و نیز تمثیل میتوان نمود سرگرمی محبت دنیا را بچراغ تابستان و فکرها و خیالها را بحشرات که بروشنی آن می‌آیند
و بر گرد آن از دحام مینمایند و تا آن چراغ هست اگر نه آنها میتوان رست و این میتوان نشست و کسی که خواهد خود را از آنها
رهاند و برای بندگی حضور قلبی و خاطر جمعی بهم رساند باید که بدم کرم و اعطای تنبیهات قرآنی و نفس سرد آههای پشیمانی این
چراغ بی ضیاء ظلمت افزا را در خانه دل فشاند حضرت معبود بی نیاز و خداوند بنده نواز آتش ایمان حرص و آز کافه مومنین
سعادت قرین را بآب آگاهی و درد دین منطفی ساخته در سلوک طریق بندگی چراغ حضور قلب جلکی را بروغن عنایت بیغایت
خویش روشن گرداناد بحمد و آله الامجاد **فصل ششم** در مذمت ترک نماز و بیان عقوبت آن بر خداوندان شعور مخفی و مستور نیست
که آشنائی بنده با خداوند خود عز و علا بعبادت و بندگیست خصوصا نماز که بآن رسید شبانروزی اصلاح بار بسیار که با حضرت
او بار یافته تجدید عهد بندگی مینماید و مطالب و رجای خواهش را بی توسط احدی بالمشافهه در آنحضرت بعرض رسانیده از جبهه
آن درگاه عالم پناه سر افتخار بر سپهر اعتبار رسانیده و هرگاه این وسیله مفقود و این طریقه مسدود گردید دیگر بنده را با آن درگاه چه
آشنائی و از آنحضرت بچه روا امید کامروائی خواهد بود خاک بر سر ابتری که چهره‌اش پیوسته از غبار آن درگاه بی کرامت بر نگیرد
و وای بر حال تیره بختی که همواره لوح جبهه‌اش از سجده آن درگاه نقش سعادت نپذیرد و چه خسرانها که از زینه بندگی حق طرفی
نبوید و چها که صدف کفی که از ابر عطای بار کرم الهی سرمایه ترانی کری بجوید بر مرده غنچه دلی که صبح و شام از نسیم جانفزای دلگشای
یاد خدا نخندد و حاصل آب و ای که روز و شب بر گل لاله تهلیل و تسبیح از نغلطه خفته بختانی که شبها زنده … صبوحی کیفیت
سحرخیزی و گل ریزان سحابات دوگانه صبح میخوابند بچه دلخوشی سر از بالین بر میدارند و جان سختانی که روزها از چو … اوقات صلوات
آب حیات لذت بندگی غنیمت شمرند چگونه آمار زندگی میشمارند بیفکرانی که در شهرستانی زندگی بتحصیل توشه بندگی نموده‌اند در سفر
پرخطر مرگ چه خواهند کرد و سرکشانی که گردن جان بطوق فرمان جناب مالک الرقاب ننهاده‌اند بچه رو در صف بندگان سر …
بر آورد سبحان الله چه بیشرمیست تارک الصلوة بدبخت که تمام عمر چراغ هستی … احسان خداوند روزی رسان بر کرده
و مغز استخوان او بنعمت بی‌پایان حضرت او دخل و خرج انفاس که از یک فضل و عطای اوست و کارگری قوی و حواس بحول و قوت
بی منتهای او رفتار پایش بدستگیری یاری اوست و کردار دستش بیاد مردی مددکاری او صنع کشش گوهر شنوائی از سحاب کرم
او اندوخته و قندیل دیده‌اش چراغ بینائی دوست قدرت او بر افروخته در وقت جاری و رمان در کشش از اشتغال نماز غفلت اوست

وهنگام

وهنگام پریشانی چشم امیدش بر دست رعایت او و غبار ملالی اگر بر چهره احوالش نشیند جز آستین مرحمت او فشرده و خار کرفتی اگر
بر دل نژندش خلد جز سوزن دلجوئی او بر نیاورد **وبکر** در هر حالی از احوال باعانت حضرت او محتاجست و در هیچ امری از امور کلیه
و جزئیه از او گزیری ندارد و مع هذا در طریق بندگیش بد سلوکی و ناخوشی و از فرمان وی تمرد و گردن کشی مینماید و نفس بد طینت
در پیروی و سجود حضرت معبود طریق ابلیس مردود مسعود می پیماید و نمیداند که از ترک این تذلل و خاکساری خود را بخاک …
و خواری خواهد کشید و از این آیات ما استکبار که کار ابلیس بجا رسیده بطوق لعنت ابدی گرفتار خواهد گردید **لمولفه** ای از ره بندگی
حق رفته برون ۱ رخ تافته از در خدای بی‌چون ۱ ای آنکه ترا ترک نماز آیین است ۱ ابلیس ز ترک سجده شد ملعون ۱ حضرت خداوند
عالم در سوره شریفه مریم در حق تارکان صلوة و تابعان شهوات فرموده است که اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف
یلقون غیا حاصل معنی بقول مفسرین آنکه ترک کردند نماز را و پیروی نمودند خواهشها و آرزوهای نفس را یعنی از محرمات چون
شرب خمر و زنا و امثال آنها پس زود باشد که برسند بر جزای گمراهی خود از ابن عباس و عطا منقولست که غی وادیست در جهنم آتش
آن شدید و عذاب آن سخت ترک بی نمازان و متابعان شهوات را بآنجا برند و در جامع الاخبار مذکورست که قال رسول الله صلعم الصلوة
عماد الدین من ترک الصلوة متعمدا فقد هدم دینه ومن ترک اوقاتها یدخل الویل والویل وادی فی جهنم کما قال الله تعالی
فی سورة ارایت فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون یعنی نماز ستون دینست پس کسی که ترک نماز نمود عمدا پس
بتحقیق که دین خود را خراب کرده و کسی که ترک کرد اوقات نماز را یعنی از وقت گذرانید داخل ویل میشود و ویل وادیست در جهنم
چنانکه الله تعالی در سوره ارایت گفته پس وای برای نمازگذارانی که ایشان از نماز فراموش کنند … بود که عبارت
کما قال الله تعالی والویل واد فی جهنم نیز عبارت مصنف جامع الاخبار باشد بر هر تقدیر مراد در آیه گفته‌اند منافقاند که …
نماز امید ثوابی و از نگذاردن آن بیم عقابی ندارند و از بی اعتنائی از آن غافل میشوند تا وقت آن میگذرد و در حدیث نبوی که سابق
مذکور شد که آنحضرت شخصی را دید که در وقت غروب آفتاب نماز میگذارد فرمود که تلک صلوة المنافقین مؤید اینمعنی است
و بعضی گفته‌اند مراد کسانی اند که نماز را در وقتش میگذارند در رکوع و سجود آنرا تمام نمیکنند و مرویست که یونس بن عمار معنی این
آیه را از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسید که اهی وسوسة الشیطان یعنی مراد اینست که از وسوسه شیطان در نماز سهو کند آنحضرت
فرمود لا کل واحد یصیبه هذا ولکن یغفلها ویدع ان یصلی فی اول وقتها یعنی مراد این نیست که هر کس این سهو
میباشد لیکن مراد اینست که از نماز غافل شود و در اول وقت نگذارد و نیز در جامع الاخبار از جناب اشرف نبوی صلعم روایت که من
ترک الصلوة متعمدا لا یرجو ثوابها ولا یخاف عقابها فلا ابالی ایموت یهودیا او نصرانیا او مجوسیا ملخص معنی آنکه کسی
که ترک کند نماز را دانسته و در گذاردن آن امید ثوابی و در نگذاردن هم عقابی نداشته باشد پس باک ندارم که بمیرد یهودی یا نصرانی
یا مجوسی یعنی کافر است و نیز از آن سید ابرار حدیثی روایت کرده که محصل معنی آن اینست که چون روز قیامت شود بر روی آن بیاورند
جبینی از عقرب که سرش در آسمان هفتم باشد و دمش تا تحت الثری رسیده و دهانش از مشرق تا مغرب بود پس گوید کجاست آنکسی

که با خدا و رسول او محاربه کرده بعد از آن جبرئیل ع فرود آمده که یا محمد ای عقوبت که امیخواهی که بهیچکس ما ترک کننده نماز و منع کننده زکوة
و خورنده ربا و آشامنده شراب و فرقی را که در مسجد سخنان دنیا کرید و هم از آن سرور نقل نموده که من اعان علی تارک الصلوة بلقمة
او کسوة فکانما قتل سبعین نبیا اولهم آدم و آخرهم محمد ع یعنی کسی که یاری نماید تارک الصلوة کند بلقمه خورشی یا پوششی چنانست
که کشته باشد هفتاد پیغمبر را که اول ایشان آدم باشد و آخر ایشان محمد ص و هم در آن کتاب از آن والاجناب منقولست که من ترک
صلوته حتی تفوته من غیر عذر فقد حبط عمله یعنی کسی که ترک نماز خود کند و واگذارد تا از وقت شود بی عذری پس
بتحقیق که عمل او یعنی حسناتش باطل و از درجات ساقط میکرد و بعد از آن فرمود که بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة
یعنی میان بنده و کفر ترک نماز است که چون ترک نماز کرد کافر میشود و در کتاب عقاب الاعمال حبیب حضرت از صادق برگزیده بچون
باین عبارت روایت که ما بین المسلم و بین ان یکفر الا ترک الصلوة الفریضة متعمدا او یتهاون بها فلا یصلیها یعنی
نیست میان مسلمان و میان آنکه کافر شود مگر آنکه ترک کند نماز واجبی را دانسته یا آنکه سهل انگارد آنرا و نماز را نگزارد و در کتاب
شریف من لا یحضره الفقیه منقولست که از امام همام حضرت ابی عبد الله ع پرسیدند که وجه این چیست که زنا کننده را کافر نمیخوانند و تارک
الصلوة را کافر میخوانند آنحضرت جوابی فرمودند که حاصل آن اینست که مرتکب زنا و امثال آن از غلبه شهوت و لذتی که در آن میباشد
ارتکاب آن مینماید و تارک الصلوة از روی عمد و او را چیزی داعی بر ترک نماز نیست غیر استخفاف بآن یعنی سهل انگاشتن و از ترک
آن باکی و غمی نداشتن و در آن منظورش ادراک لذتی نیست و هرگاه لذت نباشد پس استخفاف خواهد بود و استخفاف کفر است
و مرویست که تارک الصلوة از روی عمد میماند در آتش جهنم هشتاد حقب و حقب هشتاد سالست و وارد شده که هرکه نماز را از وقت بگذراند
یا عمدا ترک کند او را چهار مصیبت رسد اول آنکه بزرگترین کسانرا از خود آزرده سازد یعنی خدا را دویم شقی ترین خلق را شاد کند
یعنی ابلیس را سیم بهترین جاها را از او بگیرند یعنی بهشت را چهارم بدترین جاها را بگیرد یعنی دوزخ را و قطع نظر از این آیات بخلاف
و اخبار زیروشکاف تارک الصلوة را همین خسارت بس که از این همه فضل و ثواب بیرون از حد و حساب که در نماز است و شمار آن مرقوم
شد محروم خواهد بود و قطع نظر از آن نیز چگونه زندگی میکند و از حیات خود چه لذت می برد بدبخت بی آبروئی که با خداوند دو عالم
کرده و دو آشنائی حضرت او را بالکل بدطینتی بیرون خود برآورده صبح و شام از خوان انعامش نعمت توفیق بندگی نمیچشد و روز و شب
از دیده مرحمتش نظر التفاتی را نمیکشد در بیابان حادثات حیران بی سر و پناهی و نه از شادابه ثواب دانش عطشی و گریزگاهی
اگر در دلی داشته باشد که میگوید راکه حاجتی میخواهد از در که میجوید اگر سختی آید احوالش چیست و اگر مشکلی رو نماید حلالش کیست
حاصل آنکه تارک الصلوة ملعون را احوال در دنیا و عقبی هر دو تباه و زن و خانه اش در هر دو سرا خراب سوختن است و من اعرض
من ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی الی آخره چون خویش زنده آنکس که نه دلشاد و تریا باشد چون زنده
بود آنکه نه در یاد تو باشد **مجلس سیم** در بیان فضل و ثوابهای نماز سنتی که آن نیز مصارف عمر گرامی در دو جهان سرمایه سعادت
و دستگاه حضرت قاضی الحاجات جل و عز در سوره مبارکه معارج در مقام مدح نمازگزاران فرموده که الذین هم علی صلوتهم دائمون

یعنی

یعنی آنکسانی که ایشان بر نماز خود مداومت مینمایند و مواظبت نمایند کان و بعد از چند آیه دیگر فرموده که والذین هم علی صلوتهم یحافظون
اولئک فی جنات مکرمون یعنی آنکسانی که ایشان بر نماز خود محافظت مینمایند و آنرا با آداب و شروط میگذارند آنگروه یعنی
آنکسانی که باین صفاتی که در این آیات مذکور است موصوفند در بستانها یعنی روضهای بهشت گرامی شده کانند و در آثار ائمه
اطهار علیهم السلام وارد است که آیه اول در نافله است و آیه دویم در فریضه و از بحر ذخار جهان معاصر حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که ان العبد لیرفع له من صلوته نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها فلا یرفع له الا ما اقبل منها بقلبه
وانما امرنا بالنوافل لیتم لهم بها ما نقصوا من الفریضة حاصل معنی آنکه از نماز گاه باشد که نصف بدرجه قبول
رسد و گاه باشد که سیکی یا چهاریکی یا پنج یکی آن مقبول شود پس مقبول نمیشود برای بنده مگر آنچه بدل اقبال بآن نموده
و متوجه آن گردیده از نماز و برای همین سبب کان مامور بگذاردن نافلها شده اند که تمام شود برای ایشان باین نوافل آنچه ناقص
کرده اند از نماز واجبی و مراد از عدم قبول نه اینست که مجزی نیست و بآن بری الذمه نمیشود بلکه مراد اینست و فیظ الحدیث
شریف که ثوابی که بر آن وعده شده تمام یا بعض بر آن مترتب نمیکردد علی اختلاف الاقوال و انضمام تفصیل آن نیست و نظیر
این حدیث شریف حدیثی که از قدوه عباد حضرت سجاد ع مأثور است و مجملی از آن مذکور شد و مفصل آن آنکه ابوحمزه ثمالی روایت
نموده که آنحضرت را دیدم که نماز میگذارد و پس ردا از دوش مبارکش افتاد و آنرا راست نکرد تا از نماز فارغ شد پس من او را از آن
سؤال نمودم یعنی پرسیدم که سبب راست نکردن ردا چه بود فرمودند که و یحک اتدری بین یدی من کنت ان العبد لا
یقبل منه صلوة الا ما اقبل منها یعنی میدانی که در پیش که بودم مراد آنکه در خدمت خداوندی بودم که حرکت راست کردن
ردا بی ادبی بود و بدرستی که بنده مقبول نمیشود از او نمازی مگر آنچه اقبال کرده باشد در آن یعنی بدل متوجه آن گردیده باشد
گفتم جعلت فداک هلکنا یعنی فدای تو گردم هلاک شدیم یعنی رستگار نخواهیم بود فرمودند که کلا ان الله یتم ذلک با
لنوافل یعنی نه چنین است بدرستی که خدای تعالی تمام میکند او را بنمازهای نافله و در حدیث از امام همام و اشرف کرام حضرت
ابی عبد الله ع منقولست که ایاکم والکسل ان ربکم رحیم یشکر القلیل ان الرجل لیصلی رکعتین تطوعا یرید بها
وجه الله تعالی فیدخله الله بها الجنة حاصل معنی آنکه پرهیز کنید از کاهلی بدرستی که خداوند شما رحیم است خوشنود میگردد
باندک عبادتی بدرستی که کسی مرآینه دو رکعت نماز سنت میگذارد و قصد رضای خدای تعالی پس داخل میکند خدای تعالی او را
بآن دو رکعت نماز به بهشت و در ثواب الاعمال از اشرف اهل زمین و پسندیده ذوالمنن حضرت امام حسن ع مرویست که صلوة
النوافل قربان کل مؤمن یعنی نمازهای نافله سبب قرب الهی و مرضی است بجناب سبحانی و در کتاب شریف فقیه مذکور است
که مردی بخدمت هادی طریق هدی حضرت رسول خدا ص آمده گفت دعا کن و طلب نما از خدای تعالی که مرا داخل بهشت گرداند
آنحضرت فرموده که اعنی بکثرة السجود مراد آنکه من دعا میکنم تو نیز مرا یاری کن مراد این دعا بسیاری سجود مراد از سجود
بسبب ظاهر نماز است و لهذا شیخ صدوق رحمه الله این حدیث را در باب فضل صلوة ذکر نموده و تعبیر از نماز بسجود و امثال این است

که سجود اعظم ارکان نماز و تذلل در آن بیشتر است و مراد از کثرت آن ظاهرا اینست که نمازهای سنتی نیز بر واجبها افزوده شود
اگر چه مراد همین نمازهای واجبی میبود بایستی که بگوید اعنی باقامة الصلوة و این ظاهر است و نیز مؤید اینست حدیث شریف
نبوی که الصلوة خیر موضوع فمن شاء استقل ومن شاء استکثر یعنی نماز چیز عظیمی است که حضرت شارع قرار داده با
بهترین عبادات که در شرع مقرر گشته پس هر که خواهد آنرا کم گذارد و هر که خواهد بسیار گذارد یعنی در کم گذاردن او بر او هیچ وبالی
نخواهد بود و در بسیار گذاردن ادراک ثواب بسیار خواهد نمود و شک نیست که نمازی که در آن کمی و بسیاری رود و اینکس در آن مختار
باشد غیر نماز سنتی نمیتواند بود و لیکن حکمت که مراد از تکمیل نمازهای فرایض واجبها نمودن باشد و دیگر سنتها ما نیز بر آن افزودن
جملا از اینگونه اخبار و آثار در ترغیب بر نمازهای مستحب وارد گردیده قطع نظر از اینکه نماز نوافل ابواب قرب بر روی بنده میگشاید و جبر
نقصان فرایض میبایستی وا رسید چه نیکو و خوش آینده است که عطش شوق بندگیش بزلال گذاردن فرایض تسکین نیافته اتمامات
نوافل را نیز چاره وجه همت سازد و باوراک فضل و ثواب آنها نیز کردن خواهشها افزون چاپی شیوه از غلبه شوق در بندگیت
محض اراده و امتثال امر جناب سبحانی و رهانیدن خود از عذاب و مؤاخذه آن جناب نیست خوش آن بنده که بتوفیق انجام وجدانی
امور موفق گشته گوی دولت از میدان فرصت ربایند و بندگان کاهلیهای نفس غافل را بقوت شوق کامل از خود گسسته مردانه در سلوک
این طریق جانکیها نمایند و نمازهای سنتی بر دو گونه است اول اینکه وقتی برای آن مقرر است و گذارنده آنرا مراقب آن وقت باید بود
دویم اینکه مخصوص وقتی نیست و ادراک سعادت گذارش آنها هر وقت میتوان نمود و ذکر فضل ثواب و بیان کیفیت آداب هریک
از این دو قسم را می باید ایراد دو فصلست اگر چه در این کتاب ذکر کیفیت و آداب نماز وظیفه خامه سخن طراز نیست چه مقام آن
کتب فقه و کتب اعمال و عبادات است لیکن برای اینکه طریق معرفت آنها را بر طالبان صاحب شوق نزدیک سازد و در هر مقام
بذکر جملی و موجزی از آن نیز می پرداخته زد **فصل اول** در نوافل موقته و متعلقات آنها و از انجمله نوافل مرتبه یومیه است
که بنا بر قول مشهور و باخبار موفوره رکعات آنها در عدد و در برابر رکعات فرایض یومیه است که سی و چهار باشد با هفده رکعت
فرایض جملگی پنجاه و یک رکعت باشد که مراقبت بر آن از علامات مؤمن شمرده شده و در اهتمام در آن احادیث و اخبار وارد
گشته است از انجمله در کتب معتبره از افق بارک سروری حضرت امام حسن عسکری عم منقولست که علامات مؤمن پنج است
پنجاه و یک رکعت نماز گذاردن و زیارت اربعین کردن و انگشتر در دست راست داشتن و جانب پیشانی را بر خاک گذاشتن یعنی
در سجده شکر و بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن یعنی در نمازها و حضرت شارع را در اقامت نوافل مبالغه بحدیست که فرموده
که اگر کسی سعادت ادای آنها را نیابد باید که بقضای آن شتابد شیخ بزرگوار شیخ طوسی طاب ثراه در تهذیب الاخبار از عبدالله بن
سنان حدیثی روایت نموده که حاصل آن اینست که بخدمت حضرت ابی عبدالله عم عرض کردم که مردی بر او از نمازهای نافله آنقدر
هست که از بسیاری حساب آنرا نمیداند چگونه کند آنجناب فرمودند که باید آنقدر بگذارد یعنی قضای آنها که نا کرده خواهد بود بقدر
علم خود گفتم قدرت بر آن ندارد از جهت شغل ذکر و گرفتاریها که او راست فرمودند که اگر شغلش از جهت معیشت ضروری یا قضا

حاجت برادر

حاجت برادر مؤمنی است پس بر او چیزی نیست و اگر برای تحصیل دنیاست یعنی تحصیل مال و اسبابی که زیاده از قدر ضرورت است
پس بر او است قضا و اگر نه ملاقات خواهد نمود با خدای عز و جل بر حالی که سبک گرفته و سهل گرفته و ضایع گردانیده سنت رسول خدا
گفتم بدرستی که قدرت بر قضا کردن ندارد آیا میشود او را که تصدق نماید یعنی بجای قضا پس آنحضرت ساکت شد مدتی دور و دراز
و بعد از آن فرمود آری باید که تصدق کند گفتم چه چیز تصدق کند فرمود بقدر توانائی یعنی در خور کثرت مال و وسعت احوال یا بقدر احسان
و فضل فرمودند که کمتر آنچه ایک تبریز یا اندکی زیاده باشد برای هر مسکینی فرمود برای هر دو رکعت نمازیکه در شب گذارده میشود و هر دو رکعت
نمازیکه در روز گذارده میشود گفتم قدرت ندارد فرمود مدی برای هر نمازهای شب و مدی برای نمازهای روز و نماز افضلست یعنی قضای
نافلات این نوافل از صدقه دادن بهتر است بر صاحبان طبع لطیف از تأمل در این حدیث شریف معلومست که حضرت شارع را در
نوافل مبالغه و تأکید چه مقدار است و بنده را در گذارش آن چه قدر اهتمام ضرور در کار است حضرت حکیم بیچون و شفابخش علتهای
درون کاهل ایمان را بفضل و منت خود از نتایج سستی و کاهلی به بهبودی و صحت و بحول و قوت خویش مرا در ادراک این سعادت
پیش از پیش توانائی و قوت کرامت فرماید **و از جمله** سی و چهار رکعت نوافل مرتبه دو رکعت نافله صبح است که آنرا افضل نوافل
یومیه شمرده اند و از غایت تأکید در گذاردن آن در سفر نیز ساقط نیست چنانکه رئیس المحدثین طاب ثراه و رفقیه یا [illegible]
نموده و چه آنرا از علل فضل بن شاذان که از حضرت امام همام علی بن موسی الرضا عم شنیده روایت فرموده است شیخ طوسی
رحمه الله نیز در تهذیب از جناب اشرف جعفری عم نقل کرده که لا تدع اربع رکعات بعد المغرب فی السفر ولا فی الحضر
وکان ابی لا یدع ثلث عشرة رکعة باللیل فی سفر ولا فی حضر حاصل اینکه وا مگذار چهار رکعت بعد از شام را نه در سفر
و نه در حضر و سیزده رکعت عبارتست از یازده رکعت نماز شب و شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح و اول وقت آن بنابر مشهور
وقت فراغ از نماز وتر است و آخر آن بنابر بعضی آیات و اقوال جمعی از علما وقت [illegible] سرخی است در جانب مشرق
و افضل اوقات آن میان صبح کاذب و صبح صادق است و در رکعت اول آن الحمد و قل یا ایها الکافرون خوانده میشود
و در رکعت دویم فاتحه و سوره قل هو الله احد و بعد از فراغ سنت است که به پهلوی راست رو بقبله بخوابد بوضعی که میت را
در قبر میخوابانند و دست راست را بزیر جانب راست رو نهاده و گوید استمسکت بعروة الله الوثقی التی لا انفصام لها و اعتصمت
بحبل الله المتین و اعوذ بالله من شر فسقة الجن والانس و اعوذ بالله من شر فسقة العرب والعجم سبحان
رب الصباح فالق الاصباح سبحان رب الصباح فالق الاصباح سبحان رب الصباح فالق الاصباح معنی این دعای
شریف اینکه دست زدم و چنگ در زدم بدست محکم الهی که نیست شکستن آنرا و چسبیدم بطناب استوار خداوند و هر دو جانب انکه
بحضرت او متوسل و بجناب او متوکل گردیدم و پناه میبرم بخدا از شر فاسقان عرب و عجم و پناه میبرم بخدا از شر فاسقان پری
و آدمی و پاک و منزه میدانم او را از نقصها خداوند بامداد و شکافنده صبح را یا بمعنی که عمود صبح را یا بمعنی شکافنده روشنائی را از [illegible]
بر جا آورد و منتشر میگرداند و گفته اند که میتواند بود که بتقدیر فالق ظلمة الاصباح یا بمعنی که تاریکی آخرت را که متصل بصبح است شکافنده

صبح را از آن بری آمد و بعد از آن گوید بسم الله وصلت جنبی الله و فوضت امری الی الله اطلب حاجتی من الله توکلت
علی الله حسبی الله ونعم الوکیل ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا
اللهم ومن اهم حاجته الی مخلوق فان حاجتی ورغبتی الیک حاصل معنی آنکه ابتدا کردم بنام خدا گذاشتم پهلوی خود را یعنی بر زمین
برای خدا یعنی جهت تذلل در حضرت او واگذاشتم کار خود را طلب میکنم حاجت خود را از خدا توکل نمودم بر خدا بس است مرا خدا و نیکو
وکیلست و هر کس توکل کند بر خدا پس خدا بس است او را بدرستی که خدا رساننده کار خود است بهر نحو که خواهد و مقتضی اراده و مشیت او
باشد بتحقیق که گردانیده خدا برای هر چیزی اندازه که در آن در نگذرد ای معبود من و هر کس که صباح کرد و حاجت او بسوی مخلوقیست
پس بدرستی که حاجت من و اراده من بسوی تست یعنی دیگران امید حاجت روائی از مخلوق دارند و من از تو دارم که خالقی و بعد از این
دعا پنج آیه آخر سوره آل عمران که عبارتست از کریمه ان فی خلق السموات والارض تا انک لا تخلف المیعاد
بخواند مرویست که هر که صلوات فرستد بر محمد وآل محمد صد بار میان دو رکعت فجر و دو رکعت فریضه یعنی میان نافله صبح و فریضه صبح
نگاه دارد خدای تعالی روی او را از گرمی آتش جهنم و هر که گوید صد بار سبحان ربی العظیم وبحمده استغفر الله ربی واتوب الیه
بنا کند خدای تعالی برای او خانه در بهشت و هر که خواند بیست و یک بار قل هو الله احد هم بنا کند خدای تعالی او را خانه در بهشت
و اگر چهل مرتبه خواند بیامرزد و خدای تعالی او را و مخفی نماند که ادعیه و اذکاری که در این وقت خوانده میشود در کتب اعمال مختلف است
و آنچه مذکور است ذکر یافت مطابق کتاب شریف من لا یحضره الفقیه و گفته اند که بجای ضجیعه یعنی بپهلو خوابیدن بنحوی که مذکور
شد سجده نیز کافیست و از حضرت امام رضا منقولست که شبی در مسجد الحرام نماز شب گذارد و بعد از فراغ بجای ضجیعه سجده نمود
دیگر از نوافل یومیه هشت رکعت نافله ظهر است و آنرا صلوة الاوابین میخوانند یعنی نماز بازگشت کنندگان بسوی خدای تعالی و وقت
آن بنا بر مشهور از اول زوالست تا وقتی که سایه شاخص که بعد از زوال حادث و رفته رفته زیاد میگردد بقدر دو سبع قامت آن شخص
و بعضی گفته اند که وقت ادای آن باقیست چندانکه فضیلت نماز ظهر تنگ نشده و آخر وقت فضیلت عبارتست از آنکه سایه شاخص زاید
بقدر بلندی شاخص شود و کیفیت آن بر وجه کامل اینست که در رکعت نخستین هفت تکبیر معلوم با ادعیه مقرره آنها چنانکه در نماز
واجب است مبادرت نماید و عکس این مرویست و بعد از هر دو رکعت سلام بسه تکبیر مقرر و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام گفته این
دعا خواند اللهم انی ضعیف فقو فی رضاک ضعفی وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الایمان منتهی رضای وبارک لی فیما
قسمت لی وبلغنی برحمتک کل الذی ارجو منک واجعل لی ودا وسرورا للمؤمنین وعهدا عندک معنی آنکه ای معبود
من بدرستی که من ضعیفم پس با قوت گردان در رضای خود ضعف مرا و بگیر موی پیشانی مرا و بکش بجانب خیر و بگردان ایمان را منتهای مقصد
اصلی من و برکت ده مرا در آنچه قسمت کرده برای من و برسان مرا برحمت خود بهمه آنچه امید میدارم از تو و بعد از رکعت ششم اذان
ظهر را گفته بعد از آن دو رکعت دیگر را گذارد و شیخ طوسی رحمه الله در مصباح بعد از هر دو رکعت دعای علیحده نیز ذکر نموده و علامه مجلسی از
جهت انجاز وعده اختصار با ایراد آنها نپرداخته بدعای مذکور اکتفا نموده دیگر هشت رکعت نافله عصرست و وقت ادای آن بنا بر مشهور

بعد از فراغ

بعد از فراغ از نماز ظهر است تا وقتی که سایه شاخص مساوی چهار سبع بلندی شاخص شود و بعضی وقت آنرا باقی میدانند چندانکه
وقت فضیلت فریضه عصر تنگ نشده و آخر وقت فضیلت عبارت از اینست که سایه شاخص دو برابر آن شود و کیفیت آن اینکه
هر دو رکعت را به یک سلام گذارد و در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد خواند و بعد از دو رکعت نخستین گوید اللهم انک لا اله الا
انت الحی القیوم العلی العظیم الحلیم الکریم الخالق الرازق المحیی الممیت المبدئ المعید البدیع لک الحمد ولک الکرم ولک
المن ولک الطول ولک الجود ولک الامر وحدک لا شریک لک یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له
کفوا احد ولم یتخذ صاحبة ولا ولدا صل علی محمد وآل محمد وافعل بی کذا وکذا حاصل مضمون آنکه ای معبود من بدرستی
که توئی معبودی بر حق غیر از تو که زنده و بامور خلایق قیام کننده و بلند مرتبه و بزرگواری بردبار و صاحب کرمی آفریننده روزی
دهنده زنده کننده میراننده از نیستی محض هستی دهنده بعد از آن فنا بار دیگر بوجود آورنده و بی مثال و نمونه رقم صنع نگارنده تراست
سپاس و تراست کرم و تراست منت و تراست توانائی و تراست بخشش و تراست فرمان تنها میدانم ترا از خدائی نیست شریکی ترا ای
یگانه در ذات ای یگانه در صفات ای مقصد بندگان در حاجتها ای آنکسی که نزائیده و زائیده نشده و نبوده احدی کفو و مثل
او و نگرفته زنی و نه فرزندی رحمت کن بر محمد و آل او و فلان حاجت و فلان حاجت مرا روا کن و حوایج خود را بمرتبه عرض رساننده
انجاح آنرا از درگاه عالم پناه مسئلت نماید و در مصباح دعای دیگر نیز در این مقام مذکور است و جهت رعایت اختصار بذکر آن اکتفا شد و بعد
دو رکعت دیگر گذارده بگوید اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم ورب
جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل ورب السبع المثانی والقرآن العظیم ورب محمد خاتم النبیین صل علی محمد وآل محمد
واسئلک باسمک الاعظم الذی تقوم به السماء والارض وبه تحیی الموتی وترزق الاحیاء وتفرق بین الجمع وتجمع بین المتفرق
وبه احصیت عدد الرمال وعدد الآجال ووزن الجبال وکیل البحار اسئلک یا من هو کذلک ان تصلی علی محمد وآل محمد
وان تفعل بی کذا وکذا و این دعا را دعای نجاح میگویند از این جهت که طلب حوایج از برکت آن بانجاح مقرون میگردد و ملخص معنی آن
اینست که ای معبود من که خداوند هفت آسمان و خداوند هفت زمین و آنچه در میان آنهاست و خداوند تخت عظیم پادشاهی و خداوند
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و خداوند سوره فاتحه و قرآن عظیم و خداوند محمد که آخرین پیغمبرانست رحمت کن بر محمد و آل محمد
و درخواست میکنم بنام بزرگتر تو که بر پاست بآن آسمان و زمین یا مستقیم میگردانی بآن آسمان و زمین را و بآن زنده میکنی مردگان را
و روزی میدهی زندگان را و پراکنده میکنی گرد آمدگان را و جمع میکنی میانه پراکندگان و بآن تمام شمرده عدد ریگها و عدد
وقتها و وزن کوهها و پیمانه دریاها را درخواست میکنم از تو ای آنکسی که چنینی اینکه رحمت کن بر محمد و آل محمد و بر آری فلان حاجت مرا
و فلان مطلب مرا یعنی در آن وقت از آن درگاه آنچه خواهد گدائی و از آنحضرت طلب حاجت روائی نماید و بعد از آن دو رکعت نماز دیگر
گذارده بگوید اللهم انی ادعوک کما دعاک به عبدک ذو النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات
ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبت له ونجیته من الغم فانه دعاک وهو عبدک واسئلک وانا عبدک

ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفرج عنی کما فرجت عنه وان تستجیب لی کما استجبت له وادعوک بما دعاک به عبدک
ایوب اذ مسه الضر فدعاک انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبت له وکشفت ما به من ضر وآتیته اهله ومثلهم
معهم رحمة منک فانه دعاک وهو عبدک وانا ادعوک وانا عبدک وسئلک وهو عبدک وانا اسئلک وانا عبدک ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تفرج عنی کما فرجت عنه وان تستجیب لی کما استجبت له وادعوک بما دعاک به یوسف اذ فرقت بینه
وبین اهله واذ هو فی السجن فانه دعاک وهو عبدک وانا ادعوک وانا عبدک وسئلک وهو عبدک وانا اسئلک وانا
عبدک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفرج عنی کما فرجت عنه وان تستجیب لی کما استجبت له وصل علی محمد وآل محمد وافعل
بی کذا وکذا حاصل معنی اینکه ای معبود من بدرستی که من میخوانم ترا بانچه خواند ترا آن بنده تو ذو النون که حضرت یونس باشد چون رفت
یعنی از میان قوم خود در حالتی که خشمناک بود از ایشان پس گمان برد اینکه تنگ نخواهی گرفت براو وبمشقت مبتلا نخواهی ساخت
او را بنابر قول معتبرین یا اینکه یقین دانست که تنگ نخواهی گرفت براو رزق را وهرجا روزی باو خواهی رسانید چنانکه در عیون اخبار الرضا
از آنحضرت منقولست پس ندا کرد در تاریکیها که آن تاریکی شکم ماهی وتاریکی دریا وتاریکی شب باشد یا تاریکی شکم چند ماهی که هم دیگر را فرو برده
بودند اینکه نیست معبودی بسزا غیر تو تسبیح میکنم واز نقایص وعیوب منزه میدانم ترا بدرستی که من بودم از ستمکاران بر نفس خود که بیجا
از میان قوم خود بیرون آمدم پس مستجاب کردانیدی برای او دعای او را وبدرستی نجات دادی او را از غم پس بدرستی که ذو النون خواند ترا
واو بنده تو بود ومن میخوانم ترا ومن هم بنده توام وسؤال کرد ترا واو بنده تو بود ومن نیز سؤال میکنم از تو ومن نیز بنده توام اینکه رحمت کنی
بر محمد وآل محمد واینکه مستجاب کردانی برای من دعای مرا چنانکه مستجاب کردانیدی برای او ومیخوانم ترا بانچه خواند ترا آن بنده تو ایوب
چون رسید باو رنج وسختی پس خواند ترا بدرستی که رسید مرا رنج وتو رحمت کننده ترین رحمت کنندکانی پس مستجاب کردی برای او وکشف
کردی وزایل کردانیدی آنچه باو رسیده بود از رنج وبدادی او را اهلش را با مانند اهلش را با ایشان بجهت رحمت از جانب تو یعنی فرزندانش را
که مرده بودند زنده ساخته باو رسانیدی وفرزندان دیگر نیز بانضمام ایشان بوی عطا فرمودی چنانکه در کریمه ووهبنا له اهله ومثلهم
معهم رحمة منا نقل کرده اند پس بدرستی که او خواند ترا واو بنده تو بود ومن هم میخوانم ترا ومن بنده توام وطلب نمود از تو واو بنده تو بود
ومن نیز طلب میکنم از تو ومن نیز بنده توام اینکه رحمت کنی بر محمد وآل محمد واینکه فرج ودفع کنی از من چنانکه فرج دادی ودفع کردی
از او واینکه مستجاب کردانی برای من چنانکه مستجاب کردانیدی برای او ومیخوانم ترا بانچه خواند ترا آن یوسف چون جدائی افکندی میان
او واهلش وچون او در زندان بود پس بدرستی که او خواند ترا واو بنده تو بود ومن نیز میخوانم ترا ومن هم بنده توام اینکه رحمت کنی
براو وبرآل او واینکه فرج دهی ودفع کنی از من چنانکه فرج دادی از او واینکه مستجاب کنی از من چنانکه مستجاب کردی برای او رحمت کن بر محمد
وآل محمد وفلان حاجت وفلان حاجت مرا برآور یعنی حوایج ومهمات خود را برکف اظهار نهاده حصول آنها را از آن درکاه مسئلت نماید
آنگاه دو رکعت دیگر را گذارد باین دعای شریف گویا کرده ویا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک
الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی ویا منتهی کل شکوی

یاکریم

یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربنا یا سیدنا یا مولانا یا غایة رغبتنا اسئلک بک وبمحمد وعلی
وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی
وعلی بن محمد والحسن بن علی والحجة بن الحسن القائم المهدی الائمة الهادیة علیهم السلام ان تصلی علی محمد وآل
محمد واسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار وان تفعل بی ما انت اهله حاصل معنی اینکه ای آنکه ظاهر ساخت
فعل نیک بندکان را وپوشانید فعل زشت ایشان را ودر تاویل این فقره باامید تمام نوید از مهر سپهر سروری حضرت امام جعفر صادق
منقولست آنحضرت که هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه او را امثال است در عرش پس چون آن مؤمن مشغول شود برکوع وسجود ومانند
آنها مثال او نیز چنانکه میکند پس در این وقت فرشتگان او را دیده وصلوات میفرستند واستغفار میکنند برای او وچون
مشغول شود آن بنده بگناهی خدای تعالی پرده برمثال او میپوشاند که فرشتگان برمثال او مطلع نشوند وحاصل معنی تتمه
دعا اینکه ای آنکه گرفت وبگناه مؤاخذه ننمود ودر عقوبت آن تعجیل ننمود که بنده از آن توبه نماید ونه درید پرده کسی را ای بزرگ
عفو کننده ای بزرگ نیکو تجاوز کننده از معاصی بندکان خوب میکذری ای واسع آمرزش که بسیار عفو ودرکذر
میکنی ای پهن کننده دو دست بنده دستهای رحمت ای صاحب سری یعنی هر که رازی باکسی کوید همراهی وبرآن آگاهی وای منتهای
شکایتی یعنی هر که شکوه داشته باشد چون از دیگران مأیوس کرده بتو کوید ومدارک آن از تو جوید ای آنکه کرم وبزرگواری
از عصیان بندکان روی تافتنی ورا منظور نمیداری وناودیده میشماری ای بزرگ نعمت ای ابتدا کننده ومبادرت نماینده بدادن نعمتها
پیش از آنکه کسی مستحق وشایسته آن کردد ای خداوند من وای آقای من ای نهایت ارادت من سؤال میکنم از تو بحق تو وبحق محمد
وعلی وفاطمه وحسن وحسین تا حضرت مهدی که پیشوایان راه نماینده علیهم السلام اینکه رحمت کنی بر محمد وآل محمد وسؤال مینمایم از تو
ای معبود بر حق اینکه زشت نکردانی صورت واندام مرا بآتش واینکه کنی با من آنچه تو شایسته آنی یعنی با من معامله داری آنچه لایق تو است
از ملاطفت واحسان نه آنچه لایق منست از مؤاخذه وخذلان وچون این دعا را خوانده مأمولات وحاجات خود را از آنحضرت الهی طلب
رساند دیگر از جمله نوافل یومیه چهار رکعت نافله شام است که از غایت اهتمام چون نافله صبح در سفر نیز ترک آن نباید نمود وتقصیر
در آن نباید نمود چنانکه در کافی وتهذیب نیز از امام همام ابی عبدالله مرویست که اربع رکعات بعد المغرب لا تدعهن
فی حضر ولا سفر یعنی اینکه چهار رکعت بعد از شام است واگذار آنها را نه در سفر ونه در حضر ودر روایتی دیگر چنین است که لا تدع
اربع رکعات بعد المغرب فی سفر ولا حضر وان طلبتک الخیل یعنی واگذار چهار رکعت بعد از شام را نه در سفر ونه در حضر
اگرچه سواران یعنی از دشمنان در طلب تو باشند ونیز در آن هر دو کتاب شریف از ابی الحارث منقولست که از آنحضرت یعنی قبله
خاص وعام حضرت امام رضا پرسیدم از آن چهار رکعتی که بعد از نماز شام است که تعجیل میفرماید مرا شتروار واز آن جهت
ممکن نیست مرا گذاردن آن بر زمین آیا میتوانم گذاردن آن در محمل که کجاوه یا مانند آن باشد پس فرمودند آنحضرت آری بگذار آنرا در کجاوه
واول وقت این نماز بعد از فراغ از نماز شام است وآخر آن بر مشهور وقت زوال سرخی است از جانب مغرب وعلامه حلی طاب ثراه

در منتهی براین مطلب دعوی اتفاق نموده و شیخ سعید شهید رحمه الله در درس امتداد وقت آنرا بقدر امتداد وقت ادای نماز شام
محتمل دو وجه فرموده و کیفیت این نماز بر وجه کامل اینست که بعد از فراغ از فریضه شام و تسبیح زهرا علیها السلام و تعقیبات آن بنام
منهایه و در مصباح تقدیم آنرا بر تعقیب سجده شکر افضل شمرده و مستحب است مثل از انکه حرفی بزند شروع در آن کند چه در فقیه و
تهذیب مروی از حضرت صادق علیه السلام مأثورست که من صلی المغرب ثم عقب ولم یتکلم حتی یصلی رکعتین کتبتا له فی علیین فان
صلی اربعة کتبت له حجة مبرورة خلاصه معنی آنکه هر که نماز شام گذارد و بعد از آن تعقیب کرد بی سخن گفتن پس آنکه دو رکعت
نماز گذارد نوشته شود آن دو رکعت برای او در علیین که لوحی است از زبرجد سبز در زیر عرش او بحیث و اعمال نیکان در آن مرقوم است
یا عبارت از سدرة المنتهی است یا مکانی در آسمان هفتم که ارواح مؤمنان در آن می باشند و بنا بر آنکه اسم مکانی باشد حذف
مضاف شده خواهد بود و مراد آنکه نوشته میشود برای او در کتابی که در علیین است چنانکه علامه تفسیر در کریمه ان کتاب الابرار لفی
علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون تقریر فرموده اند یا کلمه فی علیین متعلق باشد بکتبها یعنی نوشته
میشود این دو رکعت برای او در عالم بالا یا در آن مکان معین که فرشتگان و مؤمنان بر آن شاهد گردند و بر هر تقدیر پس اگر چهار رکعت
نماز گذارد نوشته شود برای او حجی مقبول از ظاهر عبارت احدیث چنین مستفاد میگردد که سخن نگفتن مستمر باشد تا آنکه
مجموع چهار رکعت گذارده شود چنانکه شهید ثانی رحمه الله نیز چنین فهمیده و در شرح نفلیه باینگونه تفسیر نموده است و بنابراین سخن
نکردن در مابین چهار رکعت مندوب و ترک آن مکروه خواهد بود و مؤید اینست ظاهر حدیثی که در کافی از ابی الفوارس مرویست که نهانی
ابو عبدالله علیه السلام ان اتکلم بین اربع رکعات التی بعد المغرب یعنی نهی کرد مرا حضرت امام جعفر علیه السلام از آنکه سخن کنم در میان چهار رکعتی
که در میان نماز شام است از آن و در حدیث کراهیت تکلم در میان این چهار رکعت نیز در فقه اصحاب بر ظاهر داوان منهایه و صاحب
نیز در فقه تشیع درین آیه نهاده اند چرا این مسئله در میان فقهای اعلام مشهور و برالسنه اقلام ایشان مذکور نیست و عجب تر آنکه علامه
علی طاب ثراه در منتهی و شهید اول قدس سره در ذکری از احادیث ثانی بر کراهت تکلم میان فریضه مغرب و نافله آن استدلال
فرموده اند **مجملا** چون شروع میکنند رکعت اول بهفت تکبیر با ادعیه مقرره افتتاح نموده بعد از استعاذه و فاتحه و قل هو الله احد
و در رکعت ثانیه بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون خوانند چه در کافی و در تهذیب مروی از امام همام حضرت ابی عبدالله علیه السلام
مأثور و در فقیه نیز فی الصحیح بروایت از آن حضرت مذکورست که لا تدع ان تقرأ بقل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
فی سبعة مواطن یعنی وامگذار و ترک مکن قرائت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت جا و بعد از آن
هفت جا را نام برده و از آنجمله دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از شام را شمرده و در کافی و تهذیب مروی و بعد از حدیث
مذکور فرموده اند و فی روایة اخری انه یبدء فی هذا کله بقل هو الله احد و فی الرکعة الثانیة بقل یا ایها الکافرون
الا فی الرکعتین قبل الفجر فانه یبدء بقل یا ایها الکافرون خوانده میشود مکرر در دو رکعت نافله صبح که در آن ترتیب
قرائت این دو سوره بر عکس اینست که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در ثانیه قل هو الله احد خوانده میشود

از ترتیب

از ترتیب ذکری از حدیث اول و صحیح حضری که در حدیث ثانی است چنان مستفاد میگردد که ترتیب قرائت این دو سوره
و در دو رکعت نافله مغرب براین وجه باشد که مذکور شد و لیکن شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح و شیخ بهاء الدین محمد
رحمه الله در مفتاح بر عکس آن فرموده اند و میتواند بود که آن نیز از حدیثی دیگر که الحال منظور نیست مستنبط باشد نه ناشی
از اشتباه و غلط والله اعلم و در این دو کتاب یعنی مصباح و مفتاح طریق دیگر مذکورست که در رکعت اول بعد از فاتحه
قل هو الله احد سه بار و در ثانیه انا انزلناه یکبار قرائت نماید چون از این دو رکعت فارغ گشته سلام دهد گوید
اللهم انک ترى ولا ترى وانت بالمنظر الاعلى وان الیک الرجعى والمنتهى وان لک الممات والمحیا وان لک
الآخرة والاولى اللهم انا نعوذ بک من ان نذل ونخزى وان نأتی ما نهیت عنه اللهم انی اسئلک ان تصلی
علی محمد وآل محمد واسئلک الجنة برحمتک واستعیذ بک من النار بقدرتک واسئلک من الحور العین
بعزتک واجعل اوسع رزقی عند کبر سنی واحسن عملی عند اقتراب اجلی واطل فی طاعتک وما یقرب منک
ویحظی عندک ویزلف لدیک عمری واحسن فی جمیع احوالی واموری ومعونتی ولا تکلنی الی احد من خلقک و
تفضل علی بقضاء جمیع حوائجی للدنیا والآخرة وابدء بوالدی وولدی وجمیع اخوانی المؤمنین فی جمیع ما سألتک
لنفسی برحمتک یا ارحم الراحمین ترجمه مضمون آنکه ای معبود من بدرستی که تو می بینی هر چیز را و کسی ترا نمی بیند و تو بمرتبه شرف
و برا حوال جلال مطلع و بدرستی که تویی که بازگشت و انجام همه و هر دیست که از حضرت امام همام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
پرسیده اند یعنی آیه وان الی ربک المنتهى که در سوره والنجم است فرمود که اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا یعنی چون
سخن بحقیقت ذات الهی و کنه او برسد باز ایستید و در آن گفتگو منمایید و بدرستی که بمشیت و اراده تست مردن و زیستن
خلایق و بدرستی که ملک تست آخرت و دنیا حاصل آنکه جمیع اوان تو و در تحت حکم تو و فرمان تست و بس ای معبود من بدرستی
که من درخواست میکنم که ما بندگان پناه میگیریم بتو از آنکه ذلیل و خوار شویم و از آنکه ارتکاب نماییم چیزی را که از آن نهی میفرمایی
ای معبود من بدرستی که من درخواست میکنم از تو آنکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سؤال میکنم از تو بهشت را برحمت تو و پناه
میجویم بتو از آتش بقدرت تو و مسئلت مینمایم از تو که عطا فرمایی بمن از حوران خوش چشم بعزت تو و بگردان بر من فراخ روزی
مرا در وقت پیری من و نیکو کن کردار مرا در وقت نزدیکی اجل من و دراز ساز در طاعت خود و آنچه نزدیک میکند بتو و نیکبخت
میگرداند نزد تو و سبب قرب میشود پیش تو دراز کن عمر مرا و نیکو کن در همه احوال من و کارهای من اعانت مرا باشناسانی
مرا و دانش مرا و وامگذار مرا بهیچ یک از خلقت و تفضل کن بر من بروا کردن همه حاجتهای من برای دنیا و آخرت و ابتدا کن
به پدر و مادر من و فرزندان من و جمیع برادران مؤمن در همه آنچه سؤال کردم از تو برای خود ای رحم کننده ترین رحم کنندگان
و بعد از آن دو رکعت دیگر را گذارد و باینطریق که در اولی بعد از فاتحه اول سوره حدید تا وهو علیم بذات الصدور و در
ثانیه و آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم له ملک السموات

والارض یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم هو الذی
خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء
وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم والله بما تعملون بصیر له ملک السموات والارض والی الله ترجع الامور یولج اللیل
فی النهار ویولج النهار فی اللیل وهو علیم بذات الصدور و در رکعت ثانیه بعد از فاتحه اخر سوره حشر را تلاوت کند چه
بالاتفاق اخبار بنویه که مشتمل بر اسم اعظم است از انجمله اینکه ابان و الاجابه منقولست که من جبرئیل را از اسم اعظم پرسیدم
جواب داد که علیک باخر سورة الحشر فاکثر من قراءته یعنی بر تو باد باخر سوره حشر یعنی بسیار قرائت کن آنرا بار دیگر سوال
کردم همین جواب داد نوبت سیم پرسیدم همین جواب شنیدم و هم از آنسرور در همه در خبرات که اسم الله الاعظم فی ست فی
اخر الحشر یعنی اسم اعظم الهی در شش آیات که در اخر سوره حشرات و در فضل این آیات همان آن اشرف بریات
مرویست که هر که اواخر سوره حشر را شب یا روز بخواند و در آن روز میرد حق سبحانه وتعالی بهشت را برای او واجب کرداند و نیز از آن
حضرت ایمن صلی ماثور است که هر که صباح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه آیه از آخر سوره حشر بخواند حق سبحانه
وتعالی هفتاد فرشته را برا او موکل کرداند تا الکه او را نگاه دارند از جمیع آفات و صلوات برا او فرستند تا شب اگر در آن روز
بمیرد شهید مرده باشد و اگر آنرا بهمین طریق شبانگاه خواند نیز همین منزلت یابد و آن آیات کثیر البرکات که درین نماز خوانده
میشود اینست لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس
لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس
السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح
له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم و در سجده آخر هفت بار کوید خصوصا در شبهای جمعه اللهم انی اسئلک بوجهک
الکریم واسمک العظیم وملکک القدیم ان تصلی علی محمد وال محمد وان تغفر لی ذنبی العظیم انه لا یغفر العظیم الا العظیم
حاصل معنی اینکه ای معبود من براستی که من سوال میکنم از تو بحق ذات تو که عالی است و اسم تو که بزرگوار است و پادشاهی تو که بی ابتدا
اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و اینکه آمرزی برای من گناه مرا که بزرگست چه براستی که نمی آمرزد گناه بزرگ را مگر بزرگ و شیخ
بزرگوار شیخ طوسی رحمه الله و مصباح طریق دیگر نیز درین رکعت ذکر فرموده و آن اینست که در رکعت اول بعد از فاتحه چهار آیه
از میان سوره بقره و پانزده بار قل هو الله احد قرائت نماید **دیگر** از جمله نوافل یومیه دو رکعت و تیره است که در عدد پنجاه
یک رکعت فرض است شبانروزی چون اصل وضع آن نشسته است یک رکعت شمرده میشود اگر ایستاده نیز میتوان گذارد که از حضرت
اقدس جعفری ع در حدیثی که شمار نوافل یومیه فرموده اند منقولست که و رکعتان بعد عشاء الاخرة کان ابی یصلیهما وهو
قاعد وانا قائم یعنی از جمله نوافل یومیه فرموده اند دو رکعت بعد از نماز خفتن چه پدرم آنرا نشسته میگذارد و من ایستاده میکنم
و در افضلیت این دو طریق علما اختلاف است و حدیث سلیمان بن خالد که از رجال حضرت ع روایت نموده صریحست در اینکه ایستاده

ودانکه افضلت

ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رئوف رحیم

ودانکه این دو افضلست و آن اینست که دو رکعتان بعد العشاء الاخرة تقرا فیهما مائة آیة قائما او قاعدا والقیام افضل
یعنی از نوافل دو رکعت بعد از نماز خفتن میخوانند و آن رکعت صد آیه ایستاده یا نشسته را ایستادن بهتر است و این دو رکعت
چون بیک رکعت حساب میشود آنرا وتیره برای همین نام کرده اند چه وتر بمعنی طاق است و تفسیر آن نیز ممکنست از انجهت
باشد که نسبت بیک رکعت وتر آخر نماز شب مخفر است و وقت ادای این نماز بعد از فراغ از نماز خفتن است و ممتد است
بقدر امتداد وقت ادای خفتن که بنابر مشهور نصف شب باشد یعنی تا نصف شب هر وقت که نماز خفتن را گذارد و تر را
بعد از آن بنیت ادا میتواند گذارد و کیفیت آن بر وجه کامل اینکه افتتاح آن بهفت تکبیر با ادعیه مقرره نماید و در هر دو رکعت
صد آیت تلاوت نماید چنانکه مذکور شد و طریق دیگر اینکه در رکعت اولی بعد از فاتحه سوره تبارک الذی بیده الملک یا سوره
انا فتحنا و در ثانیه بعد از سوره فاتحه قل هو الله احد بخواند و بعد از سلام مطالب خود را بزبان سوال اندر کاه کریم
متعال بموقف عرض رساند **دیگر** از جمله نوافل مرتبه مذکوره یازده رکعت نماز شب است که بنده کامراد در سفر طلب سالک طریق
نجات است همره و لا نزاد در ظلمات شب سر چشمه آب حیات و دلگشا باغی است اشجار رکعاتش با ثمار برکات بارور و دل فروز
چراغی در تاریکی شبهای منزل قرب الهی راهبر آب وضویش بر روی از خواب غفلت دیده گشا و آثار بیخوابیش در رواق عالم
خراب راحت فرما آفت دوریش در طریق مهجوری راه کعبه وصول نوشت و قطره اشکش در بارگاه کبریا بها پسندیده و مقبول
مژگان خونریز چکاننده زلف فیض شب پاش شانه است و قطره اشک روانش اندر پای رحمت بیکران گوهری یکانه زبان
استغفارش در دست طلب مفتاح است و زمزمه کشا و کف دعایش جبهه امید مراتب حضرت مدعا ما هر ناله پر دودش
از آتش سوز دل زبانه ایست خرمن عصیان سوز و هر آه سردش از کارخانه توفیق شمع کافوری شبستان دل افروز هشت
رکعت نخستینش منبع فعال نعمت بندگی را راحت بهشت و بنیانست نخلهای پربرگ و بار و دعاهای عرش سا هر یک در آن
نایم مقام شجر طوبی دو رکعت شفعش بر عارض دلبران حسن اعمال دو ابروی پیوسته و مفرده وترش در گلشن فیض یکه نهال
از گلبن طاعت برجسته و خامه خوش تقریر دلکش کلام در ادای حق این مقام بر وجه تمام محتاج بگذارش چند مطلب است
مطلب اول در فضیلت این نماز و بیداری شب در فضل و شرف این نماز همین بس که جناب الهی حبیب خود حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله را بان مامور نموده و بگذارش آن وی را بمقام محمود وعده فرموده است که ومن اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا آیه کریمه در سوره شریفه بنی اسرائیلست و خلاصه معنی آن اینکه و بعضی از شب پس بیدار شو بقرآن یعنی نماز شب
در حالتی که زایده بر صلوة مفروضه است برای تو تا بدارد ترا خداوند تو در مقامی ستوده که مقام شفاعت باشد و از غایت مقام در آن
روز بر جمیع خلایق مشرف بود چنانکه هر او را بستاید یا عبارت از عرش باشد که خداوند ذو العرش وی را از غایت قدر و شرف
در آن اجلاس فرماید یا کرسی در پیش عرش گذارند و آنحضرت بر آن نشیند یا مراد وسیلات که منصبی است در بهشت علی
اختلاف الاقوال و در رفعت کفته که نماز شب این امر بر حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرض گردیده بر غرار سنت نافلات و بعضی

کفته اند که اولا بر آنحضرت فرض بود و ثانیا سنت کردید و بر هر تقدیر آن صدر کبیر و بدر منیر شبها در اقامت این نماز بحدی ایستاده
میبود و شیخ شبلی را اقدام اهتمام بنیکو رمی همی بود که بر یکپا و بعضی کفته اند که بر دو شست پا بیهامی ایستاده برای اینکه رنج و مشقت
افزوده بمزید فضل و ثواب مقرون کردد تا اینکه اشرف ناس ازاین جهت پاهای مبارکش آماس کرد پس کریمه طه ما انزلنا علیک
القرآن لتشقی در شان آنسرور اهل لقا نزول یافت و حاصل معنی آن بر قولی اینکه ای محمد ما فرو نفرستادیم قرآنرا بر تو برای اینکه
تو در رنج افتی و از غلبه منام و کثرت قیام بنیکو مشقت کشی و هم خالق اجسام و صور جل شانه در سوره شریفه زمر زمره عابدان
نماز شب کذار و برپا ایستادکان خلوت شبهای تار را ستوده و در شان این کروه عالیشان فرموده است امن هو قانت آناء
اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربه ملخص مضمون اینکه بنابر قول مفسرین ایا آن انسان کفور که
اوصاف آن قبل از این مذکور شد بهتر است یا کسی که او قنوت خوانده است در ساعتهای شب در حالی که سجده کننده و ایستاده است
یعنی در حالت نماز که کاهی سجود میکند و کاهی قیام می ترسد از عذاب آخرت و امید میدارد در رحمت خداوند خود را مرویست که مراد
تهجد است که در نماز شب قنوت میخوانند و شیخ صدوق رحمه الله در خصال کفته که این آیه در شان جناب امیر المؤمنین ع نازل
نموده و حضرت حق عز و علا آن امام متقی معلا را در اهتمام بقیام نماز شب مدح فرموده است و اهتمام آن مردم دیده بیداری در اقامت
نوافل شب و مراسم طاعت کذاری بحدی بود که در شبی که آنرا لیلة الهریر کفتندی از آنجهت که مبارزان شیر صولت در آن شب قیامت
وحشت از سر بی سروری هم مخبر کشیده بودند و بجهت رشیه آسا بجنک دندان اعضای هم را میکندند و بجنک شده و آن شب صعب ترین اوقات
جنک صفین بود که از عرصه حملات شجاعانه آنان و مردان را دست و پا چون برک بید لرزیدی و از شدت سیلاب خون دلیران کارزار را
قدم ثبات و قرار لغزیدی کرچه که در آن شب بسی وحشی خوار کس از طرفین بقتل رسیده بودند و از جمله پانصد و سی نفر از آن قوم بر
شهاب شمشیر اسد الله الغالب یعنی حیدر صفدر روانه مقر سقر کردیده بودند عجالا در شب چنین نماز شب از آن سالار دین فوت نکشت
و در میان معرکه بهوش بر نماز نیز کرده که از کیف پا ادراک فضل و ثواب این نماز باز نکذشت و نیز جناب سبحانی تعالی شانه در سوره
مبارکه فتح در مقام مدح حبیب از زمره مؤمنان و شرح بعضی از اوصاف حمیده ایشان فرموده که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود یعنی
علامت ایشان در رویهای ایشان است از اثر سجده کردن در کتاب شریف فقیه مذکور است که عبد الله بن سنان بخدمت بیکران علم
و عرفان حضرت امام جعفر صادق ع از این آیه پرسید فرموده که و هو السهر فی الصلوة مراد اینکه آن آیه در مدح نماز شب کذاران است
که اثر خوابی و بیداری ایشان در رویهای ایشان ظاهر است و آن تمکنت که عبارتست از زردی و شکستکی رنک باشد چنانکه در وصف
مؤمنان کامل کفته است تحسبهم الجاهل و ما بهم من مرض یعنی تعبیر بشره و شکستکی رنک ایشان چنان باشد که جاهلان از حقیقت
حال بیخبری ایشان نرا ببیند کمان کنند که بیمار بوده و حال آنکه بیمار نباشند و آثار جسمانی نکرفته باشند و خوشا زردی چهره که باعث سرخرویی
آن جهان شود و چه خوشا شکستکی رنکی که بدین شکستها آن درست کردد لمؤلفه سرخ رویی از هم ازچهره کاهی کردد ۱ بندکی کردن خدا
پادشاهی کردد ۲ با عبارت از زردیهای باشد که این قوم صاحب سعادت را از فیض بیداری شب و برکت عبادت از چهره تابان باشد

چنانچه در فقیه از حضرت اقدس نبوی ص مرویست که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار حاصل اینکه کسی که نماز
بسیار کذارد در شب نیکو میشود روی او در روز و در عیون الاخبار الرضا آورده اند که از حضرت سید الساجدین علی بن الحسین ع
پرسیده که چه وجه دارد اینکه کسی که شب بعبادت برخیزد خوشتر و بهترین مردمانست فرموده لانهم خلوا بالله فکساهم الله
من نوره یعنی برای اینکه شب خیزان خلوت کزیده اند با الله تعالی و پوشانیده است ایشانرا الله تعالی از نور خود دیکر
پای کرد زینب سر از غبار راه او ۱ ذره کرد و آفتاب از سجده درکاه او ۱ و نیز خداوند چون و چرا بیداری بخش دیدهای نورانی
در سوره بابرکات ذاریات مؤمنانرا که اکثر شب بیدار و سحر کاهان مشغول استغفار میباشند نوازش نموده در شان
ایشان فرموده است که کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون خلاصه مضمون آنکه آن متقیان که
قبل از این که آیه شریفه نازل شده که در ریاض جنان کنار چشمهای انعام ایشان باشد بوده که اندکی از شب بخواب میرفتند
یعنی اکثر شب بیدار و در بندکی حضرت پروردکار بوده یا بمعنی که کم شبی از شبها از ایشان فوت میشد که بخواب شده و در سحرها
طلب آمرزش مینمودند کفته اند یعنی با این بیداری و عبادت آن معجب و مغرور نمیکردیدند و هم چنان از شرم تقصیر و هم کناه
خود را بنا استغفار میکشیدند و مرویست که این در شان جماعتی است که سحر در نماز وتر هفتاد بار استغفار نمایند و بعضی
از مشاهیر مخالفین از ابن عباس روایت کرده که این آیه در شان اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نزول یافته
بعد از آن کفت و کان علی علیه السلام یصلی ثلث اللیل الآخرین و ینام الثلث الأول فاذا کان السحر جلس للاستغفار
والدعاء و کان ورده فی کل لیلة سبعین رکعة یختم بها القرآن یعنی طریقه جناب ستطاب امیر المؤمنین ع این بود که ثلث
اول شب میخوابید و در دو ثلث دیکر بتهجد و نماز مشغول کردیدی و سحرکاه باستغفار و دعا می پرداخت و هر شب هفتاد رکعت
نماز میکذارد که در آنها ختم قرآن مینمود و شمه از شرح طریق عبادت و شب بیداری آن مروج آئین خوف و هر چیز کاری
آنست که ضرار بن حمزه لیثی که یکی از اصحاب آن رفیع جناب بوده در حضور معاویه ذکر نموده و با این تقریب که روزی
او را بمجلس آن مطرود عده و باتفاق افتاد و بعد از آنکه حضرت امیر المؤمنین ع درجه شهادت یافت و آفتاب انور
روح مطهرش بر ساحت جهان دیکر پرتو سعادت تافته بود معویه ملعون چون اختصاص او را باشاه ولایت پناه
شنیده بود با آن درکاه و بیدانست خطاب با و کرده کفت صف لی علیا یعنی وصف کن برای من علی را و صفات خصال
او را اجبت من شرح نما ضرار از آن تکلیف با او از آن توصیف استعفا نمود معاویه قبول نکرد و در آن باب ابرام و اصرار نمود
ضرار ناچار تیغ زبان مدحت بیان از نیام خاموشی آخته بعنان حسن و یقین و صلابت در دین نیز ساخت و از فضایل
و مناقب حضرت علی بن ابیطالب ع و حالات و مقالات آن والا شان عالی مراتب فصلی چند پرداخت و از آنجمله اینست
که کفت و اشهد بالله لقد رایته فی بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله و غارت نجومه و هو قائم فی محرابه
قابض علی لحیته یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و کانی الان اسمعه و هو یقول دنیا دنیا تفرع الیه ثم یقول

للدنیا یا دنیا یا دنیا الیک عنی ابی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات غری غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتک ثلاثاً لا رجعة
لی فیها فعیشک قصیر وخطرک یسیر واملک حقیر آه آه من قلة الزاد وبعد السفر ووحشة الطریق وعظم المورد وحاصل
مضمون این فقرات جیات دل فرسای زنگ غفلت زدا اینکه خدا را بگواهی میطلبم که هر آینه بتحقیق دیدم آنحضرت را در بعضی
مواضع که در آن بعبادت قیام مینمود و بتحقیق که شب پرده های خود را افکنده و ستارگان در سیاهی فرو رفته یعنی در دل شب
که ظلمت عالم را فرو گرفته بود در آن حال در محراب خود ایستاده بر محاسن مبارک خود چسپیده مانند کسی که مارش گزیده باشد
پیچ و تاب و اضطراب مینمود و با دل حزین و خاطر غمناک اشک از دیده گان پاک میپالود و گویا من الحال میشنوم که میفرمود یا دنیا
یا دنیا یعنی جناب الهی را میخواند و تضرع و زاری میکرد و بعد از آن خطاب بدنیا نموده میفرمود ای دنیا ای دنیا آیا متعرض من شده
که مرا از راه ببری یا مشتاق من گردیده که مرا بدام آوری دور شو دور شو دیگری را فریب ده مرا حاجتی در تو نیست بتحقیق که ترا
سه طلاق دادم که دیگر مجال بازگشتی و رجوعی در آن نیست پس مدت بقای تو کوتاه و قدر تو اندک و آرزوی تو حقیر است آه
آه از کمی توشه و دوری سفر و وحشت راه و عظیم بودن منزل یعنی حساب گاه معاویه لعین بعد از شنیدن این کلمات با آن دل سخت آنقدر گریه کرد
این اطوار هوش پرواز و از استماع این کلمات خارا گداز گریان شد چنانکه اشک از چشم او فرو ریخت و آنرا باستین پاک کرد و
حضار آن مجلس همگی گریستند بعد از آن معاویه گفت کان والله ابو الحسن کذلک فکیف صبرک عنه یا ضرار یعنی بخدا
قسم که ابو الحسن چنین بود که وصف کردی پس چگونه صبر و شکیبائی تو از او یعنی از جدائی او چه حال داری و بر تو چگونه میگذرد ضرار
ضرار گفت حال کسی که فرزندش در کنار او سر بریده باشند که اشکش نمی ایستد و حرارتش ساکن نمیگردد پس ضرار گریان بر
بیرون رفت دیگر نیز از کیفیت سوز و زاری آن مهر سپهر بزرگواری در دل شبها که ذکر آن خفتگان فراش غفلت را از خواب
اندیشه گلاب آگاهی بر چهره افشانده از کاوش کران جانی و کاهلی میرهاند و در گردان محفل آشنائی را بر بساط قرب حاضر
بر مسند سعادت سجاده بندگی می نشانند آنست که در امالی شیخ صدوق رحمه الله مذکور است که عروة بن زبیر گفت که در مسجد
رسول الله صلی الله علیه وآله نشسته بودیم و مذاکره احوال اهل بدر و بیعت رضوان میکردیم ابو درداء گفت که آیا اخبار نکنم و راه ننمایم شما را بکسی
که در مال از همه مان کمتر و در ورع از همه بیشتر و در اجتهاد و کوشش در عبادت از همه در پیشتر بود گفتند کیست او گفت علی بن ابی طالب
آن قوم چون از اهل عدوان و ضلالت و خلاف و عاری از حلیه انصاف بودند روی از وی تافتند حاضران ابنجا نمودند مردی
از انصار گفت ای عویمر سخن کفتی که هیچکس با تو موافقت نکرد ابو درداء گفت ای قوم من آنچه دیده ام میگویم و هر کس از شما آنچه
دیده است گوید مشاهده کردم علی بن ابی طالب را در شجرات که منسوب بنی نجار بود از موالی و کسان خود کناره گرفته و در پناه
و برگ درختان خرما خود را نهفته پس او را نیافتم و گفتم بمنزل خود رفته خواهد بود ناگاه آواز حزینی شنیدم که میگفت الهی
کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها بنعمتک وکم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمک الهی ان طال فی عصیانک عمری
وعظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک ولا انا براج غیر رضوانک حاصل مضمون این کلمات جانسوز چنین

امروز

امروز اینکه الهی بسی گناه کردم که تحمل کردی با حلم و بردباری و در گذرانیدی از من و در برابر آن نعمت داری و لیکن
که کردم پرده ازروی آن نگشادی الهی اگر در روز گارش در نافرمانی تو عمر من و عظیم گردید در نوشتجات اعمال گناه من
پس نیستم من آرزومند بغیر آمرزش ترا و نیستم امیدوار بغیر خوشنودی ترا پس مشغول آن آواز شدم و بر اثر آن رفتم علی بن ابی طالب
بود خود را از وی نهفتم و حرکت خود را مخفی داشتم پس در آن دل شب در رکعتی چند نماز گذارد بعد از آن بدعا و گریه پرداخت
و از جمله آنچه در مناجات گفت این بود که الهی افکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی بلیتی
حاصل معنی اینکه ای معبود من فکر میکنم در عفو تو پس سهل میشود بر من گناه من بعد از آن یاد میکنم گرفت و گرفتن عظیم ترا عظیم
میگردد بر من بلای من بعد از آن گفت آه آه ان انا قرات فی الصحف سیئة انا ناسیها وانت محصیها فتقول خذوه فیا له
من ماخوذ لا تنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلته یرحمه الملا اذا اذن فیه بالنداء خلاصه مضمون این فقرات جگر
ربای چشم دل گشای بر سبیل اجمال اینکه اگر من خوانم در صحایف گناهی که من او را فراموش کرده ام و تو آنرا شمرده و بحساب
در آورده باشی پس گوئی که بگیرید این را یعنی فرشتگان عذاب را بگرفتن من فرمان دهی پس چه گرفتاری که خویشی و عشیرتش او را
نتوانند رهانید و قوم و قبیلتش نفعی باو نتوانند رسانید رحم کنند بر او جماعت یعنی اهل محشر چون در حق او ندا رسد که بگیرید او را
بعد از آن گفت آه من نار تنضج الاکباد والکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة من ملهبات لظی حاصل معنی آه
از آتشی که می پزد جگرها و گرده ها را آه از آتشی که بغایت برکننده است پوست سر را یا برکننده است دست و پا و سر آدمی را آه از شدتی
که از زبانهای آتش افروخته بهم رسد ابو درداء گفت بعد از آن آواز گریه اش ضعیف و پست شد پس دیگر آوازی نشنیدم گفتم که چون
بسیار بیداری کشیده خواب بر او غلبه کرده خواهد بود برای نماز صبح بیدارش کنم چون رفتم دیدم که مثل چوب بوده که افتاده باشد
یعنی اعضای مبارکش خشک گشته و اصلا حرکتی از او ظاهر نشد پس حرکت دادم حرکت نکرد و اعضای مبارکش را فراهم آوردم
فراهم نیامد گفتم انا لله وانا الیه راجعون بخدا که علی بن ابی طالب مات کرد پس شتابان بمنزل او آمدم که خبر فوتش را باو
رسانم حضرت فاطمه گفت یا ابا درداء حال و قصه او چه بود آنچه دیده بودم گفتم فرمود که اینحالت بخدا قسم بیهوشیست که او را از خوف
الهی عارض میگردد پس آب آوردند و بر روی او افشاندند بهوش آمد نگاه بمن کرد و من میگریستم فرمود که از چیست گریه تو ای ابو درداء
گفتم از آنچه می بینم که بر سر خود می آوری و ریاضتی که خود را میفرمائی فرمود یا ابا درداء فکیف لو رایتنی ودعی بی الی الحساب
وایقن اهل الجرائم بالعذاب واحتوشتنی ملائکة غلاظ وزبانیة فظاظ فوقفت بین یدی الملک الجبار قد اسلمنی
الاحباء ورحمنی اهل الدنیا لکنت اشد رحمة لی بین یدی من لا تخفی علیه خافیة خلاصه مضمون این کلمات جگر گداز
طاقت پرداز آنکه ای ابو درداء پس چگونه خواهد بود اگر ببینی در حالی که خوانده باشند مرا بحساب و یقین حاصل شده باشد اهل جرائم را
بعذاب و میان گرفته باشند مرا فرشتگان غلاظ یعنی درشت گویان و زبانیه فظاظ یعنی فرشتگانی که دوزخیان را بدوزخ میرانند
و تندی و سختی مینمایند پس ایستاده باشم نزد پادشاه جبار بتحقیق که مرا فرو گذاشته و دست از اعانت من برداشته باشند دوستان

ورحم برمن کرده باشند اهل دنیا ور آنوقت مرا بینه برمن رحم خواهد آمد تا در پیش کسی که پنهان نیست برا و چو پنهانی پس ابو دردا
گفت بخدا قسم که مذیم او را از مجلس انا صحاب رسول الله صلعم و غیر معبود علیهان و مسجود آدمیان جل جلاله در سوره شریف سجده فرموده است
که تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا حاصل معنی اینکه دور میکنند پهلوهای ایشان از خوابگاهها میخوانند
پروردگار خود را از خوف عذاب و طمع ثواب از والا جناب علیهان جناب نبوی صلعم مرویست که این آیه در شان متهجدان فرو
نیران است یعنی مردمان که شبها پهلو از بستر استراحت تهی میسازند و شمع صفت در ظلمت لیالی از زردی سوز و ضعف
نای باد را که سعادت رستگاری کردن طمع و امیدواری می افرازند و در ارشاد القلوب از مخبری کلبانگ هدایت و بیدار
و خفتگان فراش غفلت حضرت اقدس رسالت صلعم منقولست که اذا جمع الله الاولین والاخرین نادی مناد لیقم
الذین کانوا تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا فیقومون وهم قلیل ثم یحاسب الله الناس من بعدهم
محصل مضمون اینکه چون جمع کند خدای تعالی خلق اولین و آخرین را یعنی در عرصه محشر ندا کند منادی که برخیزند یعنی از میان
این جمع آنکسانی که برده کرده دوری میکرد پهلوهای ایشان از خوابگاهها میخواندند خداوند خود را از خوف و طمع چنانکه در آیه شریف
مذکور شد پس برخیزند ایشان اندک جماعتی خواهند بود پس الله تعالی محاسبه مردمان خواهد نمود بعد از ایشان تحقیق مراد این باشد
که این فرقه سعادت قرین را از آن جمع جدا کرده بحساب و انه بهشت برین سازد بعد از آن بحساب برخلق پردازد و هم
در آن کتاب از آن عالیجناب مرویست که اذا نام العبد من تهجده والنعاس فی عینیه لیرضی ربه تصیرة لیلة
باهی الله به الملائکة فیقول انظروا الی عبدی هذا قام من تهجده و ترک لذیذ منامه الی ما لم افترضه علیه اشهدوا
انی قد غفرت له ملخص معنی اینکه چون برخیزد بنده از خوابگاه خود و چشمهای خود خواب آلوده و در پیشانی باشد
برای اینکه خداوند خود را خوشنود و راضی سازد بنماز شب مباهات کند خدای تعالی با وجود فرشتگان پس گوید آیا نمی بینید این بنده
مرا که برخاست از خوابگاه خود و واگذاشت خواب لذیذ خود را بسوی انچه من بر او فرض نساخته بودم یعنی بنماز شب گواه باشید
بر سستی که من تحقیق آمرزیدم او را الحاصل بیداری و طلب رستگاری منتج چنین اثرها و ثمرها است و آهای نیم شبی و دعاهای سحرگاهی
مثمر چنین ثمرات و اوراک این سعادت جاودانی باکراهجانی و تن آسانی میسر نمیگردد تا از شوق بندگی ستوری در سر نباشد
از خواب شیرین چشم نمیتوان را ماند تا آتش سوزی در جان نگیرد پهلو از بستر گرم نمیتوان جست و تا خار خار
در پهلو نخلد شعله صفت بر سر زانوی تلاش عالم بالا نمیتوان نشست کالای رستگاری را به سرمایه دردی نمیتوان خرید و بلاوج
مرتبه معرفتی بی پرو بال شوق نمیتوان پرید لمؤلفه کی گرآشنائی درد جان غفلت آئین را بچشمت چون نمک بر زخم سازد
خواب شیرین را ره عشقت با این همرهان سست نتوان شد اگر بر آتش زنان بیوه میبرهای جرمی را اگر ابلرنا تاج باد
سر فرو ناید چو نسبت شبانی با سر شوریده بالین را بیک کام اختلاط شور شیرین رست کی آید بترخشی نتوان جمع
کرد خواب شیرین را ای پروردان که بفرمان سلطان نفس دهها بجا رنج خراب چار پهلو کشیده است اندکی روی بجانب

میرانند

میرانند و دیده و بیر نجبانی که از کرانجانی سر را با دو سنجلاب تکبت خواب فرو رفته اند و در پیش نشسته رو بان که بپای سجگاهی کجا سفید
میتوانند کرد چه گروندانی که از خواب غفلت کل میروزن دیده زده اند از چه را چشم بر جهت آگهی میتوانند گشت جا مصلای
که بشیرینی شکر خواب چشم از نماز گوناگون چندین ثواب پوشیده اند که نهال طاعتی در کنار جویبار سفیده دم میتوان کاشت
لمؤلفه تن آسانی نهاد بالشی نرمی بزیر سرا مگر انجشم من در خواب بینی روی بیداری را و نیز عالم غیب و شهادت بخشنده
توفیق عبادت جل شانه در سوره مبارکه مزمل بعد از آنکه حضرت اشرف نبوی را صلعم بقیام لیل امر فرموده است
که ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا و مراد از ناشئة اللیل بقولی ساعات تمام شب است و بقولی دیگر
ساعات تهجد است و بروایتی قیام و رکوع شبست برای نماز شب و بنا بر این مصدر خواهد بود و چون حافظ [illegible] یعنی
و مؤید این است اینکه گفته اند ناشئة بلغت حبشه بمعنی قیام لیل است و بروایتی مراد از آن نفس ناشئه است یعنی
کسی که انجا از خواب برای عبادت برخیزد بر هر تقدیر ملخص مضمون اینکه ساعت شب یا برخواستن شب یا نفسی که شب بعبادت
برخیزد سخت ترست از روی موافقت ثبات قدم یا بجهت گرانی مشقت از عبادت روز و جمعی وطأ بکسر واو خوانده اند که
بمعنی مواطات باشد یعنی سخت ترست از روی موافقت دل با زبان یا باطن با ظاهر چه در شب دلها از اندیشه معاش فارغ
و حواس جمع میباشند و با حضور قلب و خضوع و خشوع به بندگی قیام میتوانند نمود و درست تر و ثابت ترست از روی مقال
که قرأت قرآن باشد چه در شب آوازها که مفرق حواس است ساکن میباشد و بهتر متوجه آن میتوان شد چنانکه زبان از حلاوت
تلاوت آن کامیاب میشود دل نیز از فیض تأمل در معانی آن بهره مند میتواند گردید دیگر شب وقتیست که دست و پا از حرکات
و تردات دنیای بی بقا استراحت کرده چشم و گوش از دیدنها و شنیدنهای کلفت فزا در گوشه فراغت در خزیده اعضای
ظاهر از بیکار مشاغل بحاصل در راحت و سرای خاطر از آمد و رفت اندیشهای باطل خلوت جمال است ره حسن عمل از چشم
نامحرمان در نقاب ظلمت پنهان و چراغ دلفروز اخلاص نیت از تند باد ریا و سمعت در فانوس پرده خفا در امان ارباب حاجت
گدائی بر روی ناله و زاری باز نموده است و دعای استغفار بر دامن کرم خداوند آمرزگار دراز ازینکه نکات اغراض خلوت خانه
درون و بیرون زبان کامجوئی و هوس مطالب دوجهانی ما دون ماست تقاضای کرم کریمان حوائج خلق عالم را اکرام و
فضل و عطا عذر عالم عالم جرم و خطا را پذیرا و دیده عفو براه انتظار رقعهای ندولی کشاده و شمع قبول گوش بزنگ قبول
وظایف و نوافل التماس مطالب دوجهانی با چراغ فیض بر سو دجستجوی طلب کار فریده هر امید هل من سائل در سواد
اعظم شب چار و رجا ر درامالی شیخ صدوق طاب ثراه از چراغ دلفروز سوز دلهای شب خیز آموز سالکان طریق طلب
حضرت اشرف نبوی صلعم مرویست که ان الله تعالی ینزل ملکا الی السماء الدنیا کل لیلة فی الثلث الاخیر و لیلة
الجمعة فی اول اللیل فیأمره فینادی هل من سائل فاعطیه هل من تائب فاتوب علیه هل من مستغفر فاغفر له
یا طالب الخیر اقبل یا طالب الشر اقصر فلا یزال ینادی بهذا حتی یطلع الفجر عاد الی محله من ملکوت السماء حاصل معنی

اینکه بدرستی که الله تعالی فرو میفرستد فرشته را بآسمان دنیا در هر شب در ثلث آخر هر شب و شب جمعه در اول شب پس ندا میکند
که آیا سائلی هست تا بوی عطا کنم آیا توبه کننده هست تا توبه او را بپذیرم آیا گناهکاری هست که او را عفو فرمایم آیا آمرزش خواهنده هست تا مر او را
آمرزم ای جویای خیر متوجه شو بیا ای جویای شر خود را از آن باز دار و ترک آن نما پس پیوسته باین کلام ندا میکند تا اینکه صبح دمیده و چون
صبح دمید بجای خود از ملکوت آسمان باز میگردد و نیز در کتاب شریف امالی از حضرت سید عبد و معالی حضرت صادق علیه السلام منقولست که در یکی از
سخنانی که جناب سبحانی بموسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام نهانی گفت اینست که یابن عمران کذب من زعم انه یحبنی فاذا جنه
اللیل نام عنی الی آخر الحدیث خلاصه مضمون اینکه دروغ گفت کسی که گمان کرد که مرا دوست میدارد پس چون شب در آمد مرا گذاشت
آیا نه هر محبی دوست میدارد خلوت حبیب خود را یابن عمران من مطلع بر دوستان خود چون شب در آمد میگردانم چشمهای ایشان را در دلهای
ایشان یعنی دلهای ایشان را روشن و بینا میسازم و عقوبت خود را از پیش چشمهای ایشان مصور میگردانم خطاب میکنند با من از روی
مشاهده و سخن میگویند از روی حضور یعنی بچشم دل مشاهده حاضر از باب مکالمه مینمایند یابن عمران ببخش مرا از دلت خضوع و تذلل و از بدنت
خشوع و فروتنی و از چشمانت اشک در تاریکیهای شب دعا کن و بخوان مرا که بدرستی تو می یابی مرا بخود نزدیک و دعای ترا اجابت
کننده و یکی از طالبان سر منزل نجات شبها در مناجات درگاه قاضی الحاجات میگفت الهی غارت النجوم و نامت العیون و اغلقت
الملوک ابوابهم و بابک مفتوح یعنی ای معبود من فرو رفتند ستارگان و خفتند چشمها و بستند پادشاهان درهای خود را و درگاه
تو گشاده است یعنی هر کرا مطلبی و حاجتی باشد عرض آن بحضرت تو در این وقت ممکنست لمؤلفه بیت خواب که چشم من زجا
برخیز ا سود تست عمر من زجا برخیز ا گشاده در کرم فضل حکیم خسته دلان ا از هم بجوی پی درد خود دوا برخیز ا در مجموعه و رام
از حضرت سید الانام منقولست که ان العبد اذا تخلا لسیده فی جوف اللیل المظلم و ناجاه اثبت الله النور فی قلبه و اذا قال
یارب یارب ناداه الجلیل جل جلاله لبیک عبدی سلنی اعطیک و توکل علی اکفک ثم یقول جل جلاله لملائکته انظروا الی
عبدی فقد تخلا فی جوف اللیل المظلم و البطالون لاهون و الغافلون نیام اشهدوا انی قد غفرت له محصل معنی اینکه بدرستی
که چون بنده خلوت کند با مولای خود و در دل شبهای تار و مناجات نماید با او رویاند خدای تعالی نور در دلش یعنی دلش را روشن گرداند
چون یارب یارب گوید خداوند بزرگوار جل و جلاله با و ندا فرماید که لبیک ای بنده من طلب کن از من تا عطا نمایم و کار خود را بمن گذار
تا ترا کفایت کنم بعد از آن خدای جل جلاله گوید ای فرشتگان من نظر کنید به بنده من بتحقیق که خلوت گرفته برای من و در دل شب
تاریک و بطالت پیشگان بلهو و لعب مشغول شده و غافلان خفته اند گواه باشید بدرستی که من آمرزیدم او را لمؤلفه دلا از خواب یکشب تا چشم
سر کن آه یا ربها ا که نبود خلوت در بسته چون ظلمت شبها ا بهر بیداری تو آن دیدن رخ کام دو عالم را ا کشا دیده از خواب فتح الباب
مطلبها ا مس قرص قمر از روی زر خورشید میکرده ا چه اکسیر ای سیه رو بهتر است از ظلمت شبها ا نپوشی تا کجا رخ فیض بیداری ا ترا وا
چشم من زیلک دیده کان لبها ا ز خواب که غفلت چشم بگشا تا بگریم ا ترا نی دیده بگر روز مرگ خود درین شبها ا بهر پشیمانی
دل ظاهرست که آدمی را حاجت بتهیه سفر آنجهانی و تحصیل سعادات جاودانی وقتی غیر این نیست زیرا که زندگانی نیست و نصف آن

روزیست

روزیست که باید در آن کارهای دنیای خود را ساز و برگ انجام فرو رساند معاش بپردازد و چه بنای هستی آدمی بر احتیاج وارتکاب
بعضی از امور ناچار و لا علاج است چون فروخت و خرید و دید و وادید و نسق تخم و تخم و باغ و بوستان و باس لوازم آشنائی بابایان
و دوستان و رسیدن باحوال منسوبان و بیرون و خانه زود و خوردن با متعلقان ابنای زمان و امثال اینها و وسعت روز با چنین ضرر
باشد که امثال این امور در آن صورت توانند بست و این قسم مطالب در آن بحصول پیوست و قدر سهلی که از آن حاصل آید که
در آن باداء فرایض و توابع آن قیام نماید و نصف دیگر آن شب است که بعضی از آن بخورد و خواب و آسایش میگذرد و تحصیل
قوت بدن و دماغ صرف میگردد و باقی آن وقتیست که مرد صاحب درد بچراغ بیداری طریق رستگاری خود در آن میتواند جست
و بزبان عجز و انکسار عذر تقصیرات خود را خواسته بآب دیده ارقام جرایم و آثام خود را از صحایف لیالی و ایام میتواند شست
و هرگاه آن نیز صرف خواب دن بیرون شود دیگر وقتی برای بندگی نخواهد ماند و روز آخر که صبح اجل دمد و فرصت برای کردن
سفر ناگزیر مرگ از دست رود جز خاک ندامت و حسرت بر سر نخواهد ریخت جامی روز و شب عمر تو با صد شتاب ا
میگذرد و آن بخور و این بخواب ا روز چنان میگذرد و شب چنین ا کی شود آماده روز پسین ا و جمعی که فی الجمله آگاهی و درد
دارند و گاهی یاد راکب این سعادت کردن آرزو کشیده نقش اراده آنرا بر لوح خاطر مینگارند اکثر اینست که بفریب نفس کاهل
از شتاب اجل غافل هر شب با شب دیگری انداز میکنند و بتاخیر و تسویف شبهای عزیز را و فرصت شریف را از دست داده و
بالکلیه در می بازند لمؤلفه بکن با نفس کافر دست و پا تا دست و پا داری ا کراما ای خود را دست و پا بهر خدا داری ا خلاف آن
زمان خواب فراغت از تو گر رفتی ا قرآن کاروان عمر را محفوظ وا داری ا که شد یکی از شقاء او در وقت احتضار که مسافر روحش
از کرچکاد جسم باز رمانند و شعله حیاتش مانند شمع سحر گاهی هر لحظه دیده شعور می بست و میکشاد و زبان پند سرایش با بی
زای هوش فرامیگشت کمانا تاسف علی دار الاحزان والغموم والخطایا والذنوب فانما تاسفی علی لیلة نمتها و یوم افطرته
و ساعة غفلت فیها عن ذکر الله تعالی یعنی که تاسف و حسرتی که دارم نه بر دنیاست که سرای اندوه و غم و جای گناه و نافرمانی
خداوند عالمست چه چنین جائی قابل تحسر و دلواپسی نیست بلکه تاسف و حسرت من بر شبی که در آن خفته ام و روزی
که در آن روزه نگرفته ام و ساعتی که در آن از ذکر خدای تعالی غافل گشته لمؤلفه کل برد بهتر از آن دل که نباشد شادت ا مرگ
خوشتر زحیاتی که رود بی یادت ا و چون حاصل دانا بر فوت شبها تاسف نخورد که ممکنست که در آن بهانه اشک گرمی که از سوز
برخیزد خداوند عالمیان ترا از خود خوشنود سازد و برسید کند آه و ناله که از ته دل خیزد خود را به بهشت رضای حضرت او اندازد
آورده اند که روز قیامت شخصی را بعرصه محشر آورند چون نگاه باحوال خود کند و باعمال خود نظر تأمل افکند عملی نبیند که در خور
اعتبار روزی داشته باشد ندا رسد که ای فلان بهشت در آی گوید یارب من عملی نکرده ام که بآن شایسته این باشم حق تعالی
فرماید که شبی از شبها بیدار شدی و از پهلو به پهلو گردیدی و کلمه بر زبان راندی و باز بخواب رفتی و آنرا فراموش کردی و چون بری
فراموشی و خواب رفت آنرا فراموش ننمودم و این کرامت جزای آن عملست و هر گاه این قدر عمل بهانه وصول رحمت و وسیله

جنت نمانده کردیده تامل کن که لذت خواب تن آسانی چه ساده‌تها و کراهتهای آن جهانی از کسب آدمی غافل بر وده و نفس کرم
رشته پا بهای چندین ذکر و تسبیح میتوانند شد چون سهرباده و تمام نیز خواب میکرده **لرلفه** ای ساربان گنج ایمانی مردان دل بخواب
باکران باری درین تن های نامست غفلی ای رفته ای لاشه جان در میان گل بخواب ای ورنه ترا بستن که بیاید بجان ایستادگی ای
کشته ای نخل آزادانیقدر مایل بخواب ای نیم عقلی ازینک عقلی بخود داری گمان ای میکنی آن زام ازین پروری نایل بخواب ای
هر نگاه اعتبارت جوی آب زندگی است ای حیف باشد چشم آنرا کنی باطل بخواب ای پیر و برنا زشت در نیا ازین هم بر ده ای
بر سرای چنین چون هر ای اسیل بخواب ای این چنین افتاده در راحت بیک پهلو منت ای روی بیداری مکر چون ترا ای
جاهل بخواب ای خواب با خواب طلعت و اعظ قرآنند جاهل ای نقد عمرت بدل ما چون دهد عاقل بخواب ای شرم باد آدمی را که
با این اعتلاء شان و امتیاز از سایر انواع حیوان که پیش مسجود ملائکه بود بر سر او اشرف انی جاعل فی الارض خلیفه
سالها فرمان فرمائی نموده و خلعت خلقتش بطراز لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مزین و منشور کرامتش برقم
ولقد کرمنا بنی ادم معنون ارض و سما و مامعینت و برا کنان الله و وحش و طیر بر سر خوان هستی او ما طفیلان وی اند
هم عزو شرف که او را داده اند در بیداری شب عزی از خروس کمتر باشد که هر شب البته بیدار و آگاه میشود و این هرگز اتفاق
فوت نمیشود **لرلفه** ای کشته زخیمن شب بخوابی خرسند ای جان کرده زبر و روی تن زار و نژند ای شرمت باد از خروس کو ماهمه
شب ای تسبیح ترا نیز خرابست بلند ای بر خیز شبها ای همای اوج اقبال ای بکشا پرهای عشق جانان پر و بال ای تاکی خرابی چه
ماکیان ای نامرد ای کم نیستی از خروس بکرمش و بنال **لرلفه** خوش الکر بغم شکفته باشی هر شب ای در خون جگر نهفته باشی هر شب ای
شرمت باد از خروس ای طایر جان ای کو بیدار تو خفته باشی هر شب ای و از جمله مصلحتها که مدبر امور جل شانه در آفرینش خروس
مدنظر کرده که هر گاه بیدار گشته بال بر بال زنند و آواز با آواز دهند رعایت شمرده همانا اینست که تا بدکران غافلان فراش
رحمت نیز یاد ایشان بیدار بسیار مستان شراب غفلت از ایشان هشیار گشته ساعتی بتدارک احوال خود نمایند و خروس
ما را بنالهای زار بعذرخواهی کردهای خود پرداخته مانند بال خروسان از حسرت فوت ساعات غفلت دست تاسف
بر هم سایند و همانا اشاره باین معنی است آنچه از جناب مستطاب امیر المؤمنین ع مرویست که خروس در فریاد خود میگوید که
اذکروا الله یا غافلین یعنی ذکر کنید الله تعالی را و یاد او نمایند ای غافلان و از سید و رسول و حامی و هادی سبحان الذی اسری مرویست
که فرمود شب معراج در آسمان چهارم خروسی دیدم سفید و چشمهای آن از زبرجد سبز و پاهای او از زبرجد که ندا میکرد
لا اله الا الله محمد رسول الله ص علی بن ابی طالب امیر المؤمنین ولی الله فاطمة و ولدها الحسن والحسین صفوة الله یا
غافلین اذکروا الله علی مبغضیهم لعنة الله یعنی نیست معبودی بر حق بجز الله محمد رسول و فرستاده خداست و علی بن ابی طالب
که امیر مؤمنانست ولی و دوست خداست فاطمه و فرزندان او برگزیدگان خدایند ای غافلان ذکر کنید خدا را و بر دشمنان ایشان
لعنت خدا و در کتاب شریف فقیه از حضرت ابی جعفر ع منقولست که حاصل مضمون آن اینست که بدرستی که خدای تعالی را

فرشته ایست

فرشته ایست بر صورت خروسی سفید سرش در زیر عرش و پاهای او در قعر زمین هفتم دارد بالی در مشرق و بالی در مغرب خروسان
فریاد میکنند تا وقتی که او فریاد کند پس چون فریاد کند بال بر بال زند و بعد از آن گوید سبحان الله سبحان الله العظیم
الذی لیس کمثله شیء پس خدای تبارک و تعالی در جواب گوید لا یحلف بی کاذبا من یعرف ما تقول یعنی قسم نمیخورد کسی
بدروغ که شناسد و دانسته آنچه تو میگوئی و هم در فقیه مذکورست که کریمه والطیر صافات کل قد علم صلاته و تسبیحه که در سوره
مبارکه نور است مرویست که در خروس نزول یافته و ماقبل آن آیت کلام الم تر ان الله یسبح له من فی السموات والارض والطیر
صافات و حاصل معنی بر قول مفسرین اینکه آیا ندیدی و ندانستی اینکه خدای تعالی را تسبیح میکرده و بپاکی یاد میکنند هر که در آسمانها
و زمین است بزبان قال یا حال و مرغان نیز تسبیح مینمایند او را در حالی که بال گشاده و صف کشیده اند هر یک از اهل آسمان و زمین
یا از مرغان یا مجموع بتحقیق که دانسته است دعا و تسبیح خود را یا خدای تعالی دانسته دعا و تسبیح او را **از انجمله** خروس یا عام طیور بعضی
دل شبها و بعضی دم سحرها چنانکه مشاهده نیز میکرده هر یک قال و قیلی و زمزمه تسبیح و تهلیلی داره و آدمی غفلت شعار بر بند تن ...
گرفتارست که برای نکچشم خواب از عالم عالم فیض بیداری شبهای پر شده و جهان جهان فضل و ثواب باز بیکدم تن آسانی و خواب
میفروشد سبحان الله اگر جه و عشق و خبر کی دل خسته یا بر بند تعلق اسیر کی بان هوا طرش بسته باشد که از آب طیبه منی خلق که ...
و میرزی و ریش و لرار صفای ظاهر و در خزینه اندیشها ازیاد ایشان نالان و گریان و در آتش خیالشان سوزان و بریان میباشد و
شوریده وار از دوریشان اشک میبارد و سینه میخراشد و از محبت صانع مصوری که رو و مو از کلک قدرت اعجاز کارش
کمترین رقمها و چشم ابرو از خامه جدایع نگارش سیاه قلمهاست و در دل عرده اش آنقدر جوار در و بندگی آنحضرت در خاطر
افسرده‌اش چندان اثر نیست که پروای آن داشته باشد که یکدو ساعت شب از جامه خواب خیزد و دست طلب بر دامن فیض شب
در آویزد و دامن را از غبار ریا و غرض افشانده است دعا را بر گردن معشوقه هوامات دنیا و عقبی حائل کرده اند و اگر وضا گاهی
بر نفرمی توفیق بیداری هم باید بسی تمام باز میخوابد و لاشه جان در گل تن پروری مانده اش با دراک فیض بندگی نمیشتابد و در
از یکی از دو امام همام یعنی حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع روایت نموده حدیثی که حاصل معنی آن اینست که نیست هیچ بنده
مگر اینکه بیدار میکنند در شب دو یا یکبار یا دو بار پس اگر برخاست برخاست و اگر نه شیطان می آید و برگوش وی بول میکند آیا نمی بینید
احدی از شماها آن شخص که بیدار شده و برنخاسته وقتی که بر میخیزد افسرده و گران و کاهل میباشد یعنی آن علامت بول شیطانست
و در کافی از حضرت ابی عبدالله ع هم نیکو منقولست که بر کسی که بنده بیدار کرده میشود و سه مرتبه از شب اگر بر نخاست شیطان می آید
و در گوش او بول میکند و نیز در فقیه از والاجناب مستطاب امام محمد باقر ع حدیثی منقولست که ملخص آن اینست که هیچ بنده قصد این نکرد
که برخیزد در ساعتی از شب که اراده دارد و خدای تعالی دانست که این قصد را در واقع دارد یعنی محض تصور و آرزو نیست مگر اینکه
موکل ساخت خدای تعالی با وی دو فرشته که او را حرکت دهند یعنی برای بیدار کردن همان ساعتی که قصد نموده است **مخفی** نماند
که در فضل بیداری و عبادات شب اخبار و آثار بسیار و حیاول و منتجات دار تمام محدثین اعلام از زلال اشتغال لبریز و سرشار است

وبعضی از آن در طی ابیات که کلام در زبان خامه بیان از حلاوت تلاوت آنها کامیاب گردیده وبتقریبات دیگر سمت تحریر یافت
وبعضی نیز از خزاین کتب سلف وخلف منتخب و بر سبیل اطباق این اوراق مرتب میگردد امید که فواید آنها بروزگار هر شنونده ساطع
وبر جاینده وفواید ملک سالکان طریق بندگی را بمنزل فرخندگی قائد گردد واما آنچه در کتاب شریف فقیه مذکور است که حضرت
جبرئیل بجناب مستطاب نبوی علیه السلام نازل گشته آنحضرت فرمودند که یا جبرئیل عظنی یعنی مرا وعظی کرده پندی ده وجبرئیل فرمود یا محمد
عش ما شئت فانک میت واحبب ما شئت فانک مفارقه واعمل ما شئت فانک ملاقیه شرف المؤمن صلوته باللیل
وعزه کف الاذی عن الناس مضمون اینکه ای محمد زندگانی کن چندانکه خواهی بدرستی که تو مرده یعنی هر چند بکام دل بقدر خواهش
زندگی کنی عاقبت خواهی مرد و ودیعت حیات را ناچار خواهی سپرد ودوست دار هرچه را خواهی بدرستی که تو از آن جدا خواهی شد
وبکن هر کاری که میخواهی یعنی از نیک وبد بدرستی که تو آن کرده خود را ملاقات خواهی شد یعنی بجزای آن خواهی رسید وشرف مؤمن نماز است
در شب وعزت وی باز داشتن آزار خود از مردمان ونیز در آن کتاب از ابی الجناب کلبی از حضرت نبوی علیه السلام مرویست که در وقتی
که طایر روح مقدسش از قفس دنیا بعالم بقا ارتحال نمود برای ابوذر غفاری رحمه الله علیه خطاب نمود که یا اباذر احفظ وصیة تنفعک
من ختم له بقیام اللیل ثم مات فله الجنة حاصل اینکه حفظ کن وعمل آور وصیت وسفارش مرا که ترا سود میدهد هر کسی که ختم
شود عمر او به برخواستن شب وبعد از آن بمیرد پس او را بهشت ودر تهذیب این حدیث مذکور است اما بجای احفظ وصیة تنفعک
احفظ وصیة نبیک است یعنی حفظ کن وصیت پیغمبر خود را واز جمله وصایای آن رسول کریم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده در فقیه
وبسیاری از کتب معتبره مذکور است اینست که یا علی علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل یعنی بر تو باد بنماز شب بر تو باد بنماز
شب هم در فقیه از امام همام والا مقام حضرت امیر المؤمنین منقولست حدیثی که ملخص معنی آن اینست که بدرستی که خدای تبارک
وتعالی چون خواهد که باهل زمین عذابی فرستد میگوید اگر نبودند آن کسانی که باهم دوستی میورزند هر آئینه فرو میفرستادم عذاب
خود را ودر فقیه از حضرت اقدس جعفری علیه السلام مرویست که علیکم بصلوة اللیل فانها سنة نبیکم ودأب الصالحین قبلکم
ومطردة الداء عن اجسادکم محصل اینکه بر شما باد بنماز شب بدرستی که آن سنت وطریقه پیغمبر شماست وشیوه صالحان است
که پیش از شما بوده اند ودور کننده دردهاست از بدنهای شما ونیز در آن کتاب از آن عالیجناب منقولست که ان البیوت التی یصلی
فیها باللیل والتلاوة القرآن تضیء لاهل السماء کما تضیء نجوم السماء لاهل الارض حاصل مضمون اینکه بتحقیق که خانهائی که در آن
نماز گذارده میشود شب بتلاوت قرآن میدرخشد وروشنی می بخشد برای اهل آسمان چنانکه میدرخشد ستارگان آسمان برای
اهل زمین ودر همان کتاب از آن هادی طریق ثواب علیه السلام مرویست که در تفسیر ان الحسنات یذهبن السیئات فرمودند که صلوة
المؤمن باللیل تذهب بما عمل من ذنب النهار یعنی نماز مؤمن در شب میبرد ومحو میکند آنچه را که کرده است از گناه روز
ونیز در فقیه مذکور است که مردی بخدمت آنحضرت آمده از احتیاج وفقر شکایت کرد ودر شکایت افراط ومبالغه نمود بحدی
که نزدیک بود که شکوه گرسنگی نماید حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمودند آیا نماز میکنی در شب آن مرد گفت آری پس آنحضرت رو بجانب

اصحاب

اصحاب کرده اند وفرمودند که کذب من زعم انه یصلی باللیل ویجوع بالنهار ان الله تبارک وتعالی ضمن بصلوة اللیل قوت
النهار حاصل معنی اینکه دروغ گفت کسی که ادعا نمود که شب نماز میکند وروز گرسنه است بدرستی که خدای تبارک وتعالی نماز شب
ضامن قوت روز گردانیده است وهم در فقیه آورده که مروی از رفیع جناب طیبیان مآب امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند از برخواستن شب
بقرآن یعنی نماز بتلاوت کلام مجید آنحضرت باشرح فرمودند که البشر من صلی من اللیل عشر لیلة لله مخلصا ابتغاء ثواب الله
چون ترجمه این کلام با ایراد تمام کلام باعث تطویل میگردد ناچار رخامه اعجاز شعار بجریان شرف ذکر آن تنها در داده بذکر حاصل
معنی آن اکتفا مینماید و آن اینست که مژده باد ترا هر که نماز کند از شب یک عشر از برای خدای تعالی جهت اخلاص وغرضی جهت طلب ثواب
الهی خدای تبارک وتعالی که به فرشتگان خود بگوید از برای این بنده من از حسنات بعدد آنچه را رویانیدم در آن شب از دانه
وبرگی ودرختی وبعدد هر نی وبرگ ودرخت خرمائی وچراگاهی وهر که نماز کند یک عشر شب عطا کند او را خدای تعالی وهر دعائی
مستجاب بنامه عملش را بدست راستش دهد وهر که نماز کند هشت یک شب را عطا کند او را خدای تعالی اجر شهیدان صابر که
نیتش صادق باشد وداده شود اذن شفاعت در اهل بیتش وهر که نماز کند هفت یک شب را برون آید از قبرش روزی
که زنده میشود روی او چون ماه شب چهارده باشد تا آنکه بگذرد بر پل صراط با آمنین یعنی با جماعتی که از عذاب ایمن باشند
وهر که نماز کند شش یک شب را نوشته شود در دیوان اوابین یعنی جمعی که از باطل بحق واز عصیان بطاعت بازگشت کرده باشند
وآمرزیده شود گناهان گذشته اش وهر که نماز کند پنج یک شب را قرین وهم نشین کرده با حضرت ابراهیم خلیل الرحمن ودر قبه اش
یعنی در گنبدی ومقامی که برای آنحضرت در بهشت معین است وهر که نماز کند چهار یک شب را در اول رستگاران باشد تا آنکه
بگذرد بر صراط مانند باد شدید وداخل بهشت شود بی حساب وهر که نماز کند سه یک شب را هیچ فرشته نماند مگر اینکه آرزو کند
منزلت ومرتبت قرب او را که نسبت بجناب الهی داشته باشد وگویند او را داخل بهشت شو از هر دری که خواهی از درهای بهشت
وهر که نماز کند نصف شب را پس اگر عطا کرده شود به پری زمین طلا هفتاد هزار بار برابری نمیکند با جرای او وبوده باشد
برای او بآن عبارت نصف بنی ونزد خدای تعالی بهتر از هفتاد بنده که آزاد کند از اولاد اسماعیل وهر که نماز کند دو ثلث
شب را بوده باشد برای او از حسنات بعدد ریگ عالج که موضعی است در بیابان ودر آن ریگ بسیار میباشد که کمترین آن حسنات
بجهت وزن گرانتر از کوه باشد ده بار وهر که نماز کند شبی را تمام بر حالتی که تلاوت کننده کتاب خدا وراکع وساجد وذاکر باشد
با جمعی که تمام شب را نماز وتلاوت ورکوع وسجود وذکر گذرانند عطا کرده شود از ثواب آنچه کمترین آن این باشد که بیرون آید از گناهان
مانند روزی که مادرش او را زائیده باشد ونوشته شود برای او بعدد آنچه آفریده است خدای عز وجل از حسنات ومثل آن درجات
وثابت وپایدار کرده نور در قبرش وبر کنده شود گناه وحسد از دلش وپناه داده شود از عذاب قبر وعطا کرده شود برائت از آتش
ومبعوث کرده شود از آمنین یعنی چون از قبر خیزد از جمله جمعی باشد که از عذاب ایمن باشند وخداوند تبارک وتعالی بفرشتگان خود گوید
که ای فرشتگان من نظر کنید بسوی بنده من که زنده داشت شبی را برای طلب رضای من ساکن گردانید او را در فردوس واو راست

فراموش شود و در هر شب از پست جميع الخ خواهش کند نفسها و لذت برند جسمها و حضور نکرده باشد هيچ خاطری در اين سرای جز بيت
که آماده کرده ام برای او از کرامت و زيادتی قرب و در تهذيب از حضرت ابی عبد الله ع منقولست که ان کان قال الله عز و جل المال
والبنون زينة الحيوة الدنيا ان الثمان ركعات يصليها العبد آخر الليل زينة الآخرة حاصل معنی آنکه مال و فرزندان
چنانکه خدای عز و جل گفته است زينت دنياست هشت رکعات نماز که بنده در آخر شب ميگذارد زينت آخرتست و در اين
قبيل اخبار و احاديث در اين مطلب وارد شده ليکن بحکم ع در خانه اگر کس است يک حرف بس است اين اهل بينش و خردمندان
چند حرف کافيست و عليلان مرض کاهلی را چندين قدر شافی **مطلب دويم** در مذمت بسيار خوابيدن و بيان اوقاتی که در آن مذموم
دنده مرحمت پوشيده نماند که از جمله ضروريه که آدمی را در کار و قوام بدن را با آن ناچار است خوابست بقدری که مزاج صحيح معتدل
تقاضا کند و خواهد و بکمتر از آن ضعيف گردد و کاهد و همين قدر از آن پسنديده و بيشتر از او زايد بر آن مذموم و مورث تعب و آثار
و آن نيز مشابه اکل و شرب است که تا از حد اعتدال و ضرورت نگذشته نيکو و حسن و چون از آن تجاوز نمود باعث خرابی اساس بدن
و جهت آنکه خاندان نيز با آن تيره و سياه و نقد عمر عزيز را از آن تا چه دنيا ميگرداند هر نفرش بسبب تفور و حتی غزال فرصت و هر
جرم زوتش باعث رسيدن همان و دلتنی در کافی از حضرت مقدس جعفری ع منقولست که كثرة النوم مذهبة للدين والدنيا
ان الله عز و جل يبغض كثرة النوم وكثرة الفراغ حاصل مضمون آنکه بسيار خواب مورث زيان دين و دنياست بدرستی
که خدای عز و جل دشمنست با بسياری خواب و بسياری بيکاری و قدر مذکور نيز از خواب که آدمی را ضرور و لازم است بر آن مترتب
مرد و پسنديده نيست بلکه بعضی اوقات مذمومست چنانکه از حضرت اقدس نبوی ص مرويست روايتی که حاصل مضمون آن اينست
که خواب هفت نوعست خواب غفلت و خواب شقاوت و خواب لعنت و خواب عقوبت و خواب راحت و خواب رخصت و خواب
حسرت اما خواب غفلت آنست که جائی که ذکر خدا نمايند واقع شود و خواب شقاوت خوابيست که در وقت نماز باشد و خواب لعنت
آنست که وقت صبح باشد و خواب عقوبت خواب بعد از نماز صبح است و همانا عقوبت آن محرومی از رزقست چنانکه بيان ميشود
و خواب راحت وقت قيلوله است که چاشتگاه بلند باشد و خواب رخصت بعد از نماز خفتن است و خواب حسرت شب
جمعه است و لسان آن باين اسم همانا جهت اين باشد که شبی چنان عزيز را بخواب گذرانيدن از فيض سعادت و عبادت آن محروم
گردانيدن موجب حسرت و ندامت خواهد بود و در فقيه از امام همام حضرت ابی جعفر صادق ع منقولست که نوم الغداة مشومة
تطرد الرزق وتصفر اللون وتقبحه وتغيره وهو نوم كل مشوم ان الله تبارك وتعالى يقسم الارزاق ما بين طلوع
الفجر الى طلوع الشمس فاياكم وتلك النومة حاصل معنی آنکه خواب اول روز يعنی پيش از آفتاب شومست و دور ميگرداند
و جرا از آنکس روزی را و زرد و زشت متغير ميگرداند چهره را و آن خواب هر کسی است که شوم باشد بدرستی که الله تعالی بخش ميکند
رزقها را ميان طلوع صبح تا طلوع آفتاب پس بپرهيزيد و اجتناب نمائيد از اين خواب و هم در آن کتاب از همان عاليجناب
ماثورست حديثی که محصل آن اينست که خواب اول روز شومست و محروم ميسازد از رزق و زرد ميکند رنگ را و من پهلوی نازل

ميشد

ميشد بر بنی اسرائيل ميانه طلوع صبح تا طلوع آفتاب پس کسی که در آن ساعت خوابيده بود نصيب او نازل نميشد پس چون بيدار ميگرديد
نصيب خود را نميديد و محتاج ميشد که از ديگران سؤال و طلب نمايد و نيز در فقيه مذکورست که اعرابی يعنی مردی صحرانشينی
بخدمت سرور دين و دنيا ص آمده عرض نمود که يا رسول الله من ذکور يعنی صاحب حافظه و ياد داشت بودم و الحال فراموش کار
گرديده ام آنجناب فرمودند که قيلوله ميکردی يعنی نزديک بظهر ميخوابيدی گفت آری فرمود آنرا ترک نموده گفت آری آن
حضرت فرمود که عود کن يعنی آنرا ميکرده باش آمرد بآن عادت معاودت کرد و قوت و هوشش همچنان بحال اول باز آمد
و هم در فقيه از جناب مناقب و مفاخر حضرت امام محمد باقر ع منقولست که النوم اول النهار خرق والقايلة نعمة والنوم
بعد العصر حمق والنوم بين العشائين يحرم الرزق خرق بضم خاء با نقطه و را بمعنی شدخوئی است و بفتح خاء
با نقطه و سکون را بمعنی فقر و بی چيزيست و بجهت موافقت اخبار مذکوره اين مناسب ترست و حاصل معنی بنا بر اين
آنکه خواب اول روز سبب فقر و تنگيست چنانکه مذکور شد و خواب ميان روز نزديک بظهر نعمت است و خواب بعد از عصر
مورث حماقت و کم عقلی است و خواب ميان شام و خفتن محروم ميگرداند از رزق **مطلب سيم** در آداب خوابيدن
و ذکر آيات و ادعيه و اذکاری که در آن وقت بآن رطب اللسان بايد گرديد و در مطلب سابق معلوم شد که در دو وقت
خواب پسنديده است يکی ميان روز که قيلوله گويند دويم بعد از فراغ از نماز خفتن پس چون از نماز خفتن و ما بعد آن فارغ گردد بسترا بار
آنست که بخواب مبادرت نمايد و مشغول شب نشينی و صحبت نگردد و ديگر لغوی که در دين بکار آيد اگرچه شب نشينی و صحبت
بردارد و فيض نماز صبح را و ميبازد چنانکه مرويست کان من احيا اول الليلة حزب نحوه يعنی هر کسی که زنده دارد و بيدار
گذراند اول شب را بخواب و ضايع ميگرداند آخر آنرا و ابن ادريس رحمه الله در سرائر تصريح بکراهت آن نموده استدلال بهمين
حديث فرموده است و چون خواهد بجامه خواب در آيد مستحبست که طهارت نمايد در فقيه از جناب مستطاب جعفری ع مرويست که من
تطهر ثم آوى الى فراشه بات وفراشه كمسجده فان ذكر انه ليس على وضوء فتيمم من دثاره كائنا ما كان لم يزل في صلوة
ما ذكر الله عز وجل حاصل معنی آنکه هر که طهارت کند و بعد از آن بجامه خواب رفته ماوی نمايد و هر شب ببرد و آورد و جامه خواب
او مانند مسجد او باشد يعنی چنان باشد که آن شب را در مسجد گذرانيده باشد پس اگر بجامه خواب بعد خوابيدن برسد که وضو ندارد پس تيمم
کند از جامه خود و هر چه باشد چون لحاف و غير آن پيوسته در نماز است چندانکه ذکر خدا نمايد يعنی ببرکت آن تيمم چندانکه در ذکر باشد
چنانکه برده که در نماز باشد و گفته اند در اين تيمم ميسر نبودن آب شرط نيست **ديگر** آنکه پهلوی راست خوابد در کافی از احمد بن اسحق
روايتست که گفت بحضرت ابی محمد يعنی نمايد طريق راهبری حضرت امام حسن عسکری ع گفتم که فدای تو گردم چيزی در خاطرم مخلد
گشته است از حضرت آنرا سؤال کنم و دست بهم نداد آنحضرت فرمود که چيست آن يا احمد گفتم روايتی بمن رسيده است که از پدران تو
که خواب پيغمبران بر قفاست و خواب مؤمنان بر جانب راست و خواب منافقان بر پهلوی چپ است و خواب شياطين بر روست
آنحضرت فرمودند که اين چنين است گفتم يا سيدی من جهد ميکنم که بر پهلوی راست خوابم و ممکن نميشود و بر اين وضع مرا خواب نمی برد

پس آنحضرت ساعتی خاموش گشتند بعد از آن فرمودند یا احمد نزدیک من آی پس نزدیک رفتم پس فرمودند که داخل کن دست را
بزیر لباست داخل کردم پس دست مبارک خود را از زیر لباس خود بیرون آورد و مسح کرد و مالید دست راست خود را بر جانب چپ
من و دست چپ خود را بر جانب راست من سه بار احمد گفت که از آن وقت که آنحضرت علیه السلام این کار کرد نمیترسم بهیچ جا خوابید و مرا
خواب نمی برد آنچنان اصلا و مخفی نماند که با بقیله خوابیدن بر زبانها مذکور و در میان خلق مشهور است ولیکن مستندی خاص و دلیلی
علیحده از کتب مشهوره متداوله در این باب بنظر شیع نرسد و حکمت که جهت شهرت این باشد که چون بخوابیدن آدمی از رفت احتمال
بشبیه است شاید آدمی را از آن مرگ بخاطر رسد و باعث انتباه نفس گشته بخوابیدن چنین فی الجمله از خواب غفلت بیدار کرده و از این
راه امرا ثوابی باشد چنانکه از بعضی عباد و زهاد و مرتاضان نفس غفلت نهاد نقل کرده اند که پیوسته از حجتها و گرتها بگورستانها و خلوتها
گریخته و برای یاد مرگ و تنبیه نفس وسیلها می انگیختند از آنجمله از ربیع ابن خثیم مذکور است که در خانه خود قبری کنده بود و هر صبح
و شام در آن قبر خوابیده با خود خطاب مینمود که ای نفس فردا است که اجل را لبیک گفته در چنین مقام پر وحشتی خفته و برای
تلافی مافات حسرت بازگشت بدنیا خواهی کشید و میسر نخواهد گردید امکان که امروز آن روز طاقت سوز و این مقام آن مقام وحشت
اندوز است و اسنده ها رجوع بدنیا نموده تدارک آن مرخص فرموده اند اکنون برخیز و کاری ابا زو لیسی تمام مبارک تقصیرات
گذشته بجا بیار پس از آنجا بیرون آمده در مقام اهتمام می ایستاد و بقدر مقدور داد بندگی میداد و اگر استحباب این قسم خوابیدن در احادیث
مذکور باشد حکمت که در آن نیز منظور خیلی نابجا باشد **دیگر** از جمله سنونات و آداب وقت خواب تلاوت سوره مبارکه قل هو الله
احد است در کتاب توحید شیخ صدوق رحمه الله از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه منقول است که من قرأ قل هو الله احد حین یاخذ مضجعه
غفر الله عز و جل له ذنوب خمسین سنة حاصل معنی اینکه هر کس بخواند سوره قل هو الله احد را وقتی جا بیگیرد در خوابگاه
خود آمرزد خدای عز و جل برای او گناهان پنجاه ساله را و در کتاب شریف کافی از همان شافع عاصیان جانی منقول است که من
قرأ قل هو الله احد مائة مرة حین یاخذ الی آخر الحدیث یعنی هر که قرائت کند قل هو الله احد را صد بار در وقتی که جا
بیگیرد در خوابگاه خود آمرزد خدای تعالی برای او گناهان پنجاه ساله را **دیگر** از آنجمله قرائت سوره جلیله جحد است و در کافی از امام والا مقام
حضرت ابی عبدالله علیه السلام ماثور است که من قرأ اذا اوی علی فراشه قل یا ایها الکافرون و سوره قل هو الله احد را بنویسد
خدای تعالی برای او برائتی از شرک یعنی سندی که او از شرک مبرا و منزه است و همین مضمون در فقیه مذکور است **دیگر** از آنجمله قرائت
سوره الهیکم التکاثر است در کافی از حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه مرویست که من قرأ الهیکم التکاثر عند النوم وقی فتنة
القبر یعنی هر که قرائت کند سوره الهیکم التکاثر را در وقت خواب نگاه داشته شود از فتنه قبر مراد سر ختن و عذاب قبر است
چنانکه در صحاح از خلیل نقل نموده که الفتن الاحراق قال الله تعالی یوم هم علی النار یفتنون **دیگر** از آنجمله قرائت آیة الکرسی است
در کافی از حضرت ابی الحسن علیه السلام ماثور است که فرمودند من قرأ آیة الکرسی عند منامه لم یخف الفالج ان شاء الله حاصل اینکه
هر که قرائت کند آیة الکرسی را در وقت خواب ایمن شد از مرض فالج ان شاء الله تعالی و نیز در کافی از امام همام ابی عبدالله علیه السلام ماثور است

که فرمودند

که فرمودند که آیا خبر دهم شما را بانچه رسول الله صلی الله علیه میگفت چون بجامه خواب میرفت راوی گوید که گفتم آری فرمودند که میخواند آیة الکرسی را
و میگفت بسم الله آمنت بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی حاصل معنی اینکه میخوابم باسم خدای ایمان
آوردم بخدا و کافر شدم بهر معبودی که غیر او است خداوندا نگاه دار مرا از هر بلا و مکروهی در خواب من و در بیداری من **دیگر** از آنجمله
قرائت آخر سوره کهف است و در فقیه از اشرف عالمیان صلی الله علیه منقول است حدیثی که حاصل آن اینست که هر که بخواند این آیه را در وقت
خواب قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة
ربه احدا ساطع و بلند گردد مر او را نوری تا مسجد الحرام و در میان آن نور فرشتگان باشند که استغفار کنند برای او تا صباح
و هم در فقیه از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده که ما من عبد یقرا آخر الکهف حین ینام الا استیقظ فی الساعة التی
یرید یعنی نیست هیچ بنده که بخواند آخر آیه کهف را در وقتی که میخوابد مگر اینکه بیدار کرده شود در همان ساعتی که اراده نماید و این
حدیث در کافی نیز مذکور است باندک تفاوتی در عبارت **دیگر** از آنجمله تسبیح فاطمه زهرا است علیها السلام و آن را تسبیح فاطمه زهرا برای آن میگویند
که برسیدن آن شرف کافه انام و صدف گوهر یازده امام امر بآن وارد گردید و حضرت اقدس نبوی علیه السلام تقرب او این تسبیح را بخشیده بیان
کشیده تفصیل این اجمال آنکه از روایتی مستفاد میگردد و در فقیه مذکور است و خلاصه مضمونش اینست که قائد طریق دین و ولی بخش
فقرا و مساکین یعنی والا جناب امیر المومنین علیه السلام بمردی از قبیله بنی سعد گفت که آیا حدیث نکنم ترا از سرگذشت خود و فاطمه زهرا
که فاطمه نزد من بود پس آنقدر مشک آب کشید تا آنکه اثر کرد در سینه وی یعنی آثار سینه بهم رسانید و دست آسیا کرد تا آنکه دستهایش
آبله زد و در رفت روب خانه را تا جامه هایش غبار آلود گردید و آتش در زیر دیگ افروخت تا آنکه جامه هایش سیاه شد و از این
آزار سختی برو رسید یعنی از خدمات مذکوره که بجهت بی خدمتکاری آن بانوی حرم سرای عفاف ناچار بود خود بانجام
آنها قیام مینمود مشقت بسیار باحوال وی راه یافت و بسبب رنج و سختی خبر دار شد پس گفتم باو که اگر تو بر حضرت آیی و از وی
خدمتکاری مسئلت نمائی تا کفایت کند ترا از رنجی که تو در آن از این عمل میبری پس بخدمت پیغمبر صلی الله علیه آمد جمعی جوانان نزد
آنحضرت بودند حیا کرد و بازگشت پس آنحضرت دانست که فاطمه برای حاجتی آمده بود بامداد بحجره ما آمد در حالتی که ما در زیر لحاف
خود بودیم پس گفت السلام علیکم ما ساکت شدیم و شرم نمودیم از اینکه با هم در زیر لحاف بودیم بعد از آن باز گفت السلام علیکم
همچنان خاموش شدیم بعد از آن دیگر گفت السلام علیکم پس ترسیدیم که اگر جواب سلام نگوییم آنحضرت بازگردد و دأب آنحضرت این
بود که سه بار سلام میکرد و اگر اذن دخول میبافت داخل میشد و اگر نه برمیگشت پس گفتم و علیک السلام یا رسول الله داخل
شو پس داخل شد و در پیش بالین ما نشست پس فرمود ای فاطمه چه بود حاجت تو که دیروز نزد محمد صلی الله علیه پس ترسیدم که اگر جواب
نگویم برخیزد پس سر برآوردم و گفتم بخدا قسم که ترا خبر دهم یا رسول الله بدرستی که فاطمه آب کشیده با مشک چندانکه اثر کرد در سینه اش و آسیا
گردانید آنقدر که دستهایش آبله کرد و رفت روب خانه نمود تا اینکه جامه اش غبار گرفت و آتش افروخت در زیر دیگ تا جامه هایش
سیاه شد پس گفتم او را که اگر آئی مثل حضرت خدمتکاری از او سئوال کنی که کفایت تو کند تعب آنچه را که تو در آن از آن عمل میکشی

بود حضرت پیغمبر ص فرمود آیا نیاموزم شما را چیزی که آن بهترست برای شما از خدمتکار چون شروع در خواب کنید پس تکبیر کنید
سی چهار بار و تسبیح کنید سی سه بار و تحمید کنید سی سه بار پس فاطمه علیها السلام سر برآورده گفت که راضی شدم از خدا و رسول او و در کافی
از داود بن فرقد و او از برادرش روایت نموده که شهاب بن عبد ربه از ما درخواست کرد که ما از حضرت ابی عبد الله ع سؤال کنیم و گفت
بگو بآنحضرت که زنی شبها مرا می ترساند در خواب یعنی علاج این حال چیست بعد از عرض آنحضرت اینچنین امام فرموده که بگو به او
که تسبیح بازو بگو تکبیر کن خدا را سی چهار بار تکبیر و تسبیح کن خدا را سی سه و حمد کن خدا را سی سه و بگو لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر فنی (?) عما ذکر تسبیح زهرا علیها السلام چنانکه در وقت خواب
مستحبست بعد از نماز نیز مستحبست و اخبار وارده در آن نیز ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد ولیکن کیفیت آن در اخبار مختلف است
و در بعضی تسبیح بر تحمید مقدم است مانند این دو حدیث که سمت ذکر یافت و در بعضی تحمید مقدمست چنانکه در تهذیب از
عمار روایت شده که گفت با جمعی در مجلس حضرت ابی عبد الله ع داخل شدیم مردم سؤال کرد آنحضرت را از تسبیح زهرا علیها السلام
آنحضرت گفت الله اکبر تا سی و چهار بار و بعد از آن گفت الحمد لله تا رسید به سی و سه بار بعد از آن گفت سبحان الله
تا رسید به صد مشهور آنست که خود هر دو را یکجا و از فقهاء امامیه مثل شیخ صدوق و والد ماجدش علی بن بابویه و ابن جنید بر طبق ظاهر
دو حدیث اول تسبیح را بر تحمید مقدم دانسته اند و بعضی دیگر احادیث معارض آنها را ترجیح داده این دو حدیث را از ظاهر (برده اند)
چنانکه طریقه اصولیین و اهل اجتهاد است و احتمال اینکه در وقت خواب تسبیح و در تعقیب تحمید مقدم باشد تا اینکه احادیث
همگی بر ظاهر خود باقی باشند نزد فقها مردودست با نجهت که خلاف اجماع مرکب است چه فریقین مردود متفق اند که تسبیح زهرا
علیها السلام در هر دو وقت بیک کیفیت و قایل بفرق معلوم نیست اما حجیت اجماع چنین آن دست از ظاهر اخبار باید برداشت
و منشاء اتفاق ایشان همین اخبار باشد و مستند دیگر از خارج نرسیده باشد مخل نامت چه بحسب ظاهر اجماعی که فقها و چنین (نقلها)
اصطلاح کرده میگویند نه اجماعیست که دخول معصوم در آن معلوم باشد بلکه عبارت از اینست که از فقها کسی معلوم نیست که بر خلاف
این رفته باشد و قطع نظر از این مراتب احتمال مذکور موافق مستقیم است که در جمیع روایاتی که بخصوص وقت خواب وارد گشته تسبیح
بر تحمید مقدم باشد ولیکن چنین نیست بلکه در بعضی از آن تحمید مقدم مذکورست چنانکه در کتاب دعاء کافی در باب الدعاء عند النوم
والانتباه از حضرت ابی عبد الله ع منقولست که فرمود که تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اذا اخذت مضجعک فکبر الله اربعا
وثلثین واحمده ثلثا وثلثین وسبحه ثلثا وثلثین وتقرأ آیة الکرسی والمعوذتین وعشر آیات من اول والصافات وعشرا
من آخرها احتمال مذکور با اخراج این حدیث از ظاهر موجبست ولیکن احتمال دیگر که با خراج هیچیک از اخبار محتاج نیست و آن
اینست که تقدیم و تاخیر هر یک از تسبیح و تحمید در آن هر دو وقت تخییری باشد که هر کدام را خواهد مقدم دارد و هر طور خواندست و
این وسعت در بعضی روایات این و بعضی آنها مقدم مذکور شده باشد ولیکن این احتمال نیز خلاف اتفاق این فرقه است بعضی که گرد
شد اما بطریقه اخباریین بنابر حدیث مشهور بایهما اخذت من باب التسلیم وسعک بر ظاهر هر یک از این دو گونه خبر عمل

منه

مزد و هر یک از تسبیح و تحمید را خواه در وقت خواب و خواه در تعقیب مقدم و مؤخر میتوان داشت والله اعلم دیگر از جمله مستحبات
وقت خواب تحمید است که در کافی از حضرت صادق ع منقولست که من قال حین یأخذ مضجعه ثلث مرات الحمد لله الذی علا
فقهر والحمد لله الذی بطن فخبر والحمد لله الذی ملک فقدر والحمد لله الذی یحیی الموتی ویمیت الاحیاء وهو علی کل شیء
قدیر خرج من الذنوب کهیئة یوم ولدته امه حاصل اینمعنی هر کس که بعد در وقتی که جا میگیرد در خوابگاه خود سه بار الحمد لله الذی
تا آخر بیرون آید از گناه مانند آن حالتی که مادرش زائیده بود و محصل مضمون تحمید اینکه سپاس آنکسی را که شان او عالیست پس
بجاریشان بر همه غالب است و سپاس آنکسی را که زنده میکند مرده کان را و میمیراند زندکان را و بر همه چیز قادر است و این حدیث در فقیه
مذکورست اما بجای کهیئة کیوم است دیگر از آنجمله تعویذیست که در فقیه از حضرت امام محمد باقر یا از حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام
مذکورست که لا یدع الرجل ان یقول عند منامه اعیذ نفسی وذریتی واهل بیتی بکلمات الله التامات من کل شیطان
وهامة ومن کل عین لامة فذلک الذی عوذ به جبرئیل ع الحسن والحسین علیهما السلام یعنی اینکه باید واگذارد و فوت نکند اینکه
در وقت خواب اینکه کوید پناه میدهم خود و اولاد خود و اهل خانه خود را بکلمات خدای تعالی که تمام اند از هر شیطانی و جانور گزنده
و از چشم بد این تعویذ را بایدخوانده که اینست که تعویذ کرده است با آن جبرئیل ع حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
و مراد از کلمات الهی حکمت که قرآن باشد چنانکه در کریمه وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا در سوره مبارکه انعامست (کفته اند)
دیگر از آنجمله دعائیست که در فقیه از حضرت ابی جعفر ع مرویست که چون اینکس پهلوی راست خود را بر بستر گذارد باید که کوید بسم الله
الرحمن الرحیم انی اسلمت نفسی الیک ووجهت وجهی الیک وفوضت امری الیک والجأت ظهری الیک وتوکلت علیک
رهبة منک ورغبة الیک لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک امنت بکتابک الذی انزلت وبرسولک الذی ارسلت ثم یسبح
بتسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام حاصل معنی میخوانم بنام خدای معبود من که من تسلیم کردم خود را بتو و آوردم روی خود را
بسوی تو و واگذاشتم کار خود را بتو و تکیه دادم پشت خود را بعنایت و حمایت تو و توکل کردم بر تو [?] بجانب تو
مگر بسوی تو ایمان آوردم بکتاب تو که نازل ساخته و به پیغمبر تو که فرستاده و بعد از این تسبیح زهرا علیها السلام میکند و این عبارات
عبارات دیگریست که ممکنست تتمه کلام آنحضرت باشد اگرچه در مفتاح الفلاح چنین دانسته و آن اینست که من اصابه فزع
عند منامه فلیقرأ اذا آوی الی فراشه المعوذتین وآیة الکرسی حاصل اینکه کسی که در وقت خواب او را خوف و هراسی بهم رسد
باید که سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس وآیة الکرسی بخواند و نیز در همان کتاب از آن عالیجناب منقولست
که هر کس این کلمات را بخواند من ضامنم برای او که هیچ جانوری گزنده و عقربی بوی نرسد و آسیب نرساند تا صباح کند اعوذ بکلمات الله
التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما ذرأ وما برأ ومن شر کل دابة هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط
مستقیم ملخص مضمون اینکه پناه میگیرم بکلمات خدای تعالی که تمام اند معنی که مذکور شد که آن کلماتی که در نمیگذرد از مقتضای آنها
هیچ نیکی و بدی و از شر آنچه خلق کرده و آفریده است و از شر هر جنبنده که خدای تعالی گیرنده موی پیشانی آن یعنی مالک و متصرفست

به درستی که خداوند من بر راه راست و طریق حق و افعال او بر منهج عدل و قرار است دیگر از انجمله قرائت کریمه ان الله یمسک السموات
والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا است که در سوره شریفه فاطر است چه در فقیه
از حضرت مقدس رضوی ع ماثور است که آن حضرت از پدر بزرگوار خود روایت فرموده که لم یقل احد قط اذا اراد ان ینام ان الله یمسک
الی آخر الایة فسقط علیه البیت حاصل اینکه هرگز نشده است که کسی در وقت اراده خواب این آیه را خوانده باشد و خانه بر سر او
افتاده باشد دیگر از جهت رفع احتلام در فقیه از حضرت امام همام حضرت صادق ع منقولست که اذا خفت الجنابة فقل فی فراشک
اللهم انی اعوذ بک من الاحتلام ومن سوء الاحلام ومن ان یتلاعب بی الشیطان فی الیقظة والمنام یعنی هرگاه ترسی از جنابت
پس بگو در جامه خوابت که خداوندا بدرستی که من پناه میگیرم بتو از احتلام و از خوابهای بد و از اینکه بازی کند با من شیطان در بیداری
و خواب این دعا در کافی نیز از جناب سلطان امیر المؤمنین ع منقولست که میخوانده دیگر از جهت شر خوابهای ناخوش در کافی از
جناب ابی عبد الله ع حدیث است انچه حاصل آن اینست که چون کسی خواب ناخوش ببیند باید که از پهلوئی که بر آن خفته بپهلوی دیگر گردد
و بگوید انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین امنوا ولیس بضارهم شیئا الا باذن الله این عبارات شریفه از آیات بابرکات سوره
مجادلاست بعد از آن بگوید عذت بما عاذت به ملائکة الله المقربون وانبیاؤه المرسلون وعباده الصالحون من شر ما رأیت
ومن شر الشیطان الرجیم یعنی پناه گرفتم بانچه پناه گرفته فرشتگان مقرب الهی و پیغمبران مرسل او و بندگان صالح از شر انچه دیدم
و از شر شیطان رانده شده از رحمت و در بعضی تفاسیر در ذیل تفسیر آیه مذکوره از حضرت صادق ع چنین روایت نموده که هر که خوابی ناخوش
ببیند چون بیدار شود این آیه را بخواند که مذکور شد و بعد از آن بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد وقنی شر ما رأیت فی منامی والخواب را کسی
بگوید خدای تعالی شر آن خواب را از او برگرداند دیگر از انجمله سرمه کشیدنست این طور رسیده برادر اعنی سرمه کشیدن بجنبش و مردم
چشم آفرینش حضرت اشرف نبوی ص بوده که چون عازم فراش خواب میگردید سرمه میکشیده است و در مفتاح الفلاح از حضرت
علیه التحیة ع منقولست که من اصابه ضعف فی بصره فلیکتحل سبع مراود فی بصره عند منامه من الاثمد اربعه فی الیمنی
وثلثه فی الیسری حق معنی اینکه کسی باصره او ضعیف شده باید که در وقت خواب هفت سرمه کشد چهار در چشم راست و سه در چشم چپ
و هم در آن کتاب از آن والا جناب روایت کرده که الکحل عند النوم امان من الماء الذی ینزل فی العین یعنی سرمه در وقت خواب
امانست از آبی که نزول میکند از چشم و مرویست که در وقت سرمه کشیدن این دعا بخواند اللهم انی اسئلک بحق محمد وآل محمد ان
تصلی علی محمد وآل محمد وان تجعل النور فی بصری والبصر فی دینی والیقین فی قلبی والاخلاص فی عملی والسلامة فی نفسی
والسعة فی رزقی والشکر لک ابدا ما ابقیتنی خلاصه مضمون اینکه خداوندا بدرستی که من درخواست میکنم از تو بحق محمد وآل محمد
اینکه رحمت کنی بر محمد وآل محمد و اینکه گردانی و جا دهی روشنائی را در چشم من و بینائی را در دین من و یقین را در دل من و اخلاص را
در عمل من و سلامتی را در نفس من و وسعت را در رزق من و شکر گذاری مر ترا همیشه چندانکه مرا پاینده داری مطلب چهارم در ذکر
انچه بعد از بیداری از خواب تا وقت نماز گذارش آن از مستحبات و آداب است بر هوشمندان بیدار دل ظاهر است که چون آدمی در بستر

غنوده و دزد خواب عقل و هوش را که مشاطه اخبار و سرمایه حرکات اراده است از شبستان بدن ربوده و چراغ شعور از تراکم بخار
فرو مرده و گلبن برگ و حواس از سموم هجوم خواب پژمرده بحکم النوم اخ الموت آدم در این وقت با مردگان همسر
دستی چنین با همسری برادر است و چون باراده حضرت باری النسمات و خالق موت و حیات کدخدای روح که از استیلای سپاه
خواب این سرای تن قراری و در معمول بیکاری و بی استقلالی متواری گردیده غیر تعلقی و برای این ویرانه باقی نبوده دیگر باره عزم سکنای
این دار نموده قفل خواب را بکلید حول و قوت جناب رب الارباب از در دو بخت چشم گشود ساکنان عقل و روح در آن باز رحل
اقامت انداخته و کارکنان حواس بشغل خود پرداخته شک نیست که آن حالت آدمی را حیاتی تازه و نعمتی بی اندازه است
که واهب بی خطا بفضل و کرم خود عطا نموده است پس سزاوار اینست که بنده در این وقت بشکر این نعمت سری که از بالین میدارد
در درگاه حضرت شاه بر زمین گذارد و از سجده شکر سر قدم ساخته طریق خاکساری سپارد و این از عادات منبع سعادات حضرت
اقدس نبوی ص بوده که چون بیدار میشد سجده میکرد و چون بنده در این وقت بسجده این درگاه سر بلند کرده و در وقت سجده یا بعد
از سر برداشتن گوید که الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور الحمد لله الذی رد علی روحی لاحمده واعبده
حاصل معنی اینکه سپاس مر خدا را که زنده گردانید مرا بعد از آنکه میرانیده بود و بسوی اوست نشور یعنی در قیامت که خلایق زنده شوند
همه بازگشت بحضرت اوست سپاس مر خدائی را که باز گردانید بمن جان مرا که تا حمد او کنم و طریق بندگی او پویم و در فقیه آورده
که چون حضرت رسول ص در فراش خواب جا می نمود میگفت بسمک اللهم احیا وبسمک اموت یعنی بنام تو ای معبود من
زنده میشوم بنام تو میمیرم و چون بیدار میگردید میفرمود الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور دیگر در آن
کتاب از جناب ابی عبد الله ع مرویست که چون برخیزد احدی از شما یعنی از خواب باید که بگوید سبحان الله رب النبیین واله
المرسلین ورب المستضعفین والحمد لله الذی یحیی الموتی وهو علی کل شیء قدیر خلاصه مضمون اینکه پاک میدانم از نقایص
و عیوب خدائی را که خداوند پیغمبرانست و معبود فرستادگان و خداوند ضعیف شمرده شدگان یعنی امامان را ائمه معصومین اند
علیهم السلام باکافه اولیا و اوصیا که کافه فراعنه و طواغیت هر زمان ایشان را ضعیف شمرده و زبون میگرفته چنانکه در کریمه و نرید
ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین که در سوره قصص است گفته اند و اخبار نیز
بر طبق آن وارد است و این مقام تفصیل آن نیست و سپاس آن خدائی که زنده میسازد مردگان را و او بر همه چیز تواناست که چون
این را گوید خدای تبارک و تعالی گوید که راست گفت بنده من و شکر کرد و در همان کتاب شریف کافی نیز مذکور است که حضرت
ابی عبد الله ع چون آخر شب بر میخواست باواز بلند چنانکه اهل خانه میشنیدند میگفت اللهم اعنی علی هول المطلع ووسع علی
المضجع وارزقنی خیر ما قبل الموت وارزقنی خیر ما بعد الموت یعنی ای معبود من یاری کن مرا بر هول مطلع و آن
عبارتست از هراس و وحشتی که در وقت مرگ باطلاع بر احوال آن عالم اینکس را بهم رسد و فراخ گردان بر من خوابگاه مرا که قبر باشد
و روزی کن مرا خیر انچه بعد از مرگست و در کافی از حضرت ابی جعفر ع منقولست که چون شب از خواب برخیزی بگو الحمد لله الذی

ود عمل دوحی لا احمل و اعبد ترجمه این عبارت مذکور شد پس چون آواز خروسان شنیدی بگو سبوح قدوس رب الملائکة
والروح سبقت رحمتک غضبک لا اله الا انت وحدک لا شریک لک عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر
الذنوب الا انت حاصل معنی اینکه خداوندا تو منزهی و مقدسی و خداوند آن فرشتگان و روحی یا ای خداوند فرشتگان و روح
پیشی گرفته رحمت تو بر غضب تو یا چیزی که تا رحمت و آمرزش گنجایش دارد غضب نمیکنی نیست معبود بر حقی جز تو و معبودی
یگانه بیکردم ستم بر خود کردم پس بیامرز مرا بدرستی که نمی آمرزد گناهان را کسی بجز تو پس چون برخواستی نظر کن در اطراف و کنارهای
آسمان و بگو اللهم لا یواری منک لیل داج ولا سماء ذات ابراج ولا ارض ذات مهاد ولا ظلمات بعضها فوق بعض
ولا بحر لجی ملجج بین یدیها ما یلج من خلقک تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور و غارت النجوم و نامت العیون
وانت الحی القیوم لا تاخذک سنة ولا نوم سبحان ربی رب العالمین واله المرسلین والحمد لله رب العالمین خلاصه اینکه
ای معبود من نمیپوشاند چیزی را از تو هیچ شبی که پوشنده چیزها است بتاریکی و نه هیچ آسمانی که صاحب جهات و نه هیچ زمینی که صاحب
مکانهای هموار گسترده است و نه هیچ تاریکیهائی که بعضی بر بالای بعضی است و این عبارت از شدت و غلظت ظلمت و نه هیچ
دریای عظیم پر از جوش آنکسی میرود که شب طریق شبکی می پیچیده از بندگان تو یا چیزی که در اطراف شب غیران به منزل
عبادت و زیارت میکنی آنچه را باد درک این سعادت میدانی خیانت چشمها را و آنچه را که پنهان میدارند سینها یعنی بر [illegible]
ومکامنهای وزدیده گوشه چشم بینا و بر اسرار ضمایر و مخفیات خواطر دانائی فرو رفتند ستارها و بخفتند چشمها و تو زنده و پاینده
خلایق قیام کننده [illegible] خواب منزه از نقایص و عیوب حمد میکنیم خداوند خود را که خداوند هر عالم و معبود همه پیغمبرانست
پس بخوان پنج آیه از آخر سوره آل عمران ان فی خلق السموات والارض تا قول خدای تعالی انک لا تخلف المیعاد بعد از آن
مسواک کن و وضو بساز پس چون دست در آب گذاشتی بگو بسم الله وبالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین
پس چون فارغ شدی بگو الحمد لله رب العالمین پس چون بنماز برخواستی بگو بسم الله وبالله ومن الله وما شاء الله ولا حول ولا قوة
الا بالله اللهم اجعلنی من زوارک وعمار مساجدک وافتح لی باب توبتک واغلق عنی باب معصیتک وکل معصیة الحمد لله
الذی جعلنی من یناجیه اللهم اقبل علی بوجهک جل ثناؤک حاصل معنی اینکه شروع میکنم بنام خدا بیاری خدا و روی آوردم
بسوی خدا و بعبادت او قیام مینمایم از جانب خدا و آنچه خدا خواست میشود و نیست توانائی بر کارها مگر بخدا ای معبود من بگردان
مرا از زیارت کنندگان خود و عمارت کنندگان مساجد خود و بگشا برای من در توبه خود را و ببند از من در نافرمانی خود و هر نافرمانی را
حمد خدا را که گردانید مرا از کسانی که با او مناجات میکنند ای معبود من بگردان روی عنایت و شفقت خود را بمن بزرگ و عظیم است
ثنا و وصف تو به نیکوئی و در مصباح شیخ طوسی طاب ثراه مذکور است که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام پیش از نماز شب
دو رکعت نماز سبک گذاردی در رکعت اول الحمد وقل هو الله و در دوم الحمد وقل یا ایها الکافرون خواندی و شیخ مغفور
در کتاب مذکور و شیخ کفعمی نیز رحمه الله در حواشی مصباح خود از حضرت اقدس نبوی صلعم روایتی نموده حدیثی که حاصل معنی آن اینست

کع

کع بنده منت که شب برخیزد و پس دو رکعت نماز گذارد پس دعا کند در سجود برای چهل کس از اصحاب و یاران خود که ذکر کند نامهای
ایشان و نامهای پدران ایشان را مگر آنکه هیچ سؤالات او [illegible] رد کرده شود مطلب پنجم در کیفیت نماز شب و آداب و متعلقات آن بر
باید که آن منبع [illegible] که منزل این سعادت و فرخندگی مخفی نماند که نماز شب عبارت از هشت رکعت که اولا گذارده میشود
هر دو رکعت بیک تکبیر و سلام و بعد از آن دو رکعت دیگر گذارده میشود که آنرا شفع مینامند و بعد از آن یک رکعت که آنرا مفرده و وتر
مینامند و گاهی نیز نماز شب بر مجموع این یازده رکعت اطلاق میشود و گاه نیز مجموع یازده رکعت و دو رکعت نافله صبح را که
سیزده رکعت باشد نماز شب میگویند و گاه نیز مجموع دو رکعت شفع و یک رکعت وتر را وتر میخوانند چه وتر بمعنی طاق است
و این استعمال در احادیث و عبارات فقها شایع بلکه غیر آن نادر است و وقت ادای آن از نصف شب تا صبح صادق
و هر چند که به صبح نزدیک تر باشد افضل است و اگر این مظنون باشد که وقت تنگ است ابتدا بشفع و وتر و نافله صبح نماید و اگر بعد از ادای آن
ظاهر شود که وقت باقیست شش رکعت دیگر بر آنها افزاید که مجموع یازده رکعت شود آنگاه یک رکعت وتر و دو رکعت نافله را
بقول شیخ مفید و دو رکعت نافله صبح را بقول علی بن بابویه اعاده نماید که مجموع سیزده رکعت شود و اگر در اثنای نماز صبح دمیده
گفته اند که اگر چهار رکعت از آن گذارده شود باقی را نیز بادای مخفف سبک باتمام رساند و با فاتحه تنها اکتفا نماید و الا قضا
کند و از بعضی روایات چنین مستفاد میشود و مشهور میان علما نیز اینست که اگر کسی را گذاردن این نماز در وقت مذکور بجهت
غلبه خواب یا مانعی دیگر متعذر باشد در نصف اول شب میتواند گذارد و اما قضاء آن افضلست و حدود و آداب این نماز سعادت
انجام سعادت آغاز و متعلقات آن بر دو گونه است اعمال ظاهری و احوال باطنی که طایر جان را در هوای [illegible] کمال
دو بالست اما اعمال ظاهریه و آن نیز بر دو گونه است مختصر و مطول که متلی بقدر شوق و قدرت بحسب اقتضاء وقت و فرصت هر یک
از این دو طریق را که خواهد اختیار میتواند نمود اما مختصر اینکه بعد از طهارت هشت رکعت نماز هر دو رکعت بتکبیر احرام و سلامی
چنانکه مذکور شد گذارد و در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و افضل اینست که در رکعت اولی از این نماز سوره قل هو الله
احد و در ثانیه قل یا ایها الکافرون قرائت نماید و در مجموع این رکعات گفته اند که بفاتحه تنها نیز [illegible] اکتفا
نمود و بعد از آن دو رکعت شفع نیز بدستور و بعد از آن مفرده وتر نیز بطریق مذکور و از دعاهای مختصر که در قنوت وتر از حضرت
صادق [illegible] در تهذیب منقولست اینست که اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والاخرة یعنی خداوندا
بیامرز ما را و رحم کن بر ما و عافیت ده ما را و عفو کن از ما در دنیا و آخرت راوی این حدیث گوید که دیگر آنحضرت فرمودند که بخوانند
در قنوت تسبیح و اما مطول اینکه بنابر مشهور افتتاح بهفت تکبیر با دعیه مشهوره نماید و در هر یک از دو رکعت نخستین فاتحه سی بار
قل هو الله احد خواند چه در کتاب شریف تهذیب مرویست که من قرا فی الرکعتین الاولیین من صلاة اللیل فی کل رکعة
منهما الحمد مرة وقل هو الله احد ثلثین مرة انفتل ولیس بینه وبین الله عز وجل ذنب الا غفر له حاصل معنی اینکه هر که
قرائت کند در هر یک از دو رکعت اول نماز شب سوره فاتحه یکبار و قل هو الله احد سی بار منصرف و فارغ شود از آن و حال آنکه

بنابر روایت از خدای عز و جل هیچ گناهی مگر آنکه آمرزیده شود برای او و در هر یک از شش رکعت دیگر بعد از فاتحه هر سوره
که خواهد بخواند و بعد از فراغ از آنها دو رکعت شفع گذارد و آنگاه بمفرده وتر برخیزد و آن نیز بنابر مشهور افتتاح بهفت تکبیر و ادعیه
مقرره نماید و قراءت در دو رکعت شفع و یک رکعت وتر مرویه و گزارشات یکی آنکه در هر سه رکعت بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد
قراءت نماید چنانکه در تهذیب از عبدالرحمن بن الحجاج مرویست که گفت پرسیدم حضرت ابی عبدالله را از قراءت در وتر آن
حضرت فرمودند که کان بینی و بین ابی باب فکان ابی اذا صلی یقرء فی الوتر بقل هو الله احد فی ثلثهن حاصل مضمون
آنکه میان من و میان پدرم دری بود چون پدرم نماز میگذارد و قراءت میکرد در هر سه رکعت وتر بقل هو الله احد و نیز در تهذیب
الاحکام از آن امام همام منقول است که کان ابی ع یقول قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن و کان یحب ان یجمعها
فی الوتر لیکون القرآن کله تحقیق مضمون معنی آنکه پدرم ع میگفت که قل هو الله احد برابری میکند یعنی در فضل و ثواب با ثلث
قرآن و دوست میداشت آنکه جمع کند هر سه ثلث قرآن را در وتر یعنی در سه رکعت بان طریق که در هر رکعتی یک قل هو الله احد
خواند که تمام قرآن قراءت شده باشد دوم آنکه در دو رکعت شفع بعد از فاتحه معوذتین و در مفرده وتر قل هو الله احد خواند
و در فضل این طریق در فقیه مرویست که من قرأ فی الوتر بالمعوذتین و قل هو الله احد قیل له ابشر یا عبدالله فقد قبل الله
وترک حاصل معنی آنکه هر که قراءت کند در وتر یعنی در سه رکعت بسوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و
قل هو الله احد با جمعی که در هر رکعتی یکی از این سوره خوانده گفته شود او را یعنی بزبان حال یا فرشتگان گویند که مژده باد
ترا ای بنده خدا که بتحقیق قبول کرد خدای تعالی وتر ترا و مرجح وجه اینکه در این دو حدیث شریف مراد از وتر سه رکعت شفع
و مفرده است حدیثی که در کتاب تهذیب از یعقوب بن یقطین مرویست که گفت سئلت العبد الصالح ع عن القراءة
فی الوتر و قلت ان بعضا روی قل هو الله احد فی الثلث و بعضا روی فی الاولیین المعوذتین و فی الثالثة قل
هو الله احد فقال اعمل بالمعوذتین و قل هو الله احد حاصل معنی آنکه پرسیدم حضرت امام موسی کاظم ع را از قراءت
در سه رکعت وتر و گفتم که بعضی روایت کرده اند که قل هو الله احد در هر رکعت و بعضی روایت نموده در دو رکعت نخستین
که شفع باشد معوذتین و در رکعت سیوم قل هو الله احد را آنحضرت فرمودند که عمل کن بمعوذتین و قل هو الله احد
مراد آنحضرت امر باختیار شق ثانی حملا بیان افضلیت است نه نفی از شق اول پس منافی دو حدیث این نخواهد بود
و مخفی نماند که بعضی از فقها قراءت قل هو الله احد را در رکعت سیوم وتر سه مرتبه ذکر نموده اند و مستند آن در کتب مشهوره
اخبار بنظر قاصر نمیرسد مگر آنکه در حدیث دوم که از تهذیب نقل شد لفظ وتر را حمل بر مفرده وتر کرده باشد و این خود خلاف
ظاهر است عالی و تردد احادیث با جمعی بغایت نادر است و مع هذا بنابر قاعده اصولیین اصل عدم زیادتی است
والله اعلم و بالجمله افضل آنست که در جمیع رکعات قراءت با جهر کنند و در هر رکعت سیوم دوم بعد از قراءت قنوت خواند مگر
در دو رکعت دوبین شفع که قنوت آن محل است که در مفرده وتر است چه در تهذیب از حضرت ابی عبدالله ع مرویست القنوت

فی المغرب

فی المغرب فی الرکعة الثانیة و فی العشاء و الغداة مثل ذلک و فی الوتر فی الرکعة الثالثة یعنی قنوت در نماز شام
در رکعت دوبین است و در نماز خفتن و نماز صبح نیز همچنین است و در وتر یعنی سه رکعت شفع و مفرده در رکعت سیوم است و بنابر این
روایت حدیث القنوت فی کل رکعتین فی التطوع و الفریضة و حدیث القنوت فی کل صلوة که از حضرت ابی جعفر ع مأثور
و در تهذیب و فقیه هر دو مذکور شده مخصص خواهد بود با عدای شفع و اگر در سه رکعت شفع و مفرده وتر نیز یک نماز باشد اطلاق
بر آن بر سه مشهور است و احتیاج تخصیص حدیث ثانی نیست و از متاخرین فقها شیخ مرحوم شیخ بهاء الدین محمد علیه الرحمة در جواب این
مسئله شده در جامع عباسی فرموده است که قنوت در نماز وتر در رکعت سیم است پس در رکعت دوم شفع قنوت نخوانند و با وجودی
که در مفتاح الفلاح دعوی اتفاق نموده است بر اینکه در هر رکعت دوبین قنوت مستحبست خواه در فرایض و خواه در نوافل از رکعت
دوبین شفع را استثنا کرده است و ظاهر اینست که غافل شده باشد چه اگر منظورش عدم اعتبار حدیث مذکور بودی بایستی که در جامع
عباسی فتوی بآن نفرموده و پوشیده نماند که در قنوت وتر دعاهای موجز و مطول از ائمه صادقین و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
بسیار ماثور و در کتب اعمال و ادعیه مذکور است و در فقیه از حضرت اقدس نبوی ص مرویست که اطولکم قنوتا فی دار الدنیا اطولکم راحة
یوم القیمة فی الموقف حاصل مضمون آنکه قنوت هر کس از شما که در سرای دنیا طولانی تر باشد راحتش روز قیامت در مقامی که خلایق
ایستاده طولانی تر خواهد بود و چون این کتاب مقام آن نیست که ذکر آنها باستیفا نموده بپردازد و بجهت آنکه طالبان از تفتیش
رجوع بکتب فقیه الجد کار سازی تواند شد اطباق این اوراق را بالکلیه نیز از آن خالی نگذاشته بذکر چند دعای موجز و متوسط مزین
میسازد و از انجمله دعائیست که در فقیه مذکور است که حضرت رسالت پناه ص آن سرور معزیان درگاه در قنوت وتر میخوانده و آن اینست
که اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت و قنی شر ما قضیت فانک تقضی و لا
یقضی علیک سبحانک رب البیت استغفرک و اتوب الیک و اومن بک و اتوکل علیک و لا حول و لا قوة الا بک یا رحیم محصل معنی آنکه ای
معبود من هدایت کن مرا در میان آنکسانی که هدایت کردی و عافیت ده مرا در میان آنکسانی که دوست داشتی و برکت ده مرا در آنچه عطا فرمودی
و نگاه دار مرا از شر آنچه قضا فرمودی یعنی حکم کردی و مقرر نمودی از سوانح و وقایع چه بدرستی که تو قضا و حکم میکنی بر خلق و کسی حکم و قضا نمیکند
بر تو مقدس میدانم ترا از هر نقصی ای خداوند خانه کعبه طلب آمرزش میکنم و توبه و بازگشت مینمایم بسوی تو ایمان می آورم بتو و توکل میکنم بر تو و قوت
و توانائی نیست کسی را در کارها مگر بیاری تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان بر بندگان و دیگر از انجمله دعائیست که عالی جناب مستطاب امیر المؤمنین ع
در قنوت وتر میخوانده و در فقیه مذکور است و آن اینست که اللهم خلقتنی بتدبیر و فقدتنی ... و بتصیر ... ما خرجتنی من ظلمات
لمت بحولک و قوتک اعارف الدنیا ثم اماتها ثم ... و احینی فیها الکلا و المراعی و تجری فیها الهدی ضمن الروایات و نعم
المرضیات ... و شر حینی و یحضنی اعوذ بک من الزقوم و اعوذ بک من الحمیم و اعوذ بک من مقیل ما فی النار و بین اطباق النار
و ظلال النار یوم النار یا رب النار اللهم انی اسئلک مقیلا فی الجنة بین انهارها و اشجارها و اثمارها و ریحانها و حور عینها و ازواجها
اللهم انی اسئلک خیر الخیر رضوانک و الجنة و اعوذ بک من شر الشر سخطک و النار و هذا مقام العائذ بک من النار این فقره را سه مرتبه

گفت و میفرمود که اللهم اجعل خوفك في جسدي كله واجعل قلبي أشد مخافة لك مما هو واجعل لي في كل يوم وليلة حظا ونصيبا
من عمل بطاعتك واتباع مرضاتك اللهم انت منتهى غايتي ورجائي ومسئلتي وطلبتي اسئلك الهي بكمال الايمان وتمام اليقين وصدق
التوكل عليك وحسن الظن بك يا سيدي اجعل احساني مضاعفا وصلاتي تضرعا ودعائي مستجابا وعملي مقبولا وسعيي مشكورا وذنبي
مغفورا ولقني منك نضرة وسرورا وصلى الله على محمد وآله خلاصه مضمون این دعای شریف که از جداول فقراتش زلال بلاغت روان
و از فواصل کلماتش انوار استجابت تابانست اینکه ای معبود من آفریدی مرا بتقدیری و تدبیری و ترجیحی عظیم است حکمت که مرا این باشد
که نقش مرا با خامه صنع بر صفحه هستی چنین نگاشتی که حسن تدابیری که در هر عضوی از اعضای من بکار رفته و فوایدی که در هر جزوی از اجزای من تعبیه
گشته ظاهر و واضح است و در آن تقصیر و کوتاهی نکردی و بیرون آوردی مرا از سه تاریکی که تاریکی عدم باشد و تاریکی صلب پدر و تاریکی رحم مادر بحسب
و توانائی خود قصد دنیا میکنم بعد از آن جستجوی آن میکنم و بعد از آن جستجوی آن مییابم بعد از آن جدا میکردم حاصل اینکه بعد از آن از این سر ظلمت
پریشانی وجود برآمدم طالب دنیا و مباشر تحصیل آن میشوم و بعد از آن ترک از آن مفارقت مینمایم و دادی مرا در دنیا گیاه و چراگاه ما جا
پایان خود را در آن چرانم و واضح و روشن گردانیدی برای من در آن هدی یعنی راه راست و دین حق را پس خوب عطا و هدی تو نیکو مولا و آقائی
پس ای آنکسی که مشرف و مکرم ساختی مرا و نعمت دادی من پناه میگیرم بتو از زقوم و آن درختی با میوه درختی است که در قعر جهنم رسته
و شاخهای آن بجمیع درکات رسیده و آن میوه در غایت و نهایت کراهت کمال تعفن است و خوراک دوزخیانست و پناه میگیرم بتو
از حمیم و آن آبیست در نهایت گرمی که چون تشنگی بر دوزخیان غلبه کند از آن آب بایشان دهند چون آنرا پیش لب آرند گوشت رویهای ایشان
از حرارت پخته شود و چون آشامند احشا و امعاء ایشان پاره پاره گردد و پناه میگیرم بتو از خوابیدن در آتش میان طبقهای آتش و دیبای
آتش روزها که گنه کاران با آتش روند … ای معبود من … که من درخواست میکنم از تو خوابیدن در بهشت میان جویهای
بهشت و درختان آن و میوهای آن و ریحان آن و خدمتکاران آن و زنان همخوابه آن ای معبود من … که من درخواست میکنم از تو
بهترین هر چیزی را که آن رضای تست و بهشت و پناه میگیرم بتو از بدترین هر شری که آن خشم تست و آتش و این ایستادن من در حضور
تو ایستادن کسی است که پناه گیرنده است بتو از آتش ای معبود من بگردان ترس خود را در هر جسد من و بگردان دل مرا خوفناک تر و بگردان
برای من در هر روزی … بهره از عمل بطاعت تو و پیروی رضای تو ای معبود من تو ای منتهای غایه من و امید من و طلب منی پس …
کرد امور مذکوره چون اخلاص پاس حاصل شود عاقبت رجوع بتو شود با اینکه حاجت گذاری مخلوقات نیز بسیاری و الهام …
مشتاق مینمایم از تو ای معبود من اینکه کامل کنی ایمان مرا و تمام گردانی یقین مرا و صادق کنی توکل مرا بر تو و نیکو گردانی ظن مرا بتو ای سید من
بگردان نیکو کاری مرا دو چندان … و نماز مرا تضرع و زاری و دعای مرا مستجاب و عمل مرا مقبول و سعی مرا در بندگی پسندیده و گناه مرا
آمرزیده و بپوشان مرا از جانب خود شکفتگی در رو و شادی در دل این عبارت مقتبس است از کریمه ولقیهم نضرة وسرورا که در سوره
شریفه هل اتی است. **مخفی** نماند که در قنوت دعای چهل مؤمن را یکان یکان نام بردن و برای ایشان طلب مغفرت شایع و مشهور و در کتب
اعمال مذکور است و از تتبع اخبار چنین مستفاد میگردد که این آداب مختص قنوت و تر نیست بلکه در مطلق اوقات دعا مستحب چه …

ودرآن

و در آن باب بنظر نرسید غیر حدیثی که در کتاب کافی از حضرت ابی عبدالله ع منقولست که من قدم اربعين من المؤمنين ثم دعا استجيب
له یعنی کسی که مقدم دارد در دعا چهل کس را از مؤمنان بعد از آن دعا کند یعنی از برای خود مستجاب میشود از برای او و احادیث بسیار
در فضل و ثواب دعا کردن برادران مؤمن غایبانه وارد گردیده است و در هیچ یک تخصیص بقنوت و تر و عدد چهل مؤمن نشده و روایتی
که شیخ کفعمی رحمه الله در حواشی مصباح ذکر نموده چنانکه مذکور شد اگر چه دعای چهل مؤمن در آن مذکور است اما مختص بوقت سجده است
که دعای چهل مؤمن را از آداب و تر شمار و بقصد اینکه از مستحبات و آداب مطلق دعاست بآن قیام باید داد و از جمله آداب و تر
استغفار است چنانکه در خصال از حضرت ابی عبدالله ع منقولست که فرمودند استغفر الله في الوتر سبعين مرة تنصب يدك اليسرى
وتعد باليمنى الاستغفار و حاصل اینکه استغفار کن از خدای تعالی در نماز و تر هفتاد بار باین کیفیت که دست چپ خود را نگاه
میداری یعنی در پیش رو چنانکه در قنوت معروف است و میشماری با دست راست استغفار را و حضرت اقدس نبوی صلعم استغفار میکرد
در و تر هفتاد بار و میگفت هذا مقام العائذ بك من النار هفت بار و حضرت امام زین العابدین ع در و تر میگفت سیصد بار العفو
العفو و در کتاب شریف کافی مذکور است که از حضرت ابی عبدالله ع پرسیدند که در قنوت و تر چه چیز موقت یعنی عمل مقرر که در آن
وقت باید کرده شود و گفته شود هست فرمودند ثنا کن بر الله تعالی و صلوات فرست بر پیغمبر ص و استغفار کن برای گناهان عظیم
خود بعد از آن فرمودند که هر گناهی عظیم است یعنی هر چند نافرمانی جناب سبحانیست آنرا سهل و کوچک نشمار شود بعذر خواهی
و استغفار جای تدارک آن باید بود و در خصال از جناب مستطاب حضرت … است که من قال في وتره اذا اوتر استغفر الله ربي
واتوب اليه سبعين مرة وواظب على ذلك حتى يمضي سنة كتبه الله عنده من المستغفرين بالاسحار ووجبت له المغفرة
من الله عز وجل حاصل معنی اینکه هر که گوید در نماز و تر خود استغفر الله ربي واتوب اليه هفتاد بار و مداومت نماید بر اینکه تا
یکسال بگذرد بنویسد خدای تعالی او را نزد خود از جمله استغفار کنندگان در سحرها و واجب گردد برای او آمرزش از جانب خدای تعالی عبارت
كتبه الله عنده من المستغفرين بالاسحار اشارتست بکریمه والمستغفرين بالاسحار که در سوره مبارکه آل عمران است و وبالاسحارهم
يستغفرون که در سوره شریفه والذاریات است چنانکه مذکور شد مجملا قنوت و تر از مظان اجابت دعوات و غفران سیئات است چنانکه
الحاح و اکثار در دعا و استغفار در آن بیشتر شود بهتر خواهد بود دیگر اینکه وقت وسعت آن … باشد پس چون از آن پرداختند
دعا و استغفار … حیات … خاطر از معاصی خالی … کلمات فضل و ثواب … رکوع و سجود …
معهود نمود و تشهد خوانده سلام دهد … بعد از شفع و وتر دعای …
فواید در رضا وی کتب اعمال وارد …
کند …
در عبارات …
زنده …

نموده اند و چون ظلمت شب بیند خود را بیاد تاریکی گور اندازد و بفکر تحصیل چراغی برای آن وحشت سرای پر مار و مور برخاطر آرد
سر از بالین برداشته در میان جا نشیند یاد کند او را که در بستر لحد ویرا زنده ساخته خواهند نشانید و نکیر و منکر با هیبت تمام بسؤال من
ربک و من نبیک ویرا مخاطب خواهند کردانید چون از خواب برخیزد وضو ساخته توفیق توجه تمام بنماز یابد بخاطر آورد
روزی را که بحکم فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون از بستر خاک بموقف هولناک جزا خواهد شتافت و چون در مقام نماز
رو بقبله آورد و اندیشه وقتی نماید که ویرا در مقام خطاب و عتاب الهی خواهند داشت و از خجلت آثام و وحشت آن مقام سر بالا نتواند برداشت
و چون الله اکبر گوید خاطر اهل ایمان بشر را منذر گردد معنی آن کرداند و از یاد عظمت و کبریا ما سوی دل غفلت نهاد و لاهی را برخود از راست جون
زبان بقرائت کشاید که بحکم الیوم نختم علی افواههم زبانها صامت و جوارح باعمال خود ناطق خواهند کردید یاد نماید و چون بدعا
پردازد از آن مضامین و نکات بلفظ و حرف و از آن قند و نبات بکام [illegible] طرف خود را [illegible] از رکوع و سجود شاخ نرگس
برگ و بار هوا و هوس را از خود ریزه و در قیام و قعود دل دردمند مانند سپند در آتش شوق بندگی نشیند و چون دست
بقنوت بردارد دست از همه جز رضای خدا خود بردارد و در وقت استغفار گردهای ناخن خود را بیاد آورد و شمار استغفار را بعدد
قطرات اشک نگاه دارد بمهر استغفر الله که کرچه دل سیاه را برخاست و زنگ گناه بکل کردانید و بمهر العفو که بر زبان آرد سر انگشت
مژکانش از سبحه گریه دام افکند و در حال قیام شمع صفت با سوز و گداز و [illegible] باشد و در حین رکوع آتش زند [illegible] لحظه اشک [illegible] از دیده
باشد [illegible] که این امر [illegible] لوح دل را از نقوش اندیشهای باطل دنیای [illegible] ساده سازد و خواطر غفلت آئین را
از انقلاب کدورتهای این سرای کلفت انگیز برآورده در بحر بیکران یاد حضرت رب العالمین اندازد و از همه [illegible] چون این نماز
بانجام رسید والسعادت کذارش آن نماز کردید [illegible] روان چون [illegible] پرهیزکار و عابد
شب زنده دار که در طریق سلوک قدم اول نوافل و طاعات شان چون امواج دقایق و ساعات اناء الشب [illegible] در راه [illegible]
دراز بر قامت طول عبادت و نمازشان کوتاه بود سیمای اثر سجودشان در چهره چون رنگ در گل و کیفیت فیض طاعتشان در شبها
چون بو در سنبل سر بر شور شان را جز خاک سجده گاه بالینی نبودی و دامن طاعت را کفشان غیر حاصل بندگی از گشت [illegible]
مژه [illegible] دیده ترشان چون چشم [illegible] شب بیدار و صفحه رخسارشان مانند برگ لاله از اثر سجود داغ دار کام زبانشان از شهد
شهادت همیشه بهره ور و نای حلقومشان از حلاوت تلاوت پر شکر چنان قیاسشان [illegible] ضعف و کاهلی از هم
نزدیکی و سجده تواتر تسبیح و تهلیلشان بکشاکش زور خواب از هم نگسستی با این سعی موفور و جهد نامحصور از خرام شقاوت قرین [illegible]
کشته دست از این طریقه و اندوخته طاعات چندین ساله خود برداشته و غوایت شیطان غرور و اضلال نفس مغرور از شاهراه هدایت
سر به بیابان ضلالت کذاشته مصداق این مقال احوال خسران مآل خوارج نهروان است لعنهم الله که جلگی زهاد و عباد و برمنهج صلاح
رشاد بودند و عمری فاشیه فرمان امام زمان چنان بر دوش و در مواعظ و نصایح دلفروز حضرت آموزش در گوش کشیده بلوازم
بندگی قیام مینمودند بیکبار بشبهه پوچی چنان دست زده با از طریقه آزادگی بیرون نهادند و شعله خشم ایمانشان در رود روز فرو نشست

برنشانی کری فسون شیطان بروی امام خود الشاه دند و در اشارة القلوب دیلمی روایتی آورده که محصل مضمون آن اینست که چون چراغ
اهل یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام شبی از مسجد کوفه برآمده بسرای سعادت بنای خود میرفت و کمیل بن زیاد که از شیعیان گذشته بود و کمیل بن زیاد
که از خیار شیعه آن والی طریق رشاد و وقت رفیقش در همراه نظر آنحضرت اتفاقاً مردمان زیاد بود بسعادت ملازمت مایز بود بدر خانه
رسید که مردی بصوت حزین قرآن میخواند و این آیه بر زبان میراند که امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة و یرجو
رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب کمیل را حسن تلاوت او خوش آمد و از حال
وی که در وقتی چنان بقرائت قرآن اشتغال داشت عجب آمد ولیکن اظهار آن نکرد و سخنی بر زبان نیاورد آن مردم دیده اولوا الابصار
و آن صاحب تجلیات و اسرار از ضمایر ملتفت وی کشته فرمودند که یا کمیل لا یعجبک طنطنة الرجل انه من اهل النار و سانبئک
فیما بعد یعنی باید که بعجب نیاورد ترا آواز قرآن خواندن این مرد چه بدرستی که او از اهل جهنم است و زود باشد که از حقیقت این سخن
ترا خبر سازم پس کمیل از کلام آنحضرت بر آنچه در خاطر او خطور کرده متحیر و از کواهی وی بر جهنمی بودن مردی چنان قاری و شب زنده دار
متعجب و متفکر کردید تا وقتی که خروج خوارج نهروان و مقاتله آنسرور و مجاهدین با آن اهل بغی و عدوان روی نمود پس در آن روز بعد از آنکه
امر قتال تنکیس یافت جان پلید هر یک از آن قوم نابکار را الا معدودی چند دار البوار شتافته بود و سرهای آن سرکشان بریده
در پهلوی هم بر زمین چیده بودند و سر در میدان شب چون حکان در دست داشت و کمیل مذکور در پیش وی ایستاده بود آن امام
کبیر در آن وقت نوک شمشیر بر سری از آن سرهای بریده گذاشته فرموده که یا کمیل امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر
این سر آن شخص است که در آن شب این آیه را میخواند و ترا از حال او عجب آمد عاقبت از خوارج کردید و کارش باینجا انجامید پس کمیل بن زیاد
در قدم وی افتاده و پای مبارکش را بوسه داد و از آن تعجب و استبعاد زبان باستغفار کشاد و نظایر این حکایت حیرت افزای عبرت
فزا در مجلس نهم باب اول که در مذمت ریا و عجب نکارش یافته الحاصل تاجران متبذر و بنا و بازرگانان ایمان و تقوی را از این
خطر او در راه وراه زنی چون شیطان بر بسته و کمینگاهست پس اصلا از آن عجب و مغرور نباید بود و بار خار زعمل را تازه تازه کرده اجل
ببلات لکنذانی و خواطر جمع نباید بود با آنکه شب کعبی چند نماز ناقص کذارد چنین مناره رو از آنکه شب بسر رود بعبادت عزیز و با آنکه
لحظه چند چشم از خواب کشائی اینقدر بر خود منه با آنکه قطره چند اشک از دیده باری چنین بروی خود مخند رکوع و سجود چله چله خود را
جا بجا در عبادت مشمار و بیداری مرده مرده خود را شب زنده داری میندار بلکه در هر حالی از احوال خود را مقصر دانسته از کردهای خود خجل
و در درگاه حضرت احدیت از آوردهای خویش منفعل باید بود لولا نادر همرک گریه و آه ببرا از هم گناه روی چون کاه ببرا رهرو چون
رهبری بطاعت حق واعظا باری بگناه خویشتن راه ببرا خداوند ارض و سما را تا آلایش سینه و فرو مراحل رشد از کار و شغل اشک
زیرا که از خواب غفلت بیداری و از شراب غرور هشیاری عطا نماید و تحفه نالایق طاعات جمله خلایق را با آبروی عرق خجالت و گریه ندامت
شایستگی قبول کرامت نماید دیگر از جمله نوافل که وقتی خاص برای آن معین است نماز عفیله است که آنرا نماز غفلت و نماز ساعت غفلت
نیز میگویند و از آن جهت که در میانه نماز شام و خفتن کذارده میشود و آنرا ساعت غفلت میناماند برای آنکه ابلیس لعین در آن ساعت

تا بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب شکریان خود را در میان خلایق پراکنده میگردانند که ایشان را غافل سازند و در ممالک اخذ نمایند و الحقات ابرار
و آن تحفه از صغار و کبار امت را در اشاعت بالتکار ذکر الهی و بنا بر چنین تحفای عز و جل از شر ابلیس چنین را مامور نموده و تحفظ و حراست اطفال
و کودکان وصیت فرموده‌اند و این نماز دو رکعت است باین کیفیت که در رکعت اول بعد از فاتحه آیه و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن
نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلك ننجی المؤمنین
قرائت نماید پس رکوع و سجود بطریق معهود کرده در رکعت دویم بعد از فاتحه آیه و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر
و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین تلاوت نماید آنگاه دست
بقنوت برداشته این دعا بخواند اللهم انی اسئلك بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا
یعنی حوایج خود را از درگاه عالمیان پناه جناب الهی مسئلت نماید بعد از آن گوید اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی
فاسئلك بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی و حوایج خود را عرض نماید پس رکوع و سجود را بدستور نموده تشهد خوانده و سلام
دهد و وقت این نماز بقول شیخ طوسی رحمه الله در مصباح میانه نماز شام و وقت خفتن است و بنا بر این تا نماز خفتن نگذارده وقت آن
باقیست و بقول الشیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه در مفتاح وقت آن مابین وقت شام و وقت خفتن است چه ظاهر لفظ مابین المغرب
و العشاء که در حدیث است و بنا بر این چون سرخی مغرب برطرف شد این نماز قضا میگردد و در فضل این نماز از حضرت ابی عبد الله ع
منقولست که هر کس این دو رکعت را در میان شام و خفتن گذارد و این دعا خواند حاجت خود را مسئلت نماید هر چه سؤال کند حق تعالی بآن
عطا فرماید **دیگر** از آنجمله نماز وحشت است و تسمیه آن باین اسم از آنجهت است که مرده را در میان … عالمیان … باین وصیت سفارش نموده و در
ثواب آن فرموده‌اند که هر که گذارد این نماز را در هر ماهی از جمله متقیان باشد و هر که گذارد آنرا در هر سالی از جمله نیکوکاران باشد و اگر گذارد آنرا
در هر جمعه از جمله نمازگزاران باشد و اگر گذارد هر شب نزدیک من باشد در بهشت و بشارت در نمی آرد ثواب آنرا مگر خدای تعالی و این نماز دو رکعت
و وقت آن نیز میانه نماز شام و خفتن است باین کیفیت که در این دو رکعت در رکعت اولی بعد از حمد انا انزلناه سیزده بار و در رکعت
دویم قل هو الله احد پانزده بار بخواند **دیگر** از آنجمله نماز اوابین است یعنی نماز بازگشت کنندگان بخدای تعالی و این چهار رکعت
و وقت آن نیز میانه نماز شام و خفتن است باین کیفیت که در هر دو رکعت یکبار … سلام گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه پنجاه
قل هو الله احد بخواند و در فضل این نماز در مصباح شیخ طوسی و کفعمی نیز روایتی مذکور است که حاصل آن اینست که هر که این نماز گذارد
هیچ گناهی میانه او و خدای تعالی نباشد مگر آنکه آمرزیده شود و در حقیقت نیز این نماز بهمین کیفیت و ثواب مرقوم بنماز فاطمه علیها السلام … است
و لیکن در آن اختصاص بمیانه شام و خفتن مذکور نیست **دیگر** از آنجمله نماز حاجتی است که در قضیه حضرت علی بن الحسین ع منقولست که چون
آنحضرت را مهمی پیش می آمد غسل کرده دو جامه از غلیظ ترین و درشت ترین جامهای خود میپوشید بعد از آن دو رکعت نماز در آخر شب میگذارد
و در سجده آخر آن هر یک از تسبیحات اربع را صد بار میگفت بعد از آن هم در سجده اعتراف بگناهان خود میکرد باین طریق که آنچه را در خاطر داشت
ذکر مینمود و آنچه نداشت در آن اجمال میفرمود بعد از آن دعا میکرد و زانوی خود را بر زمین می نهاد و ظاهر مراد اینست که برهنه میساخت که تا

رسد چه این در آداب نماز حاجتی دیگر که هم در فضیلت مذکور و نمازهای دیگر برای حاجت در کتب اعمال بسیار مذکور است و اینجا حاجت بذکر جمیع
آنها نیست **دیگر** نماز هدیه بحضرت اشرف رسالت و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است و شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح فرموده و شیخ کفعمی نیز
در حواشی مصباح خود آورده آنچه حاصل آن اینست که روایت کرده‌اند از ائمه ع که بنده باید روز آدینه هشت رکعت نماز گذارد و چهار از آن
هدیه فرستد بحضرت رسول ص و چهار رکعت هدیه فرستد بفاطمه ع و روز شنبه چهار رکعت کند و هدیه فرستد بامام دیگر تا روز پنجشنبه چهار رکعت
کند و هدیه سازد بجعفر بن محمد صادق ع بعد از آن روز جمعه باز هشت رکعت نماز گذارد و چهار آنرا هدیه بحضرت رسول ص و چهار دیگر را هدیه
حضرت بتول گرداند و همچنان روز شنبه چهار رکعت کرده هدیه بحضرت موسی بن جعفر ع و هر روز بعد از آن چهار رکعت گذارده هدیه امامی
نماید تا پنجشنبه هدیه بحضرت صاحب الزمان ع کند و در میان هر رکعتی از این نماز گوید اللهم انت السلام و منك السلام و الیك یعود السلام
حینا ربنا منك بالسلام اللهم ان هذه الرکعات هدیة منی الی فلان و نام مبارک آن امام که این نماز بقصد هدیه او گذارده
میشود مذکور سازد ان تصلی علی محمد و آله و تبلغه ایاها و اعطنی افضل املی و رجائی فیك و فی رسولك صلواتك علیه و آله
و فیه و دعائی که نیز که خواهد کند محصل مضمون برسبیل اجمال اینکه ای معبود من تو سلامی یعنی که ذات و صفات از هر عیب و نقص
سالم و مبرائی و از جانب تست سلامت و بسوی تو بر میگردد سلامت باقی و ما را ای خداوند ما از جانب خود بسلامت ای معبود من
این رکعتها هدیه ایست از جانب من بسوی دوست تو فلان پس رحمت فرست بر محمد و آل او و برسان بوی این رکعتها را و عطا کن بمن
بهترین آرزوی من و امید مرا که در تست و در رسول تو و در ولی یعنی آن کسی که این هدیه از تست **دیگر** از آنجمله نماز هدیه اموات است
و وقت آن شب اول قبر است و آن دو رکعت است در رکعت نخستین الحمد و آیة الکرسی و در دویمین الحمد و انا انزلناه ده بار و بعد از سلام
این دعا خواند که اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان و نام آن میت برد یعنی ای معبود من رحمت فرست
بر محمد و آل او و بفرست ثواب این نماز را بقبر فلان کس و در ترغیب این نماز و ثواب آن حدیثی از سید السادات و فخر احیا و اموات
حضرت اقدس نبوی ص ماثور و در حواشی مصباح کفعمی مذکور است که فرموده‌اند آنچه ملخص مضمون آن اینست که نمی آید بر میت زمانی سخت
از شب اول پس رحم کنید بر مردگان خود بصدقه یعنی در راه خدا فقرا چیزی دهید و ثواب آنرا بایشان هدیه کنید پس اگر نیابید یعنی اگر تصدق
مقدور نباشد پس باید نماز گذارد احدی از شما دو رکعت بکیفیتی که مذکور شد که بدرستی که خدای تعالی میفرستد همان ساعت هزار فرشته
بقبر او با هر فرشته جامه و حله باشد و وسیع گرداند خدای تعالی قبر او را از تنگی تا روزی که دمیده شود در صور و عطا فرماید بآن نمازگذار
بعدد آنچه تابیده است بر آن آفتاب حسنات و بلند گرداند برای او چهل درجه و در روایت دیگر کیفیت این نماز چنین مذکور است که در رکعت
اول بعد از حمد قل هو الله احد دو بار و در ثانیه بعد از حمد سوره تکاثر ده بار و بعد از آن دعای مذکور را خواند و این هر دو روایت در کفعمی
از موجز شیخ ابن فهد رحمه الله نقل کرده **دیگر** از آنجمله نماز ادای حق پدر و مادر است و در مصباح کفعمی در زاد العابدین نیز از حضرت عالم ع
منقولست که هر که دو رکعت نماز گذارد در شب پنجشنبه میانه شام و خفتن و در هر رکعت الحمد و آیة الکرسی و چهار قل هر یک پنج بار خواند و چون سلام
دهد پانزده بار استغفار کند و ثواب آنرا هدیه پدر و مادر خود نماید بتحقیق که ادای حق ایشان کرده خواهد بود **دیگر** از آنجمله نماز حفظ اهل و مال

ودین و دنیا است در انیس العابدین از حضرت کاظم ع از آنحضرت مرویست که هر که هر روز چهار رکعت نماز گذارد در وقت زوال بخواند
در هر رکعت الحمد و آیة الکرسی نگاه دارد خدای تعالی او را از گزند و نقصان در اهل و مال و دین و دنیا لیکن دیگر از جمله نوافل مرقومه نماز شب
مخصوص شب جمعه است و مختصرترین آنها دو رکعت است و در هر رکعت الحمد یکبار و اذا زلزلت پانزده مرتبه در مصباح شیخ طوسی رحمه الله از جناب
اقدس نبوی صلعم مرویست که هر که این نماز کند خدای تعالی ایمن گرداند او را از عذاب قبر و هولهای روز قیامت دیگر از آنجمله نمازهای مخصوص
روز جمعه است و از جمله آنها نماز اعرابی است و تسمیه آن باین اسم از آن جهت است که اعرابی بخدمت حضرت رسول صلعم آمده بعرض رسانید که
پدر و مادرم فدای تو باد ما در بادیه دوریم از مدینه و هر اودینه بجمعه نمی‌توانیم آمد مرا علی آموز که بآن فضل نماز جمعه را دریابیم و چون بقبیله خود روم
ایشان را نیز بآن اخبار نمایم حضرت اشرف نبوی و آن سرور هر قوم و هر روی فرموده که چون روز جمعه وقت چاشت شود دو رکعت
نماز کن و بخوان در رکعت اول الحمد یکبار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و در رکعت دوم الحمد یکبار و قل اعوذ برب الناس هفت بار
چون سلام دهی آیة الکرسی را هفت بار بخوان آنگاه برخیز و هشت رکعت دیگر کن بدو سلام و بخوان در هر رکعتی الحمد یکبار و اذا
جاء نصر الله یکبار و قل هو الله احد بیست و پنج بار و چون از نماز فارغ گردی هفتاد بار بگو سبحان الله رب العرش العظیم و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس آنحضرت فرموده که بآن خدائی که برگزید مرا به نبوت که هیچ مؤمنی و مؤمنه نباشد که این نماز
گذارد در روز جمعه مگر آنکه من ضامنم برای او بهشت را و برنخیزد از جای نماز تا آمرزد خدای تعالی گناهان او و گناهان مادر و پدر او را
دیگر از نمازهای روز جمعه نمازیست که از اهل بیت اطهار علیهم السلام منقولست که هر که بعد از نماز پیشین روز جمعه دو رکعت نماز کند در هر رکعت
الحمد یکبار و قل هو الله احد هفت بار بخواند و بعد از سلام بگوید اللهم اجعلنی من اهل الجنة التی حشوها البرکة و عمارها
الملائکة مع نبینا محمد صلعم و ابینا ابراهیم ع یعنی ای معبود من بگردان مرا از اهل بهشتی که [illegible] در آن کننده برکت و ساکنان آن فرشتگان
با پیغمبر ما محمد ص و پدر ما ابراهیم ع چون این نماز کند هیچ رنج و بلیه و فتنه باو نرسد تا جمعه دیگر و خدای تعالی جمع کند میان وی و میان
محمد و ابراهیم ع در بهشت دیگر از جمله آنها نماز طلب فرزند است از بحر ذا فرو چنان معاصر حضرت امام محمد باقر ع ماثور است که هر که
خواهد که زنش بارور گردد باید که دو رکعت نماز گذارد بعد از نماز ظهر روز جمعه و رکوع و سجود آنرا طول دهد و بعد از سلام بگوید اللهم انی
اسئلک بما سئلک به زکریا ع اذ ناداک رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین اللهم هب لی ذریة طیبة انک سمیع الدعا
اللهم باسمک استحللتها و فی امانتک اخذتها فان قضیت لی فی رحمها ولدا فاجعله مبارکا زکیا و لا تجعل للشیطان فیه
نصیبا و لا شرکا حاصل معنی ای معبود من بدرستی که من سؤال میکنم ترا بآنچه سؤال کرد ترا بآن زکریا علی نبینا و علیه ع چون ندا کرد ترا که ای
خداوند من مگذار مرا تنها یعنی فرزندی بمن کرامت فرما و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارثی نبود باکی نیست این ثنائیست که حق تعالی
ذکریا را بآن دعا ختام نموده است بصفت و این آیه تا اینجا در سوره ابراهیم است ای معبود من ببخش مرا ذریتی و اولادی
پاکیزه بدرستی که تو شنوای دعائی این آیه در سوره آل عمران است و بجای اللهم رب است ای معبود من بنام تو حلال دانستم او را یعنی زوجه خود را
و در امانت تو فرا گرفتم او را پس اگر قضا نموده و مقرر فرموده برای من در رحم او فرزندی پس بگردان آن فرزند را پسری مبارک پاکیزه

وبگردان

بگردان برای شیطان در او بخشی و شراکتی دیگر از نماز موقته نوافل ماه مبارک رمضانست و آن بیش از آنست که گنجایش این مجلس
ذکر همه آنها داشته باشد در بیاض کتب اعمال بجلهای گوناگون تفاصیل آنها ثبت است و از آنجمله نگارش آن اینجا مناسب شد و نگارش آن
بروش طبیعت کاهلان نیز گران می‌نماید نمازیست که جناب مستطاب علوی از حضرت اشرف نبوی صلعم روایت فرموده‌اند که هر که در هر شب
ماه رمضان بعد از نماز خفتن تا صبح دو رکعت نماز کند و در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد سه بار بخواند و بنا بر بعضی روایات
بعد از فراغ هفتاد بار استغفار نماید بحق آنکسی که مرا بحق بخلق فرستاده و این قسم را شش نوبت فرموده که خدای تعالی هفتاد هزار
فرشته را امر نماید که برای او حسنات نویسند و سیئات محو کنند و درجات بلند نمایند تا آمدن ماه رمضان دیگر و در بهشتهای فراخ
نشانند و قصرها بنا نمایند در بهشت و نویسند برای او هفتاد هزار حج و ثواب آزادی هفتاد بنده دیگر از آنجمله نماز عید رمضان
و عید قربانست و این نماز در عصری که امام زمان ع از نظرها غایب و پنهان و آفتاب عالم آرای وجود مبارکش در سحاب غیبت پنهان
باشد بنا بر مشهور از جمله سنتهاست و وقت گذاردن آن روز عید بعد از طلوع آفتابست تا زوال و سزاوار آنست که مرد آگاه و دانا در روز
شریف عید متذکر احوال روز رستخیز گردد چه این روز بآن روز نهایت [illegible] احوال و اوضاع این نمونه از احوال و اوضاع آن روز پر شورش
[illegible] چون صدای الصلوة مؤذن شنود بگوید یوم ندعوا کل اناس بامامهم را بزبان حال خواند و ندای منادی روز قیامت
که آیه واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب از آن مخبرست بگوش هوش رساند و چون لباس در بر کرده عزم بیرون رفتن از سرای
خود کند روزی را که عریان و پابرهنه از سرای خاک بآن عرصه هولناک خواهد شتافت یاد نموده دل را از لباس شکافتگی بسبب
آرزوهای دنیا عریان سازد و چون از خانه بیرون آید و مردمان را مشاهده نماید که فوج فوج متوجه عیدگاه اند بیاد آورد از وقتی که بحکم
یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا خلایق چون مور از رخنهای گور برآمده گروه گروه متوجه آنجام برانگیخته خواهند گردید و چون احوال
اوضاع طبقات و اصناف خلق را ببیند که اغنیا بقباهای حریر و دیبا و دستارهای زرتار گران بها ملبس گردیده و فقرا از بینوائی بکهنه
جامهای کرباسی خود تن در داده و از زیب و زینت تنها چشم پوشیده اند بخاطر رساند اختلاف احوال خلایق را که چون علمای سندس و استبرق
در بر و تاج دیباج کرامت بر سر نهند بعد با نور خندان و مسرور در ریاض جنان روان خواهند گردید و چون از شور و غوغای جوار این در و دیوار
بیاید متذکر قیل ذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا گشته صحرای قیامت را بچشم دل مشاهده نماید و چون بر انتشار
خلایق و جمعها نظر اندازد مضمون کالفراش المبثوث را بگوش نفس اماره رساند و چون صفها بسته گردد بفکر معنی و جاء ربک
والملک صفا صفا بپردازد و چون مردمان بنماز ایستند بخاطر رساند آنرا که بحکم یوم یقوم الناس لرب العالمین مردمان را حیرت
بانتظار پرسش نزد احکم الحاکمین خواهند داشت و چون از نماز فارغ گشته بمنازل خود مراجعت نمایند اندیشه کند و فکر
نیکوکاران بحکم و ینقلب الی اهله مسرورا بدرجات جنان و عاصیان باقتضای و یصلی سعیرا بدرکات نیران روان خواهند
گذاشت **الحاصل** هوشمندان صاحب دیده احوال و اوضاع عید را نمونه‌ای از روز قیامت میدانند ساخت و از این راه نفس
غفلت شعار را متذکر ساخته و تنبیه آن روز صعب شمار میتوانند انداخت پس غایت بیشعوری و بیهوده رویست که کسی و زن چنین

مبارک را بشآمت نفس اماره بر خود نحس کرده‌اند و آنرا بغفلت و نافرمانی حضرت رب العزة گذرانده‌اند و در کتاب شریف من لا
یحضره الفقیه از قرة عین نبی و دل حضرت حسن بن علی علیه الصلوة والسلام روایت شده که آنحضرت در روز عید فطر جمعی از مردمان
دید که بازی میکنند و میخندند والاجناب التفات بایشان نموده با صحاب خود گفت و در این مضامین بمنقبت بیان دلنشین سفت
که بدرستی خدای عز و جل گردانیده است ماه رمضان را میدانی از برای خلقش تا سبقت جویند در آن بطاعات الهی برضا و خوشنودی
او را پس سبقت گرفتند در آن قومی و فیروز و فیروزی رسیدند و تخلف ورزیدند قومی دیگر و خایب و زیان کار گردیدند پس عجبست
و کل عجب از کسی که بخندد و ببازی مشغول شود در چنین روزی که ثواب میابند در او نیکوکاران و زیان میکنند در آن تقصیر کنندگان
و قسم بخدا که اگر پرده برداشته گردد و بعین حقیقت کار ظاهر با احوال آن اشخاص معاینه دیده شود هر آینه مشغول گردد نیکوکار به نیکوکاری
خود و بدکردار ببدکرداری خود یعنی از فکر و اندیشه خود را غافل نتوانند ساخت و بلهو و لعب نتوانند پرداخت و کیفیت این نماز
و سنن و آداب آن بنا بر مشهور آنست که اهل هر شهری بصحرا یا بطانی گشاده بیرون رفته بجماعت گذارند بغیر اهل مکه معظمه که در مسجد الحرام
میگذارند و گذاردن این نماز را در خانه و برای خود نیز تجویز نموده‌اند و در رفتن بنمازگاه پیاده و پابرهنه و با سکون و وقار
باشند و ذکر کنند و اصلا با خود سلاح نداشته باشند مگر آنکه ضرور باشد و چون بمصلی رسند اولی آنست که سجاده و فرشی نگسترانند و نماز
بر روی زمین گذارند و سجده بر خاک کنند و بجای اذان و اقامت سه بار الصلوة گفته شود و بعد از آن تکبیر احرام گفته بعد از فاتحه
بنا بر مشهور سوره سبح اسم ربک قرائت شود و آنگاه تکبیری گفته قنوت خوانده و باز تکبیر دیگر تا پنج تکبیر و پنج قنوت خوانده شود
بعد از آن تکبیر دیگر گفته برکوع رود و بعد از رکوع و سجود بطریق معهود برکعت دیگر برخیزد و بعد از فاتحه بنا بر مشهور سوره والشمس
تلاوت نماید پس تکبیری گفته قنوت خوانده و باز تکبیری و قنوتی تا چهار تکبیر و چهار قنوت خوانده شود و بعد از آن تکبیری دیگر گفته
برکوع رود و بعد از رکوع و سجود تشهد خوانده سلام دهد و بعد از آن دو خطبه خوانده شود بطریقی که در کتب فقه مذکورست و دعای
مشهور در قنوت نماز مذکور اینست اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی
والمغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه وآله ذخرا وکرامة ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل
محمد وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتک
علیه وعلیهم اللهم انی اسئلک خیر ما سئلک به عبادک الصالحون واعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون
حاصل معنی آنکه ای معبود من ای شایسته بزرگی و عظمت و بخشش و بزرگواری و معانی کبریا و عظمت و جبروت نزدیک هم است و ای
شایسته درگذشتن از جرایم عباد و رحم نمودن و ای شایسته ترسیدن بندگان از تو و آمرزیدن تو ایشان را درخواست مینمایم از تو بحق
این روزی که گردانیده آنرا برای مسلمانان عید و برای محمد ص ذخر و کرامت و فزونی نعمت آنکه رحمت فرستی بر محمد و آل محمد
و آنکه داخل کنی مرا در چیزی که داخل کرده در آن محمد و آل محمد را و آنکه بیرون آوری مرا از هر شری که بیرون آورده از آن محمد و آل محمد را
ای معبود من بدرستی که من درخواست میکنم از تو بهترین آنچه را درخواست کرده‌اند از تو بندگان صالح تو و پناه میگیرم بتو از آنچه پناه جسته‌اند

الآن

در باب عید غدیر خم

از آن بتر بندگان صالح تو دیگر از جمله نمازهای مرغبه نماز عید غدیرست اگرچه ضابطه کتاب مقتضای آنست که سالک خامه سخن طراز
که کرم سفری دور و دراز است در این منزل نیز مقام نموده بذکر نماز مذکور اکتفا نماید و در گذرد ولیکن بنده اخلاص شعار رواج نگار
که عمره اشناگری و مدحت سرائی جناب مستطاب امیرالمؤمنین ع عادت کرده و مغز استخوانش بنعمت تذکار فضایل اهل بیت اطهار
پرورده ماهی زبانش نمک سود شور این گفتگوست و طوطی بیانش حب شکر خای این گفتار بر بسته بهانه جوی که او در طریق سخن
وری بغدیر خم رسیده باشد و جهت مدحت سرائی نغمه چنین یافت کرده باشد کی دل از آن میتواند بر داشت و شکاری چنین
بر سر تیر قلم آمده را جگر زخمت از دست میتواند گذاشت و لهذا در انجام بقدری قدم اقدام فشرده جمعی از حکایات غدیر خم و سانحات
آن بر صحیفه بیان نگاره و نمودار نماید عمری مرکب قلم رانده را از غدیر گذرانیدن طلب بشنود مردم آبی بلب نزده رو براه میگذارد و چشم
دهشت والتماس از مردم سخن سنج نغمه سخن شناس آنکه سفر ابخامه را دالیسا و کی انجام معذور دارند و در قانون تصنیف خارج آهنگ
نشمارند اگرچه این نوای رست بر السنه مخالف و موافق جهان دایر گردیده و این آوازه و ضمایرنا سیر آهنگ در هر گوشه باسماع کوچک
و بزرگ عرب و عجم زعیدان رسیده است که احتیاج بیاد کری آن باشد و لیکن مؤلفه قند باشد اینچنین در کام جان ع قند اگر کرد دگر کار
چه زیان ع خطیب فصیح بیان شیرین زبان گفتار در عیدگاه جمع مؤمنان اخلاص شعار بر منبر بلند پایه اندیشه برآمده و چنین بر سر
این خطبه میآید و بزبان خامه بیگزاف و در از خلاف اوصاف کتبه اسلاف بر دامن سامعه برادران ایمانی بیگزره در افشانی
مینماید که عید غدیر که هیجدهم شهر ذی الحجة الحرام باشد اعظم اعیاد و در فضل و شرف از سایر ایام شریفه زیاد است چنانکه بر زبان
صدق بیان جناب مستطاب جعفری ع جریان یافته که یوم الغدیر عید الله الاکبر و ما بعث الله نبیا الا امره ان یتخذه
وانه عید فی السماء والارض یعنی روز غدیر عید بزرگ خداست و مبعوث نگردانیده است خدای تعالی هیچ پیغمبرا مگر آنکه
شناسا گردانیده است باو حرمت این روز را و بدرستی که این روز عید است در آسمانها و زمین و شیخ صدوق رحمه الله در ثواب
الاعمال از حسین بن راشد حدیثی نقل کرده که حاصل مضمون آن اینست که گفتم بخدمت حضرت ابی عبدالله ع که فدای تو گردم مسلمانان را
عیدی غیر از این دو عید هست فرمودند آری ای حسین عیدی دیگر هست عظیم تر و شریف تر از آنها گفتم که آن کدام است فرمودند
روزیست که امیرالمؤمنین ع در آن منصوب شد و آن روز علم گردید برای مردمان گفتم که با وجه آیت باشد گفتم فدای تو گردم آن چه روز است
ان الایام تدور و در روایت دیگر که الایام تدور و دیگر فرمودند که الایام مختلف و حاصل مراد اینست که روزها میگردد و مختلف
میشوند و آن روز هیجدهم است از ذی الحجه گفتم فدای تو گردم چه عمل سزاوار است برای ما که در آن روز کنیم فرمودند روزه میگیری و صلوات
بر محمد و آل محمد بسیار میفرستی و بیزاری میجوئی بسوی خدای تعالی از کسانی که ظلم بر ایشان کرده‌اند و انکار حق ایشان کرده‌اند چه پیغمبران
که پیغمبران علیهم السلام امر میفرمودند اوصیا را که عید گیرند آن روز را که در آن وصی در آن قایم باشد یعنی بر وصایت منصوب میگردد و گفتم
چه ثوابست برای کسی که روزه دارد این روز را فرمود ثواب روزه شصت ماه و هم در آن کتاب شریف مذکور است که از جناب
والاجناب پرسیده که مؤمنان را غیر از این دو عید جمعه و عید دیگر هست آنحضرت فرمودند که آری عید دیگر هست عظیم

ابانمودن آن روز ایست که امیر المؤمنین ع در آن بامامت دادرسی شد و قلاده ولایت او بر گردن مردمان گذاشته شده در غدیر خم راوی گوید
که پرسیدم که آن چه روز است فرمود که ایام مختلف میشود آن روز هجدهم است از ذی الحجه بعد از آن فرمودند که عمل یعنی عبادت در این
روز برابری میکند با عمل هشتاد ماه سزاوار این است که بسیار کنند در این روز ذکر خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و آل او و وسعت دهد مرد
در این روز بر عیالش یعنی در ماکولات و مشروبات با خود آن نیز روحم در آن کتاب است همان عالیجناب منقول است که روز غدیر خم کفاره
شصت ساله است و نیز شیخ صدوق طاب ثراه در امالی از حضرت اقدس جعفر بن محمد ع روایتی با همین مضمون ذکر نموده که هر که روزه دارد هجدهم
شهر ذی حجه را نویسد خدای تعالی برای او روزه شصت ماه و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب الاحکام از امام همام والا مقام حضرت ابی عبد الله
حدیثی ذکر نموده که محصل مضمون آن این است که روزه روز غدیر خم برابری میکند با روزه عمر دنیا یعنی اگر انسانی زنده بماند چندانکه دنیا باشد
روزه دارد ثواب کسی که این روز را روزه دارد بجا آورد و روزه این روز برابری میکند نزد خدای عز و جل در هر سال با صد حج و صد عمره
که حج نیکو و پسندیده باشد و این روز عید بزرگ خداست و مبعوث نگردانیده است خدای عز و جل هیچ پیغمبری را مگر اینکه بعبادت اشتغال نموده است
و این روز را شناخته است حرمت آنرا و نام این روز در آسمان یوم العهد المعهود است یعنی روزی که در آن پیمان بسته شده است بر خلایق
بامامت حضرت امیر المؤمنین ع بیعت نموده اند و در زمین یوم المیثاق الماخوذ و الجمع المشهود و معنی آن نیز نزدیک بآن است و هر که
نماز گذارد در این روز دو رکعت باین طریق که غسل کند پیش از زوال بنصف ساعت و دو رکعت نماز گذارد و بخواند در هر رکعت الحمد
یکبار و ده مرتبه قل هو الله احد و ده مرتبه آیة الکرسی و ده مرتبه انا انزلناه برابری کند این نماز نزد خدای عز و جل با صد هزار حج و صد هزار
عمره و سؤال ننماید از خدای عز و جل هیچ حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت الا آنکه روا شود هر حاجتی که باشد پس اگر فوت شود از تو
این دو رکعت و دعا مقرر یعنی از وقت مذکور بگذارد قضا کن او را بعد از آن و هر که افطار فرماید در این روز مؤمنی را مانند کسی باشد
که اطعام کرده باشد فئامی را و فئامی را و همچنین میشمرد تا اینکه عقد نمود بدست خود ده عقد یعنی این لفظ که بمعنی جماعت
میفرمود و با انگشتان مبارک میشمرد تا ده بار بعد از آن فرمود که آیا میدانی که فئام در شمار چند است گفتم نه فرمود که هر فئامی صد هزار است
باشد و او را ثواب کسی که اطعام کند بعدد آن از پیغمبران و صدیقان و شهیدان در حرم خدای عز و جل و آب دهد مثل ایشان را در روزی
که خلایق گرسنه و تشنه باشند یعنی در قحط و تنگی یک درهم در این روز یعنی چون در راه خدا دهد برابری میکند با هزار هزار درهم بعد از آن
فرمودند که لعلک تری ان الله تعالی خلق یوما اعظم حرمة منه لا والله لا والله ثلث مرات یعنی اینکه شاید تو خیال کنی که خدای
عز و جل آفریده است روزی عظیم تر بحسب قدر و شرف از این روز نه بخدا قسم بعد از آن فرمودند میباید باشد از قول چون ملاقات کنند یعنی
چون شما شیعیان بهم برخورید اینکه گوید الحمد لله الذی اکرمنا بهذا الیوم و جعلنا من المؤمنین بعهده الینا و میثاقه الذی واثقنا به من ولایة
ولاة امره و القوام بقسطه و لم یجعلنا من الجاحدین و المکذبین بیوم الدین مخفی مضمون اینکه حمد خدای را که اکرام فرمود ما را باین
روز و گردانید ما را از وفا کنندگان بعهد و پیمان او که با ما قرار داد از ولایت والیان امر او که امامت باشد و قیام کنندگان بعدل که احکام
شریعت باشد و نگردانید ما را از منکران و تکذیب کنندگان روز دین که روز جزا باشد یا همین روز غدیر که بحکم کریمه الیوم اکملت لکم دینکم در آن

روز دین اسلام

روز دین اسلام کمال یافت و این ماه ظلمت کفر کاه بدر کامل گشته پرتو سعادت بر ساحت احوال عالمیان تافت بعد از آن آن
حضرت فرموده اند و باید که باشد از دعای تو بعد از این دو رکعت اینکه ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان تا آخر
و این دعای مشهور در کتب معتبره مذکور است و بجهت طول این خامه بیان نزد آن رطب اللسان نگردید و از اینگونه احادیث و اخبار
که حضرات با برکات ائمه اثنی عشر ع در بیان فضل و شرف این روز بزرگوار هر یک بیانی و نکات چراغ اشارات در شأن رعایات این
دلپذیر هر یک هزار دستان است بسیار وارد شده یافته و اگر در این باب هیچ خبر وارد نباشد بجز اینکه مذکور شد که حضرت مقدس
جعفری ع دو بار قسم یاد فرموده اند که نه بخدا قسم نه بخدا قسم هیچ روزی شریف تر از این روز نیست همین بس است و چون این روز عید اکبر
و قدر و شرف از سایر ایام برتر باشد که در این روز آفتاب جهان تاب ظهور امامت خلافت و از برج جهان عربی طالع گشته پرتو
سعادت بر عالم انداخت سید انس و جان از دل و جان بزبان فرمان یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک جهت زبان وحی بیان
فرمان والای من کنت مولاه فهذا علی مولاه بر تارک مبارک حضرت امیر المؤمنین ع افراخت تاج سرکردگی امت بر فرق فرقد سای
آنحضرت گذاشته شد و تخت جانشینی آن شاه دنیا و دین برای امام کرین معین گشت خطبه خلافت کبری بنام نامی آن امام علی
بر منبر هدایت و ارشاد و روس علی الاشهاد خوانده گردید و سکه قبول در او عالم زبان فرمانی خلایق باسم سامی آن پسندیده حضرت
خالق در دار الضرب توفیق بر نقود پیغش دلهای مؤمنان خالص زده شد بازوی ولایت ارشاد بتعوید دعای اللهم وال من
والاه قوت گرفت و منشور امامت آن جهان پناه بطغرای دعای و عاد من عاداه مؤکد گردید مبشر آن اخبار صادق جهت
رسانیدن این بشارت عظمی باطراف عالم شتافت شد و از مؤمنان پاک نهاد صاف اعتقاد و فرو کاش تسلیم و انقیاد یافت شد و توضیح این
عبارات و تصریح این اشارات بر سبیل ایجاز آنکه چون آفتاب عالمتاب وجود اشرف محمدی ص در آسمان حیات بافق غروب زمان
نزدیک رسید و مسافر روح آن برگزیده ربانی قطع مسافت زندگانی نموده در مرحله آخرین از مراحل سنین منزل گزید شوق ادراک ثواب
حج خاطر انورش را بعزم سفر حجاز تحریک داد و جذبه توفیق و عنایت سبحانی آن حبیب برگزیده را بر سم جهانی بخانه خود و حرم محترم
با خلق کثیر از دوستان و اشراف از اهل مدینه و اطراف که بر آن اراده اطلاع یافته ملازمت شتافته بودند در بیست و پنجم ذی القعده
از مدینه مبارکه روانه سفر فیض اثر گردیده و بعد از وصول بکعبه مقصود و حصول آن فضل و ثواب مجدد معاودت نموده در هجدهم
ذی الحجه بغدیر خم رسید و خم موضعی است میانه مکه و مدینه نزدیک جحفه و آنجا غدیری بود یعنی گودی که آب باران در آن جمع میگشته و آنرا
غدیر خم از این جهت میگفتند قبل از آن مکرر حضرت جبرئیل ع نزول نموده و آنحضرت را امر فرموده بود که والاجناب امیر المؤمنین ع را
خلیفه خود سازد و او را بامامت و پیشوائی امت تعیین نموده قلاده وجوب اتباع و فرمان برداری او را بر گردن کافه خلایق اندازد
ولیکن چون امر فوری نبود و آنحضرت میدانست که اکثر آن قوم منافقند و بجهت اینکه عزیزان ایشان در معارک جهاد و دین بشمشیر
برق نظر آنسرور مجاهدین بر خاک مذلت افتاده بودند یاری در مقام خلافت ستیزه و از بغض و عداوت او دل پر و لبریز اند شاید
میشود که مبادا از قبول این امر امتناع نموده یکبارگی پرده از روی برانداخته و لشکر بر پشت هم داده و بر روی آنحضرت ایستاده علانیه

علم مخالفت برافرازند لهذا در این باب تأمل مینمود و تبلیغ این فرمان تأخیر میفرمود تا در این وقت که آن سرزمین که بیابانی بس هولناک
سعادت قرین آن سرور مشرف گردیده و غبار رنج از گذار آن مرکب همایون سر افتخار بر فلک نیلگون رسانید حضرت جبرئیل علیه السلام دیگر باره
فرود آمد این آیه آورد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس حاصل مضمون اینکه برسان و دیگر تأخیر مکن آنچه فرو فرستاده شده بسوی تو از جانب خداوند تو یعنی تعیین علی ابن ابی طالب
بامر خلافت و اگر تبلیغ این امر نکنی و اهمال ورزی پس نرسانیده خواهی بود رسالت او را و ادا نکرده خواهی بود حق پیغمبری او را
و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردمان یعنی بگردانند (?) لکن پس چون این امر فوری بود و دیگر تأخیر نمیتوانست نمود در آن میان روز که
آتش گرما فروزان و زمینها تفسیده و سوزان بود بحدی که مردمان رداهای خود را بزیر پا میگرفتند و نزول در آن وقت معهود و آن مکان
نیز منزلگاه متعارف نبود آن انور خانه زین را مانند جرم قمر در آخر ماه از پرتو وجود گرامی خود ساخته و آسمان مثال سایه نزول و اجلال
بر آن سرزمین انداخته پس بلال را فرمود تا تکبیر را گفت خلایق جمع گشتند و جیش را آنکه گاه بازگشته پس ماندگان رسیدند و در گذشته (?)
و در پای درختان مغیلان مکانی اختیار کرده شد و آن جمع خار رفته فرش صفا گسترده و جهازها و پالانهای شتران را بالای هم نهاده و جای
منبری ترتیب دادند و آن والا جناب چون دعای مستجاب بر آن صعود نمودند و مانند سحاب مدرار از رگ ابر گفتار گوهر دعا (?) و ما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی بر صدق آن ناطق و گویا است بیان نصایح بلیغه و مواعظ بالغه بر اراضی قلوب حضار ریزش
فرمودند نظم چنان شد دل موج زن دریای عرفانش / که بر دامان حشر افشاند مروارید مرجانش / و خطبه که در آن روز
بزبان مبارک آنحضرت جاری گشته در کتب معتبره بعینه مذکور است و حاصل معنی مایت (?) مبانی بعضی از فقرات بابرکات و عبارات
بااشارات که این اوراق ایراد آن را گنجایش ندارد و خامه بیان را از ذکر آن منع نمودن تکلیف بالایطاق است آنکه آن سرور اولاد آدم
در میان کالبد عالم پیغمبر خبر رحلت از ورطه فنا خود خاک اندوه بر فرق دلها افشانده فرمودند که ای قوم خبر مرگ من رسیده و نیست (?)
که از میان شما روم و بتحقیق که مرا خواندند و نزدیک است که اجابت کنم و بدرستی که من میگذارم بعد از خود در میان شما دو چیز نفیس را که اگر دست بآن
زنید هرگز گمراه نشوید و آن کتاب خداست و عترت من که اهل بیت منند و بدرستی که خدای لطیف خبیر خبر داده است مرا که این دو چیز
از هم جدا نمیشوند تا آیند نزد من در کنار حوض بعد از آن فرمودند که اللهم هل بلغت الهی آیا رسانیدم آنگاه فصلی دیگر بر خلاف (?) پس
از آن فرمود که علی از من بمنزله هارون است از موسی جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست اللهم هل بلغت بار الها آیا رسانیدم تا اینکه آن
رفیع مقام ابا الائمه بر منبر خوانده بازوی او را گرفت و بلند ساخت و در نظر مردم دور و نزدیک جلوه داد تا جمال جهان آرای حیدر [illegible]
ناشناسیم گرا گفت مراد کدام علی بود و آنگاه فرمود که الست بکم اولی من انفسکم آیا نیستم اولی بشما از شما یعنی نیستم از شما اختیار
شما دارم مردمان گفتند بلی چنین است پس فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه هر که من مولای اویم این علی مولای اوست حاصل
اینکه هر کس من ولی امر و فرمانفرمای اویم علی نیز چنین است اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله و در بعضی روایات این نیز تتمه دعاست و ادر الحق معه کیف ما دار یعنی بار الها دوستی کن با هر که با علی دوستی کند

دشمنی

دشمنی کن با هر که دشمنی کند با علی و نصرت ده هر که نصرت او دهد و مخذول ساز هر که خذلان آن کند و بگردان حق را با او
بهر نحوی که او گردد یعنی در هیچ حالی حق را از او جدا مگردان آنگاه گفت اللهم هل بلغت بعد از آن خطاب باصحاب کرده
فرمود که شنیدید آنچه خدای تعالی فرمود رسانیدم گفتند آری فرمود اللهم اشهد علیهم بار الها گواه باش بر ایشان و خطبه
روز غدیر بسیاری از اینگونه مبالغات و تأکیدات شامل و منصفان عاقل را از همین قدر نیز مطلب حاصل است آنگاه آن سرور
فرود آمد و هنوز جمعیت مردم بهم نخورده بود که آیه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی نزول نمود و آنحضرت بجهت
سپاس آن قیام فرمود بعد از آنکه نماز ظهر گذارده در خیمه تشریف برد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را فرمود که بخیمه دیگر در مقابل خیمه وی زده
بروند رو و صحابه را فرمان داد که آمده بر امام همام امیرالمؤمنین سلام کنند و تهنیت نمایند پس جمله مردان حتی زنان فرمان پذیرفته
فوج فوج آمده بلفظ یا امیرالمؤمنین سلام کردند و مبارکباد گفتند و از جمله منافقان خبیث دل سخت که با جگر ای لخت لخت
آمده اظهار رضامندی و استبشار و بر ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اقرار کردند عمر بن الخطاب لعین بود که آمده گفت بخ بخ یا ابن ابی طالب
اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة و در بعضی از کتب مخالفین بجای بخ بخ هنیئا لک است و حاصل هر دو اینست که
خوش باد ترا ای پسر ابوطالب صباح کردی بر حالی که مولای منی و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حسان بن ثابت انصاری که از شعرای
آن زمان ممتاز بود و بشرف بندگی حضرت اقدس نبوی سرافراز بود بعد از آنکه از آنحضرت دستوری یافته بود در این باب بیتی چند
گفته و در چند سفینه بر بلندی برآمده بآواز بلند بخواندن آن ابیات رطب اللسان گردید و از آن درگاه جایزه قبول یافته بتحسین
و دعای بأحسان لاتزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک مشرف گردید و این دو بیت از آن جمله است شعر فقال له قم یا
علی فاننی / رضیتک من بعدی اماما و هادیا / هناک دعا اللهم وال ولیه / وکن للذی عادی علیا معادیا / و شعرای دیگر این
باب هر که را کرده اند این مطلب را بنظم در آورده اند و مؤلف این بضاعت (?) نیز بجهت آنکه خود را در سلک خریداران یوسف حسن مآب منتظم سازد
و در روز حساب در میان مدح سرایان آنجناب کردن امیدواری افزاید این دو سه بیت شکسته بسته خود را خوش دل ساخت نظم
سرور مردان که باشد پیش ارباب عقول / آنکه او داد از طلاق این جهان مهر بتول / کیست بر منبر روا بعد از رسول هاشمی / آنکه خود
روز غدیرش برده بر منبر رسول / چون رسید بر منبر احمد صعود او را که کرد / بلغ و تأکید ان لم تفعل از عرشش نزول / طاعت خلق از [illegible]
شکست عهد شان / در غدیر خم وضو ناکرده کی گردد قبول / چون گزینی دیگری را بر کسی کو را گزید / در غدیر خم بخلقان هم خدا هم رسول
از بصیرت هیت (?) چشم دیده در دجهمن (?) دین / داشتن چشم نگهبانی ز کوران ای جهول / کی برد غیر از بیابان مرگ بردن منزلی
کاروانی را که باشد کاروان سالار غول / گر دار اذیت محبت کی بیان ما خلاص / هر که را حفظ دست زد بر دامن آل رسول / القصه
بعد از وقوع این امر و آیات فزون حکم متوجه مدینه مشرف گردیده و جمعی که از اطراف و جوانب ملحق شده بودند رفته رفته جدا گشتند
و هر گروهی براه خود برفتند و این خبر دوست نواز و دشمن گداز روز بروز در قبایل منتشر میگردید و بهر دشت و دمن میرسید تا حارث
بن النعمان فهری که برشته آتش عداوت و کینه وری و سرشته آب و گلش ناپاکی و بدگهری بود رسید آتش عناد وی در کانون باطل کور نهاد (?)

بعد از آن جز اشتعال حرارت دود سیاه از جا جسته و بر راحله شتر خود نشسته بخدمت حضرت پیغمبر شتافت تا آنکه بر
ما بین رسید شتر را خوابانید و از شتر فرود آمده زانوی آن‌را البته و خود را بآنحضرت رسانید و جمعی از اصحاب در مکان و از سر دو شی
آمده دم دیده او را الا انصار اجتماع کرده بود پس آنگاه حتی رفت و زبان بهرزه نال بیهوده مقال کشوده گفت ای محمد امر کردی ما را
از جانب خدا که گواهی دهیم بآنکه هیچ معبودی بر حق نیست بغیر از خدا و دیگر آنکه فرستاده خدائی پس این را از تو قبول کردیم و فرمودی
ما را که پنج نماز بگذاریم پذیرفتیم و فرمان دادی ما را که ماه روزه بگیریم فرمان پذیر گشتیم و حکم کردی که زکوة مال خود را دهیم اطاعت
کردیم و مامور ساختی که حج خانه کعبه کنیم تن در دادیم و ما را بجهاد فرمودی گردن نهادیم بعد از آن باینها راضی نگشتی و اکتفا نکردی
تا آنکه بازوی پسر عمت را گرفته بر داشتی و او را بر ما تفضیل دادی و بر ما برافراشتی و گفتی هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست این
چیزیست از جانب تو یا از جانب خدا آنحضرت فرمودند که قسم بآن کسی که نیست الهی جز او که بدرستی که این از جانب خداست پس حارث
ملعون پشت گردانیده متوجه راحله خود گشت و میگفت الهی اگر آنچه میگوید حق است پس بباران بر ما سنگی و بفرست عذابی دردناک
بر ما این حضرت قاضی الحاجات دست رد بر سینه مراد وی ننهاده دعای وی مستجاب گردانیده او را بآرزوی خود رسانید و هنوز براحله
خود نرسیده بود که سنگی بر سرش آمده چنانکه از مقعدش بیرون رفت و جان ناپاک آن بطال بجهنم سپرد و این آیه نازل گشت که سئل
سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع و امثال حارث مذکور در میان صحابه بسیار بودند که بجهت وجهی که مذکور شد خار حسد تعصب
ولکن حضرت امیرالمؤمنین ع در جگر و هوای انکار و مخالفت صریح امر غدیر در سر داشتند ولیکن چون جناب الهی بنا بر وعده و الله یعصمک
من الناس بر حسب عرف رعب ایشان را از آن متقاعد میساخت تا حضرت سید کائنات ع در حیات بود اظهار آن دست بر خاطر
میکنانت شد اما بعد از رحلت آنحضرت مجلس غدیر و اقرار بجهت مولای و مولی کل مومن و مومنه را بر کنار گذاشته کردند آنچه
کردند و در منع و دفع حضرت امیر از منصب امامت تقصیر ننموده آنچه میتوانستند بعمل آوردند و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر کریمه
و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین که در سوره سبا است از حضرت ابی عبدالله ع حدیثی روایت
نموده که محصل مضمون آن اینست که چون خدای تعالی امر کرد پیغمبر خود را که نصب کند حضرت امیرالمؤمنین ع را برای مردمان شیاطین
جنی ابلیس بزرگ آمدند و خاک بر سر پاشیدند ابلیس گفت شما را چیست گفتند امروز یعنی پیغمبر ع امروز عقدی بست یعنی امری
قرار داد که تا روز قیامت وا نشود ابلیس گفت کلا یعنی چنین نیست که آن عقد وا نشود و برهم نخورد و آنکسانی که بر گرد او نیند یعنی
منافقین اصحاب با من وعده در این باب کرده اند که هرگز خلاف آن نخواهند نمود و آن وعده عبارت از تمهیدیست که آن قوم
در خلوت با هم میکردند و میگفتند که اگر محمد علی را وصی خود کرده باشد ما بگذاریم که آن صورت بگیرد و چون بخدمت حضرت
نبوی ع می آمدند اظهار رضا و خوشنودی از وقوع آن امر میکردند در حق ایشان نازل شد که و من الناس من یقول آمنا بالله
و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین یخادعون الله و الذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون فی قلوبهم
مرض فزادهم الله مرضا چنانکه در تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری ع بتفصیل مذکور است و از جمله منافقانی که چشم ایشان

حتی مع

حتی مع پوشیده و در سال فتاده این این چراغ خدا افروز گشته بود چهار نفر بودند که بجهت کتمان شهادت در این باب بجناب مستطاب
امیرالمؤمنین ع ایشان را نفرین کرده تفصیل این اجمال از روایتی مستفاد میگردد که شیخ صدوق رحمه الله هم در امالی و هم در خصال از
جابر بن عبدالله انصاری ذکر فرموده و حاصل آن اینست که حضرت امیرالمؤمنین ع بر بالای منبر خطبه خوانده و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود
که در پیش این منبر شما چهار نفرند از اصحاب محمد ص انس بن مالک و براء بن عازب و اشعث بن قیس کندی و خالد بن یزید بجلی بعد از آن
متوجه انس گشته ابتدا فرمود که یا انس اگر تو شنیدی از رسول خدا ص که میگفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه و امروز گواهی
ندادی برای من بولایت نمیراند ترا خدای تا آنکه مبتلا گرداند ترا به برصی که عمامه او را پنهان نتواند کرد اما تو ای اشعث اگر شنیدی از حضرت رسول
که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس شهادت ندادی از برای من امروز پس نمیراند ترا خدای تا آنکه هر دو چشم ترا کور گرداند
و اما تو ای خالد بن یزید اگر شنیدی از رسول ص که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
پس ادای شهادت ننمودی برای من امروز بولایت پس نمیراند ترا خدای مگر مردن برسم جاهلیت اما تو ای براء بن عازب اگر شنیدی
از رسول خدا ص که میگفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس گواهی ندادی برای من
امروز بولایت پس نمیراند ترا خدای مگر در جائی که از آنجا هجرت کرده بدار اسلام آمده جابر بن عبدالله انصاری گفت که بخدا قسم
که هر آینه بتحقیق دیدم انس بن مالک را که مبتلا شده بود چنانکه میخواست که آن‌را در زیر عمامه پنهان کند و پنهان نمیشد و هر آینه بتحقیق دیدم
اشعث بن قیس را که دو چشم او کور شده بود و اما خالد بن یزید مرد در خانه اش قبری کندند و در آنجا دفن نمودند و قبیله کنده شنیدند
و اسبان و شتران آوردند و بر در سرای وی پی کردند و همانا این رسم زنان جاهلیت بوده پس برسم و آئین جاهلیت مرد و چون قبیله
بجیله و کنده مرد و زن اند همانا بجهت این ربط قبیله کنده این کار کردند اما براء بن عازب معاویه او را والی یمن گردانید و در آنجا مرد
و از آنجا هجرت بدار اسلام کرده بود و مخفی نماند که حارث مذکور را ثعلبی که از علمای اهل خلاف و از روسای مفسرین و محدثین آن قوم
بی انصافانست از سفیان بن عیینه در تفسیر آیه سئل سائل که مذکور شد روایت کرده و نقاش نیز که هم از علماء و ذی شان آن ثبت
صورت این واقعه در تفسیر خود تحریر نموده است و الفضل ما شهدت به الاعداء بر متتبعان اخبار و آثار پوشیده نیست که حکایت
غدیر و روایت این خبر دلپذیر بخصوص شیعه نیست بلکه عالم گیر است کتب مخالفین برای خبر شامل السنه اعلام دوست و دشمن بر این سخن
قایلست نقل این واقعه در هر عصری زبان زد فریقین گشته و طرق روایات آن از مرتبه تواتر در گذشته است و اگر چه بعضی از کیفیات
و جزئیات انعقاد آن مجلس با بعضی از عبارات و اشارات خطبه مذکوره آن موقف متواتر نباشد اصل مطلب متواتر است با این
وضوح و ظهور به جهات از فضل و انصاف در مقام انکار و دفع آن بودن بر چراغ آفتاب پف نمودنست حتی صریح را بمجاز و ماجرائی
ماجرای باطل میتوان گردانید و روز روشن را بچشم پوشیدن شب میتوان ساخت زنجیر محکم متین تواتر چنین بکینه روزی
عیبت پاره میتوان گردانید و روز روشن را و شجر طوبی نظر این خبر بهر جا رسیده عالم گیر باره و نوران کند تاویلات سست از آن
میتوان آورد یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون بجز دو فرقی که در طی این

مقصد بغرب سمات شبهات سرور کم دست انام راج قرائن غدیر خم بر خجسته اند و بشامت لم و لا نسلم بپایه بر گذشته اند مانند شارح مواقف
که از عدم وقوف اطلاع یا غلبه تعصب انکار موقف غدیر نموده و چون شارح مقاصد که از گذشته بخیی روز مقصد حق نافته طریق خلاف آن
پیموده ملا علی قوشچی خود شلین حرده که طبع نارسا با غاوا غاض عین نکرفته بانکار اخبار بزرگ انداخته و بارنج محلت و منعا رقعتا
اقدام محققان ساختیات و این مردم نامنصف که جهت برشدن امری چنین ظاهر مبین از تار عنکبوت سخنان سست پرا بافته و از
تنگ نایکی انصاف چون قرض دار مفلس هر روی عذر حاشا و انکار بافته اند اگرچه ذکر روایات حدیثی مخالفین و عبارات
مورخین ایشان که متضمن اقرار بر این مدعا است و ایراد مباحثات و مقالات فریقین که حق و باطل آنها نزد هر منصف با شعور
بانکه تاملی از هم متمیز و هویدا است درین اوراق بود ولیکن جهت دفع بر عده ایجاز دست از آن سخن دور و دراز برداشت
و نیز علماء فرقه ناجیه امامیه قدس اسرارهم خصوص مبحث امامت کتابهای بسیار تصنیف نموده و برشته زبان قلم صدق
رقم مخالفان بیمغز را چنانکه باید پوست کنی فرموده اند تفصیل و تطویل اطناب درانجام بر فرد دو منت حضرت باری عز شانه
که ذو عباد را از شرب تعصب عناد بری و ضعیف چشمان دیده بصیرت را بعصا کشی لطف و عنایت خود بطریق مستقیم حق راه بنماید
نماید بالنبی و آله الطاهرین دیگر از جمله غازهای مرقه روز بیست و چهارم ذی الحجه است و آن روزیست که حلقه زره
انقیا و نگین خاتم ولا جانب مطلب امیر المؤمنین ع در رکوع صدقه نمود که آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون در شان وی نزول یافت و حکایت آن بتفصیل در مجلس دوازدهم
باب اول مذکور گردیده و این روز بقول اکثر روز مباهله است و بقول بعضی روز مباهله روز بیست و پنجم است و مباهله بمعنی لعن و نفرین
کردن یکدیگر است و این روز را بجهت همین روز مباهله میگویند که میانه حضرت اشرف نبوی و نصارای نجران وعده شده و قرار یافته
بود که درین روز در حق یکدیگر نفرین و طلب عذاب نمایند اگرچه بوقوع نپیوست و مجمل این حکایت اینکه سید انبیا جانب نصارای
نجران که از علما و بزرگان ایشان بودند نامه باسلام خوانده بود و نجرانیان بجهت تحقیق احوال واطوار آن سید ابرار چهارده کس
ایشان معتبر و معروف بصفت عقل و هوش سرصرف بود از میان خود انتخاب کرده فرستاده بودند و از آن جمله که با عاقب
میگفتند که امیر امراء و دستور ایشان مرجع اهل آن دیار بوده و دیگری را سید میخواندند و او نیز صاحب جاه و بزرگ اهل ضلال
بود و دیگری ابوالحارث نام داشت و او از علما و پیشوایان نصاری بود و چنین کسی را اسقف گویند و چون آن قوم ضلالت
قرین مجلس بهشت آئین سعادت آگین آن سرور دنیا و دین باریافتند اسقف گفت یا محمد چه میگوئی در شان عیسی آنحضرت فرمودند
که او بنده و مخلوق خدا بود و حق تعالی او را برگزیده و پیغمبر گردانیده اسقف گفت او را پدری بود گفت نه گفت پس چگونه میگوئی در حق
او که او مخلوق و بنده بود کدام مخلوق بی پدر میباشد پس در جواب این سخن کریمه ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم تا آخر
که در سوره آل عمران است نازل گردید محصل اینکه بپرسی که مثل عیسی ع نزد خدای تعالی چون مثل آدم است که پدر و مادری نداشت
و او را از خاک با امر کن آفرید آن صانعی که آدم بی صلب و رحم ایجاد و توانا نمودن از آفریدن عیسی بی پدر عاجز نخواهد بود القصه

القصه آن قوم

القصه آن قوم بدین با وجود نزول آیه چنین شبه ایشان را دافع و رشته سخنان ایشان را قاطع بود همچنان از حرف خود
بر نگردیدند و بر عقیده باطل خود اصراری ورزیدند تا آنحضرت اقدس نبوی ص بحکم کریمه فمن حاجک فیه من بعد ما جائک
من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين
که بعد از آیه مذکوره است اتحاجت بمباهله خواندند حاصل معنی اینست پس کسی که جدل کند در باب عیسی ع بعد از آنچه آمده ترا از جنس
علم و دلیل شکست پس بگو که بیائید بخوانیم و حاضر گردانیم ما و شما فرزندان خود و زنان خود و نفسهای خود را بعد از آن مباهله کنیم
باین طریق که گوئیم لعنت خدا بر دروغگویان یعنی دعا کنیم که از ما و شما هر کدام در دعوی خود کاذب باشد بلعنت خدا و غضب او گرفتار
گردد القصه ایشان مهلت خواستند که دران باب باهم مشورت کنند و بعد از آن قرار داده شد که فردا آیند و مباهله نمایند و برداین
آن روز پنجشنبه و مباهله بروز یکشنبه قرار یافت و آنحضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم را فرمود که در آن چند روز
روزه دارند بر هر تقدیر در روز موعود سید لولاک باتفاق آل عبا از آن پاک بر عده گاه تشریف حضور ارزانی داشته و جماعت
نصاری نیز حاضر گردیدند و اسقف بقوم خود گفت که نظر کنید اگر محمد با اهل و اولاد خود می آید از وی حذر کنید و مباهله ننمائید و اگر
با اصحاب و اتباع آید مباهله کنید و باک ندارید چون نظر کردند و مصطفی و مرتضی را دیدند چون مهر و ماه دست بدست و دو شمع
بر دوش و آن دو برگزیده چون دو نور دیده پیشاپیش و زهرای ازهر چون کسوی معنبر از قفای آمد اسقف پرسید که اینان چه کسانند
گفتند آن یک پسر عم و داماد او و دوست ترین خلایق نزد اوست و آن دو جوان دختر زادگان اویند که ایشان را از جان دوست تر میدارد
و آن دیگر دختر وی است که او را پاره از تن خود خوانده اسقف بقوم خود گفت که محمد با اهل خود و فرزندان خود آمده قسم بآن خدائی که جان
من در قبضه قدرت اوست که من روی چند میبینم که اگر ایزد تعالی درخواست کنند که کوه از زمین بر کنده شود بر کنده میشود با وی مباهله مکنید
که اگر مباهله کنید هلاک میشوید در عالم از ما اثر نماند پس اولی آنست که با او در مصالحه در آئیم و به دیار خود باز گردیم پس از مباهله امتناع نموده مصالحه
نمودند و هر سال دو هزار حله که قیمت هر حله چهل درهم باشد و سی اسب و سی زره و سی نیزه جزیه بر گردن خود گرفته بدیار خود معاودت
نمودند و جناب اشرف نبوی ص فرمودند که قسم بآن کسی که جان من بدست اوست که اگر این قوم با من ملاعنه میکردند هر آینه مسخ میشدند بصورت
بوزینگان و خوکان و افروخته میگردید میان وادی بر ایشان آتش و سال بر نصاری تمام نمیگذشت تا اینکه همه ایشان هلاک شده بودند و مخفی نماند
که مراد از انفسنا در آن آیه شریفه بیشک علی بن ابی طالب ع است چه خواندن خود بمباهله بمعنی حقیقی صورتی ندارد پس باید دیگری باشد و آن دیگر
باتفاق مخالف و موافق علی بن ابی طالب ع نبود و از آن تعبیر منصف حق بین از ادراک مینماید که یگانگی و اتحاد میان آن دو والا طریق رشاد
چه غایت بوده و بر طبق این آیه این حدیث از آنحضرت رسالت ص منقول است که یکی از وی احوال اصحاب پرسید آنحضرت وصف هر یک میفرمودند
آخر گفت فعلی یعنی توصیف علی ننمودی آنحضرت گفت انما سالتنی عن الناس ولم تسالنی عن نفسی یعنی تو احوال مردمان را از من
پرسیدی نه احوال خودم را مراد اینکه علی بمنزله منست و میان ما جدائی نیست و حدیث شریف لحمک لحمی و دمک دمی و ...
نیز مؤید هاشاه و از غایت شهرت نه مجال انکار مخالفان معاند است و مؤلف در یگانگی آن دو سرور مقتدا قطعه مشتمل بر تشبیه تمام

در سالکنه اگرچه در دیباچه باب اول گذارش یافته اما چون اهتمام تشنه کاران تکرار آنست ظاهرا ضروری نماشته باشد مؤلفه
بنی ولی مرد در نسبت بهم / دو تا یکی چون زبان قلم / در سر چون قلم لیک از جان یکی / زبانشان دو تا سخن شان یکی / قلم وار بر و عذار ان
رسیده / اگر مرد میان شان بگنجید مگر / خط شرع گردیده ناخوان انان / که گنجیده غیر چه مرد میان مجملا شرافت این روز بغایت
عظیم و کثرت نماز آن در فضل و ثواب و قدر و وقت و کیفیت بعینه مانند نماز عید غدیر است که مذکور شد دیگر از آن جمله نماز سلمانست
و آن سی رکعت است و وقت آن اول و میان و آخر ماه رجب است باین طریق که در اول ماه ده رکعت گذارد در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احد
و قل یا ایها الکافرون هر یک سه بار بخواند و چون سلام دهد بعد از هر دو رکعت دست سوی آسمان برداشته گوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع
لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد و بعد از آن دست بر رو فرود آورد و در میان ماه نیز ده رکعت بهمین کیفیت
گذارد و بعد از سلام دست برداشته گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده
الخیر و هو علی کل شیء قدیر الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا بعد از آن دست بر رو فرود آورد و در آخر ماه نیز
ده رکعت بهمین طریق گذارد و بعد از سلام دست برآورد و گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو
حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و بعد از آن دست بر رو فرود آورد و حوائج خود را مسئلت نماید که روا میگردد و این نماز را جهت آن نماز سلمان میگویند که حضرت اقدس
نبوی علیه صلوات الله درگاه سلمان فارسی را بسعادت تعلیم این نماز سرافراز گردانیده و بوساطت وی این فیض بی نهایت را باین امت
رسانیده و در فضل و ثواب آن آنحضرت ادا فرموده که چون این نماز گذارد گرداند خدای تعالی میان او و میان جهنم هفت خندق که عرض
آن مانند بعد میانه آسمان و زمین باشد و نویسد بهر رکعتی هزار هزار رکعت و نویسد برای او برائت از آتش و نوشته برای گذشتن از صراط
و محو گرداند از گذارنده این نماز هر گناهی که کرده است در صغر و کبر یعنی در جوانی و پیری و عطا کند او را از اجر مثل اجر کسی که روزه داشته
باشد تمام این ماه را و نوشته شود از نماز گذارندگان تا سال آینده و رفع شود برای او یعنی بعالم بالا برده شود هر روز عمل شهیدی از شهدا
بدر و نیز فرموده که با سلمان نیست رابطه میانه مؤمنان و منافقان چه هرکسی که منافقان این نماز را نمیگذارند فصل دوم در نمازهای
متعدده که بوقتی اختصاص ندارد و جویای فضل و ثواب بحکم بر و مند گذارش آنرا در هر قطعه از قطعات حدیقه عمر که خواهد میگذارد و از آن جمله
نماز جعفر طیار است و آنرا نماز تسبیح نیز میگویند و از آنجهت که اکثر اذکار و آداب آن تسبیحات اربعه است و نماز حبوه نیز گویند یعنی عطا
نامند برای اینکه حضرت اقدس نبوی آنرا بجعفر طیار تعلیم نموده و این نعمت بی قیمت را که در نظر مردم دیده ور پربهاتر
از ملک و مال فانی دنیاست بوی عطا فرموده است چنانکه در تهذیب الاخبار از حضرت اعنی جناب مقدس جعفری مروی است فرموده‌اند
که مردی بآنحضرت گفت جعلت فداک ایلتزم الرجل اخاه فدای تو گردم آیا ملتزم است بوده که مردی دست درگردن برادر مؤمن خود کند
یعنی این نیکو و حسن است یا نه فرمود آری بدرستی که رسول خدا روزی که فتح خیبر کرد خبر رسید که جعفر آمد یعنی جعفر بن ابی طالب فرمود

والله نمیدانم

والله نمیدانم که بکدام از این دو بیشتر خوشحالم بآمدن جعفر یا بفتح خیبر پس درنگ ننمود یعنی زمانی چندان نگذشت که جعفر آمد پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جای جسته دست درگردن وی کرد و میان هر دو چشمش را بوسید آنگاه گفت که چهار رکعتی که بمن رسیده که رسول خدا
بگذاردن آن امر فرموده چگونه است آن و الا جناب آنحضرت اما فرموده که چون جعفر آمد آنسرور بوی گفت یا جعفر الا اعطیک
الا امنحک الا احبوک حاصل معنی اینکه آیا عطا ننمایم و انعام و بخشش درحق تو نکنم پس مردمان مشتاق و منتظر گردیدند که ببینند
چه عطایی خواهد داد و گمان کردند که طلائی یا نقره یا در خواهد داد و جعفر گفت بلی یا رسول الله فرمود چهار رکعت نماز بگذار هر وقت
که گذاری آمرزیده شود برای تو با این آنها یعنی گناهانی که در میان هر دو نماز از تو صادر شده باشد اگر توانی هر روز یکبار اگر نه هر دو روز
یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال چه بدرستی که خدای تعالی می آمرزد برای تو آنچه میانه هر دو نماز کرده باشی جعفر گفت چگونه گذارم این چهار رکعت را
فرمود افتتاح نماز میکنی یعنی تکبیر احرام میگوئی بعد از آن قرائت میکنی و میخوانی السوره پانزده بار میگوئی سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر پس چون رکوع کنی نیز تسبیحات را ده مرتبه میگوئی و چون راست ایستادی همچنان ده بار و چون سجده نمودی
ده بار و چون سر از سجده برداشتی ده بار و چون سجده کردی ده بار و چون باز سر برداشتی ده بار پس این مجموع هفتاد و پنج تسبیحات از چهار میشود
و در چهار رکعت سیصد تسبیح اربع پس مجموع آنها هزار و دویست تسبیح خواهد بود و میخوانی در هر رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون
مراد بعد از فاتحه است و قرائت سوره در این نماز در روایت ابراهیم بن ابی البلاد که هم در تهذیب مذکور است چنین وارد است که ابراهیم مذکور
گفت با ابی الحسن یعنی حضرت امام موسی کاظم که چه ثوابست کسی را که نماز جعفر گذارد فرمود که اگر باشد بر او مثل ریگ عالج که موضعی است
بکثرت ریگ مشهور و مانند کف دریا گناهان هر آینه آمرزد او را خدای تعالی گفت این برای ما خصوصیت فرمود پس برای کیست غیر شما
خاص یعنی این مخصوص شماست و مال الف را از آن بهره نیست آنگاه پرسید که چه میخوانی در این نماز یعنی از سوره گوید گفتم اعرض القرآن
بهانا مراد اینست که از سورهای قرآن هرچه رو دهد میخوانم فرمود نه بخوان در این نماز اذا زلزلت الارض و اذا جاء نصر الله و انا
انزلناه فی لیلة القدر و قل هو الله احد مراد بجبر ظاهر اینست که بخوان در هر رکعتی یکی از این چهار سوره را بترتیب که روایت
ابراهیم بن عبد الحمید از آنحضرت که نیز در تهذیب مذکور است چنین است که قرائت میکند در رکعت اولی اذا زلزلت و در دوم و العادیات
و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در روایت ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر که در فقیه مذکور است
تسبیحات اربع و در حین قیام بر قرائت مقدم است و در قرائت نیز تعیین سوره خاص نشده است بلکه فرموده میخوانی فاتحه و سوره
و در رکوع ... الحاصل کیفیت این نماز در احادیث مختلف است و بنا بر طریقه اخبار بهر عمل هر یک از آن جایز است و ضروری نخواهد
و در حدیث ابو حمزه ثمالی بعد از ذکر کیفیت نماز در بیان ثواب آن فرموده که فی اربع رکعات الف و مائتان تسبیحة یکتب الله
تعالی و کیتبک بها اثنی عشر الف حسنة الحسنة منها مثل جبل احد و اعظم حاصل مراد اینست که عدد تسبیح در مجموع
این چهار رکعت هزار و دویست میشود و خدای تعالی آنرا بنابر آیه کریمه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یکی را ده کرده می نویسد
برای تو بآن دوازده هزار حسنه که هر حسنه از آن مثل کوه احد و بزرگتر از آن باشد و در فقیه و تهذیب هر دو مذکور است که آنحضرت

ای عبد الله هم پرسیده که کسی که نماز جعفر گذارد آیا نوشته میشود برای او نیز آنچه مثل آنچه حضرت پیغمبر صلعم برای جعفر گفته فرمود آری
بخدا قسم و در فقیه حدیثی آورده که ملخص آن اینست که اگر کسی دو رکعت از نماز جعفر گذارده باشد بعد از آن او را حاجتی روی دهد
که از آن ناچار باشد میتواند دو رکعت دیگر را واگذارده از پی آن حاجت رود و بعد از قضاء آن حاجت باز گشته باقی را گذارده و هم در
از حضرت مقدس جعفری علیه السلام مرویست که هرگاه شتاب داشته باشی بگذار نماز جعفر را مجرد و بعد از آن تسبیحات را
قضا کن و نیز در آن کتاب از آن عالیجناب علیه السلام مرویست که بگذار نماز جعفر را هر وقت که خواهی از شب یا روز و اگر خواهی حساب میکنی
آنرا از نافلهای شب و اگر خواهی حساب میکنی از نافلهای روز که محسوب میشود آن برای تو یعنی نزد خدای تعالی بنافله و هم نماز جعفر
و در فقیه مرویست که در سجده آخر این نماز گوید یا من لبس العز والوقار یا من تعطف بالمجد وتكرم به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من
احصى كل شيء علمه يا ذا النعمة والطول يا ذا المن والفضل يا ذا القدرة والكرم اسئلك بمعاقد العز من عرشك ومنتهى الرحمة من
كتابك وباسمك الاعظم الاعلى وكلماتك التامات ان تصلي على محمد وآل محمد وان تفعل بي كذا وكذا ملخص مضمون این دعای فیض
مشحون استجابت مقرون الهی ای کسی که پوشیده جامه عزت و وقار ای الهی که افکنده ردای بزرگی و متفضلی بآن [illegible] اینکه متصفی بصفات
کمال ای الهی که نیست شایسته تسبیح مگر ترا ای الهی که شمرده است هر چیز را علم تو یعنی همه اشیا را معلومست ای خداوند نعمت و منت

در فضل دعا و استغفار و سایر اوراد و اذکار که آن نیز از اشرف مصارف حیات مستعار و احسن ذخایر زندگانی ناپایدارست
بر خداوندان عقل و هوش معلومست که هر موجودی که از شیره هستی زاده و از ظلمت عدم بمعرض وجود قدم نهاده محتاج و فقیر و بر تخته عجز
و ناتوانی مقید [illegible] و جاه و اموال هیچ ممکنی از [illegible] تحقق منزه و مبرا و هیکل هستی هیچ آفریده از لباس این صفت معرا نیست پس
آب و نان سالکان آزادگی بجز محض خیالست و لیکن زمان و مکان را دعوی بی نیازی فرض محال بنده خاکی نژاد که باشد که بخودی خود متکفل
احوال تواند بود و انسان سست نهاد چه باشد که بحول و قوت خود تحمل بار احتیاج و ضروریات خود تواند نمود پس در هر امری از امور کار
بندگان را ناچار و ضروریست که مطالب خود را بدرگاه حضرت خداوندی عرض دارند و حوایج خود را بر دامن عطای کریمی گذارند که بر انجاح
مآرب خلایق قادر و توانا و ردای کبریائیش از وصمت عجز و احتیاج مقدس و مبراست درگاه استجابتش روز و شب بر روی دعوات
عامه ارباب طلب گشاده و منادی کرمش ندای ادعونی استجب لکم کافه جویان را بر سر خوان حاجت گذاری صلای عام در داده و دست
قدرتش بنیان امتنان بحکم کل یوم هو فی شأن پیوسته در گره حوایج بندگان گشودنست و در پیش گر تقدیرش بصیقل حسن تدبیر
بمقتضای وكذلك ننجي المؤمنين همیشه در زنگ کلفت از آیینه دلها زدودن و نیز بر عالمیان روشنست که این دار غرور و خانه شرور
شوریست مایه کمی و یرانه [illegible] از خار و مور غمها و شرور امواج ساعاتش چون چین جبین قهرست و امتداد زمانش مانند [illegible]
گژدمان سر تا سر زهر بر هیچ و شامش دو گیسو رختی روزگار بقصد جان ناتوان [illegible] و دهر [illegible] در قلزم
خونخوار ایام [illegible] کشتی وجود از دست نهنگی تا [illegible] و مهر با ابلق لیل و نهار [illegible] تاز و جوارح حوادث [illegible]

طاهر جانرا

طاهر جانرا هوس فراغ از ظلمات عقل بغایت دورست و حکم انداز قضا را تا کمان ملک پرکش و خدنگ بلا در ترکش است آدمی بی پناه
در آماجگاه عالم خاک آسوده نشستن محض سفاهت و غرور [illegible] دیده وران [illegible] را در سر منزل چنین طالب پناهی بودن [illegible] ضروری
که بزنگاهی نمودن بغایت ضرور و از اهم امورست و این پناه و گریزگاه نیست مگر کنف حفظ و حمایت حضرت پادشاهی که قضا و قدر
بر در بارگاه عز و جلال او در آمده و خود حوادث ایام در کارخانه ابداع او کارکنان و فرمان پذیر و اسیر برق جانسوزی از مزرع احوال
سیه روزان بی تحریک دست اراده او سبزه نتواند درود و هر حادثه غم فزائی از خرمن جمعیت بی برگ و نوائی بر بستانی نشست او
برگ کاهی نتواند ربود و دیده کوکب بی اشاره او بروی کسی نتواند دوید و گردش فلک بفرمان وی بکرد احدی نتواند گردید جامع
آن بی پناه را [illegible] غم زدای ففروا الی الله یا من آباد پناه خود خوانده و ملتجیان خطیره ترکل را باشارت بشارت فانقلبوا بنعمة
من الله وفضل لم يمسسهم سوء برسند امن و امان نشانده [illegible] کی آرزم که بخیر در کمت پناهی نیست [illegible] جابر گر نگاهی
نیست و چیزی که آدمی را از شر و روش مذکوره بکنف حمایت خداوندی چنین میتواند رسانید و از آسیب نوایب مکاره نگاه
میتواند داشت دعا و زاری و استجاره بحفظ جناب ربوبیت است و شیخ ابن فهد رحمه الله از همین راه بر وجوب دعا استدلال نموده [illegible]
اما فرموده است که دنیا دار بلا و آدمی پیوسته در معرض ابتلاست و حفظ نفس و دفع آن از خود بر احدی واجب و آن بدعا صورت
می پذیرد پس هر را مراظبت دعا کردن و باین سپر محکم خود را از سهام بلا محافظت نمودن واجب خواهد بود و نیز بر ظاهرست که آدمی
بی بر و اسیر هوا [illegible] هوسها و لذتها اسیر سلطان نفس اماره را از دل و جان مطیع و فرمان پذیر است گاه و بیگاه در تحصیل لذات
نفس کرسی بر میان جان بسته دارد و وقت دلی وقت در تهیه اسباب عیش و عشرت این زشت سیرت قدم اهتمام می فشارد و از غلبه
وله و استغراق از لذات نفسانی در عاقبت کار خود نمی نگرد و از غایت توجه سرخ و زرد این دار غرور در تب براوران نعمتهای سرای
سرور کرده اصلا روی بآن نمی آرد از اشتغال بامثال این امور بی حاصل سامان سفر آخرتش معوق و باطل میماند و در نظم و ترتیب
خرمهرهای کودک فریب زینتهای دنیا دامان دل را از نقش لالی ذکر و فکر خداوند خود تهی [illegible] می افشاند تا رفته رفته سرمایه
عمر گرامی بالکلیه ضایع و تباه و صحیفه زندگانی بمشق جنون هوسهای نفسانی سیاه میگردد و وقتی خبردار میشود که وقت رحیل رسیده
و دست اجل گلوگیر گردیده مرغ فرصت از قید حیات جسته و رشته گردش از دامن مدارک گسسته است عیشها مانده و عقوبتها مانده
عشرتها بر سینه حسرتها بجای آن نشسته و این هنگام بیچاره آدمی را جز با آتش جانسوز عذاب الهی تن در دادن و بجای امانی
و آمال حسرات مآل [illegible] اغلال جهنم گردن نهادن چاره نخواهد بود پس مرد هوشمند بیش بین میباید که پیش از ورود قاصد اجل برق رفتار
و انسداد باب تلافی و اعتذار خود را از این طریقه ناصواب که منتهی بدیار شقاوت و سود مآبست باز گردانیده چند روزی که از عمر
باقی باشد اصلاح حال خود را وجهه همت سازد و بقدر مقدور تدارک گذشتها پردازد و در صحیفه حیات هیچ [illegible] حلقه
کرده بیست و دعا و استغفار و دامان عفو رحمت الهی بدست آوردن غرض از این تمهیدات و نتیجه این مقدمات آنکه در هر امری از امور
خواه دنیویه و خواه اخرویه چنانکه بتفصیل سمت ذکر یافت بنده را از عادت براوراد و اذکار و مراظبت بر دعا و استغفار ناچار

و با این ضرورت و احتیاج خود ما را از آن معاف داشتن و کمند امید چنین ما که صید وحشی غزالان مراد در جهانی با آن تمکنت آورد
گذشتن عکس شقاوت و ادبار است لهذا حضرت عزت و برگزیدگان و خاصان آنحضرت کافه بندگان را تاکید تمام باین امر فرموده و ببیان نفع
بیش از بیش بر اطاعت آن ترغیب فرموده و گزارشی آنها قدری شایسته وانچه متعلق باین مطلب است که درین مجلس عجیب همین مرقوم گشته
درکار بلکه از آن ناچار است بنا برین قلم سخن سرای محفل آرای آن مجلس با چند مطلب مرتب میگرداند مطلب اول در ذکر بعضی از آیات
با برکات که در این مطلب شرف نزول ارزانی داشته مطلب دویم در ذکر بعضی احادیث و اخباری که اعلام السنه ائمه صادقین علیهم
در این مقصد بر صحیفه بیان نگاشته مطلب سیم در ذکر بعضی از غرایب دعاهای مستجاب که از انبیا و اوصیا و سایر مومنین و اولیا بظهور
رسیده مطلب چهارم در بیان شروط و آداب دعا که از اهل بیت عصمت و کرامت جهت تعلیم ما نابلدان راه و رسم بندگی و عبادت
وارد گردیده مطلب پنجم در ذکر وقتها و مکانهائی که مظان اجابت دعاست مطلب ششم در شروط و آداب دعا که دعای یادکار
و از مراعات آن ناچار است مطلب هفتم در ذکر بعضی از تمجیدات و دعاهای موجز مختصر که در هر باب از کتابهای معتبر انتخاب میگردد

فصل چهارم در ذکر بعضی آیات کثیر البرکات قرآنی قال الله تبارک و تعالی فی سورة المؤمن و قال ربکم ادعونی استجب لکم
ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین حاصل معنی اینکه و گفت خداوند شما که دعا کنید و بخوانید مرا
یعنی در طلب مقاصد و مدعیات خود تا مستجاب کنم دعای شما بدرستی که آن کسانی که کبر و غرور ورزیده اند از عبادت من فرود نمی آورند
زود باشد که داخل گردانیده شوند بدوزخ در حالی که خوار و ذلیل باشند و در کافی از جناب اطهار ابی جعفر منقولست که فرمودند که مراد
از عبادت در این آیه دعاست و هم در کافی از حنان بن سدیر از او از پدر خود روایت نموده که گفت بحضرت ابی جعفر گفتم که کدام
عبادت بهترست فرمودند که هیچ چیز نزد خدای عزوجل افضل از این نیست که از او سؤال کنند و طلب نمایند از آنچه نزد اوست یعنی
از عفو و رحمت و رزق و نعمت و هر گونه مراد دلخواهی که در خزانه فضل و کرم او بحد و نهایت نیست و هیچ احدی دشمن تر نیست بسوی خدای
عزوجل از کسی که استکبار و گردنکشی کند از عبادت او و سؤال ننماید انچه را که نزد اوست نظم بر در حق جز خضوع و عجز نپسندد خدا
ملکن بندگی جز خاکساری نیست استغنا مکن سبحان الله آدمی تیره روان کار خود مدار بجهت مطلبهای سهل عمری بر در دونان
که همیشه قفل نا امیدی بالبسته و هرگز مرادی از آن دلخواه بحصول نه پیوسته است زده و ننگ دریوزه میخواهند و آبروی که آب زندگی برابر و ابر کنجی
عالم بر بها نرسیده ریخته از روی عجز و انکسار جبین عزت و اعتبار بر خاک مییابد بمردم اُرزی و سیله دار دنبال شفیعی میدود و دم لحظه
بدربان ترشروی جز خوی جبین برابروی صد گونه خوشی آمد و تملق نموده هزار قسم درشتی میشنود و مع هذا ما تیسره مایوس گشته
همچنان در آن کارهای ابرام و اصرار می افشانده دست طلب از آن مطلب بر نمیدارد و هرگز بخاطرش نرسد که غیر این درگاههای
بسته گشاده تر درگاهی دیگر هست که چین ابروی دربان ندارد و احدی را چوب منع پیش راه عرض مطلبی نمیگذارد و جز این امیدوریز
که خود را ملاذ و مرجع خلایق خوانده و جملگی بکار خود نیز درمانده اند خداوندی مالک الملکی هست که بر هر حالی دانا و بر هر امری توانا است
و خود از غایت فضل و کرم کافه خلق عالم را بدعا در رفع حوایج امر نموده و باستجابت آن وعده صریح فرموده است و گفتن او بکردن مشحون

و وعده

و وعده او بر وفا مقرونست و در وفور فضل احسانش از خزانه کن فیکون تا بهشت حوایج بندگان از هم گسیخته و وعده انجاح
مطالبش چون وعده های خلایق بشوب کذب خلاف نیامیخته و آدمی نادان بیعقل با وجود ظهور این معنی لعبه کوزه دلیل در بران طریقی
ملازمت کسانی می برد و مراد خود را از درگاه ناکسان می جوید و نمیداند که اگر فرضا احدی از مخلوقات اراده کارسازی کسی نماید و در پی
یاری و در مقام حاجت گذاری وی در آید تا مشیت سبحانی با آن تعلق نگیرد از درگاه صورت نپذیرد بلکه اصل اراده کارسازی آن
شخص نیز منوط بر اراده و مشیت حضرت مقلب القلوب است جل شانه که سر رشته مهام در دست حکمت کامله او و دلهای کافه انام در
قبضه قدرت شامله اوست بی تاثیر گرمی روی آفتاب رحمتش کسی با کسی دل نورزد بی تحریک دامان تالیفش آتش عطوفت
در کانون دلها شعله نزند پس دامان کرم خداوندی چنین که هر عطا و کرمی از محیط فضل و احسان او بی نهایت از دست دادن و حوایج
خود را بر دامن کفایت مشتی عاجز بهرزه کار نهاده غایت سفاهت و نهایت بلاهت و جز حرمان اثری و غیر نا امیدی ثمری
ندارد حکیم سنائی دل بفضل فضول خلق مبند / دل بر او بند و وارهان از بند / کار تو جز خدای نگشاید / بجز از خلق هیچ آید
تا توانی بجز او یار مگیر / خلق را هیچ در شمار مگیر / پیش رحمت او نه کز زرست / هم بهر چه جز اوست کاوست / قال الله
تبارک و تعالی فی سورة الاعراف ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم ملخص معنی اینکه بدرستی که آن کسانی
که میخوانید شما ایشان را بجز خدای تعالی بندگانند مانند شما یعنی ایشان نیز چون شما بنده درگاه خود درمانده اند و هم در سوره عنکبوت
فرموده است که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت
لو کانوا یعلمون الحاصل جناب سبحانی در این آیه شریفه حمایت مبانی دوستی و یاری غیر خود را از بنیان یا عام مخلوقات که سستی و بی
ثباتی بخانه عنکبوت فرموده که چیزی را بان رشته و بجنبش هوائی از هم گسسته است پس دل بآن بستن و از حبل المتین کرم الهی گسستن
نشان ضعف عقل خواهد بود چه شبیه است اطوار این قوم سست اعتقاد که روی امید از درگاه حضرت رب العباد تافته دیده
طمع و دست این خلق لا یضر و لا ینفع دارند با اطوار بت پرستان که خالق جماد و نبات و خداوند ارضین و سموات را گذاشته نزد
بتان جبین تذلل بر خاک میسایند و حوایج خود را از سنگ و چوبی چند طلب مینمایند چه خلق عالم جملگی چون در چاره کار را چاره
در پیشگاه امر هیچ کاره اند پس این قوم جاهل بعینه اصنام بغایت غافل و در خطاب بر خطاب اتدعون بعلا و تذرون احسن
الخالقین داخل اند شیخ سعدی حکایتی نظم کرده و در این مقام ذکر نمودنی است سعدی مغی در بروی جهان بسته بود / بتی را بطاعت
میان بسته بود / پس از چند سال آن نکوهیده کیش / قضا حالتی صعبش آورد پیش / بپای بت اندر بامید خیر / بغلطید بیچاره
بر خاک دیر / که درمانده ام دستگیر ای صنم / بجان آمدم رحم کن بر تنم / بزارید در خدمتش بارها / که هیچش بسامان نشد کارها
بتی چون برآرد مهمات کس / که نتواند از خود براندن مگس / برآشفت کای پای بند ضلال / بباطل پرستیدمت چند سال
مهمی که در پیش دارم برآر / وگرنه بخواهم ز پروردگار / هنوز از بت آلوده رویش بخاک / که کامش برآورد یزدان پاک / حقایق شناسی
در این خیره شد / سر وقت صافی بر او تیره شد / که سرگشته گمره بت پرست / هنوزش سر از خمر بتخانه مست / دل از کفر و دست از

نشت ا خاش برآورد کام کرجبت ا فرو رفت خاطر درین کشمکش ا که بیجای آمد بگریش و دلش ا که پیش صنم پیر ناقص عقول ا بسی
گفت و خوانی نیامد قبول ا گر امروز که ما شود شیر رد ا پس الحمد چه فرق از صنم تا احد ا دل اندر صمد باید ای دوست بست ا که عاجز تر است از صنم
هرچه هست ا و پوشیده نماند که انچه سمت تحریر پذیرفت که در طلب حوایج و حاجات جز فضل و کرم جناب کبریائی وثوق نباید داشت منافات
ندارد با اینکه بعضی از کارها بدست بعضی از مخلوقات صورت گیرد و مراد اینست که سازنده کارها و برآرنده حاجتها در حقیقت خداوند عالم است
مهام رتق و فتق امور بدست اراده و مشیت حضرت اوست هرچند که در ظاهر از عمرو و زید تمشیت پذیرد چنانکه در شستن نگار رقم بلکه کار حکاکان
خیاطات و دوختن نگار سوزن بلکه کار خیاط است و علی هذا القیاس عامه خلایق در سر انجام مهام وسیلها و آلات و اسبابی چند بیش
نیست شعر لله زلطف حق شمر با جز ثینی احسان مردم را ا کند چون ابر بخشش ای گلستان شکر دریا کن ا و حدیث اطلبوا الحوایج الی
ذوی الرحمة من امتی ترزقوا و امثال آن که دلالت بر جواز رفع حاجت بمخلوق میکند محمول بر این معنی است که در ظاهر توسل بجانب
مدعای خود را بر طبق اظهار گذارد نه اینکه در باطن نیز ایشان را حاجت گذار دانسته امید از عام کرم خداوند عالم بر دارد و عبارت بیت
مشهور یا منتهی مطلب الحاجات ویا من عنده نیل الطلبات که در صحیفه کامله وارد است و امثال آن مبین این کلام و موید این مقال است
چه هر جهت در اینکه حاجتها از هر که طلب نمایند بازمنتهی میگردد و او را بحصول می پیوندد و خلایق غیر وسایل و وسایط نیستند شعر لله
نا اهل جود چه منت و هنده بیزدانست ا نه فرزند نه زرزن نه زحور بابست ا و نیز حضرت قاضی الحاجات و مجیب الدعوات جهت ترغیب
بندگان بدعا و امیدواری حاجتمندان بانجاح مطلب و حصول مدعا در سوره مبارکه بقره میفرماید که و اذا سالک عبادی عنی فانی
قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون در تفسیر مرویست که عربی چون از حضرت نبوی صلعم پرسید
که آیا خدای ما با ما نزدیکست تا با آهستگی بوی سخن رانیم یا از ما دورست تا او را بآواز بلند خوانیم پس آیه مذکوره نزول یافت و ملخص مضمون
آن اینکه و چون سوال کنند ترا یا محمد بندگان من از من پس بگو بدرستی که من نزدیکم بایشان اجابت میکنم دعای دعا کننده را چون
دعا کند و خواند مرا پس باید که استجابت نمایند بندگان مرا یعنی چنانکه من اجابت ایشان میکنم در دعوات ایشان نیز باید که اجابت
من کنند در طاعات و اعمال صالحه مطلقا یا در دعا که ایشان را بآن خوانده و ترغیب نموده ام و باید که ایمان آورند بمن که معبود و خداوندم
یا قادرم بر استجابت دعوات و قضاء حاجات ایشان علی اختلاف الاقوال که شاید بطریق حق و نجات برسند و بلاغ شهور را از شرایط
اذا دعان که در این آیه شریفه مذکور است استشمام رایحه این معنی میتوان نمود که دعای بنده وقتی بشرف اجابت میرسد که در مواقع جناب
اقدس الهی را بخواند و طلب خود را از آن درگاه عالم پناه روا داند نه اینکه علی الرسم بزبان یارب و اللهم گوید و در دل حاجت خود را از عمرو
زید جوید شعر لله رخت جز که حق دل امیدوار بردم ا چنانکه بر در مسجد نظر بخلق گدا را ا گویند قاضی همدانی چون تفسیر مشهور را [illegible]
تمام یافت نسخه از آن برگرفته بدرگاه پادشاه آنزمان شتافت که بنظر وی رساند و آنرا وسیله کار سازی گرداند درویشی آگاه که
با او حق ساخته و جز درگاه او دری نشناخته بود بوی رسیده و بر اراده وی مطلع گردید گفت در سوره مبارکه فاتحه کریمه و ایاک نستعین
چگونه تفسیر کرده گفت چنین گفته که از تو یاری میخواهم و بس گفت شرمت باد از آنکه جناب این نزیبی در بیان چنین کرئی و کلام مجید

الی

الی یا رب کف کرده نزد مخلوق الیستی وارزمی مطلوب خود را جز الی اصل اهل دعا میباید که چون الکلام انی اسئلک گوید در آن صادق
و دل ان با زبان یار و موافق باشد تا دعای او در آن باب بهجت و خول و از آن جناب بخلعت استجابت و قبول تازه یابد شعر لله
نیابد از هر روسوی حق که ساخته واعظ ا بقبله کچینی رهشناس قبله نما را ا و پوشیده نیست که قرب جناب سبحانی بر بندگان که در آیه مذکوره
و امثال آن چون کریمه و نحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون که در سوره واقعه است و کریمه و نحن اقرب الیه من حبل الورید که در سوره
ق است بمعنی احاطه بحسب علم است یعنی حیثیه بر ظاهر و باطن بندگان دانا و خبیر و بر دقیق و جلی احوال جملگی بینا و بصیر است چه قرب بعد
مکانی از خواص ممکنات و برایا و ساحت کبریای حضرت واجب تعالی از امثال این نقایص منزه و مبراست و قطع نظر از دلایل عقلیه و براهین قطعیه
ابطال این احتمال چنانکه معتقد جمعی از اهل ضلالت و دفع شبهات ایشان در احادیث و اخبار ائمه اطهار بسیار است از آنجمله در کتاب
توحید شیخ صدوق رحمه الله مذکور است حدیثی که محصل آن اینست که از بسیار سید در حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدند که خدای تعالی پیغمبر
خود را عروج فرموده بآسمان و از آنجا بسدرة المنتهی و از آنجا بحجابهای نور برده و در آنجا با او مخاطبه و مناجات نموده خدای تعالی را خود
مکانی نمیباشد آنحضرت فرموده که خدای تبارک و تعالی موصوف بمکانی نیست و زمانی بر او جاری نیست یعنی از مکان و زمان منزه است
لیکن خواست که مشرف سازد با آنحضرت فرشتگان و ساکنان آسمانهای خود را و مکرم گرداند ایشان را بدیدن او و نماید بوی از عجایب
عظمت خود آنچه اخبار کند خلق را بآن بعد از نزول و این عروج فرمودن آن نه از آن جهت بود که اهل تشبیه میگویند سبحان الله و تعالی
عما یشرکون و هم شیخ صدوق رحمه در کتاب شریف توحید حکایتی روایت فرموده که ملخص مجمل آن اینست که دو نفر از یهود بوده اند
که با حضرت رسالت طریق صداقت می پیموده اند و بر موسی علی نبینا و علیه السلام گرویده بخدمت جناب مقدس نبوی صلعم رسیده سخنان
از آن حضرت شنیده بوده اند و در توریة و صحف ابرهیم و موسی را خوانده و علم کتب پیشین داشته اند بعد از وفات آنحضرت برای تفتیش
خلیفه او روانه مدینه گشته میگفتند که هیچ پیغمبری وفات ننموده مگر اینکه او را خلیفه بوده باین صفت و چون داخل مدینه شدند
پرسیدند که جانشین پیغمبر کیست مردمان ایشان را بابی بکر راهنمائی کردند چون ابو بکر را دیدند گفتند این آن کس نیست که ما در طلب اوئیم چه شکل
و شمایل خلیفه پیغمبر آخر الزمان را در کتابهای دیده و بصورت وی را میشناختیم بعد از آن از او پرسیدند که ترا با پیغمبر چه خویشی است گفت
از عشیرت اویم یعنی از قریشم و او داماد منست گفتند غیر این دیگر قرابتی هست گفت نه گفتند این خویشی نیست بعد از آن گفتند خبر ده ما را
که رب تو کجاست گفت بالای هفت آسمان گفتند غیر این جواب دیگر سخنی هست گفت نه گفتند ما را دلالت کن بکسی که از تو اعلم باشد
که تو آن مرد نیستی که ما باهم صفت او را در توریة که وصی این پیغمبر است ابو بکر از این سخن خشمناک گشته قصد قتل یا آزار ایشان کرد بعد
از آن ایشان را بعمر راهنمائی نمود القصه نزد عمر رفته میان ایشان نیز همین سوالات و جوابات گذشت پس عمر ایشان را بحضرت امیر المؤمنین
و بحیط اولین و آخرین دلالت کرد چون شرف خدمت آنجناب یافتند باهم گفتند که این آن مردیست که صفت او را در توریة میخوانیم که وصی
و خلیفه این پیغمبر و شوهر دختر او و پدر سبطین است و نام وی علی است بعد از او و بعد از آن خطاب بآن عالیجناب کرده گفتند ترا به پیغمبر چه قرابت
فرموده که برادرست و من وارث و وصی اویم و من اول کسی ام که بوی ایمان آورده ام و من شوهر دختر او فاطمه ام گفتند این قرابت نیکو

و منزلت نزدیکست این سخن بهست که در روز قیامت باهم الکرن بگو که رب تو در کجا ست آنحضرت فرمودند که اگر خواهید اخبار کنم شما را با نجه در زمان
پیغمبر شما واقع شد و اگر خواهید خبر دهم شما را بآن چه در عهد پیغمبر ما بود یعنی اگر خواهید بنای جواب شما را برآن گذارم و اگر خواهید ایشان
ایشان گفتند خبر ده ما را با نجه در زمان پیغمبر ما بود آنحضرت اخبار فرمود که چهار فرشته بهم برخوردند یکی از مشرق و یکی از مغرب و یکی
از آسمان و دیگری از زمین آنکه از مشرق آمده بود پرسید که از کجا آمدی گفت از نزد خداوند خود آنکه از زمین برآمده بود آنکه از آسمان
نازل شده از آنکه از زمین برآمده بود پرسید که از کجا آمدی گفت از نزد خداوند خود یعنی جمیع اماکن و جهات نسبت بذات پاک جناب
الهی یکسانست این آنچه در زمان پیغمبر شما بود و اما آنچه در عهد پیغمبر ما بود قول خدای عز و جل است که در محکم کتاب خود فرموده که ما یکون
من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا الایة حاصل
معنی اینکه هیچ مجلس باهم راز نگویند مگر آنکه خدای تعالی چهارم ایشانست و هیچ پنج کس راز نگویند مگر آنکه او ششم ایشانست و نه کمتر از این
و نه بیشتر مگر آنکه او با ایشان است در هر جا که باشند یهودیان گفتند که چه مانع هست ابابکر و عمر را که جای ترا که از شما بیتر آمی بنزد خدا
حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند قدما ما و اخرانی و حسابها علی الله عز و جل یوم فصله و لسئلان یعنی خود را مقدم و مرا موخر
داشتند و حساب ایشان بر حضرت ایشان را در موقف قیامت خواهند داشت و از آنچه سؤال خواهند فرمود و نیز خداوند مهربان در باب
حوایج بندگان جل شأنه در سوره شریفه فرقان فرموده که قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم فسوف یکون لزاما محصل معنی بنابر قول
اظهر اشهر اینکه بگو ای محمد م بندگان مرا که چه کار ای شما و اعتنای شأن شما داشته باشد خداوند من اگر نه شما حضرت او را خوانید و بزبان دعا
و استغاثه مطالب خود را در آن درگاه بموقف عرض رسانید مرویست که حضرت الطراب حیزوم پرسیدند که قرائت بهترست یا افضل اکثرت
دعا فرمودند کثرت دعا و بعد از آن این آیه تلاوت نمودند که قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم مطلب اول در ذکر اخبار و آثار
که در فضل و ثواب دعا وارد و یافته و آن بیش از آنست که جملگی در این مجلس که مختصری در این مطلبست مذکور تواند گردید و فواید جرای
آن در خزاین کتب معتبره مبسوط که در این باب تألیف یافته زیاده از آن که جملگی در اطباق این اوراق تواند گنجید و لهذا اقتصار بر
ذکر بعضی از آن اختصار منها جیا آنچه در کافی از منبع زلال حقایق حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام مرویست که قال رسول الله
الدعاء سلاح المؤمن و عمود الدین و نور السموات و الارض یعنی حضرت اقدس نبوی ص فرمودند که دعا برای جنگ مؤمن و ستون
دین و نور آسمانها و زمین است و هم در آن کتاب از آن والا جناب منقولست که قال امیر المؤمنین ع احب الاعمال الی الله عز و جل
فی الارض الدعاء یعنی جناب ستطاب امیر المؤمنین ع فرمودند که محبوبترین عملها بسوی خدای عز و جل در زمین دعاست و نیز در کافی
از حضرت مقدس رضوی ع مرویست که باصحاب خود میگفت که علیکم بسلاح الانبیاء یعنی بر شما باد بیراق جنگ پیغمبران گفتند آن
چیست فرمود دعا و هم در کافی از حضرت ابی عبد الله ع مأثورست که الدعاء انفذ من السنان الحدید یعنی دعا کارگرترست
از سر نیزه آهن و نیز در کافی از حضرت ولایت پناه امیر المؤمنین ع روایت نموده که الدعاء ترس المؤمن یعنی دعا سپر مؤمنست
و در همان کتاب از آن جناب منقولست که الدعاء یرد القضاء بعد ما ابرم ابراما فاکثر من الدعاء فانه مفتاح کل

رحمة

رحمة و نجاح کل حاجة و لا ینال ما عند الله عز و جل الا بالدعاء و انه لیس باب یکثر من قرعه الا و یوشک ان یفتح لصاحبه
حاصل مضمون اینکه دعا میگرداند قضا را بعد از آنکه محکم شده باشد پس بسیار دعا کن که بدرستی دعا کلید باب هر رحمتی و واسطه حصول
هر حاجتی است و دریافته نمیشود آنچه نزد خدای عز و جل است مگر بدعا و بدرستی که هیچ دری نیست که بسیار کوفته شود مگر اینکه نزدیکست
بآن شود که گشوده گردد و برای آنکسی که میکوبید و مخفی نماند که جناب الهی برتر و گرانست که صفات ذات که لازم ذات خداوند
متعال را تغییر و تبدیل و آنها محالست چون علم و قدرت و امثال آنها و دیگر صفات فعل که مخارق و حادثست و قضا و قدر
از آنجمله اند دیگر گردیدن آن حکمت چنانکه امضای آن نشده است و این گفتگوی دور و دراز و ذکر آن در این مقام خلاف وضع
ایجازست و مجمل این سخن آن حدیثی مستفاد و مبین میگردد که از جناب اصاغر و اعاظم حضرت امام موسی کاظم ع ماثور و هم در کافی
مذکورست که علیکم بالدعاء فان الدعاء لله و الطلب الی الله یرد البلاء و قد قدر و قضی فلم یبق الا امضاؤه محصل معنی اینکه
بر شما باد بدعا چه بدرستی که دعا بخدا قسم رد بلا میکند و حال آنکه بتحقیق قضا و قدر بآن تعلق گرفته باشد هیچ از آنچه موقوف علیه
آنست نمانده باشد مگر امضای آن و نیز در آن کتاب از حضرت ابی عبد الله ع روایت نموده که علیک بالدعاء فانه شفاء من کل
داء یعنی بر تو باد بدعا بدرستی که دعا شفاء هر دردیست و هم در آن کتاب از آن رفیع جناب منقولست که ما ابرز عبد یده الی
العزیز الجبار الا استحیی الله عز و جل ان یردها صفرا حتی یجعل فیها من فضل رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا
یرد یده حتی یمسح علی وجهه و رأسه ملخص معنی اینکه هیچ بنده دست بر نیاورد بسوی خدای تعالی یعنی بجهت دعا مگر اینکه
شرم کند خدای عز و جل از اینکه آن دست را خالی برگرداند تا گرداند در آن از فضل و رحمت خود آنچه خواهد پس چون دعا کند احدی
از شما باید که برنگرداند دست خود را تا اینکه بمالد بر روی و سر خود و در رقیه بعد از نقل این حدیث فرموده که در خبر دیگر چنین وارد است
که بمالد دست خود بر رو و سینه خود مؤلف از درش نومید هرگز چرا برگشت خالی از احسان او دست دعای برگشت
و نیز در کافی از حضرت مقدس جعفری ع مرویست که من لم یسئل الله عز و جل من فضله افتقر حاصل اینکه هر کسی سؤال
نکرد خدای عز و جل را از فضل او فقیر و محتاج میگردید و هم در آن کتاب از آن لباب امیر المؤمنین ع مأثورست که الدعاء مفاتیح
النجاح و مقالید الفلاح و خیر الدعاء ما صدر من صدر نقی و قلب تقی و فی المناجات سبب النجاة و بالاخلاص
یکون الخلاص فاذا اشتد الفزع فالی الله المفزع خلاصه معنی اینکه دعا کلیدهای ابواب مکارم و دعاهای شکار رستگاری
و دعا آن دعایست که صادر گردد از سینه پاک و دل ترسناک و دعا از مناجات نجاتست و باخلاص سبب خلاصیست پس هر وقت
که خوفهای شدید و ورطهای هولناک پیش آید بنده باید بجناب تعالی التجا نماید و ایضا در کافی از حضرت صادق ع روایت نموده
که هل تعرفون طول البلاء من قصره یعنی آیا می شناسید و میدانید که کدام بلا دور و دراز میکشد و کدام زود رفع میگردد و راوی
که هشام بن سالم است گوید گفتم نه حضرت فرمودند که اذا الهم احدکم الدعاء عند البلاء فاعلموا ان البلاء قصیر یعنی چون
ملهم شود احدی بدعا در وقت بلا یعنی خدای تعالی در دلش اندازد که دعا کند رفع آن بلا را از درگاه الهی مسئلت نماید پس بدانید

کربلا کرامت در ذوق رفع میکرد و در عدة الداعی از بحر زاخر حضرت امام محمد باقر منقولست که ولا تمل من الدعاء فانه من الله
بمکان یعنی ملول و دلگیر مشو از دعا که آنرا پیش خدای تعالی قدر منزلتی عظیم است و نیز در عدة الداعی از پیشوای علایق حضرت امام جعفر
صادق که بمیسر بن عبد العزیز خطاب شده فرموده که یا میسر ادع ولا تقل ان الامر قد فرغ منه عند الله منزلة لا تنال الا
بمسئلة ولو ان عبدا سد فاه ولم یسئل لم یعط شیئا فاسئل تعط حاصل مضمون آنکه دعا کن و مگو که کار مفروغ گردیده یعنی
بقلم تقدیر نوشته شده و دیگر تغییر نمیکرده و ذکر را و دعا را چه فایده چه بدرستی که نزد خدای تعالی منزلتی و مرتبه ایست که آنرا نتوان
دریافت مگر بدعا یعنی حکمت که حصول آن مراد مشروط و موقوف بدعا باشد واگر بنده دهن خود را ببندد و سؤال نکند عطا داده نشود چرا
پس سؤال کن تا عطا داده شوی و در عدة الداعی از آنحضرت رسالتمآب منقولست الدعاء مخ العبادة یعنی دعا مغز عبادت است
و نیز در عده از آن سرور منقولست [illegible] که دو کس داخل بهشت گردند که هر دو یک عمل میکرده باشند یعنی در دنیا طاعات
حسنات [illegible] و مثل هم باشند پس یکی مرتبه آن دیگری را بالاتر از مرتبه خود بیند [illegible] چرا [illegible] عطا فرمودی و عمل ما هر دو یکی
بود الله تبارک و تعالی فرماید که او از من سؤال میکرد و تو نمی کردی بعد از آن آنحضرت فرموده که اسئلوا الله واجزلوا فانه لا یتعاظمه
شیء حاصل آنکه طلب کنید از خدای تعالی و بسیار طلب کنید مطلبهای عظیم بدرستی که هیچ چیز پیش او عظیم و بسیار نیست یعنی هر چند مطلب
عظیم و بسیار باشد در پیش جود و کرم او حقیر و [illegible] است الحاصل اعلام والسنه [illegible] اهل بیت کرام صلوات الله علیهم اجمعین
از آنکه این احادیث در فضل و ثواب دعا و فواید [illegible] آن بر صحیفه بیان مرقوم گردانیده و گوش و زبان ما را [illegible] صادق البیان
جواهر امثال این اخبار و آثار از آن معادن علوم و حکم بیش از پیش فرا گرفته دست بدست باین روزگار رسانیده اند تا عام و خلایق
در هر حالی از احوال بکار آید و هر بیچاره بکار خود درمانده در رواحتیاج خود را بآن مداوا نماید فقیران تنگ روزی باین کلید ابواب وسعت
و فیروزی بروی خود گشایند و اسیران اندوه و غم باین مصقل زنگ کلفت و الم از آئینه خاطر زدایند قرض داران از این خزینه عامره
قرض خود را از زندان حکام جور بیرون کشند و مظلومان بیاری آن خود را از چنگ ظلم ستمکاران رهائی بخشند ضعفا بحمایت آن از
دشمنان قوی فارغ شده امان یابند و غربا بکفایت آن از محنت غربت خلاص گشته براحت آباد و وطن مالوف شتابند لهذا
دعا درخت بیخ یقین و اخلاص است اگر بر ثمر که شد دل از آن توان چیدن **مطلب [illegible]** در ذکر استجابت دعا که انبیا و اوصیا
و سایر مؤمنان کرده اند و آثار غریبه که بر آنها مرتب گردیده و نقل حکایاتی که متضمن این مطلب و غرض از ایراد این مطلب آنست که
بر جاهلان سخت نهاد و ناقصان سست اعتقاد معلوم گردد که دعای [illegible] چه قسم ثمرات و [illegible] چگونه نماید و اثرها میتواند بود و مؤمنان اخلاص
شعار چه عقدهای سخت بآن گشوده اند و از چه ورطهای صعب خود را نجات داده اند و در این مطلب چند فصل است **فصل اول** در ذکر
بعضی از دعاهای مستجاب که از انبیا و اوصیای سابقین و صلحای امم سالفه صدور یافته است بر سبیل اجمال نخستین دعای حضرت آدم
بود که بعد از خروج از جنت و ابتلا بآن محنت دویست سال [illegible] ظلمنا گفتن و نالیدن و بسوز و زاری اشک حسرت از دیدگان
باریدن روزی بخاطر حزین محنت قرینش رسید که پنج اسم بر ساق عرش دیده بودم و جبرئیل بالحفظ آن سفارش کرده گفته بود که از آنها

فایده

فایده خواهد داد اکنون باید بآن اسما توسل جویم که شاید از برکت آنها صحیفه سیئه خود را بآب عفو و مغفرت بشویم پس روی عجز
و نیاز بدرگاه کریم بنده نواز آورده زبان استغاثه گشوده و اینچنین ادا نمود که یارب بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا
بپذیر و گناهان مرا بیامرز خداوند جواد و بخشنده [illegible] بر حسب نهایت خود توبه او را قبول و سؤال او را [illegible] داشت
جبرئیل امین را فرو فرستاد که این بشارت بوی رسانید و خاطر محزونش را از آن محنت و اندوه رهانید چنانکه کریمه فتلقی آدم
من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم که در سوره بقره بآن ناطق است چه در بسیاری از احادیث و اخبار وارد
که کلماتی که در این آیه شریفه مذکور است و سبب استجابت دعا و قبول توبه آدم گردید اسماء جان پرور زنگ از دل بر محمد و علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام بوده و این حدیث چون بسیار مشهور است تذکرا [illegible] بیش از ذکر مجملی از آن معذور بود لهذا بتفصیل
آن نپرداخت **دیگر** دعای حضرت ادریس بود که بر جمعی از جبابره و کفار روزگار خود نمود و از این جهت که پادشاه ایشان
طمع در ملک یکی از مؤمنان آن زمان کرده بود و او بجهت اهل و عیال که احتیاج بآن داشته در دادن مضایقه مینمود زن پادشاه
که او را دوست میداشت و از غایت اعتماد برای عقل آن ملعونه کارها را بر رای مشورت او میگذاشت پادشاه را در آن باب [illegible]
و دیده بجهت دفع ملال آن [illegible] جمعی از اتباع خود را که از قوم [illegible] بودند فرستاده بر آن مؤمن شهادت دادند که
او از دین پادشاه برگشته و بدین علت آن بیگناه را بقتل رسانیده ملکش را بتصرف پادشاه داد پس خداوند حی و قیوم که عدل و داد
متعهد انتقام هر بیچاره مظلوم است حضرت ادریس علی نبینا و علیه السلام را نزد آن پادشاه جبار فرستاد و پیغام داد با جبرئیل که بنده
مؤمن مرا کشتی و بهمان راضی نشده ملکش را بتصرف گرفتی و عیالان او را محتاج و گرسنه گذاشتی بآن قسم بعزت خودم که هر آئینه
انتقام میکشم برای او از تو در آخرت و هر آئینه انتزاع سلب میکنم از تو در دنیا پادشاهیت را و هر آئینه البته شهرت ویران میکنم
و عزت را بذلت مبدل میکردانم و گوشت زنت را طعمه سگان میسازم چون حضرت ادریس تبلیغ این رسالت نمود آن شقی آنحضرت را
از مجلس اخراج نموده بزن فرستاد و او را از ماجرا آگاهی داد و زن گفت مباد از پیغام آنکه ادریس ترسی که من میفرستم کسی را که او را
بقتل رساند و گفتهای او را باطل گرداند القصه آن ملعونه تیغ کین بقصد قتل نبی کریم [illegible] دل سیاه خارا امثال خود تیز کرده
چهل مرد از [illegible] بقتل وی فرستاد و جمعی از اصحاب حضرت ادریس که [illegible] بر دل ایشان تافته بود واقف گشته آنحضرت را خبردار
گردانیدند و چند کس نیز از ایشان با او رفاقت کردند پس چون وقت سحر شد آن نبی مقبل متوجه درگاه حق تعالی گشته لب بمناجات
گشود و عرض احوال خود نمود وحی رسید با نیچنین که خود را از او دور دار و مرا و او را بیکدیگر گذار بعزت خودم هر آئینه امر
خود را البته در باره او نافذ و هر آئینه قول ترا در باره او البته صادق میگردانم پس حضرت ادریس از غایت آزردگی که از اهل آن شهر داشت
دعا کرد که بآن قریه و حوالی و اهل آن دیار باران نبارد تا او مسئلت نماید پس دعا باجابت مقرون گشته اصحاب و مؤمنین خود را
از آن با خبر و مامور بخروج از آن کشور گردانید پس جمع مؤمنین آن قریه که در عدد بیست مرد بودند از آنجا جلا و در قرای دیگر سکنی
نمودند و حضرت ادریس خود در غاری که در کوه بلندی بود متواری گردیده و روزی او هر شب بتوسط ملکی بوی میرسید تا آنکه خدا وند

اعدوی جباری مرتکب شد آن پادشاه جبار را حب الی عده جبار البوار رسانید و شهرش را ویران و زنش را طعمه سگان گردانید و
بعد از آن جباران بکار دیگر بر آن دیار مستولی گشته فرمانفرما شد و بسبب دعای حضرت ادریس باران بر آن دیار نبارید از آن
جهت قحط و تنگی بهم رسید و کار ایشان بسختی کشید تا بیست سال بر همین منوال گذشت چون طاقتشان بپایان و کارد باستخوان
رسید باهم اجتماع نموده در مقام چاره جوئی و استغفار و استرضاء خاطر حضرت ادریس درآمدند چه دانسته بودند که بلا از دعای اوست
ولیکن هرچند در طلبش می‌شتافتند راه به آن راهنمای دینیا نمی‌یافتند و هرچند پای سعی ایشان بیشتر می‌دوید دست امید ایشان
بر دامن آن گوهر معالی نمی‌رسید تا اینکه حضرت ادریس بفرمان خداوند یگانه و صورت ده مرادات آشنا و بیگانه جلوه شد از مقام
خود نزول نموده بدهی آمد یکی از اهل آنجا او را شناخت فریاد برآورد که مژده باد شما را که حضرت ادریس پیدا شد و شهری که بجا بانی
داشت ویران و فانی شده بود حضرت ادریس بر آن تل برآمده نشست اهل آن قریه چون وی را شناختند پروانه وار بر گرد آن چراغ
هدایت از راه جمعیت کرده بعجز و استغاثه پرداختند ادریس فرمود که باران برای شما نطلبم تا این پادشاه جبار شما با جمیع اهل
قریه پیاده و پابرهنه نزد من نیایند و از من سؤال دعای باران ننمایند چون این خبر بآن جبار رسید چهل مرد فرستاد که حضرت ادریس را
گرفته نزد وی برند و آنحضرت همگی را بتیغ خونریز دعا کشته هلاک ساخت پادشاه دیگر باره پانصد نفر مرد فرستاد ادریس
گفت اینک یاران خود را ببینید که چون افتاده اند از ایشان عبرت گیرید گفتند یا ادریس هشت سال ما را بگرسنگی کشتی و اکنون
میخواهی ما را بدعا کشی آیا ترا رحمی نیست ادریس گفت من بسوی این جبار نخواهم شد و از خدای تعالی نخواهم سؤال نمود که بر شما باران
بارد تا پادشاه شما و اهل قریه شما پیاده و پای برهنه نزد من آیند پس ایشان برگشته نزد جبار رفتند سخن ادریس بازگفتند و از او
درخواست نمودند که با ایشان نزد ادریس آید پس پادشاه و جمیع اهل قریه پیاده و پابرهنه آمده در پیش او از روی خضوع ایستادند
و طلب دعای باران کردند ادریس گفت اما الان فنعم یعنی اکنون که باین منزلت تن در دادید و بطوق فرمانبرداری گردن نهادید
مسئول شما مبذول میگردانم پس حضرت ادریس متوجه درگاه عالم پناه جناب الهی گشته برای ایشان و قریه و نواحی آن طلب باران نمود
حضرت حکیم علی الاطلاق مزیت دعای وی شرف ورود زلال باران عطا از قدح ابر چنان کرم رحمت بی منتها در کام روزگار
چار رفرف ریخته مرض مخمص چندین ساله دیر اشتفا و عافیت کرامت فرمود الحاصل آن نبی بزرگوار بی لشکر و اعوان و انصار بسیاری
دعا از قوم برکین تمرد آیین خود بدسگالی انتقام کشیده مغلوب خود ساخت سرکشان روزگار را که سر بفرمان آفریدگار خود فرود نمی
بزور دعا اینچنین بالمنک عجز و تسلیم بر گردن انداخت اینست معنی حدیث الدعاء سلاح المؤمن والدعاء ترس المؤمن و امثال
آنها که در مطلب دویم سمت ذکر یافت دیگر از انجمله دعای حضرت نوح بود علی نبینا و علیه السلام که بعد از آنکه از جفای ایشان
بجان رسیده و از ایذا و آزار ایشان طاقتش طاق گردیده بود چنانکه بضرب چوب و سنگ بدن مبارکش را مجروح میساختند و بیهوش
بر سر راهها می‌انداختند تا فرزندانش خبردار گشته می‌آمدند و وی را گرفته بخانه می‌بردند چون بهوش می‌آمد می‌پرسید که مرا در کجا زده
میگفتند در فلان محله و فلان کوچه پس بمنزل خود و بمحله دیگر میرفت و ایشان را دعوت میکرد و میفرمود که در کار حق تعلل جایز نیست

وایشان

و ایشان بدستور بعضی را برامیزدند و جمعی استهزا میکردند و قومی دشنام میدادند و نقش میکفتند و گاه بود که جسم لطیفش را می خسته
و استخوانهای پیکر شریفش را درهم میشکستند و او از روی رو و آزار صبر البه و جبرئیل امین آمده پر خود بر آن میمالید و بهبودی مییافت
و باز بر خواسته در پی آن کار می‌شتافت القصه سالها و قرنها باین محنت و تعب بسر می‌برد و هم چنان در ارشاد آن قوم مینهاد قدم اهتمام
می‌فشرد تا عاقبت دانست که سخن حق در ایشان در نگیرد و احوال آن فساد پیشگان اصلاح پذیر نیست پس طوفان قهر و غضب
از تنور حوصله اش جوشیده بر آن قوم نفرین کرد که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا یعنی خداوندا مگذار بر روی زمین از کافران
ساکن سرای یا گردنده یعنی هیچکس را پس جبار سماوات و ارضین طوفان بر آن قوم بیدین فرستاده بتازیانه امواج طوفان همگی را
البوار شتافتند و همین جمعی در باختند و نوح که از موج خیز کفر و طغیان بسفینه دین و ایمان درآمده با حضرت نوح در کشتی بودند
از آن مهلکه نجات یافتند و این حکایت از آن مشهورتر است که احتیاج بذکر آن باشد دیگر دعای همان حضرت بود در وقت اشتداد
طوفان و تلاطم آب که غلبه خوف و دهشت بر مومنان سعادت مآب که در آن طوفان آرمید و بسبب سکون کشتی و اطمینان خاطر ایشان
گردید دیگر دعای رسول عظیم القدر جلیل الشان حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه السلام بود در وقتی که او را با آتش می انداختند
و بآن آتش بران گلستان گردید دیگر از جمله غرایب دعاهای مستجاب حضرت هاجر بود والده ماجده حضرت اسمعیل علی نبینا و ع
در وقتی که خاطر عاطر ساره حرم محترم حضرت ابراهیم از او منحرف گشته حضرت ابراهیم را گفت که هاجر را با فرزندش از پیش من ببر
بجائی که نه آب باشد و نه آبادانی حضرت ابراهیم چون او را نا روا و از مروت دور دید در نهایت حیرت بود که از جبرئیل امین امر الهی
جبرئیل امین نازل گشته فرمان رسانید که آنچه ساره میگوید چنان کن او را بر ترحم است پس حضرت خلیل فرمان پذیر گشته هاجر و اسمعیل را با
برداشت و بموضعی که امروز مکه است آنجا جناب سبحانی نه آب بود و نه گیاه رسانیده گذاشت و جناب خدا باره وصیت کرده بود از شتر
فرود نیامده ایشان را دعا و جامه غم‌زدایی و مهربانی جناب سبحانی رها کرده با دل بریان و دیده گریان از آنجا مراجعت فرمود ایشان
نیز یکسو از رفتن حضرت خلیل الله و یکسو از غربت آن وادی بر دهشت بی آب و گیاه گریان و نالان بودند و مانند موج سراب
بیتابی و اضطراب مینمودند تا یکشبانه حال چون منوال گذشته آتش عطش بکانون سینه و درون مرد زبانه کشیده وجود ایشان
مانند سپند از آتش آرام سوز تشنگی بیقرار گردید پس هاجر دست سؤال بدرگاه کریم متعال برآورده زبان بدعا گشود و آن بحر
بیکران جود و کرم که خلق عالم را حکم ابر طلبها از آن مزرعه کشت حاجتها از آن خرم است طلب آب نمود هاجر استغاثه مینمود و مینالید
و حضرت اسمعیل از بیقراری پای مبارک بر زمین میمالید که ناگاه بفرمان حکیم علی الاطلاق و مجری انهار و عیون ارزاق از زیر
پای او چشمه جوشیدن گرفت پس هاجر و اسمعیل از آن نوشیده گلشن حیات را که از سموم تشنگی پژمرده بود سیراب ساختند و زلال
حمد و سپاس از سرچشمه دل حق شناس در جویبار زبان روان کرده بآبیاری بوستان شکرگذاری پرداختند و آن چشمه همین زمزم است
که بحکم الهی اکنون فرو رفته و چاه شده و مبداء آبادی مکه معظمه آن بود و الی اصل حضرت هاجر برکت دعای خود فرزند گرامی از چشمه
چنان رهانیده و منشاء چنین اثر عظیمی گردید که تا غایت خلق عالم از برکات آن بهره مند گشته و خواهند گشت دیگر دعای

حضرت صدیق یوسف علیه السلام بود که برای زلیخا کرد در وقتی که سر و قامتش از غم مهجوری شکسته و دو تا و نرگس جهان بینش از گریه
نابینا گشته بود روزی بر سر راه یوسف آمده گفت الآن الصبر والتقی صیر العبید ملوکا ان الحرص والهوی صیر الملوک
عبیدا یعنی پرهیزگاری صبر و تقوی بنده را بپادشاهی رسانید و حرص و هوا پادشاهان را بنده گردانید حضرت یوسف پرسید که این
کیست گفتند زلیخاست متوجه وی گردیده فرمود ای زلیخا این چه حالت زلیخا چون آواز یوسف شنید بیتاب و بیهوش شد آنحضرت
بر سر وی رفته از مشاهده آن حال گریان گردیده و بعد از آن مکالمات در میان ایشان گذشته از ضعیف نالهای زلیخا حضرت یوسف
متاثر گشته فرمود تا وی را بخانه آوردند آنگاه فرمود ای زلیخا حاجت تو چیست بگو تا من دعا کنم درواشو و گفت حاجت من
اینکه جوانی و بینائی و زیبائی من بحال اول بازگردد و در خدمت تو باشم پس آنحضرت در حق او چنین دعا فرموده فی الفور
باجابت رسید زلیخا بعد از پیری برنا و بعد از کوری بینا گشته در سلک ازدواج حضرت یوسف منتظم گردید دیگر دعای
حضرت شعیب بود علی نبینا و علیه السلام که بر اهل مدین کرد بسبب آنکه خیانت در وزن و کیل شیوه خود کرده کفر و فساد از حد می بردند
و بمنع و نصیحت حضرت شعیب ممنوع گشته همچنان در ارتکاب آن قدم اصرار میفشردند تا آنکه این نبی کریم بر ایشان نفرین کرده
جبار سموات و ارضین جبرئیل امین را فرمان داد که بر ایشان صیحه زد چنانکه از هیبت آن زهره باخته و از نقد حیات کیسه قالب
تهی ساختند چنانکه در سوره شریفه هود حکایت شده و الی مدین اخاهم شعیبا تا آخر آیه و اخذت الذین ظلموا الصیحة
فاصبحوا فی دیارهم جاثمین و اما در سوره اعراف کیفیت هلاک آن قوم ناپاک چنین مذکور است که فاخذتهم الرجفة فاصبحوا
فی دارهم جاثمین محصل مضمون آن آیت که بنیان زندگانی اهل مدین بزلزله انهدام یافت و در رفع توهم تناقض میان این دو کلام
صدق نظام که کذب خلاف را مجال احتمال و راه بهیچکدام نیست چنین گفته اند که از شدت صیحه زلزله شد که همه بلرزه در آمدند و
گردیدند با آنکه صیحه مقدمه زلزلات و پی آن نیز باشد و مخفی نماند که اهل مدین بحسب ظاهر غیر اصحاب ایکه اند چه اهل مدین چنانکه
مذکور شد بزلزله و صیحه هلاک گردیدند و اصحاب ایکه بعذاب یوم الظله بجزای خود رسیدند چنانکه در سوره شعرا مذکور است که کذب
اصحاب الایکة المرسلین تا آیه فاخذهم عذاب یوم الظلة انه کان عذاب یوم عظیم ظله در اصل لغت بمعنی سایبانست
و در اینجا عبارت یا از ابری یا گرمی است که بشکل سایبان بر ایشان سایه انداخته بود و آتشی از آن جسته ایشان را در هم سوخت
مجمل این حکایت آنکه چون آن قوم مرتبه کفر و عناد را با حضرت شعیب از حد درگذرانیدند گفتند فاسقط علینا کسفا من السماء ان
کنت من الصادقین یعنی پس فرود آر بر ما یعنی خدای خود را بگو که فرود آورد بر ما پاره از آسمان و ما را بآن هلاک کند اگر هستی از راست
گویان حق جل و علا هفت شبانروز گرمائی سخت بر ایشان گماشت چنانکه آبهای چشمها و چاهها بجوش آمده و نفس کشیدن بر ایشان
دشوار گردید ناچار از خانها رو به بیشه که در آن حوالی بود نهادند و در پای درختان افتادند ناگاه ابری سیاه پدید آمده بر ایشان
سایه انداخت و نسیمی خنک از آن در وزیدن گرفت آن قوم نادان از آن خرم و شادان گشته جملگی در سایه آن ابر اجتماع نمودند
پس آتشی از آن جسته خاشاک وجود ایشان را بکلی در هم سوخت و بعضی چنین آورده اند که خداوند قهار بعد از آنکه هفت شبانروز

گرمائی چنان

گرمائی چنان گماشت که هر که در آن نواحی بود بقدرت کامله از جا کنده در صحرا و دشت و در سایه هوای خنک و آن آبهای
سرد و درختان میوه پدید آمد آن قوم رو سیاه چون از آن آگاه گردیدند همگی بسایه سمت خود را بپناه آن کشیدند تا چنانکه در شهر
و ولایت کس نماند پس بفرمان الهی آن کوه بر ایشان فرود آمده جملگی بدار البوار رسیدند مجملا ظاهر آنچه سمت ذکر یافت اینست
که اهل مدین و اصحاب ایکه که بعذاب ظله در جهنم ماوا نمودند و ممکنست که اهل مدین عبارت از اهل شهر باشد و اصحاب ایکه عبارت
از اصحاب مردم نواحی و قری که باغ بسیار داشته باشند چه ایکه موضعی را گویند که مشتمل باشد بر درخت بسیار و اما بعضی
از مورخین چون صاحب حبیب السیر و غیر او اصحاب ایکه و اهل مدین را یکفرقه شمرده اند و کیفیت هلاک ایشانرا [illegible]
عذاب چنین ذکر نموده اند که اهل مدین از شدت گرما از شهر بصحرا گریخته بعذاب ظله چنانکه مذکور شد راه جهنم سپردند و جمعی
دیگر از ضعفاء ایشان که در شهر مانده بودند بصیحه جبرئیل جان بمالکان دوزخ سپردند و این سخن با ظاهر روایت مذکوره و آنچه
سمت ذکر یافت که اصحاب ایکه همگی از شهر بیرون رفته در خانها و مسکنها هیچکس نماند راست نمی آید والله اعلم دیگر از آنجمله
دعای حضرت کلیم الله بود علی نبینا و علیه السلام که بر فرعون لعین و قبطیان شقاوت قرین کرده که چندین گونه بلا بر ایشان
نازل شد چنانکه خداوند عالم عز شانه بکلام بی کذب و خلاف در سوره شریفه اعراف از آن خبر داده که فارسلنا علیهم
الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم آیات مفصلات فاستکبروا و کانوا قوما مجرمین یعنی فرو فرستادیم
بر ایشان طوفان و آن چنان بود که هفت شبانه روز بر ایشان باران بلکه دریای آب از آسمان فرو ریخت چنانکه تمام مصر را آب
خانها خراب گشته دیگر مفری نیافته و مشرف بر هلاک گشته نزد فرعون ناپاک شتافتند که ما را از این بلا برهان فرعون گفت
که این کار موسی است نزد وی روید و تضرع و زاری بسیار کرده این سخنان گفته آنحضرت دعا کرده باران ایستاد و دیگر روز آفتاب
درآمد که روزی زمینها خشک گردیده روزگار روی بخوشی نهاد آن قوم سخت سست اعتقاد چون از آن بلا رستند دیگر باره روزگار
خود را خوش دیدند و بوعده خود وفا نکرده همچنان در کفر خود اصرار نمودند پس الله تعالی بر ایشان ملخ فرستاد چنانکه آفتاب را پوشید
در صحرا کشت و زرع ایشان را از تر و خشک بالتمام خوردند و خالی ساختند و بعد از آن بشهر ریخته بخوردن درها و چوب سقف
خانها پرداختند و تا هفت شبانه روز بهمین نمط بودند و بخانهای بنی اسرائیل دخل نمینمودند دیگر باره قبطیان پیش فرعون ملعون
رفته استغاثه کردند و فریاد بر آوردند آن ملعون روسا و بزرگان شهر را فرمود که نزد موسی روید و بگوئید که آنحضرت [illegible] که بوعده
وفا نموده اکنون ما خواهیم اگر این بلا را از ما دفع کنی ما بتو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را بتو می سپاریم القصه حضرت کلیم
باز دعا کرده و بقول بعضی بعصا اشاره نمود بفرمان الهی ملخها را از آنجا چنان راند که اصلا اثری از آنها نماند و چون این بلا
نیز دفع شد قبطیان همچنان فرمان حضرت موسی ع نبردند و در کفر و ضلالت خود قدم اصرار فشردند پس حق تعالی شپش را
بجان ایشان انداخت چنانکه ایشانرا مضطرب و بی آرام ساخت باز نزد فرعون رفته آن مدعا و این بار سرهنگان و خواص خود را
نزد حضرت موسی ع فرستاد که زبان معذرت گشودند و با ایمان و دادن بنی اسرائیل وعده نمودند دیگر باره حضرت موسی دعا کرده

و آن بلا مندفع گردید چون از این بلا نیز نجات یافتند گفتند ای موسی معلوم باشد که تو ساحری و در آن فن بغایت ماهری بعزت
فرعون که ما بتو نگرویم و بنی اسرائیل را بتو ندهیم بعد از آن خدای سبحانه بر ایشان ملخ گماشت بجائی که تمام شهر از خانه و بازار و کوچه
و محله از آن پر شد و در یک لحظه کشت و کوزه ایشان میخوردند چنانکه اکل و شرب متعذر شد آخر چون از این بلا نیز بجان رسیدند
پیش فرعون نابکار رفتند و گفتند اینجا فرعون روسیاه خود بخدمت حضرت کلیم رفته گفت این بار من باز عهد میکنم و نقض عهد
از ملوک روا نیست که اگر این نوبت نیز این عذاب را دفع کنی ایمان آوریم و بنی اسرائیل را تسلیم نمایم باز حضرت موسی علیه السلام
بر خلف وعده ایشان گشته دعا … و ایشان را از ورطه آن بلا رهائی بخشید و بعد از آن کس نزد فرعون فرستاد که اکنون بعهد خود
وفا کن آن مخبث دل سخت جواب داد که من هرگز اطاعت تو نخواهم کرد و بفرمان تو سر فرو نخواهم آورد پس خداوند بچون …
انهار ایشان را خون گردانید چنانچه رود نیل و چشمها و جوها بالتمام خون شد و لیکن چون بنی اسرائیل می آشامیدند آب بود و برای قبطیان
خون و گفته اند که اگر در یک ظرف آب میخوردند طرف بنی اسرائیلی آب بود و جانب قبطی خون القصه فرعون و فرعونیان بجان درمانده
و آن ملعونان مشرف بر هلاک شدند و از تشنگی پوست در جسد … تا آنکه باز آن جمع … بخدمت حضرت
موسی رفته بدستور عجز و استغاثه نمودند و در تجدید عهد و وعده طرح ایمان … هیچ طریق مبالغه می‌نمودند چنانکه
آنحضرت را باز بر ایشان رحم آمده لب بدعا گشود و ایشان را از ورطه خونخواری جان خلاص داد و چون آن بلا نیز رفع شد همچنان
کفر و انکار خود رفته از آن هر گوشمال اصلاح … تا آنکه در آن نزدیکی همه در دریا غرق شدند و از [?] آب بخت … آتش
جهنم کشیدند دیگر از انجمله دعای حضرت کلیم الله بود برای بنی اسرائیل در تیه بعد از آنکه چهار ماه سرگردان گردیده … و در آن
ایشان بالتمام برطرف گشته خوردنی … در آن بیابان بی آب و علف مشرف بر هلاکت شدند ناچار نزد حضرت موسی آمده زبان
باستغاثه گشودند و از مخالفت و نافرمانی که سبب آن سرگردانی شده بود اظهار پشیمانی نمودند آنحضرت را بر ضعیف حالی و پریشان
حالی ایشان دل سوخته جهت ایشان دعا کرد و جهت معیشتی که ایشان را از آن محصور … از درگاه منعم متعال استدعا نمود پس خدای
کریم بدعای حضرت کلیم سایبان ابری بر سر ایشان کشید که از تپش آفتاب در سایه آن آسایند و من و سلوی بر ایشان فرو فرستاد
که از آن تعیش نمایند چنانکه در سوره شریفه بقره فرموده که وظللنا علیکم الغمام وانزلنا علیکم المن والسلوی من عبارت
از ترنجبین یا مانند آن و سلوی عبارت از مرغی مثل کبک و بعضی گفته اند از کبوتر کوچکتر و از گنجشک بزرگتر است
و فرمان داد حضرت موسی را که بزن عصای خود را بر سنگ و بعضی گفته اند که آن سنگی بود که جبرئیل … از بهشت برای آدم آورده
و از او بشعیب رسیده و وی او را با عصا بموسی بخشیده بود پس آنحضرت عصا بر سنگ زده دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل
سبطی چشمه از آن جوشیده و روان گردید چنانکه در آیه واذ استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا
عشرة عینا در سوره بقره از آن خبر میدهد و چون جامهای ایشان مندرس میشد نزد موسی آمده جامه … شد او دعا کرده برای
ایشان جامه از آسمان می آمد … که از رشته … شدند دیگر از انجمله دعای حضرت موسی است بر قارون

ملعون

ملعون در وقتی که او را با دیوان زکوة تکلیف نمود و آن بدبخت جان سخت از فرط تعلق بدنیا از آن امتناع نموده و بجهت حبط
مرتبه آن عزیز گرداند مکری باخت و دامان عفاف آن محیط پاکی را با لائیتی از ارتکاب زنا متهم ساخت آنحضرت از آن گریان گشته
بسجده افتاد و گفت پروردگارا امیدواری که این نابکار در حق من این کرد پس از سجده برندارم تا او را بمن گذاری وحی آمد
که زمین را بفرمان تو کردیم تا هر چه خواهی با او کند پس آن آسمان شرف برتری زمین را حکم کرد تا او را با تخت و تاج بکشت
گرفت و فرو برد و این حکایت چون مفصلا در مجلس باب اول گذارش یافته در این مقام احتیاج بتفصیل آن نیست اما دیگر
از انجمله دعاء قوم یونس بوده که آن حضرت را از بلای مهیب چنان رهانیدند بیان آنکه چون حضرت یونس بر ایشان مبعوث گشت
اطاعت او ننمودند و از پرسش بعصیان و ردای مواعظ بالغه آن دلیل راه حق … پیوسته بقدم جهالت طریق ضلالت می‌پیمودند
تا آنکه از غایت تفریط در عصیان و کفران مستوجب عذاب الهی گشته آن نبی کریم بر ایشان نفرین کرد وحی آمد که سه روز یا چهل روز
دیگر علی اختلاف الاقوال بر ایشان عذاب نازل خواهد شد حضرت یونس ایشان را از آن خبر داده خود آزرده و خشمناک از میان
ایشان بیرون رفت چون سی و پنج روز بنا بر قول سابق گذشت دودی سیاه از هوا پیدا شد چنانکه آفتاب را پوشید و شهرهای
ایشان را فرو گرفت و دانستند که آن تیرگی مقدمه عذاب موعود است جز دعا و استغفار و رجوع از آن افعال و اطوار مفری نیافتند
همگی از پادشاه و رعیت با عیال و اطفال سر و پا برهنه از شهر بیرون شتافتند و بر بلندی برآمده اطفال را از مادران و حیوانات را
از بچهای ایشان جدا ساختند و از روی اخلاص و اعتقاد درست جملگی آغاز دعا و استغفار نمودند و از ناله و فغان و لرزه در آن
بیابان انداختند و پادشاه روی عجز بر خاک مالیده و بزبان صدق نالید و گفت خداوندا ما یونس را … که وسیله عرض حاجت
خود سازیم اکنون از شآمت عصیان ما از میان ما بیرون رفته پس بدرگاه تو آمدیم و بتصدیق تمام و بر صداقت … او زیما
پس برحمت واسعه خود … حضرت یونس که در درگاه تو داریم که این عذاب را از ما دفع کن و قومی میگفتند که خدایا یونس ما را خبر
داده بود که خدای من فرموده که بندگان بجز بنده آزاد کنید ما بندگان تو ایم ما را آزاد کن و گروهی دیگر مینالیدند که خداوندا یونس میگفت
که پروردگار من گفت که سایلان را رد مکنید و محروم مسازید پس ما بر درگاه تو آورده ایم ما را رد مکن و محروم مساز مجملا چندین روز
حال بدین منوال میبود و هر یک بزبانی و حالی زاری و ضعیف نالی می‌نمودند مرویست که از غایت اخلاص که در توبه و انابت داشتند
جان بر و مظالم را ابراء نمودند و از حقوق یکدیگر رحمت میکاشتند که مردی سنگی از مال غیر در اساس خانه خود بکار گذاشته بود آن خانه را
شکافت و آن سنگ را برآورده بصاحبش باز داد تا بعد از چندین دعا و ناله و سوز ایشان باجابت مقرون و توبه و التماس ایشان
بقبول مقرون گشته عذاب از ایشان رفع گردید آورده اند که بتعلیم پیری از بقایای علما که در میان ایشان مانده بود … در
خدای را خواندند و این کلمات با برکات بر زبان راندند که یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی و یا محی الموتی یا حی یا لا اله الا انت
ببرکت این کلمات از آن بلا نجات یافتند الحاصل قوم حضرت یونس بدعا و استغفار بلای مبرم چنین را از حق باز گردانیدند و زورق
جان آن بادیان از طوفان مهلکه چنان بساحل امن و امان رسانیدند دیگر از انجمله دعای حضرت زکریا بود علی نبینا و علیه السلام

برای طلب فرزند در وقتی که پیر و ناتوان گشته و نخل وجود مبارکش را وقت ثمر دادن گذشته بود و حرم محترمش نیز عاقر و نازا بود
یکی که در سابق از قابل بشنا بوده چنانچه گفته که در آن وقت بود ده سال و بقول بعضی دیگر ذکریا صد و بیست سال داشت و حلیله جلیله
نود و نه سال بود و در چنین وقتی که هم رسیدن فرزند بغایت مستبعد بلکه از خوارق عادات بود از درگاه الهی طلب فرزند نمود که
فهب لی من لدنک ولیا یرثنی الی آخر الآیه و دعا باجابت مقرون گشته از بوستان حیات ثمر مراد بخشید و گرامی فرزندی چون حضرت
یحیی در آغوش کشید ذکر دعای حضرت روح الله علی نبینا و علیه السلام در نزول مائده و این در سفر مغرب در زمین ایلیه
بوقوع پیوست که خلقی بسیار در خدمت آن آیت پروردگار بودند و از نفقه آن نان و طعام جان ایشان بر لب رسیده و کارشان بمهلکه
کشیده بوساطت حواریین از آن نبی کرم درخواست دعای نزول مائده از آسمان نمودند پس چون جامه پشمین پوشیده و نماز حاجت گذارده
دعا کرد و گفت اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء الی آخر الآیه که در سوره مبارکه مائده است خلاصه مضمون آنکه ای معبود برحق
وای خداوند ما فرو فرست بر ما خوان طعامی از آسمان تا باشد برای ما عید یعنی برای اول ما و آخر ما یعنی آنانکه اکنون هستند و آنانکه
بعد از این خواهند آمد تا باشد علامتی از علامات قدرت خود و روزی ده ما را که تو بهترین روزی دهندگانی پس دست دعای آن
برگزیده سبحانی از خوان کرم پادشاهی ربانی نعمت استجابت گرفته ناگاه دو قطعه ابر سفید یکی بر بالای آن دیگر پیدا شده و در میان
هر دو خوانی بود سرخ رنگ و بتدریج فرود می آمد تا بزمین رسیده در پیش حضرت عیسی و حواریین گسترده گردید و آن مشتمل بود بر ماهی
بریان کرده در نهایت بزرگی و فربهی و چربی و خوشبوی و بر جانب سر آن طبقچه بود از نمک سوده و در طرف دم آن ظرفی از سرکه
و بر گرد آن انواع سبزیها غیر سیر و پیاز و گندنا و دوازده گرده نان و بعضی گفته اند پنج قرص بود بسیار بزرگ و زیتون و عسل و روغن
و غیر آنها نیز گفته اند پس حضرت روح الله بشکرگذاری قیام نموده صلای آن در داد و آن خلق کثیر از صغیر و کبیر جمع گشته همی از آن طعام
خوردند و سیر شدند و او هم چنان بود که تا آخر روز باز بآسمان معاودت نمود و چند گاه و بعضی گفته اند سه روز آن مائده بر همین دستور
می آمد و آن خلق از آن بهره ور شدند و باز بآسمان میرفت القصه بدعای حضرت عیسی ع آن جمع کثیر از مخمصه نجات یافتند ولیکن بعضی
از ایشان بسبب کفران آن نعمت و انکار آن قدرت بعذاب مسخ گرفتار گشته بعد از سه روز بدرکات جهنم شتافتند و اختتام تفصیل
آن مبحث و هم از دعاهای آن آیات ربانی بود که از درگاه حضرت سبحانی مسئلت نمود که حضرت یحیی بن زکریا را برای او زنده گرداند و
قبر منور آن نبی دین پرور آمده دعا خواند پس حضرت یحیی جواب وی گفت و از قبر بیرون آمده گفت از من چه میخواهی که باز گردانی یعنی
مراد از احیاء من چیست فرمود که مونس من باشی چنانکه بودی در دنیا فرمود یا عیسی هنوز سکرات مرگ در من است و تو میخواهی
که باز گردانی مرا بدنیا و باز گردد بر من مرارت مرگ یعنی دیگر باره الم مرگ بچشم پس وی را گذاشت و بقبر باز گشت فصل دوم در ذکر بعضی
از دعوات مستجابات حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله بر سبیل ایجاز و اختصار برشته نگارش درآید چنانکه انبیاء سلف در وقتی
که از جور و جفای امت بجان میرسیدند و از ایمان و اطاعت ایشان مأیوس میگردیدند زبان بدعا میگشودند و بتیشه نفرین نخل
نخل وجود اعادی دین میزدند حضرت سید الانام و نقبای کرام او را نیز در درگاه الهی اینقدر منزلت بود که اگر ایشان بدعای جسارت مینمودند

شهرستان

شهرستان حیات ظلمه و طاغیت روزگار خود را زیر و زبر میگردانیدند چنانکه در مجلس سابق گذارش یافت که در روز مباهله اسقف
که عالم نصاری بود چون حضرت مصطفی را با آل عبا در مقام مباهله دید بقوم خود گفت که با اینجماعت مباهله مکنید که من از ایشان رویها
می بینم که اگر از حق تعالی درخواهند که کوهها از زمین کنده شود میشود و اگر لب بدعا گشایند در عالم از نصارا اثری نماند و سایر آل اطهار
ایشان نیز هر چه در دستور ذیلی چراغ مکنون بودند ولیکن از چند جهت در ایذا و آزار ایشان بردباری و از نفرین ایشان خودداری
مینمودند اول از جهت عطوفت و اشفاقی که با امت داشتند چنانکه در روزی که مشرکین ناپاک متعرض حضرت سید لولاک گشته بحجر
جفا آن ثمر وجود گرامی آنسرور را سنگباران کردند و ابوجهل لعین مدکش پیشانی مبارک آن نور چهره آفرینش را بسنگ جفا شکسته
خون از آن روان گردید و آن سرور دنیا و دین سالک طریقه القرادها لا ایطاف من سنن المرسلین گشته خون را بگوشه کشیده دیباچه
خونبار مانند ابر بهار بر فراز کوهسار آمده زمانی تکیه نمود و لاله صفت با چهره گلگون پر خون و خاطر مکدر محزون ساعتی استراحت
فرمود که ناگاه جبرئیل امین رسید و آنحضرت را غمگین و گریان دیده سبب گریه و ملال پرسید آنحضرت از جفای امت شکایت فرمود
و آنچه باوی کرده بودند از ضرب و شتم و اهانت حکایت نمود جبرئیل او را تسلی داد و بساطی که از بهشت با خود آورده بود بر بالای
کوه گسترد و آن مسندآرای بارگاه کرامت را بر آن اجلاس فرمود پس فرشتگان آسمان و زمین و بحار یکایک می آمدند و بر آنحضرت
سلام میکردند و میگفتند که حق تعالی ما را بفرمان تو کرده اگر هلاک این قوم خواهی حکم کن و ببین که با ایشان چه میکنیم آنحضرت فرمود
گفت خدایا رحمت امامی برای رحمت مبعوث گشته ام نه جهت عذاب قوم را بگذارید که ایشان نادانند و اگر دانا میبودند این
نمیکردند بعد از آن جبرئیل و فرشتگان رفتند جناب سیدة نساء العالمین ع و خدیجه گریان و آب بر گرفته با کوه آمدند و در طلب آن
حضرت وادی بوادی و کوه بکوه میگشتند رسیدند و او را بدین نیکو دیدند و گفتند یا رسول الله این چه حالتست فرمود هم منت
حق با مانت خدیجه دید که آن برگزیده سبحانی دامن جامه خون از پیشانی نورانی پاک میکند گفت یا رسول الله جامه خود خون آلود
مکن و بگذار بر زمین ریزد و فرمود میترسم که چون قطره از این خون بر زمین چکد خداوند قهار بر این قوم غضب نماید و بر مستغفی از ایشان
ابقا نخواهد و مفصل این حکایات در مجلس چهاردهم باب اول سمت تحریر یافت اگر کسی خواهد بآن رجوع مینماید نمود و نیز در غزای احد چون
لب و دندان وحی بیان حضرت مصطفی را بسنگ جفا خسته و گوهر درخشان دندان مبارکش در درج دهان شکسته گردید شرفی چنین را
در مغاک اساختند جسم لطیف شریفش را در زیر سنگ پنهان ساختند جمعی از مؤمنان گفتند یا رسول الله دعا کن که خدای تعالی این
قوم را هلاک کند آن برگزیده ذوالجلال در جواب و در وقتی با آن حال لب بطلب مغفرت گشوده گفت خدایا برای آن آمده ام
را نیز چون هلاک ایشان نخواهم دیگر از آن جهت که میدانست که بسیاری از اهل ایمان در صدف اصلاب ایشان بودیعت است و ظهور
هر یک در گرو وقتی است که در آن برشته وجود کشیده خواهد شد و هلاک آن اسلاف مستلزم خلاف ایشان میگردید لهذا آنرا از درگاه
الهی مسئلت نمینمودند دیگر از آن جهت که عهدنامه مشهور بمستور العلی چند بر حضرت حبیب الثقلین و اهل بیت مصطفین او صلوات الله علیهم نزول
یافته بود که هر یک از ایشان تا زنده و مسند فرمانفرمائی بوجود گرامیش نازنده بود بر آنچه در آن و بآن مامور بود عمل مینمود و در رفتن

رحلت دیگری که قایم مقام او بود تسلیم میفرمود و بر حسب دستور [illegible] برسانیده تا بحضرت قایم م رسید چنانکه در کتاب [illegible] کافی
تصریح بآن شده و نیز موید آن اخبار است آنکه روایت کرده اند که روزی مردی و زنی بجهت دعوی و نزاعی که باهم داشتند بمجلس علی
علیه السلام آمده قطع و فصل آن بر دامن عاکه آن ممیز حق و باطل گذشته و مرد بلند بالائی سخن میگفت و او از خوارج بود آنحضرت فرمود اخساء
یعنی دور شو ای سگ در حال سر او مانند سگ شد مردی از حضار گفت یا امیر المومنین بر بنگی که بر سر او زدی سر او چون سر سگ شد
پس ترا چه مانع است از دفع معاویه فرمود که اگر میخواستم که معاویه بتخت با جنازه نزد من حاضر شود از خدای مسئلت میکردم و جاری
میشد ولیکن ما خازنان خدائیم نه بر زر و سیم بلکه بر اسرار علوم و بعد از آن سخن دیگر گفته فرمود که اگر ما مرخص میبودیم در نفرین کردن درجهاد
تاخیر نمیکردیم چون نفرین امت بر سبیل عموم مامور نبوده لهذا طریق ارتکاب آن نمی پیموده و در وقت ضرورت بنفرین شخصی معین
با جهی از خاص اکتفا مینموده چنانکه بعضی از آن ان شاء الله تعالی مذکور میگردد و از آنجمله دعای اجابت قرین حضرت سید المرسلین
و خاتم النبیین ص بود که بر سراقه بن مالک در وقتی از غار ثور بیرون آمده متوجه مدینه مبارکه بوده بیان این آنکه چون حضرت سید انس
و جان از جفای مشرکان بجان رسیده از جانب جناب الهی مامور شد که از مکه بمدینه هجرت نماید و آفتاب جود از برج [illegible]
برج تحویل نماید و در شبی که صنادید ایشان از بدسگالان و خونخواران بر اراده قتل آنحضرت اتفاق و در حوالی سرای آنسرور اجتماع نموده
بودند چنانکه مشهور است جناب امیر المومنین ع را بر فراش خوابانیده بیرون آمده و سوره مبارکه یس تلاوت میکرد و در وقت
عبور از ایشان بگرد و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون رسیده بود این خواند و مشتی خاک
برگرفت و بر ایشان افشاند پس چشم ظاهرشان نیز چون دیده باطنشان بسته گشته خفاش صفت آن مهر عالم افروز را ندیدند [illegible]
و درگذشت تا آنکه بیرون رفته در غار ثور متواری گشت مشرکان چون واقف شدند در طلبش بهر جانب شتافته و حق تعالی آنحضرت ع
دیده جستجو را به پرده عنکبوت محافظت نموده در راه برا دنیافتند آنحضرت سه روز در غار مقام نمود و روز چهارم از آنجانب
بجانب مدینه توجه نموده تا آنکه سراقه بن مالک که از مشرکین و معاندین در تفحص آنسرور دنبال [illegible] بود در جوزده آنحضرت چون دید که کسی
رسید بحکم علیکم بسلاح الانبیاء دست زبان با کش از ترکش خاطر در زه [illegible] اخلاص بر اجابت اثر مقرون این دعا کشیده بجان
کفرکیش بداندیش انداخت که الهی مرا بجو دانی شر او را کفایت کن در حال دست و پایش تا شکم اسبش بزمین فرو رفت همانا زمین گیر گردید
سراقه پیاده گشت گفت ای محمد دانستم که این کار تو [illegible] از دعای اجابت آثار تست اکنون دعا کن که خلاص شوم و باز گردم و هر که را
نیز که از دنبال تو آید برگردانم و تیری از ترکش خود بتو دهم که بجای شتران و گوسفندان من برسی هر چه خواهی بجان نشان بر گیری آنحضرت
فرمود که ما را بمال تو احتیاج نیست پس دعا کرده چهار پا از دست و پایش کشوده گشته سراقه هم از آنجا باز گردیده و نیز در همان سفر تمام ظفر
مرکب همایون آنسرور در خیمه ام معبد عاتکه خزاعیه گذر فرمود و او زنی بود فرزانه و [illegible] سفره کرم گشاده و مسافران را
بقدر مقدور طعام دادی از وی شیر و خرما خواستند گفت معذورم دارید که بسبب خشکی سال و تنگی احوال نزد من چیزی از خوردنی یافت نمیشود
آنحضرت در جانب خیمه گوسفندی چاره دید که بسبب لاغری از گله باز مانده بود فرمود که رخصت میدهی که این را بدوشم گفت پدر و مادرم

فدای او باد

فدای تو باد اگر شیری در آن می بینی بدوش آنحضرت دست مبارک بر پستان آن مالیده فی الفور پر شیر شد و از کثرت شیر پایهایش ازهم
در گذشت پس ظرفی بزرگ خواست و دوشیده پر شد آنرا آشامیدند و سیر گردیدند و دیگر باره دوشیده و بام معبد داد و آب طلبید
و دست و دهان مبارک را شست و در پای درختی خشک که بر جانب خیمه بود ریخت و از آنجا روان گردید و از برکات آن کف مبارک
آن گوسفند هجده سال زیست و هیچ روز شام شیر میداد و آن درخت خشک از فیض دهان آنحضرت که سرچشمه آب حیات است منبع زلال
برکات بود سبز و بالیده شد و میوه لطیف شیرین تر از شهد و خوشبوتر از عنبر بار آورد و هر گرسنه و تشنه که میوه اش میخورد سیراب میگردید و هر [illegible]
که از آن اکل مینمود صحت می یافت و هر گوسفند و شتر که از برگ آن میچرید اکثر شیر بود و شیرش وافر میشد و در رفتار قوی و توانا میگردید
و آن درخت را شجره مبارکه نام کرده بودند و چند سال بر همین منوال بود و خلقی از میوه آن میخوردند و از آن فیضها میبردند تا آنکه روزی همه
میوه آن فرو ریخته و برگ آن ضعیف و کوچک گردیده بعد از چند روز خبر رسید که [illegible] حیات حضرت سید کائنات از پای
در انداخته و نخل ماتم آن سرور بر ثمرات این خبر دست آزرده عالمیان را محکم ساخته و بعد از آن سی سال دیگر بر نیکو بوده و بقدر [illegible]
برگ و بار میبود تا که دیدند پر خار گردیده و بارش فرو ریخته پس خبر شهادت امیر المومنین ع رسید زبستان خاطر دوستان ازسموم
آن خبر جانسوز پژمرده گردید و پس از آن میوه نمیدید اما هم از برگ آن منتفع میگردیدند تا بعد از مدتی دیدند که از لباس برگ نیز
عریان و از ساق آن خون روان گشته پس از اندک روزی خبر شهادت حضرت امام حسین ع ولوله در آن بوم و بر انداخت و خنجر آن
ستم خوناب حسرت از دل و دیده خلق عالم روان ساخت و دیگر آن درخت سبز نشد دیگر دعای آنحضرت بود در جنگ بدر که چون
قلت مومنین و کثرت مشرکین مشاهده نمود دست نیاز بدامن استغاثه زد و دعا کرده [illegible] از احوال متمسک عجزه و ضعفا است
زده طلب فتح و نصرت فرمود پس حضرت عزت جنود ملائکه را بامداد آنحضرت فرستاد و لشکر اسلام با آن ضعف و قلت که از سیصد و
سیزده تن بیش نبودند و در میان ایشان دو اسب بیش نبود و بر سپاه اعدا که با آن عدد و کثرت قریب هزار مرد جنگی بودند ظفر
یافته نصرت داده چنانکه بر آن اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین که در سوره انفال است
از آن اخبار میفرماید دیگر دعائی بود که آنسرور در میان معرکه کارزار بر ابو جهل لعین نابکار که از غایت انکار و استکبار آن
حضرت او را فرعون این امت میخواند و چون اصرار آن ملعون در حمایت کفر و طغیان [illegible] و خاطر اقدس نبوی ع
از خار آزار آن شقی ریش تر بود بر او نفرین علیحده نمود که خدایا خلاصی مباد فرعون این امت را و آن زبان بریده در میان جولان میکرد
و آنحضرت را ناسزا میگفت که دو نوجوان از سپاه نصرت پناه اسلام بر او دویدند و [illegible] تا در دو بری رسیدند و زخم
شمشیر بر او زدند و آن سر [illegible] از پای در انداختند و بعضی گفته که معاذ بن عفرا و برادرش حمله کرده او را بشمشیر زدند و خود
نیز بضرب آن شقی بسعادت شهادت فایز شدند و آن ملعون ناپاک در خاک و خون میغلطید که عبد الله مسعود خود را بوی
رسانید و خطاب نمود [illegible] را بشمشیر زده یکبارگی از سر منزل این سرا [illegible] بجانب اسفل السافلین کوچانید و سر آن عنید را
از تن پلید جدا ساخت چون از گرانی نمیتوانست برداشت بر زمین کشان کشان بحضرت سالار حق کیشان آورد و آنسرور از آن خوشحال

نموده بسید لشکر قیام فرموده دیگر دعائی بود که آنحضرت هم در آن معرکه بر نوفل بن خویلد کرد و آن ملعون نیز از اعاظم مشرکین بود و باطل ظلمت الجیش لبریز معتقی دکین آنحضرت با چشم بد افتاده فرمود اللهم اکفنی نوفلا و آن ناپاک بدسگال در معرکه قتال سلیح لعبید شکوه مانند لخت کرو الیستاده بود و احدی جرات اقدام بجرب او نمینمود که حضرت شیر خدا ریشه کین نخل وجود اعدا را از بن آورده بشیری دلکار اوکرده او با آن حضرت در آویخته مشلاشی در آمده پس آنحضرت قوت کرده خود را از او جدا ساخت و ضربت دیگر براو زده بالتمام کارش بر داخت و چون مراجعت نمود شنید که حضرت اشرف نبی عام میفرمود که آیا کسی میداند که حال نوفل بچه رسید حضرت امیر گفت یا رسول الله بحمد الله و برکت تو او را بقتل رسانیدم پس آن اشرف برآیا تکبیر گفته شکر حضرت واهب العطایا قیام نموده گفت الحمد لله الذی اجاب دعوتی فیه سپاس مر خدایرا که اجابت کرد دعای مرا که در باب نوفل کرده بودم و نیز در روز جبر کارزار جنگ جان فیصل یافت و ابر فتح باران قتال شد باد حضرت ولی الجلال منکشف گشته یکبارگی پرتو خورشید نصرت بر ساحت احوال مؤمنان شیر صولت تافت که آنحضرت مشتی سنگ ریزه برگرفته شاهت الوجوه بر زبان مبارک راند و بجانب کفار خذلان آثار افشاند در صفوف ایشان یکبارگی از آن پریشان گشته پشت داده رو بهزیمت نهادند و هفتاد کس از ایشان بقتل رسید و هفتاد دیگر بکمند اسیری گرفتار گردیدند دیگر از جمله دعوات حضرت سید کاینات دعای باران بود که در سال ششم از هجرت نمود و از ابر سؤال کشت معاش بی برگان پریشان احوال را سیراب فرمود کیفیت آن بر سبیل اجمال آنکه در آن سال قحط و غلائی که مردم مدینه بسختی کشیدند از هجوم فقر و فاقه و احتیاج راه معاش بر خلایق تنگ گردید اناجاس غلات جز لشبر آن قوت ترقی نمائی و از خاک کشت زار آن جز غبار کردن فشردگی افزونت رابطه دهقانان ابی آبی چون لبیته و دات بیکاران یا بی سبزه جیربات اندام سبزی ایام بکار در زمین محتبس لب به باران چون لب خشک بند گردیده و کلوی چاه ها سا را از رطوبت نفس دلو دست بر لب تولانستی سبید بخیل داشتی بار از حیرت احوال روزگار بر جا خشک مانده و صحاری و جبال از خشکی سال مانع بر جیا ط خوهات مده کلم نا سه از غلظت مرکب ماده مد سبزه نزاکت کشیده و قوت جاذبه از نا توانی دم آبی بر لب خشک طفلان شاخ نزاکتی رسانیده اصناف حیوانات از لاغری مانند کمان شکم بر پشت چسپیده و لیستان انعام از بی مالکی چون چشم بیگر بی نور شیر گردیده ناچار اهل آن دیار احوال خود را بآنحضرت عرضه داشته و بتوقع دعای باران از آن منبع الاجابت تخم امید در اراضی دلها کاشتند فرمود که مردمان سه روز روزه دارند و صدقه دهند و از شهر بیرون آیند تا دعای باران کنم القصه در روز موعد آنحضرت با و قار و سکینه باتفاق اهل مدینه بصحرا رفته نماز استسقا گذارد پس روی بجانب خلایق آورده بعد از تحویل ردا و گذارش اذکار مقرره بدعای باران رطب اللسان گردید و هنوز دعا باتمام نرسیده بود که سحاب رحمت نامتناهی اندر بای چیا این کرم الهی بر خاسته بر سر شهر و نواحی سایه برکت انداخت و آغاز باریدن کرده هفت شبانه روز با طفاء آتش عطش آن کشور و تسکین غبار اضطرار آن مردم بوم و بر انداخت تا آنکه از کثرت باران بنیان طاقت ایشان منهدم گشته از خرابی عمارات و ابنیه متوهم شدند دیگر باره بآن درگاه جهان پناه شتافته مستدعی دعا بجهت تخفیف باران گردیدند آنحضرت از آن گفتار متبسم وار سر

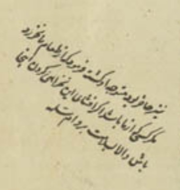
ملال بنی آدم

ملال بنی آدم گشته دست بدعا برداشته اللهم حوالینا لا علینا یعنی باران بر حواشی و اطراف ما ببار ان و بر ما میباران پس ابر شکافته شده از نواحی مدینه بر کنار رفت چنانکه در شهر اصلا باران نبود و در بیرون از نواحی همچنان بارش مینمود دیگر دعای حضرت سید عالم که بر کسری بادشاه عجم نمود در وقتی که نامه باو نوشته و برا باسلام دعوت فرمود و آن مغرور جبار از قبول آن امتثال و استکبار نموده بدست جرات آن نامه سرا با هدایت را درهم درید و از آن حرکت رقم بطلان بر صحیفه زندگانی خود کشید چون این خبر بعرض آن سرور رسید بر او نفرین کرد تیر دعا بهدف اجابت رسیده شیرویه پسر کسری جمعی از اعوان و انصار را فرمان داد تا تیغهای خلاف آخته و آن ملعون را مانند آن نامه هدایت مقرون پاره پاره ساختند و جبرئیل ع نازل گشته آنحضرت را از قتل وی در فلان ماه و در فلان وقت اعلام نمود و آن سرور دو نفر رسولان حاکم یمن را که در آن وقت در درگاه جهان پناه بودند از آن واقعه اخبار فرمود و حاکم یمن گماشته نایب کسری بود رسولان چون مراجعت کردند و برا از آن خبر غیبی که شنیده بودند خبر دادند وی گفت این نه سخن ملوک است اگر صدق این خبر ظاهر شود در نبوت او شکی نخواهد بود در همان زودی مکتوب شیرویه بدو رسیده نور ظهور صدق آن بر ساحت خاطر ایشان تافت و حاکم یمن باتفاق جمعی از اهل فارس که در یمن بودند بدریافت شرف اسلام فایز گردیدند دیگر از آنجمله دعای باران بود که آنحضرت در سفر تبوک فرمود در منزلی که جنود اسلام و ملتزمان رکاب آن اشرف کرام آب نیافتند بخدمت شرف آمده اظهار تشنگی کردند آنحضرت رو بقبله کرده دعا کرد پس ابو زبان کریم بنده نواز سقایان تردست قضا و قدر ردا و بهای سحاب پر آب بر پشت بارکشان امواج هوا حمل نموده بآن لشکرگاه کشیدند و باران باریدن گرفت چندانکه رودها پر و خلایق و شتران سیراب گردیدند دیگر از آنجمله دعای آن سرور بود که بآن شق قمر نمود کیفیت آن آنکه شبی ابوجهل لعین با مردی از یهود و بعد از سپهر وجود اشرف محمدی صلعم رسیدند و آن شب چهاردهم ماه بود ابوجهل گفت یا محمد بر طبق ادعای خود آیتی نمای و اگر نه بشمشیر سرت را بردارم آنحضرت فرمود چه معجزه میخواهی ابوجهل یهودی گفت که محمد ساحر است و هر چه از او خواهیم بعلم سحر مینماید یهودی گفت بگو ماه را بشکافد که سحر را در آسمان تاثیر نمیست چون از آن عاجز شود او را بقتل رسان ابوجهل بتعلیم یهودی گفت یا محمد ماه را برای ما شق کن پس آن صدر کبیر و بدر منیر متوجه درگاه صمدی گشته دعا نمود و بانگشت سبابه اشاره بقرص ماه کرد بآن علم معجز نگار رقم انشقاق بر ورق قرص ماه ثبت فرمود چنانکه نیمه آن بجای خود ماند و نیمه دیگر بطرف دیگر رفت و زمانی همچنان بود و بعضی گفته اند که کوه حرا از میان دو پاره ماه دیدند ابوجهل گفت باز آنها را بهم منضم ساز آنحضرت دیگر باره بانگشت مبارک اشاره کرده بهم پیوسته پس یهودی از زنگ کفر و خلاف بصیقل آن سر انگشت قمر شکاف آئینه خاطر را پاک گشته صورت حقیقت دین محمدی را معاینه در آن دید و دیگر اعتنائی بعین انام ظاهری چنان جایز ندانسته از سر انصاف مسلمان گردید و ابوجهل کرر دل همچنان بر طریقه باطل خود ایستاده گفت محمد چشم ما را بسحر بسته و از آنجهت ماه را دو پاره دیدیم از جمعی مسافران که از اطراف آیند بپرسیم که آیا ایشان نیز ماه را بدینگونه دیده اند و بعد از آن چون از مترددین که وارد میشدند پرسیدند گفتند که در فلان شب ماه را دو پاره دیدیم و مع هذا آن بدبخت دل سخت ایمان نیاورده با سایر مشرکین آنرا حمل بر سحر نمودند دگر

اقتربت الساعة وانشق القمر وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر مستمر بنا بر قول اکثر مفسرین حکایت ازین واقعه است
وبعضی گفته‌اند که شق قمر در مکه دوبار وقوع یافته است دیگر از آنجمله نفرینی بود که آن جامع شرافت حسب ونسب بر عتبة بن ابی
لهب میکرد که هلاک کناد ترا سگی از سگان خدای پس روزی آن والاجناب با جمعی از اصحاب از مکه برآمده در کنار شهر [illegible] فرود
آمده بود و عتبه مذکور کاردی برگرفته بقصد آنکه غافل خود را بآنحضرت رساند و او را ناچیز گرداند از دنبال آمده نزدیک ایشان
در گوشه خزید که چون شب پرده ظلمت اندازد بتحصیل مراد پردازد غافل از آنکه پاسبان حفظ الهی از کمین آن لعین آگاه و تیر
تاثیر دعای سید لولاک بقصد جان آن ناپاک در راه است پس چون شب شد شیری آمده عتبه سگ روباه باز را از میان آن جمع
در ربوده و بانگی بلند کرد چنانکه اهل آنجا شنیدند و گفت که این عتبة ابی لهب است که از مکه پنهان بقصد قتل سید عالمیان برآمده
پس او را از هم دریده و انداخت چه بد ناپاکی را بجان برجا گذاشته بخوردن آن نپرداخت دیگر از آنجمله این بود که عامر بن طفیل
و اربد بن ربیعه بمجلس خلد آئین فیض الهی حضرت اشرف نبوی علیه السلام بار یافته و با هم توطیه کرده بودند که عامر آنحضرت را بسخن گرفته و اربد
شمشیر کشیده بقتل وی پردازد القصه عامر آنحضرت را بسخن مشغول ساخته و اربد خواست که شمشیر از نیام کشد و هنوز یک وجب نکشیده
بود که دست وی خشک شد آنحضرت آنحرکت را دریافته آن لعین را نفرین کرده و فرمود الهی او را بهرچه خواهی کفایت کن در حال
صاعقه از آسمان بر او نازل و روح ناپاکش بجهنم واصل گردید و عامر که بخواست لشکری جمع کرده بر سر آنحضرت آید بر پشت اسپ
اماسی کرده ترکید و او نیز روانه درک الاسفل گردید و بعضی حکایت عامر و اربد را بر وجهی ذکر کرده‌اند که سابقا در شان نزول سوره
مبارکه اخلاص سمت تحریر یافت دیگر آن بود که یکی از کفار مسلمان گشته سالک طریق نجات گردید و باز مرتد شده از شاهراه مستقیم
دین مبین بدیار کفر و انکار رانده بخت خود برگردید پس حضرت اقدس نبوی در باره آن مدبر شقی فرمودند که زمین او را قبول نکند
ظاهر است که آنحضرت آن عبارت را بر سبیل نفرین فرموده باشد و ذکر این حکایت در این مقام مبنی بر جهت و اگرچه احتمال خبر نیز
دارد القصه چون آن ملعون مرد جسد پلیدش را در هر جا که دفن میکردند زمین بتن بر میداشت و بیرون می انداخت دیگر آن بود که در
تبوک بچشمه رسید و آن چشمه بود بغایت کم آب و آبش چون زر با سره پیران ضعیف از آن رمانده رشته روزی فقیران باریک و بیجان
کنج کرچشم [illegible] که گاهی اشکی [illegible] بار روی خجلت زده که آب عفو بر روی کاری آورده دم تشنه‌ای بود که آبی در آن بنظر نخورده
که زخم ناسوری که احیانا آب ترشح میکرد جریان آبش چون رفتن زنگ کانی خفی و ناپیدا و فیضان زلالش مانند عطای دون همتان
بفیض و کم دنا رسا حرکات امواجش چون جوهر آئینه ظاهر نبودی و رطوبت اجزائش مانند آب آئینه جذب هوا را الیق تر نمودی
مجملا آب چشمه در کمال قلت و لشکر اسلام در کمال کثرت بودند و آنحضرت فرموده بود که اگر کسی پیشتر بآن چشمه رسد از آن برندارد و نخورد
چهار نفر و بقولی دو نفر پیشتر بآب رسیده و مخالفت فرمان ورزیده بودند چون آنحضرت رسید ازین واقف گردید و در آن باب
با ایشان عتاب نموده بر سر چشمه نزول فرمود و دست مبارک در آب نهاده و نگاه داشت تا آب در کف همایونش جمع شد پس [illegible]
در آب انداخت آب بسیار شد چنانکه آن خلق کثیر را کفایت نمود دیگر آنکه حضرت سید لولاک که از علو شان عالی او را بیزدان در [illegible]

آفرینش

آفرینش ز آسمان او را طلبیدن چند روز از فقر و فاقه چیزی غیر آب نخورده و همچنان گرسنه بسر برده تا آنکه بحجره فاطمه زهرا تشریف
برده آن عنصر گرامی و شوهر نامی او هر دو خفته بودند ایشان را بیدار کرده فرمود من دعا میکنم و شما آمین گوئید آنگاه گذارش
ثنای الهی نموده فرمود اللهم انزل علینا رزقا من عندک فقد علمت حاجتنا فتمن ذلک و لا نکفرک یعنی الها فرو
فرست بما روزی از نزد خود که بتحقیق دانسته اینکه ما شکر نعمت میکنیم و کفران نعمت نورزیم آنگاه حضرت زهرا را بخانه دیگر داخل
شگفت و شادمان بیرون آمده آنحضرت پرسید که چه دیدی گفت کاسه دیدم و در آن خرمای تر و انگور و انجیر و میوه‌های دیگر که نمی‌شناسم
فرمود بیار ام سلمه آمد [illegible] تقسیم نمود که امثال آن [illegible] پس آن والاجناب ام سلمه را فرمود که دست بشوئید و نام خدا برده او را [illegible]
و دیگران نیز بعد آن نعمت [illegible] پس مشغول خوردن شدند آنحضرت دیگر بار فاطمه را فرمود که باندرون خانه رو و آنچه بینی بیار حضرت
فاطمه باندرون خانه رفته قدحی دید از انگبین از کف شیر سفیدتر و از شیر و مسکه آنرا بیرون آورد و قدری نیز از آن مسکه با رطب [illegible]
تناول فرمودند پس حضرت مصطفی بعد که [illegible] گردیده ایشان نظر در کاسه کرده مرغی بریان دیدند با چهار گرده [illegible] در بالا
و آن نانها نه از گندم بود و نه از جو و نه از ارزن پس قدری از آن نیز صرف نمودند حضرت زهرا خواست که قدری از آن بردارد و جهت
فرزندان گرامی نگاه دارد آنحضرت فرمود که چه بر میداری که این همیشه خواهد ماند مادام که اینها آن تناول کنند پس ایشان از آن میوه و طعام
جهت دو دو روز میخوردند و ام سلمه نیز صبح و شام بر آن مائده غیبی حاضر میشد تا روزی رابع آل عبا حضرت حسن مجتبی نزد ام سلمه رفت
گفت ای مادر چرا امروز نزد ما بطعام خوردن نیامدی عایشه ملعونه نیز آنجا حاضر بود گفت چه طعام فرمود نان و مرغ و میوه دیگر
شیر و کاسه دیگر پس آنچه در کاسه بود بر طرف شد کاسه خالی با قدح شیر و مسکه باقی ماند و هنوز نیز باقیست و نزد حضرت قائم علیه السلام است
و آن از آیات و دلایل امامت آنحضرت خواهد بود دیگر نفرین آن والاجناب بود بر مسیلمه کذاب در وقتیکه مسیلمه مرتد شقاوت سرشت
نامه بآنحضرت نوشت که نصف زمین از ماست و نصف دیگر از قریش و قریش از حد خود تعدی میکنند و این سخن مبنی بر این بود که آن
لعین دعوی با حضرت خاتم النبیین دعوی شراکت میکرد آنحضرت در جواب آن مخذول قلمی فرمود که زمین از آن حق تعالی است بهر که خواهد
میدهد والعاقبة للمتقین و [illegible] هلاک ساختی خدای تعالی ترا و نام جان ترا هلاک سازد و عاقبت چنانکه بر زبان قلم معجز
رقم سید عالم گذشته بود او با اتباعش هلاک روی زمین از لوث وجود آن ناپاک پاک گردید فصل پنجم در ذکر بعضی از دعوات
اجابت قرین جناب [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام از آنجمله دعائی بود که بر طلحه و زبیر کرد و بنیان حیات آن دو بی آبروی چنان شکست که آن ناسپاسان را
بآن سیل دمان از پای در آورد بیان آن بر سبیل اجمال آنکه چون عثمان دغا از دار دنیا به یاری شمشیر جان ستان جمعی از مسلمانان
رخت رحیل بست و روح ناپاکش با کاروان جهان جهان لعن و طرد بدار البوار پیوست و مسند خلافت بوجود گرامی حضرت امیرالمؤمنین ع
مزین گشته حق بجای خود قرار یافت و آفتاب سعادت خداداد ش از جیب [illegible] اهل نفاق و عناد برآمده پرتو برکات آن بر عالم
و عالمیان تافت فوج فوج خلایق می‌آمدند و بیعت مینمودند و بستن آن عهد را غنیمت [illegible] و سرکشی که [illegible] از گردن میکشودند طلحه و
زبیر نیز بسر رو در کمال رضامندی بسر در آمده عقد بیعت مؤکد بشرط و مقید بعدم مخالفت و جفا بستند و در اندک زمانی بجهت



مطالب دنیا و ترهات بیکاران‌شان نزا بود و صورت حصول آن در آینهٔ حق‌نمای اطوار آن سرور احرار جلوه نمینمود و بیعت بشکستند
و خونخواهی عثمان را بهانه کرده عایشه و خلقی را از اهل شهر از نزدیک و دور با خود متفق ساخته و در بصره سی هزار کس را جمع کرده
با آن لشکر بیکران و بکران شتاب اجل در زیر ران بجنگ سرور مردان علم نگونساری پرچم برافراختند چون خبر این حرکت سراپا
شناعت بعرض باریافتگان سرادق امامت رسید نامهٔ مشتمل بر وعظ و پند و محتوی بتوبیخ و نکوهش آن حرکت ناپسند بطلحه و زبیر
نوشت و نیز فیما بینهم فرموده بود که اگر ترک این اراده نمایید مرا نشناسید که در کارزار عاجز هستم و از کشته شدن بیم دارم
بخدائی که جان علی در قبضهٔ قدرت اوست که اگر هزار شمشیر بر آن بر من فرود آید نزد من آسان‌تر است از آنکه در فراش بمیرم و نامهٔ دیگر
نیز نصیحت آمیز بعایشه نوشته آن هر دو نامهٔ صدق مضمون را بآن سه بخت ملعون فرستاد ایشان در جواب نوشته که یا ابن ابی طالب
کار از آن گذشته و دیگر اینچنین فایده ندارد و ما هرگز اطاعت تو نخواهیم کرد و آنچه خواهی کن چون این جواب باصواب بعرض آن والا
جناب رسید زبان مقال بمضمون آن تیر سکال گشوده اینچنین فرمود که الهی طلحه بیعت مرا شکست او را هلاک کن و این هر دو بر خدا
و مهلت مده و نیز قطع قرابت من کرده و برای دشمن بیعت مرا شکست الهی بهرچه خواهی شر او را از من کفایت کن و این هر دو تیر خارا
گذار دعا که از شست پاک زبان بندگی شاه اولیا جست بهدف برکت آن دو منافق دیرینه آمد تا هر دو نشست در روز جنگ جمل
بر خاک هلاک افتادند اما طلحه بدین نحو که در صف قتال تیری هوائی بیامد و خورد و جان پلیدش را بمالکان دوزخ سپرد اما زبیر
شهسوار میدان بیان بر وصف این را طلبیده و در میان ایشان مکالمات وقوع یافت برگشته از میان معرکه بیرون شتافت
تا بقومی از بنی تمیم که در آنجا در مسکن داشتند رسید مهمان ایشان گردید و بخواطر جمع خفته بود از ایشان کسی او را در خواب جرموز نام
بقتل او بر دخت او را نیز با طلحه در راه جهنم رفیق گردانید دیگر از آنجمله اینکه روزی حضرت مرتضی علی در کوفه بمسند قضا نشسته و مضمون
صدق مشحون وحدیث لو ثبت الوسادة در آنجا وقوع صورت بسته بود که سیاهی را آورده و گفته دزدی کرده است
آنحضرت فرمود یا اسود دزدی کردی گفت آری یا امیر المؤمنین فرمود فیت انچه دزدیدی یکدانگ و نیم میشود گفت زیاده است فرمود
که بار دیگر از تو سؤال میکنم اگر اقرار کنی حد خدا بر تو اجرا کرده است دست تا قطع فرمایم عجلا بعد از سؤال واقرار دیگر فرمود
تا دست راستش بریدند و وی آن دست بریده را بدست دیگر برگرفته روانه شد و چون از آن مجلس عبد الله کرا در گوه از وی پرسید که دست
تو که برید گفت امیر المؤمنین و سید الوصیین و قاید غر المحجلین و اولی مردمان به پیغمبر زوج فاطمه و پدر حسن و حسین مؤید بجبرئیل و منصور بمیکائیل
مولای من و مولای همه خلایق بعد از رسول رب العالمین علی بن ابی طالب عبد الله گفت او دست ترا بریده و در حق او این میگوئی
گفت چرا نگویم که دوستی او بگوشت و خون من آمیخته و دست من جز بحق نبریده است پس عبد الله بخدمت آنحضرت آمده آنچه دیده
و شنیده بود بعرض رسانید امیر مؤمنان از آن گریان گشته اینچنین فرمودند که در میان دشمنان ما کسی باشد که اگر عسل بحلق او
بریزیم جز دشمنی ما نیفزاید و در میان دوستان ما کسی باشد که اگر او را پاره پاره سازیم غیر دوستی ما زیاده نخواهد آنگاه قرة العین خود
امام حسن علیه السلام را با حضار وی فرمان داد و چون حاضر شد اینچنین فرمود که یا اسود من دست ترا بریده‌ام و تو اینهمه ثنا میکنی گفت

یا امیر المؤمنین

یا امیر المؤمنین من پدر و مادرم فدای تو باد چرا نگویم که دوستی تو بگوشت و خون من آمیخته است و دستم جز بحق نبریدی خدای تعالی
تا جزای خیر دهاد و چنانکه مرا از عذاب آخرت نجات دادی این آن معترف درگاه بیچون و عهادی جراحتهای درونی و بیرونی آن
دست بریده از وی گرفته بجای خود منتظم ساخت و ردای شریف خود را بر آن انداخته و برخاسته دو رکعت نماز گذارده دعائی
کرد که مردمان نیافتند که چه گفت در هوا آواز بلند آمین میشنیدند کسی را نمی‌دیدند چون فارغ شد فرمود ردا از آن بردار
دیدند که بر هم دررونای آن دعا که از حضرت آن لب و دندان بجای خود بابر آمده بود و بهبودی یافته بهیچ وجه چنانکه گویا هرگز قطع نگردیده است
دیگر از آنجمله این بود که وقتی نور دیده اولیا حضرت امام حسن مجتبی بحضور بود و از والد بزرگوار طلب انار نمود آنحضرت دست مبارک
بستون مسجد دراز و لب گوهر فشان وحی ترجمان دعا باز کرد شاخی از ستون رست و چهار انار بر آن برد و انار از آن بحضرت امام
حسن و دو انار آن بحضرت امام حسین علیهما السلام داد و فرمود این از میوهای بهشت حضار گفته یا امیر المؤمنین تو بر آن قادری
یعنی تصرف در میوه بهشت تو ما معتقد و دوست رسالت فرمود آخر نه منم قسیم بهشت و دوزخ میان امت محمد دیگر آنکه روزی
کنیزی از قصاب گوشت میخرید و قصاب در معاملهٔ میزان عدل و انصاف را نمی‌داشت کنیز بخدمت حضرت امیر المؤمنین شتافته
از وی شکایت نمود آن عالیجناب با او نزد قصاب آمده و زبان مبارک بنصیحت او گشوده او را براستی در امانت دعوت فرمود
آن بی‌بصیرت چون آنحضرت را نمیشناخت دست بجانب او حرکت داده گفت ای مرد برو آن گره علم برده باری از حرکت
بی ادبانه او حرکت آمیز و با بازاری ازجا در نیامده راه خود گرفت و رفت قصاب بعد از آن چون باعلام مردمان یافت که آنمرد
که بود و آن حرکت چه بود کارد کشیده دست خود برید و بدست دیگر آنرا برگرفته از دنبال خود را بآن حضرت رسانیده و زبان بعذر
خواهی گشوده آنرا دست آویز طلب عفو گناه گردانید آنحضرت دست بریده را بر جا گذاشته دعا نمود و حق تعالی آنرا التصاق
داده بهبودی کرامت فرمود دیگر از آنجمله دعائی بود که با ام فروه بعد از قتل زنده و چراغ حیاتش باتش لطف روشن و تابنده
ساخت تفصیل این اجمال آنکه زنی بود از انصار ام فروه نام در دوستی حق فرزانه و در شیوه دینداری مردانه همواره مردمان را
ببیعت ابی بکر ملامت مینمود و بر بیعت امیر المؤمنین تحریص میفرمود تا آنکه ابو بکر شنیده آنرا طلبید و گفت توبه کن قبول نکرد
گفت ای شمس خدا و دمار ابر نقض بیعت من حریص میسازی و سنگ تفرقه بر اجماع مسلمانان می‌اندازی چگوئی در امامت من گفت
تو امام نیستی گفت پس کیستم گفت تو امیر قوم خودی که ترا اختیار کرده‌اند و اگر ترا نخواهند معزول سازند و امام حق مفترض الطاعت
کسی است که از جانب خدا و رسول مخصوص و منصوص باشد و بر ظاهر و باطن عارف و بر حوادث مشرق و مغرب واقف بود و جایز
امامت کسی که بت پرستیده و بعد از کفر مسلمان گردیده باشد ابو بکر گفت من از آن امامانم که خدای تعالی ایشان را اختیار نموده است
ام فروه گفت بر خدا دروغ گفتی که اگر چنین بودی ذکر تو در کتاب خود فرمودی و اگر تو امام بر حقی جز ده ملائک آسمان اول و دوم تا هفتم
ابو بکر در ماند و گفت اسم آسمانها را خدا میداند که آنها را آفریده است ام فروه گفت اگر زنان را تعلیم کردن روا بودی هر آینه من
آنها بتو تعلیم میکردم ابو بکر گفت نام آنها را ملیک میکردی و الا ترا بقتل میرسانم گفت مرا بقتل تهدید میکنی بخدا قسم که باک ندارم که قتلی

شنیده میکنی بخدا قسم که باک ندارم که قتل من درست تو وقوع یابد ولیکن ترا خبر دهم پس حضرت آسمانها را یکیک نام برده ابوبکر چنان
حیران مانده پس گفت چه میکوئی وحق علی بن ابی طالب گفت او امام امة وصی انبیا واوصیا واو کسی است که بنور او زمین و آسمان
نورانیست وآن کسی است که تمام نیست توحید مکر بحقیقت معرفت او ولیکن ترا ای ابوبکر شکستی بیعت محمد را و دیگر کرفتی ابوبکر گفت
بکشید او را که مرتد شد پس او را بقتل رسانیدند و در آن وقت جناب مستطاب امیرالمؤمنین ع حاضر نبود که در وادی ام القری تشریف رفته بود
چون باز کردید واقعه ام فروه را شنید قدم بر سر قبر وی رنجه داشت و آن لطف کرم آن کشته تیغ ستم را از آن خاک برداشت در نزد
قبر وی چهار مرغ سفید سرخ منقار رسید که هر یک را دانه ناری در منقار بود چون آنحضرت را دیدند بال بر بال زده آنحضرت با ایشان
سخنی شبیه بکلام ایشان گفته فرمود که میکنم انشاء الله پس بر سر قبر وی ایستاده دستهای مبارک بآسمان برداشت و فرمود
که یا محیی النفوس بعد الموت یا محیی العظام البالی و هی رمیم احی ام فروه واجعلها عبرة لمن عصاک یعنی زنده کننده نفسها بعد از مردن
وای زنده کننده استخوانهای مندرس کشته زنده ساز ام فروه را و بگردان او را عبرت از برای کسی که نافرمانی کرد ترا پس قبر شکافته شد ام فروه
چادر سبزی از سندس بر سر مانند سبزه تر با باران دعای اجابت اثر از خاک بر آمد و گفت یا امیرالمؤمنین بسر ابوبکر قصد ... خدا را
فروش نمود پس یاد کرد خدایتعالی انکه ترا او فرو نشاند پس جزا خیای آه نیک زن رو وقوع آمد چنین میبین ... بابی بکر و عمر
رسید از آن پس تعجب کردند سلمان رضی الله عنه بایشان گفت که اگر قسم دهد ابوالحسن بر خدای تعالی اینکه زنده گرداند مردگان
اولین و آخرین را هر آینه خدای تعالی چنین کند اما احوال ام فروه بنا بر روایتی آنکه چنان بر حالت اول عود کرد که بهم آمد و آنحضرت
گاهی بزیارت وی از ترحم میرفتند و بفیض قدوم سعادت لزوم روان او را شاد میفرمودند و بروایت دیگر آن والا جناب او را بشوهر
کودداشت رد کرد و برای او دو پسر آورد و شش سال با شوهر زنده بود علی اختلاف الاحوال بعد از آنحضرت زیست دیگر از انجمله دعائی
بود که بآن آفتاب باز کردید مخفی نماند که رد شمس در این است بنا بر روایت شیخ صدوق رحمه الله در فقیه دو بار وقوع یافته و هر دو
از برای جناب مستطاب امیرالمؤمنین ع بوده ولیکن بار اول بدعای حضرت رسالت پناه ص واقع شد و بار دوم بدعای حضرت امیرالمؤمنین
اما اولین مرتبه که روزی سرور در عالم خفته و سر مبارک بر کنار حضرت امیرالمؤمنین ع نهاده بود تا آفتاب فرو رفت و امیرالمؤمنین ع نماز
عصر نکرده بود پس چون حضرت اشرف بیدار شد دعا کرد که اللهم ان علیا کان فی طاعتک وطاعة رسولک فاردد
علیه الشمس یعنی الهی بدرستیکه علی در فرمان برداری تو و فرمان برداری پیغمبر تو بود پس بازگردان برای او آفتاب را پس آن آفتاب بعد از آنکه
غروب کرده بود طلوع کرد چنانکه بر سر کوهها و زمینها تافت تا اینکه امیرالمؤمنین ع برخاست و وضو ساخت و نماز را دریافت بعد از آن فرو
رفت اما دوم بیان او چه بود که چون آنسرور مردان از جنگ نهروان مراجعت نموده بزمین بابل رسید وقت نماز عصر شد فرود
آمد و مردمان را نیز فرمود تا فرود آمدند و فرمود ای مردمان این زمینی است ملعون و دو مرتبه بر این زمین عذاب نازل شده و متوقع است
و این یکی از شهرهای قوم لوط است که سرنگون شده و این اول زمینی است که در آن بت پرستیده شده و بدرستیکه حلال نیست که پیغمبر یا وصی
پیغمبر اگر در این نماز گذارد پس هر که خواهد از شما که نماز کند نماز کند یعنی شما را جایز است پس مردمان از راه برون رفته از دو جانب

نماز

نماز میکذارند و آنحضرت بر استر حضرت رسول ص سوار شده روانه گردید جویریه که راوی این حدیث است گفت من گفتم بخدا قسم که هر آینه
من تابع امیرالمؤمنین ع میشوم و نماز خود را امروز بگردن او می اندازم پس من نیز از دنبال آنحضرت رفتم پس بخدا قسم که از جسر سوراء گذشتیم مگر
نگذشته بودیم که آفتاب غروب کرد مرا از آن شکی در دل افتاد و آنحضرت ملتفت من گشته فرمود که آیا شک کردی ای جویریه گفتم آری
یا امیرالمؤمنین پس آنحضرت در کنار رهگذر در جانبی فرود آمد پس وضو ساخت بعد از آن برخاست بکلامی ناطق شد که من خوب نیافتم غیر
اینکه دریافتم که زبان عبرانی بود پس بخدا قسم دیدم که آفتاب از میان دو کوه بر آمد و آنرا آوازی بود پس آنحضرت نماز عصر گذارد و من هم با او
گذاردم چون فارغ شدیم باز آفتاب غروب نمود چنانکه بود پس آنحضرت ملتفت من شده گفت یا جویریة بن مسهر بدرستیکه خدای عز وجل میگوید
فسبح باسم ربک العظیم و بدرستیکه من سوال کردم از خدای عز وجل بنام عظیم او پس باز گردانید بر من آفتاب را جویریه را از ظهور آفتاب
آنچنین روشن و ظاهر ظلمت شک در برابر ساحت خاطر زایل گشته گفت تو وصی پیغمبری برب کعبه و بعضی حکایت رد شمس را
بر وجهی ذکر نموده اند که حاصل آن اینست که حضرت شاه ولایت پناه امیرالمؤمنین ع در بابل مشغول کاری گشت تا وقت نماز عصر از وی
نزدیک بغروب آفتاب شد در آن وقت مردی آمد و عرض نمود که یا امیرالمؤمنین من را اولاد و عیال هست و اگر شکی هلاک شده ایم فرمود چرا گفت من زمینی
دارم که قوت من و عیالم هر سال از آن بود و بسالت که شیری در آنجا مقام نموده و هر زارعی که آنجا رود طعمه شیر میشود و از ترس هیچ مرد زارعی
دیگر بآنجا نمیرود و از این جهت آن مزرعه بایر و ما بی برگ مانده ایم فرمود که آن کجاست گفت با نجا نزدیکست آنحضرت انگشتر خود را بعمار
بآن مرد داد و فرمود با این مرد برو چون بشیر نزدیک شوی این انگشتر را با و بنما و بگو که حیدر ترا میفرماید که دیگر در این
صحرا مقام مکن عمار صفت آن شیر شنیده و از آن بغایت خایف بود و مخالفت فرمان شیر خدا نیز نمیتوانست نمود نا چار ترسان و هراسان
با آن مرد رفت تا نزدیک آنجا رسید آن مرد گفت شیر در پس این پشته است و من هرگز نمیایم و تو برو چنانکه مأموری و خود بکوشه خرابه
که در آنجا بود رفت عمار گفت که چون بر آن پشته بر آمدم شیری دیدم خفته چون گاو میشی ترسیدم و مضطرب شدم چون مرا دید دم بر زمین
زد و روی بر زمین نهاد پس انگشتری را بوی نمودم و پیغام آنحضرت دادم و هنوز تمام نکرده بودم که شیر که مثل گاو میشی بود مانند سکی شد یعنی
از ذلیل و فروتنی و بر زمین افتاد و روی بر خاک مالید و برگشت و رفت چنانکه ظاهر کردم و من دیدم پس از آن تعجب که دیده چیزها در خاطرم گذشت
که از آن استغفار کردم پس بخدمت آنحضرت آمدم وقت غروب رفتن آفتاب بود پس آنحضرت برخاست و دستها بآسمان برداشت و لب جنبانید
حرکت داد و اشارت بآفتاب فرمود آفتاب بجای عصر آمد پس آن امام همام ع با مردمان نماز عصر گذارد و بجماعت چون سلام داد روی گرد
بمن نگریست و گفت یا عمار اگر کار شیر سحر بود این هم سحر است گفتم یا مولای یا امیرالمؤمنین چیزها بر خاطرم خطور کرد و من از آن توبه
نمودم که ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی دیگر از انجمله این بود که در وقتیکه لوای همای فتح نشان در هوای عزیمت غزای صفین
بال افشان بود و در عرض راه آن والا جناب در بیابانی بی آب نزول فرمود مالک اشتر که بمزید قرب ممتاز و به سپه سالاری آن لشکر سرافراز
بود بعرض رسانید که یا امیرالمؤمنین اینجا آب نیست فرمود یا مالک خدای تعالی ما را در اینجا آبی دهد خوشتر از شهد و شکر و نرم تر از مسکه
و سردتر از برف و صافی تر از یاقوت آنگاه شمشیر در دست و ردا از دنبال کشان آمد تا بر زمین همواری ایستاد و مالک را امر فرمود ... با

بکنند آن زمین فرمان داد چون کندند سنگی سپید عظیم پیدا شد و حلقه بر آن نصب شده بود مانند دکر خشان فرمود این سنگ را بردارید
رایشان صد مرد برو زدند هرچند خواستند نتوانستند برداشت پس حضرت امیرالمؤمنین دامن مبارک بر کمر بست و دست بر آن نهاده دعایی بر زبان
مبارک جاری ساخت و آن سنگ را بکشید و چهل گز دور انداخت آبی چنان که آنحضرت وصف کرده بود از زیر سنگ ظاهر شد مردمان آب آن
آشامیدند و چهارپایان را سیراب گردانیدند باز سنگ را بجای خود گذاشته فرمود تا خاک بر آن ریختند و از آن مقام کوچ فرمود چون اندکی
مسافتی رفت پرسید که کیست از شما که موضع آن چشمه را شناسد گفتند ما همه شناسیم پس عنان مرکبها بجانب آن چشمه تافتند و هرچند جستند
نیافتند تا دانستند که آنحضرت را شناخت به طلب آن در اطراف و جوانب صحرا دیدند ناگاه بصومعه راهبی رسیدند که از پیری مژه ابروانش بر چشمها
افتاده گفتند هیچ آب جاری که صاحب ما از آن شرب دهی گفت آب شیرینی دارم که از دو روز باز نگاه داشته ام و چون آورد آبی بود تلخ و ناخوش
گفتند این آب شیرین که اگر آبی که صاحب ما ما را داده میدیدی ذوق آن تا امروز فراموش نکردیدی و قصه آن چشمه گفتند گفت صاحب شما
پیغمبر است گفتند نه و لیکن وصی پیغمبر است پس راهب به وحشتی که نخست با ایشان داشت از صومعه خود بیرون آمده التماس نمود که او را بخدمت آن
حضرت برند چون بخدمت امیرالمؤمنین رسید آنحضرت او را دید فرمود شمعون تویی راهب گفت آری شمعون نام من است که مادرم نهاده
و جز خدای تعالی کسی بر آن اطلاع نیافته تو از کجا دانستی آنگاه احوال آن چشمه و نام آن پرسید فرمود که این چشمه را حوماست و از بهشت
رسیده و سیصد و سیزده وصی از آن آب خورده اند و من آخرین ایشانم راهب گفت چنین یافته ام در همه کتب انجیل گواهی میدهم که جز خدای
خدائی نیست و محمد رسول اوست و تو وصی محمدی پس ملتزم رکاب ظفر انتساب آن عالیجناب گشته در آن سفر ادراک سعادت ملازمت
نمود و در معرکه جهاد صفین اول کسی که بسعادت شهادت فایز گردید او بود و از آنجمله نفرین آنحضرت بود بر انس بن مالک و براء بن عازب
و اشعث بن قیس کندی و خالد بن یزید بجلی بجهت آنکه در شنیدن کلام نبوی من کنت مولاه فهذا علی مولاه کتمان شهادت نمودند
و منکر شدند که انس به برص مبتلا شد که عمامه او را نپوشید و براء در موضع هجرت خود مرد و اشعث کور شد و خالد به میته جاهلیت مرد و چنان
شدند که آنحضرت نفرین کرده بود و تفصیل این در حکایت غدیر خم مرقوم صدق نقیر گردیده دیگر از آنجمله آن بود که آن والا جناب روزی
با چندی از اصحاب از شهر بیرون رفته بود که گرسنگی برایشان غالب شد آنحضرت دو رکعت نماز گذارده و بعد از آن نشست گفت یا الله یا الله
یا حی یا قیوم یا فرد یا بار یا رب یا رحیم یا ذوالجلال والاکرام ارزقنی وارزقنا صحابی راوی گوید که هنوز منصرف نشده بود که نافه
دیدیم که می‌آمد با آن خرما بود چون بآنحضرت رسید خوابید آنحضرت خرمای از آن برداشت و ما نیز خوردیم و ما ندانستیم که آن نافه از آسمان آمد
یا از زمین دیگر از آنجمله این بود که وقتی آب فرات طغیان نمود بحدی که اهل کوفه خایف گشتند که شهرها فرو گیرد و غرق و هلاک کند پس بجناب
مستطاب امیرالمؤمنین ملتجی گشته از آن ملاح سفینه نجات استغاثه نمودند آنحضرت برخاسته جبه حضرت رسول کسوت ساخته با مردمان بجانب
فرات تشریف برده فرود آمد و بعد از اسباغ وضو و گذاردن نماز دعا کرد به دعائی چند که مردمان شنیدند بعد از آن بنزدیک آب فرات
رفته چوبدستی که در دست مبارک داشت بر روی آب زد و فرمود انقص باذن الله تعالی و مشیته یعنی کم شو بحکم خدای
تعالی و خواهش او پس آب کم شد و فرو نشست چنانکه ماهیان در قعر فرات پیدا شدند و بسیاری از آنها باذن صانع نطق آغاز کرده بخطاب

با امیرالمؤمنین

با امیرالمؤمنین بر آنحضرت سلام کردند بغیر چند صنف که آنها را جری و مارماهی و زمار گویند که سلام نکردند پس مردمان از آن تعجب نموده پرسیدند
که چرا بعضی سلام کردند و بعضی نکردند فرمود که خدای تعالی گویا گردانید آنچه را پاک کرده یعنی حلال ساخته از ماهیان و خاموش و دور کرد
از من آنچه را که حرام و پلید گردانیده است دیگر ذکر بعضی از اوصاف اجابت دعا از اهل البیت اطهار علیهم السلام بسبیل اجمال و اختصار از آنجمله
نفرین زهرای اطهر بود بر عمر ملعون مذکور بیان این آنکه چون سرور عالمیان و بهترین آدمیان از این دار فانی الی دار جاودانی سفر کرد ابوبکر
لعین ستمکاری و خلاف تخت خلافت را از صاحبش گرفت تحت تصرف در آورد و فدک را از حضرت بضعة الرسول غصب نمود و کسی
فرستاده که کارکنان و ضابطان او را از آن اخراج نمود حضرت خیرالنساء نزد ابوبکر رفت و در آن باب سخنان گفت و حقیقت خود را بحجج
و دلایل قاطعه بر همگنان ثابت و روشن ساخت غبار شبهات از ساحت خاطرها رفت و تفصیل آن گفت و شنید و خطبه که آنحضرت
در آن مجلس خوانده در کتب مذکور و ایراد آن در این مقام از طریقه ایجاز دور است القصه ابوبکر در آن بحث ملزم و از جواب ساکت و ابکم
گردیده ناچار سندی در آن باب نوشت که فدک حق فاطمه است باید که کسی متعرض آن نشود حضرت خیرالنساء سند گرفته بیرون آمد
عمر بن الخطاب علیه الالف الالف اللعنة والعذاب الی یوم الحساب برخورده احوال پرسید که شما را چه شد و یا خلیفه بکجا رسید فرمود این
نوشته او که فدک حق منست و کسی را در آن مدخل نمایند عمر برآشفت و دست تعدی بازکرد و آن نوشته را از دست وی کشیده درهم
آن معصومه مظلومه از آن حرکت محزون و دلفکار گشته با جان خسته و دل شکسته زبان بنفرین آن ملعون گشوده فرمود یا ابن الخطاب
مزقت کتابی مزق الله بطنك یعنی نامه کتاب مرا پاره کردی خدای تعالی شکم ترا پاره کند و پس چندی نگذشت که از این دعا اجابت اثر
کارگر گشته آن سر اهل ستم را عاقبت شکم دریدند و روح ناپاکش را بقعر سقر رسانیدند دیگر از دعاهای مستجاب مقبول آن بضعة الرسول
این بود که وقتی حضرت سید الثقلین و صاحب سفره مرایه خواب و این هر گرسنه بود چنانچه سه روز بود که طعامی تناول نفرموده بودند پس
بحجره طاهره حضرت فاطمه آمده آن تازه گل گلشن عصمت را شکسته رنگ و ضعیف دید چون از سبب آن پرسید گفت ای پدر سه روز است
که طعام نخورده ایم و حسن و حسین از گرسنگی بیخور و بیتاب شده اند تا عاقبت خفته اند سید ابرار آن دو نور دیده را بیدار کرده یکی را بر ران
راست و یکی بر ران چپ نشاند و فاطمه را در پیش خود جای داد و دستهای مبارک در گردن حسن و حسین حمایل ساخت و حضرت امیرالمؤمنین
نیز در آمده از قفا دست در گردن حضرت مصطفی انداخت چون آن برگزیدگان جناب احدی مانند گل و لاله بر گرد آن گوهر مجد و بزرگواری
بر آمدند آنسرور بجانب آسمان نظر کرده گفت اللهم سیدی و مولای اینان اهل بیت منند و پلیدی را از ایشان دور گردان پس
حضرت خیرالنساء برخاست و بخانه دیگر که آنجا بود رفته دو رکعت نماز گذارده دستها بسوی آسمان برداشته بنفرین دعا کرد که الهی و سیدی
اینک محمد پیغمبر تو و اینک علی پسر عم رسول تو و اینک حسن و حسین دو نواده پیغمبر تو خدایا فرو فرست بر ما مائده چنانکه بر بنی اسرائیل
فرو فرستادی ایشان خوردند و بدان کافر شدند بر ما فرو فرست که ما بآن ایمان آورده ایم هنوز دعا بانجام نرسیده بود که کاسه بزرگ دید
که بوی خوشش بر از بوی مشک اذفر از آن میدمید فاطمه آنکاسه را برداشت و آورد نزد آن صدر نشین جهان سرای وجود گذاشت امیرالمؤمنین
پرسید که این از کجاست حضرت اشرف نساء عالم فرمود که بخور و مپرس یا ابا الحسن حمد خدا را که مرا ایزد تا فرزندی مانند مثل مریم بنت عمران

که مرکاه ذکریا در محراب بنزد او رفتی در زمستان میوه تابستان و در تابستان میوه زمستان نزد او یافتی گفتی یا مریم این کجاست ترا این گفتی این از نزد حضرت خدای تعالی روزی میدهد
آنرا که خواهد بی حساب پس طعام خوردند و آنحضرت بیرون آمد دیگر از دعاهای مستجاب قرة العین مصطفی و مرتضی حضرت امام حسن مجتبی
این بود که وقتی جمعی از مردمان با آنحضرت گفتند که چرا باید از معویه این همه رنج و محنت کشید فرمود این در حقیقت محنت نیست چرا این دعا
کنم خدای تعالی عراق را شام و شام را عراق کرداند مرد را زن و زن را مرد سازد مردی از حضار از روی طعن و انکار گفت کدام کار
که تواند کرد آنحضرت فرمود برخیز شرم نکنی که در میان مردان نشینی مرد چون متوجه خود شد دید که زن گردیده و آلت مردی از
وی رفع شده بود و زنش خبر داد که زن از مردی شد و با هم بشام رو نهادند و در راه باز مقاربت کردند و از آن آبستن شد و فرزندی خنثی
آوردند و آنچه آنحضرت خبر داده بود جمیع واقع و نور صدق آن گفتار ساطع و لامع گردید و بعد از آن بخدمت آنحضرت آمده بجهت اینکه
بحالت اول عود نمودند استدعای دعا نمودند و آنحضرت دعا کرده باز چنان شدند که بودند دیگر از جمله دعاهای اجابت اثر آن نخل
برومند چمن پیغمبر این بود که وقتی با یکی از اولاد زبیر هم سفر بوده و در منزلی از منازل آن راه در نخلستان خشکی نزول فرمودند و جهت
هر یک از ایشان در پای نخل خشکی نزدیک بهم فرش گستردند ابن زبیر گفت کاش در این نخل خرما بودی تا از آن تناول نمودی
آنحضرت فرمود میل خرما داری گفت دست بدعا برداشته در زیر لب سخنی گفت در حال از برکت زلال آن دعا که از چشمه سار آن
لب و دهان مبارک جوشید نخل از آن نخلات سبز گشته خرما بار در گردید پس ساربان آن نخل بر آمده خرمای آنرا چیدند و همگی از آن خورده سیر
گردیدند دیگر از جمله دعاهای گوهر دریای سعادت و لآلی بستان شهادت نور دیده نبی و ولی حضرت امام حسین بن علی علیهما السلام
این بود که در معرکه غم انگیز کربلا در وقت اشتعال آتش عالم سوز آن محنت و بلا که لشکر اعدا چون مور و ملخ هر لحظه از جانبی هجوم آور
بودند و سیلاب صفت در تخریب بنیان خانمان نبوت و امامت از هر طرف ازدحام می نمودند آنحضرت بجهت احتیاط فرمود که بر گرد
خیمه حرم سرای آنحضرت خندق کندند و از هیزم پر کرده آتش در آن افکندند که تا جنگ از یکطرف باشد ملعونی بیحیای جنگ سر
شیره الکفا نمود و تیغ زبان ملامت تیز ساخت و بیکار زبانی خواطر از آتش در پر جهت و گفت یا حسین العجلت بالنار فی الدنیا
قبل الآخرة یعنی شتاب کردی بآتش در دنیا پیش از عقبی آنحضرت را از شنیدن آن گفتار دل آزار ملال هر رو آمده زبان بنفرین آن ملعون
گشوده فرمود اللهم احرقه بالنار فی الدنیا قبل الآخرة یعنی بار الها بسوزان او را بآتش در دنیا پیش از آخرت هنوز آن امام همام
دعا را تمام نکرده بود که اسب آن ملعون شوخی و توسنی کرده سرنگونش در آن خندق انداخت و جان پلیدش طعمه آتش جحیم سوز
ساخت دیگر از آنجمله این بود که در همان معرکه پر بلا که آنحضرت را آب خنجر جفا شربت شهادت میچشانیدند الجناب ابا النهاب
آتش جگر کباب از تشنگی جرعه آبی طلبیده هنوز آن آب بلب و دهان مبارکش نرسیده بود که ملعونی تیری انداخت و بر کام آنحضرت آمد و از آب
خوردنش باز داشت آنحضرت خون بکف مبارک گرفته بجانب آسمان افشاند و فرمود خدایا او را تشنه بمیران راوی گوید که حکایت کرد ما را
کسی که در وقت مردن آن پلید حاضر بود که آن سگ میمرد و فریاد میکرد و از شدت حرارت جگر و درد و برف در پیش روی وی داشتند و از شدت
برودت آتش جان در پس پشت وی گذاشته بودند و از تشنگی مینالید و آب میطلبید و قدحی بزرگ که در آب و شیر بود که بحلق آن سگ میریختند

باو میداده

باو میداده ومی آشامید و همچنان فریاد میکرد که تشنگی مرا هلاک کردانید و حالش با نجنال بود تا اکنون شکمش ترکید و بجهنم واصل گردید
دیگر از دعاهای اجابت انتمای سرور عباد و زین حضرت امام زین العابدین علیه السلام دعائی بود که بآن حجر الاسود کویا کشته بامامت آنحضرت
و ادای شهادت نمود مفصل این مجمل اینکه چون حضرت امام حسین علیه السلام درجه شهادت یافت و روح پاکش از نجف سرای عالم خاک بعالم علیین
شتافت محمد بن حنفیه در خلوت بخدمت حضرت سجاد علیه السلام آمده گفت که ای پسر برادر تحقیق که میدانی که رسول خدا صلعم وصایت و امامت را بامیر المؤمنین
داد و بعد از آن بحضرت امام حسن علیه السلام و بعد از آن بحضرت امام حسین علیه السلام و پدر تو رضی الله عنه کشته شد و وصیت نمود یعنی احدی را بوصایت
و امامت بتعیین نفرمود و من عم تو ام و با پدر تو چون دو شاخ یک اصلیم و در سن از تو بزرگترم و بوصایت و امامت از تو سزاوارترم پس درین
باب با من منازعه و مخاصمه مکن و دست از آن بدار و بمن گذار آنحضرت در جواب ایشان ادا فرمودند که یا عم از خدا بترس و ادعا مکن چیزی را که حق
تو نیست انی اعظک ان تکون من الجاهلین بدرستیکه پند میکنم و احتراز میفرمایم ترا از اینکه بوده باشی از جاهلان ای عم بدرستیکه پدرم
صلوات الله علیه وصیت کرد بمن پیش از آنکه متوجه عراق شود و عهد نمود با من در آن امر یکسال پیش از آنکه شهید گردد و اینک سلاح رسول خدا
که نزد منست پس متعرض این امر مشو که من میترسم بر تو از نقصان عمر و پراکندگی حال بدرستیکه خداوند عز و جل گردانیده است وصیت و امامت را
در فرزندان حسین پس اگر خواهی که این را دانی بیا تا نزد حجر الاسود رویم و داوری ببریم نزد او بریم و او را از این سؤال کنیم و این گفتگو میان ایشان
در مکه بود پس نزد حجر الاسود رفتند حضرت امام علیه السلام محمد بن الحنفیه را گفت که تو ابتدا کن و بخدای تعالی زاری کن و ما را و الناس بخوان که حجر با او برای
تو گویا کرداند بعد از آن از او بپرس پس محمد حنفیه در دعا تضرع نموده بعد از آن حجر را خواند جواب ندا نگفت آنحضرت گفت ای عم اگر تو
وصی و امام میبودی هر آینه جواب تو میگفت محمد حنفیه گفت اکنون تو دعا کن و سؤال نما پس آن امام بحق صادق و آن مشهور مصادق
متوجه درگاه الهی گشته با نجوات دعا نمود بعد از آن خطاب بحجر کرده فرمود که سؤال میکنم ترا بآن خدائی که گردانیده در تو عهد و میثاق
انبیا و اوصیا و همه مردم را که خبر دهی ما را که بعد از حسین بن علی علیه السلام وصی و امام کیست پس حجر بحرکت در آمد چنانکه نزدیک بود که از مکان خود
زایل گردد و بعد از آن خدای تعالی او را بزبان عربی واضح گویا گردانید و گفت بدرستیکه وصیت و امامت بعد از حسین بن علی بپسر فاطمه بنت
رسول الله صلعم تراست پس محمد بن حنفیه بامامت و ولایت آنحضرت قایل و معترف گشته باز گردید دیگر از جمله سهام نافذه که از دعای
آن سرور صغار و کبار آن بود که منهال بن عمرو که از اهل کوفه بود و بشیر بن غالب در مدینه مشرف بسعادت ملازمت حضرت علی بن الحسین
علیه السلام گشته آنحضرت احوال حرمله بن کاهل را از ایشان پرسید بشیر بعرض رسانید که آن ملعون هنوز زنده است آنحضرت دستهای مبارک
برداشته آن لعین را نفرین کرد که اللهم اذقه حر الحدید اللهم اذقه حر النار یعنی الهی بچشان او را گرمی آهن الها بچشان او را گرمی
آتش و این حرمله همان ملعونست که در کربلا تیری بپیکان او و سر بر حلق تشنه اصغر زد و در وقتی که مرا در دست پدر بزرگوار خود بود و آن
حضرت او را وداع میفرمود القصه منهال بن عمرو گوید که بکوفه آمده بدیدن مختار رفتم وقتی رسیدم که مختار از خانه خود بر آمده بجائی میرفت من
نیز با او رفاقت کردم تا بکناسه آمد که موضعی است در کوفه آنجا ایستاده همانا منتظر بود و انتظاری داشت و او خود بطلب حرمله فرستاده بود
که جمعی آمده گفتند بشارت باد ترا ای امیر که حرمله گرفتار شد پس چون آن ملعون را آوردند چشم مختار بر او افتاد گفت الحمد لله الذی امکننی

سلت یعنی چه خدائی را که مرا بر تو دست داد پس فرمود تا جلاد را طلبیدند و هر دو دست و هر دو پای آن مسکین را ببریدند بعد از آن امر
کرد تا آتشی افروختند و آن پیر لعین را بجهت آن سوختند پس متوجه شدیم گفتم سبحان الله مختار گفت تسبیح نیکوست ولیکن در این وقت
چه عجب میداری آیا آن که باز کردی من الحال از حضرت امام زین العابدین ع در رفتن عرفه شنیده بودم برای او حکایت نمودم مختار گفت ترا بخدا
قسم میدهم که تو از آن حضرت شنیدی گفتم آری بخدا قسم پس از مرکب فرود آمده دو رکعت نماز گذارد و سجده را در آنجا طول داد بعد از آن
سوار شد و من نیز سوار شدم و روانه شدیم چون برابر خانه من رسید گفتم اگر مرا اکرام کرده نزد من فرود آمده مرا مشرف سازی میتواند بود گفت
ای منهال تو مرا اعلام نمودی که علی بن الحسین ع دعا نموده و خدای تعالی آن را بدست من مستجاب گردانیده است و با وجود این مرا بطعام خوردن
امروز میخوانی که مرا بسیار بدان شکر از آن روزه داشت گفتم احسن الله توفیقک دیگر از دعاهای اجابت مآثر خازن علوم الهی امام
حضرت امام محمد باقر ع این بود که جوانی از اهل شام بمجلس فیض آگین حضرت آمد و رفت مینمود و بسیار نشستی روزی بآنحضرت
گفت که آمدن من بمجلس تو و بسیار نشستن نه از آنجهت است که ترا دوست میدارم بلکه از جهت فصاحت و فضل است که از آن حضرت ظاهر
آنحضرت از این سخن برآشفت اما هیچ نگفت بعد از آن چند روز گذشت که نمی‌آمد آنحضرت احوال آن پرسید گفتند بیمار است تا روز دیگر
آوردند که او وفات کرده است و وصیت نموده که تو بروی نماز گذاری آنحضرت فرمود که چون او را غسل دهید و بر سریر گذارید کفن مکنید تا من نزد
شما آیم آنگاه برخاسته وضو ساخت دو رکعت نماز گذارد و دعا نمود و سجده طولانی کرد آنگاه نعلین پوشیده و بردای حضرت رسول ص
ملبس گردیده رفت تا بخانه که آن جوان را گذاشته بودند بر سر وی آمده بود فرمود ای فلان و نام آن جوان را برد جوان گفت لبیک یا بن رسول
رفت آنحضرت شربتی سویق بخورانید از آن بوی داد و پرسید که حالت چیست گفت روح من قبض کرده بودند و شکی ندارم و بعد از آن آوازی
شنیدم که از آن خوش تر نشنیده بودم که روحش باو باز دهید که محمد بن علی او را از ما خواست دیگر از آنجمله این بود که آن امام همام ع در میان
مکه و مدینه بردی از حجاج بیت الله الحرام رسید که الاغش مرده و بار و سامانش متفرق افتاده بود و آن مرد بیکس است چون آنحضرت را دید گفت
بن آورده گفت یا بن رسول الله دراز گوشم مرده و در راه مانده‌ام دعا کن که دراز گوشم زنده شود آن والاجناب سؤال او را مبذول
داشته در آن باب دعا نمود خالق موت و حیات آن دراز گوش را احیا فرمود دیگر از آنجمله این بود که آن امام معلی دعا به طریق هری
در سفر حج بیت الله با جابر جعفی هم کجاوه و همراه بود سحرگاهی جابر را فرمود که فرود آمده مهار شتر را گرفت و خود نیز فرود آمده بیست گام
راه رفت در ریگستانی که آنجا بود ریگ را برکنار کرده میفرمود هذا اللهم اسقنا ماء تا سنگی سفید مربع پیدا شد آنرا کنده چشمه آب صافی ظاهر
گردید و با جابر از آن وضو ساخته و آشامیدند و روانه گردیدند و بعد از آن بدی رسیدند که درختان خرما در آن بود و آن نخل حدیقه قرب
و آن سترا اشمار فراید در جهانی نزد درختی خشک رفته فرمود ایدرخت ما را طعام ده درخت بار آور گشته شاخ خود را فرود آورد از آن
آن چیدند و خوردند اعرابی آن را دیده گفت هرگز چنین ساحری ندیده‌ام آنحضرت فرمودند که بر ما اهل بیت دروغ مگوی که در میان ما ساحر
و کذاب نباشد ولیکن اسمی چند از اسماء الهی با آموخته اند که آن میخوانیم و دعا میکنیم و اجابت مینمایند دیگر از جمله دعوات
عجیبه غریبه آن امام کریم و آن سررشته دار امور دنیا و دین آن بود که چون طاغیان و باغیان بنی امیه لعنهم الله بجور و ظلم امر خلافت را متولی

در رمضان

در رمضان و شیعیان خاندان کرامت مستولی گشته دست تعدی از قبیل در خان بر آورده و در بالای منبر ناسزا نسبت بجناب مستطاب امیر المومنین ع
ناسزا میگفتند و سب میکردند حتی آنکه در مسجد پیغمبر ص بر منبر شریف آنسرور نیز از خدا و رسول شرم نکرده مرتکب این امر شنیع میبودند
و اگر کسی متعرض ایشان میشد و منع میکرد تیغ کین کشیده بقتل ایشان مبادرت مینمودند و شیعیان پاک اعتقاد از این جور و بیداد بجان
رسیده ترک خانمان داده از وطن مالوف جلا نموده روی بغربت نهادند تا آنکه جمعی از شیعیان بخدمت حضرت سید العابدین رفته زبان
شکوه و شکایت گشودند و از جور و کین آن قوم لعین شرح عرض نمودند آنحضرت چون این سخنان از ایشان استماع نمود نظر بجانب آسمان
کرده فرمود سبحان الله ما احلمک و اعظم شانک حاصل معنی آنکه چه بسیار است حلم تو و چه عظیمست شان تو که ایشان را مهلت داده
بعد از آن فرزند ارجمند خود حضرت امام محمد باقر ع را خوانده آنحضرت فرمود که فردا بمسجد رسول ص رو و رشته که جبرئیل ع آن را برسول خدا
فرود آورده بگیر و حرکت ده اما بنرمی و آهستگی نه بشدت که همه هلاک شوند جابر بن یزید جعفی که راوی این روایت و ناطق این حکایت
است گوید که من از این سخن متعجب گشتم و سحرگاه که هنوز قدری از شب باقی بود بدر خانه آنحضرت رفتم و در آن درگاه جهان پناه بودم که حضرت
ابی جعفر ع بیرون آمد سلام کردم جواب سلام گفت و فرمود که چه چیز ترا در این وقت آورده ای جابر گفتم مرا سخنان امام ع آورده
که دیروز بتو گفت که بگیر رشته را که جبرئیل ع آورده و بمسجد حضرت رو و آن را حرکت ده با آهستگی نه بشدت که همه مردمان هلاک شوند
یعنی برای رسیدن بحقیقت آن آمده ام آنحضرت ابی جعفر ع فرمودند که والله که اگر وقت معلوم مقرر و اجل محتوم مقدر نبودی آنحضرت
خلق را بیکچشم بهم زدن بزمین فرو بردندی ولکن نحن عباد مکرمون لا نسبقه بالقول و نحن بامره عاملون این کلام از آیه کریمه
بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون که در سوره انبیا است اقتباس شده و مراد همانا اینست که ما از جمله بندگان
گرامی خدائیم که سبقت نمیگیریم بر خدای تعالی بسخن و بفرمان او عمل میکنیم یعنی آنچه خدای تعالی مقرر فرموده رضا داده و امر او را گردن نهاده ایم
جابر گوید گفتم یا سیدی چرا با مردمان این کار میشود یعنی سبب تحریک رشته و نزول بلا بر مردمان چیست آنحضرت فرمود که دیروز
حاضر بودی که شیعیان بپدرم شکایت میکردند از آنچه می بینند و میکشند از این ملاعین مرا فرمود که ایشان را بترسانم که شاید از این اعمال
باز ایستند گفتم چگونه ایشان را میترسانی و ایشان بیش از حصر و حد اند آنحضرت فرمود با ما بیا بمسجد تا قدرتی از قدرت الله تعالی بتو
نمایم که ما را بآن اختصاص داده و از مردمان جهان ما را بآن منت نهاده است جابر گفت پس با آنحضرت بمسجد رفتم دو رکعت نماز گذارد
و روی خود بر خاک نهاده و بکلامی متکلم گردید بعد از آن سر برداشت و رشته از آستین خود بیرون آورد بوی مشک از آن میدمید
و فرمود ای جابر طرف این رشته را بگیر و اندکی برو و مرا که آنرا حرکت دهم پس طرف آن رشته گرفتم و اندکی رفتم فرمود بایست ای جابر
ایستادم بعد از آن حرکت داد رشته را حرکت دادنی سبک بعد از آن فرمود طرف رشته را بمن ده دادم گفتم چکار کردی یا سیدی
فرمود وای بر تو بیرون رو و ببین که حال مردم چیست جابر گفت که بیرون رفتم دیدم که مردمان از هر طرف فریاد میکنند و در مدینه زلزله عظیمی
واقع شده و اکثر خانهای مدینه خراب شده و بیش از سی هزار مرد و زن هلاک گشته و مردمان را دیدم که بمسجد پیغمبر پناه میبردند و میگفتند
چون خدای تعالی ما را ببلای خسف و زلزله هلاک نکنند که امر معروف و نهی از منکر را ترک کرده ایم و فسق و فجور و ظلم بر آل رسول ص

در میان ما اشکارا کردید و جابر گفت پس من متحیر ماندم مردمانرا دیدم که گریان و حیران بوده‌اند و هراسیر ازگریبانشان گرفت وایشان منتقل شده
که از کجا باین بلا گرفتار گشته‌اند پس بخدمت حضرت باقر ع بازگشتم و مردمان در مسجد پیغمبر گرد وی در آمده بودند و میگفتند یا ابن رسول الله
نمی‌بینی چه بلا بما فرود آمده پس برای ما دعا کن آنحضرت فرمود پناه بر خدا برده دعا و صدقه بعد از آن حضرت دست مرا گرفته روان شد و فرمود
چیست حال مردمان گفتم مپرس یا ابن رسول الله خانها و مسکنها خراب شده و مردمان هلاک گردیدند برایشان رحم کن فرمود خدا برایشان رحم
کناد دیگر از دعاهای اجابت اثمار خازن کنوز معارف و حقایق حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع منقول است که مردی از بنی
علی عباسی بود که هم سفاح و منصور دوانقی بود و از قبل ایشان حاکم مدینه بود کرده است تفصیل این اجمال آنکه داود نام که معلی بن خنیس
که از موالی و خدام حضرت صادق ع و از دوستان و خدام آن امام همام بود و همواره بقدم اخلاص و ارادت طریق بندگی و خدمت گذاری آن
مهر سپهر فرخندگی و سعادت می‌پیمود بقتل رسانیده بردار کشیده و این حرکت زشت از آن لعین بر خاطر مبارک آن امام گرامی بغایت
گران آمده در آن باب با او درشتی و عتاب کرده و خشم فرمود که ای داود مولای مرا کشتی و مال مرا بچه جرم کشتی گفت من نکشتم فرمود
که کشت گفت سیاف فرمود دروغ نیز میگوئی بعد از آنکه او را بظلم و عدوان بقتل آوردی و راضی گشتی بجهت شهرت بر سر
دارش نیز کردی بخدا که وی نزد خدای تعالی بمرتبه از تو بلندتر و از تو گرامی‌تر است و ترا از خدای تعالی موفقی باشد برای او
یعنی در روز قیامت برای وی از تو خونخواهی او بس ببین که جگرش از آن روا فخواهی یافت بخدای که خدا را خوانم و ترا نفرین کنم داود
مردود گفت که مرا از نفرین خود میترسانی نفرین کن چون شب در آمد آن امام اطهر غسل کرده جامه و عادر برکرده و روی بحجره نیاز
بدرگاه بی‌نیاز خداوند دوست نواز و دشمن گداز آورده بتضرع و زاری گفت پروردگارا تیری از تیرهای خود بر داود زن که دلش را بشکافد
بعد از آن غلام خود را گفت گوش کن و ببین که کسی برای ما نیز فریاد بلند میکند و راوی بوده که فریاد بلند شد
پس آنحضرت بسجده افتاد و میگریست تا صبح دمید و در سجده میگفت شکر العزیز شکر الکریم شکر الدائم القائم الذی یجیب
المضطر و یکشف السوء و چون روز شد خبر رسید که داود مرده و جان بمالکان دوزخ داده است و در کتاب شریف کافی کیفیت
نفرین آنحضرت بر آن خونگرفته جانی چنین مذکور است که آنحضرت آن شب پیوسته راکع و ساجد بود چون سحر شد در سجده میگفت
و دعا میفرمود که اللهم انی اسئلک بقوتک القویة و بجلالک الشدید الذی کل خلقک له ذلیل ان تصلی علی محمد و آل محمد
و ان تاخذه الساعة الساعة محصل آنکه بار الها بدرستی که من مسئلت مینمایم از تو بعزت قوی تو و بعظمت سخت تو که همه خلق
ذلیل آنند یعنی احدیرا از آن امتناع مقدور نیست آنکه درود فرستی بر محمد و آل محمد و آنکه بگیری او را همین ساعت همین ساعت
راوی گوید آنحضرت سر از سجده برنداشت تا آنکه فریاد شنیدم از خانه داود بن علی پس آنحضرت سر برداشته فرمود که بدرستی که دعا کردم
بر او بدعائی که بر انگیخت خدای عز و جل بر او فرشته پس بسر وی کلوخ کوبی از آهن زده شد تا مثانه اش شکافته شد و مرد دیگر از نجات این
بود که وقتی مغرور دل سخت جان سخت منصور دوانقی علیه لعنة الله بر قتل امام همام محمد حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام کمر عزیمت
بسته کس باحضار آن سرور ابرار فرستاده بود و از غایت عجز و حرص بر آن در آنحال این مقال بر زبان بیان آن ملعون لعین بیکمال

میگذشت

میگذشت که خدا مرا بکشد اگر او را نکشم خدا زمین را از خون من آبیاری اگر زمین را از خون او آب ندهم که ناگاه سرهنگان آمدند آنحضرت را
آوردند پیش از آنکه مرده و پرده‌اند و آن سید بشر در قدم بیازکاه آن شوم جاه خرامید گذار دوید که لبهای مبارک آنسرور حرکت میکرد
و سخنی زیر لب میگفتند و چون داخل مجلس شد منصور را آن شدت و غلظت که نخست دیدار بود چون او را دید آغاز تعظیم و تکریم نموده گفت
مرحبا یابن عم و مرحبا یابن رسول الله و او را نزدیک خود میخواند تا بر مسند خود نشاند و چون خوان گسترده طعام آوردند منصور دست
خود لقمه بر میداشت و بدهان مبارک آنحضرت میگذاشت آنگاه بقضای حوائج پرداخته و یرا رخصت و روانه ساخت [illegible] عبدالله بن ابی
که ناقل این حکایت کرده که چون آنحضرت بیرون آمد گفتم فدای تو گردم دوستی و نزدیکی من بتو بر تو ظاهر است من پیش از آمدن تو سخنی مرد
شنیدم که در باره تو چه میگفت چون تو بر او رسیدی لب مبارک جنبانیده شک نکنم که سخنی که یاد کردی و بعد از آن دیدم آن چه ای از
اعزاز و اکرام بتو کرد هست عاملیکه از اصحاب والی آنحضرت دعا می آموزانی که در وقت پیش ایشان روم آنرا بگویم تا شر ایشان [illegible]
و از زحمت نیز و ایشان ناچارم فرمود آری گفتم ماشاء الله ماشاء الله لا یاتی بالخیر الا الله ماشاء الله ماشاء الله لا یدفع السوء
الا الله ماشاء الله ماشاء الله کل نعمة فمن الله ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله دیگر از آنجمله آنست که محمد بن اسکندری
در برد و دانیقی حکایت نموده و او بامامت حضرت صادق ع قایل بود و همواره بقدم اخلاص طریق محبت آن مقتدای انام و خامس آل محمد
گفت روزی نزد خلیفه رفتم و یرا متفکر دیدم سبب تفکر پرسیدم گفت از بنی فاطمه بیش از هزار کس کشتم و سید و امام ایشان را گذاشتم آن
گفتم آن کیست گفت جعفر بن محمد ع و من دانستم که بامامت وی قائلی و میدانی که او امام من و امام تو و امام همه خلایقست و لیکن
همین ساعت از او فارغ گردم و او را بقتل رسانم و خاطر خود را از غدغه او رها نمایم پس چون این سخن شنیدم بخدا که جهان در نظرم تاریک گشت
از غم پس سفره خواست و بعد از فراغ از اکل حاجب را فرمود تا مردمان را بیرون کرد و من تنها نزد وی ماندم پس جلادان طلبید و گفت چون
گفتم جعفر بن محمد را حاضر کنم و او را بسخن مشغول سازم و چون عمامه از سر برگیرم گردن وی بزن پس من خود را بجلاد رسانیدم
پسر رسول خدا را خواهی کشت گفت نه والله گفتم پس چه خواهی کرد گفت چون دوانیقی عمامه از سر بردارد گردن دوانیقی خواهم زد
خادم که کار بجا انجامد پس آنحضرت را حاضر ساخته و من در پرده اول بودم رسیدم میگفت یا کافی موسی فرعون اکفنی شره و چون برده
دیگر که میان او و دوانیقی بود رسید میگفت یا دائم یا دائم [illegible] نهاده و ندانستم که چه گفت سقف عمارت را دیدم که بحرکت آمد چون کشتی
در دریا و دوانیقی را دیدم لرزه بر اعضا افتاده چنین دوید و بازوی آنحضرت گرفته بر تخت خود نشانید و خود چون بندگان در پیش وی نشست
و گفت ای مولای من بچه کار آمدی فرمود ترا خواندی گفت مرا امری کن هر چه خواهی فرمود از تو میخواهم که مرا بکاری نخوانی تا من خود نیایم
گفت فرمان بردارم آنگاه آنحضرت برخاست و بیرون رفت و ابرال و دوانیقی خوابید و لحافهای سمور و سنجاب بر خود پوشید و میلرزید
و بیمار شد تا نصف شب و چون بیدار شد گفت این امر عجیب دیدی بخدا که چون جعفر بن محمد ع داخل شد این قصر خود را دیدم که حرکت
در آمد چون کشتی در دریا و اژدهائی دیدم دهن گشاده و لب زیرین زیر این قبه و لب زبرین بر فراز آن نهاده و بزبان تازی فصیح میگفت
که ای منصور خدای تعالی مرا فرموده است که اگر حرکتی کنی ترا با همین قصر فرو برم چون این شنیدم عقلم زایل شد و دست و پایم بلرزید

ازدیدن گرفت ما را گریه گفتیم سحر خواهر بود گفت خواهرش شو میدانی جعفر بن محمد حنیفه خدمت ذکر انا انچه این بود که روزی در مکه معظمه
در خانه خود طعام تناول میفرمود غلام خود را فرستاد که از زمزم برای او آب آورد غلام رفت و دیر کرد چون آمد آب نیاورد از سبب آن سؤال کرد
غلام گفت که صاحب زمزم از من پرسید که تو غلام کیستی گفتم غلام جعفر بن محمدم گفت خدای اهل عراق یعنی آن جعفری که اهل عراق مرتبه ربوبیت
برای او قرار داده اند آن ما را لاجناب آن گفت ناصواب برآشفته رو بقبله کرد و دست برداشته دعائی بر زبان مبارک آورد آنگاه بغلام
فرمود که برو و ببین که حال وی چگونه گشته غلام رفت و دید که او مرده و مردمان او را بر دوش می آورند و گفتند که او ایستاده بود و ناگاه
بر سر پا ها مرد العضد آن ملعون پی او ... آنسر و کرامت ... رفت ... در آمده ... رسید و دید ... زمزم از روی
آن ملعون خلاص گشته دامن ساحت ... باب دعای آنحضرت از لوث ملاقات آن سگ پلید پاک گردید ذکر انا انچه آنکه علی بن ابی حمزه
روایت کرده و حاصل مضمون آن اینست که در خدمت آن امام همام به بیت الله الحرام میرفتم در راه در پای نخلی خشک نشستیم آنحضرت
لب مبارک حرکت داده دعائی کرد که من فهم نکردم آنگاه خطاب به درخت کرده فرمود که ای نخل ما را طعام ده از آنچه خدای تعالی از قوت پیدا کرده
از روزی بند که ناگاه دیدم که آن درخت بجانب آنحضرت میل کرده و برگ و خرمای تر آورد و فرمود بنام خدای تعالی بخورید پس از آن خوردیم خرمای
... پاکیزه ... بود اعرابی آنجا دید و گفت سحری از این عظیم تر ندیدم آنحضرت اخبر فرمودند که ما ورثه انبیائیم در میان ما
نه ساحر باشد و نه کاهن بلکه خدا را میخوانیم و ما را اجابت کند اگر خواهی خدا را بخوانم تا ترا سگی گرداند ... نزد اهل خود روی
ایشان دم جنبانی و تملق کنی اعرابی از سر جهل گفت آری میخواهم آنحضرت دعا کرده اعرابی در ساعت سگی شد و رفت من از نزد
آنحضرت از دنبال او رفتم تا بقبیله و خانه خود رسید و در پیش اهل خود دم می جنبانید و ایشان عصا برگرفته او را بیرون کردند
من بخدمت آنحضرت بازگشته او را از آن خبر دادم در این سخن بودیم که وی آمده در پیش آنحضرت ایستاد و اشک از چشمهای وی روان کردید و خود را
میکرد و بر خاک میغلطید آنحضرت را بر او رحم آمده دعا کرد تا اعرابی بصورت اول عود نموده دیگر باره از گریبان جامه انسانیت سر برآورد
دیگر از جمله دعاهای محرم اسرار غیوب حیات بخش قلوب آنکه مردی بود از اهل خراسان صاحب مکنت و مال و مخزن با طنطنه از قبله اجابت
الهی بهره ... صورت احوالش بخط رخ کلک کاتب خصال موسوم و صحیفه حیاتش بارقام محامد صفات مرقوم بهر سعادت ... سعی ... مزبی
ادراک سعادت حج میبود و هر سال هزار دینار از مال خود ... رشیحات اخلاق حضرت امام جعفر صادق ع برسم هدیه تسلیم
مینمود و دختر عمش که او نیز در ثروت و تمول ... بود در صلاح و سداد و حسن اعتقاد پیروی او مینمود و در حباله نکاح او بود سالی
ازدواج ... که او را نیز بسفر ... حج با خود ببرد تا هم وقت خود را از فرض حج فارغ ساخته خود را بآن سعادت عظمی ... برسانند
زیارت مدینه مشرف ... و او بالک ... خدمت مخدرات حرم سرای جناب مقدس جعفری ع نموده ... مال خود ... برای ایشان
ایشان ... القصه ... رو ... شدند تا مدینه مبارکه رسیدند بار روزی که دیگر از نذر ... و هزار دینار ...
آنحضرت برداشته ... زن ... صندوق ... تسلیم ... سر صندوق ... بعد از آن
... مال ... زن ... بالعزوره زرینه آلات زن ... شهری خود

و درون

فرمود یا محمد قد والله خلی سبیل صاحبک یعنی بخدا قسم که صاحب تو از حبس رهائی یافت و بعد از آن چون محمد بن عبدالله از آن
سفر مراجعت کرده بمدینه الطیبه مراجعت فرمود از وی پرسید که در چه ساعت منصور ترا از حبس برآورد گفت روز عرفه بعد از عصر دیگر از آنجمله
این بود که حماد بن عیسی آنحضرت استدعا کرد که از خدای تعالی مسألت نماید که روزی کند از اموالی که حج بسیار بآن گذارد و دهها خوب و سرای
مرغوب و زن از خاندان شریف و فرزندان نیکوکار روزی کرامت فرماید آنحضرت مترصد دعا گشته اجمعین ادا فرمود که الهی روزی کن حماد را
آنچه بجا و حج بآن گذارد و روزی کن او را ضیاع مرغوب و سرای نیکو و زن صالحه از قوم کرام و فرزندان نیکوکار یکی از حضار آنمجلس حکایت کرد که
در سالی در بصره بخانه حماد بن عیسی رفتم گفت بخاطر داری دعای حضرت صادق را که برای من کرد گفتم آری گفت که این سرای منست و از آن سرای
مثل این سرای نیست و دههای من بهترین دههاست و زوجه که دارم از قوم کریم خوشسام و فرزندان من اینانند که می شناسی و چهل و هشت
حج گذارده ام راوی گوید که حماد دو حج دیگر بعد از آن کرده که پنجاه حج در طبق دعای آنحضرت تمام شد و بعد از آن قصد حج پنجاه و یکم بیرون
رفته چون بجحفه رسید بمیان وادی رفت که غسل کند سیلی آمد حماد را برد و غلامانش از پی شنا شده وی را گرفته چون برآوردند مرده بود پس
باشد از آن جهت حماد را بعد از این غریق الجحفه میگفتند دیگر از دعای مستجاب اثر امام رهبر و آفتاب انور حضرت موسی بن جعفر کی آن
بوده که روزی در منی بر زنی گذار نمود که ماده گاوی از او مرده و او گریان و افسرده بود و کودکانش نیز گرد وی میگریستند آن امام مهربان
چون بچارگان نزد آن زن آمد سبب گریه پرسید گفت کودکان یتیم دارم و ماده گاوی داشتم که معاش من و ایشان از آن بود و آن مرده
و بی برگ مانده ایم فرمود یا امة الله میخواهی که آن گاو را برای تو زنده گردانم گفت آری آنحضرت بیکسو رفته دو رکعت نماز گذارده دست
برداشته لبهای مبارکش حرکت داد آنگاه پیش گاو رفته پای مبارک بر آن گاو زده برخیزانید و درست ایستاد و چون آن زن این امر عجیب
مشاهده کرد فریاد برآورد که عیسی بن مریم بخدای کعبه پس آنحضرت بمیان مردمان زود رفت دیگر روزی از مدینه برآمده مرد مغربی را
دید خرش مرده و بارش افتاده و او میگریست آنحضرت احوال پرسید گفت با جمعی بحج میرفتم خرم اینجا مرد و من از رفقا باز ماندم و بار
برداری دیگر ندارم فرمود ممکنست نمرده باشد گفت بر من رحم میکنی و استهزا مینمائی پس آنحضرت نزدیک خر رفته دعا کرد و چوبی افتاده
بود برداشته بر آن خر زده و نهیب داد خر برخاسته صحیح و سالم برپا ایستاد حضرت فرمود در این هیچ استهزای چنین بر دار تا بیاسائی برسی
از آنجمله این بود که در سفر حج بر سر چاهی رفت که آب بردارد و کوزه که عبارت از جیحون(؟) با مطهره بود از دست وی در چاه افتاد و
پس روی خود را بسوی آسمان کرده و گفت توئی سیراب من چون تشنه شوم و توئی قوت روان من چون گرسنه شوم یا سیدی مرا طاقت دیگر غم
از این نیست در حال آب بالا آمد تا بلب چاه رسید و رکوه بر روی آب افتاده دست مبارک دراز کرده رکوه را برداشت و از آب
کرده وضو ساخت و رکعتی چند نماز گذارد و بعد از آن قدری ریگ برداشته در رکوه ریخت و آنرا می جنبانید و میخورد شقیق راوی گوید
که نزدیک آنحضرت رفته سلام کردم و گفتم از نعمتی که خدای تعالی بتو داده بمن نیز عطا کن پس آن رکوه بمن داد چون نظر کردم در آن
قند سویق بود و هرگز چیزی از آن لذیذتر و خوشبوتر نخورده بودم دیگر از آنجمله این بود که روز پیش از آنکه ارکان ستم طاغیان بنی عباس
شربت شهادت نوشیده از جور و جفای آن ملاعین فراغت جسته و یوسف عاشق از زندان بر محنت جهان رهائی یافته در بارگاه

قرب بسریر

قرب بسریر مقعد صدق عند ملیک مقتدر دو شنیده مسیب بن زهیر را که زندانبان و بر حراست آنحضرت موکل بود دعوی
تشییع و ولای آنحضرت مینمود خواند و فرمود ای مسیب بمدینه خواهم رفت تا با پسر خود علی کریم الحجه هر دم با من گفت و او را وصی و خلیفه نمایم و هر
آنچه سبب آن سخن همانا بجهت عهد و تاکید وصیت بوده چه قبل از آن نیز تفویض بآن فرموده بود چنانکه در بسیاری از اخبار در کافی
و غیره اداء شهادت بر آن مینماید مسیب میگوید گفتم ای آنحضرت آنکه در و درها کشاده و در آنحرکت یاری او نماید گفت ای مولا
جگر من و درها و قفلها گشاده ایم و پاسبانان با منند آنحضرت فرمود یا مسیب ضعیف یقین تو در خدای عزوجل و در ما و بعد از این
ادا فرمود که بدرستی که من خدای را خوانم بآن اسمی که آصف آنرا خواند اسم بزرگ خدا آنرا و تخت بلقیس را کمتر از طرفة العین پیش سلیمان
رسانید تا خدای تعالی میان من و پسرم علی در مدینه اجتماع دهد مسیب گوید پس آنحضرت دعا میکرد و ناگاه از مصلای خود غایب شد
و من ایستاده بودم تا که دیدم بجای خود آمد و بند را همچنان بر پای خود گذاشت پس من بسجده افتادم و خدا را شکر
کردم بر این نعمت که ما را بشناسا گردانیده است دیگر و هرات اجابت سمات عالم علوم زمینی و آسمانی و سحاب باران فیوضات
سبحانی قرة العین مصطفی و مرتضی علی بن موسی الرضا علیهما السلام یکی دعای باران بود که حسب الاستدعای مأمون ملعون نموده کیفیت
آن مجملا اینست که چون مأمون ملعون آن پسندیده حضرت بیچون را ولی عهد خود ساخت و ردای آن کار را باکراه و اجبار در بر
ایشان آن امام همام انداخت در آن سال باران نبارید بعضی از حساد و معاندین گفتند که این از شامت رضاست این خبر بمأمون
رسیده بر خاطرش گران آمد و از آنحضرت استدعای دعای باران نمود آنحضرت قبول کرده روز دوشنبه وعده فرمود و روز موعود با خلایق
بصحرا رفته بر منبر چون دعای اجابت اثر خود صعود کرده و خدای را حمد و ثنا نمود و زبان فیض بار حق گفتار بمضمون این دعا گشود که
الهی خداوندا تو عظیم گردانیدی حق ما اهل بیت را پس متوسل شدند مردمان با چنانکه فرمودی و آرزوی فضل و رحمت تو کردند و توقع
احسان و نعمت تو نمودند پس باران ده ایشان را باران وادی نافع و عام غیر زیان کار باید که ابتدای باران ایشان بعد از برگشتن
ایشان باشد بمنزلها و آرامگاههای خود راوی گوید که قسم بآن کسی که برگزید محمد صلعم را به پیغمبری که هر آینه بتحقیق بادها و ابرها را
در هوا برانگیخته رعد و برق پدید آمد و مردمان بحرکت درآمدند که از باران خود را بطرف کشند پس آنحضرت فرمود که بر حال خود باشید
این ابر برای شما نیست برای اهل فلان شهر است و بر این گونه ده ابر برآمد و گذشت و هر ابر حرکت میکرد و آنحضرت ایشان را تسکین میداد
تا ابر یازدهم آمد پس آنحضرت فرمود ایها الناس این ابر را خدای عزوجل برای شما فرستاده است پس شکر کنید مر خدای تعالی را بر تفضل
او بر شما پس برخیزید و بسوی منزلها و آرامگاههای خود روید که این ابر برحمت راست شما ایستند و بر شما نمی بارد تا شما داخل خانهها
خود شوید اینچنین فرمود و از منبر فرود آمد و گفت بعد از آن خواهد آمد شما را خیرالجزاء کرم و بزرگی الله تعالی باشد و مردمان بازگشته
و ابر همچنان ایستاده بارش نمیزد تا بخانههای خود نزدیک رسیدند بعد از آن باریدن باران بحدی که وادیها و حوضها و غدیرها و صحرا
پر شد و مردمان میگفتند گوارا باد فرزند رسول خدا را کرامتهای الهی بعد از آن آنحضرت بیرون آمده جمعی کثیر بحضور رسیدند و شرف
خدمتش دریافته آنحضرت بخطبه که مشتمل بود بر امر و ترغیب ایشان بشکرگذاری نعمتهای الهی و امر بمعروف و نهی از منهای طلب المسالک

کرده بود از زکات ابر کرم بار گفتار رعایت آثار زبان لسبی مراعظه بالغه و قربان بردازی برابا مختی علوب حضار با این کرفت چون این حکایت
مطول را انتهای آن که متشمل است بر به کری جاسوسان و معاندان نزد مامون و آن ملعون اهتی را بر ادای امانت آن عزیز کرد جمعی از خاصان
و با شارت آن امام کبیر در صورت شیر که بر مسند مامون بود منقوش بود حیات یافته لعین سک صفتی را که نوعی از استخفاف آنحضرت
مینمود طعمه خود ساختن اجمله مفصل در مجلس ششم باب اول نگارش یافته بود لهذا در اینمقام ذکر آنچه نسبت آنعلیه‌السلام به سبیل ایجاز و اختصار
اکتفا نمود دیگر از آنجمله نفرینی بود که بر آل برمک کرد چنانکه مروی است که آنحضرت در عرفه دیده شد که دعا میکرد و از آن پرسیدند فرمود که دعا نمودم
بر آل برمک بسبب آنچه کردند بر پدرم یعنی با زردشتی پس خدای تعالی مستجاب کرد امید برای من امروز پس چون از آنجا برگشت زمانی چند
نگذشت که هارون بر جعفر و یحیی متغیر گردید و فراش قضا بساط دولت شوکت ایشانرا در هم نوردید و بنگر که جعفر مقتول و یحیی محبوس و مغلول
گشته و نیز از زندان لسوی [illegible] بار رحیل بست و بر تیغ مکافات بر خود را بر خود پیوست دیگر نفرینی بود که بر بکار ابن عبدالله
مصعب نموده بسبب ظلمی که در بعضی از امور بر آن حضرت کرده بود و در همان وقت بکار را از قصر افتاده و گردنش شکست
از دعاهای عرش ارتقای عالم مامضی و ما بقی حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام آن بود که محمد بن حسان را در چشمی ظاهر گشته نزدیک شد که قطع نظر
از بینائی غایه بخدمت ابوالحسن الرضا علیه‌السلام رفته احوال خود عرض نمود و دیده توقع بر جا بکاری آنحضرت دیده پیش کشود آنحضرت رقعه نوشت
بجده و حوار نموده برای دوا فرمود نزد ابی جعفر یعنی امام محمد تقی علیه‌السلام رو و این مکتوب را بوی داده خود را با وی حال و در خواست نما که ترا دعا کند
پس محمد بن حسان بخدمت آن نوگل بوستان جود و احسان رفت آنحضرت در آن وقت شانزده ماهه در آغوش دایه بود رقعه را ببوسید
روی چشم خود بر مالید آنحضرت دست برداشته رو بسوی آسمان کرده زمانی طویل ساکت بود و سخنی از وی مسموع نمیکردید محمد
مذکور که به دست و چشم با آسمان بر شتافت تا الحال چشم من باز درد کشته و بهبودی و صحت یافت دیگر از آنجمله دعائی بود که محمد بن
واقد سازی حکایت نموده با این مضمون که من و برادرم بخدمت آنحضرت رفتیم و برادرم تتابع نفسی داشت یعنی نفسش شده
بی دربی بر دل می آمد و از آن آزار و علت با آنسرور در میان شکایت نمود و فرمود عافاک الله مما تشکو یعنی عافیت دهد ترا خدای
تعالی از آنچه شکایت کردی پس ما از نزد آنحضرت بیرون آمدیم بتحقیق که برادرم از آن مرض عافیت یافته بود و دیگر آن مرض عود ننمود و محمد
مذکور گفت مرا نیز برخاسته در نشستگاه دردی بهم رسید و چند روز شدید بود پس از آنحضرت در خواست نمودم که دعا کند که آن از من زایل
کرد پس آنحضرت در حق من نیز آن دعا کرد تا غایت آن آزار عود ننمود دیگر از آنجمله این بود که معتصم چکیش برای حفظ ملک شوم دو روز
پنج روزه خویش اکر عزیمت بر قتل حضرت جواد علیه‌السلام بسته منتظر وقت جسته و بجهت ارتکاب آن امر شناعت مآب بهر مست طلب بهانه
مینمود تا آن ملعون با جمعی از وزرا و همین خود نهانی طرح نمود که آنحضرت را باراده خروج متهم سازند و حیلی در آن دعوی ناحق
با دای شهادت بپردازند بعد از تمهید مقدمات مذکوره آنحضرت را احضار نموده در آن باب ابتدا آغاز عتاب کرده آنحضرت فرمود بخدا
که من این داعیه نکرده‌ام گفت که فلان و فلان برای گواهی میدهند و فرمود تا ایشانرا حاضر ساختند و آن قوم بی سعادت برای سخن
شهادت داده و گفتند آری چنین است و ما این نامها را از غلامان تو گرفته‌ایم آنحضرت دست بر عا برداشت گفت خدا یا اگر

بس سخ

بن دروغ گفته‌اند ایشانرا بجز بیم [illegible] و دیوار و سقف آن مکان بجنبش آمد و هر کدام از ایشان که بر میخواست می‌افتاد و معتصم از دهشت و تزلزل
آن دعا و نزول آن بلا مضطرب و هراسان و بنیان طاقتش متزلزل و لرزان گشته به روی عجز بآب توبه شده گفت یا ابن رسول الله
توبه کردم از آنچه اراده داشتم در خواه تا این را ساکن کند آن دریای عفو و کرم و آن امام مرحمت شیم معذرت او پذیرفت و دیگر باره دعا نمود و آن حالت
ساکن گردید دیگر از دعاهای عرش سای اجابت انتمای ملک مرسعید و شقی امام علی نقی علیه‌السلام یکی این بود که متوکل کراه و حتی عرض سپاه
خود میداد فرمان داد که هر سواری از ایشان توبره اسب خود را از خاک پر کرده جای آوردند و در موضع معین بر سر هم ریختند چنان که تلی
عظیم مانند کوهی در آنجا پدید آمد و آنرا تل مخالی مینامند پس بر فراز آن تل برآمده حضرت ابوالحسن علی نقی علیه‌السلام را نیز خواند و گفت
ترا برای این طلبیده‌ام که سواران مرا مشاهده نمائی و ایشان بر کستوانها بسته بوده‌اند و مسلح و مکمل با عدت و زینت تمام از نظر
عبور مینمودند و غرض آن ملعون از آن تمهیدات این بود که کثرت سپاه خویش و عدت و شدت ایشانرا ظاهر سازد و کسانی را که احوال
خروج در سر داشته باشند دیدن آن و لشکر گردیده خبر شان را باین مدبرانه آن واجبه پردازد و اندیشه آن لعین آن آن امام کریم
بود که مبادا احدی را از علویین [illegible] ترغیب بخروج نماید آن سالار جنود چنین فرمود که آیا من عرض کنم بر تو لشکر خود را
گفت آری آنحضرت دعا کرده خدای سبحانه و تعالی را خواند متوکل دید که ما بین آسمان و زمین از مشرق تا مغرب از ملائکه تمام سلاح پوشیده
پر گردیده متوکل از دهشت آن بیهوش گشت و چون بهوش آمد آنحضرت فرمود که ما در دنیا با شما منافسه نمیکنیم چه ما بحسبی که ما مشغول
آخرتیم پس بک منت بر تو آنچه گمان میکنی دیگر از آنجمله این بود که وقتی متوکل ملعون ناپاک بر آنحضرت متغیر و غضبناک گشته
بر قتل آن امام عازم و بر اطفاء آن چراغ خدا افروز جازم گردید و کسی بطلب آنحضرت فرستاد و چهار نفر از اجلاف [illegible]
بایشان داده فرمود چون آنحضرت داخل شود او را بقتل رسانند و آن ناپاک [illegible] از شدت خشم و کین سوگند خورد که چون وی را
بقتل رسانند جسد او را آتش بسوزانند راوی گوید پس آنحضرت داخل شد و لبهای مبارکش حرکت میکرد و [illegible] نشست
متوکل چون آنحضرت را دید خود را از تخت انداخت و ویرا در بر کشیده و میان هر دو چشمش را ببوسید و دستهای مبارکش را ببوسید و گفت
یا سیدی یا ابن رسول الله ای بهترین خلق خدا ای پسر عم ای ابالحسن چه چیز ترا در این وقت آورده است آنحضرت فرمود
که فرستاده تو آمد گفت دروغ گفته است بازگرد ای سید من و جمعی از موزیان خود را فرمود که مشایعت آنحضرت نمایند و آن چهار نفر
که ایشانرا بقتل [illegible] آنسرور را ایستاده بودند چون آنحضرت را دیدند همگی بسجده افتادند و بعد از رفتن آنحضرت
متوکل ایشانرا طلبیده و گفت چرا آنچه شما را فرموده بودم بکار نبردید گفتند از شدت هیبت او هر کز او چیزی از شمشیرها و نیزه‌ها معلوم
کوچک [illegible] بودند و دلهای ما از خوف رعب پر گردید دیگر از آنجمله این بود که مردی از اهل سامره بعلت برص گرفتار و از این جهت
زندگانی بر وی ناگوار گردیده بود و از علاج آن و هر چاره وی و از آن دیده بود که خود را بخدمت حضرت ابوالحسن علیه‌السلام رسانیده و از آنجناب التماس
استدعا نموده بآن دوای دردها و آن علت را از خود زایل سازد پس روزی آمد و بجهت انجاح این مرام بر سر راه آن امام همام
نشست آنحضرت رسید چون ویرا دید بر خواسته بجانب وی روان گردید آنحضرت فرمود تنح عافاک الله یعنی دور شو عافیت دهد

تا خدای و بیت مبارک طبری و با اشارت نمود و این عبارت را دو بار دیگر اعاده فرمود مرد بر جای خود ماند و نزدیک بصحت
رفت پس باز گردید بعضی ملاقات کرد و کلام آنحضرت را برای او حکایت نمود فوری گفت پیش از آنکه سؤال نمائی او برای تو دعا کرده است
برو که بزودی عافیت خواهی یافت آنمرد رفت و صباحش به راحت حاصل شد و آن علت از وی زایل گردید دیگر آنکه مردی
عبدالرحمن نام در اصفهان بود و قدیم اعتقاد و سالک طریق تشیع گشته بامامت حضرت امام علی نقی ع اعتراف مینمود سبب اختیار
این مذهب از وی پرسیدند گفت از آنحضرت دیدم چیزی که موجب این اعتقاد من گردید بدرستی که من مردی فقیر بودم و در گفتگو زبانی و جرأتی
داشتم سالی مردم اصفهان مرا با جمعی بجهت تظلم و دادخواهی بدرگاه متوکل ملعون فرستادند و روزی بر در خانه متوکل بودیم که امر شد
که علی بن محمد بن رضا علیهم السلام را حاضر سازند پرسیدم که این مرد کیست که امر باحضار او شد گفتند که مردی علویست که رافضیان او را
امام میدانند چنین می یابیم که متوکل او را برای کشتن طلبیده من گفتم که از اینجا نمیروم تا او را ببینم چگونه مردیست پس او آمده بر اسبی سوار
و مردمان بر دست راست و چپ او صف کشیده نظاره وی مینمودند و من چون او را دیدم دوستی او در دلم افتاد و با خود او را دعا کردم که خدای
تعالی شر متوکل را از او دفع کند و او میآمد و نظرش بر یال اسب میبود و بطرفی التفات نمینمود و من همچنان برای او دعا میکردم چون
بمن رسید روی بمن کرده باین مقال قایل گردید که استجاب الله دعائک و طول عمرک و کثر مالک و ولدک یعنی خدای تعالی دعای
ترا مستجاب گرداند و عمر ترا دراز و مال و فرزندان ترا بسیار گرداند و من از شنیدن این سخن لرزیدم و در میان یاران خود افتادم گفتند ترا چه شد
گفتم خیر است و ایشان را از آن اخبار نکردم بعد از آن باصفهان بازگشتیم و خدای تعالی از چندین جهت ابواب حصول مال بر روی من
گشود تا اینکه اکنون آنچه در خانه منست هزار هزار درهم میشود غیر آنچه در خارج است و ده فرزند مرا روزی کرده و عمرم به هفتاد
و هشتاد رسیده است و من قایلم به امامت کسی که بر آنچه در دل من بود مطلع شد و خدای تعالی دعای او را برای من
مستجاب گردانید دیگر آنکه نفرینی بود که بر متوکل لعین کرد و نخل حیات آن بدبین را بیخ و بن از پا در آورد تفصیل این آنکه
متوکل ملعون از غایت عداوت و غلبه شقاوت فرمان داد که روضه مقدسه حسینیه را خراب کرده شخم نموده آب در آن اندازند و اثر
آن مقدس بنا را که مطاف سکان ارض و سماست بالکلیه از صفحه روزگار محو سازند و گفته اند که شیعیان اخلاص شعار را از زیارت
مشهد مقدس غرویه و مرقد منوره نجفیه علی ساکنها الف تحیه نیز منع نمود و غرض آن بدسگال از آن افعال شناعت مآل اطفاء نور
دین و اخفاء آفتاب فضل و شرف ائمه معصومین میبود و لله الحمد که حکم آن بی آبرو جاری نگشته و هرچند آب بسته وارد شد که بجای
حیثیه موسوم است پیش نرفت و این حکایت مشهور است و با همانیز اکتفا ننموده و جمعی را مهیا و مقرر فرمود که شبی بسر امام
همام علی النقی ع ریخته و برا بقتل رسانند آنسرور را زمینه آن [illegible] آگاه بود و شب برخواست و وضو ساخت و فرزند ارجمند
خود حضرت امام حسن عسکری ع را فرمود که در قفای وی ایستد تا برای او دعا کند و وی آمین گوید بعد از آن برخواست و دو رکعت
نماز گذارد و دعا کرد و در جای که از آنحضرت ع معروفست که اللهم انی و جعفر عبدان من عبادک ناصیتنا بیدک الخ
سای دعا میکرد و آن خلف گرامی آمین میگفت و دعا با تمام رسیده یا نرسیده بود که از خانه متوکل فریاد و غوغا بلند شد و شیون

درگرفت

درگرفته و خبر رسید که جمعی بر سر متوکل ریخته و در وقتی که مست بوده و بسبیل و مان آب شمشیر بر آن خانه حیاتش را ویرانه ساخته کرده اند
از آن بر انگیخته الفضه آن ماده کفر و نفاق [illegible] چنین مقبل رسید آنچه برای آن هادی طریق رشاد در خواطر [illegible]
نهاده داشت برا واقع گردید دیگر از دعاهای ایشان فراخ چشم و ملکهای افسر از کسر وی امام حسن عسکری ع آنست که محمد بن حسن بن شمون
حکایت نموده مضمون آن اینست که بخدمت امام حسن عسکری ع عریضه نوشتم و استدعا کردم که برای من دعا کند که از درد چشم عافیت یابم
و یک چشم من رفته و دیگر گشته چشم دیگر نیز مشرف بر کوری گردیده بود پس آنحضرت نوشته بود که حبس الله علیک عینک یعنی نگاه دارد
خدای تعالی بر تو چشم ترا حاصل آنکه برای هر دو چشم دعا کرده بود پس آن چشم بینا بحال خود آمد و در آخر آن مکتوب نوشته بود که آجرک الله
واحسن ثوابک یعنی اجر دهد ترا الله تعالی و نیکو گرداند ثواب ترا و من از این غمناک شدم یعنی از آنجهت که این عبارت مشعر بر وقوع
مصیبتی بود و نمیدانستم که کسی از اهل من مرده باشد پس بعد از چند روز خبر وفات پسرم آمد و دانستم که آن تعزیه برای این واقع بوده است
مخفی نماند که خوارق عادات از منبع سعادات بیش از حیز شمار ماثور و در کتب معتبره مذکور است ولیکن حکایتی که متضمن دعای مستجاب باشد
در کتب متداوله منظر ما در رسید لهذا بحکایت مزبور که در کتاب شریف کافی مذکور است اکتفا کردید دیگر از دعاهای اجابت اثر خلف
منتظر امام پنهان رهبیدا چراغ فارس اختفا کلش امکان حجة الله القایم حضرت صاحب الزمان سلام الله علیه و آبائه الطاهرین
آنست که محمد بن یوسف حکایت نموده که مرا بر مقعد ناسوری بهم رسید که آن عبارت از علت معروف است و دیگر از اطبا نمودم
و بر آن مالی خرج کردم گفتند ما برای تو با این علت دوائی نمیشناسیم پس رقعه نوشتم یعنی بناحیه مقدسه و وکلای حضرت قائم بعد از آن
و از آن حضرت التماس نمودم پس نامه من نوشت که البسک الله العافیة وجعلک معنا فی الدنیا والآخرة یعنی بپوشاند
ترا خدای تعالی لباس عافیت و گرداند ترا با ما در دنیا و آخرت پس بر من جمعه هفته نگذشت تا آنکه عافیت یافتم و آنموضع
دست هموار شد پس طبیبی را از اصحاب یعنی از شیعیان خواندم و آنرا بوی نمودم گفت ما دوائی برای این نشناخته ایم و ندانستیم

فصل پنجم

در ذکر بعضی از دعاهای مستجاب مؤمنان سعادت مآب از اولیا و اتقیا و صلحای امت که بزبان ضعیف حالی
و قوت شکسته حالی جزوه قبول رسانیده و بچنگیر حبایل آن وسایل خود را از جا پسار ربی شدایه و مهالک رسانیده اند یکی دعائی
بنده خاص آگ سلمان فارسی رحمه الله بود که آن خود را از جنگ آزار و بیداد قوم یهود برنهاد و نجات داد و مکافات ستم آن گروه مفید
شمیم را در کنار رشان نهاده و مفصل این حکایت و مجمل این روایت آنکه حضرت سلمان بقومی انبوه که در مرد از وی در خواستند که
در آیه و آنچه آمرزنا از حضرت اشرف محمدی صلعم شنیده برای ایشان حکایت نماید سلمان از حرصی که بر اسلام ایشان داشت
و نوشت و گفت که شنیدم از محمد صلعم که میفرمود بدرستی که خدای عز و جل میگوید که اولیس من له الیکم حوایج کبار الی آخر الحدیث حاصل
مضمون آنکه آیا نیست چنین که کسی حاجتهای بزرگ که از شما داشته باشد و شما آنرا روا نکنید و کسی را که نزد شما دوست تر باشد شفیع
سازند و شما بکرامت و آبروی آن شفیع قضای حاجت او مینمایید و حال آنکه اکرم خلق نزد من و افضل ایشان پیش من محمد و برادرش علی است
و آن کسانی که بعد از او خواهند بود از امامانی که وسیلهای خلقند بسوی من پس هر کسی که او را حاجتی پیش نهاد و همت باشد که نفع آنرا خواهد

یا داهیه دامر عظیمی پیش آمده باشد که دفع ضرر آنرا طلبد پس باید که دعا کند مرا بمحمد و آل طیبین افضلین طاهرین او تا برآورم من آن حاجت را
برای او بهتر از آنکه برمی‌آورد آنرا کسی که عزیزترین خلق است نزد او شفیع میسازند چون دان ازروی استهزا گفتند یا ابا عبدالله پس تو چرا از خدای
تعالی درنمیخواهی و ایشان را وسیله نمیسازی که ترا توانگرترین اهل مدینه گرداند سلمان گفت که من دعا کرده ام و از آن مسألت کرده ام چیزی
که عظیم‌تر و نافع‌تر و بهتر است از همه ملک دنیا مسألت کرده ام بحق ایشان صلی الله علیهم که بخشد مرا زبانی که تمجید و ثنای او را ذاکر و دلی
نعمتهای او را شاکر و بر مصیبتهای صابر و خدای تعالی این ملتمس مرا اجابت نموده و این بهتر است از غنای ملک دنیا و خیرات آن صد هزار هزار
پس ایشان استهزا میکنند دعوی مرتبه شریفی کردی محتاجیم که آنرا آزمائیم و صدق و کذب ترا معلوم نمائیم پس اینک ما خواهیم برخاست
و بتازیانهها خود ترا خواهیم زد پس از خداوند خود سؤال کن که دستهای ما را از تو باز دارد پس برخاستند و تازیانهها خود زدن گرفتند سلمان
میگفت اللهم اجعلنی علی البلاء صابراً یعنی الهی مرا صابر گردان و ایشان میزدند تا مانده و ملول شدند و سلمان چیزی از آنکه دعا چیزی
نگفت گفتند ما گمان نداشتیم که با چنین عذابی که بر تو واقع شد کسی زنده ماند پس چرا از خداوند خود درخواست نکردی که ما را از تو باز دارد گفت
برای آنکه درخواست منافی صبرست بلکه بر مهلت دادن خدای تعالی شما را گردن نهاده ام و او را صبر خواسته ام پس چون استراحت کردند
باز برخاستند با تازیانهها متوجه او شدند و گفتند ترا خواهیم زد و دست برنخواهیم داشت تا روح از بدنت مفارقت کند یا بمحمد کافر شوی
سلمان گفت هرگز این نکنم و عذاب شما را تحمل نمایم تا زمره مؤمنانی که خدای تعالی بقول الذین یؤمنون بالغیب مدح ایشان فرموده
داخل گردم و این بر من سهل و آسانست پس میزدند او را تا دیگر بار مانده شدند بعد از آن نشستند و گفتند یا سلمان اگر ترا نزد خدای
تعالی بسبب ایمان بمحمد قدری بودی دعای ترا مستجاب نمودی و ما را از تو منع فرمودی گفت شما چه نادان بودهاید چون خدای تعالی
اجابت کنند دعائی میباشد چون خلاف مراد من کند مراد من از او درخواست آنرا مستجاب نموده مرا صبر داده است و من از او درخواست نکرده ام
که شما را از من باز دارد تا خلاف آن کرده باشد چنانچه شما پنداشته اید پس سیم باز نیز برخاسته و برا میزدند سلمان چیزی از این نمیگفت
که الهی مرا صبر ده بر بلا در دوستی صفی و خلیل تو محمد تم گفتند وای بر تو یا سلمان محمد رخصت داده است که بزبان کلمه کفر گوئی نه بدل برای تقیه
از دشمنان پس چرا نمیگوئی برای نفس یا بجز ترا ازین تکلیف میکنیم گفت خدای تعالی مرا باین مرخص کرده و فرض نگردانیده است بلکه
اختیار داده است ما را که مراد شما را ندهم و تحمل مکاره شما نمایم و این را افضل و منزلتی گردانیده و من غیر این را اختیار نکنم پس دیگر بار
برخاستند تا خون از تن شریفش روان گردید و از روی تسخر میگفتند که آیا این دو کار نمیکنی پس دعا کن که ما را هلاک گرداند اگر راست میگوئی که
خدای تعالی دعای ترا بمحمد و آل طیبین او را رد نمیکند سلمان گفت من مکروه میدارم که هلاک شما را از خدای تعالی
استدعا کنم چه میترسم که در میان شما کسی باشد که علم الهی تعلق گرفته باشد بآنکه او عنقریب ایمان خواهد آورد و بعد از این و من انقطاع
او را از ایمان از خدای تعالی سؤال کرده باشم گفتند چنین دعا کن که الهی هلاک گردان هر کس را که در مردن بر تمرد و کفر خود باقی خواهد بود راوی
گوید که دیوار خانه که در آن سلمان و قوم بودند شق گردید و سلمان حضرت رسول صلی الله را دید که میفرمود یا سلمان دعا کن بر ایشان بهلاک
که در میان ایشان کسی نیست که ایمان آورد چنانکه نوح ع بر قوم خود دعا کرد برای آنکه دانست که هرگز ایمان نخواهند آورد غیر آنکسانی که ایمان آورده اند



پس سلمان بقوم یهود عاقبت نا محمود خطاب کرده فرمود که بچه کیفیت میخواهید که هلاک شما را از خدای تعالی درخواست نمایم گفتند میخواهیم
که خدای تعالی تازیانه هر یک ما را افعی دو سر کند که یک سر صاحبش بیک سرش گرفته بعد از آن استخوانهای سایر بدنش را
درهم شکند پس حضرت سلمان رو بقبله دعا کرد و آرزو و مراد ایشان را از درگاه حضرت رب العباد مسألت نمود پس خدای تعالی
او را مبذول داشت تازیانهای ایشان را افعیها کرده دو سر گردانید که بکیفیت مذکوره صاحبان خود را بآرزوی خود رسانیده و اجسام
پلید شان را ابلع نموده ارواح خبیثه شان را روانه مستقر گردانیدند پس در این وقت حضرت اقدس نبوی صلعم در مجلس خود خطاب باصحاب
کرده اخیفی فرموده که یا معاشر المسلمین بدرستی که خدای تعالی برادر شما را سلمان حضرت داد بر بیست نفر از سرکشان
یهود و منافقین و تازیانهای ایشان افعی گشته استخوانهای ایشان را درهم شکسته و القرخو ساخته پس برخیزید تا رویم و آن افعیها را
ببینیم و آن والاجناب برخاست با اصحاب بآنخانه آمدند و همسایگان آن خانه از یهود و منافقین فریاد آن قوم را شنیده جمع
گشته بودند و از آن افعیها خایف گریزان میبودند پس چون آنحضرت آمد افعیها جملگی از آن خانه بشارع برآمدند و آن شارع تنگ بود خدا
او را وسعت داده و چندان وسیع نمود بعد از آن افعیها ندا کردند که السلام علیک یا محمد یا سید الاولین و الآخرین السلام علیک یا علی یا
سید الوصیین السلام علیک و علی ذریتک الطیبین الطاهرین الذین جعلوا علی الخلق قوامین ما تازیانهای این منافقان بودیم
خدای تعالی ما را افعیها گردانید بدعای این مؤمن سلمان پس آنحضرت اخیفی فرمود حمد خدای را که گردانید از امت من کسی را که در دعا
مانند نوحست بعد از آن ماران ندا کردند که یا رسول الله خشم ما بر این کافران شدید گشته و احکام تو و احکام وصی تو علی در ممالک
خداوند عالمیان روانست و ما از تو درخواست میکنیم که از خدای تعالی مسألت نمائی که ما را از افعیهای جهنم گرداند تا در آنجا ایشان را عذاب
میکرده باشیم چنانکه در دنیا طعمه خود ساختیم آنحضرت فرمود که دعای اجابت شما کردم پس بطبقه زیرین جهنم روید بعد از آن که اجزا را بجا
بگذارید این کافران در حضور یاران شمارت بردن امارید تا خزی ایشان تمام گردد و عار ایشان پاینده تر باشد چون در میان ایشان جمع
باشند و عبرت گیرند بایشان مؤمنانی که بر قبر ایشان بگذرند که ببینند که اینها منافقان رسوا شده کانند بر عداوت خدا و دوست
محمد سلمان پس افعیها اجزاء بدن ایشان را از شکمها بیرون انداختند و اهل دکانها نشان آمده ایشان را مدفون ساختند بسیاری از کافران
مسلمان و از مؤمنان مخلص گردیدند و بسیاری از کافران و منافقان نیز از غلبه شقاوت آنرا حمل بسحر نمودند بعد از آن سرور عالمیان
متوجه سلمان گشته بزبان صدق بیان باخیفی بشارت شمول و مراحب گردانیده و بجهت نوازش خلعت والای این تعظیم و اکرام بر
قامت آن عالیمقام بر پوشانید که یا ابا عبدالله تو از خواص برادران مؤمنان مائی و از دوستان فرشتگان مقربین بدرستی که تو در ملکوت
آسمانها و حجب و کرسی و عرش و مادون آن تا ثری در فضل نزد ایشان از آفتاب طالع مشهورتری در روزی که ابری و بارانی و غباری نباشد
و ترا از افاضل آن کسانی که بقول الذین یؤمنون بالغیب ممدوح گشته اند حکایت حاصل مضمون روایتیست که از حضرت امام حسن عسکری
مأثور و در تفسیر منسوب بآن ترجمان کلام الهی در طی بیان آیه کریمه الذین یؤمنون بالغیب مذکور است و هم در آن کتاب آن عالیجناب در بیان
کریمه و یقیمون الصلوة که متصل بهمان فقره شریفست حکایتی منقولست که اگر اصل آن بانجام رسانست چه بیان نباشد امام مشتمل

بزرگی استجابت دعا آثار دهخل حدیقه دین داری ابوذر غفاری رحمه الله است انا جنت فی المجلد السابع دارد و اهدا طرطی [?] کری جاذ
جوی خامه خبر این می پردازد و این در حکایت جان پرور اخلاص آورد که بایکه بکر [?] سلمان و ابوذر رضی الله عنهما از هم جدا نیست زد حاصل مضمون آنکه
روایت است که روزی ابوذر بخدمت حضرت سید البشر صلعم آمد و عرض نمود که یا رسول الله مرا گوسفندی چند است که عدد آن شصت است و آنها را
دارم که در چرانیدن آنها بصحرا روم و از خدمت تو جدا گردم و ناخوش میدارم که بشبانی گذارم که مبادا برآنها ظلم کند و بد رعایت نماید پس
چکنم آنحضرت وی را الشیخ [?] اول امر فرمودند که خود مباشر آن گردد القصه ابوذر رفت و در روز هفتم باز آمد آنجناب فرمودند احوال
گوسفندان چون است ابوذر گفت گوسفندان واقعه عجیبست فرمود چیست آن گفت در نماز بودم و دیدم گرگی بر گوسفندان من دوید
گفتم یارب صلوتی یارب بمعنی مرا اینکه خدا و نماز داد کار در پیش آمده نماز گذاردن و محافظت گوسفندان خود کردن پس من نماز را برگزیدن گوسفندان
اختیار نمودم پس شیطان بخاطر من گذرانید که یا اباذر کجایی اگر در اثنای که تو در نمازی گرگان در گوسفندان تو افتند و همه را هلاک سازند ترا
در دنیا وجه معاشی نماند پس من بشیطان گفتم برای من میباشد توحید خدای تعالی و ایمان بمحمد رسول الله صلعم و موالات برادرش که سید خلقست
بعد از او علی بن ابی طالب و موالات امه طاهرین از فرزندان او و دشمنی دشمنان ایشان و هرچه فوت شود از دنیا بعد از این پس سهلست
و متوجه نماز خود شدم پس گرگ آمد و بره گرفت و رفت و من میدیدم که ناگاه شیری روی بآن گرگ آورده او را دو پاره ساخت و بره را از او
رهائی داده بگله باز گردانید و بعد از آن مرا ندا کرد که یا اباذر متوجه نماز خود شو که خدای تعالی مرا بگوسفندان تو موکل کرده است تا نماز گذاری
پس اقبال بنماز خود کردم و فزع گرفت مرا از تعجب چنانکه جز خدا نداند تا از نماز فارغ شدم پس شیر آمد و گفت برو بسوی محمد و او را خبر ده که بدرستی
که خدای تعالی اکرام کرد یار ترا که حافظ و مراعی شریعت تست و شیر را بگوسفندان او گماشت که حفظ آنها نماید پس کسانی که بر گرد آنحضرت بودند
از این قصه تعجب نمودند و آنحضرت فرمود که راست گفتی یا اباذر بتحقیق که من و علی و فاطمه و حسن و حسین صلی الله علیهم تصدیق این کردیم و بعضی
از منافقان گفتند که این طور طریقیست میانه محمد و ابوذر و میخواهد که ما را فریب دهد و بیست مرد از ایشان متفق شدند که بگله ابوذر روند و صدق
و کذب امر را متحقق نمایند پس رفتند و دیدند که ابوذر ایستاده نماز برپا کرده و شیر بگرد گوسفندان طواف مینمود و آنها را میچرانید و گوسفندانی که از گله
جدا میشدند بگله باز میگردانید تا اینکه ابوذر چون از نماز فارغ شد شیر ندا کرده گفت ایاک قطیعتک وافر العدد سالما والمتوسل
یعنی بگیر گوسفندان خود را تمام بسلامت بعد از آن ندا بجماعت کرده گفت معاشر المنافقین انکرتم لولی محمد و علی وآلهما الطیبین
والمتوسل الی الله بهم ان یسخرنی ربی لحفظ غنمه الی آخره حاصل معنی اینکه ای گروه منافقان کسی را که دوست محمد و علی و آل طیبین اوست
و متوسل بسوی خدا بایشانست انکار کردید اینکه مسخر گردانیده مرا خدا و شدم برای حفظ گوسفند او قسم بآن کسی که اکرام کرده است محمد
و آل طیبین او را که مرا آینه بتحقیق که گردانیده خدای تعالی مرا مطیع ابوذر تا بحدی که اگر امر کند مرا بهلاک ساختن شما و آینه شما را هلاک
سازم قسم بآنکسی که بعظیم تر از او قسم خورده نمیشود که اگر ابوذر سؤال کند از خدای تعالی بمحمد و آل محمد طیبین طاهرین که دریا را روغن بان
و آن کوهها را مشک و عنبر [?] و شاخهای درختان را زمرد و زبرجد گرداند خدای تعالی [?] پس چون ابوذر بخدمت حضرت
رسول آمد آنحضرت [?] وی را [?] این [?] داد و [?] معنی این کفار [?]

واعتبار

واعتبار روی نهاد که یا اباذر بدرستی که تو نیکو گذاردی طاعت خدا را این مسخر گردانید برای تو کسی را که مطیع تو باشد در باز داشتن
اعادی از تو یعنی دشمنان را درندگان بهر تقدیر مراد گرگ است و قرار ما حاصل هر کسی که خدای تعالی با قامة الصلوة او را مسخر فرموده است
مخفی نماند که عبارت ان یسخرنی در خطاب شیر با منافقان که بجنس مرقوم شد و احتمال دارد یکی اینکه مفعول انکرتم باشد و معنی که مذکور شد
مبنی بر اینست و دیگر متعلق بمتوسل باشد بتحقیق معنی طلب بنا بر این معنی چنین خواهد بود که متوسلست بسوی خدای تعالی در طلب اینکه
مسخر سازد مرا برای او چه میداند که ابوذر در وقت دیدن گرگ این دعا کرده باشد و فقره ما بعد این که قسم بآنکسی که بعظیم تر از او قسم خورده
نمیشود که اگر ابوذر سؤال کند از خدای تعالی تا آخر مشعر بر این معنی و موید آنست و بنا بر این اصل حکایت نیز مناسب این مقام خواهد بود
و [?] ذکر یافت که در زمان حیات سید کائنات صلعم تاجری بود که از مدینه بشام سفر مینمود و در سفر [?]
اقدس الهی راه برگرد خود ساخت با قافلها همراه نبود و وقتی راه زنی بر او برخورد و بانگ بر او زد تاجر گفت مال بستان و مرا بگذار
گفت ناچارم از کشتن تو گفت پس مرا بگذار تا وضو سازم و چهار رکعت نماز گذارم گفت کن آنچه خواهی پس وضو و نماز کرده دست
برداشت و گفت یا ودود یا ودود یا ذا العرش المجید یا مبدئ یا معید یا ذا البطش الشدید یا فعالا لما یرید اسألك
بنور وجهك الذی ملأ ارکان عرشك و اسألك بقدرتك التی قدرت بها علی جمیع خلقك و برحمتك التی وسعت
کل شیء لا اله الا انت یا مغیث اغثنی یا مغیث صل علی محمد وآل محمد و اغثنی ناگاه سواری ظاهر شد که نیزه در دست
و جامهای سبز پوشیده و نیزه در دست بی حمله بر دزد کرده بطعن نیزه وی را بقتل رسانید و متوجه تاجر گشته گفت بدانکه من فرشته
از فرشتگان آسمان سیوم وقتی که تو دعا کردی ما شنیدیم در آسمان آواز شد، جبرئیل نزول نمود و مرا بکشتن این دزد امر فرمود و بدان ای
بنده خدا که دعا کنند باین دعا در ترجیح [?] مکروب و محزون [?] الا آنکه خدای تعالی فرج دهد و زایل کند از او کرب و حزنش را و بفریادش رسد تاجر
سلامت بمدینه باز گشته حضرت اشرف نبوی صلعم را از آن واقعه اخبار نمود آنحضرت فرمودند که خدای تعالی اسماء حسنی خود را بتو تعلیم
فرموده که چون دعا کرده شود بآنها اجابت نماید و چون سؤال کرده شود بآنها عطا فرماید دیگر در ربیع المناهج از داود بن کثیر الرقی
حکایتی منقولست که محصل مضمون آن اینست که دو برادر در کوفه بودند وقتی بقصد زیارت [?] مراد زیارت تربت منور حضرت شهید
کربلا [?] باشد طریق مسافرت پیمودند چون شش فرسنگ از کوفه دور شدند تشنگی بر یکی از ایشان غالب گشته کارش بهلاکت
رسید و از پای در آمد و سالک راه عدم گردید و آن دیگر در آن بیابان محزون و غمگین ماند و مخلصی از آن حال بغیر تضرع و دعا و ابتهال
در درگاه حضرت ذوالجلال ندید پس دو رکعت نماز گذارده خدای را خواند و بمحمد و علی و امامان تا حضرت جعفر صلعم توسل نمود و آن [?]
بارگاه کبریا دستگیر [?] دنیا و عقبی خصوصا حضرت امام جعفر صادق صلعم را که [?] آن روزگار [?] بزرگوار [?] بود بمدد
و یاری طلبید ناگاه مردی پیدا شد و از قصه وی را پرسید وی احوال گفت پس آن مرد پاره عود خوشبوئی داد و گفت این را در میان دو
لب وی گذار چنان کرد وی چشم گشود و برخاست نشست برادرش پرسید که آنشخص کیست گفت نمیدانم پس برخاستند از آنجا روانه شدند و بنیل مقصود نایل گشته
سه روز آنجا بودند و متقضی المرام بکوفه مراجعت نمودند بعد از آن برادری که دعا کرده بود روانه مدینه طیبه گردید و بسعادت خدمت

امام همام حضرت صادق ع رسید آنحضرت چون مرا دید فرمود بچه حال برادرت چون است کو آن عود پاره گفتم با سبدی چون برادرم را
آن عارضه روداده روی بغایت غمناک شدم زیرا خدای تعالی دعا حاجات بخشید من آن عود پاره را فراموش کردم آنحضرت فرمود که آن برادرم
خضر نزد من آمد من از راه شی تو فرستادم پاره عود از سنان وش آنگاه خادم خود را خوانده فرمود که آن سفط را بیاور آن پاره عود را برای
دعا آورده بری نمود دیگر از آنجمله نفرینی بوده که یونس بن عمار در کوفه مقام و در سلک اصحاب حضرت صادق ع انتظام داشت باشارت آن امام
کرین برکی از اعادی دین نمود مفصل این در کافی و محصل آن اینست که یونس مذکور حکایت نمود که بخدمت حضرت ابی عبدالله ع گفتم در همسایه
مرا همسایه هست از قریش از طایفه آل ... بر او گذشتم گفت که این رافضی اموال بسوی جعفر بن محمد یعنی هدایا و غیر میبرد مرا
سبب کار آنحضرت ... فرمودند که دعا کن خدای تعالی را بر او یعنی نفرین کن چون در نماز شب باشی در سجده آخرین از دو رکعت
اول ... بکو خدا را حمد کن و تمجید او کن و بگو اللهم ان فلان بن فلان قد شهرنی تا آخر این دعا با نجم آن در مطلب هفتم انشاءالله تعالی
ذکر خواهد یافت یونس مذکور گفت چون بکوفه آمدم شب گذشتم پس اهل خود را از حال او سوال کردم گفت بیمارست ... هنوز تمام نشده
بود که فریاد از خانه وی شنیدیم که گفتند که او مرد مطلب چهارم در ذکر دعائی که هر یک از ... اخبار ائمه اطهار بشارت استجابت
کردیده که اعلام السنه آثار صادقین خط نا امیدی بر آن کشیده است اما قسم اول نخستین آنها دعای امام عادلست که قرب منزلتش در جناب
احدیت بیش از آنست که کارکنان وسایل غیبی در انجاح مطالب وی خود را معاف دارند و حاجات عرایض امرا ... آن بارگاه قبول
دست رد بر سینه مروانی که گذارند دیگر نفرین مظلومانست بر ظالمان و دعای خیر شان برای کسی که انتقام ایشان از ظالمان کشد چه مظلومان
چون بجان رسیده با تیغ جفا ایشان دست ستیز کشته باشد و نه از دست تعدیشان پای گریز روی امید بهر سو که نمایند فریادرسی جز جناب
باری جل شانه نیابند ناچار جز شکوه خود را بدرگاه او برند و احوال خود را در آن دیوان بر قصه عرض در آورند و آن درگاه نه درگاهی است
که چنین کسانرا از هر کس گسسته و با وی پیوسته باشند بار ندهند و آن دیوان نه دیوانی که ... پیش ما هشان شکوای زار و نالهای خاما
گذارشان نهند للمؤلفه شکر احذر از ناله شکسته دلان کن ای که برآه ملک سیر شان بخاک نیفتند دیگر از آنجمله دعای بیمارانست که حضرت
حکیم علی الاطلاق هر یک را بعد حصول در خور استحقاق ... مبتلا میسازد و نقد جانشان را برای خلوص از غش و زیب عیوب در بوته
تن با آتش تبهای سوزان میگدازد و در این وقت بنده را فی الجمله نقش تعلقات از لوح خاطر زایل و انقطاعی بجناب الهی حاصل میکرده
در این احوال عجب که حضرت کریم متعال با جر آن بلا و آثار آن ابتلا دعای او را استجابت نشانه و با آنکه دیگران را بعیادت و پرسش او
فرمان داده خود از این راه بدلجوئی او پرداخته دیگر دعای پدران و مادرانست در حق فرزندان و همانا این مزد سلوک فرزندانست با ایشان
خواه نیک و خواه بد اگر نیکی و احسان کرده و رضای ایشانرا که در حقیقت رضای الهی است بدست آورده اند شایسته این گشته اند که
خدای تعالی دعای خیر ابوین را در حق ایشان قبول نماید و اگر طریق نافرمانی و عقوق سپرده و خاطر شانرا از خود آزرده اند شایسته آنکه
گشته اند مستوجب این شده اند که حق تعالی نفرین ابوین را باب ایشان اجابت فرماید و نیز وجهیه قرآنیه بود که چون فرزندان دانند که دعا
و نفرین پدر و مادر در حق ایشان رد نمیکردد اجتنابی از اسباب ترقی ایشان گشته بحسن سلوک بپردازند و نهال عمر خود را بتیشه ارتکاب

و عقوق عدم مراعات حقوق از پا در نیاندازند دیگر دعای فرزند صالحست در حق پدران و شاید این نیز جزای زحمتی باشد که پدران
در تربیت ایشان کشیده و اجر محنتی که در تحمل احوال ایشان متحمل گردیده اند دیگر دعائیست که مؤمنان غایبانه یکدیگر را کنند چه آن از کرد
ریا مبرا و از آلای اغراض مصفاست و دعای چنین در درگاه حضرت رب العالمین پسندیده و مقبول و باجابت موصول میباشد دیگر
دعای مؤمنیست که برای مؤمنی که با وی مواسات و نیکوئی کند و نفرینش برای وی در وقتی که محتاج بیاری و مواسات او باشد و او
در آن با وجود قدرت تقصیر نماید دیگر دعای عمره گذارانست که در گرفتن دامان کعبه رضای الهی دست از خانمان و یار و دیار برمیدارند
و کزند مغیلان شدائد گوناگون آن راه را بجان پذیرفته بقدم شوق طریق فرمان برداری میسپارند دیگر دعای سایر مسافرانست که بجهت
مطالب اخرویه چون طلب علم و زیارات و مانند آنها و برای کسب معاش خود و عیال و امثال آنها سمند غربت بر کرده و دشت محنت
دنیا میتازند و جهت جزئی متاع این دو سعادت روزگاری در بند غربت رحل اقامت می اندازند دیگر دعای روزه دارانست
که جهت طی طریق بندگی توسن نفس را در بادیه لذات از شکم چرانی بلجام تنعمات بلگام روزه سر باز می زنند و با شتهای الوان نعمتهای روحانی
دست از طعام و شراب جسمانیت ... آورده ... الغوث روح گرسنگی و تشنگی قناعت میکنند دیگر دعای فقرا و مساکین است
در حق صاحب خیری که بایشان صدقه و عطائی کند و دست مهربانی و غمخوارئی خار فلاکتی ... از دل ایشان برکنند شواهد و دلایل آنچه
سمت ذکر یافت چند حدیث که از ائمه صادقین علیهم السلام ماثور و در کتب معتبره مذکور است از آنجمله در کافی از امام صادق ع
مرویست که اربعة لا ترد لهم دعوة حتی تفتح لهم ابواب السماء و تصیر الی العرش الوالد لولده و المظلوم علی من ظلمه و المعتمر
حتی یرجع و الصائم حتی یفطر یعنی چهار کسند که دعای ایشان رد نمیکردد تا درهای آسمان برای ایشان کشوده شود
و بعرش رسد پدر برای فرزند و مظلوم بر کسی که بر او ظلم کرده و عمره گذار تا از عمره برگردد و روزه دار تا افطار نماید تا در وقتیکه افطار نماید
علی الاختلاف النسخ و در عدة الداعی از حضرت سید رسل ص مرویست که لا ترد دعوة الصائم یعنی دعای روزه دار رد نمیگردد و در کافی از حضرت
رفیع جناب منقولست که لیس شیء اسرع اجابة من دعوة غائب لغائب یعنی دعائی زودتر مستجاب نمیشود از دعای غایبی برای غایبی
و هم در کافی از جناب ابی جعفر ع مرویست آنچه حاصل آن اینست که دائم میگفت که پنج دعاست که از خداوند تبارک و تعالی محجوب
نمیگردد یعنی چیزی حاجب و مانع آن نمیشود و بدرجه استجابت میرسد دعای امام عادل و دعای مظلوم خدای عز و جل میفرماید لانتقمن لک
و لو بعد حین یعنی هر آینه انتقام میکشم البته برای تو هر چند اگر بعد از زمانی و مدتی باشد و دعای فرزند صالح برای پدر و مادرش و دعای پدر
صالح برای فرزندش و دعای مؤمن برای برادرش غایبانه یعنی برادر دینی پس خدای تعالی میفرماید و لک مثلاه یعنی ترا است دو برابر آنچه برای
برادر خود خواستی و در همان کتاب از ابی جعفر ع مرویست که سه کس دعای ایشان مستجابست یکی حاج پس نظر کنید که چگونه خلافت و نیابت
او میکنید یعنی در محافظت اهل و مالش و دیگر غازی کننده در راه خدا پس ببینید که چگونه خلافت او مینمائید سیم بیمار پس او را بخشم میارید
و دل تنگ مسازید و در عدة الداعی هم از آنحضرت ابی جعفر ع روایت شده که سه دعاست که از خدای عز و جل محجوب نمیگردد یکی دعای پدر برای
فرزندش چون با او نیکی کند و نفرینش بر او چون او را ... با وجود قدرت بر آن عاق گردد دوم نفرین مظلوم بر ظالم و دعای خیرش

بحال کسی که انتقام وی انداوکشد سیم دعای مرد مؤمن که برای برادر مؤمن چون با او مواسات و نیکی کند و نفع بخشی با او چون مواسات نکند
ایرا با وجود قدرت بان و اضطرار و احتیاج او برای ونیز در عده بروایی دیگر آورده که اتقوا دعوة الوالد فانها ترفع فوق السحاب
واتقوا دعوة الوالد فانها احد من السیف یعنی بترسید و پرهیز کنید از نفرین پدر که آن بلند کرده میشود به بالای ابر و این که یا انتحیت
آنست و بپرهیزید از نفرین مادر که آن نیز تیزتر از شمشیر است و هم در آن کتاب روایتی آورده که حاصلش اینست که چون فرزند جار شود
مادرش بجام برآید و مقنعه را از سر کشوده روی خود بسوی آسمان کشاید و گوید اللهم اعطیتنیه وانت وهبتنیه اللهم فاجعل هبتک
الیوم جدیدة انک قادر مقتدر یعنی الها عطا کردی بمن این فرزند را و تو بخشیده او را بمن الها پس گردان بخشیدن او را امروز نو
پس که تو قادری و بعد از آن سجده کند پس پرستی که سر از سجده برندارد مگر اینکه فرزندش صحت یابد و از اخبار روایات ائمه حضرت سید
اخبار است که ثلث دعوات مستجابات لاشک فیهن دعوة المظلوم و دعوة المسافر و دعوة الوالد علی ولده یعنی سه دعا مستجاب
بیشک دعای مظلوم و دعای مسافر و دعای پدر بر فرزند خویش و در عدة الداعی از یکی از دو امام همام یعنی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام
مرویست که اذا اعطیتموهم فلقنوهم الدعاء فانه یستجاب لهم فیکم ولا یستجاب لهم فی انفسهم یعنی چون عطا کنید بسایلان تلقین کنید
ایشان را بدعا پس بدرستی که مستجاب میشود دعای ایشان در حق شما و مستجاب نمیشود در حق خود ایشان و حضرت سید الساجدین ع خادم را
میفرمود چون عطا بسایل میداد که امر کند او را بدعای خیر و نیز از آنحضرت روایت نموده که خادم را میگفت در وقتی که عطا بسایل میکرد
که اندکی زمانی نگهدار تا دعا کند و هم از آن عالیجناب روایت کرده که دعوة السائل الفقیر لا ترد یعنی دعای گدای محتاج رد نمیشود
از آنجمله دعائی است که بنده پیش از نزول بلا و شدت مواظبت آن بوده و از آن جناب الهی استعاذه مینموده باشد چنانکه در کافی از حضرت
مقدس جعفری علیه السلام مرویست که من تخوف بلاء یصیبه فتقدم فیه بالدعاء لم یره الله عز وجل ذلک البلاء ابدا حاصل آنکه کسی
که ترسد از بلائی که مبادا باو رسد پس پیش از آن در آن باب دعا کند خدای عز وجل هرگز آن بلا را باو ننماید و هم از آن رفیع جناب آنکه
اینحضرت منقولست که هر که پیش از بلا دعا کند چون بلا نازل شود در دفع وی دعای آن مستجاب و گفته شود یعنی فرشتگان که این آواز را
می شناسیم و از آسمان محجوب یعنی ممنوع نشود و کسی که پیشتر دعا نکرده باشد چون بلا نازل شود دعای او مستجاب نگردد و فرشتگان باو
گویند که این آواز را نمی شناسیم و نیز در کافی از امام همام ع روایت شده که فرمود که جد من میگفت که تقدم نمایید در دعا چه بدرستی که بنده
چون بسیار دعا کننده باشد پس چون نزول کند برو بلا پس دعا کند گفته شود یعنی فرشتگان گویند که آواز آشناست و چون بسیار
دعا کننده نباشد و چون بلا بروی نازل شود و چون دعا کند گفته شود که کجا بودی پیش از این امام ضمنا دوم از دعوات که حیلات اجابت حاجات
از درگاه الهی مردود و راه وصولش به منزل قبول مسدود است دیگر از آنجمله دعای آن کسیست که با سراف مال خود تلف سازد و خود را
محتاج سازد و از طریق المستقیم میانه روی که طریقه عقلا و اهل ارشاد است بیرون رفته خود را بوادی خونخواری تنگی و اضطرار اندازد
و بعد از آن دست بدرگاه الهی بر داشته جهت رزق و مال بدعا پردازد و چنین گروه اند که زبان وحی الهی ایشانرا اخوان الشیاطین خوانده
و مرحوم باد و ستی خاک ملامت طبع و عرف بر تارک هستیشان افشانده است دیگر نفرینی است که شوهر بر زن کند از کراهت طبع و بجهت خواهش

وبجلید

وبجلید ولکشای طلاق که حکم شرع و در کف اختیار وی نهاده قید آن علاقه را از پای آزادی و خود سری نگشاید دیگر نفرینی است که کسی جهت
خود را کند چه وی را بغض و خنق آنسرا خود را انداز زوجهای او میتراند خرید و بتغییر مکان تحلی آزادی خود را از سنگ چه نهادی وی میتواند زدآ
دیگر دعای کسیست که در خانه خود بیکار و عاطل نشسته در تحصیل وجه معیشت که شرعا و عرفا او را لازم و ضرور و در آن مثاب ماجور است
ننماید و بمفتاح دست و پای طلب ابواب روزی بروی خود و اهل و عیال نگشاید و با اعمال دعا کند و از درگاه الهی روزی خواهد دیگر دعای
مردیست که مال خود بقرض دهد چنانکه در شرع انور مقرر است بر آن گواه نگیرد و آن مدیون انکار آن نماید پس بر آن نفرین کند آن مستجاب نمیگردد
و مصدق این کلمات و محقق این فقرات اخبار و روایاتیست که در کتب معتبره ثبت و ذکر یافته و از آنجمله حدیثی است که در کافی از حضرت ابی عبد الله ع
منقول و ملخص مضمون آن اینست که سایلی بخدمت آنحضرت آمد فرمود چیزی بوی دهند بعد از آن سائل دیگر آمد باو نیز فرمود که چیزی بدهند
و بعد از آن دیگری آمد باو نیز فرمود که عطائی کنند بعد از آن چهارمی آمد فرمود یشبعک الله یعنی سیر کند خدای تعالی راوی گوید بعد از آن
ملتفت گشته فرمود که بدانید که نزد ما چیزی هست که باو عطا کنیم ولیکن خبر رسیده که باشیم مانند کسی از آن سه کس دعای ایشان مستجاب نمیشود
مردی که خدای تعالی مالی باو عطا فرموده و آنرا در غیر حقش یعنی بیجا صرف نموده باشد بعد از آن گوید اللهم ارزقنی الهی مرا روزی ده
پس این دعا برای او مستجاب نمیشود و مردی که نفرین کند بر زنش که خدای تعالی او را از وی راحت بخشد یعنی زن را میرانده و او را از رنج
آن رهاند و حال اینکه خدای عز وجل کار او را بدست او باز گذاشته یعنی اختیار طلاقش داده است و مردی که نفرین کند بر همسایه اش و حال آنکه
خدای عز وجل کار و چیز او را راه این داده است که از همسایگی او بجای دیگر نقل کند و آن سه را از نوشته دوم در آن کتاب از آن عالیجناب ع
مرویست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که چهار کس دعای ایشان مستجاب نمیشود آن مردی که در خانه خود نشسته گوید اللهم ارزقنی پس گفته
میشود باو یعنی از جانب خدای تعالی که الم آمرک بالطلب یعنی آیا امر نکردم ترا بطلب رزق و مردی که زن خود را نفرین کند پس گفته شود
باو که الم اجعل امرها الیک یعنی آیا نگردانیده ام کار او را مفوض بتو و مردی که مال خود را فاسد و تباه ساخته گوید اللهم ارزقنی پس گفته
که الم آمرک بالاقتصاد الم آمرک بالاصلاح یعنی آیا امر نفرموده بودم ترا بمیانه روی در خرج آیا امر نفرموده بودم ترا باصلاح مال و ضبط آن
از تضییع و تلف بعد از آن آنحضرت این آیه را که در سوره فرقان است تلاوت فرمودند که والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین
ذالک قواما جناب سبحانی در این آیه هدایت مبانی جمعی از مؤمنان را مدح فرموده باین صفت حمیده ایشانرا ستوده است که در نفقه کردن مال
اسراف و امساک بر حکام خود ننموده و طریق اعتدال و میانه روی پیموده اند دیگر فرموده اند که مردی که وی را مالی بوده و آنرا بقرض داده بی گواه پس گفته
میشود باو که الم آمرک بالشهادة آیا امر نکردم ترا بگواه گرفتن یعنی اگر آن قرض دار انکار و ابرا دو قرض کند او را نفرین کند چنانکه در احادیث
دیگر تصریح بآن شده است از جانب جناب الهی بانخطاب معاتب میگردد دیگر دعائیست که بزبان تنها گذارش یابد و دل را از آن خبر نباشد
چنانکه از حضرت ابی عبد الله ع ماثور و بیان آن از آیات ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد دیگر دعائیست که بنده پیش از نزول بلا مبادرت بآن
نکرده باشد و چون بلا نازل شود بالضروره با خداوند عالم در آشنائی زند و از آن درگاه کشف آنرا مسألت کند پس برای گویند که پیشتر کجا بودی
چنانکه سمت ذکر یافت دیگر دعائیست که با نافرمانی جناب الهی و عدم انقیاد در اوامر و نواهی باشد چنانکه از حضرت اقدس نبوی علیه السلام در حدیث

الداعی مرویست که مثل الذین یدعون بغیر عمل کمثل الذی یرمی بغیر وتر حاصل آنکه آنکسی که بی عمل دعائی کند مانند کسی است که بی کمان
بی چله تیری اندازد و تفصیل این معنی مذکور میگردد دیگر دعای کسی است که از لقمهای حرام پرهیز کند و اقدام در ورع و اجتناب از ارتکاب آن
نکند نیز و پس از این دعا نیز ان شاء الله تعالی گذارش میباید مطلب پنجم در ذکر وقتها و مکانهائی که مظان اجابت دعا و طلب حوائج در آنها
انسب و اولی است اما اوقات از آنجمله شبهای جمعه است که ابواب رحمت و مغفرت از اول شب باز گشاده است و وعده استجابت پیوسته چشم
براه و گوش بزنگ کاروان دعوت ایشان و چنانکه در حدیث از حضرت مقدس جعفری علیه السلام منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که خدای
تبارک و تعالی هر آینه ندا میفرماید هر شب جمعه از بالای عرش از اول شب تا آخر شب که آیا هست بنده مؤمنی که مرا یاد کند پیش از آنکه
پیش از طلوع صبح تا توبه اش بپذیرم آیا هست بنده مؤمنی که روزیش تنگ کرده باشم که سؤال کند از من افزونی آنرا پیش از طلوع صبح تا آنکه
کنم تا آنرا افزایم و بر او وسیع گردانم آیا هست بنده مؤمن بیماری که از من شفا خواهد پیش از طلوع صبح تا عافیتش دهم آیا هست بنده مؤمن
محبوس غمگینی که از من سؤال نجات کند تا و برا رهانم آیا هست بنده مؤمن مظلومی که از من دادخواهی نماید پیش از طلوع صبح تا انتقام کشم
و داد وی ستانم پس پیوسته با ایشان ندا میکند تا صبح طلوع نماید دیگر از آنجمله روزهای جمعه است چنانکه در حدیث از یکی از دو امام همام حضرت امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که ان العبد المؤمن لیسئل الله جل جلاله الحاجة فیؤخر الله عز و جل قضاء حاجته
التی سئل الی یوم الجمعة لیخصه بفضل یوم الجمعة حاصل معنی آنکه بدرستی که بنده مؤمن هر آینه سؤال میکند از خداوند جل جلاله حاجتی پس
تاخیر میکند خدای عز و جل قضای آن حاجت او را تا روز جمعه تا اختصاص دهد آن حاجت گذار را بفضل روز جمعه و در عدة الداعی از حضرت
اشرف نبوی صلعم مرویست که در روز جمعه پنج خصلت و از آن جمله این را شمرده که فیه ساعة لا یسئل الله عز و جل فیها احد شیئا
الا اعطاه ما لم یسئل حراما یعنی در روز جمعه ساعتی است که سؤال نماید از خدای عز و جل در آن هیچکس چیزی مگر آنکه عطا فرماید آنرا مادام
که سؤال نکند حرامی دیگر از آنجمله سدس اول از نصف آخر هر شب است که وقت استیلای خوابهای ناروا ابواب بر روی اکثر مردم فراز و هنگام
خلوت و فرصت راز و نیاز با خداوند بی نیاز است و دعا در وقتی چنین مصداق ذکر الله فی الغافلین در جوف لیل گردد اجابت روا داده
گشته چنانچه عبارتست از این وقت باشد و در کافی از عمر بن اذینه منقولست که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود ان فی اللیل
لساعة ما یوافقها عبد مسلم ثم یصلی و یدعو الله فیها الا استجاب له فی کل لیلة حاصل معنی آنکه بدرستی که در هر شب هست هر آینه ساعتی
که در نیابد آنرا بر نخورد بآن بنده مسلمانی بعد از آن نماز گذارد و دعا کند الله تعالی را در آن مگر آنکه مستجاب گرداند از برای او در هر شب که راوی گفتم
اصلحک الله کدام ساعت است از شب گفت اذا مضی نصف اللیل و بقی السدس الاول من اول النصف حاصل آنکه چون رفت نصف شب و ماند
شش یک اول از ابتداء نصف ثانی دیگر از اوقات اجابت دعوات ثلث آخر هر شب است چنانکه در حدیث از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه
مرویست که او از ابراهیم بن ابی محمود روایت نموده که حاصل آن اینست که بحضرت امام همام گفتم یابن رسول الله چه میفرمائی در حدیثی
که مردمان از جمعی روایت میکنند که او گفته است که خدای تبارک و تعالی هر شب جمعه باسمان دنیا فرود می آید فرمود لعنت کند خدای تعالی
تحریف کنندگان سخنان را از مواضع آن یعنی تغییر دهندگان را و الله که رسول خدا این را نگفته است اینست و جز این نیست که خدای تعالی

فرود میفرستد

فرود میفرستد فرشته باسمان دنیا هر شب در ثلث آخر شب جمعه در اول شب پس میفرماید الهی ندا میکند که هل من سائل فاعطیه
هل من تائب فاتوب علیه هل من مستغفر فاغفر له یا طالب الخیر اقبل و یا طالب الشر اقصر حاصل مضمون آنکه آیا سائلی هست
تا او را عطا نمایم آیا توبه کننده هست تا توبه اش قبول فرمایم آیا استغفار کننده هست که تا او را بیامرزم ای طالب خیر رو بطلب آر و ای طالب
شر خود را از آن دور دار پس پیوسته باین کلمات ندا میکند تا صبح طلوع کند و چون صبح طلوع کرد باز میگردد بجای خود از ملکوت آسمان و اشرف
اوقات ثلث آخر سحرگاه است یعنی نزدیک صبح که وقت فضیلت نماز وتر است و برادران حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام چون از
کرده خود نادم گشتند از پدر بزرگوار طلب استغفار نمودند چنانکه گفت سوف استغفر لکم ربی که در سوره یوسف است از آن اخبار نمایند
تا ما چه کرد طلب آمرزش را برای ایشان تا وقت سحر که امید اجابت در آن بیشتر است چنانکه در کافی از حضرت اقدس صادق منقولست
که خیر وقت دعوتم الله عز و جل فیه الاسحار و حاصل مضمون آنکه بهترین وقتی که دعا کنند خدای عز و جل را آن سحرهاست و این
آیه را تلاوت فرمود در قول یعقوب که سوف استغفر لکم ربی یعنی بزودی استغفار خواهم برای شما از خداوند خود فرمود آن
حضرت که اخرهم الی السحر تاخیر نمود یعقوب مسئول فرزندان را که استغفار برای ایشان بود تا سحرگاه دیگر ما بین طلوع صبح و آفتاب
و محل استجابت از سحر باقی و ممتد است تا آفتاب طلوع کند چه در کافی از امام همام حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت شده که ان الله عز
و جل یحب من عباده المؤمنین کل دعاء فعلیکم بالدعاء فی السحر الی طلوع الشمس فانها ساعة تفتح فیها ابواب السماء و تقسم
فیها الارزاق و تقضی فیها الحوائج العظام یعنی بدرستی که خدای عز و جل دوست میدارد از بندگان مؤمن خود هر دعا کننده را پس
بر شما باد بدعا کردن در سحر تا طلوع آفتاب چه بدرستی که آن ساعتی است که گشوده میشود در آن درهای آسمان و قسمت کرده میشود در آن
رزقها و برآورده میشود در آن حاجتهای بزرگ دیگر از اوقات استجابت دعوات اول زوال آفتاب است که وقت نماز ظهر است
و بعد از غروب آفتاب که وقت نماز مغرب است و وقت وزیدن بادها و وقت باریدن باران و وقت ریخته شدن قطره اول از خون مؤمن
که ریخته شود در جهاد و امثال آن و نماز وتر و وقت قرائت قرآن و وقت اذان و وقت ملاقی در صف در جهاد و شاید اخبار چند که در باب
که در کافی مذکورست یکی آنکه از حضرت امام ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که اطلبوا الدعاء فی اربع ساعات عند هبوب الریاح
و زوال الافیاء و نزول المطر و اول قطرة من دم القتیل المؤمن فانه ابواب السماء تفتح عند هذه الاشیاء و محصل معنی آنکه
جویای دعا و در طلب گذارش آن باشید در چهار ساعت وقت وزیدن بادها و وقت زایل شدن سایها نصف اول و وقت نزول باران
و وقت نزول قطره اول از خون مؤمن مقتول چه بدرستی که درهای آسمان گشوده میشود در وقت این اشیاء دویم حدیثی است که فضل و غافی
هم از آنحضرت روایت نموده که یستجاب الدعاء فی اربعة مواطن فی الوتر و بعد الفجر و بعد الظهر و بعد المغرب یعنی مستجاب میشود
دعا در چهار جا در نماز وتر و بعد از صبح و بعد از ظهر و بعد از شام سیم حدیثی است که جناب سلطان جعفری از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده
که اغتنموا الدعاء عند اربع عند قراءة القرآن و عند الاذان و عند نزول الغیث و عند التقاء الصفین للشهادة یعنی آنکه غنیمت
شمارید دعا را در چهار وقت وقت قرائت قرآن و وقت اذان و وقت باریدن باران و وقت برخوردن صف مسلمانان با صف کفار از برای

اوراک و جهت شهادت و در بعضی روایات عند الزحف واقع شده یعنی نزد اجتماع لشکرها برای قتال و ظاهر اینست که این وقت غروب
و همچنین خون مؤمن باشد که در حدیث اول مذکور شده و هر یک از این دو وقت فضیلتی علیحده داشته باشد و محل استجابت دعا باشد و همچنین نماز که
ممکنست که عند زوال الافیاء که در حدیث اول گذشت و بعد از ظهر که در حدیث دویم مذکور گشت هر دو یک وقت باشند و مراد وقت نماز ظهر باشد
که اول زوالست عرفا و اضافه شده بعد از زوالست حقیقتا و بر طبق اینست ظاهر حدیثی که در فقیه از امام همام ابی جعفر ع منقولست که کان رسول الله
صلی الله علیه و آله لا یصلی من النهار شیئا حتی تزول الشمس فاذا زال صلی ثمان رکعات و هی صلوة الاوابین تفتح فی تلک الساعة ابواب
السماء و یستجاب الدعاء الی آخر الحدیث حاصل معنی اینکه پیغمبر ص روزی نماز نمیگذارد تا زوال آفتاب پس چون زوال میشد هشت رکعت نماز میگذارد
و این نماز اوابین است یعنی بازگشت کنندگان بجناب الهی گشوده میشود درهای آسمان و مستجاب میگردد دعا چه ظاهر اینست که مراد
از آن ساعت مجموع گذاردن نماز مذکور باشد و نیز ممکنست که مراد از بعد الفجر و بعد الظهر و بعد المغرب که در حدیث ثانی بعد از نماز صبح و نماز ظهر
و نماز مغرب باشد که وقت تعقیب و دعاست والله اعلم دیگر از آنجمله بعد از نماز است که در عدة الداعی از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که برای
خدا من ادی لله مکتوبة فله فی اثرها دعوة مستجابة حاصل معنی اینکه هر که گذارد برای رضای الهی نماز واجبی پس مراورست در عقب
آن دعای مستجاب ابن فحام حکایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع را در خواب دیدم و در باب این حدیث پرسیدم فرمود صحیحست چون فارغ شوی
از نماز واجبی پس بگو در حالتی که در سجده باشی که اللهم انی اسئلک بحق من رواه و من روی عنه صل علی جمیعهم وافعل بی کیت و کیت
یعنی الهی بدرستی که من سؤال میکنم از تو بحق آنکسی که این حدیث را روایت کرده و آنکسی که از او روایت کرده اند صلوات فرست بر همه ایشان یعنی
و بکن چنین و چنین یعنی حوایج خود را بعرض برسان و در آورد و هم در عدة از حضرت صادق ع روایت فرموده که ان الله فرض الصلوة فی احب الاوقات
الیه فسئلوا حوائجکم عقیب فرائضکم یعنی بدرستی که خدای تعالی فرض کرده است نمازهائی را در دوست ترین وقتها بسوی خود پس درخواست کنید
حاجتهای خود را در عقب نمازهای واجبی خود دیگر ماه مبارک رمضانست که بحکم شریف نبوی ص که در فقیه و غیره از کتب معتبره مذکورست درهای
آسمان گشوده میشود و دعا مستجاب میگردد و هر شب منادی ندا کند که هل من سائل هل من مستغفر چه مرویست که روزه دار را در وقت افطار
یک دعا مستجابست خصوصا اوقات صلوة و خطبه مشهوریست که جناب اشرف محمدی ص در آخر شعبان خوانده و ما ابدا بسی فواید در فضل ماه مبارک
رمضان از وضوح بودن آن که جامع دو شرافتست هم ماه رمضان و هم وقت نماز و چون بیان برادران اسماع حاضران افتاده اند مذکورست وارفعوا
الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلوتکم فانها افضل الساعات ینظر الله تعالی فیها بالرحمة الی عباده یجیبهم اذا ناجوه و یلبیهم اذا نادوه
و یستجیب لهم اذا دعوه حاصل معنی اینکه بردارید بدرگاه الهی دستهای خود را بدعا در وقت خود چه بدرستی که آن بهترین ساعتهاست
نظر میکند خدای تعالی برحمت بسوی بندگانش جواب ایشان میگوید چون با او مناجات کنند و لبیک میگوید چون او را ندا فرمایند و مستجاب میکند
برای ایشان چون او را دعا کنند دیگر از آنجمله روز عرفاتست که نهم ذی الحجه باشد و حضرت سجاد ع این روز را روزه نمیداشت از جهت آنکه
این روز روز دعا و مسئلت است مبادا به سبب روزه وجود شریف آنحضرت را از گذاردن وظایف دعا عاجز و ضعیف گرداند و نیز بجهت آنکه
مبادا عید باشد و مفصل این مجمل در حدیث مسند بر صیرفی در فقیه و تهذیب مروی و مذکورست دیگر از آنجمله وقتیست که بنده را از تفکر و گریه او غفلت

جناب

جناب سبحانی باز آمده گرسنه و صبر یافت احوال آنحضرت قشعریره و رقتی شده چه در کافی از جناب صادق ع مرویست
که اذا اقشعر جلدک و دمعت عیناک فدونک دونک فقد قصد قصدک حاصل معنی اینکه چون قشعریره کرد و لرزید پوست بدن
تو و اشک آلود شد چشم تو بگیر و از دست مده آنوقت را بتحقیق که کار تو برآمده گرد و مطلب تو حاصل شد دیگر مکانهای شریفی متحول که
استجابت دعوات در آنها مظنونست علما اعلام نور الله مراقدهم در کتب دعوات از آنجمله مساجد را شمرده اند و در اخبار و آثار
ترجیحات و اشارات بر آن وارد است از آنجمله در فقیه مذکورست که ان فی التوریة مکتوبا ان بیوتی فی الارض المساجد فطوبی لعبد
تطهر فی بیته ثم زارنی فی بیتی الا ان علی المزور کرامة الزائر حاصل معنی اینکه در تورات نوشته است که بدرستی که خانهای من در زمین
مسجدهاست پس خوشا بنده که در خانه خود طهارت کند بعد از آن زیارت من کند در خانه من بدان که بر آنکه زیارت او آمده لازمست که زیارت
کننده را اکرام نماید دیگر جناب سبحانی که بیرون از حد و زمانی و مکانیست جلت شانه مساجد را از غایت فضل و شرف خانهای خود نامیده
و در روضه کافی آنجا را برای عبادت زایران خود خوانده و مژده کرامت بشر گردانیده است که دعای ایشان را با جابت مقرون دارد و دست
رد بر سینه مسئلت ایشان نگذارد و او کریمتر از آنست که وعده خود را بانجاز نرساند و مهمان خود را بی نیل مقصود باز گرداند [illegible] کسی که
زمام او بدست او که حلقه بر در این خانه زد گشاده رفت و هرگاه هر مساجد خانه خدا و مظان استجابت دعاست پر ظاهرست
که مسجد الحرام و مسجد مدینه طیبه و مسجد کوفه و سایر مساجد مشهوره معروفه که بدلالت اخبار و آثار بمزید فضل و شرف اختصاص دارند بطریق
اولی چنین خواهند بود و نیز در کافی از حضرت مقدس جعفری ع روایت شده که کان ابی اذا طلب الحاجة طلبها عند زوال الشمس
فاذا اراد ذلک قدم شیئا فتصدق به و شم شیئا من طیب و راح الی المسجد و دعا فی حاجته بما شاء الله تحصل معنی اینکه طریقه
پدرم این بود که چون طلب حاجت مینمود وقت زوال آفتاب مینمود پس چون اراده این میکرد پیشتر چیزی تصدق مینمود و چیزی از بوی
خوش میبوئید و بمسجد میرفت و دعا میکرد بحاجت خود با آنچه خدا خواسته بود میرانده بود که الف لام المسجد در این حدیث شریف یا از عهد باشد
و مراد مسجد مخصوص باشد چون حضرت امام ع در مدینه متوطن بوده یا مراد مسجد الحرام باشد در ایامی که در مکه معظمه تشریف داشته و میرانده بود
که الف لام جنس و مراد مطلق مسجد باشد دیگر از آنجمله مشعر و عرفات آنکه از فیض با برکات از برای کسانی که یکبار روانه حج موفق گردیده
آن مکانهای شریف مشرف کرده چنانکه در فقیه از امام همام امام حضرت ابی جعفر ع منقولست که ما یقف احد علی تلک الجبال بر و لا فاجر
الا استجاب الله له فاما البر فیستجاب له فی آخرته و دنیاه و اما الفاجر فیستجاب له فی دنیاه تحصل مضمون اینکه وقوف کند احدی
بر این کوهها نیکوکار و نه بدکار مگر آنکه مستجاب گرداند خدای تعالی برای او یعنی دعایش را اما نیکوکار پس مستجاب میشود برای او دعا در مطالب
دنیوی و اخروی هر دو و اما بدکار پس مستجاب میگردد از برای او در امور دنیا تنها و نیز در فقیه مذکورست که حق تعالی در شب عرفه یعنی شبی که حجاج
در عرفات مجتمع آمده و وقوف نمایند آنجمع سعادتمند را باین خطاب سرفراز میگرداند که انا ربکم و انتم عبادی ادیتم حقی و حق علی ان
لکم تحصل اینکه من خداوند شمایم و شما بندگان منید بجا آوردید حق مرا و لازم شد بر من اینکه مستجاب گردانم برای شما یعنی دعاهای شما را
از آنجمله گریه کام ساکنان ارض و سما روضه انور شهید کربلاست که بعث محل آمد شد افواج فرشتگان و جای گریه و زاری سوخته جگر کشتگان

مروی است که ان الله سبحانه عوض الحسین ع من قتله باربع خصال جعل الشفاء فی تربته واجابة الدعاء تحت قبته والائمة من
ذریته وان لا تعد ایام زائریه من اعمارهم یعنی مضمون اینکه خدای سبحانه عوض قتل امام حسین ع چهار چیز باو عطا فرموده و اجر آن بآن حضرت
او را نوازش نموده است گردانیده است شفا را در خاک او و اجابت دعا را در زیر گنبد او و امامان را از ذریت و اولاد پاک او و اینکه شمرده
نشود ایام زیارت زایران از عمرهای ایشان و نیز در عده مذکور است که وقتی وجود با جود امام امام محمد تقی اماید خاص و عام حضرت جعفر
صادق ع را دردی و آزاری عارض گشته بود فرمود که شخصی را باجاره گیرند که بر سر قبر حضرت امام حسین ع رفته برای او دعا کند پس یکی از
موالیان آن جناب عالی بجهت تمشیت آن خدمت بیرون آمده شخصی در راه باو برخورد و آنحضرت فرموده بود بری گفت آمده و گفت من بخدمت میروم
ولیکن حسین ع امام مفترض الطاعه است و او نیز امام مفترض الطاعه است چون گفت که این امام از برکت قبر آن امام متوقع استجابت دعاست و فی
بازگردیده و آنچه بموقف عرض رسانید آنحضرت فرمودند که چنین است که او گفته ولیکن آیا نمیدانست که خدای تعالی را بقعهاست که در آن
مستجاب میشود و آنجا دعا و این بقعه یعنی روضه مقدسه حسینیه از جمله آن بقاع است دیگر آنکه دعا سر قبر والدین چنانکه در کافی از جناب
مستطاب امیر المؤمنین ع مروی است که زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم ولیطلب احدکم حاجته عند قبر ابیه و عند قبر امه
بعد ما یدعو لهما یعنی زیارت کنید مردگان خود را چه بدرستی که ایشان شاد میشوند بزیارت شما و باید که طلب کند احدی شما یعنی هر حاجت
خود را نزد قبر پدرش و مادرش بعد از آنکه دعا کند برای ایشان مطلب ششم در شروط و آداب دعا که داعی را در کار و رعایت آن ناچار است
بر صاحبان سعادت و اقبال و طالبان سر منزل حصول آمال که صحیفه کامله عمر گرامی را خواهند که بارقام دعوات که انیس عابدین و مصباح
متهجدین مرقوم سازند و این جنه را فیما از سهام اخطار امان یافته خود را بجنه باقیه عافیت دینی و دنیوی اندازند و مخفی نماند که دعا در
طاعت و بندگی و در زمین خاکساری و امکنه گی شجره ایست بارآور و شیرین ثمرات که ایمان اصل آن و حسن ظن ساق آن و زبان شاخ آن و عبادت
شکر ثمر آن و استجابت میوه آنست چنانکه هر درختی محتاج آبست و بی آن ثمری ندارد و درخت دعا نیز بر همین دستور طالب آب میباشد استجابت نمی آورد
و آب آن اخلاص و مراعات سایر شروط و آدابست چنانکه در اخبار و آثار ائمه صادقین ع بیان و در کلام ذکر آن انوار ینابیع علم و حکمت
بر ریاض کتب معتبره روان گردیده است پس ارباب حوایج را که در وادی تحصیل دعا طلبیدن ثمر دعا و دامان امید گشاده اند ناچار است که از رعایت
آن سنن و آداب استیناس نموده کما ینبغی طریق اهتمام سپارند و در کتاب شریف کافی حدیثی منقولست که حاصل مضمون آن اینست که شخصی
گفت که بحضرت امام همام ابی عبدالله ع گفتم که دو آیه در کتاب خداست که میجویم آنها را و نمی یابم یعنی اثر آنها را گفتم قول خدای عز و جل ادعونی
استجب لکم که دعا میکنیم و اجابت نمی بینیم فرمودند که آیا می بینی یعنی تجویز میکنی قول خدای عز و جل را که خلف وعده خود کرده باشد گفتم
فرمود پس از چیست این گفتم نمیدانم فرمود من ترا خبر دهم هر کس که فرمان برد خدای عز و جل را در آنچه او فرموده بعد از آن دعا کند و براه جهت
دعا یعنی از راه و آداب آن اجابت نماید او را گفتم چیست جهت دعا آنحضرت فرمودند اول ابتدا کرده خدای را حمد میکنی و ذکر نعمتهای
او را که نزد تست میکنی بعد از آن شکر او مینمائی بعد از آن صلوات بر پیغمبر ص میفرستی بعد از آن ذکر گناهان خود کرده با آن معترف میشوی بعد از آن از آنها
استغفار و طلب آمرزش از خدای تعالی مینمائی پس اینست جهت دعا بعد از آن فرمود کدام است آیه دیگر گفتم قول خدای عز و جل وما انفقتم

من شیء

من شیء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین و بدرستی که من نفقه میکنم و خلفی و عوضی نمی بینم فرمود آیا می بینی خدای عز و جل را که خلف
وعده خود کرده باشد گفتم نه فرمود پس چیست این گفتم نمیدانم فرمود اگر اینکه احدی از شما کسب مال کند از حلال و نفقه کند او را از حلال
نفقه درهمی مگر آنکه عوض آن با او داده شود الحاصل دعا را ما هی و طرق اجابت که داعی را سالک آن بایستی بود و انا آمراه طلب کعبه مراد
باید نمود و آن عبارت از شروط و آدابیست که بعد از آن در احادیث شریف مجلا مذکور شد و بعضی دیگر از احادیث و اخبار دیگر مستفاد میگردد
و خامه سخن طراز بعد ها پرداز را که در این مجلس بحث همین مطلب انعقاد یافته متفرعات آنها را جمع ساختن و بر رشته تالیف کشیدن سزاوار است
را همین آنها بر داخص ضرورست و این هر چند که نزاست اول آنچه متعلق بنفس داعی است اینها اعمال دل و افعال باطن است بر صفائی که آینه
که خود را بجلیه انصاف آنها متحلی سازد و ناقابل آن گردد که در بارگاه کبریا بعرض مطلب حوایج بپردازد و نخستین آنها صحت اعتقادات است
یعنی ایمان بخدا و پیغمبر و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین و بیزاری از دشمنان و مخالفان ایشان که مناط قبول هر عبادتی و منشا
حصول هر سعادتیست و خانه دین بی این اساس متین شکسته و خرابست و حالی انواع طاعت و بندگی در جایان زندگی بدون این اعتقاد
مانند امواج سراب و طایران اعمال را بی این پر و بال بر اوج شایستگی قبول پریدن محض خیالات و کمند رسائی دعا را بی زور بازوی قوت
ایمان بکنگره عرش اجابت رسیدن فرض محال شما حقیقت این دعوی و چهره گشای حقیقت این مدعا حدیثی است که در عدة الداعی
از یکی از دو امام همام یعنی حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت شده و حاصل مضمون آن اینست که محمد بن مسلم گفت
که بخدمت آنحضرت عرض داشتم که ما می بینیم بعضی از مخالفان شما را که عبادت و اجتهادی و خشوعی دارد آیا این نفعی بحال او میرساند آنحضرت
امیرمن فرمودند که مثل ما اهل بیت مثل خانواده ایست که در بنی اسرائیل بوده که هیچیک از ایشان چهل شب اجتهاد در عبادت نمیکرد مگر اینکه
دعا میفرمود و مستجاب میشد مردی از ایشان چهل شب در عبادت اجتهاد نمود و نماز گذارد و بعد از آن دعا کرد و مستجاب نشد پس بحضرت عیسی علی
نبینا و علیه السلام از حال خود شکایت و در آن باب از وی طلب دعا کرد و آنحضرت طهارت نمود و نماز گذارد و بعد از آن دعا کرد الله تعالی وحی
فرمود که یا عیسی بدرستی که بنده من آمد بسوی من از غیر آن دری که از آن می آیند بدرستی که دعا کرد و در دل او شکی بود از تو پس اگر دعا کند مرا
چندانکه گردنش بریده شود و انگشتانش فرو ریزد که من استجابت نمیکنم برای او پس آنحضرت ملتفت آن مرد گشته فرمود که دعا میکنی خداوند خود را
و در دل تو شکی هست از پیغمبر او گفت یا روح الله و الله که آنچه گفتی واقع بود پس سؤال کن از الله تعالی که آن شک را از من زایل گرداند پس
حضرت عیسی ع برای او دعا کرده خدای تعالی برای او تفضل فرمود یعنی آن شک از وی زایل و در آن اهل بیت داخل گردید ما اهل بیت نیز
اینچنین قبول نمیکند خدای تعالی عمل بنده را که شک کند در ما و بر طبق این خبر است حدیثی که از حضرت سید بشر ص ماثور و در ارشاد القلوب
مذکورست و حاصل مضمون آن اینست که قسم بآنکسی که مبعوث ساخت مرا بحق که اگر هزار سال نماز گذاری و هزار سال روزه داری و هزار حج کنی
و هزار جهاد کنی و هزار بنده آزاد نمائی و تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانی و همه پیغمبران ملاقات کنی و با هر پیغمبری هزار سال عبادت کنی
و هزار جهاد همراه ایشان کنی و با هر پیغمبری هزار حج کنی و بعد از آن بمیری و در دل تو حب علی و اولاد او نباشد داخل گرداند خدای تعالی ترا در آتش
با منافقان و این دو خبر بهایت اثر آنکه کثرت طاعت بی اعتقاد و محبت اهل بیت عصمت در دنیا دعا را بدرجه قبول نرساند و در عقبی آینده را از دوزخ نجات

چنانچه مرا الله داناتر بعجیبه غریبه که از بعضی از مخالفان دین مانند جرکیان در یافت کشان مزد و حکایت میکنند اگر اکثر خلاف و ناشی
از رغبت خلایق بطبایع ایشان نقلهای غریب گزافست و اگر بعضی از آنها واقع باشد بنابر آن نه بر استجابت دعا بلکه بر حیلهای عوام فریب ابله
ربایست که در تسخیر مغرب جبال بکار میبرند و عقلهای ضعیف ما یهای بخیف طبع ارادت خود در می آورند و در بهجة المباهج حکایتی آورده که محصل
آن اینست که سالی در سر من رای قحطی واقع شد و خلیفه مردم را بنماز دعای باران امر نمود سه روز پی در پی بمصلی رفته دعا کردند اثری بر آن مترتب
نگردید روز چهارم رئیس نصاری که او را جاثلیق گویند با نصاری و رهبانان یعنی عابدان خود بصحرا بدعای باران رفته و در میان ایشان راهبی بود
چون دست برداشت باران باریدن گرفت و روز دویم نیز بدستور با استسقا رفتند و باران بارید و اکثر مردمان چون آن را دیدند بشک افتادند و بدین
نصرانیت مایل گردیدند خلیفه کس بخدمت محرم اسرار غیب و اکثر اسرار شک و ریب اعنی امام همام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرستاد و آنحضرت
مجلس برده و پیدا از حبس آورده گفت امت جدت را دریاب که هلاک شدند فرمود من فردا بیرون روم و این شک را زایل کنم انشاء الله تعالی
جاثلیق نیز روز سیم با رهبانان بیرون رفته و آنحضرت با جمعی از اصحاب بیرون رفتند و چون راهب دست برداشت آنحضرت یکی از غلامان
خود فرمود که دست راست او را بگیر و آنچه در میان دو انگشت دارد بستان غلام چنان کرد و از میان دو انگشت او استخوان سیاهی بر آورده آنحضرت
آنرا گرفت و راهب را گفت که اکنون باران خواه در آسمان ابر بهم رسیده بود و اکنون واشده و آفتاب برآمد خلیفه پرسید که این استخوان چیست فرمود
که این مرد بقبر پیغمبری از پیغمبران خدا عبور کرده و این استخوان بدست وی افتاده است و استخوان هیچ پیغمبری ظاهر نشود مگر آنکه باران بارد و معلوم
او را حاصل گشت که اصل آنانیکه زعم آب کرفتند از ایجابت ظاهر شد و مبین برامثال این امور است دیگر از آنجمله اخلاص است یعنی نیت خود را
در آن از ریا و سمعه خالص ساختن و آیینه ضمیر را از غبار امیدواری صغیر و کبیر بالکلیه پرداختن زیرا که سمعت و ریا در دعا بر عبادات چنانکه
در باب اول گذارش یافته عبارت از اینست که خواهند خلق را بنمایند و بشنوند تا دل را صاف گردیده و عابد دانسته از این راه پی کرده چنانکه
منظور خود فریشان نار و اخلق پرستان حق پرست غایست که بجهت جای کردن در دل خلق همواره مراقبت اذکار و ادعیه می پردازند و در دعا
و طاعت پیوسته طاق دلهای ارباب دولت و ثروت را محراب دعا و عقیدت خویش میسازند و دستی که بر دعا بر میدارند بدامن امید خلق در سارست
نه بر درگاه حاجت روا درگاه کریم کارساز و لبی که بتسبیح و تهلیل می جنبانند جهت افسون تسخیر دلهاست نه برای عرض نیاز بخداوند بنده نواز
بساط سجده سجاده جز برای زهد فروشی نمی اندازند و پر و بال راه جز جهت پرواز بر اوج اعتبار بر خود نمی سازند و غیاث نمیدانند که بکسی و یاری خلق
عالم هیچ منت است و بی مشیت سبحانی هرگز مراد ایشان بحصول نه پیوسته در علامت این قوم جامی که را ما لیس الله بکاف عبده کافی
و در غنیه دولت سبحان امید این و آن سر پیچ اجیب دعوة الداع اذا دعان چنانکه مذکور شد مذکر یا وافی است و در عدة الداعی از حضرت
مقدس جعفری صلوات الله علیه روایتست که اذا اراد احدکم ان لا یسئل ربه شیئا الا اعطاه فلییاس من الناس کلهم و لا یکون له رجاء الا من عند الله
فاذا علم الله ذلک من قلبه لم یسئل شیئا الا اعطاه حاصل معنی اینکه چون خواهد یکی از شما که از خداوند خود سؤال نکند مگر اینکه خدای تعالی
آنرا عطا نماید باید که از همه مردمان نا امید گردد و او را امیدواری نباشد مگر از جانب خدا پس چون خدای تعالی دانست این را از دل هیچ چیز مسئلت
نکند مگر اینکه خدای تعالی عطا نماید آنرا و از جمله مواعظ الهی حضرت روح الله را اینست که عیسی دعا کن مرا مانند دعای غمگینی که در آب

غرق شد

غرق میشد و باشد و فریادرسی نه داشته باشد یا عیسی از من بخواه و از غیر من مخواه است که خوش است از تو دعا و از من اجابت دعا مکن مرا مگر بتضرع
و زاری و قصد تو یکمقصد باشد یعنی از همه کس گسسته و بمن پیوسته باشی که هرکسی که در وقت تو را چنین دعا کنی من ترا اجابت میکنم لمؤلفه
دل از کم و بیش چرخ ازرق بردار امید ز هر که هست مطلق بردار هنگام دعاست دست بر درگاه است رمزی که ز جمله دست جز حق بردار
چون خامه موعظت حریر در صدد این مجلس جنت نظیر بتقریر هذری شایسته از آنچه مطلب باید بر مدعی کرده بوده در انتقام بعین قدر اکتفا
نمود دیگر از آنجمله اقبال بر دعاست یعنی دل خود را متوجه دعا داشتن و این امر مهم و مطلب بزرگیست با امید زبان تنها که گذشتن چه معنی دعای
دعای خدای تعالی را خواندن و طلب حاجت نمودنست از روی تذلل و استکانت و این معنی بحضور قلب و توجه باطن تحقق نمی پذیرد بلکه
دعای آن مانند الله کریمست که طوطی میگوید چه اثر بر آن مترتب خواهد شد و احادیث و اخبار در تایید این گفتار بسیار است از آنجمله در کتاب
کافی از جناب سلطان جعفری علیه السلام روایتست که ان الله لا یستجیب دعاء بظهر قلب ساه فاذا دعوت فاقبل بقلبک ثم استیقن بالاجابة
محصل مضمون اینکه خدای تعالی مستجاب نمیکند دعائی را که با دلی که از آن غافل و فارغ باشد پس چون دعا کنی دل خود را متوجه آن ساز و جزم
کن که مستجاب میشود و هم در آن کتاب از آن والا جناب بطریقی دیگر منقولست که اذا دعوت فاقبل بقلبک وظن حاجتک بالباب
معنی اینکه چون دعا کنی بدل متوجه آن شو و مظنون خود ساز که حاجت تو بر در خانه است ظن اینجا بمعنی علم است تا با حدیث سابق
مطابق باشد و نیز در کافی مذکور است حدیثی که حاصل آن اینست که چون حضرت رسول صلعم دعای باران کردی باران بارید چنانکه مردمان گفتند
غرق خواهیم شد و آنحضرت بدست مبارک با بر اشارت کرده فرمود که حوالینا و لا علینا و ابر پراکنده شد گفتند یا رسول الله طلب باران
برای ما کردی و بباریدن و بعد از آن باز طلب باران نمودی باریدن موقوف شد اینکه چه وجه داشت یا اول اثر اجابت ظاهر شد و باز دیگر فرمود
انی دعوت ولیس لی فی ذلک نیة ثم دعوت ولی فی ذلک نیة حاصل معنی اینکه در دعای اول مراقبت حضور قلبی نبوده و در ثانی بود
و در ارشاد القلوب روایتی مذکور است که حاصل آن اینست که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بر مردی گذشت که در سجود و رکوع بود و دعا و تضرع
مینمود موسی گفت یارب اگر حاجت این بنده بمن میبود هر آینه من او را روا میکردم و غرض حضرت کلیم از آن کلام تفتیش از وجه عدم
اجابت دعای او بود یعنی من با عجز مخلوقیت هرگاه خواهم که حاجت او روا کنم تو با این قدرت و فضل و کرم وجهی دارد که تو روا نمیکنی آن
وجه چیست وحی آمد که یا موسی انه یدعونی و قلبه مشغول بغنم له فلو سجد حتی انقطع صلبه و تنفقا عیناه لم اجب له یعنی اینکه مرا
که دعا میکند مرا او دلش مشغول گوسفندانست که دارد پس اگر سجده کند مرا چندانکه استخوان پشتش منقطع یعنی از هم جدا شود و چشمهایش بیرون
آیند من دعای او را مستجاب نمیکنم نزد وجدان صحیح هر یک از این اخبار صحیحست در اینکه حضور قلب از اعظم ارکان دعاست بلکه بی آن
دعا و دعا نیست و اثری بر آن مترتب نمیگردد دیگر از آنجمله شکستگی دل و تذلل نفس است و این نیز بتجربه دعا را اصلی اصیل و در رد آن ثمرات
بغایت دخیلست غبار حرمان از چهره احوال جز با بردباری خاکساری نتوان شست و گوهر مراد را از خاک آن درگاه جز بچراغ دل فروز سوز و زاری نتوان
جست لمؤلفه جان من تن بخاکساری ده بیکس تا درست کرده کار را از جمله مواعظی که جناب سبحانی حضرت عیسی را در آنها مخاطب ساخته اینست
که یا عیسی ذل لی قلبک و اکثر ذکری فی الخلوات و اعلم ان سروری ان تبصبص الی یعنی ای عیسی ذلیل ساز برای من دلت را و بسیار

کن ذکر من در خلوتها و میان بزرگی که خوشنودی من آنست که خاکساری و تذلل نمائی لیکن من مجلاً مناط بندکی و انکسار کردن
فرازی و اعتبار رای با بزرکان عالیشان که خلق بتعظیم شان کمان صفت قد دوتا ساخته و در درگاه کبریا تیر دعایشان بهدف آید
و بسیار روی روشان چنان که اهل روزکار رحوات سلاطینان باکراه کوشند در وقت عرض حاجت اجابت تا در دولا استقبال دعایشان نماید
کاه باشد که شفاعت ناتوانی خلق جهانی را از جلال رانند و کاه باشد که با آبرو و لامری حیز کشت مراد جمعی کثیر را سیراب که داشته و در غیب
از امام همام و سرور کرام حضرت ابی عبدالله عم مرویست که سلیمان بن داود علی نبینا و علیه السلام روزی با اصحاب خود بدعای باران بیرون
میرفت مورچه دید که قائمه از قوایم خود را یعنی الخ پایها را دست و پاست بسوی آسمان برداشته میگفت اللهم انا خلق من خلقک لا غنی بنا
من رزقک فلا تهلکنا بذنوب بنی آدم یعنی الهی ما خلقی از مخلوقات تو ایم و ما را گریزی از رزق تو نیست پس هلاک مکن ما را بگناه فرزندان
آدم حضرت سلیمان باصحاب خود گفت ارجعوا فقد سقیتم بغیرکم یعنی بازگردید که بتحقیق که بدعای غیر شما باران بشما داده شد الی صحن حضرت
خداوند بصیر خبیر را عزوشانه نظر بر حقارت و فروتنی و شکستگی خواطر است نه بر شاقت قد و صباحت خد است یا از عیبادات جلال
ظاهر و هرچند بنده را در جناب سبحانی عجز و ناتوانی بیشتر باشد مقام دعا در بارگاه قرب بیشتر خواهد بود **قطعه** دارند قریبتر در آن در
شکستگان **را** با مسجدت نسبت دیگر حصیر را **دیگر** از انجمله حسن ظن بکریم ذوالمنن است که مسئول را مبذول خواهد داشت و دست رد
بر سینه طلب نخواهد گذاشت چنانکه در کافی در باب یقین از حضرت ابی عبدالله عم منقولست که اذا دعوت فظن ان حاجتک بالباب یعنی چون
دعا کنی پس گمان خود کن اینکه حاجت تو در در خانه است یعنی بزودی حاصل میکردد و ظن نیز اینجا ظاهرا اینست که بمعنی یقین باشد چنانکه
گذشت و چون اجابت دعا مظنون و یقین نباشد که رد دعا منع عطا مبنی بر عدم وسعت و مکنت و یا غلبه خست و بخل و این هردو چون
سایر نقایص از خصایص ممکنات و ساکنان خط خاک و ساحت ربوبیت احدیت از خس و خاشاک امثال آنها منزه و پاکست پادشاهی که خزاین
کن فیکان و سراسر عالم هستی کمترین نمونه ای از آن باشد و بهر چه اش اراده تعلق گیرد بی تاخیر تحقق پذیرد و مع هذا ذات بیمثالش از همه چیز غنی
و کنار و دامان عز و جلالش مبرا از غبار احتیاج و افتقار بود عاقل را در خزانه چنین ترحم ملت جولان می سزد و در ذات پاکی جنان اضمحلال
غلت چگونه متصور میتواند بود با وجود آنکه مراتب هر کاه خود حکم ادعونی استجب لکم وعده استجابت دعا نموده باشد و بدلالت لا یخلف
المیعاد خلف در وعده او نباشد دیگر چه شک که طلب بعطا مقرون و دعا باجابت مقرون خواهد گردید مگر اینکه در شروط دعا اخلالی
و در آداب آن اهمالی شده باشد و این هنگام تقصیر از جانب داعی خواهد بود و تخت اصلاح و تدارک آن باید نمود **حافظ** هر چه هست
از قامت ناساز بی اندام ماست **ورنه** تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست **و** عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر
لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم والله یعلم و انتم لا تعلمون کاه هست که آدمی از نادانی مطلبی را چشم نهاده خاطر ساخته بروز
و شب اندعا از درگاه کریم متعال میخواهد و قبول آن دعا و حصول آن مدعا موافق حکمت و مصلحت اصلا نیست و انجام او جز بهلاکت تمام نشود الخ نفع
انکاشته بسی بر ضرر است اگر خود نیز بحقیقت آن عارف و بر عاقبت آن واقف گردد بحصول آن راضی نخواهد بود بلکه از آن بجناب سبحانی استعاذه
خواهد نمود و در این صورت روا کردن آن حاجت از حضرت باری عین شفقت و محض غمخواری خواهد بود و لهذا حضرت کریم علی الاطلاق که از

اعطی

انعالی از منع خیر و صواب محالست آن مطلب را بحصول نرسانده ولیکن در عوض مثل آن بدی و شر از او منع میکرداند و کاه باشد که حصول
مطلب در وقت دعا خلاف حکمت و مصلحت باشد اما در وقت دیگر موافق مصلحت کردد در این وقت تاخیر نموده حصول آنرا با آن وقت می اندازد
و از غایت فضل و کرم با ازاء انتظاری که در آن برده اجر و برا در آن دعا عظیم و جلیل میسازد و مصداق این کلام و محقق این مقام الکروعده
الداعی از حضرت سید الانام عم منقولست که ما من مسلم دعا الله سبحانه و تعالی دعوة لیس فیها قطیعة رحم و لا اثم الا اعطاه الله
بها احدی خصال ثلث و اما ان یعجل دعوته و اما ان یدخر له و اما ان یدفع عنه من السوء مثلها الحدیث مضمون حدیث ظاهر اینکه
هیچ مسلمانی نیست که دعائی کند که در آن قطع رحم و گناهی نباشد مگر اینکه عطا کند خدای تعالی او را بآن یکی از سه چیز یا بزودی مدعای او را
روا کند یا آنرا از برای او ذخیره نموده بر حقی دیگر اندکند و یا دفع کند از او بدی و شری مثل انچه در دعا خواسته است پوشیده نماند که عبارت
و اما ان یدخر له اگر چه فی نفسه ممکنست با هر معنی باشد که اجر و ثواب آن را برای او ذخیره آخرت سازد چنانکه در بعضی از اخبار دیگر
تصریح بآن شده اما با فقره اول که ان آنها من یعجل دعوته است بر وجه کامل مقابل نمیشود و حدیث جامع هم مستوفی نمیکردد چه در انقسام
رشتی است با تعجیل حصول مدعا یا تاخیر در آن یا عدم حصول و بنا بر حمل اول برسه احتمال مذکور خواهد بود لهذا آنرا ظاهر دانسته و نیز
مؤید این معنی آنست اینکه در بعضی نسخ بجای اما ان یدخر له اما ان یؤخر له واقع است والله اعلم و هم در آن کتاب از جناب قطاب
امیرالمومنین عم مرویست که دعا اجرت من العبد اجابة الدعاء لیکن اعظم اجر السائل و اجزل العطاء الامل محصل معنی
اینکه کاه باشد که در اجابت دعا تاخیر شود و مدعای بنده دیر بحصول رسد برای اینکه اجر او عظیم تر و عطای وی جزیلتر کردد الحاصل
برا بمقدمات میزان کفت که دعای بنده در دو صورت تاخیر و عدم حصول نیز مردود نیست چه تاخیر و عدم حصولی چنین که باجر عظیم و
خیر کامل از جانب نعمت مقرون باشد عین اجابت بلکه فرق آنست چه ظاهر است که هر کاه چیزی از کریمی چیزی طلب نماید و وی بجهت
رعایت مصلحت چیزی دیگر مثل آن یا بالاتر از آن با عطا فرماید رد طلب او نکرده خواهد بود و از این تحقیق بظهور می پیوندد که بحث طی
دعا بعد از رعایت آداب و شروط شک باجابت مقرون و وعده ادعونی استجب لکم و امثال آن در هر حالی البته بر وفا مقرون است
پس سزاوار آنست که بنده اطمینان خاطر خود را بتسلی در اخبار مذکوره کامل و وافی و زلال اعتقاد خویش را با بالای برده دل تفکر
چشم از کدورات شک پاکیزه و صافی کرداند و عرایض و عرات را کاه بیکاه در آن درگاه عالم پناه بوثوق تمام بنظر رحمت عام
در آورده بتوقیع اجابت رساند **دیگر** از انجمله اینکه زبان خود را از آلایش فحش و دشنام پاک کرداند و سخنی که متضمن هتک و مضی
مسلمانی باشد بر زبان راند و در جناب اقدس که جز پاکان را در آن راه نیست راه سخن داشته باشد که مطلبی بعرض رساند در کتاب
شریف کافی از امام همام ابی عبدالله عم مرویست حدیثی که حاصل مضمون اینست که در بنی اسرائیل مردی بود سه سال دعا کرد که خدای
تعالی او را پسری روزی کرداند چون دید که مستجاب نمیشود گفت یا رب مگر از تو دورم که دعای مرا نمیشنوی یا تو از من نزدیکی که اجابت
نمیکنی پس شخصی بخواب او آمده گفت سه سال است که تو دعا میکنی خدای عز و جل را از سه سال با زبان فحش گوئی و دل بغایت سنگ
غیر متقی و نیت غیر صادق پس ترک فحش کن و دلت را با تقوی و نیت را نیکو ساز پس آن مرد این کار کرد یعنی زبان و دل خود را از و نام

مذکور شد که ساعت اجابت و بعد از آن دعا نمود پسری متولد شد دیگر آنکه خورش و پوشش خود را حلال و مباح و خود را ملبس بلباس تقوی
و صلاح سازد و ابره و آستر جامه جان را بصابون ورع از این دو آلایش تطهیر نموده در مقام قرب بموقف عرض حال بکثافت ظاهری
و باطنی خود را از نظر التفات خداوند متعال نیندازد چنانکه وارد شد والقلوب الی مطهرة انس و از جناب اقدس نبوی منقولست که ان
العبد لیرفع یده الی الله تعالی و مطعمه حرام و ملبسه حرام فکیف یستجاب له و هذا حاله حاصل معنی آنکه بنده دست بدرگاه جبار
و متعال میکند و طعام و لباس او حرام است پس با این حال چگونه دعای او مستجاب گردد و در عدة الداعی مذکورست که العبادة مع اکل
الحرام کالبناء علی الرمل یعنی عبادت با خوردن حرام چون بنای عمارتی بر ریگ گذاشتن است شرم باد بنده را که اگر نزد بزرگی
از اهل دنیا رود و بعد رفتن در آراستگی ظاهر خود میکوشد و دستار و جامه که نامناسب مجلس او باشد نپوشد تا از او نفرت نکند و نظر التفات
نپوشاند چگونه با جان چنان آلوده و عالم عالم معصیت بدرگاه احدیت که غیر پاکان را در آن بار نیست چها کار برد و طلب حاجت نماید
و اگر فرضا ناشایسته و خلاف قاعده از او نسبت بسهل ترین شخصی صادر شده باشد و بعد از آن او را حاجتی افتد تا نخست بعذرخواهی
نپردازد و غبار آن کردار را از خاطر وی زایل نسازد اظهار آن حاجت نمیتواند نمود و با خداوند عالم حالت زیر پرست و در مقام ملال
و سرکشی روز و شب کارش زشتی و ناخوشی است و هرگز بخاطرش نمیرسد که بمقام معذرت درآید و با اشکی و عرق شرمی تدارک آنها
نماید و مع هذا روی آن دارد که هر گونه حاجتی که پیش آید بدرگاه او عرض نماید و متوقعست که با این پاس ادب سرانش بحصول موصول گشته
مستجاب الدعوة و مقضی المرام باز آید هیهات هیهات ایوان ترقی بنیان این منزلت از آن رفیع ترست که با بار گران ابرهم عصیان بر آن صعود
توان کرد و معشوق دلکش شاهنگی این کرامت از آن لطیف تر و پاکیزه ترست که با چندین آلایش ظاهری و باطنی دامان وصالش
بدست توان آورد انما یتقبل الله من المتقین مردی بجناب مقدس نبوی ص عرض نمود که ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود فرمود انکم تدعون
من لا تطیعونه و تعصونه فکیف یستجیب لکم یعنی بدرستی که شما دعا میکنید میخوانید کسی را که او را فرمان نمیبرید و نافرمانی او میکنید پس
چگونه مستجاب کند برای شما دعای شما را لهذا سزاوار آنست که بنده تمام احتیاج سراپا افتقار که بیگاه و گاه بآن درگاه عالم پناه سر و کار
دارد همواره در اصلاح کار خود کوشیده خود را چنان مهیا سازد که در وقت احتیاج روی آن داشته باشد که در آنحضرت بعرض حاجت
پردازد قسم دویم آنچه متعلق باحوال ظاهر و از اعمال جوارحست و از آنجمله آنست که چون اراده دعا بعرض حاجتی کند نخست طهارت نموده
ظاهر را نیز چون باطن از خبث حدث طاهر سازد و بحکم الصلوة قربان کل تقی بگذاردن نماز اگرچه دو رکعت باشد خود را بدرگاه کبریا
فی الجمله نزدیک سازد و آنگاه بعرض حاجت پردازد چه از تتبع آثار و تفحص اطوار اهل البیت الاطهار علیهم سلام الله اجمعین
که در جمیع امور خصوصا در رسوم عبودیت علیا مراد و دستور رشد و طهوری پیروی اند که آن آداب دانان محفل قرب در بسیاری از اوقات
دعا نخست وضو میساخته و نمازی میگذارده اند و بعد از آن متوجه دعا میگشته اند دیگر آنکه پیش از دعا صدقه دادنست و چیزی از عطر بشوئی
بر شیدنست چنانکه در کافی از حضرت ابی عبدالله ع مرویست حدیثی که در مطلب پنجم مذکور شد که پدرم چون طلب حاجت میکرد در وقت
زوال میکرد پس چون اراده آن مینمود چیزی پیشتر تصدق میکرد و بوی خوش میبوئید و بمسجد میرفت و دعا میکرد در حاجت خود بآنچه خدا داند

دیگر روزه

دیگر روزه گرفتن است چنانکه سابقا مذکور شد که دعای روزه دار مستجابست و رد نمیشود دیگر آنکه انگشتری عقیق و فیروزه در دست داشته باشد
چه در عدة الداعی از خاتم انبیا و یکتا در محیط شرف پیام منقولست که قال الله تعالی سبحانه انی لاستحیی من عبد یرفع یده الی
و فیها خاتم فیروزج فاردها خائبة یعنی خدای تعالی فرموده بدرستی که من شرم میکنم از بنده که بر دارد دست خود را بسوی من
یعنی بدعا و در آن انگشتر فیروزه باشد پس نا امید گردانم و نیز در عده از جناب مطلب جعفری ع روایت کرده که ما رفعت کف الی الله
عز و جل احب الیه من کف فیها خاتم عقیق یعنی برداشته نشد بسوی خدا عز و جل کفی که نزد من دوست تر باشد از کفی که انگشتر عقیق در آن باشد
دیگر آنکه از آداب ظاهری دعا دست برداشتن است چه در آن نوعی از تذلل و اظهار مسکنت است و آن در درگاه خداوند ذوالجلال پسندیده
و مستحسن میباشد در عدة الداعی مرویست که کان رسول الله ص یرفع یدیه اذا ابتهل فی الدعا کما یستطعم مسکین محصل معنی آنکه حضرت
رسالت پناه ص چون تضرع و دعا میکرد هر دو دست خود را بر میداشت چنانکه مسکین میکند در وقت طلب طعام و مخفی نماند که بنده را در دعا
حالات و مقامات مختلف میباشد و در هر حالی و مقامی دست برداشتن بهیأتی جدا و کیفیتی خاص است از آنجمله مقام رجا و امیدواریست
که نظر بر فضل و رحمت نامتناهی جناب الهی دارد و حصول مراد از مراحمات دو جهانی را وجهه همت ساخته طریق طلب آن میسپارد و آن حالت
برغبت تعبیر میشود و در این وقت باید که کف دستها بجانب آسمان باشد دیگر مقام خوف و ترس کاریست که بنده از بادحراتهای خود و از نکال
متناهی اندیشه در قهر و غضب سطوات الهی ترسان و هراسان گشته در دنیا و عقبی از آن استعاذه مینماید یا از شرور و مکاره دنیا
چون جور و تعدی ظلم و امثال آن متوهم گردیده و حفظ حمایت جناب سبحانی نظر تدفع میکشاید و این حالت را رهبت میگویند و در این وقت
باید که پشت دستها بجانب آسمان کند دیگر مقام تذلل و زاری و اظهار عجز و خاکساری است و این را تضرع میگویند و در این وقت باید که انگشتان
خود را یا انگشت سبابه دست راست را علی اختلاف الروایات بجانب راست و چپ حرکت دهد دیگر مقام انقطاع از خلق است بخالق یعنی
از همه گسستن و بحضرت او پیوستن و تبتل عبارت از آنست که این هنگام طریقه آنست که انگشتان را و بروایت دیگر انگشت سبابه چپ را باستگی
ببالا برد و بزیر آورد دیگر مقام اخلاص است که دعا از غرضها مبرا و تذلل بدرگاه کبریا باشد و این حالت اشرف حالات و انجام برترین مقامات است
و آنرا ابتهال میگویند و در این وقت اولی آنست که هر دو دست ذراع خود را در برابر رو بجانب قبله دراز کند و بنا بر حدیث دیگر دراز کرده
بجانب آسمان بردارد و این وقتیست که چشم گریان و اشک در جریان باشد و آنچه سمت ذکر یافت از چند حدیث که در کافی و غیر آن از کتب
معتبره مذکورست مستفاد میگردد و از آنجمله از معتبرهر کاه رغبت و مروی از کتاب عبودیت حضرت ابی عبدالله ع منقولست که ذکر الرغبة
ابرز باطن راحتیه الی السماء و هکذا الرهبة و جعل ظهر کفیه الی السماء و هکذا التضرع و حرک اصابعه یمینا و شمالا و هکذا التبتل
و یرفع اصابعه مرة و یضعها مرة و هکذا الابتهال و مد یدیه تلقاء وجهه الی القبلة و لا یبتهل حتی تجری الدمعة آن عالم ربانی
در توضیح این مطلب اکتفا ببیان زبانی ننموده و از زیادتی اهتمام بحرکت دستهای مبارک آنرا تفسیر و خاطر نشان مخاطب فرموده که چون
ذکر رغبت کرده باطن هر دو کف را بجانب آسمان ظاهر ساخت و فرمود که چنین است و رهبت پشت هر دو دست را بجانب آسمان کرد و فرمود
چنین است و تضرع انگشتان خود را براست و چپ حرکت داد و گفت چنین است و تبتل انگشتان خود را بالا میبرد و بزیر می آورد و فرمود

همچنین ابتهال دستهای خود را برابر روی خود بجانب قبله کشید و فرمود که ابتهال میکنند تا اشک روان شود و در حدیث دیگر هم از آنحضرت
مرویست که بعد از آن بیان کیفیت دست برداشتن در رغبت و رهبت بروجهی که مذکور شد فرموده که والتضرع تحرک السبابة الیمنی
یمینا و شمالا والتبتل تحرک السبابة الیسری ترفعها الی السماء رسلا و تضعها والابتهال تبسط یدیک و ذراعیک الی السماء
حاصل معنی اینکه در تضرع طریقه اینست که حرکت دهی انگشت سبابه راست را بجانب راست و چپ و در تبتل حرکت میدهی سبابه چپ را بهمین
طریق که بلند میکنی بسوی آسمان بآهستگی بزیری آوری و ابتهال اینکه مبسوط میگردانی دست و ذراع خود را بجانب آسمان و میان این دو حدیث
تناقضی نیست چه ممکنست که دست برداشتن در هر یک از این حالات در دو صورت گذشته باشد و حدیث دیگر هم در کافی مذکور است که ابوبصیر
از حضرت پیشوای صغیر و کبیر هم پرسید از دعا و رفع یدین فرمود که بر چهار وجه است اما التعوذ فتستقبل القبلة بباطن کفیک واما الدعاء
فی الرزق فتبسط کفیک و تفضی بباطنهما الی السماء واما التبتل فایماء باصبعک السبابة واما الابتهال فترفع یدیک
تجاوز بهما راسک واما التضرع ان تحرک اصبعک السبابة مما یلی وجهک وهو دعاء الخیفة حاصل معنی اینکه اما در حالتی
که استعاذه است باطن کفها را بجانب قبله باید داشت و اما در دعای طلب رزق کفها را گشوده باطن آنها را بسوی آسمان باید کرد و اما تبتل
بانگشت سبابه اشاره باید نمود یعنی حرکت باید داد و کیفیت آن در حدیث سابق مذکور شد و اما در ابتهال دستها را باید برداشت چنانکه
در محاذات سر بلند تر کرده و بعد از بیان این چهار وجه از وجوه عشره که دعا را بحسب اقتضای مقام و نظر بحال مخاطب هم بوده و بیان تضرع
نیز فرموده اند که انگشت سبابه برابر پیش رو حرکت باید داد و کیفیت آن مذکور شد و دعای تضرع دعای خیفت هما مراد اینست که در این حرکت
دهان بسته و شاید اینکلام ناظر باشد بآیه واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة که در سوره اعراف است یعنی غافل که حکمت دعای
رزق در این حدیث شریف بر سبیل مثال و مراد مطلق سؤال باشد و این عبارت از رغبت یعنی که در صدر این مبحث مذکور شد و همچنین
تعوذ نیز عبارت از رهبت والنداء ذکر رغبت و رهبت علیحده در این حدیث شریف ذکر نشده و بنا بر این حکمت که دست برداشتن
در رهبت که در این حدیث تعوذ تعبیر شده چون سایر احوال در صورت گذشته باشد یکی باطن کفها را بسوی زمین کردن دوم بجانب
قبله کردن و این دو صورت بسیار بهم نزدیکند و بنا بر این مجموع حالات دعا که از احادیث مذکوره مستفاد میگردد بیش از پنج نخواهد بود و نیز
محتمل است که رغبت و رهبت مخصص امید و بیم باشد و سؤال استعاذه در معنی آنها ماخوذ نباشد و هر یک از آنها را حالت و مقام دیگر باشد
و در هر یک از احادیث استقصای جمیع حالات دعا نشده باشد و مجموع آنها هفت باشد چنانکه ظاهر عنوان این باب این معنی است که کافی
ولیکن احتمال اول ظاهر تر مینماید والله اعلم دیگر از آداب ظاهری دعا بلکه اهم واعظم آنها گریه کردن و سعی کردن بکم آمده از چشم
دل آب اشکی برون کار آورد رحمت و این از آداب دعا اصل اصیل و در حصول مدعا نهایت دخیلست چنانچه بعضی از اهل دعا آن را بهترین
آداب شمرده اند مؤلف اگر گریه میکند شبنم را صاحب بسرا در دل شبها دعای که بی گریه آید آفت و از فواید و خصایل گریه همین بس
که بنده را از دنس معاصی مقدس میفرماید و در درگاه عزت روشناس و مقرب میگرداند چنانکه در کافی از نیر سپهر سروری حضرت ادریس
جنون مرویست که خدای عزوجل بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وحی فرمود که ان عبادی لم یتقربوا الی بشیء احب الی من ثلث خصال

برستی کنندگان

پرستی کنندگان من نزدیکی نجستند بسوی من بچیزی محبوب تر بمن از سه خصلت پس موسی گفت یارب چیست آن خصال فرمود یا موسی
الزهد فی الدنیا والورع من المعاصی والبکاء من خشیتی یعنی آن سه خصلت یکی بی رغبتی در دنیاست دوم اجتناب
از گناهانست سیم گریه از ترس من پس موسی گفت یارب چیست برای کسی که اینها را کند یعنی چه ثواب و مزد خواهد داشت پس وحی فرستاد
خدای عزوجل بسوی او که یا موسی اما الزاهدون فی الدنیا ففی الجنة واما البکاؤن من خشیتی ففی الرفیق الاعلی لا یشارکهم
احد واما الورعون من المعاصی فانی افتش الناس ولا افتشهم حاصل معنی اینکه زاهدان در دنیا پس در بهشت خواهند بود واما
بسیار گریه کنندگان از ترس من پس در مرتبه بلند اعلی که دیگری با ایشان در آن شریک نباشد مقام خواهند نمود اما پرهیزکاران از نافرمانی من پس
پرستی که من تفتیش میکنم مردمان را و ایشان را نمیکنم یعنی در حساب ایشان سخت نمیگیرم و اعمال ایشان را می پذیرم و هم در آن کتاب از آن
عالیجناب مرویست حدیثی که محصل مضمون آن اینست که هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود غیر چشمی که از ترس خدا گریسته باشد و هیچ
چشمی پر اشک نشود از ترس خدای عزوجل مگر اینکه حرام کند خدای تعالی سایر جسد او را بر آتش چون آن اشک بر گونه او روان شود پس
نگیرد آن رو را تنگی و خواری یعنی مراد سیاه رویی گناهست و خواری موقف قیامت و حساب گناه و هیچ چیز نیست مگر اینکه او را کیلی و وزنی هست
یعنی حدی و اندازه دارد که باید بآن برسد مگر اشک چشم که پرستی که خدای عزوجل خاموش میگرداند باندک از آن دریاهای آتش را و اگر
گرید بنده در امتی هر آینه رحمت کند خدای عزوجل آن امت را بگریه آن بنده و از سؤالات که حضرت کلیم الله در مناجات نموده و در امالی
شیخ صدوق رحمه الله مذکور است که الهی فما جزاء من دمعت عیناه من خشیتک یعنی ای معبود من چیست مزد کسی که اشک آلوده گردد چشمهای
او از ترس تو خدای تعالی فرمود که یا موسی اقی وجهه من حر النار و امنه یوم الفزع الاکبر یعنی نگاه میدارم روی او را از گرمی
آتش و ایمن میگردانم او را در روزی که خوف در آن بزرگترین خوفها باشد یعنی روز قیامت و برگزیده عالمیان و فرزند آقا سیان هم را از کیک
در التزام این خصلت اهتمام بود بدعا آنرا از درگاه الهی مسئلت مینمود که اللهم ارزقنی عینان تبکیان من خشیتک یعنی الهی روزی کن مرا
دو چشم بسیار اشکبار که گریند از ترس تو و مرویست که چون مرد ذکر گناه خود کند و از خوف الهی گرید فرشتگان مبادرت نموده آن قطرات
اشک را در ربایند و در حدیقه از نور کرده بجائی از نگه صر نمایند پس چون روز قیامت شود و صاحب آن ای که در سیاه آتش برحسات باید
و راج آمد پس دریا بسوی آتش برند و چون خواهند که او را در آتش افکنند خدای عزوجل گریه تعجیل میکند بر بنده من پرستی که او را از دوزخ
امانیست پس فرمان شود که آن قطرات اشک را آورده بر آتش ریزند پس آن دریای عظیم را آتش فرو نشاند و نظایر این چند روایت بسیار
اثر رقت آور که سر انگشت زبان تقریر فواید آنها را در گوش جانهای حق پذیر کشیده و قطرات عبرات جانها را آنها را از مژگان اشک
نشان جاری بر صفحه دامن روان گردیده در کتب معتبره از حد بیرون و ذکر تمامی آنها از حوصله گنجایش این مجلس افزونست و حاصل آن جمله
اینکه هیچ خطر گریه را در بازار اعتبار قدر و قیمت بسیار و نظر رحمت الهی که بر سیلاب اشک مانند عفو و مغفرت هر جا رسد پس سزاوار آنست
که بنده چون عرض حاجتی بآن درگاه بر دارد روی امیدواری رو بقبله دعا آورد چنانکه رسم گدایان و اهل طمع است که نزد کریمان اگر بگرید
سبزها و شاخ گلی باشد دست آویز کف نیاز سازد تا مگر بآبروی آن دعایش در آن حضرت مقبول و مدعایش قرین حصول گردد و همان روزم

گفته ناکرده ابر کی خندد چمن ناگرید طفل کی نوشد لبن اشک که نهر خدا بارنده خلق کو هست واشک نبارند خلق ما به در بار
این دنیا زیست ما به انجا سرش چشم تر است از چه دانی قدر آب دیدگان طالب آن تر چون نادیدگان گریستن در دعا از لوازم آداب
وحصول مدعا از اعظم اسباب است و تلاش در یافت این حالت فیض قرین بحد ضرورت که اگر کسی را گریه نیاید چشم کم هیچ هنوز در رنش
قطره اشکی بخل و امساک نماید باید که بزور خود را بر آن دارد و بیاد وقایع اندوه خیز که بالخصوص چون مرگ عزیزان رفته و دوستان و خویشان
خاک خفته خود را بگریه آرد چنانکه در کافی از اسحق بن عمار روایت که بحضرت ابی عبدالله ع گفتم که گاه چنین میباشم که دعا میکنم و میخواهم
که گریه کنم و نمی آید و ان وقت یاد میکنم بعضی از کسانی را که مرده اند از اهل من پس رقت میکنم و میگریم آیا این رواست فرمود آری ذکر ایشان
میکنی چون رقت کردی گریه کن و بخوان خداوند خود را و هم در آن کتاب است که آنحضرت ع منقولست که ان لم تك بكاء فتباك یعنی
اگر گریه نباشد خود را بتکلیف بر آن دار یا بیمینی که برای آن تقریبات و وسیلها بانگیز چنانکه مذکور شد یا بامیمی که ظاهر خود را چون گریه کنندگان
سازد و در بیان آواز تشبه بایشان کن و برای سیاق اخبار در کتب معتبره آنها متعدد و بسیار است و از آنها معلوم میگردد که هر گاه گریه
ساختن بتکلیف در وقت دعا از آداب سنن و در رکعات آن پسندیده و مستحسن باشد که بعای پر درد که از ته دل خیزد و اشکهای غم پرورد که سلسل
و متواتر از دیدگان فرو ریزد در آن حضرت چه قدر قیمت خواهد داشت هان من تن لبیل گریه بده چشم من کم مباش از ابر بهار
شورش عشق گریه برخواهد این تنک آب می برد لب بار بر هر در آن اجرا زلال تحقیق که در قنوات نکرهای عمیق عمری تشنه اندیشه جاری
کننده اند آن آب صافی روشن تر است که چگونه جیرون و آبادی کاه از ابتدای سیلهای شد منطمس و خراب جداول انهار از نابودی گلی و لای آن
مسدود و بی آب میگردد و چشمه سار دلها نیز که منبع آب دیده است گاه از طغیان سیلهای میلها و هوسهای گل ولای کدورت آورده با کور
و عاطل و جویبار دیده از خشک و باطل میماند و این هنگام تخم امید را جز در خاک حرمان پوسیدن بره و نخل دعا را بغیر از زرد روئی بی حاصلی
ثمری نخواهد بود پس صاحبان کشت و کار طاعت و طالبان اثمار اجابت را نا چار است که در تنقیه قنوات دلهای خراب خود مساعی جمیله
بتقدیم رسانند و مجاری بواطن را که عبارت از رشته ربط دلها بدیده است از گل ولای علایق دنیا و کدورات این عبرت سرا پاک کرده آب اشکی
بر چهره جاری گردانند و آلتی برای تنقیه این آبار و لایه های این انهار بر تامل در اختلال احوال خود نیست که سرمایه عمر گرامی هیچ درباخته
و برای سفر بی رفیق و تامل مرگ زاد و راحله مهیا نساخته بشر زبانی چون اجل بی امان در قفا و گرویکلی مانند مرگ جان گسل در پیش و
گرانی چون کوه گناهان در دوش و رستی چون عملهای زشت خود با هیچ و عدوی چون نفس اماره قرین و راهزنی مانند دنیا در کمین و منزلی چون
ویرانه پر مار و مور گور و خانه خالی چون عذاب قبر منتظر جزایی چون آتش غضب الهی سوزان و دشمنی چون شعله جان گداز آه حسرت فروزان
بالینی بستر تری چون خشت و خاک در لحد افتاده و همراه مهربان کری چون فشار قبر آغوش اشتیاق گشوده و صبح قیامت چشم از خواب عدم کشوده
از شرم آلودگی بروی پاکان نظر نتواند کرد و در شور و نشور که در خاک نیستی سر آورده از ننگ قبایح در میان خلایق نتواند سر برآورد و از
درجات بهشت و حور و قصور و عیش و سرور آن دیده نار و احسرتا علی ما فرطت فی جنب الله با وجود رسانده و از کیفیات درکات جهنم و نکال
و سلاسل و اغلال آن مشاهده نموده خاک تمنای یا لیتنی کنت ترابا بر فرق دل فشانده و هستی و بیاری که پیوسته حمایتش که برده و چشم

گردانی

گردانی که بر دامن امید دارتیش در آویزد و انکار کرده و قبول و عذر آورده معقول نه و صاحب حساب احتمال خطا ایشان و بر
دیوان عدل طامع رشوه ستان نه تا بازار حرا را جانب و وزن کلی و نه ترازوی عدالت سر موئی حیف و میل آدمی چه چاره که در دنیا و جهنمی
ایشان حال و مبداء و مآلش برمنوال زمین چه دروی و مستحقی که آنرا هیچ نشاره و روز و شب بروز خود اشک حسرتش از دیدگان نبارد و
چه جای اینکه گاهی دل غفلت منش را بفکر آن اماره و بتکلف قطره چند اشک از چشم روان سازد سبحان الله حرامی که باید همیشه
در غم این احوال باشد هرگز آن بیادش نمی آید و دلی که باید از تعقل آن روز سراپا آب گردد و قطره اشکی مضایقه نماید لمؤلفه ای دل کز سنگ
سخت تر ای با مژه خشکی و با چشم تر ای شد زرک سنگ روان چشمه سار ای اهل بی رگ تو هم اشکی ببار ای دشمن اگر دیده بحالم گریست ای
ای چون سنگ نداری رحم پست ای تا کی از نمد جهان خون خوری ای بهر خود ایدل پس از این خون گری ای حال دلم بنگر و اشکی بریز ای چشم من
آخر نه زمانی تو تیز ای بایدم اکنون که ز غم خون گریست ای این مرا بیتا و دلی که بهجت ای بی غمیم گشت ز غم وای وای ای گریه خونبار بیا و بیا ای
بی نمی از دیده بر آورده دود ای غم دل سوز برس زود زود قسم سیم در آدابیت که متعلق مدعا و کیفیت گذارش آنست نخستین
آنها آنکه رسم فقرا و مساکین است که در خدمت ملوک و سلاطین اول طریق مدحتگری و ثناگستری سپرند و بعد از آن مطالب خود را بمقام
عرض در آورند افتتاح بتمجید و تسبیح و تحمید و تهلیل نموده زبان بثنای جناب الهی و درود بر حضرت اشرف رسالت پناهی ص و آل کرام
او گشایند و بعد از آن شروع در دعا و عرض مدعا نمایند چنانکه در کافی از امام همام والا مقام حضرت ابی عبدالله ع منقولست که اذا
اردت ان تدعو فمجد الله عز وجل واحمده وسبحه وهلله واثن علیه وصل علی النبی محمد ص ثم تسئل تعط حاصل معنی
اینکه چون اراده دعا کنی پس خدای عز و جل را به بزرگواری یاد کن یعنی بگفتن کلمه الله اکبر گویا شو و گفته اند که مراد از تمجید و تسبیح
نیز حصر مثل کلمه الحمد لله و سبحان الله باشد و ثنا کن براو یعنی ذات پاکش او را با سما حسنی و صفات کمال وصف فرست و درود
بر پیغمبر که محمد است ص بعد از آن حاجت خود را سؤال کن تا خدای تعالی عطا فرماید اکتفا بر درود پیغمبر ص و ذکر آن در این حدیث شریف
مبنی بر ظهور آنست که چنانکه از احادیث مذکوره بعد از این معلوم میگردد و در کیفیت تمجید و مدح و ثنا عبارات بلیغه الفاظ ائمه هدی ع
بسیار مأثور است و بعضی از آن با نجو و در بسم اعظم و ردو یافته ان شاء الله ع در مطلب آینده گذارش خواهد یافت و اما اخبار و آثار در خصوص
صلوات پیغمبر ص و ائمه اطهار صلوات الله علیهم بیش از پیش وارد گشته و تاکیدات در گذارش آن و در وقت دعا و غیر آن در روایات معتبره
از حد گذشته است از انجمله در کافی از فخر انام و مرجع خواص و عوام حضرت صادق ع منقولست که لا یزال الدعاء محجوبا حتی یصلی علی محمد وآل
محمد یعنی پیوسته دعا در پرده است مراد اینکه در نظر التفات الهی مستور و مکتوم و از وصول بدرجه قبول ممنوع و محروم میباشد تا اینکه درود
فرستد بر محمد و آل محمد ص و در همان کتاب از آن عالیجناب ع مرویست که من دعا و لم یذکر النبی ص رفرف الدعاء علی راسه فاذا ذکر
النبی صلی رفع الدعاء حاصل اینکه هر که دعا کند و ذکر پیغمبر را ص با او صلوات و درود ننموده یا ذکر یعنی ثنا باشد یعنی ثنای آنحضرت نگفته
آن دعا چون مرغی که بر گرد چیزی بالهای خود را حرکت دهد و خواهد که بر آن نشیند بر سر وی او حرکت کرده یعنی اوج نگرفت و بدرجه استجابت عروج
ننمود پس چون ذکر پیغمبر کرد دعا را بالا برده بمقام استجابت رسانید و نیز در کافی از آنحضرت منقولست که من قال یا رب صل علی محمد وآل محمد

ما به مرغ قیمت لعساند خاجة تلتون فی الدنیا یعنی هر که صد بار گفت اللهم صل علی محمد وآل محمد صد حاجت او روا کرده شود
سی برای او در دنیا یعنی باقی برای آخرت و هم در کافی از عبد السلام بن نعیم مرویست که بحضرت ابی عبد الله ع گفتم که من داخل خانه یعنی خانه
کعبه شدم و از دعا هیچ بخاطرم نرسید بجز صلوات بر محمد و آل آنحضرت فرمود که اما انه لم یخرج احد بافضل مما خرجت به یعنی بدان
بدرستی که احدی بیرون نیامده از خانه کعبه بهتر از آنچه تو بیرون آمدی یعنی هیچکس را در آن بیش از تو فیض و ثواب حاصل نشده و هم در آن
کتاب از آن جناب حدیثی روایت شده که حاصل مضمون آن اینست که چون ذکر حضرت پیغمبر ص شود بسیار بر او درود فرستید چه بدرستی
که هر که بر او یک درود فرستد خدای تعالی بر او هزار درود فرستد و در هزار صف فرشتگان و هیچ نماند از آنچه خدای تعالی آفریده مگر آنکه بر آن بنده
درود فرستد و برای آنکه خدا و فرشتگان درود فرستاده پس هر که در این رغبت نکرد یعنی خواهش چنین فضل و ثواب و کرامت ننمود
او جاهل مغرور است و بتحقیق که خدا و رسول و اهل بیتش از او بیزارند و هم از آنحضرت روایت کرده که قال رسول الله ص الصلوة علی
و علی اهل بیتی تذهب بالنفاق یعنی گفت رسول خدا ص که درود بر من و اهل بیت من میبرد نفاق را و در عدة الداعی از حضرت ابی عبد الله
منقولست حدیثی که حاصل آن اینست که فرشته از فرشتگان سؤال کرد از الله تعالی که عطا کند او را سمع عباد یعنی شنیدن کلام بندگان
و خدای تعالی عطا فرمود پس آن فرشته ایستاده است تا قیامت قایم شود هیچ احدی از مؤمنان نگوید صلی الله علی محمد و آله و سلم
مگر آنکه آن فرشته گوید و علیک السلم بعد از آن فرشته گوید یا رسول الله بدرستی که فلان کس تو را سلام میرساند پس آنحضرت میگوید که و علیه السلام
یعنی بر او باد سلام و رحمت و در کافی از یکی از دو امام همام یعنی حضرت باقر و صادق علیهما السلام منقولست که ما فی المیزان شیء اثقل من الصلوة
علی محمد و آل محمد و ان الرجل لتوضع اعماله فی المیزان فیمیل به فیخرج رسول الله صلی الله علیه و آله الصلوة علیه فیضعها
فی میزانه فیرجح به حاصل مضمون بر سبیل اجمال آنکه هیچ چیز در ترازوی اعمال گران تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و بدرستی که مرد را
گذشته میشود اعمال او یعنی عملهای صالحش در میزان پس میل میکند ترازوی آن که گذشتن یعنی کفه حسنات از سبکی بالا میرود پس بیرون میآورد حضرت
پیغمبر ص درود آن بنده را که بر او کرده بود و در میزان او میگذارد پس راجح می آید ترازو یعنی کفه حسنات و این مراد از حدیث شریف همانا
اینست که چون صلوات از روی اعتقاد و متضمن اذعان بنبوت و امامت باشد پس آن هیچ حسنه مقبول نیست و در میزان اعمال قدری و وزنی
خواهد بود با انضمام آن مقبول و گران قدر گشته بر سیئات راجح می آید و سبب غفران آنها میگردد و در ترغیب یعنی حدیث شریف نبوی ص
در کافی که من ذکرت عنده ولم یصل علی ادخل النار رغمه یعنی آنکه کسی که مذکور شوم من پیش او و بر من صلوات نفرستد یعنی
دانسته ترک آن کند بجهنم برود از جهتی که مذکور شد که صلوات اعانت پس انکار آن کفر و سبب دخول نار خواهد بود و مخفی نماند که چنانکه جمیع حسنات
حتی ترغیب بر صلوات بر پیغمبر از روی اذعان مقبول و کافی نیست چنانکه در کافی مذکور است حدیثی که حاصل آن اینست که جمعی فضایل و مفاخر
حضرت امام محمد باقر ع شنیدند که مردی بجانب کعبه چسبیده میگفت صل علی محمد آنحضرت فرمود که یا عبد الله لا تبترها لا تظلمنا حقنا قل اللهم صل
علی محمد و اهل بیته یعنی ای بنده خدا صلوات را دنبال بریده و ناقص مکن و ما را ظلم نکن و حق ما را بگیر بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد و اهل
بیتی یا اهل بیت را نیز در درود داخل کن پیغمبر ملحق مساز و اگر چنین نکنند بر ما ظلم کرده و حق ما را اما خورده خواهد بود دیگر آنکه بعد از حمد و ثنا

و درود بر سید

و درود بر سید انبیا و ائمه هدی ع هر گناهان خود اقرار کند و از کریم آمرزگار برای آنها استغفار نماید چنانکه در اوایل این مطلب بیان
جهت دعا و آداب آن از جناب حضرت امام جعفر صادق ع منقول شد که ابتدا فمجّد و تذکر نعمته ثم تشکره ثم تصلی علی النبی ص ثم تذکر ذنوبک
فتقر بها ثم تستغفر الله منها یعنی ابتدا نموده حمد بکنی خدای را و ذکر نعمتهای او را که نموده و بعد از آن شکران بکنی و بعد از آن
درود بر پیغمبر ص میفرستی بعد از آن ذکر گناهان خود کرده اقرار بآنها مینمائی بعد از آن از آنها استغفار و طلب آمرزش از الله تعالی بکنی
و نیز در کافی از همان حضرت مرویست که انما هی المدحة ثم الثناء ثم الاقرار بالذنب ثم المسألة انه والله ما خرج عبد
من ذنب الا بالاقرار یعنی جز این نیست که آداب حاجت بعد از آن ثنا بعد از آن اعتراف بگناه بعد از آن طلب حاجت بدرستی
که شان اینست بخدا قسم که بیرون نرفت هیچ بنده از گناهی مگر باقرار بآن مراد همانا اینست که تنزه از عصیان و خطا و تحلی بحلیه صلاح و تقوی
که بحکم کریمه انما یتقبل الله من المتقین از شروط قبول دعاست و بی اعتراف بجرم و تقصیر خود حاصل نمیگردد و مخفی نماند که مدحت و ثنا
در اصل لغت بیک معنی نزدیک بهم اند و عطف بهم در اینمقام مقتضی مغایرت است و میتوان برد که مراد از مدحت ذکر اسماء صفاتی
باشد که دلالت بر عظمت و جلال خداوند متعال میکند و این عبارت از تمجید است که مذکور شد و مراد از ثناء ستایش بصفاتی باشد که منتهی
بخشش و بخشایش است مانند حالات دیگر نیز حکمت والله اعلم دیگر از آنجمله محمد و آل او توسل جستن و در حرمت ایشان را شفیع ساختن
بارگاه این شیوه عبادت مرضیه او جزو مدعا شدن چه در بسیاری از کتب آثار منقولست که توبه حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام باین وسیله
و مسئلتش باستجابت مقرون گردید از آنجمله در کتاب خصال از ابن عباس مرویست که پرسیدم از پیغمبر ص از کلماتی که فرا گرفت آنرا آدم
از خداوند خود پس خدای تعالی توبه او را پذیرفت اشارت بکریمه فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم که
در سوره بقره است آنحضرت فرمود که آدم سؤال کرد از خدای تعالی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین اینکه توبه مرا قبول کنی پس خدای تعالی
توبه او را قبول کرد یعنی مراد از کلمات این اسمای با برکات است و هم در خصال از مفضل بن عمر روایت نموده که گفت سؤال کردم حضرت
صادق ع را از قول خدای عز و جل و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات که این کلمات چیست فرمود که این همان کلماتیست که تلقی کرد آنرا
آدم از رب خود پس توبه او قبول و آن اینست که گفت یا رب سؤال میکنم از تو بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ع اینکه توبه مرا قبول کنی
پس خدای تعالی توبه او را قبول کرد و در اخبار اهل بیت اطهار علیهم السلام وارد است که آدم علی نبینا و علیه السلام بر عرش چند اسم معظم مکرم نوشته
دید از آنها سؤال نمود گفت که این اسماء بزرگوار ترین خلقند به پیش منزلت خود نزد خدای تعالی و آن اسماء محمد بود و علی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم آورده اند که جبرئیل ع وی را سفارش نمود که این نامها را یاد گیر و نگاه دار که زود باشد که فایده بسیار از آنها بتو رسد که تا وقتی
از بهشت بیرون آمده دویست سال در کوه سراندیب گریست و [illegible] قبول مرتفع میکرد روزی در سجده آن نامهای
جلیل و آن سفارش جبرئیل بخاطرش رسید چنانکه مذکور شد آنها شفیع خود ساخت و بحرمت این پنج تن بزرگوار خود را از خاک ذلت آن زلت
برداشته بگریه برای کرامت دو جهانی برافروخت و برداشتی دیگر اشباح [illegible] در عرش دیده بر مقام ایشان عارف گردیده بود
تا در وقت توبه متوسل بایشان گردید و این نه مخصوص حضرت آدم بود بلکه انبیای دیگر نیز در شداید و مضایق توسل بآن پیشوایان خلایق نموده اند

چنانکه در امالی شیخ صدوق طاب ثراه از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست الخ حاصل مضمون آن اینست که یهودی بخدمت سید انبیا و اشرف
اصفیا علیه السلام آمده نزد آنحضرت ایستاد و از روی غضب بجانب آنحضرت مینگریست آنحضرت فرمود چیست حاجت تو گفت تو افضلی یا موسی بن
عمران پیغمبری که خدای تعالی با او تکلم نمود و توریة و عصا باو انزال فرمود و دریا را برای او شکافت و ابر برای او بگسترد و ساخت جناب
اشرف علیه السلام فرمود که ناخوشست بنده را که مدح خود کند ولیکن میگویم بدرستی که چون آدم از ارتکاب آن خطیه نمود توبه وی این بود که اللهم انی اسئلک
که من سؤال میکنم از تو بحق محمد و آل محمد که بیامرزی مرا پس آمرزید آن خطیه را خدای تعالی برای وی و بدرستی که نوح در وقتی که سوار کشتی
گردید و از غرق شدن ترسید گفت اللهم بدرستی که من سؤال میکنم از تو بحق محمد و آل محمد که نجات دهی مرا از غرق پس خدای تعالی او را نجات
داد و ابراهیم بدرستی که ابراهیم وقتی که انداخته شد در آتش گفت اللهم بدرستی که من سؤال میکنم از تو بحق محمد و آل محمد که نجات دهی مرا از آتش
پس گردانید خدای تعالی آتش را برای او خنک و سلامت و بدرستی که موسی وقتی که انداخت عصای خود را و یافت در نفس خود ترسی گفت اللهم
بدرستی که من سؤال میکنم از تو بحق محمد و آل محمد که مرا ایمن گردانی پس گفت خدای جل جلاله که مترس که بدرستی که تو اعلائی یعنی غالبی ای
یهودی اگر دریابد موسی مرا و بعد از آن ایمان نیاورد بمن و به نبوت من سود نکرد او را نبوت او ای یهودی از ذریت من مهدی خروج
نماید عیسی بن مریم برای نصرت او فرود آید و پیش او دارد و در قفای او نماز گذارد و مخفی نماند که حضرت کلیم الله بخطاب لا تخف دو بار
مخاطب گشته اول در وادی ایمن وقتی که حضرت عزت وی را بافسر نبوت سربلندی و بمعجزه عصا و ید بیضا ارجمندی میداد و از روی سؤال
فرمود و ما تلک بیمینک یا موسی چیست اینکه در دست راست تست گفت هی عصای اتوکؤا علیها و اهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب
اخری این عصای منست تکیه میکنم بر آن و برگ از درخت میریزم بآن برای گوسفندان خود و مرا در آن حاجتهای دیگر هست فرمود القها
یا موسی بینداز آنرا یا موسی فالقیها فاذا هی حیة تسعی پس انداخت آنرا پس ناگاه آن ماری شد که میشتافت گویند که حضرت کلیم از مشاهده
آن امر عجیب عظیم چنان خایف گردید که رو بگریز نهاد و خطاب شد که خذها و لا تخف بگیر آنرا و مترس دوم در یوم الزینه که سحره فرعون آلات
سحر خود را که سیماب در آن تعبیه کرده بودند انداختند و از حرارت بحرکت در آمده چون مارها و اژدها از جهت خلق را متوهم ساختند حضرت
موسی را نیز بمقتضای بشریت یا بجهت اینکه مبادا خلق خصوصا بنی اسرائیل بآن از راه روند و [illegible] کردند اندکی خایف گردید تا آنکه
جناب رب العزت تسکین او را باین خطاب مستطاب دلداری داد که لا تخف انک انت الاعلی مترس بدرستی که تو اعلی یعنی بر ایشان غالبی ای
حضرت موسی علیه السلام در این مقام بخطاب لا تخف مخاطب شده و آنچه در این حدیث شریف مذکورست که چون موسی علیه السلام عصا را انداخت در خود خوفی یافت
بحسب ظاهر حکایت از واقعه دوم میتواند بود ولیکن ظاهر اینست که حکایت از واقعه اول باشد و خوف حضرت موسی در واقعه اولی اگر چه بر جا
در قرآن مذکور نیست اما چون در واقع خوف داشته حضرت اشرف نبوی صلی الله علیه و آله تصریح بآن فرموده بر طبق کلام الهی در واقعه دوم بعبارت فاوجس فی نفسه
خیفة ذکر آن فرموده باشد و بنا بر این احتمال ذکر فقره انک انت الاعلی در این حدیث ممکنست که از اشتباه رواة یا کتاب ناشی شده باشد
و اشتباه این دو مقام بهم چون در هر دو لا تخف هست با عدم تامل بسیار مستبعد نیست والله اعلم و نیز در توسل بمحمد و آل محمد در جامع الاخبار از امام
رهبر حضرت ابی جعفر علیه السلام روایتست الخ محصل و مجمل معنی آن اینست که بنده هفتاد خریف و هر خریفی هفتاد سالست در آتش دوزخ معذب و بعد از آن

از خدای تعالی

از خدای تعالی سؤال کرد که بحق محمد و آل محمد که مرا رحمت کنی پس حق تعالی وحی نمود بجبرئیل که هبوط کن بسوی بنده من و او را بیرون آر جبرئیل گفت
بدرستی که چگونه در آتش فرود روم فرمود بدرستی که من امر کرده ام آتش را که بر تو سرد و سلامت باشد گفت ای رب موضع او را نمیدانم فرمود در چاهیست
در سجین پس جبرئیل هبوط نموده او را بیرون آورد پس خدای تعالی فرمود ای بنده من چند گاه در آتش درنگ نمودی گفت بشمار در نمی
آورد یا رب فرمود قسم بعزت من که اگر نبودی آنچه سؤال نمودی مرا بآن هر آینه دراز گردانیدمی خواری ترا در آتش ولیکن بر خود لازم گردانیدم
که سؤال نکند بنده از من بحق محمد و آل محمد مگر آنکه بیامرزم برای او آنچه را که میانه من و او بوده یعنی هر گناهی که نسبت بمن نموده و بتحقیق که آمرزیدم
برای تو امروز گناهان ترا و این حدیث در عدة الداعی نیز با اندک تغییری مذکورست و در خصال شیخ صدوق رحمه الله از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام حدیثی منقولست که حاصل آن اینست که زنی از جن که او را عفرا میگفتند مکرر بخدمت سید عالمیان علیه السلام میرسید و انس و جان هم
می آمد کلام آنحضرت شنیده نزد صلحای جن میرفت و بسبب او مسلمان میشدند مدت چند گاه نیامد آنحضرت جبرئیل علیه السلام را از او پرسید گفت
رفته است بزیارت خواهری که او راست فی الله یعنی برای خدا بزیارت او رفته یا در راه خدا او را خواهر گرفته است آنحضرت فرمود که خوشا
حال دوستی کنندگان با هم در راه خدا بدرستی که خدای تعالی خلق کرده است در بهشت ستونی از یاقوت سرخ و بر آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری
هفتاد هزار غرفه و خلق کرده است آنرا خدای تعالی برای دوستی با هم کنندگان و زیارت یکدیگر نمایندگان در راه خدا پس بعد از زمانی
که عفرا باز آمد آنحضرت فرمود یا عفرا چه چیز دیدی یعنی در این سفر گفت عجایب بسیار دیدم فرمود عجیب ترین آنچه دیدی چیست گفت
ابلیس را دیدم در دریای اخضر بر تخت سنگ سفید دست خود بسوی آسمان دراز کرده میگفت الهی چون قسم خود راست کنی و مرا داخل
آتش جهنم گردانی پس سؤال کنم ترا بحق محمد و آل او علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم که مرا از آتش خلاصی دهی و با ایشان محشور کنی گفتم
گفتم یا ابا حارث چیست این نامها که دعا میکنی بآنها گفت دیدم این نامها را بر ساق عرش پیش از آنکه خلق کند خدای تعالی آدم را بهفت
هزار سال پس دانستم که ایشان اکرم خلقند بر خدای عز و جل پس من سؤال میکنم او را بحق ایشان و حکایت سلمان فارسی رحمه الله و ما مر او
با وی از [illegible] و گمراه و قصه ابوذر غفاری و تکلم گرگ با شبانان و روسیاه در اواخر مطلب سیم گذارش یافت بر اخبار و دعاها و واردات
والاعظم والاطیبه طالب را معتقد را اهتمام با تمام بر گشتن و نظر تامل سراپای آن دو حکایت گذشتن مناسب نموده مینماید دیگر از آنجمله آداب
تقدیم چهل مؤمنست که اول برای ایشان دعا کند و بعد از آن برای خود چه در کافی از حضرت اقدس نبوی علیه السلام منقولست که من قدم اربعین
من المؤمنین ثم دعا استجیب له یعنی هر که چهل کس را از مؤمنان مقدم دارد و بعد از آن دعا کند مستجاب شود برای او و در عدة الداعی از
مبارک شجره هدایت ثمره حضرت ابی جعفر علیه السلام روایتست الخ حاصل آن اینست که سریعترین دعاها در اجابت دعای برادر مؤمن غایبانه ابتدا
میکند دعا برای برادر خود پس فرشته که برادر موکلست باو میگوید آمین و لک مثلاه یعنی برای تست یا برای تو حاصل باد دو مثل آنچه برای او طلب
نمودی دیگر تعمیم در دعاست یعنی آنچه مسئلت میکنند از خیر دنیا و عقبی مؤمنین و مؤمنات را نیز در آن شریک و داخل گردانند و بسبب حصول
آن توفیق نعمت فیض و برکت دعا بخصوص خود نساخته بیاران و برادران دینی نیز نصیبی از آن رسانند و در کافی از جناب اشرف نبوی
مرویست که اذا دعا احدکم فلیعم فانه اوجب للدعاء حاصل معنی آنکه چون دعا کند احدی از شما پس باید که آنرا عام سازد چه بدرستی که این

بیشتر موجب استجابت برای دعا و در فضل مطلق دعا برای مؤمنین اخبار بسیار وارد است از آنجمله در امالی شیخ صدوق رحمه الله بسند معتبر
اخبار بسیار وارد است در خبری است که حدیث کرد مرا پدرم از آن است که میت هیچ مؤمنی یا مؤمنه که رفته است از اول دنیا یا خواهد آمد تا روز قیامت
مگر شفاعت کنندگان باشند برای کسی که گوید در دعای خود که اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات بدرستی که بنده را امر میشود که او را بر آتش برند
روز قیامت پس کشیده میشود او را یعنی بجانب آتش پس مؤمنین و مؤمنات میگویند ربنا این آن کسی است که مکرر برای ما دعا میکرد پس ما را اذن
شفاعت ده در حق او پس خدای تعالی ایشان را اذن شفاعت میدهد پس نجات مییابد و هم در امالی از ابراهیم بن هاشم حکایت نموده که گفت
عبدالله بن جندب را در موقف دیدم حالی نادیدم او را در موقف عرفات باشد و هیچ موقفی بهتر از موقف او ندیدم پیوسته دستها بسوی آسمان دراز کرده بود
و اشکش بر روی او جاری بود تا آنکه بر زمین میرسید پس چون مردمان بازگشتند گفتم یا ابا محمد ندیدم موقفی بهتر از موقف تو گفت بخدا قسم
که دعا نکردم مگر از برای برادران خود از آنجهت که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام خبر داده که هرکه دعا کند برای برادرش یعنی برادر دینی غایبانه
ندا کرده میشود از عرش که از برای تو است صد هزار مقابل آن پس نخواستم که صد هزار چندان که یقین است بگذارم برای یکی که نمیدانم مستجاب میشود یا نه و این روایت در کافی نیز مذکور است و عبدالله بن جندب از اخیار و زهاد و از اصحاب
حضرت امام موسی و امام رضا علیهما السلام و بچگان خدمت گذاری و در آن درگاه جواره گری سعادت دو جهانی از ایشان زندگانی می
فطوبی له ثم طوبی له رحمه الله دیگر از آنجمله اخفای دعاست چه حسن عمل هر چند در پرده نهفتگی مستور باشد از کند چشم خلق که عبارت
از ریاست دور تر خواهد بود و دعا از آنجهت جناب سبحانی در سوره شریفه اعراف بگر ادعوا ربکم تضرعا و خفیه بندگان را بآن فرموده
و حضرت سید عالم در بیان فضل آن چنین فرموده که دعا السر یزید علی الجهر سبعین ضعفا محصل آنکه دعای نهانی هفتاد بار برابر
دعای آشکار است و همین مضمون در کافی از امام همام حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام نیز منقولست و هم در کافی در روایتی دیگر دعائی که اخفای آن
شود از قضا و دعائی که اظهار آن کرده افضل شمرده شده و حکمت که مراد از آن اخفای دعا بعد از خوف باشد و در ارشاد القلوب آمده که
در دعا فریاد میکرد حضرت اشرف نبوی ما شنیده فرمودند که ادعوا اصواتکم فان ربکم عز وجل لیس باصم فلنحیای پدرانه کنم که این آواز
خود را چه برسی که خداوند عز وجل ناشنوا نیست دیگر از آنجمله حاجت خود را نام بردن و تصریح بآن کردن است چه در این شیوه تذلل و اظهار حاجتمندی
افزون و آن پسندیده درگاه حضرت عزت است در کافی از جناب مستطاب جعفری علیه السلام مرویست که ان الله تبارک و تعالی یعلم ما یرید العبد
اذا دعاه و لکنه یحب ان تبث الیه الحوائج فاذا دعوت فسم حاجتک حاصل آنکه بدرستی که خداوند تبارک و تعالی میداند مراد بنده را چون
دعا میکند و لیکن دوست میدارد که منتشر شود بسوی او حاجتهای دعا یعنی بتفصیل معروض گردد پس چون دعا کنی نام ببر حاجتهای خود را
بالجمله سزاوار آنست که بنده را هر گونه حاجتی که پیش آید هر چند سهل و حقیر باشد در اظهار آن استکبار در درگاه از درگاه الهی مسئلت نماید در کافی
از همان حضرت منقولست که علیکم بالدعاء فانکم لا تقربون بمثله و لا تترکوا صغیرة لصغرها ان تدعوا بها ان صاحب الصغار هو
صاحب الکبار محصل آنکه بر شما باد به دعا چه بدرستی که شما قرب درگاه الهی نمیتوانید جست بچیزی مثل دعا و وامگذارید دعای حاجت کوچک را
بجهت کوچکی آن بدرستی که برآرنده حاجتهای کوچک همان کسی است که برآرنده حاجتهای بزرگست یعنی همه حاجتها در کف کفایت او قضا

برجلکی

بجلکی وابسته بفضل و عنایت اوست و دیگر جای یکی بین و توفیق وی برانجاح مطلبی هر چند سهل و حقیر باشد قرانا مینت و از جمله مکالمات
جناب سبحانی با حضرت کلیم الله که در عدة الداعی مذکور است اینست که یا موسی سلنی کلما تحتاج الیه حتی علف شاتک و ملح عجینک یعنی
سؤال کن و بخواه از من هرچه محتاج میشوی بآن حتی علف گوسفندت و نمک خمیرت و دیگر از شروط و آداب آنست که اگر سؤال میکند حرام نباشد
چون قطع رحم و امثال آن و بجای وی نسبت نباشد مانند طلب مرتبه انبیا و همچنانکه سؤال چنین مطلبها و قطع نظر از آنکه در درگاه الهی
مردود است از غایت بیشرمی و بیحیائی و نهایت جهل و بی پروائیست چه مضمون در کریمه ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین که
در سوره اعراف تعریف و تفسیر معتدین بر چند وجه فرموده اند یکی از آنجمله طلبیده که زیاده از حد ایشان باشد چون مرتبه پیغمبران و صعود بر آسمان
و امثال آن و در عدة الداعی از جناب مستطاب امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که یا صاحب الدعاء لا تسئل ما لا یکون و لا یحل یعنی ای دعا
کننده چیزی را سؤال مکن که نمیشود و حلال نیست و نیز در عده از آنحضرت مقدس مرویست که من سئل فوق قدره استحق الحرمان یعنی کسی که سؤال
کند فوق مرتبه خود را سزاوار محرومی از آنست دیگر از آنجمله اجتماع در دعاست یعنی چون مطلبی و حاجتی پیش آید چندی از مؤمنان جمعیت نمایند
و در طلب آن باتفاق کف سؤال بدرگاه کریم متعال گشایند و این جمعیت را در استجابت دعا دخلی عظیم است چه معلومست که هرگاه جمعی متفق
برای حاجتی بدرخانه مردی کریم از اهل دنیا روند هر چند آن مرد عظیم و آمر و لئیم باشد بسیار مستبعد است که با فوریت انجاح آن از جوع لازم
ماند و ایشان را بی نیل مقصود بازگرداند هرگاه از مخلوقی این عجب باشد حاشا که حضرت اکرم الاکرمین که جود شیوه ما خود از بندگان خود
را بر جتها و کرمها همه از بحر عطای بی منتهای او بهره است عنایت بی نهایت خود را از جمعی بندگان محتاج دریغ دارد و دست رد بر سینه
مدعای جمعی از گدایان درگاه خود گذارد و در کافی از آفتاب فلک برتری جناب مستطاب جعفری علیه السلام منقولست که کان ابی علیه السلام اذا حزنه امر جمع
النساء و الصبیان ثم دعا و امنوا حاصل آنکه حکمت مباحث پدرم را هم امری یعنی مهمی رو میداد که سبب دلگیری و ترنج خاطر مبارکش میشد
زنان و کودکان را جمع میکرد و بعد از آن دعا مینمود و ایشان آمین میگفتند و نیز در کافی از آنحضرت مرویست حدیثی که محصل مضمونش اینست که هیچ
چهل مرد با جماع در مطلبی دعا نکردند مگر آنکه مستجاب شد برای ایشان و اگر چهل نباشند چهار مرد هر یک ده بار رو بآن مطلب دعا کنند مگر آنکه مستجاب
کند خدای تعالی برای ایشان و اگر چهار نباشند یک مرد چهل بار دعا کند مستجاب کند خدای عزیز جبار دیگر آنکه بعد از دعا بگفتن کلمه طیبه ما شاء الله
لا حول و لا قوة الا بالله ختم نمایند چه در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که اذا دعا الرجل فقال بعد ما دعا ما شاء الله کان
لا حول و لا قوة الا بالله قال الله عز وجل استبسل عبدی و استسلم لامری اقضوا حاجته حاصل معنی آنکه چون بنده بعد از فراغ دعا کلمات
مذکوره را بگوید خدای عز وجل گوید بنده من دست خود برداشته کار خود بمن گذاشت حاجت او را روا کنید دیگر از آداب اینست که بعد از گذارش دعا
و عرض حاجت نیز درود بر محمد و آل او فرستد و انجام را چون آغاز به برکات صلوات عز و شان سازد و خدنگ دعا را از مهره بر این بروبیکان فرخ
و بهشته بشکار غزالان مقاصد دو جهانی پرواز دهد چه در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که من کانت له الی الله عز وجل حاجة فلیبدأ بالصلوة
علی محمد و آل محمد ثم یسأل حاجته ثم یختم بالصلوة علی محمد و آل محمد فان الله عز وجل اکرم من ان یقبل الطرفین و یدع الوسط اذا کانت الصلوة
علی محمد و آل محمد لا تحجب عنه محصل معنی آنکه کسی که او را بخدای عز وجل حاجتی باشد پس باید که ابتدا کند بدرود بر محمد و آل محمد بعد از آن حاجت

خود را خواهد بعد از آن ختم نماید به حمد و صلوات بر محمد و آل محمد چه بدرستی که خدای عزوجل کریمتر است از آنکه دو طرف دعا قبول کند و میانه را واگذارد چون صلوات از درگاه الهی محجوب نمیگردد یعنی البته مقبول است **دیگر** اینکه چون از دعا فارغ شود دستی برداشته بر رو و سر خود و بنا بر روایتی بر رو و سینه خود مالد چنانکه در کافی و فقیه از امام همام حضرت صادق ع ماثور است و در مطلب دویم مذکور شد محصل آن اینکه بنده دست بدعا برندارد مگر اینکه شرم کند خدای عزوجل که آنرا تهی باز گرداند و در آن از فضل و رحمت خود آنچه خواهد پس چون دعا کند احدی از شما باید که دست خود را برنگرداند مگر اینکه مسح کند بر رو و سر خود و بر روایتی بر رو و سینه خود مالد **دیگر** الحاح است که عبارتست از جد در دعا و مبالغه در طلب حاجت پس اگر اجابت دعا دیر شود و حصول مراد تاخیر شود همان دست از دعا برندارد و همچنان در درگاه آن در بار قدم ابرام و اصرار افشارد تا بحکم من قرع بابا و لج ولج بمفتاح الالحاح باب نجاح بر روی دعا ایشان مفتوح گشته قدم در حریم کام روائی گذارد چنانکه در مطلب دویم در ذیل حدیث مذکور گذشت کلا انها لا ما عند الله عزوجل الا بالدعاء وانه لیس باب یکثر قرعه الا یوشک ان یفتح لصاحبه حاصل اینکه در یافتن چیزی نزد خدای تعالی یعنی از رحمت و نعمت مگر بدعا و هیچ دری نیست که بسیار کوفته شود مگر اینکه نزدیک است اینکه گشوده شود برای آنکه میکوبد و هم از آن حضرت در کافی منقولست که ان الله عزوجل کره الحاح الناس بعضهم علی بعض فی المسألة واحب ذلک لنفسه ان الله عزوجل یحب ان یسئل ویطلب ما عنده حاصل مضمون اینکه بدرستی که خدای عزوجل مکروه داشت الحاح مردمان را بعضی بر بعضی در سوال و دوست داشت این را برای خود که چون از وی حاجتی خواهند الحاح نمایند بدرستی که خدای عزوجل دوست میدارد که سوال کنند و طلب نمایند آنچه را که نزد اوست و نیز در کافی از امام دین پرور حضرت ابی جعفر ع مرویست که والله لا یلح عبد مؤمن علی الله عزوجل فی حاجته الا قضاها له یعنی بخدا قسم که الحاح نمیکند بنده مؤمنی بر خدای عزوجل در طلب حاجت خود مگر اینکه روا کند آنرا برای او و در کافی از سید عالم و وارث اولاد آدم حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست که رحم الله عبدا طلب من الله عزوجل حاجة فالح فی الدعاء استجیب له اولم یستجب یعنی رحمت کند خدای بنده را که طلب کند از خدای عزوجل حاجتی پس الحاح کند در دعا مستجاب شود یا نشود پس باید که عدم ظهور استجابت باعث نومیدی گشته همچنان در مقام دعا ثابت قدم و از آن درگاه جویای فضل و کرم باشد چه گاه هست که حصول آن حاجت در آن وقت حکمت و مصلحت نمی باشد و حضرت حکیم متعال که خروج افعالش از منبع خیر و صواب محالست از آن جهت تاخیر در استجابت دعا میفرماید تا وقتی که موافق مصلحت گردد و بنده عجول جهول چون از حقیقت کار خبر ندارد و شتاب نموده قدم اعتقاد از صراط المستقیم رضا و تسلیم بیرون میگذارد چنانکه شنیده که خداوند ازلی واحد و دانای هر نیک و بد عز شانه مانند کسی فرمان برشتاب را بدین کلام بر عتاب در حدیث قدسی خطاب فرموده که یا عبادی اعبدونی فیما امرتکم به ولا تعلمونی بما یصلحکم فانی اعلم به ولا ابخل علیکم بمصالحکم حاصل معنی آنکه ای بندگان من عبادت کنید مرا در آنچه امر کردم شما را بآن و میاموزید مرا آنچه مصلحت شماست بدرستی که من داناترم بآن و بخل نمیکنم بشما بمصلحتهای شما و حضرت اشرف نبوی صلعم فرموده اند که یا عباد الله انتم کالمرضی ورب العالمین کالطبیب فصلاح المرضی فیما یعلمه الطبیب ویدبره لا فیما یشتهیه المریض ویقترحه خلاصه مضمون اینکه ای بندگان خدا شما چون بیمارانید و خداوند عالم چون طبیب پس صلاح بیماران در آنست که تعلیم کند آنرا طبیب و تدبیر نماید نه در آنچه بیمار میل کند و خواهد

لمولفه اورا بهتر از تو داند حال / تو چه کردی بگرده نزل و محال / عالمست او بهرچه گرداند کند / تو ندانی انانت در دو کند / واگذر حصول آن مطلب

بعینه درینجا

بعینه درینجا مراقی حکمت نباشد برای دعا و غیره عیبی بی پیام از یا بعد از آن بدلا از وی مندرج میگرداند چنانکه تفصیل آن سابقا ذکر یافت و گاه تیز تاخیر اجابت از راه زیادتی قرب منزلت بنده میباشد در درگاه الهی و دوست میدارد که دعای مکرر عالم بالا را و نالهای پرورد اخلاص پرور شنود چنانکه در کافی از امام بحق ناطق حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع منقول و حاصل معنی آنست که گاه بنده دوست حق است دعا میکند خدای عزوجل را در امر مشکلی که او را پیش می آید پس گفته میشود از جانب الهی بفرشته که موکل است که روا کن برای بنده من حاجتش را و تعجیل مکن چه بدرستی که من میخواهم که بشنوم آواز او را و گاه باشد که بنده که دشمن حضرت است دعا میکند خدای عزوجل را در مشکلی که او راست پس گفته میشود بفرشته که موکل است که روا کن حاجتش را و تعجیل کن چه بدرستی که من مکروه میدارم شنیدن آواز او را آنگاه آنحضرت فرمودند که پس مردمان میگویند که عطا کرده نشد این مگر برای کرامت و بزرگواری و ممنوع نگردید آن مگر از جهت خواری او یعنی بعضی سرعت اجابت از کرامت و تاخیر آن را از اهانت میدانند و حال آنکه بر عکس امرست و هم از آن جناب در آن کتاب مرویست که کان بین قول الله عزوجل قد اجیبت دعوتکما و بین اخذ فرعون اربعین عاما مراد اینکه در وقتی که خدای عزوجل دعای موسی و هارون را که بر فرعون کرده بودند مستجاب نمود و فرمود که بتحقیق که اجابت کردم دعای شما را تا وقتی که اثر اجابت ظاهر شد و فرعون بعذاب غرق گرفتار گشت چهل سال بود و نیز در کافی از آنحضرت ع منقولست که بدرستی که مؤمن بخیر و امیدوار رحمت از خدای عزوجل مادام که تعجیل نکند پس نا امید گشته ترک دعا نماید راوی گوید که گفتم چگونه استعجال میکند فرمود میگوید بتحقیق دعا کردم از اینقدر مدت و اجابتی نمیبینم و هم در آن کتاب از آن عالم امامت مآب حدیثی با حضرت ع روایت شده که مؤمن هر آینه دعا میکند خدای تعالی را در حاجتی پس خدای عزوجل میگوید یعنی به فرشتگانی که بر او موکل و برای کارسازیهای او معینند که تاخیر کنید اجابت او را برای اینکه میخواهم بشنوم آواز و دعای او را پس چون روز قیامت شود گوید ای بنده دعا کردی مرا پس من تاخیر کردم اجابت ترا و ثواب این و این پس آرزو میکند مؤمن که کاش هیچ دعای او در دنیا مستجاب نشدی از آنچه می بیند از بسیاری آن ثواب و نیز در کافی از احمد بن محمد بن ابی نصر ماثور است که گفت بابی الحسن یعنی جناب مقدس رضوی ع گفتم که فدای تو گردم بدرستی که من سوال کردم از خدای عزوجل در اینقدر سال بتحقیق که درآمده در دلم از تاخیر آن الحاجت چیزی یعنی توهم باطلی که میترسم منافی یقین و صحیح اعتقاد باشد آنحضرت ع فرمودند که بپرهیز از شیطان که مبادا مر ترا راه یابد تا آنکه نا امیدت گرداند بدرستی که بود ابو جعفر یعنی امام محمد باقر ع که میگفت ان المؤمن لیسأل الله عزوجل حاجته فیؤخر عنه تعجیل اجابته حبا لصوته واستماع نحیبه محصل اینکه بدرستی که مؤمن سوال میکند از خدای عزوجل حاجتی پس تاخیر مینماید اجابت او را برای اینکه دوست میدارد که بشنود آواز او و آواز گریه او را **دیگر** بدلالت این اخبار و جهت آنکه تاخیر در ظهور اثر استجابت آنان وجه نیز میتواند بود پس اگر سوال زود بحصول رسد خوب است اگر تاخیر در آن رود خوب تر و در هر دو صورت بنده را استعجال چه صورت و چه فایده و در راه و رسم بندگی خلاف ادب مقتضی اینست که بنده بر ضعف خود ساخته مطالب خود را بزبان عجز و نیاز در آن درگاه عرض دارد و کارهای خدائی را بخدا و کرمش تفویض نموده دیر یا زود روی امید بر دامن حکمت او گذارد **لمولفه** بخدا کار خود رها کن و خدا ساز شود / که خط بر سر راه چه رسد باز شود / ای فضا توشیده زیاد بندگی خود مباش / که کار خویش خداوند کار ساز ماند / و باید دانست که از جمله مقامهای امتحان بندگی اینجاست و پیوسته در آن حاضر

باید بود که مبادا دل اخلاص قرین بجز هر دسیسه افسون شیطان لعین لرزد و قدم اصغا و التفات آن کشیکات نفسانی از جاده رسوخ
و نشاط لغزد مطلب ششم در ذکر بعضی از تمجیدات و دعاهای موجز مختصر که مزاید عبادات آنها از خزاین علوم اهل بیت اطهار علیهم السلام
ماخوذ از السنه و اقلام علما اعلام و رواة عالی مقام دست بدست با این روزگار رسیده است بر ناظران سند در زندگی و سالکان منهج بندگی
پوشیده نماند که سرمایه اکتساب فضل و ثواب اقسام عبادت و زینه پایه ارتفاع ایوان تحقیق و ترقی بنیان این شرف سعادت آنست
که با شوق رغبت تمام بگذارش آن قیام و از دل و جان با آداب تمامت مراسم آن اقدام نماید نه آنکه طبع گران خیر کاهل را بکراه بر آن دارد
و از غایت شتاب و عجل گذارش آن بسردی و دلسردی در آن علت در آغاز گذارش آن دیده انتظار بر انجام آن کار رود و این شوق و رغبت
و فتح بحصول مقرون و بعد از حصول از آفت ملال و آسیب زوال مصون میتواند بود که در آن شیوه اقتصار را معمول داشته از وظایف بندگی
بقدری اکتفا کند که جان نازان و جسم خاکی بنیان بهیئه از عهده آن بر آید و بار تحمل استمرار آن بر پشت لاشه طبیعت گرانی ننماید و در کاخ
از مهر جان فروز جهان هستی و راه و رسم آموز طریق حق پرستی حضرت اشرف نبوی علیه و آله مرویست که شاه ولایت پناه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
مخاطب ساخته و در شهود این گفتار اکرش کشی جان اهل هر روزگار کردانیده که یا علی ان هذا الدین متین فاوغل فیه برفق ولا تبغض
الی نفسک عبادة ربک فان المنبت یعنی المفرط المنقطع الذی لا ارضا قطع ولا ظهرا ابقی فاعمل عمل من یرجو ان یموت هرما واحذر حذر من
یتخوف ان یموت غدا ملازمه یعنی آنکه دین محکم و متینست یعنی بزور عمل و سعی زیاد در آن داخل میتوان شد و هم آنرا یکبار ربیت
میتوان آورد بلی داخل شود در آن برفق و آهستگی و مکروه طبع خود مگردان بندگی خداوند خود را چه بدرستی که کسی که در قطع مسافت و طی
طریق افراط میکند نه پشتی و مرکب خود میگذارد و نه مسافتی و راهی قطع میکند پس عمل کن مثل عمل کسی که امید دارد که به پیری برسد و حذر
و احتیاط نما مانند حذر کسی که میترسد که فردا بمیرد یعنی در عبادت اکثار و افراط مکن و تقصیر و تفریط نیز منما بلکه در آن میانه رو باش
مصداق اجمال صورت احوال آن نومسلمانست که از کثرت عبادت بیازرده از آن ابا و از مسلمانی استعفا نمود تفصیل این اجمال
آنکه مردی مسلمان همسایه نصرانی داشت وی را باسلام دعوت کرد و محاسن دین مسلمانی را بر او ذکر کرد پس آن آرستگی با دو بستان خوشی
و مرغبات و لکشی او را با یره اسلام در آورد و پس سحرگاهی بدر سرای وی آمده در کوفت گفت کیست گفت منم فلان کس گفت چه حاجت داری
گفت وضو ساز و جامهای خود بر اوش و با همراه بنماز رویم یعنی بمسجد پس آن مرد وضو ساخت جامهای خود پوشید با وی آمده نماز گذاردند
چندانکه خدا خواست بعد از آن نماز فجر گذاردند و چندان درنگ کردند که روز روشن شد مرد نومسلمان برخاست که بمنزل خود رود گفت کجا
میروی روز کوتاه و تا پیشین زمانی اندکست پس با وی نشست نماز ظهر نیز گذارد و گفت میانه ظهر و عصر اندک وقتست پس او را نگاه
داشت تا نماز عصر نیز گذارد بعد از آن مرد نومسلمان دیگر باره برخاست و بجهت بمنزل خود باز گرده گفت این آخر روز دیگر از اول آنست
پس او را نگاه داشت تا نماز شام نیز گذارد و بعد از آن نیز خواست که بمنزل خود باز گردد گفت یکنماز هم بیش نمانده است این یکی هم نماز
خفتن نیز گذارد و بعد از آن از هم جدا شدند و باز سحرگاه بدر سرای او رفته در کوفت گفت کیست گفت منم فلان کس گفت حاجت تو
چیست گفت وضو ساز و جامهای خود بپوش و با نماز رویم گفت برای این دین کسی بجوی که از من فارغ تر و بیکارتر باشد من مرد مسکینم

و بار مثال برست انحکایت در کافی دو در ذیل حدیثی طویل مذکورست که در بیان درجات ایمان از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت
الحاصل سالک منهج بندگی را سزاوار آنست که از وظایف اوراد و ادعیه بقدری اکتفا نماید که بر حوصله نفس زیادتی ننموده چندی که گذارش
آنرا استمرار توانند داشت نا گهر رفته رفته این مرحله و رشته شوق و ملالت را رام ساخته باری از آن گران تر بر دوش آن توان گذاشت و در کافی
از جناب مقدس امام جعفر با امام محمد باقر علیهما السلام منقولست که احب الاعمال الی الله عز و جل ما داوم علیه العبد وان قل یعنی
دوست ترین عملها پیش خدای عز و جل آنست که بنده بر آن مداومت کند اگر چه کم باشد پس بنا بر مقدمات مذکوره ما که خامه مختصر از اطناب
سالک طریق ایجاز گشته از ادعیه و اوراد و بقدری که مواظبت آن بر هر کس آسان باشد اکتفا نمایم میتواند بود با آنکه در این باب مصنفات کتاب
بسیار رو براه و در اطناب در این مجلس چندان ضرور در کار نبود و لیکن خواست که صاحب دلی که بقدم جویایی و نظر بینایی بر این روضه
شوق فرا عبور نماید و دست خوشی از انتخاب اخبار و آثار مذکوره بچیند ایثار کرده کرم فرما آنها که عبارت از غلبات است دامن طلب
گشاید بقدری از آن در انطباق جمیع اوراق مهیا باشد که کام جان را عجالت آن شیرین سازد تا وقتی که اگر دل زیاده طلب و شوق مشتر
غالب شد اکتب مبسوطه متفحص مطولات آنها پردازد و چون این مجلس بر اکثر مباحث متعلقه به عاشا و در این باب کتاب و مجلدی علیحده از او
نایت نخواهد که از اصل مطلب عبارت از دعاست بالکلیه عاطل باشد و آنچه در اطناب ان شاء الله تعالی سمت گزارش پذیرد که از قسم او
الحج جوش از روی حاجت و مطلب مختصر و بگفتار آن رطب اللسان باشد و در تعقیبات نماز و پنجگانه و دعاهای متفرقه که در مطلبهای مختلفه ورود
یافته است بنا بر این مطلب را بر سه فصل مرتب میسازد و در هر فصلی ذکر کلمی از آنها را بر حاز و فنسال الله التوفیق لما یحب و یرضی اما فصل اول
گذارش یافت که از اعظم آداب دعا افتتاح بحمد و ثنا و ذکر اسماء حسنی است و عبارت که معانی مذکوره را حاصل و گذارش این آداب بجا آرد
حاصل باشد و ثنا را از اهل بیت اطهار علیهم سلام الله بسیار است از آنجمله در کافی مذکورست که محمد بن مسلم از جناب مقدس حضرت ابا کیفیت تمجید الهی
در رفع حوایج سؤال نمود آنحضرت این فقرات با برکات را بوی تعلیم نمود که یا من هو اقرب الی من حبل الورید یا فعالا لما یرید یا من
یحول بین المرء و قلبه یا من هو بالمنظر الاعلی یا من لیس کمثله شیء محصل معنی اینکه ای آنکه او نزدیکترست بمن از رشته رگ گردن ای
بجای کننده هر چه خواهد مبالغه در فعل حکمت باعتبار کثرت آن باشد یا باعتبار استقلال و تمکن و ران ای آنکه حایل میشود میانه مرد و دلش یا یعنی
که نمیگذارد و بنده بهر چه دلش خواهد عمل کند هر گاه خلاف حکمت باشد و معنی کلام صدق مشحون عرفت الله بفسخ العزایم نیز نزدیک باین معانی است
ای آنکه او در قطع گاه و الا نزد بالا نزهت یعنی بر احوال هر نزدیک و دور از هم پناه تر و ما نزهت ای آنکه نیست مانند او هیچ جزو نیز در کتاب
از آنجناب مستطاب منقولست که بعد از آنکه بجهت تمجید و مدح و ثنای جناب الهی در آغاز دعا طالبین را امر و ترغیب نمودند برای تعلیم لآلی این
کلمات فیض آثار را بسر انگشت زبان حق بیان برشته گفتار کشیده فرمودند که میگوئی یا اجود من اعطی و یا خیر من سئل یا ارحم من استرحم
یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد یا من لم یتخذ صاحبة ولا ولدا یا من یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید
و یقضی ما احب یا من یحول بین المرء و قلبه و یا من هو بالمنظر الاعلی یا من لیس کمثله شیء یا سمیع یا بصیر حاصل معنی آنکه ای جود کننده
ترین از کسی که عطا کرده و ای بهترین از کسی که سؤال کرده شده ای رحم کننده ترین هر کسی که طلب رحمت از او کرده شد ای یکتا ای بی همتای ای مقصود

و مرجع خلایق و حوایج اله الکسی که نزاد و زاده نشد و نبود او را همتا هیچ احدی الا الکسی که گرفت زنی و فرزندی الا الکرم میکند انچه میخواهد و حکم میکند
انچه اراده مینماید دیگان می آورد انچه را که دوست داشته و ترجمه یا من لیس کمثله شیء و در تمجید سابق مذکور شد و یا سمیع یعنی ای شنوا
و یا بصیر یعنی ای بینا آنگاه فرموده که بسیار ذکر کن از اسماء خدای تعالی چه بدرستی که اسماء الله بسیار است یعنی برسان سبحان الاسماء الحسنی
انچه بخاطر رسد و قرآن ذکر کن و صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بگو اللهم اوسع علی من رزقک الحلال ما اکف به وجهی و اودی به عنی
و عن امانتی و اصل به رحمی و یکون به عونا لی فی الحج و العمرة یعنی خدایا وسیع گردان بر من از روزی حلال خود انچه نگاه دارم بان آبروی خود را
از یکجنس مثل کسان و ادا کنم بان از خود دین خود را و وصل نمایم بان رحم خود را و باشد مدد کار مرا در گذاردن حج و عمره و طلب وسعت رزق برای مقام
جانا برسبیل تمثیلست و مراد انکه برهمین دستور اول تمجید و ثنا باید نمود و بعد از آن صلوات فرستاده زبان بعرض حاجت چون طلب ارزاق و امثال
آن باید گشود و مادلا کرده که آنحضرت فرموده که بدرستی که مردی داخل مسجد شد و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن از خدای عز و جل سوال کرد یعنی
طلب حاجتی نمود پس رسول خدا ص گفت سل تعط یعنی سوال حاجت کن تا عطا کرده شوی اما اسماء و دلالت فیض انتهای جناب الهی که بحکم
کریمه و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها بنده باید که ذکر آنها رطب اللسان کننده خداوند خود را بآنها خوانند و باقتضاء حدیث مذکور گفتار آنها را
سردار لشکر دعا ساخته کشور استجابت کامرانی دو جهانی را مسخر و مفتوح گردانند بدلالت اخبار و آثار شریفه نود و نه است چنانکه در کتاب شریف
شیخ صدوق رحمه الله از حضرت سید البشر ص در خبر است که لله عز و جل تسعة و تسعون اسما من دعا الله بها استجاب له و من احصاها
دخل الجنة یعنی خدای عز و جل را نود و نه نام است هر که خواند خدای را بآنها استجابت کند مراد او را و هر که شمرد آنها را داخل بهشت شود و خواندن انکه
مثل انکه بگوید یا احد یا صمد تا آخر و شمردن مثل انکه بگوید هو الله الاحد الصمد تا آخر و شیخ مذکور رحمه الله گفت که شمردن آنها احاطه بآنها و اطلاع
بر معانی آنهاست چون ذکر این نود و نه نام مبارک با شرح معانی آنها مطلبی دور و دراز است و این مجلس که مختصری در دعاست حوصله گنجایش
آنها ندارد و مع هذا در بسیاری از کتب معتبره چون کتاب توحید و عدة الداعی و مصباح کفعمی و انیس العابدین و غیر آنها مذکور است لهذا کام جان
از شهد ذکر آنها کامیاب گشت و طالبان را بجستن گره نشان داده از سر انجام مطلب خود کام و رکن ذرات ولیکن بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله
باستحباب ذکر بعضی از آن که در فضل آن علیحده روایات وارد است و تکرار آن در استجابت دعوات در کار است رطب اللسان گردیده از آنجمله
در کتاب شریف کافی از امام همام والامقام حضرت ابی عبدالله ع مرویست که من قال یا الله یا الله عشر مرات قیل له لبیک ما حاجتک
یعنی هر که گفت یا الله یا الله ده بار گفته شد مراد او یعنی از جانب جناب الهی که لبیک حاجت تو چیست و در جای دیگر کتاب کافی از ایشان ع
منقولست که من قال عشر مرات یا رب یا رب قیل له لبیک ما حاجتک یعنی هر که گفت ده بار یارب یارب گفته شد مراد او را که لبیک چیست
حاجت تو و نیز در کافی از آنحضرت ع مرویست که من قال یا رب یا الله یا رب یا الله حتی ینقطع نفسه قیل له لبیک ما حاجتک یعنی
انکه هر که گوید یا رب یا الله یا رب یا الله تا آنکه نفس قطع گردد گویند او را که لبیک چیست حاجت تو و در بعضی نسخ کافی بجای یا رب یا الله
ربی الله واقع است و در امالی شیخ صدوق طاب ثراه از حضرت مقدس ابی عبدالله ع مرویست که اذا قال العبد و هو ساجد یا الله یا ربّاه
یا سیداه ثلاث مرات اجابه تبارک و تعالی لبیک عبدی سل حاجتک یعنی انکه چون بنده در حالت سجود سه بار گوید یا الله یا ربّاه

یا سیداه

یا سیداه خدای تبارک و تعالی اجابت او فرموده گوید لبیک ای بنده سوال کن حاجت خود را و وجه واقعیه مذکور است که حضرت
صادق ع را چون حاجتی طلب میساخت سجده میکرد با غاز در رکوع و بعد از آن هفت بار میگفت یا ارحم الراحمین بعد از آن حاجت خود را
سوال مینمود بعد از آن فرمود که نگفت احدی یا ارحم الراحمین هفت بار مگر اینکه گفت خدای تعالی که انا ارحم الراحمین سل حاجتک
یعنی من ارحم الراحمینم سوال کن حاجت خود را و در عدة الداعی مرویست که هر که بعد از نماز فریضه بگوید یا من یفعل ما یشاء و لا یفعل
ما یشاء احد غیره بعد از آن حاجت خود را سوال کند عطا کرده شود انچه را که سوال نموده است و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت
مقدس ابی عبدالله ع روایت شده حدیثی که حاصل آن اینست که چون بنده نصف شب برخیزد نزد خداوند خود چهار رکعت نماز گذارد
در دل شب و بعد از فراغ از آن سجده شکر کرده بگوید ما شاء الله ما شاء الله صد بار ندا فرماید او را خدای تعالی از فوق او یعنی از عالم
بالا که ای بنده من چند گوئی ما شاء الله ما شاء الله من خداوند توام و بسوی منست مشیت و بتحقیق مشیت کردم قضاء حاجت ترا پس
سوال کن مرا از انچه خواسته اما اسم اعظم الهی که آثار غریبه بر ذکر آن مترتب میگردد بنا بر مشهور در میان سایر اسماء حسنی داخل و مبهمست
و احدی را از روی جزم و یقین اطلاع بر آن نیست مگر انبیاء و اوصیاء و اولیاء که بتوفیق اعلام خدای تعالی بر آن واقف گردند چون آصف
برخیا که ببرکت این اسم مقدس تخت بلقیس را از سبا که دو ماه راه بود در کمتر از طرفة العین نزد حضرت سلیمان حاضر ساخت و این قصه
مشهور و در سوره شریفه نمل مذکور است و در کافی از باقر بحر ذاخر و جهان مفاخر امام محمد باقر ع حدیثی مرویست که حاصل مضمون آن اینست
که اسم اعظم الهی بر هفتاد و سه حرفست و همین یک حرف از آنجمله نزد آصف بود پس با آن تکلم نموده زمین فرو رفت تا آنکه تخت را بدست خود گرفت
بعد از آن زمین همچنان شد که بود زودتر از چشم بر هم زدن و نزد ماست از اسم اعظم هفتاد و دو حرف و یک حرف نزد خداوند تبارک و تعالی است
که برای خود اختیار کرده یعنی علم آنرا از خلق محجوب و مختص بحضرت علام الغیوب است مجملا بغیر از حضرت آفریدگار و محرمان اسرار چنانکه مذکور شد
احدیرا علم یعنی اطلاع بر اسم اعظم بعینه نیست ولیکن علماء اعلام از تلویحات و اشارات که در این مقام وارد است هر کدام احتمالی با مظنون
خود نموده و مشام وجدان هر یک از متتبعین از نفحات سخنان سر بسته که از ائمه طاهرین علیهم السلام در این مطلب وارد است استشمام را بحد
فرموده اند تا انکه عدد اقوال در آن از شصت متجاوز گردیده است و اشهر آنها چند قولست یکی انکه در آیة الکرسی و اول سوره آل عمران
و در سوره طه است و دیگر انکه در آخر سوره مبارکه حشر است و دیگر انکه آن الحی القیوم است و دیگر انکه آن در بسم الله الرحمن الرحیم است
دیگر انکه آن و یا هو و یا من لا هو الا هو است و دیگر انکه اسم مبارک الله است که اشهر اسماء الهی و مقدم بر آنهاست و شهادت بآن
واقع میشود و شیخ ابن فهد رحمه الله این احتمال را نزدیک تر دانسته و گفته که وارد و در اسمیکه بسیار است و نیز در وجه ترجیح فرموده که این
اسم مقدس از سایر ذات و اسماء بر صفات و دیگر انکه بر بعضا این نشان داده میشود و عکس چنانکه میگویند معبود و رسم الله است و نمیگویند
الله اسم معبود است و بخاطر ما میرسد که اقوی مرجحات این احتمال حدیثی است که در کتاب توحید شیخ صدوق رحمه الله مذکور است که مردی
از جناب مستطاب امیر المؤمنین ع معنی بسم الله الرحمن الرحیم پرسید آنحضرت فرمودند که ان قولک الله اعظم اسم من اسماء الله عز و جل
و هو الاسم الذی لا ینبغی ان یسمی به غیر الله و لم یسم به مخلوق الی آخر الحدیث حاصل معنی انکه الله در اسم الله میگوئی عظیم تر

اسمی است از اسماء خدای عز و جل و آن اسمی است که سزاوار نیست که نامیده شود بآن غیر خدا و نامیده نشده است بآن هیچ مخلوق چه ظاهر عبارت الله
اسم من اسماء الله عز و جل مفید چنین معنی است و حدیث مشهور نیز اینست که بسم الله الرحمن الرحیم که نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی
چشم بسفیدی آن نیز مشعر این احتمالست والله اعلم بحقایق الاحوال اما توسل بمحمد و علی و ائمه هدی صلوات الله علیهم که سابقا گذشت
یافت که آن نیز از اعاظم اسباب استجابت دعاست و در عدة الداعی از ائمه منقولست که از الطاف حضرت کاظم علیه السلام که چون او برده باشد
ترا الی بسما و نزد خدای تعالی حاجتی پس بگو اللهم انی اسئلک بحق محمد و علی فان لهما عندک شانا من الشان و قدرا من القدر فبحق
ذلک الشان و بحق ذلک القدر ان تصلی علی محمد و آله و ان تفعل بی کذا و کذا یعنی الهی بدرستی که من سؤال میکنم از تو بحق محمد و علی چه بدرستی
که ایشانرا نزد تو شانی و قدر عظیمست پس بحق آن شان و بحق آن قدر اینکه درود و رحمت فرستی بر محمد و آل محمد و اینکه چنین و چنین کنی یعنی
فلان حاجت مرا برآوری که بدرستی که چون روز قیامت شود نماند هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسلی و نه بنده مؤمنی که امتحان کرده باشد خدای
تعالی دل او را بایمان مگر اینکه محتاج باشد بایشان و در آن روز

فصل دویم

در تعقیبات صلوة یعنی اذکار و دعواتی که بعد از نماز طوطی
زبان را شکرخای گفتار آنها باید بود چنانکه بشاطی حسن اهتمام عارفی و دل آرای آغاز نماز را بهر حفت تکبیر اسمی می آراید پایان آن نیز
بجمال این کمال آرایش باید نمود و در مطلب پنجم سمت تحریر یافت که از اوقات استجابت دعوات اعقاب صلواتست پس مستبصران رشته
تکلیف و قیمت شناسان نفایس انفاس شریف باید که این اوقات گرامی را بسی غنیمت شمارند و فرصت چنین از شغلهای باطل و مکالمات
لاطایل مفت و رایگان از دست نگذارند این یکدو نفس که بآن غنچه عقده صد گونه مراد بر وی خود شکفته میتوان ساخت حیفست که بباد جهالت
و هرزه درائی صرف شود و این یکدو ساعت که رشته فواید چنین چندین فراید منتظم است که بزرگ کشتی نکرامی است دنیا
از دست رود و از دلایل فضایل ذکر و دعا در این اوقات بابرکات سعادت انتما اینکه در آثار کثیره آن حضرت علم و ادب که به فاذا
فرغت فانصب و الی ربک فارغب باین تفسیر کرده چه از دو امام سدره مقام حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام در تفسیر
این منقولست که فاذا فرغت من الصلوة المکتوبة فانصب الی ربک فی الدعاء و ارغب الیه فی المسئلة لیعطیک حاصل مضمون اینکه
چون فارغ شدی از نماز واجبی پس جد و جهد کن نزد خداوند خود در دعا و رغبت نما بسوی او در سؤال مدعا تا عطا نماید ترا و در کافی و تهذیب
از زراره مرویست که از حضرت ابی جعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود الدعاء بعد الفریضة افضل من الصلوة سنة یعنی دعا بعد از نماز واجبی
بهتر است بعد از نماز سنتی و در کافی و تهذیب نیز از حضرت مقدس جعفری علیه السلام روایت شده که من صلی صلوة الفریضة و عقب الی اخری فهو
ضیف الله و حق علی الله ان یکرم ضیفه حاصل مضمون اینکه هر کس نماز واجبی بگذارد و تا نماز واجبی دیگر تعقیب خواند او مهمان خداست
و حقست بر خدای اینکه اکرام مهمان خود کند و نیز در تهذیب از آن عالیجناب مرویست که التعقیب ابلغ فی طلب الرزق من الضرب
فی البلاد و محصل معنی اینکه تعقیب نماز سودمندتر است در طلب روزی از سفر کردن و شهر بشهر گشتن الحاصل بنده هیکیسی فیض بسلاسل
حرام اسیر از مراقبت اعقاب صلوات و مراقبت اذکار و دعوات ناچار است و تعقیباتی که از اهل بیت معصومین علیهم السلام ماثورست
بر دو قسم است قسم اول ادعیه و اذکاریست که در تعقیب مطلق نمازها ورود یافته و اختصاص بنمازی ندارد و افضل آنها تسبیح فاطمه زهراست علیها السلام

چه درکافی

چه در کافی و تهذیب نیز از امام رهبر حضرت ابی جعفر علیه السلام منقولست که ما عبد الله من التحمید افضل من تسبیح فاطمة و لو کان شیء افضل منه لنحله رسول الله صلی الله
علیه و آله فاطمة علیها السلام یعنی عبادت کرده نشده خدای تعالی بچیزی از تحمید زیادت از تسبیح فاطمه علیها السلام و اگر میبود چیزی بهتر از آن
هر آینه عطا میفرمود آنرا رسول خدا صلعم بفاطمه علیها السلام و هم در کافی و تهذیب از مشرق انوار حقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که تسبیح
فاطمة علیها السلام فی کل یوم فی دبر کل صلوة احب الی من صلوة الف رکعة فی کل یوم یعنی تسبیح فاطمه علیها السلام در هر روزی بعد از هر نمازی
محبوبتر است بسوی من از هزار رکعت نماز در هر روزی و در جامع کتاب ایمان و الاجابت ماثورست که خطاب با پدران مکرم
کرده فرموده که یا هرون انا نامر صبیاننا بتسبیح فاطمة علیها السلام کما نامرهم بالصلوة فالزمه فانه لم یلزمه عبد فشقی یعنی ما امر میکنیم
کودکان خود را بتسبیح فاطمه علیها السلام چنانکه امر میکنیم ایشانرا بنماز پس او را بر خود لازم کن که چنین نکرد هیچ بنده که شقی شده باشد و نیز در تهذیب
و کافی از آنحضرت روایت کرده که من سبح تسبیح فاطمة الزهراء علیها السلام قبل ان یثنی رجلیه من صلوة الفریضة غفر الله
له و لیبدء بالتکبیر یعنی هر که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام کرد پیش از آنکه منعطف سازد پایهای خود را از نماز واجبی یعنی از آن وضع مثنی
بوضع دیگر منتقل شود آمرزد خدای تعالی او را و ابتدا میکند بتکبیر و کیفیت این تسبیح و اختلاف در آن و وجه تسمیه آن بتسبیح فاطمه
و حکایت مشتمله بر آن اجلّه در مجلس سیم در آداب خواب اجمال گذارش یافت و در این مقام احتیاج بذکر آن نیست و دیگر از اجلّه دعاها است
که حضرت اقدس نبوی صلعم بشیبه هذلی تعلیم داد و او را باین نوازش تکریم فرموده اند و حکایت آن در تهذیب بدینگونه مذکورست
که مردی بخدمت حضرت پیغمبر صلعم آمد که او را شیبه هذلی میگفتند و این مضامین رقت آور بعرض آنسرور رسانید که من مردی پیرم
و سن من بالا رفته و قوت من از گذارش عملی که خود را بآن عادت داده بودم از نماز و روزه و حج و جهاد ضعف ناتوانی پذیرفته پس
بیاموز مرا یا رسول کلامی که نفع دهد مرا خدای تعالی باین تخفیف ده بر من یا رسول الله یعنی دعائی که مرا آمرزی سبک و آسان باشد
آنحضرت فرمودند که آنچه گفتی باز بگو پس سه بار آن گفتار را اعاده نمود پس حضرت رسالت پناه صلعم فرمودند که ما حولک شجرة و لا مدرة
الا و قد بکت من رحمتک ملخص اینکه نیست بر گرد تو هیچ درختی و کلوخی مگر اینکه گریست بر حال تو پس چون نماز صبح گذاردی ده بار
بگو سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یعنی منزه میدانم خدای بزرگوار را از نقایص منزه دانستنی
و بحمد او تلبس میکردم و نیست تحول و انتقالی از معاصی یا مطلق افعال و نه توانائی بر اشتغال بطاعات یا مطلق اعمال مگر بمعاونت و توفیق
خدای بغایت بلند قدر بزرگوار بدرستی که خدای تعالی عافیت میدهد ترا از کوری و دیوانگی و جذام و فقر و ضعف پیری گفت یا رسول الله
این برای دنیاست پس چیست برای آخرت یعنی دعائی و کلامی که فایده آن اخروی باشد فرمود میگوئی در عقب هر نمازی
اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک یعنی الهی هدایت کن مرا
از نزد خود و فرو ریز مرا از فضل خود و منتشر ساز بر من از رحمت خود و فرو فرست بر من از برکات خود پس شیبه قبض کرد بدست خود
این کلمات و بعد از آن رفت و معنا مراد اینست که شمار فقرات یا کلمات آنرا بانگشتان ضبط نمود پس ابن عباس که از حضار بود گفت
چه سخت محکم گرفت بر آن خال خود یعنی کما در عباس از طایفه هذیل بوده حضرت پیغمبر صلعم این مضمون را فرمودند که بدان بدرستی

کامیمرد اگر بروز قیامت با این دعا آید و آنرا دانسته و نگذاشته باشد که شاید خدای تعالی او رحمت و رحمت را که از هر کدام که خواهد حل
کرده دیگر دعائیست که سید المرسلین بجناب امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما بجهت حفظ آموخته و آن در عده مذکور است که آن
سرور عالم فرموده که یا علی چون خواهی که حفظ کنی هر چه بشنوی الهی بگو در عقب هر نمازی که سبحان من لا یعتدی علی اهل مملکته سبحان
من لا یاخذ اهل الارض بالوان العذاب سبحان الرؤف الرحیم اللهم اجعل فی قلبی نورا و بصرا و فهما و علما و حکمة انک علی
کل شیء قدیر حاصل آنکه منزه میدانم ترا منزه دانستنی کسی را که ظلم نمیکند بر اهل مملکت خود تسبیح میکنم تسبیح کسی را که نمیگیرد اهل زمین را
بانواع عذاب تسبیح میکنم تسبیح مهربان رحیم الهی بگردان یعنی جای کن در دل من نوری و بینشی و فهمی و دانشی و حکمتی بدرستی که تو بر همه امری
قادری دیگر از انجمله است بر گفتن تسبیحات اربعات در عدة الداعی از مهر سپهر جلالت حضرت اقدس رسالت ص منقولست که روزی
اصحاب را بشرف التفات و خطاب سر بلند ساخته ایشانرا امر فرموده که آیا اگر جمیع آنچه در پیش شماست از جامها و اوانی و متاعها جمع کرده
بر بالای هم گذارید آیا باسمان میرسد گفتند نه یا رسول الله فرمود آیا دلالت نکنم شما را بر چیزی که بیخ آن در زمین است و شاخ آن در آسمان گفتند
بلی فرمود میگوید احدی از شما چون فارغ شود از نماز فریضه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سی بار بدرستی
که اصل این کلمات در زمین و فرع آن در آسمانست و این کلمات رفع میکند فرو آمدن خانه و سر رفتن و غرق شدن و در چاه افتادن
و طعمه جانوران درنده گشتن و مردن بعنوانهای بدی که آن روز بر بنده نازل میشود یعنی به برکات این کلمات شریفه بلاهای مذکوره از او
مندفع میگردد و این کلمات از باقیات صالحاتست یعنی از عملهای صالحه که ثواب آن برجا و ذخیره فردا خواهد بود و فضل و شرف این کلمات
مفصلا در مجلس [illegible] ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد دیگر در عمده و کتاب شریف کافی و تهذیب از امام همام سدره مقام حضرت ابی جعفر باقر ع
منقولست که از انجمله مجربست از دعا بعد از نماز فریضه اینست که اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر
احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة یعنی سؤال میکنم ترا از هر خیری
که احاطه کرده علم تو بآن و پناه میگیرم بتو از هر شری که احاطه کرده بآن علم تو الهی بدرستی که من سؤال میکنم ترا از عافیت در کارهای خود همگی و پناه
میگیرم بتو از خواری دنیا و عذاب آخرت و این دعا نیز از حضرت امام جعفر صادق ع با اندک تفاوتی منقولست تفاوت اینکه در عقب
اول آن اللهم صل علی محمد و آل محمد است و بجای اللهم انی اسئلک اللهم انا نسئلک است و بجای اعوذ بک نعوذ بک است
و در کافی از محمد واسطی روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله ع میفرمود لا تدع فی دبر کل صلوة اعیذ نفسی و ما رزقنی
ربی بالله الواحد الاحد الصمد حتی تختمها و اعیذ نفسی و ما رزقنی برب الفلق حتی تختمها و اعیذ نفسی و ما رزقنی برب
الناس حتی تختمها یعنی وا مگذار در عقب هر نمازی گفتن این را که پناه میدهم خود را و هر چه را که روزی کرده است مرا خداوند من از بلا
و هلاک و الواحد یگانه صمد تا ختم سوره توحید یعنی بعد از صمد میگوئی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و پناه میدهم خود را و آنچه
روزی کرده است مرا خداوند من برب الفلق من شر ما خلق تا این سوره را تمام کنی و پناه میدهم خود را و آنچه را روزی کرده است مرا خداوند
من برب الناس تا آخر سوره و هم در کافی مذکورست که محمد بن ابراهیم بحضرت ابی الحسن ع استدعای دعا نموده که بعد از نمازها خواند جامع

خیرات

خیرات دنیا و آخرت باشد آنحضرت در جواب او نوشت که میگوئی اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا
یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الآخرة و من شر الاوجاع کلها یعنی پناه میگیرم بعظمت و منزلت تو که با شرف کرامتست و بعزت تو
که طلب کرده نمیشود یعنی برتر از آنست که کسی را ادراک آن ممکن باشد و تلاش آن نماید و بقدرت تو که هیچ شیء منع نمیکند از آن هیچ چیز از
دنیا و آخرت و از شر دردها همگی و در عقب از شیرای اهل یقین جناب امیر المؤمنین ع ماثورست الخ حاصل معنی آن اینست که هر که
دوست دارد که بیرون رود از دنیا و از گناهان خالص باشد مانند طلای بیغش و احدی از او طلب مظلمه نماید یعنی حق کسی در ذمت او نباشد
باید که بگوید در عقب نمازهای فریضه پنجگانه سوره قل هو الله احد را دوازده بار بعد از آن دستهای خود را گشوده میگوید اللهم انی اسئلک
باسمک المکنون المخزون الطهر الطاهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک القدیم ان تصلی علی محمد و آل محمد یا واهب العطایا
و یا مطلق الاسارى یا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من
الدنیا آمنا و ان تدخلنی الجنة سالما و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب
بعد از آن آنحضرت فرموده که این از اسرار است از جمله آنچه آموخته است مرا رسول خدا ص و امر کرده است که تعلیم کنم حسن و حسین را و حاصل معنی
این دعای اجابت مقرون اینکه الهی سؤال میکنم ترا باسم تو که از خلق پنهان و در خزانه علم تو مضبوطست و از نقایص و معایب پاک و منزه است
و سؤال میکنم ترا باسم تو که عظیمست و بسلطنت تو که قدیمست اینکه درود و رحمت فرستی بر محمد و آل محمد ای بخشنده عطاها و ای رها کننده
گرفتاران و ای آزاد کننده گردنها از آتش سؤال میکنم ترا اینکه درود فرستی بر محمد و آل محمد و اینکه آزاد کنی گردن مرا از آتش و اینکه بیرون
بری مرا از دنیا با امنیت و اینکه داخل کنی مرا به بهشت بسلامت و اینکه گردانی دعای مرا اولش رستگاری و آخرش را شایستگی و میانه اش را
پیروزی که تو بنهایت دانائی بر غیبها و در عقبه از حضرت مقدس جعفری ع منقولست که جبرئیل ع بیوسف آمد در حالی که او در زندان بود
پس گفت با یوسف بگو در عقب هر نماز فریضه اللهم اجعل لی فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب یعنی الهی
بگردان برای من گشادی و بیرون شدنی و روزی ده مرا از جائی که گمان دارم و از جائی که گمان ندارم دیگر از انجمله اینست که در کافی از جامع
مفاخر حضرت امام محمد باقر ع روایت شده که هر که گفت در عقب نماز واجبی پیش از آنکه از وضع نشستن دو زانو بوضع دیگر منتقل شود
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام و اتوب الیه سه بار آمرزد خدای تعالی برای او گناهانش را اگر
چه بوده مانند کف دریا و معنی این عبارت اینکه طلب آمرزش میکنم از خدائی که نیست معبودی بر حق جز وی و او زنده است قیام کننده بامر
خلایق است صاحب بزرگواری و کرم ساختن اهل کرامتست یعنی هر گاه که گرامی دارد او را و دارد که تعطی الملک من تشاء و تعز من تشاء
و بازگشت میکنم بسوی او از گناهان دیگر از انجمله طلب بهشت و حوریان و استعاذه از دوزخست در کافی از سالار کرام حضرت جعفر صادق ع
منقولست که گفت اعطیت سمع الخلائق الجنة والنار والحور العین فاذا صلی العبد و قال اللهم اعتقنی من النار و ادخلنی الجنة
و زوجنی من الحور العین الی آخر الحدیث حاصل مضمون این حدیث و تتمه آن که بجهت اختصار مرقوم نشد آنکه چون بگوش [illegible]
خلایق بایشان داده بهشت و دوزخ و حور العین پس هرگاه بنده نماز گذارد و گوید الهی آزاد کن مرا از آتش و داخل کن مرا در بهشت و

کردان ما هر العین را آتش جهنم کریمه یا رب پرستی که بنده تو تحقیق درخواست کرد از تو که او را از جهنم آزاد کردانی پس آزاد کردان او را و بهشت
کریمه یا رب پرستی که بنده تو مسئلت نمود از تو بهشت کن ساز او را و حور العین که بنده یا رب پرستی که بنده تو تحقیق خواستگاری کرد ما را از تزویج
او را حاجت ما کردان و اکر از آن مردم منعزف کشته چنانکه اناینها را اخفای تعالی مسئلت نمود حور العین که بنده کدبه پرستی که این بنده در ما مرا آتشت
و آتش جهنم که بنده که این بنده بر پرستی در من هر آینه جاوت یعنی عذاب نکال و سلاسل و اغلال مرا امید است و از این جهت آزادی خود را از من نجا
نخواهد دیگر از جمله تعقیبات دعائیست که در عقب از نماز بطریق در رساله امام محمد تقی جواد مروی و بر قرار بر روبیت جناب الهی و به نبوت
حضرت رسالت پناهی و امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین محتوی است خوشا مومنی که بعد از نمازی ایمان خود را باین تازه کار
و کلشن عبادت خود را بزلال شهادت تاین آبیاری نماید و آن اینست که رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بالقرآن کتابا و بالکعبة
قبلة و بمحمد نبیا و بعلی ولیا و اماما و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن ائمة اللهم ولیک الحجة فاحفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه
و عن شماله و من فوقه و من تحته و امدد له فی عمره و اجعله القائم بامرک المنتصر لدینک و اره ما یحب و تقر به عینه فی نفسه و
فی ذریته و اهله و ماله و شیعته و فی عدوه و ارهم منه ما یحذرون و اره فیهم ما یحب و تقر به عینه و اشف به صدو
و صدور قوم مومنین حاصل مضمون این کلمات صدق مشحون اینکه راضی شدم و کردن نهادم بر ربوبیت الله تعالی و دینیت اسلام
و کتابیت قرآن و قبلیت کعبه و به نبوت محمد و ولایت علی و بامامت حسن و حسین تا صاحب الزمان الهی ولی و حجت تو پس حفظ کن
او را از پیش روی وی و از خلف وی و از راست وی و از چپ وی و از بالای وی و از زیر وی و طول ده در عرش و کردان او را قیام کننده بکار تو
و انتقام کشنده برای دین تو و بنما او را آنچه دوست میدارد و چشمش بآن روشن میکردد در باره خود و در ذریتش و اهلش و مالش و شیعیانش
و دشمنانش و بنما دشمنانش را آنچه حذر میکنند و بنما او را در ایشان آنچه دوست میدارد و چشمش بآن روشن میشود و شفا ده بوسیلهای
وسینهای مومنان را یعنی از رنج غصه دشمنان دین و اهل عدوان دیگر از جمله تعقیبات که سایر دعوات و طاعات آن تمام و کامل و قبول
جناب سبحانی را قابل میکرد و لعن بر بنی امیه و برظالمان و عاصیان حق ائمه است هم که از شئامت ایشان سالها است که ابواب شرع
و دین از حیز و فا با ختلاف رفته و صاحب مسند والای امامت آفتاب مثال در سحاب حجاب غیبت نهفته است چنانکه در تهذیب
بروایت جابر از مثولای اما فرموده که بر حضرت امام محمد باقر مذکور است که اذا انحرفت عن صلوة مکتوبة فلا تنحرف الا بانصراف لعن
بنی امیه علیهم اللعنه محض معنی الکه چون از نماز واجبی منصرف شوی منصرف مشو مکر بلعن بنی امیه و در کافی از امام یحیی نامی حضرت
امام جعفر صادق هم منقول است که آنحضرت لعن میکرد در عقب هر نمازی واجبی چهار کس از مردان و چهار کس از زنان را مردان فلان و فلان
و فلان و معاویه و زنان فلانه و فلانه و هند و ام الحکم را مراد از سه فلان ابو بکر و عمر و عثمان و از دو فلانه عایشه و حفصه که راویان از جهت تقیه
تصریح بنامهای ایشان ننموده اند و هند مادر معاویه است که جگر حمزه را مکید و ام الحکم خواهر معاویه است و در تعقیبات مخصوصه هر نمازی
چند ادعیه وارد کاملیت که بعد از نماز صبح در کذارش ان قسم سعی باید شد و در توفیق مواظبت آنها را از مغتنمات باید شمرد چه سابقا مذکور شد

که از ادونات استجابت دعوات از سحر تا طلوع آفتاب است و نیز سمت ذکر یافت که از اوقات استجابت بعد از صلوات لیلی بعد از نماز
صبح تا طلوع آفتاب ساعتی است که از وجهت محل استجابت دعاست و نیز کذشت که درهای آسمان کشوده میشود و رزقها در آن
قسمت میکردد و حاجتهای عظیم در آن بر می آید پس در چنین وقت شریف بخواب رفتن و بر باد دادن و دعا بکار نسازی و بنا بر غفلت خود کردن
کمال سستی و کاهلی و نهایت چیزی و بیحاصلی است و در خبر از حضرت سید عالم ذکر آدم منقولست که قال الله عز و جل یا ابن
آدم اذکرنی بعد الغداة ساعة و بعد العصر ساعة اکفک ما اهمک یعنی خداوند جل و جلاله فرموده است که ای فرزند آدم ذکر کن مرا
بعد از نماز صبح ساعتی و بعد از عصر ساعتی تا مهم ترا کفایت کنم و هم در خبر از نور دیده خلایق حضرت امام جعفر صادق ع که الجلوس بعد الصلاة
الغداة فی التعقیب والدعاء حتی تطلع الشمس ابلغ فی طلب الرزق من الضرب فی الارض یعنی نشستن بعد از نماز صبح در تعقیب و دعا
تا اینکه آفتاب طلوع کند رساتر و سودمندتر است در طلب روزی از سفر کردن و تعقیبات نماز بامداد و آن را اهل حبت اطهار ای وارد
و حصر زیاد است و آنچه موجز و مختصر و ذکر آن در اختتام شایسته و خوب است دعائیست که مهر سپهر ارتضا حضرت محمد بن علی الرضا بمجید
فرج از نسته و تعلیم نموده و در فضل و فایده آن فرموده است که هر که دعا کرد باین بعد از نماز صبح طلب نشود هیچ حاجتی مکر آنکه میسر شد برای او و کفایت
کرد خدای تعالی او را و آن در خبر مذکور است دعا اینست که بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آله و افوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد فوقیه الله سیئات ما مکروا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم
و کذلک ننجی المومنین حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء ما شاء الله لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله و ان کره الناس حسبی الرب من المربوبین حسبی الخالق
من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین حسبی الذی لم یزل حسبی من کان مذ کنت لم یزل حسبی حسبی الله لا اله الا هو
علیه توکلت و هو رب العرش العظیم این تعقیب بعد از بسمله درود یافته و مشتمل بر چند آیه آیه اولی در سوره مشریفه مومن و حکایت از قول
مومن آل فرعونست که حزبیل با جیب با شمعون و روقتی که لغیب فرعون و فرعونیان در باب ایمان بموسی ع نمود و نفاکی کتمان از جاهی
ایمان خود کرد و ایشان کمر عداوت وی بسته در مقام دفع و قتل وی در آمدند و کفت افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد
و ما میکذارم کار خود را بخدا بدرستی که خدا بیناست بر بندکان فوقیه الله سیئات ما مکروا یعنی چون کار خود را بخدا کذاشت
نکاه داشت او را خدا تعالی از بدیها آنچه مکر کردند ایشان و امر شنید نه در باره قتل وی در مرویست که چون فرعون امر بقتل حزبیل نمودی
فرار و در کوهی که در آن حوالی بود متواری کشته بعبادت جناب باری اشتغال نمود و حق تعالی سباع را بحراست وی فرمان داده از شر
دشمنان محفوظش نمود و آیه دویم در سوره انبیاست و حکایت قول یونس علی نبینا و علیه السلام در وقتی که در شکم ماهی بود پس ندا کرد
که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المومنین یعنی چون باین کلمات که با
تقصیر خود معترف شد مستجاب که دانیدیم دعای او را برای او و نجات دادیم او را از غم و همچنین نجات میدهیم مومنان را و آیه سیم در سوره
آل عمران و حکایت قول مومنانست که در کتاب حضرت اشرف بنوت هم بنابر وعده محاربه که با ابوسفیان شده بود بجدد رفتند و مفصل

این مجلس اگر در روز احد چون از قتال منقضی و آتش جدال منطفی گردید ابو سفیان ملعون فریاد کرد که یا محمد وعده ما و تو در موسم آینده در بدر باشد
آنحضرت فرمود که ان شاء الله و چون موسم شد ابو سفیان با اهل مکه بجهت وعده مذکور از مکه در حرکت آمد و چون یک مرحله طی کرد حضرت رب العباد
خوف و رعب در دل آن بدنهاد انداخته از آن حرکت نادم و پشیمان و در عزم معاودت جازم گردید مقارن این نعیم بن مسعود اشجعی که بعمره
می آمد رسید ابو سفیان گفت که یا نعیم با محمد چنین وعده کرده بودم و امسال سال خشک و حرکت در آن دشوار است و بیشتر میدانم که خود را
بمدینه رسانی و محمد و اصحاب او را از حرکت متقاعد گردانی نعیم بمدینه آمد که سد عزیمت مسلمانان در راه وفای آن وعده کرم فضا نماید و شهباز
علم نصرت پرچم حضرت اقدس نبوی را برای شکار صعوه هاینهای دشمنان بال افشان هرچند خواست که حیله سازد و سبحان خود از
جبن آورد هیچ هراسی در خاطر مبارک اشرف ناس اندازد بجائی نرسید آنحضرت فرمودند که اگر هیچکس با من نیاید من تنها بروم القصه با
اخیار با هفتاد سوار روانه بدر شدند و میگفتند حسبنا الله نعم الوکیل یعنی بس است ما را خدای و نیکو وکیلی است او تا در بدر نزول نمودند و هشت
شب آنجا مقام فرمودند و امتعه و اجناسی که با خود داشتند در آن بازار فروختند و سودها یافتند و بعد از آن سالما غانما بمدینه مراجعت
بجانب مدینه نمودند فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء حضرت خداوند مجید در این فقره تمام این آیه را با ترتیبه از احوال
آن مردان اعلام و اخیار میفرماید که چون بکلمه حسبنا الله و نعم الوکیل ناطق و بعده با وفای حضرت باری واثق گردیدند بازگشتند
از بدر با نعمتی از نزد خدای تعالی که آن سلامت بود و فضلی که فایده تجارت بود و نرسید ایشان را هیچ بلا و آیه چهارم در سوره کهف حکایت
قول یهودیست که مومنی فقیر با عسرت بود برادر خود فطروس که کافر و صاحب ملک و مال و ثروت بود گفت در وقتی که او بملک و مال خود افتخار
و بمومن بفقر و درویشی سرزنش میکرد و با برادر بباغی که داشت در آمده گفت ما اظن ان تبید هذه ابدا یعنی گمان ندارم اینکه فانی و خراب
شود این باغ هرگز بود ما بعد از گفتگوی چند که تفصیل آن در آن سوره شریفه مذکور است و گفت و لولا اذ دخلت جنتک قلت ما شاء الله
لا قوة الا بالله و چرا چون داخل شدی در باغ خود نگفتی ما شاء الله آنچه خدا خواست چنان باشد لا قوة الا بالله نیست قوتی
و توانائی مگر بخدا یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه داری از ملک و مال و غیر آن جمله بیاری حضرت الله تعالی است ان
ترن انا اقل منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یوتین خیرا من جنتک اگر می بینی مرا که من کمترم از تو بحسب مال و فرزند پس شاید که
من دهد مرا بهتر از بستان تو یعنی در دنیا یا در آخرت و در فضل و فایده این آیات مبارکات از حضرت امام همام صادق علیه السلام حدیثی منقولست
که حاصل معنی آن اینست که عجب دارم از کسی که خایف باشد از چیزی چگونه نگوید حسبنا الله و نعم الوکیل چه حق تعالی در عقب این
آیه فرموده که فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و عجب دارم از غمگین که چگونه متوسل نشود بکلمه لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین چه حق تعالی در عقب آن میفرماید که و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المومنین و تعجب میکنم از کسی
که میخواهند با او مکر کنند و او نگوید و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد تا از مکر ایمن شود زیرا که حق تعالی در عقب این فرموده
که فوقه الله سیئات ما مکروا و عجب دارم از کسی که اراده دنیا و زینت آن داشته باشد چرا نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله
بعد از این مذکور است که فعسی ربی ان یوتین خیرا من جنتک و در روایت دیگر چنین مذکور است که عجب دارم از کسی که از چشم بد برسد

چرا نگوید

چرا نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم و حق تعالی اگر شنود این آیه را و در عقب آن گران ترن انا اقل منک مالا و ولدا
فعسی ربی ان یوتین خیرا من جنتک یعنی تا آخر که در آیه اخیر کلمه لا حول مذکور نیست و دیگران در این تعقیب حکمت که شاید این
باشد که آیه بعینه مذکور نشده باشد بلکه بعنوان اقتباس باشد والله اعلم و حاصل معنی تتمه تعقیب اینکه آنچه خواست خدای چنان شد
و اگرچه ناخوش داشته مردمان بس است مرا خداوند کار را از مخلوقان بس است مرا روزی دهنده از روزی داده شدگان بس است مرا خداوند
تعالی که خداوند همه عالم است بس است مرا آنکسی که همیشه بس است مرا بس است مرا آن کسی که بود از آنوقت که بودم همیشه مرا بس است خدائی که
معبودی بحق بجز او نیست توکل کردم بر او و او خداوند ملک و پادشاهی عظیم است و از جمله تعقیبات مختصه نماز صبح تعقیبی است که جامع
فضایل و مکارم امام موسی کاظم علیه السلام بهشام بن ابی الحکم آموخته و چراغ سعادت دینی و دنیوی او را بنور التفات تعلیم این برافروخت
و تفصیل این آنکه در خبر از هشام مذکور منقولست که گفت بحضرت ابی ابراهیم علیه السلام آمده گفتم فدای تو گردم بیاموز مرا دعائی که جامع
فواید دنیا و آخرت باشد و مختصر که آنحضرت فرمود که بعد از نماز صبح تا آنکه آفتاب طلوع کند بگو سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله
و اسئله من فضله یعنی تسبیح و تنزیه میکنم تسبیح کردنی خدای بزرگوار را و ملتبس میگردم بحمد او و طلب آمرزش میکنم از خدای و درخواست
مینمایم او را از فضل او هشام گفت که هر آینه بتحقیق که بودم من از بدحال ترین و مفلس ترین اهل بیت و قوم خود پس بعلم و حزن من
برای برای من آمد از جانب دری که نمیدانستم سیال من واو فراخی هست و بپرسی که من امروز از حیثیت حال ترین اهل خودم بحسب مال
و نیست این مگر از برکت آنچه تعلیم کرد مرا مولای من امام موسی کاظم علیه السلام و از آنجمله در کافی از حضرت مقدس جعفری علیه السلام منقولست که هرکه
که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت
و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر کفاره کناهان آن روز او باشد و هم در حدیث دیگر از آنحضرت
که مضمون مرویست که هرکه نماز صبح گذارد و کرد پیش از آنکه از آن وضع نشستن موضع دیگر منتقل شود ده بار لا اله الا الله وحده
لا شریک له تا آخر و در مغرب نیز بدستور ملاقات نکند با خدای عز و جل هیچ بنده بعملی بهتر از عمل او مگر کسی که او نیز مثل عمل او کرده
باشد حاصل مضمون این تهلیل فیض مشحون بر سبیل اجمال اینست که نیست معبودی بحق غیر از الله تنها و نیست شریکی مر او را و او راست
پادشاهی و بس و مر او راست حمد و ستایش و بس و زنده میکند و میمیراند و زنده میکند یعنی میمیراند در دنیا و زنده میکند در عقبی و او زنده است
که هرگز نمیرد و بدست اوست هر خیر و نیکوئی و او بر همه چیزی بغایت توانا است و دیگر در کافی از امام همام حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست
که فرموده که چون نماز شام و صبح گذاری پس بگو بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هفت بار که هر کسی
که هرکه این را گفت نرسید باو جنون و برص و نه جذام و نه هفتاد نوع از انواع بلا و هم در کافی در فضل گفتن این تعقیب از آنحضرت منقولست
که اگر شقی باشد امید دارم سعید شود و در کافی عدد گفتن این تکبیر سه بار یا هفت بار یا صد بار نیز وارد شده است و دیگر در کافی
از آنحضرت علیه السلام مرویست که هرکه بگوید ما شاء الله کان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم صد بار در وقتی که نماز صبح میکند نبیند
در آن روز چیزی که مکروه طبع او باشد و دیگر از آنجمله دعائیست که مفخر کرام حضرت ابی عبدالله علیه السلام بجهت درد چشم و فواید دیگر تعلیم

فرموده تفصیل این آنکه در کافی از جعفی مذکورست که گفت در رحم بسیار میکشیدم پس بحضرت ابی عبد الله علیه السلام از آن شکایت کردم فرمود
که آیا نیاموزم ترا دعائی از برای دنیا و آخرت که کافی باشد برای درد چشم تو گفتم بلی فرمود میگوئی در عقب نماز صبح و شام که اللهم انی اسئلک
بحق محمد و آل محمد علیک صل علی محمد و آل محمد واجعل النور فی بصری والبصیرة فی دینی والیقین فی قلبی والاخلاص فی عملی
والسلامة فی نفسی والسعة فی رزقی والشکر لک ابدا ما ابقیتنی محصل معنی آنکه الهی بدرستی که من درخواست میکنم از تو بحق محمد
و آل محمد که برتست با جمعی که رعایت آنرا برخود لازم ساخته درود و رحمت فرست بر محمد و آل محمد و بگردان و بدیه آر نور را در چشم من
و بینش باطنی را در دین من و یقین را در دل من و اخلاص را در عمل من و سلامت را از شرور و آفات با ازدیاد صفات در نفس من
و فراخی را در روزی من و شکر و سپاس را برای تو همیشه چندانکه مرا باقی داری دیگر تعقیبات ماثوره مخصوصه نماز ظهر انا انجد تعقیبی
که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بآن مواظبت میفرموده چنانکه در کتب معتبره چون کافی و فقیه و غیر آن مذکورست که چون آنحضرت از نماز
فارغ میشد میگفت که اللهم انی اتقرب الیک بجودک وکرمک واتقرب الیک بمحمد عبدک ورسولک واتقرب الیک بملائکتک
المقربین وانبیائک المرسلین وبک اللهم انت الغنی عنی وبی الفاقة الیک انت الغنی وانا الفقیر الیک اقلتنی عثرتی وسترت
علی ذنوبی فاقض الیوم حاجتی ولا تعذبنی بقبیح ما تعلم منی بل عفوک وجودک یسعنی حاصل مضمون این فقرات کثیرة البرکات
آنکه الهی بدرستی که من تقرب میجویم بسوی تو بجود تو و کرم تو و تقرب میجویم بسوی تو بمحمد که بنده و فرستاده تست و تقرب میجویم بسوی تو بفرشتگان
مقربین و پیغمبران مرسل تو و بتو الهی تو بی نیازی از من و مراست احتیاج بتو تو بی نیازی و من محتاجم بتو نا کرده انگاشتی لغزش مرا
و پوشانیدی بر من گناهان مرا پس روا کن امروز حاجت مرا و معذب مساز مرا بقبیح آنچه میدانی از من چه بدرستی که عفو تو و جود تو
گنجایش آن دارد که شامل حال من گردد راوی گفت که بعد از این دعا آنحضرت بسجده می افتاد و میگفت یا اهل التقوی واهل
المغفرة یا بر یا رحیم انت ابر بی من ابی وامی ومن جمیع الخلائق اقلبنی بقضاء حاجتی مجابا دعائی مرحوما صوتی قد کشفت
انواع البلاء عنی حاصل آنکه ای شایسته ترسگاری بندگان از تو و ای شایسته آمرزش بندگان ای نیکوکار رعایت رحم کننده تو نیکوکار
تری بمن از پدر و مادر من و از همه خلایق بگردان مرا از این حالت بحاجت روائی در حالی که مجاب باشد دعای من رحم کرده شده باشد آواز من
بتحقیق که زایل کرده باشی اقسام بلاها از من و در فقیه بجای اقلبنی اقلبنی است دیگر تعقیب عصر در فضل آن همین بس که در فقیه از حضرت
اشرف نبوی صلعم روایت که قال الله جل جلاله یا ابن آدم اذکرنی بعد الغداة ساعة وبعد العصر ساعة اکفک ما اهمک
یعنی خدای جل و جلاله فرموده که ای فرزند آدم یاد کن مرا بعد از نماز صبح ساعتی و بعد از عصر ساعتی تا کفایت کنم مهم ترا و از جمله تعقیبات
ماثوره آن هفتاد استغفار است چنانکه در مفتاح الفلاح از حضرت صادق جعفر علیه السلام روایت نموده که من استغفر بعد صلوة العصر
سبعین مرة غفر الله له سبعمائة ذنب یعنی هر که استغفار کند بعد از نماز عصر هفتاد بار آمرزد خدای تعالی برای او هفتصد گناه را
و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که من استغفر الله بعد العصر سبعین مرة غفر الله له ذلک
الیوم سبعمائة ذنب فان لم یکن له فلابیه فان لم یکن لابیه فلامه فان لم یکن لامه فلاخیه فان لم یکن لاخیه فلاخته

قال

قال فان لم یکن لاخته فالاقرب فالاقرب حاصل معنی آنکه هر که استغفار کند از خدای تعالی بعد از عصر هفتاد بار آمرزد خدای تعالی
برای او در آن روز هفتصد گناه او را پس اگر نباشد هفتصد گناه او را پس آمرزد برای پدرش پس اگر پدرش را نیز آنقدر نباشد پس آمرزد برای مادر
پس اگر مادرش را نیز آنقدر نباشد پس آمرزد برای برادرش و اگر او را نیز نباشد آمرزد برای کسی که با او نزدیکتر باشد و همچنین بعد از آن
برای هر یک نزدیکتر باشد تا هفتصد گناه آمرزیده شود دیگر ادعیه و اذکار بعد از نماز شام آن نیز چنانکه گذشت از اوقات استجابت دعاست
بعضی از آن آنست که از تعقیبات نماز صبح نیز هست و مستحب است ذکر نیز یافت و انچه مخصوص تعقیب شام است آنست که در کافی و تهذیب
از پیشوای کرام حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است که هر که گفت چون از نماز شام گذارد سه بار الحمد لله الذی یفعل ما یشاء ولا یفعل ما یشاء
غیره عطا کرده شد چیزی بسیار یعنی حمد خدای را که میکند آنچه میخواهد و نمیکند آنچه میخواهد غیر او و با جمعی که مناط حضرت است
و اگرچه گاهی نیز … علی مطابق افتد و دیگر در کافی از همان حضرت علیه السلام منقول است که میمالی دست راست خود را بر پیشانی خود بعد از نماز
شام و سایر نمازها و میگوئی بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن
والسقم والعدم والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن حاصل معنی آنکه بنام خدائی که نیست معبود بحقی بجز او
دانای غیب و حضورست رحم کننده بر بندگانست در دنیا و رحم کننده بر مؤمنانست در عقبی الهی بدرستی که من پناه میگیرم بتو از هم و اندوه و بیماری
و بی چیزی و بی اعتباری و خواری و بدیهای ظاهری و باطنی و صغار بفتح یعنی ظلم نیز آمده و آن نیز اینجا مناسبست و این دعا اگرچه
مخصوص تعقیب نماز شام نیست ولیکن چون از عبارت حدیث که ذکر مغرب را آن ملحق باشد زیادتی اهتمامی مستفاد میشود و لهذا در
مغرب مذکور شد دیگر تعقیب نماز خفتن بنا بر حدیث مرفوع که در کافی است که بعد از فراغ از نماز شام و خفتن گوئی اللهم بیدک مقادیر
اللیل والنهار ومقادیر الدنیا والآخرة ومقادیر الموت والحیوة ومقادیر الشمس والقمر ومقادیر النصر والخذلان ومقادیر
الغنی والفقر اللهم بارک لی فی دینی ودنیای وفی جسدی واهلی وولدی اللهم ادرء عنی شر فسقة العرب والعجم من الجن
والانس واجعل منقلبی الی خیر دائم ونعیم لا یزول خلاصه مضمون این دعای بلاغت مشحون اجابت مقرون آنکه الهی بدست تست
اندازهای شب و روز و اندازهای دنیا و آخرت و اندازهای مرگ و زندگانی و اندازهای آفتاب و ماه و اندازهای فیروزی و … و اندازهای توانگری
و احتیاج الهی برکت ده مرا در دین من و دنیای من و در بدن من و اهل من و فرزندان من الهی دفع کن از من شر فاسقان عرب و عجم را از جن
و انس و بگردان بازگشت مرا بخیری همیشگی و نعمتی که زایل نشود و این دعا در فقیه چنین مذکورست که حضرت صادق علیه السلام میگفت در
شام و خفتن که اللهم بیدک مقادیر اللیل والنهار ومقادیر الدنیا والآخرة ومقادیر الموت والحیوة ومقادیر الشمس والقمر
ومقادیر النصر والخذلان ومقادیر الغنی والفقر اللهم ادرء عنی شر فسقة الجن والانس واجعل منقلبی الی خیر دائم ونعیم
لا یزول و مخفی نماند که سجده شکر نیز ملحق بتعقیبات و فرقی که نماز آن بعد از نماز از اعظم تعقیبات است و در فضل و ثواب آن احادیث
و آثار بسیار وارد و احادیث ارکان تمام محدثین اعلام از زلال این کلام لبریز پس اشارت است اما بجمله در تهذیب از حضرت امام جناب جعفر علیه السلام
حدیثی منقول است که محصل معنی آن اینست که سجده شکر الهی واجب یعنی لازمست بر هر مسلمانی که تمام میکنی بآن نماز را و خوشنود میگردانی

بآن خداوند را شگفت می آوری از آن فرشتگان را انجو به پرستی که بنده چون نماز گذارد و سجده شکر کرد میگشاید خدای تعالی پرده که میان
آن بنده و فرشتگانست و میگوید ای فرشتگان من نظر کنید بسوی بنده من ادا نمود فریضه مرا و تمام کرد عهد مرا بعد از آن سجده شکر کرد مرا
بر انچه انعام کردم بر او ای فرشتگان من چه چیز او را شایسته است یعنی چه مزد و ثواب گنجایش داره که برای عطا نمایم پس گویند فرشتگان ای
خداوند ما رحمت تو بعد از آن گوید خداوند تعالی که بعد از رحمت دیگر چه چیز او را سزاوار است گویند ربنا بهشت تو پس گوید خداوند تعالی
بعد از این دیگر او را چه چیز سزاوار است گویند فرشتگان ربنا کفایت مهم او پس گوید خداوند تعالی بعد از آن دیگر او را چه چیز او را باشد
پس هیچ چیز از خیر و خوبی نماند مگر اینکه فرشتگان او را گویند و خدای تعالی فرماید که بعد از آن پس گویند ربنا علم نیست ما را پس گوید خدای
تعالی که مرا آینه من شکر میکنم البته او را چنانکه شکر کرد او مرا و اقبال میکنم بر او بفضل خود و مینمایم باو رحمت خود را و این حدیث شریف نیز
در فقیه باندک تفاوتی مذکور است و نیز در فقیه از جهم بن ابی جهم مرویست که گفت دیدم حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر را یعنی
که سجده کرد بعد از سه رکعت شام پس گفتم او را که فدای تو گردم دیدم ترا که سجده کردی بعد از سه رکعت شام فرمود و دیدی مرا گفتم آری پس
فرمود که وا مگذار آنرا که بدرستی که در آن دعا مستجاب است دوم در تهذیب از حضرت صادق ع مرویست که من سجد سجدة الشكر وهو متوضأ
كتب الله له بها عشر صلوة ومحا عنه عشر خطايا عظام یعنی هر که سجده شکر کند و او با وضو باشد بنویسد خدای تعالی برای او بآن ده نماز
و محو کند از او ده خطای بزرگ دیگر معلوم است که توفیق گذارش فرض صلوة و امتثال فرمان الهی از اعظم نعم و مواهب است که نعمت شنیده‌ها
بروست او واجب و لازمست و آن سجده شکر که تذلل و خاکساری در آن بیشترست بروجهی کامل بعمل می آورد پس بنده را بعد از نماز که تکلیف
آن مبادرت نمودن و از زمین سائی درگاه کبریائی سر فخر بر آسمان سوده از اهم عبادات و اتم سعادات خواهد بود و دیده دل را از غبار
آن درگاه زیبای جبهه سائی جبین فرض عینی است و بنده سجده را از روی خضوع سر بر آن در نهادن سرفرازی کردن و کیفیت سجده شکر
در اخبار و آثار بر چند گونه است در فقیه از امام همام حضرت جعفر صادق ع منقولست که انما يسجد المصلي سجدة بعد الفريضة ليشكر الله
تعالى ذكره فيها على ما من به عليه من اداء فريضته وادنى ما يجزي فيها شكرا لله ثلث مرات یعنی اینست و جز این نیست که سجده
میکند نماز گذار سجده بعد از نماز فریضه تا شکر کند خدای تعالی را در آن بر انچه منت نهاده است بر او از توفیق گذارش فرض او و کمترین
و کمترین انچه مجزی و کافی است در آن گفتن شکرا لله است سه بار و شرح کامل سجده شکر و ادعیه و اذکار ماثوره در آن این مختصر مقام ذکر
آنها نیست و بر قاعده مقرره مضبوط مرجوع بکتب مطولات قسم سیم در ادعیه متفرقه که در هر باب از ائمه معصومین علیهم السلام ماثور گشته
شد که ما را اکثر اوقات مواظبت آنها بغایت لازم و ضرورست از انجمله دعای موجز مختصر که فضل و ثواب آن عظیم و جلیلست دعای شریف
مشهوره یا من اظهر الجميل است که در اکثر کتب معتبره ثبت و ذکر یافته و از جناب الهی بحضرت رسالت پناهی برسم هدیه نازل شده و انوار
آثارش از آن آینه حق نمای ساحت احوال کافه برایا تافته است چنانکه در کتاب توحید صدوق رحمه الله از آن سید ورود درجات
که جبرئیل فرود آورد بر من این دعا را از آسمان پس بیان کیفیت نزول آن نمود بروجهی که حاصل معنی آن اینست که نازل شد جبرئیل بر حضرت
خندان و خوشحال پس گفت السلام عليك يا محمد آنحضرت فرمود که و عليك السلام يا جبرئيل گفت بدرستی که خدای عز و جل فرستاده است

بسوی تو

بسوی تو به فرمود هدیه آن هدیه ای جبرئیل گفت کلماتیست از گنجهای عرش که اکرام کرده است ترا خدای تعالی بآن فرمود که چیست
آن کلمات یا جبرئیل گفت بگو يا من اظهر الجميل وستر القبيح يا من لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر يا عظيم العفو يا حسن التجاوز
يا واسع المغفرة يا باسط اليدين بالرحمة يا صاحب كل نجوى ويا منتهى كل شكوى يا كريم الصفح يا عظيم المن يا مبتدئا بالنعم
قبل استحقاقها يا ربنا ويا سيدنا ويا مولانا ويا غاية رغبتنا اسئلك يا الله ان لا تشوه خلقي بالنار پس گفت رسول خدا
یا جبرئیل چیست ثواب این کلمات گفت هیهات هیهات منقطع شد علم یعنی علم آن دعا میکند اگر جمع شوند فرشتگان هفت آسمان
و هفت زمین برانکه وصف کنند ثواب آنرا تا روز قیامت وصف نتوانند از هزار جزء یک جزو را پس که بگوید بنده يا من اظهر الجميل وستر القبيح
بپوشاند او را خدای تعالی برحمت خود در دنیا و جمیل و آراسته گرداند او را در آخرت و بپوشاند خدای تعالی برای او ستر او پرده در دنیا و آخرت
و این مبالغه در پوشیدن قبایح و اخفای فضایحست پس چون که بگوید يا من لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر حساب نکند او را خدای تعالی
روز قیامت و ندرد پرده او را در روزی که دریده میشود پردها و چون که بگوید يا عظيم العفو آمرزد خدای تعالی برای او گناهان او را اگر چه
باشد گناهان او مانند کف دریا و چون که بگوید يا حسن التجاوز درگذرد خدای تعالی از گناهان او حتی دزدی و شرب خمر و غیر آن از کبایر
او و چون که بگوید يا واسع المغفرة بگشاید خدای تعالی برای او هفتاد در از رحمت پس او رود در رحمت خدای تعالی تا بیرون رود از دنیا
و چون که بگوید يا باسط اليدين بالرحمة بگسترد خدای تعالی دست عطای خود را بر او برحمت و چون که بگوید يا صاحب كل نجوى ويا منتهى
كل شكوى عطا کند او را خدای عز و جل اجر و ثواب هر مصیبت رسیده و هر با سلامتی و هر بیمار و هر نابینائی و هر مسکینی و هر فقیری
تا روز قیامت و چون که بگوید يا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها عطا کند او را خدای تعالی اجر بعدد هر کس شکر کرده نعمتهای او را و چون
که بگوید یا ربنا ویا سیدنا که بگوید خدای تبارک و تعالی گواه باشید ای فرشتگان من بدرستی که من آمرزیدم مر او را و عطا کردم او را اجرام
بعدد هر که خلق کرده ام از کسانی که در بهشت و دوزخ و هفت آسمان و هفت زمین اند و آفتاب و ماه و ستارگان و قطرات بارانها
و انواع خلق و کوهها و سنگ ریزه و خاک و غیر اینها و عرش و کرسی و چون که بگوید یا مولانا پر کند خدای تعالی دل او را از ایمان و چون
که بگوید يا غاية رغبتنا عطا کند خدای تعالی او را روز قیامت آرزوی او و آرزوی همه خلایق و چون که بگوید اسئلك يا الله
ان لا تشوه خلقي بالنار گوید جبار جل جلاله که طلب آزادی کرد از من بنده من از آتش گواه باشید ای فرشتگان که بدرستی که من بتحقیق
آزاد کردم او را از آتش و آزاد کردم پدر و مادر او را و برادر او را و خواهرش و اهلش و فرزندانش و همسایگانش را و دادم شفاعت
دادم او را در حق هزار مرد از کسانی که واجب شده مر ایشان را آتش و پناه دادم از آتش پس بیاموز این کلمات را یا محمد بمتقیان و بیاموز
آنها را بمنافقان چه بدرستی که آن دعائیست مستجاب برای گوینده آن انشاء الله تعالی و این دعای اهل بیت المعمور است چون بر گرد آن
طواف نمایند و این دعای شریف در کافی نیز باندک تفاوتی مذکور است بدینگونه که یکی از شیعیان عرض نمود بخدمت حضرت جواد یا بکری
از آن خاندان هدایت و رشد فرشتاده است دعائی تعلیم دعائی نمود که خواندن آن عاصم از خطا و جامع فواید دنیا و عقبی باشد پس آن
حضرت بخط مبارک خود بعد از بسمله همین دعای مذکور را نوشت و این دعا در تهذیب نیز مذکور است ولیکن بعد از عبارت یا مولانا

چنین است که با قابت رغبتنا اسئلك بك و بمحمد و علی و فاطمة والحسن والحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن
محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد والحسن بن علی والحجة القائم المهدی الائمة الهادیة علیهم السلام
ان تصلی علی محمد وآل محمد واسئلك یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار وان تفعل بی ما انت اهله و حاصل معنی این دعا
جلیل القدر عظیم الشان که آثار فیوضات و برکات از وجنات کلمات و فقراتش تابان است اینکه ای الهی که ظاهر ساخت جمیل
نیک بندگان و پوشید فعل زشت ایشان را و دلیل این دو فقره بر امید تمام تو بیدار نمود سپهر سروری حضرت اشرف جعفری [illegible]
مرویست که هیچ مومنی نیست مگر اینکه او را مثالی و شبیهی است در عرش پس چون آن مومن مشغول شود برکوع و سجود و مانند آنها مثال
او نیز چنین میکند پس در این وقت فرشتگان او را دیده صلوات میفرستند و استغفار میکنند از برای او و چون مشغول شود آن بنده
بگناهی خدا تعالی پرده بر مثال آن می پوشاند که فرشتگان بر آن مطلع نشوند و دیگر این مضمون منقولست که نامه اعمال را در روایات [illegible]
اعمال حسنه است و در یکی قبیحه و چون داده شود بدست مومن روز قیامت روی قبایح بطرف او باشد و روی حسنات بجانب دیگران
تا دیگران بزشتی آن مطلع نشوند و بر خوبیش مطلع شوند و حاصل معنی تتمه دعا اینکه ای الهی که گرفت دیگر نکرد بگناه یعنی در عقوبت
آن تعجیل ننمود که شاید بنده از آن توبه کند و ندرید پرده کسی را ای بزرگ عفو که ای بزرگ بیای بخشش و ای نیکو تجاوز که از گناهان
بندگان خود در میگذری ای واسع آمرزش که سیئات خلق در آن میگنجد ای باز کننده دستها برحمت ای صاحب هر نجوی
یعنی هر رازی با کسی گوید تو همراهی و بر آن آگاهی و ای منتهای هر شکایتی یعنی هر که شکوه داشته باشد چون از دیگران مایوس گردد
بتو گوید و تدارک آن از تو جوید ای الهی که از روی کرم و بزرگواری از عصیان بندگان رو تافته آنرا منظور نمیداری و نادیده میشماری
ای بزرگ نعمت ای ابتدا کننده و مبادرت نماینده بدادن نعمتها پیش از آنکه کسی مستحق و شایسته آن گردد ای جیّد و مدح و ای آقای من
ای نهایت اراده من سوال میکنم از تو یا الله اینکه زشت نگردانی صورت و اندام مرا بآتش و ترجمه دیگر نسخه تهذیب اینکه سوال میکنم
از تو یا الله اینکه زشت نگردانی صورت و اندام مرا بآتش از تو بحق تو و بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین تا حضرت مهدی که پیشوایان
راه نماینده علیهم السلام اینکه رحمت کنی بر محمد و آل محمد و سوال مینمایم از تو ای معبود بحق اینکه زشت نگردانی صورت مرا بآتش و اینکه کنی
بمن آنچه شایسته آنی یعنی با من معمول داری آنچه لایق است از لطف و احسان نه آنچه لایق منست از مواخذه و عقاب اگرچه ترجمه
این دعا در مجلس سابق گذارش یافته بود لیکن بجهت اینکه طالبان را زحمت جستجوی آن نباید کشید در اختتام حال با انجا نموده راضی
بتکرار آن گردید دیگر دعائیست که در کافی از شاه اولیا و سالار اهل دعا حضرت امیر المومنین منقولست که اللهم من علی بالتوکل
علیك والتفویض الیك والرضا بقدرك والتسلیم لامرك حتی لا احب تعجیل ما اخرت ولا تاخیر ما عجلت یا رب العالمین
حاصل مضمون این دعای فیض مشحون اینکه الهی امانت ده و انعام کن بر من بتوفیق توکل بر تو و گذاشتن کار خود بتو و خوشنودی بتقدیر
تو و گردن نهادن برای فرمان تو تا اینکه دوست ندارم زود کردن آنچه دیر کردی و نه دیر کردن آنچه زود کردی دیگر دعای بنده خاص جناب
باری ابوذر غفاری رحمة الله علیه که حکایت آن در کافی مذکور و حاصل آن اینست که ابا ذر بخدمت حضرت رسول صلعم آمده و در حالی

که جبرئیل

که جبرئیل م با آن حضرت بود بصورت دحیه کلبی و آنحضرت با او خلوت کرده بود پس چون ایشان را دید باز گردید و سخن ایشان [illegible]
و نشستند پس جبرئیل م گفت یا محمد این ابوذر بود که بما گذشت و بما سلام نکرد اگر سلام میکرد هر آینه جواب میگفتیم یا محمد بدرستی که او را
دعائیست معروف نزد اهل آسمان بپرس او را از آن چون من بآسمان عروج کنم پس چون جبرئیل بآسمان رفت ابوذر بخدمت آنحضرت
آمد و آنحضرت فرمود که چه مانع شد ترا یا اباذر که بر ما سلام نکردی آنگاه که بر ما گذشتی گفت مظنون من این شد که آنکه با تو بود دحیه
کلبی است و با او خلوت کرده برای بعضی کارهای خود فرمود که او جبرئیل بود یا اباذر گفت که اگر سلام میکرد بر ما هر آینه رد میکردیم
بر او پس چون دانست ابوذر که او جبرئیل بوده از سلام ناکردن پشیمان شد چندانکه خدا خواست یعنی بسیار پشیمان شد پس حضرت
فرمود چیست آن دعائی که بآن دعا مینمائی که بتحقیق مرا خبر داد جبرئیل م که ترا دعائیست که بآن دعا میکنی و آن معروفست در آسمان
گفت آری یا رسول الله میگویم که اللهم انی اسئلك الامن والایمان بك والتصدیق بنبیك والعافیة من جمیع البلاء
والشکر علی العافیة والغنی عن شرار الناس یعنی الهی درخواست میکنم از تو امنیت و ایمان بتو و تصدیق به پیغمبر تو و عافیت
از همه بلاها و شکر بر عافیت و بی نیازی از بدان مردمان دیگر دعای طلب وسعت رزقست که در کافی از معاویة بن عمار منقولست
که گفت درخواست کردم از حضرت ابی عبد الله م که تعلیم نماید مرا دعائی برای وسعت رزق پس تعلیم فرمود مرا دعائی که ندیده طلب
کننده ترا یعنی کشنده تر و آورنده تر روزی را از آن فرمود که بگو اللهم ارزقنی من فضلك الواسع الحلال الطیب رزقا واسعا
حلالا طیبا بلاغا للدنیا والاخرة صبا صبا هنیئا مریئا من غیر کد ولا من من احد من خلقك الا سعة من فضلك
الواسع انك قلت واسئلوا الله من فضله فمن فضلك اسئل ومن عطیتك اسئل ومن یدك الملاء اسئل حاصل معنی
اینکه الهی روزی کن مرا از فضل واسع حلال و پاکیزه خود رزقی فراخ حلال پاکیزه که رسا و وفا کننده باشد برای حوائج دنیا و طلب
آخرت و فرو ریزد متوالی و متواتر بی رنج و گوارا و سازگار باشد و بی تعب حاصل شود و بی منت احدی از خلق تو بمن رسد لیکن وسعی
باشد از فضل واسع تو چه بدرستی که تو گفته یعنی در سوره نسا که سوال کنید خدای تعالی از فضل او پس از فضل تو سوال میکنم و از عطای
تو سوال میکنم و از وسعت قدرت تو که پرست از نعمتهای دو جهان سوال میکنم دیگر دعائیست که بجهت رفع بیماریها و فقر حضرت
اشرف نبوی صلعم و آن چاره گر علل صوری و معنوی بیکی از اصحاب تعلیم فرموده و درد بیماریها و پریشانیها را بآن مداوا فرموده است
کیفیت آن اینکه در کافی مذکورست که مردی از اصحاب چندی بخدمت آن رفیع جناب مشرف نمیگردید بعد از آنکه آمد آنحضرت سبب دیر
آمدن از وی پرسید گفت سبب آن بیماریها و فقر بود فرمود آیا نیاموزم ترا دعائی که خدای تعالی بیماریها و فقر را از تو زایل کند گفت بلی
یا رسول الله فرمود بگو لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن
له شریك فی الملك ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا پس زمانی چندان نگذشت که بخدمت حضرت پیغمبر صلعم بازگشته گفت یا رسول الله
برد خدای تعالی از من فقر و بیماری را خلاصه معنی دعا آنکه بازگشتن از فعلی و ارتکاب فعلی مگر بیاری خدای تعالی بغایت بلند مرتبه
و بغایت عظیم و بزرگوار توکل کردم بر زنده که نمیرد و حمد خدای را که نگرفت فرزندی و نبوده او را شریکی در پادشاهی و نبوده او را

کارگذاری از خواری و عجز و تعظیم کن او را تعظیم شایسته و نیز بجهت وسعت معاش و اداء دین در کافی از امام همام ابی جعفر ع
ایضاً منقولست که مردی بخدمت پیغمبر ص آمد و گفت یا رسول الله من صاحب عیالم و بر من قرضیست و حال سختی رسیده پس تعلیم
کن مرا دعائی که دعا کنم خدای تعالی را بآن تا روزی کند مرا چیزی که ادا کنم بآن قرض خود را و یاری جویم بآن نفقهٔ عیال خود
پس آنحضرت فرمود ای بندهٔ خدا وضو ساز و اسباغ کن وضوی خود را یعنی غسلات و آداب آنرا بر وجه کامل بجا آر بعد از آن دو رکعت
نماز گذار که رکوع و سجود آنرا تمام کنی بعد از آن بگو یا ماجد یا واحد یا کریم اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة ص یا محمد یا رسول الله
انی اتوجه بک الی الله ربی و ربک و رب کل شیء ان تصلی علی محمد و اهل بیته و اسئلک نفحة کریمة من نفحاتک و فتحا
یسیرا و رزقا واسعا الم به شعثی و اقضی به دینی و استعین به علی عیالی محصل معنی اینکه ای بزرگوار ای یگانه ای کریم
روی می آورم بسوی تو بوسیلهٔ محمد پیغمبر تو پیغمبر رحمت ص ای محمد ای رسول خدا بدرستی که من روی می آورم بوسیلهٔ تو بسوی خداوند تو و خداوند
من و خداوند هر چیزی اینکه درود فرستی بر محمد و اهل بیتش و درخواست میکنم از تو دمیدن خوشی از دمیدنهای بوی عنایت تو و گشایش
آسان و روزی فراخ که جمع کنم بآن پراکندگی خود را و ادا نمایم بآن قرض خود را و مدد جویم بآن بر نفقهٔ عیال خود دیگر بجهت طلب رزق
و عافیت و کفایت مهمات در کافی از حضرت ابی عبدالله ع مرویست که رسول خدا ص این دعا را تعلیم فرموده است که یا رازق المقلین
و یا راحم المساکین و یا ولی المؤمنین و یا ذا القوة المتین صل علی محمد و اهل بیته و ارزقنی و عافنی و اکفنی ما اهمنی یعنی
ای روزی دهندهٔ تنگدستان وای رحم کنندهٔ مسکینان وای کارساز مؤمنان وای صاحب قوت استوار درود فرست بر محمد و اهل بیتش
و روزی ده مرا و عافیت بخش مرا و کفایت کن برای من مهم مرا دیگر بجهت دفع خوف و تفرقهٔ خاطر که از وقوع بعضی امور رو دهد در کافی
از امام همام حضرت باقر ع مرویست که با ابی حمزهٔ ثمالی که از ثقات و بزرگان اصحاب عالی بود خطاب کرده که ای ابو حمزه اما فرمود که
ترا که چون آید بتو امری که از آن ترسی اینکه رو نکنی بسوی بعضی از زوایای خانهٔ خود یعنی بجانب قبله پس دو رکعت نماز گذاری بعد از آن
بگوی یا ابصر الناظرین و یا اسمع السامعین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین هفتاد بار هر بار که دعا کنی باین کلمات حاجتی
خواهی و ترجمهٔ این کلمات اینست که ای بیناترین نظر کنندگان وای شنواترین شنوندگان وای سریعترین حساب کنندگان وای رحم کننده ترین رحم
کنندگان دیگر بجهت دفع غم یعنی دلگیری بسبب امری گذشته یا دیگری که سبب آن معلوم نباشد و بجهت دفع هم یعنی دلگیری بجهت
آینده یا اگر سبب آن معلوم نباشد و بجهت دفع اندوه بسیار و بلا و سختی در کافی از حضرت رسالت پناه ص منقولست که هر که را برسد
او را غمی یا همی یا اندوه بسیاری یا بلائی یا سختی پس باید که بگوید الله ربی و لا اشرک به شیئا توکلت علی الحی الذی لا یموت یعنی الله
خداوند منست و شریک نمیسازم با وی چیزی را توکل کردم بر زنده که هرگز نمیرد دیگر بجهت مطلب در کافی از حضرت ابی عبدالله ع مرویست
که چون نازل شود بمردی واقعه یا سختی یا بسیار غمگین سازد او را امری پس باید که برهنه کند زانوهای خود را و ذراعین خود را و بچسباند
بر زمین و بچسباند سینهٔ خود را بر زمین و بعد از آن دعا کند و حاجت خود خواهد بر حالی که همچنان در سجده باشد دیگر دعائیست
که حضرت یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام بتعلیم جبرئیل امین دست اعتصام بحبل المتین گفتار آن زده از جهت چاه نجات یافت

و حکایت

و حکایت آن در کافی از حضرت مقدس جعفری ع مرویست بعبارتی که حاصل معنی آن اینست که چون برادران یوسف ع او را در چاه
انداختند جبرئیل آمده نزد وی رفت پس گفت ای پسر چه میکنی اینجا گفت بدرستی که برادرانم مرا در چاه انداختند گفت دوست
میداری اینکه بیرون روی از چاه گفت این مفوض بخدای تعالی است اگر خواهد بیرون برد مرا گفت بدرستی که خدای تعالی میگوید که دعا
کن مرا باین دعا تا بیرون آورم ترا از چاه گفت چیست آن دعا گفت بگو اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت المنان
بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی مما انا فیه فرجا و مخرجا بعد از آن
از قصهٔ آن بود که خدای تعالی در کتاب خود ذکر فرموده است و ترجمهٔ دعا اینکه الهی بدرستی که من سؤال میکنم از تو بوسیلهٔ اینکه مر تراست
حمد و ثنا و ستایش عبادتی بغیر از غایت نعمت دهنده بی ماده و آفریننده آسمانها و زمینها صاحب بزرگی و اکرام اینکه درود فرستی
بر محمد و آل محمد و اینکه گردانی برای من از آنچه در آنم گشادی و بیرون شدی دیگر دعائیست که بجهت دفع شر سلاطین و جبابره
از سید جعفر ع در کافی منقولست بدینگونه که هر که داخل شود بر سلطانی که از او ترسد پس باید که بگوید بالله استفتح و بالله استنجح
و بمحمد ص اتوجه اللهم ذلل لی صعوبته و سهل لی حزونته فانک تمحو ما تشاء و تثبت و عندک ام الکتاب محصل معنی
اینکه از الله تعالی طلب گشاد کار میکنم و بالله تعالی طلب حصول مراد مینمایم و بمحمد ص متوجه این سلطان میشوم الهی رام کنی برای من
سرکشی و سختی او را و هموار سازی برای من ناهمواری او را چه بدرستی که تو محو میکنی هر چه را میخواهی و ثابت میگردانی هر چه را میخواهی
و نزد تست اصل هر نوشته آنچه واقع میشود که لوح محفوظ باشد یا غیر آن چنانکه در سورهٔ شریفهٔ رعد در تفسیر کریمهٔ یمحو الله ما یشاء
و یثبت و عنده ام الکتاب گفته اند و نیز باید که گوید حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و امتنع
بحول الله و قوته من حولهم و قوتهم امتنع برب الفلق من شر ما خلق و لا حول و لا قوة الا بالله حاصل معنی اینکه بسنده است
مرا خدا نیست خدائی مگر او بر او توکل میکنم و او خداوند پادشاهی عظیمست و محافظت میکنم بحول خدای تعالی و قوت او از حول ایشان و قوت
ایشان و محافظت میکنم بخداوند صبح از شر هر چه خلق کرده است و نیست حولی و قوتی مگر بخدا دیگر دعائیست که بجهت دفع اعدا
و نفرین بر ایشان در کافی از حضرت مقدس جعفری ع منقولست که بیونس بن عمار تلقین فرموده در وقتی که در مدینه بخدمت آنحضرت
از همسایهٔ خود که در کوفه داشته که مردی از قریش و آل محرز بود شکایت مینمود که مرا رافضی و این و آن میگوید تفصیلی که در فصل پنجم
از مطلب ثانی گذشت و آنحضرت او را بنفرین آن امر فرمود بدینگونه که چون در نماز شب باشی و در سجدهٔ آخرین از دو رکعت اول پس خدای
عز و جل را حمد کن و تمجید او نمای و بگو اللهم ان فلان بن فلان شهرنی و نوّه بی و غاظنی و عرضنی للمکاره اللهم اضربه بسهم
عاجل تشغله به عنی اللهم و اقرب اجله و اقطع اثره و عجل ذلک یا رب الساعة الساعة خلاصهٔ معنی اینکه الهی بدرستی
که فلان پسر فلان بتحقیق که مشهور و بلند آوازه ساخت مرا یعنی بتشنیع نزد مخالفین و بخشم آورد مرا و در معرض مکاره آورد مرا
الهی بزن او را تیری شتابنده که مشغول سازی او را بآن از من یعنی بآن گرفتار کرده دفع شر او از ما و نزدیک گردان اجل او را
و قطع کن اثر او را یا رب همین ساعت همین ساعت یونس مذکور گفت چون بکوفه آمدم شب داخل شدم پس احوال آن پرسیدم

کفتند چاره بهتر پس سخن من تمام نشده بود که فریاد شیون از خانه او شنیدم و کفتند مرد دیگر بجهت رفع شدائد و مخاوف نی
دعائیست که جناب اقدس نبوی صلعم در شب احزاب بآن رطب اللسان بوده و در کافی مذکور است و آن اینست که یا صریخ المکروبین
و یا مجیب دعوة المضطرین و یا کاشف غم المغمومین اکشف عنی همی و غمی و کربی فانک تعلم حالی و حال اصحابی و اکفنی هول عدوی
ترجمه اینکه ای فریادرس بغایت خوفناکان و ای اجابت کننده درماندگان و ای کشاینده و رفع کننده غمهای غمگینان ازمن غم و اندوهم
و اندوه و بلیه مرا چه پوشی که تو میدانی حال مرا و حال اصحاب مرا و کفایت خوفی که هست مرا از دشمن دیگر بجهت دفع درد در کافی از حضرت
ابی عبدالله عم مرویست که میگذاری دست خود را بر موضعی که درد آن درد هست و میگوئی سه بار الله الله الله ربی حقا لا اشرک
به شیئا اللهم انت لها و لکل عظیمة ففرجها عنی حاصل معنی اینکه الله خداوند منست حقا شریک نمیکنم باو چیزی را الهی
و امیدگاهی برای رفع آثار و هر آثار بزرگی پس گشاده و رفع کن آنرا ازمن و هم درین مطلب در کافی از یکی از اهل بیت عصمت علیهم السلام
که تصریح باسم مبارک آن نشده منقولست که شخصی که وجعی او را بود و بجهت آن استدعا تعلیم دعائی نمود فرمود که بگو بر جائی که درد باشد
که یا الله یا رحمن یا رب الارباب و اله الالهة و یا ملک الملوک و یا سید السادات اشفنی بشفائک من کل داء و سقم فانی
عبدک اتقلب فی قبضتک ترجمه اینکه یا الله ای بغایت رحم کننده ای خداوند خداوندان و ای شایسته عبادت معبودان و ای پادشاه
پادشاهان و ای مالک خواجگان شفا ده مرا از هر دردی و رنجی و المی بدرستی که من بنده توام میغلطم در قبضه قدرت تو یعنی در هر حالی در
دست قدرت توام و نیز درین مطلب در کافی از ابی حمزه ثمالی منقولست که گفت عارض شد مرا دردی در ران و پس حکایت آن بحضرت
ابی جعفر عم کردم فرمود که چون نماز گذاری پس بگو یا اجود من اعطی و یا خیر من سئل و یا ارحم من استرحم ارحم ضعفی و قلة
حیلتی و اعفنی من وجعی ابوحمزه گفت که چنین کردم پس عافیت یافتم ترجمه دعا اینکه ای سخی ترین هر که عطا کرده او را و ای بهترین هر
که او سوال کرده شده و ای رحم کننده ترین هر که از او خواهش رحمت نموده رحم کن بر ضعف من و کمی چاره من و عافیت ده مرا از درد من دیگر
از جمله دعاهای عظیم جلیلی که هر شخص جلیلی را نافع و هر کوزه علتی و مرضی را نافعست انشاء الله دعاء گندم است که نزد اهل دعا مشهور
و در کتاب شریف کافی رسا برکت معتبره مذکور است بدینگونه که داود بن رزین گفت که بیمار شدم در مدینه بیماری شدیدی و خبر آن بحضرت
ابی عبدالله عم رسید پس نوشت بمن که بتحقیق رسید بمن علت تو پس بخر صاعی از گندم بعد از آن بخواب برپشت و پراکنده کن آنرا بر سینه خود
بهر نحوی که پراکنده شود پس بگو اللهم انی اسئلک به المضطر کشفت ما به من ضر و مکنت له فی الارض و جعلته خلیفتک علی
خلقک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعافینی من علتی و بعد از آن راست بنشین و جمع کن آن گندم را از دور خود و بگو مثل آن یعنی
آن دعا را باز بخوان و بخش کن آنرا چهار بر چهار مسکین یعنی چهار بخش کن و هر مسکینی بخشی بده و بگو مثل این دعا و گفت که این را کردم پس گویا
که از بندی رهائی یافتم و بتحقیق که جمعی دیگر نیز کردند و بآن منتفع شدند و مضمون این دعا اشاره بحکایت دعای حضرت ایوب علی نبینا و عم
که در سوره انبیا اخبار از آن شده که و ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین فاستجبنا له و کشفنا ما به من ضر
و آتیناه اهله و مثلهم معهم رحمة من عندنا و ذکری للعابدین خلاصه معنی اینکه و یاد کن قصه ایوب چون ندا کرد و خواند خدای خود را

برهسی

برهسی که رسید مرا رنج و سختی و تو رحم کننده ترین رحم کنندگانی پس استجابت نمودیم مر او را پس کشف و رفع کردیم آنچه را که باو رسیده بود
از رنج و بلا و دادیم باو اهل او را یعنی فرزندان او را که مرده بودند زنده گردانیدیم و مانند ایشان را با ایشان یعنی فرزندان او را دو چندان
کردیم جهت رحمت از نزد ما و بجهت پندی برای عبادت کنندگان تا چون وی صبر نمایند و مانند او اجر یابند حاصل معنی این دعای
شریف اینست که الهی بدرستی که من سوال میکنم ترا باسم تو آن اسمی که چون سوال کرد ترا مضطر که حضرت ایوب باشد کشف و رفع نمودی
آنچه را که باو رسیده بود از رنج و تمکین ساختی مر او را در زمین و گردانیدی او را خلیفه خود بر خلق خود اینکه درود فرستی بر محمد و آل محمد
و اینکه عافیت دهی مرا از علت من و نیز برای دفع اوجاع در کافی از امام همام و قدوه انام حضرت ابی عبدالله عم حدیثی روایت شده
که خلاصه مضمون آن اینست که اگر بمرضی یا دردی مبتلا باشی پس چون نماز خود را گذاری بمال دست خود را بموضع درد خود هفت بار
و بگوئی یا من کبس الارض علی الماء و سد الهواء بالسماء و اختار لنفسه احسن الاسماء صل علی محمد و آل محمد و افعل بی
کذا و کذا و ارزقنی کذا و کذا و عافنی من کذا و کذا حاصل اینکه ای آنکسی که هموار کردی زمین را بر روی آب و وا داشت آسمانرا
هوا را بالا و بر گزید از برای خود بهترین اسماء را درود فرست بر محمد و آل محمد و بکن بمن این و این یعنی آنچه خواهد مذکور سازد و روزی
کن مرا این و این یعنی مامول خود را بعرض رساند و عافیت ده مرا از این و این یعنی درد و آزار خود را یاد نماید دیگر دعائیست که وقت
بریدن جامه و پوشیدن باید خواند و آن در امالی شیخ صدوق رحمه الله از حضرت ابی عبدالله عم ماثور است بروجهی که محصل آن اینست
که هر که جامه نو ببرد و سی و شش بار سوره انا انزلناه خواند چون بکلمه تنزل الملائکه والروح رسید بردارد قدری از آب و بپاشد
بعضی آنرا بر آن جامه پاشیدنی سبک بعد از آن دو رکعت نماز گذارد یعنی بعد از دوختن و پوشیدن و خداوند خود را دعا کرده و گفت
که الحمد لله الذی رزقنی ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی و اصلی فیه لربی و احمد الله پس بسته الحال کند در وسعت
یعنی فراخ روزی باشد تا اینکه کهنه شود آن جامه ترجمه تحمید مذکور اینکه حمد آن خدائی را که روزی کرد مرا چیزی یعنی لباسی که تجمل نمایم و خود را
بآن آرایم در میان مردمان و بپوشانم بآن عورت خود را و نماز گذارم در آن خداوند خود و حمد کنم خدای را و هم در کتاب مذکور از زواد الاخبار
و لایحاسب امیر المؤمنین عم منقولست که آنحضرت مرا رسول خدا صلعم که چون جامه نوی بپوشی بگو الحمد لله الذی کسانی من الریاش ما اتجمل
به فی الناس اللهم اجعلها ثیاب برکة اسعی فیها بمرضاتک و اعمر فیها مساجدک بدرستی که هر که این را کند باره کمکند آنرا تا آمرزیده شود
و ترجمه دعا اینکه حمد آن خدائی را که پوشانید مرا از جامه چیزی که خود را آرایم بآن در میان مردمان الهی بگردان آنرا برکت که سعی کنم در آن بخ
رضای تو در آن و عمارت کنم در آن مسجدهای ترا دیگر دعائیکه در وقت بیرون رفتن از خانه بگفتن آن رطب اللسان باید گردید و ببرکت آن
از شر اشرار و مکاره روزگار خود را بحظیره حفظ حضرت پروردگار باید کشید دعائیست که در کافی از امام کرین حضرت امام زین العابدین
ماثور است و محصل مضمون آن آنست که ابوحمزه ثمالی گفت که حضرت علی بن الحسین عم آمدم و حضار آمدن من آنحضرت از در بیرون
آمد پس گفت بسم الله آمنت بالله و توکلت علی الله یعنی بیرون آمدم بنام خدا ایمان آوردم بخدا و توکل کردم بر خدا بعد از آن این
مضمون را فرمود که یا ابا حمزه بدرستی که بنده چون از منزل خود بیرون آید شیاطین بر سر راه او آیند پس چون که بگوید بسم الله دو فرشته

کرامی مباشند گویند که کفایت کرده شدی و چون گوید آمنت بالله گویند هدایت کرده شدی و چون گوید توکلت علی الله گویند که نگاه داشته
شدی یعنی از شرور پس شیاطین از وی کناره گیرند و هم گویند که چگونه ما را دست است بکسی که هدایت کرده و کفایت کرده و نگاه داشته شده
و هم در این باب در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت شده که هر که گفت در وقت بیرون رفتن از منزل بسم الله حسبی الله توکلت
علی الله اللهم انی اسئلک خیر اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة کفایت کرد او را خدای تعالی آنچه هم داده
امر دنیا او و آخرت او و ترجمه دعا اینکه بیرون میروم بنام خدا بس است مرا خدا و توکل کردم بر خدا الهی بدرستی که من سؤال میکنم از تو خیر کارهای
خود را جملگی و پناه میگیرم بتو از خواری دنیا و عذاب آخرت و نیز در تهذیب و کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ماثور است که هر که قرائت کند
قل هو الله احد را ده دفعه وقتی که بیرون میرود از منزل خود در حفظ خدای تعالی است و حراست او تا باز گردد و لیمنزل خود
دیگر دعائیست که بجهت نجات از ورطهای سخت و دشوار حضرت سید عشار رحمه و در اخبار که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تعلیم نموده و در کافی
بدینگونه مذکور است که فرمود یا علی آیا بیاموزم ترا کلماتی چند چون افتی در ورطه و بلائی بگو بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم که بدرستی که خدای عز و جل برمیگرداند بآن از تو آنچه خواهد از انواع بلاها دیگر تعویذیست از برای حضرت حسنین علیهما السلام
که در کافی از ولا جناب مستطاب شیعیان مآب امیر المؤمنین ع روایت کرده بدینگونه که تعویذ کرد پیغمبر حسن و حسین را پس گفت که اعیذکما
بکلمات الله التامة و اسماء الله الحسنی کلها عامة من شر السامة و الهامة و من شر حاسد اذا حسد ترجمه اینکه پناه میدهم
شما را بکلمات خدای تعالی که تمامند شاید مراد قرآن باشد یا غیر آن و بنامهای که نیکو و پسندیده همگی و جملگی از شر هر زهر داری و گزنده
و آزار کننده و از شر چشمی که آزار رساننده است و از شر حسد کننده چون حسد کند و مقتضای آن را بعمل آورد و بعد از آن ملتفت
شد پیغمبر بجانب ما پس گفت همچنین تعویذ میکرد ابراهیم اسمعیل و اسحق را دیگر از برای دفع گزندگی عقرب در کافی از اسحق بن عمار روایت
حدیثی که محصل مضمون آن اینست که بحضرت ابی عبدالله ع گفتم فدای تو شوم بدرستی که من میترسم از عقربها گفت نظر کن بسوی بنات النعش
که آن سه ستاره اند در پهلوی میانی آنها ستاره کوچکی است نزدیکی آن عرب آن را سها مینامند و ما آن را اسلم مینامیم نظر کن بآن هر شب
و بگو سه بار اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و سلمنا یعنی ای معبود بحق ای خداوند سلم درود فرست بر محمد و آل محمد و زود ده
فرج ایشان را و بسلامت دار ما را اسحق مذکور گفت که ترک نکردم این را در روزگار خود مگر یکبار پس در آن یکبار مرا عقرب زد دیگر بجهت حفظ
در کافی از حضرت مستطاب صوری(?) ع ماثور است که هر که گفت بعد از نماز فریضه استودع الله العظیم الجلیل نفسی و اهلی و ولدی و من یعنینی امره
و استودع الله المرهوب المخوف المتضعضع لعظمته کل شیء نفسی و اهلی و مالی و ولدی و من یعنینی امره محفوف شد ببالهای
جبرئیل یعنی بال جبرئیل احاطه او کرده و محفوظ گردید در نفس خود و اهل خود و مال خود و حاصل معنی اینکه طلب میکنم از خدای عظیم بزرگوار اینکه
حفظ و نگاه داری کند مرا و اهل مرا و فرزندان مرا و هر که متفکر میسازد مرا کار او دیگر از دعاهای اشک ریز رحمت انگیز که در اعتراف بگناه
و نافرمانی و طلب رحمت و مغفرت از درگاه سبحانی وارد و یافت است دعائیست که آفتاب عالمتاب سپهر ارشاد و چراغ برافروز دل فرزند(?)
حضرت سجاد علیه السلام فرموده و در امالی شیخ صدوق طاب ثراه مذکور است بدینگونه که ابو حمزه ثمالی حکایت نموده که داخل مسجد کوفه شدم مردی دیدم

در پیش ستون

در پیش ستون هفتم ایستاده نماز میکرد و رکوع و سجود او را نیکو بجای آورد پیش آمدم که وی را ببینم او پیشتر بسجده رفت پس شنیدم
که در سجود میگفت الهی ان کنت قد عصیتک فقد اطعتک فی احب الاشیاء الیک و هو الایمان بک منا منک علی لا منا
به منی علیک و لم اعصک فی ابغض الاشیاء الیک لم ادع لک ولدا و لم اتخذ لک شریکا منا منک علی لا منا منی علیک
و قد عصیتک فی اشیاء علی غیر مکابرة منی و لا استکبار عن عبادتک و لا جحود لربوبیتک و لکن اتبعت هوای و ازلنی
الشیطان بعد الحجة و البیان فان تعذبنی فبذنبی غیر ظالم لی و ان ترحمنی فبجودک و رحمتک یا ارحم الراحمین بعد از
روا از نماز شتافت از دری که آن را باب کنده گویند بیرون رفت پس از دنبال وی رفتم بر سیاهی گذشت و وی را امر کرد بچیزی که من او را
نفهمیدم از آن سیاه پرسیدم که این کیست گفت این علی بن الحسین است علیهما السلام پس گفتم خدا مرا فدای تو گرداناد ترا چه چیز
باینجا آورده است یعنی از مدینه بکوفه بچکار آمده فرمود که این کاری که دیدی یعنی برای دعا و نماز در این مسجد شریف و ادراک فضل
و ثواب آن خلاصه مضمون این دعای بزرگوار مغفرت آثار اینکه الها اگر فرمان تو نبردم پس بتحقیق که فرمان تو بردم در دوست ترین چیز
نزد تو و آن ایمان بتو است و در این فرمان برداری ترا منت است بر من که مرا توفیق دادی نه مرا بر تو و عصیان تو نکردم در دشمن
ترین چیزها بسوی تو که نخواندم برای تو فرزندی و نگرفتم برای تو شریکی و همتائی و در این منت ترا است بر من نه من بر تو و نافرمانی تو کردم
در چیزهای دیگر نه از روی مکابره و نه از روی استکبار و سرکشی از بندگی تو و لیکن از پی هوای نفس خود رفتم و لغزانید مرا شیطان
و بعد از آنکه حجت بر من تمام و قبح آن اعمال بر من ظاهر شده بود پس اگر عذاب کنی مرا پس آن بگناه منست و عذاب بر من نکرده خواهی بود
و اگر رحم کنی بر من پس آن بجود و رحمت تست ای رحم کننده ترین رحم کنندگان و نیز در استغاثه بدرگاه لا یزال و ضعیف نالان دعا و مناجات
است که در امالی شیخ صدوق رحمه الله هم از آن امام معلی و برجسته آن خوف و تقوی علیه السلام ماثور است و سالکان راه و رسم عبادت
و طالبان سر منزل سعادت را گاه و بیگاه مراقب خواندن آن نمودن و لب گشت تامل در فقرات آن سبب ازدیاد تعلق و نیرو
ازبای و گشودن بغایت ضرورت و آن اینست که طاوس یمانی روایت نموده که بر حجر الاسود یا حجر اسماعیل گذشتم شخصی دیدم که در رکوع
و سجود میکرد و نیک نظر کردم حضرت علی بن الحسین ع بود با خود گفتم که این مردی صالح از اهل بیت نبوت است گوش اندازم و دعای وی
شنوم پس مراقب وی بودم تا از نماز فارغ شده و باطن هر دو کف خود را بسوی آسمان برداشت و میگفت سیدی سیدی هذه
یدای قد مددتها الیک بالذنوب مملوة و عینای بالرجاء ممدودة و حق لمن دعاک بالندم تذللا ان تجیبه بالکرم تفضلا سیدی
من اهل الشقاء خلقتنی فاطیل بکائی ام من اهل السعادة خلقتنی فابشر رجائی سیدی الضرب المقامع خلقت اعضائی
ام لشرب الحمیم خلقت امعائی سیدی لو ان عبدا استطاع الهرب من مولاه لکنت اول الهاربین منک لکنی اعلم انی لا
افوتک سیدی لو ان عذابی مما یزید فی ملکک لسألتک الصبر علیه غیر انی اعلم انه لا یزید فی ملکک طاعة المطیعین
و لا ینقص منه معصیة العاصین سیدی ما انا و ما خطری هبنی بفضلک و جللنی بسترک واعف عن توبیخی بکرم وجهک
الهی و سیدی ارحمنی مصرعا علی الفراش تقلبنی ایدی احبتی و ارحمنی مطروحا علی المغتسل یغسلنی صالح جیرتی و ارحمنی

محمولا قد تناول الاقرباء اطراف جنازتی وارحم فی ذلک البیت المظلم وحشتی وغربتی ووحدتی فصل معنی وخلاصه دعا
اینکه ای سید من ای سید من این دستهای منست بتحقیق که دراز کرده ام بسوی تو از گناهان بر داین چشمهای منست که از روی امید داری
نظر میکند ولازمست برای کسی که خواند ترا با پشیمانی از گناه از روی تذلل اینکه اجابت کنی اورا بکرم از روی تفضل ای سید من آیا از اهل
شقاوت خلق کرده مرا تا اینکه دور و دراز کنم گریه خود را یا از اهل سعادت آفریده مرا تا منتشر و منبسط گردانم امید خود را ای سید من
آیا از برای زدن گرزهای آهنین آفریده اعضای مرا یا برای آشامیدن آب جهنم خلق کرده روده های مرا ای سید من اگر اینکه بنده میتوانست
گریخت از آقای خود هر آینه من بودم نخستین گریزندگان از تو ولیکن من میدانم که نمی افزاید از پادشاهی تو طاعت مطیعان و کم نمیکند
آنرا نافرمانی عاصیان ای سید من چیستم و چیست قدر من ببخش مرا بفضل خود و بپوشان مرا بپرده خود و عفو کن از سرزنش من
از بزرگواری خود ای معبود من ای سید من رحم کن بر من در حالی که افتاده باشم بر جامه خواب چنانکه دوستان من مرا از پهلوی به پهلوی گردانند
و رحم کن بر من در حالی که بر تخته غسل انداخته باشند صالح فرزندان من مرا شوید و رحم کن بر من در حالی که مرا برداشته و خویشان اطراف
جنازه مرا گرفته باشند و رحم کن در آن خانه تاریک یعنی در قبر بر وحشت من و غربت من و تنهائی من طاوس یمانی گفت من گریستم تا اینکه
آواز گریه من بلند شد پس آنحضرت ملتفت من گشته فرمود که چه چیز میگریاند ترا ای یمانی آیا نیست این مقام گناهکاران گفتم ای حبیب من
لازمست بر خدای تعالی اینکه رد نکند ترا و حال آنکه جد تو محمد است صلعم پس طاوس گفت در این اثنا جمعی از اصحاب آنحضرت آمدند پس رو
به ایشان ملتفت شده فرمود که معاشر اصحابی اوصیکم بالاخرة ولست اوصیکم بالدنیا الی آخر الحدیث ترک این ابواب حدیث
شریف مجلس برای اختصار کرده و بذکر حاصل معنی آن اکتفا مینماید و آن اینست که ای گروه اصحاب من وصیت و سفارش میکنم شما را باخرت
و نیستم اینکه سفارش کنم شما را بدنیا چه بدرستی که شما بآن وصیت کرده شده و بر آن حریصید و بآن چسبیده اید گروه اصحاب من بدرستی
که دنیا سرائیست گذرنده و آخرت سرای قرار پس فرا گیرید یعنی توشه بردارید از جای گذار از برای مقام قرار خود و پاره مکنید پرده های خود را نزد
کسی که پوشیده نیست براو رازهای شما و بیرون کنید از دنیا دلهای خود را پیش از آنکه بیرون رود از آن بدنهای شما آیا ندیدید و نشنیده اید
آنچه سیاستها کرده شد بآن یعنی رخنه رخنه بآن رسانیده شد آنکه بود پیش از شما از امتان پیشین و قرنهای گذشته آیا ندیده اید که چگونه
رسوا شد پوشیده های آنها و بارید بر آنها باران خالی بر ایشان به مقدار مرده و ایشان بعد از آنکه راحت و عیش و آسایش داشتند جامه های
عقابهای در پوشیده شدند و پا مال عقوبتها گردیدند میگوییم اینسخن را و طلب آمرزش میکنم از خدای تعالی برای خود و برای شما و بر این
سیاق دعاهای معصوم حضرت اندوزک بک از یک دلکش تر و روح فزاتر و هر کدام در نظام مردم دیده و راز کنجهای در دو گوهر
نزهت و فرح این آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام بسیار است و بجهت عربی بودن در نظر اطلاع اکثر فارسی زبانان مستور است و ترجمه
خامه بیان را اگرچه در این مقام بقدم اهتمام ایستادن عربیت و کان آن معانی را از لباس عربیت بجامه ترجمه فارسی ساکرده در نظر قدر
شناسان جلوه دادن فوزی عظیم بود ولیکن چون مطلبهای بزرگ دیگر در نظر و مدت زندگانی چنانکه میدانی کوتاه و مختصر است بنا
بر این دست ازاین مطلب کشیده سالک طریق عمیق که در پیش دارد گردید امید که بجد تکی عنایت حضرت خالق از خطرات راهزنان بخاتی

درمان برده

درمان برده بمنزل مقصود موفق کرده و سؤال از درگاه حضرت کریم متعال آنکه این مجلس جنت مثال را که نعم کردن بسی فرائد بر اطباق
اوراق چیده و الحال از زلال صدق و صفاست روح طراوتش انجار ذخار کتب معتبره آثار خصوصا کافی که از سایر کتب اعتبار تمام دارد
جدا کرده است والحق مومنین سعادت قرین ساخت همگنان را از حرایمه فوایدآن بهره مند گرداند و از خوان مکرمت ایشان باین
بنده سراپا معصیت نیز حصه مغفرتی و بهره رحمتی رساند بفضله ومنه وکرمه مجلس پنجم در فضل تلاوت و استماع کلام مجید الهی
از روی تدبر و آگاهی که آن نیز از احسن معارف زندگانی فانی و از اعظم ذخایر عالم بقا و جاودانیست قاریان معارف عقول الباب
در آیات مشحون کتب سماوی بدارک و اذهان هدایت مقرون از آیات محکمات شواهد قطعیه معلوم فرموده اند که سالک هر مسلکی و قاصد
هر مقصدی را ناچار است از قاید و راهنمائی که همراهی و دلالت آورد در طی آن طریق از گمراهی و زلات مصون بی عبور وصول آن مقصد
فایز گردد و اعظم مسالک پر مهالک که بنده سالک خود رای و خود سر و بیدرقه در رهبری تواند بود طریق دین و عبادت حضرت باریست
که مقصد اقصای آن سر منزل سعادت و رستگاریست و خداوند عالم جل جلاله بر طبق حدیث شریف نبوی صلعم که انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی دو دلیل و شفیع در این طریق عمیق فرموده است که بندگان بنور هدایت ایشان در ظلمات شبهات راه از چاه
باطل از حق شناخته خود را از خطر گمراهی رهانند و بهشت رضای الهی رسانند و آن دو دلیل یکی کتاب خداست و دیگری ائمه هدی علیهم
کالقوم چاه و عامه طالبان کعبه مراد را واجب لازمست که بر راه این هر دو راهبر بسته ملتزم بحبل المتین اطاعت ایشان معتصم بوده
بهیچ وجه دست از دامن ایشان بر ندارند و از دل و جان قدم اخلاص در اتیان طریق ملازمت ایشان سپارند با حال کم بخت دل
سختی که از چپای دست اعتقادی با ارتجزی غفلت بهادی از قرآن خبرهای نشنیده و تتبع و تفحص اوامر و نواهی این نامه الهی بگرد
بگرد خاطرش هرگز نگردیده است سبحان الله اگر یکی از ملوک سلاطین که حکمی جاری دارند و باین اسم موسوم اند و در جنب عظمت الهی نشینهای مرسوم
اگر منشوری و فرمانی باهل دیاری فرستد خلق آن دیار از صغار و کبار اجتماع مینمایند و در استماع آن فرمان همه تن گوش و در اطلاع بر مضمون
آن سراپا هوش گشته طریق فرمان پذیری می پیمایند حال این قوم نادان خداوند عالم و عالمیان را از این پادشاهان کمتر پنداشته اند و فرمان
واجب الاذعان قرآنش را از احکام و منشور ایشان سهلتر انگاشته اند که هرگز بخواندن و شنیدن آن مایل و راغب بجز بر تفاسیر آنها
بنقد جان خریدار و طالب نباشند و دل دنیا ربوده و در فراش غفلت غنوده را از شب احادیث معانی آن کلام جز بیهچ بر چهره نپاشند
بلکه اگر در مجلسی قرآن خوانند زود از آن ملول و بگفت و شنیدهای بیهوده دنیا مشغول میگردند و اگر گاهی متوجه شنیدن آن شوند از راه حسن
صوت قاری و تلذذ نفس لای خواهند بود نه از راه شنیدن کلام الهی و این قوم جاهل بیحاصل را ملاحظه باید نمود که از باب اقتضای در باب
حرمت قرآن و کراهت و خواندن و شنیدن لفظ و معنی آن سیاه و هر دو بر شمارند از معرض کریمه تنزیل من رب العالمین غافل و در زمره
مخاطبین و معاتبین افبهذا الحدیث انتم مدهنون داخل باشند و مبادا که از عدم انتباه و انتفاع از این فرمان واجب الاتباع مانند
کسانی باشند که جناب الهی در سوره مبارکه حشر ایشان را باین آیه وافی هدایت سرزنش و ملامت فرموده است که لو انزلنا هذا
القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون خلاصه مضمون آیه

کلام صدق مشحون الکن اگر فرو میفرستادیم این قرآنرا بر کوهی هرآینه میدیدی آنرا ترسان و لرزان و از هم شکافته شده از کوه از آنکه یعنی
کوه با آن تحقق و صلابت از هم فرو میریخت و این دلها از غایت قساوت از آن متاثر نمیشود و این مثلها میزنیم برای مردمان که شاید
ایشان در معانی آن تامل و تفکر نمایند و در سوره شریفه اعراف فرموده است که واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم
ترحمون محصل اینکه چون خوانده شود قرآن پس گوش اندازید برای شنیدن آن و خاموش شوید که شاید رحمت شامل حال شما گردد
و در کتاب شریف کافی از حضرت سید کاینات علیه و آله صلوات منقول است که انا اول وافد علی العزیز الجبار یوم القیمة
وکتابه واهل بیتی ثم امتی ثم اسئلهم ما فعلتم بکتاب الله وباهل بیتی حاصل معنی اینکه من و کتاب خدا واهل بیت من در روز
قیامت پیش از هر کسی بعرصه محشر خواهیم آمد و بعد از آن امت من خواهند آمد بعد از آن سؤال خواهم کرد امت خود را که چه کردید با کتاب خدا
و با اهل بیتم یعنی رعایت و محافظت ایشان نموده فرمان ایشان بردید یا بقدم جهالت و عدم موالات مخالفت سپردید مخفی نماند
که رعایت و محافظت ایشان نموده فرمان ایشان بردید یا بقدم جهالت و عدم موالات قرآن بر وجه اکمل عبارت از پنج چیز است اول
و حفظ آنرا واسطه ساختن و از تحصیل سواد آن نامه ربانی مرات دل را از زنگ جهل و نادانی پرداختن دوم ملتزم و
مواظب قرائت آن بودن و طوطی گفتار را بشکر خای حلاوت تلاوت آن فرمودن سیم آداب قرائت را از ترتیل و تجوید و غیر آن
مرعی داشتن و کلام معجز نظام خدای عزوجل را از بی اعتنائی و اجل از قبیل شعر و غزل نپنداشتن چهارم غور در معانی آن نموده بقرات
شهارا مخفی گشتن و افسر مفتاح انان بعجز با بیان مرج صفت شد نگذشتن پنجم سر تسلیم بر خط فرمان آن نهادن و از
احکام و مواعظ بالغات ان ابواب رستگاری دو جهانی بر روی خود گشادن بنا براین خامه محفل آرای انجمن کتاب را بر پنج فصل مرتب
میسازد و در هر فصلی بذکر مطلبی از این مطالب بترتیب مذکور میپردازد و چون ذکر فضایل و فواید هر یک و آیات قرآنی بخصوص جهانیز از اهم
این فصول و از فروعات این اصول است خاتمه نیز برآنها می افزاید که مشتمل بر این مطالب باشد و من الله التوفیق فصل اول در آموختن و
مدارست قرآن لفظا و معنا و بیان فضل و ثواب آن بر صاحب داد آن کتاب که سالک طریق سلوک را بهره علم و کمال
و تحصیل آن ناچار است و اهم علوم دینیه و اشرف آنها علم قرآن و حدیث که سرمایه حزین متاع نجات و زینه پایه ایوان علو درجات است
و سر منزل تحصیل علم قرآن را دو طریقت یکی راه گفت و شنید که بیشتر دانا دهد فرماید تا کرد آموزد و ضبط نماید و این راه بسیار صعب
و دشوار است و وصول بمقصد از این راه بغایت دور و دراز است چه حافظ که متحمل بار گران ضبط قرآن بالتمام لفظا و معنی کما ینبغی تواند
کرد بغایت کم یاب بلکه معدوم دوم راه علم خواندن کتابت که آنرا سواد تعبیر میکنند و این را آسان و کم تعب طلب مقصود
راه اقرب است پس کافه مکلفین را خود سالک این طریقه انیقه بودن و کودکان خود را بسلوک آن امر و زجر فرمودن بغایت ضرور
و از اهم امور خواهد بود خواندن و نوشتن پیر خرد را بجای عینک است و خط و سواد دیده بصیرت را مانند مردمک سالک طریق این مراد
که نظر بر مداد در کف شوق بمنزله عصاست و دیده ای از جهت دیدن جمال مطلوب سواد و خط بمنزله طوطیا آب حیات برکات
آیات در ظلمات سواد و طلب نمود است و تمام ثروت انسانیت را از تشریف والای تحصیل این کمال شرف بخشد فا فزودنی

الحاصل

الحاصل تعلم قرآن بهر نحو که مقدور باشد لازم و ضرور و در فضل و ثواب آن اخبار و آثار را از اندازه اظهار بسیار روایت از انجمله نقلی
از صاحب شرع شریف و ادیب دبستان تکلیف حضرت نبوی علیه السلام مرویست حدیثی که خلاصه مضمون اینست که بیاموزید قرآن را بدرستی
که آن می آید روز قیامت نزد صاحب خود یعنی او را آموخته ضبط نموده در صورت جوانی صاحب جمال متغیر اللون پس میگوید او را
که من آن قرآنم که ترا شبها بیداری میفرمودم و در میان روزها که وقت شدت گرما بود ترا تشنگی میدادم و آب دهان ترا خشک میساختم
و اشک ترا روان میگردانیدم و با تو میگشتم هر جا که باز میگشتی یعنی همه جا با تو بودم و هر تاجری از پی تجارت خودست و من از برای
تو از پی هر تجارتم همانا اینست که آنقدر سود بتو میرسانم که همه تاجران از تجارت خود یابند و زود باشد که آید بتو کرامت خدای
تعالی پس مسرور باش بآن بشارت پس تاجی آورده بر سر او میگذارند و امان بدست راستش و خلود در جنان بدست چپش میدهند
میرانند که مراد از نامه امان و نامه خلود باشد محصل اینکه ایمن بودن از نیران و جاوید بودن در جنان توی عطا و برای او مقرر میگردد
و دو حله در برش میکنند و بعد از آن میگویندش که قرائت کن و بالا رو و پس هر آیه که میخواند درجه بالا میرود و پوشانیده میشوند پدر
و مادر او نیز دو حله اگر مؤمن باشند بعد از آن گفته میشود بایشان که این برای آنست که شما او را قرآن تعلیم کردید و هم در کافی از زبده
و قدوه انام حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقول است که ینبغی للمؤمن ان لا یموت حتی یتعلم القرآن او ان یکون فی تعلیمه یعنی سزاوار است
مؤمن را اینکه نمیرد تا آموزد قرآن را یا اینکه در کار آموختن باشد و نیز در آن کتاب از آنجناب مستطاب مرویست که ان الذی
یعالج القرآن ویحفظه بمشقة منه وقلة حفظه له اجران محصل معنی اینکه هر کسی که آن کسی که معالجت قرآن مینماید و حفظ
میکند آنرا بمشقت و کمی حافظه یعنی آنکه حافظه اش کم و حفظ آن بروی دشوارست سعی میکند و حفظ مینماید او را دو اجرست و از حضرت
اقدس نبوی اینمضمون مرویست که چون معلم کودک را گوید بسم الله الرحمن الرحیم و کودک آنرا گوید نویسد خدای تعالی برائت یعنی
امان نامه برای آن کودک و برای پدر و مادر او و برای آن معلم از آتش الحاصل آموختن قرآن از افضل عبادات و اجل
سعادات است ولیکن متعلمان این کتاب اعظم و متوقعان فضل و ثواب آن بر وجه اتم چنانچه گذارند آنکه با آموختن عبارات و الفاظ تنها
اکتفا کرده همت بر دانستن معانی آن نیز گمارند و چندی هم در طلب آن اقدام سعی تک و پو نموده دقیقه از تمام فرو نگذارند قوت شرف
در تحصیل علم تفسیر و فنون علوم عربیت که از مقدمات آنست عمری بجان کوشند و کودک فهم نادانشان از پستان ادب دایه استاد
بجنبانند لب سئال شیر فضل و کمال نوشد چه اتم علوم دینیه که حضرت شارع زمره مکلفین را بتحصیل آن ترغیب نموده و منادی
صدق اتمام و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا بکتمان را برخوان این نعمت عظمی دعوت فرموده علم تفسیر و حدیث
موقوف علیها نهایت بتفصیلی که در مجلس اول این باب گذارش یافت و مراد از علم تفسیر نه تحقیقات صاحب کشاف در تاویلات
و امثال ایشانست از مفسرین مخالفین که کلام حق را بر طبق معانی باطل خود تاویل نموده و در بیان شان نزول آیات بر روایات اسلاف
خود تمسک جسته طریق پیروی آن ضلالت کیشان که اولئک کالانعام بل هم اضل در وصف امثال ایشانست اقدام اعتقاد پیموده اند
و معرفت اسلاف اهل خلاف و امامان ایشان بکلام الهی بهتر نبوده که صاحب کشاف الانصاف در تفسیر کریمه وفاکهة وابا گوید

عبس نقل کرده که ابابکر را از معنی اب که در این آیات پرسیدند گفت ای سماء تظلنی وای ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب الله
ما لا اعلم به یعنی کدام آسمان سایه بر من اندازد و کدام زمین مرا بردارد هرگاه گویم در کتاب خدا چیزی که مرا علم بآن نباشد یعنی معنی حقیقی
آنرا ندانم و از عمر علیه اللعنة حکایت نموده که این آیه را خواند گفت کل هذا قد عرفنا فما الاب یعنی همه این آیه را دانستم و ندانستم که اب
چه چیز است و چه معنی دارد بعد از آن عصائی که در دست داشت انداخت و گفت هذه لعمر الله التکلف وما علیک یا ابن عمر ان لا تدری
ما الاب یعنی بخدا قسم که این تکلف و بر تو حرجی نیست ای پسر عمر اینکه ندانی که اب چیست بعد از آن گفت اتبعوا ما تبین لکم من هذه
الکتاب وما لا فذروه یعنی پیروی کنید آنچه را که واضح شد از این کتاب یعنی قرآن و هرچه را ندانید واگذارید و بعد از ادا فهم دقیقه ای
از عبارت کتاب جرات و انداختن عصا از روی غضب و جرئت و سرکشی خوردن که این تکلف دیگر خود گفتن بر تو حرجی نیست
اگر اب را ندانی و سفارش اینکه هرچه را از قرآن ندانید واگذارید میتوان یافت که معرفت و اعتقاد آن ملعون بکلام خداوند چون در چه مرتبه
بوده و در طلب علم و امتثال فرمان چه قدر بر دوام اهتمام مینموده و آن مایه جهل و گمراهی با این اطلاع و آگاهی بر کتاب الهی در وقتی که
حضرت اقدس نبوی صلعم متوجه بعالم بقا بود و بجهت نوشتن وصیت نامه دوات و کاغذ امر فرمود گفت حسبنا کتاب الله [illegible]
دوات و قلم و نوشتن وصیت نامه را مانع گردید بجهت اینکه مبادا تجدید وصایت حضرت امیر و تاکید حکایت روز غدیر باشد و قول
حسبنا کتاب الله یعنی بس است ما را کتاب خدا و احتیاج بوصیت نامه پیغمبر نیست یعنی کسی نمیباید که بر جمیع معانی قرآن واقف و بر تمام
حقایق و دقایق آن عارف باشد و شکی نیست که معرفت آن راه زن طریق هدی در هیچ حقایق کتاب خدا چنان بوده که در معنی کریمه
وفاکهة و ابا خود بآن اعتراف نموده چه جلوه است که قرآن تبیان کل شیء است و اگر عمر بآن عارف و دانا میبود در چندین قضیه
لولا علی لهلک عمر را بر زبان اجرا نمینمود و از غایت انفعال بمقال کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال نمیگشود و هرگاه
ابوبکر که صدیقش میخوانند و عمر که فاروقش میدانند بر قرآن اینقدر اطلاع داشته باشند اطلاع اتباع و اشیاع ایشان معلومست که در چه
مرتبه خواهد بود پس مومنان سعادت ابصیر و طالبان علم شریف تفسیر را سزاوار آنست که در تحصیل این علم اکتفا و اعتماد بر قول جمعی
بر شماد ذکر و استفاده آن از جمعی نمایند که خانه ایشان جای نزول وحی و محل آمد و رفت ملائکه بود و خداوند بمضمون کریمه فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون بندگان را بسؤال ایشان امر فرموده و آن جماعت اهل بیت پیغمبرند که آفتاب عز و جلال ایشان بر همه عالم تافته و صیت
علم و کمال ایشان [illegible] جهان امکان شتافته و دور و نزدیک از آنها به بیانات ایشان معترفند و دوست و دشمن از علو مکان ایشان مقترف
زلال جریان حکمت ایشان بر هر خشک و تر دویده و خروش قلزم علم ایشان بگوش بحر و بر رسیده پرستاران ملت بیداران اعاظم ایشانند تازه
دکتاب شریعت برشته انامل ایشان شیرازه زبان بیان ایشان شواهد زواهر قرآنی را همدم و دیده بصیرت ایشان بر مکیان بواطن فرقانی
محرم بارضا [illegible] مخازن ایشان و حجرات کتب [illegible] مشک بر بوی [illegible] و [illegible] و فضائل ایشان در شرایع اقسام
نساخ و کتاب از هم گسیخته بیان مراتب [illegible] ذکر اخلاق ایشان [illegible] تحریر [illegible] اقلام مورخین در نقل احوال ایشان از حجاب
معانی عرق ریز انفعال آیات بینات از انامل رقم صفات ایشان بهار و انهار خیرات و برکات آن از زلال تعریف ایشان سرشار و زبان وحی سماوی

برحقیقت

برحقیقت احکام و فتاوی ایشان ناطق سواد اوامر و نواهی ایشان با اصل اصیل کتاب آلهی مطابق زبان معانی بیان ایشان که سبق
کلام از لوح محفوظ میخوانند و حدیث صدق نشان شان شأن شریف لطیف ینطق ان هو الا وحی یوحی در شان ایشان [illegible] این فقرات
و محصل این کلمات آنکه اخذ علوم دینیه خصوصاً تفسیر قرآن و خصوصاً آیات متشابهات از جمعی باید نمود که کمال علم ایشان بر قرآن
معلوم و زبان بیان ایشان از غلط و خطا معصوم باشد و این صفات مختص بخاندان رسالت و امامت و این جماعت منحصر در اهل بیت
طهارت و کرامت شد و دلیل انحصار همین بس که اغیار بعجز ایشان چنانکه مذکور شد خود بجهل خود اقرار نموده اند و نیز حضرت
خداوند عالمیان در سوره مبارکه آل عمران فرموده هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر
متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله
والراسخون فی العلم یقولون آمنا به الی آخر الآیه حاصل معنی اینکه الله تعالی آنکسی است که فرو فرستاده است بر تو قرآنرا
که بعضی از آن آیات محکمات است که مراد از آنها معلوم است و اشتباهی در آنها نیست آنها اصل قرآنند که هرچه را مشتبه باشد بر آنها
باید نمود و آیات دیگر متشابهات باشد که مجال احتمالات در آنها هست پس اما آن کسانی که در دلهای ایشان عدول از حق و انحراف
از طریقه قرابت پس پیروی میکنند متشابهات را بر طبق مراد و هوای نفس خود تاویلات مینمایند و نمیدانند تاویل آنرا مگر خدا و آن
کسانی که راسخ و متمکن اند در علم و بسیاری از اخبار و آثار ادای شهادت مینمایند برآنکه راسخان در علم که دانستن تاویل متشابهات
از کلام خدا منحصر در ایشانست حضرت اقدس رسالت و اهل بیت طاهرین او بند چنانچه در کتاب شریف کافی از جناب مستطاب
حضرت [illegible] منقول است که نحن الراسخون فی العلم ونحن نعلم تاویله یعنی مائیم راسخان در علم و ما میدانیم تاویل آنرا و هم در کافی از حضرت
امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر الصادق علیهما السلام در تفسیر آیه شریفه اخبار مرویست که رسول الله صلعم افضل راسخان در علمست
بتحقیق که تعلیم فرموده است آنرا خدای عزوجل جمیع آنچه فرو فرستاده است براو از تنزیل و تاویل نیست هرگز اینکه فرو فرستد براو
چیزی که تاویل آنرا تعلیم ننموده باشد و اوصیای او نیز بعد از او میدانند همه آنرا وهم آن کسانی که نمیدانستند تاویل آنرا یعنی از شیعیان چون
که بیند عالم در میان ایشان علمی یعنی چون امام زمان بیان آن فرماید گویند آمنا به کل من عند ربنا و قرآن بعضی خاص و بعضی
عام و بعضی محکم و بعضی متشابه است و بعضی ناسخ و بعضی منسوخ است و راسخان در علم آنرا میدانند و بنا بر این حدیث شریف که مضمون
ذکر نموده اند که والراسخون مبتدا و یقولون خبر آن باشد مندفع خواهد بود و الحاصل از این آیه کریمه و احادیث مذکوره مستفاد که عالم بتفسیر
و تاویل قرآن ائمه معصومین علیهم السلام نه غیر ایشان و با وجود این پیروی مخالفین گمراه نمودن در معانی قرآن مرده نفس جاهلی چند
بودن خلاف طریقه عقلاست قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب این آیه [illegible] الزمر سوره
شریفه زمر است یعنی آیا یکسانند آنانکه میدانند و آنانکه نمیدانند چنین نیست که متذکر میگردند باین صاحبان عقلها و امام ناطق صادق ع
در بیان این آیه فرموده است که نحن الذین یعلمون وعدونا الذین لا یعلمون وشیعتنا اولوا الالباب یعنی مائیم آن کسانی که میدانند
و دشمنان ما آن کسانی که نمیدانند و شیعیان ما اند صاحبان عقلها که متذکر این گردیده و ترک ایشان کرده با گرویده اند و از جمله شواهد اینکه

مراد از اهل ذکر در کریمه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون که سمت تحریر یافت اهل بیت‌اند و امر بسؤال از ایشان شده و حدیثی که در کافی
مذکور و ملخص معنی آن اینست که وشاء برادر گفت بخدمت امام رضا حضرت ابی جعفر ع آمده گفت جعلنی الله فداک مسائلی چند مسئله اختیار کرده
بودم که از تو سؤال کنم و اکنون هیچیک از آنها بیادم نمی آید آنحضرت فرمود که یکی هم بیادت نمی آید گفت یکی از آنها بیادم آمد فرمود چیست
آن گفت قول خدای عز و جل که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون اهل ذکر کیانند فرمود مائیم راوی گوید گفتم پس بر ما لازمست که سؤال
کنیم از شما فرمود آری گفتم بر شما لازمست که جواب ما گوئید فرمود این اختیار باماست یعنی بحسب اقتضای مصلحت هرچه را خواهیم جواب
گوئیم و هرچه را نخواهیم جواب نگوئیم و هم در کافی از محمد بن مسلم مرویست که گفت بخدمت امام همام حضرت عرض نمودم که کسانی که نزد مایند
یعنی مردم شهر ما زعم ایشان اینست در قول خدای عز و جل که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون اهل ذکر یهود و نصاری اند یعنی
علمای ایشانند چنانکه بعضی از مفسرین نیز گفته‌اند فرمود که این هنگام دعوت خواهند کرد شما را بدین خود و بعد از آن بدست مبارک بسینه
اشارت کرده فرمود که نحن اهل الذکر و نحن المسئولون مائیم اهل ذکر و مائیم مسئولون که سؤال از ما باید کرد و بهمین مضمون احادیث
بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام ماثور و در کتاب کافی و کتب معتبره مذکورست و نیز حدیث شریف نبوی که انی تارک فیکم الثقلین
تا آخر که در صدر انجیلی بسند تحریر گشت برای مدعا اشعاری بغایت آیان و رسا دارد چه ظاهرست که قرآن و اهل بیت را در میان
امت گذاشتن و این هردو را بر سر راه دین برای دلالت و هدایت دین حق واداشتن و امت را بتمسک و التزام این هردو
مودن و بیان باهم بودن و از هم جدا نگشتن ایشان فرمودن چه معنی میتواند داشت غیر اینکه این هردو بهم مربوط و تمسک بهر کدام
چنگ آن دیگر مشروطست و اینکه صورت احوال اهل بیت در آئینه معانی قرآن از عجب عبارات آن بجستاری اهل بیت واضح و هویداست
بهمین قدر از سخن در اتمام اهل بینش را کافی و این همه تصریحات و تلویحات انحراف از طریق مذکوره از نقص عقل و کمال بی انصافیست
من اتخذ شیخا بغیر علی ابن ابی طالب ع فشیخه شیطان لمؤلفه در راه خدا هستی اگر طالب رهبر از دست مده دامن اولاد پیمبر

فصل دویم در خواندن و شنیدن قرآن و بیان مجملی از فضل و ثواب آن اما خواندن در کتاب شریف کافی از جوهر سپهر دین مبین حضرت
اشرف خاتم النبیین ص منقولست که نور دهید خانه‌های خود را بتلاوة القرآن و لا تتخذوها قبورا کما فعلت الیهود و النصاری الی آخر
الحدیث محصل معنی این حدیث شریف تا آخر اینکه منور و روشن سازید خانه‌های خود را بخواندن قرآن و فرا مگیرید خانه‌های خود را گور یعنی
و آن مثل مردگان مباشید چنانکه یهود و نصاری کردند که در معبدهای خود نماز گذاردند یعنی نماز خود را مختص بانجا ساختند و خانه‌های
خود را معطل انداختند چه بدرستی که خانه چون تلاوت قرآن در آن بسیار شود بسیار گردد خیر آن وسعت بهم رسد در حال اهل آن و
تابان شود برای اهل آسمان چنانکه تابان شوند ستارگان برای اهل دنیا و هم در کافی از فروزنده چراغ یقین جناب مقدس امیرالمؤمنین ع
ماثورست که البیت الذی یقرأ فیه القرآن و یذکر الله عز و جل فیه یکثر برکته و تحضره الملائکة و تهجره الشیاطین الی آخره
حاصل معنی اینکه خانه که خوانده شود در آن قرآن و ذکر کرده شود خدای عز و جل در آن بسیار شود برکت آن و حاضر گردند فرشتگان و دور
کنند از آن شیاطین و درخشد برای اهل آسمان چنانکه میدرخشد ستاره برای اهل زمین و بدرستی که خانه که خوانده نشود در آن قرآن و ذکر

کرده نشود

کرده نشود خدای عز و جل در آن کم گردد برکت آن و دور شوند از آن فرشتگان و حاضر گردند در آن شیاطین و هم در کافی بسند
حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمرء المسلم ان ینظر فی عهده و ان یقرأ منه
فی کل یوم خمسین آیة حاصل معنی اینکه قرآن عهدنامه حق است که بخلقش فرستاده پس بتحقیق که سزاوار مرد مسلمان اینست که نظر در عهد
نامه او کند اینکه بخواند از آن در هر روزی پنجاه آیه یعنی کمتر از آن اکتفا ننماید و در کافی از بحر زاخر و جهان مفاخر حضرت ابی جعفر محمد باقر
اینحضرت روایت شده که هر که قرائت کند قرآن را ایستاده در نماز خود نویسد خدای تعالی برای او بهر حرفی صد حسنه و هر که قرائت کند در نماز
خود نشسته نویسد خدای تعالی بهر حرفی پنجاه حسنه و هر که قرائت کند در غیر نماز نویسد خدای تعالی برای او بهر حرفی ده حسنه و هم در
کتاب انیس و رهبر عالمیان و مفخر آدمیان ص اینحضرت منقولست که هر که قرائت کند ده آیه در شبی نوشته نشود از جمله غافلان و هر که خواند پنجاه
آیه نوشته شود از جمله ذاکران و هر که خواند صد آیه نوشته شود از جمله قانتان یعنی طاعت کنندگان و هر که خواند دویست آیه نوشته شود از
خاشعان یعنی ترسکاران و هر که خواند سیصد آیه نوشته شود از جمله فایزان یعنی رستگاران و هر که خواند پانصد آیه نوشته شود از جمله
مجتهدان یعنی جهد کنندگان در طاعت و هر که خواند هزار آیه نوشته شود از برای او قنطاری از نیکی و ثواب و قنطار پانزده هزار مثقالست
از طلا و مثقال بیست و چهار قیراطست و کوچکترین قیراط مثل کوه احد است و بزرگترین آنها بقدر میان آسمان و زمینست و نیز
در کافی از امام همام سدره مقام حضرت ابی عبدالله ع منقولست حدیثی که خلاصه معنی آن اینست که دیوانها یعنی اعمالنامه‌ها روز
قیامت سه است یکی دیوانی که در آن حساب نعمتهاست دوم دیوانی که در او حسنات سیم دیوانی که در آن سیئاتست پس مقابله کرده میشود
میان دیوان نعمتها و میان دیوان حسنات یعنی هردو را بسبب کثرت و قلت باهم ملاحظه مینمایند پس فرو میگیرد نعمتها همه حسنات را و میماند
سیئات پس خوانده میشود فرزند آدم که مؤمن باشد برای حساب پس تقدم میکند قرآن پیش وی در بهترین صورتی پس میگوید ای پروردگار من منم
و این بنده تو تعب میداد خود را بتلاوت من و دراز میکرد شب خود را بترتیل من و اشک میریخت چشمهای او چون تهجد میکرد
پس راضی کن او را چنانکه راضی کرد او مرا آنحضرت فرمود که پس میگوید خدای عزیز جبار که عبدی ابسط یمینک و یملاها من رضوان الله
العزیز الجبار و یملا شماله من رحمة الله حاصل معنی اینکه بنده من بگشا دست راست خود را پس پر میسازد آنرا از رضای خود پر میسازد
دست چپش را از رحمت خود بعد از آن گویند که این بهشت مباح است ترا پس قرائت کن و بالا رو و چون قرائت کند آیه و بالا رود درجه
و بابه و در جامع الاخبار از سرور اخیار حضرت اقدس نبوی ص مرویست که سلمان فارسی رضی الله عنه را بشرف خطاب سرافراز ساخته اینحضرت
فرموده که یا سلمان بر تو باد بقرائت قرآن چه بدرستی که قرائت قرآن کفارت گناهانست و سپر و ایمنیست از آتش و امانیست از عذاب
و نوشته میشود برای کسی که قرائت قرآن کند بهر آیه ثواب صد شهید و عطا کرده میشود بهر سوره ثواب پیغمبری و نازل میشود بر صاحب او
یعنی بر کسی که با او باشد رحمت و استغفار میکنند برای او فرشتگان و مشتاق او میگردد بهشت و راضی میشود از او مولی یعنی خداوند عالم
و بدرستی که مؤمن چون قرآن خواند نظر کند خدای تعالی بسوی او برحمت و عطا کند او را بهر آیه ده هزار حور العین و عطا کند او را بهر حرفی نوری
بر صراط و چون ختم قرآن کند عطا کند او را خدای تعالی ثواب سیصد و سیزده پیغمبر که تبلیغ رسالت خداوند خود کرده باشند و چنان باشد

کرخوانده باشد هر کتابی که خدای تعالی فرو فرستاده بر پیغمبران و حرام کرداند خدای تعالی جسد او را بر آتش دوزخ و برخیزد از جای خود تا اینکه
آمرزد خدای تعالی پدر و مادرش را و این حدیث طولیست بجهت ایجاز بهمین اکتفا شد و در ارشاد القلوب از شیخ ذو … منقولست
که ان هذه القلوب لتصدأ کما یصدأ الحدید وان جلاءها قراءة القرآن یعنی این دلها هر آینه زنگ میگیرد چون آهن و جلای آنها قراءت
قرآنست و اما ثواب شنیدن قرآن در کتاب شریف کافی از جناب جعفری ع منقولست که من استمع حرفا من کتاب الله من غیر قراءة
کتب الله عز وجل له به حسنة ومحا عنه سیئة ورفع له درجة حاصل معنی اینکه هر که گوش اندازد و بشنود حرفی از کتاب
خدا بی آنکه خواند نویسد خدای عز وجل برای او حسنه و محو کند از او گناهی و بلند کرداند برای او درجه و در جامع الاخبار از سرور دنیا
و دین حضرت سید المرسلین ص ماثورست که یدفع عن مستمع القرآن شر الدنیا ویدفع عن تالی القرآن بلوی الآخرة حاصل اینکه
دفع کرده میشود از گوش کننده قرآن شر دنیا و دفع کرده از تلاوت کننده بلاهای آخرت و هم در جامع الاخبار از قبله خاص و عام حضرت
امیر المؤمنین ع منقولست که من استمع آیة من القرآن خیر له من ثبیر ذهب یعنی هر که گوش کند آیه از قرآن بهترست از برای او از ثبیر طلا
و ثبیر اسم کوهیست در مکه یا در یمن پس معلومست که شنیدن یک آیه برای کسی بهتر از آنست که بمقدار آن کوه طلا داشته باشد مجملا اکثر
اخبار و آثار صدق بیانکه در فضل قراءت و استماع کلام مجید ربانی در کتب معتبره بسیار مذکورست و آنچه نوشت ذکر یافت نمونه از آن خرمنها
و گلدسته از آن گلشنهاست پس خوشا مزرع صاحب سعادتی که همواره اکتساب این همه فضل و ثواب عجاب با غنیمت ساخته بسماع فرصت زده
شنیدن و خواندن کلام حق دیده ظاهر را از اجزای سر خطوط قرآنی و دیده باطن … غاید از گشودن مصحف مجید باب جنت برای
خود باز کند و اما اغماض نظر بر آن خود را و بهشت رضای الهی افکند … را در جهاد نفس بمرهم آیات قرآنی ملتم کرداند و به تیغ بلیغ
بر رفع معتدان سخنان بیهوده سپر جمیل … منطوقی ناطقه را در شکرستان الفاظ آن شکرخای سازد و آینه دل را صیقل
مرورش از زنگ کدورات دنیا بپردازد از گفتار کلمات و الفاظ آن کام و زبان را کامروانی دهد و انامل را بر خطوط و نقوش آن علامت
بر دیدگان نهد از استمداد نعمت آتش بر صحایف سیئات یکقلم خط کشیده و سبیل الفاظ مقصوره … دیده دل … بخشد از چشم بسیار
حلقهای جوش کشت امید جاری آبیاری نماید و بکلید دندانه … آتش الابواب فیوضات دو جهانی بر روی دل کشاید و برکات حروف
کرد گناه از جو افشانده از برکات و ترفیش دل بر دقایق نکات و اگر از اخبار شاخسار فقرات بار برکات … کلهای گذارن فیض چیده
دامن در بر جنا با نهان در رفع کرامات دو جهانی مقام گزیند عاقل سرشنید آب حیاتی را که بر گل و ریحان خطوط قرآنی فراند غلطیده چرا در
نار شامل بیحاصل دنیا ضایع گرداند و تمدنی کر رشته جواهر کلمات فرقانی فرا نکرده بیهم است که بر خرمهرای سخنان بیهوده ملک بال
گذراند چه ظاهرست که از سخن دنیا زبان را جز هرزه درائی و نفس را غیر باد پیمائی حاصلی نیست و از تلاوت کلام الهی شبستان لحد پرنور و سرای
دین آخرت معمور میکردد بنده بی قدر فرومایه را چه پایه و منزلت این مرتبه که در مقام شایستگی با خطاب جناب … کلام
معجز نظام حضرت او را بگوش و هوش استماع نماید چه قرآن خواندن و شنیدن بمنزله آنست که کسی کلام حق شنود از اخبار اهل بیت اطهار
علیهم السلام بالاکتفا … دارست اینجرن که بنده چون خواهد که با خداوند خود حرف زند باید که قرآن کند و چون خواهد که خداوند با او

بالوتکلم

با او تکلم فرماید که باید تلاوت قرآن نماید حکیم سنائی قول باری شنو هم از باری که جمالیت در جهان تاری مرد عارف سخن ز حق شنود
لاجرم ز اشتیاق کم غنود فصل سیم در ذکر آنچه متعلق بکیفیت قراءت از آداب سنن که رعایت آن بغایت ممدوح و مستحسن است
اول اینکه چون مصحف بگرفته خواهد شروع نماید زبان را بنور قراءت آن روشن سازد نخست بخواندن ادعیه که در این مقام از اهل بیت کرام علیهم السلام
ماثورست بپردازد و از آنجمله دعائیست که از حضرت اشرف نبوی ص مرویست میفرمود که من اخذ المصحف واراد قراءته فلیقل هذا الدعاء
اعطاه الله بکل حرف فیه خمسین الف حسنة حاصل مضمون اینکه هر که مصحف برگیرد اراده قراءت آن نماید پس دعا کند بدین
دعا عطا کند او را خدای تعالی بهر حرفی که در قرآنست پنجاه هزار حسنه و دعا اینست که اللهم بالحق انزلته وبالحق نزل اللهم
عظم رغبتی فیه واجعله نور البصری وشفاء لصدری اللهم زین به لسانی وجمل به وجهی وقو به جسدی وارزقنی
تلاوته علی طاعتک آناء اللیل واطراف النهار واحشرنی مع النبی وآله الاخیار و حاصل معنی اینکه الها بحق فرو فرستادی
قرآن را و بحق فرود آمد الها عظیم گردان رغبت مرا و بگردان آنرا نوری برای چشم من و شفائی برای سینه من الها زینت ده بآن
زبان مرا و نیکو کن بآن روی مرا و قوی ساز بآن تن مرا و روزی کن مرا خواندن آن بر نهج فرمانبرداری تو در ساعتهای شب و طرفهای
روز و حشر کن مرا با پیغمبر و آل او که نیکانند دیگر آنکه مبادرت باستعاذه است یعنی پیش از شروع در قرآن اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بگوید و از شر شیطان بجناب الهی پناه جوید چنانکه در سوره شریفه نحل میفرماید فاذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم بآن امر شده است یعنی چون خواهی که قراءت کنی قرآنرا پس پناه جوی بخدا از شر
شیطان رانده شده از رحمت الهی و پوشیده نیست که شیطان بدبخت آدمی را دشمنی سخت و دلی پر کین و بغض و کینه آن ناپاک بخنجر
حسدش چاک چاک و لعنت لعنت پیوسته در کمین آن نشسته و تیر تزویر در کمین که نهاده پیوسته است تا او را شکار خود سازد
و بوسوسه اندیشهای فاسده و مکرهای باطل و نباول در … اش را از درگاه قرب و ساحت یادآوری دور اندازد با عداوتی چنین که کریمه
انه لکم عدو مبین از آن مخبرست چون میتوانند دید که بنده با خداوند خود همدم و بسعادت قراءت کتاب عزیز او مستعد و مکرم
باشد و در این وقت ناسزا سعی بکنند که ویرا از آن سعادت محروم میگردانند و از یاد خدا غافل سازند دوری آن درگاه آنرا نصیب
بر روز … در این هنگام سزاوار آنست که بنده از شر آن ملعون بخطیره حمایت خداوند پناه گیرد و بهت امیدواری بدامن
یاری جناب باری درآویخته زبان ضعیف تالی باستغاثه … و از شر آن دشمن … استعاذه نماید که یارب رهایم ده
زین عدو که منم بیشتم مرد میدان او ذلیلم سوی خویش راهم بده وخیلم ز دشمن رهایم بده و بعضی از علما استعاذه را بنابر ظاهر
امر فاستعذ در این وقت واجب دانسته و بعضی دیگر بنابر اصل برائت ذمه آنرا از مستحبات شمرده‌اند و مشهور در کیفیت استعاذه در عبارت
کلی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این بر طبق روایت ابو سعید خدریست که از آنحضرت اقدس نبوی ص مرویست و یا اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم و این بر طبق روایت معاویة بن عمارست که از حضرت صادق ع روایت کرده و شهید ثانی رحمه الله صورت
اول را اتفاقی شمرده و لفظ آیه مذکوره نیز موافق اینست و نیز مرجح اولست روایت ابن مسعود که گفت من قراءت میکردم بر رسول

اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم فرمود یابن ام عبد قل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم هکذا اقرأنیه جبرئیل ع
من القلم عن اللوح المحفوظ یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم همچنین مرا قرائت آن فرموده است جبرئیل ع از قلم آن از
لوح محفوظ و ظاهر در این عبارت تقدیم لوحست بر قلم و محتمل که تأخیر آن از سهو نساخ باشد والله اعلم و چون ذکر احتیاط در مجلس دوم
این باب گذارش یافته است درین مقام بهمین اکتفا مینماید دیگر آنانکه بحد ترتیل که جناب الهی در سوره شریفه مزمل بکریمه ورتل
القرآن ترتیلا بآن فرمان داده است و در معنی ترتیل از جناب مستطاب امیر المؤمنین ع منقولست که الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف
یعنی ترتیل محافظت کردن وقفهاست و ادا نمودن حرفها از مخارج و در بعضی نسخ بجای اداء الحروف بیان الحروف است
یعنی حروف را مبین و روشن ادا نمودن و گفته اند که قرائت چنان بتأنی و روشن ادا نمودن و گفته اند که قرائت چنان بتأنی
و شمرده باید نمود که اگر مستمع خواهد شمار آن حرف تواند نمود و قرائت حضرت رسالت ص باین کیفیت روایت نموده اند و در کافی
از عبدالله بن سلیمان منقولست که پرسیدم حضرت ابی عبدالله ع را از قول خدای عز و جل که ورتل القرآن ترتیلا فرمود که امیر المؤمنین ع
فرموده است یعنی در بیان ترتیل تبیینه تبیانا و لا تهذه هذ الشعر و لا تنثره نثر الرمل و لکن افزعوا قلوبکم القاسیة
و لا یکن هم احدکم آخر السوره حاصل معنی بر سبیل اجمال آنکه واضح و روشن سازد آنرا یعنی حروف کلمات قرآنرا روشن ساخته
و شمرده خوان که حروف از هم باشد مانند تند خواندن شعر با متصل و در هم مکن آنرا مانند اتصال ریگ یعنی بسیار تند و در هم خوان
که حروف از هم تمیز نشود و پراکنده مکن آنرا مثل پراکندگی ریگ یعنی بسیار نیز از هم فاصله مده که نظم حروف از هم پاشد
و لیکن آگاه سازید دلهای سخت خود را یعنی چنان ادای آن کنید که دلها در یابند و متأثر گردند و در بعضی تفاسیر در این حدیث
بجای افزعوا قلوبکم افزع به القلوب است و این ظاهرتر است و باید که نباشد همت و قصد شما آخر سوره یعنی مطمح نظر شما
این نباشد که زود خوانده شود و سوره با تمام رسد و در همان کتاب از آن عالیجناب روایت شده که یکره ان یقرء قل هو الله احد
بنفس واحد یعنی مکروه و ناخوش است اینکه خوانده شود قل هو الله احد بیک نفس همانا که ذکر قل هو الله احد در این مقام
بر سبیل تمثیل است و مراد اینست که از قرآن بقدر این سوره شریفه بیک نفس خواندن از غایت تعجیل ناپسند و منافی ترتیل است
و نیز در کافی از محمد بن عبدالله منقولست که گفت بحضرت ابی عبدالله ع گفتم که قرائت میکنم قرآنرا یعنی تمام آنرا در یک شب
فرمود لا یعجبنی ان تقرء فی اقل من شهر یعنی اینکه دوست نمیدارم اینکه قرائت کنی آنرا در کمتر از ماهی و هم در کافی [illegible]
مذکورست که ابوبصیر بخدمت آنحضرت عرض نمود که فدای تو گردم قرائت قرآن میکنم یعنی از اول تا آخرش تمام آنرا یعنی آن پسندیده
و نیکوست آنحضرت فرمودند که نه گفت پس در دو شب قرائت کنم فرمودند که نه تا رسید بشش شب پس آنحضرت بدست مبارک اشاره
کرد فرمود که مراد اینکه تجویز است بعد از آن آنحضرت فرمودند که یا محمد بدرستی که آنانکه پیش از شما بودند از اصحاب محمد ص قرائت
این بود که قرائت میفرمودند قرآنرا در ماهی و اندکی کمتر بدرستی که قرآن خوانده نمیشود بسرعت و تعجیل و لیکن خوانده میشود بتأنی
و ترتیل یعنی باید که چنین باشد و چون بگذری بآیه که در آن ذکر آتش باشد توقف میکنی نزد آن و پناه میگیری بخدا از آتش و در حدیث

دلیلم

دیگر هم در کافی است طلب بهشت کردن نزد آیه که در آن ذکر بهشت باشد نیز مذکورست پس ابوبصیر گفت که قرائت میکنم قرآنرا در ماه
رمضان در یک شب یعنی آیا این مجوز و نیکوست آنحضرت فرمودند که نه گفت در دو شب فرمودند نه گفت در سه شب فرمود و بدست
اشارت کرد یعنی این مرتبه بود پس فرمود نعم شهر رمضان لا یشبهه شیء من الشهور له حق و حرمة اکثر من الصلوة ما
استطعت حاصل اینکه ماه رمضان هیچ ماهی مثل آن نیست آنرا حقی و حرمتی عظیمست نماز بسیار گذار در آن چنانکه توانی همانا
مراد اینست که چون در ماه مبارک رمضان اکثار عبادت و تلاوت اهم از ماههای دیگر است اینقدر شتاب و تلاوت قرآن که در سه شب
ختم مجوز است بخلاف ماههای دیگر که قرائت قرآن و تأمل در آن با این تعجیل مذموم و نامستحسن است و ابو حمزه گفت که بابن عباس گفتم که مرا
قرائت و ختم کنیم بتعجیل و شتابی است گفت اگر سوره بقره قرائت و در آن رعایت ترتیل نمایم محبوبترست نزد من از اینکه تمام
قرآن را خوانم بی ترتیل و احتراز از تعجیل از اهم آداب قرائت قرآنست و بعضی از فقهای امامیه رحمهم الله رعایت قواعد تجوید را
نیز در معنی ترتیل اخذ فرموده اند و شیخ شهید طاب ثراه در نفلیه نقل کرده و تفصیل مقام گذارش یافت دیگر از جمله کیفیات
قرائت آنست که بآواز خوش حزین با لحن عرب ادا شود چنانکه در کافی از امام همام ابی عبدالله ع منقولست کان القرآن نزل
بالحزن فاقرؤه بالحزن یعنی بدرستی که قرآن فرود آمده است بحزن یعنی با اندوه و غم برای آنحضرت پس قرائت کنید آنرا بحزن و هم
در آن کتاب از آن عالیجناب مرویست که ان الله عز و جل اوحی الی موسی بن عمران ع اذا وقفت بین یدی فقف موقف
الذلیل الفقیر و اذا قرأت التوریة فاسمعنیها بصوت حزین حاصل معنی آنکه بدرستی که خدای عز و جل وحی کرد بموسی
بن عمران علی نبینا و علیه السلام که چون بایستی در پیش من یعنی در مقام عبادت پس بایست ایستادن ذلیل فقیر یعنی از روی عاجزی
و مسکنت و چون قرائت توریة کنی پس بشنوان آنرا بمن بآواز حزین و نیز در کافی از حضرت اشرف برایا ص مرویست که لکل شیء حلیة
و حلیة القرآن الصوت الحسن یعنی هر چیز را زیوریست و زیور قرآن آواز خوش است و هم در کافی منقولست که حضرت علی بن الحسین ع
خوش آوازترین مردمان بود بقرآن خواندن چنانکه سقایان در گذار بر در سرای آن بزرگوار می ایستادند و قرائت آنحضرت میشنیدند
مخفی نماند که آواز خوش بر وجهی که خاطر خواه باشد اگر چه امری خداداد است و باختیار کسی نیست و لیکن قدری از آن اختیاری و مراعات
آن مقدور است اولا اینکه آواز خود را پراکنده و بسیار باریک نسازد بنحوی که مکروه طبایع باشد و همانا که ترغیب بر رعایت حسن صوت
در قرائت باعتبار همین قدرست و نیز حکمت که ترغیب نظر بحسب باشد که از حسن صوت نصیبی داشته باشند و از قرائت قرآن
بنغمه و آهنگ که اهل موسیقی از آن مقام تعبیر میکنند مردود و گر نه است یکی اگر مد آواز بلند داشته کردن آن بر وجهی باشد که مشتمل
بر تحریرات و ترجیعات مطرب چنانکه طریقه اهل غنا است نباشد و اینقدر از آن در شریعت مجوز بلکه مستحسن است چنانکه در کافی از
ابوبصیر منقولست که گفت بحضرت ابی جعفر ع گفتم که چون قرآن میخوانم و آواز خود را بآن بلند میکردم شیطان نزد من آمده میگوید
که با این بلند خواندن قصدی نداری غیر ریا مگر که اهل تو و مردمان آنرا بشنوند آنحضرت فرمودند که یا ابا محمد اقرأ قراءة ما بین القرائتین
تسمع اهلک و رجع بالقرآن صوتک فان الله عز و جل یحب الصوت الحسن یرجع فیه ترجیعا حاصل اینکه قرائت کن میانه بلند و پست

بجزو که شنوائی اهل خود را یعنی در بلندی و پستی حد وسط اختیار کن که اهل خانه بشنوند و مردمان بیرون نشنوند و ترجیع کن بخواندن
قرآن آواز خود را به پستی که خدای عز و جل دوست میدارد آواز خوش را که ترجیع کرده شود بترجیعی همانا مراد ترجیعی است که مشتمل
بر غنای مذکور نباشد در بیم انکه مشتمل بر تحریر و ترجیع مطرب نباشد مانند انچه باصطلاح اهل موسیقی انرا دو بیتی یا تصنیف یا کار
و عمل میخوانند و این قسم قرائت در شرع ممنوع و مذموم است چنانکه هم در کافی از رسول خدا ص مرویست که اقرؤا القرآن بالحان العرب
واصواتها وایاکم ولحون اهل الفسق واهل الکبائر فانه سیجیء من بعدی قوم یرجعون القرآن ترجیع الغناء والنوح والرهبانیة الالحان و
وصله الحدب اقرا القرآن بلحون العرب وقد لحن فی قراءته اذا طرب بها وغرد وهو لحن الناس اذا کان احسنهم قراءة
او غناء صحاح ترجیع الغناء والنوح والرهبانیة لایجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة بعجبة شأنهم محصل معنی انکه قرائت
کنند قرآن را بالحان عرب و آهنگها و آوازهای ایشان و حذر کنید از آهنگها و نغمات اهل فسق و کسانی که ارتکاب گناهان کبیره مینمایند چه
که زود باشد که آیند بعد از من قومی چند که ترجیع کنند قرآن را مانند ترجیعی که در غنا و نوحه میکنند و چون ترجیعی که رهبانان نصاری
در خواندن انجیل میکنند تجاوز نمیکند تلاوت ایشان از حنجرهای گردن ایشان برگشته و سرنگونست دلهای ایشان و دلهای هر که را که خوش می آید
او را کار ایشان **دیگر** از جمله آداب و کیفیات آنست که از روی مصحف خواندن چشم را نیز مانند زبان درین نعمت بی پایان نصیب
فیض رساند چه در کافی از اسحق بن عمار روایت حدیثی که محصل معنی آن آنست که بحضرت ابی عبدالله ع گفتم فدای تو گردم من قرآن را
از بر دارم پس قرائت آن از بر نمایم افضلست یا نظر در مصحف کنم فرمودند بلکه قرائت کن و نظر در مصحف کن که این افضلست آیا ندانسته
انکه بدرستی که نظر در مصحف عبادتست و هم در آن کتاب از آن والاجناب منقولست که اقراء القرآن فی المصحف متع ببصره وخفف
من والدیه وان کانا کافرین حاصل معنی انکه هر که قرائت کند قرآن را از روی مصحف متمتع میگردد باصره یعنی از برکت نظر در قرآن
چشمش از آفات مصون و بعافیت قرین مقرون باشد و تخفیف داده شود عذاب از پدر و مادرش اگرچه کافر باشند و نیز در کافی
از آن دلیل طریق صواب ع روایت شده که سه چیز شکایت میکنند بخدای عز و جل مسجدی خراب که اهل آن یعنی کسانی که در جوار
آنند در آن نماز نگذارند و عالمی که در میان جاهلان باشد هرگاه قدر آن ندانند و در امور دینیه رجوع بان ننمایند و مصحفی که آلایش و غبار
در آن نشسته باشد و در آن قرائت نکنند **فصل چهارم** در تفکر و تدبر در معانی کلام ربانی و در هر آیه و فقره ایستادن و دل مرده را
تا مل در آب حیات بابرکات آن غوطه دادن بر هوشمندان ظاهر است که در هر کلامی لفظ چون جسم اوست و معنی چون روح آن یا آن
مثل نماز است و این مثل چراغ و یا آن مانند صدفست و این مانند گوهر یا آن بمثابه پوست و این بمثابه مغز و یا آن بمنزله شجرست و این
بمنزله ثمر پس هر هوشمند را از کلام الهی بلفظ تنها راضی گشتن و مانند هرزه نالان از بوستان جان پرور هدایت ثمر معنی روحانی نگرفتن
شتاب جوی که گذشتن یعنی این نخ حرث و خسران بی عظیم خواهد بود **حکیم سنائی** جان مجروح را شفا قرآن ، دل پر درد را دوا قرآن
دیده معنی حرف قرآن را ، چشم جسم این چشم جان آنرا ، تو ز قرآن نقاب او دیدی ، حرف او را حجاب او دیدی ، هست قرآن چو آب سرد
زلال ، از چه عامی تشنه در عرصات ، لفظ قرآن چه ظرف آب شمر ، آب بیجوز بظرف در منگر ، حرف را بر زبان توان دادن ، جان قرآن

بجان قرآن خواندن ، لفظ را قرار حرف در آیات ، چون سر چوبک شیشهای نبات ، هر چه او از نقش آواز است ، خانه ای از آن
در باز است ، دل ز معنی طلب ز حرف مجوی ، که نیابد ز نقش نرگس بوی ، پس سزاوار آنست که در وقت تلاوت چنانکه زبان بالفاظ
شریفه ان تنطق میکند خاطر نیز در معانی لطیفه آن تعمق نماید و بجوی که چشم ظاهر از دیدن خطوط و نقوش آن منور میگردد دیده باطن نیز
از شنیدن حقایق چنانش بر هوش افزاید که مبادا از عدم تامل در آن در زمره معاتبین افلا یتدبرون القرآن داخل باشند قال الله تعالی
فی سورة ص کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته ولیتذکر اولوا الالباب یعنی این قرآن کتابیست که فرو فرستادیم آنرا
بسوی تو برکت داده شده یعنی پر خیر بسیار منفعت تا تفکر و اندیشه نمایند در آیات آن تا متذکر یعنی پند پذیر گردند صاحبان عقلها
شوند انچه را که در آن از دستان ایشان مرکوز است از دلایل معرفت تا باین تدبر در آنها مطلع و متیقن گردند و ظاهر اینست که غرض از ترتیل و شمرده
خواندن باشد که امر بآن شده و مذکور شد چنین باشد که قاری بتسع در هر کلمه و فقره تامل فرا اخند نموده و بحرکت مراعظ تنبیهات آن چشم
و دل از خواب گران غفلت فرا اخند کشود چنانکه در بعضی اخبار نبوی ص بعد از امر بترتیل مذکورست که قفوا عند عجائبه وحرکوا به القلوب
ولا یکن هم احدکم آخر السورة حاصل معنی انکه توقف کنید و تامل نمائید نزد عجایب قرآن و حرکت دهید بآن یعنی خبردار کنید دلهای
خود را و باید که نباشد مقصود شما انکه سوره زود بآخر رسد چنانکه گذشت و در بیانی از خازن کنوز احکام دین حضرت امام زین العابدین ع
منقولست که آیات القرآن خزائن فکلما فتحت خزانة ینبغی لک ان تنظر ما فیها یعنی آیتهای قرآن خزینهاست پس هرگاه که گشودی
خزینهای او را سزاوار است که نظر کنی در چیزی که در آنها چیست و هم در آن کتاب از آن والاجناب شیعیان مآب ع مرویست که لو مات
من بین المشرق والمغرب لما استوحشت بعد ان یکون القرآن معی حاصل انکه اگر هر که میان مشرق و مغرب است همه بمیرند هرآینه
وحشت نکنم و از تنهائی و تنگی هراسان نشوم بعد از انکه قرآن با من باشد مراد حاصل اینست که کسی را مونسی و همدمی مانند قرآن و باغی
نظری مانند جدایق و حدایق آن نباشد از صحبت خلق برکنار رو از آنی بآن و این چنیاز و بیزار نباشند و نیز در کافی مذکورست که
آن امام کرام وقت سجده چون قرائت مالک یوم الدین میکرد تکرار میفرمود آنرا تا انکه نزدیک میشد باینکه هلاک گردد و ظاهرست
که غرض آن بزرگوار از این همه تکرار محض اعاده لفظ زیادتی ثواب قرائت آن نبوده بلکه بجهت تامل در معنی آن که چنبنی در خاطر مکنون
و مقرر نفس بآن متنبه و متذکر گردد و این همه ایستادگی در آن میفرموده است الحاصل قاری از تلاوت کلام حضرت باری وقتی فیض
رونق وافر میتواند برد که چشم و دلش بر بدایع نکات قرآن منظر امعان نگردد و در باغ جانش از سنبل و ریحان حروف و کلمات آن
بقوت شامه ادراک معنی بو برد و این فیض بی اندازه آنگاه او را میسر است که در وقت قرائت دست و دل از مطالب پوچ نفس غافل بردارد
و یکبارگی ساحت مشاغل دنیای بیحاصل را برکنار گذارد و خیال بی مآل را از هرزه گردی که جهای دور و دراز آمال و امانی باز خواند و حواس حق
ناشناس را که در طلب هوسهای نفسانی متفرق گشته اند سامعی جمع گرداند روزن گوش را بر آمد و رفت سخنان بیحاصل غیر بربندد
مسدود سازد و سرای خواطر را از خروش و هر خروش یکسان و هوسهای دل آزار بکس رانی دامن افشانی بپردازد چه معلومست که آینه غیر که
جرمی صدکور ز هوس مکدر و آلوده باشد کی پذیرای معانی انوار قرآنی میتواند گشت و یای رفتاری که از هر سو و درخم کمند آرزوی ملک طلب بود

برحرازی وحقایق آن نمیتوانند گذشت پنجه حواسی که بجای تمسان نغمهای رنگارنگ بسته باشد از گلبن عبارات آن گلهای اشارات
چگونه تواند چید و دیده هوشی که بسبیل غبار اهل ابتلا بود با جمال خوبان معانی در نقاب الفاظ بچه عنوان میتواند دید مجملا طالب این سعادت
عظمی را خاطری صافی و حضور قلبی وافی در کار و از سعی در تحصیل آن بقدر مقدور ناچار است و این وابسته بتوفیق و عنایت حضرت
پروردگار است فسئله العفو عما مضى والتوفيق لما يجب ويرضى **فصل پنجم** در عمل بقرآن و بامتثال فرمان آن از دل و جان تن در دادن
و امثال و مواعظ بالغه آنرا از ته دل پذیرفته از سر طوع بر طوق تکالیف آن گردن تسلیم آن نهادن مخفی نماند که آنچه در فصول گذشته
گزارش یافت از امر ختم قرآن و خواندن و شنیدن و ترتیل و تدبر و تفکر در معانی آن غرض اصلی از آن همه بر بیعت و رشته قرآن کریم
و جلیه شرف فرمان برداری آن تحلی کردن است و محض دانستن قرآن مجید و تلاوت بترتیل و تجوید بی ایمان بآن و پذیرفتن فرمان واجب
الاذعان آن کافی و بسنده و در روز جزا کسی را دستگیر و سودمند نیست مصداق این بیان احوال خوارج نهروانست که بسیاری از ایشان
قاریان و در آن علم زبان زبان و آن بودن و از جودت قرائت اصلاح ظاهری خلقی را رشک میفرمودند چنانکه از حکایت کمیل بن زیاد که
در مجلس سیوم این باب مفصلا مذکور شد مستفاد میگردد مجملا اینکه جناب مستطاب امیر المؤمنین با کمیل مذکور در کوچه از کوچه عبور میفرمودند
مردی با واز حزین تلاوت قران میکرد و این آیه میخواند که امن هو قانت اناء الليل الى آخر الايه کمیل را حسن تلاوت او خوش افتاد
و از حال او که در آن وقت قریب بثلث یا ربعی از شب رفته بود و مشغول تلاوت بود عجب آمد اما اظهار آن نکرد حضرت فرمود که یا کمیل
لا تعجبك طنطنة الرجل انه من اهل النار و سانبئك فيما بعد یعنی عجب نیاورد ترا آواز قرائت این مرد بدرستی که او از اهل جهنم است
و زود باشد که بر حقیقت این سخن ترا مخبر سازم کمیل از اطلاع آن حضرت بر ما فی الضمیر او متحیر ماند و از اخبار جهنمی بودن مردی چنان قاری و
متفکر گردیده مدتی در انتظار آنکه آن سر مبهم ماند تا وقتی که واقعه نهروان روی نمود و لشکر بساختند و بعد از انقضاء قتال و کشته شدن آن اهل
ضلال سرهای پلید آن قوم عنید را آورده در یکجا جمع کرده بودند آنسرور در میان آن سرها با شمشیر خون چکان که در دست داشت بر یکی از آن
سرها گذاشت و بکمیل بن زیاد خطاب کرده فرمود یا کمیل امن هو قانت اناء الليل ساجدا و قائما يحذر الاخرة یعنی این سر همان
مرد است که آن شب این آیه را میخواند و نیز منقولست که آن پیشوای هر راه دیده و دانای اخبار هر گذشته و آینده پیش از خروج نهروان
مردمان را از آن خبر داده و فرموده بود که قومی از دین خواهند گریخت چنانکه تیر از کمان گریزد اگرچه قرآن خوانند و این خوارج ملاعین همان
چهار هزار قاری بودند که از معرکه صفین وقتی که از ضربات مالک اشتر شیر صفت و صلابت مؤمنان هژبر صولت کار بر معاویه بسکسار
و ماده شغالان شام کفر شعار رنگ شکسته بروباه بازی عمرو عاص مصحفها بر سر نیزها بسته و گفتند بیایید بمضمون قرآن عمل کنیم همین
چهار هزار قاری از لباس دین عاری گشته دست برد شمشیر داده در برابر حضرت امیر المؤمنین ع ایستادند و گفتند مالک را از جنگ باز گردان
اینجماعت ما را بقرآن میخوانند و هر چند آنحضرت فرمود که این حیله ایست اندیشیده اند و کلام الله ناطق منم قبول نکردند تا آنکه آتش حرب
و سپاه بر مجاهدان سرد گردید و ناچار دست از جنگ کشیدند و بعد از آن قومی از وقوع امر حکمین که هم خود باعث آن بودند آزاد دست پیچ کرده
بر آنحضرت خروج کردند و حسن تلاوت آن جماعت و آن اهل شقاوت و زهد و عبادت ظاهری ایشان بجایی بود که جمعی از ضعفاء العقول

ازحس

اخس ظن بآن قوم ظلوم جهول در محاربه ایشان متوقف شده بودند که طرف جناب مستطاب امیر المؤمنین ع بوده بجرات حرب بر قتل
ایشان نگماشته چنانکه علمای سیر یکی از لشکریان آنحضرت حکایت کرده اند که گفت در نهروان مرا شکی در دل افتاد که آیا با جماعت
جنگ باید کرد و ملکی زاهد و نیک مردانند ارتکاب قتل ایشان امری عظیمست با معدودی از لشکرگاه بیرون رفتم و در کناری نیزه خود بر زمین
زدم و سپر خود بر آن بستم و نشستم ناگاه حضرت امیر المؤمنین ع آمد و رسید که آب داری گفتم آری و مطهره که با خود داشتم پیش آوردم آنحضرت
مطهره گرفت و رفت چندانکه از نظر من غایب گشت بعد از آن بازگشت و وضو ساخته در سایه سپر نشست ناگاه سواری دیدم
که آنحضرت را می جست گفتم یا امیر المؤمنین این سوار ترا میخواهد فرمود او را بخوان خواندم آمد و گفت یا امیر المؤمنین مخالفان از نهروان
گذشتند فرمود کلا که ایشان گذشته باشند سوار گفت والله که گذشته اند آنحضرت فرمود که کلا نگذشته اند در این سخن بودیم که دیگری
آمد و گفت که ما آمدیم تا دیدیم مخالفان را که از آب گذشته اند فرمود که والله که نگذشته اند و جای گذرشان که محل افتادن و ریخته
شدن خونهای ایشان اینجاست پس آنحضرت برخاست و من نیز برخاستم و با خود گفتم که الحمد لله مرا بدست من افتاد و یعنی از آنچه
سخن حال وی معلوم و صدق و کذب او را تشخیص میتوانم کرد و گفتم بار خدایا با تو عهد کردم که اگر ببینم که مخالفان از نهروان گذشته اند اول
کسی که با این مرد حرب کند من باشم و اگر نگذشته باشند همچنان بجای خود باشند همچنان بر قتال اهل خلاف مبادرت نمایم چون از صفوف
گذشتیم دیدم که رایات ایشان همچنان برجاست و یک کس از آن نگذشته است ناگاه آنحضرت از قفای من آمده دست من گرفت و تکان
داد و فرمود که حقیقت کار بر تو روشن شد گفتم آری یا امیر المؤمنین فرمود که بکار خود مشغول باش الحاصل بنده را محض از شنیدن و خواندن
قرآن مجید نافع و مفید نیست تا بر حقیقت مضامین آن دل ننهد و اوامر و نواهی آن را مطیع و منقاد نباشند و الا حال او مانند حال
علماء یهود خواهد بود که جناب الهی در سوره شریفه جمعه در باره ایشان فرموده است که مثل الذين حملوا التورية
ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا حاصل معنی اینکه مثل کسانی که حامل تورات گشته و بعد از آن بمضمون آن عمل نکردند مثل خر است
که بر بار آن کتابها باشد یعنی چنانکه خر را از برگرفتن کتاب سودی نیست ایشان را نیز از حمل توریة و دانستن آن فایده نخواهد بود
قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى لبند و مدح اینان و دل بر قول و دوستی آل رسول افتاده حاشا که تارک جز سبیل
رستکاری تواند گردید و کریمه یا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين را نخوانده بحزن تلاوت مزدان و مخالفین ائمه
معصومین ع موافق و قرین بودن کلا که احدی را از عذاب ابدی تواند رهانید حافظ خطاب حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى
بودن و ادای فرایض بر تیبه جیبال و سهل انکاری نمودن کجا دست کسی گیرد و از قرائت آیات قرآنی را با قلم زبان بر صحیفه نطق
نگاشتن و از دل و جان سر تسلیم بر خط فرمان آن نگذاشتن و مع هذا خود را از اهل قرآن انگاشتن و روز جزا چشم ثواب و امید رستکاری
از آن داشتن بغایت حسرت و دور از کار است و صاحب این اوصاف را دعوی محافظت قرآن خلاف و غیر صادق بلکه از عدم ثبات
دانانکه بر و اتخذوا آیاتی و رسلی هزوا با حال وی مطابق خواهد بود و در کتاب شریف کافی از ابی امامه از حضرت اشرف
نبوی ص مرویست که معاشر قراء القرآن اتقوا الله عز وجل فيما حملكم من كتاب الله و سنتی یعنی ای گروه قاریان قرآن بترسید

ازخدای عزوجل ودرانچه حامل آن گردانیده است شما را از کتاب خود چه پرسش که من سئوال کرده خواهم شد و شما نیز سئوال کرده خواهید شد
انانچه حمل کرده شده اید از کتاب خدا وشریعت ع و در کتاب شریف کافی از امام همام حضرت ابی جعفر یا ابی عبد الله علیهما السلام علی
الاختلاف نسخ حدیثی منقولست که حاصل مضمون آن اینست که قاریان قران سه گروه اند یکی مردی که قرآن خوانده و آنرا بضاعتی بسوی پادشاه
برای خود قرار داده وطلب فیض کرده بان از پادشاهان و سر بلندی طلبیده بان بر مردمان دویم مردی که قران خواند پس حفظ کرد حروف والفاظ
آنرا و ضایع گذاشت حدود و احکام آنرا و اقامت کرد آنرا مانند اقامت قدح که عبارتست از انکاره تیر که هنوز پیکان و پر بر آن نصب
نشده باشد و خدا نامراد است که چنانکه بر تیر بی پر و نا تمام مرتب نمیشود بر محض الفاظ قران نیز که بمضمون و بر آنها عمل نشود
مانده مترتب نمیگردد پس بسیار نکرد این گروه را خدای تعالی اینجماعت را از حاملان قران سیم مردی که قران خواند پس گذاشت دوای قرآنرا بر درد
دل خود یعنی حدود و ارکان آنرا مرعی داشت و باستعمال این دوای درد روان دست برد از ازالهٔ امراض قلبیه خود گماشت پس بیداری
کشید بان شب یعنی بعبادت و تشنگی کشید بان روز یعنی بروزه و قیام نمود بان در مساجد و پهلو خالی کرد بان از جای خواب خود پس باینجماعت
رفع میکند خدای عزیز جبار بلاها را و باینان انتقام میکشد خدای عزوجل از دشمنان پادشاهان و فرو میفرستد خدای تبارک و تعالی باینان
از آسمان پس بخدا قسم که اینجماعت در میان قاریان عزیزترند و کم یابترند از کبریت احمر و در ارشاد القلوب شیخ دیلمی(?) از حضرت
جناب اقدس نبوی صلعم روایت حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که قران بر پنج وجهست حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال آن پس عمل
کنید بحلال و اجتناب نمائید از حرام و تابع گردید محکم را و ایمان آرید بمتشابه و عبرت گیرید بمثلها و ایمان بیاورید بهمهٔ قران هر که حلال
شمرده حرامهای آنرا و بدترین مردمان کسیست که قران میخواند و باز نمی ایستد از چیزی بان یعنی احکام آنرا و نمی پذیرد و بسا از اعمال
ناشایست بر نمیدارد و هم در کتاب مذکور از علم شرایع پرستی جناب ثقات امام حسن ع منقولست که احق الناس بالقران من عمل به
وان لم یحفظه وابعدهم منه من لم یعمل به وان کان یقرأه حاصل اینکه بدرستی که اولی و نزدیکترین مردمان بقران کسیست که عمل کند
بان اگر حفظ عبارت آن نکرده باشد و اگرچه انرا قرائت ننموده باشد و هم در آن کتاب از جناب رفیع جنابش ع ماثور است که ان اهل القران
یجی یوم القیمة وشابا یقود فوجا الی الجنة احلوا حلاله وحرموا حرامه وامنوا بمتشابهه ویسوق فوجا الی النار ضیعوا حدوده
واحکامه واستحلوا محارمه لمحض یعنی اینکه بدرستی که این قران می آید روز قیامت بر حالی که از جوانان میکشد و می برد بسوی بهشت فوجی را
که حلال آنرا حلال دانسته اند و حرام آنرا حرام دانسته الله و ایمان بمتشابه آن آورده باشند و از خیل میراند بجانب آتش فوجی را که حدود و احکام
آنرا ضایع گذاشته و حرامهای آنرا حلال انگاشته باشند و نیز در ارشاد القلوب از امام شیعیان پناه حضرت ابی عبد الله ع در معنی کریمه
الذین اتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته که در سوره بقرهست منقولست که فرمود یرتلون ایاته ویتفقهون فیه ویعملون باحکامه
ویرجون وعده ویخافون وعیده ویعتبرون بقصصه ویاتمرون باوامره وینتهون بنواهیه حاصل مضمون اینکه آن
کسانی که حق تلاوت خدا ادا میکنند حق تلاوت ایشان اینست که میخوانند آیات آنرا و متفقه میشوند یعنی عارف بمسایل دینی میگردند از آن
عمل میکنند باحکام آن و امیدوار میشوند بوعده ثواب آن و میترسند از وعدهای عذاب آن و عبرت میگیرند بقصهای و حکایات آن و فرمان

پذیر

پذیر میگردند باوامر آن و ترک مناهی میکنند جنبیها(?) قرآن دیگر فرمودند ما هو والله حفظ ایاته ودرس حروفه وتلاوة سوره
ودرس اعشاره واخماسه حفظوا حروفه واضاعوا حدوده وانما هو تدبر ایاته والعمل باحکامه یعنی در حق تلاوت
کتاب بخدا قسم بحفظ آیات آن و آموختن حروف آن و خواندن سورهای آن و آموختن عشرها و خمسهای آن حفظ کردن یعنی قاریان
ما اندین روزگار حروف آنرا و ضایع ساختند احکام و حدود آن را اینست و جز این نیست که حق تلاوت کتاب تدبر آیات آنست
و عمل باحکام آن و این حدیث طویل الذیل است و بجهت رعایت اختصار اکتفا باین فقرات حاجت آثار شده و از جمله فقرات غایت الکمال
حضرت سید کاینات صلعم در بعضی از خطب جناب اثر دین و دل پرور خود بان تکلم نموده و رشحات کلمات آنها دیده اهل بصیرت را
از خواب گران غفلت کشوده اینست فاذا التبست علیکم الامور کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقران فانه شافع مشفع
وشاهد مصدق من جعله امامه قاده الی الجنة ومن جعله خلفه ساقه الی النار خلاصه مضمون اینکه چون ملتبس و مشتبه
شود بر شما امور از نیک و بد و حلال و حرام چنانکه قطعات اوقات شب تار که در آن ماه و ستاره نباشد مشتبه میشود پس بر شما باد بالتزام
قران و اتباع آن چه بدرستی که قران شفاعت کننده است که شفاعت او پذیرفته میگردد و گواهیست که تصدیق کرده میشود و هر که او را پیش
خود ساخت میکشد او را بسوی بهشت و هر که او را در پس پشت انداخت میراند او را بجانب آتش مجملا از اینگونه اخبار صدق آثار که از ائمه اطهار
در این باب وارد و در کتب معتبره نامحصور و ایراد جمیع آنها در رسالهای اینچنین که مختصر و راه طلبت بغیر مقصود است پس خوشا مرح(?)
صاحب توفیق که کلام را اهرار(?) کاید طریق طلب سعادت و دستور العمل آداب بندگی و عبادت سازد و این آینه حق نمای را از زنگ زوال
روز و شب پیش نظر داشته بشا ملکی صورت احوال خود پردازد از قرائت آیات محکمات آن قدم اعتقاد در منهج انقیاد برپا شود و از تلاوت
متشابهات آن زبان تصدیق بکفتار امنا به کل من عند ربنا کویا کردد و از اطلاع بر اوامرش دامان سعی در گذارش آن بر میان جان
استوار کرده و از استماع نواهیش خیر را از غبار دامنیت از ارتکاب منهیات افشانده تا در حلقه حافظان کلام آگهی از روی استحقاق مقام
و در سلک قاریانی که بکرامت سفره کرام برره سرافراز ند انتظام داشته باشد هرچ این کاره وقت کشش تا گرارت دیگر در بیان برخی از
فواید و خواص سور و آیات قرآنی و ذکر اخبار دلاویز و احادیث شوق انگیز که از ائمه صادقین در این باب وارد یافته و پرتو ظهور آنها
از مشکوة صدور بر نور آن عارفان حقایق امور بر ساحت اعصار و دهور تافته است اگرچه الحاق این مطلب بهر مجلس فی الجمله باعث تطویل
میشود ولیکن چون نفع آن بغایت عظیم و بسبب انبعاث شوق تلاوت کلام خدای کریم است این مجلس با آنچه آیه و ذکر معانی احادیث
اکتفا رود اداء مطلب بقدر مقدور رعایت اختصار بنا به نحوی که مذکور و این مطلب با باثبت از طرق خاصه و عامه بسیار و جیب(?) کتب
کتب فریقین از این قبیل بالامالست اگرچه بنا بر حدیث مشهور جیوی(?) ع که حاصل آن اینست که هر کس چیزی از ثواب بر عملی را بشنود کند
پس باشد او را اجر آن و اگرچه چنان نباشد که باو رسیده است ولیکن دلهای پاک اهل ایمان را جز بروایات طرق شیعه آرام و اطمینان
حاصل و آتش شوق شان بماسن(?) اخبار اغیار در کانون خواطر اخلاص شعار مشتعل نمیگردد و بنابراین با خبار که در کتب معتبره شیعه چون کافی
و امثال آنست اکتفا نموده و طبع اخلاص شیوه که همیشه در پرتو فیض انوار ائمه عالم پناه خاندان پیغمبر کرده و جز نوشته جبین خرمن اهل

ومشایخ فرقه ناجیه شیعه سرعزت فرونیاورده دامن استعاذه وکف سؤال در حیش مخالفین به سکال خذلان تا آل ایشان لمیکاید ورواتب
وارده درانمطلب بر دو قسم است قسم اول در فضایل سوره قرانی وخواص آنها در کتاب شریف کافی از کنوز حقایق حضرت امام جعفر صادق
منقولست که اگر خوانده شود یا بخوانی سوره حمد بر مرده هفتاد بار بعد از آن برگردانیده شود در آن روح بیعنی زنده شود عجب مباش
ونیز در آن کتاب صحیح بهمین نوع مذکورست که خوانده شود سوره حمد بر روی هفتاد بار طرفانیکه ساکن گردد و هم در کافی از حضرت ابی جعفر
ماثورست که هرکه صحت نشد او را سوره حمد از مرضی صحت نشد هرگز او را اوراچ هرچون وفضل این سوره مبارکه فضلی شیع کذارش یافته اجما
همین اکتفا شد ودر فضل سوره بقره وآل عمران در ثواب الاعمال از حضرت ابی عبدالله ع روایت نموده که هرکه قرائت کند سوره بقره وآل
عمران را آید روز قیامت در این دو سوره برابر سایه انداخته باشند مثل دو ابر یا دو جنه ودر فضل سوره نسا از حضرت علی مرتضی ع روایت
نموده که هرکه قرائت کند سوره نسا را در هر جمعه ایمن شود از فشار قبر ودر فضل سوره مائده از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده که هرکه قرائت
کند سوره مائده را در هر روز پنجشنبه در شیده نشود ایمان او بظلم وشرک نیاورد بخدای هرگز ودر فضل سوره انعام در کافی از حضرت ابی عبدالله
مرویست که بدرستی که سوره انعام نزول یافت در یکجا مشایعت کردند او را هفتاد هزار فرشته نازل شد بر محمد صلعم پس تعظیم وتبجیل کنید آنرا
چه بدرستی که اسم خدای عز وجل در آن در هفتاد جا مذکورست واگر دانستندی مردمان ثواب انچه در قرائت آنست هرآینه ترک نکردندی وفضل
سوره اعراف در ثواب الاعمال از حضرت صادق جعفر ع آورده که هرکه قرائت سوره اعراف کند در هر ماهی روز قیامت از آن کسانی باشد
که نیست خوفی برایشان ونه محزون شوند پس اگر قرائت او را هر جمعه کند باشد از کسانی که حساب کرده نشود ایشان را روز قیامت آگاه باش
بدرستی که آن گواهی میدهد روز قیامت برای کسی که قرائت آن کرده باشد ودر فضل سوره انفال وتوبه از همان حضرت روایت نموده که هر
قرائت کند سوره انفال وسوره برائت را در هر ماه داخل نشود در او نفاق هرگز وباشد از شیعه امیر المؤمنین ع ودر فضل سوره یونس هم از آن
حضرت ع روایت نموده که هرکه قرائت کند سوره یونس را در هر دو ماه یا سه ماه خوف نیست برای اینکه از جاهلان باشد وباشد روز قیامت
از مقربان ودر فضل سوره هود ابا جعفر ع آورده که هرکه سوره هود بخواند هر جمعه مبعوث گرداند او را خدای عز وجل روز قیامت در زمره پیغمبران
ومعروف نشناسند برای او خطائی عملش را روز قیامت ودر فضل سوره یوسف از حضرت صادق ع روایت نموده که هرکه قرائت کند سوره یوسف
هر روز یا هر شب مبعوث گرداند او را خدای تعالی روز قیامت وجمال او مثل جمال یوسف باشد ونرسد او را فزعی روز قیامت وباشد از نیکان
بندگان صالح خدای ودر فضل سوره رعد نیز از آنجناب روایت کرده که هرکه بسیار قرائت کند سوره رعد را نرساند خدای تعالی او را صاعقه
هرگز ودر فضل سوره ابراهیم وسوره حجر هم از آنحضرت آورده اند که هرکه قرائت کند سوره ابراهیم را وحجر را هر دو در دو رکعت نماز در روز جمعه
او را فقر وجنون هرگز در نرسد او را بلائی ودر فضل سوره نحل هم در ثواب الاعمال از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده که هرکه قرائت کند سوره نحل را در هر ماهی
کفایت کرده شود هفتاد نوع بلا که سهل ترین آن جنون وجذام وبرص باشد ومیبوده باشد مسکن او در جنت عدن وسط جنات
ودر فضل سوره بنی اسرائیل از حضرت ابی عبدالله ع روایت نموده که هرکه قرائت کند سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه نمیرد تا آنکه دریابد حضرت
قائم ع را واز اصحاب او باشد ودر فضل سوره کهف از همان امام گرامی وکهف المؤمنین ع روایت نموده که هرکه قرائت کند آنرا در شب جمعه نمیرد مگر

شهید

شهید ومبعوث گرداند او را خدای تعالی از جمله شهدا وایستد روز قیامت با شهدا ودر فضل سوره مریم از آن فرزندیده عالم ع روایت نموده
که هرکه مداومت کند بر قرائت آن نمیرد تا برسد بانچه مراد او باشد در نفس ومال وفرزند ودر آخرت از اصحاب عیسی بن مریم باشد وداده شود
ودر آخرت مثل ملک سلیمان در دنیا ودر فضل سوره طه هم از آنجناب والا ع روایت کرده که وامگذارید قرائت سوره طه را چه بدرستی که خدای تعالی
دوست میدارد آنرا ودوست میدارد قاری آنرا وهرکه مداومت کند بر قرائت آن عطا کند خدای تعالی روز قیامت نامه عملش بدست راست
وی وحساب نکند او را بانچه در حین اسلام کرده وعطا کند او را از اجر وثواب چندانکه راضی گردد ودر فضل سوره انبیا هم از آن قدوه اولیا ع
آورده که هرکه قرائت کند آنرا از روی محبت خواص آن از جمله رفقای همه پیغمبران خواهد بود ودر جنات النعیم وتا زنده است در نظر ایشان مهیب
وشوکت باشد ودر فضل سوره حج هم از آن مبین براهین حج ع روایت نموده که هرکه قرائت نماید سوره حج را در سه روز بیرون نرود آن
سال تا آنکه بیرون رود بسفر بیت الله الحرام واگر در آن سفر بمیرد داخل بهشت میگردد ودر فضل سوره مؤمنون هم از آن پسندیده حضرت
خالق بیچون روایت کرده که هرکه قرائت کند آنرا هر جمعه ختم شود کار او بسعادت ومنزل او در فردوس اعلی باشد با انبیا ومرسلین ودر فضل
سوره نور از همان حضرت ع روایت کرده که حصار کنید مالها وفرجهای خود را یعنی محافظت نمایید آنها را از تلف وفجور از قرائت سوره نور
از همان حضرت وحصار کنید با آن زنان خود را که بدرستی که هرکه مداومت نماید بقرائت آن در هر روز یا هر شب مرتکب نشود احدی از اهل بیت
او زنا تا وفات نماید وچون بمیرد تشییع او کنند تا قبرش هفتاد هزار ملک همگی دعا واستغفار کنند از خدای تعالی برای او تا داخل قبر کرده شود ودر فضل
سوره فرقان هم از آن بحر عرفان یا حضرت کاظم ع روایت کرده که وامگذارید قرائت تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده که بدرستی
که هرکه قرائت کند آنرا در هر شب عذاب نکند او را خدای تعالی هرگز وحساب نخواهد او را ومنزل او در فردوس اعلا باشد ودر فضل طواسین
که عبارتست از سوره شعرا ونمل وقصص هم از آنجناب مستطاب جعفری ع نقل نموده اند که هرکه قرائت کند این سه سوره را در شب جمعه از اولیای
خدا باشد ودر جوار وکنف او باشد ونرسد او را در دنیا بدی هرگز وعطا کرده شود در آخرت از بهشت تا راضی گردد وزیاده کرداند خدای
تعالی صد زوجه از حور العین ودر فضل سوره عنکبوت وروم هم از آن بحر بیکران علوم ع آورده که هرکه قرائت کند این دو سوره را در شب
بیست وسیم ماه رمضان بخدا قسم که او از اهل بهشت باشد ودر فضل سوره لقمان از فرزند چراغ ایمان حضرت امام باقر ع روایت نموده
که هرکه قرائت کند این سوره را در هر شب موکل گرداند خدای تعالی باو در آن شب فرشته چند که حفظ کنند از ابلیس وجنودش تا صباح
واگر قرائت کند در روز پیوسته آن فرشتگان او را حفظ کنند از ابلیس وجنودش تا شب شود ودر فضل سوره الم سجده از امام همام حضرت
صادق ع روایت نموده که هرکه قرائت کند آنرا در شب جمعه عطا کند او را خدای تعالی نامه عملش بدست راستش وحساب نکند او را بانچه
از او صادر شده باشد ومیبوده باشد از رفقای محمد واهل بیت او علیهم السلام ودر فضل سوره احزاب هم از آن والاجناب نقل نموده
که هرکه آنرا بسیار قرائت کند روز قیامت در جوار محمد ص باشد ودر فضل سوره سبا وفاطر هم از آن امام باطن وظاهر ع روایت کرده
که هرکه قرائت کند آنها را در شبی پیوسته آن شب در حفظ خدا باشد واگر قرائت آنها کند در روز نرسد بدی در آن روز مکروهی ودر فضل سوره
یس از همان امام گرامی ع روایت نموده که هر چیزی را دلیست ودل قرآن سوره یس است وهرکه قرائت کند آنرا در روز پیش از آنکه غایب گردد

بوده باشند و آمرزد از محفوظین و مرزوقین تا اینکه بیرون کند و هر که قراءت کند آنرا روز جمعه پیش از آنکه خوابد موکل کند خدای تعالی بر او هزار فرشته
که حفظ کنند او را از هر شیطانی و از هر آفتی و اگر بمیرد در آن روز داخل کند او را خدای تعالی بهشت و حاضر شوند در وقت غسل دادن او سی هزار
فرشته که همه استغفار کنند برای او و تشییع او کنند تا قبرش استغفار کنان پس چون آنرا داخل قبرش سازند در درون قبرش باشند و خدای را عبادت
میکرده باشند و ثواب عبادت ایشان برای او باشد و فراخ کرده شود قبر او چندانکه نظر او کار کند و ایمن کرده شود از فشار قبر و بهشت در قبر او
نوری ساطع باشد که بکنارهای آسمان رسد تا اینکه بیرون آورد او را خدای تعالی از قبرش پس در این وقت پیوسته فرشتگان با او بوده و مشایعت
او میکرده باشند و بروی او میخندیده باشند و بهر چیزی او را بشارت میداده باشند تا اینکه او را از صراط و میزان گذرانند و وا دارند او را
در موضعی که هیچ خلقی از او بخدای تعالی نزدیکتر نباشد مگر فرشتگان مقرب و انبیای مرسل و او با پیغمبران نزد خدای تعالی ایستاده باشد و از جمله
محزونین و مهمومین را الی هیچ نباشد بعد از آن خداوند تبارک و تعالی وی را گوید که شفاعت کن ای بنده من هرچه خواهی تا عطا نمایم
سؤال بکنید و عطا کرده میشود و شفاعت بنماید و پذیرفته میگردد الی آخر الحدیث و در فضل سوره صافات هم از آن منبع برکات ع آورده
که هر که قراءت کند آنرا هر روز جمعه پیوسته محفوظ باشد از هر آفتی و دفع کرده شود از او هر بلائی در زندگانی دنیا و روزی داده شود در دنیا
بوسیع ترین رزقی و نرساند خدای تعالی بدی بمال و فرزندش و بدی از شیطان رجیم و نه از جباری عنید و اگر بمیرد در آن روز و در آن شب
برانگیزد خدای تعالی او را شهید و برانگیزاند او را شهید و داخل گرداند او را با شهدا در بهشت و در فضل سوره ص از آن ولی [illegible]
روایت نموده که هر که قراءت کند آنرا در شب جمعه عطا کرده شود از خیر دنیا و آخرت آنچه عطا کرده شده باشد احدی از مردمان مگر پیغمبر
مرسل یا فرشته مقرب و داخل کند او را خدای تعالی در بهشت و هر که را که دوست دارد حتی خادم وی و در فضل سوره زمر از زبان مبارک
نیز حضرت امام جعفر صادق ع نقل نموده که هر که قراءت کند آنرا عطا کند خدای تعالی او را از شرف دنیا و آخرت و عزیز گرداند او را بی مال
و عشیرت تا آنکه هر که او را ببیند هیبت دارد و [illegible] و حرام سازد جسد او را بر آتش و بنا کند از برای او در بهشت هزار شهر و در هر شهری
هزار قصر و در هر قصری صد حور باشد و باشد او را دو چشمه روان که گفته اند که مراد تسنیم و سلسبیل است و دو چشمه جوشان که از فرط جوشیدن ریگها
و سنگ ریزه که در آن است بالا اندازند و دو بهشت که از غایت سبزی رنگ آن بسیاهی زند و حوران مقصورات در خیمها الی آخر الحدیث
و این جمله در سوره رحمان مذکور است و در فضل سور حوامیم عموما یعنی سورهای شریفه که اول آنها حم است هم از آن حضرت روایت نموده که
حوامیم ریاحین قرآنند پس چون قراءت کنند آنها را حمد و شکر نمایید خدای تعالی را بسیار برای حفظ و تلاوت آنها چه بدرستی که بنده
که تلاوت آنها نماید بهنگام برمیخیزد بوی از دهن وی [illegible] خوشتر از مشک اذفر و عنبر بدرستی که خدای تعالی هر آینه رحمت میکند قراءت کننده
آنها را و همسایگان و دوستان و آشنایان و خویشان و نزدیکان او را و در قیامت استغفار میکنند برای او عرش و کرسی و فرشتگان مقرب خدا
و در فضل قراءت هر یک از حوامیم علیحده نیز حدیثی روایت نموده و بجهت اختصار به همین اکتفا شد و در فضل قراءت سوره محمد ص از زبان
امام محمد باقر ع آورده که هر که سوره الذین کفروا را قراءت نماید هرگز در دین خود شک و ریب ننماید و هرگز خدای تعالی او را مفتون و خوفی از سلطان
مبتلا نگرداند و پیوسته از شرک و کفر محفوظ باشد تا که بمیرد و چون بمیرد خدای تعالی موکل کند بر او در قبرش هزار ملک که نماز میگذارده باشند در قبر وی

و ثواب غاز

و ثواب نماز ایشان برای او باشد و مشایعت وی میکرده باشند یعنی همراه او روانند او را در موقف امن نزد خدای عز و جل و بوده باشد
در امان خدای و امان محمد ص و در فضل قراءت انا فتحنا لک فتحا مبینا که هم از آن جناب علیه السلام آورده که در حصار امن در آورید اموال
و زنان خود را و آنچه را که مالک آیند از تلف بقراءت انا فتحنا لک فتحا مبینا که چون بوده باشد از کسانی که مواظبت بقراءت آن مینمایند ندا کند
منادی روز قیامت تا خلایق بشنوند که تو از بندگان مخلص منی ملحق سازید او را به بندگان من و داخل کنید او را در جنات
النعیم و بیاشامانید او را از رحیق مختوم که بکافور آمیخته باشد و در فضل قراءت سوره حجرات هم از آن منبع برکات ع روایت کرده
که هر که قراءت کند آنرا هر شب یا هر روز بوده باشد از زائران محمد ص و در فضل سوره ق از آفتاب اثر حضرت ابی جعفر ع نقل نموده
که هر که در فرایض و نوافل خود بر قراءت آن مداومت نماید خدای تعالی روزی او را وسیع گرداند و نامه عملش بدست راستش دهند و حساب
او را با آسانی کنند و در قراءت سوره ذاریات از جناب مقدس جعفری ع روایت کرده که هر که قراءت کند در روز یا شب اصلاح
آورد خدای تعالی معیشت او را و [illegible] او را رزق واسع و نورانی در قبرش بچراغی که تابان باشد تا روز قیامت و در قراءت سوره
والطور از دو امام همام حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام روایت کرده که هر که قراءت کند آنرا جمع کند خدای تعالی برای او
خیر دنیا و آخرت را و در قراءت سوره والنجم از حضرت صادق ع آورده که هر که مداومت کند بر قراءت آن هر روز یا هر شب زندگانی
کند پسندیده و نیکو در میان مردمان و بوده باشد آمرزیده و محبوب میان مردمان در فضل قراءت سوره قمر از زبان امام همام رهبر ع
روایت کرده که هر که قراءت سوره اقتربت الساعة کند خدای تعالی او را از قبرش برآورد و بر ناقه از ناقهای بهشت سوار گرداند و در فضل
سوره رحمان از جان باغبان گلشن ایمان ع روایت کرده که وامگذار سوره رحمن و قیام بآن را که بدرستی که آن قرار نمیگیرد در دلهای منافقین
و آید این سوره در روز قیامت در صورت انسان به بهترین صورتی و خوشترین بوئی تا اینکه بایستد در موقفی که هیچکس بمقام قرب
الهی از او نزدیکتر نباشد پس خدای تعالی گوید او را که کی بود که قیام مینمود بتو در حیات دنیا که مواظبت قراءت تو میکرد گوید فلان
و فلان پس رویهای ایشان سفید میشود پس گوید خدای تعالی ایشان را که شفاعت کنید در حق هر کس که دوست دارید پس شفاعت میکنند
تا از کسانی که میخواهند شفاعت کنند تا هیچکس نماند پس خدای تعالی ایشان را گوید که داخل بهشت شوید و در آن هر جا که خواهید ساکن گردید
و در فضل سوره واقعه از زبان اشرف کرام ع آورده که هر که قراءت کند هر شب جمعه سوره واقعه را دوست دارد او را خدای تعالی و دوستی
وی بر دل همه مردمان اندازد و نه بیند در دنیا هرگز بدی و فقری و فاقه و آفتی از آفات دنیا و بوده باشد از رفقای امیر المؤمنین ع و از حضرت
ابی جعفر ع روایت نموده که هر که قراءت کند واقعه را در هر شب پیش از آنکه بخوابد ملاقات کند با خدای عز و جل و روی او چون ماه شب چهارده
باشد و در فضل سوره حدید و مجادله هم از آن والا جناب ع روایت نموده که هر که ادمان بقراءت آنها کند در نماز فریضه عذاب نکند او را
خدای تعالی هرگز تا آنکه بمیرد و نه بیند در نفس خود و اهل خود بدی هرگز و نه خصاصه و خللی در بدن خود و در فضل قراءت سوره حشر از شفیع
روز محشر حضرت نبوی ص آورده که هر که قراءت کند سوره حشر را باقی نماند هیچ چیز از جنت و نار و عرش و کرسی و حجابها و هفت آسمان و هفت زمین
و هوا و باد و مرغان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و فرشتگان مگر اینکه صلوات فرستند بر او و استغفار کنند برای او و اگر بمیرد در آن روز

باو آفتاب شهید مرده باشد و در فضل سوره ممتحنه از زین عباد و فخر عباد حضرت سجاد علیه السلام نقل نموده که هر که قرائت کند آنرا در فرایض
و نوافل خود امتحان کند خدای تعالی دل او را برای ایمان و روشن سازد چشم او را و نرسد باو هرگز فقری یا جنونی نه در خود و نه در فرزندانش
و در فضل سوره صف از مقتدای انام حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که هر که مداومت کند بر قرائت آن در فرایض و نوافل خود نماید خدای تعالی
او را در صف فرشتگان و انبیاء و رسل خود در آورد و در فضل قرائت سوره جمعه و منافقین و سبح اسم ربک الاعلی از حضرت مقدس جعفری علیه السلام
روایت نموده که از جمله واجبات یعنی لازم بر مؤمنی چون شیعه ما باشد اینست که قرائت کند در شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم ربک الاعلی
و در نماز ظهر بسوره جمعه و منافقین پس این کند چنان باشد که عمل کرده باشد بعمل رسول خدا صلعم و بوده باشد مزد و ثواب او بر خدای تعالی
بهشت و در قرائت سوره تغابن هم از آنحضرت علیه السلام نقل نموده که هر که قرائت نماید او را در فریضه بوده باشد این سوره شفاعت کننده برای
او در روز قیامت و شاهد عدل نزد کسی که اجازه شهادت او کند بعد از آن جدا نشود از او تا اینکه داخل کند او را در بهشت و در فضل
سوره مسبحات عموما که بقول مشهور عبارتست از پنج سوره است سوره حدید و سوره حشر و سوره جمعه و سوره صف و سوره تغابن و بعضی
و عمل با آنها را نیز محتمل دانسته از مقتدای خاص و عام حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که قرائت کند مسبحات را همگی پیش از آنکه خواب
برود تا آنکه دریابد قائم را یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام را و اگر بمیرد و ادراک آن سعادت ننموده باشد در جوار پیغمبر علیه السلام و این حدیث
نیز مذکور است و در قرائت سوره طلاق و تحریم هم از آنجناب مستطاب جعفری علیه السلام مرویست که هر که قرائت کند آنها را در فریضه پناه دهد او را
خدای تعالی روز قیامت از خوف و اندوه و عافیت یابد از آتش و داخل سازد او را خدای تعالی در بهشت بتلاوت این دو سوره و محافظت
بر آنها برای آنکه این دو سوره از حضرت پیغمبر صلعم و در قرائت سوره تبارک از امام زمان حضرت روایت نموده که هر که قرائت کند آنرا در نماز
پیش از آنکه خواب برود همیشه در امان خدا باشد تا صباح کند و در امان خدا باشد در روز قیامت تا داخل بهشت شود و در کافی از حضرت
ابی جعفر علیه السلام مرویست آنچه حاصل آن اینست که سوره ملک مانعه است که مانع میشود از عذاب قبر و آن مکتوب در توریت باسم سوره الملک است
و هر که قرائت کند آنرا در شب خیر بسیار و حالتی خوش کرده و نوشته نشود از جمله غافلان و من رکوع میکنم بآن بعد از آن نماز
خفتن نشسته مرا نماز وتیره است و پدرم علیه السلام بود که قرائت میکرد آنرا در روز خود و شب خود و هر که قرائت نماید آنرا چون
منکر و نکیر داخل شوند بر او در قبر از جانب پاها گویند پاها که شما را راهی بجانب من نیست بتحقیق که بود این بنده که قرائت میکرد
مرا و سوره ملک را هر روز و هر شب و چون از طرف شکم پیش آیند گوید شما را راهی بجانب من نیست بتحقیق که بود این بنده
که قرائت میکرد مرا یعنی ظرف سوره ملک ساخته بود چون از جانب زبان آیند گوید شما را راهی بجانب من نیست بتحقیق
که بود این بنده که قرائت میکرد بمن هر روز و هر شب سوره ملک را و در فضل سوره نون در ثواب الاعمال از حضرت مقدس جعفری علیه السلام آورده
که هر که قرائت کند آنرا در نماز فریضه یا نافله ایمن گرداند او را خدای تعالی همیشه از اینکه برسد باو فقری و پناه دهد او را خدای تعالی
چون بمیرد از فشار قبر و در فضل سوره حاقه از امام زمان حضرت نقل نموده که قرائت حاقه را بسیار کنید چه بدرستی که قرائت آن در فرایض و نوافل
از ایمانست بخدا و رسول او و برای اینکه آن جزو این آیت که نازل شده است در امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه سلب نشود از قاری آن دینش تا ملاقات

کند

با خدای عز و جل و در فضل سوره معارج هم از آن عالی درج علیه السلام روایت نموده که قرائت سئل سائل بسیار کنید چه بدرستی که هر که قرائت
آن بسیار کند سؤال نکند او را خدای تعالی از گناه عملش و ساکن گرداند او را در بهشت با محمد صلعم و در فضل سوره نوح از جان
دلهای مجروح علیه السلام آورده که هر که بخدا و رسول آورده و کتاب را خوانده باشد وا نمیگذارد قرائت سوره انا ارسلنا را پس هر بنده که
کند آنرا محتسبا صابرا در نماز فریضه و نافله ساکن گرداند او را خدای تعالی در مساکن نیکان الی آخر الحدیث و در فضل سوره جن از امام
امام انس و جن نقل نموده که هر که قرائت قل اوحی الی بسیار کند نرسد او را در زندگی دنیا چیزی یعنی مکروهی از جنیان و نه از دمیدن و
افسون و نیرنگ ایشان و بوده باشد با محمد صلعم یعنی در آخرت الی آخر الحدیث و در فضل سوره مزمل هم از آن سرور انام علیه السلام روایت نموده
که هر که قرائت نماید آنرا در عشاء آخر یا در آخر شب بوده باشد برای او آن شب و آن روز و گواه با سوره مزمل و زنده دارد او را خدای تعالی
با زندگانی خوش و بمیراند او را مردنی خوش و در قرائت مدثر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آورده که هر که قرائت کند آنرا در فریضه بر خدای
عز و جل لازم باشد که گرداند مقام او را با محمد صلعم در جه او را و در دنیا و نیابد او را در زندگی دنیا شقاوتی هرگز انشاء الله تعالی و در فضل سوره
قیامت هم از آن مهر سپهر کرامت علیه السلام روایت نموده که هر که مداومت بر قرائت آن کند و بآن عمل میکرده باشد برانگیزد او را خدای عز و جل
با رسول علیه السلام در قبرش در بهترین صورتی و آنحضرت او را بشارت میداده باشد و در روی او خندیده باشد تا بگذرد از صراط و میزان و در
سوره انسان از آن محیط جود و احسان علیه السلام نقل نموده که هر که قرائت کند آنرا هر بامداد روز پنجشنبه جفت او گرداند خدای تعالی از حور
هشتصد بکر و چهار هزار ثیب و بوده باشد با محمد صلعم و در قرائت مرسلات و عم و نازعات از جناب مستطاب جعفری علیه السلام روایت کرده که هر که
قرائت کند و المرسلات عرفا خدای میانه او و محمد صلعم شناسائی دهد یعنی در میان آن حضرت و شناسی گرداند و هر که قرائت نماید عم را چون
مداومت کند بآن هر روز سالش بیرون نرود تا زیارت بیت الله الحرام کند انشاء الله و هر که قرائت کند و النازعات را نمیرد مگر سیراب
و مبعوث نگرداند او را خدای تعالی مگر سیراب و داخل بهشت نسازد مگر سیراب و در قرائت سوره عبس و تولی و اذا الشمس کورت از امام
حضرت علیه السلام آورده که هر که قرائت نماید آنها را در حفظ و کنف الهی باشد از گناه و در صواب سوره اذا السماء انفطرت و اذا السماء
از امام همام علیه السلام نقل نموده که هر که این دو سوره را خواند و آنها را نصب العین خود گرداند در نماز فریضه و نافله محجوب و ممنوع نگرداند
او را خدای تعالی در هیچ حاجتی و مانع نشود او را از خدای تعالی یعنی از درگاه او هیچ مانعی و پیوسته نظر رحمت میکرده باشد
بسوی او تا از حساب خلقان فارغ شوند و در فضل سوره مطففین هم از آن محتسب بازار شرع و دین روایت کرده که هر که قرائت او در نماز
فرایض ویل للمطففین باشد عطا کند او را خدای تعالی روز قیامت ایمنی از آتش و نه بیند آتش او را و او آتش را و مرور نکند
بر جسر جهنم و حساب نکند او را روز قیامت و در قرائت سوره بروج هم از آن درخشنده اختر برج ولایت علیه السلام که هر که خواند آنرا در فرایض خود
چون آن سوره پیغمبرانست بوده باشد حشر او و موقف او با انبیاء و مرسلین و در ثواب قرائت طارق هم از آن پسندیده حضرت خالق علیه السلام
نقل نموده که هر که بوده باشد قرائت او در فرایض با این سوره باشد او را روز قیامت نزد خدای تعالی قدر و منزلتی عظیم باشد از رفقای پیغمبر
و اصحاب ایشان در بهشت و در فضل سوره اعلی هم از آن جناب علی علیه السلام روایت کرده که هر که قرائت نماید او را در فریضه یا نافله گفته شود باو

روز قیامت که داخل شود به بهشت از هر در آن که خواهی و در ثواب سوره غاشیه هم از آنحضرت ذکر نموده که هر که مداومت نماید بر قرائت آن در فریضه
و نافله بپوشاند او را خدای تعالی برحمت خود در دنیا و آخرت و دهد او را ایمنی روز قیامت از آتش و در فضل سوره فجر هم از آنحضرت صادق ع مروی است
در فرایض و نافلت و حکایت هم آورده که قرائت کنید آنرا در فرایض و نوافل خود بدرستی که این سوره از حسین بن علی ع است که هر که قرائت کند آنرا بوده باشد
با حسین بن علی ع روز قیامت در درجه او از بهشت و در فضل سوره بلد هم از آن جناب نقل در خود روایت نموده که هر که باشد قرائت او در نماز
فریضه لا اقسم بهذا البلد باشد در دنیا معروف که از صالحان است و باشد در آخرت معروف که او را نزد خدای تعالی قدر و منزلتی است
و باشد روز قیامت از رفقای انبیا و شهدا و صلحا و در ثواب قرائت واللیل و والشمس و والضحی و الم نشرح و همان نقل برده‌اند که
انا فتحنا روایت کرده که هر که بسیار قرائت کند این سوره‌ها را در روزی یا شبی نماند هیچ چیز که نزد او حاضر باشد مگر آنکه گواهی دهد برای وی روز
قیامت حتی موی او و پوست او و گوشت او و خون او و رگهای او و استخوانهای او و جمیع اجزای زمین بر گردنهای او و گوید خدای تبارک و تعالی
که قبول کردم گواهی شما را برای بنده من و اجازت نمودم آنرا ببرید او را به جنات من تا اختیار کند از آنها هرچه را دوست دارد و هر جا را که خواهد
پس عطا کنید آنرا بوی از منتی ولیکن از روی رحمت و فضل من براو ... که ما را باد آن بنده مرا و در فضل سوره والتین از حضرت ... سعادت دنیا
و دین نقل فرموده که هر که قرائت کند در فرایض و نوافل خود عطا کرده شود از بهشت جایی که راضی شود و در فضل سوره علق از حضرت برگزیده حق
ذکر نموده که هر که خواند آنرا بعد از آن بمیرد در آن روز یا در آن شب مرده باشد شهید و برانگیزاند او را خدای تعالی شهید و بوده باشد مانند کسی که
شمشیر زده باشد در راه خدا با رسول خدا ص و در فضل سوره قدر از حضرت جد آسمان شرف قدر ص نقل نموده که هر که قرائت کند انا انزلناه
فی لیلة القدر را در فریضه از فرایض خدا ندا کند منادی که ای بنده خدا بتحقیق که آمرزیده شد برای تو گذشته‌های عمل تو را از سر گیر و از امام شرع پرور
حضرت ابی جعفر ع روایت نموده که هر که قرائت کند انا انزلناه فی لیلة القدر را بآواز بلند بوده باشد مانند کسی که غلطد بخون خود در راه خدای
عزوجل و هر که قرائت کند آنرا ده بار محو کند خدای تعالی از او هزار گناه از گناهان او و بحدیث شریف در کافی نیز بانک تعبیری مذکور است و در کافی
از حضرت ابی عبدالله ع منقولست که در تعویذ یعنی پناه گرفتن از بلاها فرموده که بگیرد از خم با سبوی نوی و آبی در آن بکند و بعد از آن بخواند
انا انزلناه را سی بار و بعد از آن بیاویزد و وی آشامد از آن و وضو بسازد و زیاد بکند در آن آبی اگر خواهد مراد اینست که هر گاه آن آب کم شود آب
تازه بر آن بریزد تا آن باقی باشد چندانکه خواهد و در فضل سوره لم یکن و در ثواب الاعمال از پیشوای معصوم حضرت ابی جعفر ع آورده که هر که قرائت
کند آنرا بری باشد از شرک و داخل کرده شود در دین محمد ص و برانگیزد او را خدای عزوجل مؤمن و حساب کند او را حسابی آسان و در ثواب قرائت اذا زلزلت
و در کافی از جناب ابی عبدالله ع حدیثی منقولست که محصل معنی آن اینست که ملول مشوید از قرائت اذا زلزلت الارض زلزالها بدرستی
که هر که بوده باشد قرائت او بآن سوره در نماز نافله خدای تعالی بمصیبت زلزله او را هرگز نکند و بمیرد بآن و نه بصاعقه و نه بآفتی از آفات دنیا
تا بمیرد یعنی با جل مقرر و در وقت مردن فرود آید بر او ملکی کریم از نزد خدا و بنشیند در بالین وی و از جناب الهی بملک الموت که به
که رفق و ملایمت کن با دوست خدا چه بدرستی که وی ذکر مرا بسیار میکند و میکند قرائت این سوره بسیار میخوانده و این سوره نیز ملک الموت چنین
گوید ملک الموت که بتحقیق که خداوند من مرا فرموده که بشنوم و اطاعت نمایم و اخراج روح او نکنم تا او مرا امر فرماید و همیشه ملک الموت نزد او

تا ویرا

تا ویرا بقبض روح خود فرمان دهد و آن وقتیست که پرده از پیش نظر وی گشوده گردد و منازل خود را در بهشت ببیند پس اخراج روح او میکند
و ... فضلی از افضال ... بعد از آن هفتاد هزار ملک مشایعت روح وی کرده با شتاب به بهشت ببرند و در فضل والعادیات در ثواب
الاعمال از امام جعفر صادق ع آورده که هر که قرائت و مداومت بر این سوره نماید مبعوث کند او را خدای عزوجل با امیرالمؤمنین ع و از رفقای او باشد
و در فضل سوره قارعه از حضرت ابی جعفر ع و از رفقای او باشد و در فضل سوره قارعه از حضرت ابی جعفر ع روایت کرده که هر که قرائت آن بسیار نماید
خدای عزوجل ایمن سازد او را از فتنه دجال از اینکه با او ایمان آورد و دور گرداند از او ... جهنم روز قیامت انشاءالله و در فضل سوره تکاثر از حضرت
مقدس جعفری ع روایت نموده که هر که قرائت نماید آنرا در نماز فریضه بنویسد خدای تعالی برای او ثواب صد شهید و هر که قرائت کند در نماز سنتی
بنویسد خدای تعالی برای او پنجاه شهید و نماز گذارند با او در فریضه‌اش چهل صف از فرشتگان انشاءالله و از جناب شریف نبی ص آورده که هر که
قرائت کند آنرا در وقت خواب نگاه داشته شود از فتنه قبر و در فضل سوره والعصر هم از جناب مستطاب جعفری ع روایت نموده که هر که قرائت کند آنرا
در نوافل خود مبعوث گرداند او را خدای تعالی روز قیامت تابنده رو و خندان و شادان تا داخل بهشت کرده شود و در فضل سوره همزه از جناب حضرت
نقل نموده که هر که قرائت نماید آنرا در فرایض خود دور سازد خدای تعالی از او فقر را و براند بسوی وی رزق را و دفع کند از وی مردن بد را و در فضل
سوره فیل و لایلاف که هر دو در نماز فریضه یکسوره است از جناب والاجناب ع روایت نموده که هر که قرائت کند در فرایض خود الم تر کیف فعل ربک را
گواهی دهد برای او روز قیامت هموارها و کوهها و درختها با اینکه از نماز گذاران بوده و ندا کند برای او در قیامت منادی که راست گفتید بر بنده من
قبول کردم شهادت شما را برای او و براو داخل کنید او را به بهشت و حساب نکنید او را که دوستی کرد او از کسانیست که من دوست میدارم او را و عمل
او را و هم از آن امام همام ع نقل نموده که هر که قرائت لایلاف قریش بسیار کند مبعوث گرداند او را خدای تعالی روز قیامت بر مرکبی از مرکبهای بهشت
تا آنکه بنشیند بر سر خوانهای نور روز قیامت و در فضل سوره ارایت از حضرت ابی جعفر ع آورده که هر که قرائت کند او را در فرایض و نوافل خود بوده باشد
در زمره کسانی که قبول کرده خدای عزوجل نماز و روزه او را و محاسبه نفرماید او را با آنچه در دنیا گذشته از او در زندگانی و در فضل سوره کوثر از امام رهبر حضرت
ابی عبدالله ع روایت نموده که هر که بوده باشد قرائت او انا اعطیناک الکوثر در فرایض و نوافلش آشامانید او را خدای تعالی روز قیامت از کوثر و بوده
باشد جای سخن گفتن وی نزد رسول خدا ص پای درخت طوبی و در فضل سوره جحد و اخلاص هم از آن پیشوای خاص و عام ع روایت کرده که هر که
قرائت آنها نماید در فریضه از فرایض آمرزد او را خدای تعالی و والدین او را و اولاد و والدین او را و اگر شقی باشد از دیوان اشقیا محو و در دیوان سعدا
ثبت کرده و زنده گرداند او را خدای تعالی سعید و میراند او را شهید و در شان سوره نصر از حضرت رفیع جناب ع آورده که هر که قرائت کند او را در نماز
یا فرایض نصرت دهد او را خدای تعالی بر دشمن در روز قیامت و باشد در آن امان از آتش جهنم و جسر جهنم و از زفره و دهشت جهنم پس مرور نکند بر چیزی از روز
قیامت مگر آنکه بشارت دهد او را خدای تعالی بخیر تا داخل بهشت کرده شود و گشوده شود برای او در دنیا یعنی ... اسباب خیر آنچه او
آرزو نکرده و بر خاطرش خطور ننموده است و در سوره تبت هم از آنحضرت ع روایت کرده چون قرائت کنید آنرا نفرین کنید بر ابی لهب که وی
که او از تکذیب کنندگان به پیغمبر و با آنچه وی آورده بود از نزد خدای عزوجل و در قرائت سوره توحید هم از آن سراپا امید ع نقل نموده که هر که بگذرد روز
بر او گذرد روز و نماز گذارد و در آن قرائت قل هو الله احد نکند گویند او را یعنی از عالم بالا که ای بنده خدا تو از نماز گذاران نیستی و نیز از آن

و الاجناب روایت نموده که پیغمبر نماز گذارد بر سعد بن معاذ پس فرمود که هر آینه بتحقیق که آمد هفتاد هزار ملک و در میان ایشان بود
جبرئیل و نماز میگذاردند بر او پس گفتم او را که یا جبرئیل بچه چیز سعد مستحق آن گردید که شما بر او نماز گذاردید گفت بقرائت قل هو الله احد ایستاده
و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و آمدن و این حدیث شریف در کافی نیز مذکور است و هم در کافی از جناب مقدس ابی جعفر منقولست که هر که
قرائت کند قل هو الله احد را یکبار برکت فرستاده شود بر او و هر که قرائت نماید او را دو بار برکت فرستاده شود بر او و بر اهلش و هر که قرائت
کند او را سه بار برکت فرستاده شود بر او و بر اهلش و بر همسایگانش و هر که قرائت کند او را دوازده بار بنا کند خدای تعالی برای او دوازده قصر در بهشت
پس گویند حفظه اعمال که ببرید ما را بسوی قصرهای برادر ما فلانی که نظر کنیم بآنها و هر که قرائت کند آنرا صد بار بوده باشد همراه او اجر صد کس [illegible]
[illegible] ایشان زخمی کشته و خونهای ایشان ریخته شده باشد و هر که قرائت کند آنرا هزار بار در روزی یا شبی نمیرد تا اینکه ببیند نشیمن خود را در بهشت
و هم در آن کتاب از حضرت مقدس جعفری ماثورست که پدرم میگفت که قل هو الله احد ثلث قرآن و قل یا ایها الکافرون ربع قرآن است و نیز در کافی
از امام بر حق حضرت ابی الحسن ع روایتست که هر که مقدم دارد قل هو الله احد را میان خود و میان جباری یعنی پیش از آنکه بآن جبار رسد
آنرا قرائت نماید منع کند و باز دارد جبار را خدای عزوجل از او باینکه بخواند آنرا از پیش و پس و از راست و چپ خود پس چون این کند
روزی کند خدای عزوجل خیر او را و باز دارد از او شر او را و در فضیلت قرائت این سوره شریفه اخبار بسیار وارد است و بعضی از آن سابقا گذارش
یافته است و در قرائت معوذتین و قل هو الله احد در ثواب الاعمال از امام همام حضرت ابی جعفر ع منقولست که هر که وتر گذارد بمعوذتین
و قل هو الله احد یعنی در سه رکعتی که بعد از هشت رکعت نماز شب گذارده میشود و دو رکعت اول آنرا شفع و یک رکعت دیگر مفرده وتر میگویند
و این سه سوره قرائت نماید گفته شود او را که ای بنده خدا بشارت باد ترا که بتحقیق قبول کرد خدای تعالی وتر ترا قسم دویم در فضایل بعضی
از آیات بابرکات قرآنی و فواید روحانی آنها در کتاب توحید صدوق رحمه الله از سید [illegible] رسول ثقلین ع از آنحضرت منقولست که هر که [illegible]
سازد او را کاری پس او گوید بسم الله الرحمن الرحیم و او مخلص باشد مر خدا را و اقبال کند بدل بسوی او [illegible] یکی از دو چیز [illegible]
خود در دنیا یا مهیا و مدخر گردد آن برای او نزد خدا و [illegible] و آنچه نزد خدای تعالی است بهتر است و پاینده تر است برای مؤمنان و هم در آن کتاب
از آن عالی جناب جعفری ع از آنحضرت مرویست که [illegible] ترک میکنند شیعه ما در آغاز کارهای خود بسم الله الرحمن الرحیم پس امتحان میکند ایشان را
خدای تعالی بمکروهی تا متنبه نماید او را بر شکر خدای تبارک و تعالی و درود و ثنا بر او و زایل سازد از او نقص او را بسبب ترک گفتن او بسم الله
الرحمن الرحیم و در فضایل و فواید بسمله اخبار و آثار بسیار وارد شده و بعضی از آن سابقا مذکور گردیده و در کافی از جناب مقدس جعفری ع مرویست
حدیثی که خلاصه مضمون آن اینست که وقتی که امر کرد خدای عزوجل این آیات را یعنی آیاتی که مذکور خواهد شد که فرود آیند بزمین در آویختند بعرش
و گفتند ای خداوند ما بکجا فرو میفرستی ما را بسوی اهل خطایا و ذنوب پس وحی نمود خدای تعالی بایشان که فرو روید قسم بعزت و جلال من که قرائت
نکند شما را احدی از آل محمد و شیعیان ایشان در عقب آنچه فرض کردم بر او یعنی از نماز مگر اینکه نظر کنم بسوی او بچشم نهانی خود که عبارت
از لطف خفی است در هر روزی هفتاد نظر که قضا کنم برای او در هر نظری هفتاد حاجت و قبول کنم او را با وجود آنچه در اوست از معاصی این
آیات ام الکتابست که بحسب ظاهر عبارت از سوره فاتحه است و آیه شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولوا العلم که در سوره شریفه آل

عمران

عمرانست و آیة الکرسی و آیة الملک که عبارتست از آیه قل اللهم مالک الملک و آن نیز در سوره مبارکه آل عمرانست و نیز در [illegible]
فروغ سپهر جلالت حضرت اشرف رسالت ص منقولست حدیثی که ملخص معنی آن اینست که هر که قرائت کند چهار آیه از اول بقره و آیة الکرسی و دو آیه
بعد از آن و سه آیه آخر بقره نه بیند در خود و مال خود چیزی که کاره آن باشد و نزدیک آن نرود شیطان و فراموش نکند قرآن را و هم در کافی
از [illegible] امام موسی کاظم ع از آنحضرت مرویست که هر که قرائت کند آیة الکرسی را هنگام خواب [illegible]
خواب [illegible] انشاء الله [illegible] و هر که قرائت نماید آنرا در عقب نمازی ضرر نرساند او را هیچ زهرداری و در امالی شیخ صدوق
طاب ثراه از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که قرائت کند آیة الکرسی یکبار بر گردانیده شود از او هزار مکروه از مکاره
دنیا و هزار مکروه از مکاره آخرت سهلترین مکاره دنیا فقر باشد و سهلترین مکاره آخرت عذاب قبر باشد و در کافی بروایت اصبغ بن نباته
از [illegible] جناب امیر المؤمنین ع ماثورست حدیثی طولانی که حاصل معنی آن اینست که فرموده که قسم بآن کسی که برانگیخت
محمد را بحق بپیغمبری و اکرام فرمود اهل بیت او را که نیست هیچ چیزی که طلب آن میکنند یعنی نگاهدارنده از سوختن یا غرق شدن یا [illegible]
شدن [illegible] مگر آنکه در قرآن است پس هر که خواهد سؤال کند مرا [illegible]
و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از آنچه ایمن کند از سوختن یا غرق شدن آنحضرت فرمود که بخوان این آیات را الله الذی نزل الکتاب و هو
یتولی الصالحین ما قدروا الله حق قدره تا تعالی عما یشرکون پس کسی که قرائت کرد این آیه را بتحقیق که ایمن باشد از غرق شدن و سوختن راوی گفت که من
این آیات را خواندم پس در خانهای همسایگان من آتش افتاد و خانه من در وسط آنها بود پس بآن ضرری نرسید [illegible] که آیه اولی در سوره اعراف
و [illegible] ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و ترک اول این آیه [illegible] باشد [illegible] قرائت آن
[illegible] و باقی در سوره زمرست و چنین است و ما قدروا الله حق قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه
سبحانه و تعالی عما یشرکون بعد از آن دیگری برخاست و گفت یا امیر المؤمنین [illegible] چارپای من سرکش شده است [illegible] آنحضرت
فرمود که بخوان در گوش راست آن وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها و الیه ترجعون پس چون خواند این آیه را چارپای او ذلیل
و رام شد و این در سوره آل عمرانست و مرد دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین زمین من [illegible]
در آن میباشند [illegible] آنحضرت فرمود که بخوان لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم
حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم پس آن مرد این دو آیه را
خوانده [illegible] و این دو آیه در سوره شریفه توبه است بعد از آن مرد دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین [illegible]
آیا هیچ شفائی هست فرمود آری [illegible] آیة الکرسی [illegible] شفا
[illegible]
شفای باشد باذن الله تعالی پس آن مرد چنین کرد و صحت یافت بعد از آن دیگری برخاست و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از گم شده یعنی آنچه
که سبب پیدا شدن آن باشد مرا تعلیم کن حضرت فرمود که قرائت کن یس را در دو رکعت نماز گذارد در هر رکعت بعد از فاتحه سوره یس را تمام

بخوان با اینکه سوره قیس را بر دو رکعت توزیع کن و در هر کدام نصفی از آنرا مشغول قرائت کن یعنی در قنوت یا بعد از فراغ در نماز یا هادی
الضاله رد علی ضالتی یعنی ای راه نمای گم شده باز گردان بر من گم شده مرا پس آمد و این کار کرد پس باز گردانید خدای تعالی گم شده او را
و بعد از آن مردی دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چه دوه مرا از گریختن یعنی آیه که آن از گریخته باشد پس حضرت فرمود که بخوان او کظلمات فی بحر
لجی یغشیه موج من فوقه موج تا قول خدای تعالی و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور پس آمد و این را گفت که گریخته او باز آمد
آیه مذکوره در سوره شریفه نور است الخ و در این مذکور نیست اینست من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها
و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور پس آمد و این را گفت که گریخته او باز آمد مردی دیگر گفت یا امیر المؤمنین چه دوه مرا از دیده شد یعنی
آنچه که دفع آن کند چه بر مسی که بر پست در دیده میشود از من چیزی در شب پس فرمود بخوان وقتی که ساوی میکنی در جای خواب خود قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن تا قول خدای تعالی و کبره تکبیرا و این در سوره بنی اسرائیل است به تکرار که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله
الاسماء الحسنی و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک
فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا بعد از آن فرمود امیر المؤمنین که هر که خواهد در زمینی که آبادی نیست باشد پس قرائت کند این
آیه را که ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش تا قول خدای تعالی تبارک الله رب العالمین
پاسبانی کنند او را فرشتگان و دوری نمایند از او شیاطین آیه در سوره شریفه اعراف است و آنرا آیت سخره مینامند و آنچه در میان مذکور نیست
که یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره الا له الخلق و الامر هم در کافی از حضرت امام دین پرور جناب
ابی جعفر منقولست که مصحفی در دریا افتاد پس آنرا یافتند و آنچه در آن بود رفته بود و نوشته بود الا این آیه الا الی الله تصیر الامور

مجلس ششم در اشتغال بذکر جناب الهی که آن نیز از جمیع معارف و نفحات حیات و از افضل اشرف عبادات صافی است هر روانان و قوت زندگی
دنیا خشکان لذت شیک و از شکان بند گرفت و دلبستگان کند و حدت متمکنان مسند داران و نظاره گیان دیده گریبان خاصان مراقبت مشرب
و غواصان بحر اندیشه گرسنگان خود ساخته و آینه جویان از هم بر دوخته پروانهای شمع قطع در خود کاهی و ویرانهای گنج یاد آگهی از خصیصه مغفرت مر
معوده که براد فاذکرونی اذکرکم سواد دیده روشنائی خوانده اند که بهترین وسیله که بنده کم نام هیچ وجود در درگاه و قرب حضرت معبود بیان روشنائی
منظور نظر الطاف و عنایت خداوند ارض و سما میتواند گردید گاه و بیگاه ملتزم ذکر مراقب فکر حضرت او بودن و بعباره دل و جان یاد رب سبحانه باد او
بنعم لذات روحانی تنعم و کامرانی فرمودن است خوش وقت بنده که سرای خاطر را از خس و خار اندیشهای باطل بجاروب فراموشی روفته فیض یاد
حق ساز و زنگ محبت دل زنده که کام و زبان را از زنگهای سخن این و آن به آب ذکر منقحه فرموده و تسبیح و تهلیل خداوند جلیل پرداز و
خرم گلشن خاطری که آب حیات ذکر لا ینقطع در آن کرده و روشن دیده بصیری که بر بدایع آثار قلم اعجوبه رقم صنع خداوند عالم هر لحظه نظر امعان
نکرده آینه دلی که تجلی انوار حق را قابل باشد چه صورت کدورت زنگ کدورت دنیای ناحاصل باطل مانده و رشته جانی که گلدسته بندی فیضهای
گوناگون را شایسته بود چه وقعت که خود را صرف شیرازه کارهای نا ساخته اسباب کرده اند شام و جدائی که از یاد و بجود پیچیدن نکرده است بوی
تواند برد چرا کند دماغی مزبله دنیا تن در دهد و آب روائی که در مزرع مراقبت تخم امید کاسبر تواند نمود بچه سبب در شوره زار تحصیل ناحاصل

این جان

این جانی قدم نهد که خ دماغی که شمای جای هوای درست را در خور است حیف است که ماوای خاقان سودای غیر شود و پروای دلی که ظرف
انگبین حلاوت ذکر و رشان آن باشد دستاست که به بازجوش و خروش زنبوران جان گزای اندیشهای باطل گردد وجه ملامت که از فکر
دنیا جز تشویش و تفرقه خاطر نزاید و از ذکر ضیا افزا الباب فرح و شادمانی مرروی دل گشاید آن همه وحشت و این همه حلاوت آن تمام
شر و شور است و این یکسر سرور و سرور و آن سراپا بستگی است و این سبب وارستگی آن مایه خشت و این مایه عزت از جانکوه را سنت دو این
رامشکاری آن هم آفت و این جنگی امام الا بذکر الله تطمئن القلوب پس بنده عاقل آن به که تا تواند جان عزیز را بذکر و تفکر دارد که
از گرد مان اندیشهای باطل دنیا رسانند و قفل دلبستگی این و آن را بسر پنجه قوت ایمان ناخن باب شناسائی حق را بروی خود مفتوح کرده
مرافقه جز حرف حق که گفتنی و گوش کردنی نیست جز یاد دوست جمله فراموش کردنی است و جناب سبحانی عزشانه مؤمنان را که در قیام و قعود
بیاد حضرات او میگذرانند و عمر و ارزا چون رشته سبحه تسبیح و تهلیل او با انجام میرسانند و در کتاب کریم خود ستوده که الذین یذکرون الله
قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار
حاصل مضمون اینکه آن کسانی که ذکر میکنند الله تعالی ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده یعنی در حالتی از یاد و حال حضرت او غافل نیستند و تفکر
مینمایند در آفرینش آسمانها و زمینها که سقفی باین عظمت و رفعت بی طناب و ستون برپا ایستاده و فرشی بدین بسط و وسعت بی اصل
کهنگی دا بر اساس در زیر پا افتاده این یک مصابیح که یک عالم افروز و این یک باران گل و لاله بحث اندوز ملون حرکات انسان که
هر یک بر نهجی خاص مضبوط و بر رشته جداول و انهار این هر کدام معطلق و مدبری مربوط از سیر و دور افلاک و انجم که جهانی بر کار و بر تکرر
توالی لیل و نهار ضابط حرکت و سکون خلقی محکم و استوار دیده هر قطره باحوال سبزه ناظر و از جنبش هر دو نسیم حکمی ظاهر از چراغ هر گل
و لاله هزاری ان روشن و معلوم و در ورق هر گل و گیاهی نسخه عجایب و خواصی ثبت و مرقوم جدا در هر یک از دقایق مصالح دگرگون شرحی و بیانی
و در هر کدام از بدایع صنایع جداگانه علمی و زبان دانی و از شاخ هر گیاهی بحث و دل کل انتباهی چیده زبان حال با قال ادغال که با بیان
کای خداوند ما نیافریدی این را باطل و عبث منزه میدانیم ترا از اینکه فعل عبث از تو سر زند و صادر گردد و منزه تو پس نگاهدار ما را از عذاب
آتش و بعد از چند فقره دیگر هم تتمه دعای ذاکران و حکایت از طلب مغفرت ایشان فرموده که فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع عمل عامل
منکم الخ حاصل اینکه پس خداوند ایشان دعای ایشان را مستجاب نمود گناه ایشان را آمرزیده از عذاب جهنم ایمن فرمود و نیز حضرت رب الارباب
در سوره شریفه احزاب عروه مؤمنان سعادت مآب را که یاد کثیر از ذکر خود مامور ساخته باین آیه وافی هدایت رسانیده بی اعتبار را بر اوج کرامت
شایستگی یاد خود مرا فراخته است که یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا حاصل مضمون اینکه ای مؤمنان ذکر
کنید مرا تا ذکر کنم من شما را ذکر الله تعالی بنده را جامع عبارات ناپیدا که وی را منظور نظر رحمت و عنایت خود ساز و همواره کفایت امر دو
او پرداز و در کافی از سالار دین و سر حلقه ذاکرین امام انام ابی عبد الله منقولست که قال الله تعالی یا ابن آدم من ذکرنی فی ملاء
من الناس ذکرته فی ملاء من الملائکة یعنی خدای عز و جل فرموده است ای فرزند آدم هر که ذکر کند مرا در انجمنی از مردمان ذکر کنم او را در انجمنی
از فرشتگان و هم در کافی جناب مقدس مظهر ابی جعفر صدیق مرویست که حاصل مضمون آن اینست که مکتوبست در تورات که تغییر و تحریف نیافته

بردن دل تغییر میشود چنانکه از آنحضرت ع در کافی روایت شده که خدای سبحانه در مناجات موسی ع فرمود که یا موسی لا تنس علی کل
حال فان نسیانی یمیت القلب یعنی فراموش مکن مرا بر هر حالی ای موسی که فراموش کردن من میمیراند دل را و نیز در کافی از امام کاظم حضرت
ابی جعفر ع منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که در تورات که تغییر نیافته است که موسی ع از خداوند خود سؤال نموده گفت
الهی میرسی که بی آید بر من مجلسی چند یعنی گاهی در مکان چند میباشم چون بیت الخلا و امثال آن که ترا بزرگ و منزه میدانم از اینکه یاد تو کنم
و ذکر تو نمایم در آنها یعنی آنجا بسیار ادب میشمارم الله تعالی فرمود یا موسی ع یعنی که ذکر من نیکوست در هر حالی و در ارشاد القلوب دیلمی رحمه الله
مذکورست که جبرئیل ع بحضرت سید الانام ص نازل گشته گفت یا محمد رب تو ترا اسلام میرساند و میفرماید که کل ساعة تذکرنی فیها فهی لک عندی
مدخرة و کل ساعة لا تذکرنی فیها فهی منک ضایعة یعنی هر ساعتی که ذکر من میکنی در آن برای تو نزد من ذخیره است و هر ساعتی که ذکر من نمیکنی
در آن پس آن از تو ضایع و تباهست و هم در آن کتاب حدیثی مذکورست که حاصل مضمون آن اینست و در عدة الداعی از حضرت مقدس نبوی ص روایت
نموده که ان الله یقول من شغل ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی من سئلنی حاصل معنی اینکه بدرستی که خدای تعالی میفرماید
که هر که بذکر من مشغول گشته از سؤال من یعنی از طلب حاجت خود از من باز ماند عطا کنم او را بهتر از آنچه عطا میکنم کسی را که سؤال از من کرده باشد
و نزدیک باین مضمونست انچه در آن کتاب از آنحضرت … نقل نموده که ان العبد لیکون له الحاجة الی الله عز و جل فیبدء بالثناء و الصلوة
علی محمد و آل محمد حتی ینسی حاجته فیقضیها الله له من غیر ان یسئله حاصل معنی اینکه بدرستی که گاه بنده حاجتی در درگاه الهی دارد
و میخواهد آنرا مسئلت نماید پس شروع در ثنا و درود بر محمد و آل محمد کرده مشغول آن میگردد تا اینکه حاجت خود را فراموش مینماید پس روا میکند
خدای تعالی آنحاجت را برای او بی آنکه او سؤال نماید و نیز در عده آورده که از احادیث قدسیه است ملخص مضمون آن اینکه هر بنده که نظر در دل او
کرده دیدم که غالب بر او اشتغال بذکر منست متولی و صاحب … کار او شدم و همزبان و همنشین و انیس وی گردیدم و از جمله روایاتی که در
هم در آن کتاب از آن مقتدای شیخ و شاب ماثور و سالک طریق عبادت را برای طلب این سعادت تامل در آن … بر نور است
روایتیست که حاصل آن … که از … شجر وادی قرب احترام حضرت موسی ع برای اینکه … اعمال عباد آن
زمان نماید و کیفیت و کمیت عبادت هر یک را معلوم فرماید چون از … و آرامگاه خود بر آمده سالک طریق سیاحت گردید پس …
که از اعبد ناس بود یعنی در عبادت از مردمان بیش … سعادت مقصد از … شب شد مرد
عابد … که در پهلوی وی بود حرکت داده … بیار آمد عابد گفت ای بنده خدا تو کیستی که چنین معلوم شد که بنده صالحی هستی
چه مرا روز … اگر تو بنده صالحی نبودی … که کسی از حضرت کلیم فرمود
که من مردی ام که در زمین موسی بن عمران ساکن میباشم پس چون صباح شد آنحضرت پرسید که کسی را میدانی که بیش از تو عبادت کند گفت آری
فلانی یعنی مرد را نام و مقام نشان داد پس حضرت موسی ع از اینجا روان و متوجه آن مکان گردید و او را که علامات وی نمود و از او در عبادت
بسیار بیشتر مشاهده فرمود پس آن روز نیز آنجا توقف کرد و چون شبانگاه در آمد … نان و آبی آمد یعنی از عالم غیب حاضر شد عابد گفت ای
بنده خدا تو کیستی … که بنده صالحی هستی چه مرا روز … نمی آمد و اگر تو صالح نبودی دو کرده نمی آمد یعنی … تو کیستی فرمودی

که موسی ع آنحضرت سؤال کرده گفت یا رب آیا نزدیکی تو بمن تا با تو مناجات کنم یا دوری تا ترا بآواز بلند بخوانم پس وحی فرستاد خداوند عز و جل
که یا موسی انا جلیس من ذکرنی من هم نشین آنکسم که ذکر من کند موسی گفت کیست آنچه در … یعنی پرده بر روی کار وی می پوشانی و وی را
رسوا نمیگردانی در روزی که … الله تعالی فرمود که آنکسانی که ذکر میکنند مرا پس من ذکر میکنم ایشانرا و دوستی مینمایند با هم در راه
من پس من هم دوست میدارم ایشانرا … آنکسانی که چون اراده نمایم که برسانم باهل زمین بدی یعنی بلا بایشان فرو فرستم پس یاد این جماعت
میکنم و بازمیدارم از ایشان بدی و بلا را از اهل زمین و رفع مینمایم زهی فضل و کرم و حلم و لقد کرمنا بنی آدم بنده با وجود هزار نقص و عیب آلوده را آن
پایه و مرتبه داده و تاج … این کرامت بر تارک اعتبار نهاده است که با وجود … ما للتراب و رب الارباب بمقام قرب وی در آید و بذکر حضرت وی
قیام نماید للمولفه با تیشه دل جان داده روا که آغوش واکرده … عطا کرده از کنج انعام خویش … یاد خویش طلب یاد خویش نفس …
شد جان پی سکون … در رفت یکبار بردن او زهی عنایت بغایت و مرحمت بی نهایت که چون بنده از در شناسائی در آمده ذکر حضرت
او کند او نیز ذکر وی نموده بنظر التفات بحال وی افکنده و بر ظاهرست که بنده را مذکور و ذکر الهی بودن … لیکن نظر التفات او
نمودن … و مرتبه سهلست بلکه از مرتبه دو گیتی … عالم افزون و سعادتی از وسعت خیال برونست و این سعادت عظما و وصول باین مرتبه
علیا شد ما هم از برکات یاد حضرت اوست للمولفه هم زیاد تو شدم لایق یاد ورنه اکنون من که کند هم چه تو لی یاد مرا … فیض
آثار که بنده را … در برخوان این نعمت … جز حال … حضرت خیر البشر ص در کافی که ما من قوم اجتمعوا
فی مجلس فلم یذکروا اسم الله عز و جل و لم یصلوا علی نبیهم الا کان ذلک المجلس حسرة و وبالا علیهم حاصل مضمون اینکه هیچ جمعی
که قوم در آن اجتماع کنند پس ذکر نام خدای عز و جل ننمایند و درود بر پیغمبر خود نفرستند مگر اینکه بوده باشد آن مجلس سبب حسرت و وبال
برایشان و ایضا هم در کافی از حضرت مقدس جعفری ع هم بدین مضمون مذکورست که ما اجتمع فی مجلس قوم لم یذکروا الله عز و جل و لم یذکرونا
الا کان ذلک المجلس حسرة علیهم یوم القیمة قال قال ابو جعفر ع ان ذکرنا من ذکر الله عز و جل و ذکر عدونا من ذکر الشیطان یعنی
اینکه اجتماع نکردند در مجلسی قومی الخ ذکر خدای عز و جل و ذکر ما اهل بیت نمایند مگر اینکه باشد آن مجلس حسرت برایشان بعد از این کلام گفت
یعنی ابو بصیر که راوی این حدیث با آن حضرت که گفت ابو جعفر ع که بدرستی که ذکر دوست ما ذکر خدای عز و جل است ذکر دشمن از جمله ذکر شیطان
یعنی هر که ذکر بعنوان مدح و ثنا کند چنانست که ذکر خدا کرده باشد و هر که ذکر دشمن ما هم بنیکوئی نماید چنانست که ذکر شیطان نموده باشد
و چون ذکر اهل بیت ذکر خدا باشد که بنده مومن برای خدا ثنای ایشان میگوید و بحکم … محبت ما طاعت … پس در حقیقت ثنای
ایشان ثنای خدا و دوستی ایشان دوستی خداست و فرمان برداری ایشان فرمان برداری خدا خواهد بود و هم در آن کتاب … ع
مأثور مرویست که وحی فرستاد خدای عز و جل بسوی موسی ع که یا موسی لا تفرح بکثرة المال و لا تدع ذکری علی کل حال فان کثرة المال
تنسی الذنوب و ان ترک ذکری تقسی القلوب یعنی شاد مشو بسیاری مال و وامگذار ذکر مرا در هر حالی چه بدرستی که بسیاری مال گناهان را
فراموش میسازد یعنی بنده بسوی اشتغال بآن یاد گناهان خود ننموده … که آنها نمی پردازد و بدرستی که ترک یاد من دلها را سخت میگرداند
یعنی از دیدن احوال فقرا و ضعفا و از شنیدن سخنان حق حالت انفعال و تاثر نگشته … بحال وی سودی نمی بخشد و از اینجاست

مردی ام که در زمین موسی بن عمران مسکن دارم بعد از آن موسی گفت آیا میدانی کسی را که عابدتر از تو باشد گفت آری فلان مرد آهنگر در فلان شهر
القصه حضرت کلیم نزد وی رفته مردی دید که او را عبادتی نبود یعنی قیام و قعود و سجودی نمینمود ملک همین ذکر خدا میکرد و چون وقت نماز شد
برخواسته نماز بجا آورد و چون شب شد مزد خدا و نظر در دخل در آمد و خود نموده دید دو چندان شده بود او نیز هم بستور گفت ای بنده خدا کسبی
کننده صالحی هستی چه هر شب دخل من نزدیک بهم میبود یعنی تفاوتی بسیار نمیداشت و امشب دو چندان شده یعنی این زیادتی ناخوش از برکت
تست پس کیستی تو فرمود من مردی ام که در زمین موسی عمران مسکن دارم پس ثلث دخل خود را برگرفته تصدق نمود و ثلث دیگر را بعیالی که او را بود تسلیم
فرمود و ثلثی دیگر طعامی خریده او و حضرت موسی اکل نمودند پس حضرت موسی تبسم کرده آمرد سبب تبسم پرسید فرمود بنی اسرائیل با یکدیگر بنی اسرائیل
مرا فلان عابد دلالت کرده او را از اعبد خلق یافتم پس او مرا فلان را نشان نمود و ویرا عابدتر از او دیدم پس او مرا بر تو دلالت کرد و زعم وی این
بود که تو عابدتر از او هستی و ترا مثل ایشان نمی‌بینم گفت من مردی مملوکم یعنی بنده شخصی ام آیا نمی‌بینی مرا که نماز را بوقت میگذارم اگر بجا زمرد دانم خرد
بر خلق مولای خود و بکار مردمان رسانم آیا اراده داری ببلاد خود روی فرمود آری پس قطعه ابری میگذشت خطاب با آن کرد و گفت یا سحابه
یعنی ای ابر بیا ابر اجابت کرده نزدیک وی آمد گفت اراده کجا داری گفت فلان زمین گفت باز گرد بعد از آن ابری دیگر گذشت آنرا نیز هم بستور
پیش خوانده پرسید که اراده کجا داری گفت فلان زمین گفت باز گرد بعد از آن ابری دیگر گذشت گفت ای ابر بیا اراده کجا داری گفت اراده زمین
موسی بن عمران دارم گفت این را بر گیر و بر گرفتی برفق و هموار و در زمین موسی بن عمران گذاشتی برفق و آهستگی پس چون حضرت کلیم الله بملک
خود رسید گفت یا رب بچه عمل این بنده را باین مرتبه رسانیده الله تعالی فرمود این بنده من صبر میکند بر بلای من و راضی است بقضای من و تمام
میباید بشکر نعمتهای من خدا و بدان عقل و ریاضت از مطالعه این خبر روح پرور حیران شدند و دریافت که بنده را قدر و بها در درگاه کبریا نه بنجابت
و زادگی است بلکه بر بندگی و اخلاص دل و بیسرمایه اعتبار در آن درباره نه ثروت و نه مال دار است بلکه طاعت فرمان بردار ان اکرمکم عند الله اتقیکم
غلامی خدا و جا و جود از سعادت ذکر معبود و ملازمت سایر صفات مذکوره که آنها نیز مبتنی بر یاد الهی و در عداد ذکر معدود و شد و آن درگاه عالم
پناه قدر و قیمت جهان بالا رفته و مقام و منزلت بحدی اوج گرفته بود که ابر با هوا خواه او بود و باد و آب اجرای فرمان مخصوص اسیر مینمود و من کان
لله کان الله له مراد خویش را آزاد خواهی صید دام دوست کن ✱ از همه عالم بجز خود را غلام دوست کن ✱ تخت دل را ملک کاه دولت
بادشاه باز ✱ بر دو عالم سروری را احتشام دوست کن ✱ چون بمجلس یا کناری اول از روی ادب ✱ دست در برسینه خود ونه سلام دوست کن ✱
کامران خواهی که باشی همچو واعظ در دو کون ✱ خویش را ای دل زناکامی بکام دوست کن ✱ و مخفی نماند که ذکر بر دو قسم است قلبی و لسانی ذکر
قلبی عبارت از آنست که بنده بدل یاد جناب الهی و تفکر در عظمت بادشاهی او نماید بهوش و خیال را همراه در عالم اندیشه عظمت و جلالت وی
سیر فرماید و در سر انگشت هر خاری اشاره حکمت چند و از برکلش هر برگی تازه کل عبرتی چند از روزن هر لاله تماشای عالم صنع کند و از رخنه چاک
هر غنچه دل را در باغ حیرت آباد نظاره قدرتی آگند و از خط و خال هر سبزه و دانه با حسن کفایت کریم یگانه عشق بازد و بر سفره گسترده هر آب و زمین
مزرعی بشکر منعم حقیقی بر دارد مجلا و بدن مرا اثر مرا وسیله یاد خوشتر آن سازد و از تماشای مرا آفریده خود را بتفکر آفریننده آن اندازد مراد نظر کن با
نکه دانسته کی در هر برگاهی ✱ که هر تار نگاهی عبرتی باشد بحق راهی ✱ صاحب تحقیقی کاو دامان این ذکر خاطر حق جو برش را حالی و سلطان این فکر

کنوز غیر

کنوز غیرش را مال کرده و عجب که دیگر از حد فرمان الهی قدمی تجاوز نتواند نمود و دیده رغبت بر لذات کردک فریب نفسانی نتواند کشود در کتاب
شریف کافی از امر زنده رسم دین و افروزنده چراغ یقین جناب امیر المؤمنین منقولست که الذکر ذکران ذکر الله عز و جل عند
المصیبة و افضل من ذلک ذکر الله عز و جل عند ما حرم علیک فیکون حاجزا حاصل معنی اینکه ذکر بر دو گونه است یکی ذکر خدای عز و جل
در وقت مصیبت یعنی چون مصیبتی پیش آید یاد جناب الهی و اجر جمیل نامتناهی او کرده بر بلایی که مقتضای قضای اوست صبر نماید و بهتر از این قسم
ذکر خدای عز و جل است نزد آنچه بر تو حرام ساخته است پس بوده باشد این ذکر مانع آن یعنی در این وقت سطوت و قهاریت حضرت او را
بیاد آورده دست خواهش از آن بر دارد و پای جرات از ارتکاب آن نگذارد و هم در کافی از جناب اقدس جعفری مرویست که من اشد
ما فرض الله علی خلقه ذکر الله کثیرا یعنی از سخت ترین و دشوارترین آنچه فرض کردانیده است خدای تعالی بر خلقش اینست که ذکر او کند بسیار
بعد از این کلام فرمود که لا اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وان کان منه ولکن ذکر الله عند ما احل و حرم
فان کان طاعة عمل بها وان کان معصیة ترکها یعنی مراد من از این ذکر گفتن این کلمات و امثال آنها نیست اگرچه آن هم نیز از جمله
ذکر است و لیکن مراد من یاد خدای تعالی است نزد حلال و حرام یعنی چون کاری پیش آید جهت نظر و حلیت و حرمت آنها نماید پس اگر طاعت
و در شریعت مجوز و روا باشد ارتکاب آن کند و اگر نافرمانی او بود ترک آن نماید و در وصایای حضرت خیر الانام با بی ذر غفاری رحمه الله مذکور است
که من اطاع الله عز و جل فقد ذکر الله وان قلت صلوته وصیامه وتلاوته للقرآن یعنی هر که فرمان برد خدای عز و جل را پس بتحقیق
که ذکر او نموده و اگرچه کم باشد نماز و روزه و تلاوت قرآن او الحاصل ذکر قلبی چنانکه باید بنده را بلباس ورع و تقوی ملبس و از آلودگی عصیان
و خطا مقدس کردانیده و دامان دل را از گرد هوسها میفشاند و در بارگاه قرب جانان در مسند کرامت جاودانی مینشاند و اما ذکر لسانی عبارت
از آنست که شمع زبان را بنور تسبیح و تهلیل خداوند جلیل افروخته خانه دین را بآن روشن سازد و مرغ نفس را چون از رشته سبحه تسبیح و استغفار
غوطه داده با سلک گشت زبان بسبحه گردانی آن بردارد و در فضل و ثواب این نیز اخبار و لا دلیر شرق الکثر بسیار رحیمی مرغبات برای وجه این
کتب متقدمین و متاخرین بیرون از شمارست از آنجمله در کافی از اشرف برایا و شافع خطایا حضرت اقدس نبوی مرویست که من اعطی لسانا
ذاکرا فقد اعطی خیر الدنیا والاخرة یعنی کسی که عطا کرده شده باشد از جانب الله تعالی زبانی ذاکر بتحقیق که عطا کرده شده خیر و خوبی دنیا و الاخره
و نیز در کافی از مظهر کرام و مرجع انام حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست حدیثی که ملخص معنی آن اینست که هیچ چیز نیست یعنی از عبادات مگر اینکه
آنرا حدی و منتهایی هست غیر ذکر که آنرا حدی و منتهایی نیست فرض کرده است خدای عز و جل فرایض را پس هر که ادا نماید آنها را پس
آن حد آنهاست و ماه رمضان را هر که آنرا روزه داشت آن حد آنست و حج را هر که گذارد آن حد آنهاست بغیر ذکر خدا بدرستی که خدای عز و جل
نیست از آن بانک و برای آن حدی قرار نداده است که بآن انتها یابد بعد از آن آنحضرت این آیه را تلاوت فرمودند که یا ایها الذین آمنوا
اذکروا الله کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا دیگر فرمودند که پدرم کثیر الذکر بود یعنی بسیار ذکر مینمود هر آینه با او راه میرفتم و او ذکر خدا میکرد
و با وی طعام میخوردیم و او ذکر خدا میکرد و با مردم حدیث میکرد و آن ویرا از ذکر خدا باز نمیداشت و میدیدم که زبانش بحنکش چسبیده لا اله الا الله
میگفت و ما را یعنی فرزندان و اهل خانه را جمع نموده امر بذکر میکرد تا آفتاب طلوع کند و هر که از ما میتوانست قرآن بخواند او را امر بقرائت میفرمود

وهر که را که میسر است او را امر بذکر میفرمود و آن خانه که در آن قراءت قرآن و ذکر خدای عز و جل شود برکت آن بسیار میگردد و فرشتگان در آن
حاضر و شیاطین از او دور میشوند و نورانی میشود برای اهل آسمان چنانکه نورانی میشود ستاره برای اهل زمین و خانه که قراءت قرآن و ذکر
خدا در آن نشود برکت آن کم میشود و ملائکه از آن دور و شیاطین در آن حاضر میگردند و هم در آن کتاب از آن عالیجناب منقولست که تسبیح فاطمه
زهرا علیها السلام که از جمله ذکر کثیر است که خدای تعالی فرموده است که اذکروا الله ذکرا کثیرا و در ارشاد القلوب از شافع روز جزا
حدیثی روایت شده که مختصر آن اینست که فرشتگان مرور میکنند بر مجالس پس می ایستند بر بالای سرهای ایشان و میگریند بگریه ایشان و آمین میگویند
بر دعای ایشان و چون بآسمان صعود میکنند خدای تعالی میفرماید که ای ملائکه من کجا بودید و حال آنکه او داناترست میگویند پروردگارا ما
کجا بودیم حاضر شدیم در مجلسی از مجالس ذکر پس دیدیم اهل آن مجلس را که تسبیح و تقدیس تو میکردند و طلب مغفرت از تو میکردند و از آتش
تو میترسیدند و بثواب تو امید داشتند پس خدای سبحانه میفرماید که گواه میگیرم شما را که بتحقیق من آمرزیدم ایشان را و حرام کردم بر ایشان دوزخ را
و واجب ساختم برای ایشان بهشت خود را پس فرشتگان میگویند ربنا میدانی که در میان ایشان بود کسی که ذکر تو نمیکرد خدای سبحانه میفرماید که بتحقیق
که او را نیز آمرزیدم ببرکت همنشینی او با اهل ذکر من و هم در ارشاد القلوب از چراغ عبا حضرت سید سجاد ع منقولست که المؤمن نطقه ذکر
و صمته فکر و نظره اعتبار یعنی مؤمن گفتارش ذکر و خاموشیش فکر و نگاهش عبرت گرفتن است و در عدة الداعی از حضرت اشرف نبوی ص منقولست
که ما جلس قوم یذکرون الله الا ناداهم مناد من السماء قوموا فقد بدلت سیاتکم حسنات و غفرت لکم جمیعا و ما قعد عدة من اهل
الارض یذکرون الله الا قعد معهم عدة من الملائکة حاصل معنی آنکه هیچ فرقه ذکر خدا میکرده باشند مگر اینکه ندا کرد ایشانرا منادی از
آسمان که برخیزید که بتحقیق که مبدل کردم بدیهای شما را بنیکیها و آمرزیدم شما را همگی و ننشسته جمعی از اهل زمین که ذکر میکرده باشند مگر اینکه
با ایشان جمعی از فرشتگان و هم در آن کتاب از آن آفتاب عالمتاب حکایت شده که از جناب اشرف منزل […] سعادت حضور در اصحاب جنت
و فرمود ارتعوا فی ریاض الجنة یعنی بچرید و تنعم کنید در روضهای بهشت گفتند یا رسول الله چیست روضهای بهشت فرمود مجالس ذکر این
حضرت امام فرمود که بامداد و شبانگاه ذکر کنید و هر که دوست میدارد که قدر خود را نزد خدا داند پس باید که نظر کند که چگونه است منزلت خدا نزد وی
چه بدرستیکه خدای تعالی فرود می آورد بنده را در جائی و مرتبه که فرود آورده است بنده او را از نفس خود حاصل اینکه چندانکه بنده جناب الهی را تعظیم
و مرتبه او را برتر میداند او نیز مرتبه قدر او را چندان میگرداند و بدانید که بهترین اعمال شما نزد خداوند شما و پاکیزه ترین آنها و رفعت دهنده تر
در درجات شما و بهترین چیزی که آفتاب بر آن تابیده است ذکر خدای سبحانه و تعالی است چه بدرستیکه وی از خود خبر داده و فرموده است که انا جلیس
من ذکرنی من همنشین آنکسم که ذکر من کرده مرد هشیار که دیده دلش بسبیل اهل عاطل و غافل و عبادتش […]
باطل نساخته باشد اگر کیفیت مجالس چنینی را که طعام شرابش […] و لذت شنیدنش ذکر خداوند عالم و عالمیانست چنانکه باید
غایت وارستگی ذکر مالک الملک که قائم مقام مجالس حضرت است سر فخر بر آسمان شرف و ارجمندی […] عجب که دیگر بمجالس غفلت
اهل دنیا رغبت نماید و بهم نشینی […] و انا شرف و افضل اذکاری که بنده را بان رطب اللسان بودن و خامه زبان […]
گفتار آن در صحیفه زندگانی کتابت ارقام فیوضات دو جهانی نمودن از اهم عبادات و اتم سعادات است کلمات اربعه سبحان الله و لا اله

الا الله

والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر چه بدرستی که هر چیزست که خانه عبودیت را ارکان چهار گانه و بنای ثنای حق را کلمه چهار گانه است
در کافی از حضرت اشرف منزل امام مرویست که بر مردی گذر فرمود که نهال میکاشت آنحضرت توقف فرموده آنحضرت امام فرمود که آیا دلالت نکنم
ترا بر نهالی برای کاشتن که بیخ آن ثابت تر و بار آمدنش سریعتر و میوه اش خوشتر و پاینده تر باشد آن مرد گفت بلی دلالت فرما بر آن یا رسول الله
فرمود که چون صباح کنی و شب کنی بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر چه بدرستیکه هر گاه اگر گوئی این را بهر تسبیحی یعنی
بهر کلمه از این چهار کلمه ده درخت در بهشت از انواع میوه و این از باقیات صالحاتست یعنی از جمله حسناتی که جناب سبحانی از آن بباقیات صالحات
تعبیر نموده و در سوره کهف کریمه والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا بیان فضل آن فرموده است آن مرد گفت
یا رسول الله گواه میگیرم ترا که این بستان […] صدقات بر فقرای مسلمین که اهل آن باشند آنرا یعنی آنرا وقف فقرا کردم پس خدای عز و جل
فرو فرستاد که فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری و هم در کافی از حضرت صادق جعفری ع منقولست که مضمون
معنی آن اینست که جمعی بخدمت رسول خدا ص آمده گفتند یا رسول الله اغنیا را مالی هست که آن بنده آزاد میکنند و حج میکنند و صدقه میدهند
و جهاد میکنند و ما را نیست یعنی بسبب آن چیزی از سعادات آن عبادات محرومیم آنحضرت فرمود که هر که تکبیر کند خدای عز و جل را صد بار
یعنی الله اکبر گوید افضلست از آزاد کردن صد بنده و هر که تسبیح نماید خدا را صد بار افضلست از راندن صد شتر یعنی برای قربانی حج و هر که حمد
گوید خدا را صد بار افضلست از بار کردن صد اسب در راه خدا با زینها و لجامها و رکابهای آنها مراد اینکه صد اسب با یراق بمجاهدین دهد
که سوار شوند و بجهاد روند و هر که لا اله الا الله گوید صد بار بر برده باشد آن روز از افضل مردمان بجهت عمل مگر کسی که زیاده بر آن گوید پس این سخن
باغنیا رسید آنرا بعمل آوردند بار دیگر فقرا بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله آنچه فرمودی باغنیا رسیده آنرا بعمل آوردند فرمود
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم این فضل خداست میدهد آنرا بهر که میخواهد و در عدة الداعی از آنسرور صلی
مرویست که حاصل مضمون آن اینست که در شب معراج داخل بهشت گردیدم زمینهای هموار دیدم از مشک و در آن فرشتگان دیدم که بنا میکنند
خشتی از طلا و خشتی از نقره و گاه دست از کار میکشیدند گفتم چیست شما را که گاه دست از کار میکشید گفتند انتظار میکشیم نفقه
را یعنی خرجی و ما یحتاج آن حاضر کرده گفتم چیست نفقه شما گفتند قول مؤمن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
پس چون گوید این کلمات را بنا کنیم یعنی در این بنا کار کنیم و چون ساکت شود و خود را از گفتن آنها باز دارد ما نیز دست از کار باز داریم
و در ثواب الاعمال از جناب والاجناب رسالت مآب مرویست که ملتفت اصحاب گشته فرمودند که اتخذوا جننا یعنی سپرها بگیرید گفتند
یا رسول الله آیا از دشمنی که بسر آمده فرمودند ولیکن از آتش مراد اینکه سپرها بردارید که شما را از آتش جهنم نگاه دارد بگوئید سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر یعنی گفتن این کلمات بمنزله سپر است که از آتش نگاه دارنده و فضل و ثواب هر یک از این کلمات جدا گانه
علیحده نیز مأثور و در کتب معتبره مذکورست از آنجمله در امالی شیخ صدوق طاب ثراه حدیثی طولانی از برگزیده ربانی حضرت اشرف محمدی ص
منقولست که اذا قال العبد سبحان الله سبح معه ما دون العرش فیعطی قائلها عشر امثالها ملخص معنی اینکه چون بنده سبحان الله
گوید تسبیح کند با او آنچه در زیر عرش است پس عطا کرده شود گوینده آن ده برابر ثواب این کلمه که هم گفته باشند و در کتاب توحید صدوق رحمه الله

مذکور است که فردی از زنگ زدای دلها و عقده کشای مشکلها جناب امیر المؤمنین ع از تفسیر سبحان الله سؤال فرمود آنحضرت فرمود
وهو تعظیم جلال الله عز وجل وتنزیهه عما قال فیه کل مشرك فاذا قالها العبد صلی علیه کل ملك یعنی تعظیم جلال بزرگی
خدای عز وجل و تنزیه و پاک دانستن اوست از آنچه گفته در حق او هر مشرکی پس چون بنده این کلمه را گوید صلوات و رحمت فرستند براو همه فرشتگان
و در ثواب الاعمال از حضرت مقدس جعفری ع منقولست که هر که سبحان الله العظیم وبحمده گوید خدای تعالی برای او سه هزار حسنه بنویسد و از برای
او سه هزار درجه و خلق کند از این کلمات مرغی در بهشت که تسبیح کند و اجر آن تسبیح برای آن باشد و هم در کتاب از امام همام سدره مقام حضرت
ابی جعفر ما حضرت باقر است که هر که سبحان الله گوید با تعجبی خلق کند خدای تعالی از آن مرغی که آواز زبانی و دو بال باشد پس تسبیح نماید خدا
از جانب آن کس در میان مسبحین تا قیامت قائم شود و مثل اینست الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی گفتن هر یک از این کلمات
بدستور موجب این فضل و ثواب موفور میگردد و در امالی شیخ صدوق نور الله مرقده از حضرت اقدس نبوی ص منقول مرویست که چون بنده
الحمد لله گوید انعام نماید براو خدای تعالی بنعیم دنیا چنانچه متصل کرده بنعیم آخرت این کلماتیست که میگویند آنرا اهل بهشت چون داخل بهشت
شوند و در ثواب الاعمال از قدوه انام حضرت ابی عبد الله ع منقولست که هر که هفت بار هر روز بگوید الحمد لله علی کل نعمة کانت او هی کائنة
یعنی سپاس مر خدا برا بر هر نعمتی که بفعل آمده یا خواهد آمد پس بتحقیق که ادا نموده است شکر آنچه گذشته و شکر آنچه باقیست یعنی از نعمتهای آینده و در
کتاب ... از همان جناب ... روایت شده که هر که چهار بار چون صباح کند الحمد لله رب العالمین پس بتحقیق که ادا کرده است شکر
آن روز را و در کافی از همان حضرت ع منقولست که شکر نعمت اجتناب محارمست و تمام شکر گفتن مرد الحمد لله رب العالمین است و هم در آن
کتاب از همان والاجناب ع مرویست که هر کسی که مردی از شما هر آینه ... از آب پس واجب میکرداند خدای عز وجل باین برای او
بهشت را و نیز در این کتاب بعد از توضیح این کلام ... این امام فرموده ... اداء نموده ... برای بیاده و بسم الله گفته ... آب ...
... از آب ... و حمد میکند ... بیاده ... آشامیده و حمد میکند همچنین ... پس واجب میگرداند خدای تعالی باین برای او بهشت را
و نیز در آن کتاب از آن شیعیان ما ع مرویست که شکر هر نعمتی واگرچه عظیم باشد اینست که حمد کند خدای عز وجل را و هم در کافی از حضرت
رضا ع روایت شده که این مضمون را امام فرموده که هر که حمد کند خدا را بر نعمت بتحقیق که شکر او نموده و این حمد افضلست از آن نعمت یعنی فضل
و ثواب و فوایدی که از این حمد بروز کار وی عاید میگردد برای او از آن نعمت بهتر است و در ارشاد دیلمی رحمه الله مذکور است که الله تعالی وحی نمود
بحضرت داود علی نبینا و ع که شکر کن مرا حق شکر من گفت الهی چگونه شکر تو کنم حق شکر و حال آنکه شکر من تو را هم نعمتیست از تو یعنی برای آن
نیز شکری دیگر باید نمود و همچنین الی غیر النهایة الله تعالی فرمود که الحال شکر کردی مرا حق شکر من واما کلمه طیبه لا اله الا الله و فضل و ثواب
آن اخبار و آثار بیش از آن وارد است که بجهة ذکر آن حکی در رشته تحریر توانند کشید و سنان خامه تحمل اظهار کارهای آن چنانکی توانند کرد پس بنا
بر این با برادو بعضی از آن اکتفا مینماید از آنجمله در کتاب توحید شیخ صدوق طاب ثراه از سرور عالمیان و فخر آدمیان جناب اشرف نبوی ص
مرویست که من قال لا اله الا الله فی ساعة من اللیل محی ما فی صحیفته من السیئات حاصل مضمون آنکه هر کسی که بگوید لا اله الا الله در ساعتی
از شب محو کرده و آنچه در نامه اعمال اوست از گناهان و هم در آن کتاب از آن عالیجناب ع منقولست که ما قاله کلا قال القائلون بمثل لا اله الا الله

یعنی

یعنی نگفتند و نگفتند گویندگان چیزی از سخنان را مثل لا اله الا الله و نیز در کتاب توحید از آن مقتدای سپاه و سفید حدیث آمده
شده که حاصل آن اینست که نیست هیچ کلامی نزد خدای عز وجل محبوبتر از قول لا اله الا الله و نیست هیچ بنده که گوید لا اله الا الله و آواز خود در آن بلند
کند مگر آنکه فرو ریزد گناهان وی چنانکه فرو میریزد برگ از درخت و نیز در آن کتاب از آن حضرت منقولست این مضمون ماثور است که خدای عز وجل
ستونی است از یاقوت سرخ که سر آن در زیر عرش و پای آن بر پشت ماهی است در طبقه هفتم زمین چون بنده گوید لا اله الا الله عرش بلرزش
در لرزش آید و آن ستون و ماهی حرکت نماید پس خدای تبارک و تعالی گوید گواه باشید ای ساکنان آسمانهای من بدرستیکه گوینده لا اله الا الله
بتحقیق آمرزیدم و در بسیاری از کتب معتبره ثبت و ذکر یافته که چون آفتاب سپهر اکرام حضرت علی بن موسی الرضا ع پرتو سعادت بر عرصه
خراسان انداخت و در روزی که از خطه پر نور نیشابور روانه میشد عماری آن حضرت در اوشتر بود و چهار سوق نیشابور رسید جمعی از اصحاب
حدیث و علمای انجا بملازمت رکاب فیض انتساب مستسعد بودند از آن خازن کنوز علوم در یوزه انوار حدیثی نمودند آن منظور نظر حضرت باری
چون گل نگاه از چشم خانه عماری سر برآورده فرمودند که شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که میگفت از پدرم جعفر بن محمد که گفت شنیدم از پدرم محمد بن علی
که میگفت از پدرم علی بن الحسین که میگفت از پدرم حسین بن علی بن ابیطالب که میگفت از پدرم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم که گفت
شنیدم از حضرت رسول ص که میگفت از حضرت جبرئیل ع که میگفت شنیدم از خدای جل جلاله که میگفت لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی
امن من عذابی یعنی لا اله الا الله حصار منست پس کسی که در آید در حصار من ایمن شد از عذاب من راوی گوید که چون راحله حضرت گذشت ما را ندا فرمود
یعنی باواز بلند که بشروطها و انا من شروطها مراد آنکه کلمه طیبه وقتی بنده را از عذاب ایمن میسازد که شرطهای آن بجا آورد و از جمله شرطها
اقرار بامامت من و شناختن و گردن تسلیم بر آن گذاشتن است و این حدیث پر از نوید تمام امید در کتاب شریف توحید بطرق متعدده مذکور است
و اگرچه اندک اختلافی در آنها هست اما محصل مضمون همه اینست و در کشف الغمه حکایت از تاریخ نیشابور بدین کیفیت مذکور است که چون
آنحضرت بیانان نیشابور رسید ابوزرعه و محمد بن اسلم طوسی که از ائمه حدیث بودند بر سر راه پیش شتافته و بشرف طاعت مرکب عالی رسیدند و در یافت
کشیده آنحضرت را بحق آباء کرامش قسم دادند که روی مبارک خود را با ایشان نماید و حدیثی با خبار رجال از جد بزرگوار خود برای ایشان
روایت نماید آن زبده مردمی ملتمس بپذیرفته فرمود تا راحله را باز داشتند آنگاه پرده هودج برداشته رخساره خود را چون خورشید جهان
تاب از سحاب آن حجاب ظاهر ساخت و دیده مسلمین بدیدار سعادت قرین خود روشن گردانید بر دوش وی گیسوان در بر عنبر خانه دلهای مشتاقان
انداخت اصناف خلایق جابجا ایستاده بعضی میگریستند و بعضی نعره میکشیدند و برخی جامها چاک کرده و برخاک میغلطیدند و قومی شک مرکب
با اخلاص میبوسیدند و فوجی بسیر زمین عماری سر تعظیم کردن اشتیاق و این شور و غوغا بدیگر بود تا آنکه نیمی از روز گذشت پس علما و فضات برآوردند
که یا معاشر الناس گوش کنید و در خاطر نگهدارید و رسول خدا را با آزردن عترتش میازارید آنگاه آنحضرت این حدیث شریف را باستادی که مذکور
شد املاء فرمود و جمعیت چهار هزار دوات و قلم بشمار آورده که آنرا نوشته ثبت نمودند و این حدیث در کتاب مذکور بدین گونه مذکور است که کلمة لا اله
الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی و حاصل معنی مرویست و بعد از آن حکایت نمودند که این حدیث
باین اسناد با مرار سامانی رسیده آنرا بآب طلا نوشت و وصیت کرد که بعد از رسیدن نامه وفات و اختتام روزنامه حیات آنرا با وی مدفون

سازند چنان کرد شخصی او را در خواب دید پرسید که خدای تبارک و تعالی با تو چه کرد گفت مرا آمرزید بسبب گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله از روی
اخلاص قایل گشتم و این حدیث را تعلیم نموده بآب نوشته بودم بر طبق این خبر چنان پر روایت حدیثی که در کافی از سید رهبر حضرت امام جعفر ع
روایت شده که با ابان بن تغلب خطاب کرده آنحضرت ع فرموده که یا ابان چون وارد کوفه شوی این حدیث را روایت کن که من شهد ان لا اله
الا الله مخلصا وجبت له الجنة یعنی هر که گواهی دهد که نیست معبودی بر حقی که شایسته پرستش باشد غیر الله تعالی از روی اخلاص واجب گردد برای
او بهشت ابان گفت که گفتم که از هر صنف مردمان یعنی از شیعه و مخالفین نزد من آیند برای هر که باشد این حدیث روایت کنم فرمودند آری روایت
کن که چون روز قیامت شود خدای تعالی خلق اولین و آخرین را جمع کند پس سلب کرده میشود این کلمه از ایشان یعنی مایه این بایشان نگذارند
مگر کسی که بوده باشد بر این امر یعنی امامت اهل بیت را مسلم داشته و خط محبت و ولای ایشان را بر لوح خاطر نگاشته باشد محصل اینکه ایمان
با اهل بیت از شروط این کلمه است و بی آن از درجه اعتبار ساقط میگردد و در کتاب صدوق طاب ثراه از جناب اقدس رسالت هم منقولست که خدای
جل جلاله بموسی گفت که لو ان السموات و عامرهن و الارضین السبع فی کفة و لا اله الا الله فی کفة مالت بهن لا اله الا الله حاصل معنی
اینکه اگر آسمانها و ساکنان آنها و زمینهای هفت گانه در یک کفه ترازو و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد لا اله الا الله بر آنها راجح آید و هم در کتاب
توحید از عالم علوی دین جناب مقدس امیر المؤمنین ع آنحضرت روایت شده که نیست هیچ بنده مسلمانی که لا اله الا الله گوید مگر اینکه این کلمه بعالم بالا
صعود نموده در سقف یعنی طبقات سموات را شکافته و هر ورد کند بچیزی از سیئات آن بنده مگر اینکه او را محو کرده و نابود گرداند تا منتهی گردد بمثل خود از
حسنات پس قرار میگیرد و نیز در آن کتاب از آن رفیع جناب مقدس نبوی هم منقولست که لا اله الا الله ثمن الجنة یعنی گفتن این کلمه طیبه قیمت بهشت
است و هم در آن کتاب از آن عالیجناب مرویست حدیثی که حاصل آن اینست که هر که بگوید لا اله الا الله از روی اخلاص داخل بهشت شود و اخلاص
آن اینست که منع کند و باز دارد او را لا اله الا الله از آنچه خدای عز و جل حرام کرده است و نیز در آن کتاب از جناب مقتدای شیخ و شاب آنحضرت
ماثور است که هر که بگوید لا اله الا الله صد بار بوده باشد بهترین مردمان در آن روز بجهت عمل مگر کسی که زیاد کند و هم در آن کتاب از آن مؤتمن رب
منقولست آنحضرت که هر که بگوید روزی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا
بنویسد خدای عز و جل برای او چهل و پنج هزار هزار حسنه و محو کند از او چهل و پنج هزار هزار سیئه و بلند گرداند برای او چهل و پنج هزار هزار درجه و در کافی گفته
که در روایت دیگر این نیز تتمه این حدیث گردیده باشد این کلمات حرزی در آن روز از شیطان و پادشاهان و فرو نگیرد او را گناه کبیره (?)
و در کافی از آن قطب ابرار حضرت ابی جعفر ع باین مضمون بشارت رسیده مرویست که هر که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بنویسد خدای تعالی برای او هزار هزار حسنه و در کتاب توحید از حضرت مقدس با فرید (?) و در کافی از جناب
منور جعفر ع هم منقولست که جبرئیل ع نزد رسول خدا آمده گفت یا محمد طوبی لمن قال من امتك لا اله الا الله وحده وحده وحده (?)
و در ثواب الاعمال از جناب مقدس جعفری ع آنحضرت منقولست که هر که لا اله الا الله گوید بعجب خلق کند خدای تعالی از آن مرغی که بال زند بر
سر صاحبش تا آنکه قیامت قایم شود و ذکر کند برای گوینده خود و هم در ثواب الاعمال از آن مهر سپهر کمال آنحضرت ع روایت شده که هر که گوید صد بار
لا اله الا الله الملك الحق المبین پناه دهد او را خدای عزیز جبار از فقر و انس گرداند وحشت قبر او را و کوبیده در طلب جنت را و کوبنده در (?)

یعنی گفتن

یعنی گفتن این کلمات بابرکات وسیله حصول ثروت و دخول جنت و نیز در آن کتاب از آن عالیجناب آنحضرت مرویست که هر که هر روز
سی بار این کلمات را گوید رو بغنا آورد و پشت بفقر کند و در بهشت را کوبد و هم در ثواب الاعمال از آن ذو الجلال (?) از آن کرامت ع
آنحضرت روایت شده که هر که هر روز پانزده مرتبه گوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا
الله تعالی از او یاد کند و از آن بر شایسته نگرداند و در کتاب شریف کافی به نیکو بیانست که هر که هر روز لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله
عبودیة و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا رو آورد خدای بالو و روی از او بر نتابد تا داخل بهشت شود و در مصرف (?) ابن طاوس
قدس الله مرقده مذکور است که بعضی از موالی از مریدی ذکر جناب ولا و حریق آتش سوز و زاری حضرت امام زین العابدین ع حکایت کرده که روزی
آنحضرت بجانب صحرا بیرون رفته بود و من نیز از دنبال او رفته دیدم یافتم که بسجده افتاده و بر روی و پیشانی او از درشتی (?) درشت نهاده پس متوقف
گردیدم چنانکه آواز گریه و ناله او میشنیدم و شمردم هزار بار گفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله عبودیة و رقا لا اله الا الله
ایمانا و تصدیقا بعد از آن سر از سجده برداشت و محاسن شریفش و چهره لطیفش سراسر آب دیده کان تر شده بود گفتم یا سیدی وقت نشده
که اندوه تو بانجام رسد و گریه تو کم گردد و فرمود وای بر تو کسی که یعقوب بن ابراهیم بن پیغمبر و پسر پیغمبر و نواده پیغمبر بود دوازده پسر داشت خدای
تعالی یکی از ایشان را غایب گردانید از اندوه موی سرش سفید شد و از غم پشتش خم گردید و از گریه چشمش نابینا گردید و حال آنکه پسرش زنده بود
در دار دنیا و من دیدم پدرم و برادرم و هفده نفر از اهل بیت خود را کشته افتاده بودند پس چگونه اندوه من منقضی و گریه من کم شود و اما فضل
کلمه شریفه الله اکبر در امالی شیخ صدوق نور الله مضجعه در حدیثی طویل از ده و الحسن (?) و دلهای علیل حضرت رسول ص آنحضرت منقولست
که کلمه الله اکبر بالاترین کلمات و محبوب ترین آنهاست بسوی الله تعالی یعنی نیست هیچ چیز بزرگتر از من و افتتاح نماز نمیشود مگر
باین کلمه از جهت کرامت و بزرگواری آن نزد خدا و این اسمیست که شریف ترین یا بزرگترین اسماست علی اختلاف النسخ و در کافی از جناب
مقدس جعفری ع هم ماثور است که ثمن الجنة لا اله الا الله و الله اکبر یعنی بهای بهشت لا اله الا الله و الله اکبر است و در عدة الداعی
از یکی از دو امام مجید یعنی حضرت ابی جعفر یا جعفر بن محمد علیهم السلام آنحضرت مرویست که تهلیل و تکبیر بسیار کنید چه نیست هیچ چیزی
محبوب تر بسوی خدا از تکبیر و تهلیل و اذکار مغفرت اثر چنان و دل در احادیث اهل بیت عصمت از حد افزون و در کتب معتبره مبسوط گردیده اما
مطلب تألیف این نسخه مضبوط است و مخزون و اجمالی کم مختصری در این باب گنجایش ایراد بیش از این ندارد لهذا بهمین قدر اکتفا نموده مخفی
نماند که ذکر لسانی نیز بر دو گونه است خفی و جلی و افضل آنها خفی است چه قبول هر طاعتی چنانکه سابقا گذارش یافت موقوف بر اخلاص
است و آن از آفت ریا و سمعه محافظت و نگهداری امری بغایت صعب نهایت دشوار است خصوصا وقتی که گذارش آن علانیه و در معرض اطلاع
خلق باشد لهذا حضرت شارع اخفاء ذکر و هر عبادتی را ستوده و بآن وصیت فرموده است مگر فرایض که چون اکثر مکلفین در آن شریکند با
رغبت بادای آن چندان مدخل نیست و نیز متضمن اشعار اسلام و دفع تهمت ترک و بی اعتنائی در دین است گذارش آنها علانیه مستحق (?)
احسن شمرده اند و آنچه گذاردن نمازهای فریضه در مساجد جماعات و در اهل و در خانها و خلوات افضلست و بعضی اخبار و شبهات (?)
حاصل غایت اهتمام در اخفای عمل و حفظ اخلاص روزی که روزه میداشته لبهای خود را چرب میکرد که مبادا از خشکی لب و دهان کسی

برآن آگاه وقت فرمش از آن شب شب رباو سمو مخلوط دشباه کرده و دلیل ذکر خفی و دعای نهانی کلام معجز حضرت سبحانی است در سوره اعراف
که واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین محصل مضمون اینکه ذکر کن
خداوند خود را در دل خود بزاری و کفتاری که آهسته باشد وقت بامداد و شبانگاه و مباش از غافلون و بیکاران از ذکر خدای تعالی هم
در آن سوره شریفه فرموده که ادعوا ربکم تضرعا وخفیة یعنی بخوانید خداوند خود را بزاری و پنهانی و در کافی از حضرت مقدس جعفری صلعم منقولست
قال الله عز وجل من ذکرنی سرا ذکرته علانیة حاصل اینکه خداوند عز وجل فرموده است که هر که ذکر کند مرا پنهانی ذکر کنم او را آشکار
و هم در آن کتاب مذکور است که وحی کرد الله تعالی بعیسی علی نبینا وعلیه السلام که یا عیسی الن لی قلبک واکثر ذکری فی الخلوات یعنی
نرم ساز برای من دل خود را بسیار کن ذکر مرا در خلوتها و در ارشاد دیلمی رحمه الله از حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست که خیر الذکر الخفی
یعنی بهترین ذکرها ذکر خفی است و هم در آن کتاب مذکور است که آن مهر سپهر سعادت و اعلم اوتاد عبادت صلعم قومی را دید که آوازهای خود را
بدعا بلند میساختند فرمود علی ضلالکم انما تدعون سمیعا بصیرا حاضرا معکم یعنی همراز و آهسته باشید جز این نیست که میخوانید کسی را
که بسیار شنوا و بینا و حاضر است با شما بر طبق اشارت فهم دانا و وجدان نکته دان زبان رمز آشنا رسیده است اینکه هر حرف کلمه طیبه لا اله الا الله
بهکدام [?] شفوی نیست و ذاکر [?] تحریک لبها یا آنها که با میتواند کرد و اشارت بر لطیف میتوانند برد بر اینکه این لطیفت جلیست برای آداب
و ادراک فضیلت ذکر خفی در مجالس محافل نیز دلبسته دانی بیانی نکته دانان آن رطب اللسان ترانه بود که شرب این شهادت چون حق
مختوم جنت از خبث الایش ریا و سمعت پاکیزه داشته باشد حرکت لبها نوش ترانه نمود و مجمل این مفصلات و موجز این مطولات اینکه ذکر جناب الهی
بر چند قسم و هر یک از اقسام آن افضل و ثواب بسیار است لیکن چنانچه بیان شد بعضی از بعضی افضل و در احتراز برق طاعت سوز ریا او خلوت
پس بخت یار بنده که بدریافت این سعادت موفق گشته پیوسته خود را بآن خوشحال و شاد و گلشن خواطر را بزلال این فیض بی پایان همواره خرم و آباد
دارد و هم پیر خیر را بیاد حضرت دوست مخصوص دانسته دربان مراقبتش بحرست منع ترک علایق بیگانگان اندیشهای باطل دنیا را باین خلوت سرای
خاص بگذارد چه یاد حق را مانعی و شاغلی چون فکر و ذکر دنیای باطل و این بوستان سعادت را آفتی و صرصری مانند هوای و هوسهای جاه سلب
نیست که این طریق مشکل و جوینده کان کعبه این سر منزل را لخت بخت زهد و ورع از خود در گردن ولا شک کامل را بنا زبانه شوق کامل را
در کل بخت فرو رفتن شاغل آن بر آوردن بسیار دور کار روانان نا چارست قال الله تبارک وتعالی فی سورة المنافقین یا ایها الذین
امنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون حاصل معنی اینکه ای مومنان باید که مشغول
نسازد شما را مالهای شما و نه فرزندان شما از ذکر خدای تعالی یعنی از فرط تعلق بمال و اولاد و از غایت تعلق با این نفس آب که مبادا خود را
از یاد جناب الهی غافل ساز کدارش مرهم شبکی از زایل میکردانید چه مقتضای ایمان آنست که دوستی غالب آید و هیچ امری با آن معارضه ننماید و هر که
این کار کند یعنی باشتغال این دو امر سریع الزوال از ذکر خداوند متعال باز مانند پس ایشان زیان کارانند که باقی را بفانی فروخته سرمایه سعادت
و جهانی را با آتش سودای دین و دشمن جانی سوخته اند انما اموالکم واولادکم فتنة وان الله عنده اجر عظیم آزاد مردانی که بعقل کار دانی
از این حسنات عظمی باز رسته و صورت ایمانی حبایل علایق این سرای فانی را از هم گسسته نکر دنیا ایشان را از ذکر خدا باز نتوانسته و هست مومنانند که جناب

سبحانی برحق آسانی باد ایشان نموده و در سوره شریفه از مدح شان ایشان فرموده است رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام
الصلوة وایتاء الزکوة الی آخر الآیة یعنی مردانی که مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشان را خرید و فروختی از یاد حق تعالی و برپا داشتن نماز و دادن
زکوة و روایت کرده اند که این جماعت کسانی اند که چون وقت نماز رسد تجارت را گذارند و متوجه نماز شوند اجر ایشان نزد خدای تعالی عظیم ترین اجرهاست
و فقط مقابل این آزاد مردان دین دار قومی است سست اعتقاد و جلیل شعار بوده که برای سرود و بیهوده دست از آداب اخروی و فیض خدمت اشرف
نبوی صلعم برداشته و از پی استماع لهو و انتفاع تجارت شتافته آن والا جناب را در مسجد تنها گذاشته تفصیل این اجمال آنکه حضرت سید لولاک روحی فداه
بخشش منبر نشین پایه افلاک صلعم روز جمعه تارک منبر را با فر سعادت صعود فلک سا و بآفتاب نور وجود رشک فرمای سپهر خضرا ساخته خطبه میخوانند
و بهشت زبان گوهر بار و جی گفتار رشحات مواعظ بالغه بر کلهای دلهای پژمرده حاضران می افشاندند که در آن وقت کاروان دحیه کلبی از شام رسیده
اجناس طعام بجهت فروختن آورده و در مدینه تنگی و گرانی بود و رسم ایشان بود که چون کاروانی بیامدی بسیدی بجهت اعلام طبل شادی گرفتی
دست بر دست زدندی و چون آواز طبل و دست بر دست زدن ایشان بگوش حضار آن مجلس جنت نشان رسیده بر آن اطلاع یافته دست از فرایض
مرا بیه آن مجلس شیوا بعزت تمام بخریدن طعام یا شنیدن لهو بیرون شتافتند چنانکه در خدمت آنحضرت بغیر از دوازده کس دیگری [?] نماند
پس آنحضرت ایشان را ملامت فرموده که اگر همه برفتندی و مجلس از شما تهی شدی از این وادی آتش بر شما آمدی و هم را میرسد حضرت رب العباد این آیه
که در سوره مبارکه جمعه است فرو فرستاد که واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة
والله خیر الرازقین حاصل معنی اینکه چون ببینند خرید و فروختی یا لهو یعنی متفرق گشته رو بسوی آن خرید و فروخت آورده و ترا ایستاده گذارند
بگو ای محمد صلعم آنچه نزد الله تعالی است یعنی از ثواب نماز و استماع خطبه و فضل لزوم مجلس پیغمبر بهتر است از لهو و تجارت و الله تعالی بهترین روزی
دهنده کانست پس روزی شما را بشما خواهد رسانید بسبب آنکه از مسجد و اشتغال بندگی شما را از آن محروم نخواهد کرد و انید شیخ دیلمی رحمه الله در ارشاد خود
روایتی آورده که حاصل آن اینست که اجتماع نمایند هیچ قومی که ذکر الله تعالی کنند مگر اینکه شیطان بدنیا گوید الا تنظرین ما یصنعون آیا نمی‌بینی
که آن جماعت چه میکنند یعنی سر از فرمان ما کشیده اند و بذکر خدا مشغول گردیده اند و دنیا گوید بگذار ایشان را متفرق شوند پس آنگاه گردنهای ایشان
گیرم یعنی ایشان را اسیر و ذلیل خود سازم و از یاد خدا غافل میکردانم الحاصل سالک طریق بندگی و ذکر را سنگ راه عظیم تر از فکر دنیا و پای طلب
اختلاط با بندی محکم تر از دل بستگی این پست عهد بی وفا نیست و دفع آن امری سهل و آسان و نه کار هر سبک دست و پای ضعیف الایمان است خداوند
وحده بخشنده رای و هوش کافوس [?] الکنان این طریقه سعادت مقصد را در دفع این سنگ راه یاری و در شکستن این بندگران مددکاری نموده
بمنزل مقصود رسانده و جمله دلها از فکر دنیا آشفته و در کل تعلق فرو رفته را بدستگیری عنایت بی نهایت خود رهانیده و گریبان گیر ساحت قرب
خود کشانیده و در محفل کرامت برسند منزل انا جلیس من ذکرنی نشانده بفضل و کرم **مجلس هفتم** در ذکر فضل و ثواب روزه که کند اینکه چون عمر
عمر عزیز در آن نیز فوزی عظیم و سبب وصول بمقام کرامت بر تشنه لبان رحیق توفیق جناب سبحانی و گرسنه چشمان الوان نعم مثوبات جاودانی
که زهر ای شهد نمای لذات عاجل کام و دل شان را تلخ ساخته و مرض جان کاه از سر و آرزو مذاق جان شان را از ادراک این مزه نعمتهای آجل بیمار ساخته
باشد معلوم است که نعمت بندگی جناب الهی از نعمتی است که صاحب ذوق هرگز از آن سیری ندارد و سعادت عبادت آن درگاه از سعادتی که عار

صاحب شوق لحظه‌ای از آن خودداری فرماید لذت شناسی که مذاق جانش چاشنی این نعمت روح‌افزا یافته که بیاز نعیم دنیا بگذرد چشم التفات
نیکرد و دیگر رغبت وی که دست طلبش پیوسته این لمرجان پرور را از شاخ طلب جهت مالا جیده که با ثمار خوشی با افتاده بخاک سر کرد کدورت آلوده
این خاکدان سر رغبت فرو دمی آورد و آزاده مردانی که از نعیم دنیا بنعم دین ساخته و از حوای تکلفات شان باداء تکلیفات دین پرداخته اند تلخی
ریاضت عبادت در کام دلشان از جان شیرین خوشتر است و آثار گذارش تکلیف بر تن نزارشان از راحت تن آسانی دلکش تر دیده شوق شان
بخوابی شبهای تمام را از بر کسلیان که نخوانده و رغبت ذوقشان از گرسنگی و تشنگی ایام صیام هرگز سیری ندانه و جمعی که در گذارش وظایف طاعات
زار و نزار شده و از الم گرسنگی و تشنگی روزه همیشه نالان و گله‌مند می‌باشند قومی اند که اوقات شریف‌شان سراسر صرف هر حال لاشی گشته است بهر
گدای شان نامی بطلوع داون سگ نفس اماره شکم خواره گذشته جد و جهدشان در تحصیل شهرت همیشه بنده فرمان نفس بوده و قوی دستان در حوائج
تن خاکی پیوسته رعیتی سلطان طبع بوده مگس بکس و دشنام دلشان از خوان دنیا جز حلوای دشنام لذت خورد و خواب نبوده و مذاق وجدان
نامرشان از سفره و فرقی شهد مصفای ترک لذت نچشیده جهت مذاقی که پیوسته چون ریگ روان در بیابان بهاد و دیده آرزویش جز آب تلخ و شور
چامساران مذمت از عذوبت دجله و فرات چه خبر دارد ذوق این فیاس تن پروری که عمری در بیابان بی پایان آمال و امانی برده و باب علف
اکل و شرب شکم چرانی و تن آسانی نموده لذت ترک آنرا کی از لذت شمارد آری از لذت ریاضت جنی لذت روحانی بردن بلکه آنرا الذ اللذات
شمردن مذاقی است عالی و وصول بآن زینکس را دست پس دعالی است بلکه آن موقوف بتوفیق رسا و تشنه‌ای کامل است و تحصیل این شمها
بمعرف و ترکیبی سودمند که باطن سقیم از آن باصلاح آید و دفع رنج دل کار فلاسفه و فرش چاره نماید و آن عبارت است از اطلاع بر آیات کریمه و تامل
و اخبار شریفه که از چاره گران هر درد و علت و طبیبان دار الشفای دین و ملت در هر گونه عبارتی ورود یافته است و انا بجمله آیات و اخبار
که در فضل و ثواب روزه و فوائد آن وارد گردیده بنا بر این این مجلس بذکر بعضی منتخبی از آن مزین میگرداند و از این معجون سودمند قدری بدست
بامیل خامریان از حقهای کتب احادیث حصه برآورده بکام جانها پرسا منجون آیات و اخبار بعضی در فضل مطلق صیام و بعضی از جمله
هر یک از اقسام آن وارد است این مجلس را بدو مطلب مرتب ساخته و در هر کدام ان شاء الله تعالی بذکر آن انتهایی پردازد مطلب اول در فضل و ثواب
مطلق روزه بر متتبعان فاذن تجارت پوشیده نیست که روزه عبادتی است که متضمن فواید منافع و بسیار از آن امراض نفسانی را سودمند و دافع
آن برای نفس تنبه کاربند امساک و پرهیزات برای بیمار لبسی اخلاط سوداهای فاسد و خیالات خام که از آدمان تنعمات و لکشا ... سلامت
در دماغ تولد نموده است تحلیل خساست انواع علتهای باطنی و شهوتهای نفسانی تخفیف میابد و در تهذیب از عثمان بن مظعون منقول است که گفت
بخدمت حضرت مقدس نبوی صلعم معروض داشتم که اراده دارم که خود را خصی یعنی اخته گردانم مرادش اینکه میخواهم بدین طریق خود را از حکم
قوت مباشرت و دفع مفاسدی که بر آن مترتب میشود رهانم آنحضرت فرمود که لا تفعل یا عثمان فان اخصی امتی بالصیام یعنی این کار
مکن چه بدرستی که خصی کردن امت من خود را روزه داشتن است یعنی بروزه این مرض زایل و این غرض حاصل میکرده و نیز در کنز العرفان از آن
سرور صلعم روایت است که من لم یستطع الباءة فعلیه بالصوم فان الصوم له وجاء حاصل معنی اینکه کسی که قدرت نکاح نداشته باشد باید که روزه دارد
بدرستی که روزه داشتن برای او بجای تدارک خصی کردن است و دیگر آنکه چنانکه روزه سبب علاج شهوات نفسانی و اما حدوث بسیاری

از اقسام

از اقسام امراض جسمانی را مزیه و دافع است چنانکه در تهذیب از حضرت علیه السلام مرویست که ثلث یذهبن بالبلغم و یزدن فی الحفظ
السواک والصوم وقراءة القرآن یعنی سه چیز است که میبرند بلغم را و افزاید در قوت حافظه مسواک کردن و روزه گرفتن و قرآن خواندن
و دیگر آنکه صاحب ... از ادراک الم گرسنگی و تشنگی روزه متذکر احوال فقرا و مساکین که بجهت وسعت ماه بی بهره‌اند و بالوان نعمتهای دنیا بهره
بچشم حسرت مینگرند گردیده بفکر تدارک آن می‌افتد و بسیاری از توفیق و بابده رحمت شفقت و صله فقرا و درویشان و طواف کعبه دلهای شکسته ایشان
نائل گشته جامع این دو سعادت عظمی میگردد و دیگر آنکه عاقل هیچ روحی صاحب یقین از گرسنگی و تشنگی این عالم بخاطر از طاقت بیرون از گرسنگی و تشنگی
روز قیامت بخاطر میتواند آورد و تدارک آنرا هم از راه و جهت ساخته تهیه زاد و توشه و آب توبه خود را از آن مجتمع دهد و دیگر آنکه نفس سرکش خود را
از آن ضعیفی و شکستگی بهم میرسد و از آن از اهل پیشم چیده و در درگاه جناب الهی بجانب پسندیده است خود را ضعیف کردن را بایان از آن قوت کرده
و خود با شکستگی که از بی کسی سکیها بآن دست پذیرد و چندانکه لبی که موجب تر زبانی رحمی که بامت شود و مرحبا زرد رنگی که موجب سرخ‌رویی روز
قیامت گردد و فواید مذکوره مستفاد از اخبار شریفه است که در ضمن ... ذکر یافته بجهت ایجاز ایراد عبادات آنها بمجلس در اختتام نشد مجملا
حضرت خداوند عالم عز شانه بجهت چنین فواید عظیمه زمره انام را بشرف تکلیف صیام ارجمندی و بتاج و ارج سعادت این عبادت
سرفرازی داده و بسبب نهی از اکل و شرب الوان فیوضات روحانی و شربات جاودانی سر بروی بندگان گشاده جهت و چه فیض از آن بیشتر
تواند بود که بنده بتحمل این اندک ریاضت در زمره صابران داخل بشرف کرامت والله یحب الصابرین که در سوره آل عمران است در حال
گردد و لهذا در کلام خدا و آثار ائمه هدی از روزه بصبر تعبیر شده است قال الله تبارک و تعالی فی سورة البقرة واستعینوا بالصبر والصلوة
یعنی استعانت و طلب یاری کنید در شدائد و حوائج خود بصبر و نماز و در تفسیر از عالم ربانی و خازن کنوز فرقانی حضرت ابی عبدالله ع در تفسیر این
کلام هدایت نظام منقول است که مراد از صبر روزه است و فرموده که چون نازل شود بمرد نازله و بختی پس باید که روزه دارد چه بدرستی که الله عز و جل
میفرماید که واستعینوا بالصبر والصلوة و بر طبق این خبر است که ماه مبارک رمضان را شهر صبر میگویند و استعانت بنماز و روزه در شدائد
و حوائج چنانکه در مجلس دعا اول گذارش یافت از آداب مقرره دعا و از سنن شریعت مطهره مقرر است و لهذا در دعای استسقا روزه روزه میداشته
و در روز سیم بصحرا رفته نماز میگذارند و طلب باران مینمایند و نیز از احادیث وقتی که سید انس و جان صلعم با نصاری نجران اراده مباهله نمود آنحضرت
جملگی بروزه داشتن امر فرمود چنانکه سابقا ذکر یافت و اما اخبار و آثاری که در بیان اعلام کاشانش خوشی طایران ... ریاض جنت فضل
و ثواب روزه هر یک صیفی که بسیاق قوافی عبارات آن عرصه‌های ... که اهل راه در سلوک طریق گذارش آن هر کدام ...
معتبره و حدیث زیاده از آن است که این مجلس گنجایش ایراد تمامی آنها داشته باشد و لهذا از آن بقدری که شایسته و پرورش خواطر مستمعان گرامی
تواند ... اکتفا میشود از آنجمله در کافی و فقیه و تهذیب نیز از حضرت سید الانام و صدر آیات قیام و صیام جناب اشرف محمدی صلعم منقول است که
الصوم جنة من النار یعنی روزه سپریست که نگاه میدارد از آتش دوزخ و در آن چند کتاب شریف از آن صاحب دین حنیف مأثور است
که الا اخبرکم بشیء ان انتم فعلتموه تباعد الشیطان منکم کما تباعد المشرق من المغرب و در تهذیب که تباعد است یعنی آیا خبر ندهم شما را
بچیزی که اگر آنرا بکنید دور گردد شیطان از شما چنان دور بودن مشرق از مغرب گفتند بلی یا رسول الله فرمود الصوم یسود وجهه والصدقة

الکبر طهره والحب فی الله والموازرة علی العمل الصالح تقطع دابره والاستغفار یقطع وتینه ولکل شیء زکوة وزکوة
الابدان الصیام یعنی روزه سیاه میکند روی شیطان را وصدقه می شکند پشت آنرا ودوستی در راه خدا ومعاونت بر عمل صالح قطع میکند
نسل او را واستغفار قطع مینماید رگ دل او را وهر چیز را زکوتی است وزکوة بدنها روزه گرفتن است ونیز در آن چند کتاب از آن شافع روز
حساب منقول است که الصائم فی عبادة وان کان علی فراشه ما لم یغتب مسلما ودر فقیه نائما علی فراشه است یعنی روزه دار در عبادت است
اگر چه خفته باشد بر بستر خود مادام که غیبت نکند مسلمانی را ودر فقیه از حضرت اقدس نبوی صلعم مرویست که قال الله تبارک وتعالی الصوم لی
وانا اجزی به وللصائم فرحتان حین یفطر وحین یلقی ربه تعالی والذی نفس محمد بیده لخلوف فم الصائم عند الله اطیب
من ریح المسک ومضمون فقرات مذکوره در کافی نیز در چند حدیث جداگانه مذکور است حاصل معنی اینکه الله تبارک وتعالی فرموده است
که روزه برای منست ومن جزا وثواب میدهم بر آن روزه دار را وخوشحالی است یکی وقتی که روزه میگشاید ودیگر وقتی که خدای خود را ملاقات
مینماید وقسم بآن کسی که جان محمد بدست اوست که هر آینه بوی ناخوش دهن روزه دار نزد خدای تعالی خوشتر است از بوی مشک ودماغ شعور
از عبارت الصوم لی وانا اجزی به استشمام مینماید که روزه دار را عبادت فضیلت خاصی بحضرت معبود عالمیان مزید اختصاصی هست
ودر کافی وفقیه مرویست از حضرت مقدس جعفری علیه السلام روایت شده که الله تعالی بموسی وحی نمود که چه چیز منع میکند ترا از مناجات
من یعنی چرا با من مناجات نمیکنی گفت یا رب اجلک علی المناجات بخلوف فم الصائم حاصل اینکه بزرگوار تر میدانم ترا از مناجات
من با بوی ناخوش که دهان روزه دار میدارد یعنی روزه دارم وآن بوی ناخوش است پس وحی کرد الله تبارک وتعالی بوی که یا موسی
لخلوف فم الصائم اطیب عندی من ریح المسک هر آینه بوی ناخوش دهان روزه دار خوشتر است نزد من از بوی مشک وهم در آن دو کتاب
از آن رفیع جناب علیه السلام منقول است که هر که روزه دارد برای خدا در روزی از روزهای گرم پس برسد او را تشنگی موکل گرداند خدای عز وجل
بوی هزار فرشته که مسح میکرده باشند روی او را وبشارت دهند وی را تا چون افطار نماید خدای عز وجل گوید ما اطیب ریحک وروحک
اشهدوا یا ملائکتی انی قد غفرت له یعنی اینکه چه خوش است بوی تو ونسیم تو ای فرشتگان من گواه باشید بدرستی که من بتحقیق آمرزیدم
او را ونیز در آن کتاب از سرور شیخ وشاب جناب اقدس نبوی صلعم که ان الله عز وجل وکل ملائکته بالدعاء للصائمین ودر فقیه علاوه است
یعنی بدرستی که خدای تعالی گماشته است فرشتگان خود را یا جمعی فرشتگان را بدعا کردن برای روزه داران وفرموده که جبرئیل از جانب
از خداوند خود تعالی ذکره که بدرستی که امر فرموده است که امر نکردم فرشتگان خود را بدعا برای احدی از خلق مگر اینکه مستجاب کردم برای ایشان
دعای او ودر فقیه از جناب مقدس جعفری علیه السلام مرویست که نوم الصائم عبادة وصمته تسبیح وعمله متقبل ودعاؤه مستجاب یعنی خواب روزه
دار عبادت است وخموشی او تسبیح وعملش مقبول ودعایش مستجاب است ودر کافی هم از آن امام همام منقول است که اذا رای الصائم قوما
یاکلون او رجلا یاکل سبحت کل شعرة منه ودر بعضی نسخ بجای ما سبق جسمه محصل مضمون اینکه چون بیند روزه دار جمعی را که چیزی
میخورند یا مردی را که چیزی میخورد تسبیح کند برای هر موئی که در تن اوست حکمت که تردید او رجلا از شک راوی باشد یعنی از حضرت که ما
یاکلون گفت یا رجلا یاکل ودر تهذیب از آن حضرت علیه السلام روایت شده که من کتم صومه قال الله عز وجل لملائکته عبدی استجار

من عذابی

من عذابی فاجیروه الی آخر الحدیث حاصل اینکه هر کس پنهان دارد روزه را گوید خدای عز وجل فرشتگان خود را که بنده من پناه جست از عذاب من پس
پناه دهید او را واز انیکه روایات فیض اثر شرف آورد که هر یک کرسکان نعمت مغفرت از خوان ادراک آن اطلاعی وکارکسان مجرمهای
کامل یاد رسیدن بسرای آجل کار فرمایند در کتب معتبره حدیث بسیار وهوشمندان را بس از آن چه در کار است خوشا مومنی صاحب توفیقی
که مضامین آنها همواره باغ نظر امعان وتفکر سازد ودامان سعی در کف پیچیده گلهای گرانگون این همه فضل وثوابهای از دعا فردن
پردازد که تشنگی روزه را داد سوز معاد خود داند وبا تشنگی آن گلگون دهن وایمان خود را سیراب کرده داند با آتش جگر سوزش خرمنهای معاصی
خود را سوزد واز زردی سیمای شکسته رنگیش چراغ سرور در شبستان گور بر افروزد واز سیرت دماغ آن استنشاق بوهای بهشت رضای الهی کند
واز خشکی لب ودهان شکر ادراک سعادتی چندان رطب اللسان گردد وضعف حواسش با محض قرب بجاه وفضل داند وبهشت نعمای
بعین آگاهی وبیدار دلی خواند فی الجمله سعادت توفیق این عبادت از اعظم مراتب واشرف مراتب بنده قدر نعمت شناس را
همواره باید ادراک آن شکر گذارد ودر دریافت فضل وثوابهای مذکوره امیدوار باید بود مطلب دوم در ثواب اقسام روزه از مفروض ومندوب
وهر یک از آنها اقسام بسیار وتفصیل آنها متعلق بکتب فقه ودر این کتاب نه در کار است از انجمله ودر این اوراق ذکر گردد دعا
زیبای حسن آنها بشاطگی خامه بیان بزیور فراید اخبار وآثار ... وآن زینت داده اول روزه ماه مبارک رمضان است
که از سایر اقسام صیام برتبه فضل وثواب قرین ودر محل کرامت وشرافت بر جمله امثال واقران خود مقدم ... است چه ماه مبارک
جرم کاهی که سی پاره روزهای شریفش تمام آب رحمت ومسودات شبهای عزیزش هر یک سیاهه بارخانهای فیض نعمت ساعات متبرکه
از هر یکان فیوضات وجهانی مرحمت واثبات منازل ... شهوتهای نفسانی فرجها ... آغاز ... شام
صباح نوروز وعیدی ... طبیعت حاذق ... افسردن امساک چاره کرده سیاه ... اوقات
هر کدام میزبان رخصت ... اعلام بشارت نامی سفره آور مهربان ... بکلیف ... طریق اطاعت شرع شریف
وکلیاتک ... سالکان مسلک عبادت ... سعادت ابدی ... شناس
معشوق ... جهره ... حقیقت ... خطیب ... رجات
منبر ... سلطان فرمانش شریعت ... پروانه ... صورت جنس ...
مقصود ... خجسته هلالی که بره ... قفل باب ... وضانه کلید ابواب جنان ... نور جهره عیادان ... عنوان
عباد ... سی روز ... وغنچه ... ابواب ... طوق ... فرمان ... اسامی صاحب
صاحب ... آفتاب عنایت ... جرایم ... وشمع فروزان ... عالی
روشن ... نشان ... حسنات ... سیئات ... غفلت ... ونامه ... زرد رو
وجه حاصلهای طاعت ... زندگانی ... ماه مکرم ... الالی
معظم برات استحلال طلب ... اعمال صالح ملتبس ... نظر قبول ... وطالبان

غلام محمود بمعبود بر زبان سی پیدا این ماه مبارک مسعود خود را با ایران سعادت بنیان قرب حضرت معبود میتوانند رسانند و مبارک
رخسار میمنت مقام ۞ مه سعادت آغاز معفرت انجام ۞ چه ماه ماه جبینی بلند اقبالی ۞ چه ماه بهوش ربا دلبری زخاص و عام ۞ چه ماه اگر بره
حسن حیرت افزایش ۞ زکار دست و دل خلق روزگار تمام ۞ بزیر زیور خوبی زبس گران بار است ۞ همیشه زین سبب آهسته کرده است خرام ۞
برو لبش از شب قدر است عنبرین خالی ۞ اگر باشد از زوال و جانش نزار ماه غلام ۞ از آن جهت شب قدر است نام او که بود ۞ چه روز روز وصلش از آن قدر
اهل همت کرام ۞ از آن بلند گشت شب قدر او نهان پیداست ۞ که قدر او نشناسد کس از خواص و عوام ۞ چنان عزیز که خلق از رعایت ادبش ۞ کنند
خنده چه گل پی صبا در این ایام ۞ زهی مبارک ماهی که لیست است کرا ۞ پی نجات کند چشمکان زخاص و زعام ۞ ز دیر رفتن ایام او مباش ملول ۞
ستاده تا که ستانند برات خلق تمام ۞ کسی ز مجلس که چین جبین چند ۞ بعید خواهیش آید شکفته روی شام ۞ زهی چه مژده رسانند این مه مبارک
روی ۞ که شد زخلق از آن شرق الکل بشرب حلام ۞ شود سیاه از آن رفته رفته چشمه جرد ۞ که رستی گشته در آن نامها زجرم تمام ۞ بود بشرب لب
تشنگان چشمه فیض ۞ چه طول عمر خوش آینده طول این ایام ۞ مجملا ماه مبارک رمضان ماهی عظیم الشأن جلیل القدر و فضل و ثواب طاعات
و عبادات در سایر شهور حلال و در این ماه مراتب و درجات این شهر باقی شهور معین می‌ کو جناب سبحانی کتاب کریم خود را در آن فرو فرستاده
و ماه دوام فرض صیام آنرا اختصاص داده است قال الله تبارک و تعالی فی سورة البقرة یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب
علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات خلاصه مضمون هدایت مشحون این خطاب مستطاب اینکه ای مؤمنان مفروض شده است
بر شما روزه داشتن همچنانکه مفروض شده بر دیگر پیشینیان تا شاید شما تقوی ورزید با طاعت این فرمان و محافظت بر آن یا با اجتناب از محرمات
که مقتضی شهوت است چه روزه شهوتهای نفسانی را فرو می‌نشاند چنانکه سابقا مذکور شد روزه دارید روزی چند که عدد آن اندک است روزه
آن آسانست و در کتاب من لا یحضره الفقیه از حفص بن غیاث نخعی منقولست که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود که ان شهر
رمضان لم یفرض الله صیامه علی احد من الامم قبلنا حاصل معنی اینکه فرض نگردانیده است الله تعالی روزه ماه رمضان را بر هیچیک
از امتان پیش گفتم پس قول خدای عز و جل چه معنی دارد که یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم
لعلکم تتقون فرمود انما فرض الله صیام شهر رمضان علی الانبیاء دون الامم ففضل به هذه الامة و جعل صیامه فرضا
علی رسول الله صلی الله علیه و آله و علی امته یعنی جز این نیست که فرض کرده بود خدای تعالی ماه رمضان را بر پیغمبران پیشتر بی شرکت امتان ایشان
فضل و مزیت داده است باین ماه این امت را و گردانیده است روزه آنرا فرض بر رسول الله صلی الله علیه و آله و بر امتش و مدبر نور و ظلام و مقدر شهور و اعوام
عز شانه بعد از چند فقره دیگر از آیه مذکوره بنا بر قول بعضی از مفسرین بیان ایام معدودات نموده فرموده است که شهر رمضان الذی
انزل فیه القرآن یعنی ایام معدودات که روزه داشتن در آن بر شما فرض گردانیدم ماه رمضانست بنا بر اینکه شهر رمضان خبر مبتدا محذوف
باشد یعنی روزه که بر شما فرض شده است روزه ماه رمضانست بنا بر آنکه شهر بدل یا عطف بیان صیام باشد یا آنکه ماه رمضان ماهی است
که فرو فرستاده است در آن قرآنرا که شهر رمضان مبتدا و انزل خبر آن باشد و نزول قرآن در این ماه باین معنی است که ماه رمضان ماهیست که فرو
فرستاده شده است در شأن آن قرآن که کتب علیکم الصیام باشد و در تسمیه این ماه بشهر رمضان چند وجه گفته اند و از آنجمله اینکه رمضان

ماخوذ

ماخوذ از رمض است یعنی سوزانیدن و این ماه از این جهت بآن موسوم شده که گناهان را میسوزاند و فانی میگرداند و این وجه در کتاب خصال
از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله روایت شده و وجه دیگر اینکه رمضان از اسماء الهی است و شهر رمضان یعنی ماه خدا و با آنکه همه ماهها و سالها از آن
خدای تعالی بلکه همه قطعات زمانها و مکانها جملگی خانه قدیر اوست اضافه این ماه بحضرت عزت جهت مزید شرف بجز و لست داده شهر رمضان نام نهاده است
و اینکه در احادیث و آثار این ماه عزیز بزرگوار بشهر الله تعبیر شده چنانکه در صدر خطبه شریفه نبویه صلی الله علیه و آله که ذکر آن خواهد آمد مؤید این کلام و مرجح
این مقام است در کافی و غیره نیز از سعد خفاف روایت کرده است که گفت در حضرت ابی جعفر علیه السلام بودیم پس ذکر رمضان نمودیم آنحضرت فرمود نه
مگوئید این رمضان است و مگوئید رمضان رفت و آمد رمضان چه بدرستی که رمضان اسمی است از اسماء الله تعالی و خدای تعالی نمی آید و نمیرود
جز این نیست که می آید و میرود چیزی که فانی و زایل گردد یعنی مخصوص مخلوقات است ولیکن بگوئید ماه رمضان است و اما اخبار و آثاری که
زبان بیان ایشان بر فضل این ماه و ثواب روزه آن گویا و جمال بیمثال این عزیز کرده ذو الجلال در آئینه صفای دلالات و اضح آنها
ظاهر و هویداست از آنجمله حدیثی است که از زنگ زدای دلها و عقده گشای مشکلها حضرت اشرف محمدی صلی الله علیه و آله در جواب سؤال و دفع اشکال یکی
از علمای یهود ماثور و در کتب شریفه خصیه مذکور است مفصل این مجمل اینکه جمعی از یهود بخدمت آن محیط علم و جود صلی الله علیه و آله آمده از اعلم ایشان مسئله
چند پرسید از آنجمله این بود که برای چه فرض گردانیده است خدای عز و جل روزه را برامت تو سی روز و فرض نگردانیده بود بر امتان دیگر
پیش از این آن والا جناب صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند که بدرستی که آدم علیه السلام وقتی که از شجره منهیه اکل نمود سی روز در شکم او ماند پس فرض گردانید
خدای تعالی بر ذریت او سی روز گرسنگی و تشنگی را و اینکه شب میخورند تفضلی است از خدای عز و جل برایشان و اینچنین فرض بود بر آدم
پس فرض کرد آنرا خدای تعالی برامت من بعد از آن این آیه را تلاوت نمود که کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون
ایاما معدودات یهودی گفت راست گفتی ای محمد پس چیست جزای و ثواب کسی که روزه دارد آنرا پس حضرت اشرف اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
فرمودند که نیست هیچ مؤمنی که روزه دارد ماه رمضان را از روی احتساب یعنی برای ادراک فضل و ثواب مگر اینکه واجب گرداند
الله تبارک و تعالی برای او هفت خصلت اول اینکه گداخته شود حرام در جسد او دویم اینکه نزدیک شود برحمت الله تعالی سیم اینکه خطای
آدم پدرش را داده باشد چهارم اینکه آسان کند خدای تعالی بر او سکرات مرگ را پنجم اینکه در امان خدای تعالی باشد از گرسنگی و تشنگی در
روز قیامت ششم اینکه عطا کند او را خدای تعالی براتی از آتش هفتم اینکه خورانند او را خدای تعالی از طیبات بهشت یهودی گفت راست
گفتی یا محمد و دیگر از جمله خطب بلاغت مشحون هدایت مقرونیست که آب حیات عبارات آن از چشمه حیوان لب و دهان مبارک حضرت سید کاینات
جریان نموده و چه خطبه که دهقان زبان وحی تعبیرش تخم معارف و حکم تا بر اراضی اموات صغیر و کبیر را احیا فرموده و آن در امالی شیخ
صدوق طاب ثراه مذکور است و بسلسله اسناد آن بحضرت مقدس رضویه رسیده و از او بتوسط آبا امجاد معصومین او بترتیب بجناب
مستطاب امیر المؤمنین علیهم السلام منتهی گردیده و آنحضرت فرموده که رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه خواندند از برای ما روزی پس فرمود یا ایها الناس انه
قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة و الرحمة و المغفرة شهر هو عند الله افضل الشهور و اگر چه این خطبه شریفه طولانی و ایراد آن بجنس
با اقلام نساخ نقلیات این مجلس را بجموع عبارات آن نمی آراید و از آن بذکر حاصل معنی الکلام اکتفا مینماید و آن اینست که جناب رسالتمآب

امیرالمؤمنین علیه السلام از آنحضرت روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند برای ما روزی نزدیک بماه رمضان پس فرمود ای مردمان بدرستی که شما را آمده است
که بتحقیق که رو آورده بسوی شما ماه خدا مقرون برحمت و برکت و آمرزش ماهی که آن نزد خدای تعالی فاضلترین ماهها و روزهای آن فاضلترین روزها
و شبهای آن فاضلترین شبها و ساعات آن فاضلترین ساعتهاست و آن ماهی است که خوانده شده اید بمهمانی خدا و گردانیده شده اید در آن
از اهل کرامت خدا نفسهای شما در آن تسبیح و خواب شما در آن عبادت و عمل شما در آن مقبول است و دعای شما در آن مستجاب است پس
طلب نمایید از الله تعالی که خداوند شماست بنیتهای صادق و دلهای پاک اینکه توفیق دهد شما را برای روزه داشتن این ماه و تلاوت کتاب خود
که بدرستی که شقی کسی است که محروم گردد از آمرزش خدای تعالی در این ماه بزرگوار و یاد کنید بگرسنگی و تشنگی خود در آن گرسنگی و تشنگی روز قیامت را
و تصدق نمایید بر فقرا و مساکین خود و تعظیم نمایید بزرگان خود را و رحم کنید کوچکان خود را و صله کنید ارحام خود را یعنی با خویشان خود احسان
بجا آورید و نگاه دارید زبانهای خود را و بپوشانید از آنچه حلال نیست نگاه بآن چشمهای خود را و از آنچه حلال نیست گوش دادن بآن گوشهای
خود را و مهربانی کنید با یتیمان و توبه و بازگشت کنید بسوی خدای تعالی از گناهان خود و بردارید بسوی او دستهای خود را بدعا در اوقات نمازهای
خود چه بدرستی که اوقات صلوة افضل ساعات است نظر میکند الله تعالی در آن ساعات برحمت بجانب بندهای خود و اجابت میکند
ایشان را چون با او مناجات کنند و لبیک میگوید ایشان را چون ویرا ندا کنند و عطا میدهد ایشان را چون از او سوال نمایند و مستجاب میکند
برای ایشان چون دعا کنند ای مردمان بدرستی که نفسهای شما در گرو عملهای شماست پس آزاد گردانید آنها را باستغفار خود و پشتهای
شما گران بار است از وزر و گناهان شما پس تخفیف دهید آنها را بطول سجود خود و بدانید بدرستی که خدای تعالی جل ذکره قسم یاد کرده است
بعزت خود اینکه عذاب نکند نمازگذاران و سجده کنندگان را و اینکه نترساند ایشان را بآتش در روزی که برخیزند مردمان برای
بازخواست خدای تعالی یعنی روز قیامت ای مردمان هر که افطار دهد از شما روزه دار مؤمنی را در این ماه بوده باشد او را باین نزد خدای تعالی
آزاد کردن بنده و آمرزش گناهان گذشته او را پس بعضی اصحاب گفتند یا رسول الله نیست چنین که همه قدرت برای این داشته باشیم آنحضرت
فرمودند که بپرهیزید از آتش اگرچه بنصف خرمائی باشد و بپرهیزید از آتش اگرچه بشربتی آب باشد یعنی در نجات خود سعی نمایید اگرچه
بنصف خرمائی یا دم آبی باشد که صایم مؤمنی را بآن افطار فرمایید ای مردمان هر که از شما نیکو گرداند در این ماه خلق خود را بوده باشد او را گذشتنی
بر صراط روزی که میلغزد در آن قدمها و هر که تخفیف دهد در این ماه از مملوک و بنده خود یعنی بار خدمت ایشان را سبک گرداند سبک سازد
خدای تعالی از او غضب خود را در روزی که ملاقات نماید با او و هر که صله رحم خود کند در این ماه صله کند او را خدای تعالی و هر که اکرام
نماید در این ماه یتیمی را اکرام کند خدای تعالی او را در روزی که ملاقات نماید با او و هر که صله رحم خود کند در این ماه صله کند او را خدای تعالی
برحمت خود روزی که ملاقات میکند با او و هر که قطع کند در این ماه رحم خود را قطع کند خدای تعالی رحمت خود را در روزی که ملاقات میکند
با او و هر که بگذارد در این ماه یک نماز سنتی خدای تعالی بنویسد برای او برائت از آتش و هر که ادا کند در این ماه فرضی بوده باشد برای او ثواب
کسی که ادا کرده باشد هفتاد فریضه در غیر این ماه و هر که بسیار درود فرستد در این ماه بر من گران سازد خدای تعالی ترازوی او را در روزی
که سبک می آید ترازوها و هر که تلاوت نماید در این ماه آیه از قرآن بوده باشد بجای او ثواب کسی که ختم کرده باشد قرآن را

در خبر است

در خبر است ایها الناس بدرستی که درهای بهشت در این ماه گشاده است پس سوال کنید از خدای تعالی که نه بندد آنها را بر روی شما و درهای دوزخ
در این ماه بسته است پس سوال کنید از خدای تعالی و درخواست نمایید که نگشاید آنها را بر روی شما و شیاطین مغلول اند یعنی در قید و بند اند پس سوال
کنید از خداوند خود که مسلط نگرداند ایشان را بر شما امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که پس برخاستم و گفتم یا رسول الله چیست افضل اعمال در این ماه فرمودند
که یا ابا الحسن افضل اعمال در این ماه ورع و پرهیز است از آنچه خدای عز و جل حرام گردانیده است بعد از آن گریست گفتم چه چیز میگریاند ترا یا رسول الله
یعنی باعث گریه چیست فرمود میگریم برای آنچه حلال شمرده خواهد شد از تو در این ماه یعنی ریختن خون تو گویا من با تو
نظر میکنم بر تو که نماز میگذاری برای خداوند خود و بتحقیق که برانگیخته شده باشد شقی ترین اولین و آخرین برادر کشنده ناقه ثمود پس زد
ترا ضربتی بر یکجانب سر تو پس رنگین ساخت از آن لحیه یعنی محاسن ترا پس گفتم یا رسول الله این واقعه در سلامت دین خواهد بود فرمود بلی سلامت
خواهد بود بعد از آن فرمود یا علی هر که کشد ترا بتحقیق که کشته است مرا و هر که دشمن شود ترا پس بتحقیق که دشمن شده است مرا و هر که دشنام دهد ترا
پس دشنام داده است مرا برای اینکه تو از منی بمنزله نفس منی و روح تو از روح منست و گل تو از گل منست بدرستی که الله تعالی خلق کرد مرا و ترا برگزید
مرا و ترا پس اختیار کرد مرا برای نبوت و ترا برای امامت پس هر که انکار کند امامت ترا انکار کرده است نبوت مرا یا علی تو وصی منی و شوهر
دختر منی و پدر فرزندان منی و خلیفه منی بر امت من امر تو امر منست و نهی تو نهی منست قسم بآنکسی که مبعوث ساخت مرا به نبوت و گردانید
مرا بهترین خلق که بدرستی که تو هر آینه حجت خدای بر خلقش و امین او بر سر او و خلیفه او بر بندگان اوئی و نیز در کتاب شریف امالی روایت
از حضرت ثامن الائمه ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از جد بزرگوار او از آباء کرام اطهار علیهم السلام از حضرت اشرف انبیا ص روایت شده که فرمود
که ان شهر رمضان شهر عظیم یضاعف الله فیه الحسنات الی آخر الحدیث حاصل مضمون اینکه بدرستی که ماه رمضان ماهیست بزرگوار مضاعف
میسازد خدای تعالی در آن حسنات را و محو میکند در آن سیئات را و بلند میگرداند در آن درجات را هر که تصدق کند در این ماه بصدقه آمرزد
خدای تعالی برای او گناهانش و هر که نیکی کند با مملوک یعنی بنده خود آمرزد خدای تعالی برای او گناهانش و هر که فرو خورد در آن خشم خود را آمرزد خدای
تعالی برای او گناهانش را و هر که فرو خورد در آن خشم خود را آمرزد خدای تعالی برای او گناهانش را و هر که صله رحم کند در آن آمرزد خدای تعالی برای او
گناهانش را بعد از آن فرمود آنحضرت یعنی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که بدرستی که این ماه شما نیست مثل ماههای دیگر بدرستی که این ماه چون
رو آورد بسوی شما رو آورد برحمت و برکت و چون پشت گرداند رو واز شما پشت گرداند بآمرزش گناهان این ماهی است که حسنات در آن مضاعف
یعنی چند برابر است و عملهای خیر در آن مقبول است و هر که نماز گذارد از شما در این ماه برای خدای تعالی دو رکعت سنتی آمرزد خدای تعالی او را بعد از آن
فرمودند که شقی حق شقی یعنی در شقاوت تمام کسی است که بیرون رود از این ماه و آمرزیده نشده باشد گناهان او پس این هنگام خاسر و زیان کار
خواهد بود در وقتی که فایز خواهند بود نیکوکاران بجایزه های خداوند کریم و در کتاب شریف فقیه بروایت جابر از حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام
منقول است که رسول خدا ص چون نظر بهلال رمضان میفرمود رو بجانب قبله کرده میفرمود که اللهم اهله علینا بالامن والایمان تا آخر دعا که مذکور
میشود بعد از آن رو بمردمان کرده میفرمود ای گروه مردمان چون طلوع کند هلال ماه رمضان غل کرده شوند سرکشان شیاطین و گشوده گردد درهای آسمان
و درهای جنان و درهای رحمت و بسته شود درهای آتش و مستجاب شود دعا و آزاد کرده باشد مر خدای تعالی را نزد هر فطری یعنی نزد هر روزه گشودنی آزاد

شما كان كه آزاد ميكنند ايشان را از آتش و ندا ميكند منادى هر شب كه آيا سائلى هست آيا استغفار كننده هست اللهم اعط كل منفق خلفا يعنى عوض
ده بهر انفاق كننده مال تلف تا چون طلوع كند هلال شوال ندا كرده شود مومنان را كه فردا بيائيد كه روز جايزه است بعد از آن حضرت امام عم فرمودند كه
قسم بكسى كه جان من بدست اوست كه اين جايزه جايزه دينار و درهم نيست و در حديث ديگر هم از آن امام رهبر عم و در خبر ديگر در اين مقام مرويست
چنين ذكر است كه جايزه جايزه خداى عز و جل مثل جايزه اين پادشاهان نيست مراد اينكه جايزه درهم و دينار و عطاى ملوك روزگار نيست كه سهل
و كم بها و در روز با عايد زوال و فناست و جايزه آن حضرت بلكه عظيم و از حد افزون و از دست انداز زوال و فنا مصون است و در امالى شيخ صدوق
رحمه الله از امام جناب سيد ساجدان مآب عم حديثى روايت شده كه محصل مضمون آن اينست بدرستيكه الله تعالى را فرشتگان هست كه موكلند بر [illegible]
و استغفار ميكنند براى ايشان در هر روزى از ماه رمضان تا آخر آن و ندا ميكنند روزه داران را در شب وقت افطار ايشان كه مژده باد شما اى
بندگان خدا بتحقيق كه گرسنگى كشيده بودند اندكى و زود باشد كه سير گردانيده شويد بسيار تا چون شب آخر بيايد از ماه رمضان ندا كنند با ايشان كه مژده
باد شما را اى بندگان خدا بدرستى و بتحقيق كه آمرزيد خداى تعالى گناهان شما را و قبول كرد توبه شما را پس نظر كنيد و انديشه نمائيد كه چگونه خواهيد بود
در باقى مجدد خواهيد كرد اعمال را از زندگانى ديگر از آن جمله حديثى است كه از حضرت اشرف خاتم الانبيا و از آن سرچشمه زلال مقال و ما ينطق
عن الهوى ماثور و در كتاب شريف ثواب الاعمال و امالى شيخ صدوق نور الله مرقده مذكور است آن آفتاب عالم افروز در آن حديث بيان فضيلت
روزه هر روز از اين ماه فيروز سعادت ساخته و بتفصيل مژده و بشارت گفتار شكر نثار عالميان را از سر ادراك سعادت اين عبارت فيض آثار
فرموده اند ملخص معنى و محصل مضمون آن خبر صدق مشحون اينست كه سعيد بن جبير گفت كه از ابن عباس سؤال كردم كه چه ثواب كسى راست كه روزه
دارد ماه رمضان را و بشناسد حق آن را گفت مهيا شو اى ابن جبير تا حديث كنم ترا بچيزى كه گوش تو نشنيده و بر خاطرت نگذشته باشد و فارغ گردان
نفس خود را براى آنچه پرسيدى مرا از آنچه اراده نمودى آن علم اولين و آخرين است سعيد گفت پس بيرون رفتم از نزد او و مهياى آن گرديدم اول
طلوع صبح بخدمت وى رفتم و نماز صبح ادا نموده ذكر آن حديث و تقاضاى آن كردم پس روى بمن نمود و گفت بشنو از من كه چه ميگويم شنيدم
از رسول خدا صلعم كه ميفرمود اگر دانيد شما را كه چه است در ماه رمضان يعنى از فضل و ثواب عالم پس خود بيفزائيد شكر الله تعالى بيشتر ميشود چون شب
اول شود آمرزد خداى عز و جل براى امت من همه گناهان را خواه آشكارا و پنهان كرده باشند بياى شما دو هزار هزار درجه و بنا كنند براى شما پنجاه شهر
در بهشت و نويسد خداى تعالى براى شما روز دوم بهر گامى كه بياييد در اين روز عبادت يكساله و ثواب پيغمبر و ثواب روزه يكساله و عطا كند شما را
خداى تعالى روز سيم بهر موئى كه در بدنهاى شماست قبه در فردوس از مرواريد سفيد كه در بالاى دوازده هزار خانه باشد و در هر خانه هزار تخت باشد
و بر هر تخت حورى باشد و داخل شود بر شما يعنى چون در آن مقام آيا شيد هر روز هزار فرشته با هر فرشته هديه باشد و عطا كند شما را خداى تعالى
روز چهارم در جنة الخلد كه يكى از هشت بهشت است هفتاد هزار قصر و در هر قصرى هفتاد هزار خانه و در هر خانه پنجاه هزار تخت و بر هر تختى حورى و در پيش
هر حورى هزار كنيزك كه كمترين يكى از ايشان بهتر باشد از دنيا و آنچه در آنست و عطا كند شما را خداى تعالى روز پنجم در جنة الماوى كه آن بهشت
ديگر است كه از هشت بهشت صد هزار شهر و در هر شهرى صد هزار سرا و در هر سرائى صد هزار خانه و در هر خانه صد هزار تخت از زر و در ازاى هر تختى هزار
ذرع و بر هر تختى زوجه باشد از حور العين و بر او سى هزار شاخ گيسو باشد كه بافته شده باشد بدر و ياقوت بر گردن هر شاخ گيسوى او صد كنيز

وعطا كند

و عطا كند شما را خداى تعالى در روز ششم در جنة النعيم كه آن نيز بهشت ديگر است ثواب چهل هزار شهيد و چهل هزار صديق يعنى آنچه بهاى ايشان داده
ميشود بشما داده شود و عطا كند شما را خداى تعالى روز هفتم مثل عمل شصت هزار عابد و شصت هزار زاهد و عطا كند شما را خداى تعالى روز نهم
آنچه عطا ميكند بهزار عمره گذارنده و هزار اعتكاف نماينده و هزار كس كه همسايه حبيب حق باشند و عطا كند شما را خداى تعالى روز دهم برابر
هفتاد حاجت و استغفار كنند براى شما آفتاب و ماه و چهار پايان و ستارگان و مرغان و درندگان و هر درختى و كلوخى و هر ترى و خشكى و ماهيان
دريا و برگ درختان و نويسد خداى تعالى براى شما روز يازدهم ثواب چهار حج و عمره كه هر حجى با پيغمبرى از پيغمبران و هر عمره با صديقى
يا شهيدى گذارده باشد و گرداند خداى تعالى براى شما روز دوازدهم اينكه تبديل نمايد سيئات شما را بحسنات و گرداند حسنات شما را
چند برابر آنچه هست و نويسد براى شما بهر حسنه هزار حسنه و نويسد خداى تعالى براى شما روز سيزدهم مثل عبادت اهل مكه و مدينه و عطا كند
شما را خداى تعالى بهر درختى و كلوخى كه ميانه مكه و مدينه است شفاعتى روز چهاردهم پس چنانست كه ملاقات كرده باشيد آدم و نوح و بعد از آن
با ابراهيم و موسى و بعد از آن با داود و سليمان و چنانست كه عبادت كرده باشيد خداى تعالى را با هر پيغمبرى دويست سال و قضا كند خداى تعالى
روز پانزدهم هفتاد حاجت از حاجتهاى دنيا و آخرت و عطا كند شما را خداى تعالى آنچه عطا ميكند ايوب را و مستجاب گرداند خداى تعالى
دعاى شما را و استغفار كنند براى شما حاملان عرش و عطا كند شما را خداى تعالى روز قيامت چهل نور ده از جانب راست و ده از جانب
چپ و ده از پيش رو و ده از قفا عطا كند شما را خداى تعالى روز شانزدهم شصت حله كه چون از قبر بيرون آئيد در بر كنيد آنها را و ناقه كه سوار
شويد آنرا و فرستد خداى تعالى بسوى شما ابرى كه سايه كند شما را از گرماى آن روز روز هفدهم گويد خداى تعالى بدرستى كه من بتحقيق آمرزيدم
گناهان ايشان و پدران ايشان و بر طرف نمودم از ايشان سختيهاى روز قيامت را و چون روز هجدهم شود امر كند خداى تعالى جبرئيل و ميكائيل
و اسرافيل و حاملان عرش و كروبيين يعنى سادات و اشراف بزرگان فرشتگان را اينكه استغفار نمايند براى امت محمد صلعم تا سال آينده و عطا
كند شما را خداى تعالى روز قيامت ثواب بدريين يعنى جماعتى كه با شهيدان غزاى بدر بودند و ثواب الاعمال بجا آورند [illegible]
و چون روز نوزدهم شود هيچ فرشته در آسمانها و زمين نماند مگر اينكه دستورى خواهند از خداوند خود و زيارت قبور شما را هر روز هر ملكى با هديه و شرابى
نيز باشد و چون بيست روز تمام شود فرستد خداى تعالى بسوى شما هفتاد هزار فرشته كه حفظ كنند شما را از هر شيطان رجيم و نويسد خداى تعالى
براى شما بهر روزى كه روزه داشته ايد روزه صد ساله و گرداند ميانه شما و آتش خندقى و عطا كند شما را ثواب كسى كه قرائت كرده باشد تورية
و انجيل و زبور و فرقان را و نويسد خداى تعالى براى شما بعدد هر پرى كه بر بال جبرئيل است عبادت سالى و عطا كند شما را ثواب تسبيح عرش
و كرسى و تزويج كند شما را بهر آيه كه در قرآنست هزار حورى و روز بيست يكم فراخ گرداند خداى تعالى براى شما گور را هزار فرسخ و بر دارد از شما
تاريكى و وحشت را و گرداند قبور شما را چون قبور شهدا و گرداند رويهاى شما را مانند رويهاى يوسف بن يعقوب و روز بيست دوم فرستد
خداى تعالى بسوى شما ملك الموت را در وقت مردن چنانكه ميفرستد بسوى پيغمبران و دفع كند از شما هول منكر و نكير را و دفع كند از شما
اندوه دنيا و عذاب آخرت را و در روز بيست سيم گذريد بر صراط با پيغمبران و صديقان و شهيدان و چنان باشيد كه سير كرده باشيد هر يتيمى از امت
من و در روز بيست چهارم بيرون نرويد از دنيا تا آنكه ببينيد هر يك از شما جاى خود را در بهشت و عطا نمايد هر يك از شما را خداى عز و جل ثواب

آزاد کردن هزار بنده از فرزندان اسمعیل در روز بیست و پنجم بنا کند خدای تعالی برای شما در زیر عرش هزار گنبد سبز بر سر هر گنبدی خیمه باشد از نور
گوید خدای تعالی ای امت محمد من خداوند شمایم و شما غلامان و کنیزان منید در آیید بسایه عرش من در آن جهان و بخورید و بیاشامید گوارا که خوفی
نیست بر شما و هیچ اندوهگین نخواهید شد ای امت محمد قسم بعزت جلال من که هر آینه میفرستم البته شما را بسوی بهشت چنانکه تعجب کنند از شما اولین و آخرین
و هر آینه ناچار کردم البته هر یک از شما را هزار تاج از نور و هر آینه سوار کنم از شما هر یک از شما را بر ناقه که آفریده شده باشد
از نور که زمام آن از نور باشد و در آن زمام هزار حلقه باشد از زر و در هر حلقه فرشته باشد قائم بر آن از فرشتگان و بدست هر فرشته عمودی باشد
از نور تا داخل بهشت شود بی حساب چون روز بیست و ششم شود نظر کند خدای تعالی بسوی شما برحمت پس بیامرزد خدای تعالی برای شما گناهان
مگر خونها و مالها و پاک گرداند میان شما هفتاد بار هر روز از غیبت و بهتان و دروغ و روز بیست و هفتم چنان باشد که نصرت و یاری کرده
باشید هر مؤمن و مؤمنه را و پوشیده باشید هفتاد هزار برهنه را و خدمت کرده باشید هزار مرابط را یعنی که گذشت و چنان باشد که خوانده
باشید هر کتابی را که فرو فرستاده است خدای تعالی بر انبیا و روز بیست و هشتم گرداند خدای تعالی برای شما در جنت الخلد صد هزار شهر
از نور و عطا کند خدای تعالی شما را صد هزار قصر از نقره و عطا کند شما را خدای تعالی در جنت الفردوس صد هزار شهر در هر شهری هزار حجره باشد
و عطا کند شما را خدای تعالی در جنت الجلال صد هزار منبر از مشک و در جوف هر منبری هزار خانه باشد از زعفران و در هر خانه هزار تخت باشد
از مروارید و یاقوت بر هر تختی زوجه باشد از حور العین و چون روز بیست و نهم شود عطا فرماید شما را خدای تعالی هزار هزار محله یعنی محل
و در درون هر محله گنبد سفیدی باشد و در هر گنبدی تختی باشد از کافور سفید بر آن تخت هزار جامه خواب باشد از سندس سبز و بر هر جامه خوابی
حوری باشد که بر او هفتاد هزار حله باشد و بر سر وی هشتاد هزار شاخ گیسو باشد و هر شاخ گیسوی باشد مروارید و یاقوت پس چون تمام شود
سی روز نویسد خدای تعالی برای شما بهر روزی که بر شما گذشته ثواب هزار شهید و هزار صدیق و نویسد خدای تعالی برای شما عبادت
پنجاه سال و نویسد خدای تعالی برای شما بهر روزی روزه دو هزار روز و بلند گرداند از برای شما بعدد آنچه رویانیده است رود نیل
کرو و مرتبت درجات و نویسد خدای تعالی برای شما برات از آتش و جواز بر صراط و امانی از عذاب بهشت را درست که آن را باب
میگویند گشوده نمیشود آن در تا روز قیامت بعد از آن گشوده میشود برای روزه داران مردان و زنان از امت محمد صلعم بعد از آن ندا میکند
رضوان خازن بهشت که ای امت محمد بیایند بسوی ریان پس داخل میشود امت من در آن در بسوی بهشت پس کسی که آمرزیده نشد
برای او گناهانش در ماه رمضان پس در کدام ماه آمرزیده خواهد شد مخفی نماند که این فضل و ثوابهای گوناگون از جهة افزون که بر روزه
داران این ماه مبارک میرسد و عده شده و وقتی بر آن مرتب میگردد که بآداب معهوده صیام چنانکه در شرع انور مقرر است قیام نموده حرمت
این ماه شریف عالی مقام و این لیالی و ایام متبرکه لازم الاحترام را کما ینبغی پاس دارند و چنانکه از اکل و شرب و سایر امور که از شرایط
صوم و طهارت ذمه از آن است کفایت نفس نمایند و هر یک از اعضا و جوارح را نیز از ارتکاب قبایح باز داشته یعنی نفس را که سر
از سلوک طریق مرکوز ذات ایشان است عقل منع بر دست و پا کنار نه چشم را که کلش حسن اعتقاد و آب نگاه اعتبار آن حری طراوت
میگردد بجلی ولای کدورت فرای نظرهای حرام منطمس و کور نسازند و روزن گوش را که شبستان خلوت آگهی خاطر از وزر شنوای آن دو
دالش

دالش می هنبر و جره و استماع سرود و سرود و امثال آنها از فروغ صفا منحرف نسازند که گشت نفس را که سبحه گردان تسبیح و تهلیل خداوند جلیل میتوان
بود لقمه ساز اکل میته برادران دینی نکنند و زبان مقال را که طوطی شکر خای حلاوت و تلاوت قرآن و صواب اوست لب ترانه نمود مانند سگ
دیوانه بهر سو پوستین هر آشنا و بیگانه نمیکنند و دستی را که برای فرایش میزبان دستگیری ها همت و پای فرصت گرای داده اند با آزار گرگ خار
و دراز نمایند و پای را که جهت طی طریق سنبل حق کلمات قرآنانی در زیر دامان کشیده اند هرزه گردی که جای هوای نفسانی نفرمایند مجملا خلاصه
سخن آنکه عمل روزه هر یک از اعضا باید که از فعلی که نه بر وفق رضای خدا است بروزه باشد و از عام شایستگی فضل و ثوابهای
مذکوره را از ضعیف احوال بگذرانند که حرکت خارجی نشانه چنانکه طریقه جاهلان لاهی و شریر بشان جل بار تکلیف الهی است که برای اینکه شغلی ایام
رساند و سپیدهای روزه را بپایان از خود گذرانند گاهی بمضراب تحریک طبع ناساز چون نغمه خارج از پرده قانون شریعت بهم زنند بسی بغیر از
مانند کار طنبور لبریز غنا و آواز ابیات سازند و زمانی بجلبه بازی کامل نفس دغل و دست لیل و نهار را مانند لب طغار با بیان آلات نرد و شطرنج گردانند
از سستی اعتقاد و بیحقی حریفان بهنا و نقد ورع و تقوی را بشش قمار در حیات زنند سبحان الله چه شرمست آدمی جاهل که در اثنای فرمان بردار
حضرت باری و طلب سر منزل رستگاری فرس هوس در طریق نافرمانی او میراند و در عین چشم رحمت انا و داشتن و گردن توقع بر آمرزش گناه
خود بر افروختن خود را مستوجب غضب سخط حضرت او میگرداند و میان خوش طاعت میخواهد که آتش عصیان سوزد و در مش جرم گناه
میخواهد که چراغ رستگاری افروزد و در فقیه از جناب مستطاب حبیبی مرتضوی منقولست که اذا صمت فلیصم سمعک و بصرک من الحرام و الفحش
ودع المراء و اذی الخادم و لیکن علیک وقار الصائم لا تجعل یوم صومک کیوم فطرک حاصل معنی اینکه چون روزه گیری پس باید
که روزه دارد گوش تو و چشم تو از حرام و ترک کن جدل کردن و آزار خدمت کار نمودن را و باید بر تو باشد وقار روزه دار و مگردان روزه
روزه دار را خود را مثل روز افطار خود یعنی باید که فرق میان این و روز گذاری و در وقت روزه پاس خود را از ارتکاب محرمات
بیشتر داری و هم در فقیه از حضرت مقدس نبوی صلعم حدیثی مرویست که ملخص آن اینست که هیچ بنده روزه داری که کسی او را دشنام
دهد پس او گوید من روزه ام سلام بر تو باد و دشنام نمیدهم ترا چنانکه تو دشنام میدهی مرا مگر اینکه خداوند تبارک و تعالی گوید که استجاروا
عبدی بالصوم من شر عبدی فقد اجرته من النار یعنی پناه جست بنده من بروزه از شر بنده من بتحقیق پناه دادم او را از آتش و نیز در فقیه
مذکور است که آن سید انام و خواجه عالمیان علیه السلام زنی را شنید که کنیز خود را دشنام میداد و بروزه بود آنحضرت طعامی طلبیده فرمود بخور
گفت من بروزه ام فرمود چگونه بروزه و حال آنکه تو کنیز خود را دشنام دادی بدرستی که روزه جای از طعام و شراب نیست طبع لطیف از
این کلام شریف دری باید که نگهداری زبان در روزه چگونه اصلی اصیل و در فرمت ثواب بر آن چه قدر دخیل است و هم در فقیه از جابر
علوم اوایل و اواخر حضرت امام محمد باقر صلعم منقولست که خطاب بجابر نموده فرمودند که یا جابر من دخل علیه شهر رمضان فصام نهاره
و قام وردا من لیله و حفظ فرجه و لسانه و غض بصره و کف اذاه خرج من الذنوب کیوم ولدته امه یعنی هر که داخل شود
بر او ماه رمضان پس روزه گیرد روز آن را و برخیزد بعبادت در شب آن پاره از شب آن و نگاه دارد زبان و فرج خود را از حرام و فرو خواباند
چشم خود را و باز دارد اذیت یعنی آزار کسی نرساند بیرون آید از گناهان چون روزی که زائیده او را مادر او و جابر گفت که گفتم جعلت فداک

منا احسن هذا من حدیث حاصل اینکه خدای از کردم چه نیکو صدیقی است و فرموده ما احسن هذا من شرح حاصل اینکه چه بحث و دشوار
شرطیت این شرط و اینکلام ولایت نظام مرحمت برانیکه ترتیب این آداب بر روزه باین شرط مشروط با آمرزش گناهان در ماه رمضان برعایت
این آداب منوط و مربوط حضرت خداوند مهربان ما بندگان سراپا تقصیر و درماندگان بزنجیر هوسهای اسیر را در طی طریق طاعت خود یاری
و در تمامت مراسم عبادت خود مددکاری نماید و چراغ علم و عمل کار فرما و ما ارشاد از باد هوای نفسانی و صرصر وسوسهای شیطانی
نگاهداری فرماید بفضله و کرمه و مخفی نیست که بعضی مسنونات و آداب مستحبه نیز هست که خداوندان شرق و آگاهی و نفوس جویان بندگی حضرت
الهی یاد ما یجاه مبارک ادراک گذارش آنها در کارند و قلم و عفت شعار را از نگارش جملی از آنها در این اوراق ناچارست بنا بر این شمه
از آن مرقوم میگردد و نخستین آنکه چون نظر در هلال فرخنده شهر رمضان المبارک کند و سیمرغ این ماه با شوکت و اجلال ببال زرین هلال از کنج
خفا طیران ظهور فرموده سایه سعادت و اقبال بر مفارق خلایق افکند هم آنجا ایستاده متوجه قبله شود و باین دعای شریف که قدوه
آدمیان و حبیب عالمیان حضرت اشرف نبوی صلعم در وقت رؤیت هلال ماه رمضان رو بقبله کرده میخوانده اند رطب اللسان گردد
اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام والعافیة المجللة والرزق الواسع ودفع الاسقام وتلاوة
القرآن والعون علی الصلوة والصیام اللهم سلمنا لشهر رمضان وسلمه لنا وتسلمه منا حتی ینقضی شهر رمضان وقد غفرت
لنا و این دعا در فقیه چنین که مذکور شد حاصل معنی آن اینست که الها در آور این هلال را یا هلال این ماه را بر ما با امنیت و ایمان و با سلامت
و اسلام و با عافیت عام شامل باینمعنی که من ماهی با خلق را همگی حاصل باشد با روزی فراخ و دفع بیماریها و با تلاوت قرآن و یاری
بر نماز و روزه الهی سلامت دار ما را از عاهات برای عبادت ماه رمضان و سلامت دار او را از زشتیهای ما برای آمرزش ما و سلامت
و راضی بگیر آنرا از ما تا اینکه بانجام رسد ماه رمضان و بتحقیق آمرزیده باشی برای ما گناهان ما را و در فقیه و کافی نیز از حضرت مقدس
علیه السلام والتحیه منقولست که چون دیدی هلال ماه را انجا بایست و بگوی اللهم انی اسئلک خیر هذا الشهر وفتحه ونوره ونصره وبرکته
وطهوره ورزقه واسئلک خیر ما فیه وخیر ما بعده واعوذ بک من شر ما فیه وشر ما بعده اللهم ادخله علینا بالامن
والایمان والسلامة والاسلام والبرکة والتقوی والتوفیق لما تحب وترضی محصل مضمون اینکه الها بحق کرمت درخواست میکنم
از تو خیر این ماه و گشایش آن و نور آن و برکات آن و پاکی آن و روزی آنرا درخواست مینمایم از تو خیر آنچه در آن واقع میشود و خیر آنچه بعد از آن واقع
خواهد شد و پناه میگیرم بتو از شر آنچه در آن واقع میشود و شر آنچه بعد از آن الها داخل ساز این ماه را بما با امنیت و ایمان و سلامت و اسلام و با برکت
و پرهیزکاری و با توفیق برای آنچه دوست میداری و راضی باشی و ادعیه رؤیت هلال در کتب معتبره بسیار ایراد و بیش از این در این مختصر منافی
اختصارست دیگر از آنجا غسل کردن است در شب اول و همچنین در شب نیمه و هم و شب بیست و یکم و بیست و سیم چنانکه در کافی و فقیه نیز از حضرت مقدس نبوی صلعم
منقولست و غسل شب هفدهم نیز در فقیه از جناب مستطاب ابی جعفر علیه السلام منقولست دیگر از آنجا سحور خوردن است اگر چه خرمائی باشد یا شربتی از آب
و در کافی و فقیه نیز از حضرت اشرف نبوی صلعم مرویست که لا تدع امتی السحور ولو علی حشفة التمر و در کافی لفظ مرویست یعنی ترک نکنند
امت من سحور را اگر چه بر خرمای [illegible] باشد و هم در کافی از [illegible] السحور برکة یعنی سحور خوردن باعث برکت است

ونیز

ونیز در فقیه از جناب سید [illegible] مرویست که ان الله تعالی وملائکته یصلون علی المستغفرین والمتسحرین بالاسحار فلیتسحر احدکم
ولو بشربة من ماء یعنی بدرستی که الله تعالی و فرشتگان او صلوات و رحمت میفرستند بر استغفار کنندگان و سحوری کنندگان پس باید که سحور خورد
احدی از شما اگر چه شربتی از آب باشد و حدیث تسحروا ولو بجرع الماء الا صلوات الله علی المتسحرین که در تهذیب مذکورست نیز
بر طبق اینست و در فقیه و تهذیب نیز از حضرت [illegible] منقولست که تعاونوا باکل السحر علی صیام النهار وبالنوم عند القیلولة علی قیام
اللیل و در تهذیب بجای لفظ سحر تسحر است حاصل اینکه معاونت کنید بخوردن سحر بر روزه روز و بخواب قیلوله بر برخاستن شب دیگر از آنجا مقدم
داشتن نماز شام است بر افطار مگر وقتی که جمعی انتظار اینکس کشیده باشند چنانکه در کافی و فقیه از حضرت مقدس جعفری صلعم و در تهذیب از حضرت
[illegible] باقر علیهما السلام روایت شده دیگر آنکه افطار بر خرما و اگر آن نباشد بر آب نماید چنانکه در مصباح کفعمی از جناب اشرف نبوی صلعم مرویست
و نیز آورده که حضرت امام جعفر صادق صلعم در افطار ابتدا بحلوائی میفرموده اند و اگر آن میسر نبود بشکر یا خرمائی چند و اگر آن میسر نبود با آب نیم گرم یعنی آبی
که سردی آن شکسته باشد و میفرموده اند که آن پاک میکند معده را و قوت میدهد [illegible] چشم را و نور نظر را بیشتر میکند [illegible]
رگهای مالیخولیا و صفرای غالب را قطع میکند بلغم را و فرو مینشاند حرارت [illegible] و در تهذیب از نعمان [illegible] روایت کرده اند که افطار
بر آب شیر میکند [illegible] و در تهذیب مذکورست که ان علیا کان یستحب ان یفطر علی اللبن یعنی حضرت امیر المؤمنین صلعم دوست میداشت
و نیکو می شمرد اینکه افطار کند یا اینکه افطار کرده شود بشیر دیگر آنکه در وقت افطار که محل استجابت دعا است قرائت دعای ماثوره کرده و طلب خود را
که از آنجمله قبول عبادات در درگاه الهی جدا کرده از آنجمله دعائیست که در فقیه و کافی و تهذیب نیز مذکورست که سید ابرار صلعم چون افطار میفرموده
بوده اند میفرموده که اللهم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا فتقبله منا ذهب الظما وابتلت العروق وبقی الاجر یعنی الها برای تو روزه داشتیم
و بر رزق تو افطار کردیم پس قبول کن از ما رفت تشنگی و رگها تر شد و ماند ثواب و در تهذیب در ذیل حدیثی مذکورست که والا جناب امیر المؤمنین
در وقت افطار [illegible] بسم الله اللهم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا فتقبل منا انک انت
السمیع العلیم یعنی بنام خدا روزه [illegible] الها برای تو روزه گرفتیم و بر رزق تو روزه گشودیم پس قبول کن از ما بدرستی که توئی شنوا و دانا
از آنجمله افطار فرمودن روزه داران و اطعام برادران [illegible] که هر یک گناهان گذشته [illegible] و در [illegible] قبول [illegible] کردن بنده
یکسانست چنانکه در خطبه بلیغه [illegible] فرمود
که اتقوا النار ولو بشق تمرة اتقوا النار ولو بشربة من ماء حاصل اینکه بپرهیزید از آتش و سعی کنید در نجات و اگر نصف خرمائی باشد یا
آبی که بان روزه داری [illegible] از برکت آن از آتش رهائی [illegible] دیگر که در فقیه [illegible] در جواب آن سؤال که در [illegible] مجلس
با مجلس دیگر کرده بود چنین فرموده اند که ان الله تعالی کریم یعطی هذا الثواب منکم من لم یقدر الا علی مذقة من لبن یفطر بها صائما
او شربة من ماء عذب وتمرات لا یقدر علی اکثر من ذلک یعنی بدرستی که خدای تعالی کریمست عطا میکند این ثواب را از شما بکسی که قدرت
نداشته باشد مگر بقدری از شیر که با آب آمیخته باشد که افطار فرماید بان روزه دار را یا شربتی از آب شیرین یا خرمائی چند اندک در حالی که قدرت
بر بیش از این نداشته باشد و نیز در فقیه از امام همام حضرت ابی عبدالله مرویست که فرموده من فطر صائما فله اجر مثله حاصل اینکه هر که افطار

فرماید روزه دار برای بی‌مرادیست ثوابی مانند ثواب روزه داری و در رجال کتاب ارجال جناب اخیضرانی منقولست که سدیر داخل شد بمجلس امام
در ماه رمضان پس گفت او را یا سدیر آیا میدانی که چه شبهاست این شبها گفت آری فدای تو گردم این شبهای ماه رمضانست غرض از اینچه چیست
آنحضرت فرمود آیا قدرت داری اینکه هر شبی آزاد کردن این شبها بنده از فرزندان اسمعیل سدیر گفت پدر و مادرم فدای تو گردد و نیم سدیر دو عا
نمیکند مال من باین پس آنحضرت این عدد را کم میکرد تا رسید به یک بنده و در هر مرتبه کم میکرد سدیر میگفت قدرت ندارم برای این پس فرمود که آیا نمیتوانی
اینکه افطار فرمائی در هر شب مرد مسلمانی را گفت بلی ده کس یا هم میتوانم پس گفت پدرم مر که این بود مراد من یا سدیر بدرستیکه روزه گشودن تو
برادر مسلمانت را برابری میکند با آزاد کردن بنده از فرزندان اسمعیل و نیز در تهذیب و کافی از محیط معارف معالم حضرت ابی الحسن ع روایت
شده که لفطرک اخاک الصائم افضل من صیامک یعنی افطار فرمودن تو برادر روزه دارت را افضل و ثواب بیشترست از روزه تو هم در آن
و کتاب شریفه مذکورست که نور دیده عباد حضرت سجاد ع در روزی که روزه میداشت میفرمود که گوسفندی برای او ذبح میفرمودند و قطعه قطعه ساخته طبخ میکردند
و چون شب میشد خود بر سر دیگها رفته سر روی مبارک پیش میداشت که بوی آن شوربا را دریابد بعد از آن میفرمود که کاسه‌ها بیاورید و حصه‌ای کنید
برای آل فلان و برای آل فلان یعنی او را قسمت میفرمود و برای کسان میفرستاد و بعد از آن نان و خرمائی آورده خود بر آن تعیش میفرمود و این شیوه
امام والاشرف کرام بر طبق گفتار جد بزرگوارش امیر المؤمنین ع برده که لذة الکرام فی الاطعام ولذة اللئام فی الطعام یعنی لذت کریمان در خورانیدن
و لذت لئیمان در خوردن بخشندگان مانند که خوردن غذای تنست و خورانیدن غذای جان از آن جسم قوت میگیرد و از این ایمان از خوردن فضل میگیرد
ما خورانیدن فضیلت و از آن علت نزد منیا به و از این عافیت دنیا و آخرت دیگر بشره گسترده مهمانی و میزبانی و اطعام دوستان و برادران ایمانی
از افضل فضایل و اجزل خصایلست جمال ثروت و مال را خوشترین جسر نهاست و سفره وسعت احوال را لذیذترین نعمتها خوش آن کریمی که مغز اخوانی
چراغ ذی شکر همیشه بحلاوت لذت کامی بخشی خمکامان پرورده باشد و روزی صاحب همتی که سفره نعمتش مانند گل همواره در پیش لب برگان پریشان
احوال گسترده بود و سرفراز آزاده که مانند نهال اگر باری داشته باشد در رسیدن آن جیب دامها از دل و جان قدم سعی فشارد و چند آن کرم ورزی
کرد لا صفت اگر بر درخت مانی لوت رسی داشته باشد از قدر او در پیش این و آن بطبق اخلاص گذارد و الحاصل تلاش او در اک این لذت و اهتمام در اجرا
این سنت بر کسی در هر وقت ضرور و از اهم مهماتست خصوصا توانگران و خصوصا در ماه رمضان و هرگاه فقرا باید که تلاش اجتماعی نماید اگرچه بنصف
خرمائی باشد یا بدم آبی روزه دارانرا افطار فرمایند انبیاء در آن تقصیر محض کم بختی و در تلاش چنین فضل و ثواب سستی غایت جان سختی است
اهل ثروت چرا مفت شمارند که جمعی بر سر سفره ایشان روزی خود خورند و ارباب بکنت چرا مضایقه نمایند که خلقی بر سر ایشان از خوان ارزاق نعمت
الهی قسمت خلائق خورند لمؤلفه ز اهل جود جهت دهنده نیز لذتست ؍ نه از خانه ز روزن زر زهرها بذلت ؍ چون در مجلس اب اول خصلی [illegible] اخطب
ست بتحریر رسانیدن بود در این مقام پیش از این الیسادک نمود دیگر از جمله نمازهای نامدی حبست که از ائمه اطهار علیهم السلام ماثور و در کتب معتبره
مذکورست و چون آن بسیطی طولانی تشنگان رحیق ادراک توفیق آنها را رجوع بکتب مبسوطه نمودن در کمال آسانیست در این مقام بذکر آنها که بی [illegible]
و از انجمله و یکی که در شب اول این ماه بعد از نماز خفتن گذارده میشود در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد ده بار بعد از فراغ دعا و استغفار [illegible]
این نماز فضل و ثواب آن و مجلس سیم این باب گفته و گذارش یافته تکرار آن ضرور نیست دیگر از جمله اعمال این ماه خواندن دعاها ایام و لیالی سحرگاه

واین نیز

واین نیز در اکثر کتب اعمال مذکور و خامه سحر طراز که چراغی شیوه ایجاز است در عدم ایراد آنها در این مقام معذورست دیگر از انجمله احیای شبهای عزیز
اینماهست خصوصا شب قدر که در فضل و شرف سایر لیالی ماه الف الشهر و آن جوهر حیات و لآلی زندگی را با آنها غایه توفیق شبکی از ظلمات تاریکی آن میسر
یافت و از شارع طول زمانش با چراغ بیداری بمنزل رستگاری میتوان شتافت تاریکی آن چراغ سواد و جسم تمام فروغ جهانست و امتداد [illegible]
مرکب دیده امید را بمنزل میل از تیاست مدار نجات سعادت بکشاکش رخت خواب الفاظ [illegible] شب فیض آگین را از دست گذارد و باغبان
گلشن عبادت برای کاشتن تخمهای هر کرنه طاعت این شب را کمتر از شب های غیاث شمار [illegible] در قدر و شرف همین بس که نزول قرآن مجید در آن بوده و جناب
سبحانی آنرا ببرکت وصف نموده و در سوره شریفه دخان در شان آن فرموده که انا انزلناه فی لیلة مبارکة یعنی بدرستیکه ما فرو فرستادیم قرآنرا در شبی
با برکت که شب قدر باشد چنانکه در کریمه انا انزلناه فی لیلة القدر تصریح بآن شده و نیز هم فضیلت این شب که حضرت پروردگار در عقد لیل و
این شب ما در کتاب کریم خود مکرر نام برده و در سوره مبارکه قدر آنرا از هزار ماه بهتر شمرده است و در خبر مذکورست که حضرت صادق ع را پرسیدند که شب قدر
چگونه بهتر است از هزار ماه فرمود که عمل صالح در آن از عمل در هزار ماه که شب قدر در آنها نباشد دیگر از افضل فضایل این شب کا دراک آنکه مرغ علو
منزلت و سمو مرتبت اهل بیت عصمت علیهم السلام و طیلی واضح و آیه رفعت شان ایشان از این شب فیض آثار کالشمس فی وسط النهار روشن
و نمایانست چنانکه سوره مبارکه قدر را ادای شهادت مینماید چه نزول ملائکه و روح که در این سوره مذکور ساختست که در شب قدر است برای هر امری
بخدمت امام زمانست چنانکه بسیاری از اخبار و آثار که در کتب معتبره چون کتاب شریف کافی و امثال آن مذکورست بآن اجیعنی ناطقست دیگر
در شب قدر ملائکه و روح که حضرت روح الامین باشد یا غیر او نزول فرموده بخدمت امام زمان می آیند و بر ابتفاصیل اموری که مجملات آنها را [illegible]
دانسته اند در منایا و بلایا و ارزاق و آنچه محتاج خلایق باشد تا سال آینده اعلام مینمایند و این منزلت و کرامت خاصان نبوت و امامت [illegible]
که پادشاهی دنیا برابری غایت چه جای قدر آنکه دشمنان ایشان بغضب بغاوی داشته‌اند و چند روزی آن کردن مفاخرت و علم مخالفت افراشته لهذا
جناب الهی در این شریفه بکریمه لیلة القدر خیر من الف شهر این شب را از هزار ماه که مدت ملک طواغیت بنی امیه علیهم اللعنه بوده بهتر شمرده
چنانکه در کتب معتبره هست ذکر یافته و حضرت اشرف نبوی ص ملوک بنی امیه را لعنهم الله در خواب دید که چون بوزینگان بر منبر مسجد شریف بالا
و این رکمه خواطر انور آنسرور غمناک کرده بود جناب سبحانی بتسلی آن بسندیده ربانی آن سوره را نازل ساخت و بکریمه لیلة القدر خیر من الف
شهر آنحضرت را تسلی بخش دل گردید مرات خواطرش را از غبار آن اندوه پرداخت و تسمیه این شب بشب قدر گفته اند یا برای زیادتی قدر و شرف آنست
برای اینکه قدر و اندازه هر امری از وقایع سال چون ارزاق و آجال و غیر آن در این شب مقدر و مقرر میشود یا اینکه قدر بمعنی تنگی آمده و چون در این شب
زمین بر ملائکه از کثرت نزول ایشان تنگ میشود او را باین جهت شب قدر گفته اند و تعیین این شب از روی جزم و یقین در احادیث ائمه معصومین
مذکور نیست و اقوال علمای خاصه و عامه در آن مختلف و آنچه از اکثر احادیث مستفاد میشود و مظنون اینست که این شب یکی از شب نوزدهم
و بیست و یکم و بیست و سیم باشد و احتمال بیست و یکم و بیست و سیم اقوی و احتمال شب بیست و سیم از آن نیز اقوی است چنانکه در حدیث از سفیان بن سمط
منقولست که گفت بحضرت ابی عبدالله ع گفتم که شبهائی که امید در آن هست از ماه رمضان کدامست گفت نوزده و بیست و یک و بیست و سه گفتم
اگر کسی قوتی با علتی فرو گیرد یعنی سبب سستی یا کوفتی این هر سه شب را نتواند دریافت از آنها بر کدام اعتماد کند و اختیار نماید فرمود بیست و سیم

و هم در فقیه از علی بن حمزه مرویست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که گفت نزد حضرت ابی عبد الله ع بودم که ابو بصیر بآنحضرت گفت که فدایت گردم
این شبی که امید داشته میشود در آن آنچه امید داشته میشود یعنی اینکه شب قدر باشد کدام شبست فرمود شب بیست و یکم و بیست و سیم گفت اگر قوت بر عبادت
این دو شب نداشته باشم فرمود که آسانست عبادت دو شب در آنچه میطلبی یعنی طلب اینچنین مطلبی عظیم دو شب در بیداری و عبادت کردن آسانی
سهلست علی بن حمزه گوید که من گفتم که گاه هست که ما ماه را در شهر و مقام خود دیده ایم و کسی آید که خلاف آن خبر رسید بما بخلاف آن که در جاهای دیگر شب
پیشتر آن ماه را دیده اند ما را بجهت این دو شب بر داشته میشود فرمود چه آسانست چهار شب بیدار بودن و عبادت کردن تا بر تقدیر این دو شب را
دریافته باشی و طلب شب قدر و ادراک فضیلت و ثواب چنین بسیار سهلست الی آخر الحدیث گفتم شب بیست و سیم لیلة الجهنی است فرمود ان
ذلک لیقال یعنی چنین میگویند گفتم که سلیمان بن خالد روایت کرده که در نوزدهم نوشته میشود وفد حاج و اینکه هیچ روش کسی که حج میکند
در آن شب مقرر میشود فرمود یا محمد وفد حاج نوشته میشود در شب قدر و مرگها و بلاها و روزیها و آنچه میشود تا مثل آن شب از سال آینده یعنی این جمله در
شب قدر نوشته و مقرر میگردد پس طلب کن آنرا در شب بیست و یکم و بیست و سیم و نماز گذار در هر یک از این دو شب صد رکعت و احیا کن این دو شب را اگر توانی
تا روشنی صبح و در آنها غسل کن گفتم قدرت بر گذاردن این نماز ایستاده نداشته باشم فرمود نشسته بگذار گفتم اگر آنرا نیز نتوانم فرمود بر فراش خود بجا آر
بگذار گفتم اگر آنرا نیز نتوانم فرمود ... بر تو نیست اگر اکتفا کنی بنماز در اول شب بقدری از خواب یعنی اندکی خوابی کنی بدرستیکه درهای آسمان گشوده
میشود در ماه رمضان و در بند کشیده میشوند شیاطین و مقبول میگردد اعمال مؤمنان در عهد رسول خدا این ماه را مرزوق مینامیدند و سبب آن
این اسم همانا باعتبار وسعت رزق خلایق است در آن و هم در کتاب الانوار والاحباب(?) مرویست که رسول خدا چون دهه آخر داخل میشد
بند ازار بسته از زنان اجتناب مینمود و شبها را احیا کرده و برای عبادت بکارهای دیگر اشتغال نمینمود و نیز در فقیه مذکورست که زراره از حضرت
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت نموده که پرسیدم آنحضرت را از شبهائی که مستحبست در آن غسل در ماه رمضان فرمود شب نوزدهم
و بیست و یکم و بیست و سیم و فرمود که شب بیست و سیم لیلة الجهنی است و حدیث او اینست که جهنی گفت برسول خدا که منزل من دورست از مدینه
اکرام کن مرا بشبی که داخل شوم در آن یعنی شبی که بهتر باشد برای من تعیین فرما تا در آن شب بمدینه آیم و در خدمت تو بمراسم عبادت قیام نمایم پس
آنحضرت او را بشب بیست و سیم امر فرمود و شیخ صدوق رحمه الله بعد از ذکر این حدیث گفته که نام این مرد جهنی عبد الله بن انیس انصاریست
این چند شب ... دهه آخر و خصوص یک شب آخر شب قدر بودن اوست و دریافتن آنها بجا آورده ...
دیگر از آنجمله وداع این ماه مرحمت فرجام مغفرت انجامست و دعاهای مشتمله بر وداع در کتب معتبره چون صحیفه کامله و فقیه و تهذیب ...
و این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد و آنچه گنجایش دارد دعای مختصریست که حضرت اشرف ص بجابر انصاری تعلیم فرموده و حدیث آن اینست
که جابر رحمه الله روایت کرده که جمعه آخر ماه رمضان بخدمت آنحضرت رفتیم چون مرا دید فرمود ای جابر جمعه آخرست از ماه رمضان وداع کن او را
و بگو اللهم لا تجعله آخر العهد من صیامنا ایاه فان جعلته فاجعلنی مرحوما ولا تجعلنی محروما هر که این خواند او را یکی از دو خیر البته رسد
یا رسیدن رمضان دیگر یا آمرزش خدای تعالی او را و ترجمه دعا اینکه الهی مگردان این را آخرین عهد از روزه ما او را اگر گردانی آنرا پس بگردان مرا مشمول رحمت
و مگردان مرا محروم از آن ... ماه مبارک رمضان ... فرا ...

کافانی

کانوا اهل ... در آن مرا بودن که از فلاح یاری ... بجهت بلند سعادتمندان ... تحقق و دشواری ریاضت عبادت و مراعات آداب
و شروط آن از گفتن و سقوط نگاهداری نماید دیگر از اقسام صیام که تاجران بند روزه که راه قدر و قیمت آن شناختن و قطار بارکشان ایام
عمر را از نفایس اجناس فضایل آن گرانبار ساختن ضرورست روزه سنتی است و از مؤکدات آنها که در این مجلس ذکر نمودنی و دلیلی بشان و کشش
اخبار وارده در آنها را از نظر بصیرت دوستان بسر انگشت کلک بیان بر رفع عنایت ... گشودنی است نخست روزه سه روزست
در هر ماه پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه میان و این برابر روزه دهرست یعنی هر که این سه روز را روزه دارد چنانست که همیشه روزه باشد شاهد
این مدعا کلام حضرت مرتضی ع در فقیه که صیام شهر الصبر و ثلثة ایام کل شهر یذهبن بلابل الصدر و صیام ثلثة ایام فی کل شهر صیام
الدهر ان الله تبارک و تعالی یقول من جاء بالحسنة فله عشر امثالها حاصل معنی اینکه روزه ماه رمضان و سه روز از هر ماهی میبرد
وسوسه سینها را و روزه سه روز از هر ماهی روزه دهرست بدرستیکه الله تعالی میگوید که هر که حسنه کند پس او راست ده حسنه مثل آن یعنی بحکم آیه
مذکوره روزه این سه روز بنابر تمام روز سی روز ماه خواهد بود و چون هر ماه باین مراقبت نماید چنانست که تمام سال و تمام عمر بروزه بوده باشد
و هم در فقیه از جناب مقدس حضرت موسی ع ... منقولست که رسول خدا روزه داشت تا اینکه مردمان گفتند که افطار نخواهد کرد یعنی مدتی
بر این کار بود که پیوسته روزه میبود بعد از آن افطار کرد تا اینکه روزه نخواهد داشت یعنی مدتی بر این نهج بود که روزه نمیگرفت بعد از آن
روزه گرفت بطریق روزه داود هم یک روز در میان بعد از آن وفات یافت سه روز در هر ماهی یعنی در آخر روزه آنحضرت باین نهج میبود
تا آنکه از دنیا رحلت کرد و گفت یعنی حضرت رسول یا حضرت امام صلوات الله علیهما که روزه این سه روز برابری میکند با روزه دهر و میبرد
سینها را و حماد که راوی این حدیث است گفت که گفتم بآنحضرت که این سه روز کدامست فرمود که پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه اول بعد از دهم ماه و پنجشنبه
آخر ماه گفتم که چونست که این ایام برای روزه تعیین شده فرمود برای اینکه بر احدی از امم سالفه عذاب نازل میشد در این ایام نازل میشد
پس روزه داشت رسول خدا این ایام را برای اینکه ایام مخوفه است یعنی خوف نزول عذاب در آنهاست و هم در فقیه در سبب روزه
این سه روز پرسیده شد فرمود که اما پنجشنبه روزیست که عرض کرده میشود در آن اعمال و اما چهارشنبه روزیست که خلق کرده شده در آن آتش
و اما روزه پس سپریست از آتش ... اینکه کسی را از آتش جهنم و نیز در فقیه از حضرت ابی عبد الله ع منقولست که هر گاه در دهه اول ماه دو پنجشنبه
باشد پس روزه دار اولین آنها را که آن افضلست و هر گاه بوده باشد در آخر ماه یعنی در دهه آخر دو پنجشنبه پس روزه دار آخرین آنها را که آن
افضلست و در روایتی دیگر که هم در فقیه مذکورست چنین منقولست که حضرت مقدس کاظم ع را پرسیده شد از دو پنجشنبه که در دهه آخر ماه اتفاق افتد فرمود
اولین را روزه دار که شاید بدومین نرسی یعنی شاید که نمانی ... و بعضی اخبار که در تهذیب مذکورست چنین مستفاد میگردد که سه روز منحصر در دو پنجشنبه
اول و آخر و چهارشنبه میان نیست بلکه اگر خواهد چهارشنبه اول و آخر و پنجشنبه میان را یا ماهی چنان و ماهی چنین یا دو شنبه اول و چهارشنبه
میان و پنجشنبه آخر را و یا چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را نیز روزه میتواند گرفت و در فقیه حدیثی مذکورست که حاصل آن اینست که حضرت ابی عبد الله را
پرسیده شد از کسی که این روزه را از هر ماهی روزه ندارد آیا چیزی که بدل آن باشد و عوض آن کند هست فرمود مد در هر روزی مدی از طعام
و هم در آن کتاب از ابراهیم مثنی(?) منقولست که بآنحضرت گفتم که روزه سه روز در هر ماه بر من دشوارست بجهت اینکه ... بجای هر روزه درهمی

تصدق کنم فرمود که صدقه درهم افضلست از روزه داشتن روزی و در حدیث دیگر هم که در خیبه مذکورست مستفاد میشود که روزه این سه روز
در تابستان در زمستان بجهت آسانی تا خیر مودن جایزست دیگر از سنن ومستحبات صیام روزهای متعلقه بمخصه بعضی شهور و ایامست که هر یک از آنها بیش
کمالائی بنقد جیات حزینی ذکر هر دالائی بجنسی مرکشیدنیست و اگرچه غرض اصلی در این مقام ذکر صیامست ولیکن مجمل بحثی از سایر عبادات متعلقه
ببعضی ایام و لیالی هر ماه که کرم جناب الهی از خوان فیض نامتناهی هر یک از آنها نصیب فضیلتی رسانیده و برای مذنبین مؤمنین هر کدام را بهانه آمرزش
گردانیده انشاء الله تعالی تقریبا نگارش مییابد اما نخست روزه ماه رجبست که آن را شهر الله الاصم و شهر الله الاصب نیز خوانده اند چه اصم یعنی
کرست و چون عرب در زمان جاهلیت نیز حرمت این ماه داشته در آن قتال و غارت نمیکرده اند و آواز سلاح و خروش اسبان در آن شنیده نمیشده آن را
اصم میگفتند و اصب یعنی ریختن است و چون رحمت الهی در این ماه بر بندگان فرو میریزد از این جهت او را اصب نامیده اند بر پوشیدگان طریق آگاهی چه بر سالکان
مرضات الهی مخفی نماند که ماه رجب ماهی عجیب و تلاش و دریافت آن فیض بر ذمت همت جمله مؤمنان واجب بلکه واجبست در جلالت شان این ماه همین
بس که در بعثت ختم آن حضرت اقدس محمدی ابراهیم کرم سروری سر بلندی در تشریف پیغمبری ارجمندی یافته و آفتاب وجود هدایت فروغش
از فلک جبال مراتب عالیه شرف و کمال انوار فیوضات بر شرق و غرب عالم تافته مشاطه حکمت کامله در آن روز سعادت فریح جمال کمال از عروس شرع
دین را بآن در یتیم آرایشی داده و مختار رحمت شامله در این روز فیروز ببعثت چنین رسول شفاعت خواه رحمت آموزی عالم عالم منت بر جان ما
نهاده و نیز سیزدهم این ماه عزیز نگینا گوهر وجود انور جناب ستطاب امیرالمؤمنین ع از صدف شرف تولد نموده در بیت الشرف حرم محترم خدای تعالی
بنگی وجود گرامی آن مقتدا آغوش شیبانی کشوده و هم در غره این ماه غره جبین مناقب مفاخر و قرة العین اولیا را و اختر حضرت امام محمد باقر ع متولد
گردیده و حضیض زمین را بخورشید از وجود فیض گستر خود رتبه آسمانی بخشیده و بقول بعضی دهم این ماه نیز بسعادت ولادت غایت ظرافت
رشاد حضرت امام محمد تقی جواد ع ممتاز و زبان مبارک از جهت برامثال دا قران خود در است و بقول بعضی دویم با چهارم این ماه نیز متولد او علی
و بدین شرف ائم و اعلی مرتبه عزت احترام است و بقول اکثر در پانزدهم این ماه مشرف تزویج حضرت خیر النسا که در عالم بالا نام زد امیرالمؤمنین ع گردیده
اراده سعادت قرین آن در محفل خیر منبر سرور عالمیان پرده نشین بود با بشارت جناب الهی جلوه ظهور نمود و آن محفل بر وسند حضرت غفارت
از این بیرون خدا السید سر شرف تمام کرامت معتدسان عالم بالا و سبحان ملا اعلی را با زینتی خود مباهات فرمود الحاصل مرتبت احوال این ماه
بکر شامل بخط و خال این همه فضل و آیات کمی دارد و خوشا صاحب توفیقی که این ماه فیض قرین ولیالی و ایامی چنین را بگذارش وظایف طاعات
گوناگون از روزه و نماز و صدقات و زیارات و دعوات مأثوره اجابت مقرون گذرانیده و امان فرصت چنین را رایگان از دست نه هد اعمال مذکوره
مقرره این ماه در نظر فضل خداوند جلیل بسیار جلیل و فضل و ثواب هر یک از آنها روز جزا در کفه حسنات ترازوی اعمال بغایت ثقیل است
و در حدیثی از حضرت مقدس مرتضوی ع از حضرت منقولست که رجب نهریست در بهشت سفید تر از شیر و شیرین تر از عسل پس هر که روزه دارد روزی از رجب
آشامانند خدای تعالی او را از آن نهر و در همان کتاب از آن رضی ... ع از حضرت مرویست که رجب ماهی بزرگوار است مضاعف میسازد خدای تعالی
در آن حسنات را و محو میکرداند در آن سیئات را هر که روزی دارد روزی از رجب واجب گردد برای او بهشت و هم در حدیثی از حضرت ابی عبدالله
از حضرت ما ثورست که نوح علی نبینا و علیه السلام روز اول رجب داخل کشتی شد پس امر کرد هر که با او بود دانیکه روزه دارند آن روز را و فرمود که هر که روزه دارد

این روزرا

این روزرا او خرسند دور شود از او آتش یکساله راه و هر که روزه دارد هفت روز بسته شود از او هفت در دوزخ و هر که روزه دارد هشت روز
گشاده شود برای او هشت در بهشت و هر که روزه دارد پانزده روز عطا کرده شود آنچه مسئول اوست و در روز کاه الهی و هر که برای افزاید خدای
تعالی نیز زیاده اجر و ثواب او افزاید و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از امام همام امام محمد باقر ع روایت شده که هر که روزه دارد از رجب یک روز
اول یا میان یا آخر آن واجب گرداند خدای تعالی برای او بهشت را و گرداند او را با ما در درجه ما در روز قیامت و هر که روزه دارد دو روز
از آن گویند او را که عمل از سر گیر بتحقیق که آمرزیده شد برای تو آنچه گذشت و آنچه باقیست یعنی گناهان گذشته تو و هر که روزه دارد سه روز
از رجب گویند او را که بتحقیق که آمرزیده شد برای تو آنچه گذشت و آنچه باقیست یعنی گناهان گذشته و آینده تو پس شفاعت کن برای هر که
از گناهکاران برادران و آشنایانت و هر که روزه دارد هفت روز از رجب بسته شود از او هفت در دوزخ و هر که روزه دارد هشت روز
آن گشوده شود برای او هشت در بهشت پس داخل آن شود از هر کدام که خواهد و نیز در امالی از پیر گزیده حمدی جناب شرف محمد ع مرویست
حدیثی که حاصل آن اینست که هر که روزه دارد روزی از رجب از روی ایمان و احتساب که واجب گرداند خدای تعالی میان او و آتش خندقی که پهنای
آن خندق بقدر ما بین آسمان و زمین باشد و هم در امالی از جناب مقدس رضوی ع حدیثی منقولست که ملخص آن اینست که هر که روزه دارد نخستین روز
از رجب از روی رغبت در ثواب خدای عز و جل واجب شود برای او بهشت و هر که روزه دارد روزی از وسط آن اذن شفاعت داده شود او را
درباره آن قدر از عاصیان که در بسیاری مانند ربیعه و مضر باشند که دو قبیله اند از عرب که بکثرت مشهور شده اند و هر که روزه دارد روزی از آخر آن
گرداند او را خدای عز و جل از پادشاهان بهشت و اذن شفاعت دهد او را درباره پدر و مادر و برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و آشنایان و همسایگانش
اگر بوده باشد در میان ایشان کسی که مستوجب آتش باشد و هم در آن کتاب از علی بن سالم منقولست که او از پدرش روایت کرده که گفت در ماه رجب
بمجلس حضرت جعفر بن محمد صادق ع داخل شدم و چند روزی از آن ماه مانده بود چون مرا دید فرمود ای سالم آیا روزه داشته در این ماه چیزی گفتم نه
والله یا ابن رسول الله پس فرمود که هر آینه بتحقیق فوت شده است از تو از ثواب آنچه نهایت و حد آن را نمیداند مگر خدای عز و جل که بتحقیق که این ماهیست
بتحقیق که فضیلت داده است آن را خدای تعالی و تعظیم گردانیده است حرمت آن را و واجب گردانیده است برای روزه داران در آن کرامت خود را
پس گفتم یا ابن رسول الله پس اگر روزه دارم از آنچه مانده است چیزی آیا برسم و نایل میگردم ببعضی ثواب روزه داران در این ماه فرمود یا سالم هر که
روزه دارد روزی از آخر این ماه بوده باشد این برای او امانی از شدت سکرات مرگ و امانی از برای او از هول مطلع و عذاب قبر مطلع عبارتست
از خوف و دهشتی که او را در وقت رفع حجاب از پیش نظر و اطلاع بر احوال نشاء دیگر بنده را رو میدهد و هر که روزه دارد دو روز از آخر این ماه بوده باشد او را
باین گذشتن از صراط و هر که روزه دارد سه روز از آخر این ماه ایمن شود در روز فزع اکبر که قیامت است از هولها و سختیهای آن و عطا کرده شود باو براتی آزادی
از آتش و در آن کتاب از خصال شیخ رئیس بابویه از حضرت امیرالمؤمنین ع حدیثی مذکورست که خلاصه مضمون آن اینست که هر که روزه دارد روزی از رجب در اول آن
یا در میان یا در آخر آمرزیده شود برای او آنچه پیشتر صادر شده از گناهانش و هر که روزه گیرد سه روز از رجب در اول آن و سه روز در میان آن و سه روز در آخر
آن آمرزیده شود برای او گناهان گذشته و آنچه بعد از آن صادر شود و هر که احیا کند شبی از شبهای رجب آزاد سازد او را خدای تعالی از آتش و قبول کند
شفاعت او را درباره هفتاد هزار مرد از گناهکاران و هر که تصدق نماید بصدقه در رجب برای طلب خوشنودی خدا اکرام کند او را خدای تعالی در روز

نجاتست و رحمت از عذاب الیم و پنج بهشتی دیده و پنج کرسی نشیند و پنج بر خوان بهشتی حضور کرده باشد و اما ایام ولیالی شریفه اینماه که جمیع
قیام و سایر عبادات در آنها اخبار و آثار علیه ماثوره سالکان مسلک بندگی را اهتمام در آنها بیشتر ضرور است از آنجمله شب اولست که یکی از لیالی
اربعه سال و احیای آن از احسن اعمالست مرویست که محی مراسم شرع و دین جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام خوش میداشت که چهار شب از سال بعبادت
اشتغال نماید شب اول رجب و شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عید اضحی و از اعمال این شب نمازها و چند دعائی که از ائمه اطهار علیهم السلام ماثور در کتب
اعمال مذکورست دیگر روز اول رجبست که مولد حضرت امام محمد باقر علیه السلام بوده چنانکه گذشت در فضل روزه آن مذکور شد که حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام در آن
روز بکشتی نشسته اهل کشتی را امر بروزه ماموره ساخت و فرمود که هرکه این روز را روزه دارد آتش از وی یکساله راه دور گردد و از جمله اعمال این روز زیارت
حضرت امام حسین علیه السلام است از حضرت مقدس جعفریه علیه السلام منقولست که هرکه زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را روز رجب البته بیامرزد خدای تعالی او را البته
دیگر شب جمعه اول از جمعات که آنرا شب رغایب میگویند از آنجهت یعنی عطایای بسیار است و در این شب کریم آمرزگار عطا و بخشش بسیار به بندگان
مینماید کفعمی رحمه الله در حواشی مصباح خود حدیثی از جناب اشرف نبوی علیه السلام ذکر نموده که حاصل آن اینست که غافل مشوید از شب جمعه اول ماه رجب
چه بدرستی که آنرا ملائکه شب رغایب مینامند برای اینکه چون ثلثی از شب گذرد فرشتگان آسمانها و زمین در کعبه و گرد آن اجتماع نمایند پس الله تعالی
که ای فرشتگان من مسئلت کنید از من آنچه خواهید پس گویند ای خداوند ما حاجت ما اینست که بیامرزی روزه داران رجب را بعد از آن
حضرت علیه السلام فرمودند نیست هیچ احدی که پنجشنبه اول رجب را روزه دارد و شب میانه شام و خفتن دوازده رکعت نماز گذارد بکیفیتی که مذکور شد مگر
اینکه آمرزد خدای تعالی برای او گناهانش را اگرچه بوده باشد گناهان او مثل کف دریا و عدد ریگ بیابان و وزن کوهها و عدد برگ
درختان و بپذیرد شفاعت او در روز قیامت درباره هفتصد کس از اهلش از کسانی که مستوجب آتش باشند و کیفیت این نماز اینست
که در هر رکعت بعد از الحمد انا انزلناه سه بار و قل هو الله احد دوازده بار خواند بعد از فراغ از اتمام این نماز هفتاد بار صلوات بر محمد و آل او فرستد
بعد از آن بسجده رفته هفتاد بار گوید سبوح قدوس رب الملائکة والروح بعد از آن هفتاد بار گوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما
تعلم انك انت العلی الاعظم بعد از آن بار دیگر بسجده رفته آنچه در سجده اولی گفته بود باز گوید و حاجت خود را بخواهد و بسجود در درگاه الهی
مسئلت نماید که روا میشود ان شاء الله تعالی دیگر شب پانزدهم اینماهست که آن نیز در فضل و شرف امتیاز تمام دارد مرویست که چون شب نیمه رجب آید
خدای تعالی امر کند کرام الکاتبین را که نظر کنند در نامه اعمال بندگان من و هر گناه که در آن باشد محو کنند و عوض آن حسنات نویسند و از اعمال
این شب دوازده رکعت نماز است که در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و بعد از فراغ فاتحه و معوذتین و اخلاص و آیة الکرسی
و باقیات الصالحات که عبارتست از کلمات اربعه هر یک را چهار بار بخواند بعد از آن گوید الله الله ربی لا اشرك به شیئا وما
شاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم مرویست که هرکه در این شب این نماز گذارد و بعد از آن هر دعا کند مستجاب گردد دیگر روز پانزدهم است
و این روز در فضل و شرف روزی عجیب و در قرلیل و نهار از روزهای محبت مرویست که حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام مناجات کرد که خداوندا خبر ده
مرا از بهترین اوقات نزد تو وحی آمد که ای آدم بهترین روزها نزد ما روز نصف رجبست و تقرب جوی در این روز بصدقه و روزه و ضیافت
و استغفار و قول لا اله الا الله هرکه این کند نباشد جزای او الا بهشت و از اعمال این روز غسل کردن و زیارت حضرت امام حسین علیه السلام است

مرویست

مرویست که از حضرت مقدس رضویه علیه السلام پرسیدند که در کدام ماه زیارت کنیم حضرت امام حسین علیه السلام را فرمود که در نیمه رجب و نیمه شعبان و نیز از اعمال
این روز خواندن دعای ام داود است و او زنی بود که از جمله عاملان ابرار صلاح و تقوی جلی و حرمت احوالش بر بیرالسی محامد محلی و مقبول
بعضی ام ولد بوده بهر تقدیر در سلک حقایق حسن مثنی انتظام داشته و داود از او تولد نموده و نیز بشرف دایگی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فایض گردیده و نسبت دعا بوی از آنجهت که پسرش داود را منصور دوانقی ملعون گرفته محبوس ساخته بود این زن بخدمت آنحضرت آمده
در آن باب استغاثه نموده ماه رجب نزدیک بود آن مفرج غموم کشادیه این دعای شریف تمام فواید را باو تعلیم فرمود بنیکو که ایام البیض
رجب را که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد روزه داشته در آخر نزدیک زوال غسل کند و بعد از زوال بگذارش احوالی که کیفیت آن در کتب
اعمال مذکورست بپردازد بعد از آنکه نمازهای مذکور طی لسان کرد و آن دعا را بخواند فرمان بزرگشته در حال نزدیکی پسرش داود از حبس خلاصی یافت
و با پنجاه هزار درهم بمقام و مسکن خود شتافت و حکایت کرد که شب نیمه رجب در خواب دیدم که مرا گفتند که دعای مادر تو در حق تو مستجاب شد چون
بیدار شدم ملازمان ابوالدوانیق همان شب آمده بتعظیم تمام مرا نزد وی بردند وی عذرخواهی بسیار نمود و پنجاه هزار درهم عطا نموده مرخص
فرمود دیگر روز بیست و پنجم است در این روز سرور انام و اعاظم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام وفات یافته روح مطهرش از زندان جهان
فانی بعالم جاودانی شتافته مرویست که روزه این روز کفاره و طیب سال گناهانست دیگر شب بیست و هفتم است که شب مبعث باشد
و این نیز از شبهای با برکات و عبادت در این از غنیمات است در مصباح صغیر از [illegible] حضرت جواد علیه السلام منقولست که فرموده که
در رجب شبی هست که بهترست از هرچه آفتاب بر او تابیده و آن شب بیست و هفتم است در بامداد آن شب فرستاده شد تجلی رسول خدا را
و عامل بخیر را در آن شب هم عمل کردن شصت ساله باشد پرسیدند که اصلحك الله چه عمل باید کرد در آن شب فرمود که چون نماز خفتن کرده
و بجامه خواب در آید و خوابی بعد از آن هرگاه که بیدار شوی پیش از نصف شب دوازده رکعت نماز بکن و بخوان در هر رکعت الحمد و سوره
و چون سلام دهی از هر دو رکعتی بنشین و بخوان الحمد و معوذتین و قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و انا انزلنا و آیة الکرسی را هریک
هفت بار دیگر روز بیست و هفتم است و این روز چنانکه گذشت روز مبعث حضرت سید الانام در فضل و شرف برگزیده ایامست در ثواب روزه
این روز در امالی شیخ صدوق طاب ثراه از حضرت مقدس جعفری علیه السلام مرویست که هرکه روزه دارد این روز را نویسد خدای تعالی برای او
اجر روزه هفتاد سال و در مصباح شیخ طوسی رحمه الله از ریان بن صلت روایت شده که حضرت جواد علیه السلام وقتی که در بغداد بود روز نیمه رجب
و روز بیست و هفتم روزه داشت و جمله حشم وی روزه داشته و ما را فرموده نماز کنیم دوازده رکعت در هر رکعت الحمد و سوره و بعد از فراغ خوانیم
الحمد چهار بار و قل هو الله احد و معوذتین هریک چهار بار و گوییم لا اله الا الله والله اکبر سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم چهار بار الله الله ربی لا اشرك به شیئا و چهار بار لا اشرك به احدا چهار بار و نیز
از اعمال این روز غسل کردن و دعاها و نمازهای دیگرست که در کتب اعمال مذکورست و اما نمازهای مقرره اینماه یکی نماز سلمان است رحمه الله که صاحب
که مشتملست بر فضل و ثواب و کیفیت و گذارش آن در مجلس سیم این باب در اعداد صلوة نگارش یافته و رجوع بآن انسب است و نیز از نمازهای
این ماه که در هر شب عموما کردن آن مستحبست و اختصاص بشبی ندارد دو رکعت نمازست در هر رکعت الحمد یکبار و قل یا ایها الکافرون

سه بار و قل هو الله احد یکبار خواند بعد از آن دستها برداشته گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت
و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و الیه المصیر لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم صل علی محمد النبی الامی
و آله بعد از آن دست بر او فرود آورد و مرویست که هر که در شب [illegible] ماه [illegible] بگذارد و هر دعا که کند مستجاب شود و [illegible] خدای تعالی برای او ثواب
شصت حج و شصت عمره [illegible] از دعوات کثیر البرکات که خواندن آن هر روز از این ماه ماثور و سرمایه فیض موفور است از آن جمله دعائیست که از ناحیه
مقدسه صادر [illegible] بوساطت شیخ ابو القاسم بن روح که از وکلاء آنحضرت بوده و برون آمده و آن اینست که اللهم انی اسئلک بالمولودین فی رجب
محمد بن علی الثانی و ابنه علی المنتجب و اتقرب بهما الیک خیر القرب یا من الیه المعروف طلب و فیما لدیه رغب اسئلک سؤال معترف
مذنب قد اوبقته ذنوبه و اوثقته عیوبه فطال علی الخطایا دؤوبه و من الرزایا خطوبه یسئلک التوبة و حسن الاوبة و النزوع عن الحوبة
و من النار فکاک رقبته و العفو عما فی ربقته فانت یا مولای اعظم امله و ثقته اللهم و اسئلک بمسائلک الشریفة و وسائلک المنیفة ان تتغمدنی
فی هذا الشهر برحمة منک واسعة و نعمة وازعة و نفس بما رزقتها قانعة الی نزول الحافرة و محل الآخرة و ما هی الیه صائرة
حاصل مضمون این دعای اجابت مقرون اینکه الهی بحق آن دو مولودی که متولد شده اند در رجب یعنی محمد بن علی الثانی
یعنی امام محمد تقی و دوم پسرش علی بن محمد که برگزیده است و تقرب میجویم بسبب ایشان بسوی تو بهترین قربها ای آنکسی که نیکوئی از او طلب
میکنند و در آنچه نزد اوست رغبت مینمایند سؤال میکنم از تو سؤال کردن مجرمی که کارهای او بتحقیق هلاک کرده او را گناهانش و بسته است او را عیبها
و دور و دراز شده است بر او خطاها و جد و جهد کردن او و سؤال میکند از تو توفیق توبه و خوبی بازگشت و باز ایستادن از گناه و [illegible] از آتش رهائی گردن
و عفو فرمای مولای من بزرگترین کسانی که از امیدگاه و محل اعتماد [illegible] الهی سؤال میکنم از تو بمسئلتهای تو که شریفند و بوسیلتهای تو که
بلند مرتبه اند اینکه بپوشانی و شامل گردانی مرا [illegible] ازجانب خود وسیع و نفسی که بآنچه روزی کرده ای قانع باشد [illegible] دیگر از اعمال این ماه خواندن ده هزار
قل هو الله احد است و در اخبار حضرت سید ابرار مذکور است که هر که در عمر خود ده هزار قل هو الله احد بخواند در ماه رجب [illegible] بیرون آید
چون روزی که از مادر متولد شده و روز قیامت باستقبال او آیند هفتاد فرشته و او را بهشت بشارت دهند [illegible] قرآنی [illegible] که هر روز
و هر شبی در این ماه و شعبان و ماه رمضان المبارک که کلام ربانی [illegible] تلاوت و قرائت آنها کامیاب گردیدن فوزی عظیمست از حضرت
امیر علیه الصلوة و السلام منقولست که فرموده اند که هر که خواند در رجب و شعبان و رمضان هر روزی و شبی فاتحه و آیة الکرسی و چهار قل و سبحان
الله [illegible] و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] و صلوات بر محمد و آل محمد فرستد هر یک از اینها را سه بار بعد از آن استغفار کند الله تعالی
چهار صد بار آمرزد خدای تعالی برای او گناهانش را اگرچه بوده باشد چون قطرات باران و برگ درختان و کف دریاها و ندا کند او را [illegible]
رمضان که ای بنده من [illegible] حقا حقا و [illegible] نزد من بهر حرفی از آنچه خواندی شفاعتی در باره برادران بعد از آن حضرت فرمود قسم بکسی
که جان من بید قدرت اوست که هر که این کند در این سه ماه و شبهای آن اگرچه یکبار باشد در عمر خود عطا کند او را خدای تعالی بهر حرفی هفتاد هزار حسنه
[illegible] اگر [illegible] کند برای او [illegible] حاجت نزد جان کندن و [illegible] حاجت در قبر و مثل آن در وقت [illegible] و مثل آن نزد
میزان و مثل آن نزد صراط و جای دهد او را در سایه عرش خود و حساب کند از او حساب آسانی و بتحقیق مهیا کند برای او آنچه نه چشمی دیده و نه گوشی
شنیده

شنیده و نه بر دل هیچ بشری خطور کرده باشد مخفی نماند که صلوة مخصوصه [illegible] و سایر اعمال از دعوات و اذکار در این ماه بسیار و ماثور و در کتب
معتبره احوال مذکور است هر که را شوق بیشتر غالب و سعادت فضل ثواب آنها را [illegible] طالب باشد رجوع بآنها میتواند نمود و دیگر از جمله
روزهای ماه شعبانست که آن نیز ماهی عظیم القدر جلیل الشان و در فضل و شرف [illegible] ماه رمضانست و از فضایل این ماه آنکه در سیوم آن قرة العین
سید کونین حضرت ابی عبدالله الحسین ع متولد گردیده و دیده ارض و سما را با آفتاب وجود عالم آرا نور و ضیا بخشیده و در شب پانزدهم که شب برات
چشم و چراغ عالمیان حضرت حجة بن الحسن صاحب الزمان ع تولد یافته و پرتو نور ساطع وجود گرامی آن برهان قاطع بجمیع [illegible] ساکنان عالم
بالا [illegible] و در دوم این ماه فرض صیام ماه رمضان شرف نزول ارزانی داشته و قلم فرمان حضرت رب العالمین رقم تکلیف این عبادت را بر فرق
زمره مکلفین نگاشته و وجه تسمیه این ماه بشعبان بنا بر مشهور اینست که طوایف عرب بجهت پاس حرمت رجب چنانکه گذشت از حرب و غارت
دست بر خاطر میداشتند و چون ماه شعبان داخل میشد شعبه شعبه فرقه فرقه برای تاخت و تاراج متفرق گشته روی باطراف میگذاشتند
و الهام مروی اینست که این ماه برای این مسمی بشعبان شده که منشعب و متفرق میشود در آن ارزاق باجمعی که هر رزقی بجانب صاحب خود میرود چنانکه
مذکور شد و این ماه عالی مرتبه را همین شرف و مزیت بس که سید انس و جان و شرافت بخش زمین و زمان ص آنرا بخود منسوب ساخته و علم هدایت
پرچم این گفتار [illegible] اعتبار این ماه فیض آثار افراخته است که شعبان شهری و شهر رمضان شهر الله عز و جل فمن صام یوما من شهری کنت
شفیعه یوم القیمة و من صام یومین من شهری غفر له ما تقدم من ذنبه و من صام ثلثة ایام من شهری قیل له استأنف العمل
و من صام شهر رمضان الی آخر الحدیث این حدیث شریف [illegible] شیخ صدوق رحمه الله مذکور است حاصل معنی آن اینست که شعبان ماه منست و ماه
رمضان ماه خدای عز و جل پس هر که روزه دارد یک روزی از ماه من باشم شفیع او در قیامت و هر که روزه دارد دو روز از ماه من آمرزیده شود گناهان
او آنچه گذشته از گناهان او و هر که روزه دارد سه روز از ماه من گفته شود او را یعنی از جانب جناب الهی که از سر گیر عمل را و در مصباح شیخ طوسی رحمه الله
از صفوان بن مهران جمال [illegible] ماثور است که گفت حضرت ابی عبدالله ع فرمود که تحریص و ترغیب کن اهل ناحیه خود را بروزه داشتن شعبان
گفتم فدای تو گردم در آن ثوابی می بینی فرمود آری رسول خدا ص چون هلال شعبان را میدید منادی را میفرمود که در مدینه ندا نمودی که ای اهل یثرب
فرستاده رسول خدایم بسوی شما میفرماید که بدانید و آگاه باشید که شعبان ماه منست رحمت خدا بر کسی باد که یاری کند مرا بر روزه داشتن در ماه
من آنگاه حضرت امیر المومنین ع گفت که روزه ماه شعبان از من فوت نشد هرگز تا منادی رسول خدا ص را شنیدم و فوت نشود از من تا زنده باشم ان شاء الله
و در [illegible] روایت ابی حمزه ثمالی از امام همام حضرت ابی جعفر باقر ع مرویست که من صام شعبان کان له طهورا من کل زلة و وصمة و بادرة
یعنی هر که روزه دارد شعبان را بوده باشد این روزه پاکی و پاکیزگی از هر خطائی و عیبی و بادره ابو حمزه گفت که گفتم بابی جعفر ع چیست [illegible] فرمود
که سوگند خوردن در معصیت و نذر کردن در معصیت گفتم چیست بادره گفت سوگند خوردن در غضب و توبه از آن و پشیمانی از آن [illegible] و در امالی
ابن بابویه رحمه الله از حضرت مقدس جعفر ع حدیثی منقولست که حاصل آن اینست که روزه داشتن شعبان ذخیره ایست برای بنده در روز قیامت
و نیست هیچ بنده که بسیار روزه دارد در شعبان مگر اینکه اصلاح کند خدای تعالی برای او امر معیشت او را و کفایت نماید شر دشمن او را و ادنی [illegible] که
[illegible] اینکه کم روزه دارد از شعبان اینست که واجب شود برای او بهشت و در امالی و ثواب الاعمال منقولست آنچه حاصل مضمون آن اینست [illegible]

خدا این فیض آگهی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از اصحاب خود ذکر فضایل شعبان میفرمودند آن سحاب رحمت پروردگار رگ ابر گفتار ربانی گشوده
و بستان زبان بیان کلمین ودانی خواطر ایشان را بشبنم لآلی مضامین اشتیمی ترصیع فرموده که شعبان ماهی شریفست و ماه منست و حاملان عرش
تعظیم میکنند آنرا و میشناسند حق آنرا و آن ماهی است که زیاد میشود در آن ارزاق مؤمنان چون ماه رمضان یا برابر ماه رمضان علی اختلاف النسخ
و آراسته میشود در آن بهشتها و برای همین نامیده شده است این ماه بشعبان که منشعب میشود در آن ارزاق مؤمنان یعنی متفرق میشود هر رزقی بجانب
صاحب خود و مرد و آن ماهی است که عمل حسنه در آن هفتاد برابر آن میشود و سیئه از درجه اعتبار ساقطست و گناه آمرزیده است و حسنه مقبولست و جبار
جل جلاله مباهات میکند در آن بعبادت کنندگان این ماه و نظر رحمت میکند بروزه داران آن و بشب خیزان آن و مباهات مینماید بایشان بر حاملان عرش
پس حضرت علی بن ابی طالب برخواست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله وصف کن از برای ما چیزی از فضایل این ماه تا زیاد شود رغبت ما در
داشتن روزه و اجتهاد و کوشش کنیم در عبادت برای خداوند جلیل عزوجل در آن پس فرمود آنحضرت که هر که روزه دارد روز اول از شعبان نویسد خدای تعالی
او را هفتاد حسنه که هر حسنه برابری کند بعبادت سالی و هر که روزه دارد دو روز از شعبان ساقط شود از او سیئات موبقه یعنی هلاک کننده و هر که روزه
دارد سه روز بلند شود برای او هفتاد درجه در جنان از در و یاقوت و هر که روزه دارد چهار روز از شعبان وسیع گرداند خدای تعالی بر او رزق او را و هر که
دارد پنج روز از شعبان را محبوب بندگان شود و هر که روزه دارد شش روز گردانیده شود از او هفتاد قسم ابتلا و هر که روزه دارد هفت روز از شعبان
نگاه داشته شود از ابلیس و اعوان او مدت عمرش و هر که روزه دارد هشت روز از شعبان بیرون نرود از دنیا تا آشامانیده شود از حوض
قدس و هر که روزه دارد از شعبان نه روز یا نه روز از شعبان علی اختلاف النسخ عطوفت کنند بر او منکر و نکیر در وقت سؤال و هر که روزه دارد ده روز
وسیع گرداند خدای تعالی بر او قبرش را هفتاد ذراع و هر که روزه دارد یازده روز زده شود در قبر او یازده چراغ پاره از نور و هر که روزه دارد دوازده روز
از شعبان زیارت کنند او را در قبرش هر روز نود هزار فرشته یا هفتاد هزار فرشته علی اختلاف النسخ تا وقت دمیدن در صور و هر که روزه دارد سیزده روز
از شعبان استغفار کنند برای او فرشتگان هفت آسمان و هر که روزه دارد چهارده روز ملهم شوند چارپایان و درندگان حتی ماهیان در دریاها
اینکه استغفار برای او کنند و هر که روزه دارد پانزده روز از شعبان ندا کند او را رب العزت که قسم بعزت خودم که نمیسوزانم ترا باتش و هر که روزه دارد
شانزده روز از شعبان منطفی گردد از او هفتاد دریا از نیران یعنی آتشهای جهنم و هر که روزه دارد هفده روز از شعبان گشوده شود برای او درهای بهشت
همگی و هر که روزه دارد هجده روز از شعبان بسته شود از او درهای نیران و هر که روزه دارد نوزده روز از شعبان عطا کرده شود هفتاد هزار قصر در جنان
از در و یاقوت و هر که روزه دارد بیست روز از شعبان تزویج کنند او را هفتاد هزار زن از حور العین و هر که روزه دارد بیست و یک روز از شعبان مرحبا
گویند او را فرشتگان و مسح کنند او را ببالهای خود و هر که روزه دارد بیست و دو روز پوشانیده شود هفتاد هزار حله از سندس و استبرق و هر که روزه دارد
بیست و سه روز از شعبان آورده شود برای وی در چارپائی از نور وقت بیرون آمدن از قبرش تا آنکه سوار شده طیران کند به بهشت و هر که روزه دارد بیست و چهار روز
از شعبان شفاعت او پذیرفته شود در باره هفتاد هزار کس از اهل توحید و هر که روزه دارد بیست و پنج روز از شعبان عطا کرده شود برائت از نفاق
و هر که روزه دارد بیست و شش روز نویسد خدای عزوجل برای او جواز از صراط و هر که روزه دارد بیست و هفت روز از شعبان نویسد خدای عزوجل
برای او برات از آتش و هر که روزه دارد بیست و هشت روز نورانی و تابان شود روی او در قیامت و هر که روزه دارد بیست و نه روز رسد برضای

خوشنودی

خوشنودی بزرگ از الله تعالی و هر که روزه دارد سی روز از شعبان ندا کند جبرئیل از جانب پیش عرش که یا فلان از سر گیر عمل را علی التحقیق
که آمرزیده شد برای تو آنچه رفت و پیش از این واقع شد از گناهان تو خدای جلیل عزوجل میگوید که اگر بوده باشد گناهان تو بعدد ستارگان
آسمان و قطرهای باران و برگ درختان و بعدد ریگ بیابان و روزهای دنیا هر آینه امرزیدم آنها را برای تو و نیست این بر خدای تعالی بسیار
بعد از روزه گرفتن تو ماه شعبان را و اما ایام شریفه این ماه که در فضل روزه آنها و بنا بر اعمال در آنها علیحده اخبار وارد شده از آنجمله روزهای
پنجشنبه است که از حضرت سید عالمیان صلی الله علیه وآله مرویست که هر روز پنجشنبه از ماه شعبان آسمانها را زینت کنند و ملائکه گویند خداوندا بیامرز بفضل کرم خود
روزه داران این روز را و دعای ایشان را اجابت کن و هر که در این روز دو رکعت نماز گذارد و در هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله احد صد بار
خواند چون فارغ شود صد بار صلوات فرستد بر محمد و آل محمد قضا کند حق تعالی برای او هر حاجتی که داشته باشد دیگر سه روز آخر این
ماه است که در امالی شیخ صدوق رحمه الله از جناب مفضل جعفی مرویست که هر که روزه دارد سه روز آخر شعبان را و وصل سازد آنها را بماه رمضان
نویسد خدای تعالی برای او روزه دو ماه پی در پی و از لیالی متبرکه این ماه شب پانزدهم است که شب برات و از سعادت ولادت حضرت صاحب الزمان
سراسر فیض و برکات است در فضل آن و هم در امالی از حسن بن فضال منقولست که پرسیدم حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام از شب نصف شعبان
فرمود که آن شبی است که آزاد میکند خدای تعالی در آن گردنها را از آتش و می‌آمرزد در آن گناهان بزرگ را گفتم یا در آن نماز زیادتی هست زیاده
بر سایر شبها فرمود که نیست چیزی در آن موظف یعنی نماز مخصوص ولیکن اگر دوست داری اینکه تطوع نمائی بچیزی یعنی نماز سنتی در آن
بگذار پس بر تو باد بنماز جعفر بن ابی طالب بسیار کن در آن شب ذکر خدای عزوجل را و از استغفار و دعا چه پدرم میگفت که دعا در آن مستجاب است
و از سایر اعمال این ماه بزرگوار مواظبت بر استغفار و طلب مغفرت از کریم آمرزگار است چنانکه در امالی از ریان بن صلت روایت شده که گفت از
حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام شنیدم که میفرمود که هر که در هر روز از شعبان هفتاد بار استغفر الله واسئله التوبه نویسد خدای تعالی
برای او برائت از آتش و جواز بر صراط و داخل گرداند او را در دار القرار که بهشت باشد دیگر از آنجمله صدقه دادن و مرحم عطائی انکم و لو بنصف دانه
[illegible] گذاردن چنانکه هم در امالی از [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که تصدق کند بصدقه در شعبان تربیت کند او را خدای
عزوجل چنانکه تربیت کند احدی از شما بچه ناقه خود را تا آنکه آید روز قیامت بتحقیق که گردیده باشد برای او مثل کوه احد و در فضل مجموع آنچه ذکر شد
از روزه و استغفار و صدقه در عیون اخبار الرضا از آن منبع جود و سخا مرویست که هر که روزه دارد از شعبان برای طلب ثواب خدای تعالی داخل بهشت
شود و هر که استغفار کند از الله تعالی در هر روزی از شعبان هفتاد بار حشر کند او را خدای تعالی روز قیامت در زمره رسول خدا یعنی و بسیار کسانی
که با آنحضرت باشند از ائمه اطهار و مؤمنین اخیار و واجب شود برای او از جانب الله تعالی کرامت کبری و هر که تصدق کند در شعبان بصدقه و اگر
چه بقدر نیم دانه خرمائی باشد حرام گرداند خدای تعالی جسد او را بر آتش و هر که روزه دارد سه روز از شعبان و وصل کند آنرا بصیام ماه رمضان نویسد خدای تعالی
برای او روزه دو ماه پی در پی و باقی اعمال این ماه از نماز و دعا و زیارت مرجوع بکتب اعمالست و عذر عدم ذکر آنها در این مختصر سابقا مذکور شده است
از روزهای سنتی روز ششم روز بعد از عید فطر است چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب باب وجوه صوم در حدیث طویلی که زهری از حضرت سجاد علیه السلام
روایت نموده و در عداد روزهای سنتی شمرده شده است دیگر از روزهای سنتی روزه بیست و پنجم ماه ذی القعده است که آنرا روز دحو الارض میگویند

جهت که زمین اول بجز رخانه کعبه بود و در این روز بقدرت کامله حق از اینجا منبسط کردیده و با طراف عالم رسیده است و آن روز را دحو الارض گفته اند و روز جلالت و قدر آن اخبار بر طبیت از آنجمله در تهذیب از محمد بن اسمعیل صقیل منقولست که گفت بیرون آمد برما یعنی از خانه با هم کسانی حضرت ابو الحسن یعنی علی بن موسی الرضا ع در روز بیست پنجم ذی قعده و فرمود صوموا فانی اصبحت صائما حاصل اینکه روزه دارید که من امروز روزه داشتم گفتیم فدای تو گردیم چه روز است امروز فرمود روزیست که منتشر کرده شده است و در آن رحمت و پهن شده است در آن زمین و بنا شده است در آن کعبه و فرود آمده است در آن جبرئیل ع بر آدم ع و هم در آن کتاب از آنجناب مستطاب در حدیث دیگر مرویست که هر که روزه دارد این روز را نوشته شود حق تعالی برای او روزه شصت ماه و در فضل شب این روز نیز در حدیث از حسن بن علی و شاء روایت شده است که گفت من با پدرم در وقتی که کودک بودم تعشی کردیم نزد حضرت امام رضا ع در شب بیست و پنجم از ذی القعده پس آن حضرت گفت با پدرم که شب بیست پنجم از ذی القعده متولد شده است در آن ابراهیم ع و متولد شده است در آن عیسی ع و در آن پهن شده است زمین از زیر کعبه پس هر که روزه دارد این روز را بوده باشد مثل کسی که روزه داشته باشد شصت ماه و دیگر از روزهای سنتی روزه نه روز اول ذی الحجه است که بکمال فضل و شرف مرصوف از معظم روزهای مشهور و معروف و میقات مجرمان حرم قرب جناب سبحانی اند و مستغای حجاج کعبه وصول مثوبات جاودانی خوشا حال صاحب توفیقی که از دقایق این اوقات لباس کوتاه همتی از بر کند و با اتصال عروة الانفصال خود را از وثنی هر هوس مقدس و بجا ماحرای نیت خالص و عزم پاک بلبیک گویان و با ضلیل هیبت با بر اراده نفسانی زده طی بندگی بوبان و اضاعات اجبار و آثار روا رده در اینجا طالب ایک اجابت گرباها بیدرنگی تا بیدحضرت باری خود را بیت الحرام رستگاری برساند و از شرافت این ایام و لیالی هیچ بس که حضرت کریم منان جل شانه بندگان خود را در آن نیز نخود تکلیف نموده و عنوان رحمت خاص از غایت مهمان نوازی و اکرام حجره احوال وارد شدگان انعام را بنزهم غفران از غبار هر گرد عصیان وعیادان رسانی فیض الی منتهای جامه بیت الحرام پاک فرموده از حضرت مقدس نبوی ع منقولست که ایام معلومات یعنی که در آیه و یذکر و اسم الله فی ایام معلومات که در سوره حج است ده روز اول ذی الحجه است و بقول اشهر مراد از کریمه ولیال عشر نیز که در سوره والفجر است عشر اول این ماه است که از غایت فضل و شرف جناب الهی با آن قسم یاد فرموده است و نیز بقول بعضی مراد از والشفع والوتر که هم در این سوره شریفه است بشهادت حدیث طاق آنست با مراد از شفع دهم و وتر نهم یا مراد از شفع روز ترویه و از وتر روز عرفاتست قول اجز حدیث بالجمله حاصل این ایام و لیالی بغایت شریف و با برکات و صیام و قیام آنها از جمله مغتنمات روز اول آن بنابر بعضی روایات چنانکه مذکور شد حضرت ابراهیم خلیل الرحمن متولد گردیده و در همین روز بمقام اعزام خلت رسیده و بقول بعضی تزویج حضرت خیر النساء بعلی مرتضی و آن مطلق عجوزه دنیا و هم در این روز بوده و بقول بعضی مصر بتقدیر صورت وقوع این امر دلخواه عدد گاه را در صفر روز ششم این ماه چهره کشائی نموده و بعضی دیگر در ماه رجب چنانکه گذشت و نیز در اول این ماه بود که حضرت اقدس رسالت ص سوره برائت را بابی بکر لعین داد که بمکه رفته آنرا برای اهل آنجا خواند پس وحی آمد که باید آنرا ادا نماید و یا اهل که رسانید مگر تو یا کسی که از تو باشد پس آن سید دنیا و دین جناب مستطاب امیر المومنین ع را که با آن سرور از یک اصل و گوهر و بحکم انفسنا و انفسکم در برابر او با جان برابر بود طلبیده مامور ساخت که از دنبال خود ابابکر رسانیده این سوره را از او ستانده و خود بمکه رفته این حذمت خدائی را تقدیم برساند پس آنحضرت ع روانه گشته در روحا با بابکر رسیده و سوره را از او گرفته خود در روز عرفه و روز نحر با سماع خلایق رسانید و در روز سیم

ایجاه

ایجاه از به حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام در رجب قبول رسیده و صحیفه کردارش بتوقیع فتاب علیه انه هو التواب الرحیم مزین گردیده است و روز هشتم آن یوم الترویه است و روز هفتم آن یوم الزینه است که حضرت کلیم الله بر سحره فرعون غلبه نموده و بقلم اعجاز رقم عصا خط بطلان بر سطر عصاه و حبال ایشان کشیده صحایف دل و زبان ایشان را بار قام اذعان و اقرار بحق ع فرموده و هشتم آن روز ترویه است که چون در عرفات آب نبوده در این روز تهیه آب برای آنجا میکرده اند و از هم پرسیده اند که تروی تم تو و یتم یعنی سیراب شده و بقدر احتیاج آب برداشته و از این جهت بروز ترویه موسوم گردیده و نهم آن روز عرفه است که حضرت جبرئیل ع بحضرت خلیل گفت که اعترف بذنبک و اعرف مناسکک یعنی اعتراف کن بگناه خود و عارف شو با مناسک خود برای همین این روز را بعرفه گفتند که ماخوذ از اعتراف باشد یا از عرفان و بعضی گفته اند که چون در این روز حضرت آدم و حوا یکدیگر را شناختند نام آن عرفه شد و در همین روز حکم حضرت رسالت ص با امر جناب الهی صدور یافت که همسایگان مسجد مدینه طیبه درهای خانه خود را که بمسجد گشوده بود همه مسدود گردانند بغیر حضرت شاه اولیا وان مدوح انا مدینة العلم و علی بابها که در آن حکم معاف از خلایق ممتاز بجلیه این امتیاز اختصاصی باب معرفت باب قدر و منزلت وی برای عوام و خواص باز گردیده و بقول بعضی در شب نهم حضرت سید لولاک و آن فرزندیه انجم و افلاک معراج کرده بعالم بالا رفته و منبر ثانی به سموات را بشرافت قدوم سعادت لزوم از خاک برگزیده است و بقولی هم در این روز حضرت عیسی نزول نموده و فتح وجود مکرمتش از کلید عصمت حضرت مریم بر مبین نسیم روح بخش فرمان کن گشوده و شب هم که شب عید است فضل و شرف آن در مرتبه کمال و از جمله لیالی اربعه سالست که جناب مستطاب امیر المومنین ع بقیام آن سفارش فرموده و از احیا کردن آن تعجب میفرموده اند چنانکه سابقا مذکور شد و اما فضل و ثواب روزه این نه روز فیروز سعادت اندوز در کتاب شریف مقنعه و ثواب الاعمال نیز از حضرت مقدس کاظم ع اثنی عشر ع مرویست که هر که روزه دارد نخستین روز از دهه ذی الحجه نویسد خدای تعالی برای او روزه هشتاد ماه پس اگر روزه دارد این نه روز را نویسد خدای تعالی برای وی روزه دهر یعنی چنانست که همیشه روزه باشد و هم در مقنعه مرویست که روز اول از ذی الحجه متولد شده است ابراهیم خلیل الرحمن پس هر که روزه دارد آنرا بوده باشد کفاره شصت سال گناه او و در روز نهم ذی الحجه نازل شده است قبول توبه حاوا ع هر که روزه دارد آنرا بوده باشد کفاره نود سال و در ثواب الاعمال مذکور است روایتی که محصل آن اینست که در عهد حضرت رسالت ص جوانی چون هلال ذی الحجه دیده هیشه صباحی روزه میداشت این را بعرض آنحضرت رسانیدند فرستاده و آن جوان را طلبیده پرسید که چه چیز ترا بر روزه این ایام واداشته است گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله ایام شعائر و ایام حج است یعنی در این ایام حجاج در مکانهای کذارون اعمال حج و حج میکنند شاید خدای تعالی شریک گرداند مرا در دعای ایشان آنحضرت ع باو فرموده اند که پس بدرستی که ترا است بهر روزی که روزه داری آنرا و کردن صد بنده و قربان کردن صد شتر و حمل کردن صد اسب در راه خدا مراد حاصل اینست که ثواب بجا جمع و هی که سوار شوند با حمال و اثقال خود را بر آن بار کنند و بجهاد روند و چون روز ترویه شود که روز هشتم است پس ترا است ثواب برابر خرا رسیده که آزاد کنی و هزار شتر که قربان سازی و هزار اسب که حمل کنی در راه خدا یعنی که مذکور شد پس چون روز عرفه شود پس ترا است ثواب برابر خرا رسیده که آزاد کنی و دو هزار شتر که قربان نمائی و دو هزار اسب که بر آنها حمل نمائی در راه خدا و کفاره شصت سال گناه قبل از آن و شصت سال بعد از آن یعنی نماند که روز عرفه از مظان اجابت دعا و افضل اوقات کذارش آنست که اشتغال بر ظایف اذکار و اوراد و دعوات در این روز فیروز فیض آثار بجای آورد و مرویست که اگر کسی را روزه ضعیف و بیدماغ سازد و چنانچه میتواند بمراسم دعوات و اذکار مقرره آن پرداخت افضل است که خود را

از روزه داشتن معاف فطار و حکی است باقامت مراسم دعا و ذکر کار و چنانکه طریقه حضرت سید سجاد و آن سرشتی کافه عباد بوده و در مجلس فضل دوعا
بیان آن شد دیگر از افضل مندوبات روز عید هم همین ماهست که عید غدیر و بحکم اخبار شریفه بزرگترین عیدهای خداوند غدیر است چون چنین نباشد
که در این روز بحکم کریمه الیوم اکملت لکم دینکم شاطه حکمت بالغه جمال عروس دین را زیور کمال بسته و بزبان واجب الاذعان یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک فرمان فرمای خلافت کبری در دار الملک دین بر کرسی تحقیق و یقین نشسته صبح صادق کلمه من کنت مولاه فهذا علی مولاه
از شرق منطق و ما ینطق عن الهوی در این روز دمیده مطلع آفتاب عالمتاب ظهور امامت حضرت ابو تراب ظلمت شبهاء و ارتیاب از صفحه
خاطر اولوا الالباب در این روز زایل کردیده کاتب سی اکی القلم صدق رقم زبان بیان حضرت رسالت پناهی منشور امارت اهل دین را بطغرای
سلموا علی علی بامرة المؤمنین در این روز مزین ساخته سلطان مملکت شرع بتیغ زبان اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ملادعا
بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة بر اعناق الستة اهل کفر و نفاق در این روز انداختست و نیز
از وقایع این روز مبارک فیض آثار عقد مواخات بود میان صحابه از مهاجر و انصار و مجمل این حکایت جان پرور بروایت اثرا اینکه شاه روز شور
و صاحب حل و عقد امور جناب اشرف بنظام انوع حضرت رب الارباب مرد کسی را از اصحاب بشرف حضور در مجلس پرنور آن والا جناب طلبیدی
بوده فرمود که با هم عقد برادری بندند و در وقت که در آن وقت جبرئیل امین نیز در برابر آن سرور دین ایستاده و حالی هریک را که بر حقیقت بروض مرتبه
مؤمن و منافق را با آنحضرت می شناسانیدند تا بمناسبت مؤمن را با مؤمن و منافق را با منافق برادر سازد و بر همین دستور مرد کسی با هم برادر
میکرد و جناب مستطاب امیر المؤمنین ع در طرفی نشسته منتظر بود که او را نیز با کسی برادر سازد تا اینکه دیگر کسی نماند پس حضرت سید کاینات بجانب
آنحضرت التفات نموده وی را غمگین و گریان و قطرات اشک بر گلبرگ عذار مبارکش روان دید فرمود هم بگاوك یا علی لا ابکی الله
عینیك سبب گریه و حیث نگریانید خدا چشمهای ترا گفت یا رسول الله بر خود میگریم فرمود چرا یا ابا الحسن گفت تو میان صحابه خود مواخات
فرمودی پس هر کدام مؤمنی از مؤمنان را برابر اشیدی من ظن آن میکردم که مرا برابر خود گردانی و میان من و او برادری میفرمائی پس از من عدول میفرمودی
و دیگری را قایم مقام من فرمودی پس با خود گفتم گرچه پدر من شایسته برادری مردی از مؤمنان نباشم آن منبع اشفاق و مهربانی با زبان شیرین شکر فشان
باز و با آستین دست نوازش سرشک غم از چهره آنسرور پاک کردن آغاز نموده گوهری چند بمثقب بیان سفت که ملخص مضمون آن اینست
که والله من از تو عدول نکردم و ترا فراموش ننمودم ولیکن خدای تعالی مرا از تو عدول میفرمود هرگاه که برابر میخواستم مردی از مؤمنان را اراده کردم
که ترا برابر خود سازم یعنی برای مواخات با دیگری جبرئیل مرا منع میکرد و امر بتاخیر مینمود پس من نیز مثل تو گمان میکردم پس آن مرا غمگین و مضطرب
حال ساخت پس جبرئیل هم آمده گفت که باید علی از این محزون و دلگیر نباشد چه اینست و غیر این نیست که ما او را برای تو نگاه داشتیم بجهت
خویشی و نزدیکی با تو بتحقیق که مواخات فرموده است خدای تعالی میان تو و میان او در آسمان پس برخیز و مواخات کن یعنی عقد برادری
ببند با علی در زمین پس آن خطیب ربانی و آن مبلغ فرمان سبحانی برخاسته فصلی از فضایل خود و مناقب علی بن ابی طالب ع پرداخت
و طومار گفتار وحی آثار در آن انجمن که مجمع دوست و دشمن بود بسجل اظهار اخوت با آن جان قرینت بکلام هذا علی اخی علی منی کمن هارون
من موسی مسجل ساخت و اگر چه خطبه مذکوره در این مقام بجنس ذکر نمودنی و دیدهای بصیرت مؤمنان پاک سیرت را در آن گلشن دلکشای

ایان

ایان فزای سیر فرمودنی و لیکن چون این مجلس جنبی اینی گنجایش تطویل نداشت ناچار دست از آن برداشته ایراد آنرا بمجلس دعای دیگر
که مناسب افتد گذاشت دیگر آنکه در این روز برکت مشحون عثمان بن عفان ملعون بمقر سقر شتافته و باب شهر مؤمنین عبور و سند علامت
ازلش وجود آن سگ عقور طهارت یافته است و اما فضل و ثواب روزه این روز با شرف کرامت که در شرف آفتاب امامت در خیبه
و ثواب الاعمال نیز از حسن بن راشد روایت شده که گفت بحضرت ابی عبد الله ع گفتم فدای تو گردم مسلمانان را عیدی غیر این دو عید است
فرمود آری یا حسن عیدیهاست که اشرف و اعظم عید است گفتم آن چه روز است فرمود که آن روزیست که در آن امیر المؤمنین ع منصوب و علم
شد برای مردمان گفتم فدای تو گردم چه عمل سزاوار است ما را که در آن روز کنیم فرمود روزه میداری آنرا یا حسن و صلوات بسیار میفرستی
بر محمد و اهل بیت او ع و تبری یعنی اظهار و بیزاری میکنی بسوی خدای عز و جل از کسانی که ایشان ظلم کرده و حق ایشانرا برده اند چه پیغمبران
که پیغمبران امر میکردند وصیان را بروزی که در آن اقامت وصی میشد که آنرا عید کنند گفتم چه ثواب کسی راست که روزه دارد آنرا از ماه شعبان
فرمود ثواب روزه شصت ماه الی آخر الحدیث و هم در آن کتاب بروایت فضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق ع ماثور است که صوم یوم غدیر خم کفارة
ستین سنة یعنی روزه روز غدیر خم کفاره گناه شصت سالست و در کتاب شریف تهذیب هم از جناب مقدس حضرت ابو جعفر ع مرویست
که روزه روز غدیر خم برابری میکند با روزه عمر دنیا یعنی چنانست که بقدر بقای دنیا عمر یافته و روزه داشته باشد و روزه این روز برابری میکند
نزد خدای تعالی در هر سال با صد حج و صد عمره که هر نیکو و پسندیده باشد و این روز عید بزرگست و حضرت مبعوث نگردانیده است خدای عز و جل
هیچ پیغمبری را مگر آنکه بعبادت اشتغال فرموده است در این روز و شناخته است قدر و حرمت آنرا الی آخر الحدیث و چون در مجلس سیم این باب بتقریب
ذکر غدیر این روز مصور کلک جوهر نگار صورت مجلس روز غدیر را بر وجهی دلپذیر بر چهره کشای و طوطی رنگین بال اندیشه بمنقار خامه مرغوب شکر
از شکرستان این گفتگو بکام دل شکرخای نموده است در این مقام بجهت اجتناب و احتراز از اطناب انرا نشخ بهمین قدر خود داری مینماید
میسازند و چون سان سعادت مآل تشنگان زلال ایمان اگر خواهند که دل و جان را شیند کام را حکایات تازه کار و گلشن ایمان را بجوی ال
فطر امان از غدیر خم آبیاری نمایند رجوع بآنجا میتوانند نمود و مخفی نماند که روز بیست و چهارم این ماه که روز تصدق خاتم و نزول بعضی
روز مباهله نیز هست و روز بیست و پنجم نیز که سوره مبارکه هل اتی در شان آل عبا نزول یافته و مقبول و روز مباهله آنست و هر دو روزهای
شریف بزرگوارند و روزه آنها را شیخ کفعمی رحمه الله در منظومه که در مصباح خود ذکر کرده و در عداد روزهای سنتی شمرده است ولیکن سند آن
در کتب معتبره مشهوره چون کتب اربعه حدیث و مصباح صغیر و کبیر و ثواب الاعمال بنظر نرسیده والله اعلم دیگر از مستحبات صیام روزه
روز اول محرم است که آخر ماههای حرامست در زمان جاهلیت نیز حرمت آن نگاه میداشته و قدم جرات بمیدان ارتکاب قتل و غارت نمیگذاشتند
و در امالی شیخ صدوق رحمه الله از ریان بن شبیب منقولست که گفت روز اول محرم بمجلس ابو الحسن رضا ع داخل شدم فرمود یا بن شبیب آیا
صائمی گفتم نه فرمود که زکریا در این روز دعا کرد در آنوقت که پروردگار خود را بخواند گفت رب هب لی من لدنک ذریة
طیبة انک سمیع الدعاء خداوندا ببخش مرا از نزد خود ذریتی پاک بدرستی که تو شنونده دعائی پس مستجاب گردانید خدای تعالی برای او
و امر کرد فرشتگان را پس ندا کردند ذکریا را در حالی که او ایستاده بود و نماز میکرد در محراب ان الله یبشرک بیحیی پس هر کی که الله تعالی

بشارت میدهد ترا بچیزی یعنی پسری که نام او یحیی باشد پس هر که روزه دارد این روز را بعد از آن دعا کند خدای تعالی را مستجاب کرداند
چنانکه مستجاب کردانید برای ذکریا بعد از آن حضرت فرمود یا ابن شبیب بدرستی که محرم ماهی است که اهل جاهلیت در زمان گذشته حرام میشمردند
دران ظلم و قتال را بجهت حرمت آن پس نشناختند این امت حرمت ماه خود را و نه حرمت پیغمبر خود را محمد ص بتحقیق که کشتند درین ماه
ذریت او را و اسیر کردند زنانش را و غارت کردند متاع و اسباب خانهاش را پس نیامرزد خدای تعالی این را برای ایشان هرگز و این حدیث
طولی است و تمام آن ان شاء الله تعالی در مقام خود مذکور خواهد شد و شیخ طوسی نور الله مرقده در مصباح کبیر گفته که روز اول اینماه دعای حضرت
ذکریا ع باستجابت رسیده و در سیم حضرت یوسف ع از چاه خلاص کردیده و در پنجم حضرت موسی ع از دریا عبور نموده و در هفتم خدای تعالی
باوی در کوه طور تکلم فرموده و در نهم حضرت یونس ع از شکم ماهی بیرون آمده و در دهم قتل حضرت ابی عبدالله الحسین ع ولعنة الله علی
ظالمیه روی داده و سنت روزه این روز پس چون روز دهم شود امساک کنند از خوردنی و آشامیدنی تا عصر بعد از آن قدری از تربت
امام حسین ع تناول نماید و در این روز اندوه و ماتم آل محمد علیهم السلام و شیعیان ایشان را تازه سازد و از مستلذات اجتناب نموده
تا بعد از عصر باقامت مراسم مصیبت و ماتم بردارد و مخفی نماند که در روزه روز عاشورا اخبار مختلفست از بعضی فضل آن مستفاد میشود
و از بعضی ذم آن و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب ذکر آن اخبار نموده و جمع میان آنها باینگونه فرموده است که روزه این روز از روی حزن
و اندوه نیکو و صوابست اگر بقصد تبرک و سعادت این روز کند خطاست و از سنن هر که در این روز غم اندوز زیارت حضرت امام حسین ع است
و فضل و ثواب و کیفیت آن در مجلس زیارات ان شاء الله تعالی سمت ذکر خواهد یافت اگرچه گنجایش داشت که قلم شکسته رقم اخلاص شیم
در اینمقام بقدر طاقت ایستادگی نموده ذکر واقعه جانگداز کربلا و شرح آن مصیبت طاقت پرداز برمحنت بلا پردازد و بزبان بیان
نوحه گری و مرثیه خوانی و با سینه چاک اشکباری و خونفشانی کرده این مجلس را نمونه دشت کربلا سازد و لیکن چون ذکر این بیان باب بطول می انجامید
اجمالات از آن برگذشت و باینجا گذاشت و بالله التوفیق دیگر انا بحمد روز هفدهم ماه ربیع الاولست که شیخ طوسی رحمه الله آنرا مولد سید عالم
وارث آدم و خاتم حضرت اقدس نبوی ص دانسته و در فضل روزه آن در مصباح از ائمه اطهار علیهم السلام روایت نموده که من صام یوم السابع
عشر من شهر ربیع الاول کتب الله له صیام سنة یعنی هر که این روز را روزه دارد نویسد خدای تعالی برای او روزه یکساله را و فرموده
که مستحبست در این روز صدقه و زیارت مشاهد و در کتاب شریف تهذیب از اسحق بن عبدالله علوی عریضی حدیثی روایت نموده که حاصل
آن اینست که گفت که در خواطر من میگذشت که آیا ایامی که روزه باید داشت کدامست پس بخدمت مولای خود ابوالحسن علی بن محمد که حضرت امام
علی نقی ع باشد روانه شدم و این را باحدی از خلق خدا اظهار نکردم پس بمجلس آنحضرت داخل شدم چون مرا دید فرمود یا اسحق آمده
که سوال کنی مرا از ایامی که روزه داشته میشود و آنها چهار روز است که اول آنها روز بیست هفتم است از رجب روزیکه مبعوث گردانید
خدای تعالی محمد ص را بسوی خلقش رحمتی برای عالمیان و روز مولود آنحضرت که آن هفدهم است از ماه ربیع الاول و روز بیست پنجم
از ذی القعده و در آن روز زمین پهن شده است از زیر کعبه و روز غدیر است در آن اقامت فرموده است رسول خدا ص برادر خود
علی ع را بر مردمان و امام گردانیده است بعد از خود گفتم راست گفتی فدای تو گردم برای همین آمده بودم گواهی میدهم که توئی حجت خدای

برخلقش



برخلقش و بقول شیخ کلینی نور الله مرقده مولد آنحضرت دوازدهم این ماهست والله اعلم و سایر وقایع عظیمه این ماه که شیخ طوسی
طاب ثراه در مصباح ذکر نموده که در شب اول بیداری بخش دیده دلها و سما سبحان الذی اسری والاجناب مستطاب امیرالمؤمنین
علیه السلام را بر فراش خود خوابانیده از مکه معظمه بقصد مدینه مشرفه هجرت نموده و در شب چهارم از غار برآمده بصوب مدینه توجه فرموده
و در روز اول این ماه افسر تارک سروری حضرت امام حسن عسکری از کوچگاه جهان فانی طریق رحلت سپرده و والاسریر امامت بحضرت
بحضرت قائم ع سپرده و در روز دهم حضرت اقدس رسالت وان که خدای سرای دین ملت ص خدیجه کبری را تزویج نموده و در آنوقت
آنحضرت بیست و پنج ساله بوده و هم در این روز سال هشتم از مولد آنحضرت جد بزرگوارش عبدالمطلب وفات یافته و در دوازدهم آن
وقت زوال آنحضرت داخل مدینه طیبه گردیده و بقدوم سعادت لزوم خاک یثرب را مرتبه آسمانی بخشیده است دیگر پانزدهم
جمادی الاولی است که مولد حضرت سجاد و چشم و چراغ عبادست شیخ طوسی رحمه الله در مصباح روزه آنرا از مستحبات شمرده است
مجملا صیام ایامی که توصیف آنها در این اوراق ارقام و فوائد هر یک در رشته این سطور انتظام یافت مؤمنین سعادت
قرین را هر یک توشه راه عقبی و برای آمرزش وسیله عظمی است بختیار بنده پاک نهاد درست اعتقاد
که جمیع دانه و فراده حیاتش بدست سعی و اهتمام از زاد گرسنگی و تشنگی صیام این ایام ساخته
برای سفر ناگزیر مرگ مهیا گرداند حضرت خداوند مهربان و بهانه جوی آمرزش
بندگان عز شانه جمله روندگان این راه و عاریت نشستگان
این کوچگاه را در اکتساب این توشه ضروری بفضل و کرم
خود یاری و در ادراک سعادت هرگونه عبادتی
بتوفیق و عنایت خود مددکاری فرماید
بحرمة محمد و آل محمد شرف اتمام یافت
این هفت مجلس از جمله چهارده مجلس
باب دویم ابواب الجنان
علی ید العبد الاقل الاحقر
عزیز بن زین العابدین
اصفهانی بتاریخ
سیزدهم شهر
جمادی الاولی
۱۲۳

